۱۴۰۶۵

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۷۰۴۰۶۰
۸۷۰۷
شماره ثبت کتاب
۷۶۵۴۴
۵۸۴۷

نفیس - فهرست شده
۸۷۰۷

ضمن وقایع سال نهم شاه عباس ۱۰۲۴

گر بیند من یار [illegible] خسرو ها خوش طبعیت پا [illegible] چاره گری
[illegible] پیر [illegible] رسد خیز آ دره او گشته [illegible]

مجلس شورای ملی
کتابخانه
۱۳۰۶

الواقعات فصیحی [illegible] نوادر نگار [illegible] تا شاه صفی را نوشته و بعد از جلد اول این کتاب در وقایع قسمت [illegible] کتاب
عالم آرای عباسی است [illegible] بسط [illegible] است [illegible] اصلاح کرده و بعد از این قسم اول عالم آرا [illegible]
در [illegible] قرار گرفته و بعد از آن تاریخ شاه عباس ثانی است [illegible] مؤلف [illegible]

ارتباط شاه عباس با اکبر در سال چهارم سلطنت ۹۹۹ ترتیبا [illegible] رابطه ای صورت گرفت
[illegible] سلطان [illegible] بعد از [illegible] برگشت .

ذکر فصیحی هروی در حوادث سنه ۱۰۲۱ در ترفع هرات
وفات میرزا فصیحی هروی و میرزا ملک مشرقی در سنه ۱۰۵۰ با شاه عباس وزیر [illegible]
مواجب و مستمری آنها را میرزا صائب تبریزی داده شده است .

ذکر ظفر [illegible] سال اول نصرت آمدن [illegible] (ملاحظه شود [illegible])

افضل محمد [illegible] سال در شاه عباس بعد از [illegible] تلمان

[illegible]

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

۱

ضمن ترقیات

نام سروری یزدی شرفا [illegible] مکتب خانه و کتابخوانی شاه عباس [illegible]
سال ۱۰۲۲

تکیه بر دنیای [illegible] و [illegible]
عمر کن در طلب علم و [illegible] ای [illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش داور جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران دیندار
و فرمان فرمایان عدالت نهاد انتظام داده و درود نامعدود بر سرور فخر بریه و انبیا سلطان ممالک اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و عترة الطاهرین و خصوصا سر آغاز نسخه مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها
الی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و اخیار دین و رهنمایان مسالک یقین اند بر رای رزین
خردمندان سخن سنج و نکته نگاران صحایف دانش و معنی رایان حقایق سخندانی پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد
اسکندر منشی در صدر صحیفه اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانید که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق احوال
گردد صحیفه دوم را از تاریخ مذکور بمیامن اقبال همایون از انتقال شهریار جوانبخت کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت
نشان صفوی جنان فرمان روای اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین کاسره و کیان و شید اولوی عمان جهانداری گوهر کان خلافت
و شهریاری غلام با اخلاص حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاه عباس ظل الهی که فروغ انوار
معدلتش خورشید آسا روشنی بخش عرصه جهان است در دو مقصد نگاشته کلک وقایع نگار میگرداند مقصد اول از جلوس
سعادت مانوس الی غایة سی سال که یک قرن سعادت اقتران ایام فرماندهی فرمانده زمان است مقصد دوم از آغاز قرن دوم که بزمان
حضرت صاحب الزمان متصل و مذیل بذکر حکایات غریبه و روایات عجیبه روزگار چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم
تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی کرده امید که بمیامن الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخه عالم آرای چنانچه مکنون



خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب
گشته برحسب خواهش آرزو ثمره مراد بار آور گردد و ما توفیقی الا بالله. آغاز قرن دوم سنه ییلان ئیل ترکی مطابق سنه ست
و عشرین و الف هجری سال اول از قرن دوم جلوس همایون سخن بهره از این نیکوتر است چنین که بدایع احوال زمانه که در وقایع سنه سابق مطابق خمس و
عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان امسال قشلاق همایون در دو انقی قرار یافته بود و بجهة اقامت اشرف منازل نو
و حمام مرغوب ساخته و پرداخته ارکان دولت و اعیان حضرت هر یک را اقبال و منظرها بخوبی ترتیب داده و زمستان را
در آن مکان بهجت افزا بخوشی و خوبی گذرانیدند چون ایام دلکش عشرت گشته بهار خجسته آثار قدم در بساط دلگشائی و عالم آرائی نهاد و نوروز فیروز
بهار گونه بهجت و روح افزائی طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و چهل و نه دقیقه
از روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از سر منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت بر برج حمل انداخت نظم آغاز بهار
دلکش شد * ایام لطافت هوا شد * دلها بنشاط شد شتابان * چون عارض دلگشای خوبان * چون روزی چند از ایام نشاط
افروز نوروز گذشت هوای دانقی روی بگرمی آورده و از یورت قشلاق کوچ واقع شده رایات شهریار زمان بجانب ییلاق
گرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که در آن ایام بهجت انجام بظهور رسید فتح قلعه قرانقوچ واقع شده که جمعی از کفره گرجستان
بدان حصن حصین پناه آورده و اظهار بغی و طغیان مینمودند و آن قلعه عالی اساس بر فراز کوه رفیع و در زیر کوه منیع واقع است که از
هیچ طرف سرکوبی ندارد و ارتفاعش بمثابه که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان آنجا دارند پانصد و شصت زینه بالا می باید رفت و
تحقیق آنکه قلعه مذکور سوای آب انباری که از آب باران پر میشود چشمه آبی ندارد انگشت کمند تسخیر هیچ والا شکوهی بر کنگره مجد و منال
آن قلعه سپهر مثال او نرسیده در این وقت محض اقبال روزافزون همایون اعلی رجب هراس و بیم در دلهای گرجیان
راه یافته دست در دامن استیمان زدند و گرات خان والی کارتیل را شفیع خود ساخته بیرون آمده و قلعه را سپردند و بموجب
از عواطف خسروانه خلعتهای امان پوشیدند بعضی که اراده ملازمت گرات خان داشتند با کارتیل رخصت یافته بعضی دیگر به اردوی
فرخ بنیاد رفته از حوادث زمان آسودگی یافتند و چندی از قزلباشیان موکب شاهی بحراست قلعه مامور گشتند در خلال
این حال بمسامع جلال رسید که گروهی از بقیة السیف گرجیان که از بیم تیغ و سنان غازیان در جنگلها و جنوبها خزیده بودند
در ولایت تفلیس جمع آمده در مقام خلاف و شقاق شدند چون نایره غضب انتقام پذیر رفته بود و هنوز در باره آن بد دلان
افروختگی داشت فوجی از افواج قاهره را بسر آن بخت برگشتگان خون گرفته فرستادند و متعاقب آن گروه زمان بیک یوزباشی
غلامان را نیز با فوجی از غلامان بنهب و اسر ایشان مامور گردانیدند و زمره مجاهدان چون بلای آسمان ناگهان بسر وقت آن گروه
گمراهان رسیده جمعی کثیر از کفره و فجره بدست آمد غازیان در آن معبر بسیاری از ضلال را بعضی طعمه شمشیر و بعضی دیگر با
کودکان و زنان بقیة السیف اسیر و دستگیر گشته و گرفتاران را باردوی همایون آورده مورد تیغ یاسا و عقوبات گوناگون گشته
و در سیاستگاه قهر قهرمانی جان شیرین سپردند چون خاطر از مهمات گرجستان کما ینبغی فراغت یافت رایات جلال بجانب

تعلیم در حرکت آمده و گرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت و بیرونی پرداخته زیاده از ما مولات متعقدات شاهانه و خلعات فاخره بانواع
شرف اعتبار یافت از آنجا عنان عزیمت بجانب حضرت معطوف گردانیده و چند روز در منازل ملک ناتگ بوده و ملک میر که کولی
از زمره بکمیان صادق العقیده و این دودمان مقدس اند حضرت پیر بوده از آنجا لوای توجه به یلاقات کوکچه تنگیز افراخته و روزی چند در
منتزهات سواحل بحر کوکچه تنگیز که آن سرزمینها با حضرت عینو مثال و چشمهای آب زلال کوثر تمثال آن دشت و جبال روزگار بخرمی و
خوشی گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن سردار ارضروم و بصره وارسی قرچغای خان سپهسالار ایران از آنجا روانه شدن بجانب خطه وان
وان اوقات که بیلاقات کوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه
روم سرزمین محاصره که در سال گذشته محمد ابو ساطت محمد پاشا سردار تنبیه یافته بود رنجیده و باغوای افساد افندی ادعیه پاشا را بتقصیر
متهم ساخته از منصب وزارت عظمی معزول گردانید چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره رفته خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار گردانیده
مقرر گشته که درین سال در محال اناطولی قشلاق اختیار نموده اول بهار سال آینده با اتفاق جانی بیک گرای خان پادشاه
لشکر بیدا حجم گشته خلیل پاشا گروهی از قاپوقولی که عبارت از عساکر درگاه و عاملیت از مجمع استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق
بعد از تحقیق این اخبار از تدابیر صائبه که اولین مصالح ملک داریست چنانچه سخنوران پیشین گفته اند ؛ بشمشیری یکی تا ده توان کشت ؛
بر الی لشکر با تشکند پشت ؛ رای ملک آرای اقتضای آن کرد که حدود ارضروم و وان را که محل عبور عساکر روم است از غلات
و ما یحتاج پرداخته نوعی نمایند که در سال آینده از بی ذخیره و عسرت و تنگی علوفه لشکر آن دیار دشوار گردد لهذا قرچغای خان
که بحسن عاطفت و تربیت شاهانه و ظهور خطوط کاردانی شایسته سرداری بود در عقب ارجمند سپهسالاری اعتبار بخشیده سردار لشکر ظفر
قرین گردانیدند و چند روز در قرخ جوغ کوکچه تنگیز رسان عساکر ظفرنشان پرداخت و او را با فوجی از جنود منصور بان خدمت
گردانیده روانه نمودند و موکب همایون نواب از یلاق مذکور تنکار کنان بکنار آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده از راه گرگر
متوجه آذربایجان شده بعد از زیارت حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره الاقدس در قصبه اهر که نشیمن
بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا صفی الحق والدین و مراقد متبرکه مشایخ عظام صفویه انار الله مرقدهم بدار الارشاد
اردبیل توجه فرمودند و قرچغای خان با عساکر حضرت نشان بخدمتی که مامور شده بودند کماینبغی اقدام نموده اول بجانب ارضروم
روم رفته تا پای قلعه عثمان بازکشیدند حسن پاشا که از وزرا و پاشایان معتبر رومیه و بکلربیکی ارضروم بود از صدمت سپاه منصوره
در شهر و قلعه قرار گرفت و قدرت مقاتله و مقابله در خود ندیده فوجی از شجاعان رومیه که اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند با
طلیعه مقدمه الجیش سپاه قزلباش نبرد کرده بعد از محاربه و ستیز داد و پیمان از مریخ شهر در رفتند و غازیان جلادت شعار تا پای
رانده جمعی رومیه مقتول و جمعی دستگیر شدند و قرچغای خان چند روز در خیام اقامت در آن ولایت نهب نموده فوج فوج
قاهره را بنهب و غارت اطراف و جوانب تاخت و تاراج فرستاده از آن ولایت را از چیز انتفاع و ذخیره و زراعت انداخته
دقیقه از دقایق ویرانی و خرابی فرو گذاشت ننمودند و از این مقتضی المرام روی توجه بجانب وان آوردند و چون محمد پاشا



نحو که بکلاربکی وان بود و پیر اللهوردی بیکلو پاشا مشهور بود و بکثرت لشکر و افتخار و جاه و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان
امتیاز داشت و در سال گذشته در مصالحه بیرون بود لاغ خان را مصالحه نموده و غالب آمده بود و از باده نخوت و غرور سرمست
گشته دعوی های بلند میکرد و بعضی از ارباب رای و تدبیر و حزم و دور اندیشی منظور داشته صلاح ندیدند که بر سر وان بروند زیرا که
جنود قزلباش که از ارضروم گذشته و مانده و سپاهی ایشان از بسیاری تردد و تنگ و از کار مانده و تکلو پاشا و سنجق بیکیان وان با
اسپان آسوده و لشکر بسیار جمعیت نموده منتهز فرصت نشسته که از مذهبا د از چشم زخمی رسد بعد از مشاوره و کنکاش از امراء
سندیان لشکر کس را و خود متقبل و دریافت آنچه بخاطر سپاه رسید التجا نمودند قرار الامر قرار یافت که چون پاشای مذکور و میران عشایر اکراد
کوه و دوان جمعیت نموده اند از تقریر واردین کرا استماع شده که زیاده از پانزده هزار کس نیستند فلهذا تکلو در خصوص جلو
از محاربه دان کرده خالی کردن در این مسافت که لایق دولت قاهره دوام و ناموس قزلباش نیست از عساکر منصور هر کس اسب بودن
باشد بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران عرصه هیجا سوار و تفنگچی انتخاب نموده با وثایق الطاف الهی و جنود اقبال شاهی
روی توجه بصوب دشمن آوریم امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال منصوران دولت روزافزون گشته بفتح و فیروزی اختصاص
یابیم اکثر دلیران سپاه این رای را پسندیده بودند شتند و بنای کوچ بجانب آن ولایت نهادند چون یکدو مرحله قطع شد قضیه بس عجیب و
بس غریب از پرده غیب روی نموده از لطایف غیبی تکلو پاشا بعد از وصول این [illegible] خبر [illegible]
غرور و پندار دعوای جدال [illegible] بقتل آمد ذکر کشته شدن محمد پاشا مشهور بتکلو پاشا و حکیم بیک
[illegible] کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات اهل اخبار مسموع گشته چنانست که تکلو پاشا نوعی که تحریر یافت در
رومیه بتهور و مردانگی و دلیری اشتهار یافته بود و در ازای خدمات و جان سپاری [illegible] دودمان عثمانی از او صادر گشته بود
بمرتبه بلند ایالت و پاشائی ترقی کرده و درین هنگام بیگلربیگی ولایت وان بود چون خبر حقیقت رفتن قرچغای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش
بطرف ارضروم تحقیق پیوست [illegible] بخیال محال دست برد امرای اکراد و میران قبایل و عشایر و اتباع خود را
جمع آورده با موازی ده دوازده هزار کس از وان بیرون آمده در نواحی تبریز آشوب انداخته نهب و غارت [illegible]
چون بقراء و نواحی حوالی چالدران رسید مشخص گردید که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارضروم مظفر و منصور عود نموده
عزیمت جانب وان دارند اراده خاطرش آن بود که بجهت سپاه [illegible] و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که کفایت جمع نشده
بودند جمع آورده بحرب و قتال و مدافعه جنود اقبال پردازد و امرای اکراد که در آنجا با او بودند صلاح در محاربه ندیده با یکدیگر قرار
دادند که هر یک بجای مقام خود رفته بحفظ حال اهل و عشیرت و استحکام اماکن و نگهداشت قلاع خود پردازند زیرا که چون قزلباش
بدان دیار رسد آتش بلا بالا گرفته ولوله و آشوب در میان قبایل و عشایر افتاده و تفرقه و پراکندگی روی خواهد داد و لیکن
پاشا نیز بجانب خطه وان بازگشته نگهداشتی شهر و قلعه نماید که اکثر [illegible] بجهت صیانت عیال و حفظ ناموس و مال از سر او پراکنده
گشته استعداد محاربه نخواهند داشت ضیاء الدین خان ولد شرف خان بدلیسی درین عزیمت عنان از مرافقت پاشا کشیده

درخدمت بجانب تفلیس رفت یحیی بیک که ذکر یافت خان بزرگ میر و عشیرت بجاری سردار ان طایفه بود و سر راه قرشی کرده چون این خبر مسموع پاشا
گردید مانع رفتن گشته چاووشی بطلب او فرستاد و او تمهید معذرت پرداخته تعلل مینمود و چاووش بی اندامی کرده او را بدشنام
و شمشیر تهدید کرده جاهلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی اندامی چاووش نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست قضا در تیغ
حادثه تیز بود زخم کارگر آمده چاووش بقتل رسید لکو پاشا از واقعه خبر یافته شعله غضبش زبانه کشید و جمعی را فرستاد که بهمراه قهرا
او را بیاورند فرستادگان وقتی رسیدند که اردوی لشکر بجاری کوچ کرده و خود نیز با خاصان و همراهان واقف بوده از فرستادگان
مخالفت صریح نتوانست کرد در رفاقت انجماعت باردوی پاشا آمده و در حین ملاقات پاشا با او خشونت آغاز کرده دست تعدی به
شمشیر برده بجانب او دوید یکی از ملازمان معتمد یحیی بیک که رفیق او بود و بخصوص که پاشا قصد کشتن او دارد
دلیری کرده پیش دوید و زخمی بر پاشا زد و خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی بیحیی بیک زدند از تقدیر الهی و اقبال پادشاه
شاهی مرد و آن زخمها از هم گذشته هر دو را عدم مجبور نمود و از طرفین چند کس کشته گشتند چون سردار مرد و کرده برادر او
رسیده او را از زخم قزلباش بحفظ میر سیده آورد و آشوب در میان سپاه افتاده هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر
کرده هر کس بحفظ حال خود پرداخت و میر بجانب وان بازگشته طبقات اکراد هر یک بمکان خود رفتند و نیز وی اقبال
بی زوال شاهی آن جمعیت روی به پراکندگی آورده و دو دشمن قوی چون من آسانی رفع شدند این یحیی بیک پسر زکریا بیک
برادر میر عشیرت بجاری متصرف الکای محمودی بوده دعوی اولادی عباس بن علی علیه السلام نموده و خود را با اعتقاد فرق
شیعه سید میشمارند چون مخالفین شیعه جز بنی فاطمه را سید نمیشمارند و سید ایشان را دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی
که باسم او و پدرش صادر یافته لفظ سیادت مرقوم ساخته اند چون ذکر یافت پدر یحیی بیک اظهار عقیدت و اخلاص به آستان
کامیاب شاهی ظل الهی نموده همیشه عرایض اخلاص آمیز فرستاده خود را از زمره بندگان درگاه عالی میشمرد و حضرت اعلی
بجهت نسبت سیادت و همت عالی بیگی شفقت خاص با او بوده بلقب رفیع خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیک بعد از فوت پدر
و میر برادر صلح پدر را انکار نموده بحمایت پاشایان پدر را بی اختیار کرده ایل و عشیرت الکای محمودی را متصرف شده
در مخالفت کرده قزلباش اصرار مینمود و از نسبت به پدر بی اندامی بسیار واقع شده و مخالفت عاقبت نتیجه بد باطنی و کفران
و الله ظهور یافته چرخ شعبده چنین شعبده باخت ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار ؛ الحاصل چون این خبر بقزلجای خان
و امرا رسید در رفتن مسارعت نموده بجانب وان شتافتند و ولایت محمودی را نیز بدستور ارض روم نهب و یغما نموده از
حیز زراعت و آبادانی انداخته مقتضی الرام مراجعت نمودند و در حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل عود نموده
دار السلطنه تبریز از غبار موکب عساکر منصوره عطر بیز بود بشرف پابوس اعلی حضرت خاقانی مشرف شدند ذکر رفتن خلیل پاشا
بسرداری دیاربکر و لشکر فرستادن بجهت فتح و تسخیر ولایت و انتقال سلطان احمد خان پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم
دیگر و جلوس برادرش سلطان مصطفی و بیان حالات سلاطین آن ایام پر شور و شر چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل

پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده با جنود موفور و عسکر غیر محصور روانه سرحد قزلباش گردانیدند درین سال در سرحد قشلاق کرده
در بهار آینده با لشکر قزلباش مقابل شود و بجهت خاطر لشکر که منع از مکرر جنگ عراق و ایروان کرده در ارض روم واقع شده بود و ولایت
بکر را بجهت قشلاق اختیار نموده در آنجا محل اقامت انداخت و جانی بیگ گرای پادشاه طبقه تاتار را مبارک گرای با لشکر جنود تاتار بعد
لشکر روم آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را با اطراف و جوانب که معمور بود فرستاده در آن سال ارزان
طایفه خرابی بسیار در آن کار و بیه واقع شد بعد از وقوع این حالات رای جهان آرای بآن متعلق گشت که قزلجای خان را که بتسخیر ولایت
و سپهسالاری باشد بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان گذرانند لهذا اشاره علیه رابا فوجی از افواج قاهره
دار السلطنه تبریز تعیین کرده و گروهی از عساکر نصرت نشان را که بتقصیرات خدمت گرجستان متهم بودند در تبریز گذاشته از سوانح
جنون مخصوص نمعلا نیز چون همیشه گمان خاطر انور بر دولتخواهان مصروف بوده اولیای دولت را بر کاب اشرف حتی شاکرد پیشگان عمله بیوتات
همه سال از محل معین داشته باشند که هر سال از آن محل یاد یافت نموده در کار خدمت باشند و از آن جمله دیوان و دفتر طلب نموده
مرسومات فارغ کرده اند درین اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب را باکرام از آنجا که اموال مرحمت فرموده و بعهده عالیجناب اعتماد الدوله
میرزا ابو طالب وزیر دیوان اعلی که فتح ان بن مقیم اقبال زکر ما آید مستوفیان خاصه مصروف گرده کرده ارباب قلم و دفتر
همیون در بن زمستان در تبریز توقف نموده و بعد سر کرده و سرکرده را از محلی که مناسب حال ایشان باشد قرب و بعد مساکن و رضا صاحب
حواجب را منظور داشته اسم باسم تشخیص شده در باب هر یک با فرد و فرد العقید مرحمت او و عهده عالیجناب اعتماد الدوله
مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف نموده تا آخر سال که چهار ماه از خدمت مذکور را بنوعی که مامور بودند بتقدیم رسانیدند
راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء همایون بجهت تحریر احکام در خدمت مخدوم عظام کرام چهار ماه و شش روز در آن شغل
عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند که در
بهار فرخنده آثار آنچه در مشیت الهی و ارادت و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از کمین غیب عالم ظهور آید و دیگر از سوانح اقبال بی زوال آنکه خلیل
در دیارکر از جنود رومیه قایش پاشا را باتفاق عمر بیک میرسنجق عشیرت شقاقی که از رومیه بسیار و غارت کرده بقصد تاخت و تاراج
قلمرو علیشکر بجانب کرکویه و شهرزور فرستاده و آن گروه از کرکویه گذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آورده و ولایت را بحدود دست
غارت و بیداد کشاده باعث تفرقه و تشتت رعیت بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان بیات که در سرحد قلمرو مذکور بوده
از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بکثرت و قلت ایشان مقید نشده بمقابله شتافتند و در حدود ماهی دشت تلاقی عسکرین روی داده و دو فریق
محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان بیمن دولت همایون و قوت دولت روز افزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور
گشته قایش پاشا در معرکه بقتل رسیده و عمر بیک حاکم شهرزور نیز بقتل رسید و کثیری از جنود رومیه تاراج و بقتل آمده و از جنود
ظفر ورود کسی که باسم و رسمی داشته باشد ضایع نگشت حسین خان بعد از آنکه نصرت نشان رسیده حقیقت فتح را که حقه ده فتوحات غیبی بود
بمسامع فرخ جلال رسانیده امرای مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شدند و عمر بیک را حلیقلیخان شاملو سپرده که در رکاب داده و دیگری خبری

از وقایع دیگر که از سوانح قضیه ارتحال سلطان احمد خان است که در خلال این حال به نیروی اقبال و دولت بیزوال بظهور پیوست از تقلبات متعدده زمان
چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان احمد خان پادشاه روم در فصل پاییز این سال بیماری عارض گشته چون مرض
مهلک بود معالجه و مداوای اطبای حاذق سودی نبخشید و در همان چند روز نوبهار ایام عالم جوانی و لذات زندگانی را وداع کرده در مقبره استنبول
رخت بسر منزل عقبی کشید و از ثمره نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و بین الخلایق مذموم است از عمر و دولت تمتعی نیافت و بلاز
نقض عهد سر خونی که ریخته شود در گردن او است چنانچه گفته اند شعر لعنت بکسی که ظلم ناحق فن اوست ۞ رحمت بکسی که از دل و جان
بگردن غیر هم زده گردن اوست ۞ خون شهدا تمام بر گردن اوست ۞ او را جواب باید داد در عمارتی که خود در استنبول ساخته
مدفون گشت دو پسر کوچک داشت بزرگتر سلطان عثمان که دوازده ساله بود و دیگر سلطان مراد که پنج ساله بود و در آیین سلاطین
سلسله آل عثمان خصوصا قوللر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهی بود و بجهت خردسالی پسران
زمام سلطنت و پادشاهی در قبضه اختیار سلطان مصطفی برادر او که بخلوتخانه و شورش مزاج منسوب بود نهادند و ازین سبب او
برادر خلاصی یافته سالم مانده بود و عورات در حرم نگاه میداشتند بنابر ان آوازه جلوس او در اطراف و اکناف شایع شد
از سرحد ایران در ممالک روم مسموع گشت که سلطان مصطفی لشکر بسیار بعجم فرستادن و محاربه با سلاطین قزلباش را تا نمودن را بسیار کار
در ایام برادر از فوت او و شورش ضمیر و سوداء طبیعت ملاحظه نموده ازین مقوله حکایات بر زبان او میگذشت درین وقت
که بر سریر سلطنت قرار گرفت بارادة خود و بمصلحت قوللر آقاسی و ارکان دولت باکرده قزلباش بصلح مایل و راغب گشته قاسم
سپهسالار مازندران را که دو سال قبل ازین بنوعی که مرقوم گشته همراه ایلچیان و شاهچی روم و اسارای ... از دیدن
با مکتوب صداقت اسلوب و تحف و هدایا از هم رسالت فرستاده شده بود و سلطان احمد خان از عناد و ... که از
مصالحه پشیمان گشته در باره او تغافل ورزیده او را ملاقات نداده بود و در هفت قلعه استنبول محبوس نگاه میداشت طلب داشته
بقاعده و آیین مقرر دیده در قابی بکشم شرف ملاقات و دستبوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده رخصت انصراف داده شرح آمدن او
و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میگردد و دیگری از سوانح آن زمان داوان تکلی و استقرار ...
احمد خان ولد بهلو خان اردلانست بر حکومت ملک موروث و شرح واقعه که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چنانچه در سال گذشته تحریر یافت
خان احمد خان را در عهد صبی که در ظل تربیت و رأفت شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را کبر سن و شیخوخیت دریافته
بود من بعد نزد پدر بوده اگر اراده او از اهل الحکومة و تعلق گرفته باشد بی‌ غمای الهی بعد از ارتحال پدر پسر جانشین باشد هلو خان
او را بمقتضای طبع بشریت است که تا رمقی از حیات باقیست احتیاج از تعلقات دنیویه تخصیص ملکت و حکمرانی و جاه و زندگی
قطع نظر و تعلق نمی نمایند بتوهم و تصور اینکه مبادا پسر او مرادی اختیار سازد و از خلیفه گشته پیش خود راه نداده بود مدتی از پیش پدر
دور بگشت درین سال در حینی که هلو خان از حکومتگاه خود بیرون رفت بتقریب استحکام یکی از قلاع و در محلی دیگر رفته بود خان احمد خان با چند
نفر از هواخواهان خود پوشیده و پنهان بحکومتگاه در رفته بطلب ایل خود را با خود در حصار آنجا و بران حصار استقرار گرفت





بخراوی و قابی چند ساله بدر بود مستولی گردید و بقبایل و عشایر آن دیار صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان
بسر او جمع شده حکومت در ایالت به قبضه هلو خان چون برین اقدام اطلاع یافت چاره بجز رضا جویی و تدارک خاطر پسر ندید و از عجز و ناتوانی و ضعف
قوای جسمانی دست از منازعه کشیده رضای پسر در داده بعزت عزلت و ملک ولایت که داشت حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه عالم پناه آورده
در معذرت نافرمانیهای که درین چند سال از او بظهور پیوسته بود گوید حضرت اعلی بجهت اینکه پسر خود را بتهدید گیری نکرد فرستاده بود
از ان خان اغماض نموده با قنقال کرمانی که در دیده شعر بهشت که مالکان نخرند ۞ آزادگی که بنده را بخرند ۞ حضرت اعلی نظر بر خدمت دیرینه
کرده عنایات و التفات در باره او مبذول داشته مقرر فرمودند که بدار السلطنه اصفهان فرستند حقیقت عمرش در ان عشرت آباد بسر شد
براسوده خاکش آب بهشت ۞ در محل اقامت انداخته در سایه معدلت و رأفت شاهانه روز گار گذرانیده از حوادث و دوران تقلبات
تنوری که لازم حکام زمانه است بر کنار باشد هلو خان در ان وقت سنین عمرش از نود بیشتر بود و اما از صورت حال
معلوم میگشت که زیاده از هشتاد سال داشته باشد دیگر از سوانح جنود اوزبک بخراسان و محاربه محراب خان با لشکر اوزبکان شرح
واقعه آنکه در اواخر پیزاو اوایل زمستان این سال امام قلیخان اوزبک والی ماوراء النهر بموازی سی هزار کس از جنود بخارا و بلخ سرکرده گی
نذر علفای دیوان بیگی اتسی بتاخت خراسان فرستاده ایشان از آب آمویه عبور کرده بمرو آمدند و از آنجا به بیورد در آمده و از
دره جزو اصفهانشین و رخت گرده از عبور ایشان مضرت و آسیب بسیار بکلاه دیات و جنگلی که نیز هم رسیده اراده تاخت مشهد
مقدس رضویه داشتند که خبر محاربه محراب خان با لشکر حصار بایشان رسیده خوف و هراس بران گروه مستولی گشته تاب توقف
نیاوردند در کمال سراسیمگی و اضطرار راه مراجعت پیش گرفتند کیفیت محاربه مذکور برین نهج است که بموازی یکهزار و پانصد نفر جلادر
اوزبک حصار شادمان که برفاقت دیوان بیگی مذکور مامور بوده از متعاقب روی آورده بلشکر ملحق گردند و میرزا اراده کرده که اوزبک
بهادر و رستم میرزا بوده و اند چون از مرو گذشته و بر سر قرخ؟ را قطع نموده اند محرابخان از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر
کارآمدنی قزلباش و تفنگچیان قدر انداز از قلعه بیرون آمده بر سر ان گروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد اوزبک فرود آمده
خیمها در پیکه برکشیده و بود و ندو از پیش آردوی خود را جمع کرده و اسبان خود را پناه خود کرده و پیاده بجنگ مشغول گشتند محراب خان
معلوم کرد که اوزبک بمقابله در نیفتاده اسبها را حصار خود کرده پیاده و بجنگ ایستاده تفنگچیان خود را پیش انداخته مقرر کرد که
اسبهای ایشان را به تفنگ زده انداخته پیاده و بی اسب کنند تفنگچیان حسب الفرموده عمل نموده و از آسیب گلوله تفنگ اسبها منقطع شده
و جمع کثیر از بهادران اوزبک را عدم عمود ضعف و سستی بکمال آن طایفه راه یافته بعد از ظهور عجز و علامت انکسار غازیان
نموده بیکبار حمله آوردند اکثری از ان جمله قزلباش پیاده و بجانب اسبهای خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار پیمایند بعضی
سوار شده و بعضی دیگر فرصت سوار شدن نیافته لحظه پیاده جنگ کرده بقدر قدرت و توان دست و پا زدند آخر شکست
یافته تا موازی پانصد نفر بقتل آمدند و دویست و پنجاه نفر دستگیر شده اوزبک بهادر ود رستم میرزا مرده گرفتار شدند و بقیه السیف
پیاده و سوار سر بصحرا نهادند محرابخان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرده اوزبک بهادر و رستم میرزا مرده

واستدعا نمود از میر مبارک که حضرت شاه قسم داده بودند و التماس نموده که چون الله سبحانه و تعالی خان را فتح و ظفر کرامت کرده بصدق فرزندی
اشرف از خون بقیة السیف درگذشته دست از تعاقب منهزمان باز دارد محمد خان حسب الالتماس ایشان لشکر از این موهبت عظمی
از عزیمت تعاقب درگذشته زیاده ازین در خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال را بعرض عاکفان سده جلال
رسانیده و دو نفر از ان گرفتاران که اسم و رسمی داشتند بسرداران بدرگاه جهان پناه فرستاد و تتمه را بیاسا رسانیدند و رستم
محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود کسی بخدمت اشرف فرستاده و التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب ملتمس او نموده
بهادران مذکور را آزاد کرده بنزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز در پیش توقف نموده
بطریق فرار بجانب حصار شادمان بحال حزین و دل غمگین شتافتند دیگر از سوانح این سال قاضی خان السیفی الحسینی که صدر بود
از ان منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات موسوی تربت حیدریه متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه بود به
رتبه عالی ارجمندی یافته تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن رضوی والد میرزا [illegible] که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازست تفویض
یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری بر او طاری شده روز بروز مرض
او زیاده و علت او بیشتر شده تا هفت روز در بستر ناتوانی اقامت داشته روز هشتم در صدد وداع دار الارشاد و رحیل بر منازل ابدی
ترتیب [illegible] کشیده و بمقام رسانیده برحمت ملک جلیل پیوست بیک مثال طغرای صدارت کشیده شده روز اول مهر کرده فوت
گشت بعد از فوت او منصب صدارت بامیر رفیع الدین ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی
مازندرانی الاصل از نژاد میر بزرگ والی مازندران و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران باصفهان آمده
آنجا توطن اختیار کرده در ان ولایت بسیادت خلیفه مشهور و منصوص گردیده و مشار الیه از اصفهان بپایه سریر سلطنت مصیر آمده من
حیث الاستقلال بمشیخت امور صدارت پرداخت الحق مومی الیه بوفور فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش بسلامت و نجابت و
[illegible] معروفست میر شجاع الدین محمود والد او از علمای متبحر زمان خود بودند شمه از احوال او غایب در صحیفه اول از [illegible] احوال
سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته در بیان احوال متوفیات از زمان و آن آنرا والد اسال جمعی که درین
سال بچاه اجل گرفتار آمده و سر بنقاب تراب تیره کشیده اند قاضی سلطان مذکور بود که در فوق تحریر پیوست و او در ایام فترات
خراسان بعراق آمده از [illegible] کاردانی [illegible] تربت شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بحکومت
تربت حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بدان خدمت که مرضی خاطر اشرف بود اقدام مینمود دیگر
ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در سال گذشته حسب الامر اشرف
بدان ولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن یافته بود درین سال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری صعب
او را عارض گردیده باجل طبیعی از عالم گذشت جمعی را ظن آن شد که از معتمدات [illegible] آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند
بودند از جهل و نقصان عقل باغوای فتنه جویان حرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلبی [illegible] کودک بود

حکومت ولایت



حکومت آن ولایت بسید راشد برادرزاده او تفویض یافت سید ناصر مذکور سید زاده نیکو اخلاق متواضع و کریم و خلیق و در کمال پرهیزگاری
میبود و از غایت حسن سلوک و خلق و خوش نشینی داری [illegible] طبیعتش که در ابنای ملوک و حکام بسیار ضرور است او کمتر داشت از جمله
معزول بود و دیگر میرزا رضی بن میرزا محمد تقی از اعاظم سادات عالیمقدار دار السلطنه اصفهان مشهور بسادات شهرستان که بسعادت
مصاهرت نواب اشرف کامیاب سرافرازی داشت در ییلاق [illegible] اظهار ضعف معده [illegible] متوجه معالجه
گشته [illegible] و درین ایام که از قضیه [illegible] در رکاب اشرف باردبیل رفت در آنجا عرض مرض او زیاده گشته [illegible]
شد روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق بود قوت سواری نداشت در محفه نشسته چون بقصبه
زنجان رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منوره حضرت معصومه علیها
علیها و آبائها التحیة دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت را که باو مفوض بود در اول حال به پسرش
میر صدر الدین محمد که نبیره دختری حضرت اعلی است عنایت فرمودند و چون بصدارت سن طفولیت نیابت او بمیرزا رفیع عمزاده
متعلق داشتند اما بالاخره مستقلا منصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری توقیعات مبارک حضرات مطهرات چهارده
معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی یافته بدین عطایا سربلند و معزز گشت دیگر ساروسلطان بیگدلی شاملو
ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه در دار السلطنه اصفهان بدان خدمت مشغول بود درین سال مریض گشته بعالم بقا پیوست
منصب ایشیک آقاسی گری حرم علیه عالیه بابو القاسم بیک [illegible] که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت
خدمت آبداری ببرادرش حبیبی بیک قرار گرفت و از او باقی بیگدلی شاملو بود بوفور خدمات جانسپاری او و برادران
منظور انظار شفقت شاهانه و محل اعتماد گشت صاحب ثروت و مکنت بود و اموال وافره [illegible] که قریب بده هزار تومان عراقی تخمینا
میشد بالارث بنور الله بیک ولد مشار الیه که نجیب و پسندیده اطوار بود تعلق گرفت محمد رضا بیک مشعلدار باشی که برسم رسالت
نزد حضرت شاه سلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان رفته بود در حینی که رخصت انصراف یافته روانه ایران بود در حوالی
لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه هروی الاصل بود و از جمله جمعی که حضرت اعلی در دار السلطنه هراة تشریف داشت
ملازم رکاب اشرف گشته بخدمت مشعلداری و انتظام امور شمعخانه مامور گشت تا مدت حیات چراغ عزت و اقبالش
افروختگی داشت بسیار جوان خلیق و خوش صحبت شعر فهم صاحب سلیقه بود و از علم موسیقی نیز بهره داشت همیشه شکفته طبعی
و شعار خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف و ظرایف شیرین نبود درین سال شمع عمرش از تندباد اجل افسرده گشته خدمت مشعلداری
باولادش تعلق گرفت وقایع سال بوت ئیل ترکی مطابق سنه سبع و عشرین و الف هجری که سال دوم از قرن ثانی است که سال
سی و دوم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است نوروز عالم افروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و سیم ربیع
الاول سنه سبع و عشرین و الف هجری اتفاق افتاد نیر اعظم مربی عالم یعنی آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای
هفت ساعت و نه دقیقه از سر منزل حوت بعشرت سرای حمل نقل نمود [illegible] لشکری که دست تعدی و تطاول بجانهای تجملات بساتین

جهان‌گشوده بوده و از صولت و سطوت سلطان خاور جام جهان‌نما یعنی خورشید عالم‌گیر انهزام یافته تیر زاویه خمول کشیده و پری‌چهرگان
عنبرین موی بهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بر بساط دل‌آرائی نهادند شعر بهار دل‌آرا نمودار شد جهان از خوشی رنگ
گلزار شد صبا غلغله سوی چمن فرد وسی جهان مشکبیز و سواد ملک ختن [illegible] شده [illegible] باغ طراوت فزا گشت صحرا و راغ
حضرت گیتی‌ستان اعلی شاهی ظل اللهی در ایام فرح‌فزای بهار در عرصه دلگشای فرح‌آباد جنت بنیاد و سر زمین‌های ارم بنیاد
مسرت‌بخش مازندران بهشت نشان و فیروزکوه فیروزه نشان به شکار طیور و سیر و شکار مشغول نموده [illegible] خاطر بوده از آنجا
بدار السلطنه قزوین تشریف برده [illegible] در روز [illegible] مبارک در باغ سعادت‌آباد عشرت [illegible] محل [illegible]
ملازم و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب جمع آمده بودند در مجلس سلطانیه محل اقامت [illegible] فرمان [illegible] حسب الغرض
مخفی نبوده که در آن عرصه دلگشای [illegible] فراهم آمده و [illegible] رایات فیروزی آیات از دار السلطنه مذکور حرکت کرده بودند که از تقریر
و بار روم معلوم گشت که ارکان دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را خلع نموده سلطان
عثمان ولد سلطان احمد را به پادشاهی اختیار نمودند و سببی که معلوم همگنان گردیده و موافق عقل است این بود که خلیل پاشا
که وزیر اعظم بوده در سنه [illegible] ارتحال سلطان احمد دیار بکر اقامت داشت و به خدمت و شغل سرکرده مأمور بوده و جزئیات
دولت و ملک‌داری بی‌رای و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست چون قزلار آقاسی و اعیان استنبول بی‌مشورت
صلاح او به سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از مصلحت امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند او از این معنی
نموده بدین بهانه فساد جسته که او از شورش طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی به اطراف و اکناف رسیده و در نظر دوست
و دشمن بی‌اعتبار است و از عهده امر خطیر سلطنت بیرون نمی‌تواند آمد سلطان عثمان پسر سلطان احمد هر چند که خورد سال
بدین کار اولیت و قرب به درجه رشد و کمال رسیده پادشاه‌زاده هر چند کودک باشد عقلش بزرگ است بکم سالی ایشان نظر
نمی‌باید کرد لهذا اعیان سلسله عثمانی به اعلام [illegible] که از پادشاهی سلطان مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را
خلع نموده به رضای خود زمام مهام دولت را به قبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود نهد العقده طوعاً و کرهاً از سلطنت
معزول گشته پادشاهی روم از سلطان مصطفی منتقل گشته به سلطان عثمان قرار گرفت سلطان مصطفی از تجرد گزینی و درویش
منشی دامن از آن شغل شگرف درچیده و دیگرباره در گوشه عزلت که بدان معتاد بود اختیار نموده و آوازه جلوس سلطان عثمان
باطراف و اکناف رسیده مکتوبی طویل عریض به دیباچه و القاب مناسب و تواضعات متعارف رسمی به خدمت اشرف در قلم آورده
بودند حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیگ سپهسالار مازندران که به رسالت به روم رفته بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی
چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده بود به رسم رسالت مکتوب مذکور را در دار السلطنه قزوین به نظر اشرف رسانیدند حاصل
مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان آل عثمان آنکه از بخت بالغ الهی پدرم سلطان احمد در زمان
جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی به سرای جاودانی شتافت و عم بزرگوارم که ترک و تجرید بر طبیعتش غالب بوده روزی



بعد از انتقال [illegible]

بهار [illegible] روم



چند حسب الرضا جمهور متکفل امر خطیر شده و سلطنت دنیا و پادشاهی را فانی گشت در این وقت همان شیوه در طبعش غالب گشته به رضا و رغبت
خود دامن از این شغل خطیر و مشاغل فرمانروائی درچیده نیابت همایون را تفویض فرموده و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع
سلیمان مکانی به وجود ما آرایش یافته ملوک آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارکباد به جای آورده جمیع هواخواهان این خاندان عظمی
سریر خلافت فرمانروائی شهادت و اند خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان و الدماجدم به انتظام مهام سرحد قزلباش
بوده با ایشان و مستور در امر مصالحه و جنگ و را مختار کردانیده‌ایم که بدانچه صلاح دولت و اندیشه بعد از ورود ایلچی مذکور و اطلاع
بر مضمون مکتوب و مراسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحاوی آنها مفهوم نبود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر ترفیه حال عباد الله در
استماع رسالت عظمی ... و میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرا و مستعدان ارباب قلم بود به رسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند و خلاصه
پیغام آنکه در زمان سلطان احمد بوساطت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین بنای صلح واقع شده از طرف قاضی خان صدر که
از اعاظم سادات و علما بود به رسالت رفته در حضور مفتی و قاضی و اعیان روم به قواعد دوستی استحکام یافته و رسل و رسایل از
جانبین متواتر بوده ولی اکنون از طرف شما خلاف صلح امری به ظهور رسید سلطان احمد خان نقض عهد نموده اکوز محمد پاشا را با لشکر گران به سرحد
فرستاد و بر آن صاحب سعادت ظاهر است که از آمدن فرستادن او به جز استیصال سپاه و رعیت آن طرف کاری از پیش نرفت و
چون سلطان عثمان خان اختیار صلح و جنگ در قبضه اقتدار آنجناب داده و ما در اول حال بنا بر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال
مسلمانان صلح اراده داریم اکنون سخن همانست که به نوعی که کرد اتمهید یافته بود محمد پاشا اکوز محمد را قرار داده بود اقرار راضی اند به شرط آن
کنندگان خدا و رعایا و امن و امان آسوده حال بوده پامال سم سمند عساکر نباشند و زوار و حجاج حرمین محترمین به فراغ بال آمد و شد
نموده به دعای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مثوبات آن به روزگار فرخنده و آثار طرفین عاید گردد و اگر بدان راضی نباشند
و داعیه جنگ و جدال دارند آنرا نیز مستعد و آماده‌ایم هر چه انجام اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون به فضای ظهور خواهد آمد
بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات به جانب آذربایجان در حرکت آمده روزی چند در ییلاقات خلخال آن سرزمین‌ها مخیم سرادقات
اقبال گردید و امرا عظام عیسی خان قورچی باشی و الله‌قلی‌خان شاملو و بعضی از ارکان دولت و مقربان حضرت و مخصوصان بساط عزت
درگاه با شرف توقف نموده سایر امرا و عساکر نصرت نشان به جانب تبریز رخصت یافتند که قرچقای خان سپهسالار و ملحق شوند
و آماده و تیار کار گردیده مستعد باشند که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای دولت
و صلاح وقت باشد عمل و به سپاه منصور حسب فرمان در حرکت آمده جوق جوق و فوج فوج و قشون قشون روی به مقصد آوردند

## ذکر آمدن خلیل پاشای سردار و عساکر روم به دیار آذربایجان و شرح حالات و سوانح آن زمان و آن دوران

چون از بهار روزی چند گذشته هنگام حرکت لشکر پاشا شد عساکر روم و بیگلربیگیان سرحد که به رفاقت خلیل پاشا مأمور بودند از اطراف و
جوانب دیار روم و شام جمع آمده کثرت و ازدحام عظیم داشته روی به سردار فراهم آمده و از محل اقامت دیوریغی قشلاق در حرکت
آمده روی توجه به جانب آذربایجان آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین ابهری که از این جانب به رسالت و سفارت رفته بود به سردار رسید

بعد از وصول نشان ایلچی و ادای مراسله قاسم بیک سپهسالار مازندرانی ایلچی سابق را مرخص ساخته با تحفه شایان روان بعزت قرب شتافت
در گفتگوی که گذشته بود اظهار سلامت نفس و خیراندیشی خود و نیک خواهی مسلمانان کرده معروض نموده بود که بر ضمیر انور واضح است
که همه کس را بقدر حال اعتماد و حسب جویان ... هستند و در همه جا ارباب فتنه و فساد می باشند که منبر ابلیس جلیس بوده در نظر
نگهبان جلوه رسیده و اکنون بر حسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی عساکر روم بسرداری این خیراندیش بدان طرف لازم
گشته بمقتضای المامور معذور بنابر مصالح ملکی و اقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از چهل اعتماد و فتح ان سرحد اما چون
بدانصوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود انشاء الله تعالی بر آنچه مرضی خاطر و ترفیه حال خلایق و صلاح دولت طرفین باشد ملحوظ
می آید و خود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردید قرچغای خان سپهسالار در تبریز بود و چون خبر آمدن او محقق گشت جواب صریح در
صلح و جنگ و دوستی و دشمنی مرقوم نساخته باقتضای وقت در زمان موقوف داشته بود و قرچغای خان بی رخصت همایون اعلی جنگ
و قتال اقدام نمی توانست نمود بنابر صیانت اموال و حفظ اموال عجزه و رعایا سکنه محال را که محل عبور غنایم مخالف بود کوچانیده شهر را
نیز خالی کرد که از احتیاج حوادث برکنار بوده اموال ایشان از دستبرد غارتگران لشکر محفوظ باشد و در امر هدایت نمود محاربه با نجه
قرار یابد و از جانب همایون اعلی اشاره رود و حسب الفرموده عمل نماید القصه چون عساکر روم بدار الملک تبریز رسید شهر را از ذخیره
خالی دیده و ... بهیچ جهت نمی افتاد ذخیره زیاده توقف نتوانستند نمود و روز ششم کوچ کرده بقریه قومسیج که سه فرسخ الطرف شهر است
آمده نزول نمودند و موکب مقدس همایون نیز از ماه جمادی الاول که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت آمده
در آن بلده طیبه نزول اجلال فرموده بشرف زیارت روضه مطهره مقدسه حضرت سلطان الاولیاء و مراقد منوره مشایخ عظام
مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرموده در اینجا قاسم بیک سپهسالار مازندرانی با ایلچی خلیل پاشا که
فنجان آقا نام داشت بملازمت رسیده ایلچی مذکور به تقبیل سده اعلی امرای نامدار سعادت بساطبوسی دریافت و ادای مراسله و پیغام نموده
انواع تملقات و چرب زبانی بظهور آورده و سخنان صلاح اندیشانه القا نمود و حضرت اعلی بلطف گهربار او تکلم آغاز نهاده فرمودند که
چون جناب سعادت مآب سردار اعظم اظهار خیراندیشی خود کرده و گفتگوی صلح در میان نموده بود بنابر آن ما نیز تا این غایت عساکر
قزلباش را رخصت حرب و قتال نداده ایم اما گرد دارشما موافق گفتار نیست چنین بی محابا پیش آمدن شما بعزیمت جنگ و جدال است
ایلچی از جانب سردار تمهید معذرت پرداخته معروض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره و احتیاج عساکر بوده بنابر آن بکفه و گفتگو پیش آمدیم
که چند روزی شرایط صلح از جانبین گفتگو شود و عساکر روم از تمرد و قلت و تنگی ... شده و فی الحقیقت درین قرب جوار چند روزه
مهمان خوان احسان نواب کامیاب اند القصه فنجان آقا رخصت یافته قاسم بیک را دیگر باره فرستاده بعد سخنان صلاح آمیز پیغام
داد و هر چند حضرت اعلی از صدق نیت و حسن عقیدت استمداد بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین طاهرین داشت تمام
و اطمینان قلب حاصل بود که ارواح مقدسه سلطان الاولیاء و مشایخ عظام حافظ آن ملک اند بمقتضای الحزم اسوء الظن در رعایت لوازم حزم
و احتیاط و بلده طیبه اردبیل را نیز خالی کرده سکنه آن خطه شریف را باطراف و جوانب قریه فرستادند که درین فرصت از احجاف حادثه
کرده گفتند



کران باشند و چون ایلچیان با ردوی عساکر نصرت نشان که بقرینی نام محلی از محال سراب بود رسیده فنجان آقا قرچغای خان را ملاقات
نموده مشمول نوازش و مرحمت ساخت لایقه رخصت انصراف یافت و احتیاط سپاهیانه اقتضا آن کرد که اردو و محل اقامت خود را چند
در جنبی کوه و تپه تازه تعیین یافته افواج را روانه نمود و در لشکر سپاهی عافیه صبح که اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان
بعزم جنگ رسانیده امرای عظام نزد سپهسالار جمع شده در تجربه و اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس
رسانیده هر چه مقرر شود عمل آورند در اثنای محاوره و گفتگو هنوز قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند متعاقب طلیعه لشکر
و سپاهی بیشمار از میان نمایان شده و دست در گریبان رسید امرای عظام بالضرورت قرار محاربه داده قرچغای خان ترتیب صفوف
جنگ پرداخته صفوف نبرد آراسته گشت اکثر محاربه لشکر ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزمندی یافتن جنود ظفرورود و
کشتن جنود روم و وقوع مصالحه فیما بین شرح محاربه مذکوره از ثقات استماع افتاده بدین نهج است که جانبک
گرای پادشاه تاتار قرا قرم و چندی از امرا و پاشایان روم و شجاعان و جنگ آوران مرزه روم نزد سردار جمع آمده در باب معامله قزلباش
گفتگو آغاز نهاده حاصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش تمهید یافته سپاه روم و تاتار زیاده از این
دیار توقف نتوانند نمود در محاربه اصرار دارند صلاح در این است که بالکره قتال نمود در میدان تاتار بعزم رزم بر سردار قزلباش تاختیم
اگر ظفر یابیم فهو المطلوب والا از دیگران تقصیر متهم نباشیم و بهمین جهت دل منسوب گردیم هر چند این اراده منافی مقدمات که خلیل پاشا
در میان داشت بود جمعی این گفتگو را تقویت نموده بدلیل بیانه سردار را به لشکر فرستادن راضی ساختند لشکر تاتار و اوف
بقول صحیح زیاده از پانزده هزار بود و سی و پنج هزار دیگر از سپاه روم و بیگلربیگیان سرحد و غیره با گروه سرداری حسن پاشا که
بیگلربیگی ارض روم و در سلک امرا بود تعیین نمودند که مجموع پنجاه هزار کس باشند بعضی گفته اند که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل
رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار کس باشند والله اعلم بالصحیح که حاصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول منکری و همراه
بیگلربیگی روانه شب از موضع ارشتاب نام محلی که با معسکر و محل اقامت قزلباش چهار فرسخ گذشته صبح نمایان شدند چون کار
مدار بی اختیار با مدار جنگ و پیکار گشته انواع قاهره فوج فوج و فشون فشون جیبه و یراق پوشیده مرتب ساخته بعرصه کارزار
آمدند و زبان حال شیر دلان معرکه قتال بدین مقال مترنم و گویا بود شعر ای شیرمردان و دشمن شکار به اندیشه از کار زار
برآرید شمشیر از کینه بس بخشید شب کوره خانه کس قرچغای خان با عموم جانبازان درگاه که قریب به بیست هزار کس بودند در قلب
قرار گرفته غازیان با فوجی از اصحاب دست راست بسرداری زینل بیک بیگدلی شاملو تعیین گشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس با
بعضی از امرا و عساکر دست چپ اعلام جلادت برافراخته امرای عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر قول
آراسته و جرخچی سراول برآستند روی بمعرکه قتال آوردند و قریب بیک فرسخ بمقابله اشتغال نموده در یک تخته نام محلی مقدمه لشکرین
و جرخچیان طرفین بیکدیگر تلاقی شده سپاه مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته بودند دلیران روم و جلادت زنان تاتار و جوانان جنگجو
جلادت شعار دست به تیر و کمان و شمشیر و سنان برده از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی افروخته

کشت کاخرمن عمر دلاوران معرکه مردان کارزار از آتش تفنگ بیگانه چون شمع و پروانه میسوخت گرد و غبار معرکه تیره و تفنگ تیز کرده
دانه دود تفنگ و می و قزلباش وی سوا تیره و تاریک گشت شعر فلک شد ز خون ساقی بزم جنگ ۵ که در آستین داشت نقل
و تفنگ ۵ ز دود تفنگ اندران رزمگاه ۵ نه نوچو ابروی خوبان سیاه ۵ چون لشکر مخالف که از سر دو طرف هجوم آورده بودند آتش غلبه
اقتدار خود بر سر ما تافتند از اصحاب دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو و از جنود افشار طایفه پازوکی و غیره که بر
خیل پیک بیگدلی مامور بودند از هجوم کثرت عباد و ... پیاده خصم رسید ... خویش و کثرت اعدا اندیشیده جلو ریز به پیاده ...
تافته و تا قول بزرگ پیاده ... تا اردوی بازگشت کرده و انبوه از مخالفان را به تیغ تیز و سنان خونریز به خاک هلاک انداخته
و از جانب دست چپ تیز جبارزان ... جنگ جو و دلاوران لشکر که ... امام قلیخان بیگلربیگی ... حملات پی در پی
جنود و ... جلادت در میدان کارزار به اتحیت حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی داده ... 
و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفته آثار ضعف و علامات انکسار بر وجنات احوال لشکر ... 
جنود میمنه و میسره ... بودند ... ایشان از تزلزل افتاده القصه ... 
و ... که از میمنه و میسره افواج قاهره ... شکست عظیم یافته روی به وادی هزیمت نهادند حسن پاشای وزیر بیگلربیگی
ارض روم که سردار لشکر روم بود به دست شاه قلی بیگ ... بو علی گرفتار شد چون زخم قوی از وی یافته بود و در آن ...
... احتمال زیستن نداشت ... سر او را ... رسانیدند ... محمد پاشای بیگلربیگی
... یکی از قورچیان ... شاملو گرفتار شد ... نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن ...
... و جمعی غفیر از علما و زعما ... اقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون در این جنگ شاهین کرای خان عم زاده جانی بیگ
کرای که در سفر گرجستان ... اخلاص به خدمت اشرف ... در میان ... قزلباش بوده ... 
و قوم تاتار ... که جانی بیگ کرای ... تاتار ... از ... کارزار ... جنگ آزموده ...
بنا بر حزم و رعایت احتیاط ... از پای علم ... بود ... وقت انهزام و شکست لشکر ... توقف ننموده ...
که بود عثمان ... هزیمت ... چنگال شاهین اوج اقبال ... او ... جان به سلامت
بیرون برده ... میرزا بیگ ... صاحب اختیار ... شاه ... بوده ... موازی
هشتاد نفر از میرزایان و میرزاده‌های ... به دست در آمدند ... علم ... 
میرزا بیگ آقا ... که ... علم و درایت ... آن الکای ...
علامت ... صاحب فنون ... حکومت ... خان ... 
اگه ... مخالفان ... که ... لشکر قول بزرگ ... رکاب ...
بودند فرصت محاربه ... از ترتیب ... چون ... دست داده بود ...


و خواسری و خونریزی که ... از ... بیگانه ... تعاقب گریختگان را ... نموده ... چون غیرت ... مردانگی که
در ... عثمان ... آن ... قدرت الهی ... بر ... یک جا ... از ... حمل ... آداب خدمت ... 
... که ... قزلباش ... از ... بی ... به ... که ... جامه ... تاخته ...
... مراجعت نمودند ... بر ... و ... سم ... در ... صحت بعد ... این حالات ... ظهور یافت القصه
چون الطاف الهی ... قدسی ... حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام
زنده دلان بارگاه ... اقبال ... نسیم فتح و ظفر ... رایات ... در ... شاهی ... نسیم
به خدمت اشرف عرض ... جانب ... که ... تمام محفل ... آمده بودند ... 
سر ... خان ... فوج فوج ... جوق جوق ... می آوردند ... که ... هر کس ... رسیده ...
... آمده که ... جنگ ... طرف مخالف ... حفظ الهی ... ایزدی ... سپاه
کسی ... از ... بود ... یوسف بیگ ... غلامان معتبر ... 
فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت ... و سرداران ... دشمنان ... محمد تقی بیگ
... تبریزی ... آذربایجان آمده ... خصوصیات جنگ ... گرفتاران تفصیل عرض کرده محمد پاشا
بیگلربیگی ... و میرزا بیگ آقا ... گرفتاران که به خدمت اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی ...
کف لطف و مرحمت ... انواع نقد و ... که لازم ... اشرف ... حضرت ... ظهور آوردند ... 
مخالف ... قوی ... السیف ... رسیده ... اضطراب عظیم ...
... آن ... قزلباش ... خواهند ... 
بودند در سفر گرجستان قرار ... سردار ... قزلباش ... سردار ... 
کرده بودند که امرای عظام قزلباش ... شاهی ... 
و آنچه ... فرصت حصول ... 
سپاه ... آمده ... فرستاده ... انواع ... ظهور آورده ...
... الفت ... لشکر ... جمعی از ... 
... قزلباش ... 
... مبارک ... اصلاح ... 
... سلطان عثمان ...
آورده ... اشرف ... صورت وقوع یافته ...

از خلل و نقصان محروس و مصون باشد و چند روزی که بجه رسید خان ایلچی و عهدنامه و تحفه شناسی با پیشکش مهمان آنحضرت حمزه امری که
مانی و دوستی شد بظهور نخواهد آمد بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین ملازمان عالی که درین صوبه جلادت خو دست
چون حضرت اعلی در اوایل حال بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده و مدعی کر
لشکر بیار بحکم کشیده بود که در هر مرتبه غلبه از یطرف وقوع یافت هر گاه حرف مصالحه در میان آورده بنا بر آنکه مبادا اعادهٔ آن
نقض عهد با یطرف راجع شود نماید بدستور رضا بمصالحه داده بودند درین مرتبه نیز عذر پذیر گشته محمد پاشا چلبی بیگی دوان را که مرد
خیرخواه و صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از کارداران که فرستاده بودند اطلاق فرموده روانه کرده حسب الصلاح سردار
که آمده بود ایلچی کرده بودند با کارعلی سلطان طالش که مرد سنجیده کاردان بود و از رسالت هندوستان باز گشته منصب
قلقانی سرحد شده بود به رسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه و تحف و هدایای لایقه و مکتوبات دوستانه روانه نمودند چون
سردار مخاصمت و دشمنی را به دوستی مبدل ساخته التماس نموده بود که بعد ازین میهمان آنحضرت [illegible] عاطفت جبلی رعایت آداب مهمان
نوازی که در مقیاس همایون نسبت به دوست و دشمن یکسانست اقتضای آن کرد که قطع نظر از عناد و رسم [illegible]
عالم صورت کرده شرایط مهمانی بظهور آوردند و از خانات خسروانه موازی پانصد شتر بار از آرد و برنج و روغن و حلوا و
قند و نبات و مربیات و گوسفند فراخور ان اجناس میوه‌های الوان و [illegible] و علیق دواب مثال ذلک جهت سرکار سردار
و اعیان و سپاه مقرر فرموده نزد سپهسالار فرستادند که هر گاه وقت اقتضا نماید باردوی سردار فرستد چون ابن چغال
بسردار رسید فرمان بصوب مراجعت انعطاف داده کوچ کرد در خلال اینحال بخاطر انور که مورد الهامات غیبی است
خطور نمود که چون [illegible] مردم دور اندیش جلوه دهند و مکرر از مسوده شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا
سردار مذکور و عظمای روم خواسته که بحیله روز گذرانیده به این گفتگوها [illegible] افواج قزلباش را از جنگ جدال باز دارند
و اسلامت خویش گیرند و بدین وسیله از قلمرو همایون سالم بیرون روند حکم قضا جریان باسم قرچغای خان سپهسالار
امرا و عساکر ظفر شعار شرف اصدار یافت که دست از تعاقب باز نداشته منزل بمنزل باردوی روم میان راست و کرپیان بوده
باشند چون از جانب همایون عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز از قول خود صادق و در وقوع امر مصالحه راسخ اند از ان
طرف نیز عهدنامه عاجلا بهم رسیده در کار از جانب خواندکار مرخص و صاحب اختیار است و جمهور ارکان عثمانی و قاضی لشکر
و مفتی و علما که همراهند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق که در ان صوب [illegible] سپهسالار و عساکر نصرت شعار [illegible]
شهریار کامکار [illegible] مزید برین دست [illegible] تعاقب نمودند و در هر مرحله چنان قرب باردوی مخالف نزول می نمودند
که خیام هردو اردو [illegible] بنظر [illegible] طرفین در می آمد خلیل پاشا [illegible] رسیدن ایلچی عهدنامه موقوف میداشت پسران
آقا [illegible] سردار [illegible] آقاسی [illegible] معتبره [illegible] دولت اند خاطر نشان
نمایند که چنین بیمحابا [illegible] قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند اگر فی الوا

[illegible]

درصد [illegible] که نتیجه باشد از صلح ایلچی سابق قزلباش را با عهدنامه طلب نموده اند بر وفق رضای حضرت اعلی درست نموده ارسال
می باید داشت و مضایقه با مور جزئیه نمی باید کرد و الا اراده جنگ و محاربه بزرگ سلطانی [illegible] بظهور می پیوندد و چون عساکر روم
کثرت ایشان [illegible] قوی بود و سستی پذیرفته در هر معرکه به ولایت خود [illegible] لشکر [illegible] بظهور [illegible] سردار استعداد
جنگ در سپاه روم ندیده با استحکام لوازم صلح پرداخت و عهدنامه برنهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده مهر خود و قاضی
عسکر و مفتی و [illegible] لشکر و عظمای امرا و اعیان سپاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته خود کوچ کرد و چون مشارالیه
باردوی سپهسالار رسید بعد از وصول [illegible] دستوری که از جانب اشرف اعلی مامور [illegible] شده بود از ساوجبلاغ
میرزا محمد حسین [illegible] شرف تقبیل عتبه علیه کرده [illegible] حقایق حالات عرض کرده با کارعلی سلطان نیز
اردبیل [illegible] روانه جانب قسطنطنیه گشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت با کارعلی سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان
عثمان در قضایای سال آینده [illegible] بیان خواهد شد انشاءالله تعالی بعد از وقوع این حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان
کندی [illegible] آمد [illegible] حکم شد که لشکر ظفر اثر [illegible] منصوره [illegible] رخصت [illegible] ملازمان خاص دارالسلطنه
تبریز [illegible] آن خطه دلکشا و
امیر الامرائی کل آذربایجان باو تفویض یافت [illegible] عسکر [illegible] روم [illegible] محاربه عظمی که وقوع یافت حفظ
[illegible] از عساکر منصوره سوای چند نفر [illegible] اصول سپاه مخالف در خسروشاه تبریز علی الغفله با جمعی [illegible]
شده شهید شهادت چشیده بودند چهار پنج نفر از اوساط الناس قزلباش که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و نشان
داشته باشد [illegible] که راه عدم پیموده باشد العلم عندالله و از [illegible] نقصان و خرابی که از [illegible] عبور لشکر مخالف
بر رعایا [illegible] آذربایجان رسیده بود [illegible] تحقیق و تفتیش در قلم آورده [illegible] دیوان اعلی [illegible] داده شد
[illegible] سرور و شادمان گشته در لوازم دعاگوئی افزوده [illegible] رایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد و ذکر آمدن ایلچیان از اطراف
و اکناف بدرگاه معلی [illegible] در قضایای ایام گذشته مرقوم کلک [illegible] نگار گردیده که پادشاه [illegible] بارگاه
سلیم [illegible] ممالک هندوستان میرزا [illegible] ملقب بخان عالم را که از امرای بزرگ آن سلسله [illegible] چغتائی
[illegible] از جانب آن پادشاه [illegible] برادری [illegible] همراه یادگارعلی سلطان طالش که از جانب
همایون ایلچی گری رفته بود برسم رسالت فرستاده بود [illegible] دارالسلطنه هرات بود و درین سال متوجه درگاه معلی گردید چون نهضت
[illegible] بجانب آذربایجان واقع شده [illegible] مقربان [illegible] کلبعلی بیگ [illegible] صحبت [illegible]
که او را استقبال کرده بدارالمومنین قم برده که تا معاودت موکب همایون در آنجا اقامت داشته باشد [illegible] داخل دارالسلطنه
قزوین شد [illegible] بدارالمومنین قم رفت و یادگارعلی سلطان از او جدا شده متوجه پایه سریر اعلی گردید [illegible] خان عالم
قزوین [illegible] قم [illegible] شهر [illegible]

نمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الآن از ولایت هند بلکه از روم نیز ایلچی باین شوکت و استعداد و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده

و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابقه از کاسره و کیان نیز آمده باشد که درین زمان فرخنده نشان بیامن تأییدات الهی

و موجبات ازدیاد عظمت پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وقوع یافت و سلاطین آفاق در فرمان [illegible] جلیل الشان باستحقاق

از مسلم و غیر مسلم بالطوع والرغبة ابواب صداقت و ارتباط صوری و معنوی با آنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت

در دلهای ایشان قرار گرفته آمد و شد فرستادگان خود را بدرگاه سلاطین پناه سرمایهٔ افتخار و موجب ازدیاد مراتب بزرگی و اعتبار

خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران نهاد با یکهزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او

کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر و خدمتکار که همراه داشت از انجمله دویست نفر توشیچی و میرشکار بودند و جمعی را از

هرات بازگردانیده روزی که بدار السلطنه قزوین رسید از ملازمان سرکار پادشاهی که خاصه خود و ملازم و خدمتکاران اقبال او

محافظت جانور قریب بهفتصد و هشتصد نفر بودند و ده زنجیر فیل کوه پیکر با تختها و عماریهای سیمین و زرین و زنجیرهای گوناگون

آراسته و اقسام جانوران از ببر و چنگ آهوی سیاه و بزهای هندی و همچنین [illegible] و یوزهای گدن شکاری که [illegible]

در صفت آن گفته شعر این یوز که جز بوجه موزون نجهد * بر قیمت دم جهندگی چون نجهد * گلهای سیه نیست بر و گلچینی است * [illegible]

جلدی ز جلد بیرون نجهد * و مرغان سخن گو مثل طوطی و مینا و قمری و کاکاتوه و ساروه و امثال آنها که و حشی شکل [illegible]

جنگ [illegible] و با آن تماشاخانها که نیم گز بی افراق از قفای وحشی گذشته و گاوان خرم و کلی شاخ بلند پیکر و گاوان

اصیل گجراتی خوش صورت با هل و گردون تکلف و سکان حسن پالکی که یکی را ده و دوازده نفر آدم پهلوان بر داشته همه جا همراه داشت

بسیر [illegible] در هنگامی که رایات جلال نصیر قرینی در اقبال از آذربایجان معاودت نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده

عاطفت و فرمان طلب باسم خان عالم اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه سریر سلطنت گردید چون بحوالی شهر رسید جمعی از عظام

امرا استقبال کرده با عزاز و احترام تمام بشهر آوردند و در باغ سعادت آباد و منازل دلکشای ارم نشان فرود آمده آنجا منزل گزیده روز دیگر

در میدان سعادت که حضرت اعلی شاهی بچوگان بازی و قبق اندازی سرگرم بوده و انبساط بودند خان عالم بکورنش همایون سعادت

امتیاز یافته زیاده از اندازه مشمول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمده و بلفظ کهر با خطاب فرموده که چون میانه او و حضرت پادشاه

و الاجاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری مسلوک گشته و آنحضرت را برادر نامیده برادر او برادر هم برادر است لاجرم [illegible]

او را برادر از کمال نوازش و مرحمت کشیده و انواع تکریم و تعظیم شاهانه و نوازشات بی نهایه که نسبت [illegible] بیگانه [illegible] آنحضرت

در باره او بظهور آورده مدتی چند روز که در دار السلطنه که محل نزول اجلال بود همراه بوده در میدان سعادت آباد و عیش چراغان و

بزم مجالست معزز و محترم بوده [illegible] این بود که تحف و هدایای پادشاه و الاجاه و پیشکشهای آن درگاه وکیل از نظر مرحمت اثر گذرانیده

شود و هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر اعلی میرسیده باشند [illegible] منظور خاطر اشرف آن بود که از راه گیلان بمازندران

بهشت نشان توجه نمود [illegible] خان عالم که مخصوص [illegible] مقرر داده [illegible] وقت [illegible] گشته فرصت آن

نبود که مطلب خان عالم بظهور آید و تحفات و هدایا را در نظر مرحمت بجز خاصیت خسروانه انقدر و مقدار نیست که چند روز اوقات بصرف تماشای

آنها نموده و از تماشای آن [illegible] زمانه فرمان جهان مطاع نافذ گشت که خلاصه تحفه را با نفایس امتعه از هر جنس و هر خوان مرتب ساخته

دیگر در از نظر همایون بگذرانند و جمله امتعه و اجناس متفرق ساخته ببیوتات حواله نمایند که بتدریج بنظر در آید هر چند ایلچی [illegible]

ایلچی بود بالضرورة رضاجوی گشته خلاصه تحف و هدایا از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام اقمشه و اجناس هوازی بسیار

عمده انتخاب نموده در میدان سعادت آباد از نظر فرخنده اثر گذرانید و عمده حسب الامر اشرف ببیوتات واسپا نمود و [illegible] شهر که گذشته

همه تماشای شکار زنجول که بطرز خاص شکار کرد از ایشان چون دیدن [illegible] صفت آن طرز بدیع خالی از حکمت نیست تحریر یافته در مقام

در وکران [illegible] خاموشی گزیده جریده و سپاهی مرافقت رکاب اقدس همایون اعلی اختیار کرده همراه بود و دیگر ایلچی پادشاه

عظیم الشان ممالک روس که درین سال فرخنده فال آمده هم درین سال ایلچی بزرگ معتبر پادشاه و ملکه که از امرای نامدار [illegible]

متعهد آن سلطنت رفیعه بوده از راه دریا و دشت قبچاق و دربند شروان آمده متعاقب موکب همایون از راه اردبیل بدار السلطنه قزوین

رسیده و نیز در میدان سعادت آباد بشرف بساط بوسی شرف دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود وظایف نیازمندی

و مراسم بندگی پیش نموده مکتوبی عریض و طویل که بتبرکی نوشته بود بنظر انور در آورده و مضامین اخلاص آیین آن معروض گشت

گشایش مذکور بعواطف و الطاف پادشاهانه سرفرازی یافته در سلک [illegible] فرمان فرمای هندوستان بنظر اقدس در آمد

و هدایای پادشاه [illegible] و نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست شنقار [illegible] که سوای اروس [illegible]

یافت نمیشود و از عاطفت خسروانه یکدست شنقار سیمرغ شکار بخان عالم عطا فرمودند الحق تحفهای غریب و هدایای عجیب [illegible]

مرغوب آورده بودند اندک زمانی رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و احسان گردیده بوجه لایق از راه گیلان

دیار خود گردید و دیگر ایلچی قطبشاه که والی ولایت گلکنده از دیار هندوستان و دکن است هم درین سال امیر شیخ محمد خاتون نام

علما و افاضل بوده پدرش شیخ علی خاتون که در میان تازیان [illegible] خاتون لقب داشته اند در زمان شاه جنت مکان

و مجاور مشهد مقدس از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام موظف بود

در زمان [illegible] و بکیمیاب [illegible] در سلک خواص ملازمان انتظام و اختصاص یافته

بود همراه حسین بیک قپچاقچی تبریزی که در سال قبل ازین از جانب همایون اعلی به پرسش تعزیه محمد قلی قطبشاه و تهنیت جلوس سلطان

برادرزاده او و دامادکه بعد از فوت عم بسریر دولت قطبشاهی تمکن یافته بود در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف بساط

بوسی [illegible] محفل مقدس معزز گردیده مکتوب [illegible] که از جانب قطبشاه [illegible] سپهر اشتباه [illegible] رسالت

بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای لایقه والی مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشت

بعد از فراغ از اموری که تحریر یافت رایات فیروزی آیات بصوب مازندران در حرکت آمده از راه گیلان سیر کنان

شده و قشلاق همایون درین سال در فرح آباد جنت نهاد واقع شده همواره بساط انبساط گسترده با [illegible]

مقربان عشرت افزا بوده روزگار بخرمی میگذرانید ذکر سوانح این سال از بجهرآمدن لشکر اوزبکیه به ولایت خراسان

چون حسین خان شاملو بیگلربیگی ان دیار فوت شده بود و جنود اوزبکیه بطمع نهب و غارت تا مرو و زمین سی خر ارکس سرکردگی یلنگتوش بهادر
و جنه نفر از اعاظم امرای بلخ و بخارا بخراسان آمده چند روز در حوالی غوریان اقامت نمود و حسن خان که بعد از فوت پدرش حسین خان مستقل
ضبط و نسق ملک و دیار شده بود با اتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه جنود قزلباش که در هرات بودند بجنگ و یا مصالحه دیده
بحفظ و حراست قلعه و شهر پرداخته بالفعل یلنگتوش دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه
جلال الدین اکبر غوریانی که از ارکان و اعیان آن ولایت فرید عهد و ممتاز و بحسن تربیت شهریار کامکار بمنصب الاالکار و وزارت خراسان
سرافراز بود قلعه غوریان را استحکام داده قصبه را که چه بند کرده و در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبکیه در آمده چند روز میان
ایجانبین نیران جدال و آتش قتال التهاب داشت دست نطاول و تعدی غارتگران انقوم باهل قصبه رسید چون اهالی آن
دیار بجنگ و جدال و حسن خان و رستم محمد خان ابن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت بنی اعمام چنانچه در قضایای ایام گذشته مسطور گردید
یافت در ظل حمایت اولیای دولت قاهره بود در آن اوقات در بیرون شهر هرات اقامت داشت تدبیر شایسته کرده فوجی از جنود خاصه
و جمعی از جماعت اوزبکیه ملازمان رستم محمد خان را بجنگ به سر افواج ایشان فرستادند و آن گروه بکنار رفته اغرق را نهب و غارت کرده
دامول و اسباب بسیار و احشام و دواب بیشمار که از اطراف غارت کرده بودند آورده دند چون یلنگتوش بعد از دو روز از این واقعه آگاه
گردیده مضطرب گشته بالجمله مقصود از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفته از ولایات آسیبی بمردم مواضع غوریان
نیز رسید و دیگری از سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانی اول عطی و دیگر معروف شیخ شمس از جانب مشرق ظاهر شده
بهر صبح ظاهر میگشت و بنیاد آن بجانب جنوب کشیده بود و منجمین آنرا ذو ذؤابه می نامیدند بعد از رفتن آن چند روز ستاره دیگر از
جانب مشرق مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن بجانب غرب تافت گویند ذو ذؤابه بود تا یکماه و چهل روز شعاعش افزایش و روشنی تمام
داشت و بعد از ان کمتر شد و تا دو ماه و مشاهده داشت اختر شناسان عهد و منجمان ایشکه تاثیرات آن سیارها در جهانی صعب و گلف شدن
خلایق و لشکرکشی و خونریزی قرار میدادند و میگفتند که معظم تاثیرش در جانب مشرق و شمال و جنوب خواهد بود و در ولایات ایران که وسط
ربع مسکون است کمتر خواهد بود و همچنان تاثیرات عظیم ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور و لشکرکشی واقع بود و میانه سلاطین
دولتی و ترکستان و اکثر بلاد و محاربات سوری شود و بیمارهای مشهوره شیوع یافت و در المرو ماه خیزدار و محال ایل شمال خلقی کثیر
را در عدم جمود زده و گفتگوهای نزاع آمیز از عامه بخواص سرایت کرده از جمله سوانح که میان میرزا ابوطالب منشی و دیوان اعلی و خواجه
اصفهانی مستوفی الممالک گفتگو واقع شده یکدیگر را بعتاب تقبیح مال دیوانی متهم و منسوب میساختند بعرض اشرف رسانیدند مقرر شد
که صدر عظام بسرداری کلب علی بیک بیادل بصحبت شاملو بحقیقت سخنان طرفین رسیده معروض دارند صدر الامرا علی و وزیر
آمده در دیوان کردند مستوفی الممالک آنچه در سراب سخنان داشت تفصیل نموده و زیر دیوان اعلی در هر فصلی جواب باصواب در قلم آورده
با حضرت اعلی بجور قراءت در یافتند که آن حکایات غرض آلوده است پرده پوشی کرده بمقتضای پادشاهانه گذرانیدند و دیگر از ان منوط

١٢

نیز رسیده ایشان نیز از نام گشته حرفی بر زبان نیاوردند بیان احوال مشاهیر متوفیات این سال حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان که
از ملازمان قدیمی حضرت اعلی بود و بحسن خدمات لایقه و قدمت خدمت شایسته مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال قدرت
و استقلال والی دارالامرا دارالسلطنه هرات و بیگلربیگی خراسان بود و در احکام و مناشیر بغلام قدیم خطاب سرافراز مینمودند در این سال
بعضی گفته باجل طبیعی فوت شده بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر آنحضرت که طبع همایونش همواره حق شناسی است در روضه مقدسه رضویه
علی مشرفها الصلوة والتحیة مدفون گشت خلف صدق حسن خان بجای پدر نامدار منصوب گشته الکا و قشون و منصب جلیل القدر امیر الامرائی
خراسان بدو تفویض یافت و بلوازم و ادای آن پرداخت صدیقلی بیک قورچی باشی جغتائی که از ملازمان معتمد و مقربان بساط اقدس
و صاحب رای و مشورت بود در اوایل این سال که رایات جلال از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دارالسلطنه
قزوین تشریف داشتند مومی الیه مریض گشته بواسطه مرض شدید بدیرفت و در اوایل ماه شعبان ۱۰۳۳ عالم فانی را وداع نموده
بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده در روضه مطهره مدفون شد فرزندان او صغیر بودند و خدمت میرآخوری
از ایشان منتقل به برادر جلیل بیک بحکم مشهور بعلی بیک که او نیز از ملازمان قدیم الخدمت بود مرجوع گشت بداق نظر خان تر کمان جغتائی
که حاکم مشهد مقدس بود در این سال بیماری عارض گشته جهان فانی را وداع کرد وی مردی شجاع و دلیر مردانه بود و بحسن سعی و خدمت
از پایه نوکری بمرتبه ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر عنایت و تربیت گردیده در اول حال حاکم ولایت جام شد بعد از آن
حکومت دارالسلطنه مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه ایالت ایل ترکمان بفرزند سلطان برادرزاده او تعلق گرفت و ولایت جام باو تفویض
یافت گفتار در قضایا و سوانح حال قوی ئیل ترکی مطابق سنه ثلثین عشرین بعد الالف که سال ثالث قرن ثانیست نوروز سعادت
افروز این سنه مبارک در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثلثین و عشرین الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که گرم
عطوفت و ضیا بخش عرصه عالم و مربی نتایج چهار عنصر و آخشیجان است ده ساعت و چند دقیقه از شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه حوت
بمنزل شرافت حمل خرامیده و طلیعه نو بهار و انتظام آغاز مواسم دنیا کرده بطلعت گلزار افروز آن گلشن بهار
نخستین آغاز نهاده و از عطر ریاحین و طلوع روزگار و عنبر آگین گشت افسرده دلان زر دوزی خضر چون عندلیبان گلشن نهالی سرگرم
خروش شادکامی برآورده نغمه سرائی از سر گرفتند محنت زدگان کوی ملال چون راحت یافتگان روز وصال بخوشوقتی و خرمی
در عرصه جهان بزم طرب آراستند و شهریار کامکار نقاوه اساطین سلاطین روزگار خلاصه نتایج هشت و چهار یعنی حضرت اعلی ظل
ظل الهی در قصبه شریفه اشرف از قصبات طیبات مازندران بهشت نشان بدان قصبه شریفه که ساخته و پرداخته معمار همت والای نعمت
بخت لی کامرانی و فیروزی و خرمی جشن عالی نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عشرت و حاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت
و مبارکباد نوروزی بتقدیم رسانیدند و زبان ارباب عقیدت و اخلاص بادعای کریمه بدوام شهنشاه عالم از نو برآوازه بادا کلک
همت تر و تازه باد بهار بابد که کیستی بکام تو باد جهان بلندی ده بنام تو باد بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت افزا و انبساط
ضروری دولت جهان پیرا و صید و لهوا نشاط و تماشا بکمال از خاطر عاطر خسرو بی همال سرزده در قضایا بود در شرف صدور یافت که

پیاده بسیار از اطراف و جوانب مازندران جمع شده جانوران شکاری را از اطراف رانده به جنگل آورده اند و این میان جنگل سرزمینیست که آب
دریا سه طرف آنرا فرو گرفته یک طرف به جنگل متصل است طول آن تخمیناً سه فرسخ و عرض آن قسمتی در آب جانب خشکی و یکجانب یک فرسخ که
پیش است کم رفته رفته باریکتر شده به آب دریا منتهی میگردد و در هنگامی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در می آیند پیاده ها
طرف خشکی را گرفته خیمه ها به پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون شدن جانوران را بالکلیه از اطراف مسدود میکرده و شکار انداز [illegible]
نشاط در آمده جانوران را به تیر و گلوله و تفنگ جان شکار از پا در می آورند اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهوان تیز تک
و گوزن و پلنگ و غزال و امثال ذلک در آنجا جمع میگردند وحشی غزالان آن آهو چشم یعنی گاو کوهی چون [illegible] ناکامی از
صدای رعد و آوای تفنگ و غلغله صید افکنان و [illegible] هراسان گشته از بیم خود را به دریا انداخته قریب به نیم فرسخ شنا در [illegible]
و چون از رفتن بسته و مانده می آیند و از دست و پا زدن باز می ایستند از موجه دریا بی اختیار بکنار می افتند و بعضی خود را چون غرق
لجه فنا در معرض هلاک دیده بکلمه حیات [illegible] شمرده خود را به ریگستان [illegible] مضمون این مصرع که ع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
بفعل می آید الحق غریب تماشائی و بدیع طرز شکاریست و معمار طبیعت حضرت اعلی شاهی در آن عرصه گاه نشاط در سه محل تالارهای
رفیع و دلکش ترتیب داده که با مخصوصان و مقربان در آنجا بزم عشرت آراسته صحبت میدارند و هرگاه طبع اقدس بسواری و [illegible]
الکشی مایل میگردد و بر سمند صبا پیوند بر آمده به آن شغل شگرف انبساط بخش خاطر انور میگردند و چون از شکار اندازی و گیری دست
میدهد بتالار بر آمده و با ندما و مخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول میگردند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت [illegible]
حضرت و میهمانان و مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پایه سریر اعلی بودند بتکلف شکار کرده در آن عرصه گاه نشاط
و خرمی در آمده تا هفت روز اوقات فرخنده ساعات میمون که تحریر پیوست صرف صحبت و شکار نموده هر روز در یک تالار
عشرت پیرا بودند چون یک هفته بدین کیفیت بسر رفت پیادگان رخصت انصراف یافته ملازمان رکاب اشرف و طبقات اعیان
بدار السلطنه فرح آباد جنت نهاد عود نمودند تا دو ماه قصبه شریفه اشرف و دار السرور فرح آباد محل اقامت و شکار
خسرو با دین و داد بود و در ماه [illegible] که هوای آن ولایت اندکی رو بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک اصفهان معطوف
داشته بفیروزی و اقبال ساحت آن جنت آباد را که [illegible] اقالیم و [illegible] نصف جهانش گفته اند چنانکه شاعر در صفت
بلاد عراق گوید ع اصفهان نیمه جهان گفتم ع نیمه وصف اصفهان گفتم ع دیگری گفته ع اصفهان نصف جهان [illegible]
که در آفاق چنین شهر معظم نبود ع و این اوصاف قبل از تعمیر شاه عالم پناه کرده اند حالا در اصفهان چنان [illegible] افزوده
و از فرقه روم [illegible] گلستان ارم کرده بود از سوانح دیگر از سرحدها طرف روم خبر رسید که خلیل پاشا سردار
رومیه بجانب قسطنطنیه معاودت نموده [illegible] سلطان عثمان [illegible] خلیل پاشا سالار روم تعیین شده با عزاز و احترام
تمام برده اما از این رهگذر که قرچقای خان سپهسالار که بسمت سرداری سپاه قزلباش [illegible] در سرحد آذربایجان مانده
اعیان روم [illegible] صلح اطمینان نمی یابد رای جهان آرا بدان متعلق گشت که سپهسالار مذکور را بجهت تسلیه خاطر و اطمینان قلوب





رومیان از سرحد بیرون آورده اند لهذا حکومت مشهد مقدس [illegible] تفویض یافته والله اعلم بالصواب کرده بود ایالت خطه [illegible]
بدستور سابق [illegible] خان [illegible] تعلق گرفت دیگر از سوانح غریبه که در اوایل [illegible] بظهور رسید [illegible]
آسمانی منجمین بخونریزی و آفتهای خلایق تعبیر نموده اند اتفاقاً در ایامی که حضرت اعلی در قصبه اشرف تشریف داشتند از جوانان
و آقازادها [illegible] قورچی جغته بیک نام که با دو سه برادر در سلک غلامان درگاه انتظام یافته بودند [illegible] نام جوانی قورچی را که او نیز
از جمله قورچیان شاهی بود و از روی عداوتی که با او داشتند فرصت جسته بقتل آوردند حکم اشرف نفاذ یافت که میرزا
طالب وزیر دیوان اعلی و کلب علی بیک یساول صحبت [illegible] دیوان بیگی بوده [illegible] یک پیاده منصور [illegible]
آباد جغته بیک حاضر ساخته پرسش واقعه نمایند که سبب قتل او چه بوده و چگونه باین خطا دلیری کرده اند حقیقت معروض
انجامد در درگاه دولتخانه مبارکه فرح آباد جمع آمده در طلب [illegible] استفسار نمودند جغته بیک که با برادر
حاضر آمده در جواب بی پروا اعتراف نمود که من و برادرم او را کشته ایم کلب علی بیک اراده نمود که چون جغته بیک در دیوان
اعتراف بقتل او کرده فی الفور حبس نموده حقیقت عرض نماید و بصلاح و تجویز وزیر دیوان اعلی بدین اراده دست در کمر جغته
بیک زده جمل جنون و غرور بر ایشان غلبه کرده برادرش شمشیر از نیام بر آورده زخمهای منکر بر کلب علی بیک زده
و دیگری شمشیری حواله [illegible] میرزا ابوطالب کرده مردم هجوم بر آمده و از بیم [illegible] شمشیر [illegible] آن خون گرفتگان
دولتخانه [illegible] و چند کس دیگر که [illegible] زخمدار شده و نفر دیگر را بقتل آورده چون ایشان حرمت
دولتخانه مبارکه [illegible] جرایم [illegible] بدین اعمال شنیعه جرات و جسارت نموده مستوجب عقوبت
قصاص شده بودند [illegible] از ارباب اخلاص هجوم نموده در باغچه دولتخانه دلیری کرده آن خون گرفتگان
هدف تیر و تفنگ کرده [illegible] بقتل آمدند و مکافات عمل یافتند سانحه دیگر از سوانح و علامات آسمانی امیر قلی [illegible]
کرد [illegible] در سلک چوکشان خاصه بود [illegible] رتبه امارت ایل و عشیرت کرد [illegible]
[illegible] سلطانی سرافراز شده بود و در [illegible] که رایات جلال در ییلاق بود و تیمور خان نام جلودار دیگر [illegible]
با دو سه نفر از آن طبقه [illegible] بظهور آورده [illegible]
ضیافت [illegible] تیمور خان مذکور [illegible] از جاده عقل منحرف گشته از جهت
[illegible] در باره [illegible] اصحاب [illegible]
شمشیر کشیده [illegible] امیر قلی سلطان [illegible] بیرون آمده بود زخم مهلکی [illegible] تمام ساخت [illegible]
[illegible] شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان [illegible] شمشیر [illegible]
چنان زخمی بر تیمور خان زده که دیگر حرکت نکرد و از رفقای او الوند خان [illegible]
[illegible] بقتل سلطان [illegible]

امیر قلی سلطان

قطع رشته حیات کرده و اقربا و عشایر و جمعی از آن جماعت که با میر قلی سلطان معاند بوده مغضوب گردیده مورد قهر قهرمان زمان گشتند
و امارت ایل مذکور بغرض قلی سلطان پسر او مرحمت فرمودند سانحهٔ دیگر آنکه در شب شنبه هشتم ربیع الاول که جمیع وزرا از نور و نه عالم افروز
گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمد که چهل پنجاه نفر را در زیر خاک فرو گرفت تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون آورده
دفن میکردند سانحهٔ دیگر از علامات آسمانی و تاثیرات دوزبابه آنکه درین سال در بعضی از محال ولایت زاده و محولات خراسان
زلزله وقوع یافت اما در دوغ آباد و ام محلی که از قرای معموره معتبر آن ولایت است چنان زلزلهٔ عظیمی شد که در هیچ زمان وقوع نیافته
بود از صحیح القول مسموع شد که خانها بنوعی در زیر یکدیگر فرود آمد که کل القصبه معموره یک تل خاک میشود چنانچه گویا هیچ آثار عمارت
و علامت جدار پیدا نیست اکثر مردم آن قصبه جهت حصاد غلات بصحرا رفته بودند و نفری معدود [illegible] ششصد نفر از سکنهٔ آنجا در زیر خاک
مانده بر بستر هلاک غنوده در خانهٔ شخصی عروسی بود و قریب هفتاد نفر از عورات مجلس عروسی در زیر خاک مانده از ملکها باهم
زبانی آنشنوده سرود و بجای تعزیه و سوگواری تبدیل یافته از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله عروس در حجله بود
از روی اضطرار خود را در میان پنجره در انداخته چو بهانها خاک گشته سالم مانده بود و سر گریبان [illegible] ان الله ما یشاء [illegible]
و حال آمده **در بیان مشاهیر متوفیات این سال** بکرات خان ولد داود خان بن [illegible] صاحب خان گرجی که والی ولایت کارتیل گرجستان
بود و چنانچه در صحیفهٔ اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده بنابر تمرد و عصیان بدست لشکر قراباغ بقتل آمده پسرش
داود خان بخدمت شاه جنت مکان آمده سعادت اسلام دریافت و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل [illegible] بتسخیر و تصرف اولیای
اعلی درآمده بود سرافرازی داشت و او پسر بکرات مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میان قزلباش
نشو و نما یافته از علوم حکمت و حکومت آگاه بود و درینوقت بحکومت و والی گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود و درین
سال در بلدهٔ تفلیس مریض گشته بعالم عقبی شتافت و حضرت اعلی بنابر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که با حقاق حقوق خدمتگذاری
ارباب اخلاص بوده علیا دارد پسرش همیون را نیز که هنوز صغیر و سالت بحکومت آن ولایت سرافراز کرده [illegible]
بیگ که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمرهٔ دولتخواهان معتمد بوده بوکالت اتابیکی او تعیین گشت [illegible] پادشاه [illegible] امرای بزرگ [illegible]
و بیگلربیگی تبریز بوده چنانچه در قضایای ایام تسخیر تبریز مرقوم کلک بیان گشته در جنگ صوفیان گرفتار شده سعادت [illegible]
یافته مدتها در رکاب اشرف معزز و بشرف [illegible] سرافراز بود و در سال گذشته که سردار لشکر روم [illegible] روم می آمد
وی از کاردانی و حال اندیشی کناره گزینی اختیار کرده وارد متوطن مشهد مقدس گردیده [illegible] مبلغ [illegible] تومان عراقی
نقد موازی پانصد ظروف [illegible] مقرر شده بود و درین سال از دار فانی بسرای جاودانی حقیقی انتقال نموده
جوار روضهٔ مقدس یافت وارث شرعی در دیار عجم نداشت متروکات مختلفش از نقد و اقمشه و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات
و سایر منقولات قریب [illegible] هزار تومان می شد در [illegible] مشهد مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم باو لایت [illegible] چون فرزندی [illegible]
هرکس از اقربا وارث شرعی باشد مصلحت قضات و [illegible] انجا تسلیم نماید که احقاق حق غربا نموده [illegible] شاه دین پناه [illegible]





مال صاحب برده کردن کمال پیدایشی و مناسبت **گفتار در وقایع نجمی ئیل ترکی مطابق سنه تسع و عشرین و الف هجری که ابتدای**
**قرن ثانی جلوس مبارک شاه مغفرت سیر ظل الله عباس شاهی است** بهار دلگشای این سنه مبارکه بخوشی و خرمی جلوه ظهور نموده بشرح
افزای آغاز نهاده نوروز همایون بمیمنت مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق تسع و عشرین و الف هجری اتفاقا خاقان
سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهانتاب بعد از انقضای پنج ساعت روز مذکور از نهانخانهٔ حوت بیرون خرامیده بر تختگاه حمل جلوس
یافت عرصه جهان از عطر شکوفه و ازهار چون حجله عروسان بهار نگار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم آن خوشدلی
و خوشی از سر گرفتند **شعر** زمین و زمان کامرانی گرفت * زمانه خواص جوانی گرفت * چو باز دگر جلوه گر شد بهار * ز لطف هوا تازه شد
روزگار * دار السلطنه اصفهان از فر قدوم همیون خسرو کامکار کامران غیرت فزای سپهر بوقلمون بود از سوانح اقبال آمدن ایلچی
روم است براهیم آقا نام که مردی نجیب و سخندان از معتمدان سلسلهٔ آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده و مکتوب محبت
اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد فرمانفرمای ممالک قیصری آورده و اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان
مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نموده بوسیلهٔ مقربان درگاه خلافت سعادت بساط بوسی دریافته بعنایات شاهی و تفقدات
شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشت و تحف و هدایا که از جانب سلطان روم آمده بود بنظر اقدس در آورده ازینجانب نیز مکتوب بر وجه مرغوب
در قلم آمده توختمیش بیگ یوزباشی است جلو که در سال گذشته در وقت اصفهان بود برسالت روم تعیین فرموده در مرافقت آقای
مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه گردید و امر مصالحه فیمابین برین نهج قرار یافت که قاعدهٔ زمان پادشاه جنت مکان شاه طهماسب
علیه الرحمه و الغفران و سلطان سلیمان که از عقلا و اعدل سلاطین روم بود مرعی بوده باشد و تغییری که شده و موجب منافرت گردیده
بود تبدیل ولایت اخسقه گرجستان قلعه ایست که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بوده و درین عهد در تصرف رومیان
بال و [illegible] قلعهٔ زنجیر که در میان قلمرو همیون و عراق عرب واقع است و در آن زمان داخل سنور روم بوده و اکنون بتصرف اولیای
دولت در آمده قرار یافت که از جانبین به تبدیل مذکور راضی بوده منافرت ننمایند و باقی بقاعدهٔ زمان پادشاهان مرحوم مذکور معمول
بوده باشد هرچند حضرت اعلی در باب اخسقه راضی نمیشدند درینوقت بنابر التماس خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین رضا داده و بدین
قاعده استقرار پذیرفت و ابراهیم آقا ایلچی التماس [illegible] الاحکام سلطانیه درین باب بحکام ولایات سرحدها نموده حسب الالتماس احکام
برحسب مدعا حاصل نموده مقضی المرام روانه گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیردستان سرحدها گردید اما سپهر بیدادگر و روزگار
غدار ناپایدار کی میگذارد که آسودگی در عالم استقرار پذیرد و منقرب * باز فلک شعبده باخته * کین همه احوال بشر ساخته *
امید که بخیر و بهبودی مسلمانان استقرار یابد **در بیان صرف همت والا و همیون اعلی بآوردن آب کرنگ بسوی دار السلطنه**
**اصفهان بتوفیق خالق جهان و جهانیان** آب کرنگ و چشمه ایست کلی بدین نام موسوم و دیگری را چشمهٔ محمودی می نامند که از جبال
ولایت راه مروج سمت اصفهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر معتبر [illegible] کوه گیلویه و خوزستان [illegible] شط العرب [illegible]
و در کتاب نزهة القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک و این قبیل کتب آنچه بنظر رسیده و همیون [illegible] اشاره [illegible] نموده [illegible]

صفت آب کرنگ و دیگران جای به نظر رسیده و آنچه در این عهد مسموع گشته که چندی دو چشمه که از بلندی پیدا می‌ریخته کی می‌شود و برابر جانب‌های
رود صفاهان است و از منبع تا مشط العرب زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی از شرب نمی‌ماند و منفعتی مترتب نمی‌گردد
آنکه رود مذکور سابق حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان اراده نموده بود که آن آب را به دار السلطنه صفاهان آورده منفعت‌ها
کرده اند که اهالی آن ملک و زمین خشک سال از قلت آب متقیّض گشته باعث از دیاد معموری احداث مزارع و بساتین کرده میرفضل الله
شهرستانی از وزیران ملک و در آن خدمت مأمور گشته و چون کوه رفیع در میانه واقع است که بدون کندن آن اجرای آن آب
ممکن نیست میرفضل الله در آن کوه نقبها کنده مدتی مدید نقابان و چاه‌کنان کار کردند تا بجایی رسید که دیگر کندن آن ممکن نیست
از آن مأیوس گشته دست باز داشتند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را این اراده در خاطر انور رسوخ داشت مکرر مهندسان
و مهندسان فرستاده و جمعی مردمان کوته‌بین قطرت سخنان ذکر مشعر بر عدم امکان بودن آن باشند مذکور می‌ساختند و این امر لایق
عالی همت پیکشت بیکه و سال قبل از این لوبیک وفا، مازالیسته که عمارات خاصه شریفه صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و مردم
صاحب وقوف راست‌گفتار فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر بلندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب
شود که آب بقدر آن بلندی که بسر دکوهی را که سد راه صفاهانست بکنند و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول کاوش نمایند ممکن
که آب به این طرف ریزد و لوبیک مذکور تعهد نموده که در عرض چهار پنج سال این خدمت به تقدیم رساند حسب الامر عالی شروع در کار کرده
چون امر عظیمت و همت والای شاهی بر آن مقصور است که بمحض الطاف الهی ذخیره‌ای از قوت به فعل آمده در زمان همایون نشان حضرت
آب مذکور در زمین صفاهان جاری گشته موجب نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی گردد خاطر اشرف بتعهد لوبیک اطمینان نیافت
سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس سرکار حفر کوه مذکور و حسین خان حاکم لرستان و میر بختیاری را که در آن حدود و جبال متمکن بودند
سرکار بند بستن فرموده و تحویلات بجهة اخراجات و ترتیب مصالح بند بایشان داده که در این سال مصالح سرانجام نموده سال آینده
شروع در بند بستن نمایند بنایان و سنگ‌تراشان از اطراف و جوانب سرکار فرموده و حکم شد که تمام مردم فارس و صفاهان
و الوار آمده در حفر کوه مذکور کار کرده اجرت و اقعی ستانند و امرای عظام مذکور فرمان فرمایند و زبان رایگان و دل پذیرفته به سر
رفته شروع در اقدام خدمت مذکور نمودند امید کرم نامتناهی الهی است که مکنون خاطر خیراندیش حسب المدعا صورت پذیرد که کثرت ارامل
ساکنان ملک صفاهان به آبیاری فیض صافی طویت آنحضرت نضارت یافته ثمره مقصود به بار آورد و جمعی از دون همتان اعتقاد دارند که
اجرای آن آب در زمین اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی واقع است مشتمل بر سنگ بیکبار به جز آنکه بریدن آن
سنگ‌تراشان خاراشکاف نمود و باشند چون آن ولایت سردسیر است و هوایش در نهایت برودت سال زیاده از چهار پنج ماه
شدت سرما و برف بند کار نمی‌توان کرد و بدین تقدیر کار پنج ساله در عرض بیست سال از پیش نمی‌رود و در این اثنا حوادث روزگار هر کس در
امثال این امور می‌سیده روزگار فیض‌رسان جمعی از جمله امور بغایت دشوار اینکار را به جهان‌آرایی برخلاف جمهور است
بران مصروف داشته اند که چنین نهر جاری سوق کرده در زمان دولت این پادشاه آگاهی نیک اندیش مشکل که در نظر ارباب فطنت



دیده و دران روزگار مستعد و دارالکار مشهود و همراه اقبال همایون آنکه توجه آنحضرت بدو به احسن صورت منعقد و چهره‌گشا شده و نقاب
کشیده نفی آنچه از مرحله تعویق و انعام موقوف شدت یافت بر حسب مرام انجام پذیرد و مثوبات آن تا جاوید آنجا به روزگار فرخنده
آثار همایون اعلی عاید گردد و بنده رحمه الله **ذکر فرستادن ایلچیان به اطراف ممالک و سلاطین هند و روم و ذکر احوال ایشان** در اوایل این سال
خان عالم که از جانب پادشاه ذی‌جاه شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان به رسالت آمده بود رخصت انصراف یافته از خاصان درگاه
معلی زینل بیگ بیگدلی شاملو ایشیک آقاسی باشی شاملو را به رسالت هند تعیین فرموده همراه او فرستادند و خان عالم را به خلع فاخره و انعامات
وافره از نقود و اقمشه نفیسه و اسبان تازی نژاد سرافراز فرموده آنچه از هدایای جالبه که داخل قورچی خانه همایون شده تا حین انصراف به
عطا فرموده شده آنچه در هنگام رخصت مرحمت فرمودند زیاده از یازده هزار تومان عراقی شد سوای تحفات امرا و مقربان
اعیان اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایایی که بجهة پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات نفیسه روم و فرنگ و اقمشه
بلاد ایران و تحفه‌های غریب مروارید و اسبهای تازی‌نژاد زیاده از آن بود که در حیز شمار آید از جمله بود آنها ظرفی به یک زنجیر حقه
خانه نادره روزگار که چند هزار تنکه بود مرصع به لعلهای ثمین و یاقوت و نگین و لآلی آبدار که از آن جمله یک قطعه لعل خوشاب
بزرگ بود که در خزانه هیچ پادشاه ذی‌جاه مثل آن نشان نداده صرافان جوهرشناس مبلغ هفت هزار تومان بقیمت قرار داده
نموده بودند و در اسم میرزا الغ بیگ بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بر آن منقش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان شأن شاه
علیه الرحمة والرضوان از خزاین سلاطین بدست درآمده در خزانه عامره بود و با تحف و هدایا پادشاه روم نیز که در این سال ایلچی آورده
همه و او پیش پادشاه از جهت حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت و مکتوب محبت‌آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی
برادرانه و اتحاد یگانگی نگاشته در سلک آورده دقیقه از دقایق مردمی و دوستی فرو گذاشت نفرمودند و همچنین ایلچیان سلاطین
که به پایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته به انعامات فراوان نوازش فرموده طالب بیگ ابواغلی را همراه
میرخلیل ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور را نزد او و قاسم بیک سپهسالار را مهماندار همراه شیخ محمد خاتون ایلچی قطب شاه والی
گلکنده به رسالت تعیین فرموده روانه نمودند و بجهة هر یک از سلاطین خلع فاخره پادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال
و درویش محمد بیگ را که از سادات مرعشی قزوین است در سلک طبقه شاملو و ملازمان رکاب اقدس انتظام داشت به ایلچیگری
نظام شاه والی احمدنگر تعیین فرموده روانه نمودند ملک شاه الیه در شیراز فوت شد محمدی بیگ مشارالیه در عوض ایلچی
به آن مأمور شد **ذکر فتح ولایت دورق و بصره (؟) و در آمدن قلعه آنجا که در ذیل به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد** ولایت دورق در
زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امرای قزلباش حکام کوه گیلویه بود و بعد از انتقال آنحضرت که مهمات ممالک ایران از نظام
نسق افتاده و هر گوشه متغلبی سر برآورده بود و سید مبارک به عربستان حویزه مستولی شده آن ولایت را از تصرف طایفه افشار
بیرون آورده و داخل حوزه حویزه ساخت و سید مطلب پدرش سالها در آن ملک فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت
و دولتخواهی بود و ولایت دورق را به او و پدرش سید مطلب گذاشته بودند تا این سال در تصرف آن سلسله بود و در حین گذشتن

شده کشیده اند و والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد سید سلامه نامی از طرف در انجا نموده قلعه را استحکام داده بود و درین سال
امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان بتسخیر آن مامور گشته لشکر بولایت دورق فرستاده قلعه را محاصره کردند سید
سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع یافته جز قلعه سپردن چاره نیافت دست ازان باز داشت والی حویزه فرصت
آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد دست ولات حویزه ازان کوتاه شد از سوانح این سال کشته شدن سید راشد است
که بعد از فوت سید نصر والد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت حویزه در تحت تصرف او در آمد و والی آن ولایت شده بود شرح
واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بسر یکی از قصبات خود مشهور بگبان بن بازی که بالکل رسیده اشد قریب بود فرستاده بود و او
استغاثه بسید راشد کرده از وی استمداد نموده بود و سید راشد ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدان صوب رفت
لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه و آل فضل بعد از فوت سید مبارک ببصره رفته ملازمت
افراسیاب پاشا اختیار نموده بودند درین وقت سید راشد ایشان را طلب داشت ایشان قرار دادند که بمنزل خود عود نموده از
بصره نزد او آیند او قایل نشده در طلب شده و اصرار نموده از غرور و سودای پر و نقصان رای چند مرحله تعاقب کرده اکثر
مردم از تعاقب باز ایستادند او با فوج قلیل رفت آن جماعت از شدت و اصرار او خایف گشته با او بمحاربه پیش آمدند در
معرکه فرصت یافته آل فضل او را بقتل آوردند معلوم نگشت که مرتکب قتل او جمعی از آل فضل شده که رفیق او بودند یا جماعت
بصره رفته بودند غالب آنست که جماعه رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جرات کرده باشند علی ای التقدیر
بعد از قتل او اعراب دو دسته گردیده شدند جمعی بشاهی سیوف اندوسی و و از خواهی بر سر عبدالله خان که او بجهت این خاندان بود جمع
گشته قلعه ششوک و حویزه و کو … قایم کرده و در انجا اقامت نموده حقیقت حال را بدرگاه گیتی پناه عرض کردند از سوانح غریبه آن
سال خیال فاسد چند نفر از شیخان شیا و گیلانیست هر چند طبع بشری اقتضای آن چنان دارد که بوساوس شیطانی فریفته گشته
همواره خیالات فاسد در سویدای خاطر راه دهد اما طبقه گیلانی زیاده از دیگران باشد که وسوسه از طریق مستقیم عافیت و سلامت
جو لیو منهج عاقبت اندیشی انحراف جسته بامور ناشایسته و اعمال خطرناک جرات و جسارت می نمایند و اصلا از وخامت عاقبت و مآل
حال اندیشه ندارند لهذا الجیلان موافق است یا نخل وعده گیلانی باده جنگلی ازده جنگل توقع عقل و حزم بیعقلی است شوید … گیلکی
درین سال چند نفر از شیخان شیا خیال فاسد در اراده بیا صل بخلوت نشاندن یک نفر و در سویدای خاطر جای داده و یکی از ایشان
سید محمد نام خود را رسول و نایب مناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه الرحمن نامیده و دو سه نفر دیگر را از خلفا و اعیان
خود شمرده در اول حال و ابتدای اظهار این مقال دو نفر را برسالت بخدمت حضرت شاه عالم پناه و علما فرستاده بشارت ظهور
آنحضرت داده منشوری باسم سامی آنحضرت از جانب خود نوشته مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامرم
و فلان فلان خلیفه و … در قلم آورده و مهر خود بآداب سلاطین بدان منشور زده و دو نفر را ارسال داشت فرستادگان
بنظر اشرف در آمدند همگان از شوب استبعاد و … و ظرافت محفل علی را سرمایه مطایبه و استهزا بدست افتاده کس …

کیلدن ۱۱۱
دره جنگل ۱۱۱





سید محمد مذکور را نیز با داب و تعظیم آورده در قول خود مصر بود از سفاهت و بیعقلی و خبط دماغ خود را مستحق جزا نموده و سیاست انجام
درحین جزا یافتن کوشانک ازو کلا ایشان بود باعتراف بکذب قول خود نموده اما بنا بر مصالح ملکی آگاه نمیدن این گروه سفیهان
عاقبت اندیش و سیاست ایشان تا غیر جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند سانحه دیگر که در ضمن انتقال از تاثیرات افلاک
و انجم اختراق عطارد و در جهت منشر بیت میانه ارباب قلم و دو … این دو کوکب نه گفتگوی … آمده با یکدیگر خصومت
اتفاق افتاد توضیح آنکه میرزا محمد تکراتی اصفهانی که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضا فدوی که دو سال وزیر عمال امور دیوانی آذربایجان
و شروان بود در تفتیش محاسبات مناقشات نموده و مبلغها بر وی باقی کشیده بود و او قبول نداشت بعد ازان که از دیوان شده مجلس
خان خانخ قیام طرفین بعرض اشرف رسید مبلغها کلی تشخیص یافت که باقی بود و ادعا نمود سبب فدوی آن بود که من تصرفی در مال
دیوان نکرده ام آنچه باقی آمده از قرار محاسبه جزو و تصدیق نویسنده است من در محال اسم حال انقطاع که طبع … من …
مساعی و معاقبت است بعهده مرحومت که دیوانیان وجوه مذکور را تنخواه باقی فدوی عمل کرده و بموجب آن حواله نشده اند
اگر اعتبار از ان باب تخفیف شده یا وکلا فدوی گرفته باشند باید که تشخیص نمایند و هر کس تخفیف داشته باشد از عهده بیرون آمده
قطع مناقشه طرفین فرموده اما چون بمستوفی الممالک و فدوی مذکور در اثنای محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آئین سخنان
ناهموار مذکور گشته فدوی نیز او را … کتاب دفترخانه همه را از حیات و تقصیرات متهم گردانید و از نتایج آن گفتگو حضرت اعلی
اهل کتاب و دفترخانه بی اعتماد گشته چند نفر را گیرانیده در تعذیب و رحمت فرموده از آنجمله آقا عزیز اصفهانی که اول جزو نویس خراسان
بود و مرد افیونی بود و به تیمور بیگ یساول بود صحبت … افیونی گیرانیده بلفظ گوهربار فرمودند که … همین است که افیون باو ندهند
روز دیگر تیمور بیگ مذکور … بردمی با او کرده افیون آورده که بر رسم معتاد بکار برد حضرت اعلی از خوردن افیون با منع نموده که حضرت شاه
کامرانشده و ولی نعمت است بلفظ مبارک خود فرموده اند که سیاست افیونی همین است که افیون باو ندهند اکنون این تکلیف خلاف رضای
ولی نعمت است شاید اراده خاطر اشرف برین نهج بر جزو سیاست بنده تعلق گرفته باشد من خلاف رضای اشرف نمی نمایم اگر …
نفس ترحم فرمایند فبها و الا امر مبارک حضرت اعلی بسلامت بوده باشد تن شاه باید که باشد درست من مجهول اگر شوم …
تیمور بیگ رفته در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نموده و گفتم بجا کیاهی میمون اگر دیگر چند بار گفتم که آنچه حضرت شاه فرموده
بر سبیل مطایبه بوده با فرط انحراف مزاج اشرف از این طبقه بالطبع راضی نیستند که از بین عمر ضرر جانی بشما رسد از ناخوردن
معتاد لرزه بر اعضایش افتاده در پیچ و تاب در آمد با اضطراب بجنبیده حضرت اعلی منبسط گشته ترحم فرموده رخصت داده قرار داد
یکشب که مرکب فرا خور حال چیزی برسم ترجمان محصلان مسند و کلای فدوی بدفترخانه همایون رفته بتقصیر و نقادن و خیانتی کرده
باشد موافق قانون حساب تشخیص نموده بعرض اقدس اعلی رسانند ع تا سیه روی شود هر که درو غش باشد مجملا خواجه محمد
معصوم که از جانب فدوی مستوفی آذربایجان و از اهل فایق حساب بود با خواجه ملک احمد اصفهانی که تقرره معاند مستوفی الممالک
بودند بدفترخانه رفته بهر سرکار نویسنده تعیین نموده و شروع در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا نموده و داشته و در دفترخانه …

اقتدا نموده در این اثنا قرة العین [illegible] در بستر [illegible] عارضه طاری گشته با علل [illegible] فوت شد و آن [illegible] **ذکر عارضه ذات حمیده صفات**

**اشرف و صحت یافتن بعنایت و الطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق** چون از ظهور [illegible] و علامات

آسمانی که در سال گذشته واقع شده از اقوال ارباب تنجیم دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد و عام شود [illegible]

حضرت اعلی را بعد از [illegible] باب [illegible] متوجه [illegible] بهشت نشان شده و [illegible] آن حضرت [illegible]

بیماری عظیم شیوع یافت عرض مرض ذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرح آباد [illegible]

آمده بیلاق فیروزکوه [illegible] تشریف بردند [illegible] بیماری [illegible]

[illegible]

بستری آخرت کشیدند و [illegible] مرقوم [illegible] ذات مبارک [illegible]

ممالک محروسه را [illegible] اشرف [illegible]

مجیب الدعوات مسئلت [illegible] شفا [illegible] رحمة للعالمین

شفای عاجل [illegible] قوت گرفت [illegible]

بعزم زیارت سلطان [illegible] رمضان [illegible] تشریف بردند

بجهة بعضی از مصالح ملکی و تدبیرات [illegible] فرح آباد [illegible] در این سال

[illegible] جهان [illegible] اشرف اعلی

علی الله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

**ذکر [illegible]** [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible]

سال اربعین



سال مریض گشته رخت بسر منزل ملک فنا کشیده و او محمد سلطان شمس الدین [illegible] در سلک امرای قراباغ و از جمله مقربان بساط اقدس بود

اصفهان مریض گشته چون [illegible] از اغذیه و اشربه نامناسب احتراز نمی نمود و مرض [illegible] گشته در فرح آباد [illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible] مرتضی قلیخان [illegible]

[illegible] در فرح آباد [illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تشخیص حال [illegible]

[illegible] خون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

[illegible] تاریخ

[illegible]

[illegible] از جهان آن جهان کمال [illegible]

[illegible] تاریخ فوتش [illegible]

[illegible] خواجه قاسم [illegible]

**ذکر وقایع سال [illegible] ترکی مطابق سنه [illegible] هجری که سال [illegible] جلوس [illegible]**

[illegible] گلستان [illegible]

[illegible] بهار [illegible]

قابل ذکر که خسرو ایران آمد در این سال فیروز اختر که نیّر اعظم و دارای جهان آفرین کرده واسطهٔ انتظام عالم است در روز دوشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی
بعد از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه از منزلگاه حوت به منزلگاه حمل نقل نمود و از فروغ خدا آفرین خلعت افسرده دلی را از اشعهٔ انوار
الهی روشنی داده سرآرای بارگاه شرافت و اقبال گشت جنود نباتات را موجب آراستگی و پیراستگی گردید شعر به فرخندگی تا نوروز
شد روزگار جهان شد چو گیسوی یار زمین از گل و لاله شد دلربای هوا عطربیز و صبا مشکسای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
در عالی منزلان بهشت نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده سیر و شکار بعادت مستمر نموده بنحوی که خاطر اقدس بوده چون
نوروز دلفروز دو ماه و چند روز گذشت موسم ایام بهار و خرمی روزگار سپری گشته هوای آن دیار گرمی آغاز نهاده هنگام عزیمت ییلاقی
دشت و کوه ییلاق شد … شبدیز خرام را بجانب دارالسلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده را رشک ارم نهاد از غبار
سم سمند صبا پیوند رشک ارم ذات العماد کرده و چندگاه در آن خطهٔ خلد آیین عشرتگاه شهریار بوده داد و دین داده و وقایع … سوانح
اقبال که در اوایل این سال روی داده و توضیح یک یوزباشی است … که برسالت روم رفته بود معاودت نموده و محمد آقا نام ایلچی …
از علمای روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت آیین از ارکان دولت سلسلهٔ آل عثمان بنظر انور در آورده
و تاکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت و دیگر آمدن
والی ولایت کیچ و مکران ملک میرزا است که در بنوقت به پایه سریر اعلی آمده بسعادت بساط بوسی دریافت ولایت مذکور را از توابع
هندوستان پنداشته و سند … فرمای ممالک هندوستان اطاعت که نه بظهور می آورد و بجهت بعد مسافت اگر
و هر کدام دارالسلطنه هندوستان است … اندک … فرمانفرمای ممالک هند از تعرض
والیان آن ولایت کوتاه است چون بجهت … ولایت کرمان و سیستان و مرز … قلمرو همایون اعلی قرب حضرت اعلی
شاهی اراده تسخیر آن ولایت فرموده در سنه مذکور بنحوی که سابق ذکر یافته گنج علیخان حاکم دارالامان کرمان بجهت بعضی محل که
از توابع آن ولایت و حکومت … ملک شمس الدین بود که از زمرهٔ ملوک آن مملکت است فرستاده قلعه آنجا را بقهر و غلبه گرفته ملک
مذکور را به پایه سریر اعلی آورده … والی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که از ملک زادگان
سیستان است فرستاده بود ملک میرزا والی مکران که بزرگترین ولات و ملوک آن ملک است از آوازهٔ گیتی ستانی و جهانگیری
آنحضرت هراس بقیاس بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم جبهه سایی درگاه عرش اشتباه جزم نموده روی امید
ضراعت بدرگاه … منزلت آورده با معدودی چند در دارالسلطنه اصفهان بسعادت آستان بوسی مشرف شد و روی نیاز
بر آستان سعادت آشیان نهاده بزبان عجز و انکسار این مقال ادا نمود که ای خسرو خسروان جهان سزاوار دیهیم و گنج
کیان باخلاص شد را کمین بنده ام بدرگاه … سر افکنده ام حضرت اعلی اراده ظهور بندگی او را منظور نظر مرحمت گردانیده
بنوازشات شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب با زین و سایر تفقدات و اصطناعات خسروانه معزز و گرامی گردانیده
ملک موروث بر دستور واگذاشته رخصت انصراف ارزانی داشتند و او مسرور و شادمان بدیار خود عود نموده روانه گردید

آمدن جناب



آمدن جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان خواجه بخاری که در بخارا بسیادت جویبار مشهور و مطاع خلق اند و آن
دیار و در خدمت سلاطین ازبکیه معزز و محترم و بتقرب منزلت و انتساب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراءالنهر امتیاز تمام دارد
بقصد حج و طواف بیت الحرام از بخارا برآمده از آنجا بدارالسلطنه اصفهان آمد که بشرف ملازمت اشرف دریابد و از خدمت
حضرت عزیمت سفر حج نماید صدور عظام و سادات کرام و علمای انام و فضلای موزون کلام حسب الامر اشرف باستقبال او رفته
بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل دلگشا باغستان فرود آورده حضرت
اعلی جایزه توقیر و احترام مشارالیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرموده و بانواع تفقدات پادشاهانه و اصناف کریمات خسروانه
معزز و گرامی گردانیده نزل و اقامت بر وجه لایق مرحمت شد در خلال این حال عارضه بیماری روی داده و چندگاه سقیم المزاج
اطبا بمعالجه او پرداخته همه روز از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آیین و نوازشهای مرحمت قرین بظهور می آمد تا آنکه بیماری
روی بانحطاط آورده بصحت مبدل گردید چون وعده سفر مبارک که گذشته حصول مطلب اعلی و وصول بدین مقصد اقصی در عقده
تعویق مانده از حکمت بالغه ربانی درین سال میسر شد دیگری توجه همایون اعلی بجانب آب کرنگ … و چون توجه خاطر اشرف
آب کرنگ بطرف دارالملک اصفهان در انقلاب کمال است اراده خاطر فیض مآثر بدان متعلق گشت که بنفس نفیس آنجا رفته کیفیت و کمیت
شقوق آوردن آن باز رسیده و برای العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده و روزی چند
در ییلاقات آنجا دو منزل کرده … و مشاهده نیک و بدان فرموده با امرای عظام در انجام خدمت مرجوعه آب سفارشات بلیغ فرموده
امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیرخان بختیاری و صفی قلیخان حاکم همدان و اعیان فارس و اصفهان
که بدان خدمت مامور بودند هر یک بمهام مرجوعه کما ینبغی اقدام نموده در بند بستن و کوه کندن فرهادآسا سعی موفور بظهور می آوردند
که مکنون خاطر دریا نوال بر وجه دلخواه صورت ظهور یابد تفویض ایالت عربستان حویزه بسید منصور عرب فرموده چون مهمات عربستان
بجهت قتل سید راشد چنانچه ازین پیش گذشت مختل گشته نظام و انتظام نداشت و در سر سری از سرداران عرب سودای … آمده بود سید منصور
برادر سید مبارک که چندگاه بود که به پایه سریر اعلی آمده بجهت رفع فتنه اعراب و تمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در استرآباد اقامت داشت
در بنوقت به پایه سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از استسعاد بسعادت بساط بوسی مورد الطاف شاهانه گردیده بتفویض ایالت و
دارائی عربستان و لقب … خانی سربلندی یافته و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای حاکم شوشتر بمعاونت او مامور گشتند
و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در حکومت آن ولایت متمکن گردانیده و بحویزه … عبدالله افغان اطاعت فرمان
کرده قلعه … که در تصرف او در او … مخالفت بوده … اطاعت چاره نیافته از قلاع … که در تصرف داشت
دست باز کشید و امرای عظام مذکور خاطر از مهمات او جمع کرده هر یک بجای خود باز گشتند **ذکر فرستادن امرا و ارکان دولت قاهره**
**بسر فرنگیان … جزیره هرمز** چون از جماعه فرنگیه پرتگالیه که در جزیره جرون اقامت داشتند مکرر حیله و تزویر بظهور آمده پا از دایره
ادب بیرون نهاده بودند و خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره جرون با والیان … کرده بودند … نمودند

که منبع آن آب بر دولت مشهور بجزیره قیشم قلعه احداث نموده عمارت و تعیین کرده و در ازدیاد عمارت و استحکام آن میکوشیدند امام قلیخان بیگلربیگی
فارس از معنی خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مزبور مامور ساخته حقیقت معروض گردانید حقایق آن حال در فتح امام قلیخان [illegible] و
تسخیر جزیره هرموز و انهدام فرنگیه پرتکالیه از آن ملک مشروحا در تحت سال آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر دعوت
جمعی از نصاری بدین اسلام درین سال رای عالم آرای همیون که مهبط فیضان ایزدی و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت است متضمن
آن شد که گروهی از ارامنه و نصاری که حسب الامر [illegible] سرحد قرب جوار بختیاری اقامت و محل زراعت دارند بدین اسلام ترغیب
فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون بنیاد محل حوادث و دار فتورات بیاد داده هنگام وقوع حادثه و اقدام مستغاث ملک از اول
قرب جوار که احتیاط [illegible] بایشان که مطیع الاسلام و اهل [illegible] دست درازی واقع شود زنان و صبیان بذل اسیری
گرفتار آیند و جمعی از آن جمله دعوت [illegible] نموده [illegible] غرض اصلی آن بود که در سوادی
که ایشان سکنی گرفته اند مسجدی که ساخته اند مسجد شهرت یافته آواز موذنی از آن برآید که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر
و خوبی مقرون باشد سیادت پناه میرابوالمعالی نطنزی مجلس نویس همیون را که با جمعی از ملازمان این دودمان ولایت نشان است
و از جمعی در ظل تربیت همیون اعلی شاهی ظل آلهی نشو و نما یافته است بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفا
ممتاز است بدین خدمت سعادت افزا سرافراز گشت و حسب الحکم اعلی متوجه این امر خطیر شده [illegible] انجامات بعضی
رفیق گشته بالطوع و رغبت هدایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک رهبانان و کشیشان بر ایشان دشوار بوده در
گرفتن نصاری بکروه خاطر ایشان مجبور باشد که کشیشان و رهبانان در ترک ممانعت نموده [illegible] گشته آن
قوم چاره بجز اتفاق ندیدند [illegible] قدم در دایره اسلام نهادند و اکثر زنان و صبیان از شوق و شعف آمده به یکبار بشرف
زبان بکلمه توحید و ذکر [illegible] و قبول دین متین شریعت مصطفوی [illegible] سیادت پناه [illegible] شاه [illegible]
این سعادت عظمی یافته [illegible] حلیه اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر کدام که کلمه طیبه [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] من هذا القبیل بدست کشیشان و قسیسان کرده مقرر داشتند که معلمان مسلمان
ایشان را تعلیم قرآن و احکام شریعت نموده باشند و همچنین کل نصاری و ارمنی که نقل [illegible] شده بوده تکلیف مسلمانی
کرده بدین اسلام دعوت فرمودند مولانا محمد علی تبریزی بدین خدمت مامور گشت اکثر [illegible] دعوت پادشاه اسلام را بجز
از روی صدق و یقین قلبی [illegible] زبان همچنین جاری ساخته در زمره اسلام انتظام یافتند امید که حضرت
رب الارباب مثوبات این امور خیر را عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همیون عاید گردانیده و از عمر و دولت متمتع باشند آمین یا
رب العالمین ذکر عزیمت همیون اعلی بجهت مصالح ملکی بجانب خراسان و قایعی که در خلال این احوال روی داد
چون مهم [illegible] تسخیر و تصرف ملک قندهار که [illegible] این سلسله است و چند سال گذشته حوادث روزگار چنانچه از صحیفه وقایع قرن اول
این کتاب رقمی احوال میرزایان قندهار [illegible] بهرام میرزا اشارتی بآن شده بتصرف فرمان روای ملک هندوستان آمده

لکن خاطر



لکن خاطر انور بود [illegible] رابطه دوستی و مصادقت و موالات که فیمابین واقع بود متعرض شده مردم آنطرف که گذاشته بوده جمعی [illegible]
[illegible] و تشییع [illegible] جهد که این دولت و دشمن بود در سال گذشته بجهان عالم [illegible] هندوستان [illegible]
انجکابت فرموده در نیوقت [illegible] از دین [illegible] و عرایض دوستانه [illegible]
حضرت پادشاه والاجاه محمد سلیم پادشاه [illegible] قندهار [illegible] شد که عزیمت بجانب
خراسان معطوف [illegible] که لایق طرفین باشد و قصوری و فتوری در بنیان دوستی و محبت
نشود و صورت [illegible] دست درازی [illegible] که درین چند سال که [illegible] ازبکان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده
بود [illegible] فرصت از ازبک بظهور آمده چند مرتبه [illegible] که درین سالها که گذشته [illegible]
خراسان فرستاده بودند [illegible] تادیب نموده [illegible] و درین سال که [illegible]
[illegible] و چند نفر از [illegible] فرصت نموده [illegible] قلعه بالا مرغاب آمده [illegible]
یافته جمعی از قزلباشیه که حارث و نگهبان قلعه بوده [illegible] از معتبران [illegible]
متصرف شده [illegible] چند نفر از [illegible] مقتول و اسیر ساختند چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در سرحد [illegible]
و خراسان اقامت نموده [illegible] قزلباش [illegible] در سال گذشته [illegible] قریب دو سه هزار ازبک
آمده و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده بود و درین سال [illegible] مقام انتقام درآمده لشکر عظیم بر سر رستم خان [illegible]
فرستاده [illegible] رستم خان [illegible] ایشان آگاه گشته بهرات آمده و مردم [illegible] بقلعه خود [illegible]
و [illegible] خرابی بسیار کرده مراجعت نموده [illegible] خراسان [illegible]
عظیم یافته [illegible] چند سال [illegible] رستم محمد
خان را بدست توانند آورد [illegible] از اعمال غرجستان آمده [illegible] قلعه اقامت دارد [illegible]
مقدمات که [illegible] سفر خراسان [illegible] حکم قضا جریان [illegible] قزلباش و
ملازمان رکاب [illegible] از اطراف [illegible] حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند [illegible] ذات مقدس اعلی
[illegible] مستقیم المزاج [illegible] حکما مقدم [illegible]
استحقاق و تسبیح رسانیده [illegible] برکات انفاس [illegible] صادق العقیده [illegible] ذات
[illegible] صحت [illegible] کرامت کرده و بنا
ضعف ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان [illegible] قورچیان
عظام و [illegible] دیوان بیگی [illegible] خان
سپهسالار [illegible] غلامان [illegible] خراسان [illegible] جلال [illegible]

بموکب همایون بپیوندد فرمان پذیران برحسب فرمان عمل نموده افراد عظام و افواج قاهره فوج فوج از هر طرف رو بخراسان آورده
بر طبق فرمان جهان مطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند شرح نهضت موکب ظفرنشان بجانب خراسان
و وقایع آن سفر خیر اثر در طی حالات سال آینده بدستیاری توفیق حضرت آفریننده زمین و زمان نگاشته کلک سوانح نگار میگردد

## ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک بدرگاه سلاطین پناه باستدعای مصالحه نمودن برخی از حالات اوزبکیه

چون آوازه نهضت همایون لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراء النهر شیوع یافته
ولوله و آشوب در میانه اوزبکیه جغتای انداخت سلاطین اوزبکیه از اعمال ناهنجار و جسارت ناهموار و بی ادبیهای که از ایشان
بظهور پیوسته بود پشیمان و نادم گشته در مقام اعتذار آمدند و سلطنت شعار ندر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر
برای خود یا بصلاح برادر علی ای التقدیرین بنده میرزا امام جوردی آقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با
مکتوب مرغوب عبارات اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده بادای صداقت و الفت و آشنائی شده بود
والده اش که از بنات کرام سادات عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره والیانه میرزا ابو طالب اله میرزا ابو القاسم که در زمان
فرمان روائی عبدالله خان و تسلط عبد المؤمن خان او در مشهد مقدس حکیم خان برحسب تقدیر و قضا ببخارا برده و در آورده بعقد
اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته بعد از ذکر حقوق بندگی و دعاگوئی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزند
ارجمندش که بجهت تخلف و منازعت عمزاده اش رستم محمد خان وقوع یافته کشیده شود و در مقام عطوفت و مخلص نوازی باشند
مدة العمر از جاده دوستی و اخلاص منحرف نشده و انواع خدمات نموده بمخلصهای لایق رسالت داشته بود و انچه از احوال شمه
احوال ماوراء النهر و سلاطین اوزبک معلوم گشت آن بود که امام قلیخان والی ماوراء النهر بتیغ سلاطین قزاق که بر ترکستان و اندجان
تسلط یافته دست تطاول بجانب سمرقند دراز میکردند لشکر باضطراب کشیده و در میانه او و لشکر سلاطین زادهای قزاق در نظر
آب ناصرخیه که بی رخصت طاغیان عبور نموده بود حرب عظیم و نبرد بسیار قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده قتلی بسیار
کس معدود علی الاعمی از ماوراء النهر چه در معرکه بقتل آمده و چه در وقت انهزام از روی اضطرار خود را بآب انداخته غرق
گشتند و امام قلیخان شکسته و بحال تباه ببخارا بازگشته کس نزد برادرش ندر محمد خان ببلخ فرستاده اعلام نموده بود که لشکر
محمود با او پیوسته دیگر باره متوجه قزاق شوند ندر محمد خان بواسطه قرب جوار رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ
تعذر خواسته از رفتن بخارا در نیز فی الجمله بخشیده بود و امام قلیخان نازین جواب متقاعد گشته با معدودی بی تکلفانه ببلخ آمده بار دیگر
ملاقات نموده بعد از شورش ورد و کالکش یلنکتوش بهادر را با فوجی از لشکر بلخ و حصار همراه کرده و امام قلیخان
بجای انتقام و تدبیر شکستی که از قزاق یافته بود دیگر باره لشکر فراهم آورده و سرکردگی یلنکتوش بهادر بسمرقند فرستاده خود
نیز متعاقب رفته دیگر فیما بین محاربه عظیم وقوع پیوست و درین مرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا وقوع افتاده جمعی کثیر در معرکه بقتل
و یلنکتوش پریشان حال از در برگشت و جناب ارشاد ماب هاشم خواجه پای در میدان مصالحه نهاده فیما بین امام قلیخان و سلاطین





قزاق قصد ساختن ندر محمد خان بوساطت جناب ارشاد ماب صلح کرده واقع شده و کرک تخشی کرده و هر کس بمقر خود بازگشتند
رفته ... بنده محمود میرزای مذکور در روز ... دولتخانه مبارک نقش جهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ رسالت و گذرانیدن
تحف و هدایا که از آن جمله چهل و پنج راس اسب ... و قرقری و پیشکشی بود از جانب ندر محمد خان گذرانیده و اظهار اخلاص و
صداقت و دوستی بیش از پیش نموده چون مرد خود بنده مخصوص بجای بود بلوازم امر رسالت کما ینبغی اقدام نموده مشمول نوازش
شاهانه گردیده و جناب ولایت مآب عبدالرحیم خواجه جویباری از جانب امام قلیخان تواضعات دوستانه نموده و التماس نموده که چون
پدران و میانه سلاطین و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده و آتش فتن و شرور بزلال مواعظ و نصایح تسکین داده
صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده اند اکنون برحسب اتفاق و تقدیرات آسمانی چنین واقع شد که این خیرخواه
سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنابر عارضه بیماری و توقفات ضروری هنگام سفر مبارک که مقصود و موعد ادراک
سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسید که بماوراء النهر بازگشته هرگاه اراده ازلی بآن متعلق شده باشد و بخت مساعدت
نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها این اراده وقت دیگر بفعل آید و انچه از اوصاف حمیده
اخلاق پسندیده حضرت اعلی مسموع شده بود یکی را هزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین اند و جز ترفیه حال عباد الله
امری از اطوار آنحضرت بظهور نمی پیوندد توقع آنست که چون ندر محمد خان بادای الفت و دوستی گشته اظهار صداقت و اخلاص
مینماید حضرت اعلی شاهی بمقتضی صفح عفو از اعمال سابقه اوزبکیه اغماض فرموده چون امام قلیخان نیز از کرده خود پشیمان است
قلم عفو بر اعمال و جرائم افعال مرده و بر ادر کشیده و در مقام رافت و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد که
بین قواعد دوستی و مصالحه بر وجهی استحکام دهد که بعد الیوم عجزه و مساکین و زیردستان طرفین مرفه و آسوده حال بوده
باشند و بدعای دولت ابد قرین حضرت اشتغال نمایند و درین نهضت فقرا و ضعفاء ماوراء النهر جهت ... خیر اندیش
از آسیب لشکر قیامت اثر قزلباش در امان بوده موجب حصول نیکنامی این دولت ابد ... و کرده وجه سیاست که نتیجه حصول
سلاطین جز خون ریختن خلایق و نهب و اسر مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و مساکین و زیردستان چیزی دیگر مقصود نیست
ادراک سعادت حج بیت الله دست نداد بیمن مرحمت شاهی و فیض این دعا یافته از مثوبات بهره و اشها عاقبت و آسودگی
اکثر خلق الله که حج اکبرات بهره ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از الطبقه خود درین چند سال
بایکجان و گرجستان مشاغل عظیم پیش آمده بود و فرصت غنیمت یافته انواع دست درازی و بی ادبیها بظهور آمده
آن بر ... عبرت و حمیت شاهانه لازم بل واجب است و حال سفر خیر اثر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته چون ندر محمد
خان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و صداقت نموده در مقام اعتذار است ... مخالفت بنا بر رافت جبلی
و دوستان ... خاطر صدق آیین مراعات جانب سیده عفیفه والده اش که از منسوبات اشراف والا
شایسته آنست که ما نیز ایلچی فرستاده باب دوستی در مقام دوستی و اتحاد باشیم هرگاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و

باشد چه بهتر از این که مسلمانان در زمان دولت همایون و ایام سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاء الله تعالی در خراسان بر این وجه وقت

اقتضا نماید و موجب ترفیه حال خلایق و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل پاینده میرزا را مسرور الطاف شاهی

گردانیده و محمد صالح بیگ وزیر سابق شروان را برسالت ترجیح تعیین فرموده بنذور محمد خان والده و اخلاص بمکاتیب و نشانهای اشفاق

خسروانه در قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه فرمودند و جناب هدایت مآب خواجه عبد الرحیم نیز عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد

توجهات پادشاهانه و شمول انعام و احسان و تفقدات خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردید بعد از رفتن ایشان بدو

نصرت آیات بتاریخ غره شهر ربیع الثانی از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از اوبه یانک و طیس بیگلک روانه شده شرح

حالات آن سفر خیریت اثر در رفتن و آمدن محمد صالح بیگ سوانح در آن ایام انشاء الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و از جمله

سوانح آمدن حبش خان ایلچی از جانب دولت آباد دکن نظام شاه احمد نگر و دولت آباد و ملک عنبر حبشی سپهسالار

که ناموس مراتب امور دولت آن سلسله و ناظم مهمات سلطنت نظام شاهیه است برسم رسالت بدرگاه و خلایق مرجع

و حبش خان از امرای آن سلسله و حبشی نژاد و دارای مردی نجیب و معقول و سخندان و از دوستداران خاندان ولایت و کرامت و از

مسایل علمی آگاه و باشعار فارسی بطلاقت تمام و داشت در ماه قندهار بهشت نشان سعادت بساط بوسی دریافته از جانب نظام شاه

عرض اخلاص و صداقت و مودت نموده و پیشکشهای لایق گذرانیده و در هنگام توجه صفاهان رخصت زیارت روضه مقدسه

حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا حاصل نموده متوجه مشهد مقدس معلی گردید بعد از استسعاد بدان سعادت

عظمی بازگشته باصفهان آمده و در سفر خیر اثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود و از وقایع

متنوعه و سوانح غریبه که درین سال روی داد قضیه مکحول شدن شاهزاده نادان سلطان محمد میرزا است که از اقتضای قضا بظهور

آمده بر عقلای روزگار پوشیده نیست که از این کمال صاحب دولت تخصیص شاهزادگان پاک طینت نیکو سیرت

که در مبادی سن حال نظر بر خاتمت احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد و خورده بین باشند و اگر در اوان کفتار

خود به بیجا خشم و هوای نفس امارت کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشند بیجا شروع ننمایند حاضر و یا مجاز

شعر دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخرد ۞ با نفس خود کند بمراد و هوای خویش ۞ چاه است در راه و دیده بینا و آفتاب ۞ تا آدمی نگاه کند پیش

پای خویش ۞ نظیر این حال و مصداق این مقال صورت احوال میرزای بیخرد نادان است که بآبا و اجداد بزرگوار که خدای مجازی و سایه

پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بوده و مراعات ادب نمینمود و همواره انوار عاطفت خسروانه و اشفاق

پدرانه بر وجنات احوالش میتافت همانا درین اوقات از کوته خردی قدم عاقبت اندیشی از جاده مستقیم عاقبت اندیشی انحراف

جسته بود و باغوا جهلاء و مردم نادان باعمالی که منافی ادب و اخلاص بود مبادرت مینمود و تخصیص ادایی که ذات مقدس

او چنانچه مذکور شد عارضه بیماری دست داده بود و جناب شهزادگی بعیش و حضور پرداخته بر صدد آن بود که بزرگی نماید و

گرده از جمعی غافل که زمام سلطنت و عنان دولت و فرمانروایی در قبضه اقتدار بگشاد بیشتاو بهتاد در قبضه اراده و تقدیر





مختار داشت کسی را در سر رایت افراشتن ۞ که نه بر آن جای توانند گماشتن ۞ مجملا چون اطوار ناملایم شاهزاده و اراده‌های ناپسند خواهان حال او بمسامع

جاه و جلال بعرض مقدس رسید و میرزای مذکور سبب ستیزکی دیده سلب اعتماد از خود کرده و ترک کار فرمایان عالم قضا نمت کرده داعیه‌های فاسد

دید آنچه دیده داد از خود دیدنی چشم از مشاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده دری که بیاد آن ندیده جز عدم چیزی نیافت از جمله آن امور

اراده نموده بود که بطرف نجف بیرون رود و از اهل بیوتات عباس قلی ولد محمد حسین بیگ توشمال باو درین حال در جوصبه تحقیق

معروض داشت و میرزای مذکور معترف شده بعذرهای نادلپذیر متمسک گشت حضرت اعلی از عواطف جبلی با آنچه بسمع رسیده بود اغماض

فرموده اغماض نمودند اما جمعی که متکفل بیرون بردن او شده بودند بسیاسات رسیدند داستان معیشت جناب میرزا اعلی بالمرام انجام

یافت و دیگر از سوانح آنکه درین سال فرخنده فال میمون مبارک شرف از میرزا ابو طالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیگ که بجای منصب وزارت

دیوان اعلی سرافراز و بدین پایه بلند سرفراز و از جمیع اقران و امثال بعنایات مخصوص الاعلی معزز و ممتاز بود انحراف یافته بسببی که ظاهر بود جز

مشتهیات نفس اماره که لازم سن جوانی است نبود الحاصل از آن منصب عالی معزول گردید چند گاه در نشیب فراز دولت قدر این

مرتبه عالیه شناخته بتجربه روزگار مهذب گردد و منصب وزارت به سلیمان خان ولد شاه علی میرزا نوه عبد الله خان که بمصاهرت

این دودمان سرافرازی داشت و مرد صاحب شعور و حسابدان و مربوط نویس و از علوم متداول بالجمله آگاهی داشت مفوض

گشت و دیگر از سوانح معدلت آیین آن است که درین سال جمعی از اجامره و بیدولتان قمی که در آن ولایت سر بشورش و فساد

بر آورده و آزار و اضرار ایشان بخلق آن دیار میرسید بدست در آمدند چون رفع شر این گروه اشرار موجب استقامت ملک

و آسودگی خلق است در صفاهان بسیاست و بیاسا رسیدند و یکی از معتبران شاهو شاه قاسم بیگ نام که در خدمت اشرف بخان

نمود باستشفاع ایشان گشوده و ضامن نیک بد ایشان شد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند بجهه آن شفاعت بلطیفه مورد

غضب شاهانه گشته شریک سیاست ایشان گردید شعر هر که بدی کرد و جزا دید شد ۞ هم بید خویش گرفتار شد ۞ اهالی دار المؤمنین قم که

و اتقیا مسرور گشته و مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافته در ازدیاد دعای دولت ابد مقرون حضرت جهان پناه و پناه اهل جهان

کوشیدند ذکر متوفیات این سال قاضی خان صدر سابق که در اواخر سال گذشته در قصبه طرشت ری مریض گشته در اوایل

سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل کردند وی از سادات عظیم القدر حسینی بود که بانضمام دار السلطنه

قزوین و نواحی آن منصب جلیل القدر قاضی القضاتی معزز و منظور نظر سلاطین بوده و اندوه‌های ایشان کریم الذات و با اخلاق حسنه

و فضایل و کمالات نفسانی و روحانی آراستگی داشت و در زمان دولت همایون منصب قضای عسکر ظفر اثر یافته چندگاه بدان شغل خطیر

پرداخت و چون دامن از آن شغل در چیده توفیق حج بیت الله الحرام دریافت در سنه ثمان و تسعین و تسعمائه واقعه

آن سال اشارتی بآن شده منصب عظیم الشان صدارت سربلندی یافته ده دوازده سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام نموده

طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد انعام و افضالش بهره ور بودند جعفر پسر خلف رشید صاحب داشت که باکتساب علوم

مشغول مینمود بعد از فوت والد در همین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه اصفهان بمرض آبله از هم گذشته در عالم جوانی

بمنزل جاودانی شتافت و دیگر فریدون خان حاکم استرآباد در ییلاق سادر بجای جمهور رسانیده و در استرآباد در وقت بر و در مرض فالج
پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاده روانی طبیعت از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل بسر منزل بقا نمود و نعش او را بمشهد مقدس
نقل کردند وی از قبیله جرکس از زمره عبید نواب همایون اعلی بود و آنحضرت جوهر رشد و دانائی از ناصیه احوال او مشاهده فرموده
در مقام تربیتش بر آورده بودند و بمحور امور و مورد توجهات شاهانه بوده تا آنکه بحکومت دارالمؤمنین استرآباد سربلندی یافت و مدت مدید
در آن ولایت اشتغال داشت و با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده و مابین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکنامی
موصوف بود و او را در مدت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خانی مشهور بیقه ترکمان که همیشه در حدود استرآباد طغیان
شورافزائی مینمودند محاربات قوی و نبردهای عظیم روی داده به نیروی اقبال همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافت
چنانچه از آن طایفه متمرد خصوصا کوکلن و اوز خلو که در تمرد و عصیان از سایر آن قوم در پیش و بکثرت و قوت بیش بودند صاحب جودی
گذاشت ایالت آن ولایت به بهبود خان چرکس تعلق گرفت که سلوک و برفق رضا و مردم آن دیار خود دنبال آن مغرور گشته بمجرد آن
که در سلک غلامان درگاه فلک و مرد ضابط و کاردان بود تفویض یافت دیگر وفات عارف ربانی و واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء
الدین محمد جبل عاملی رحمة الله علیه که شمه از اوصاف کمال و شتری از فضل و افضال آن وحید دهر در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش
یافته ظاهر حالش بنور دانش و تبحر علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویشی
موصوف و بسیر و سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین بود در این سال روزی بزیارت مقابر مشهور تربت عارف ربانی بابا رکن الدین
اصفهانی رفته بصلوة مشغول بود آوازی بگوشش رسیده در عالم روحانی یکی از اهل قبور آسودگان نهانخانه خاک با او تکلم در آمده
گفته بود که این چند خلعت جهت حال او وقت تیقظ و مسلم از الهامات و دلایل اسم و نسب خویش اظهار نموده بود و از اسرار خفیه عرفانی
چند بزبان آورده و او حضرت شیخ تقریر نموده زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی افتاد و اظهار نکرده بعد از واقعه آنحضرت یکی از احبا
که محرم اسرار شیخ بوده سر گوشه اظهار نموده الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه سر بجیب تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت
و خلوت و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردید و مترصد ارتحال از این دنیای فانی و دار ملال نقش شقاوت بود
بود و لحظه بفراغ خاطر نمی نشود تا آنکه طلبه علوم که همه روز از و مستفیض بودند برای جمعیت و لایل تغیر شیخ باز طرب نموده که
باطن با خدا بوده و در خاطر فیض اثر علوم از طلبه باز گیرد و مثوبات آن را علاوه طاعات و عبادات شمرده و از تکرار این گونه مقالات
خاطر فیض بخشش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته با خلق الله بسته آمیزش نموده بدستور اوقات را بمباحثه علوم و افاده
صرف نموده و در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و با فضلا با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیان عالم انس
بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال مریض گشته هفت روز جسد بر بستر ناتوانی داشت و روز سه شنبه دوازدهم شهر
شوال بود طایر روحش از تنگنای قفس بدن بپرواز آمده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاق
داشتند جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت انداز قدم در خاک نهاده و وضیع و شریف در بدرقه

جنازه بیکدیگر سبقت میجستند از ازدحام خلایق بمرتبه بود که میدان نقش جهان با همه وسعت و فسحت بر یکدیگر افتاده از کثرت
هجوم عوام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع عتیق آب بجاه غسل داده علما و فضلا بر آن جنازه محفوف رحمت
حی لا یموت نماز گذارده در بقعه شریفه منسوب بحضرت امام الساجدین و قبلة العارفین امامزاده زین العابدین که
مدفن دو امامزاده عالیقدر است مدفون نموده از آنجا نقل بمشهد معلا نموده بر وفق وصیتی که خود کرده بود در پایین
پای امام انام در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بوده است مدفون گشت ارباب استعداد
تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب این تاریخ را بر بساط طبع
وقار و شگفته شعر رفت چون شیخ زین دار فانی ؛ گشت ایوان جنانش مأوای ؛ دوستی جست زمین سال
گفتمش شیخ بهاء الدین وای ؛ فرزندی محمد صالح برادرزاده راقم حروف چنین یافته ؛ افسوس ز مقتدای دوران
تاریخ یافته در سلک نظم کشید و جمعی دیگر نیز گفته‌اند از طول کلام اندیشیده به همین دو تاریخ اکتفا رفت ذکر آغاز سنه احدی
ترکی مطابق احدی و ثلاثین و الف که سال ششم قرن ثانی جلوس مبارک شاهی ظل اللهی عباسیست ؛ باز طنطنه
بهار طلیعه افروز عرصه روزگار گشته جهانیان را بشارت فتح و نوید فیروزی داده و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و منور ساحت
عالم است با کوکبه نوروز شوکت جهان آرائی بهجت و سرور قدم بر بساط شرف نهاد و ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه
و طراوت بی اندازه بخشید و در این سال خجسته آغاز سعادت فرجام نوروز فیروز در روز دوشنبه هشتم جمادی الاول مطابق
احدی و ثلاثین و الف هجری اتفاق افتاد و نوعروسان حجله خاک بآراستگی و پیراستگی سر از جیب مغاک بر آورده و در بساط
جهان آرائی چمن زرنگار جلوه گری در آمدند سپاه لاله و ازهار بعهد زیب و بهار عرصه روزگار رشک آرای گشته زینت
آسا یافت زبان ثنای شهریار کامکار کامران باد دعا خوانند شعر بهار آمد که عالم نوی یافت ؛ فروغ از بزم گاه خسرو یافت
خلایق را نوای آسودگی داد ؛ جهان را تازه فرخندگی داد ؛ موکب نصرت قرین همایون شاهی ظل اللهی را اخبار مقدماتی که در سال
گذشته اشعار شد توجه خراسان در خاطر از تصمیم یافته بود لهذا اعلان نصرت نشان فیروزی در اقبال بجانب خراسان
حرکت آورده در قصبه جوشن کیک نزول اجلال و خیمه شاهی در آن عظمت و اجلال در آن خطه دلکشا بر افراشته
بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد مجرد و در باغ بوستان خان اشرف صبا بودند بعزم سیر و تماشا و اصل و توجه
و انتظام مهام ضروریه خراسان بدانصوب انعطاف داده از راه نوبهار و دشت بیاض قاین حرکت آمدند فرمان قضا
جریان بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت خراسان و قشلاق فرموده بودند بولایت فراه آمده و در رکاب
موکب سعادت گردند و سپاه ظفر پناه فوج فوج و دسته دسته روی توجه بدانصوب آورده و چون موکب همایون بفراه آمد
طبقات حشم و افواج خدم بنظر همایون فرمان فرمای عرب و عجم در آمده بقاعده و آیین مقرر بعز شکار شتافته زبان به دعا و ثنای
شهریار کامکار کامران گشودند سوانح این سفر فیروزی اثر و فتوحاتی که روی داده در دیل فرزند قلم عنبرین رقم میگردد

گفتار در شرح فتح و تسخیر مملکت بهجت اقتضای قندهار و ذرعین اقدر بعون عنایت داور زمین و زمان و آفریننده جهان و جهانیان
جنت صفت و جلاله بر کارآگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفه اول ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال
ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بتصرف منتسبان سلسله گورکانیان در آمده مکرر بعبارات
مرقوم کلک بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار آن اندیشیده شرح حالات سابقه و لاحقه را که رابطه
از ابتدا تا انتها بسیاری کلک دو زبان در صحیفه بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب فتوت
اصحاب مروت که بسبب توجه موکب همایون زاید الصواب باعث نقصان دوستی نشمرند در صحیفه اول از ذکر وقایع زمان شاه جنت
مکان تحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بمساعی جمیله امرای عظام قزلباش بتصرف این دولت
ابد پیوند در آمده و ایالت و دارایی آنجا بسلطان حسین میرزای ابن بهرام میرزا شفقت شده بود و او چندی بفرمان عم بزرگوار
حاکم باستقلال آن ولایت بود که بعد از انقضای ایام زندگانی میرزای مذکور در متابعت و فرمانبرداری عم عالیمقدار سپری گشته
ایالت قندهار حسب الفرمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا پسر بزرگترین و رستم میرزا
پسر کوچک سلطان حسین میرزا تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بنوعی که در صحیفه دوم در طی احوال میرزایان مذکور
رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان مذکور از کثرت طغیان اوزبکیه مضطر گشته از بی اتفاقی برادران خود روی
بجانب هندوستان آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران پناه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون
بن میرزا بابر فرمانفرمای ممالک هندوستان داده خود در سنه اهل مطابق سنه سبع و الف که در خراسان آتش طغیان
اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار رعایا پناه یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین یافته تمامت ملک موروث خراسان
بتصرف اولیای دولت ابد بنیان در آمده بنابر رابطه الفت و دوستی که قدیما میان این دو سلسله علیه واقع است حقیقت فتح
خراسان را بحضرت پادشاه والا جاه غفران دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیک نام توپچی خدا بنده لو فرستاده
و در نامه محبت آیین دوستانه که بآنحضرت اعلی ارسال شده بود و بقلم موهبت رقم در باب قندهار ایما شده بود که چون الطاف الهی
و توجه باطنی آن پناهی تمامت مملکت خراسان که در تصرف مخالفان بود بلا مدافع بدست در آمده و سوای قندهار که در تصرف
منسوبان آنحضرت است محلی در تصرف دیگری نمانده و از اتحاد و یکانگی که فیما بین مسلوک است امید که فی الحقیقه بدست ما در آمده
تصرف یگانگان تمشیت جهت دوستی قدیم و طریقه محبت پدر فرزندی جدید اقتضای آن میکرد که از این حسن اداء خواهش دوستانه
در باب گذاشتن قندهار مضایقه نموده اساس خلت و دوستی بظهور این مردمی تازه استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور
از آن یاد و اشعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وسعت حوصله و
طریقه یگانگی از جای نرفته رابطه صداقت و اتحاد از دست ندادند تا آنکه آن پادشاه والا جاه بجوار رحمت ایزدی پیوست
نور الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردیده در آغاز جلوس بنام خود سلطان خسرو مهین فرزند خود که دامیه



سلطنت داشت مشغول بود و بعضی امرای قرب جوار خصوصا حکام فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود هرات متوجه اندبار گشته
مملکت را متصرف شده قلعه را احاطه کردند و در حینی که رایات جلال در دارالسلطنه بیجان بود حقیقت بعرض اشرف رسید با آنکه با اندک توجه
اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنا بر مشاغل ملکداری که ضرورت بسیاری از امور لایقه را مانع میگردید
و از یکطرف پرسش تعزیه و آداب تهنیه که لوازم خلت و وداد است بظهور نیامده بود و از حرکت نامنجاز که شیوه همتان کم همت
از آیین مردمی دور دانسته امرای عظام را منع فرمودند و شاه بیگ خان جغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم قندهار بوده
در قندهار محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت عز صدور یافته مصحوب حسین بیگ نامی از طایفه خدا بنده لو شاملو فرستادند
که چون میانه ما و حضرت پادشاه والا جاه رابطه محبت و برادری مسلوک است با یکدیگر در باب مملکت مضایقه نداریم و او بفراغ خاطر بداری
آن مملکت مشغول باشد و امیر تر صدد آن بودند که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم تعزیه پرسی و اظهار تهنیت جلوس خاطر والی
نمود که ملک بدست در آمده را باز گذاشتند آنحضرت نگاه داشتن قندهار را که در نظر دولت و دین شیئی نسبت بعدم ارتباط یگانگی
میکرد و لایق ندانسته بقاعده محبت و مقتضای قواعد مصادقت و وداد باز او مرد میهای سابق و لاحق باز گذارند و بعد از آنکه بیگی
علی سلطان طالش که از معتبران طایفه رفیعه قزلباش و کاردانان مجرب بود بنوعی که سبق ذکر یافته برسم رسالت رفته نام
پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه گذرانیده در بسم مشغلان کارگاه ابد مدت بظهور آمد منشاء آن دو یکجهان که مصافات بهر نفس
مکرر بکنایه و صریح بوکلا و بیکوبان سلسله گورکانیه اظهار مصالحه قندهار نمودند و از آنطرف را این گفتگو نداده اثری بر گفتهای یکجهان
مترتب نگشته و بظهور طلب کردن سزاوار الفت و دوستی نبوده بدین جهت که تجربه پیوست مدت مدید آن ولایت در تصرف منتسبان آن
سلسله مانده تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بجان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله بوده از جانب پادشاه والا جاه بخطاب مستطاب بهادر
جلالدی سرافراز بوده و کمال محرمیت نیز داشت برسم رسالت آمده حضرت اعلی در اثنای محاورات و تقریبا اظهار محبت و دوستی
برادرانه اظهار مصالحه قندهار و تغافلی که از جهت بنا بر پاس رابطه الفت شده بود و اغماضی که از آنطرف می شد یاد فرموده بصریحا
گفتند که خصوصیت و یگانگی میانه ما و حضرت پادشاه والا جاه زیاده از آنست که با یکدیگر مضایقه با ملک و مملکت داشته باشیم
در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این اوداد دوستی دولت است مردم دور و نزدیک که چشم با مور داشته
دارند و از عالم معنی بیخبر سخنان لایعنی در محافل و انجمن بر زبان آورده حمل بنوعی دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای
آنست که آن برادر کامکار بجهت دفع طعن حضار آنجا را که از ولایت هندوستان نیست و از توابع هرات است و درین میانه جزئیست
محبت شهریارانه باین برادر مهرگزین واگذارند که بهر دو زبان هیچ کسی که خاطرنشان عالم است که او باشد
هم نجدید آوازه خصوصیت و یگانگی این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطه الفت و وداد تازه و استحکام پذیرد
بر سلاطین قرب جوار خصوصا طوایف اوزبکیه که معاندین دو طرف اند مراتب اتفاق جغتای و قزلباش با یکدیگر ظاهر گشته
مراتب این معنی داخل انواع فواید شمارند و اگر باز گذاشتن آن برطبع شریف آنحضرت دشوار باشد ما رضای خاطر او را

مطالب عالیه دنیویه راجح دانیم اما رسم سیر و شکار بامحمود و خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان آنحضرت در شکارگاه آن ولایت نشاط
شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آید و بر عالمیان ظاهر گردد که بیگانگی
آنکه با ایشان محض خصوصیت و راه و رسم دوستیست و در میانه مغایرت و جدائی نیست و زنبیل بیک یکدلی اتو شغال باشی که از جانب
درگاه و محرمان سراپرده قدس بود چنانچه در محل خود ثبت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت و تجدید قواعد الفت رفته
این معنی کرده بود و جمعی خوش آمد گویان تقریب جوی که بوساوس شیطانی فتنه انگیز و آشوب طلب اند مانع حصول مطالب گشته این
مخالفت را دولتخواهی نام نهاده [illegible] و راه اندیشان کار آگاه و دانا دلان خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی صاحب دولت نعمت
اینست که دشمنان را بحسن سلوک دوست گردانیده و دوستان را همگی افزایش دوستی باشند و سرمایه اینمعنی را موجب [illegible]
دولت دانند خصوص چنین دوستی که آثار اتحاد و شائج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد جاه و حشمت و باعث استحکام
بنیان سلطنت باشد و اگر از غرور رنجانند نموده باشند [illegible] از بسیار گفته اید سخن بدرازی کشید القصه حضرت اعلی شاهی ظل
الهی در اول بهار خجسته آثار این سال برحسب وعده که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور گشته بر رسم سیر و شکار سوار
بوده سیر شد و [illegible] به عزیمت انبار فرموده و در فراه منشور عاطفت بعبدالعزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای
که در آنجا بودند مصحوب وصال بیک ایواغلی که از معتمدان درگاه بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر فراه
بنابر مصالح ملکی اتفاق افتاده بود و از فراه متوجه سیر و شکار [illegible] طریقه اگر توجه موکب همایون را بآن طرف محض سیر و شکار
تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی که درین حدود [illegible] شکار [illegible]
ایشان نیز در رکاب باشرف بوده از جانب برادر کامگار مهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند و خاطر [illegible] و اسوده دارند
که معنا اعزاز و اکرام نسبت بملازمان حضرت پادشاه والاجاه برادر یگانه برابر امری محظوظ خاطر صفا آئین نیست و غرض اصلی
ازین نهضت بنوعی که بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان بتخصیص معاندان او ظاهر گردد که ملک
شماکیات و در میانه جدائی نیست محل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن وصال بیک از فراه سیر کنان و شکار افکنان
روانه شده چون کنار آب هیرمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا تقی سلطان سیاه منصور حاکم کرشک چند نفری از جماعت
جغتای که عبدالعزیز خان درینوقت بجهة محارست و استحکام قلعه بند تیمور فرستاده بود مطلع شده بر سر ایشان [illegible]
بود بنظر اقدس رسانید حضرت اعلی او را مورد عتاب و خطاب گردانیدند که اکثر منسوبان و ملازمان حضرت پادشاه والاجاه
خورشید کلاه بما تعلق دارند بخودسری این سپاهیان حرکت لایق و مناسب نیست گرفتاران مذکور را خلعت افتخار عنایت فرموده
رخصت دادند که بر سر کار و خدمت مرجوعه خود روند اما عبدالعزیز خان و اعیان جغتای بمضمون فرمان عاطفت [illegible]
شاهی معزز و مباهی گشتند میرزا باقی که یکی از ملازمان معتبر آن پادشاه والاجاه است با عریضه ضریعه اخلاص نمای [illegible]
فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت شاه ازین اراده منصرف گشته از همانجا باز گردند که اگر [illegible] بشهر تشریف آورند [illegible]

راه و رسم



راه و رسم دوستی بجز مخالفت و قلعه داری و جنگ و جدال و ممانعت چاره نیست چون این پیغام نفاق آلود بوی وفاق [illegible]
رسید و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و [illegible] منسوبان ایشان نمودن لایق دولت نمیبود و چنین ممانعت
بوالفضولانه که از ان گروه شرذمه بظهور رسانیده مخالفت و بیگانگی با اتحاد و یگانگی که مکنون خاطر صفا آئین بود که بید موجب [illegible]
اشرف گشت و در دفع [illegible] گرم عنان گردیده خسرو سلطان میرزا را با فوجی از افواج قاهره بجهت قلعه زمین داور که بحراست
شاه کلان مقرر بود فرستادند تا بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیز خان و [illegible]
از سعادت [illegible] که پیغام داده بودند بحضرت اعلی در [illegible] شده و مخالفان در حصار بیگانگی نشسته بعد [illegible]
[illegible] و بسرانجام اسباب قلعه داری پرداخته و بجانب اردوی معلی توپ انداختن شروع نمودند و جنگ و جدال آغاز نهادند
[illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible] بصبر و تغافل پادشاهانه گذرانیده و جنود اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور قدیم
بخشش عالم [illegible] بودند که [illegible] نموده نصایح ارجمند [illegible] بظهور پیوست [illegible]
[illegible] ترک لجاج و عناد نموده طریق [illegible] سلامت [illegible] قلعه داری و عناد و جدال اصرار
نمودند و [illegible] را در آئین سلطنت و آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آورده زیاده ازین [illegible]
حوصله خاطر دریا مثال [illegible] ازین تغافل [illegible] غیرت پادشاهانه [illegible]
کشید و عساکر ظفر شعار بمحاصره و قلعه گیری مامور گشتند با وجود [illegible] اسباب قلعه گیری خصوصا توپ [illegible]
که از لوازم [illegible] قلعه گشائی [illegible] همراه نبود بهادران موکب [illegible] قلعه گشائی اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون بنای دولت [illegible] فرو [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل الهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قصه دادوه نموده که بطریق گنهکاران شمشیر و کفن در گردن او یخته بنظر اقدس درآیند حضرت اعلی که قدردانی و موز نظام آرایان
عالم صورت و سلسله جنبانان روابط معنوی اند قاتش خیده از ایشان را محل پرادب خدمت و جانکاری کرده رضا آن نداده اند و انجاحت در
کمال نجابت عزم ادامت در یافته لوازم کورنش و تسلیم تقدیم رسانیدند و اداب آن سلسله تقدیم رسانیده حضرت اعلی در کمال مرحمت و عطوفت
با ایشان سلوک فرموده حکم را بخلعتهای فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول انواع نوازش و احسان و خواطر را همه آسوده ساختند
داده با زرخصت رفتن بقلعه یافته بمنازل خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبد العزیز خان و تمامی اعیان جغتای و سپاهیان
قلعه که سوای ملازم و خدمتگار قریب بچهار پنج هزار سوار بوده بیرون آمده در [illegible] اردوی معلی خیام اقامت نصب نموده با همه
الطاف و مرحمتهای بی دریغ شاهانه که در باره ایشان بظهور رسید با کمال آرزوی خاطر و برامکه دل بسر می بردند بعد از بیرون
آمدن گروه جغتای و سپردن قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور کوکب برات باشد صدور عظام و خاصان درگاه و شهر رفته در مسجد
جامعی که منبر آن از بیست و پنج سال مهجور بوده ذکر مناقب و مفاخر حضرات عالیات ائمه اثنی عشر علیه الصلوات الله الملک الاکبر جاری
و عاطل بود بتوفیقی که کارگذیر وی اقبال بیزوال شهریار جوانبخت کامکار بدین رتبه بلندی و ارجمندی یافته پایه افتخارش بر فراز
منبر نه پایه عرش اعظم رسید و القاب سامی نامی همایون زینت تازه و آرایش بی اندازه یافت و القوم که آزادی یافته بود
در کمال ندامت اراده رفتن بدیار هند کرده التماس نمودند که بنگاهش لایق بر سبیل ارمغانی و شکرانه جانبخشی گذرانیده رخصت حاصل
نمایند همت بحر خاصیت خسروانه اصلا نظر قبول بر آن نینداخته بخجلات و ما یعرف القوم را لحاف سپاه و نابود انگاشته و کرد
آوردی ولها پراکنده آن جمع توجهات فتوت آیین مبذول داشته پیشکش را نیز با ایشان عطا فرموده زاد و راحله و بارگی
و اسپان سواری تازی نژاد و عراقی زاده قطارها و اشتر بردعی توانا و شتر بختی رمایه ترکی بقدر احتیاج عنایت فرموده مکمل
و اسباب سالها و خانمان روانه هند و هندوستان ساختند و مکتوب محبت آمیز برادرانه بحضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای دار الملک
دامان [illegible] هند و هندوستان نوشته مصحوب حیدر بیگ ایلچی باشی قراول و امراء رفاقت عبد العزیز خان و رفقا رساله نوشته [illegible]
نهضت والاکه از تقدیرات آسمانی و اقتضاء قضای ربانی بی اختیار روی داد با مبلغ وجوه احسن بیان نموده [illegible] کلید
طلائی [illegible] از روی اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکجهتی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر دیگری
اسم ممالک [illegible] ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و زبان محبت در داده و برادری پیغام دادند که چون خسرو
آنحضرت از غفلت و کوته نظری فیما بین منافرت و بیگانگی بظهور آورده ابواب یگانگی و آشنائی که سالها بین الجانبین مفتوح است
مسدود کرده اند بنابر حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون به دستور اول [illegible] تعلق دارد [illegible] کلید ولایت
ایران زمین را که از عطیه [illegible] تفویض [illegible] اختیار آن را که سزاواریه مفتاح [illegible]
وه داده است در قبضه اقتدار خود تصور فرمایند و این معنی را از مقوله تکلف و تواضع متعارف رسمی تصور ننمایند [illegible] سبحان الله الغفت
در عالم خلقت چه اندازه پایه بلند است که فرمان روایان والاشکوه با کمال استعلاء و اقتدار چندین موجبات وحشت انگیز که هر یک [illegible] عالم

در ناحق



در ناحق برهمزن دستگاه جهانی تواند بود و کمان [illegible] انگاشته بمقتضای عنایت ازلی این شیوه مستود و را بحکم سلطان خرد
فرمانفرمای عقل که در ذات کامل الصفات پادشاهان عدالت شعار اضعاف مضاعف عالیات از دست نمیدهند که حاصل جوهر آن
اینجا به عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور فرستادند و از صورت واقعه اعلام دادند که قلعه را بامرا عظام
شاهی سپرده هر کس میل رفتن دیار هند داشته باشد بدیشان بپیوندند که باتفاق روانه شوند اما از انجا که بعضی صفات و کم عقلی
و توهمات بیگانه لا یعنی امری در نهایت غرابت و عملی بسیار ناهنجار بظهور رساند که بچشمی خود را در معرض هلاک و بوار انداختند
واقعه آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره متوجه [illegible] بجای زمین قلعه داور رسیدند شاه کلان استقبال نمود
بدستور عبد العزیز خان سلوک طریق خلاف اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری در آمدند تا بیست روز تلاش بیفایده کرده
بعد از آنکه خبر فتح قندهار بایشان رسید از قلعه داری مایوس گشته با کمال یاس و نومیدی بیرون آمدند اما از مخالفت و جنگ جدا
که فیما بین وقوع یافته بود خائف و هراسان بوده و بعضی از سپاه قزلباش در مقام انتقام درآیند با خود مقرر ساختند که
در هنگام فرصت دستبردی زنند که تواند بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان بجهت رفع سطوت و دل نگرانی و تالیف قلوب
و اطمینان خاطر آن جماعت و قاعده و آداب بزرگان اظهار خصوصیت و آشنائی و دوستانه کرده طرح ضیافت و میهمانی انداخت
و شاه کلان را با خواص و اعیان الغیبه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست هنوز امرا و اعیان قزلباش جمع نشده بود که شاه کلان با سایر
مهمانان سبقت گرفته با چند نفر از ان مغلوبان سلطان و اهمه پیشتر آمده در مجلس قرار گرفتند یکی بوکه و همه سرهندی و آلات جارحه با خود
داشتند خسرو سلطان با ایشان تواضعات آدمیانه کرده و رسم مردمی و آیین میزبانی و مهمان نوازی بظهور آورده و بعضی از آنکه
مبادا موجب افزونی وحشت و سوء ظن دل نگرانی آن قوم گردد در تکلیف اسلحه و یراق گشودن که عرف و عادت قدیمه بزم آرایان محافل
روزگار است تامل داشته تا آنکه گروه دیگر از سپاهیان جهان دستور یراق بسته نمایان شدند خسرو سلطان برفع وحشت و دو رنگی
ایلانه و محض صلاح شاه کلان اظهار نمود که در بین گرمی هوا در منزل دوستان یراق بسته نشستن چه لازم است اگر رفقا و یاران خود
اشاره نمایند که آلات جارحه و یراق گشوده بی تکلفانه بنشینند و در دوستی و نوازی و سلوک دارد مراتب موجب راحت و آسودگی
خواهد بود چند تن از خدمتگاران برسم عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجای آورده التماس یراق گشودن نمایند آن جماعت اما
و اشاع نموده مضایقه مینمایند در اثنای کشاکش خدمتگاران که وظیفه عموم خدمه است از ان مغلوبان معرکه و هم یکیده جاهل
نادان از کمال سفاهت و جهالت دست بیوکه و عمه سر برده حواله پیش خدمتان نموده خسرو سلطان از مشاهده این حال
انگیز و از ان طبقه احتیاط [illegible] رسید و احتمال دیگر داشته باشد از روی حزم و احتیاط از مجلس برخاسته اراده بیرون رفتن نمود
آن جماعت بتصور غلط و خیال باطل بهم بر آمده دست بآلات جارحه برده بخسرو سلطان حواله نمودند و چند نفر را زخمی کردند طایفه [illegible]
که چند نفر را زخمی و آن طایفه را مرعوب و پرخاش جوی دیده با شمشیرهای برهنه آماده و نزاع میباشند از اطراف و جوانب شمشیر کشیده
بمقام دفع ضرر و تلاش نزاع کنندگان در میآیند غوغای عام بلند شده و از هجوم عامه اهدی مشتوه تسکین نایره فتنه و آشوب [illegible]

شد خواجه منقل از جماعت زمین‌داوریان از خصومت و عنادی که با شاه و کلان داشت و دل از دست چیش بستی کرده بزخم شمشیر او را از پای در انداخت
بعد از کشته شدن او سپاهیان بگرویی شوب و طلب آن طبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی کرده و محفل بزم معرکه رزم
گشته بطرفة العین اکثر آن گروه طعمه شمشیر قضا و هدف تیر تقدیر شدند چنین واقعه عظمی و حادثه کبری بی اختیار روی داده سبحان الله
بوالعجبیهاست که از خانه قضا بروی کار و از نهانخانه تقدیر بجلوه‌گاه ظهور می‌آید ارباب طرب طرح جشن و سرور انداخته و اسباب انجام بزم
مهیا نموده پرده‌گشایان سراپرده قضا و کارکنان کارگاه قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح دهشت آماده می‌سازند و تماشائیان عالم
ظهور را بجز به تسلیم و رضا گزیرش چاره نیست فاعتبروا یا اولی الابصار یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید شعر بلی قضات بهر یک چشم
کش خلق ٭ بهر یا بیل که بهر رای جمله خطاست ٭ کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد ٭ که نقشبند حوادث ورای چون و چراست القصه
تیره بختان تیره روزگار از بخت برگشتگی و ادبار درین حادثه گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز باردوی معلی رسید حضرت ظل
شاهی ظل الهی را تعجب تمام دست داده و بجهة امینان تقرب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان عتاب و خطاب آغاز نهادند و بعد
از تقریر چند نفر از ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی ادبی بظهور رسیده و لطیفه ناروان باو منسوب شده القصه جمیع
اهل آن گروه هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه نسبت بهر یک بظهور می‌آوردند و با ایشان ظاهر شد که این امه محض
غلط و فکر باطل این طایفه نادان و جهالت جاهلان و سفلگان شد خوی فتنه انگیز اجل رسیده و توقع یافته که از وساوس شیطانی
نشئه کیفیت تمام واهمه بادی این حرکت ناستوده شدند باز ماندگان آن جماعت از نساء و صبیان و جمعی که در اجل ایشان تاخیری بود
تفقد و دلجوئی کرده و زاد و راحله امداد نموده بعبدالعزیز خان و رفقا سپردند که در زمان سلامت بی قضای ربانی بجا و مقام
خود رسانند از سوانح سعادت انجام که در ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیک نام است از
جانب شهزاده والاقدر خجسته شیم سلطان خرم ابن شاه والاجاه گردون بارگاه محمد سلیم بادشاه فرمان فرمای ممالک
هندوستان که چون بمشهد مقدس رسیده و از آوازه حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان شنیده در روضه رضویه توقف
نموده منتظر وصول رایات ظفر آیات بوده در یتوقت حسب الاشاره همایون اعلی بقندهار آمده بسعادت بساط بوسی آستان دولت
سجده و تحیت و تسلیم بتقدیم رسانیده صحیفه اخلاص آئین فرزندانه که از جانب شاهزاده مدار با داب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته
بود با نفایس تحف و پیشکشهای لایقه بنظر اقدس در آورده بوفور توقیر و احترام شاهی مباهی و معزز گردید چند روز که در رکاب
جهانگشای در اردوی معلی اقامت داشت پیوسته بعز مجالست مجلس خلد آئین محافل خاص عز اختصاص می‌یافت و حضرت
اعلی نسبت بحضرت شاهزاده کامگار عواطف خسروانه و اشفاق مهربانانه و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور می‌آوردند و جواب
مکتوب بر وجه مرغوب مرقوم گردید ایلچی مذکور بعرض اشرف رسانید که چون حضرت شاهزاده کامگار از جانب پدر نامدار لقب
بمن الاخوین بخطاب عالی شاهجهانی مخاطب و ممتاز گردیده التماس شاهزاده آنست که از موقف معلی شاهی ظل الهی نیز بدین خطاب
نامی معزز و گرامی گردد لهذا در صحیفه لطیفه این جهت از زواید طبع میرزا ملک مشرقی کاشته کلک عطوفت سلک گردید

نظم ز فرخی شد از آن بخت روزگار جوان ٭ که خورده دید چو خورشید گشت شاهجهان ٭ و در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام
و احسان روانه دیار هندوستان گردید مجملا دیگر آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سدره
چون سلاطین خوارزم بتخصیص حاجی محمد خان پدر عرب محمد خان همیشه باین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت در خاطر طریقه اخلاص
مرعی داشته از وقوع حوادث پناه باین درگاه می‌آورده‌اند و بمعاونت منسوبان این دولت بمطالب خود فایز گشته‌اند چنانچه
حاجی محمد خان و اولاد او در زمان استیلای عبدالله خان اوزبک و پسرش بدرگاه جم جاه پناه آورده و همایون بر مسند سلطنت
تمکن یافتند در محل وقایع آن ایام تحت تحریر یافته درین اوقات برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را
بی اختیار ساختند چون اسفندیار خان باعمال ناهنجار برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران نزاع مینمود پدر را میل کشیده
مکحول گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون سه برادر با یکدیگر متفق شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده خود را
انداخته بجهه و استراباد آمده عزیمت درگاه معلی نمود در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از
مراجعت از سفر خیر اثر احکام باسم امرا و سرخیلان صاین خانی در باب معاونت مشار الیه عز اصدار یافته حاکم دار المومنین
استراباد و امرا و بلوک او معین گشته واز میانه سرخیلان ایل واویماق صاین خانی رفته حشری فراهم آورده با سپاهیان
لشکر استراباد با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابوالغازی سلطان بطرف او میل نموده و مصلحت در موافقت
دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت داشتند
و ابوالغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور می‌آورد و از جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه خلایق
پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان بادشاهانه میگردیدند ذکر مراجعت موکب همایون و
وقایع روزگار بظهور پیوستن چون مملکت قندهار بنوعی که در فوق تحریر پیوست ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و
نسق آن شده ایالت و دارائی آن ولایت را بگنجعلیخان زیک که از امرای بزرگ و قدیمان این دولت ابد قرین و مرد شجاع و دلیر
مردانه بارای و هوش بوده است که بایالت و دارائی چهارصد و چهارصد دار الامان کرمان سرافرازی داشت تفویض فرمودند
و انتظام امور آن ملک را بقبضه درایت او واداده کل طوایف اکراد که ملازم رکاب اقدس بودند بمعاونت او مامور گشته در قندهار
ماندند و امیر سلطان چگنی حاکم ترشیز بجهة تعمیر و تمکث و ثبت قلعه تعیین یافت بعد از فراغ از آن مهمات ولایت در روز بیست و چهارم
ماه شعبان عنان فیروزی عنان بصوب مراجعت انعطاف داده از ظاهر قندهار کوچ کرده در جوار فراه که قدوه ارباب جلال بوده
اجلال نزول جلال فرموده در این منزل مراسلات یالنکتوش بهادر اوزبک که در سرزمینهای بلخ اقامت داشت و مبنی بر اظهار
اخلاص سابق و تکرار الطاف و اعطاف که حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه نسبت با ایلچیان او زکیه بظهور آورده و باینده میرزا چوره آقاسی
نیز محمد خان والی بلخ را شاد و خشنود گردانیده بوده بنظر بساط اقدس رسیده اسفندیار بیک و حاجی باشی عذر گویند
کشته در عرض عبودیت و بندگی کرده استدعای عفو جرایم و زلات نموده شاکر عاطفت و استمالت حسب المرام عز صدور یافت

چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم چهارم یعنی آفتاب جهان سوز عرصه سرطان را طی کرده عازم برج اسد بود و در حرارت هوا و تشنه ادوکرکر
مکان زمین بر تابه فلک بریان و سرطان از گرمی هوا و آب جوشان العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت * بود از گرمی هوا گرم که بر آب
روان * سینه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان * مراجعت اردوی اعظم از راه گرمسیر فراه که هنگام شدت گرما وقت بیاد بود و بی خبر بود
افراه و هوای که ییلاق است عزیمت تصمیم یافته در روز جمعه دوازدهم ماه رمضان از جوار آن مزار کوچ واقع شده از راه مذکور روانه
عرصه ولایت هوای اگرچه بر طبق کلام انوری که گفته شعر عرصه ملک هوای چه نامحدود است * که در آن عرصه جهانگیر نامحدود است *
دلالت بر کمال فسحت و وسعت دارد اما در ارتفاع جبال و ضیق طریق و استحکام امکنه مشهور آفاق است و تمامی شوارع تنگنا
بر نشیب و فراز * طایر وهم کم کند پرواز * تنگی که از گذرگاه بیشه بیابیت که عبور ریک سوار از آنجا بسیار دشوار است از آن جهت سلطان
هوا با استظهار تنگی جا و زمین های قلب چندین سال در آن سرزمین لوای حکومت و جبینامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن
تنگه برده اند و سوای ملکان مذکور و اتباع ایشان کسی تسلط نیافته آن سرزمین اند از باستانی تا این زمان رسیده که هیچ یک
از پادشاهان عرصه روزگار از صعوبت راه و شوارع جبال با لشکر و حشم از آنجا عبور ننموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را
منقسم بچند قسم گردانیده هر کدام از پی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت مینمودند مجملا عساکر انجم شکوه به نیروی اقبال
آن دشت و کوه بسلامت عبور فرمودند تمامی از هم ستوران بشمار و ثقل بختیان کوه کوهان بار بردار اردوی اعظم که از حیز احصا
بیرون بود آن جبال و تپه ها شال در یکدیگر فرو شده بحکم زمین جای گرفته دشت و هامون تساوی پذیرفته بود و در اثنای راه جمعی از
عساکر نصرت نشان که بسرکردگی خلف بیک سفره چی باشی از راه هوا بالا رفته بر خیل متمردان فیروزکوهی که باستحکام مکان
مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شور افزایی می نمودند در این اوقات رکابخانه باستقبال موکب همایون شتافته
بودند و چهار کشته دمار از نهاد آن قوم سرکش برآورده و خرمن عمر زیدی محمد نام سرخیل القوم و بسیاری از آن طایفه را
باتش قهر سوخته گردیده و موکب جهانگشای عالم نورد به پیشکش کوچ القصه راه بود دره رزدره و دره ره پیشتر منفرد داخل دار السلطنه هرات
شدند و در آن خطه دلگشا رحل اقامت انداختند روزی چند از کوفت راه و سواران بلخ و نیکاه آسوده گشته بافتند سوانح ایام اقامت
دار السلطنه هراة بعد از تسخیر فیح و تسخیر بنده هرمز که هم در این سال وقوع یافت ذکر فتح و تسخیر بنده جرون و هرمز و کرسی امام
قلیخان ولد الله ویردی خان فارس و عزا فرنگی و نصاری که بتقدیر قادر بقدرت ما وقوع یافت از فتوحاتی که در این سنه
مبارکه بعنایات ملک حی مطابق احدی و ثلاثین و الف به نیروی اقبال قرین حال اولیای دولت قاهره گردید فتح و تسخیر بنده هرمز است
که بسعی امام امام قلیخان امیر الامرای فارس بوقوع پیوست در سال گذشته اشاره شده که جابر طهور بی ادبیها فرنگیه پرتگال در تنگه
امیر الامرای مذکور لشکر تا در ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت جزیره هرمز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین
نامی از فروع اتابکان سلغری لرستان و شولستان از ملکان قیس جزیره آغاز عمارت کرده شهری بزرگ شده و در حکومت آنجا استقلال
یافت بعد از فوت او حکومت هرمز در تا یک گردانید که نسبت خود را از جانب پدر بجهود النبی صلی الله علیه و آله و از جانب مادر



کشمیر ابن تنک که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود قرار یافت و اولاد و نسل او بعد نسل در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند از آنجمله سلغر
شاه بن شهاب الدین شاه بن توران شاه صاحب تیره لوا گشته بسیار عالیجاه و کریم الذات بوده چنانکه یکی از شعرا در مدح او گفته
بیت بحر را کاسه چوبین بیشتی الله است * کف برآورده گدای در سلغر شاه است * و چنین نگاه در صله این بیت او را بی نیاز ساخته
در سنه ثلث و عشر و تسعمایه در اوان جهانگشائی و ظهور خروج حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان در عهد
حکومت سلغر شاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتگال به کید و تغلب بر جزیره هرمز استیلا یافته و در کنار دریا کوت که بعرف فرنگیه عبارت
از قلعه است ترتیب داده و از تجارت و عشر دریابار در عشور گرفته قلیلی بحاکم و والی مذکور میدادند و بتدریج جمعی از فرنگیه آنجا جمع آمده
هر سال کپتان از جانب پادشاه پرتگال بآنجا می آمد و کپتان بعرف فرنگیه ریش سفید و سرکرده قوم و صاحب اختیار مهمات است که
طایفه فرنگیه برده و سوداگر شریک کل مداخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت و خانواده سلغر شاهیه بفرخ شاه
توران شاه و بعد از او به پسرش فیروز شاه رسید فرنگیه بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی و جزوی مهمات آنجا منوط برای کپتان
و طایفه فرنگیه بود چنانچه از والی سلطان جز نامی نمانده بود و در عهد دولت روز افزون و ایام فرخنده به مقرون همایون چون
سلاطین فرنگیه بوقت بآن آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب نموده همیشه قواعد محبت و دوستی با هم شده سوداگران ایشان
پیوسته با استسلام میدادند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آن جماعت نمیشد اما بحرین و مرز که بحاکم مسلمانان متعلق بود
تمکین نمیدادند حکم شد که خان مغفور الله ویردی خان امیر الامرای فارس بحیطه تسخیر و تصرف در آورده و خان مرحوم مذکور بنوعی که
در محل خود بسبق ذکر یافت بتصرف در آورده و جزیره هرمز نیز که در تصرف فرنگیه پرتگال بود خروج یومی از مداخل و مخارج آنجا
بجهت حاکم که در این عهد محمود شاه بن شاه بود تعیین نموده بودند اما از فرنگیه آثار بی اندامی و طغیان صدور یافته با تسلط در
مسلمانان سلوک ناهموار می نمودند و با صوبه داران اینجا و لشکر و جهه جمعی آمده یکبار به مرتبه بی مهابا و لشکر توپخانه را از راه دریا بتسلط در
بحرین فرستاده کاری از پیش نبردند قبل از این در برابر هرمزگان در کنار دریا که بندر کمبرو مشهور است در هنگام فرصت در آنجا
جلوس همایون که مشاغل عظیمه در پیش بود بخلاف قاعده و زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بمجرات تعیین نموده بودند و چون
در آن وقت انواع ملال رضای بگرفته بجز و سرو برخصت همایون اعلی قلعه احداث نموده بودند و منع مفاسد کلیه بود و این زیاده روی
به درگاه اقدس کرمان آمده الله ویردی خان بتسخیر و تخریب آن مامور گردیده امام قلی خان پسرش حسب الفرمان قضا جریان جبرا آن
قلعه را از ایشان گرفت و الیوم به بندر عباسی مشهور است و در این چند سال که آن طبقه از اهالی هرمز قشم بعد از آن سفاین تنها بنادر مشدود کی
امنیت را اهمال داده و منفعت خرید و فروخت تجارت و عشور دین بالکلیه در مقام از ایشان نمودند و در این اوقات که رفته
دیگر از ایشان ظهور رسید که بجزیره هرمز و جزیره قشم که جزیره ای دارد منبع آب شیرین است که اهالی هرمز با کشتی نقل مینموده که
از راه قلعه ساختن نموده و بپوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع نموده بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعه احداث نموده اند چون این امر
عصیان و طغیان که مذکور بود منع او حسب ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده خان شجاعت شعار امام قلیخان خلف صدق آن

مقرر گردید که دستور والد امیرالامرا حکومت فارس است بقریهٔ دیب فرنگیه و تخریب قلعه مامور گردیده داود حسب فرمان فوجی از جنود قاهره را
بسرکردگی ساطع بیگ امامقلی بیگ و الله بیگ و بردی بیگ ایشک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن ممنوع گردانیده و آنچه عمارت
شده باشد ویران سازند آن طبقهٔ ضاله منع او ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده در همان قلعه تحصن جسته با غازیان بجنگ و
جدال پرداختند ساطع بیگ نیز بمحاصره قیام نموده حقیقت بخان اعلام نموده امامقلیخان جمعی دیگر را بکومک فرستاده با آنکه خود درین
بالتصوب رسانیده جنود فارس در تسخیر انحصار سعی بسیار بظهور آورده دلیریها و رشادتهای عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفرورود در مدت محاصره
و حین تسخیر آن حصار بدرجه شهادت فایز گشتند اما عاقبت بقوهٔ بازوی قاهره اسلام و نیروی دولت و اقبال فتح و نصرت قرین حال
مجاهدان جنود دین مبین گشته بر آن حصار مستولی شدند و محصوران بجزای سزا رسیدند حصار چون منبع آب شیرین بوده برقرار داشته
مارسی نگهبان تعیین نمودند چون از کفرهٔ هرمز و طبقهٔ پرتگالیه عمل ناهنجار صدور یافته بمحاربه جنود نصرت شعار از دو فوجیت و غیرت اسلام
فتح و تسخیر بلده هرمز و استیصال فرنگیه را پیش نهاد همت ساخته حقیقت بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت
بین الجمهور چنین مذکور میشد که هرگاه طبقهٔ فرنگیه پرتگالیه را در هرمز دخل نبوده باشد مانع آمدن سفاین و جهازات تجار در بندر شده و آمد و شد تجار
انقطاع می یابد و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتند بدین جهت وظایف خدمتکاری و باجگذاری که بحسب ظاهر از ایشان بظهور
می پیوست و غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمیشد و بدار سکندر رانیدند قبل ازین جمعی از فرنگیه انگلیس از جانب ایلچی سرکار خلایق پناه
آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده بنا بر منازعه که میانه ایشان و طبقه پرتگالیه واقعست و از فرق نصاری فی الجمله
اختلاف مذهب نیز با ایشان دارند از خدمت اشرف نیز متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف بتسخیر بلده هرمز
متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندر که بفرنگیه انگریز تعلق گرفته بود و جهازات گرفته
نگذارند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن جهازات گردند و بتوقیت که فرنگیه پرتگالیه پای از دایره ادب بیرون نهاده بامور یکه تحریر پوشت
اقدام نموده بودند دفع و رفع آن طبقه در خاطر انور رسوخ یافت بمضمون این مقال که آب چاه نصرانی نه پاک است • جهود مرده
مشو بم چه باک است • جماعت انگلیس را نیز اخبار نموده ایشان نیز بحسب وعده آماده خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود
قاهره فارس متوجه آن صوب گشته و خود به بندر گمبرو که الیوم به بندر عباسی موسوم است اقامت گزیده افواج قاهره فارس
از دریا بکشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیره هرمز شدند کپتان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمان هرموز بقلعه در آمده ساکنان آن
بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق طوعاً و کرهاً بانگلیس جسته نصاری مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداختند و از ینجانب نیز
قاهره بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت نمودند و جمعی از طبقه انگلیس نیز با کشتی از راه دریا آمده در یکطرف قلعه که باب دریا متصل
بود لنگر اقامت انداختند و هر روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع می یافت و دلیران کار طلب داد جلادت و مردانگی میدادند
بعضی شربت شهادت چشیده تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر آمد غازیان پیشتر از پیشتر در امر قلعه گیری جد
کشته مردانگیها بظهور می آوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان بجهادمیش برده بپای برج رسیده شروع در حفر زیر جها کردند

از مردان صحیح القول

از مردان صحیح القول است که تا رحین مسموع گشته که عرض بوار قلعه هرمز که فرنگیه ترتیب داده و انداز سی قدم و پیش رفت الیک استحکام
یافته غازیان عظام ریزه و برج از برجهای حصار را خالی کرده باروت انباشته آتش زدند باروت اجزای برج را بهوا برده و فرو ریخت
شورودر آنکه برج بکمال بود بهجرات اندک رخنه کلیم رسیده غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر قوت در مدافعه کوشیده
مراسم قلعه داری بظهور می آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز گشتند فرنگیه بحجه نصرانیه و هم کیشی جماعت انگلیس پرتگالیه
توسل جسته دست از قلعه داری باز داشتند و احمال و اثقال کشتیهای ایشان در آورده و بمیانه انجماعت رفتند قبل از آنکه
امامقلیخان و سفهای انگلیس قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با قلیم و اموال ایشان تعلق داشته باشد گرده مسلمانان
بجنود قزلباش متعلق باشد چون مطلب که تسخیر قلعه و شهر است بحصول پیوست جناب خان بر حسب عهد و پیمان متعارض نشده فرنگیه را
بجماعت انگلیس گذاشت که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره
و جنگ و جدال به نیروی اقبال بیزوال که همواره قرین حال نشستبان این دودمان والاست قلعه رفیع بنیان هرمز که در متانت
شهره جهان از کار و بعادله رو فرنگیان است مسخر اولیای دولت قاهره گردید محمود شاه والی هرمز و اتباع او بدست در آمده
و از طبقات خلایق که بقلعه در آمده بودند جمعی که با کفره موافقت و معاونت نموده بمحاربه پیش آمده بودند بجزای سزا رسیده
و رعایای عجزه و فقرا که در حین ورود لشکر در شهر بوده بکراه و زور در بوده بودند نجات یافته سالم و غانم بمنازل خود آرام
گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا باستمالت گشته در ظل لوای معدلت غنودند و از براق قلعه و غنایمی که بدست
در آمده چند عدد توپ بزرگ و بادلیج خورد و کلان که فرنگیه بعنوان غریبه ترتیب داده بودند هر یک کارنامه عدیم المثال توپچیان فرنگ
و دیگر اشیا مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود لشکر ظفر ورود قسمت یافته
بعد از انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال جماعت و رعیت جلیل ارتحال از انجا کوفته بدار الملک شیراز عود نمودند حقیقت
این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض نمودند در حینی که رایات عز و جلال و عساکر ظفر شعار که تسخیر قلعه قندهار قیام داشتند خبر
فتح هرمز رسید که گوش سامعه فلک ملک صدای طبل بشارت این فتح و غزوات شنید جناب خان مورد تحسین و آفرین گردید آن خبر
بهجت اثر به مبارزان قلعه گشای همایون مبارک و میمون آمده در همان دو روز قلعه قندهار بتوفیق کردگار جهان چنانچه سبق ذکر یافت
مفتوح گردید

شکر خدا که از مدد لطف داور — در یکزمان گرفت دو اقلیم معتبر
عباس پادشاه شهنشاه نامدار — شاه غضنفر [illegible]
زمان شاه و داور کز [illegible] — از هر طرف که چشم گشایی نشان فتح
بر هر طرف که گوش نهی قره ظفر

**وقایع متفرقه و سوانح ایام آن**

**دار السلطنه هرات** چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار گردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در دار السلطنه هرات نزول
اجلال فرمودند مدت دو ماه و نیم در آن بلده فاخره اقامت فرموده بداد و دهی خلق و ارباب حاجات و انتظام مهمات خراسان
و انجاح مطالب اصحاب اصناف آن دیار مشغول بودند از سوانحی که در ایام اقامت آن دار السلطنه روی نمود آن
ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای معتبر که از جانب امام محمد خان اوزبک والی انجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیگ

وزیر سابق شروان که در سال گذشته همراه پاینده میرزا ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه بخاری برسالت سلاطین بلخ و بخارا
رفته بود شرح آمده رفت محمد صالح بیک اگرچه باتفاق پاینده میرزا ببلخ رسیده با نذر محمد خان ملاقات نموده مکتوب عنایت اسلوب
شاهی را رسانیده و از مضمون عطوفت مشحون نامه نامی بهیج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشیده بعد از آنکه روی راه در کار
ماوراء النهر گسیل کرد او در شهر سمرقند با امام قلیخان والی بخارا ملاقات نمود و بعد از اطلاع بر مضمون نامه همراهم اشفاق شاهی نسبت
بخلق آن دیار که حسب الاستدعا جناب هدایت مآبی مرقوم گشته بود علما و اعیان اوزبکیه و عموم مردم آن دیار که از اعمال ناشایست
مستوحش بودند درین هنگام که نزول اجلال در خراسان واقع شده تسخیر قندهار باتفاق فتاد خوف و بیم عظیم داشتند ازین مضمون
نامه نامی را حرز امان دانسته فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح را قرین اعزاز و احترام روانه نمودند نذر محمد خان ابراهیم خواجه
که از زمره معتبران خاص و امرای اعیان آنجا بست جهة تاکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده بود
که هر چند مناصحت ایرانیان با تورانیان رسم قدیم است چون او و برادر بزرگش امام قلیخان با حضرت اعلی در
مقام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت و اعتقاد اند در زمان فرخنده نشان همایون اعلی که گرگ و میش را با یکدیگر الفت است
برخلاف از منه ماضیه من بعد فیمابین مصادقت و دوستی مسلوک باشد متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویبار بخارا نیز
کسان منظور آمده و همین استدعا نموده بودند که سلاطین ماوراء النهر خصوص نذر محمد خان التماس نموده که رستم محمد خان ابن ولی محمد
خان را که پناه بآن حضرت آورده و در سر حد جا داده اند چون بودن او درین حدود باعث فساد است بجهت دفع ماده فساد اگر
او را همراه خود بعراق برند موجب امیدواری مخلصان و استحکام بنیان مصالحه و دوستی است زیرا که میانه او و بنی اعمام
خصومت و عناد است و جمعی اوباش غارتگر اوزبکیه فتنه جوی و آشوب طلب بر سر او مجتمع گشته پیوسته بجهت نهب و غارت و اخذ
اموال مردم دست درازی بحواشی مملکت مینمایند و اگر در کار او تغافل نمایند موجب تشویش عجزه و رعایا در غوایل [illegible]
و اگر متوجه منع و تنبیه شویم چون در قلمرو همایون واقعند از عبور لشکر مضرت و آسیب برعایا مملکت شاهی میرسد موجب نقض
معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس اعلی خواهد بود حسب الاستدعا قرار یافت که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی [illegible]
آمده من بعد در عراق است باعث او و عاقبتش منتهی بسرانجام یافته جمعی اوباش غارتگر را اعتماد را که جمع آمده اند پراکنده
سازند چه بر دوستی و دشمنی این گونه مردم اعتماد نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه خاطر مرحمت گستر رفع حال عجزه [illegible]
و رعیت و متعلقات سرحد ایجا بملتمس ایشان فرمودند رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب همایون بود و شرح فرستادن
ایلچیان مذکور را مازندران و بعضی از دار السلطنه اصفهان در ذیل وقایع سال [illegible] بیان میکرد و دیگر از وقایع [illegible] مرات اتحاد
فیمابین همایون اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای روم بوساطت خیر اندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام [illegible]
یافته بنوعی که سبق ذکر یافت ایلچیان معتبر آمد شد نمودند بمسامع جلال رسید که سلطان عثمان با عموم سپاه بتوجه دفع سلاطین
فرنگ که بثغور اسلام در آمده دست درازی [illegible] بودند متوجه شده بخاطر انور رسید که مسرعی فرستاده و از حقایق حال و فتوحات [illegible]

جنود اسلام را روی داده و باشد استعلام فرمایند و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع کفره پرتکالیه هرمز را اعلام و منه و الله ایلچی بیک
قورچی قاجار را [illegible] نوشته نامه محبت آیین و دوستانه در قلم آورده و فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت
مسالت میشد در نامه نامی درج فرمودند بعد از آنکه ایلچی مذکور بسرعت و استعجال روانه شد متوجه موکب همایون فال در دار السلطنه
هرات نزول [illegible] داشت که از اخبار شورش و فساد لشکر روم و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ
واژگون و کجروی سپهر بوقلمون در دریافت **ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان فرمانروای
آن مرز و بوم** شرح واقعه مذکور بنوعی که از واردین استماع شده و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرده ماحصل کلام
آنست که سلطان عثمان درین سال از سفر فرنگ مظفر و منصور عود نموده بود درین اوقات مذکور میگشت که درین سال باراده سفر
حجاز و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گوینده که پادشاه اعظم اکرم شهریار دیار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی العلم
عند الله نقض عهد و پیمان در خاطر داشته طایفه ینکچری که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این عزیمت که منتج انواع مفاسد و
تهیج فتنه و آشوب سرحد عرب و قزلباش است لایق دولت نیست مع ذلک در قانون عثمان در یکسال دو سفری باشد و هنوز
عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند درین سال این عزیمت موقوف باشد که در سال
آینده اگر صلاح دولت باشد مصلحت جمهور عمل آید سلطان عثمان از غرور جهل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی با نوا
دلاور پاشا که درین هنگام وزیر اعظم شده با ینکچری آقاسی معاند بوده و بمنزوات اقتدار و احتشام که طایفه ینکچری را در [illegible]
جانب کمتر شود چند نفر دیگر از خوش آمدگویان صاحب اغراض طایفه ینکچری را معاتب ساخته در عزیمت قشلاق حلب راسخ و جازم
گردیده ینکچری آقاسی و جمیع عظمای آن طایفه بشورش در آمده قتل دلاور پاشا و چند نفر از عظمای معتبران طایفه که در [illegible]
صاحب رای و دستور و امور دولت بودند با خود مجز ساخته کس بخدمت پادشاه فرستادند که دلاور پاشا و این جماعت [illegible]
شده و دخل ایشان در امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است و ما از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که حضرت
پادشاه این جماعت را بدست ینکچری بسپارد که بجزا رسانند و عرض نموده اند که در قانون سلسله عثمان چنین اراده پادشاه
ینکچری بنابر صلاح دولت مینموده اند پدران شما رضای خاطر ینکچری جسته بعمل می آورده اند حالا نیز ملتمس آنست که [illegible]
بظهور رسید سلطان عثمان مقدمه مذکور را انکار بلیغ نموده و تهدیدات عظیم باعیان آن طبقه نموده طایفه ینکچری طغیان عظیم [illegible]
در دفع و رفع آن جماعت راسخ و ساعی گشتند دلاور پاشا و رفقا از بیم ضرر خود را بسرای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر
از فتنه انگیزان و محرمان سرای و بسبب اقوال [illegible] نمودند در دفع فتنه انگیزان آن طایفه کمر همت بستند [illegible] از جانبین هم جنگ و جدال [illegible]
جمعی کثیر در میانه بقتل آمدند و جمعی ینکچری [illegible] بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی بجستند و بیکباره که پادشاه [illegible] سلطان
مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با وی بیعت کرده قرار سلطنت و پادشاهی او داده بودیم و [illegible]
رضای ینکچری نبود وقت بیعت او در [illegible] سلطان عثمان ازین واقعه مذکور خوفناک گشته مصلحت چاره جویان کس نزد ینکچری

آقاسی فرستاده و پیغام داده که من کمک خود و سال اطلاعی از قانون پدران نداشتم حالا از آن نادم و پشیمان گشته ایم و رضای شماست
چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشته و ینگچریان چیره شده اند علاج منحصر درین است که پادشاه
بزیر بوجاق ینگچری پناه برده و خود را بخانه ینگچری آقاسی انداخته و بایشان توسل جوید شاید که حمیت و دستگیر گشته از اراده سلطنت
سلطان مصطفی باز آیند و سلطان عثمان مصلحت ینگچریان فرصت جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در حین ستیز خوف و کمال
اضطرار بخانه ینگچری آقاسی در آمدند و در سرای قولا در پاشا و وزیر اعظم و رفقا و سپاه حسین پاشا و وزیر ثانی و قولر آقاسی حاجی
سوباشی نامی از معتبران طایفه سپاهی اغلانی و چاوش باشی و بستانجی باشی که صاحب اختیار سرایست و امثال ذلک
بدست آورده بضرب تیغ و تبرزین پای در آورده و بوثاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده و تهنیت
پادشاهی گفتند و درین اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل ینگچری آقاسی رفته و باو توسل جسته چون ینگچری آقاسی خبر یافت که
پادشاه در خانه اوست بمنزل آمده پادشاه را ملازمت کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت در آمده و با عظمای ینگچری بگفتگو در آمد
و گفت چون پادشاه با وجاق شما پناه آورده و از کرده نادم است اولی آنست که باقتضاء مروت در رفع جرائم او باز خاطر او را
آریم و چون آنچه مطلوب بود بحصول پیوست معاندان او دفع شدند من بعد ما پادشاه را در مقام اقتدار و دولت باشیم و درین ماده
راسخ گشته مغلوب نمودند طایفه ینگچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی ینگچری آقاسی مشیت پذیرد و پادشاه که جوان و جاهل است
ماده دل دار و عاقبت انتقام کشد خاطر بر رفع ینگچری آقاسی قرار داده بر سرا و هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداختند سلطان عثمان را
از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور بیدی قلعه که در جوار قسطنطنیه است فرستادند و باو اکتفا کرده از بیم آنکه مبادا صورتی روی نماید که
دیگر باره سلطنت و پادشاهی باو قرار گیرد تمامی طایفه بیکدیگر اتفاق نموده و بیدی قلعه رفته او را از میان برداشتند روز دیگر عموم
سپاه ینگچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده و مضمون آنکه * خود کشته حافظ را خود دفن میدارد * نعش او را از یدی قلعه بتعظیم و اکرام
تمام بشهر آورده بتجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر او دفن کردند القصه اسم سلطنت و سلطنت دیگرباره
بسلطان مصطفی مخلی الطلاق فرموده طایفه ینگچری بیشتر از پیشتر صاحب اختیار امور دولت شده وزیر اعظم و ارباب مناصب سلطنت
ایشان تعیین یافت چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود والده اش مصلحت وزرا متوجه قطع و فصل مهمات
سلطنت میشد و مکتوب بجهت اسلوب از جانب او بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکور که باقتضاء قضا روی داد
و تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی بخدمت فرستادند و ایلچی مذکور در دار السلطنه هرات بپایه سریر اعلی رسیده مکتوب
مذکور را بنظر انور رسانیده و حقایق حالات نیز زبانی عرض کرده نمود که الیوم طایفه ینگچری که قصد پادشاه خود کرده و در حینی که تحمیل
ایشان شده بود بقتل آوردند در میان دو دولت این سلسله آل عثمان منقرض شده جمعی از ینگچریان را اراده و خیال است که چون سلطان
مصطفی بشوریدگی دماغ شهرت یافته و از سلطنت او مملکت کما ینبغی در امور دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند سلطان مراد نام برادر سلطان
عثمان را که کودک خورد سالست بپادشاهی اختیار نموده و حال آنکه بنی عثمان باشند و طایفه ینگچری بدین جهة راضی بسلطنت سلطان

نسبت

آقاسی در امداد طایفه ینگچری



نسبت داده این گفتگو فیما بین واقع است و این مقدمات بسایر ممالک سرایت نموده در هر گوشه متغلبی سر بفساد بر آورده و در سر سودای دولت
خود را بنمال ملازم حسین خان حاکم لرستان با یکنفر چاپار از بغداد آمده و شرح بر هم خوردگی عراق عرب و نزاع فیما بین عظمای دار السلام
بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد معروض داشت شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و فتح عراق عرب * مجملی از
حالات که مدتی مدید و عهدی بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد بخودسری معتاد گشته هر یک از ایشان صاحب اقتدار
گشته کل مداخل و مخارج آن ملک را بقبضه اختیار خود در آورده و حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم می آمدند داخل بغداد شده اگر
احیانا بعضی اطاعت کرده بحضور می آوردند پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام می نمودند هر کدام که بآن قسم تکلفی ننموده
تنگ آمده او را مراجعت می نمودند و اکثر اوقات اغتشاش میشد روزی چند گذرانیدند درین محمد قنبر نامی که آقای ینگچریان بغداد بود و بکر سوباشی که از
عظمای آقایان معتبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی از ملازمان خاصه خود که در میان اوجاق سکبان می نامند بهم رسانیده
هر یک باراده حکومت و خودسری سر بعصیان و طغیان بر آورده بودند و تمکین هیچ پاشا و حاکمی نمیکردند رفته رفته بکر سوباشی اقتدار
و اختیار بیشتر از پیشتر یافته بجهت فیما بین وحشت پدید آمده محمد قنبر در مقام رفع بکر سوباشی شده در حینی که او با فوجی از جنود بغداد و
سکبانان خود بجهت اخذ مال متمردان عرب رفته بود محمد قنبر کس بجهت فرستاده که تمکین او ننموده خود با گروهی از اتباعه قصد غارت اموال بکر سو
باشی کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بحمایت او ممانعت نموده در میان الفریقین مهم بمحاربه انجامید بکر سوباشی در راه این خبر شنیده
سپاهیان را که همراه او بودند بانعامات و وعدهای جمیل با خود متفق ساخته بشهر هجوم نموده القصه سپاه بغداد دو گروه گشته یک گروه
با محمد قنبر در ناری قلعه و گروه دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند و فیما بین جنگ و جدال وقوع یافته آخر الامر بکر سوباشی ایچ قلعه را تصرف
داده و اکثر از محمد قنبر رو گردان شده خود را از قلعه بشهر می انداختند مجملا بکر سوباشی بر قلعه مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده
او را با چند نفر دیگر که با سلطنه خلاف داشت از میان برداشته اموال و اسباب بیغایت بدست آورده و بسکبانان و سپاهیان
خود داده و چند نفر از مشایخ عرب را که با محمد قنبر متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زده و خانهای ایشان را بغارت داد
چنانچه بعضی از استباه و اشیاء مزار نیز بغارت رفت و بر حکومت عراق عرب رقم اختصاص کشیده و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی
بپایه سریر خواندکار روم رسید ارکان دولت عثمانی ایالت بغداد را بحافظ احمد پاشا نامزد نموده و فرستادند که مهمات آنجا را حوالی
صلاح دولت باصلاح آورده متمردان اهل طغیان را بجزا رسانند بکر سوباشی که دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام
یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنائی انداخته کس خود نزد حسین خان حاکم لرستان فرستاده اعلام
نموده بود که این مومی الیه از روی اخلاص حضرت شاه عالم پناه و از من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن حضرت
زده بجهت عنوانیان درگاه دستم امیدوارم و ملک بغداد را که موروثی آنحضرت است بجهة آنحضرت نگاه داشته ام
خان ملازمی همراه کرده او را بدرگاه جهان پناه فرستاده و حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کرد چون حافظ احمد پاشا
بجهة دار السلام رسید بکر سوباشی کل سپاهیان بغداد را با خود متفق ساخته تمکین او نکرده و از اطاعت و انقیاد جنود بغداد

ابوس گشته ندای العود احمد در داده بازگشت و از آنجا دیگر حقیقت حال بدرگاه پادشاه روم عرض کرده و از درگاه پادشاهی حکم
نامی مشهور بجغال پاشا که اکثر از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید درین مرتبه بکرسوباشی اطاعت که نه بطور
آورده و او را بطغیان … او چند روزی با او مدارا میکرده و او نیز بحکومت ناقصی راضی شده روزی چند میگذرانید تا ارکان دولت سلطان
مصطفی … و خودسری داری از او نپسندیده او را معزول ساخته یوسف پاشا نامی را نصب نمودند تا به بغداد آمد حکومت
کما اقتدار و استقلال عیان ساخته تمرد را از میان بردارد و بکرسوباشی در ملاقات روز اول کلکون خاطر او را از طرز سلوک دریافته
دیگر … او را قتل کرده به دستور … بطور آورده بفوجی بر سر او رفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده قتلش
مبادرت نمود و علاقه … مخالفت … بعد از آن کور حسن پاشا که حاکم موصل بود بایالت بغداد آمده او نیز مدخل نیافته بازگشت و
بکرسوباشی کمال اقتدار و استقلال داشت شرح وقایع باقی حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون آن صوب و تصرف در آن
الولایت در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد انشاء الله

## ذکر مراجعت موکب ظفر نشان و قشلاق نمودن افواج قاهره در خراسان و توجه نواب همایون اعلی شاهی ظل اللهی بجرجه و سیاحت بصوب مازندران بهشت نشان فردوس مکان

چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه هرات بده و نیم ماه کشیده مهمات ضروریه خراسان صورت انجام یافت
ندای کوچ در داده و عنان گیران عزیمت بصوب مشهد مقدس رضویه انعطاف دادند در رستم محمد خان که از … سلاطین ماوراء
النهر با جمعی از ملازمان معتمد مصحوب موکب مقدس گردانیده شده … خواجه جلال الدین اکبر … که وزیر خراسان
بود پیشکش لایق کشیده و کماینبغی بلوازم خدمت و ایثار نزل و اقامت پرداخت و مصدر خدمات پسندیده گردید و چون
در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شده چند روزی در … آستان ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام
نمودند درین سال تولیت سرکار فیض آثار میرزا ابوطالب رضوی تخفیف یافت چون صلاح دولت قاهره در آن بود که … انجام
مهمات قندهار و تشخیص مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن او بدان صوب سبق ذکر یافته دیگر امور ملکی که در آن حال
عساکر نصرت نشان در خراسان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که … اقامت کل عساکر در یک محل موجب عسرت
و ضیق معیشت و فقدان مأکولات بود … افواج خدم و حشم را بچندین قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محلی
قشلاق فرموده و از مشهد مقدس معلی فوج فوج افواج قاهره بقشلاق معین خود رفتند و حضرت اعلی بعد از فراغ از زیارت
بجرجه و سیاحی با معدودی از مقربان رکاب اشرف و مقربان بساط والا بجانب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده …
… رستم محمد خان اوزبک خطاب فرموده بدان صوب فرستاده و میرزا ابراهیم خواجه … محمد خان و ایلچیان خواجه …
رکاب ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا از آنجا برخصت و انعام و احسان پادشاهانه بازگشته و ابراهیم خواجه چند گاهی
موکب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت و مرحمت بود و در سال آینده از اصفهان رخصت یافته بوجه لایق روانه دیار
خود گردید دیگر از سوانح آوردن زبده ارباب فضل و فصاحت و اکمل میرزا فصیحی الانصاری الهروی است چون ذات اشرف

همایون اعلی را بطبع … که میزان قدرسنجی و معیار سخن شناسی است صحبت فضلای دانشور و سخنوران بلاغت
گستر رغبت تمام داشته و دارد اگرچه بحسب ظاهر بنابر اشتغال بمهمات عظیمه جهانداری و عدم فرصت که فرمانروایان جهان را از آن چاره
نبوده … سلطنت را از آن گزیری نه گاهی صحبت فیض موهبت روح بخش افاضل و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتاده اما چون
بالطبع … از بزم آرایان محافل … هرکه … بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان کسی را عزیز و چون گوهر
گرانبها گرامی شمرده صحبت او را جهت انبساط خاطر … و ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکسیر اثر متوجه آن بوده و هست که محافل انس
و مجامع قدس از وجود چنان نادره … آرایش صوری و زینت معنوی داشته باشد درین اوقات بجهت … که در دار السلطنه
هرات اتفاق نزول افتاد صحبت کثیر البهجت سرامد ارباب فضل و هنر سخن پرداز بلاغت گستر ناظم اشتات معانی رنگین …
… میرزا فصیحی هروی که از جمله سادات و اشراف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسله علیه انصاری …
ابداع فضایل و کمالات آراسته و جواهر بلند پروازی پیراسته لالی طبع … آویزه گوش گردون مستعدان روزگار
سرور گشته اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که … حضور اقدس و محفل مقدس از وجود او آرایش و زینت افزا بوده از صحبت
فیاض … طبع سحر آفرینش مبتهج و مسرور باشند تکلیف مرافقت و همعنانی موکب همایون فرموده
قضا پیوند بسرانجام سفر آنجناب … اخلاص و امتثال امر همایون را بقدم انقیاد تلقی نموده
آهنگ عراق ساز داده اگرچه بلده طیبه … از وجود گرامی … و افضال … بوده …
… اما مجلس بهشت آیین … تازه و جمیع همایون …
همعنان موکب مقدس گردید و اکنون در زمره مقربان بساط اقدس و مصاحبان بزم مقدس است و الحق …
… با پادشاهان و سلاطین با طبقات دیگر متکلم گشته مصاحب باشد القصه موکب معلی بفیروزی و اقبال بمازندران
بهشت نشان رسیده در قصبه اشرف و منازل خلد آیین که در امکان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت فرموده گاهی
فرح آباد تشریف برده … روضه دلکش و بساتین فرح بخش آنجا … یوسف خان بیگلربیگی شروان و سایر
امرا و اعیان آنجا که بقصد ادراک ملازمت … آمده … سعادت … افزا …
مکرر مجالس و محافل ارم تزئین انعقاد یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که بر ساحت اهل … و امرا … رفیع
… عزت افتخار باوج فلک رسانیده … پیشکشهای لایق از غلامان … و کنیزان حورا …
… و شتران کوه کوهان با بردار و نقود وافر و اجناس فاخره و اقمشه نفایس …
… و تفنگهای قیمتی … شال …
… از نظر اقدس گذرانیده … مضمون این مقال …
خان غلام … این کلام … لطف … نقد

… [illegible]

جان هم بسری. مجملا یوسف خان قطع نظر از تکلفات متعارفه و اغراقات سخنوران پیشکشی گذرانیده که زبانها ارباب عقیدت و فطنت
جان نثار بتحسین و آفرین گویا گردانیده و هر روز بل هر ساعت بلطفی خاص معزز و شفقتهای گوناگون مفتخر و ممتاز میگشت و چندگاه در رکاب
سپهر اشتباه در مازندران مشغولی داشت و پیوسته حریف بزم خاص و مشمول عواطف عز و اختصاص بود و در هنگام انصراف بخلعتهای
فاخره و تشریفات تمام از زر و جواهر سرافرازی یافته منقضی المرام بالکاء ولایت خود عود نمود و قرچقای خان سپهسالار ایران
که حاکم مشهد بود از آوان کودکی و عهد صبی با یوسف خان طریقه اخوت و برادری مسلوک داشت و مدتهای مدید که ملاقات بایکدیگر اتفاق
نیفتاده بود در نیوقت که او بپایه سریر اعلی آمده و بنوعی که مذکور شد سعادت بساط بوسی دریافت حضرت اعلی از شمول عاطفت و مهربانی
قرچقای خان را از مشهد مقدس طلب فرموده او در شدت زمستان از مشهد مقدس بیرون آمده بمازندران شتافت بین الاخوین
عهد ملاقات تازه شد چندگاه در صحبت یکدیگر مسرور بودند یوسف خان رخصت یافته قرچقای خان در رکاب اشرف اقدس ماند

**ذکر توسیع شوارع مازندران**

بر اذکیا پوشیده نماند که در کل دار المرز خصوصا مازندران ضیق طریق و صعوبت راه و تنگی گذار
که از جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع و بلندی بمساحت آسمان دست در کمر او زده بنابر آن است که عبور یک
سوار از مضایق ناهموار جبال الغایت دشوار و هر قدم از خوف خطر پیاده شدن ناچار که اشتران خود با کمال آهستگی
روی از انجا امری بود محال مردم اندیشه را که هرگز چشم بر یکدیگر هیچ شتر نیفتاده بجاده در خیال نگذرانیده بود و چون [illegible]
عجیب آن [illegible] و دیده بر حسب که یمر دائی الابل کیف خلقت در ترکیب این جانور قوی هیکل تعجب میکردند چون حضرت
اعلی پرتو التفات بتعمیر و ترتیب آن دیار نزهت بخش فرح افزا انداخته شهر طرب انگیز فرح آباد و قصبه شریفه اشرف را
بنوعی که در محل خود ذکر شده مرکز خاطر جاه و جلال گردانیده تنزهات آن ولایت و گلگشت مطبوع طبع والا شده بود و در شکارگا
های عدیم المثل آن ولایت نشاط و تماشا مسرت بخش خاطر همایون بود و ملازمان رکاب اشرف و متردّدین اردوی کیهان پوی
تنگ از صعوبت راه و تنگی گذارهای خطرناک و بسیاری گل و لای که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای آن ولایت بود از آزار
آزار بسیار و نقصان و خسران بیشمار بعساکر ظفر شعار و متردّدین آن کشور میرسید در این حال رای جهان آرای بدان متعلق
گشت که در وسعت شوارع و هموار ساختن راهها توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار بفراغ بال بیخوف و خطر عبور نمایند
[illegible] متردّدین نرسد و همت عالی نهمت برین امر مشکل که در نظر خلایق دشوار بل محال مینمود گماشته جناب وزارت مآبی
میرزا تقی وزیر طبرستان را بانجام این خدمت مامور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران و دیگران در امر خیر مدد و همراهی
کرده کارکنان اجرت واقعی از خالص مال خاصه شریفه ستانند و جناب وزارت پناهی فرمان گشته بیمن عنایت الهی
و نیروی اقبال شهنشاهی دامن همت بر میان زده شروع در انجام اینخدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد در آن امر مشکل
بظهور آورده اعظم شوارع مذکوره راه سواد کوه است که از الکاء خوار و فیروزکوه بمازندران بهشت نشان میرود و نزد [illegible]
[illegible] زمان رهروت و تا فرح آباد قریب بهشت [illegible] منزل است تخمینا چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده [illegible]

خان ترکمن پا بکوشش و تیرداران و بنایان و عمله آن کار از هر طرف جمع آورده و مصالح سرانجام داده بر رودخانها که بر سمت راه
واقع است پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر رودخانه بسنگ و آجر و گچ و آهک تعمیر و ترتیب داده شد و در هر مسیله ها [illegible]
کرده وقت بارندگی از قلل جبال میریزد و نقبها کنده در هر جا که مظنه آن بود که بمرور ایام از آسیب سیلاب منهدم و خراب گردد سنگ
و آجر و آهک آن مقر را استحکام داده و بر رودخانه [illegible] گردانیدند و در هموار ساختن [illegible] طرح کرده آنچه بیشه و جنگل بود تمامی آن
از درختان [illegible] خالی کردند و [illegible] که در یک از جابجای در دست آورده [illegible] پشته کرده اندند و در طرف آن جویها
کنده شد که آب باران از شوارع بجویها ریخته بر رودخانها جاری گردد چنانچه در میان راه که محل عبور است دریاب اصلا از گل و لای
سم ستوران آزرده نمیگردد و در مضایق انجبال بافنون طریقه ترسیع داده و بعضی جاها را چون [illegible] انداخته آنچه سنگ خارا بود
سنگ بران خارا تراش تراشیده و صنایع بدایع بظهور آورده چنانچه تاریخ کارهای فرهادی که در نظر عقل [illegible] مینمود گردیده
در اندک زمانی این کار خیر به نیروی همت والا نهمت [illegible] اقبال معلی بنوعی که کنون خاطر خواه و پسند عام و خاص بوده صورت انجام
پذیرفته موجب تحسین و آفرین گردید اکنون شتران در قطار و نقاره جلودی یکدیگر بفراغت عبور مینمایند **در بیان متوفیات این ایام**
خصوصا خواجه محمد رضای فدوی مشهور [illegible] خواجه که وزیر آذربایجان بود در سفر گرجستان لقب فدوی یافت و سه سال بود
که در حضرت اشرف بسر برده و از مقربان بساط اقدس و محرمان بزم مقدس بود و شرح شمه از احوال او در [illegible]
نگاشته کلک بیان شده [illegible] مسقط رأس وی از موضع جوین قزوین است [illegible] وزارت ذوالفقار خان قرامانلو بجلادت شرف
رسیده و وزیر مستقل آذربایجان گشت و از کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج اعلی و مرتبه علیا ترقی کرده
صاحب رای و مشورت بود با شعرا و شعر و شاعری ربطی تمام داشت و به بذله گویی و شیرین بیانی در محفل همایون جلیس و انیس و همراز
گردیده بود و در این سال [illegible] ضعف معده و عارضه [illegible] متوجه معالجه [illegible] در سفر قندهار [illegible] در الکای
خراسان در رکاب اشرف باز ماند [illegible] باشد در موضعی که مدفن امام زاده محمد است برحمت ایزدی پیوست و در مشهد
مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقدات احوال شعرا و فضلا و [illegible] و اهل احتیاج [illegible]
[illegible] و این چند بیت از گفتار اوست [illegible] رخت رحلت دوش بر دوش صبا [illegible] سویت ای عمر رضا کرده [illegible]
[illegible] محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان که از [illegible] ماوراء النهر آمده چندگاه در مازندران ملازم رکاب اشرف بود
بمنصب وزارت و کلانتری دار المومنین قم سرافرازی یافت و در اثنا بیماری او را عارض شده و در حالت بیماری استعفا
نموده از دار المومنین مذکور گشت در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت و بحکم آنحضرت [illegible] اهالی قم که
آماده استقبال بودند استقبال نعش او کرده در روضه مطهره معصومه [illegible] از ان سرو آمد ای [illegible]
جا گرم کردی که بیت [illegible] اینجا صحبت جا گرم کردن نیز داد **نظم** خوش دشمن اهل روزگار است [illegible] ای گردش سپهر [illegible]
[illegible] بکام دل کسی را [illegible] نگذاشت فغان ازین [illegible] تبریزی الاصل بود در خدمت فرهاد خان قرامانلو نشو و نما یافته

بود ترقی نموده بعد از قتل او بملازمت اشرف سرافرازی یافت هرچند که منصبی از مناصب دیوانی مشغولی داشت بسیار مرد
نیک آدمی کریم الذات سلیم النفس بود و در ایام عمل خود باخلاق و سلوک پسندیده نموده خلق ازو راضی بوده شده تاریخ جشن
مبارک تحویل ترکی مطابق سال اثنی و ثلاثین و الف هجری که سال هفتم قرن دوم جلوس مبارک عباسی است
ماه فروردین بشارت دی * خبر داد از بهار که وه وه دی * بهار از نغمه و شش تازگی داد * کل مرغ چمن آوازگی داد * صلای
باده خوردن داد و شد ساده * ز گل بخت فراشد مهر و مه را * دگر باره بهار دلکشا باهزاران برگ و نوا طراز آغاز شد ضابطه
چهار ارکان قوایم روزگار مربی چهار فصل هشت و چهار یعنی خورشید جهان آرا که فرمان روای طارم چهارم است هشت
ساعت و چند دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم ماه جمادی الاول گذشته با طنطنه شکوه و جلال چون شهنشاه عالی فلک اعظم
خسرو جهان بخشا و دار الملک شرف و اقبال خرامیده اورنگ چهار پایه سبع سموات را بوجود فیض آسا زیب و زینت
رو جهانی داد پرتو انوار تربیتش خاک برگ گلخن نباتی را نشو و نمای تازه داد و مشاطه بهار و هنر آن روز را جهت هم آغوشی
حریفان بزم عشرت بصد زیب و زینت و بها آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی جلوه گری و دلربایی در آورده عندلیبان
هزار دستان باغ و بستان که از فرط دولت تشریف قدوم گل و ریحان نوای زمزمه طرب و خرمی ساز و غزلخوانی آغاز
نموده گاه از بیم تطاول تندی باد شبروان صبا که اوراق گل را پریشان ساخته بباد بی نیازی میداد و ترانه فریاد
کز عقرب آن بستان سیکو نالها و افغان در گرفته از فواره دیده جوی خون میکشند و نغمه آری * چنین است رسم سرای
سپنج * گهی باشد آسایش و گاه رنج * چون نوعروس مجلس نشاط و خرمی با حسن صورتی با نغمه و شهد بصد شیرینی و دلارا
هم آغوشی و طفل بهجت و شادکامی باشیر پارینه ان توام داشت لذا حضرت اعلی در روز نوروز جنت نشان بلوازم جشن که
بودند نموده و زیب و زینت مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا در انجمن بهجت افزا چون سوسن ده زبان بعد
ثنای شهریار کامبخش کامران رطب اللسان بوده و بزبان صدق بیان ابتهال میبردند * شاها بخت و دولت زدایار با
همیشه خدایت نگهدار باد * بود در جهان تا ابد نام تو * برآید ز گیتی همه کام تو * القصه بعد از فراغ جشن نوروزی
سرزمینها بهشت آسا آمده بار بسیر و شکار پرداخته * لذات از لعل یاری میبردند * از دل شکفتا پیش میبردند * [illegible]
مقرونه بایام بهجت انجام آمدن مقرب الحضرت الخاقانی زینل بیگ تاشمال باشی که برسالت هندوستان رفته بود
و حیدر بیک یوزباشی قراداغ و میر دلی بیگ که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح آمدن زینل بیک آنست که چون خانعالم
از آنجانب برسالت آمده بود که حیدر از امرای بزرگ آن سلسله بود ارسال یراق و تحفهای بزرگانه بنوعی که در محل خود
تحریر یافته ایران آنحضرت اعلی نیز بعد از امعان نظر بکمال امراء و مقربان و معتبران این دولت روز افزون ازو را که بجهت
ذاتی و نجیبه گی و عقومت و آزادگی و آداب دانی و حسن سلوک متصف و باعتقاد و اخلاص و محرمیت و ازدیاد قرب و منزلت از
اقران ممتاز بود شایسته امر رسالت و سرافرازی این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شده همراه خانعالم روانه

بجان بیگ



چون بآن خدمت مامور گشت مدت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن اعتقاد و صوفیگری سر و جان و دل در
ره شده و ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی باین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته و پسندیده باشد لاجرم
بروجهی که در خور همت و غیرت و لایق دولت بود تجهیز و یراق آن سفر پرداخته با شکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات که
از اسپهای تازی نژاد صبا پیمود و زینهای مرصع بطلا و جواهر بی مانند که بهترین زیب و زینت سپاهی است و اقسام مرصع
آلات و اشیاء و تجملات بزرگانه زیاده از حد و شمار و جمعی کثیر از ملازمان و پیش خدمتیان و عمله کارخانها با [illegible]
تمام از خدمت اشرف جدا شده در مرافقت خانعالم روانه شد چون قدم بملک هندوستان نهاد هرجا و هر ولایت که رسید
شرایط استقبال و لوازم احترام قیام مینمودند چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه فرمان فرمای ممالک هندوستان
بسیر کشمیر تشریف برده بوده هنگام بازگشتن شده زینل بیک حسب الفرموده در لاهور توقف نمود و خانعالم [illegible] رفت
بعد از وصول پادشاه بلاهور مشار الیه بعز ملازمت دریافته لوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چنانچه رسم آنجاست
بجا آورده و از جانب همایون اعلی پرسشهای دوستانه و نیازمندی برادرانه بظهور آورده نامه همایون فال خاقانی را تسلیم
و هدایا که رسانیده و در اداء آداب رسالت و شرایط سفارت بروجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فرو گذاشتی نکرد حضرت
پادشاه والاجاه را رسمی است معتاد که از روزی که تولد یافته الی الغایت هر سال دو باره جشن عظیم منعقد فرمایند و در روز تولد
ماه عربی و فارسی که موافق باشد ایشان را بجواهر و طلا که بازنجیرهای زرین مسلسل ساخته اند نشانیده بر سر دیگر زر مسکوک
وزن قمری با سیم مسکوک و در جشن شمسی زر مسکوک وزن میکنند و گویند آن نقد را بفقرا و اهل احتیاج تصدق مینمایند و در
ایام میانه شمسی و قمری تفاوت بهم رسیده و بنابرآن دوباره وزن مینمایند چون وعده وزن آخر جشن نزدیک بود و آنحضرت در لاهور
توقف نموده بسرعت متوجه دهلی شدند زینل بیک حسب الصلاح خانعالم اظهار معاودت قندهار بروجهی که مسموع بود بارکان دولت
و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب تسلی خاطر باشد نشنیده عزیمت داشت که از همانجا بازگشته پیش [illegible] از گفتگوی [illegible]
اندیشان متقاعد نگشت در این اثنا از جمله یادگاری که رفته جیغه مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیگ بن
میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بر آن نقش یافته بمناسبت گورکانیت جهت آنحضرت فرستاده بودند چون در حین قتل
زینل بیک انجام نیافته بود و متعاقب میآوردند رسیده بعضی از تحف و هدایا و شکار و هم نیز که حضرت اعلی جهت [illegible]
برادر از جهت آنحضرت ارسال داشته بودند در تعویق در ره بود یافت رقم مبارک که در باب گذرانیدن آنها باسم زینل
بیک صدور یافته بود رسید لاجرم بالضرورت بالفور متوجه دهلی شد چون حضرت پادشاه والاجاه بعد از جشن متوجه
آگره شده بود بعد از جشن مذکور و گذرانیدن تحف و هدایا در رکاب سعادت انتساب حضرت از دهلی بدار السلطنه آگره رفت
همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بوده هرچند در باب قندهار بارکان دولت و محرمان سرا پرده سلطنت سخن میگفت
جوابی مقرون بصواب نمی شنید حقایق احوال از ولی نعمت خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشاره و ایماء در این باب

کرد و بعد از ان مهم قندهار بروجهی که تحریر پذیرفت صورت وقوع یافت خبر بهندوستان رسید زنبیل بیگ ماموری که این اقوال داشته چند روزی
با او سرگران بوده تا انکه حیدر بیگ یوزباشی قراولخو و میرولی بیگ اروغ منشی خانه متعاقب یکدیگر رسیده مفاوضات محبت طراز شاهی
بعلاوه دلپسند برگزیده باب قندهار را اندراج یافته رسانیدند مقدمه گذشته اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجددا با استقرار رسوم
مصادقت و دوستی ظاهری که فیمابین واقع بود مستظهر گشته در حینی که حضرت پادشاه والاجاه عزیمت ولایت کشمیر نموده بود در
مقام رخصت زنبیل بیگ و رسولان مذکور در آمده نامه محبت آئین مختوی بر توافق مودت و دوستی و تحفات بیگانه بلخ و قلم آورده
بود ابتدای عبارت دران مفاوضه شریفه مرقوم بود که محبت و دوستی آن زبده دودمان اقبال با عالی برابر سلیمان و مسیح عظیما ابتدا ان
می ستیجم زنبیل بیگ رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند و قانون سلسله کبری تعظیم و تکریم مخصوص و
ستارفت کرد و رفت انعام و بخشش صاحبان انعام درازاران تفقد بدان اقدام مینمایند و سرانجام جا شدن زنبیل بیگ
حضرت پادشاه والاجاه در حضور اظهار تفقد و احسانی کرده چون انگونه کورنشی که آن زاده اصطلاح تسلیم میگویند نزد خانی
از خواری و فروتنی و مذلتی نسبت زنبیل بیگ از علو مرتبه و غلو بندگی این آستان تن بآن در نداده هر چند بیگوابان هر قسم
داده مبالغه نمودند او ابا کرده و گفته که این رسم و معتاد درگاه و ولی نعمت ما نیست اگر پادشاه عنایت خاص فرمایند غرض
آن و مال دنیوی نباشد دراز ان شفقت خاص آنچه باید کرد مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت استمرار رسم و عادت
و نقاری که از او در دل داشتند کوته همتی بولی نعمت خود رو داشته در ایصال آن احسان تغافل و تعلل ورزیده و شاه
نیز نام نبرده روانه شد مجملا در اوایل این سال ایلچیان مذکور به درگاه سپهر دستگاه رسیده در ملک بندگان سعادت
بساط بوسی فایز گشته و خدمات زنبیل بیگ بسیار مستحسن افتاده سمور و توجهات بیگانه خسروانه گردیده پایه قدر و منزلتش بتلالی
بلند همتی کمال رفعت و سربلندی یافت و دیگر از وقایع انکه چون خاطر انور از مهم قندهار و استحکام حکومت و ثبت قلعه اطمینان
یافت سلطان اوزبک متواتر و متعاقب ایلچیان فرستاده و اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نموده و کوتوال قلعه بالامرغاب
که در سال گذشته گرفته به بلخ برده بودند و قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده و قلعه را بدستور بغلامان درگاه عالم
پناه سپرده و مهمات اسفندیار خان در خوارزم قشیب پذیرفت و دیگر بودن عساکر فیروزی نشان در خراسان لازم
نبود بنابران بحکم جهانمطاع آفتاب شعاع شرف نفاذ پیوست که عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی سامان
لشکر فیروزی اثر گرفته قاید بازار رخصت اوطان و منزله ایشان حسب الفرموده عمل نموده لشکریان مبارک بر اوطان خود رفتند
و رایات فیروزی آیات عز و جلال کامرانی و اقبال از مازندران بهشت نشان متوجه پایه سریر سلطنت بنیان گشته در اول
سعد دار السلطنه اصفهان ... و دولتخانه مبارک که نقش جهان نزول اجلال فرموده شد و تا نشسته و در دار السلطنه
کامیاب دولت بوده و بانتظام مهام ضروریه سپرده خشنود اما ایلچی ... رخصت انصراف یافته با بعضی ظروف
و هدایای لایقه صداقت تزیین مشمول نوازش و الطاف شاهانه ما ده و یار خویش جنبش گرفت و درین تا بعضی اخبار عجایب





عراق عرب رسیدن گرفت که توجه موکب همایون بدانصوب بی اختیار روی داد و بنوعی که شرح ان در ذیل مسطور
میگردد سفر خیر اثر دار السلام بغداد اتفاق افتاد ذکر بعضی از حالات دار السلام بغداد و امدن
حافظ احمد پادشاه باعث گردیدم برای زرین صاحب خرد از تحقیق پوشیده و مخفی نیست که دار السلام بغداد
بلاد مشهوره افاق و دار الملک عراق عرب و زیاده از پانصد سال دار الخلافه و محل اقامت فرمان فرمایان عرب
و عجم و ترک و دیلم بوده بکثرت زراعت و ابادانی و انبوهی خلق و معموری از شرح و بیان مستغنی و در ظهور دولت
پادشاهان علوی ارکان صفوی صفیان و چنانچه در مجلد اول این نسخه عالم ارا در طی قضایا و سوانح زمان اعلی حضرت
جمجاه جنت مکان رقمزده کلک بیان گشته ایالت و دارائی ان ولایت در زمان انحضرت بمحمد خان شرف الدین اوغلی تکلو
مفوض بود در سنه اربعین و تسعمایه که اولامه سلطان و ذو الفقار خان مهردار که از امرای بزرگ تکلو بودند از این دولت روگردان
شده نزد سلطان سلیمان خواندکار روم رفته و او با اغوای ایشان و تحریک ان مردودان لشکر بدیار عجم کشیده
طایفه تکلو حرام نمکی کرده محمد خان را که یار لینگ و دوستوار بود از میانه خود بیرون کرده ان ولایت را بسلطان سلیمان
دادند و درین مدت ... ان بلده طیبه از ممالک و تمامت عراق عرب در تصرف رومیه بود اکنون بیست و چهار سال متجاوز است
که خطه دار السلام از شورش عام و طغیان اوباش لیام از نسق و نظام افتاده هر چند گاه یکی از غلط رسپاه بهوای حکومت
و خود سری لوای عصیان و طغیان افراخته حکام و پاشایان که از جانب پادشاه روم منصوب می امدند خصوصا محمد
پاشا و دیگر پاشایان را چنانچه در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر فیمابین جنگ و جدال وقوع می یافت جمعی از سپاهیان
عرضه تیغ فنا گشته و از عدم اقتدار حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسران طایفه رعایا و برایا بتحمل حوادث و نوایب
بوده و سکنه عتبات عالیات سدره مرتبات از هم ضرر و آسیب ان طایفه ... بر بستر راحت و استراحت اسوده ...
الحاصل برحسب تقدیر و اقتضای قضا تزلزل و اختلال باحوال خلق انجا راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال که میانه
محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال بمیان امده و محمد قنبر قتل امد چنانچه تحریر پیوست بکر سوباشی اقتدار و اعتبار یافته
جور و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا بمصادره و مواخذه او گرفتار بودند و ... جذب قلوب سپاهیان در ...
وارتکاب امور بحساب نمیشد و بطریق استقلال بهیم پیچه که سلطان ستم روا داردی نمیکرد ... هزار مرغ ... ارباب
ورع و تقوی از جور و تعدی بجان امده و دست از زراعت کشیده خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بی سامانی
میگذرانیدند از حکمت بالغه الهی درین سورش سحاب رحمت نیز از افاضه باز مانده و خشکسالی علاوه سایر کربات و ...
گشته قحط غلات و ارزاق بمرتبه ... خلایق در مضیق حیرت و تنگنای عسرت مانده جمعی که تقدیم ... داشتند نیز
خود را مصرف اقوات ... کرده بفقر و تنگدستی گرفتار امده و اغلاط الناس انچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر
روی بسمت ... اورده قریب یکصد هزار نفس از ذکور و اناث و نسا و صبیان از شهر و ولایت جلا اختیار کرده و در دیار عجم

پراکنده شدند و برخی بجانب حویزه و عربستان حویزه رفتند مجملا در سر جا از قرش ان نشان جستند روی باینجا آوردند
کمان نان جو در جایی نبردند سپاهیان کاچ خیمه خوردند جمعی کثیر از مردم عیالمند پسران و دختران خود را بمعرض بیع
در آوردند و ثمن بمعارف جگر گوشگان در ربودند راقم این نگارستان که از اصفهان متعاقب اردوی ظفر نشان
متوجه بغداد بود در هیچ منزلی نزول نکرد و هیچ قریه از قرای ممالک نرسید که از مردم عراق عرب جمعی بی شمار
یافت که بقوت لایموت خیرات و تصدقات و دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار نکرده باشند فقرا و
درویشان که نه سامان بودن داشتند نه حالت بیرون رفتن از غایت استیلای جوع و فقدان نان از تاب و
توان افتاده گروه گروه بر سر راهها بصد حسرت و هوان ورار روی نان جان میدادند در خیال حافظ احمد پاشا
که در دیار بکر از درگاه سلطان روم سردار شده بدفع ارباب طغیان و تنبیه متمردان مامور گردیده بود نظم
و نسق ملک بغداد برای و رویت او منوط گردانیده و سلیمان پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه نموده
بود که بغداد را بعد از دفع طاغیان او را بایالت آن ولایت متمکن گرداند و او حشری انبوه از عساکر دیار بکر و پاشایان
سرحد و مستحق بیگیان اکراد جمع آورده با موازی سی هزار کس بر سر بغداد آمده چون حدود دار السلام محل نزول این
سپاه گردید بعضی از اوباش لیام را در انجا جمع آورده بود سر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان دایمی را از بیم نمرود
عصیان که بکرات و مرات از ایشان صدور یافته بود ابواب موافقت نشد و ساخته بدستور متابعت بکر سوباشی
اختیار نموده هیچیز از پیشتر در مقام خلاف در آمده بسر انجام اسباب قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و
انطفای نایره سرکشی و انتزاع آن ملک از ید متغلبه پیش نهاد خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عساکر بغداد تا موازی پنج
هزار کس کامیش بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر سپاه موفور با کمال جهل و غرور صف آرا گشتند و از جانبین د
بالت کارزار برده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاده لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بود
غالب آمده عسکر بغداد مغلوب شدند تا موازی یکهزار و پانصد نفر تخمینا از جنود بغداد درین معرکه کشته شد بقیه السیف
منهزم و بد حال بقلعه در آمدند بکر سوباشی را زلزل و اختلال بحال راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نزد
امرای عظام قزلباش که در همدان و لرستان واخند بودند فرستاده استعانت نمود و اعلام کرد که من صمیم
القلب باستان عرش نشان شاهی که مجار و مفخار عالمیانست توسل جسته بغیر از درگاه عالم پناه پناهی ندارم و
ولایت که ملک موروث آنحضرت منسوبان آن درگاه تعلق دارد و هرگاه ساحت آن ولایت مضرب سرادقات
جاه و جلال گردد از ین بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری دیگر بظهور نمیرسد صفی قلیخان بیگلربیگی قلمرو همدان
و حکام انسرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد و دفع مضرت
واجب لشکریان غازی نمر سردار تا قلعه زنجیره و درتنگ رفتند که مبادا از آن گروه بی دل و ثبت ورارای بحواشی مملکت قدم



همایون واقع شود شاید از آوازه حرکت قزلباش بیچارگان پریشان روزگار آن دیار را تیر استخلاصی روی دهد و استدعا
بکر سوباشی کمر از کمال اضطرار نمود و ترحم بکمال عجز و زبردستان و بیچارگان نمود که با کمال غربت و نیستی معاش و الم جوع
پایمال لشکریان سردار و طرف بغی سردار بغداد و یان بوده همه روزه نهب و غارت یا قدر سرگردان بادیه حیرت شده بودند ملک
سر حلقه پیش رفتند و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته مصحوب معتمدی از غازیان خدا بنده و لوی شاملو فرستادند خلاصه مضمون
آنکه انجه از احوال عراق عرب معلوم ما گشته آنست که احوال عجزه و جماعه ازینکه ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق
اند بتضییق قحط و غلات که درین دو سال از حوادث وقوع یافته اختلال عظیم بدر رفت اکثر جلای وطن اختیار نموده و خرابی بد
ملک بغداد راه و جمعی سکنه پریشان روزگار که مانده اند از سپاهی و رعیت از غایت اضطرار از بیم حادثه پناه و ملجا معدلت آثار
کامیاب همایون شاهی ظل اللهی آورده اند و اکنون مرحمت مرتبه حال بیچارگان و خلاصی در ماندگان وادی حیرانی درین
حدود اتفاق نزول افتاده اگر ایشان نیز درین هنگام ترک مجادله و نزاع نموده باز گردند که عامه خلق اندیار از شیا و رنج
فی الجمله از تنگنای حسرت خلاصی یابند بصلاح اندیشی اقرب و بر زمه حال خلایق و غمخواری عباد الله که بزر دست همت خداوندان
جاه و سپاه لازم است اولی و انسب مینماید حافظ احمد پاشا چون از مراسله امرا و قرب وصول ایشان اطلاع یافت بود
الکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هشتهزار نفر زیاده نبود و بمعارضت لشکر قزلباش دلیری نتوانست کرده رو در
کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین رفتن کس از منتهزه نزد بکر باشی فعلیه نوشت که از جانب حضرت خوند
کار انتظام مهمات آن ملک منوط برای و صلاح این جانب مفوض گشته حکومت بغداد را باو مسلم داشتیم و ابلکش ترجمانی
که میداد و که نشیم باید که مملکت را خوب ضبط نموده قزلباش اگر وارد گردد شهر و قلعه را ندهد درین آمد و رفت حافظ احمد پاشا
حوالی بغداد و تا شهروان نهب و غارت یافته خرابی بسیار در آن دیار وقوع یافت و عجزه و رعایا پایمال حوادث دو ساله
بودند بعد از رفتن او بعضی قلیخان و امرا اختیار رفتند رعایا با استظهار ورود لشکر قزلباش که فی الحقیقه امن یافته در مساکن
و اوطان قرار و آرام گرفتند امرای عظام حقیقت رفتن خود را بحدود دار السلام و بازگشتن حافظ احمد پاشا و التماس التجا
و انقیاد و چیزی از پیشتر که بکر سوباشی نمود و چاه پیر راجل عرضه داشت نموده و این اخبار بدار السلطنه اصفهان بساحت اسماع
بهشت تشیان جایه سریر اعلی ظل رسید و بالهام غیبی و مائده لاریبی نهضت همایون باین طرف اتفاق افتاده رایات
فتح آیات بدانصوب مبارکی در حرکت آمد **ذکر یورش جهان گشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک زیارت**
**و طواف روضات مطهرات عالیات رفیع الدرجات ائمه معصومین صلوات الله علیهم و سلامه اجمعین و فتح قلعه**
**و ولایت بغداد بر حضرت قاضی الحاجات و سامع المناجات** چون ذات حمیده و صفات همایون
شاهی ظل اللهی به بندگی ولاء سلطان سریر ولایت و مسند آرای عرصه امامت مفطور و مجبولست و از وفور ارادت و
اخلاص و خلوص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان عز و شرف اعنی سلطان خطه نجف اشرف

و پیوسته آرزوی خاکروبی آن روضهٔ مقدسه و زمین مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین
در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنابر ظهور هرگونه موانع و مشاغل روزگار و صورت عظمی
که میان آنحضرت و رومیه واقع شده بود نظر بمنافی عهد و مغایر پیمان میشمردند تا غایت در عهده تعویق
مانده و رهین الامور مرهونة باوقاتها از قوت بفعل نمی آمد درینوقت که رومیه پیاده و سواره و خود و حصیان و در زمره قتل سلطان
عثمان دلیری کردند و در سرحدی سودایی بهم داده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر صلح اقدام نمودند
هیچ یک مقید بامر و نهی یکدیگر نبوده بتخصیص مردم بغداد که مطیع رومی بوده و نه قزلباش و اختلال احوال سکنهٔ آن ملک
و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت و همچنین که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه
بودند بالهام ملهم اقبال و اشاره وهمی نسخ عزیمت مازندران فرموده متوجه بقصد زیارت روضهٔ مطهره و تماشای علم
ولایت و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیهم که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود و بسفر خیر اثر بغداد
متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی باین سعادت عظمی فایز گشته از پرتو ورود موکب مسعود میمنت مورود و قدوم
سعادت لزوم اشرف انتظامی در احوال سکنهٔ آن ملک و سدهٔ روضات مقدسات پدید آمده مجاورکان و درماندگان
بی‌نوا از چنگ ارباب ظلم و عدوان خلاصی روی دهد و از لطایف غیب که مشعر بر امضای این عزیمت شد آنست
که چون حضرت اعلی برسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و جزییه بی تفأل و مشوره بکلام الهی در هیچ امری شروع
نمیفرمایند درین داعیهٔ عظمی هم بکلام مجید ربانی تفأل و مشوره کلام فرمودند و در ابتدای سطر اول صفحهٔ یمنی آن صحیفه مبارک
متبرک بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجمهور دلیل بر افتتاح مقصد و مبارکی سفر است برآمد باین اشارت با بشارت
مستبشر گشته در ساعت مختار که سعود و توفیق بهشت اقتباس سعادت از آن نامید از دار السلطنه اصفهان برهنمونی
قاید توفیق با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب سعادت حاضر بودند با جهانجهان شوق و عالم عالم شغف قدم توکل بر شاهراه
مقصد که مقصود اعظم اهل ایمان بود نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از ادوات طبع ضیاء محمد
یوسف فرد قمی تاریخ خیر اثر این سفر معتبر است چنانچه درین قطعه بیان کرده در بیستی که عزم نجف شاه ولایت مبدأ
شهنشاه جهان در دل آگاه اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا کردید بسر کرده قدم جازم از راه چون گفت توکلت
علی الله روان شد تاریخ همان شد که توکلت علی الله و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی
آن مطلب علیا در دل باشد متوجه گشته بموکب اخلاص گزین بپیوندد و خلق عالم متوجه اردوی ظفر قرین گشتند با آنکه
شهرهای دور احضار شده بود چندان خلق بشوق دریافت آستان بوس صاحب خود هجوم آوردند که ...
غلامان که پیشتر آمده بودند استظهار و استخلاص او شده بودند بظاهر دار السلام رسیده خیام اقامت نصب نمودند و حکم
همایون که باسم او عز اصدار یافته بود ارسال داشته منتظر بودند که بوعده جمیل که نموده وفا نموده طریق میزبانی بر وجه



مرغوب سلوک دارد ابا بکر سوباشی که از زمین در دو جنود قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار خلاصی یافت و از جانب سردار
مذکور نیابت ایالت بغداد و شنیده با جنود قزلباش شیوه ناپسندیده و دار باب حیله و نفاق پیش آمده و اصلاً راه و رسم مردی
که متوقع از ایشان بود از و بظهور نرسیده و چند روزی طریق مدارا و سلوک داشته گاه و مراسم ملاقات و آشنائی را با امرای عظام ظاهر
بوده و موکب همایون موقوف میداشت و گاهی بگرو وعده یا و عذرهای نامقبول تمسک جسته تعلیق و تعلل میکرد
تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی مسدود ساخته دروب شهر و قلعه را خاک ریز کرده توپ و بادلیج بامراد
معلی دار و دوی معلی انداختن شروع کردند امرای عظام بطرفی که از آسیب توپ و بادلیج محفوظ بود نقل نموده حقیقت
غدر و نفاق او را بخدمت اشرف عرض کرده منتظر فرمان قضا جریان و وصول موکب ظفر نشان بودند در یورت
گلکاور عریضه امرا بدرگاه معلی رسیده و حقایق حال معلوم گشت چون غرض اصلی نواب همایون از ارتکاب این
سفر خیر اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بود دیگر باره وار موقف جلال منشور عز و اقبال
باسم بکر سوباشی مژده الطاف عز اصدار یافت و او را بنوازشات شاهانه مستمال گردانیدند و در آن منشور اقبال
درج نمودند که هرگاه بر جاده اخلاص و یکجهتی چنانچه مکرر عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشد حکومت بغداد
بدستور با او متعلق است و مهم انجا او را که سعادت زیارت مطلبی دیگر نیست و میر ولی بیک داروغه شهر خانه
حامل افشانیه نامی گشته روانه شد تا بار گشتن او تا بالی طی مسافت معینه و چون حامل نامه بغداد رسیده بکر سوباشی
باغوای چندی از متعصبان مذهب با او ملاقات نموده آن صحیفه دولت را از او گرفت و بعضی از جهلا و بیه ولتان
یکی از تقاضای او را قتل آورده قرار داده داشتند که او را نیز از بالای در او رود شخصی از آن طبقه که او را عبدالرحمن
نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع این حرکت شنیع شد و میر ولی بیک خود را از چنگ آن قوم بدل بیرون آمده
بخدمت اشرف رسیده و اصرار بکر سوباشی و سپاهیان بغداد را در مخالفت و قلعه داری بعرض اقدس رسانید
امواج بحر غضب الهی یعنی خشم شهنشاهی در تلاطم آمده فتح و تسخیر آن ولایت و سزا دادن ارباب جهل آن طبقه غدار
و قمع آن بدبختان که چند سال بود که بخود سری برآمده و بمنزله فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند بار دوی و لباس
تزویر زنه کانی نموده پیش نهاد همت والا گردانیدند و عیسی خان صفوی قورچی باشی را با مقرب الحضرت یکدل بیک
قوشتال باشی شاملو که از رسالت هندوستان آمده و مورد تربیت الطاف شاهانه بوده و فوجی از افواج
قاهره از در سلک پیشرو فرستادند که اگر بکر سوباشی بدستور کوس مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امرای عظام که قبل از این
ببغداد رفته اند بنیک و بد قلعه و شهر را بنظر احتیاط در آورده راه خروج و دخول روزینه را مسدود گردانیده بلوازم
امر محاصره پردازند و سرداران مذکور برا مرمان گشته از آن سرزمین روان شدند **ذکر فتوحاتی که قبل از وصول**
**موکب همایون اعلی شاهی ظل اللهی بیرون بغداد قبل از نزول همت وقوع یافت** از دلایل فتح و علامات نصرت و ظفر گردید

این سفر مبارک بمیمون روی نمود بدست درامدن قلعهٔ محمد لنگ است که از سنتی تکیبان تابع بغداد بود شرح واقعه بر سبیل
اجمال انکه محمد مذکور از طایفهٔ لنگ ایاد با طایفهٔ اختصاصات عظیم و همایون بود و در ایام فتور جمعی بیدولتان را بر خود جمع نموده
طرق و نهب و غارت اقدام مینمود و از خوف امرای قزلباش در عهد و زیاب از اعمال در تنگ قلعهٔ قایم کرده بود
بعضی محال تابعهٔ بغداد او را نیز متصرف شده و اظهار دولتخواهی رومیان مینمود و از جانب پاشایان بغداد مرتبهٔ منصبی
یافت و پیوسته متعرض خلق الله میشد درین حال محمد مذکور فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند چون آوازهٔ نهضت
موکب مقدس خبر یافته کس نزد امرای عظام فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند و امرای مذکوره جهانگیر بیک قوم و هاتم
ایجاعلو را با موازی پانصد سوار از غازیان بدانجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد لنگ در قول خود صادق باشند قلعه را
متصرف شده ایشان را باستقبال موکب همایون برند و چون جهانگیر بیک و غازیان بپای قلعه رسیدند پسر و برادر محمد مذکور
در اول حال بحیله و تزویر اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در استحکام فرصت علی الغفله بهانه انکه بخدمت اشرف میرویم
با جمعی از قزلباش که متوهم بودند بیرون امده راه کرکویه و شهرزور پیش گرفتند جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان
را بتعاقب فرستاده بهر کس دست یافتند از پا در اوردند و قریب شصت هفتاد نفر بقتل امدند چند اسب بکمال
اضطرار احمال و اثقال ریخته جان بدر بردند و غازیان سالما و غانما عود نموده قلعه و اموال و اشیا ایشان متصرف اولیای
دولت قاهره درامده حقیقت حال بعرض خاقان سعادتمند و جلال رسیده چون عبور رایات اقبال از انجا واقع شد قلعه را
جهانگیر بیک مذکور سپردند **گفتار در ذکر رفتن امرای عظام بکرده دیار بغداد و ظفر یافتن بتایید افریدگار جل**
**عظمته و جلاله و** شرح این احوال انکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و ذلیل بیک توشمال باشی بنظام بغداد رسیده
نزول نمودند و بکرسو باشی در مقام قلعه داری درامده ابواب جنگ و جدال گشوده روز دیگر صفی قلیخان و امرای رفیق
او را که پیشتر امده بودند مقرر داشته که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته در ان سر منهار جل اقامت اندازند
کرامد و شد رومیه اطراف انقطاع یابد و امرای عظام یکدو سفینهٔ کهنه شکسته بدست آورده در برابر روضهٔ مقدسهٔ کاظمین
حسب الفرموده اراده عبور داشتند که بکرسو باشی و اهل قلعه از عزیمت عبور لشکریان اطلاع یافته موازی یکهزار نفر از
جوانان کار امدنی بسرکردگی حمزه اقا برادر بکرسو باشی و عمر کدخدا و کیل و جعفر اقا که از علمای معتبران طایفه بود
بدانطرف فرستادند که قزلباش را از عبور مانع ایند موازی پانصد نفر و شصت هفتاد اسب تمنا
با امرا کشته بودند که سپاه مخالفان نمایان شده صف قتال ارسته امرای عظام اند و غیرت و مردانگی
اقبال همایون قبل از انکه کمیت لشکر قزلباش که از اب عبور کرده بودند بر فوج مخالف معلوم کرده بر صف سپاه ایشان تاخته
معرکهٔ رزم را گرم کردند در همان حملهٔ دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفتند این بیت بر کلک میشود
گریزی بهنگام سپیری بکاهی ــ از پهلوانی و سرداران ان فوج هر کس گرفتار شد مثل عمر کدخدا و اسمعیل بیک

ناموا



نام سفری حسین خان حاکم لرستان را گرفته بود و دیگر زنده و دو نفر دیگر معلوم نشد و اوراق نشد بالجمله غازیان مرتبان
را تا سر جسر تعاقب نموده موازی سیصد نفر بلکه بیشتر بقتل درآوردند لشکری مخالفان بر آن خوش راه یافته و لا در آن
سپاه منصور بفتح و ظفر اختصاص یافته و بعد ازان صفی قلی خان و حسین خان و سایر امرا و احمد و
از امرا که پیشتر از لشکر از اب گذشته بودند بجهه جا نثر مرکب شده موازی هفت هشت نفر را تیر و سانیده و نطق ... 
از سپاه شان انداخته بودند و در بدایت حال اولیای دولت دامه چنین قیمتی که کارنامهٔ فتوحات شجاعان روزگار
مردی و او اگر خود پروران خرده بین و دوربینان عالم تعین بدیده و تامل و تعمق درین کارنامه نگرند نکات یاقوتی گهرار
جوانان از شجاعان قوم از نهضت هفتاد نفر میان دوی یراق است که بجهت عشیره اب و کشتی انتقاد و خلک
بحر عنایات الهی و نیروی اقبال همایون شاهی چیزی دیگر نخواند بود و مجملا شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده
نامه نامی نمود و تحسین و افرین گشته و این و ستیزه و دلیرانه مجد ولد دلیری و دلاوری جمعی قزلباش در میان ان گروه
بی وقوف انشیوع یافته سر قلعه فرو بردند چنانچه کشف مرد جو در کشیده دم نمی از باده بی باده مغرور و سرمست
بودند اما بیکونه وقایع که در نظر دوربینان مراتب دانش موجب حیرت و خیالی و اگاهی ولا از باعث اندیشه و اگاهی
بود اصلا از خواب غفلت بیدار نشده باستحکام برج و باره میپرداختند و خود و بالماده و فنای مطلق میپرداختند
از سوانح اقبال قتل و استیصال گروهی از جماعت مفسده و اشرار دست که بطمع مال باستقبال تجار و طبقه سود اگر رفته بود
که ایشان را تاراج کنند جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می امدند چون بحدود دار السلام
رسیدند بکرسو باشی از امدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال قومی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاده که اموال
و اسباب ایشان را بتاراج برده و تر قلعه رسانیدند که سپاه و امدن جنود قزلباش در ایند و اکر وه قافله را در یافته رقم تملک بر اضاعت
کل ان تجارکان کشیدند و اهل قافله در شده و حیران دست از مال و جان شسته چشم براه لطیفه غیبی داشتند
که مگر صورتی از عالم غیب روی نماید که از مال رود بجان امان یابند و تعبیه اند و گرفتاری ان گروه بودند چون
بحدود دار السلام رسیدند از امدن سپاه قزلباش با مدیار اطلاع یافتند پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که
ان گروه قزلباش صورت وقوع داشته باشند که شفاری و تجارکی قافله را پیر دار لشکر عرض نمایند چون قاصد رسید امرای
عظام که از دجله عبور نموده بودند قومی از غازیان باستقبال ان گروه فرستادند و ایشان در صحرای دریافته بغداد و ایشان
را شکاری وار در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان طعمهٔ شمشیر غازیان گردیدند و بعرف ایشان نصیب غازیان
شد حیرت زدگان قافله از ان ورطه نجات یافته به الطاف ربانی و شکر مواهب یزدانی قیام نمودند و در حینی که ساحت
دار السلام مضرب خیام خسرو گردون احتشام شده بود تجملی مردم قافلهٔ مذکور امده بعرض اشرف رسانیدند و حسب الحکم
اشرف اموال و اسباب ایشان هر کس بود گرفته بایشان واصل گشته سالما و غانما باردوی کیهان پوی داخل شده و در ...

صح ... تعالی اکرم

و خبر رسانیده

و اهالی پروردهٔ کار جهان در حمایت معدلت نوشیروان زمان آسوده حال گشته بدعای دولت ابد پیوند قیام می‌نمودند

## گفتار در نزول رایات نصرت توأم در ارض مقدس بغداد و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الله تبارک و تعالی

چون ارادهٔ ازلی تعلق گرفته بود که ممالک عراق عرب که بنابر خود سری اوباش از استقامت افتاده مختل
و متزلزل گشته بود دیگر بار بمعدلت و انصاف شاه آراسته مهبط امن و امان گردد و اسباب آن بی‌اختیاری کار فرمایان قدر
کارکنان قضا سر انجام می‌یافت درینجا نکته آیت بین و دقیقی که چون جور و تعدی بکرسو باشی و اتباع او در ان ملک از حد
اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه و خشم جبار بمکافات ظلم و استخلاص عجزه و ضعفا از جور و تعدی اهل طغیان و
عدوان منسوبان حضرت اعلی حواله شده بود و اگر بکرسو باشی بوعده وفا نموده اطاعت و انقیاد بظهور می‌آورد و با
از دوست جانی باز انکه راه بوی بایستی که دست نشانا چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار
بنا بر حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه و الطاف الخفیه راه انکار گرفته بظلم و عدوان بود و تشبث بانکار
بنقض عهد و پیمان بگماشته و مکاتب خلاف رغبت و میل ساخته که با کمال مدارا و نهایت مواسا چندین آثار
تلطف و تعهد که از جانب حضرت نسبت با ایشان بظهور پیوسته در مسلک مخالفت راسخ بوده از ان جاده غلط
نموده تا مکافات عمل یافته رسید با ایشان آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین همایون بعد از در شهدی دون گورمی با
و ذیل پیک اندراو و دیاب در سمت حوالی قلعه محمدلک متوجه شده در غرهٔ شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده و در حوالی
مزار حسینیه نزول نموده تا در ان عظمت و اقبال برادو نشسته و جهت رفع حجت یک مرتبه دیگر کس نزد بکرسو باشی
و غلمای قلعه فرستاده و باطاعت و انقیاد و ایفای وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت داده که در کار خود فکری صحیح
اندیشه و طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز آثار انقیاد و ظهور نیاورند آماده و جنگ و جدال بوده
که بتوفیق حضرت ذو الجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و امان نداشته باشند آن گروه بد عاقبت
اطاعت در نیاورده شروع در توپ انداختن کرده فرستاده همایون را بخود راه نداده تهدید قتل او نمودند بعد از
عساکر نصرت شعار بمحاصرهٔ قلعه مامور گشته بر دور حصار استوار محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول شدند
در خلال این حال بمسامع عز و جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل باستمداد بکرسو باشی و فرمودهٔ حافظ احمد پاشا نامور
بانضمام نفرادی ابطال رجال بکومک قلعهٔ بغداد می‌آید و ذخیرهٔ فراوان همراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره
و ملازمان رکاب اشرف بسرکردگی معتمد الخاقانی زمان بیگ ناظر بیوتات بسر ایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه
کشا از هر طرف مورچلها و سیبها ترتیب داده و در تضییق محصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور بظهور می‌آوردند
جانب غربی شهر طرف نارین قلعه که درویش محمد بیگ ولد بکرسو باشی محافظت می‌نمود و بحسن سعی قورچی باشی و جمع
عظام مفوض گردیده بود سیبها پیش آورده در اندک روزی پای برج رسانیدند شروع در حفر زیر باره و برج کرد



و در عرض بیست روز نقبچیان کار بر محصوران تنگ شد از جا رسانان نارین قلعه تخصیص درویش محمد مذکور چاره
بجز استیمان نیافته فریاد الامان بر آوردند و در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب الامر نموده قورچی
از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که از جانب سیبهٔ قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته داخل نارین قلعه
شدند و در ان شب تا موازی سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شد و در نارین قلعه کرنا کشیده
صدای فتح و غلغلهٔ ظفر در شهر افتاده و دلیران قلعه گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکرسو باشی و غلمای قوم که در شهر
مقام داشتند از صدای رعد و آوای کرنای و ولوله و آشوب مبارزان قلعه گشا خبردار گشته اندکی از خواب غفلت
بیدار گشته چون نارین قلعه از دست رفته جنود قزلباش داخل شهر شده بودند ترک سعی و ستیزه نموده پناه
کرده درویش محمد مذکور و یک یک از آقایان و غلمای قوم در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی آمده از خوف
جان در سایهٔ مروت شاهانه پناه می‌جستند القصه در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول مذکور قلعهٔ گردون
اساس دار السلام بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود و کلید همت هیچ
یک از پادشاهان سلسلهٔ صفویه بر کنگرهٔ آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهرهٔ یزدانی و نیروی اقبال حضرت
اعلی خاقانی مسخر اولیای دولت روز افزون گردیده بتصرف در آمد امیدواری بکرم بلا انتها حضرت باری عز
اسمه آنست که تا انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این خاندان صفوی جنان باقی و پاینده بوده دست
تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاکریزش نرسد و حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را
بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد تا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله توفیق خدمت روضات مطهرات ائمه
مقدس معلی کرامت کناد القصه بعد از فتح قلعه درویش محمد ولد بکرسو باشی و عبد الرحمن چلبی و چند نفری که از روی
اخلاص پیش آمده از بحر غضب قیامت لهب بساحل نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف شاهانه گشتند اما
دیگران تجسس نموده هر کدام که شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و دغا بظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال
می‌نمودند و حجت بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع سیاسات شده بودند بیمن تشیع و ولای اهل بیت
الطیبین الطاهرین بجان و دل امان یافته بقیهٔ طایفه و اهل عدوان بجزای اعمال ناصواب رسیده و سایر عجزه و رعایا
آرام گرفته ساحت دار السلام مهبط امن و امان گردید کسانی که از سکنان شهر و قلعه که چشم بر روزنه بودند و دو هفته جز قرص
ماه و آفتاب نشانی از قرص نان نمی‌یافتند فی الحال از طعام و تحفهٔ غلهٔ ربانی یافته چندین هزار نفس از نسا و صبیان
و درویشان و محتاجان بینوا جماعت که زیان بمعسکر همایون روی آوردند اهل اردو تفقد حال ایشان می‌نمودند و از
موکب اعلی و نزول اردوی معلی وسعتی در معاش سکنهٔ آن ملک پدید آمده عسرت و تنگی بخیر و فراخی تبدیل یافت
و باعتقاد راقم حروف جزو اعظم حکمت بالغهٔ یزدانی در ارتکاب این سفر که در حین تفاؤل بسم الله الرحمن الرحیم

چنانچه مذکور شد و حال بر امر خلاصی خلق اندیار از بلیه جوع و قحط غلا بود که همت در ورود رایات منصوره و توقع یافت
در روز جمعه میمنت و ششم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بوده و اسم او در کتابه
درگاه مرقوم و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شد و فراز
منابر که چندین سال از زینت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی بذکر مناقب و مفاخر
حضرات ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر زیب و زینت و آرایش یافت ایالت الولایات صفقلی خان که
حاکم همدان و امیر الامرا اران سرحد بود و تفویض یافته علاوه الکار سابق گردید یک ماه بجهت نظم و نسق آن مهمات توقف واقع
شد و همواره بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین فایز گشته خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه خلد آیین را
بصلات و تصدقات نوازش فرموده اند و بفرشهای ملون و صندوق و پوششهای مزین و غیرها زینت افزوده بعد
از انجام مهام ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف اشرف آورده و در یک منزلی آستان ملایک آشیان
سلطان سریر ولایت و شاهنشاه کشور خلافت امام المشارق والمغارب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام با جهان جهان شوق و عالم عالم اخلاص پیاده قدم در راه نهاده بتشرف خاکبوسی آن عتبه علیه
مشرف گشته و تا ده روز در آن سده سنیه برسم و عادت زیارت اقدام نموده بخدمت جاروب کشی آن روضه جنت
اساس مشغول گشته و بر نظم و نسق آن سرکار فیض آثار قیام نموده نهری که پادشاه غفران پناه جد اعلی همایون
شاه اسمعیل نور الله مرقده حفر نموده از نهر فرات آب بخاک نجف اشرف برده بود و بتصاریف زمان و استیلای مخالفان
انباشته گشته بود احیا فرموده کل عساکر ظفر نشان بدان خدمت مامور شده و از آنجا مسجد کوفه که بر روی زمین حرم
ضیافت جاری ساختند و زبان حال و دولتخواهان این سلسله بدین مقال گویا بود   دشمنش پست باد و یار ابکو
خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو مولانا شرف الدین علی سروری یزدی باین جمعیت تاریخ مهم شد و غایبانه در
کتاب مستطاب داخل گردانید حق نعمت صاحب اول نعمت و مربی خود را بجای آورده باشند   شاه عباس چو بغداد گرفت
رو بسوی نجف اشرف کرد   در پس طوف برون آورد آب   آن سزا من لطف کرد   از سر صدق بهمین جو میکند
بعمل کند بالکف کرد کوثر بکفت مخلوق نداشت   هر چه کرد از خیر بالکف کرد بجف چون شتر آب آورد
خود بکف کرد تشنگی برد جواد بلب نجف   دل اعدا الم پیچ گرد سال تاریخ جواد از دل جستم گفت طوف نجف آب
کرد چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف مین ارتفاع کلی دارد و قرار داد خاطر انور آنست که انشاء الله تعالی کوه
قنات و کاریز با چاهها حفر کرده آب از روضه مقدس گذرانیده بدریای نجف سر دهند و در آن خطه شریف برکتها
پاییها بجهت آب برداشتن ترتیب دهند که بر پایه رفته آب بردارند بعد سکنه و مجاورین آنجا که آب تلخ و شور
چاه قناعت میکردند از تلخ کامی خلاصی یابند رجا واثق است که از درگاه حضرت واهب العطایا توفیق این



یافته چنانچه مکنون خاطر فیاض که متمم سعادات دارین است با حسن وجوه بظهور پیوندد و وزرا از این امر شکرف اهل
آیه کریمه و سقیهم ربهم شرابا طهورا از دست ساقی کوثر شیرین کام و بهره ور گردند القصه در مدت ده روز ایام اقامت نجف
شب و روز بنهایت خضوع و غایت خشوع جبهه اخلاص بدان خاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدس
و کل سکنه و مستحقین و غربا و ضعفا و ایتام خطه نجف علی قدر مراتبهم بادرارات و وظایف و تصدقات نوازش
فرموده و از آنجا احرام حریم ارض مقدس کربلا و حایر مطهر حضرت شاه شهدا ثالث ائمه هدی خامس آل عبا
بسته بتوجه طواف از روضه ملایک مطاف شده چون سال باخر رسیده بعضی از وقایع باقی احوال این سفر
در طی قضایا و سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار میگردد انشاء الله تعالی **ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و در قتل**
**انواج قاهره بر سر ایشان** در نوق تحریر پیوست که کور حسن پاشا حاکم موصل با موازی پانصد نفر پیاده
و سوار و غیر و بسیار بکومک و معاونت قلعه بغداد می آمد و فوجی از جنود اقبال قرین که در زمان یک ناظر
سر انجام آن جماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق زورده موکب مقدس همایون اعلی
و آمدن جنود قزلباش بر سر او خبر یافته چون ادبار بان طبقه روی آورده رشته حیات الکفران قوم بتیغ تقدیر انقطاع یافته
بود پیر باز گشتن آن وقت که چاره کار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند
که در آن راه بود و مار من تصور کرده بان حصار نا استوار در آمدند و کس بموصل فرستاده از عشایر اکراد و قبایل
تابعه موصل مدد و کومک طلب نمودند و از این طرف سپاه ظفر پناه بپای حصار رسیده آن جماعت برگشتگان تیره روزگار
را مرکز وار در میان گرفتند زمان یک ناظر که سرگروه آن غازیان ظفر شعار بود کس متعهد نزد حسن پاشا و غلمان
فرستاده ایشان را بترک مخالفت و حصار داری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نموده از وخامت عاقبت
و ندامت جنگ و جدال تخویف نموده حسن پاشا و آن گروه بعاقبت نگری و صلاح اندیشی را یک نهاده بمقتضای قضا
نگرودن فرو هشت بر همه عاقلان کور گردند و گر حضو قضا این جاهلان جنگ و جدال اختیار نموده چند روزی حصار
و ضبط احوال خود کرده منتظر آمدن کومک موصل بودند و از این طرف جنود قاهره در تضییق محصوران کوشیده
تفیر نزدیک شک آمده بودند تا آنکه خبر فتح و تسخیر دار السلام بغداد بان گروه رسیده از مدد و کومک که منتظر
مایوس شده از حسن پاشا بیچاره گشته زیاده از آن قوت مدافعه و حصار داری در خود نیافت عاقبت مغلوب جنود
بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان بدست در آمده عرضه تیغ قاتل گشته و متعلقات و مایعرف ایشان
با ذخیره که تعلق بعمل او بود غنیمت ظفر پناه گردید فردا آن یک و رفقا مظفر و منصور بارودی گرفتن شکوه بار
سعادت بساط بوسی دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد **ذکر فرستادن قرچغای خان سپهسالار ظفر پناه ایران تسخیر کل**
**و توابع کرکوک و غیره و سوانح موجبه بدان فصل جهان** بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا احتمال

عظیم بحال مردم موصل و کرکوک و شهرزور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش تفرق و پراکندگی در میان
ایشان افتاد و اکثر سپاهیان عافیت طلب سلامت جو سر خود گرفته بهر طرف رفتن آغاز نهادند و رعایا بیچاره در
قلق و اضطرار روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمحض صیت(؟) عزیمت ... قورچیان سپهسالار
ایران را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک بجانب
موصل و تسخیر آن ولایت فرستادند و خان احمد خان اردلان را نیز با لشکر کرکوک و شهرزور که بالکاء اردلان او رسید
ارسال داشتند سپاهیان قلعه کرکوک تاب توقف نیاورده بطرف دیاربکر شتافتند و قلعه بتصرف خان احمد خان
و عشایر اردلان درآمده با رعایا استمالت گردانیده بضبط الکاء و صحبیات(؟) و تمهید امنیت رعایا قیام نمودند اما گروه
یعاقبان تبه روزگار به بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل توقف نموده جنگ و
دعوا نهادند و نواب سپهسالاری قاسم بیک ایجاق(؟) ... افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصره قلعه موصل
گردانیده خود با بقیه سپاه تا حدود دیاربکر رفت ساحت آن ولایت بجاروب نهب و غارت رفته با غنایم
موفور بازگشته بر سر قلعه آمده محصوران در تنگنای محاصره بوده عجز و انکسار و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و اراده
قلعه داری نادم و پشیمان بوده در این طرف غازیان قزلباش سپهسالاری(؟) پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند قلعه
مشرف بر فتح و تسخیر شده بود که سپهسالار رسید جنود اقبال بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه مجد و ساعی گشته از اطراف
هجوم کردند محصوران فریاد الامان برآورده اظهار ایلی و انقیاد کرده در آن وقت حکم ... داشت ... اما غازیان
بطور غلبه بر قلعه مستولی گشته جمعی را که ... بجنگ آمده بودند بتیغ قهر گذرانیدند بعضی از ابطال رجال که در اهل ...
تا خیری بود بجان امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شده و قورچیان سپهسالار منصور و مظفر
ازان دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی که بعد از قصبه زیارت و قضیه ماه مبارک
رجب دریافت آن فرخنده مطاف نجف اشرف و کربلای معلی بوده بسعادت جباه‌سایی(؟) ... فایض گشته گرد
از جهد و سعود که بان خدمت مامور گشته سعادت زیارت یافته بودند در رکاب نصرت انتساب همعنان
انصرف گشته فیه بدان مقصد اعلی فایز گشته و قاسم سلطان ... سربلندخانی سرافرازی یافته ایالت
موصل باو اختصاص یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام افشار عموما بکومک و معاونت او
مامور گشته روانه آنصوب شدند و قاسم سلطان ولد میر غیب خان استاجلو برتبه امارت و لقب سلطانی
سرافراز گشته الکاء ... و متعلقات آن باو تفویض یافت ذکر رفتن امیر گونه خان بحسب الفرمان قضا جریان بر سر اخسقه
و فتح قلعه و تفویض آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو در این سال امیر گونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر اخسقه مامور گشته با
از امرا و عساکر فیروزی نشان بدانصوب رفت و در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان گشت که اخسقه از الکاء

---

کرجستان فتح است از گرجستان ... که در حین مصالحه شاه جنت مکان علیین آشیان و پادشاه مرحوم سلطان
سلیمان خواندگار روم بآن طرف تعلق گرفته داخل سنور قزلباش بود و والی آنجا تابعیت و خراج گذاری این دودمان
اقدس مینمود و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان بنوعی که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته بتصرف رومیه
درآمده بود و یکمرتبه مابین حضرت اعلی خاقانی و سلاطین روم صلح که ... واقع شده ... آن ولایت فتح
مضایقه نموده در کتاب ... مبین بوده در این سال که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلی نفاذ پیوست که امیر گونه
خان با بعضی از امرا و عساکر بآنصوب نهضت نموده قلعه اخسقه و توابع آن بتصرف درآورند خان مذکور حسب
الامر مود و لشکر بآنصوب کشیده میان افواج قاهره و رومیان و گرجیان مکرر محاربات بوضوح پیوست و فتح و ظفر
قرین حال ... دولت روزافزون گشته بسعی و تدابیر خان شجاعت شعار قلعه اخسقه که معظم قلاع فتح
و در این عهد ... حکام روم بود بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم
خان شمس الدینلو که حاکم کوری(؟) بود تفویض یافت و امیر گونه خان و عساکر و امرای ظفر نشان قلعه را باو سپرده
هر یک مظفر و منصور بخود دست یافته سلیم خان با موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اشرف که بمحارست قلعه و معاونت
او مامور بودند و غازیان شمس الدینلو و ملازمان او داخل قلعه شده بضبط و ربط مذکور و سایر قلاع تابعه آنجا بنظام و
نسق الکاء قیام و اقدام دارند ذکر متوفیات که در این سال عالم فانی را بدرود کرده در مضاجع خاک غنودند
شیخ لطف الله میسی عرب جبل عاملی که از افاضل و فقهای عصر بود و شمه از احوالش در صحیفه اول از این دفتر در
طی احوال علما و مشایخ زمان شاه جنت مکان رقم زدگی کلک بیان گشته در اوایل این سال قبل از سفر دارالسلام
بغداد که موکب رایات جلال در ییلاقات فریدن(؟) بوده در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست پیش نمازی مسجدی
که در مقابل درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث فرموده معماری همت والاست باو مفوض بود و در جنب(؟)
مسجد منزل گزیده همواره بافاده علوم دینیه و تنقیح مسایل فقهیه و پیشنمازی مسجد قیام داشت و ثوقش در مسایل دینیه
معتبر و موثوق بود در حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر رسید شیخ لطف الله رفت از دار دهر رخت بر
بست از جهان بیجا عزم عقبی کرد از دنیای دون شد جایش ایمن دار القرار سال تاریخش همی جستم ز عقل
گفت با من نکته آن پیرکار چون ده از الله نام ... کنی سال تاریخ وفاتش را شمار شیخ جعفر نام پسر ...
بسیار صاحب کمال و متورع مصداق الولد سر ابیه بلکه در مرتبه علمی از پدر پیش ... است ... که
باستعداد و لطایف و درایات موفق گشته منظور نظر انوار شفقت شاهانه بود میر(؟) محراب خان که حاکم مرو شاهجهان
بود اول این سال او را در مرو بیماری عارض گشته و دست اطبا از معالجه و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک
اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضه رضیه رضویه مدفون ساختند مشار الیه در اغا ...

وادوان جلوس همایون شاهی ظل اللهی از قرابغ بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه عرش اشتباه انتظام یافت
در اول حال منصب دواتداری باو تعلق داشت بجمیع جهات و آداب دانی از زمره مقربان بساط عزت گشت و در
ایام تسلط اوزبکیه آثار کاردانی و جلادت و مردانگی از صورت حالش نمایان و ظاهر بود منصب دواتداری بمیرزا
لطیف خان بیک تفویض یافت او برتبه امارت ترقی کرده ایالت ولایت طبس گیلکی باو تعلق گرفته بود و
ان سرحد را از شر جماعت اشرار اوزبکیه نیکو محافظت نموده در میانه اوزبکیه اشتهار یافته و بعد از دفع تسلط اوزبکیه
سرحد حال بایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز و ممتاز میگردید در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود و چون
[illegible] استاجلو حاکم مرو فوت شد محراب خان بایالت مرو سرافراز شد در ایام حکومت مرو میانه او و جنود اوزبکیه
محاربات عظیم وقوع پیوست و در ان سرحد کارنامها از او بظهور آمده و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت کرایم
همایون بود و بعد از فوت او ایالت مرو تا این زمان بعاشور خان چگنی تفویض یافت خواجه علی اکبر مستوفی اصفهانی
در مازندران جنت نشان بیمار شد در ییلاق کلاره دشت بیماری که در میان اهل او شیوع داشت او را از قوم
حیات مادر نورد بده به روحانیان دفترخانه ملکوت اتصال یافت وی از مشایخ موضع الندان ما بین اصفهان
بود که خود را از احفاد عارف ربانی شیخ ذوالنون مصری میشمارند او بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین
بود در اول حال نیابت بطور راستی و درستی قلمی ضابطه نویس دفترخانه همایون شد بعد از فوت آقا ابوالفتح اصفهانی
که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بدان منصب سرافرازی یافته چند سال من حیث الاستقلال بان مهم پرداخته ممدوح و
منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور با آقا حسین نامی از اهل اصفهان که از محرران ان دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند بعد از فوت او
سررشته حیاتش بمقراض اجل منقطع گردیده و در سر کوچه خاک منزل گزید منصب استیفای خاصه بمیرزا باقر که صاحب
توجیه دیوان اعلی بود مفوض گشت عفت قباب جانان آغا خانم صبیه مراد بیک بایندر ترکمان که زوجه مرحوم عیسی خان
شاملو بوده و همشیره [illegible] خان بود و در اوان کودکی حضرت اعلی که علیقلیجان بیک النسلطنه مراد رفته برتبه للگی و اتالیقی انحضرت
سرافراز بود و عصمت قباب مشار الیها از ان تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمت نوباوه بوستان شهنشاهی بوده از یکه
پرستاران حریم عزت بدوام خدمت ممتاز و مرتبه بلند [illegible] سرافراز بوده که بانوی حریم حرم محترم و محل وثوق
و اعتماد خاص بود و درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت بر راحله قابلیت سفر آخرت
اختیار نمود حضرت اعلی نظر بدوام خدمت ان مرحومه نعش او را بکربلای معلی نقل نموده در ان ارض مقدس که در شان
او گفته اند انرا که بکربلا گذار است با آتش دوزخش چکار است مدفون گردید میرزا ابوالمعالی نطنزی وزیر غلامان و
مجلس نویس همایون در وقت توجه نجف اشرف در رکاب ظفر انتساب بود و بکربلا رسید لیکن بیماری داشت تا
آخر روزی وقت کوچ بکام رفته بعد از استماع [illegible] خود آمده و لحظه استراحت اختیار نمود ملازمان وقت کوچ [illegible]



سرانجام داده هنگام سواری خواستند که بیدارش کنند سفر آخرت کرده بود ملازمان [illegible] که سکته است [illegible]
گردد مفید نشده و چند قطره خون نیز بیاید نعش او را بکربلای معلی رسانیده در مدفنی که همان چند روز جهت خود خریده بود
مدفون ساختند حضرت اعلی از فوت خان مذکور که قدیم الخدمتی صادق العقیده بود متاسف گشته نظر بدوام خدمت سلسله او
مهم او را بمیرزا محمد رضای پسر بزرگ او که باستعداد و قابلیت کسبی [illegible] از قبیل شعور و کسب نیکوئی [illegible]
تفویض فرمودند وی از سلسله سادات برزرود نطنز بود که خود را از اولاد و احفاد زبده واصلین سید جمال الدین [illegible]
میدانند و سید جلال الدین از خدام مقبول الخدمه حضرت سلطان الاولیا برهان الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق قدس
سره بود و از زمره مریدان و معتقدان بمزید اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و انحضرت را نظر توجه تام بان سید مذکور بود
چنانچه در هنگام رحلت بنا بر وصیت شیخ او متوجه امر غسل و تدفین انحضرت قیام نمود [illegible] میرزا بمرتبه سلیم النفس
متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله و حسن خدمت
از مراتب بدان تربیتی یافته از جمله مقربان و محرمان سراپرده سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت
میر جلال الدین کاشی که در سفر خیریت اثر عراق عرب همراه بود و در ان سفر رحلت نمود و از انجمله شیخ جلال الدین کاشی که از
فضلاء زمره متقیان روزگار بود و در سال گذشته امر پیشنمازی مسجد مبارک جامع عباسی جدید اصفهان باو تفویض
یافته بود و در سفر خیر اثر ملازم موکب معلی بود و بعد از فتح در مسجد مرقد مقدس کاظمین و مسجد جامع بغداد و نجف اشرف
خطبه حضرات ائمه اثنا عشر بنام نامی همایون خوانده در کربلای معلی بیماری یافت و در همانجا برحمت ایزدی پیوست سعادت
مدفنیت ان ارض مقدس یافت حکیم نورالدین علی طهرانی مشهور بحکیم حیرانی [illegible] زیارت عتبات عالیات رفیق [illegible]
همایون بود او نیز در کربلای معلی بیمار شده و بسعادت مدفنیت ان ارض مقدس که [illegible] محبان اهل بیت است
فایز گردید میرزا غیاث الدین اصفهانی نواده خواجه نعمت الله [illegible] که سالها وزیر [illegible] بود و در ان سال وزیر دارالعباده
یزد گشته بود و درین سفر همراه بود در بغداد و بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی رفت و نعش او را
بکربلا برده در حایر مقدس مدفون گشت اکنون وقت انست که اشهب مشکین خرام قلم در مضمار وقایع سال تنگوز ئیل
در آمده همه احوال خیر مال یورش بغداد مرقوم کلک عنبرین سلک سوانح نگار گردد وقایع سنه مبارکه تنگوز ئیل مطابق
سنه [illegible] و خمسین هجری که سال ششم قرن دوم جلوس و دولت خاقان ظل اللهی حضرت شاه صفی است بازطلیعه لشکر بهار معرکه ارای عرصه
روزگار گشته در روز چهارشنبه سلخ جمادی الثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته نیر اعظم و فیض بخش عرصه
عالم [illegible] بر بساط جهان ارائی نهاده در گلشن سرای حمل [illegible] قدم میمون
[illegible] عروسان چمن [illegible] افسردگی یافته [illegible]
سرای جلوه [illegible] بهار [illegible]

برین دل چمن آرای و چمن دلنشین سرو بخوی علم افروخته جان و جهان تازه و تر ساخت لاله رخان چمن
از حمرای چهره فروزان رعنایی شهریار جوانبخت کامکار در ارض مقدس کربلای معلی نور در جهان افروز در ساعت فرخنده
مبارکی و فرخندگی در روضهٔ معطر منور سید الشهدا خامس آل عبا بفخر زیارت و طواف آن نوباوهٔ بوستان
اصطفی و ارتضی قرة العین بتول عذرا و مرقد منور مطهر تشنگان بادیهٔ کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و
اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال دریافت سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت نضرت و طراوت تازه
افزودند و ضروریات مشاهد مقدس از صندوق پوشهای دیبا و درجهای زیبا و فرشهای الوان زرتاری و دیگر و
شمعدان و چه سوز و قندیلهای سیمین و زرین سرانجام فرموده جمیع خدمهٔ روضات مقدسه و صلحا و افاضل کاظمین
و مستحقین آن خطهٔ طیبه از کوزاده تا اتباعات و تصدقات مسرور و شاد کام گردانیدند و از غلوی شوق و حسن اعتقاد
و ارادت خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبه دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضهٔ منورهٔ شاه مختار عرصهٔ
امامت و خلافت بدان سدهٔ سپهر سدره منزلت توجه فرموده کرهٔ بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته به
کربلا معاودت نمودند و از مردم حضور ... صادق الاخلاص سار و سلطان بیگلی برادر مقرب الخاقانی ... بیگ
توشمال باشی را بنابر وفور کاردانی و عدالت و رعیت پروری شایستهٔ امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات
ائمهٔ کرام علیهم السلام یافته تولیت آستانهٔ متبرکه و حکومت بلدهٔ شریفهٔ حله را باو تفویض فرموده مواجب تمام
کس از طوایف عقیدت گزین قزلباش قورچی نجف کرده قورچی باشیگری قورچیان مذکور را نیز باو ارزانی
داشتند و تمامی داد و ستد و ضبط و ربط و نظام و نسق زراعات سرکارات مذکور را برای ضابطان منوط و مربوط
گردانیدند بعد از فراغ خاطر از امور ضروریهٔ انجا عنان عزیمت بصوب دار السلام استعداد یافته صندوق پوشهای
زرتاری و دیباوه فرشهای الوان زیبا سرانجام دادند چون ماه جمادی الثانی از عشر ثانی گذشته ماه مبارک رجب
ایام وقفهٔ روضهٔ مقدس حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة و السلام است نزدیک رسیده بود
و احادیث صحیحه در باب زیارت ایام وقفهٔ رجب مشهد معطر و مرقد منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که بر آن مترتب
و از حضرت عالیات ائمهٔ کرام علیهم السلام وارد است حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرافت آن ایام ادراک
این سعادت عظمی و دریافت این عطیهٔ کبری از صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته اردوی اعظم
را در بغداد گذاشته با معدودی از مقربان از رکاب اقدس و مجلس ... ادراک این منزلت علیا شتافت
جریده و سبکبار باقتضای العود مع العود گویان و راه صدق پویان بدان اماکن شریفه بازگشته توفیق
زیارات ایام و لیالی متبرکهٔ وقفهٔ مذکور حاصل گردید بعد از حصول این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب اعلی
بصوب دار السلام عود نموده چند روز به قضای امور ضروریهٔ بغداد پرداختند عمارات ... گنج در داده ...

[illegible]

بصوب خطهٔ مبارک سرمن رای که بمرقد مطهر دو امام اشتهار دارد و در کمال مسکنت و نیاز مندی بسعادت
زیارت آستانهٔ رفیعهٔ عسکریین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمان قائم آل محمد صلوات الله علیه و علیهم
و در مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت دعای مستمندان و نیازمندان فایز گردیده کل سکنهٔ آن مکان
متبرکه را از ذکر و اناث حتی الاطفال و کودکان شیرخواره شماره فرموده هر یک را نصیبی و قسمتی داده از غرایب حالات
در آن شب از عورات حامله عورتی وضع حمل نموده صباح پدرش آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرد و دو مستوره
سایر کودکان رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از انجا عنان فیروزی بصوب مراجعت انعطاف داده چند روز در
وطن ... اقامت انداخته سپاهیان عسکر ظفر نشان پرداخته و غازیان را رخصت انصراف بمساکن و اوطان
داده موکب نصرت نشان بجانب دار السلطنهٔ اصفهان بحرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم شهر رمضان المبارک در مقر
سلطنت و مستقر خلافت نزول اجلال فرموده وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دار السلطنهٔ اصفهان فرستادن
آقا محمد مستوفی علامانت برسم رسالت بجانب هندوستان چون فیمابین حضرت شاهی ظل الهی و حضرت بادشاه
والا جاه شاه سلیم فرمان فرمای آن ملک اساس دوستی و محبت و طریقهٔ اخوت و یکدلی بنابر رابطهٔ قدیمی که میانهٔ
این دو خاندان والا دودمان رفیع مسلک بود تبارکی استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امور دولت یکدیگر را با هم
اعلام میفرمودند در سال فتح دار السلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت آن بآنحضرت اعلام شود لهذا
مکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت و برادری و استقرار مراتب صداقت و یکدلی مرقوم کلک گوهر نگار
گردانیده حقیقت ارتکاب این سفر خیر اثر و فتح دار السلام در طی نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی انها و اخبار فرمودند و تحف و
نفایس این دیار بر حسب حوصلهٔ آن ملک ... بعد از غنایم بغداد بر وجه لایق ارسال داشتند دیگر از سوانح تفویض ایالت و ولایت
عربستان حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک تبیین این مقال آنکه قبل ازین تحریر پیوست که سید منصور برادر سید
مبارک را ترتیب فرموده بایالت آن ولایت نصب فرموده بودند و او در امر ریاست و حکومت مستقل گردیده و در ایام
سفر بغداد حکم همایون بنفاذ پیوست که با عساکر انجا متوجه عراق عرب گردیده و در آن سفر خیر اثر در رکاب سعادت
انتساب بوده مصدر خدمات پسندیده گردد موما الیه توفیق این خدمت نیافته و در خانهٔ خود بعذرهای
نامعقول تمسک جسته بلکه باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده با جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت مینمودند
خصوصا شیخ عبد الله لقمان منازعه آغاز نهاد و این معنی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آن سفر
سید محمد ولد سید مبارک را مورد تربیت گردانیده بلقب ارجمند خانی و ایالت آن ولایت مفتخر و سرافراز گردانیدند
شیخ عبد الله لقمان مصحوب او گردانیده بدان صوب فرستادند و امام قلی خان بیگلربیگی فارس را بمدد و کومک او
مأمور گشت چون سید محمد خان مذکور و سید منصور با متابعان خود بمقابله در آمده در مقام خلاف شد امام قلیخان

[illegible]

بموجب فرمان قضا جریان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار بر وی تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته فرار
نمود و سید محمد خان بقلعه درآمد و سید منصور بجانب آل فضول توسل جسته بمیانه ایشان رفت و در آنجا قلعه [illegible]
کرده در آنجا میباشد و تا حین تحریر که مطابق سنه ثلاث و ثلثین و الف است در آن قلعه بسر میبرد تا من بعد چه بر سر آید
عنقریب منزوی [illegible] خواهد یافت دیگری از سوانح این ایام ملک اختیار الدین از عمل کیچ مکران بدر
گاه سپهر دستگاه [illegible] از عظمای ملوک آن ولایت است در سنه [illegible] بدلالت هادی بخت و یاری اقبال احرام عتبه علیه
گردون مثال که کعبه آمال عالمیان جاه و جلال است بسته از روی صدق تمام و صفای طویت بدین سعادت عظمی فایز
گردیده بر طبق نام خود بخت یار گشت و صدق قول او از طرز خدمت و آداب ورزی بر صفحه ضمیر انور پرتو انداخته او را
بدستور مخلصان شمول عواطف ساخته الکای [illegible] پادشاه رحمت فرمودند و زیاده از مامول نوازش یافته کامیاب
مطلب از آن ولایت گشت و در سفر ثانی دارالسلام بغداد با جمعی از تفنگچیان آن دیار بآن یورش حاضر گشته مصدر خدمات
پسندیده گشت و مقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید دیگر از وقایع متنوعه تفویض وزارت دیوان اعلی است بسلطان
العلمائی خلیفه سلطان ولد میر رفیع الدین محمد صدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود که از سادات عظیم القدر اصفهان مشهور
بسادات خلیفه و اخیار و اکرام میر بزرگ والی مازندران اند شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور و فضل او در صحیفه اول
در طی اسامی شریفه سادات و علما زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته اکنون میر رفیع الدین محمد [illegible]
بعالی رتبه صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل و کمال آراسته و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس [illegible]
در مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بمزید مصاهرت حضرت
اعلی سرافرازی دارد و [illegible] سلطان خان ولد شاه علی میرزا را که وزیر دیوان اعلی شده بود [illegible]
حضرت اعلی بعد از امعان نظر بکمال ارباب استعداد و شایستگی این منصب عالی موی الیه را که بجوهر ذات و اهلیت
واستعدادات حسبی و نسبی بین الاعاظم والاعالی شرف امتیاز داشت سزاوار تکفیل این امر عظیم القدر دانسته
و قدر و منزلت او بتفویض این منصب ارجمند سربلندی یافت بلکه این منصب ارجمند بلندی از وجود گرامی آن معدن
فضل و افضال یافته بذروه [illegible] نامی رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوب درین باب یافته در سلک نظم در
آورده اند از آنجمله رفیقه و افسر وزارت از الهامات غیبی است و وزیر شاه شد سلطان العلما نیز تاریخ این منصب
عالی است که فرزندی محمد [illegible] وزیر زاده [illegible] در سلک نظم کشیده و هم درین سال قرار یافت که خواجه محمد
معصوم که ناظر قورخانه همایون و مستوفی بقایا بود احکام داد و ستدی که از دفاتر بقایا یا شود بجای مستوفیان ممالک
مهر زند و مستوفیان عظام بقایای ملک ممالک در آخر سال بیرون نوشته باو بسپارند ذکر وقایع دیار روم که چون
موقوف علیه مقصد است از ایراد آن ناچار و گزیری نیست قبل ازین سمت گذارش یافت که در روم طایفه ینگی




عثمان [illegible]

بر سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار موسوم به [illegible] قلعه استنبول حبس کرده مصطفی
عم او را پادشاه کرده برتخت خواندگاری نشاندند و بالآخره از بیم فتنه او باتفاق و [illegible] قتل سلطان
عثمان قرار داده او را از میان برداشتند و سلطان مصطفی را که بعد او بر سریر سلطنت عثمانی تمکن ساخته چون
اخبار از بلاد روم منتشر گردید محمد پاشا بیگلربیگی ارزن الروم که بین الجمهور [illegible] پاشا مشهور است بمصاحبت [illegible]
برخواسته خون سلطان عثمان را وسیله طغیان و عصیان ساخت و از طایفه ینگچری [illegible] در هرجا بدست آورد
بیجا بقتلش پرداخته رقم [illegible] کشیده و [illegible] جلالیان پیش گرفته جمع کثیر از لوندان بی سر و پا بسر خود جمع
کرده و ولایات قریبه ارزن الروم که حالا ارض روم [illegible] تصرف نموده بعزیمت آنکه باستنبول رفته
سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشانند و از طایفه ینگچری انتقام کشد با فوجی کثیر با [illegible] که در
حوالی استنبول است رفته و در همه جا نهب و غارت کرده بر احدی از طبقه ینگچری [illegible]
شد العلم عند الله تا دو هزار نفر ینگچری را بتیغ انتقام گذرانیده اموال بیحساب بدست آورده بطایفه لوندان داد
علما و ریش سفیدان و دولتخواهان سلسله آل عثمان بر خلاف [illegible] اعمال او کرده او را ازین فضولی منع
کردند و این حرکت ناهنجار او را موجب تخریب [illegible] دولت دانسته در صدد دفع او درآمدند و او از [illegible] عظمای
درگاه عثمانی مایوس گشته بارض روم مراجعت نمود و درین [illegible] اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشوریدگی
طبع و خبط دماغ موسوم بود و بدینجهت مخلوع گشته سلطنت بسلطان عثمان قرار گرفته بود گویند درین اوقات که دیگر
بار بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده و اعمال خارج از دایره عقل و حرکات نامناسب از او صدور یافت
بدین جهت رای عظما و ریش سفیدان سلسله آل عثمان از بیم تزلزل در بنای انتظام امور دولت بدان قرار گرفت
که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کوچک و خورد سال بود بر تخت سلطنت
نشانند طایفه ینگچری از بیم باز خواست قضیه سلطان عثمان راضی بسلطنت او نمیشدند والده سلطان مراد با عظما
الطایفه عفو ذنوب ایشان را کرده و معتبران طبقات لشکر را بانجمن که طایفه ینگچری عهد و پیمان [illegible] که من بعد از
مقوله واقعه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از باز خواست خون او درگذرند طایفه ینگچری [illegible]
بر طبق قانون همیشه داشته اند بدستور [illegible] شده باشند بعد از انعقاد عهد و پیمان و استرضا خاطر آن طبقه و صلاح
اندیشی خیرخواهان باستصواب مفتیان سلطان مراد را جلوس فرمودند سلطان مصطفی دیگر باره مخلوع گشت و در
خلال این احوال دارالسلام بغداد درآمدن بدست فرقه قزلباش چنانچه تحریر [illegible] سریر اعلی عثمانی رسید
جمعی که در [illegible] صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل مهام دولت بودند متغیرانه در مقام استرداد آن مملکت
درآمده بعد از مشاوره و گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید ثبات و کاردانی اتصاف دارد و [illegible]

حالات بغداد و خیر و اکامت (؟) و بگلربیگی دیار بکر بود و وزیر اعظم و سردار گردیده انتظام امور سرحد قزلباش برای
و صوابدید او منوط و مربوط گردانیدند که بهر طرف صلاح دولت داند توجه نماید و ینگچری آقاسی سابق چون در ظهور سلطان
سلطان عثمان مقتول آمده بود و دیگر ینگچریان دلیری کرده و عصیان و طغیان از او بظهور میرسید و دفع نموده که سر
فلک بغداد و خند (؟) و عموم سپاه اسلامبول که قاپو اغلی می نامند تدارک سفر مشغول گشته جبه خانه و توپخانه و اسباب
یورش بغداد روانه دیار بکر شدند که حافظ احمد پاشا پیوسته بامور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون توقیع
وزارت اعظم و سرداری یافت احکام موکد باحضار پاشایان و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب
و ارزروم ایلی و اناطولی و غیر ذلک فرستاده ایالت ولایت دیار بکر را بمراد پاشا نامی تفویض نموده آن سال
در دیار بکر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سرحد گردند شرح لشکر کشیدن سردار مذکور بعراق عرب
و بازگشتن بی حصول مقصود و بعد تشویش و تعب در وقایع سال آینده مرقوم قلم منشیان گردد ان شاء الله تعالی شرح [illegible]
اطراف [illegible] و بعضی از سوانح احوال [illegible] چون بعد از معاودت از یورش بغداد چندگاه دار السلطنه
اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضه رضوان گردید و اوقات فرخنده و ساعات بعدل ایالی
و انجاح مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی و [illegible] و این بندی که دران بود و وقت مبارک آخر
ما بقیه عارضه روی داده [illegible] که روزی بصحت گرائیده از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان
فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دارالملک فرح آباد که روضه زینت بخش قصبه اشرف که قطعه ای
جنان ملکه جنان قطعه ای از [illegible] قدوم مسرت لزوم عطر سای و مسرت افزای آغا بها و اعیان
پیام از طرف پاشا به سریر اعلی آمده و بعد از ادراک عتبه بوسی و حضور مجالست مجلس بهشت آیین و ادای رسالت
و سفارت مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردید و از جمله سفرا و ایلچیان ندر میرزا
نامی از ندبک ایلچی بلخ است که از جانب ندر محمد خان والی آنجا بدارالسلطنه اصفهان آمده چون جواد خوش خرام
مرکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر و اهالی اصفهان برسم استقبال قیام نموده با عزاز
و اعزاز در عمارت سر بستان باغ خلد آیین نقش جهان فرود آوردند و روزی چند که در اصفهان اقامت داشت کما
ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از آنکه فی الجمله ازراه آسودگی یافت متوجه مازندران گشته در خطه طیبه اشرف
بسعادت کورنش همایون و عز بساط بوسی دریافت و بعد اخلاص صداقت آیینی که آورده بود با هدایای آندیار بنظر
در آورده دو ماه در ملازمت اشرف بود همواره بانواع نوازش و احسان و الطاف شاهانه سرافرازی داشت
بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب محبت اسلوب شاهی روانه گشت سانحه دیگر خواجه جامی نام ایلچی خرم
پیام شاهزاده جوانبخت کامکار سعادت فرجام دولت یار شاهزاده خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه

شاه سلیم

[illegible]

شاهزاده خرم پسر بزرگ جهانگیر
سلیم بود و [illegible]
[illegible]
و بعد [illegible] گردید.



شاه سلیم فرزند فرمانده ممالک هندوستان است که در قصبه شریفه اشرف آمده تقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشت
مکتوب مشحون بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه که بافساد مفسدان که میانه او و [illegible] والده عالیشان روی داده
بود بنظر اشرف آمده تقبیل بساط جلالت در آورده و در ان مخالفت نامه های شکایت بسیار از بی وجهی و بی التفاتی پدر بزرگوار
[illegible] بر سر او فرستاده نموده بود و حضرت اعلی خواجه جامی مذکور را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز
جهان افروز در پایه سریر اعلی بود و بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافته جواب نامه بر وجه مرغوب [illegible]
مرقوم گشته و در ان بخط [illegible] سامی نصایح مشفقانه درج فرموده اعلام نموده که چون اطاعت والدین فرمان واجب الاد
[illegible] و زمان [illegible] آن فرض و متحتم است لایق بحال آن فرزند سعادتمند انست که در رضا جوئی خاطر
شریف پدر بزرگوار بوده بحضرت ایشان خدمتکاری و رعایت حسن ادب بر سر رضا آورده و از امور که مکروه طبع منیر
آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که [illegible] فی نفس الامر موجب خوشنودی خالق و پسندیده خلایق و [illegible]
و بر خورداری آن فرزند سعادتمند خواهد بود و با خصمان و ارباب عرض مدارائی کرده [illegible] چنانکه
خواجه شیراز گفته آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا و ایلچی مذکور را با [illegible]
خسروانه بوجه مقتضی المرام با تشریفات لایقه روانه فرمودند دیگر ایلچی شاهین گرای خان پادشاه زاده تاتار است که
کما ینبغی ذکر یافت [illegible] و جانی بیک گرای عم زاده اش که نوبت رو بمیان سلطنت قوم تاتار [illegible]
با او معاودت می ورزید التجا به پناه [illegible] اقبال همایون آورده مدتی در رکاب سعادت انتساب منظور و کامیاب بود
و در بند شروان محل اقامتش قرار یافته در کمین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول این مطلب گماشته
مساعدت و معاضدت صوری و معنوی بظهور می آوردند در خیال معاودت [illegible] و هر گونه وسایل که در مشیت
الهی و در لوح محفوظ مرقوم و در مثبت مکتوب بود سلطنت قوم تاتار و فرمان روائی مملکت آن دودمان بمحمد گرای خان برادر
بزرگتر او قرار یافته عظمای قوم سلطنت او و ولیعهدی برادرش شاهین گرای که باصطلاح تاتار قلغای می نامند اتفاق
نموده او را طلب داشته بودند و او از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت خود گردید و بر حسب دلخواه کا[illegible]
گشته اعیان الغایه بتمکین سلطنت محمد گرای خان و ولیعهدی شاهین گرای [illegible] از تقریر ایلچی مذکور [illegible] چنین معلوم
گشت که از جانب خوانکار روم نقود وافره و تحف و هدایای فاخره [illegible] بجهت او آورده و ارکان دولت عثمانی او را
بمطاوعت و انقیاد سلسله آل عثمان و مخاصمت جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت
دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیده حضرت اعلی میشمرد چنانچه نقش نگین [illegible]
مکتوب صداقت اسلوب شاهی زده بود و غلام شاه عباس شاهین گرای بود با پاشایان روم که بمعاونت جانی بیک
گرای که برادر [illegible] یافته بود در [illegible] نموده غالب آمده بود و [illegible] انتظام و احوال خود را که به نیروی اقبال

[illegible]

ظاهری و باطنی آنحضرت دلالت نمیت و توسل مخلصانه او بدین دودمان ولاء توقع یافته بود بعرض اقدس رسانید
شکر الطاف و اعطاف شاهانه که در بین چند سال شامل حال او بود با حسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی آن دو فور
توجه و غایات عنایات و اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات بادشاهانه گردانیده حضرت اشرف ارفع [illegible]
و مکتوب عنایت اسلوب قلم آورده و در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن نصایح ارجمند [illegible]
درج فرموده و هدایا و تنسوقات وافر و با خلع فاخره ارسال داشته و دیگر ایلچی محمد پاشا را ابازه است سید عزیزی
بود موسوم و معروف بامیر افندی در میان عموم سادات را بنابر تعظیم میرافندی می نامند باعث ایلچی
فرستادن او آن بود که چون بیگلربیگی ارض روم بود و بنا بر قرب جوار و مصلحت دنیاداری با امیرگونه خان بیگلربیگی
چخور سعد طرح آشنائی انداخته با و طریقه مدارا سلوک میداشت بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او بجهت بازخواست
ان واقعه دایوس گشتن از موافقت علمای رومیه چنانچه تحریر پیوست بنا بر احتیاط و صلاح حال خود بوسیله امیرگونه خان
اظهار توسل باین دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور که از معتمدان او بوده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده [illegible]
و مضمون درگاه شاهی شمرده هر چند از نخستان ابازه رایحه صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی نرسیده [illegible]
و اظهار عقیدت و اخلاص او جز این نبود که اگر رومیه در آزار اعمال که از و صدور یافت باز [illegible] مقام [illegible]
و او در واقعه پیش ایدامی و گریزگاهی داشته باشد اما بنا بر مراعات سلسله ظاهر چنانکه شیوه رضیه و اخلاق مرضیه آنحضرت است
که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان مرعی میدارند امیر افندی را منظور نظر التفات گردانیده و منشور [illegible]
ارجمندی باسم ابازه در قلم آورده و مشتمل عنایت شاهی گردانیده و تنسوقات و هدایای شاهانه [illegible] نموده
بیک نام قورچی استاجلو را در مرافقت امیر افندی نزد او فرستادند و ابازه در مبادرت حال بوده [illegible]
افتخار نموده مقدم قورچی را باعزاز و احترام تلقی نمود اما بالاخره دو جهتی و شعار مکر و حیله از و ظاهر شدن گرفت
بنزبان درگاه والا اعمال حیله اند و بظهور آورده چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد
مست این دو جهتی زیوس قبله عشق کی باشد و بس **ذکر وقایع شهر که در این سال وقوع پیوست** چون اخبار روم و سرداری
حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر در دیار بکر نوعی که مذکور شد از [illegible] منهیان و جواسیس بمسامع عز و جلال رسید [illegible]
لشکر بطرف آذربایجان گشته حزم و احتیاط مقتضی آن گشت که محل عبور لشکر روم [illegible] و محتاج غارت سازند
رومیان بطرف آذربایجان از دو راه واقع میشد یکی راه ارض روم [illegible] و طغیان ابازه باشا محل [illegible]
وان دیار بکر براه وان آمدن بنا بجهت [illegible] مقربان [illegible] رستم بیک [illegible]
فرستاده که باتفاق شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان امراء و عساکر انجا [illegible] وان [illegible] و حوالی وان
[illegible] جا که امکان عبور رومیه بوده باشد نهب و غارت کرده [illegible] و محتاج لشکر در ان دیار [illegible]



رستم بیگ حسب الفرموده بدان صوب نهضت نموده باجتماع امرا و عساکر اشاره نمود چون جنود ظفر ورود [illegible] جمع آمده بودند
قشون و لشکر خود را فراخور امکان و مداخل دخیرت دین و دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی رستم بیگ بعرض
عرض در آورده با قشون آراسته و لشکر با جمعه در پیراسته در کمال شوکت و اقتدار بجانب [illegible] رفتند
[illegible] صامت و ناطق بر دوخته قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه و پاشایان [illegible]
آن سرحد حرارت مقابله و معارضه با جاه و لشکر فیروزی اثر قزلباش نتوانست نمود و رستم بیگ در [illegible]
بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات بعرض نموده مورد الطاف و تحسین گردید دیگری از سوانح محاربه قاسم خان
و قورچیان افشار است با مخالفان دین و دولت در موصل شرح این قضیه آنکه قاسم خان ایمانلو و یوزباشیان و قورچیان
افشار چنانکه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد قیام داشته در این سال جمعی از رومیان
و اکراد و اعراب تابعه سرداری حافظ احمد پاشا بجمعیت دیار بکر مستظهر و قوی خاطر گشته با سه هزار نفر
که مقصد [illegible] خلجی بوده بسرکردگی کور حسن پاشا نامی از امراء رومیه و برادر کور حسن پاشا که در حوالی بغداد [illegible]
گشته بود با سپاه بسیار بموصل آمدند زیاده از [illegible] نفر ملازم [illegible] قاسم خان جمع نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع [illegible]
نفر نشینند و به نیروی دولت و تاییدات اقبال کمر همت بدفع اعادی چست بسته عزم محاربه نهاده [illegible] صف سپاه
مخالف تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان موافقت نموده قاسم خان و مردم او دلیری قتال جلو ریز معرکه
در آمده از طرفین آتش حرب اشتعال یافت شکست افواج قاهره بر آن فئه کثیره غالب آمده تا [illegible]
زیاده قتل آمده غنایم موفور بدست سپاه منصور آمده نقد السیف پراکنده شدند بعد از اطمینان خاطر از فتنه سرحد
یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع نموده با سرها و اسرای [illegible] بپایه سریر اعلی آمده در [illegible]
جنت نهاد نظر جاویدان در آوردند شرح واقعه مذکور از تقریر یکه و تقرر قورچیان حضار مجلس این معرکه بتحریر پیوست
**ذکر [illegible] بیک [illegible] عراق عرب و شرح [illegible] با اعادی در موصل [illegible]**
**[illegible]** چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل [illegible]
جنود روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال رسید که قومی از اعراب نیز خصوصاً [illegible] طالب [illegible]
در مقام غدر و نفاق در آمده بجانب حله و نجف حرکت کرده اند و اضرار ایشان بخلق آن دیار میرسد و طایفه افشار
بنابر علت وبا که در موصل شیوع یافته از [illegible] لشکر اندیشه جمعیت [illegible] قاسم خان با اندک مردمی [illegible]
موصل است و از ولایت محل شورش و انقلابات و انقیادات موجب تزلزل و اختلال [illegible] دولت قاهره [illegible]
[illegible] اقتضای آن کرد که یکی از ارکان دولت [illegible] غیرت و مردانگی و [illegible]
[illegible] دولت [illegible] باشد از درگاه معلی روانه آنطرف گرداند که عساکر [illegible]

شکر و تحفه و دعا جمیع نموده کمر همت بر دفع اعادی جنود و هر یک از مخالفان قصور و سرحد امداد نماید روی نماید که کمک و
امتیاج اقدس معاونت ظفر داده و در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد عمل آورده و از جمله مقربان اخلاص
شعار ذیل بیک قورچی باشی تاثورا که بصفات حسنه اتصاف دارد و بدین خدمت مامور گردانیده و با فوجی از عساکر
ظفر شعار و میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان را و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف روانه آن طرف فرموده و
ذیل بیک اندر کاب معلی بس جدا شده روی عزیمت بصوب آورده و بسرحد دزه بیگ بوضوح پیوست که جمعی از
رومیه و تحفه و عدد و موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم خان با خوانین و دویست سیصد کس از غازیان
افشار که در قلعه موصل بوده اند دفعان اذوقه و ذخیره و علت و باکه مردم جمعی راه عدم مسپرده صلاح در توقف و
قلعه داری ندیده و قبل از وصول مخالفان بیرون آمده مخالفان تصرف در قلعه نموده و بیم آنست که خان احمدخان
اردلان نیز بجهت قلعه گرگک قراندخت [illegible] آن قلعه نیز بتصرف اعادی در آید و میانه سارو سلطان بیگدلی برادر
بیک که [illegible] صفات مقدسات و قورچی باشی تورچیان [illegible] اشرف است و طایفه اعراب [illegible] نجده و دو کرکلا
[illegible] آمده بوده محاربه وقوع یافته ذیل بیک از ورود این اخبار در حرکت مسارعت نموده چون بحوالی در تنگ رسید
حسین خان حاکم کردستان با معدودی چند آمده باو پیوست و در آنجا بوضوح انجامید که سه هزار فوجی از رومیه را سرکردگی
حسن پاشا چرکس بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعیین نموده و قریب پنج شش هزار نفر از رومی و کرد و عرب بر او
جمع آمده متوجه الغرب شده اند و تا ده سه هزار خانه دار رعیت را از حدود قلعه ذیاب مشهور بقلعه [illegible] کوچانیده اند
[illegible] ذیل بیک بعد از استماع این اخبار سان عساکر ظفر شعار که در آن وقت جمع بوده گرفت موازی
سه هزار نفر سپاهی یراق دار و [illegible] تفنگچی [illegible] از آنجا بر سبیل ایلغار آن مسافت بعیده را در دو روز طی نموده در یسیم
بسر مخالفان رسیده و از شدت ایلغار زیاده دو هزار کس نرسیده بودند و از آن طرف مخالفان اندازه و ورود
قزلباش و لشکر ظفر اثر متزلزل گشته گروهی از اکراد و اعراب پراکنده شدند از آن جمع سه هزار کس [illegible] اعدا
جانبین صفوف قتال آراسته گشته دلیران رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان برده و فیما بین آتش حرب اشتعال
پذیرفت و با اندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد و جنود ترکمان
بنیروی دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر یافته قریب شصت هفتاد نفر ظفر شمار ابراز شدند و از سپاه ظفر جاه کسی
ضایع نشد و حسن پاشا با لقبه السیف منهزم خود را بجرم قلعه رسانیدند و اکثر ایشان نهب و غارت غازیان
[illegible] گردیده و بعلت آنکه در شهر و قلعه طغیان عظیم داشته هر روز جمعی از ایشان تلف میشدند میانه حسن پاشا و
ذیل بیک رسولان آمد و شد نموده قرار دادند که چون در قلعه دیاست مردم لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه نگذارند
که بعد از لشکر [illegible] طاعون آنچه از جانبین مصلحت باشد عمل آید ذیل بیک [illegible] بعضی داده [illegible] و اکثر



بالکو جانیده و برده بودند باز گردانیده مظفر و منصور معاودت نموده حسب الامر اشرف میرفتاح را با تفنگچیان بقلعه بغداد
فرستاده که همراه بیگلربیگی بمحارست قلعه قیام نماید و خود باز گشته در حینی که رایات منصور بقصد سفر گرجستان در
امده و در سلطانیه اقامت داشت بملازمت اشرف سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور را بعرض رسانید و اکثر
دو سه نفر از غضنفران معرکه تنبیه یافت [illegible]
[illegible] بر هوشمندان عالم صورت و خرد پروران جهان
معنی واضح و لایح و نزد محققان ثابت که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته و در لوح محفوظ از قلم تقدیر رقم
ان باشد برحسب تفضل الله [illegible] و بحکم [illegible] از کتم عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلا و مردم
روزگار دافع تمشیت قضا و مانع سیر تقدیر نمیتواند شد و فحوای العبد یدبر والله یقدر مؤکد این معنی است و چون
[illegible] آید و با قضا گردش فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور در قلم تقدیر رقم پذیر گشته بود که لامحاله
بظهور آید و زمانه فتنه ساز ابواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلایق گشوده بود برحسب اراده الله [illegible]
ان بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام میافت صورت این حال و نظیر این مقال فرستادن فرهادخان [illegible]
ایرانت بجانب گرجستان که باعث ظهور وقوع چندین قضایا عظیمه و منتج حدوث انواع فساد و خونریزی و
بلایا و فتنه انگیزی گردید و شرح وقایع آن در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت ولایت
گرجستان کاخت بعد از آن که خلق آن دیار [illegible] و بعصیان و طغیان ظهورث جاهل نادان مورد
[illegible] غضب و سخط شاهی گردیده از [illegible] گشته از قتل و اسر و خرابی از حیز انتفاع افتاده بود و بیگربخان
خان [illegible] قاجار تفویض یافته او را با بعضی از ایماقات بآنجا فرستاده بودند و او در [illegible] قلعه قرار [illegible]
اختیار نموده بنای شهر انداخته هر طبقه خانهای مرغوب و حمامات و عمارات ساخته بودند و بقیه السیف گرجیان
را نوید عفو بخشیده امان داده بودند گروهی از آوارگان که از بیم قتل و اسر باطراف و جوانب پراکنده گشته در زوایای
خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان اگرچه نمک ایمان نچشیده بودند بآنجا جمع آمده بقیه را آباد [illegible]
رسیده بود رفته رفته گروهی از [illegible] و سپاهیان نیز که بیم رفته از ایشان بود در مقام [illegible] جمع آمده بودند و در [illegible]
[illegible] بیگرخان و [illegible] گرجیان که در خدمت همایون اعلی را مکالمه دارند بعرض اقدس رسید که میانه [illegible]
و سپاهیان گرجی که بآنجا آمده اند و ظهورث آمد و شد و مراسلات نهانی بوقوع می انجامد و محتمل است که آن طبقه
اختلال رعایا دیگر گردد و عنقریب از ایشان فتنه حادث گردد و رای عالم آرا متعلق گردید که یکی از ارباب کیاست و
و اصحاب درایت را بدانصوب فرستند که تحقیق حالات گرجیان رسیده و در دفع و رفع فتنه انگیزان و نظم و نسق ملکی
صلاح دولت قاهره بوده باشد عمل آورد و لهذا فرهادخان سپهسالار که در آن اوان بپایه سریر سلطنت نشان بود [illegible]

مامور گردانیدند و مومی الیه کرجی با کمال جمعیت و مهمات همایون خان والی گرجستان کارتیل و تسلیت ادو [illegible]
متعهد بود که اظهار اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب وقوف تیول و الکا
و از جمله مقربان بزم اقدس بود در فتح سپهسالار گردانیدند که چون صاحب وقوف نیک و بد مهمات گرجستان است
و بحسن اخلاص و ظهور بندگی و خدمتکاری محل اعتماد و شایان گشته انچه لوازم دولتخواهی و خیراندیشی نظم و نسق آن
ولایات لایق دولت داند معمول گرداند و عیسی خان قورچی باشی را که خیره و دختری همایون اعلی است نامزد همراه او
جانب بوده مصحوب معتمدان مذکور روانه گردانیدند و حکم شد که امرای قراباغ و شروان تمامی نزد سپهسالار جمع و مومی الیه
بگرجستان رسیده امرای شروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون عروسی و دامادی همایون خان در میان بود
یوسف خان بیگلربیگی شروان و محمد قلیخان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ و امرای عظام و سایر لشکر اسلام با تحف
و پیشکشهای گوناگون با ایشان بجشن اول جشن عروسی انعقاد یافت و بعد از آن چون هنوز گوکب نکبت گرجیان که
از حضیض وبال بیرون نیامده بود از اول فصل تنوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود و جهت تحقیق حال و ذکر سبب و عیب ؟؟
الطاف مراتقریب همرای غزای گرجیان باشی اجرق که شهرت داده بودند احضار نمودند قریب دو هزار کس تمکی
دو هزار کس یکی با اسلحه و یراق جمع آمده اندکفاست فساد و عصیان از صورت حال ایشان نمایان بوده و با مهابت
مور و خاطر بدبخت و رفع آن گروه اشرار قرار گرفت و تکلیف گرد که چون ریش سفید باشی اجرق به موافقت و تهمتن
بر تمه و دشوار مهابت آلات جارحه خود را بغاریان داده خود از همراهی سفر باشی اجرق معاف باشند بعد از گرفتن آنکه
و یراق تمامی آن کفره با تش قهر سوخته معروض تیغ بی باک گردیدند بعد از ظهور الصوب مراد مذکور جنت باطن و ارتداد
خود را ظاهر ساخته از غیرت تهم کشتی بهوس حکومت و بزرگی کارتیل با زمامداران و عظمای الطاف موافقه نموده و تحمل
مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد و خون ریختن و فتنه انگیختن از او ظهور پیوست تفصیل حالات و ظهور
عصیان و طغیان این شوریده بخت تیره روز که رنگ حرام در وقایع سال نو نگاشته کلک سخن پرداز میگردد و در این سال
از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت و بای طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافت و در دار الارشاد اردبیل
تنده ؟ آن بیشتر به بوده که در نفس بلده زیاده از بیست هزار کس تلف شده در مواضع و محال قریب خوش و مشکین و تبریز
و ارس گرم رود و محال قربیت و هزار نفر که از مجموع بلا اغراق یکصد هزار نفر زیاده از راه عدم پیموده و از پیران معمر روزگار
استماع اتفاق که مرکز دوران و دیار مثل این شدت بدین مثابه طغیان ننموده بعضی محال طارم و قری فروین نیز بنابر قرب
جوار سرایت کرده تلف شدند ذکر متوفیات که در نسل الثلث واداع نمود بعضی از کاینات اسفندیار بیگ عرب گرلو که از جمله
بساط اقدس بوده در هنگام معاودت از سفر خراز عقیده در حوالی نهاده وقتی که سواره با چند نفر از تعاطی مباشرت
جنون و حال برو متغیر گشته از رفتن بازمانده خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت از صول جالفت محمد تحت روان فرستادند که

خبر قدمی بوده مطاقت شده و بارعمل سواری نموده تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرد و او را بامین اورده
که لحظه در سر راه استراحت نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود و ودیعت زندگانی بمقتضای اجل سپرده متوجه سفر آخرت شده
و الد کمال بیک است که آبا عن جد از زمره صوفیان صافی طویت این دودمان بود بمنصب اوجی باشیگری سرافرازی
داشت که ابا در اواخر ایام حیات از دور اعتماد و التیک اقاسی باشی حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوجی
باشیگری که موروثی آن سلسله بوده با او تعلق گرفت و بنوراهت داد و ابدالی بمدارج علیا رسیده ترقی نموده
برور پایه قدر و منزلتش بلندی یافته از زمره مقربان خاص و محرمان صاحب اختصاص گردیده صاحب رای و مشوره بود
چون پسرش صغیر و کودک بود منصب موروثی باحدی تفویض نیافت که بعد از آنکه بنشو و نما قابلیت آن خدمت داشته
باشد بافضای این عمل شود سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود و بعد از معاودت
یورش بغداد و در دار السلطنه اصفهان مریض گشته نشان علت سرطان در بدنش ظاهر گشته بان الم مبتلا گردید
مکرر فصد کردند و تدبیر نمودند اصلاح نپذیرفته و رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطبا و تصرفات جراحان دافع
نگشت عاقبت رحل اقامت برچید و رخت اجل به منزل آخرت برد پدرش شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت
مکان بود و همیشه آن سلسله شرف مصاهرت این دودمان بوده وی نیز دو مرتبه باین رتبه والا سرافرازی یافته
مقطوع العقب بوده فرزندی از او در وجود نیامده متروکات خود را در زمان حیات وصیت بدین بحضرت اعلی مبارک
بوده چنانچه مسوده این اوراق مکرر از وی این اعتراف شنیده بود و الوکیل دیوان نیز برداشت تبارات متملکاتش
بحیطه ضبط در آمد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه سلطان بن رفیع الدین
محمد صدر تفویض یافت ذکر وقایع اود ئیل ترکی مطابق اربع عشرین و الف سال ... از قرن دوم ایام سلطنت همایون عباسی
باد نسیم عنبر بوی بهار مشام روزگار دمیده و زمانه عطرسای اغاز نهاده اضطراب و سراسیمگی طبقه قزلباش راه یافت
که هر کدام از امرا و عساکر قراباغ و شروان بمهمی مامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت بیکجا
نیافته از هر انجاکه بودند راه نجات جسته بیرون رفتند همایون خان والی کارتیل فرصت در آمدن قلعه تفلیس که مقر
حکومت و مرکز دولت او بود نیافته و محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ با جمعی قلعه در آمده تحصن جستند مورا بعد از کشتن امرا و
غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفره فجره بعزم تسخیر و تصرف قلعه قلاقوح ؟ و بدست آوردن بیگلربیگیان
و قتل و غارت و استیصال اویماقات الکر میر و ورت و غیره که در انجا بودند متوجه الصوب شد بیگلرخان از وقوع
این حادثه ... الیام گشته از بی تابی مردم ایل و اویماق که تمکی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاوردند
در مقام بیرون بردن اهل و عیال و احمال و اثقال شدند در حینی که بکنار کر رسیدند بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور ننموده
که مورا با جنود گرجیه رسیده اموال و اسباب بسیار و مواشی و غنایم بیشمار یغما نموده جمعی کثیر از نسا و صبیان مسلمانان با سیری برد

و دیگر خان با متعلقان خود بسلامت گذشته بیرون آمدند و قلعه قرا قوح با اموال و امتعه بسیار که از جمله نقد و جنس و خزانه
ابریشم بود بتصرف گرجیان در آمده و از آنجا پای قلعه تفلیس آمده آن قلعه را که محکم ترین قلاع ولایت کارتیل است
بسهل بدست آورده و جماعت تفنگچیان لوری و سرکرده ایشان شاطر شاهی نام که حارث و کوتوال قلعه بوده بعد
اطلاع بر قضایایی که مذکور شد چون نصاری تفلیس اعتمادی نداشته متعلقه همایون خان را نیز از آن قلعه برده
و با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت قلعه داری همت بضبط و محارست آن جمعیت هر کس از طبقه مسیحیه که
خلاف داشتند بیرون کرده جمعی از مسیحیه با تیغ و تبر حاضر برخواسته مهیای جنگ و جدال شده و از طرفین جمعی کثیر بقتل آمده
و تفنگچیان از ذخایر اموال مقتولان و غیره و نصاری ذخیره دو ماهه سرانجام نموده در محافظت قلعه سعی موفور ظهور آورده
و مورار سه روز کار جمعی از کفره را بر سر قلعه گذاشته خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شده تا بلده گنجه رفته و آن بلده را که
مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و اولکا و مضافات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بی نهایت آورده از آنجا نیز جمعی
از عیال و اطفال مسلمانان را باسیری بردند و تمامی مردم ایل و الوس قراباغ از جا و مقام خود رمیده
ابا بس عثمان بازگشتند و مورار بعد از آنکه گنجه را خود دو روز از ضامنات و مناطق پرداخت قصد آنکه قلعه
تفلیس را بدست آورد بدان صوب شتافت بمراسله و پیغام و چرب زبانی و وعده بار جمیل بسیار کرد و سعی و حیلها نمود که
شاطر شاهی را فریب داده دست در گردن مقصود و جمال کند مفید نیفتاده و تفنگچیان دامن همت بر میان زده در
محافظت قلعه میکوشیدند و جواب مراسله و پیغامها مورار را بتوسط صفیر تیر و گلوله تفنگ میدادند القصه سرعان
امرا و تفنگچیان بپایه سریر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کرده و بوضوح پیوست که
نابکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده سرهای مقتولان را مصحوب یکی از معتبران
گرجی بدیار بکر نزد سردار فرستاد و تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموالی که بدست آورده بود ارسال داشته سردار را بتسخیر
گرجستان و شروان امیدوار و ترغیب نموده سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر دانسته منشور ایالت کارتیل و کاخت را بنام
طهمورث و مورار فرستاد و طهمورث نیز آمده با یکدیگر متفق شدند و هریک تکیه بر مسند حکومت زده بانتظام حال خود و سرانجام
مملکت مشغول گشتند غافل از آنکه سر زلف ساقی گر فلکشان نگذارد که قراری گیرند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور
می آوردند حضرت اعلی بعد از وضوح این خبر و حالات عیسی خان را سردار لشکر ظفر شعار گردانیده بدفع فتنه مورار و
انتظام گرجستان مامور گردانیده و قراق خان چرکس که داروغه لاهیجان گیلان بود بجای یوسف خان امیر الامرا
شروان نموده مقرر شد که بر سبیل استعجال بآن صوب رفته با امرا و عساکر تابعه آنجا بعیسی خان قورچی باشی ملحق گردند و
قورچی باشی بدستور فرمان گشته از موقف جاه و جلال از مازندران بجنب نشان متعاقب حرکت آمده در دار السلطنه
قزوین نزول فرموده چند روز در دار السلطنه که محل اقامت شهریار مظفر و منصور بود از آنجا بییلاق سلطانیه توجه فرمودند
اجلال

امیرگونه خان ... بجنود منصوره قورچی باشی ...

چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی چند چمن سلطانیه توجه فرموده مخیم سرادقات اقبال گردید که بطرف
عزیمت موکب همایون لازم آید خان توجه بالطرف معطوف کرده امام قلیخان بیگلربیگی فارس با عساکر آنجا و دو
آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بگرجستان نرسیده
در اردوی کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشند شرح نهضت همایون بصوب عراق عرب بعد از
ذکر وقایع گرجستان و قضایایی که در خلال این احوال در هر طرف بوقوع آمده رقم زد کلک بیان میگردد ذکر محاربه که میان
جنود ظفر قرین و گرجیان با امیون بوقوع پیوست و ظفر و فتح لشکر منصور روی داد چون قورچی باشی بنوعی که در فوق
تحریر پیوست روانه گرجستان شد و قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان سرکار خاصه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان
و شروان که حسب الفرمان حضرت همایون بمرافقت او مامور بودند فوج فوج و فشون فشون رسیده در سر وقت
مجتمع ملحق میشدند با لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آوردند و از آنطرف مورار
باتفاق طهمورث و اتابیک خان ولد منوچهر خان والی قیش که هر دو از بیم سپاه رزمخواه قزلباش در گرجستان تابعه روم
بسر برده هر کدام در گوشه خزیده بودند در نوبت معاونت و استظهار سردار و ترغیب مورار با او پیوسته بودند
علما و اعیان ایل خلق گرجستان کارتیل و تفنه السیف کاخت ناموازی بیست هزار سوار و پیاده در هم آورده
بکارزار مشغول شدند در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان در موضع کوشکو از توابع الکای جای تفلیس فریقین را
جوار اتفاق افتاد و از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان در
شد از روز دیگر داخل بیشه شد سپاه قزلباش جنگ جهت رسیدن شاه بنده خان در اردو تاخیر انداخته
میان در آمده و از طرفین محاربه دست بهم نداد گرجیان نیز در آن حوالی اقامت نموده از جانبین برسم
پرداختند صباح روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مبارک مذکور صفوف قتال آراسته شد قورچی باشی در قول قرار گرفت
امیرگونه خان بجرانغاری مقرر گشت میمنه و میسره جنود اقبال بمبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت از آنطرف گرجیان
نیز رسیده بیکدیگر ملاقی شدند میانه جنگ عظیم در پیوست در اول کفره بهیات اجتماعی پیش آمده یکبار بر جرانغار
جنود قزلباش حمله نمودند جرانغار تاب صدمه آن گروه انبوه نیاورده از یکدیگر پاشیده شدند امیرگونه خان
ثبات محکم و استوار داشته زخمهای قوی یافت چون حسب اتفاق محل مصاف جنگ بهم دست نداده بود و از میمنه
و میسره جنود قزلباش معاونت دست نداد طایفه قاجار امیرگونه خان را از معرکه بیرون بردند گرجیان در
گرمی قتال بیباکانه بجانب تفنگچیان در آمده از صدمات آن گروه صفوف تفنگچی متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود
حصه ... از جنود تفنگچی شربت شهادت چشیدند سرخ اردوی معرکه خان ... کفره گرجیان خیره شده
لکر ... از یکطرف گرجیان که ... دست نعات

گونه خان ... بوده

غارت و یغما بر آورده مردم اردو بازار و شاگرد پیشگان که در اردو بمحافظت اغراق مانده بودند بهم بر آمده
و بر هزیمتی عظیم در اردو و شورش عظیم یافت بنابرین مردمان چه مردم پیاده و چه اوباش که در اردو مانده بودند دست
غارت اموال یکدیگر بر آورده دو [illegible] بر قرار اختیار کرده اردو بی صاحب مانده از این ممر اذیت و خسران بسیار
بعساکر نصرت شعار رسید چون مذکور شد که در محل مناسب طرح جنگ نه افتاده بود در توقف کردن از لشکریان
که در گوشه و کنار در یمین و یسار بودند چون قول بزرگ نمایان نبود از این غوغا و آشوب خبری بسپاه کفر و ضلال
مقهور انکه العیاذ بالله شکستگی بحال لشکر اسلام راه یافته پای اقامت ایشان سستی پذیرفته بعضی از یمین و بعضی
و بعضی بدستی مال و صیانت اموال از معرکه دور رفتند و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول هم سرایت کرده
تزلزل و تفرق بحال سپاه راه یافته لیکن قورچی باشی از فرط غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران خان
ناموس دوست شاه بنده و این حالات اصلا تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشت جمعی از
جنود قاهره که شاهد صبر و ثبات نمودند [illegible] کشته تکیه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهریار گردون غلام کرده
بار دیگر متوجه شهادت قوی دل و گشاده پیشانی بمحاربه کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آن خون گرفتگان گلگون
ساختند مقارن این حال شاه بنده خان که از عقب می آمد با فوجی از پیش روان سپاه خود را گرد راه رزمگاه در
دیده استظهار و دلگرمی کرجیان و داوری او بکشته روی بهمه جوانمردی تیغ تمامی خادمیان بالای سرافراز
نهاده بطرفة العینی بطعن سنان لعل افشان مثال و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی دو هزار پیاده و سواران کرد
اشرار برخاک هلاک افتادند ادبار نهادند خاکسار [illegible] بر آورده [illegible]
و طهورث بیدولت و اقا بیک سپاه کفره و ضلال [illegible] خود را سرگشته وادی ادبار دیده پشت بمعرکه داده
راه هزیمت پیمودند و حامیان حوزه اسلام رجب الحق یعلو و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره روزگار را تعاقب
چون بانجا رسیده از آب [illegible] نموده بی راه از جوب ترتیب داده بودند گذشتند و خود را به جنگلهای انبوه در
رسانیدند [illegible] از معارف سپاه و سرداران کرجی طهمورث میرمحمد و اقا بیگ و [illegible] بیک و سهراب بیک
قپلان بود مدار عسکر منصوره و چند نفر از یوزباشیان و قورچی و غلام و تفنگچی در جلو اول قبل آمده شهادت
از اواسط الناس قریب که اکثر آن جنود تفنگچی بود شربت شهادت چشیده صبح روی دنیا داخرت گشتند بعد از
فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر بازگشته باردو آمدند جمعیت لشکر نامه‌ای [illegible] خالی یافتند و از اسب و استر
و شتر ایشان خیمه بر نهایت چپاول درمیانه لشکر واقع شده و رفت رفته اخبار فتح و فیروزی [illegible] یافت
کان اردو تدریج جمع آمده انچه از دواب و شتران و اموال و اشیا بدست آمده صاحبان بتصرف در آورده
در اصلاح حال خود کوشیده و فی الجمله انتظامی در عسکر پدید آمد و از آنجا کوچ کرده بجلب [illegible] از تنگی محاصره



و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باشی اچوق رفته سغناقی کرده بودند شاه بنده خان و قراقچی
را با فوجی از جنود قاهره بر سر ایشان فرستاده بر ایشان ظفر یافتند و غنایم موفور و اسیر بسیار بدست در آورده
مظفر و منصور بازگشتند و حقایق حالات بدرگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه
حرکت کرده در بیرون شهر اقامت داشت معروض واقف شده قرده ظفر رسانیدند ذکر فوجی از امرا که بر سر قراقچی
و کشته شدن ایشان برغیره [illegible] از صاحب عین الکمال و از چشم زخم روزگار که در این سفر خیر انجام
بعساکر اسلام رسیده کشته شدن شاه بنده خان و کرفتاری قراق خان است در راه قراقچیان شرح واقعه آنکه عبد الغفار بیک
ولد فرامرز بیک که از معتبران طایفه کرجی است که بسعادت اسلام در یافته در خدمت اشرف نهایت معزز و گرامی
و محترم داشته در سلک پرده گیان سرادق سلطنت و پرستاران حرم عزت منتظم و جوهر نسبت دامادی امام قلیخان
بیگلربیگی فارس داشت در این هنگام در کرجستان بود و کرجیان بعد از ظهور عصیان او را بحکم نگاه میداشتند و خاطر
اشرف همایون اعلی بان متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص او و متعلقانش ساعی بوده بهر عنوان که میسر باشد
بدست آورند بعد از محاربه مذکور مشخص شد که متعلقان او در قلعه قراقچیان اند و این قراقچیان محلیست از توابع
کرجستان صعب المسالک قلعه دارد که بجهت صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار کرجیانست قورچی باشی
فوجی از امرا و عساکر منصوره را به سرکردگی شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و قراق خان بیگلربیگی شروان و خسرو میرزا
بکرات خان کرجی بحصول این مدعا بر سر قراقچیان فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه تنگ
پای قلعه رسیده احاطه نمودند اهل قلعه معدودی بودند که ربیم و ترسی نداشتند راضی شدند که متعلقان عبد الغفار را
تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر تعرضی نرسانند امرا عظام بر صلاح دولت قرار داده کوچ و متعلقان
او را بدست آورده کوچ کرده جمعی از کرجیان و طبقه باغیان از این خبر دار گشته در چند محل تنگنای و جنگلهای
که گذشته محل عبور لشکر است کمر راه بسته کمین گاه نمودند و در وقت مراجعت عساکر منصوره و دستبرد[illegible] از مومیات اقبال
امرا عظیم الشان از آن و برگردانیده راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر مردان کار استحکام داده با احتیاط تمام
طی مسافت مینمودند و خان خان بعد از انتظار بسیار واقف شدند که پیاده و قراولان از راه دیگر رفته اند جمعی را بطرف
دیگر روانه ساختند [illegible] که لشکریان اکثر گذشته منزل نزدیک شده بودند شاه بنده خان و قراق خان با معدودی از لشکر
گرفته با احتیاط می آمدند از هر یک طرف و اوده و جنگل در میان پیش برآمده ظاهر شدند و از تفنگ کرجیت که از هر طرف
در مقام جنگ و جدال شد فیما بین امرا مذکور و جماعت جنگها صعوبتی می نمود از آن اقبال [illegible] شاه بنده
خان جوان کار آمدنی ضایع شدند لشکریان قراق خان السیاده کی نکرده و راه سلامت جستند قراق خان خود از
فرط شجاعت و تهور زیاده کی کرده شاه بنده خان رهنمی بیگانه نموده ملکه کرجیک ازین مهم عزت مشغول شده

صلاح دولت در گذشتن سعی مینماید گرد قراق خان مسموع نداشته از جوی آب که در سمت راه بود گذشته نظر
مخالفان توجه نمود که از حال انجماعت و از کثرت و قلت شان خبری یافته در خوران فکری بصواب کند و در بلکای
گرجیان او را تنها با چند نفری دیده بر سر او آمدند شاه بنده خان او را در آن معرکه گذاشتن و خود راه سلامت جستن
باقتضای غیرت و شعار فتوت و همراهی مناسب ندانسته او نیز از آن جوی گذشته و در موقف جمعی کثیر از گرجیان
اندرون چشمه نمایان شدند و بر سر ایشان هجوم آوردند و فیما بین جنگ در پیوست قراق خان گرفتار شد شاه بنده خان
با چند نفر از غازیان ترکمان بقدر قدرت و توان تلاش نموده بدرجه علیا شهادت رسید در هنگام زد و خورد عبا
منصوره را از صعوبت راه بازگشتن و بعد رسیدن خبر نمود و معهذا ایشان بخدمت بود بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و
باغیان قراق خان را زنده بردند و مواد و سهراب بیک که در جنزل رسیده درگاه معلی با او طریقه تکلم و رفق
در مقام کشتن او در بیابانند و چشم نگاه میداشتند بعد از چندگاه فرصتی جسته و فرار از مخالفان خود را طلیع نموده
ایشان خلاصی یافته بعنایت گروه قزلباش آمد و اکنون بدستور بیگلربیگی شروانست چون واقعه مذکور بعرض اشرف
رسید از وفور مرحمت و اشفاق که عموما درباره بازماندگان جان نثاران اخلاص شعار مبذول میدارند و
این جانفشانی پسر شاه بنده خان را که کودکی بود سه ساله بجای پدر برتبه خانی و امیر الامرائی او با کمال معزز و متمیز
گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب جهت نظام و نسق آن سرکار تعیین نموده مخدرات آن سلسله از تفرقه این
مرحمت فرخنده گشته تمام ایشان بسرور و سرور مبدل گشته امیدواری ملازمان درگاه بمراحم الطاف شهنشاه بنده
پرور گردون بارگاه ازدیاد پذیرفت و بجهت حق گذاری نعمت ورزی آنحضرت در آفاق اشتهار گرفته ممکن نیز
حال انتقال میبرد و شد گرچه فیما بین غم بیمار خود خسرو ما خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم کو بیرا لبس مرگ مدارا
پرسد خبر تا در ره او کشته بیکبار شویم آدمیزادگان از بس عجوبت خدا تعالی بندگی مخلوق از آن گشتند که اگر
در حسنات او نمیرند باور راه او کشته شدند آن بزرگ نظر بر مرحمات دنیاوی او نکار و داند و حته او را از روی همه بر
رو و مروتش تقاضا آن کند که عیال و اطفال آن گذشته برفاهیت معاش گذرانند چه مروت کسی که زن و فرزند
بیت در ماتم و سوگواری گریان و نالان بوده با دل مجروح در غم و الم باشند و بعد از گرفتن اموال او سعی نمایند
و ناموس خود را بیرون هجوم اشخاص در کشیده بلکه زن و فرزند او را قتل و تشکیه نمایند که آنچه بیان کرده است نمایند
که تملک خود دانند و بیت الرجال بی گور و کفن اندازند و بازماندها را گدا و خوار و عور گذارند العیاذ بالله اگر بوده هم
ابی کنند که از عهده آن بری ایم خدایا همه صاحبه و قتان را همی در دل و مروتی در خاطر نه بعزت محمد و آله که هشته
دار مشکوضه واقع شد که سلاطین کامکار و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جان سپاران بدین مرتبه
توجه مبذول داشته باشند از مصنعین وقت گذشته طفل سه ساله را برتبه امارت و خانی و امیر الامرائی رسانند و حقیقت



افشای راست بسیار نخشید امید که آنحضرت برحسب غیرت و مروت و مرحمت نسبت به بندگان ایزد سبحانه کامروای عمر و دولت
بوده بوم فیوما از درگاه واهب العطایا بعطایای ارجمند سربلند گردد آمین یا رب العالمین ذکر ورود وقیع مشهور و قضایا
گوناگون که در خلال قتل از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد و قندهار اتفاق در سنه ۱۲۲۲ چون از امور مقهوره اعمالی
که مذکور شده ظهور یافت اخبار موحش و اراجیف بسیار از سرحد با شهرت یافته باکناف و اطراف رسید و از هر طرف
فتنها ظاهر شدن گرفت کم فرصتان بیخرد ظهور این مقدمات را حمل بر ضعف دولت روز افزون نموده معاندان فرصت جوی
وقت تصور نموده جمعی که خود را از اهل وفاق میشمردند انواع نفاق بظهور آوردند نیز زیاده پاشا که دم از یکجهتی میزد
معاهده و پیمان را بر طاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا ببیایزید فرستاده اظهار انقیاد کرده و نزد
یک قورچی فرستاد جلوداری که از جانب اشرف اعلی نزد او رفته بود محبوس ساخت و از جمله تند و بری که در دشت سهر
قتل او داده و چند کس از رفقا او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاد مرتضی پاشا نامی از امرا اکراد
جانب او در قراجه داغ در حوالی اخسقه میبود بتحریک او یا باراده خود در مقام تسخیر قلعه اخسقه شد و در انضوب محاکمت
ابراهیم خان محمد حسن الدنبلی حاکم اخسقه و تفلیس حارس قلعه از وقایع گرجستان و اخبار موحش که متواتر و متوالی
از هر طرف میرسید دل باختی داده بودند از تزلزل خاطر جا تاب توقف نیاورده و قلعه را از اخسقه بیرون آمده باردوی
قورچی باشی پیوسته مرتضی پاشا قلعه را بسانی بی جنگ جدال آمده متصرف شد و ابراهیم پاشا و گران هیم که از ولایت
با ضاعت موفور باز گشته بانجا آمده بودند و عازم آنطرف بودند گرفته از قوت طامعه قسم تملک بر کل متملکات ایشان
که زیاده از چند و چون بود کشیده همه را بجهت خود ضبط نمود دیگری آنکه جمعی از اکراد در حینی که امیر گونه خان با لشکر محمود
ایروان بیرون رفته باردوی قورچی باشی پیوسته فرصت یافته در غیبت آن تاخت و غارت الکا آن
آمده انواع دست درازی بهر جا کردند و الدان امیر گونه خان با قومی از غازیان قاجاریه غیر رسم که بمحافظت قلعه
و الکا مانده بودند بر سر ایشان آمدند فیما بین محاربات وقوع یافت و گروهی از قبایل اکراد بقتل آمدند دیگر آنکه جمعی
از اکراد نیز از شهران و براد و ست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکای خوی نمودند حمزه بیک ولد غازی بیک
شاه قلی بیلان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان مقدس کرده بسلماس خان سو باشی حاکم خوی
و سلماس خبر فرستاده او را از عزیمت آن گروه آگاه و کرد آقا خان بیر مقدم حاکم مراغه را اخبار نموده باتفاق بر سر
انجماعت رفتند فیما بین جنگ جدال وقوع یافته جمعی از طرفین برخاک هلاک افتادند دیگر از سوانح ایام عصیان و
طغیان و فتنه انگیزی شیر بیک میر عشیرت مکری است که حضرت اعلی بعد از قتل قباد خان و قتیبه متمردان مکری او را
ترتیب فرموده از پایه نوکری برتبه امارت و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی بخشیده بمحض رعایت خاطر او از قصاص
السیف متمردان آن طایفه گذشته از آن تاریخ الی حال که پانزده سال متجاوز است او برادر بهش معتمد و یک چند نفر از

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

اولاد و اقربا در ظل رعایت و الطاف شاهانه اسوده و کامیاب دولت و عزت و کامرانی و فراغت و عافیت بود
روز بروز انوار شفقت و ترحیب شاهی بر وجنات احوال شیربیک تافته مرتبه اش بلندی میگرفت در این اثنا بی جهتی
باغوای جمعی از مفسدان و اشراران طایفه خصوصا خلف جاهل نفرمانخفی که دارد سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده
در مقام عصیان و طغیان شده و باگروه انبوه از اشرار و طاغیان برافراخته دست بقتل و غارت مسلمین گشادند و جمعی
از سپاهیان و رعیت را طعمه شمشیر هلاک گردانیدند بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان را باسیری بردند و در نهب و
و تاراج اموال و اسر عیال و اطفال مردم فروگذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت اثر بعرض عاکفان سده جلال
سده و مشال رسید حرکات ناهنجار شیربیک نمک بحرام موجب استعجال گشته باآنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی که نهضت
تهور و دلیر حوصله انداز ظهور این مقدمات از جای نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن طیبین طاهرین واثق بودند از
معتمدان درگاه نرمان بیک ناظر بیوتات را با موازی پنجهزار کس از ملازمان درگاه و ملکیان رکاب اشرف و عساکر
فارس مردم امام قلیخان و غیرهم بدفع فتنه شیربیک مامور فرموده بودند که برسر او رفته و نخست یکقرص نان
از جو رکهای خاصه شریفه سفره همیون مصحوب یکی از اخلاص شعاران کارخانه جبت او ارسال داشتند از این
اشاره عالی مقصود این بود که تو ترحیب کرده ما بوده و نان و نمک این دودمان که بنجا نواده علی ابن ابی طالب
منسوب است میخوردی بجهتی کفران این نان و نمک کرده عدو نمک و خود علی از کرامات موافق است ترکنات
سفره این نان و نمک پرورده ایم شیربیک از وصول ان لقمه لطیف که از لطف و قهر و بیم عقوبات ظاهری و باطنی
بجبر یافته بود و ارتکاب اعمال ناهنجار که مجملاً موجب ادبارکی و اختلال احوال و آخر الامر استیصال سلسله او و ایل
و عشیرت او بود اظهار خجالت و ندامت بسیار کرده بود و ما حاصل از جبر وصول لشکر فیروزی اثر خایف و هراسان
گشته در جا و مقامی که داشت توقف نتوانست نمود و از انجا حرکت کرده بجاهای سخت پناه برد و ایل و عشیرت
را ایلچی … و ایل … نمک … جمعیت او افتاد و … عافیت خود … باد …
بیک عساکر منصوره تا … که مسکن او بود رفته ان حدود … نموده مراجعت نمودند … نیست
این دین حق نمک … بعد از این نمود باقدار حق نمک خصوصا نمکخواران علی **ذکر توجه رایات نصرت ایات بصوب دارالسلام**
**بغداد و فتح و فیروزی بامتن عنایت رب العباد** چون رایات فیروزی ایات جاه و جلال بنوعی که سابق ذکر یافت
چند گاه در سلطانیه رحل اقامت انداخت مقرب الخاقانی زینل بیک توشمال که بسرحد بغداد رفته بود و امده بپایه
سریر اعلی رسید و حقایق حالات انطرف بعد از ادراک سعادت بساطبوسی عرض کرده از تقریر منهیان و جواسیس
متواتر رسید و عزیمت سردار و عسکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدانطرف تصمیم یافت
و زینل بیک سردار و سپهسالار کل عسکر ظفر شعار گردانیده و بجانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه رزم خواه



مقدس بوده باتفاق امرای عظام و حکام کرام انطرف در حراست ملک و دفع معاندان دین و دولت سعی جمیل بظهور
اورده بانچه در مراتب اصلاح دولت قاهره اقرب باشد عمل اورده حکم شد که عساکر نصرت قرین انچه در حوالی بغداد سپهدار
مذکور جمعیت نموده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایند و موازی سه هزار نفر سپاهیان کاردیده و جلادت شعار و
تفنگچیان کار ازموده قدر انداز قلعه دار از موکب ظفر قرین همایون جدا کرده بقلعه مبارکه دارالسلام بغداد فرستادند
که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب و میر فتاح صفاهانی مین باشی و … که سابقا در قلعه بودند بحراست
قلعه داری قیام نمایند و متعاقب زینل بیک سپهدار قوچی و … افواج قاهره را بمعاونت او مامور گردانیدند و پس
کردکی نورالدین بیک برادر زاده او را روانه فرمودند و از سلطانیه بجریده … بقصد ادراک شرف زیارت حضرت
سلطان اولیا و برهان اتقیا و مراقد متبرکه حضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده بعد از ادای زیارت
و طواف مراقد متبرکه که مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست از ارواح مطهره ان برگزیدگان درگاه اله استمداد
همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و بحکم قضا جریان باسم قورچی باشی اصدار یافت که در این سال
در قراباغ قشلاق نموده و بحکم قضا جریان باسم قورچی باشی بدفع مراد و تنبیه طاغیان کرجی مشغول باشد و از عساکر
منصوره قدر احتیاج نزد خود نگاه داشته سایر لشکریان مرخص سازد که امده باردوی ظفر قرین بپیوندند و در دوم
ماه صفر … کوچ … و یار جا … صادق از سلطانیه روی بجانب مقصد اوردند **ذکر …**
**… عزم تسخیر عراق عرب … نمودن …** چون حافظ احمد پاشا برجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار
گشته بتسخیر قلعه بغداد مامور گردیده و در عرض دو سال که در دیاربکر اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار روم
عساکر بیشمار و خلقی نامحدود جمع کرده جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم امده داد کمال … بسرانجام اسباب توپخانه و ذخیره
و یراق قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شده و از طور عصیان … مراد کرجی و اخبار و وقایع کرجستان
و شهید شدن فرخ خان و یوسف خان چنانچه گذشت در ایل و … در این … متواتر گشته و خبر مخالفت شیربیک
مکری … کشته بجمهور چنین شهرت یافت که لشکر ظفر اثر در کرجستان انهزام یافته و بادشاه قزلباش بجهت دفع
فتنه کرجیان متوجه انصوب گشته و در اردبیل است رای سردار و علمای روم بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد
خالیست فرصت غنیمت شمرده روانه انطرف باید شد و محض … همین اشتغال که حضرت اعلی شاهی … اردبیل
و زیارت مشایخ عظام فرموده بودند … مراد خطا نکرده صواب افتاده سردار بهمین خاطر جمعی که پادشاه
عظم عجم را … مشاغل عظیمه پیش امده معاودت او از انجا … معاونت ان لشکر که باین صوب امده مقدور نیست
و امرای قزلباش که در بغداد اند چون از کومک و مدد پادشاه خود مایوس اند مجبور … و ورود عسکر … روم تاب
توقف نیاورده ترک مملکت داری نمایند قلعه بغداد بسهولت و اسانی بدست در می امد و بسر خیالات اعراب انچه در …

نیز سیاه با طالب ولد ناصر منها ازین مقوله حکایات اعلام میکردند خبر عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته با
اشجاعت در حرکت مسارعت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا تا پکلر بکی دیاربکر شده بود خود را شجیع امرای روم
سیتمر و متقلای سپاه گردانیده و چتر سد الضروب فرستاد و کمر بمعاونت سرخیلان عرب ممالک بحیطه تصرف در آورده
نواحی ممالک و کروی آنرا ازده چون سال گذشته قاسم خان و غازیان افشار را قلعه ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان
داشت چنانچه مذکور شد صلاح در توقف ندیده و بیرون آمده بودند و از کند و ارجنبو و قزلباش خالی بود و مراد پاشا
باستظهار اعراب قدم در دار الملک عراق عرب نهاده و ابا طالب منها کمر معاونت او چیت بسته حاجی بیک لکه زاده علم
ذباب و مصطفی پاشا حسن پاشا را بقلعه مندلی فرستاده و خود بجانب کربلا و نجف رفت ساره و سلطان بیلدلی حاکم
عتبات عالیات که در حله بود و قاسم بیگ استاجلو که حاکم جوازه بود با سایر جمیع قزلباش که در هر جا بودند حسب الصلاح
صفی قلیخان همه حلو نسکاه خود را گذاشته بقلعه بغداد جمع آمدند و اخبار راجیف و بهتان کاذب که ارباب خلاف شهرت
داده بودند چون قزلباش فی الجمله تزلزل یافته بنا بر هجوم و ازدحام سپاه بعضی متعلقات و احمال و اثقال بیرون
فرستاده و خود سپاهی و بیکار در قلعه توقف نموده ایم تقدمات باعث دلیری مراد پاشا گردید پیشتر آمده و بر کربلا و حله
استیلا یافت حاجی بیک لکه قلعه ذباب و مصطفی پاشا حسن پاشا قلعه مندلی متصرف شدند موازی یکصد و سی نفر از
قلعگیان صفاهانی و نجفی که مجاورت نجف اشرف مامور بودند ایشان توسل بروح مقدس معلی شهنشاه خطه نجف جسته
محافظت آن روضه مطهر را پیش نهاد همت گردانیدند و بسر کردگی پهلوان محسن نقاش آبادی صفاهانی در جهاد
نجف اشرف بکمند شربت شهادت برایان خواهان چشیدند و در آن عرصه توقف نموده کمر مردی و مردانگی بجرأت انجام داد
مستند تا بران پادشاه و جمعی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار نجف گشته اتباع آنها را در تنگنای محاصره کشیده حال احمد پاشا
وقوع این وقایع را مقدمه فتح و ظفر پنداشته بلا توقف کوچ بر کوچ روانه شد و بتاریخ نهم صفر ختم بالخیر و الظفر
بپای قلعه دار السلام رسیده رحل اقامت انداخت و گروه گروه باطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از سه طرف
در میان گرفته صفی قلیخان و مبارزان قزلباش و دامن مردانگی بر میان جان استوار کرده و عالی همت طلبیده باهمت
برحراست قلعه و دفع صولت و کسر سطوت رومیان کماشتند روز اول که جنود رومیه اطراف و جوانب قلعه را گرفته
گشته صفی قلیخان فوجی از مبارزان کار دیده و جوانان و ظفر جنگ جوی را بیرون فرستاد که برق سان آتش در خرمن جمع
دول مخالفان زده و دستبردی نموده فی الفور بقلعه مراجعت نمایند و آن دلیران معرکه کارزار از طرف قراپو خنیه بیرون رفت
صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده و فیما بین عرصه صعب اتفاق افتاد تا اجماع سپاه گشته قریب بصد نفر بعضی
مقتول و برخی دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حساب گرفته تزلزل خاطری که قلعه داران و محصوران را در حین محاصره
میباشد فی الجمله زایل گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود و شمار مخالف سه طرف قلعه را از کنار دجله تا دو الی

را دستگیر کرده بسیار مقتول شده و بسیار از
لعقوبجاه رفته بود ازجت هم

ادهم



از جنبه که جانب شمالست تا دروازه قراقاپی که جانب جنوبست و بکنار دجله اتصال دارد و بیگر سنج مسافت یکجهت بود
احاطه نموده و جسری در حوالی مزار مذکور بر دجله بسته جمعی کثیر را بانطرف آب دجله فرستاده و بغداد کهنه را که بجانب
غربی قلعه است و قلعچه دارد و موسوم بقوش قلعه است استحکام داده چون هنگام ارتفاع محصولات در آن سال که گذشته در
کل محال بعضی جهت زراعت بسیار کرده بودند و ذخیره و شیار بر جای ماند و بحیطه ضبط رومیه در آمده و بفراغ بال
لنگر اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون بهمدان رسیده بود
منهیان آمده خبر وصول رومیه بارض بغداد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض اقدس رسانیدند بر گروهی
از طبقات لشکر که بکومک قلعه داران مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت رسیده و داخل قلعه
شده بودند مردانه بمراسم قلعه داری و جان سپاری و مردانگی میکوشیدند ذکر نهضت همایون شاهی که در ظل رایات ظفر آیات
همایون اعلی شاهی ظل اللهی و رد شاهی و بوقوع پیوست و فتح نمودن قلعه گلک مندلی چون رایات ظفر نیا جهاد جلال بجانب فتح عراق
بحرکت آمده جبرای جنود اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بانی طی مسافت میشودند هر روز در هر منزلی فوجی
از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده و بموکب همایون میپیوستند جمعی را در رکاب اشرف توقف فرمودند
و برخی را پیشتر فرستادند که ذیل بیک سردار متقلای متحق گردیدند تا آنکه موضع هرون آباد من اعمال ماهی دشت که قریب
بالکای درتنگ و سرحد بغداد است معسکر خیر و جسم قدر قدرت بارگاه گردید در جلال اجمال این جهان آرای
بدان متعلق گشت که فوجی دیگر از مبارزان نامدار و کار آگاهان عرصه روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و تدبیر
بوده باشند بالجمله از فرقه قلعه فرستاده شود و باحتیاط آنکه مبادا امتداد محاصره بامتداد کشد و سرب و باروت در
قلعه تعقیص پذیرد هر یک مقدار سرب و باروت مصحوب خود گردانند چون قلعه محصور بود اینمعنی دشوار در نظر همّت
دوراندیش کارآگاه جلوه داشت این کار همهٔ پردلان روزگار و قزلباش کار است بعد از اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجعان
جلادت شعار و جوانان اخلاص مند و خوبه مثل کلب علی بیک ولد قاسم خان ایناملو که باطائفه ایناملو عمر صاحب سالم
که در بیرون آمدن قلعه موصل نموده بودند در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند و درین وقت بجهت جبران تقصیر اراده
رفتن قلعه نمودند و دیگر فریدون حسین میرزای ولد ابن حسین خان فیروز جنگ جنیای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک
جهن توپچی باشی و میر رضا خان قاجار و میرزا معصوم حرب قلیطلی خراسانی و برخوردار بیک ذوالقدر و ابراهیم
قلی خان که از میرزادهای الطایفه است و سایر دلاوران کاردیده و تا تکفل کردید و رخصت یافته
وتکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده و متوکلا علی الله از موکب معلی و معسکر همایون اعلی جدا شده و سرب و باروت
مصحوب خود گردانیده و روانه شدند و چون باردوی ذیل بیک سردار سپاه معلی رسیده و از آنجا عازم شدند ذیل بیک
از فرط احتیاط و دوراندیشی سپاهیانه با گروهی از سپاه ظفر پناه مصاحبت و امداد آن طایفه سوار شده و قدری راه

و میر کرام کرم هم

رفت و تا دو سه هزار نفر از شیخان کارد و همراه نورالدهر بیک برادرزاده خود قشون کردانیده وان گروه تا دو فرسخی
شهر رفته شب در صحرا توقف کرده تا صبح آماده کارزار و مترصد کارزار بودند که اگر از رومیه اسپی با جماعت بیرون
باشند معاودت اقدام نمایند و انجماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اخبار کردند و در ظلمت لیل چون سیل از
بلندی رو بشیب آوردند و از طرف دروازه حوالی مراد خواجه بقلعه آوردند و از جمله آن گروه برخوردار بیک دو القدر
و میرزا معصوم علیطی با چند نفر دران شب دیگر از رفقا دور افتاده بجمعی از رومیه دو چار گشته بعد از زد و خورد
بسیار هر دو گرفتار شدند و چند نفری از مردم ایشان قتل و بعضی نابود شده اما بقیة السیف بجد تمام پشت بر یکدیگر کرده
همچون برق لامع خود را بدروازه رسانیدند و بسلامت داخل قلعه شدند و تا سه هزار من سرب و باروت بقلعه
رسانیدند و جماعت رومیه که در انطرف اقامت داشتند فرصت و قدرت آن نیافتند که آسیبی بان گروه
رسانند و از قلعه طنطنه کوس شادمانی و غلغله الحمدلله نشاط بلند آوازه گشت و باوج آسمان رسید روز دیگر از
قلعه خبر وصول ان فوج بنورالدهر بیک و غازیان رسیده عود نموده بمعسکر معلی پیوستند و این واقعه دستبردی
نمایان و ایمان که در هیچ زمان وقوع نیافته قلعه که محصور یکصد هزار نفر سپاه مخالف باشد یکهزار نفر از شیخان اخلاص
شعار نقد جانها برکف دست گرفته سرها در راه صاحب خود نهاده بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه
بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که درین زمان بجهت نشان وقوع نیافت هرگاه
خادم پادشاهی و جانفشانی سپاهی بدین مرتبه رسیده است که مخالف بکار او چنین رود و چون قلعه لک و قلعه مندلی
هر دو در حدود بارون آباد در تنگ واقع شده وان دو قلعه در تصرف مخالف [illegible] تسخیر آن لایق دو
نمی دیدند زیرا که حضرت ایشان با جنود و مترددین اردوی معلی میر سید حسین خان حاکم لرستان را که با لشکر
آراسته متوجه عسکر همایون بود بجهت تسخیر قلعه مندلی واقع میشد بخدمت مامور گردانیدند و فوجی از بیکچیان رکاب
اشرف و ایلداران و غیرهم بمعاودت و موافقت حسین خان مامور گردانیده و ارسال داشتند یوسف سلطان حاکم
گلگر باکر [illegible] عسکیان جنابی و خراسانی بر سر قلعه لک تعین فرمودند و ان دو گروه در بارون آباد رحل
اقامت انداخته همت بتسخیر قلعه مذکور گماشتند و فرمان جهان مطاع برجب قران که مامور باقدام انخدمت [illegible]
پیش برده در مراسم قلعه کشایی میکوشیدند تا انکه کار بر محصوران تنگ شد مصطفی پاشا سردار روم که سپهسالار
قزلباش بهمراه بود [illegible] جنابی که حاکم قلعه مندلی بود دست در دامن ایشان زده اظهار دوستداری و
غلامی حضرت شاه ولایت پناه و اراده و اخلاص حضرت اعلی نموده محمد آقای قاپوچی سردار را نیز که در ان
قلعه بود طوعا و کرها باطاعت راضی ساخته هر دو بیرون آمدند قلعه بتصرف درآمده محصوران با اتباع
مصطفی پاشا نجات یافتند و چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از لوح جبین مصطفی پاشا



خاقانی نمایان بوده در مرتبه سلطانی سرافراز گشته ابدال علی لقب یافته و الکاء زنگور را بکاه و جایزه امید حمیدت حسین خان
شفقت شده و از طور این ملاطفت و جانبخشی جامی بیک لک و محصوران قلعه زیاب امیدوار عفو و امان گشته قلعه
را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده خلعت امان پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند حکومت الکای
سلطان کردمن تفویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از بارون آباد بنداخ کوچ در داده دروازه
چون از استحکام طغیان آب نزدیک شده بود شط نهر زکه در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روزی چند بارادی
حیدر سلطان [illegible] ترتیب جسر مأمور گردیده با مصالح و عمله آن کار در کنار شط نهر
بسر انجام جسر مشغول گشت زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار با سایر امرا و سرداران عساکر فیروزی اثر که حسب الفرمان قضا جریان
بر سر او جمع آمده بودند که منزل بمنزل رفته در کنار شط نهر زی لشکر اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام جسر
از موقف جلال صدور یابد علمهای نیه و رایات نصرت آیات بیرون یورت بشیره از حدود در شکه روزی چند بجهت اقامت
نموده قزلباش زمستان در ان مرحله بپایان رسانیده بسیار از ان غازیان بجهت خود و قزلباش بالعموم بمخالف عمل جنگ
معرفت که اگر عمر ابن [illegible] بود دست بر زمین می نهاد غرض شرح اینها طول داده و از سر رشته مطلب دور
از ان جمله قاصد ان لشکر منصور بهمیشه بقلعه آمد شد نموده از محصوران و دیگر بیان خبردار بودند اهل قلعه بتقویت
اقبال مردانه دفع صدمات لشکر مخالف نموده و لوازم قلعه داری مردانه میکوشیدند شرح وقایع حالات زینل بیک سپهسالار
لشکر فیروزی اثر و مهم عساکر و امرا و باقی و آنچه فیمابین او و مخالفان اتفاق افتاد بیان کمیت مشکین ختام قلم در طریق تحریر وقایع
بقیه این حال هر بین امین نکو و موصوف آید که چون زینل بیک سپهسالار عساکر فیروزی نشان شغلای در کنار آب هیره اقامت
نموده و مصدر جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از او و عساکر منصوره بعمل آمده در یورت [illegible]
بسیار در کار بوده و از انجا یافت [illegible] خبر داده که رومیان در ایام فترت و یاغی گری بکر سو باشی قریب پانصد خبر
آورده بودند و بر جا مانده و الیوم در دو فرسخی شهر حوالی مزار ابوحنیفه در خاک است زینل بیک همت با وردن آن مصروف
داشته یکهزار نفر از جوانان کارطلب و کشتیبانان قدر انداز را بدین خدمت نامزد نموده و ایشان بدل قوی [illegible]
در مکانی که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود بمطلب رسیده بعضی مشغول بیرون آوردن [illegible] بر می آمدند
[illegible] شده تا انکه قریب بسیار بقدر احتیاج بیرون آورده بی قصور و فتور به اردو رسانیدند تا انکه روزی بجهت
اتمام جسر در کنار آب هیره اقامت واقع شده قرب وصول موکب همایون دست داده و میان آمده و حال [illegible]
بلوازم [illegible] مشغول داشته زینل بیک و امرای عظام متقید شده و بعزم محاربه و رفع اسودگی دشمنان [illegible] هزار کس
از دلاوران سپاه منصور که مقدمة الجیش بود بجدال و کشتی از آب عبور نموده و قریب شش هفت فرسخ راه طی
کرده در حوالی اردوی مخالفان صف قتال آراسته و مبارز اردوی خود خندقی که بر دور اردو حفر نموده بودند

نیامد و متوجه محاربه جنود قزلباش نشدند و خبر رسیده بود و توقف عساکر منصوره که بسبب عزم جنگ قلعه
بود در شب و دران صحرا بودن متعذر بود بالضرورت بازگشته بمحل اقامت خود آمدند و ازین رفت و آمد عساکر
منصوره بمحاربه آن لشکر قزلباش دلیرتر گشته و رومیه چنانکه بتحریر پیوست تهور قلعه را احاطه نموده شبانروز در کار
ملیجار چیان بیرون بودند و در چند محل کوههای خاک جمع کرده بخندق رسانیدند و توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل
در بنیان بروج و باره انداختند و نقبهای از زیر زمین بقلعه رسانیدند صفی قلیخان باشی خان نامدار و تفنگچیان گروه
باشیان قلعه داد دلیری و مردانگی داده دامن بر میان جان استوار کرده جنگهای مردانه میکردند و یکدیگر
ملیجار چیان دستبرد بارها نمایان نموده با غنایم موفور بقلعه مراجعت مینمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمعی
باندرون [illegible] شده جمعی پاس نقب میداشتند چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقانی بود از طرف
تسخیر قلعه اهتمام بیشتر داشتند بنابر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصاری دیگر کشیده بروج و باره را استحکام داده و با
و سرداران رومیه بتخصیص [illegible] آقاسی از جلادت و دلیری بهادران جنود قزلباش و قرب وصول موکب همایون شاهی آگاه گشته
خاطر بیورش قرار دادند مراد پاشا که در ایام محاصره حصار نجف اشرف مشغول بوده توپ و تفنگ بر روضه مقدسه
حضرت شیر خدا شاه ولایت علی [illegible] می انداخت [illegible] جمعی
خارق عادات و کرامات روح مطهر مظهر العجایب چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد گشت کاری نساخته با ذیل مقصود نامراد
رفته و دیگر [illegible] شده صلاح در یورش دیده بودند و زیر برج بزرگ طرف قراقانی را خالی کرده بباروت انباشته
علی الغفلت آتش زدند از قوت باروت و شعله آتش خاک آن برج بهوا رفته انهدام پذیرفت و رخنه [illegible]
و ذره با جانب دیوار ریخته و از همه طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند چون مور و ملخ بر بروج و باره صعود مینمودند
مبارزان قلعه در خصوص [illegible] سلطان بیگ که یکی از صوفیان [illegible] از غرابت یورش خبر یافته بود قلعه داران
و سرداران و محافظان بروج هر یک برج و باره خود را مردانه نگاه داشته بضرب گلولهای تفنگ مرگ و سنگ و
جان فرسای بیدرنگ دفع شر آن گروه پر غرور و رنگ میکردند اما از زیر برجی که بصدمه آتش و قوت باروت انهدام
پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوریها بظهور آوردند و علمی برده بر بالای آن برج افراشتند [illegible]
دفع جمعی از مردمان کار ازموده و تفنگچیان قلعه دار مردانه وار بدفع آن گروه اشرار روی همت آورده بودند علمدار رومی بضرب
دست تیغ یکی از غازیان از پای در آمده رایت صولت ایشان سرنگون شد و نظر العینی کرده انبوه از آن مخاذیل در سر
بر خاک هلاک افتاده راه دخول رومی بضرب تفنگ مسدود گشت جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که
حصاری دیگر در اندرون کشیده شده از تسخیر مایوس و از دخول پشیمان شده چون مرغ و کبوتر خود را [illegible]
یافته در راه خلاص و مناص [illegible] و اکثر در آن یورش بدار الفنا شتافتند و آنچه از تقریر [illegible] آن گفتار مسموع شد درین یورش

از اندرون و بیرون قریب شش هفت هزار کس نامی شجاع مخالف بر خاک هلاک افتادند و در لحظه بدیار عدم شتافتند
و جزای کردار و کفران عمل خود یافتند و برجی که منهدم شده بود فی الفور تعمیر یافت و رومیه مخذول و مقهور خود را بیجا
رسانیده کاری نساختند و این یورش باعث خجالت و شرمندگی سران مخالف شد چون حضرت اعلی شاهی ظل
الهی از [illegible] منجمان [illegible] پیشه و جواسیس فکرت اندیشه از حقایق حالات رومی اندرونی و بیرونی خبردار و آگاه بوده در
شبی که قرار یورش یافته بود و خدغه ناک بودند منجمان [illegible] اعلی سپاه ولدان قدوه المنجمین مولانا مظفر جنابدی که
درین فن مهارت کامل دارند از طالع مسئله استخراج نموده که درین یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر
یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و درین علم شریف ماهر و مستثنی است نیز [illegible] از قران در عدم استیلای رومی
بران حکم اصرار نموده از بدایت حال دعوی میکرد که از آثار و اوضاع کواکب و دلایل نجومی ظاهر است که رومیه در حین
آمدن بر سر قلعه بعد از تسلط و فیروزی نخواهند یافت و بر طبق این دعوی اراده کرده که بقلعه رفته در مدت محاصره
با سایر محصوران در قلعه بسر برده حسب الاستدعا رخصت یافت لیکن ذیل بیک سردار لشکر ظفر شعار مانع آمده او را نزد خود
نگاه داشت و در میان سپاه مشغول بود حضرت اعلی چنانچه شیوه و شعار نیازمندان درگاه ایزدی و معتقدان
آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده بسلامت و عافیت [illegible] و دلان محصور را دلداده و همین منوال مسالت مینمود
تا آنکه سرعان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه داران را باره دیگر نشان آوردند و بحمد ایزدی و شکر الطاف یزدانی
پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار صلات ارجمند فرستاده عموم اهل قلعه را بنوازشات خسروانه سرافراز
فرمودند و چون اسباب و یراق جسر ترتیب یافته بود و ذیل بیک سردار سپهدار لشکر عجم که بفرمان همایون فرمانفرمای
ممالک کسری و جم کمر مردی بمحاربه و مدافعه دشمن جهت بسته بود [illegible] بنابر بعد مسافت در هر مرحله صلاح ندیده
و کناره آب احتیاط نموده شش فرسخ پایین تر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود مناسب یافته [illegible] جسر را
نقل نموده شروع در بستن نموده عساکر منصوره مقدمه الجیش از هر طرف کوچ کرده بانجا آمدند رومیان اراده آگاه [illegible]
مراد پاشا که بشجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بود با پانزده هزار کس از منتخبان قوم و چند ارابه توپ و ضربزن
و باد و تیغ بعزم ممانعت و دستبرد بکنار آب آمده تا رسیدن آن گروه جسر ترتیب نیافته و تمام نگشته بود و ذیل بیک
باشی که جمعی از سپاه مشغول بود با جمعی شروع در گذشتن کرده در اثنای که نیمی جسر عبور یافت ذیل بیک فی الفور
باصلاح آن قصور پرداخته سوار زیاده از سه هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیما بین جنگ در
در انداخته [illegible] دلاوران سپاه منصور داد دلاوری دادند ذیل بیک با جنود [illegible] حرکتی بر صف سپاه مخالف تاخت و گرد از
معرکه بر آورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت و جنود رومیه صدمات دلیران سپاه منصور زیاده
هم بر نتابیده پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته میدان معرکه را داده مراد پاشا انهزام یافته عساکر منصوره تعاقب نموده

قریب یکهزار و پانصد نفر از سپاهیان تیغ بیدریغ نیز دوستان خونریز بر خاک هلاک انداختند و جمعی از ابطال و
یکهان رومی واکراد اسیر و دستگیر شدند مراد پاشا سر خود را با معدودی از ناتوانان بصد حیله از چنگ خنگ اوران رهایی یافته
در شب دیجور سر برهنه داخل اردوی رومیان شد و چون رایت عیش مخالفان بجابجا گشته شب ظلمانی پرده
بر روی روز کار کشید جنود ظفر ورود منصور و مظفر بازگشتند و حقیقت این فتح مبین بپایه سریر خاقانی عرض نموده در کنار
اردوی گردون شکوه چند مرتبه پیش آمده کنار نهر جاری رود از انهار آب ویاله که شط بغداد نشیمنگاه دارد سراپرده تجمل
سرادقات عز و جلال بود و حقایق حال بعرض اقدس رسیده بود و مژده بهار و بشارت نور در فیروزی که مکرم
افغانان شده بود توام دست و گریبان گشت و از این فتح نامدار که در چنین حال بوقوع پیوست نیکو ایام حضوقات
عظیم فال گرفته و جنود ظفر ورود نصرت قرین دل افروز گشته چون آخر سال و در این نسخه عالم آرا بعد از تحریر وقایع قضا
هر سال مشاهیر متوفیات آن سال که وداع زندگانی کرده سفر عقبی اختیار کرده‌اند تحریر می‌یابد باقی حالات این سفر
فیروزی اثر و وقایعی که بظهور پیوست بعد از ذکر متوفیات و رحلت قضایای این سال تحریر قلم سعادت رقم
میگردد ان شاء الله تعالی در بیان متوفیات این سال پر ملال که از گردش روزگار و عادت معهود چرخ ستیزه کار
بعضی در معارک کارزار و حوادث روزگار شربت خوشگوار شهادت نوشیده و بعضی از دست ساقی اجل جرعه
ممات چشیده سر در نقاب تراب بعزم خواب دور و دراز کشیده به ترتیب ذکر میشود قرچغای خان مذکور شد در کرمان
قتیع غدر مودار نکوکار گشته در درجه شهادت یافت وی از طبقه مسیحیه ارامنه بود و در کودکی در قرون ولایت
اسیر گرفتار و بغز دولت رسیده و چون نیکبخت بود در سلک حضرت غلامان خاصه شریفه انتظام یافته سعادت حریت
یافت چون جوهر قابلیتش قابل بود و در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز درجه بدرجه علیا ترقی میکرد و در اوان
جلوس امیر بیک نام جوانی شیخ کامی که در سلک غلامان عزیز کرده گرامی حضرت بود و کمال تقرب داشت در ضمن
کمان و در انجلس نملک شده قورچی خاصه سرنیزه بود قرچغای مذکور مصاحب او بود و چنانچه رسم است قورچی لباس یاد خانه
برکف خود قورچی خدمت تفنگچی خانه خاصه میکرد امیر بیک مذکور در وقتی که خان احمد والی گیلان تاریخ سنه الف
هجری از کمال بخت برگشتگی مراد دزدیده اطاعت تامه یافت آنچه یافت شاه عالم پناه بعزم تسخیر گیلانات بلاهیجان رفته
بود و بعد از فتح زیارت مزار متبرکه سید اشرف رفته بود و این امیر مذکور در آغاز جوانی و دولت تفنگ پر و فیلتهٔ روشن
در دست داشت کبوتری از جمله کبوتران حرم آن امکنه شریف که بر لب دیوار بام نشسته بود بنظرش در آمده
برو راست کرد که بزند اهل گیلان و مردم حاضر هر چند گفتند که بی‌ادبی است بگذار از این فعل منع ممنوع نشده و آتش
از قضا غالب بود و گلوله داشت آسیب اجل در حرکت آمده تفنگ مثل آتش از قنداق برکنده و به تیمل مذکور بجهت جبهه
در پیشانی او نشست چنانچه مغز او با لهای خشن فرو ریخت و بقصد حضرت اعلی از استماع این امر دستار بر زمین زده بجا بجا





فرمود باو را فرزند گفت بود و هم و الحق بسیار جوان لایقی بود و در سن بیست کارش بکمال رسیده او در کارخانه بود
قرچغای مذکور در خلوت مشق کشیدن ابهام میکرده و کمان بالادست او و چای امیر بیک با وارزانی داشته بود
خدمت تفنگچی گری میکرده و روزی بعرض اشرف رسید که قرچغای یک کمان امیر بیک را کشیده حضرت از روی
تعجب پرسیدند که قرچغای تو کمان امیر بیک را کشیده و گفت بلی فرمودند و کمان را حاضر ساختند یک کمان از برای رقابت
دو سه بار قلاج زده گوشش با گوش کشید حضرت او را تحسین فرموده و گفت مشق کن شاید کمان بزرگ را هم توانی کشید
باقبال حضرت از هم می‌گشتم بنده جاخشور خود را از جمله کمان نصب کرده در نظر پادشاه کشیده فقیر در خدمت حضور حاضر
بود در وقت کشیدن کمان حضرت دعای وان یکاد خوانده و دمیده از آن اشارت معلوم شد که جهان پناه او را
بزرگ خواهد ساخت در آنوقت او را قرچغای بیک تفنگچی باشی خاصه شریفه خطاب داد و خدمت مذکور باو تعلق گرفت
این حقیر فقیر شرف الدین علی متخلص بسروری یزدی که در آنوقت بخدمت کتابخانه عالی و کتاب خواندن سرافراز
سرافرازی داشت و در آن سفر گیلان نیز در رکاب اقدس حاضر بود و برای العین مشاهده نموده بود و داخل این حکایت
گردید القصه بخدمات لایق ترقی میکرد تا کارش باینجا انجامید که بیان شده اول میر توپخانه و سردار تفنگچیان
گردید و از فور اهلیت از زمره مقربان بساط اقدس گشته رتبه سرداری سپاه ظفر پناه یافته در آن امر بر وفق رضا
دل نعمت و پیروی مزاج مبارک آنحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مامور گردید روی سفید انشاء الله اقدام نموده بالاخره
برتبه علیه ایالت و لقب جلیل ارجمند سرافراز گشته حسن تدبیر و فور دلیری و حزم و دوراندیشی و رای صایب و ثبات قدم
در معارک منصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چند گاه امیر الامرا و در باتحال گردیده و درین هنگام حکومت
مشهد مقدس معلی و داروغگی اکثر محال خراسان باو متعلق بود و از اقصاد منوچهرخان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت
آن ولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی او است یوسف آقا نیز در کرمان بتیغ غدر آن نمک بحرام مقتول و
شهید شد وی نیز با قرچغای خان از یک طبقه اند یا بیکبر شرف غلامی این دولت عالی دریافته بتقیه یار و برادر بکیکر
بودند و مشار الیه از عهد صبی بخدمت تفنگچی‌گری و حفظ جوارح مامور گشته و در آن فن مهارت کامل یافته رفته رفته در آن
خدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافرازی یافته و ایالت و دارالمؤمنین استرآباد باو مفوض گردید
بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت درین هنگام دوازده سال بود که بیگلربیگی ولایت شروان بود با
رعایا و جمهور خلق آن ملک سلوک پسندیده مینمود و چون پسرانش صغیر بودند ایالت آن ولایت بامیر و کامل کاردانی می
بایست داد قراق بیک چرکس که داروغه گیلان بود چنانکه در طی ذکر دیگران ذکر واقعه او خواهد شد و در عوض تعیین شده
خالی یافت علی قلیخان ایشیک آقاسی باشی و دیوان بیگی وی از اوجاق کرایلوی شاملو و ملازم قدیم حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی است که در اوان طفولیت و کودکی آنحضرت که در دار السلطنه هرات تشریف داشتند در خدمت بود

و روز بروز قدر و منزلتش می افزود و در ابتدای احوال بداروغگی دار العباده یزد ممتاز شد و در انجا در حراست قلعه ارگ
شهر کمال جد و جهد بجا اورد چنانچه هر چند سعی کرد بدست بکتاش خان افشار نیامد بعد ازان چون فوج از لشکر ازو
تاخت بیزد امد با کمال جماعت محاربه کرده مظفر شد و این خدمات مستحسن افتاد تا بوفور دانش و عقل و هوش و کار
دانی در سلک امرای بزرگ و ارکان دولت انتظام یافته از قورچی شمشیر بودن بمنصب ایشک اقاسی باشیگری و میر
دیوانی سرافرازی یافت صاحب طبع و مشوره بود و در اوایل این سال در طهران ری که اقطاع او بود بیمار شده
روز بروز مرض او اشتداد پذیرفت و معالجات اطبا با میعاد اجل مقاومت نتوانست نمود برحمت حق لاحق گشت
پیوست پسرانش کودک بودند منصب او در انسال معطل بود و در سال اینده چنانچه مذکور خواهد شد بزینل بیگ تواچی
باشی بیگدلی عنایت شد میر رفیع الدین محمد صدر خلیفه وی از سادات رفیع القدر صفاهانست چنانچه سبق ذکر یافت
بین الجمهور بسادات خلیفه مشهور و مازندرانی الاصل از نژاد میر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ والی طبرستان پدرش میر شجاع
الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علمای عالیقدر بود با عقبه در دار السلطنه اصفهان صاحب املاک و رقبات بود و ام
بزرگانه روزگار میگذرانید میرزا مذکور نیز سید فاضل سلیم النفس ملک خصال و از علوم منقول و معقول بهره ور و اگاه بود
بعد از عزلت قاضی خان سیفی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت فایز گشته در ایام منصب
در کمال دیانت و بی طمعی و نجابت و پرهیزکاری سلوک مینمود و الحق مسند صدارت باین صفات حسنه زینت افزود و در اوایل
این سال که در رکاب اشرف از فرح اباد مازندران بیرون امده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محفه بخطه
شریف منسوب بحضرت امامزاده واجب التجلیل والتعظیم امامزاده عبد العظیم علیه و اباه التحیه والتسلیم اورده در انجا
مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را فرزند ارجمندش سلطان العلمائی خلیفه سلطان که بتمکین
ترتیب شاهنشاهی برتبه وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد بنقل کربلای معلی نموده در روضه مقدس سید الشهدا
خامس ال عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع الدین شهرستانی که بنسبت مصاهرت
حضرت اعلی سرافرازی دارد تعلق گرفت گنج علیخان بیگلربیگی قندهار از طایفه زیک است از عشایر اکراد و او نیز
ملازم قدیم حضرت اعلی بود که در اوان طفولیت و ایام اقامت دار السلطنه هرات در خدمت بوده در ایام
فرماندهی و جلوس همایون بحسن خدمات و مردانگیها که در فتوحات و در بقیه خراسان و محاربات الطبقه ازو صادر شده
یافته بود بمراتب علیای خانی و لقب ارجمند بابائی از تربیت نموده قریب بیست سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمانروای
دار الامان کرمان بوده و اثار عدالت و رعیت پروری بظهور می اورد و درین عهد حاکم دار القرار قندهار شده بود
درین سال شبی بر بالای ایوان ارک قندهار بر سر بری که بمحاذی ایوان تکیه داشته خوابیده بود و بحسب تقدیر
او در میان خواب و بیداری از سر نطع غلطیده بپایین افتاد و بعضی گویند که در حالت مستی ازان بالا سرنگون گشته





غلتان میکرد و بسترش علیمردان از روی غمخوارگی بدر آورده که مبادا دغدغه یابد که حرکتی افتاد و لا یعلم الغیب الا هو
افتادن همان بود و جان دادن همان چون در خلوتخانه اندرون که موضع خوابگاه او بود این واقع شده و بجز وی کسی حاضر نبود
بعد از زمانی در باره بعضی از خدمتکاران نزدیک حاضر شده واقف حال گشتند بر سر او رفتند با مرده سر و کار داشتند
بود روز دیگر علیمردان بیگ بر جای پدر کفن کرده نعش او را بمشهد مقدس معلی فرستاده در روضه مقدسه رضویه مدفون گردید
چون خبر وفاتش بعرض همایون رسید علیمردان را از حقوق قدیم پدرش بجای والدش نمود و خطاب خانی و ایالت
قندهار سرافرازی یافته بابای ثانی لقب یافت امیر گونه خان ساره و صلاصان بیگلربیگی ایروان وی از ایل اینچه تولیبای
قاجار است پدرش کلابی بیگ در سلک قورچیان زمان شاه جنت مکان علیین اشیان منتظم بود و او چندگاه ایشک
اقاسی حرم علیه و حارس دولتخانه مبارکه قزوین و داروغه انجا بود بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات لایقه بمرتبه ایالت
و خانی ترقی نموده امیر الامرای چخور سعد گردید و در سرحد بارها چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته محاربات قوی نمایان
نمود چنانکه در سرحدها طبل او ذکر دیده در افواه و انگیها که در ان سرحد از وصفه در یافت لقب ساره صلاصان معروف
گشته درین سال در جنگ گرجستان که چرخچی لشکر ظفراثر بود زخم دار شده بود مدتی در ایروان معالجه جسم برداشت
در اخر این سال زخم تشنج کرده از عالم گذشت چون در غزای گرجی زخم برداشته بود ببار شهدای آن معرکه
حضرت اعلی شاهی ظل الهی طهماسپ قلی بیگ پسر ارشد او را که جوان قابل نجیب و در خور تربیت بود و منظور داشته
فرستاده بودند بعد از فوت پدر برتبه خانی و امیر الامرائی چخور سعد سرافراز گردید و الیوم بحاکمی و ایالت انولایت
اشتغال دارد شاهوردیخان ولد بوداقخان پرناک ترکمان وی بعد از پدر بایالت و داروغی دار السلطنه تبریز و امیر
الامرائی اذربایجان منصوب بود و درین سال بسفر گرجستان مامور گشته در راه قراقلغان چنانچه در محل خود سمت گذارش
یافت در راه دین و دولت بدست کفره بقتل امده درجه شهادت یافت جوان نجیب و معقول بزیور عدل و رعیت پروری
اراسته و بکم طمعی و سلامت نفس پیراسته بود و در ادای جان سپاری و حقوق خدمات سلسله بنا که پسرش الغ قلی
او را بجای پدر بمنصب ایالت و داروغی و امیر الامرائی اذربایجان سرافراز فرموده وکیل و نایب تعین کردند پیر بوداق
لقب یافت و بمراتب اینعی موجب استظهار و امیدواری سایر جانسپاران دین و دولت گردید قرچقای خان
وی از اولادچاق جاوشلوی استاجلوست و از ملازمان قدیم بود که در خراسان بمراسم نیکو خدمتی قیام داشت بعد
از جلوس همایون و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و عنایت گشته قورچی تیر و کمان گردید و از وفور نجابت بعز
مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و بایالت و داروغی همدان و امیر الامرائی قلمرو علیشکر منصوب گشت و رتبت و
جمال فرمانروای انملک بود بصفات حسنه عدالت و رعیت پروری اتصاف داشت یکه و جدال بود که از امور
و سپاهگری قاعده احتیاط منظور داشته در حال ساده که ملک صبحه غفران پناه سلطان حیدر میرزای علیه او بود و امت

داشت در این سال بیماری عارض گشته باجل طبیعی سفر آخرت اختیار کرده و جمعی از ملازمان رکاب اشرف معتبر
جنگ کردستان درجه شهادت یافتند خصوصاً بیرام بیک یوزباشی ذوالقدر و علی بیک قرالوی یوزباشی استاجلو
جلو و آقا قوام الدین لاهیجی یوزباشی عکسچیان لاهیجان که جوان سنجیده و کاردان و سخن سنجی و نظم اشعار اتصاف
داشت و اما بندگان ایشان بنوازشات شاهانه سرافرازی یافتند و در تفصیل اسامی سایر شهیدان معرکه فاتحه
منصور حسب رحمهم الله علیهم اجمعین اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت عنبرین شیم قلم مشکین رقم در صفحه نگار
وقایع سال توشقان ییل درآید و بقیه حالات سفر حضرت اثر دار السلام بر صحیفه بیان نگارش یابد آغاز سال فرخنده
فال پارس ئیل ترکی مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف که سال سیم از قرن ثانی جلوس میمنت مانوس است دگر باره مقدم نوروز فیروز جهانستان
جهانرا گذرانید چون زمان را صیت ... کرده ... گیتی را از سر تو تازگی داد و یعنی آفتاب فلک پیما که خسرو سیارگان
و فرمانده اقلیم چهارم آسمان است با کوکبه عالم افروزی رونق فزای کوکب نوروزی گردیده ... و
و بیست و دقیقه شب یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف از مقام حوت بحمل
کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت و خرمی افزود و شاه ملکان بهار عروس دولت و کامرانی را با نیم
خسرو کامکار مرحمت کرده بجلوه روزگار آوردند و عروسان چمن گلگونه غازه بستند و گل پیرایهای تازه بستند نوزمین
گشته گلزار زمانه دگر باره گردید از خشم گرانه شهر بار ... حضرت همایون اعلی در کنار شهر بغداد و رود دجله بهار
خیام دولت یادگار علو و کامیابی نصب نموده شادیانه فتح و فیروزی بانواختن جنود قاهره بر نهجی که تحریر یافت
رسید که ارکان عالم قضا عموم و دولتخواهان این سلسله علیه از این خبر مسرت اثر خلعت نوروزی و سرور ...
زیب انواع فتح و فیروزی داد و حضرت اعلی همت والا بر دفع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف
داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه در استمام غیر محصور بظهور می آوردند و چون زبده و خلاصه لشکر فیروزی اثر
و مبارزان دلاور کیش جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه چهار هزار کس از اعیان سپاه
قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی توخته بیک یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر دو هزار کس از آقا
چوپانات و مقربان درگاه و امثال ... بسرکردگی محمد قلی بیک جلودار باشی جغتای فرستادند که بپای و منقلای
پیوسته از صواب دید زینل بیک سپهدار لشکر ظفر اثر ... و از خزانه معموره ... دستگاه جهت مدد
سپاه مذکور نزد سپهدار فرستادند که بهر نوع رای او اقتضا نماید بر طبقات لشکر قسمت فرماید و زینل بیک در
خود اقامت نموده از نقود نامعدود بر طبقات سپاه علی قدر مراتبهم قسمت نموده موکب همایون بجهان گشائی
طی مسافت تا بنی سپینو گفتار در ذکر قضایائی که قبل از وصول موکب همایون ببغداد در پایه ... ظفر پناه قزلباش و ...
رومیه روی داد چون چسبنو و رومیه برنهجی که در فوق اشاره شد باطراف و جوانب

بغداد را محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه گیری کردند و یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب نگشت و مبیخ
حصول مقصد ... جمعی کثیر و جوقی عظیم از لشکریان خود بکشتن داده کاری از پیش نبردند دست از پای
کرده همت بر جمعیت لشکر حافظ احمد پاشا ... وصول موکب نصرت قرین که زمانی ... بغروری داشت
کرده همت بر جمعیت لشکر خود گماشت و خاطر بر آن قرار داد که اصلا متوجه محاربه قزلباش نشده و خود با دیوان قلعه
کوهنشینی حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته
بجز استیمان چاره نداشته باشند و سایل المختمه گاه با حارسان قلعه از وعده و وعید سخن میگفت و گاه با زینل بیک
مراسله و گفتگو با سپاه میان می آورد که شاید بلطایف الحیل و تدبیرات ناقصه کاری از پیش برد علی بیک نامی آقچی
بیکان ... که در محاربات سابقه بغداد ... گرفتار طایفه رومیه گشته ... با برادران زینل بیک ...
ایشان خلاصی یافته در نیوقت اظهار ... و پاس حقوق نعمت ... کرده باتفاق ... از آنجا ... معلی
بعد از عرض و استجازه باردوی همایون رفته همراه جاووش مذکور ... و مجالست مجلس ...
سرافراز شده در اثنای محاورات تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نمود که جناب صاحب دولت سردار از جانب
کار باعساکر بیشمار روم باسترداد ملک بغداد آمده و خزاین نامعدود در مصالح سفر و بهر لشکر صرف شده باز
سپاه روم این مرز و بوم بجز حصول این مقصود از طعن اعدا و سرزنش ... امید اهم که حضرت شاه نیز ... جهت
دفع حادثه بدین طرف نهضت فرموده باشند بنابر رعایت ناموس سلطنت که سلطان اطراف و دوست و ...
چشم بر آن دارند اصلا مسامحه نموده بجز مخاصمت و جنگ جدال چاره ... و التماس نمود که چون قرب شش ماه است
که لشکریان هر دو طرف در کشاکش و تعب ... شده و ... گرمی هوا ... آورده من بعد
در گرمسیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و مرحمت و مروت اند مرخص فرمایند که زینل بیک
معتمد ... همراه این بندگان نزد سردار فرستند که صلاح و فساد هر دو طرف در مواجهه با یکدیگر گفتگو نمایند
که چون سردار مرد خیر خواه صلاح اندیش و طلبکار رعایت مسلمانانست شاید که صورتی رو نماید که لایق دولت ...
و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد حضرت اعلی ... فرمودند که در کس فرستادن زینل بیک ...
نیست اما بغداد ملک موروث همایون ماست و از ید تصرف متغلبه و جمعی که با آل عثمان طاغی و یاغی بودند گرفته
دفع آن گروه طاغی کردیم اولی بود که نیکخواهان سلسله آل عثمان ملک موروث این خاندان را تسلیم داشته مناقشه
ننمایند و در این خدمت ... نمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیما بین واقع بود استحکامی تازه یابد و از طرفین
کما کان شرایط موافقت و دوستی بظهور آید و چون حضرت خواندگار خادم الحرمین اند خدمت روضات مقدسه ائمه
کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما اند ... دانسته باز گذارند و چون در مقام مجادله و مناقشه شده بر

همت بر جرأت ان پیاده از مقصد در بذل جهد جهیم امید که انچه خیر و سود خلایق باشد از پرده تقدیر بجلوه‌گاه ظهور
اید و زبیل بیگ جانی بیگ شاملو را که مرد کارآگاه سخندان است در مرافقت علی بیگ وجاوش مذکور فرستادند
میانه او و سردار در حصول مدعا خود اصرار مینمود و از سخنان رومی اندرونی وحشت بر وحشت می افزود
و از طرفین هر کدام از انکه مجملا هیچ اثری برین رفت و امد مترتب نگشت بعد از معاودت جانی بیگ و زبیل بیگ امرای
عظام صلاح در محاربه دانستند که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران جز بتیغ تیز و سنان جگردوز
میسر نیست لهذا بمحاربه راسخ و جازم گشته با لشکر اراسته و دلاوران جوشن پوش پرخاش جوی پیراسته که باره در نگاه
خود شان روشنی بخش دیده افتاب بود و دشت و صحرا از شعله سنان و برق گلگون شان لاله زار مینمود و همه
تازی نژادان هامون نورد برق رفتار که بسرعت تک بر زمان اینده پیشی گرفتندی و کوه پیکران جهانگرد که از تند
جولان با باد صرصر دوش بر دوش رفتندی از جسر عبور نموده بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشتند تا قرب
هزار جوان رزم ازمای تیره کند اردو قلیجان با برکت جلادت شعار در برابر لشکر چشم صف قتال اراستند حلقه
سفرچی باشی که هراولی و چرخچیگری معین بود چپ و راست میمنه و میسره سپاه منصور بمردان دلیر هشیار دلیران جنگجو
کار را ز استحکام داده مرتبه مرتبه بهمراهی جنود اقبال و الکای پیش میرفتند که دوری نزدیکی مبدل گشته بنعت بساط قرب
انجامید و مابین العسکرین یک فرسخ بیش نبود از طرف [illegible] اصلا اثار غیرت و مقابله ظهور نیافت زبیل بیگ و
و امرای عظام همانجا فرود امده از دو روز تهور و مردانگی سپاهیان پای همین و زین بر پای کرده و در عرصه رزم مجلس
بزم اراستند و زبیل بیگ رقعه باین مضمون که حافظ احمد پاشا سردار نوشته فرستاده که امیت ما با فوجی قلیل بعزم
ملاقات اید هم و قرب جوار تیره دست داده لایق نیست که صاحب سعادت با وجود کثرت لشکر [illegible]
و [illegible] از مقابله فوجی از فوجهای قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش حامد و مصدر بدنامی
خانی گردند و در حین رقعه فرستادن سوار شده و پیشتر میرفتند چنانچه مسافت زیاده از دو میدان راه نماند دلیران
جنگ جوی سپاه منصور [illegible] تا کنار خندق نفر رومی در کنار خندق دستگیر کردند زبیل بیگ در جائی که رسیده بود
بار فرود امده سایبانها بر فلک افراخته بزمی دیگر اراسته ساغری چند بطاق ابروی مردان نوشیده [illegible]
انتظار جواب رقعه نشسته عساکر رومیه در کنار خندق صف کشیده بر دوش قلعه داران بجرأت از اردوی خود می برآمدند
و جرأت بیرون امدن مطلقا نمی کردند و سردار در جواب رقعه بمقابله در نیامده سخنان سست نامردانه و عذر [illegible]
نا دلپذیر نوشته بوضوح پیوست که در میان جرأت جنگ صحرائی نمانده باین گفتگو روز باخر رسیده و بوجه حقیقت
همایون [illegible] خندق در نیامدند بالضرورة بازگشته باردوی خود امدند و حقیقت حال بعرض [illegible] سده جلالت
رسانیدند که درین باب محاربه خندق بدانچه اشارت شود عمل نمایند چون پرتو این خبر بر جلگاه ضمیر انور تافت از محل

مراد و شاه و امراء و پاشا با عساکر [illegible] سپاهیان [illegible] شد سردار روم

امرا





اقامت کوچ کرده بچند مرحله کنار اب بهر امده سر و دار و [illegible] سراپرده بارگاه با اوج مهر و ماه افراخته
و زبیل بیگ و امرا و لشکر ظفر اثر بعز ملازمت امده بسعادت کورنش فایز گشته و غزو قرب بساط بوس عالی در آمدند
ذکر وصول موکب همایون بدار السلام بغداد و جنگیدن سپاه منصور [illegible]
روی داده بشده چون عنایت ایزدی همواره قرین حال و رفیق امانی و امال هواخواهان این دودمان قدسی
نشان است درین یورش خیر مال [illegible] که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیده موافق تقدیر
افتاده تیری که از کمان اندیشه عالی بیرون جست بر هدف مراد نشست و کار گراه علامات فتح و فیروزی با مدد
جنود غیبی بظهور می پیوست و از مخالفان ضرر و سیبی بمبارزان جنود قزلباش نمیرسید عاقبت بر خصمان غالب امده
نصرت یافته القصه چون موکب همایون فال جاه و جلال در کنار اب بهر بنزول اقبال نمودند مکرر مجالس کنکاش
انعقاد یافت که بتوجه بر دفع دشمنان پرداخته و بچه تدبیر [illegible] در مضیق
محاصره ماندند لحظه از تردد قلعه داری و [illegible] و بیداری اسودگی نیافته اند چنانچه غیرت بخواب [illegible] اشنا کرده اند
و پهلو بر بستر راحت نرسانیده و از تنگنای محاصره خلاصی [illegible] مخالفان خود و بر دور خندق کرده [illegible]
و بادلیج و تفنگ استحکام تمام داده دست از کار قلعه کشیده و قلعه داری خندق و حصار خود مشغول اند در صورت
جنگ خندق موجب تضییع لشکر است و صرفه در ان نیست یک جوان از لشکر خود را [illegible] رای صواب نما
باین قرار یافت که در [illegible] اعدا کوشیده راه اطراف اب و خشکی مسدود گردد که از هیچ طرف اذوقه بایشان
نرسد و از فقدان ماکولات و نایابی علیق دواب شان با اضطرار انجامیده موجب تفرقه لشکر گردد و بتوفیق الله
تعالی [illegible] بدین تدبیر شایسته هجوم اعادی بر وجه دلخواه ساخته [illegible] کنار اب بهر کوچ کرده در مکانی
که محاط [illegible] دجله و قرا قاپی بود نزول اجلال فرموده جلیل سلطان [illegible] را با فوجی از دلاوران فرستاده
تا راه بر سفینها و کشتیان مسدود گردانیده و بنا بر رعایت حزم و احتیاط رستم بیگ یساول صحبت را که از [illegible] مقربان
و دلیران کار اگاه است با فوجی کثیر بدین خدمت مامور فرمودند متعاقب جلیل سلطان [illegible] روانه نمودند
و جسر که از مکان [illegible] شده بود اورده [illegible] اردوی همایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند [illegible]
یک سردار لشکر منصور و [illegible] سفرچی باشی [illegible] با سپاه [illegible] از جسر عبور نموده در ان طرف اب
که مابین العسکرین یک فرسخ زیاده نبود محل نزول اختیار نموده فرود امدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش رو
لشکر را [illegible] خندق و نصب توپ و بادلیج استحکام داده و [illegible] بحراست گماشته اند قلیجان
بیگلربیگی فارس اراده نمود که کل عساکر طبقه خود [illegible] از دجله عبور نموده در ان طرف اب لنگر اقامت انداز
[illegible] و حله و بصره و جزره مسدود گرداند حضرت اعلی تجویز رفتن او بان طرف نکرده که [illegible]

بطرف [illegible] مراد [illegible] عسکر [illegible]

کهنه مباد الشکر موفور بر سر او ابه و از ینطرف بجهة طغیان اب و تعذر عبور معاونت و مدد دست نداد ملا اخر
امام قلی بیک نام ایبک اقاسی امام قلیخان را که جوان کارامدنی است سر کرده لشکر فارس گردانیده با جمعی
دیگر از تفنگچیان و دلاوران قزلباش بجهال و کشتی از اب گذرانیده بانطرف فرستادند که در برابر اردوی
همایون رحل اقامت انداز دو ایشان نیز حسب الدستور زیل بیک خلف بیک درپیش خود جایی که مانع دخول لشکر
بیگانه تواند بود مرتب ساخته تفنگچیان گماشتند و استحکام دادند و میان جراءت ان فئه که از طرف بغداد
کهنه اسیبی بغازیان برسانند بی حالی که خون و محافظت خدا یار باشد لشکر شیطان چه تواند کرد امام قلی
بیک بعد از انتقامت بنیاد و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حله که ارسلان پاشا را الوند اغلی
مشهور در انجا بود رفت ارسلان پاشا با جنود و حشود و اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور در امده فیمابین محاربه وقوع
پیوست الوند اغلی انهزام یافته قریب یکهزار نفر از لشکر مخالف طعمه شمشیر ابدار گشتند و ارسلان با طعمه سیف
از راه فلوجه که بطرف حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره و جوازر بجهة دو
باطراف اردوی روم میاورند بدست عساکر منصور در امده و جماعه جلال رسیده که اکثر دواب عساکر روم
از فقدان علیق و علوفه سبز که در نطرف اب یافت بانطرف بجهة از فه یک مرتبه جماعه الوار حسین خان حاکم
لرستان دم رتبه دیگر خان احمد خان اردلان را بانطرف بجهة فرستاده اند و ایشان شبی شش هفت فرسخ راه طی
نموده بچراگاه دواب رسیده و چهار هزار اسب و استر رومیه را رانده از اتفاقات حسنه بحافظ اوده که از سر کوه
اجناسی که از جانب حلب و راه فلوجه باردوی رومیه امده دوچار شده و غارت کرده و بسلامت باردوی معلی رسیده
چون جماعه جلال رسیده که از طرف حلب و شوارع فلوجه خزانه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه امده
یک ناظر بیوتات را باکردی از عبارداران مردانه بانطرف فرستادند اوازه در دو لشکر قزلباش که بانطرف رفته
یافته بجمله وکر بالاستیلای خشه شده بودند خوف و هراس تمامی بر سر تردد بین راه یافته کردی که می امدند اکثر طی
رحیل کوفه مراجعت نموده و بعضی بکشتی در امده از اب فرات اراده امدن نموده بودند بدست زنان بیک
و لشکر ظفر شعار افتاده باتفاق دواب و غنایم و ذخیره عود نموده باردوی کیهان پوی پیوسته و ترددات شد
قوافل رومیه از اطرف نیز بالکلیه منقطع شد و شوارع فلوجه مسدود گردید ذکر ذخیره و کشته شدن [illegible]
[illegible] قزلباش و رومیه و وقوع [illegible] مخالفان [illegible]
چون جمعی کثیر و جمی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند تا موازی دو هزار اسب زیاده داشتند و بمرور
متعذر کلی غله و اجناس ماکول و علیق در کار بود و مدت محاصره بامتداد کشیده از وجه بعضی تلف و ممر روزی
بی مروت شهری و از ارذال الناس محتاج خود را از قلعه بیرون انداخته میرفتند و میان از نفرات مهمه و کوچ ان



بعسرت و تنگی معاش محصوران اگاهی یافته در انتظار فتح الباب بودند تا انکه ماه مبارک رمضان رسید و در قلعه
و شهر بغداد اگرچه فی الجمله ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته بر روی بازار نمی اوردند قیمت ماکولات
ما لا یطاق یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر شد صفی قلیخان جهت عرض استیجال معتمدان صادق القول
گماشته فرستاده حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف نیر تر از ظهور انداخت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بالهام غیبی
بخاطر اوردند که اذوقه انچه در اردوی معلی توان سر انجام داد سر انجام نموده بمقدار کلی اذوقه از راه شط بکشتیها
بجانب قلعه فرستند که از دروازه عزیلی بجانب بغداد کهنه که جای جسر بود داخل قلعه شود و هم مایه اطمینان قلب یاره
و مردم شهر گردد و اگر ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت ان دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری
سپاهیان و یاس و نومیدی مخالفان گشته در انتظار انتقام که اخرین مدم ناقص مردادرفت نبوده باشند و
این امر کبیر در نظر مخالفان غیر بغایت دشوار و بسیار دور از کار مینمود زیرا که از دروازه عزیلی قلعه که در مقابل بغداد
کهنه واقع است تا قریب نیم فرسخ از هر دو طرف اب دجله معسکر و میان بود و کشتیهای پربار از میان دو گروه
مخالف که از عسرت و تنگی معاش تمام تا هیچ چشم ارزو بر خوشه پروین دوخته اند گذرانیده بقلعه رسانیدن حضرت
اعلی شاهی ظل الهی همت بلند پادشاهانه بحصول این امر خطیر گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده بحاجی جسر اگرچه در
قلعه محفوظ بود و طلب فرمودند صفی قلیخان دو سفینه کشتی با جمعی دلیران و تفنگچیان جلد هشیار بیدار بر شط انداخته در
شب گذرانیده و کنار اردوی همایون رسانیدند و اذوقه بسیار از گندم و جو و برنج و روغن و مرغ و گوسفند
و اقسام ماکولات و حلویات و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد
سر انجام داده با سفاین مذکوره دفعه از اب گذرانیدند خلف بیک سفرچی که بخت و اقبال بود با فوجی از دلاوران
بهمین خدمت نمایان مامور گشت دادو دامن مردانگی بر میان زده و کشتیها را مملو گردانیده کشتیبانان جلد [illegible]
راندن سفاین کردند چون ان کشتیها گنجایش کل ان اجناس نداشت موازی پانصد خروار دیگر شتران [illegible]
بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال همایون نموده از کنار شط راهی شدند که نزدیکی دروازه برسانند از انجا دفعه
با سفاین نقل نمایند مخالفان رومیه که در بغداد کهنه اقامت داشتند بر کنار اب در چند محل جرها زده و خندق
حفر کرده بیکریان تفنگ انداز گماشته استحکام تمام داده و انزد رسانیده و گردانیده بودند چون خلف
و جنود قاهره که پیشروان اذوقه مذکور بودند بانجا رسیدند فیما بین هر دو گروه محاربات قوی دست داد
مبارزان جنود اقبال بران فئه موفور مظفر و منصور گشته جمعی کثیر از رومیه و لشکریان طعمه شمشیر غازیان گشتند [illegible]
و در پس کهنه دیوارها مخفی گشتند و جنود قاهره تا مقابل دروازه راه از مخالفان خالی کرده بیلداران جرها و خندقها
را پر ساخته هموار نموده و شتران و الاغان ان اجناس موفور را گذرانیده و بیاری خدا بر وفق مدعا [illegible]

دلیر قلعه کشیده‌اند و مخالفان از این طرف از کنار آب نظاره این دستبرد کرده اصلاً فرصت ممانعت و قدرت معاونت
مردم خود نیافتند قلعه شادمانی محصوران بأوج آسمان رسید نقاره بازشاد بانه فرو کوفته خلف بیک خود داخل
دروازه شده با صفی قلیخان ملاقات کرده خوشحال و ورود جنبه اند بانجام این خدمت مردانه پرداخت و بسلامت
مراجعت نموده باردوی همایون پیوست مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از اقامت اردوی همایون در کنار
شط ایام و روزی چند گذشت زینل بیک سردار سپهدار جنود قاهره که از آب دیاله گذشته در برابر مخالفان نشسته
بودند از طول اقامت دلگیر گشته دیگر باره به مجادله راغب گشته مجالس کنکاش و مشورت انعقاد یافته زینل بیک و
جنود قاهره به مجادله رخصت یافتند که صرفه کار نگاه داشته از جلادت و دلیری بی‌باری محل که موجب تضییع جوانان کار
آمدنی باشند عساکر را ممنوع گردانید و حراست نمایند زینل بیک و امرای عظام بعد از استجازه همایون صفوف
قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند و خلف بیک به دستور چرچی و مقدمة الجیش سپاه منصور بود درین مرتبه
چون سردار از بیرون ذخیره و مبارزتهای قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مقصود مأیوس گشته بود با عظمای روم
و جنود موفور به تقابل سپاه منصور در آمده در کنار خندقی که حفر نموده بودند صف آرای گشته و عراده و توپخانه چیده
کشیده و مردانگی پای جلادت پیش نهاده از طرف تیز افواج قاهره که مراول و چرچی بودند اسب جلادت پیش رانده در آن
محل میمنه و میسره طرفین بیکدیگر ملاقی شده محاربه دست داد و فوجی از جنود مخالف بر سپاه پیش قتال خود زور آورده
چیرگی نمودند از طرف زینل بیک و خلف بیک پیشتر رانده و اسب جلادت در معرکه برانگیخته و جنود قاهره حمله عظیم کرده
خود را به صف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قرب هزار نفر از آن طبقه بر خاک هلاک انداختند و دلیران
تا کنار خندق که حفر نموده بودند دوانیدند درین اثنا بادی عظیم در وزیدن آمده چنان بی‌اعتدالی کرد که گرد و غبار
عظیم ارتفاع یافته معرکه را تیره و روزها تاریک و خیره گردانید بر نهجی که دوست از دشمن متمیز نمیشد بنابر آن
زینل بیک و عساکر ظفر مآثر خود را باز کشیده مظفر و منصور مراجعت نمودند و اعدا خود را بخندق رسانیده جمعی
از لشکریان که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران ماندند و برخی از ارتفاع گرد و غبار راه خندق گم کرده
در دشت و صحرا ناپدید شدند و در خندق عدم فرو رفتند درین معرکه سوا محب علی بیک شاهی سیون
تاملو که از اعیان سپاه بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصوره ضایع نشد بعد از واقعه کور خون
از همه طرف راه آمد و شد به اردوی رومیه منقطع شده آذوقه از هیچ طرف نیامد عسرت و تنگی
و بیماریها در میانه لشکر ایشان شیوع یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود و هر روز جمعی تلف میشدند
مجملاً رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید و به سرحدی انجامید که بازگشتن اقصی مقصود ایشان بود و از عدم قدرت
و فقدان استطاعت جسر نمودند زیرا که گروه انبوه از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی در معرکه بآتش توپهای قلعه

و برخی از شدت بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافتند فیه بیاد اکثر را بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت کرده
و بعضی از بی‌یابی علیق و بی سر علف تلف شده بودند پیاده ماندند الاغ باری داشتند و نه یابوی سواری حافظ
احمد پاشای که امرا و مربیه تقریبات الکوی مصطفی آقا نام معتمدی را فرستاده اند شاها نموده که اگر یکی از معتمدان
از این طرف فرستاده شود که بعضی حکایات باو گفته و شنید نمایند حضرت اعلی حسب الاستدعا قوچه بیک یوز
باشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند فیما بین گفتگوهای بسیار میانه واقع شد و میانه بیاء میان رومی کلیم
بر طبق مدعای خود بمیان گفتند منازعات رومی واده بعد از قیل و قال بسیار بحکم متفق اللفظ استدعا نموده که
که ذوات کامیاب از خاندان نبوت و کرامت اند از اعمال و افعالی که درین خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی
اغماض فرمایند و من بعد رومیه و قزلباش ایمن بوده باشند حقوق این جانبین را داده قوچه بیک مرخص کرده
ایشان را عرضه داشت نموده و محمد آقا نام معتمدی از جانب رومیان آمده بود بسعادت آستانبوسی سرافراز
گشت و بمروت جبلی مسئول ایشان باجابت اقتران یافته زنبه مرحمت ارزانی و امان یافتند لیکن خسرو تحدیه بیک
اردوی همایون بوده شرایط مصالحه از طرفین استحکام نیافته بود که سپاه روم بی سر متفرق گشته راه مراجعت
پیش گرفته و ترس بقدر قدرتی که داشت سر خود گرفته رفت و سردار بی اختیار در کمال اضطرار رو سر حکمی تا ربع
عظما عارج نیم شهر شوال قبل رحیل کوفته راهی شده الاغی چند که بجهة نقل یک دو توپ سلطان سلیمانی ضرورت بود بهم
نرسانیدند و توپخانه و یراق جباخانه سرکار پاشای را بعضی در یورت و بعضی در اول منزل انداخته رفتند و حیدر بیک
یوزباشی برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امامقلیخان و میرزا معصوم عرب غلطی خراسانی که شب حوالی قلعه گرفتار تیغ
بودند گرفته باردوی معلی آوردند گروهی از عساکر و بعضی قلیجان و ارباب جلادت قلعه تعاقب ایشان کرده در مقام
استیصال آن گروه در آمدند حضرت اعلی از عاقبت درست بجانب که از آبا و اجداد بارث دارند راضی باین معنی نشده
به زینل بیک فرمودند که بعد مرحله ایشان را گذرانیده و لشکریان از تعرض ممنوع گردانند و زینل بیک حسب الفرموده بعمل آورده
از تعاقب مراجعت نمود ملکه اسم سردار روم بدیار عجم آمده کاری نساخته پریشان حال بازگشته اند و در هیچ مرتبه
پریشان حال و رسوائی بازگشته بودند و دو سه هزار نفر بلکه زیاده بیمار و ناتوان در دور قلعه افتاده بسمع
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از وفور مرحمت بعموم عباد الله بعضی را گماشتند که بیمار پرستی کرده از حال بیماران خبردار
باشند و چون بیماران را جای و منزل نبود اکثر را بصحن و عمارات و مقبره و مزار امام اعظم ابو حنیفه جا دادند بگفته چون
اعتماد و اعتقاد کلی بامام خود دارند امام ایشان را شفا خواهد داد اکثر اسهال داشتند و آن مواضع را مستراح گرده
بر ساختند و محبوس در آن متن و گند و گی فرو رفته از بسیاری عفن و نجاست مرده و زنده جان میدادند بنظر
آمد بلکه از طرفی را که با آنجا افتاد و گفت این طبقه قزلباش عجب مردی اند شاه اسمعیل و شما را فرموده توجهی کرده مردم

اندودی ایشان در و قباحت میکرد و شاه عباس از غایت پاک طینتی ان عمل شنیع نکرده با این نوع انچه مناسبت
کرد کرده و خود شان با نام خود این بی ادبیها کردند و علاجی نداشتند چون این قبایح کرده اکثر در کمال فضایح
مردند اسباب و یراق و اسلحه بسیار که صاحبان انها بخود و در مانده بودند و پروای ان نداشتند نصیب مجاوران
و متکفیان قلعه و شهر کردید تا حد و موصل اعراب و اکراد و اوباش نیز گروه گروه متعاقب شتافته و هر یک از ان
غنایم قسمتی یافته جمعی را که متعاقب ایشان رفته اند بدست اورده رقم تملک بر ما یعرف ایشان میکشیدند
و عریان و سر برهنه سر میدادند و در هر مرحله قومی از ایشان راه عدم میگرفتند مجملا مجدد ادیار عراق عرب از
تعرض معاندان مصفی گشته تصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفت فتحنامها باطراف و جوانب [illegible]
نوشته ارسال یافت و چون اطبا بجهت اشتداد گرمی هوا بر توقف نمی نمودند نذورات و تصدقات جهه سکنه و
محتاجان کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مرقد منور که کاظمین علی مشرفهما الصلوة والتحیة عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی که موطن [illegible] است
بورود شده شعرای بلاغت گستر تواریخ مرغوب جهت این فتح مبین که بمیمنت و برکات ارواح مقدس [illegible]
و طاهرین اتفاق افتاده طراز فتوحات عظیمه روزگار یافته بود در سلک نظم کشیده از جمله یکی از شعرای تبریز
تاریخ یافته بحمدالله که عباس علی تا ساخته غازی ز لطف شاه دین کرد به بر اعدا در کر غالب چو جستم از خرد تاریخ
فتحش ہاتفی میگفت که رومی را فنا کرده علی ابن ابی طالب چون سخن بدینجا رسید لازم دید که خوارق عادات
چند که در حین محاصره نجف اشرف از ان مظهر العجایب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار یافت در این نسخه عالم
ارا در طی این داستان اندراج یابد تا مهر محبان زیاده شود و مخالف اعتقاد بیدا کند انشاءالله تعالی گفتار در شرح و بیان
خوارق عادات و اظهار کرامات انشاه ولایت که در حین محاصره نجف اشرف پرتو ظهور در فتوح محروس شاه [illegible]
وقوع یافت هر چند شان عالیمکان سلطان سریر ولایت و کرامت از ان ارفع و بس الا عادی والاحبا اظهر است که
امثال این امور از کرامات المظهر العجایب محل استعجاب باشد بنابر افتخار و مباهات موالیان و دوستداران
اهل بیت انچه بظهور امده در قسم این مقالات از مردم ثقه صادق الحدیث راست گفتار استماع نموده در قلم تحریر
میاید اول انکه مسود اوراق بیواسطه از مولانا محمود کلید دار روضه مقدسه حضرت شاه اولیا شنیدم که میگفت در
حالی که مراد پاشا امد و نجف اشرف را محاصره نموده بود سیبها پیش اورده در ان اهتمام داشت یکی از ابطال ایل
تفنگ انداز ان قوم بمدد و زیاده ای برجی که بسمت پیش امده گاهی بنابر تعصب عناد و مخالفت مذهب بیهوده گوئی
اغاز نهاده سخنان لاطایل باواز بلند میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من ابا عجمیان از
دیار عجم و بر شما رحم می اید که عنقریب این حصار با استوار بقهر و غلبه مفتوح می گردد و مردان شما طعمه شمشیر و جلادت بیبان



تمام سرگشته اموال تباراج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن قلعه مینمود و این هذیانات موجب قهر محصوران و تزلزل
خاطر ضعیف رایان و محافظان میگشت روزی یکی از خوردسالان ان قلعه که مدت العمر تفنگ بدست نگرفته بود و طریق
انداختن ان قطعا نمیدانست تفنگی کوچک قصد ان بدبخت بدست اورده از روح مقدس شاه نجف علیه السلام استمداد
همت کرده به برج در امده در حینی که ان هرزه گوی ازین قبیل سخنان لاطایل بر زبان داشت تفنگ را اتش داده گلوله بر
مراد امده و مغز سرش پریشان شد فریادی زد چنانکه همه کس شنیده و افتاده جان بداد دوم انکه یکی از تفنگچیان متعصب
در طرف صحن صفا تفنگ [illegible] خانه جزایری بدست گرفته همه روزه از ان طرف می انداخت و هرزه گوئی بسیار میکرد تفنگ
محافظان انجا با و نمیرسید و مردم ان طرف حصار از وی بسیار متضرر بوده روزی بر سبیل معتاد بر طنه ای بر امده هرزه
گوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری شد در وقتی که تفنگ را بدست گرفته عزم انداختن
داشت بسر فتیله با [illegible] جیبی باتشکاه رسید اتش در گرفت و ترکیدن تفنگ یکی بوده پارچه از ان تفنگ چنان بر
او خورد که مغز کاسه سر پراکنده شده بر اطراف ریخت از دست زبان سر را پاداش یافت و از بالش از هرزه درائی افتاد و
بدرکه الاسفل واصل شد سیوم انکه در ایام محاصره شیری مهیب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر در میان در امده که در اکثر
شبها که در هنگام سپیده پیش بردن بوده برو در حصار میگردید چون در سواحل فرات شیر و سباع ضاره بسیار شده [illegible]
جزم کردند که از انجانب قلعه با کمند و ورودی اورده و [illegible] از ان شیر در توهم بوده شبها کم تردد مینمودند چون شبها مقرر است
که سپیده پیش میشیر از خوف ضرر و اسیب شیر تردد و [illegible] نمود و از ان شغل باز می ماندند و همه کس از و هراسان بود و این نقل
را محرر اوراق از پهلوان محسن شعا بادی بیواسطه شنیدم چهارم حکایت تمام روغن چراغ است که کمال شهرت دارد و جمعی
از اعزه و ثقه از امیر بهاء الدین داماد میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نموده و کمترین بیواسطه از سید مذکور که
از صلحا و اتقیا و متورع صادق القول شهور است شنیده ام در مدت محاصره روغن چراغ از انچه در جهات سرکار میر فیض الله
بود صرف سوخت مشعل برج شده بتمام رسیده بود چنانچه شبی اندک اندک پیه و روغن از خانهای مردم جمع کرده
مشعل می افروختند و کافی نبود و کهنه پیه جهات چخانه روغن سرکار فیض اثار برده در جهات انداخته چرب کرده سوختند
چنانچه مطلقا از چربی در جهات اثر نماند و مشاعل افسرده شد محافظان برج از فقدان روغن دست پاچه شده و مضطرب
بوده مشعل و از ان چخانه امده تا به که کهنه پاره چند چرب توانند کرد خمی بزرگ که روغن بسیار میگرفت و مکرر [illegible]
که بران مالیده بودند خشک خالی دیده بودند مشاهده میرفت که بیمن ولایت انحضرت از روغن مالا مال شده [illegible]
داده این معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران گردیده بروغن عنایت الهی چراغ دل مومنان و محبان روشن
شده تمام نحو ظهور نور و اظهار مباهات است که پهلوان محسن شنیده ام که [illegible] نقل میکرد که شبی از فقدان روغن مشاعل [illegible]
به هر طرف پرتو انداخته نوری چنان ساطع گشت که روشنائی کل برج و باروی زیاده از حد و اندازه مشاعل افروخته چراغ

پهلوان محسن [illegible]
[illegible] میر محمد باقر داماد [illegible]

کرده‌ایم سفها و جاهلان طعن و استهزا مینمودند که شما را روغن بسیار در کار است چرا اینقدر چراغ بیصرفه افروخته‌اید در
جواب ایشان فرموده‌اید ذکر کرده‌ایم که چراغان کرده و مشاعل بیفروخته‌ایم دوستی که شما مشاهده مینمایید از شعشعهٔ پرتو نور ولایت
و کرامت حضرت شاه نجف است و ایشان متنبه نشده و استهزا مینمودند میگفتیم که درین ماده با شما مباحثه نمیکنیم
که آنچه ما میگوییم اگر صورت وقوع دارد آثار این درین زودی بوضوح میپیوندد و بعد از آن گفتگو در همان روز دو ثوب
توپ بزرگ که بر قلعه نصب بودی انداخته شد و برج انهدام پذیرفته بود در وقت آتش دادن ترقیده ضرر بیش
بمردم رسید که مبالغه کرده بودند که توپخانهٔ ایشان معطل شد تا آنکه باجاد و در برج پر فتوح حضرت برج منهدم شده بالتمام
تعمیر یافت و مراد پاشا کس نزد حافظ احمد پاشا سردار فرستاده و توپ بزرگ دیگر طلبیده مدد و کمک خواست حافظ
احمد پاشا توپ فرستاده باو اعلام نمود که چون درین دو سه روز کاری از پیش نرفته کوچ کرده به بغداد آئید هرگاه که قلعهٔ بغداد
در تسخیر آید نجف تابع بغداد است و اگر مهم نوعی دیگر باشد گرفتن آن چه نفع دارد و پس بولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام مراد پاشا بی نیل مقصود و حصول مدعا کوچ کرده به بغداد رفت و محصوران از میمنت روح مقدس آنحضرت از همه
غمی و المی و وهمی و ترسی نجات و خلاص یافتند **ذکر مجملی از حکایت حالات رومیه و قزلباش در پای قلعهٔ بغداد**
از فحوای مکتوبی که بدست ما مداران افتاده بنظر اشرف در آورده باعث شگفتگی طبایع و صحیح یافت بجهت صدق
مقالاتی که بیان رفت بجنس بجهان زبان لفظ بلفظ بالمصدر تحریر مینماید انشاء الله تعالی در وقت مطالعه کننده بر ضمیر منیر
اولوالالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیریت اثر و وقایعی که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه درین ایام
در وقت ظهور پیوست و راقم این حروف با یاران اطلاع حاصل شد تا آنکه خود بعین الیقین مشاهده نموده و جمعی اکثر اینها هم
واقعی واقف گردید بجمیل اجمال بر صحیفهٔ بیان نگاشته از اطناب اندیشیده تمامی حالات و دقایق امور را چنانچه وقوع
پیوسته بود بحر در بیان در نیامده منظور آن بود که مبادا جمعی بوالفضولان هرزه درای که [illegible] من ذلک اند بعضی قضایا را از
مقولهٔ تکلفات و اغراقات و زیب عبارات مشابه تصور نموده حمل بر خوش‌آمد نمایند و شایبهٔ کذب بان راه دهند یکی از جاوه و
رومیه که از اردوی سردار با استنبول میرفته عرایض و مکاتیب امرا و اعیان میبرده در راه گرفتار عساکر ظفر شعار شده
مکاتیبی که مصحوب او بود با حامل آنها آورده بنظر شریف اشرف رسانیده مراتب بعضی از وقایع حالات را مکاتبات
منع لعنه تحریر نموده بودند آنچه پاشا پاشایان و امرا و اعیان و ارباب دولت نوشته بودند مضمون آنکه تا به حسن سعی و جهد
و محنت سفر و مشقت خود را ظاهر ساخته خالی از اغراض دنیوی نبوده باشد از آنجمله مکتوبی که یکی از عظما مصطفی چلبی نام
دوست خود ترکی رومی نوشته حقایق حالات بعرض رسانیده اعلام نموده بود بنظر کمترین رسید بجنس درین صحیفه ثبت افتاد
که مطالعه کنندگان را بر دقایق احوال طرفین اطلاع تمام حاصل شود راقم حروف اعتبار روابط عادت از مقولهٔ خوش‌آمد
گویان و مدحت فروشان که جهت ازدیاد و باعث حصول منفعت در کرده سود و زیان و صدق و کذب اقوال الله نظر نه

۶۲

و اگر در املا و رسم الخط فارسی و ترکی خصوصاً زبان رومی که هیچ نسبت بزبان قزلباش و جغتای ندارد غلطی یا
مرتبطی بنظر رسد چون نقل بالمصدر شده مراتب ارباب استعداد و اهل بر خطای راقم حروف نموده معذور فرموده
معذور فرموده عذر پذیر خواهند بود **صورت مکتوب رومی اینست** جناب عزت مآب روحم پر فتوحم مصطفی
چلبی کامیاب عزت حضرتلرینه درر دعوات وافیات صافیات محبت آیات و غرر تسلیمات بلا غایات مودت
آیات اتحاف اولندقدنصکره اعلام محبانه بودر که اگر لطف ایدوب بو داعیلری طرفندن ذره وار تمه سوال ترقینك تحریر
بو رابطه بو حمد الله والمنه حالات وجود نابود مز صحت دایره سنده موجود اولوب لیل و نهار دعای دوام دولت شنده
مداومت اوزره اولدیغمز و مشتاق عظیم اوله غمز و اشتیاق و ملوله معان مهب الاحباب دن رجا اولنور که پرده حجاب دیدار
اولوق پیر قلبا این بجرمت سید المرسلین فیما بعد و سفر ندامت اثرنده و بغداد و بیداد محنت آباد حوادثی استفسار بیورلورسه
بیم و سفر و شمیر داسنده و ضیف المس طفور ایدرك قلعه محاصره اولان بر درشته رخنه ویرو اولوب اول محافظ
مرده حلوت کوك بیك ساکنه قزلباش بد معاشك اصلا اثری ظاهر اولمش الکن بر سلرا اولوب لعل سوریلوب حوالی
ارقا القوب نیجه دفعه ور تسلر اولوب سر بورشته ایچه پیش خصوص قاپو قول سرورن کیجه کی بلاك وار اولوب گوندن گونه قلعه
ده اولان حصونی غالب و لشکر اسلام مغلوب اولمقدن غیر نتیجه با بشارت میوب بو اثناده شاه عجم طرفندن سرداراولان
زینل خان و نیجه معروف پر فتنه انگیز خانلر قرتن ییك مقدار قزلباش بد معاش حیله گر ایله پیدا اولوب اول دیار
سونیده عسبور اولوب سردوم طرفنه مرد لیمب نیجه وقعه اثر مغلوب والی کوس نکمن اوزره اولمش شاه عجم کنه اکین
اولان لشکر حویزه ایله اتفاق اوك اوب بیج نردوم طرفنه و شفت اولیوب بر مقدار لشکر قلعه منه لی اوزره تعیین ایدوب
صاحب سعادت حضرتلرینك قاپوسی پاشاسی محمد آغا وحافظ مصطفی پاشا و سایری معا اولان لشکر اسلامی توب
بار دایه قلعه مذکوره ن حصر و توپ کیمین محبوسه کیمین طعمه شمشیر کبی قزلباش سید ابدی بعده لك قلعه سی دیلمه
مشهور پیر قلعه و اخی ولن اهل الاسلام تسخیر اولنه بو اخبارا اندن لشکر اسلام اوزرینه سهم عظیم مستولی اولوب آفت
مخابه اولمعه اولا امید رو مدم اوزره الکن تو محل شاه عجم خدم و حشمی ایله بزم طرفره توجه تام ایدنجه سرداری او
بانکار مذکور سبق مرمت احول ضمیر ولك ایدوب یاله حدی اوزرینه حصر فوری شرو عنده الکن صاحب سعادت
منع و دفعیه دیار بکر ایله بکلیکی مراد پاشا اجن اوان پیش مین مقداری توجیق الکت لرنك الینی پاره توپ ایله
کند روب قضایا را اول ملعون حیله کار نزدن حجت و سر موت حبری فوروب اوج درب بنك مقداری فرنگی
پراو خانه نزول ایمش امین بو طرفنه مراد پاشا فارشی شوب توپ و تفنگ ایله موجود بولیانه قزلباش اوزرینه
هجوم ایدنجه اتفاقی بالضروره حمله شروع ایدوب و چند دیر اکی حمله کیجه‌ی رجال الغیب قزلباشیدن بکا اول ضمك و
تیغ بران پیرو لشکر اسلامنك یوزین دونه روب الحاصل ازاله بعث مستطاد ملعین جنك مذکوره بار بکره د

دقرادن دجلب دانا طولی سنجار مدن حده سراوه کمین دارا سر شربت شهادت نوش ایدوب باقیسی تیغ پران الود
پیش الوب کنجه اراسنه کریکله مراد پاشا سرچشمه توابع عسکری بارالو بالا اوادرنه دهان قورتاروب کلوبی انتقضکوره پای شاه
عجم کلوب دیاله سوی ایله شاطو کسین برده جسر قدرت لشکر بیک بیر مقداری سردم طرفرده دیر مقداری کنده نعده اوه
طرفنده کنجوب اطرافرده قوردوالوی صالوب کاه طرفنده باصقن کوتروب کاه اول طرفده الحاصل بیر بعدلری
قزلباش بزی محاصره ایدوب بعبعه ده قش میمونه دوکدی قلعه ایله جنک ایتمک اولالردن قزلباش ایله جنک
ایتمک اتحمه مزدن قلعه خلقی اکثری کبرا اخر الامر اطرافرده خندق کسوب طابورایله دق طابورلره داخی صفت کیرمش
بیچه دفعه طامرافرا دورینه کلوب الامیر الغلیوب ده شعبانک یکرمی برنجی کونی الطامر مراد دورینه یوش ایتمک اشبو کجه
که صاحب سعادت داخی لشکر اسلام ارا... اصالوب صغیر وکبیر ده طولو وساده سی عمرنا نفر عام ایملوسی
بیگومدن غیری کبیر سلره قلعه مقابله ده تیلر دی السه جنک الثوب سرداری اولان تیل خان شدت ایدوب
حمان توب الندة ساماین قوره وعده طلاعین مذکور زاشارب دن نقاره لرینی دوکوب صغیر وکبیر کوره رقم الود
بالذات توب وتفنکه مقیده اولنوب بیر حمله ضرب که اکرکوه البرز اوکلرنده اولیدی طاره ومارا ولردی محصل توجه
الله لشکر اسلامی قلیلی قلعه اوروب بیر کلوب کمال طاوورون ونثر ومقدسه الکرمی اب ایاغی الشده یمال اوجی
ساری طابی طایفه سی میدانی در کوره دوکه صاحبت دولت الابده ودورمیوب قرارلرنی قرارده تبدیل ودبا شیه
بله صحرا دیبا انه ودشوب طابوره یناوکترود ب ودرسح قرار ویردوک تومعرکه دن صونکره صاحب سعادت
امرا عظام وکبراء ذو القدر والاحترام ایله شاد اولوب قرار ویرولر بالداب بیر داخی طابوردن وپیر محمدجعفر
مروفه درحمان قلعه محاصره سنه ترک الثوب تایکه قلعه محلصلق الله توکلوب امانه کتوره وورود موهبه ایله
قلعه نک وورب مالی الحاطه اسدروب شاه عجم توتله پیرواقف اولنجه فی پرواده کنجه کنه نعید اوطرفه اولن
پیش نیک تعداد قزلباش کنجوروب اوج نیک مقدار وک بلجه ار توق ذخیره ووده قاطر الده وقوش قلعه سی
جوارنه تیجوروب لشکر اسلام قدرتلرینه علوانه وکنجه ده بعیر مار المذنوب انده ده داخی توتشلو دقنی ایدی که دیده وبصیرتلرینه
مشاهده ابده وکه بوعظیم ذخیره وقشنون تاراج وطوفه ولکین کمیلا ایله قلعه توندی اول اعدادن لشکر سیلا بیلی الحوز
بیرا غرروه قلعه دن نا امیداولدوق الی کنده خاطر تعجیراوله دوو اقنده عکر مرلرده الکن شاه عجم وجود امدن قطع
جمع حاصل امذب قزلباش دوروب بایلقر بیک ولدین کوروب وله بالذات وذراطه دن خناکه برودجوروب قوش اوجور
ستوطبالم قزلباشنک الی ایاغی الثی ساطه ذوراطکمی سوارکه سرسری طورسوی طبقیاتنده درجای کمی کیروجمع وکوبا
دقوجه دست طرفار سه افس صابوب محمل مذکوره دوه اسلامنک بیک دباتانه مقداب اقلاقی تامنده اولن جمع
یکسان کوروب جله اولان اصلان باشنا وفق بقتلی دغری طریق ایله سبجرا ایله کر لوریدن ده صرو قتلرکه سردک



محل میطرده دورکه اردوی همیون برده صرف قیب کلوب بیرکیم اولدن برو خیره تدارک ایتدمنه حالا کمین مقوب
کمین صاراده هر بیک ادجون روعی بومنوال اوزره اولوب کاه اورکه بیر قیب اوق بیرفرده سه مرقبه دار حره شی
سرکیله ارباشنکر فردوشه الکمنه اوچ درهمی بیر اقتصاد ایتک بیر وقتی سی فرق اقحه صابور اول نارل طبیع شمه کی
حاطرکه تعلوانی برلکت اله بیر وطرشهیدی اب اتی کورنده صلو وکتوروه ال وطبراول طرف حالکه مصری کی زن
برامیدن کونیک کمک صدیه لری شمدی حادیرمدن ویزه والمرکو بیلر ایله فرج کب امدمراول حوه سندن ولاده
کوره مستمم والدشبیل ایله اول دلبرلرداول قوجاق بیکلرکه قزلباشدن دیو منم الثق ایدیه الله کلولرا ایدی تسمه کی وده
ده دباطرلکی یوزه توتوب الحق حالری ونرفق منت بلوراول دیلراول متغلم اکابرلرکه توس دجلوان اوده
موب فرقی ایله خانه کنده طرفی شبیه سی برلرکه نسک کورنده بحر چکراوله بیراول احمدن کرانده بک دوره تحصه ن
بیر حصه سی انحق ایمودوره باقی لشکر اسلام ایاق ویرشان قالوب دورا کر بردوبر ایله کوچلواولنک نیکچری ومنکاوه نزد
سا نخانه سی کوره نو روادر تیخانه وتوبخانه بر قوروب ایرلق امدان دادحین بوفکره قالمرکه سلطان سلیمن ذکر من
مرحکه وبصیره ده اشغال امدون بالنفر وسنک اندازطرلری قلعه دوکک انحون کوتوره مشترلرادی بوبله یوروده
توحبه ال عثماندن ندام ومنک اوزره توصاحب سعادت توانین الله بلاک الله الوبچه درنجه دفعه بار دوم
وخرینه انحون مستقلا اولمرکوندرلسه ریرنک اثری طاهراولمدی علم ری قزلباشن الله کرفتار اوله طرتوجیه
سعادت لوحاله کار حضرتلری بالذات لشکر اسلامنک طوزی بیز بوبدن کوتر الملک انیس حمان مقنی دوزر
کیلرده سولطورکونه بغداددن نصیره دن کلور دره کنذن عثمانلودن رده دروم وارطه لوانه دک خزینه ویروم
کلمه اول انجمی احتمال واردی قفا پوندن بوطه حضرتلری بالذات امداد مرده بحون که قبضه بو مضمون اوزره دی ودو
بیر مرده بالدسوی بیر طرتشاط اگر شاه عباس اوکر تعدادو کرمه خداون اوله امداد محصل کلام ده باد
نذا منلوکردابه کنمرده وتمشن دکولمدورکه مردم لواحوالمره مطلع اولیم روهم جله فهم ایره دورکه شاه عجم بیر
کرا بلدسه تقدیر موافق کلمدوکی محصل حضرت علی علیه السلام کراماتی اثرندن اولدوکی شهیه بوقه درطوبرا
اما اعظم حضرتلری بیر غم جمهوردن حمی ست اولدوغی بسعدن دوره توجه انحی کنده مرقد تبریفی درو لطیفی
انحون اول حضر بک درکانه نیاز ایله توجه ایدوب دور نک مرداوله مورده قزلباش ایمی برعم اعدادم مبعلوم
وقطعه اهل عجم مشهور ومعروف دورلنم قالیا الحیرلی نکارالی تانک شعری دور انت امم کرده وکشت چون
مرقمین کافری کشت خاک مراد کس برود به درکون کی نمرود الخشت هم روهم بو نکته دلدو بیکه دکه دو حمی
کا هر کلاتی اوتومیوب حمان شبهه سر الیه که مرده محنی دورکه امده سرکه خود نیلو وسوسه شدن سلامت اوله
مرامین یا معین محنی سوره الله کمده ده متر ختنه لتی متولی دورکه کو لالنک اب وهوای قزلباشنک اکری اکر

صبحی کلده و دوانح اعرسی و استغفار جمتی برله و مرگ معاجاده و باد سموم ایله دردو ملال ارون کبی سعاد طوماس کرکدر
کیم سیز و اصحاء اول حاسه حسنه مضمون بادران باصفا سلام مودی مورودت حلاللق و بله سیز اغوث حقی جلال اسنی نکر
الحکم لله والواحد القهار همان فرداد دور که تعقیب عمرمزی امام اعظم برابنده صرف ایلیه وک بادران باصفا ده دا
مهر مرحم مکتوب لرنا دونب کینده مسرور و منصور چرانه نظر اهتمام اولدی برمر سطر ناریخه دشمن کلدی دمه دوربه وقعه
اورکونه حق واقع اولور ظالم قزلباشتک اتینه لشکر اسلامی سوقیله الوهدفور نونه سکر دورکبی طابور مرادور زمنه
سکرددب تاحد قرمک اطرافنده کیکس دورجه کتجه لرداغرنسی وجه کنده ولدکتجه قانواسیر اولداردوم ملک اداکی
کوب روزکار مرحله کجه بلوردن قورتتا عمری جیره وسلوروده المردن براقری ایلی المرتبه باشته قالو بدر حاصل آنچه
رب عنبری که کجه چیلر متغیر و خاطر برا اولور زویله مکتوب جسم که مصیبت روز محشر و کردم برمنسی ادمری سنی و کتاب
ایده و سیز والسلام **ذکر مراجعت موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن در ملک مازندران و ییلاق در دماوند و کستان**
چون رایات ظفر آیات جاه و جلال برنهجی که مرقوم کلک بیان گشت بصیر ورای اقبال از سفر حضرت دار السلام
بجانب عراق در حرکت آمده بکمال عظمت و کامرانی بحدود همدان رسید روزی چند در ییلاق همیم از ییلاقات
آنجا اقامت اتفاق افتاده ازانجا متوجه نظم و نسق مهمات بغداد گشتند و لیف شاه مقدسه و خدمت روحانیات
مطهرات از سار و سلطان تغیر یافته بصفی قلیخان تجویز یافته و در ازای مردانگیها که ازو در قلعه داری بغداد بظهور
آمد شیر علی لقب یافت خسرو میرزای گرجی داروغه اصفهان از سرکار عمارت فرموده جهت تعمیر و شکست قلعه
و احداث برجهای عالی و حفر خندق بدانصوب فرستادند و معماران و استادان بنا و بیلداران عمله فعله آن کار
یافت و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان را که محصور گشته ایامی مشقت قلعه داری کشیده بودند از آن خدمت معاف
داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند بعد از فراغ خاطر از محل مذکور عنان عزیمت بصوب سلطانیه معطوف کردانیدند
چند گاه بلده مذکور محل اقامت خسرو مظفر و منصور بود و در آنجا سپاه آن عسکر ظفر نشان برونخته ادهر کس که در معارک
غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته بود بجایزه و خلعه و سایر نوازشات و تفقدات سرافرازی
یافته جمعی از ارباب ارادت که از روی حمیت و حمیت ارتکاب مشقت آن بیاق نموده بودند در سلک قورچیان و ملازمان
درگاه انتظام داده در آن بیک ناظر بیوتات را سردار سه هزار نفر تفنگچی کردانیده بجانب آذربایجان فرستادند که بجور
باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در انتظام امور سرحد بآنچه صلاح دین و دولت باشد عمل نمایند شرح آمد و رفت قضایا
سانحه آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم کلک سوانح رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشا صلاح دید
بود که حضرت اعلی مکتوبی و دستانه در باب تعزیه سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته استدعای در
باب ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی این دودمان عالیشان است نمایند و محمد آقا نام ایلچی که قبل از این





درزمان حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا نام که از جانب سردار به بغداد آمده بود درین ماده که
موجب رفع غبار و کلفت و باعث سلامتی خلایق و عباد الله و صلاح امر نیشی طرفین است غلو داشته مصلحت مهموده
ایشان را مرخص ساخته طهماسب قلی سلطان شیره زیلی را برسالت روم تعین فرموده مکتوب محبت اسلوب مرنج سطور
قلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه کردانیدند شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده رقم زده کلک بیان
مقال میگردد و در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون بمقر رکاب اشرف بدار السلطنه قزوین آمده
در دولتخانه مبارک نزول اجلال فرموده اند چون ایلچیان پادشاه اوروس و ایلچی ندر محمد خان اوزبک والی بلخ
جهت تهنیه فتوحات و دوستی پایه سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت بساط بوسی فائز
گشتند مکاتب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا بعزیمت
قشلاق مازندران نهضت فرمودند بسعادت و اقبال روانه آنطرف گشتند و زمستان را در دار السرور فرح
آباد و بلده طیبه اشرف و سایر محال ارم مثال آن ولایت بکامرانی و اقبال و عیش و نشاط خوش وقت و نیکو حال
میگذرانیدند **ذکر متوفیات این سال که جهان فانی بدرود کردند** طهماسب قلی خان که از امرا و مقربان آستان
اقدس بود در سال گذشته رتبه ایالت و خانی یافته و درین سال بحکومت و دارایی دار الامان کرمان سرافراز
گردیده بود در سفر بغداد ضعف معده بر وطاری گشته از فرط اکل و شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفته
و بمعالجه و مداوا کمتر میپرداخت و سخن اطبا نمی شنید روز بروز مرض اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی شاهی
از شمول عاطفت او را از کرمان رخصت ییلاق داده و طبیبی همراه کردند او رفته در ییلاق کرمان رحل اقامت انداخت
جهان دستور مقید بمعالجه طبیب نگشته و برای خود عمل میکرد و با بکلام روز بروز علامات را استقبال نموده تا
رسیده هادم اللذات او را دریافت ایالت کرمان علاوه منصب داری با میرخان ... که از امرای بزرگ
تفویض یافت میرزا ابوطالب از سادات عالیدرجات مشهد مقدس معلی و متولی روضه منوره معطره سلطانی
رضا بود در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود و بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات مطهرات
کاظمین و کربلا و نجف اشرف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن سید رفیع القدر معاشر و در زیارات مشار الیه
معلی کردیده و در بلده طهران از افراط میوه با رشته و جوالوان و اکل طعام نپخته طاری گشته معالجاتی که دفع آن نماید
نمود کرده مفید نیفتاده بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدسه به جد بزرگوارش مدفون
گردانیدند رحمه الله علیه **آغاز سال وشقان ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و ثلاثین والف هجری که سال یازدهم از قرن دوم**
**از جلوس همایون حضرت شاهی است** دگر ره با نشاط و کامرانی ❊ زمانه یافت تشریف جوانی ❊ لباس کهنه افکند از بر خویش
بهار و گلشن آمد خرامان ❊ ز نو بنهاد افسر زر خویش ❊ پر از گلهای شادی جیب و دامان ❊ هزار از شوق گل نغمه سرا

[illegible]

جهان از فرخی جنت سرا گشت    دیگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد و میمنت قدوم روز نوروز دل افروز نشاط
افزای بزم بهار گردید و نسیم جنت بخش عرصه جهان و دوستی افزای محافل دوران یعنی فرمان روای اقلیم چهارم
آسمان بر مسند شرف و اورنگ کامرانی در آمده در شب یکشنبه دوم ... ساعت و ... دقیقه از شب
گذشته از حجرای منزل حوت بایوان سرای حمل نقل نمود بساط عالم آرائی در عرصه گیتی گسترده فیض رسان بساطین چمن
گردید و مهوشان ریاحین مرحمت کرده بمحافل روزگار خرامیدند سرو سرابستان امل سر بر اوج عزت و دلربائی افراخته
از فیض بهار خضرت و طراوت و تازگی یافت عندلیب خوش الحانی که از شوق مقدم گل با همزبانان برگ و نوا
نغمه سرا گردیده و گاه از رشک هم آغوشی گل با صبا و پریشان اختلاطی یار بیوفا در ناله و افغان آمد گل با همگی
انیس و دمساز بلبل ز فراق ناله پرداز بودند و در آن کار سال بیک بیگدلی در ازای خدمت و جانسپاری جهانگیر در
الحکیری (?) هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده بود سزاوار ترحمت و مستحق عاطفت بود برتبه بلند
ایالت و خانی و منصب جلیله ایشک آقاسی باشی گری سرافراز گردید پایه قدر و منزلتش بلندی یافت و الکاء ارکی
کر اقطاع علی قلیخان بود باو شفقت شد چون موسم بهار نبرد آمد هوا از حد اعتدال رجعی روی بگرمی آورد موکب
نصرت قرین از قشلاق مازندران در حرکت آمد و چون آوازه حرکت لشکر رومیه میر سید خان عزیمت بدار السلطنه
قزوین بجهة انتظام امور سرحد آذربایجان و کرجستان لوای جهانستانی بالصوب در حرکت آورده بجهة سلطانیه
مضرب سرادقات عز و جلال گشت رستم بیک بیات ول (?) صحبت را که بوفور اهلیت و کاردانی متصف و برتبه دیوان
بیگی گری سرافراز بود بدار السلطنه تبریز فرستاده‌اند که باتفاق حاکم تبریز و امراء آن طرف از سرحدان خبردار بوده در
دفع فساد رومیه و اکراد از سرحد کوشیده مساعی جمیله بظهور آورده دیگر از سوانح اقبال که درین سال بظهور آمده خلاصی
یافتن قراقچان جرکس بیگلربیگی سروانست از حبس موراو طاغیان کرجی که در سانحه اقتدار ... کرجستان در رفاقت تهمورث
بنده خان مرحوم نوعی که در محل خود تحریر یافته گرفتار گرجیان شده مدتی محبوس بود و چون مهمات ... در کرجستان بر
دلخواه انتظامی نداشت یکی و نفر از محافظان او از و تطمیع یافته در زمان فرصت او را برداشته از کرجستان بیرون
آورده بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند بعد از عرض و استجازه همیون روانه شروان گشته بوکلاء و تابعان
و متعلقان که در شروان بودند پیوست و بدستور بیگلربیگی شروانست دیگری از سوانح اقبال رفتن قورچی باشی
بر سر اخسقه و بدست در آمدن قلعه سانقانه (?) مذکور شده که حکومت اخسقه کرجستان فوق سلیم خان شمس الدینلو در مجلسی (?)
قلاع آنجا با و جمعی ایلخانان (?) متعلق بود و در سال گذشته غبار مرکوه فتن و فتور که در کرجستان و سرحدها واقع بود
آوازه آمدن سپاه روم میرسید و از اباره پاشای حاکم ارض روم که قرب جوار بولایت مذکور داشت آثاری اخلاص
و جبله اندوزی بظهور آمده محافظان قلعه اخسقه که معظم قلاع آنجاست و اهمه نموده از بیم محاصره و تسخیر و اقامت در کجله (?)





در قلعه تنزل گشته و چون تعمیر بکلیت و بست قلعه هنوز شده بود چنانچه باید استحکامی نداشت سلیم خان بیر صلاح
در توقف ندیده و بیرون آمده و قورچی پیوسته مرتضی پاشا نامی از امراء رومی که در قراچه ازدوبان حوالی آنجا بود
برای خود یا نفر موده و صلاح اباره پاشا علی ای التقدیرین قلعه و مملکت خالی یافته متوجه الصوب گشته تصرف نمود
بعد و دایروان و قورچی باشی که با جمعی امراء در قراباغ قشلاق داشت از روت قشلاق حرکت کرده بعد و دایروان
آمده بود بتسخیر قلعه مذکور مامور گشت و زمان بیک ناظر که با کردی از ... بکشیان در سال گذشته بآذر
بایجان رفته بود حسب الامر بقورچی باشی پیوسته باتفاق بر سر اخسقه رفتند و قلعه را محاصره کرده از اطراف و جوانب
پیشها پیش برده و بکید و حصار را از گرفته مرتبه مرتبه پیش میرفتند رومیه چند گاه قلعه داری کرده چون اهل قلعه مشرف متعسر
دو دانستند که عنقریب بقهر و غلبه مفتوح میگردد و از هیچ طرف مددی نرسید مرتضی پاشا طرح صلح افکنده دست از قلعه
داری باز داشتند بدین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هر کس بهر طرف که خواهد رود و اگر احدی اراده آمدن
دیار قزلباش داشته باشد رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را سپرده خود نزد قورچی باشی آمده و
بعضی موافقت او اختیار کرده و بعضی دیگر بدیار خود رفتند قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمده چون سلیم خان
بجهة آمدن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زد و خورد متهم و از اهل تقصیر بود حکومت آنجا بتیمی خان قراقچی
یافت و او با طایفه قراقچی که آشنای آن سرزمین اند داخل قلعه شده بحراست پرداخت از سوانح دیگر مخالفت نمودن اهل
و محاربه نمودن با کلبه لکروزتک (?) و قتلیشان شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیما بین عساکر فیروزی نشان و موراو و طهمورث
و جماعت گرجیان بوقوع پیوسته جمعی از عظماء کرجستان کارتیل در آن معرکه مقتول گشته موراو که ... بود
میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمان روا باشد و جمعی از عظمای و ارناوردان از واسطه بوده چون ولایت اوجرل
بود و از نژاد ... سیمون خان ماضی والی کارتیل اولاد ذکور نمانده بود و پسران او خبیره و دختری اولاد سیمون خان بودند گرجیان
بجانب پسران او میل نمایند یک پسر خود را امارت و دختر زادگی حاکم کارتیل گردانیده خود در مملکت تیر فرمان روا و صاحب
اقتدار باشند و بعضی از گرجیان کارتیل درین ماده با او همزبان بوده از موراو دوری میگزیدند بجهت میانه موراو و طهمورث
وحشت پدید آمده و بفساد انجامید وادیکه کرده دوری گزیده بطهمورث اند و احتیاط نموده موراو لشکری از هواخواهان
خود مرتب ساخته علی الغفله بر سر او رفت و هواخواهان طهمورث او را آگاه گردانیدند در آن وقت قوت مقاومه و مدافعه
نداشت از مقام خود حرکت کرده بطرف دیگر شتافت ... یافته با معدودی که در رسم آورده بود بر سر موراو
رفت و فیما بین هر دو گروه بمقتضای آنکه ... اسلام است محاربه قوی روی داده طهمورث شکست
آمد و موراو شکست یافته ساغر جرعه اجل ... باده و بنیاد زندگانی گشت در کرجستان اقامت نتوانست نمود و عزیمت
دیار روم کرده متوجه آن طرف گشت و سرداری که بر سر اباره پاشا بارض روم می آمد پیوسته از آنجا باستنبول رفت و

داده این تاریخ در میان رومیان است و اعلیحضرت صلاح دولت خود را در التجا داشتن باین درگاه دانسته با
داود خان ولد [illegible] و دیروز بیگان بعد از کار حسب الصلاح قورچی باشی با گروهی از مردم خود و تفنگچیان در تفلیس اقامت
بادی الفت و آشنائی گردیده فیما بین مراسله و آشنائی واقع شده و فروع میافت و در سال گذشته بوساطت او
ضراعت امیری که بدرگاه جهان پناه فرستاده بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درین سال فیما بین ایشان ملاقات
اتفاق افتاد **ذکر التجا نمودن اعلیحضرت بدرگاه جهان پناه بوساطت داود خان ولد [illegible] بیگلربیگی تفلیس و**
**ملاقات ایشان** چون میانه اعلیحضرت و [illegible] وحشت پدید آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید داود برومیه
توسل جسته بدیار روم رفت و اعلیحضرت از خواب غفلت بیدار گشته از کردهای خود پشیمان گردید و دیگرباره دست توسل
بدامن دولت این دودمان استوار داشته با داود خان طرح الفت و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی
و غلامی این آستان کرده بوسیله استشفاع داشته عذر خواهی لات و تقصیرات خود کرده داود خان حقایق حالات
را ضراعت و بندگی او بخدمت اشرف عرض نمودن در حینی که رایات ظفر آیات جاه و جلال با دولت و اقبال از
سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامه اعلیحضرت که با او نوشته بود بمحل نظر
همایون در آمد در آن صحیفه درج نموده بود که درین چند سال از من خطاهای بسیار صدور یافت و بجهت محاربای که ضرورتا
در میانه وقوع یافته طوایف قزلباش عموما بتخصیص زهرآلود تجویز بری من در میان دارند بجهت جرات آمدن بپایه سریر
اعلی ندارم اگر حضرت اعلی که از خاندان کرم اند قلم عفو بر تقصیرات این بنده گنهکار کشیده بعد الیوم از شاهراه بندگی
عدول نمی نماید بعد از آنکه چند تن ایان ازین غلام صدور یافته باشد و جان سپاری خود کرده باشم که این ابواب
مستحسن و پسندیده نماید که با آن گروه سعادت ملازمت میتوانم دریافت حالا از خوف بی ادبیهایکه ارتکاب شده
امید دارم که از تکلیف ملازمت معاف باشم و درین چند روزه بسر برم داود خان مذکور استمالت نامچه برسبیل [illegible]
باسم او نوشته نموده بود و حضرت اعلی ملتمس داود خان مبذول داشته استمالت نامه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو
تقصیرات او فرستاده اما سفارش فرموده که اعلیحضرت اعلام نماید که او از جهه مهمی در ظل تربیت همایون نشو و نما یافته
و مدامی [illegible] بر نیک و بد مزاج اقدس فی الجمله اطلاع دارد حالا این معاودت بروز اظهار ندامت و خلوص بدرگاه
عرش اشتباه بنیاد ورده و بطریق گنهکاران شمشیر در گردن او نخجیر نظر همایون در نیاید من ضمیم العفو محو و اغماض
و این سخنان حیله انداز و نیاد داده و [illegible] عصیان او ده خود را باب شرمنکاری شست و شوی
دهد و خود را شایسته ادراک سعادت حضور گرداند بعد از وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود جزم کرده
کرمی وجود اقدس و عنصر مقدس همایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان شرمنکار متوجه محل اقامت او گشته در تحت
یکه بکرات ملاقات نموده داود خان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات شاهی را بابلغ بیان خاطرنشان نموده و تحقیق



تغییر لباس رومیان که در ایام خلافت [illegible] گشته بود نموده و لباس قزلباشی در بر کرده و بتجدید اتش تکلمی تغییر لباس
کرده و دست در دامن استشفاع او زده معاملات خود را بصواب دید او منوط و مربوط گردانید و شرط نمود که اگر [illegible]
تا مدت حال او باشد مدت العمر پای از جاده بندگی و متابعت بیرون نخواهد بعد از معاهده و شرائط بیمان
بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت رفت و آمد خود را بعرض عاکفان سده جلال رسانید و گفت که اعلیحضرت بر جاده اطاعت
و مقام بندگی و انقیاد مستقیم است سانحه دیگر التجا نمودن [illegible] پاشا بدرگاه گیتی پناه و فلک اشتباه و کیفیت
آنکه چون رایات عالیات همایون بنصرت از سفر بغداد معاودت نمود و اخبار فتح و فیروزی [illegible] لشکر
سرحدها انتشار یافت [illegible] پاشا دیگرباره اظهار عقیدت و خلوص اخلاص کرده [illegible] یک قورچی استاجلو را که در
سال گذشته گرفته حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرفات
[illegible] پناه آورده تمسک جست چون [illegible] پاشا سردار رومیان متوجه دفع او بود [illegible]
دولت داشت چون [illegible] پیوسته بود [illegible] لشکر بر سر او آمد در معاودت او توجه [illegible]
[illegible] قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که در آن حدود بود [illegible] اقامت نماید که [illegible]
از رومیان دست درازی [illegible] که [illegible] پاشا [illegible] نزدیک رسیده [illegible]
خان نامی را با چند نفر از پاشایان [illegible] قلعه اخسخه [illegible]
که از متغیران بود [illegible] نزد [illegible] پاشا فرستاده که او را استمالت گردانیده ترغیب نماید که [illegible]
باتفاق بر سر قلعه اخسخه [illegible] روی داده اعلیحضرت [illegible] غالب آمده [illegible] شکست یافته [illegible]
از باده پندار خالی گشت و در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه آن طرف گشت [illegible]
که بر سر [illegible] پاشا [illegible] روم می آمد پیوسته از آنجا [illegible] رفت و از آن تاریخ در میان رومیان است و اعلیحضرت صلاح
دولت خود را در التجا داشتن باین درگاه دانسته با داود خان ولد [illegible] و دیروز بیگان بعد از محاربه حسب الصلاح
قورچی باشی با گروهی از مردم خود و تفنگچیان در تفلیس اقامت داشته بادی الفت و آشنائی گردیده و فیما بین [illegible]
[illegible] واقع شده وقوع می یافت و در سال گذشته بوساطت او عریضه ضراعت امیری که بدرگاه جهان پناه
فرستاده بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درین سال فیما بین ایشان ملاقات اتفاق افتاد
چون میانه اعلیحضرت و [illegible]
وحشت پدید آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید داود برومیه توسل جسته بدیار روم رفت و اعلیحضرت
از خواب غفلت بیدار گشته از کردهای خود پشیمان گردید دیگرباره دست توسل بدامن دولت این دودمان استوار داشته با داود خان
طرح الفت و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی این آستان کرده بوسیله استشفاع و [illegible]

باو اخبار کرده که این جماعت بگرفتن تو مامور نیند از خود عاقل شوابا بازه پاشا ستان و عیسی بیک را گرفته نگاه داشت
و با لشکر ارض روم بر بنیت کری جنود قاهره که در سرحد مجتمع بود ندارد خوف جان از قلعه بیرون امده علی الغفله
بر سر امرا و پاشایان و بیگلربیگیان که مقدمة الجیش بودند ریخته مجادله نموده و مستفرد نمایان کرده و چندی از عظمای لشکر که
پاشا و بیگلر از جمله ایشان بود بدست آورده و جمعی کثیر از رومیه و بیگلربیگیان را اجل آورده و حسین پاشا را که ... از قلعه آورده
در قلعه ارض روم گذاشت چون این اخبار بسردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده ارض روم را محاصره نمودند و او
چهار ماه محصور بود و مراسم قلعه داری پرداخت و در ان مدت رایات جلال بتر بنار خرم و احتیاط در سلطانیه
اقامت داشت چون زمستان رسید رومیه پیاده از تسخیر او مایوس شده ... کاری نساخته باز گشته و او بحقیقت الحال عرض
اشرف سایبه حضرت اعلی بفرستاده های او عرض بکار اظهار کرد که چون کردار او بنده موافق اوامر ... نبود زیاده اعتمادی
بر اقوالش نمودیم اگر در قول خود صادق است در باب ... مامون موافق طریق این بود که گرفتاران رومی
را که در جنگ و غیره که در دست در آورده چند پیاده میر اعلی شاهی فرستاده که بر ضمیر انور ظاهر گردد که این تلاش او از پی
دروغ و تمنای این دو دو ... است و مضمون این کلام مشهور ... یا زنگی زنگ باش یا رومی روم ... چو سنگ بود
با رم جو موم منظور دارد و شرح بقیه احوال او در سال اینده مرقوم قلم گوهر رقم میگردد و وقایع متنوعه که ایراد
ان لازم بود ... پوشیده نیست که درمیانه سلاطین عالم و پادشاهان عرصه گیتی قانون مقرر است از قدیم
الایام الی الآن که ایلچیان که بیکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عناد خواه در
سلام و دعا و خواه در وادی دشنام ... سالم و غانم بوطن مراجعت نموده اند و بهیچ نوع مضرت و اسیبی که
عند الخالق و الخلایق مذموم ... رسیده است بجان و مال و عرض و ناموس ایشان نرسیده زیرا که فرستاده
مامور ... و وظیفه ایشان غیر تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست چنانچه حضرت
پیغمبر ... ما علی الرسول الا البلاغ ... و این شاهان ... فرستادگان ...
... قتل ایلچی ... که کاج ... در این چند سال دو مرتبه چنانچه در محل خود ... رقم یافته ایلچی
با مکتوب محبت اسلوب ... چنانچه راه و رسم سلاطین ... بپادشاه روم فرستاده شده بود
چلبی بیک ... قاجار ... قبل از وقایع بغداد و ... سلطان ... از ارکان دولت
ال عثمان این امر شنیع ... ایلچی بیک را که ... و حاکم ... سلطان
سلطان چون علمای روم ... بر خلاف ... قتل ایلچی ... مطلب خود
دانسته ... و در ... و مایعرف ... قلم ... کشیدند و حجت ... اجل نهاده و بعضی
اشیای ظاهری ... رفع ... بجلادش داده ... اقتاده که ... اندوده منقولة

اگر از حلق بپوشانند یا خالق چه توانند کرد در زمان ایام پادشاه ایشان فاش شد چشم خیانت بایدش چنانچه گفته اند قوله
موسی عمران ... بمکن ... گرفته جلوا اقاق ... عبد المومن خان پسر عبد الله خان اوزبک ... ١
کرده در زمان ایام ... دید و بکوش اکابر جهان شنیده اند چه شنیده اند جلال نام گرگراق در ایام مصالحه
و دوستی وارد شد طرفین کتاب ... پادشاه مذکور با انجام بعضی خدمت مشغول داشت حاکم حلب ... تمکن
کم فرصت که تصنیف ... و ... او ... وجوه و اسباب ... که در حیطه تصرف در آورد
و اگر این امور از موقف سلطنت صدور یافته زمی کم فرصتی و پست فطرتی و دون همتی و اگر حکام و پاشایان بوجود
صرف چنین افعال قبیح اقدام نموده اند دلیل بی حقیقتی و عدم اقتدار و غافلی و بی شعوری و بی همتی پادشاه چنین
و خودرائی منسوبان دلیل ضعف دولت و قوت نکبت است حضرت اعلی اعلی الله درجته که اوصاف حمیده
و پسندیده عالم و عالمیان است و اطوار پسندیده اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان بر خلاف ... سلوک
نموده ایلچیان روم را که محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده معزز و محترم
در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و مصطفی نامی که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر یافت
رعایتهای ملوکانه فرموده و مشمول نوازش و احسان مقتضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجار ولایت روم که در ممالک
عجم بودند در مهاد امن و امان اسوده برضای خود هر گاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم روانه راه شدند

**شرح واقعه امام قلی میرزا و نابینا شدن آن شاهزاده والا نژاد** در این سال از اقتضای فلک ... و اطوار ناهنجار شاهزاده
بی وفا امام قلی میرزا که نور چشمی او در ... نقصان رسانید در باستانی نامها که مورخان بلاغت شعار
و نظم ... و رقم ... سلاطین عدالت آیین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال ... مستقبل
احوال طالبان ... و علاقه پدر فرزندی ... و ... در رضاجویی و ... رفاهیت
که مراتب موجب رضامندی خالق البرایا است کوشیده اند چنانچه قبل از این سلطان سلیمان که افضل پادشاهان
شاهان روم بود سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بطغیان و بی اعتدالی سلطان بایزید پسر دیگرش را با چهار
پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع زمان حضرت شاه جنت مکان تحریر یافت شاهد این معنی است و از این
قبیل از سلاطین ... بسیار بعید و در بوته که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور
جوانی ارتکاب اموری که ... والد بزرگوار ... و از اطوارش بی اعتدالی ... بی دانشی و ... 
... صلاح حال جمهور در ان دیده ... او را ... گردانید
اگر چه بحسب تقدیر ... مضمون ... گره ... در عالم ...
شاهزاده ... کارخانه ... و تقدیر ... عدم بصیرت و ... حال ...

مرحمت شاهانه میگردانیدند **ذکر رجعت موکب همایون از عزم قشلاق سلطانیه به مازندران جنت نشان** چون چندگاه دولت
سلطانیه مضرب خیام عساکر همایون گردید سردار رومیان که بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل
مقصود بازگردیده خاطر اشرف از سرحد قلمرو همایون و احتمال دست درازی ایشان باطراف سرحد خصوصاً قلعه
اخسقه اطمینان یافت عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و لشکر را رخصت اوطان و مساکن داده و ملازمان
رکاب نصرت انتساب از سلطانیه بسیر و شکار پرداخته در سرزمین نهاوند زینت بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و منازل
خود اساسی مبانی فرح افزای آن دیار که در هر مکان موضع نزهت بخش و قصری بقصور افراخته و پرداخته معمار همت
والانهمت عشرت پیرا بودند و زمستان را بخوشدلی و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که دو سال در اذربایجان قشلاق
داشت حسب الفرمان همایون بپایه سریر اعلی آمده در مازندران بسعادت بساطبوس اشرف مشرف گشت و در زمان
یک ناظر نزد او در بایجان عود نموده بعضی ملازمان و لشکریان که باو و باقورچی باشی بودند همه رخصت اوطان یافتند و هم
از سوانح آنکه چون از محمد قلی خان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور فتنه نور الله که مسامحه و مساهله وقوع یافته بود
که در گنجه و انجه و حواله از دفع حادثه تغافل کرده بود و معمور الکا و ولایت او را تاخت کرده انواع مضرت او بسیاری
در عیت رسیده و از امیر الامرائی قراباغ معزول گشته داود خان ولد الله وردی خان که بمحارست قلعه تفلیس و انتظام مهم
گرجستان مامور بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت و دیگر از سوانح آنکه چون فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه
والاجاه شاه سلیم مخاطب بجهانگیر شاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه طریقه محبت و دوستی و اخوت و یکتادلی مرعی و مسلوک
بود و بامداد رسولان و مفاوضات صداقت بنیان تمهید و در حال یکدیگر خبردار آگاه بودند و از تاریخی که معتمد الخاقانی
زینل بیک بیگدلی که الحال رتبه خانی یافته زینل خان است از رسالت هندوستان عود نموده تا حال آمدن قاصدی
وقوع نیافته بود و در این وقت بمسامع جلال رسیده که شاهزاده پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که بعد از سلطان خسرو بولی عهدی نامی
بود از اقتضای قضا راحل موعود و سفر آخرت اختیار کرده از دو فور صداقت و برادری لازم گشت که معتمدی فرستاده لوازم
پرسش و دلجوئی بفعل آورند و متفحص احوال خیر مآل آنحضرت گردند بنابرآن خواجه بیک یوزباشی استاجلو را که ولد شیخ آجه
آقای میرغضب و از معتبران درگاه و جوانان سخندان کارازموده است برسالت تعیین فرموده تحف و هدایای لایق
از اقمشه نفیس و نفایس مروارید و تازی نژادان صبا رفتار مصحوب او گردانیده با نامه محبت طراز دوستان
مشعر بر مهربانی برادرانه روانه فرمودند و او هنوز تا این زمان که این خدمت به اصفهان آمده تا در یزد و کرمان
بکاب قندهار رفته مقصد بود و هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر آن پادشاه والاجاه و قتل و کشته شدن
و در ایران شایع گشت و باعث تعویق رفتن او گردید و از اتفاقات آنکه ابراهیم عادلشاه و دارای ولایت بیجاپور و سلطان
محمد قطب شاه والی گلکنده نیز چنانچه در ذیل صحیفه مذکور و مسطور میگردد عالم فانی را وداع نموده بعوالم تعالت شتافته اند



شاه جنت مکان نیز در هندوستان چنین واقعه دست داد که پادشاه دکن سال ارتحال نموده سلیم شاه ولد شیر خان
افغان که فرمانفرمای دهلی بود و ثانی سلطان محمود والی گجرات ثالث نظام شاه والی احمدنگر ولایت دکن مولانا قاسم
کاهی تاریخ انهدام زوال خسروان یافته بنظم در آورده بود سه خسرو را زوال آمد بیکسال که هند از عدلشان دار الامان بود
زمین تاریخ فوت آن سه خسرو جدی پرسی زوال خسروان بود درین سال چنین واقع شده که در هندوستان پادشاه جم
دولت را وداع کرده مرخصه این قضایا داخل تاریخ ان نبود بنابر رابطه صداقت واحده شده که قدیماً باین دودمان
واین دودمان نیز با ایشان مکرر اکمال مهربانی و توجه بجا آورده فیمابین اساس دوستی استحکام دارد و مناسب آن تاریخ
آن قضایا بر وجهت متوفیات بعد از سلطان پرویز شاه نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین اکبر بن محمد همایون پادشاه بن
محمد بابر قلندر بن سلطان عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور
گورکان در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده متوجه لاهور رسیده بود که در منزل جنگرهتی نام مریض و مرض اشتداد
یافته کلمتیم آخرت شتافت مدت سلطنت او بیست و دو سال بود و چون پسرش سلطان خرم که بعد از فوت پرویز شهزاده بزرگتر
بود بنابر دشمنی که بافساد مفسدین میانه پدر و پسر روی داده معضوب گشته بود او نیز رنجیده و خشمناک از ولایت پدر بیرون رفته
سیر و سیاحت دکن و دیار دکن مینمود بعضی پیر سرداران و ارکان دولت که در پایه سریر سلطنت معتبر بعد از فوت پادشاه مرحوم حاضر بودند
کودکی بوصف پادشاهی که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو معضوب مقتول را که سلطان بولاقی مشهور بود
ولیعهد کرده او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه عجالت الوقت بنام او کردند و سایر شاهزادگان که حاضر بودند
و علاج سلطان بولاقی را کورنش کرده بر تخت نشاندند اما شاهزاده شهریار پسر کوچک صلبی مخالفت ارکان دولت
اختیار کرده خود را بلاهور رسانیده قلعه شهر لاهور را خواندند و سکه بنام او بدین ضرب نقش کردند سکه زد بر قند عالم شاه تاج
شهریار لافتی الا علی لاسیف الا ذو الفقار طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اکثر امرا و خواجها و اشراف و اعیان
که در آنجا بودند مطیع و منقاد سلطنت او را بحمد گرفته کمر خدمت بستند و او بعداد و دهش لشکر عظیم مرتب ساخت چون اردوی
جهانگیر شاه و علما و ارکان دولت در موکب نعش پادشاه مغفور و بولاقی و سایر امرا و ارکان حشمت بلاهور قریب شد
شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران و خواجهای معتبر از لاهور بمقابله ایشان فرستاد اگر چه
او نصر داشته و پسر زاده دیگر که پسر صلبی است بکرفتن محاربه پرداخت ارکان دولت که معظم ایشان ابوالحسن وزیر غلبات بیک
باصفخان مخاطب بود در دولت آگاه دکن از طرف بزرگی مقابله فتنه و علمای لاهور را از وصیت پادشاه
ولیعهدی سلطان بولاقی تقلید گرفته و بولاقی شاهزاده را با امرا و ارباب ولیعهدی و پادشاهی قبول نموده گردن
نهادند وقتی که فرصت اتفاق ملاقات دست داد همه سرداران و خواجها و اعیان دولت مرد و فرزن باتکه بکرکی
صلاح اندیشی میان او بودند و از طرفین حرکت در بانی که گذشته و لشکر سلطان شهریار ویران گشته اکثر باین طرف آمد

و باقی بازگشته پراکنده گی آغاز نهادند و سپاه سلطان بولاقی هجوم بر لاهور رسیده سلطان شهریار را فرصت جمعیت
و سامان مقابله و قدرت محاربه نمانده در قلعه خزیده چون اردوی اعظم و امرای معظم در موکب سلطان بولاقی داخل لاهور
شده پای قلعه آمدند احدی متوجه قلعه داری نشده باسانی راه در قلعه یافته سلطان شهریار را در وثاق خود بدست آوردند
چشم جهان بینش را میل کشیده از دیدن عاطل ساختند دولت ده روزه او سر انداز و بنا منتهی نیافته چنانچه خواجه حافظ
شیراز در زوال دولت شیخ ابو اسحاق فرمان فرمای فارس نظم آورده است   راستی کوکب فیروزه بو اسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود   و بولاقی در کمال استقلال بر تخت نشست   باز خواجه حافظ درین معنی گفته   خوش
گرفتند حریفان سر زلف ساقی   گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند   و آنچه از خزانه پدرش درین چند روز بمردم داده بود
همه بصبا و ره از مردم برعودا باز گرفتند و تهوید ار خزانه عامره واصل ساختند اما احوال سلطان خرم بر حسین استماع اتفاق
که در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و محترم و گرامی بود چنین که مرید بود و از سلطان پرویز برادر بزرگتر از خود عقیده
و اقتدار داشت و از جانب بادشاه شاهجهان لقب یافته و شکوه قبول این القاب از جانب اعلیحضرت شاهی ظل اللهی شاه
عباس صفوی بر در بام نامی زده و شاه جهانگیر پدرش او را بخدمات دکن مامور فرموده کابل برهانپور گذاشته خود آمد
حال که نواب میرزا عبد الرحیم خان خانان ولد بیرام خان بهادر صاحب صوبه دکن بود شاهزاده عالیشان بیرهانپور
رفته اول بواسطه تسخیر قلوب صبیه میرزا ایرج بهادر مخاطب بشهنواز خان که پسر بزرگ و فرزند خلف رشید مردانه خانخانان
خانان بود بحباله نکاح خود در آورده در وقتی که رخصت خدمت دکن از پدر بزرگوار میگرفت التماس نمود که سلطان خسرو
برادر بزرگ او را با همراه گیرد که او نگاهدار حسب الالتماس با او سپرده در روانه خدمات مامور گشت گویند بی رضا
بعد حکم قتل او نمود ولا یعلم الغیب الا الله در آن سفر بادشاهانه سلوک کرده با موری که در آن خانواده مخصوص بادشاه است
میکند گویند بجهت در میانه پسر و پدر وحشت پدید آمد و جمعی اضداد او که در خدمت بادشاه راه سخن داشتند او را وقتی که
از برهانپور مراجعت نموده بدربار بادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و او ملتفت نشده با غلبه و انبوه عام تمام می آمد
در لاهور بود و از افساد مفسدان به پیر منقلب بود و نهایت بی اعتمادی و احتراز داشت با سپاه گران و گروه انبوه از لاهور
بیرون آمده بجانب او حرکت کرده در میان اگره و لاهور در قصبه مقابله اتفاق افتاد بعضی از امرا و مردم معتبر او رو گردان شده
بموکب شاهی پیوستند و سلطان خرم خایف و هراسان گشته از آنجایی که آمده بود برگردیده بطرف برهانپور رفت و از آنجا
بدکن رفت خان خانان بجانب ملک عنبر که سر سپاه بود و سپهسالار سپاه و ولایت نظامشاهیه بود خبری نوشت که
شاهزاده را ضرور رسیده که بان ولایت آید تا که نامه که کسی مانع و مزاحم مردم ایشان نشود بگذارند که مرحبا اما و وداد
بسلامت بر رود بنابراین حبشیان و سپاهیان بر جاده ثبت نموده سالما و غانما از سرحد خود گذرانیدند و از آنجا
رفته از میان ولایت قطبشاهی بقصد تسخیر بنگاله بان ولایت رفت و در آنجا ابراهیم حاکم بنگاله که از امرای بزرگ بادشاهی



و خاری اصفهان مصاف برو غالب آمد فتح بنگاله کرده فیل خانه و خزانه موفور بدست آورد و از آنجا متوجه اله آباد
گردید این مقدمات موجب زیادتی وحشت و طغیان او شده شاهجهان کمر شاهزاده پرویز را با مهابتخان کابلی که از امرای
شان این دولت بتادیب و تنبیه او مامور فرمودند با لشکر عظیم فرستاده در حدود اله آباد فیما بین محاربه روی داد
شکست بجانب سلطان خرم افتاد و از راه بنگاله که آمده بود بازگشته بدکن رفت و دیگر بولایت قطبشاه توقف نموده بولایت
نظام شاه رفت چندی در آنجا اقامت کرده سلطان دکن نی انجلا با او بار شستنی کرده خدمات مینمودند از بودن دکن دلگیر
گشته قصد آمدن بایران کرد که از حضرت اعلی شاهی الهی استمداد جوید چنانچه آبا و اجداد ایشان عمل نموده و امر خود
بولایت تته رسیده اراده نمود که قلعه تته را بدست آورده ولایت سند را که بایران اقربست تصرف کرده و آن وقت تته تعلق
بسلطان شهریار داشت که از جانب او شریف الملک حوالی از ولایت خراسان حاکم ترتیب داده و شروع در قلعه داری
کرد و نیمران بیز برشته عطا ورود لشکر ازین آمدن ایران مانع شدند بالضرورت برگشته باز بولایت نظام شاه دیگر
آمد و رفت همعنش روی شترکلی پراکنده گی نهاد و روزی چند با معدودی در جنیر که قصبه ایست از ممالک پیر منیر نظام شاه
و قو اقبس از بیم بخش جهانگیر شاه در فکران بودند که او را از ولایت چه خدا گوینده دراثنا قضیه فوت شاهزاده کلان پرویز
وقوع یافته خبر با درسیده دریای بخت بادشاهی تیر میانه مهابتخان و اصفهان منازعه پدید آمد بنا بر قرب و اقتدار اصفهان
و اخوت او با حرم محترم بادشاه و شرف مصاهرت خانی که دارد از حقوق خدمات و جان سپاری متوقع و تهید بیت
مهابتخان بود و ظهور نیامد از جانب بادشاه رنجیده خاطر جدا شده بجانب سلطان خرم میل نموده روانه دکن گشته بادشاه
شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرحناک و خرم گشته این دو مقدمه نادره روی دو نکشش آب و رنگی یافت و در
بیرون آمدن اندازه تمک بود که خبر واقعه ناگزیر بادشاه تیر دو دریافت از انجام دار السلطنه اکره در حرکت آمده با معنه
روانه شد سلاطین دکن طریقه مردمی مسلوک داشتند لشکریان و امرا اطراف از خشتای و مغول و افغان در راجپوت
بجانب او میل نموده در هر مرحله جمعی باو پیوستند و در اردوی او جمعیت عظیم فراهم آمده و آوازه آمدن او تزلزل در
سلطنت بولاقی انداخت ارکان دولت او عقلای لشکر که عوری در امور دنیوی داشتند با وجود پیر صلحی رشته صاحب
و اعیه تفشت صم و بطر ده ما در ماه و کار رفته نزد و خاطر ایشان بوفا فیو تر آید مملکت و چون صبیه اصفهان خان زوجه
نکاح و بانوی حریم حرم و مادر چهار نفر شاهزاده عالی گوهر بود از روی دولتخواهی و رای وقت بیر بادشاهی امرای سلطان
و شاهزادها را مشتاق دریافت سعادت استقبال ساخته از لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه اگره که مقر
سلطنت آن دودمان عالیشان است آورده فوج فوج از لشکریان و طبقات سپاه لار و اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان
خرم می پیوستند و در ادراک ملازمت و کورنش بر یکدیگر سبقت میجستند چنانچه در حدود اکره اکثر اعیان طبقات لشکر حضور
آمده بودند اصفهان و بعضی از خواص دربار پادشاهی نیز صلاح در متابعت و انقیاد او دانسته قاصدان سخنان فر

المهام دولتخواهی کردند و سلطان خرم که از دولت مهر و شفقت پدر از محنت تهیدستی نجات یافته بمرتبه دولتمندی رسیده ولی
سلطنت و جهانبانی با چنین حشمت خوشحال و خوشدل و خرم بدار السلطنه آگره رسیده لوای سلطنت و جهانبانی افراخت
اصفهان و خفاجی بولاقی و سایر شاهزاده‌ها که مصحوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشته در حوالی آگره حسب الامر
عالی پنج نفر شاهزاده را شربت تیغ کوارا شربت چشانیدند و بگور رسانیدند شاهزادگان مذکور که مسافر راه عدم شدند یکی سلطان
شهریار است که مکحول بوده و دیگری داور بخش که سلطان بولاقی ولد سلطان خسرو که ذبح مسطور [illegible] سلطنت
رسیده بود و کیفیت دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دانیال ولد اکبر پادشاه برادر شاهجهان که در زمان حیات
فوت شده بود و سلطان خرم که پدرش با او شاهجهان خطاب داشت خود را شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه
جهان پادشاه غازی خطاب داد و نواب اصفهان را مدار علیه کارخانه سلطنت گردانید و مهابتخان را سپهسالار و خانخانان
اختیار لشکر نمود و برادر عزیز [illegible] سپهسالار خانجهان لقب داد و اما [illegible] مدبر [illegible] ولد بیرام خان [illegible]
[illegible] بوده و ایشان [illegible] حسب الاشاره [illegible] سلوک نمود
بانتظام مهمات دولت اشتغال ورزید شرح اینها [illegible] تقریر [illegible] تحریر [illegible]
علی الراوی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور [illegible] بود وی بوسعت [illegible] و [illegible] سلطنت و دولت
و تجملات از سایر سلاطین دکن ممتاز بود [illegible] سواری [illegible] کرد و در [illegible] عاجز
بود [illegible] سالها [illegible] بامور سلطنت پرداخته کامروایی و دولت بود
مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری که در شعرای زمان و سخن پردازان روزگار ممتاز اقران بودند در ظل رعایت او بسر
میبردند کتاب نورس که میگویند [illegible] هر کدام چهار صد و پنجاه بیت نام او در سلک نظم در آورده
[illegible] عراقی [illegible] یافته بود و زبان بیجاپوری [illegible]
[illegible] داشت [illegible] نورس نام کرده بود و شهری [illegible] نورس نام [illegible]
[illegible] و [illegible] میکرد و [illegible] و تماشای کشتی گیران میفرمود [illegible]
جوانان [illegible] میکردند که [illegible] میکردند هر کس [illegible] گشته شده بودند میفرمود که کل
[illegible] و اگر کسی [illegible] کشته شده بود [illegible] مردم [illegible] و هر جا که [illegible] حسن [illegible]
که کسی [illegible] صله و انعام [illegible] میفرمود [illegible] و در علم
ادوار و موسیقی دانی و فنون ساز [illegible] استاد [illegible] و طنبوری داشت که [illegible]
که [illegible] برمی انداده [illegible] گرده [illegible] میساخت چنانچه روزی یکی از خوش آمدگویان [illegible]
[illegible] طنبور [illegible] مولانا محمد باقر مشهور [illegible] که از شعرا [illegible] بزم خاص او

نقل کرد که من آن مرد [illegible] را منع کردم چون با نجابت [illegible] و کوه اقبال [illegible] گفتم من از ادب بر خبر عادلشاه
مرا منع کرده و گفت [illegible] که او میداند که چه چیز گوششش بینده و آن طنبور را [illegible] و در مرجع کرده گفت سوی خان
خطاب داده بود و منصب خانی و الکای جاگیر کلی و لشکر و فیل و فوج باو داده بود و چون از جای بجای میبرند آن طنبور
را در تخت روان که [illegible] علم و نقاره [illegible] چنانچه رسم امرای آنجاست همراه او [illegible] بیجاپوری [illegible]
و [illegible] و خط نسخ را خوش مینوشت و در این سال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش سی و دو ساله و دختر او
محمد قلی قطبشاه بود و بعضی از ارباب غرض اعیان بیجاپور بجهت دختر [illegible] سلسله قطبشاهیه سلطنت او راضی نبوده
بخواهی [illegible] پسر کوچک که در حین فوت پدر او [illegible] بمرام سرای [illegible] در [illegible] دیده [illegible] کشیده [illegible]
هفت ساله که علی نام و [illegible] عادلشاه [illegible] و بعضی [illegible] مقام و جانشین پدر گشته خطاب عادلشاه
یافت و علی عادلشاه مشهور گشت **سلطان محمد قطبشاه** ولد محمد امین میرزا برادر زاده و محمد قلی قطبشاه که تاریخ [illegible]
محمد قلی قطبشاه از جهان شد [illegible] داد بود مدت سلطنتش امتداد [illegible] یافت [illegible] عمر و دولت کرد و **سلطان
عبدالله** پسر او [illegible] کان دولت جانشین گشته مرتبه قطبشاهی یافت [illegible] میرزا علی شاهی
[illegible] سلاطین [illegible] اخلاص و دولتخواهی میکرد و خیرات خان [illegible] از امرای بزرگ آن سلسله [illegible]
کاروان برسم رسالت با تحف و هدایا بخدمت اشرف ارسال داشت شرح آمدن او با یاران در محل خود قلمزده گ[illegible]
[illegible] میگردد و از ملازمان درگاه که در این سال ارتحال نموده بعالم دیگر شتافته اند علی بیگ دیوان [illegible]
علی قلیخان شاملو دیوان [illegible] بوده [illegible] ظهور رافت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه آمده و در هنگام غیبت
علی قلیخان [illegible] او دیوان [illegible] بوده و در [illegible] عساکر منصوره [illegible] قورچی باشی [illegible]
عصیان و طغیان [illegible] شدند چون علی قلیخان [illegible] فوت شد او حسب الامر [illegible] علی قلیخان
گشته [illegible] رفت و در هنگام معاودت اوایل [illegible] گشته از دنیا رحلت کرد [illegible] حسین [illegible]
سادات [illegible] نجف اشرف بود که [illegible] این دودمان بوده [illegible] صاحب جاه و حشمت بوده
[illegible] اقتدار [illegible] نجف اشرف با جاه و حشمت و صاحب اقتدار بوده در سال فتح عراق [illegible]
ملازمت دریافته [illegible] نظر [illegible] ملازم رکاب اشرف گردید و همواره
از مصاحبان بزم اقدس بوده در [illegible] عارض گشته از دار فنا رحلت کرد [illegible] در سلک [illegible]
درگاه و [illegible] حکیم سیف الدین مظفر کاشی از اطبای خاصه شریفه [illegible] خدمت اشرف کمال [illegible]
و منزلت داشت [illegible] رسیده و طبابت [illegible] درگاه و در [illegible] بوده و اکثر اعیان که [illegible]
[illegible] و مهارت [illegible] دور او [illegible] ضعف پیری و عدم قدرت [illegible] معالجات مردم

مرضی پرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفا بود و درباره معالجات مرضی قیام مینمود و درین سال در ایام
اوقات سلطانیه مریض گشته معالجات اطبا بر زمان با حریف ناسازگار اجل نتفاوت ننمود و مقتضای این مصرع
که ترسم که طبیب را طبیبی باید عاقبت طبیب اجل سم موت در شربت او کرده از دنیا گذشت مجلس فاضلیکه در گذشت
پسرش شمسا محمد که از آغاز جوانی تجربه پیران روزگار دیده و دار و دستور در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منتظم و
بمعالجات مرضی اردوی همایون قیام دارد و شاهرخ بیک ذوالقدر قورچیان وی ذوالقدر الاصل بود که در سلک
قرار و علو از اهل استعداد بود و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت حضرت اعلی از دور اخلاص و دولتخواهی او
او و برادران او شفقت تمام داشت چند سال پیش از این نور باشی قورچیان قرار اعلاست و او در اول حال
عوض بینه رکیب برادرش که مشرف توشمال خانه بود و در پای قلعه ایروان در سینه بزخم تفنگ کشته گردید مشرف
شد در ثانی الحال از مستوفیان قورچیان عظام گشت بعد از فوت ابو ملک بیک ذوالقدر قورچی خانه در محل خود
یافته بدین منصب سرافرازی یافت و درین سال مریض گشته در صحرای مقام سلطانیه از دار دنیا رحلت گزید
داشت اما خدمت مذکور و مشی گیتیه وزارت قورچیان عظام با میرزا ابو علی قوم ابو المعالی شفقت شد چون شمار
ستوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای عظیمه سال آینده را در قوم قلم شکسته رقم سازد کنون
وقت آن شد نشسته اینده را که سازد رقم شرح آینده را ز تیغ چون که زیر و چشم قلم که دود دود و دوده علیم خواشد
ز بس صفحه رخ زین ملال شود چون رقمهای تقویم ال ز ماتم سود و زبان قلم که شواند این حرف کرده رقم

آغاز سال پر ملال لوی ئیل ترکی مطابق سنه سبع و ثلاثین و الف هجری که سال دوازدهم قرن ثانی از دور فرخنده
و دورهای جهانگیری جهاندار و جهانبخش شاه عباس حسینی موسوی صفوی است آغاز بهار ولا سامی این سال با همه نشت

و طراوت که لازمه فصل مربع ربیع است شمیم بهجت و شادمانی بمشام نرسید و از گلهایش پژمردگی ظاهر و افسردگی نمایان بود
بود و گلزار جهان آب رنگی نداشت گویا زمانه از این عظیمه واقع و مشکلها بایه که از گردش چرخ دون مکار و شعبده بازی
سپهر بوقلمون طراز آنچه مستور سراپرده غیب بود خبر داشت و در جهان آرا که همیشه از خوشدلی نشان میداد و در کل
شادکامی بود درین سال اثری از خوشدلی و خرمی نداشت خلق حیران این قصه عظمی بودند که آیا چه بلا نازل خواهد شد
قیامت آشکار امیشود یا عیاذا بالله از جانب پادشاه غضبی بر بندها بر آید و آن شکر فرو دی آید و دلها در سینه طپان خانها در آتش
اضطراب سوزان و بیم جهان آشوب ... دل برزن و دل لشکر غم و الم بنیاد و دجن رحمت آن اند و حیران کار را که آگهی
بود نه: درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت: همین طراوت است امسال بهر کار رو گر: بیابنج جبل و در کوهسار گلگ و زی: بگریه
گشوده تا بهار رو گر: زمانه عالیا را خشم ابادی بوده جهان آباد و از عدل و داد و خلایق و وجد دوستان میشود خلق جهان
چون هر سال چشم شادمانی و عیش و طرب داشته داز بزرگترین واقعه و روزگار غافل و بیخبر خبردار و دانسان که صحبت در آید

برق تیغ درخشنده و غش میبارد بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر رجب مطابق سنه سبع و ثلثین و الف هجری که دو
ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم که شمشیر زن پادشاه پادشاهان است از کاخ حوت نگارد الکبر شته
بیاد و خیمه لیلی حمل خرامیده وازروی دلکرانی تشریف خانه خویش مشرف گشت چون از درگاه پیشینیان و ضابطه اشراقی
و قرار مقرری هر ساله که او را بابیست عمل نمود و الاکی سرو برگ سرکردانی داشت لا علاج علم جهان افروز برافراشت
و اگر چه لایق بود که تا حشر بر نیاید و شب جهان را روی روز ننماید چه مجلس آرای زندگانی کل خرمی نخید القصه حضرت
شاهی ظل الهی سایه مرحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشته در مازندران بهشت نشان که در ان زمان دم از دوزخ
میزد و قصبه دلگشای اشرف که غم از درو بامش سر بر کشیده و دلتنگی بدلگشائی مبدل ساخته بود و منازل فرح بخش دل
بوی از فرح بخشی و دلارائی نداشت و باغات و بساتین خلد آسا خصوصا باغ و عمارت بهجت افزای عباس آباد
که از زینت و بهجت خالی مینمود مراسم جشن نوروزی پرداخته با مقربان بساط قدس بیشتر قورچی باشی که از خدمات
مرجوعه او در باب آن و تعمیر قلعه اخته و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته در آن اوقات بپایه سریر اعلی آمده همواره مجالس
حضور اقدس و مصاحبی بزم ارائی مقدس سعادت اندوز داشت با کمال عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار
قیام داشته و تا سه ماه بهار در مازندران سرور و انبساط خاطر بلوازم اقامت نمود چون هوایش از منهج اعتدال روی
بگرمی آورد و از جانب روم نیز اخبار موحش متواتر گشت که درین سال حسرو پادشاه وزیر اعظم سردار گشته با لشکر بسیار بطرف
روم می آید و خواندکار سپه بخت نکوکار که بجانب روم رفته بود همراه سردار مذکور است موکب همایون در ماه شوال از قشلاق
در حرکت آمده عطف آنکه مبادا آن بر گشته بخت روسیاه تحریک ماده فساد نموده معاودت روم به باز در سرحد کرجستان آشوب و فتنه
انداخته انداعتنی نماید عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشته ظفر و در اقبال و دولتخانه مبارک انداز دل فرمود
و حکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده سرداری صیغه قورچی باشی در انجا آمده و خدمت باشند که هر طور
لازم آید و اشاره شود توجه نمایند از عفونت هوا و گرمی مازندران تقدیر عارضه طاری ذات مبارک گشته بود در ایام توقف دار السلطنه
قزوین مزاج اقدس از حد اعتدال طبیعی انحراف جسته تب محرق عارض ذات همایون میگشت و گاه و گاه بطرف مینمود و شدائد کل شربت تب
عود مینمود تا آنکه از رعف و شطر الغب گشته تب ربع انجامید و با وجود انحراف مزاج و تاج و تحمل شدائد آن عارضه از امور کلی
دولت و تدابیر مهمات سلطنت و مملکت داری لحظه غافل نبوده اوقات محترمه ساعات صرف مهمات دین و دولت مینمود دیگر
در سوانح گرفتار شدن تمسی خان قزاق حاکم اخسقه است شرح واقعه آنکه جمعی از زمره آن حوالی بعزم دستبرد
و غارت بالکا اخسقه آمده زیاده و از دو هزار کس جمع آمده از استحکام قلعه و تنگی آن قدر اندازه قلعه دار پیرامون قلعه هوا شده
کردند آن الکا تاخت و غارت کرده باز گردیدند تمسی خان که مردی دلیر و مردانه بود از دو فور غیرت و غرور و حمیت و تهور و شجاعت
عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب و دستبرد کرده بی رضا و صلاح سفیه رئیسان قوم با جمعیت قلیل از خدیمان خود

بیرون امده وتعاقب شتافت وسه چهار فرسخ رانده با ایشان رسید ایام بهار علف خوار ستوران بود واز شدت
ایلغار اکثر غازیان درعقب مانده اسپهای علف خورده توانائی نداشتند مگر اوزون حسن برهمت راه فرود امده بگروه
جوق دیگر در اطراف میان دریا بودند که نمایان نبودند تمشی خان بالکمیه کس رسیده بود مرخیه بعضی از غازیان که
دیده قزلار که همراه بودند تلاشی کردیده و فوجی سرسیمه وار خود را بایشان رسانیده راه فرار جستند که حرب را
رو میبرد رسیده گروه انبوه سوار گشته سیل نسبت از عقب تمشی خان نمایان گشته اورا با ان فوج قلیل درمیان گرفتند فقد
قلت قوت وتوان دست وپای زده اکثر در هنگام فرار که اسپان ایشان از کار افتاده بود از پای در آورده تمشی
زنده گرفتار گشت اکثر غازیان رفیق او دران معرکه قتیل ونابود گشت در میان اورا برده [illegible] معسکر سردار [illegible]
از سوانح اقبال آمدن کیچک اباظه است بدرگاه خلایق پناه وتوسل جستن اباظه پاشا [illegible] بعتبه علیه سپهر اشتباه
شرح واقعه انکه سال گذشته که اباظه پاشا عرایض اخلاص نوشته فرستاده بود واظهار رقیت [illegible] عاطفت
نموده بود حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتمادی بر اقوال او نفرموده پیغام دادند که اگر اباظه در گفتار خود [illegible]
[illegible] و با منسوبان این درگاه موافق بودی بایستی که گرفتاران محاربه رومیه که در سال گذشته وقوع یافته بدرگاه معلی
فرستادی بنابران امداد ومعاونت از ینطرف بظهور رسیدی درینسال که خسرو پاشا سردار بر سر او امد بعضی از سپاهیان
ومردم خود را با برادران فرستاده که در ظل حمایت منسوبان این درگاه باشند [illegible] پاشا و جیبی بیک که گرفتار شده بود
بملازمت اشرف ارسال داشت وضمن [illegible] اظهار اخلاص وانقیاد کرد واز خوف وبیم لشکریان که [illegible]
بالتجا نمودن باین درگاه [illegible] ابراهیم بیک نام برادر خود را که بکیچک اباظه مشهور بود با جمعی از معتمدان [illegible]
در دار السلطنه قزوین سعادت بساطبوسی دریافتند ودر حین ملاقات ملازمت مجلس عالی [illegible] کیچک اباظه را با جماعت
ملازمان که یکصد وپنجاه نفر بودند [illegible] داده نوازشات خسروانه بظهور رسید و تفضل در امداد او از مروت جبلی [illegible]
بنابر نظام سلسله ظاهر در مقام امداد [illegible] نفر از امرا صاحب [illegible] محمد قلیخان زیاد اغلی ودیگر خان [illegible]
ویوسف سلطان حاکم [illegible] با گروهی از منتخبه بجانب ارض روم تعیین فرمودند که داخل قلعه شده باتفاق اباظه پاشا
تدارک مافات ودر مراسم قلعه داری کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب آذربایجان
نموده که هرگونه معاونت که اتفاق افتد بظهور رساند امرا مذکور [illegible] خسرو پاشا با اباظه پاشا [illegible] سلوک نموده
متمایل گردانیده با ملی وانقیادی پادشاه روم دعوت کرد [illegible] یاد نموده که اورا از تعرض لشکریان نگاه داشته نگذارد
که بهیچ وجه ضرر [illegible] باو رسد واو نیز [illegible] گشته بیرون امده سردار را ملاقات کرد خسرو پاشا درباره او [illegible]
اقدامی [illegible] نموده [illegible] در حوزه حمایت خود در آورده او را مصحوب خود گردانیده بجانب استنبول عود نمود اصلا متعرض [illegible]
متعلقان [illegible] نگردیده بنابرین امرای عظام یوسف سلطان [illegible] قلعه [illegible] امرای [illegible] انجا [illegible] دیگر



قیام خود باز آمدند قورچی باشی وعساکر منصور نیز از دار السلطنه تبریز عود نموده بملازمت اشرف رسیدند سایر امرا وعساکر
بمنازل واوطان رخصت یافتند

## توجه نمودن امام قلیخان بیگلربیگی فارس بعزم تسخیر ولایت بصره از کنار عمان بجانب بحریه وتصرف وتسخیر اوبا بدولت قاهره

پیوسته ظهور فتح وتسخیر ولایت بصره که از یکطرف بعراق
عرب وازطرف دیگر بولایت خوزستان وفارس وقلمرو همایون پیوسته [illegible] والا بود ودر خیال [illegible]
در خاطر انور رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ممالک مذکوره مامور شده با عساکر فارس روانه دار السلام بغداد
گردید که از راه کنار دجله متوجه بصره شده وجمعی از [illegible] رکاب اشرف که در دار السلام بغداد بودند وامرای وحکام
کردستان [illegible] او مامور گردانیدند وخان [illegible] با جنود [illegible] عظمت وشوکت [illegible]
متوجه گشته اعراب انحوالی از روی اطاعت وانقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند وجناب خانی انعام
واحسان [illegible] وخلع فاخره وتشریفات وتنسوقات مرحمت [illegible] فرموده چون لشکر بولایت بصره رسید اکثر مردم
انولایت باطاعت وانقیاد راغب گشته [illegible] در قلعه متحصن گشته حرف استمان درمیان داشته که از قضای [illegible]
ناگزیر نواب جهانبانی گیتی ستانی [illegible] خبر رسید موجب تزلزل خاطر قزلباش گشته جناب خانی نیز صلاح [illegible]
ندیده وچون تسخیر انولایت درین اوقات رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود معاودت جناب خانی اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] وقایع [illegible] شیر خان افغان از قبیله ترین که حاکم [illegible] قندهار بود [illegible] بساطبوسی
[illegible] ملازمت حالی بدرگاه عرش اشتباه امده [illegible] اقبال [illegible] ملازم درگاه اشرف بود [illegible] دار السلطنه قزوین
[illegible] مطالب ومرام [illegible] زیاده از معمول [illegible] گوناگون ونوازشات بی اندازه سرافراز گشته با خلع
فاخره وانعامات وافره رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردید ودر [illegible] زمستان وحسن سلوک [illegible]
[illegible] فرمودند ضعف مزاج اقدس که [illegible] ربیع [illegible] کوفت [illegible]
بود ودر انوقت اندکی زایل گشته روی بانحطاط آورده بود گاهی چند روز تخلف میکرد وگاهی دیگر [illegible]
نامناسب ماکل ومشارب مقتضای [illegible] نموده ونقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق مازندران فرمودند اطبا
[illegible] اقامت [illegible] قرار تفاول دادند وبکلام مجید تفاول نمودند نیک نیامد چون [illegible]
مایل بسیر وشکار [illegible] بودند روزی چند توقف واقع شد فرمودند که دیگر باره مشوره نمایند درین مرتبه [illegible]
عزم جزم فرمودند بنابر ضعف ونقاهت قرار یافت که بتانی طی مسافت شده دوازده مرحله را در بیست وچهار روز
طی نمایند وبعد از برآمدن از قزوین از غایت شوق تنزهات وسیر آنولایت [illegible] منازل [illegible] دوازده
مرحله را [illegible] بیست [illegible] کمال عشرت وخوشحالی گذرانیده گاهی [illegible] روزهای [illegible]
[illegible] تغیر [illegible] احساس [illegible] متوجه سرانجام مهام ضروریه دولت [illegible]

میشدند و دران اوقات گاهی سخنان که مشعر بر بیوفائی و بی ثباتی دنیای دون و دلگیری از مشاغل روزگار بود
بزبان گوهرفشان می آوردند و در دریای صاف و عقیده مند و تعبیر و رغبت از دنیای بیوفا بجانب آخرت میکردند و دم از فنای
خلق و مواعظ سودمند میزدند حضار مجلس میگفتند که خدای تعالی شما را هزار سال بر سر خلق پاینده و زنده بدارد از تقسیم چرا
کلمات بر زبان می آورید که دلهای مجروح خلق که از مرهم مهربانی و غمخواری به بهبود آورده پاره پاره میشود از روی جان بندگی
که مویی از سر مبارک پادشاه اسلام و ایمان کم شود که درین ولایت و قلمرو سنگ بر سنگ نمی ماند و اوراق نامه امید شسته
که دست تعدی راهجیان از سر ضعفا کوتاه و مدار و از جهات جانب دشمنان دین و مذهب منتظر انتقام قضیه که مرکز ملاذ و
از استماع این کلمات دلها از خوشحالی و امید وا میکردند فرموده که میراث گیر همه عالم خداست و پادشاه همه جهان آگاه
و نیازرانی که خدا نمیگذارد و هم دین و دولت در قبضه اقتدار او ست اگر این دین و مذهب حق است عنان اعتقاد
و اقتدارش بقبضه اقتدار او ست اگر این صاحب حقیقی خواهد نهاد که دست تعدی غیر از اهل ایمان کوتاه بسته و تنگه دارد
انشاءالله تعالی شعر هر که آنچه جهان زاهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود توجه خاطر عاطر دریا مقاطر آن شهنشاه
اوج شاهی کامکاری بتربیت شاهزاده عالم و پناه و امیدگاه جهانیان ابوالنصر سام میرزا ابن
صفی میرزا ابن شاه عباس صفوی الموسوی و تفویض ولیعهدی سلطنت بان شاهزادگان و بجهة اطمینان قلوب
خلایق نزدیک و دور و امیدواری دوستان و نا امیدی دشمنان این اشاره با بشارت فرموده چون دران ایام نور
ولایت و ظهور آثار شاهی و دولت و هدایت که میراث از آبا و اجداد او ست پرتو آن بر ضمیر منیر شده بود که عنقریب ازین دار فنا
به دار باقی رجوع فرموده که بزودی ازین سرای وحشت انگیز کشتی دولت و دنیا و پادشاهی عالم که امانتی است ارادهٔ
خاطر مبارکش بدان متعلق گشت که نوباوه ریاض دولت و نهال چمن آرای حدایق سلطنت شاهزاده جوان بخت کامکار
با دولت کامکار شاهزاده منصور شده دارو که اکف جهان افروز سپهر شهریاری به درمیز فلک جلالت و بختیاری زینده و افسر کیانی
شایسته بخت کامرانی برازنده و تاج خسروانی خلف دودمان صفوی خلاصه خاندان علوی منظور انظار رحمت ایزدی ولی
موید بتاییدات سبحانی ابوالنصر سام میرزا خلف ارجمند شاهزاده مغفرت نشان رضوان دربان بهشت مکان صفی میرزا
نورالله مضجعه که عمر گرامیش بجامان ابد پیوسته باد و همه مرحله طی کرده بود و آغاز رشد و تمیز است و در دارالسلطنه اصفهان
نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شاهزاده کامکار ستوده
اطوار قیام و اقدام داشتند بحضور اقدس آوردند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه جد بزرگوار بسر برده باعث امیدواری
کافه انام گردد و بمرتبه ولیعهدی سربلندی و ارجمندی گردانند چون شیوه و شعار خجسته آنحضرت بود که در امور کلیه و جزئیه
بکلام مجید ربانی تفأل نموده ولی مشورت و فرمان الهی شروع در هیچ امری نمینمودند درین امر مبارک میمون که از مهمات
امور دین و دولت است مشورت لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر خادمی را که از زمرهٔ منجمان حامه شریفه




و این مختصر بود بدین امر مامور فرموده تفألا نامراد مرادانی که از افاضل و افاضل دوران و دیار است و فرشته
که شوره نماید مولانا مذکور تفأل نموده و این آیه کریمه آمده بود الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین
بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین از مدلول آیه کریمه قرآن مجید
بمرتبه که اراده خاطر اشرف سپهر مبارک و میمون است لیکن در آوردن از ضعفا آن و آیه کریمه اشاره بصبر و سکون حضرت
علام الغیوب و ستار العیوب که مصلحت تو از تو بهتر دانند بر مصالح امور جهان و صلاح احوال جهانیان دانا و بینا و آگاه است
بمدلول آیه کریمه عمل فرموده چند روزی آوردن آن نوباوه ریاض دولت و کامکاری در عقده تعویق افتاد و بعد از آن در
اندک زمانی چنانچه مسطور خواهد گشت ظاهر شد که نیاوردن آن شاهزاده سلطنت نشان بولایت مدتی که مسطور
محض خیر اندیشی و رعایت علم و عالمیان بوده و اسرار حکمت بالغه الهی در ضمن مسطوری منطوی و مندرج است اسرار حکمت
در پرگار کارگاه جهان برای مصلحت کار خلق هست نهان ذکر انتقال آنحضرت عالم پناه خلد آرامگاه از خاکدان
دنیای ناپایدار بعالم بقا و انتقال روح مطهر بجنت جاودانه عالم بالا عجب نیست زگردش چرخ ستمگر بکینی که از پرورش دل دلشکستگان
دو صد هزار آه از گردش چرخ بیمدار و ای و شیاه و ای از سپهر غدار فلک کجرفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا کشیده
و ثمره مراد و کامرانی باور نگشته که عاقبت از تند باد اجل از پای در نیاید و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال خورشیدوار نکشد
عنقریب در مغرب فنا غروب و افول نکرد بمدلول کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام همه دانی
آنکه تغییر نپذیرد خداست و آنکه فرد است و نمیرد خداست پرسید یکی ز خضر کای در رسیده گشتی تو باین سرای فانی قرن
خضر از تأمل نفرمود و گفت که نه این خانه بدان خوش است کاید درود کسی به هر پایه که تا کرد رفت که اوج شاه و رفت
و جوان و چه پیر رفت از ازل الآزال رقم ممات بر ناصیه موجودی حیاتی کشیده اند و شاهان و شهریاران جهان با وجود
دیدن حیوة عاقبت شربت زهرآلود ناگوار ممات چشیده اند نظر کن بر احوال پیشینیان که پنهان شدند از نگاه و میان
خاک هر کس که موجود گشت باخر درین خاک نابود گشت نه کز داد از دوره جهان رو نه از دهر هم کهان و مهان
از آغاز او بوده و بس خانه بجز ذات او هیچکس غافل زجامه باسینه چاک شرح این واقعه دردناک بدین نمط در حیز بیان می آورد که
روزی آنحضرت بعزم سیر و شکارگاه سماه از اطعمه از گوشت و کباب و گوشت شکاری شده بود و در بازگشتن تب محرق ارتقل
سبدا عارض ذات میمون شده ضعف قوی طاقت و قوت کوفت تاب گردیده و عارضه تب هرچند روزی رو بحضرت
را صاحب فراش گردانیده به جعفه و اسهال انجامید و از قیام و تردد افتاده و تشنج و فار سوء القنیه ظهور یافت
اسباب اجل فراهم آمده ضعف و ناتوانی قوت تمام گرفت معالجات اطبا تاثیر نمیکرد و روز بروز ضعف از دیاد می پذیرفت
خلایق از مشاهده این حال در قلق و اضطراب افتاده غریق لجه حیرت بودند خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال
از دو هم وقوع این واقعه هائله باید بادیه بای گریبان و سینهها می خراشیدند لحظه از ناله و افغان نمی آسودند ارکان دولت و نظم

بساط حضرت از بیم این مصیبت مدهوش و از سراسیمگی سررشته عقل از دست داده در بادیه حیرانی سرگردان و از تصور این قضیه
جان گداز بر خویش ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست چهارم شهر جمادی الاول بر آنحضرت متغیر شده و آثار
موت از بشره همایون لایح گردید صبح بر خلاف هر صبح صادق گریبان دریده هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفت
طایر روحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس رفت [illegible] معلوم کرد در آن وقت بر حاضران انکسار چه رفت و بر مقربان بساط حضرت که
سروری [illegible] از دل آسمان برآمد خروش مشتعل آفتاب شد خاموش اشک انجم رخ [illegible] برگشت عقد پروین در روی سپهر گسیخت
او و فریاد از جهان برخواست غلغل از اهل آسمان برخواست مجلسیان سرادق جلال با سینه های چاک و دلهای غمناک
و زاری در آمده با لباس سیاه و خاک بر سر افشاندن و موی کندن و روی و سینه خراشیدن و سیل خون از چشمها
گشودن آغاز نهادند این سوگواری که بدولت دوران او کهنه و برطرف شده بود تازه و مویه انگشت اندوه و غم
باز در دلها پدید آمده خلق حاضر وداع شادی و طرب کرده در خاک و خاکستر غم و ماتم نشسته و در عیش و عشرت بر خود
بسته اند و صبحهای شب تار بنهایی روزگار راه یافته تزلزل در همه زمینی نزدیک شده و استقامت از طبایع دوری گزیده و حوا
چین [illegible] آفتابی بود عالمتاب که عالمیان در سایه معدلتش آسوده و در عهد امنیت و فراغت غنوده بودند در معرض
کسوف و زوال [illegible] اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو عدالت و نور عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض
و وبال افتاد [illegible] که برق مرادش دوران [illegible] مرهم [illegible] این مصیبت سینه چاک [illegible] وصال که در زمان دولتش
[illegible] که از آن بود در حجاب ظلمانی ماند و متواری گشته [illegible] در این مصیبت عظمی [illegible] جاده [illegible] دست [illegible]
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب [illegible] ارکان دولت قاهره [illegible] عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان
که هردو بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی داشتند و [illegible] خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در بادیه سر سلطنت
مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام را از ولیعهدی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانیدند جمیع خلایق [illegible]
و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در بادیه [illegible] بودند فرمان مرشد کامل را بجان و دل
تقدیم اخلاص و کام انقیاد پیش آمدند [illegible] در باب تفویض ولیعهدی و سلطنت و پادشاهی آن نوباوه بوستان اقبال
که نشانه [illegible] اشارت [illegible] بوده باشد در قلم آورده عیسی خان [illegible] جان و جمیع اعیان و طالبان سلسله صفویه [illegible]
[illegible] مریدی این سلسله علیه است [illegible] کرده [illegible] و مسجل گردانیده [illegible] محبت علی [illegible]
که از سفید ریشان و معتبران این درگاه است بدار السلطنه اصفهان [illegible] و شاهزاده جهانبان که مستور [illegible] عفاف و [illegible]
غیب بود [illegible] مصیبت [illegible] که داده بودند [illegible] این [illegible] مشهور [illegible] داده اند اگر نور سلطان [illegible]
گل صد برگ سوری را بقا باد لله الحمد و المنه که خلفی بیادگار گذاشت که این جهانداری از طلعت همایونش پیدا و آشکار
بانی از نامیه اقبالش هویدا است القصه چون حامل این صحیفه [illegible] مسافت بعیده را در هشت روز طی نموده [illegible]



ملازمت دریا قبه و از واقعه ناگاه حضرت [illegible] خبر داده صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید شهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات
که در دار السلطنه اصفهان بودند از استماع این خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیدند سیل سرشک [illegible] آوردند
گذشت چند کس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمت آنجا مامور بودند میرزا ابو القاسم بیک ایوغلی که از جمله صوفیان صافی
اعتقاد و ایشیک آقاسی باشی [illegible] حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزا برادر برات خان والی گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان
بود و برستم خان موسوم گشت بجهت رفع تعدی و ظلم و استقامت شهر معظم که معمور [illegible] طبقات خلایق و طوایف امم است
[illegible] تعزیه و سوگواری واقعه [illegible] و اولی دانسته همان لحظه [illegible] شهریار [illegible] و این [illegible] صوفیان
صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام جنت مقام است تمکین گردانیده بشرف پابوس [illegible]
[illegible] جلوس همایون را باطراف و اکناف [illegible] ممالک منتشر ساختند و چون فضلای [illegible] منجمان شهر ملاحظه کردند [illegible]
اتفاقات [illegible] هنگام جلوس میمنت مانوس ساعتی بود بغایت سعد [illegible] کوکب مسعود [illegible]
شرف مستقیم [illegible] احوال صاحب طالع [illegible] اختیار کرده ساعتی [illegible]
[illegible] جلوس سلطنت [illegible] پادشاهی [illegible] عقلای [illegible] خواهد
[illegible] اقبال و دلایل ثبات جاه و بقای عمر و دولت آنحضرت [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مردمک دیده [illegible] محفوظ [illegible] عامه [illegible]
[illegible] این شهزاده [illegible]
ساختند [illegible] در خیالی [illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible] پادشاهان [illegible]
بود که صاحب این ادراک [illegible] رحمه الله علیه [illegible]
صاحب دولت [illegible]
بایه پادشاه [illegible] دار السلطنه اصفهان که تختگاه سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع طبقات [illegible]
[illegible] مسند [illegible] که در آن شهر معظم [illegible] فتنه [illegible] ابواب بلا [illegible]
خلق [illegible] ارکان دولت قاهره [illegible]
[illegible] خورشید احتجاب [illegible] العالمین [illegible] شاه جنت مکان که عمه معظمه پادشاه
غفران پناه [illegible] فردوس بارگاه [illegible] عاقله [illegible] رحمة للعالمین است و سایر مخدرات سراپرده سلطنت [illegible] پادشاهی
را بر داشته صوفیان صادق العقیده [illegible] این دودمان [illegible] اخلاص گرفته روی توجه بقصر

بصوب صفهان اوردند چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق ان دیار با دیدهای گریان و دلهای بریان رخها بناخن
و کوتهای سیاه و حال تباه باستقبال شتافتند چون بنعش مقدس رسیدند بیتها خاک کرده بر سر خاک ریزان بجای خون از دیدها
چکانیدند ناله و افغان بعیوق رسانیدند خاک بر سر افشاندن اغاز نهادند چندان خاک بر هوا افشاندند که اسمان زمین گشت
و زمین باب رسید و از چشم اب زمین دریای خوناب گشت امرا و اعیان و ملازمان رکاب گریبانها دریده بر سر و سینه زنان
کشیده علما باستقبال اورده با مصاحف [illegible] مصحفها یکی پاره نمودند و ذاکران با واویلا ذکر خوان شتابان جنازه را
و صوفیان قزلباش با ناچار که چون یتیمان دست کف برلب آورده کلمه توحید گویان و هر طرف چون شتران مهار
گسسته پویان صاحب [illegible] بر خاک و خون غلطان چون گوی سرگردان دوان بودند قلندران و ابدالان سر و پا برهنه
صیحه و اواز اندوه دل کشان های و هوی زنان اشعار مناسب حال خوانان محلات شهر و دیه [illegible] که در عالم شور ایام
شهدای دشت کربلا [illegible] رخسارهای پیران ریش سفید چون سر [illegible] خضاب کرده و حسینا یا حسین
یا حسین گویان روز قتل شاه شهیدان [illegible] ازدحام خلایق اطراف [illegible] نعش [illegible] بود که امرا و سادات و قضات
و قضات و فضلا سر برهنه راه پیما بودند که بر زمین گذارند شیون عورات از درون [illegible] خانه و محلات کوچه
و مکان گرم [illegible] و در شهر کاشان چندان خلق که ان بود [illegible] در عالم الغیب ارواح انبیا و اولیا ابا و اجداد
کرامش باستقبال ان نعش نورانی امده موافقت میکردند در فضای [illegible] قیاس کی که کوچه و بازار شهر
چگونه بوده و حشر [illegible] ناله و افغان بانش جان موافقت کردند چون نکنند که سلیمان جهان از زمان رفته بساط [illegible]
بر باد برده شعرا و فصحا مرثیه خوانان و در نظم مرثیه و تاریخ خون از دل اندیشه ریزان خاک بر سر و جامه [illegible] بحکم که جه خود
و جوش از زمین و زمان بر خواست و چه شور و اشوب در خلق افتاد شیون کودکان پدر مرده و زنان بیوه شده
از بیم و کوی و خانه ها بر فلک الافلاک میرفت گویا قیامت اشکارا شد چون چنین نکنند پدر و مادر [illegible] بیکس [illegible]
[illegible] مرهم جراحت دردمندان غمخوار ستمدیدگان بود [illegible] از جهان برافتاد همچنین بادشاه عقل و کامل دل
بادل کریم رحیم مظلوم نواز ظالم گداز ویرانه معمور ساز خراب اباد کن غمگین شاد کن [illegible] خدای تبارک و تعالی تا غایت [illegible]
خود خداوند بوده اورا [illegible] که حق سبحانه و تعالی ظل رحمت از سر بندهای خود گرفت تا بعد ازین غم بیچارگان که
خواهد خورد و ظالم را از سر مظلوم که کوتاه خواهد ساخت مرد و زن با این کلمات بهم متکلم و هم زبان و دردل گویان هم
سرگردان گریان و بریان و خروشان و جوشان بهر شهر و دهی که این خبر جانکاه رسید وحشت در ان میان افتاد و
همه متفکر و متحیر بودند که ایا چه خواهد شد و بر سر مومنان بیکس چه دست [illegible] دشمن چه خواهد امد و چون از طرفی بلا [illegible]
شود که از حال [illegible] خبر خواهد رسید الحاصل ان جنازه محفوف رحمت حی لا یموت [illegible] متبرکه بیرون کاشان که مرقد
امامزاده عالی قدر موسوم بامامزاده [illegible] بن موسی کاظم علیه و ابائه التحیة والثنا [illegible] امانت گذاشته که انشاء الله تعالی



یکی از ارکان شریعه و [illegible] های متبرکه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شود و چون در ان خاک پاک مدفون
کردند حافظان خوش الحان تعیین نمودند که شبانروز به نوبت دوازده نفر از حفاظ صالح متقی پرهیزکار تلاوت کلام مجید
ربانی مواظبت و مداومت نمایند که هیچ وقتی از اوقات شب و روز خالی از تلاوت حفاظ خوش اواز و ذکر یا هو نبوده
باشند و همیشه بر سر مرقد منور بخور کرده با مجمرهای زرین ابخره عنبر و اصفر معطر دارند از اول شام تا انتهای شام شمعهای معنبر
کافوری با شمعدانهای زرین و مشعلهای سیمین افروخته شبها را چون روز منور سازند و یقین حاصل است که از نور شمع
عدالت و چراغ محبت حضرت رسالت پناه و آل و اولاد برگزیده انحضرت اندرون مرقد منورش نیز از برون روشن و منور
منور خواهد بود داری بادشاهی اگر چندین دعای خیر علما و فضلا و صلحا و ضعفا رفیق باشد یقین حاصل است که در ان دنیا
خوشتر خواهد بود این قانون نیک نامیها و آثار خیر و بناهای مبارک که از او باقی مانده چون بکار او [illegible] و بحجت طعام
حفاظ و موذن و خدمه مزار کثیر الانوار و فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمه الوان و فواکه [illegible] و بیحاج سرانجام داده
مهدی قلی بیگ ولد محمد خان زیاد اوغلی قاجار را که از [illegible] های طایفه مذکور و صوفی [illegible] و کاران این دودمان [illegible]
نفر دیگر را بانجام خدمات تربت مقدس منور تعیین نمود و بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و [illegible] شهر جمادی الاولی
داخل شهر شده از کاشان گذشته داخل اصفهان گشتند فصحای کاشان تواریخ فوت انحضرت و مرثیه فکر کرده و در شهر
[illegible] که شاعر و موزونی بود [illegible] طبیعت خود نه در خور مرتبه و بزرگی ان بزرگ مرثیه گفته و تاریخ یافته از جمله انها
[illegible] بزرگ تاریخ و شعر و مرثیه کسی نوشته فقیر حقیر شرف الدین علی متخلص بسروری یزدی که [illegible] بر در دولت
خون اکثر در سرو دران زمانست و مربای تربیتش ان ولی نعمت بزرگ احسان است و مدتی از اوایل جلوس ان پادشاه در
حضور و گاهی [illegible] معمورات حضرت و در رکاب ان دولت سفر و حضر حاضر میبود و از آثار حوادث روزگار از رکاب دولت دور
افتاده غربت دیار هندوستان کرده خبر وحشت اثر [illegible] شنود هنگامی که در خدمت بادشاه
ممالک هندوستان شاهجهان مد ظله العالی بود بواسطه استحقاق حق نمک ان پادشاه مغفرت پناه فکر تاریخ چند کرده
و قصاید و قطعه مرثیه امیز گفته داخل این کتاب [illegible] نموده تا اسم به نام در جریده [illegible] نیک نامان منسلک گشته
سعادت نامی حاصل نماید چنانچه شیخ فارسی گفته [illegible] روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد حاصل کلام
این قطعه مشتمل بر تاریخ که الفاظ تام سال فوت یکهزار و سی و هشت کرده و حروف [illegible] یکهزار و سی و هشت تاریخ
سلطنت و [illegible] شاه عباس جان بحق [illegible] از جهان در هزار و سی و هشت اندر گذشت سال عمرش [illegible] باسی فزون از هزار
و سی و هشت افزون گشت [illegible] خواه سال مرگ شاه گفت بادا یکهزار و سی و هشت [illegible] حروف یکهزار و سی
سال تاریخ وفات شاه گشت این دو بیت [illegible] شاه عباس انکه چون برگ درخت لرزه کردی کوه و دشت از
هیبتش بود ظل الله تاریخ جلوس ظل حق تاریخ سال رحلتش همه ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان درگاه

درگاه و حاجبان بارگاه هر یک فراخور قدر و منزلت به ترتیب مقرر در این معمور قریب به تخت بر ایوان درگاه دولتخانه مبارک نقش جهان
بملازمت رسیده شرف باریابی دریافته هر یک از علی منزلت و بزرگان رفیع مرتبت بنوازشات شاهانه اختصاص یافته
[illegible] جمال جهان آرای همایونش غبار راه و ملال که بر دلها نشسته بود پاک شده و گرد دامن که بر آئینه خیال و اندیشه زائل
نزدیک بود که زنگ پذیر گردد به صیقل زنگ زدای دیدار آرامش جلا پذیرفت و تا امیدواران امیدوار گشته شکر ایزد متعال
بجای آورده و طبایع دولتخواهان از نشاط و شادکامی گل گل شکفتن آغاز نهاده و اسم سامی گرامی که سام میرزا بود [illegible]
کرده [illegible] شهید سعیدش بموجب الوصیت پادشاه مغفور مبرور مبدل گشته در سکه و خطبه بدین القاب همایون [illegible]
شعرای بلاغت شعار و منشیان سخن پرداز تواریخ مرغوب یافته در سلک بلاغت انتظام داده زیاده از حد که الهام غیبی با
[illegible] طی تاریخ یافته اند [illegible] روشن است که سایه دولت آنحضرت بر سر که [illegible] مبسوط خواهد بود
عالمیان [illegible] عمری خواهند بود از جمله تاریخ [illegible] صفی پادشاه [illegible] که مولانا شمری قزوینی
یافته از الهامات غیبی است آوازه [illegible] اطراف [illegible] رسیده بموجب [illegible] و انتقامت [illegible] عباد کرده
الحمد لله رب العالمین [illegible] جلال و جلایل الطوار [illegible] آنحضرت [illegible] بی اندازه [illegible] از مواهب رب العزة
[illegible] لطف [illegible] اوصاف حمیده حضرت شاه جنت [illegible] غفران پناه [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] صادرات افعال مبارکش دستور العمل جمله سلاطین کامکار [illegible] از جلایل
[illegible] در صدر صحیفه اول این دفتر در طی مقالات [illegible] صدق رقم کرده [illegible] آنحضرت پادشاهی
بود [illegible] بی مثال و فکر [illegible] آئینه خیال از دو فرعدالت و رعیت پروری عالمیان در سایه [illegible] آسوده بود
[illegible] صدقات [illegible] خیرات و [illegible]
ایران از [illegible] رعایا و [illegible] و قلاع و کارهای خیر [illegible]
[illegible] اعادی و اشرار از [illegible] جان و دل [illegible] افکار بزرگواری و عظمت و حشمت
این دوران گذشته بود و تجملات پادشاهیش در عرصه خیال خسروان اکاسره و کیان نگذشته [illegible]
رسالت و ولایت بدرجه کمال [illegible] تاریخ وفاتش از واردات طبع [illegible] پادشاه نعمت الله [illegible]
مکان ظهور یافته حشرش با علی ابن ابی طالب باد پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصای ممالک [illegible]
[illegible] و کاشغر [illegible] و هندوستان با حضرت [illegible] طرح الفت [illegible] از حسن معتقد [illegible]
[illegible] اظهار عقیدت و دوستی [illegible] و تحف و هدایای نفیسه [illegible] و سلاطین فرنگیه [illegible]
مسیحیه از [illegible] و فرانسه [illegible] و انگلس و فلمنس و پرتگال و اسپانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و خلیفه حضرت
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مقتدای طوائف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان و دریاهای [illegible] محیط [illegible]



[illegible] عدالت و سلوک [illegible] بطبقات انسانی با حضرت از روی عقیدت و محبت [illegible] علیه [illegible]
رسولان اطراف و اکناف هر دیار [illegible] پادشاه و شهریار عالی نمود [illegible] از مضمون مکتوبی که [illegible] مقتدای
جمیع نصاری ارسال داشته بود معلوم میگردد و در میان گروه نصاری هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت مسیح یافت او را
پاپ میگویند [illegible] که باعتقاد ایشان محل اقامت حضرت مسیح بود [illegible] کبری است از ارض یونان [illegible]
از فحوای آن مکتوب مقدمات مرقومه معلوم بود [illegible] صحیفه ثبت افتاد که [illegible] راقم حروف [illegible]
خدمت [illegible] آمده [illegible] از تکلفات [illegible] صورت کتابت مذکور این است
نواب [illegible] پادشاه والا جاه تحت و سلام [illegible] که برتو عنایت صفات الهی [illegible] جمیع عالم و خلاصه
آدم [illegible] پادشاهی که مقتدا و پیشوای جمیع عالم و عالمیان [illegible] حضرت عیسی خداوند [illegible]
که پادشاهان عظیم الشان [illegible] بزرگی و قدر و منزلت [illegible] و حال آنکه [illegible] بزرگی و عظمت و جبروت [illegible]
و هیبت بر هر فردی از افراد بنی آدم [illegible] دولت [illegible] اینجانب که [illegible] که در کلیسای [illegible]
[illegible] عمر و دولت نواب ایشان [illegible] امید که سایه عنایت الهی [illegible]
ایشان در نهایت است بعضی از مردمان [illegible] در عزت و حرمت [illegible] بزرگان آسمان [illegible]
[illegible] علم [illegible] از حکمای یونان زمین [illegible] علم و حکمت [illegible]
و عدالت [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] بزرگواری آن [illegible] بجان [illegible] قبول نموده ایم
[illegible] در این باب هیچ وجهی [illegible] در قدیم الایام [illegible] فرنگیان این [illegible]
[illegible] که بندگان ایشان [illegible] که عبارت از علمای فرنگ است جای با ایشان داده و نهایت [illegible]
و عزت داشته اند و جمیع [illegible] و جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت با [illegible]
[illegible] ذوی الاقتدار [illegible] علم با ایشان است چرا که [illegible]
[illegible] در دریای [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چرا که ایشان [illegible] جمیع [illegible] و بزرگی [illegible]
کرده اند [illegible] در کلیسای [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حضرت عیسی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] دولت ایشان
[illegible] و احکام الهی [illegible] بزرگی حضرت عیسی خداوند [illegible] سلطنت [illegible]

در حضور اسپانیه و شاه [illegible]

[illegible]

حاصل آمده و با چهل سال مکاتبات رسولان بجانب عیسویان و میه کبری علاوه آن امر فرمایند تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد و نیز
وسیله اتمام وعده شکاران حضرت عیسی از روی اخلاص و حضور دل دعا از جهت بندگان شهنشاهی بنده و دوام الاوقات
از جهت مقصودات و نوازشهای گفت یاد دریان کوه کرسیله منیامند الطاف نبیه ممتاز علامند از جهت طلبند میکردانند او اره برکرسی
ایشان اوررومیه کبری که پای تخت حضرت عیسی است امیل محبت از قدیم الایام است از جهت محبت برهم باید که پابان
فطری دارد امید که آفتاب حقیقت الهی بر سران عالیمقدار تابنده و پاینده باد و این مکتوب بخط فرنگی بود و بمهر اینجا گشوده
فرنگیان که در صفاهان بودند بفارسی چنین ترجمه کرده اند بعد از آن معلوم نمیشود که فرستنده مکتوب پاپ شده از فرنگیه سوال
شد جواب داده اند که در میان ما شرط تواضع و ادب آنست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان نهند
بر سان حاجب حرف گوید و لهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته بر سان غیب ادای مطلب نموده به عرف فرنگیه ابلغ آنست مجملا
عظمت و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از آنست که محتاج به تعریف و توصیف باشد لهذا زبان قلم ازین گفتگو کوتاه شده فی حقیقت
کرده سنین عمر شریفش شصت سال بود و در هشت ده سالگی بر تخت فرمان روائی ایران رسیده و مدت سلطنتش در ایران
دو سال بود و در سال دویم جلوس تا حین حیات که چهل سال باشد در ترددات جهانداری که دانید شبیه فطری اشاعتی
اتفاق بود و لهذا در سال دوازدهم قرن ثانی بجوار رحمت یزدان پیوست رحمة الله علیه تا بانشان تو جهانی شد راست
تیغ تو چهل سال را حد الکن خواست کرختم مدت برسد آخر زحمت آنکس که بیکسال با مدت خداست رحمة الله علیه
و آباء الطاهرین و اجداد الکرام والسلام و الاکرام و صلی الله علی محمد و آله الامجاد برحمتک یا ارحم الراحمین در بیان قضیه بعضی
از غلامان که در آن سال مرافقت کرده از دنیای فانی ارتحال نموده به دار عقبی رفته اند یوسف سلطان
وی از غلامان تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود که بر تبه امارت و سلطانی سرافراز گشته حاکم الکارس
گیلان و میر غازیان عینی گردیده بود سال گذشته بتقصیر چند متهم گشته از حکومت معزول شده بود که حسین سلطان که از
جمله غلامان تربیت یافته آنحضرت بود در عوض نقش و بجبران تقصیر مقرر شده بود که بارض روم رفته همراه او بازه با
قلعه داری قلعه چنانچه تحریر پیوست آن خدمت صورت مرتب سرداری عسکریان قلعه اخسقه با دم جوع گشته در آن
عالم رحلت کرد جوان آدمی معقول شایسته بزرگی بود و پسرانش به دستور در سلک غلامان اند علیخان بیک ناظر دواب
وله الهی بیک ناظر دواب وی در زمان حیات الله وردیخان ناظر سرکار او بود و در دور کارروائی ناظر دواب سرکار خاصه
شریفه شد بعد از فوت او خدمت سرکار مذکور بعلیخان بیک مذکور که پسرش مرجوع گشت و در دفعه محاسبات خراسان
بمشهد مقدس معلی رفته در آنجا مطرح گشته بساط حیات در نوردید الیوم منصب مذبور بیادگار بیک برادر او مرجوع است
میر محمد رضا وزیر غلامان ولد میر ابو المعالی نطنزی است که بدوام خدمت در عوض پدر وزیر غلامان و عسکریان بود
در این سال در قزوین بیمار شده و در هنگام آمدن به نطنزان از آن شده او که نزول در نظام و ودیعت حیات منقضی شد چو



قبیح و اجل سپرد و هم مه کورکس بیک ولد باشتم بیک از دستان وزیر علیقلی خان دیوان بیگی شاملو نامزد شده اما منوز
با موس منصب خبا بخه شمس حکیم شفائی اصفهانی وی از طبیب زادها دار السلطنه اصفهان بود در آغاز تمیز و عنفوان شباب
تحصیل علوم متداوله بر دوخته حاوی انواع کمالات گشت در علم طب و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار
مشرب و شوخ طبع بود و ذوق شعر و شاعری بر طبعش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلند نامی یافت از شعرای سخنور سخن
بلاغت گستر شهره روزگار گردید اشعار ابداعش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار
و معانی دقیق رنگین دارد با لطیف شیرین نمکینش قیمتدار از غایت نزاکت طبع کرندگی و هجاو مطایبه شیوه و شعار
بود از غایت تنگ حوصلگی اندک ناملایمی بر طبعش گران مینمود و از ستم ظرفی و شوخی طبع همواره زبان هجو ستیز کاران
میگشاد اگرچه رسم هجا مذموم است اما او درین طرز بدیع معانی رنگین ظریفانه شیرین نیازکترین روشی ادا مینمود و
داد سخن داری میداد و خدمت حضرت شاه گیتی پناه فردوس مکان قرب و منزلتی داشت و از او تقرب
ملازمت اشرف کسب مینمود و از آنحضرت ملک الشعراء و ممتاز ایران لقب یافت گاهی مذمت او از هجا و بدگوئی
مینموده و در اواخر ایام حیات از هجاگوئی توبه کرده قطعه در معذرت آنسلک نظم در آورده که در این قطعه گویا است
سوگند میخورم بخدائی که عقل را ⁂ در کبریای حضرت او نیست پایه ⁂ از عبر صد هزار خدنگ تکاف ⁂ از من تقام
یکی خشمگین نگاه ⁂ پروای انتقام اعادی نیسکم ⁂ بر روی هم نهند اگر افزون ز صد گناه ⁂ اما چو حرف بی ادبی هار ده برون
ز دیب خصم واجب شرعیت گاه گاه ⁂ تا کی فقار تشنه خون دشمنک ⁂ تا کی بشعله طعن زبونی زنم کتاب ⁂ مرکس چشم
کنه نوعی دگر گشته ⁂ مژگان بگریه لب به جا خسرو دار سپاه ⁂ باید نواخت کوس غران را بگوشت ⁂ بیرون نهند چون قدم
دشمنش با انتقام دگر چون نیز سد ⁂ شاعر تیغ تیز زبان صبر و سپاه ⁂ خود را بیک و وجب تسلی کند گران ⁂ روی عدو چو صفحه
دیوان شود سیاه ⁂ رسم هجا چو لازم و بیت حبت ⁂ چون گوهر یا کره شوان شت خدنگ ⁂ اما سند صاحب ایران کمال
تا یافت این هنر اعتبار گاه ⁂ بار دگر نه از لب و بس از ضمیم قلب ⁂ تجدید توبه میکنم اما بدست شاه ⁂ شاهی که چرخ را چو
یک نگه ⁂ گردون زافتاب باوج افکند کلاه ⁂ درین حال در دار السلطنه صفاهان مریض گشته اوراق دیوان حیات را
بباد ممات داده و بساط طب در چید و در زمان شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم نور الدین
کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت بود تاریخ را گذاشته چند بیتی از آن ثبت افتاده ولا نگران همجا با فلک را
کرده نامه غایت به پیاده و هیچ ⁂ اجل شد دلبرا همین هم که بیرون ⁂ بکام مسیح زبان زنده قل ⁂ حکیمی که سد متین طلاحسن
میان حیات و اجل بود حایل ⁂ مسیحا دمی کز دمش مرده رفته شدی باز در پیکر مرغ بسمل اشعار ابدار و معانی بلند حکیم شفائی
بسیار است این صحیفه تحمل آن ندارد و چون تتمه شاعری و مرتبه سخنوری او از قطعه معذرت هجا که در فوق تحریر پیوست
معلوم بود به همان و این دو سه بیت با تفاق ورشم از اشعار دیگرش بسیار عالمیت الکفا افتاد ترا بسیار و جان افزر



معمول و مقبول است نکرده بود که البته... دیگری از منویات ارتسال حکیم را مورد

از من خاک و نکو رشم ... نا فکر محو و ...

افریده مرا داغ حرمان افریده سر گر بسجده دلبری ندارد و زخاک پای یاران افریده غم عالم بر شانم میکرد
بر زلف پریشان افریده بعد از وقایع متنوعه و واقعه غم اندود حضرت گیتی ستان که بتحریر پیوست لازم دید که اسامی
ارباب مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت را که متمکن کارخانه سلطنت اند از امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای
ذوالاقتدار در ذیل این کتاب مستطاب نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و چون امرای ذی شان والا
رای در نبرد اصحاب قصه و بشیر [illegible] برگ و بار و وجه فرمان روائی اند و در جبه این طبیعه خاقان بلند قدر عظیم الشان
مستشد طره الالباب اسامی کل امرای ارحاقان و سلطانان خرد و کلان در ذکر تقدیم افتاد **ذکر امرای عظام کرام**
**نواب گیتی ستان** چون بسیاری از اعاظم این طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان آنحضرت چنانچه در فتوحات
هر سال از اعاظم رقم نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته
بودند جمعی که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند نود و دو نفر اند که درینجا مذکور میگردد در فعله اول طوایف
رفیعه قزلباش را و جماقاتی که در تحت طوایف قزلباش شده و ایشان از خرد و کلان هشتاد و دو نفر اند **یکنفر از طبقه**
جلیله [illegible] خان ولد سید بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنه شاه جنت مکان منصب قورچی باشیگری که از مناصب عالیه
این دولت است اختصاص دارد و جابر رتبه سیادت و شرف مصاهرت آنحضرت و قرب مراتب از امرای او حالت
ممتاز و متمیز است و جابرا و جماعات قزلباش **اول طایفه جلیله شاملو** که سرور قراو جماقات و از ایشان درین عهد هفت
نفر رتبه امارت داشتند زینل خان بیگدلی در عوض [illegible] کراپیلو ایشک آقاسی باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمت و وفور
اهلیت ترقی از آن حضرت یافته بسیار معزز و مکرم و بین الانام و الاقران محترم بود [illegible] ولد حسین خان که از اولاد عمه
عبدالله خان شاملو است از امرای ذی شان و بجای والد خود بیگلربیگی کل خراسانست محمد زمان سلطان که حاکم غور و بعضی
محال خراسانست فضل علی سلطان حاکم بالامرغاب بود حق وردی سلطان که حاکم غور و بعضی [illegible] از امرای او در
درین عهد عرب گر و داخل شاملو است نقدی سلطان [illegible] میر ایل [illegible] و داخل جماعه شاملو است کونه قمش سلطان
بیگدلی با جل [illegible] خود در [illegible] گرگوک [illegible] در سفر اول بغداد با جمعی [illegible] شده بودند بجهت امداد [illegible]
سلطانی ارجمند شده دار مواضع آذربایجان تیولات متفرقه داره **استاجلو سه نفر اند** که رتبه امارت داشته اند محب سلطان
لنگرلو حاکم نخجوان ابوالقاسم سلطان ولد نجف خان تبرقلو حاکم حله عراق عرب **سیم طایفه ذوالقدر شش نفر** رتبه
ایالت و امارت داشتند امیرخان مهردار حاکم کرمان ولد رستم سلطان سوکلن ابراهیم سلطان قورخلوی حاکم سرخس عرا
درگاه قلی سلطان قورخلوی نواده شاه قلی خلیفه [illegible] دختر زاده نذر خان مهردار است حاکم بعضی محال فارس سلیم خان شمس
الدینلو که سابقا از امرای قراباغ بود و حاکم قلعه اخسقه شده بود خلیل سلطان ولد کلبعلی سلطان ایموره از امرای قراباغ [illegible]
سلطان حاجیلر حاکم کبود جامه استرآباد **چهارم طایفه قاجار دو نفر اند** طهماسب قلیخان ولد امیرگونه خان بجای والد



حاکم چخور سعد است بیگرخان ایگرمی دورت از امرای قراباغ و حاکم بردع است **پنجم طایفه افشار** گنج علی سلطان ولد [illegible]
خان ایجانلو حاکم اورمی ارده وغدی خان الپلو حاکم فراه و اسفزار خراسان امام قلی سلطان اوسانلو حاکم کاورود
**ششم طایفه ترکمان [illegible] نفر** پیر بوداق خان پرناک ولد شاه بنده خان که بجای والد حاکم دار السلطنه تبریز و بیگلربیگی آذر
بایجان است حسن خان اردوکلوی حاکم [illegible] قپانات **هفتم طایفه استاجلو [illegible]** شکاری سلطان استاجلو حاکم اردبیل
و سراب **هشتم** روملو [illegible] نهم طایفه [illegible] حیدر سلطان [illegible] حصارلو حاکم [illegible] هم طایفه قراداغلو یکنفر
بربان خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ دهم طایفه بیات سه نفر اند علی سلطان حاکم قلعه بایزید [illegible] علی سلطان
حاکم ماکو [illegible] سلطان حاکم بعضی محال چخور سعد یازدهم طایفه طالش دو نفر ساروخان نواده بابیه حاکم آستارا [illegible]
سلطان که بجای [illegible] علی سلطان منصب خلفای سرافراز و حاکم بعضی محال طوالش بود دوازدهم طایفه الپاوت یکنفر
منصور سلطان که در شروان [illegible] دارد سیزدهم طایفه حاجیلر یکنفر محمد سلطان حاکم شکی است چهاردهم طایفه قراقو یکنفر
[illegible] خان حاکم دارابجرد بود و حاکم [illegible] خلف [illegible] شد پانزدهم طایفه بایبوردلو یکنفر مراد خان سلطان که
[illegible] است از طوائف الوار و اکراد که درین عهد رتبه ایالت و خانی و سلطانی داشتند هفده نفر [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] بیگلربیگی شهرزور [illegible] از امرای بزرگست خلیل خان ولد جهانگیر خان که حاکم لرات بختیاری است [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] از امرای معتبر است احمد سلطان [illegible] ولد [illegible] سلطان حاکم دار المؤمنین سبزوار [illegible] خان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] قلی سلطان [illegible] منصور حاکم اسفراین خراسان رضا قلی سلطان [illegible] منصور حاکم قلعه
[illegible] سلطان صوفی حاکم [illegible] سلطان گیلان که از عشایر اکراد است [illegible] خان ولد گنج علی خان
زیک که از امرای بزرگست و بجای والد بیگلربیگی قندهار است منصور سلطان [illegible] حاکم [illegible] سلطان [illegible]
که از امرای آذربایجانست و میر ایل مذکور است شجاع الدین سلطان [illegible] که از امرای [illegible] است [illegible] سلطان کرد
حاکم قلعه [illegible] بغداد و توابع [illegible] است کدای سلطان [illegible] حاکم زنجان قلندر سلطان [illegible] میر ایل مذکور از امرای
آذربایجانست مصطفی سلطان [illegible] حاکم [illegible] توابع بغداد و طوایف مختلفه جغتای و میران [illegible]
[illegible] خان ترکمان و غیره خراسان که داخل جغتای اند دوازده نفر اند [illegible] علی سلطان قرابیات حاکم [illegible]
الیاس [illegible] خان [illegible] از امرای بزرگ و میر ایل [illegible] استرآباد و خراسانست احمد سلطان [illegible] حاکم ترشیز خراسان [illegible]
[illegible] سلطان نواده [illegible] خان [illegible] حاکم تربت حیدریه خراسان قلندر سلطان [illegible] حاکم ولایت جام [illegible]
قلی سلطان ولد محمد سلطان قرابیات حاکم شوشتر و [illegible] خوزستان [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] مشهد مقدس
[illegible] شاه قلی سلطان [illegible] حاکم [illegible] خراسان رحمان قلی سلطان قراباش میر محمد سلطان غوری ولد [illegible]
سلطان از میران [illegible] تابع دار السلام هرات میر حیدر سلطان [illegible] حاکم [illegible] هرات رود و سایر جماعت [illegible]

که از اویماقات قزلباش نیستند و در سلک و در سلک امرای قزلباش انتظام یافته اند هشت نفر بودند در او در باغان
آقا خان بیر مقدم که از ایل اتوزایکی قزلباش و حاکم مراغه است ساروخان سلطان ملاحسی بیر جماعت لک سیاهی
کلب رضا سلطان زنوزی از امرا آذربایجان است از طایفه بیل بیر کلیفر خلیل سلطان و این جماعت اویماقات متفرق
اند که در ولایت روم نهب و غارت مشغول بودند و خود را ایل بیر نام نهاده بعضی پازوکی و روب و چنانچه در قضایای
ایام تسخیر آذربایجان استعاری شده و دو هزار خانه دار از روی ارادت و اخلاص باین درگاه آمده جمعی از ایشان در سلک
قورچیان عظام انتظام یافته اند تتمه بملازمت خلیل سلطان مذکور مامور شده نورالدین سلطان ارغشی ترکمانات
و میشه و ترمانی حاکم تفلیس بجهت قیام داشته و وارد و در خراسان ملک جلال الدین ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد
ملوک صفاریه اند شیر خان افغان حاکم پوشنگ توابع قندهار مقصود سلطان ابدالی افغان تابع قندهار دفعه دوم در ذکر
امرای عظام و غلامان درگاه فلک مقام که رتبه خانی و سلطانی یافته اند چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستان این
طبقه نوشتن اسلام و سعادت غلامی این درگاه خلایق پناه دریافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت
نشو و نما یافته و باطوار حمیده و اخلاق پسندیده استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا
بعضی از امرای قزلباش در حکام ممالک که از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده و در میانه ایشان اویماق کسی که شایسته
و تفویض منصب عالی امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بنور عدالت و کاردانی و شجاعت و پهلوانی
و دلیری و جانسپاری و دولتخواهی و خدمتکاری در راه ولی نعمت از اقران ممتاز بوده بامارت آن ایل و قشون لشکر
آن الکای تعیین و از این دو طایفه جمعیت و کثیر در حین ارتحال آنحضرت برتبه ایالت و خانی و مرتبه امارت و سلطانی سرافراز
داشتند ازانجمله امام قلیخان ولد الله وردیخان بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرون است و امرا تابین او که
اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم نیست و سی نفر دیگر از آنجمله صفی
قلیخان ولد امام قلیخان بجای ابراهیم خان والی لار بحکومت آن دیار سرافراز گشته از امرای بزرگ است دیگر داود خان
برادر امام قلیخان بجای محمد قلیخان قاجار که بنابر تقصیر کرده و در قضیه ... صد و بیست و پنج ... بایالت و امیرالامرائی قراباغ
معزول گشت بیگلربیگی آن ولایت و میر ایل اوساییان قاجار جهت صفی قلیخان گرجی معتمد شیر علی که بیگلربیگی عراق دیگر
قورچی باشی و متولی روضات مقدسات و عتبات عالیات است چنانچه در شرح آمده در رفت حافظ احمد پاشا بر سر بغداد
اشارتی بیان شده و از خان مشارالیه در آن واقعه مردانگیها بظهور رسیده و الحق شایسته ترتیب بود خسرو خان چرکس
یکی دارالمومنین استراباد و سردار قشون و لشکر آنجاست منوچهر خان ولد قرچغای خان مرحوم سپهسالار که بجای والد شهید
حاکم مشهد معلی است قزاق خان چرکس که بجای ذوالفقار خان و یوسف خان حاکم و بیگلربیگی شیروان میر قرار شده و ...
و سایر غازیان و قشون و لشکر ایشانست قرخ سلطان در عوض بولم سلطان حاکم دربند و شابران شیروان و میر غازیان



و در مو و غیره لشکر آنجاست گرگین سلطان که بجای میر صفی حاکم لشکر گیلان و غازیان چمش است یوسف سلطان میر ایل چکنلک و حاکم
جوزجان خراسان است ممش بیک سلطان کرمی میراو و حاکم ابیورد و خراسانست اغورلو سلطان و دستگش مشهد
حاکم ولایت درون خراسانست از تبار سلطان میر ایل جوانشیر اتوزایکی و از امرای قراباغ است خسرو سلطان حاکم مرو چاق
و مرغاب میر تومی از غازیان شاملو است والسلام **ذکر صدور عالیشان و وزرای اعظم و مستوفیان دار السلطنه**
**در زمان نواب گیتی ستان** در اول جلوس همایون هرچند در طی وقایع هر سال و هنگام تفویض مناصب اسامی
سامیه ایشان جابجا در محل خود رقم ثبت یافته درین مقام مرقوم شانه تکرار است اما چه کاران ظاهر ازیاده و مناسبت لهذا
تحریر ایشان می پردازد بالجمله صدور عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت جنت مکان هفت نفرند در اول جلوس همایون ابوالولی
الولی انجو شیرازی بود که تتمه از احوالش در صدر صحیفه اول در طی احوال سادات عظام زمان شاه جنت مکان نگاشته کلک
بیان گردیده و در زمان نواب سکندرشان و ایام اقتدار ابوطالب میرزا بیان از منصب قضا عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقا
یافته بود و بعد از جلوس همایون بدستور سایر ارباب مناصب از زمان رقم عزلت بر صحیفه حالش کشیده شد بعد از اندک زمانی نوبت
در سالکی این منصب انتساب بسادات و فضلای عصر امتیاز داشت دیگر باره بدین منصب سرافرازی یافته تا پنج سال من
حیث الانفراد صدر بود و بعد از وقاضی خان ولد میر ابوالبرکات که از سادات سیفی حسینی قزوین از اقوام قاضی جهان وزیر بود میر
جلال الدین حسن صلابی که از سادات عظیم القدر تبریز است از اقوام میر فضل تبریزی صدر سید فاضل متعبد قابل بود برتبه صدارت
یافته میر جلال الدین حسن مذکور در حین تسخیر قلعه شماخی و شیروان فوت شد میرزا رضی برادرزاده مشارالیه بجای عم عالی جاه
مال بدین رتبه گرامی معزز و نامی گردیده و از وفور قابلیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی دریافته برشد و کاردانی تولیت و
سرکار خاصه آنحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند و منصب مهرداری توقیعات
مبارکه حضرات علاوه منصب صدارت گردیده او در سفر آذربایجان مرض گشته در سال هزار و ... بعالم بقا پیوست و قاضی خان نیز
و لبری که در صدر ... وقف ... اوقاف داشت و مرضی طبع اشرف بود معزول گردید منصب میرزا رضی میر صدرالدین محمد ولد
که دختر زاده حضرت اعلی است و درین هنگام رضیع بود و تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده اش حسب الامر اعلی نیابت عمزاده
خود کافل امور گشت و منصب صدارت تقاضی سلطان ترتیب المولوی که متولی سرکار فیض آثار روضه رضیه بود تفویض یافت
لیکن در همان چند روز که در دارالارشاد اردبیل بود پس منصب عالی صدارت کرده چاره گشت امتثال اجل را امتثال نمود و حکایت
موقع ختم مختتم گردید بعد از فوت او میرزا رفیع الدین محمد خلیفه ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در آنملک نباده
در خاندان معروف و تتمه از اوصاف کمال و بزرگی و قدر و منزلت ایشان درین صحیفه درج شده منصوص گردید میرزا رفیع شهر
تبار مذکور شرف مصاهرت حضرت نواب گیتی ستان دریافته از مرتبه نیابت بامی برتر نهاده اصالة بدستور سرافراز
طغرای ... دولت و احکام را باسم سامی خود متوقع و موشح ساخت و در سنه هزار و سی و چهار میرزا رفیع الدین محمد خلیفه کوالد

رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من حیث الانفراد با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات
نجف اشرف تعلق گرفته الکنون باین مراتب علیه و مدارج رفیعه و مناصب ارجمند سرافرازی دارد **اسامی سامیه وزرای عظام شاهان دولت**
**دولت همایون [illegible]** اول جلوس همایون اعلی میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد ابن میرزا عطاء الله که در زمان
شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی وزرای ممالک رقم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور پسر او بعیق نویسی بی بدل
و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر منازعه که میان او و میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندرشان وزارت مرشد
قلیخان اختیار نموده بخراسان رفت و در انجا تهییج فتنه عباسیکری کرده در سالی که نواب سکندرشان با عساکر عراق متوجه
دفع فتنه گردیده و مرشد قلیخان را در قلعه تربت حیدریه چنانچه در محل خود ذکر شده محاصره کرده اند [illegible] نام برادرزاده و میرزا
احمد با خواه و تحریک میرزا سلمان تقلید [illegible] در زمان فرصت عم خود را بقتل آورده و خود را بیرون انداخت مرشد قلیخان نایل خوف
خدمت و جان سپاری او میرزا شاه ولی پسر او را که هنوز خورد سال بود بجای جد وزیر خود کرد و در حینی که حضرت اعلی شاهی بعراق
تشریف آورده و بر تخت سلطنت قرار گرفت شاه ولی که در خدمت مرشد قلیخان نشو و نما یافته با ستیکی منصب عالی داشت
حسب الصلاح مرشد قلیخان برتبه وزارت اعظم سرافرازی یافت دوم میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات کرمانی [illegible]
میرزا بود در [illegible] واقعه شهادت امیر حمزه میرزا بصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شد و در انتظام دولت
او سعی نموده بعد از جلوس همایون اعلی استخلاصش از مواخذه و مصادره در سفر خراسان [illegible] همراه بود و در قضیه
قتل مرشد قلیخان با قتله او همراز بود و در عرضه با حضرت اعلی در تحت واقعه همراه بود و مساز و از ان حضرت توجه وزارت یافته
بود بعد از قتل مرشد قلیخان حضرت اعلی بوعده وفا فرموده او را برتبه عظیم القدر وزارت سرافراز فرمودند و لیکن [illegible]
رسیده و چند مرداری و خودسری که حقیقتش بان منظور بود زیاده در جبهه از دلظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف نبود و بنا
تربیت ابوطالب میرزا سرشته بود و در [illegible] و مجولات بتحریک امرای عظام گرفتار گشته در همان چند روز معزول شد
وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود سیم میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود و بعد از
واقعه شهادت شاهزاده مغفور [illegible] از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد وزیر شده بود او نیز بعد از مواخذه و مصادره
در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر نواب خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود و بعد از قتل میرزا محمد کرمانی
نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشته وزارت با ایالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید
و در سال [illegible] من حیث الاستقلال با امر وزارت پرداخت و در اواخر [illegible] المراد [illegible] میرزا محمد زمان که از خود در جبل چغتا
ارتکاب اعمال که مرضی طبع اشرف نبود [illegible] معزول گردید چهارم حاتم بیگ [illegible] ملک بهرام [illegible] اردوبادی که شمه از احوال او
درین کتاب مرقوم کلک بدایع نگار گردیده [illegible] از حقوق خدمت سابقه و لاحقه و جانسپاری [illegible] ابوطالب میرزا
که عبدالله خان ازبک در حین محاصره هرات که از جانب علی قلیخان شاملو [illegible] برامده بود [illegible] توپ [illegible] قطعه

نفرستم



(حضرت علیه) انداخته بودند در مقام تربیت او در امده بمنصب استیفای ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطفی بوزارت اعظم
سربلندی یافت و تا مدت هشت سال در کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود و در پای قلعه دمدم اورمی جان
در طی قضایای قلعه دمدم اورمی در ان ایام [illegible] یافت فوت شد [illegible] خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که
اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته و از اوان صبا تمیز بمطالعه کتب علمی پرداخته در فنون علم معقولات
و حکمیات ترقیات عظیمه یافته و در اغاز جوانی و نشو و نما از حقوق خدمات والد و اجداد بجای والد بزرگوار بدین رتبه
عالی ارجمندی یافت تا ده سال متکفل امر وزارت بود آخر بجهت بعضی امور که لازمه نشاه جوانی و غرور جاه و منصب است
ازین علیه والا مهجور گشت که چند روزی به نیک و بد روزگار [illegible] بتجربه نشیب و فراز روزگار مهذب گردد ششم
سلمان [illegible] ولد شاه علی میرزا ابن عبدالله خان است [illegible] که فی الحقیقه قابلیت و استعدادی داشت برتبه علیه وزارت ارتقا یافته
تا مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود و در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست هفتم سلطان العلمای
الوزرائی خلیفه سلطان خلف مرفوع الشرف میر رفیع الدین محمد صدر که بشرف مصاهرت حضرت اعلی [illegible] چنانچه در محل خود
اشعاری شده و ماثر جلال و مفاخر کمال [illegible] در این اوراق سبقت ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز و سربلند
گردیده و بجمیع امور ترتیب و شمول نوازش و الطاف شاهانه گشته من حیث الاستقلال با امر وزارت پرداخت و آن
سید بزرگوار عالیشان و فاضل دانشمند [illegible] و از عهد صبی و اوان تمیز و نشو و نما تا زمان ارتقا بمدارج علیا منصب وزارت
خلاصه عمر گرامی صرف مطالعه و مباحثه کرده و در فنون علوم معقول و منقول سرامد روزگار گردیده و در اندک روزی بنور فهم
و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حساب [illegible] مهارت کامل یافته برای ثاقب و فکر صائب او را در دقایق امر وزارت ترقیات
عظیم روی داده بنوعی که لوازم این منصب عالی استقلال دارد که تصرفاتش در علم حساب قانون و نتایج ارقام سعادت
انتظامش از حروف خط مصون است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل و استعداد معنوی
و تا الحال که این رتبه والا زینتدگی این منصب علیا از جبهه احوالش ظاهر و هویداست و الحال من حیث الاستقلال
والانفراد شاغل این شغل عظیم است و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هرچند خوض رود و اندکی از بسیار در بیان [illegible]
نتوان نهاد و در ریاض اهل ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهربارش مخضر و تازه است و [illegible]
استعداد و در ظل رافت و اشفاق آن صاحب دولت مسرور و کامیاب [illegible] تازه گردیده [illegible]
گردید الیوم منصب وزارت بوجود شریفش مزین و اراسته است امید که از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابد
**ذکر اسامی [illegible] مستوفیان عظام ممالک محروسه** مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت [illegible] صدر و وزرای اعظم [illegible]
نفر اول خواجه شکرالله [illegible] اصفهانی که در خراسان بخدمت آنحضرت [illegible] رکاب ظفر انتساب حضرت بعراق امد
سه سال مستوفی الممالک [illegible] و مرد آدمی درویش نهاد و بسلامت نفس اتصاف داشت و محاسب کاردانی بود در ایام

و مرید [illegible] از [illegible] و کار [illegible]
همیشه [illegible] و برای است [illegible]

شکار بشکار بتازی بسیار مولع بود و در شش ماه پارس ئیل مطابق سنه ۹۹۹ معزول گشت دوم خواجه حاتم بیک اردوبادی
وزیر ملکشاه خان افشار که در یزد و کرمان کوس لمن الملکی میزد مستوفی الممالک شد شش ماه در آنجه منصب قیام داشت و در اول
توشقان ئیل خان خانجه در محل اسامی وزرا مذکور شد مورد مرحمت شاهانه گشته منصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت سوم آقا
علی دولت ابادی اصفهانی برتبه استیفا سربلندی یافت دوات و قلم طلا مرصع که تا آن غایت رسم نبود که بمستوفی
داده شود بدو عنایت شد و در علم سیاق و نویسندگی استاد الماهرین بود و بسلامت نفس و خیراندیشی اتصاف داشت
و تا شش سال من حیث الاستقلال بدان خدمت پنجم تاریخ سنه ۱۰۰۰ باجل طبیعی فوت شد بنابر شفقت شاهانه بآن سلسله منصب مذکور
با آقا میرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات و قلم مرصع مذکور باو اختصاص یافت او نیز مرد پسندیده خوش سلوکی بر بکار
کم طمعی بود و نسخه تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که اعتماد الدوله حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانه
همایون است در زمان استیفای او تمام یافت و تا پنج سال مستوفی الممالک بود و در زمان استیفای او اندکی بعدم رشد و استقلال
مورد اعتراض معترضان و اضداد گشته معزول شد ششم میرزا ابراهیم شیرازی که از زمره معترضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت
و در کمال استقلال و بلند پروازی بلوازم این خدمت اشتغال نمود و ازو یادگار رشد و بد سلوکی با اهالی جنس ارباب قلم
۷ در اندازی بروالی و شیطوری که از کیفیت باده جاه و منصب خیره و مخمل خبه در محاسبات کلان زده مبلغهای کلی فرو گذاشت
کرده بود و میرزای عالم که خود معمودی حساب بوده بدان اطلاع یافته بعرض رسانیده بنابر آن رقم عزل بر صفحه حالش کشیده ایام
منصبش یکسال و نیم بود در اوایل حلال ئیل سنه ۱۰۰۰ هشتم میرزا قوام الدین محمد ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که وزیر حسین خان
شاملو امیر الامرای خراسان و در علم سیاق و نویسندگی شاگرد خلف آقا شاه علی بود در مسند استیفا تمکن یافت مرد محقق نیک
نفس بود و با کمال استقلال و بزرگ منشی بغایت نیک نهاد خیر و صاحب همت بود و فقرا و درویشان و ارباب صلاح و اصحاب
زهد و تقوی از موائد احسانش بهره ور بودند و تا مدت پانزده سال مستوفی الممالک بود و در سال شانزدهم دعوت حق را لبیک اجابت
نموده بدار البقا پیوست بعد از فوت او منظم میرزا اسعد نواده خواجه قاسم نطنزی مستوفی الممالک زمان شاه جنت مکان
که منصب اوارجه نویسی آذربایجان داشت از فور رشد و کاردانی و حقوق خدمت درین سلسله خواجه قاسم بدین رتبه
والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی پناه حسب الارث والاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون نیز بمنصب مذکور
مذکور استقلال دارد و از وزرای ارباب قلم که در زمان آنحضرت چند وزیر ذیشان صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر
دار المرز مازندران و خراسان که بخطاب میرزای عالمیان سرافراز بود و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان که بلقب صدرت
داشت و دیگر وزرای اصفهان و کاشان و غیرهم بعالم بقا پیوسته بودند و از وزرائی که درین حین رانق فانس جهات
بودند و دولتر صاحب جاه و عزت و ثروت و مکنت بودند میرزا تقی مشهور بساروتقی نواده خواجه عنایت که در زمان
شاه جنت مکان وزیر حسن بیک یوزباشی بود و مومی الیه در سنه ... که قشلاق همایون در رود افغی واقع شده بود وزیر



بیگلربیگی قراباغ بود و کما ینبغی بلوازم خدمت برداخته نواب گیتی ستان آثار رشد و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده
نموده در مقام تربیتش درآمده در همان ایام بوزارت کل طبرستان که عبارت از مازندران و رستمدار بوده باشد سربلندی
یافته روانه آن صوب شد و حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه سیما انجام عمارات و ضبط و نسق مملکت و توسیع
طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور چون خورشید سمت ظهور یافته روز بروز مرحمتش میافزود تا آنکه بر همه اعتبار محسود اقران
گشته از جمله مقربان محفل قدس و محرمان سرا پرده انس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت بآن منصب سرافرازی داشت
و منیته جد خاتمش متحلی بطبع اشرف بود و دیگر خواجه جلال الدین اکبر غوربانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت غوریان
بود و در زمان تسلط ازبکیه بدولتخواهی قزلباش متهم بود انواع جور و تعدی کشیده بعد از فتح خراسان در دار
دولتخواهی که از و بظهور رسیده بود مورد شفقت و ترحم گشته بخدمات دیوانی آنجا معمور گردیده و بحسن خدمات منظور نظر التفات
گشته بوزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته صاحب املاک و رقبات موروثی و مکتسبی بود و از تقدیرات آسمانی ضعف قوی
بر باصره او طاری گشته دیده باطنش بالکلیه از دیدن عاطل گردید و آنحضرت بنابر حقوق خدمت از آن ابتلا اغماض
عین فرموده بهمان دستور منظور عنایت و نظر پادشاهانه بود و با عدم بصیرت و بینائی بر نسق و نسق امور وزارت میپرداخت
و بمحض توجهات کل خسروانه نقصی بمنصب او راه نیافت و تا مدت دوازده سال ایام نابینائی وزارت کل خراسان کرد
و در ازمنه ماضیه و قرون سابقه همانا نظیر این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار نامدار حق گذار وفادار
بنده فوارد و شمن ازو وقوع یافت و در دیگر سایر وزرا از جزو ممالک که از حد و شمار بیرون اند زیاده فایده ندارد فرو چیده در سلک
این کتاب مستطاب معلی القاب فله الحمد والمنه که این جلد نسخه عالم آرای عباسی که عبارت از صحیفه ثالث و صادرات
احوال خسرو ظفر قرین بیهمال و واردات ایام فرخنده شهریار غفران مآل عباسی است صورت تسوید یافته رقم اختتام
پذیرفت تمل که بعضی فقرات طفیلی آنچه مقصود بالذات بوده درین کتاب عالم آرا در رشته تحریر در آمده باشد که محل اعتراض
معترضان و الفضول ما انصاف تواند بود و اکنون وقت آنست که کلک سخن پرداز از هرزه درائی بازآمده بزبان صدق
بیان مانند شیرین کلامی بعد از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله ببوی مشک معطر با کل مرشوش احمدی
بپر برای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کهف اسلام انام ماه جهان افروز سپهر عدالت و عالم آرای آفتاب
عالمتاب کشور عظمت و فرمان روای خاقان فلک قدر والامکان سهمشاه قضا قدرت قدر توان برازنده تخت و افسر
اکاسره و کیان خلاصه فرمانروایان عرصه جهان فرازنده اعلام جهانگشائی آرایش زنیده اورنگ جهان آرائی و شهنشاهی
دکوهر گوهر جود در دریای وجود سلطان سرافراز شهریار سرپر مسکین نواز که بصفات حسنه جود و سخا آراسته و بداد و دهش
بی اندازه و بر بود مرحمت و اشفاق پیراسته در انجاح مسئولات ارباب حاجات نرفته لا بزبان مبارکش هرگز مگر در
اشهد ان لا اله الا الله السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان خلیفة الرحمن ولاه الزمان المؤید من عند الله الملک

المستعان ابو المظفر شاه صفی بهادر خان عباسی الصفوی الموسوی الحسینی خلد ظلال دولة العظمی الی یوم الجزا تازه و تر ساخته بر
سخن پروری رابطه های احباب اشعار ان شهریار جهان ارا و ثنای سعادتمندی که همه از مفاخر جلالس در صدر صحیفه اول رقم
نگارش یافته و این ورقها چون اوراق نه فلک باسم سامیش تزیین پذیرفته شاداب گردانده خداوندا این نوباوه گلستان
شهریاری و تازه نهال گلشن جهانداری را لطف ازلی و حسن قدر لم یزلی برقرار مسند فرمان روائی جهانبانی کو زرق اورنگ
کشورستانی مبین جده [illegible] الی یوم القرار پاینده و مستدام داشته علی الدوام در ظل ظلیل
مرحمت و عاطفتش اسوده دار و بیادگار جد فردوس مکان گیتی ستان عمر طبیعی و فراغ خاطر انسانی داشته بر اعادی دین و دولت
مظفر و منصور گردان بحق محمد واله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین امین    تو توفیق مسکین نوازیش ده    بر اعدای دین
سرفرازیش ده    بادهر کرا کس بود در درون    اگر خود بهر است کن سرنگون    وایشان بارگاه عزت و مقربان بساط قرب دم
و خواص عوام ملک فدا نام [illegible] سعادتمندان اخلاص شعار و والااحترام    دستور رفیع قدر عالی مقدار که [illegible]
عمده دولت و خواهان تضاعف جاه و حشمت این خسرو بلند قدر گردون بسطت سپهر اثار را از موائد احسان دولت پایدار
تمتع و برخورداری ده و امین یا رب العالمین در صدر صحیفه اول این دفتر اشعاری برین شده بود که بعد از تسوید این نامه
نامی علم را اگر عمر وفا کند و فرصتی از شغله کسب معاشی که منضیع اوقات شریف اهل عالم و عالمیان و ناگزیر کار است
بدست افتد منتخبی از نوادر حکایات و تعلقات پر حوتی از غرایب ایات چنانکه افاضل متقدمین و متاخرین بر صحیفه بیان نگا
درصحیفه روزگار که انتشار یافته مثل کتاب [illegible] و انشاب جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیات الحیوان و کلیله
و فرج بعد الشدة و گلستان و نگارستان و اخلاق ناصری و محسنی و جلالی و ظهیری و امثال انها که هر یک گنجینه ایست ملو از
لالی ابدار و مخزن الاسرار ابرار چه الحمد در مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوت نهاد شمار آن بهفتاد رسیده و به دیده
بصیرت دیده و بگوش هوش از پیران روزگار شنیده در یک سفینه جمع نموده از خرمن مستعدان خوشه و از مایده فضلا
هر کس توشه بر داشته چون دریوزه گران کوی فیضوانی دامنی پر نموده مجموعه مختصری پرداخته باین صحیفه انضمام دهم
مقالات اشغال بی سرانجام همین توجه اغراض عالی قدر دست بر در مجلس نوادر سرانجام یافته قابل کتابخانه همایون
شهریار زمن [illegible] دریا دل سپهر استان و امنیای دولت ابد توامان گردد و من قلیل البضاعه سرگردان بادیه استعداد
نعم البدل اولادی کاری نمانده غایت که مشغول تسوید این گرامی نامه بود فرصت ان شد زیرا که تالیف را دل با جمع
از همه مشاغل و خاطری اسوده از هوسناکی دل که مصالح و دست افزار ابرا جمع اورد و بتالیف این نسخه برارد و بعضی از
شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر که در زمان انحضرت هنگامه سخن پروری [illegible] کرده داشت
ذکر نموده خاتمه کتاب بران ارایش دهد چون در حین اتمام این نسخه عالم ارای اسباب ان نیز جمع نموده بقلم تحریر [illegible]
بوقت دیگر نموده بعد الیوم اگر عمر وفا و خامه اجل امان دهد بتوفیق الهی یار وعده کار گشته فرصتی دیگر [illegible]

منتخب

اشاره

اشاره شد بدست آید و اقبال پادشاهی مدد نماید بترتیب ان نسخه پرداخته مکنون خاطر و اندیشه ضمیر بظهور رسد
فهو المطلوب والا چه دست گزین خاطر افسرده چه اید و از سینه شکسته چه تراود و از بیاض [illegible]
معذور خواهد داشت و منصفان سخندان عذر پذیر خواهند بود گر بچشم زند و برده [illegible]
گر فراق چاک شده و ربیم عذر را بپذیر ای بسا انده که خاک شد این مطلع از
منظومات مولف و کمترین مولفان مناسب حال بود مرقوم گشت صد ره
گردیده وگلی راده نکرد برمن چه جور بود که ان چه نکرد امید که این تکرفت
اقبال از اغراض بالفضولان و از گرفت بی انصافانه اهل حقد و حسد دور بود
اگر بر سهو و خطائی مطلع گردند بمقتضی است که در اصلاح کوشند و چشم
عیب بین از ان بپوشند والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
والعدوان علی الظالمین    تم تم شد

۵۵۵

این جلد از عالم آرای عباسی ... [illegible] ... جلد ... [illegible] ... عالم آرا ... [illegible]
... [illegible] ... جلد اول عالم آرا ... [illegible]

تاریخ ایام سلطنت شاه صفی

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله زهی رتبه بیضا ساطعه ارجمند که پیوند جلال پادشاه حقیقی و خفی مرتبه ازل لامعه بی مانند متعال ایزد تعالی که شرح جمال
ارتفاع معارج کبریای قدرتش که غره هزار عالم مظهر آن و فروغ آفتاب عالم افروز نمونه از سواطع آنست بحوصله تقریر قلم که رازدار
خزانه دل آگاه و مندت در گنجد و میزان عقول کاملان دارالملک امکان و ظهور که خواص گاران ممالک سنین و شهور کیفیت
دریافت آن از نسنجد بی مانند و نظیری که به بسیاری عبارات و معاونت ارتباط استعارات تعهد ستایش سعرا از آلایش او منزه
دریایی در حوصله قطره درآوردن و آفتابی در دل ذره پنهان کردنست * خرد را و جان را همی سنجد او * در اندیشه سنجد کی گنجد او
برین آیت و رای و جان و زبان * ستوده آفریننده رای توان * بحکم قهرمان خرد که پادشاه هفت اقلیم دماغ و کار فرمای این چهار
نگنجید یکی باندازه شناخت و در خورد دریافت از کتاب الکمال معرفه بهمراهی توفیق لم یزلی انتخاب نموده بری از شوائب نقصان
انگاشته مقوا از آلایش طراز بقا و مبرا از زیور پیرایش مرئی سروپا تصور کرده ستایش سبحانی و نیایش یزدانی نام نهاده و سرآغاز
احدیت نسبت داده آنرا محامد کبریا و ستایش خداوندی نامیده و آرایش صد صفحه و عرایس سخن و زیور رو رسان این نامه گی
ساخت و نکته چند در حسن محمدت کبریای بقالب عبارات ریخته از پرده استعارات غریبه بگوش آشنا و بیگانه میرساند که ستایش افزون
از حوصله خیال هر نغمه و نیایش بیرون از گنجایش اندیشه و در اندیش آن آرایش گران متقاده و فروه خور جناب کبریای شعبت عظم
و جلال کبریا که سر افرازی پادشاهان عالم گیر و کسری شکوهان آسمان سریر و سکندر سیران اقلیم گیر که ظلال قدرت ربانی اند
مراهم معانی و مرائی جلال صمدانی و مجالی تجلیات سبحانی اند شیرازه نظام دارالملک مملکت و باعث انتظام احوال سپاهی و [illegible]
که باعث اصلی از ابداع اعیان مختلفة الانواع و افراد متفاوتة الاختراع و غرض کلی از ازدواج ارکان متغایرة المزاج و [illegible]
متباینة الانتاج بقا و نمو افراد نوع گرامی انسانی و استیفای این خلیفه ربانی است که رسانیده طراز الکمال و آرایش تخت و دیهیم



دین پرور و خسروان عدالت سیر که اوامر ... [illegible] ... من خلفنا پیرایه جاوید داده عظم خلافت و جهانبانی و دور کشورستانی
ایشان بتنظیم احوال کافه برایا و عامه رعایا سرشته شده و مستحکم داشته سرسبزی بهارستان اقالیم و آوازه شکوه بخت و دیهیم ... [illegible]
کیهان قهرمان عدل فقید النظیر و وجود شاه و مثال عدیم المثال دولت مخلد ایشان را طغرای طغرای آیه جعلکم خلایف فی الارض زیور داده و باعث
رضای خالق و رفاهیت خلایق نموده سطوة و هیبت قهرمان زمانه اعلت کلی آسایش و آرامش ساکنان ربع مسکون زمین و زمان و سبب رفاهیت
ابنای دوران گردانیده و تحف تحیات غیر متناهیه و صلوات اخلاص نیات صاحب نثار درگاه ثقلین پناه سلطان دارالملک نبوت و نیر فروغ
افروز برج رسالت صدر نشین مقام قاب قوسین او ادنی مسند و قبه سبحان الذی اسری عنوان کتاب مستطاب کنت نبیا و کان الادم بین
الماء والطین برهان خطاب انا ارسلناک رحمة للعالمین رهانیده و حشیان عصاة از دام گناه و بشارت دهنده لا تقنطوا من رحمة الله خاتم
انبیا و رسل سلطان کل فی الکل محمد که از لنا ابد مرجعست بادا ایشان نام و نقش ثبت صلی الله علیه و آله و سلم که تذروان شاخسار روضات
خلافت و بهاریان بیاد دین امامت و هدایت اند علی الخصوص چند نیر اوج امامت و شاداب گوهر درج خلافت و طیبه اختر برج
ولایت شمع شبستان طاق انجمن نبوی و نور افشان اختر آسمان ولوی محرم راز سید کائنات و نظر موجودات حارس مدینه مبارکه علم
جوی صاحب لوای فلک فرسای مصطفوی مخصوص نص صریح انا و دیگر آنها مخصوص بخطاب مستطاب صریح من کنت مولاه فعلی مولاه
کمال و شرف نفس الهی که شاداب جان کرد جسم جهان را و اولاد و عظام و احفاد و نجبه فرجام او که کواکب رصد و برج امامت
و اولیا چند ساخت ابادی اجدادی صاحب روشنی دلان حق دین و دیانت صاحب دولت ایشان صبح نفس روشن و هویدا باد که خوشترین شغلی
فرح پیرا و بهترین نقل نفلی بهجت افزا پادشاهان اقلیم گیر و کسری شکوهان ثاقب تدبیر و شاهنشاهان مرصع سریر که ظلال قدرت یزدانی و شیوه
سطوت سبحانی اند بعد از ضبط امور ملک و ملت و بعد از فراغ از انتظام مهام جاه و سلطنت و رعایت انتظام احوال سپاه و رعیت و شغل
کرانمایه جهانبانی و ملک گیری و علاقه مشکلی رفقه و بندی را در نیاید خاطر قدسی مشاهر متفرج صید و شکار و گلگشت صحرا و مرغزار و بزم
عشرت و امتحان مراعات فن رجند نقل تواریخ که روزنامه ادوار و کارنامه روزگار و سبب اطلاع بر وقایع گذشته و استطلاع
بر احوال آینده که سرنوشت خوانان اطوار روزگار و سرگذشت گویان ادوار و کهن سالان ملل و نحل نفس حلیم باد و حوادث و فتن
فتاوی و عطاوی آن ... [illegible] ... اولو العلم النخبه و ارشاد و کنوز کنجور باد شاهان اقلیم گشا با مرحمت چه و بلنشین آوازه طرب افزا
و بهترین پیرایه و ملکشا که منتسب چهره دفتر و اکمام منبری و زینت بخش دیوان سعادتمند نیست از وجه این گرامی فن که پیرایه پیرای آگاهی
شناسایی آمده است و بمقدار ... [illegible] ... فضل الحسینی سوانح نگار نفرش همراهی بدرقه توفیقات الهی و همامید واسی
عنایات آسمان پایه ظل اللهی پیام بر دولت و ابد و ابدی مرحمت چند و روشن ساختی ضمیر در این اطاعت فرمان برمیان
جان استوار ساخته شروع در تزیین اساس این کارنامه معانی آرای این روزنگار و وقایع و سوانح ارجمندی که بخشی سمتانی
ظل سبحانی زیب و الاگرد و چند دره بر ضمایر خورشید نظایر و فید مستشاران کارنامه روزگار و کارگذاران آرام قاطر بیل
خاطر مانند صبح سعادت بخش صادق روشن باد که بجهت تنظیم اوضاع دارالملک امکان و تنسیق احوال کافه برایای شهرستان جهان

که رازداران مکامن یقین و دبیره وران دوربین و تماشاگران بمین دشت شعور و سرنوشت خوانان صحایف ظهور و سرگذشت گویان نوح
حکمت خانه الهی و چهره گشایان عجایب صنع صانع حقیقی و کاشفان اسرار الهام و پرده گشایان عناصر اجرام بسبب ازدواج آبا علوی و امهات
سفلی و امتزاجات و اتصالات کلی و جزئی و اجتماع و قرانات و طلوع و غروب و شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن طراحان کارخانه
زمین و آسمان بر صحایف دفاتر ظهور و جهان نگاشته و بر ذمت همت نظم کبریائی و عظایم برکات الهی و قانون شریعت انتظام اوضاع جهان
و طریقه استحکام بنیان ایجاد فرش و تحتم سزاوار و لازم دانسته اند که از خزانه امر جم الطاف ربانی و دفینه کارخانه الطاف سبحانی
بلند اختری از مجلد بطون بعرصه دلگشای وجود گرایه بزیور توفیقات یزدانی و دلائل کرامات تائیدات صمدانی قامت اقبالش محلی و پیراسته
انوار عظمت کبریائی از وجنات جلالش ظاهر و پیدا و رقوم خاتمه فرمان روائی از خطوط سرنوشت اعمالش باهر و هویدا آسمان هنوز قرص
نورانی و ساحت فلک و پهنای زمین از جلوه خرامش سرگرم آن جاده جوانی و مسند عالم یاوری نا شنید امنش نشسته او ارکان آرام
خانه افراد بنی آدم بیازدی قصر خانش محمد شاید ارجمند و مویدان دلستان دلبند و شاهد صدق بوندان دعوای فیروز مسند
ظهور آفتاب دولت ابدی طراز نظام بخش کشور روزگار روا اشتهار آرام خانه امر دیار پادشاه موید بتائیدات ربانی و دستیار
مظفر و منصور بعنایات سبحانی خسرو مرتضوی نژاد خدیو صفوی نهاد صاحبقران سکندر سپاه فریدون فرمان جم دستگاه
خضر خصلت سکندر شوکت فهرست سپاهی دفتر فتح و ظفر والی اقالیم بحر و بر مظهر کرامات و سیمای سبحانی مظهر صفات قدسیه صمدانی
قبله گاه خدا جویان رهنمای کعبه مراد جویان نشانه رحیق قدس و وجدان میراب دل بود خوشگوار عرفان برومند نهال ترجیح
توفیق زیور بخش حسن نظر و تدبیر قدر قدرت قضا فرمان ظفر رایت خورشید آیت سپهر مکان طراز خلعت پادشاهی طغرای منشور
شاهنشاهی قدر رفیعش عرش پایه چتر منیعش خورشید سایه آتش قهرش جهانسوز چراغ لطفش عالم افروز بازوی تیغش اقبال شکار
سایه عظمتش همای آثار گلشن اقبالش بنسیم ظفر خرم گلبن امانش رونق گلزار عالم طبع لطیفش نقود معنی را معیار فکر دقیقش وجود
عالم را در کارگاه قضا سالار خضر پرستان حضرتش چشمه زندگانی نوش دارو مزاج روزگار تریاق فاروق زهر سپهر نامنجار
بازوی دولت ابدی طراز باطل السحر جادو و دون حقیقت و مجاز فرازنده چتر مرتضوی برازنده نسب ارجمند مصطفوی بلند اختر آسمان
کامکاری یکتا اختر اوج شهریاری کلید دار خزاین عدل و دهش گوهر افسر اقبالمندی فرمان روائی جوهر شمشیر
کشورگشائی آسمان بخشش زمین و زمان انتظام ده چهار رکن ارکان آرایش بهار اقلیم مردمک دیده هفت اقلیم مظهر
صولت جبروت الهی سرلوحه اقبال نامه آگاهی ناظر آداب جهانگشائی قاسم ارزاق بندگان الهی فرمان روای اعظم نظام کارخانه
عالم بسطت جاه و عرصه بیرون از چار سوی امکان و پیچ تو پاد دولتش فراز طارم کیوان نور دیده جهان بین روشنی مردمک
اهل یقین جهان افروز خلافت و بختیاری موسس اساس تخت و تاجداری جهانرا چو باران بیابستگی روان جود و دانش
بجانبستگی پناه سلطنت پشت خلافت زینت بخش مسند یک موصوف سلطان السلاطین قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین
برهان القاطع علی العالمین قطب سحاب مطر صفت شبان قاهر سلطان فاخر خسرو جهان سلیمان علم شاه بلند اختر جم



و اساس امن و امان بخوش قسمت گریزان بود از کشورش نور سعادت از جبینش مبین ملکه فرمودنش بزینگمین فروغ بخشش
تاج فیروزمندی زینت بخش ظفرنامه ارجمندی علامه نصرتش در پشت و خاتم سلیمانی قبض و انگشت سپهر سلطنت را مدار و صدف خلافت را
درشاهوار السلطان ابن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو المظفر شاه عباس بهادرخان خلد الله ملکه و دولته
و افاض علی العالمین بالدوام السموات والارضین که خسروان جهان در آرزوی زمین بوسی درگاه سپهر جاهش کلاه نخوت از سر نهاده
و تاجداران زمان با آبروی سجده بارگاه عالم پناهش شب و روز بر در ایستاده همت بلندش بر آبادی خراب آباد دلها مقصور
و عدالت دلبند آگینش بر جیب شهرستان خواطر مقصور چراغ اخلاصش در دلهای خاص و عام پرتو افکن و دعای دوام بنیان
دولت فلک اساسش نسخ حاجات ساکنان انجمن طلای دست افشان نقد رایج خزانه آسمان جهت سکه صفوت طرازش
کامل عیار در کوه ابداد خلافت که چشمه زده آفتاب توفیق جهت منهاج گیتی نگارش در خور و پیرایه اعتبار چار چمن روزگار چهار
شمشیر ابدارش سرسبز و بریان نشسته جهت هفت اقلیم از ناحیه لوای آسمان سایش منبع و خندان غلغله کوس دولتش زلزال
در کارگاه حوادث افکن و کوکبه سپاه و شکوهش عرصه غبار آلود زمانرا رشک فزای مرا انجمن از نسیم عنبر شمیم فتحش بهارستان
روزگار در نشو و نما و از فیض سرچشمه انعامش ساکنان مرد یار با برگ و نوا انتظام بخشان سلسله امکان بنوای بشارتش امین مکان
سکنه زمین و زمان در عهد آرامشش ممکن دور شاهی دو عالم ترا گوهر اقبال بکام ترا کوس فلک با نوای کوس تست تخت هوا
خواه زمین بوس تست از شرف قدوم همایونش کوس عیش و شادمانی بلند آوازه گشته سلطنت در ملک طرح اقامت
افکنده تاج سعادت فرق مبارکش طراز جاه و جبه گرفته عروس جهان از کوی مراد بخم چوگان زلف درآمده عهد دولتش چیده دگر
طره خوبان معشوق مزاجت قرار برقرار اختیار کرده و آشوب که چو طره طرار موشانست از میانه رخت برکنار کشیده عالم کامکاری
شاهنشاهیست که با وجود حداثت سن با بزرگی عقل گرانمایه جمیع سلطنت و شکوه پادشاهانه در عنوان جوانی و بهار عشرت و کامرانی
اوقات قدسی ملکاتش مصروف انتظام اوضاع جهان و جهانبانیست آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و مرحمتش در کل
منتشر گشته و اوصاف جلال و نعوت اقبالش در اقطار آفاق منتشر شده اعلام اسلام و شعایر شرع سید انام بقوت هیبت
شکوهش از کنگره کیوان برگذشته و بنیان ظلم و طغیان عدوان بیمن صلابت و مهابتش بالکلیه منقطع گشته ترحیب ارباب
علم و فضل و تقویت اصحاب نقل و عقل بر ذمت همت پادشاهانه لازم شناخته لاجرم عامه اهل عالم در مهاد امن و امان بعد از
ادای اوامر ملک منان از صمیم قلب و صمیم جان دست نیاز بدعا برداشته میگویند یارب تو این سایه یزدانی را
مبدا ارکه بر جهانبانی را و در کنف عاطفت خویشش دار آن حامی حوزه مسلمانی را ضابطه در ترقیم اسامی سامی این
بلند دودمان برین وجه است که از نواب نور پرورد ربانی صاحبقرانی شاه عباسی کشورستانی ظل سبحانی او میشود و از جد بزرگوارش
بهرش گیتیستانی خاقان اکبر اشاره میرود و از جد اعلی بفردوس مکانی علیین آشیانی و از جد اکبر بجنت مکانی ادا میشود و نسب بلند
ابهرش برین وجه نگاشته کلک تقریر است شاه عباس بن شاه محمد بن شاه طهماسب بن جنت مکانی

سوبی که اقبالی بود از شرف دلیری و فرزانگی و مردانگی طالع ساخت روزگار از حسن شیم و اوصاف گرامی از سخا و کرم او بهره مند
بوده و شجاعت مکان برتری بر طاق درون هفت اقلیم گذاشته کمر یورش آن شیانی در صید و شکارگاه و تماشای صید افکنی ارجمند
فرستادی مینمود و او بچنان تیر تمکش بر دل سندان گذاره شدی و وحوش و طیور لذت صید ماشست جلادتش دریافته اند
و در سلامت نفس بر تبه بود که آثار جور جاسوا نمید انست عفو و کیاست و فراست ابشار ادفتری در خورست نسبت
جده ویشان وگوشه نشینان طبع کرتش بسی فواید رسانیدی و در عنفوان جوانی بسی سیر و افکارش بگجزان باستسقام مبتلا گردید
جد بزرگوارش عرش آشیانی گیتی ستانی **شاه عباس ثانی** ابن فردوس مکان **شاه صفی** انار الله برهانه شهرت بود
عرش آشیانی جد بی فاصله بزرگوار کشورستانی ظل سبحانی خلد الله ملکه که زیور حلقه گوش روزگار است در زمانی که در زمان آن
عرش آشیان نوشته اند که از بسیار آن ظاهر میکرد و جد سیم جنت مکانی خلدبرین آشیانی خاقان اکبر **شاه عباس** که رسوم
بلند اساس آن بزرگوار بر پیش طاق دار الملک اشتهار رقم رسوخ ثبت است و النجای پادشاهان نواده چنگیز خان
و قیاصره روم بدرگاه سپهر جاه مشن از بطون تواریخ ظاهرست جد چارم فردوس مکان خلدبرین آشیان خاقان اکبر
**شاه اسمعیل الحسینی الموسوی** انار الله برهانه و ضاعف علیه غفرانه و ثقل بالمبرات میزانه ابن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن
شیخ ابراهیم بن میر خواجه علی بن شیخ صدر الدین بن قطب آفاق و عارف باستحقاق شیخ الحق و الحقایق صفی الدین اسحاق
بن سید جبرئیل بن سید صالح بن سید قطب الدین بن سید صالح بن سید رشید بن سید محمد بن سید عوض بن فیروز شاه
بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی
بن سید جعفر بن سید ابو محمد بن سید قاسم بن سید ابو القاسم حمزه بن امام الهمام امام موسی الکاظم بن امام جعفر صادق بن
امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن سید الشهدا ابی عبد الله الحسین بن اسد الله الغالب غالب کل غالب
مطلوب کل طالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین **جلوس نواب کیتی ستان عرش آشیان فردوس مکان**
**فی شهور سنه هفصد و نود و هفت** چون در شهور سنه هفصد و نود و پنج هجری سر بر سروری از فرق عرش آشیانی جنت مکانی خاقان
اکبر انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه که جد بی فاصله کشورستانی ظل سبحانی است زیور یافت و از ظهور صبح دولت
او هرچه بظهور آمده در بیان آن مجلدات نوشته اند که هر یک از وقایع ابن ابرودی و داستان روزگار رو بهتر از شاهنامه
مردانگی رستم و اسفندیارست لهذا در شرح بیان آن و امن جرات در چیده شروع در مطلب ارجمند و مقصود
که زیور بخش وقایع و سوانح متقدمین و متاخرین است نموده نواب عرش آشیانی چون از انتظام عالم صنعی فارغ دل
گردید هوای دل آسای عالم روحانی که براتب آن خوشتر از لذات جسمانی است بر طبع مقدس غلبه کرده در ماه
ربیع الاول هزار و سی و هشت هجری با وجود آنکه نهران طبیعت با عساکر گوناگون امراض و اسقام در کشاکش بود از دار السلطنه
قزوین در فصل خریف بر قاعده مستمره سیر مازندران جنت نشان را وجهه همت ساخت و چون گلشن همیشه بهار اشرف از نفس





قدوم مبارک که زیور بند منظور خاطر آفتاب اشراق شد که اوضاع زمانه را تازه و اساسی بنا نهاد که باعث رفاهیت و امنیت عالمیان گردد و عزم
همایون بران مصمم گردید که مسرعان برق رفتار بجانب دار السلطنه اصفهان بطور سنت تا نکرد نو باوه چمن کامگاری یگانه اختر اوج شهریاری
اعلی شاهنشاه ظل الله فضا سلطنت قدر هیبت فریدون فر آفتاب رای سلیمان شکوه خسرو کامکار کامگاری شیر ارزه صید انتظام جهان
بوقلمون انتظام بهرای ربع مسکون کشورستانی ظل سبحانی خلد الله احقاب دولته که در آن زمان سعادت فرمان دار الملک صفاهان را
از قدوم همایون پیرایه نوبهار بخشیده بود دیدن بهای تخت معلی طلب داشته چشم جهان بین جبیداران همایونش نورانی ساخته بدرگاه عالیه
بندد بلند پیر و منشی که پادشاهانه کوش اقبال بر یوش ایشان را زیور گوهر عالی بخشیده و بطرز دانی مجلس جنت اساس که مجوز گردد آقیه بس فطرت
بطلیموس کرت حکمت انجمن مولانا محمد تقی را به پیش افادت و افاضت پناه مولانا مراد اشرف که بسلامت نفس و صلاح و سداد او استشهاد
فرستاده و انکه در باب آوردن استقراره بحلام حکمت علام شاه بیه مولانا های مذکور چون استحضار نموده اغلب بسیار خوب آمده اما بعضی
از آیه ظاهر میکرد در حقیقت را بعرض پیر رسانید چند روز تاخیر در آمدن میشود که در اثنا شوق عالم بخانه یاد کشته خوام آن ته؟
در سینه عنان اختیار از دست گرفته اجابت حق را بیک کریان بر روضه خلد برین شتافتند و نقد صدق خود جلیک مقتدر قرار گرفت
ساختند از وقوع این واقعه عظمی جاده صبر و شکیبایی عقلای سلاطین چاک زده سوگواری سراپای روزگار را محو ساخت و در جای این
دو دیگر سوز را بغیر وده اقبال بلند ابد پیوند کشورستانی ظل سبحانی خاقان اعظم فرزند بخش دار الملک عالم خلد الله ملکه و اقباله چاره گری
گرده تمامی ارکان دولت ابد زوال و همگی اعیان سلطنت عدیم المثال از نوئینان عظام و امرا و سلاطین کرام و محجبان سرادق خلافت
از عقلای آسمان مقام موافق انجام و اقبال کردیده اخلاص فراوان خود را بیان نمود که ومستحکم ساخت مصحوب زبده مخلصان محب علی
بجانب دار السلطنه صفاهان که مشحون بصوارف الدوران است فرستادند چون صدق این مقال بر خاطر آگاه نور پرور دریابی کشورستانی
ظل سبحانی که جام جهان نمای عالم آگاه مکارمت روشن گشت بساطی که سعادت بر او زده کی از وکلا بموجب تقبیل فرمان الاعلی
و فضلای دانشور و علمای هر کشور مثل قدوة الافاضل و خیر الاواخر و الاوایل محقق المطالب و الباحث میر محمد باقر داماد که شهره آفاق است
که از مشرق ضمیر انور دار الملک فضل پیرایه مند است و از فیض افادت اعجاز مدارش مدارس علوم زیور مهرای مراتب گلشن و جامع
کمالات صوری و معنوی الطلیموس مدرس روشن ضمیر دانی به پیر دانش پناه همنش دانستند و مقرب الحضرت العلیه العالیه مولانا محمد
شیخ و افاضت و حقایق پناه و دانش مدار فلاطون ثانی اقیدس فطرت و الاتخان مولانا محمد تقی منجم پیر ساعتی سعادت افزا در غضب طرح اشرف
تعیین نموده بودند **جلوس روز دوشنبه** او اشرف تحویل حوت در دار السلطنه صفاهان جنت باالامن والامان شب دوشنبه چهارم شهر جمادی الثانی
هزار و سی و هشت هجری او اخرا لوی بیل چهل روز مانده بزمان انتقال بیل و نهار و اوان آرایش روزگار هنگام نزول دوسال بلیان بیل
زمان مزاج آب و هوا را بحد اعتدال رسید و اختر از خشک و خاکی بکمال بهجت اوان شکفتن شقایق و ریاحین و زمان بروز ضمیر آن
و ضمیرین آن بلند تر آسمان فرخندگی و کامگاری سایه اقبال و جهان افروزی و سطوع ظفر و فیروزمندی بر ساحت دلگشای تخت بلند سپهر
پیوند افکند و فیض رسان مزاج عناصر و اجرام و سایر افراد انام گشت و نواب مستطاب صدر الافاضل مرتضی ممالک الایمان مقتدای

اهل الحق والعرفان میرزا حبیب الله الحسینی خلف خاتم المجتهدین وقدوة المحققین فی اوانه میر سید حسین العاملی تغمده الله بغفرانه بیامن برکات
فیوضات ملهمی نطاق جهانگشائی وکمر شمشیر اقلیم گیری بر میان خسرو کشورستان لازال مؤیدا من الملک المنان بسته شد و سلطان العلما فاضل
قدوة الاواخر والاوایل حاکم المجتهدین واستاد الکاملین محقق المطالب والمباحث المشتهر بسلطان وفخر العلماء ثالث امیر محمد باقر داماد و
المتخلص باشراق بزبان فصیح خطبه شاهنشاهی آن آرایش بخش دار الملک پادشاهی ادا فرمودند بعد از فراغ از خطبه و اختتام آن بفاتحه
مسکیة الفاتحه که صوامع نشینان ملکوت ندای اجابت بگوش حقیقت نیوش سکان سموات وارضین رسانیدند و مضمون این بیت را که
خوش جهانی خوش زمانی خوش جهان دارنده ایست کز پی زینت عالم باشد جاودان و پادشاه ظل الله بعنایت توفیقات ربانی و تائیدات
سبحانی با یک جهان شکوه و سطوت کسروی و عظمت وجلال سلیمانی و عالم عالم نشاط و طرب وانبساط از تخت آسمان رفعت برآمده از پیشگاه
جهت بساط بارگاه و اطراف نزهتگاه عظمای سلاطین عدالت آیین و امرای عظام از درم و دینار و زر و گوهر ساحت بارگاه را وانجمن
جلال شاهنشاهی پر ساختند ... نثار ... شد ... کزین شاه جهان عالم جوان باد وزو پیوسته
گیتی کامران باد شکر ایزد که ... که عالم صورت از پرتو آفتاب جهانتاب شاهنشاهی نورانی گردید و انجم کامرانی پیرایه تجدید یافت
امرای نامدار و وزرای دانشمند ... و مقربان جان نثار و سادات عظام و علمای اعلام از یسار و یمین مانند پروین بر گوشه سپهر برین
جوزا ... کمر اطاعت وجان سپاری بر میان اخلاص مندی دربندگی استوار بسته و زر و گوهر فراوان نثار ایثار نمودند چنان که این
گهرهای جهانتاب ... تابنده تر بودی ز مهتاب عظمای سلاطین در مقام عبودیت چشم و گوش بر فرمان برداری گشوده
ز یک طرف زر و از یک طرف گهر میریخت ... و بر در بارگاه آسمان ... اصناف لشکر
قیامت از جنبش ... در وسعت و شمار آید ایستاده بودند و منتظر فرمان کشورستانی بودند که بهر چه فرمایند سرعت لازم شناسند
و در آن اوان اقبال پیرا ... کشورستانی ظل سبحانی آرایش بخش عشر دوم بود ... ساعتی ... بسته بودند تماشاگران
بروج آسمانی بخواندن این بیت که زهی ملک جوانی خرم از تو اساس زندگانی محکم از تو زمزمه پیرا بودند و مضمون این بیت
ادا میکردند که شکر خدا که از افق سلطنت زنو ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان خورشید طلعتی که ز فر جبین او صد ...
زمین را بر آسمان صلای جنبش ... نشاط و طرب و انبساط ... جنبش نسیم اقبال همایون فالش سلسله جنبان شوق
گردیده ... بالا را باخبار آلودگان خط خاک نظر رافت ... منتظر ...
... این نعمت عظمی ... امرا و خواص اشخاص دار الملک عالم در مهد امن و امان ... آسایش یافته
و بجلوه خرامش ... طرح خورسندی در عالم کامرانی ... فردوس ... ممالک ... اقبال ...
ظل سبحانی عقد دوام بسته و بقای ابد ... چون ... آثار فیروزمندی و جهانگشائی و
نشاط پیرائی ... دولت ابد پیوند ... حضرت شاهنشاهی مروج گشت و منشور جهانگیری
بنام مؤید ... گرفت ... و زر ... دار الضرب اقبال بنام مبارک همایون اشرف اعلی شاه صفی



هفت اقلیم وارث تخت دودمان ... خلد الله ... اقبال طلای خالص مسکوک شد و معیار عدل پادشاهانه کمال گرفت چون سکه بنام شاه سپهر
شد درهم ستاره قدر ... شد دینار سرخ روی افروخته گشت درهم سفید روی آراسته شد نقش ... خوانشای
نقد رایج از زر سرخ و سفید نثار اقبال پادشاهی در دامان روزگار ریخته شد و گنجهای انعامات گوناگون در کنار آرزوی صغار و کبار
افشاندند و سخن طرازان سحرنگار تاریخهای مرغوب در سلک نظم در آوردند از جمله سیادت و نجابت پناه رفعت و معالی دستگاه میرزا
محمد شفیع ... جمعنویس عراق خلف سید السادات والنقبا امیر ابوعلی وزیر قورچی یافته اند شاه صفی قبله شاهان جهان شد
و این چنین پیرایه نظم داده شکر کز گلزار دین و گلشن دولت تازه تر از گلستان چمن بنیان شد سکه دولت بنام شاه صفی زند
انکه از و سکه وجود جهان شد بر در شش اقبال سجده کرد و بنالید دولت پیر آن جمال دیده جهان شد ... و تاریخ
شاه صفی قبله شاهان جهان شد و سید السادات و منبع البرکات والسعادات میرزا صفی ولد سیادت و غفران پناه میرزا جعفر ...
که با عظام ایشان در زمان پادشاه جنت مکان علیین آشیان بمنصب ارجمند سربلند بوده اند و عمارت ایشان در کربلای معلی در عتبه
مقدس دلالت بر جلالت قدر ایشان دارد این چنین یافته اند داور داد و ده روی زمین شاه صفی و بنظم پیرایه داده که
شاه عباس گرامی گهر بحر کف ... چون صدف ... بجای گهر نقد وجود ... ز سر لطف و کرم گرد عطا ...
تا به بینش همه آرند سر سجده فرود ... شهنشاه صفی چون بکرسی خلافت بجلال بنشست خامه بخت ...
گشت تاریخ جلوسش که الهی گردد داور داد و ده روی زمین شاه صفی و مولانا شعری قزوینی یافته بودند صفی ...
و داعی امیدوار ظل حق یافته بودم چون با ... و بصفاهان آمدیم نواب ... فرمودند که ما یافته ایم بعد از آن برجای جد بنشسته
تاریخ یافتیم ... ظل ... تاریخ جلوس جنت مکانی شاه طهماسب انار الله برهانه بهشت و ظل الله تاریخ جلوس نواب گیتی ستانی شاه
عباس انار الله برهانه ... میرزا قدس سره است و تاریخ جلوس کشورستانی ظل سبحانی خلد الله ملکه ظل حق یافته شد و راقم
این چنین بنظم در آورده شکر ایزد را که بر تخت جهانگیری نشست پادشاه کامران جمشید و چرخ روزگار زینت افزای سریر سروری
دارای دهر زیور آرای نگین تاج شاه کامکار ظل حق جمشید و چراغ دوده عباس شاه انکه باشد آسمانرا بر دراو ... انکه چون
جد و پدر ... حضرت خیر البشر تیغ اقبالش کند نظم جهان را استوار شمه از اقبال این شاه فریدون منزلت ... اجلال این
فرمان روای روزگار بر شمارم تا که بر ضمن جهان روشن شود رتبه اقبال این ... ایران مدار و انکه تاریخ جلوس شاه
جنت آشیان شاه طهماسب ... لفظ ظل حق ... یافته ...
وز برای خسرو ... عباس شاه ... لفظ ظل الله ... تا که گردد
سال تاریخ از شمارش آشکار ... این شاه ... پادشاه هفت کشور داور عالم مدار ...
... تا که ظل حق پی تاریخ آمد برکنار ... را این چنین بنظم در آورده ... تربیت شاه نوجوان
چرخ سپهر ... جوانی ز سر گرفت بخت بلند شاه صفی شاه کامران ... عروس جهان ... گرفت ... عالم ...

اواز بعد دیوان بزرگ
و در ... ابیات بروجست

توانی ... قطعه غلط است

دست ستمش علی از خاک برگرفت سال جلوس دولتی بر سر ملک برجای خود نشسته خود خو برگرفت **نخستین حکمی که شرف صدور یافت** چون
از مطلع آفتاب جهانتاب اقبال کشورستانی نور پرور و ربانی سر بسروری پیرایه مند گشت نخستین حکمی که بر زبان مبارک که کلید مخزن الهی
و عنوان مجموعه اقبال جهانگشا بست جاری شد خراب نمودن بنای میخانها و بر کندن خمهای شراب بود و شاه خمخانه جمشید را از خمخانها دستوری
رخت بر سر بازار رسوائی افکندند و پیر میفروش جامه گون و دیده رنگین ساخته خونابه بحسرت از دیدگان باریدن آغاز نهاد و صدر نشین
مصطبه بیکباره بر خاک مذلت افتاد و پیاله زلف ساقی سبو پوش شد و می پرستان از خمار دست و گریبان افتاد بمیخانه
در سنگ بر دن زدند که در آن افتاد و کرد آن زدند خم آبگینه خورشید ماه بود دران فرخنده دختر رز بیگناه زود بجنود
سنگ صحن سرای [illegible] گردانید که گلگونه خمر یاقوت فام [illegible] روی رخام افسردگی بزم مستان
کاریکای در ساغر که خون می و خونابه چشم بحسرت ریختن در کوچه و برزن روان شد محتسب کینه او بر به کشتن از می پرستان آغاز
کرد و آن آتش که اندر دماغ [illegible] در ساحت روزگار ریخته گردید و دیگر حکم مقدس نفاذ یافت که امرا عظیم الشان و وزراء
نافذ فرمان در اقطار ممالک در مهمات خود مستقر بوده بایالت و مهمات دیوانی از روی امیدواری مستقل و متمکن باشند و هر یک
از امرای عظام بخلع فاخره و ارقام استقلال در مهمات خود کامیاب جاوید شدند و هر یک از ارکان دولت روزافزون بخلعت
پادشاهی آبروی سعادت اندوخته و ایشک آقاسی باشی دیوان ایالت و شوکت و عظمت پناه [illegible] خان شاملو قبای زربفت و
مندیل تمام زر و چارقب [illegible] و بالاپوش اندرون سمور زربفت و عصای مرصع آرایش بزم اقبال بود و بدستور زمان نواب
عرش آشیانی بوزارت اعظم نواب ارسطو نصاب ارسطو فطرت افلاطون طینت سیادت و جلالت و عظمت پناه [illegible]
افاده دانش [illegible] علوم [illegible]
آمال [illegible] العلیه العالیه سلطان العلمائی خلیفه سلطان
منصوص داشتند چه نواب [illegible] فضایل علمی از علوم الهی و طبیعی و فقه و تفسیر و معانی و بیان کمال بوده و تحصیل علوم یقینی
در پیش قدوة الافاضل مولانا سلطان حسین یزدی که شاگرد رشید بزرگوار ایشان امیر شجاع الدین محمود بوده نموده بود و میر مرحوم
قدس سره [illegible] دانشوری پیوسته و الافاضل امیر غیاث الدین منصور شیرازی [illegible] صفاهان [illegible]
داشت [illegible] بحکمت ایشان ثابت [illegible] نواب عرش آشیانی [illegible] دانشوری
و تحقیق صاحب در علوم نظری و عملی [illegible] بشرف سعادت مصاهره سرافراز ساخته [illegible] مدتی بوزارت
اعظم که از امهات مهمات است [illegible] کشورستانی ظل سبحانی [illegible]
افزوده [illegible] بالاپوش زربفت [illegible] قبای زربفت [illegible] اقبال [illegible]
قلم مرصع زینت افزای مجلس [illegible] سیادت و شوکت و عظمت پناه [illegible] علی خان [illegible] قورچی باشی
بعنایات خسروانه سرافراز ساخته منصب قورچی باشی [illegible] بالاپوش زربفت اندرون سمور






و مندیل تمام زر و چقه زلف سیاه مرصع بافته بلالی آبدار پیرایه جاوید دادند و سیادت و صدارت و جلالت پناه میرزا رفیع الدین محمد صدرا
بمنصب صدارت کامیاب ساخته بخلع فاخره از قبای زربفت و بالاپوش زربفت اندرون سمور و مندیل تمام زر و تبر مرصع بهره صدارت
چهارده معصوم علیهم السلام سربلندی دادند و نواب بلند القاب میرزا طالب خان را بمنصب جلیل القدر رقم نویسی و واقعه نگاری مجلس
بهشت آئین پیرایه جاوید بخشیدند و بخلع فاخره و اسب خاصه با ساز مرصع سربلندی دادند و هر یک از سلاطین عظام چون خسرو
میرزا که از جانب ولات گرجستان [illegible] توسل بقاعده این دولت ابد مقرون استوار نموده اند عنایات پادشاهانه
ممتاز ساخته بخطاب مستطاب رستم خانی سربلندی دادند **وقایع سال اول جلوس [illegible]** و در جشن نوروزی آئین
شکوه و والای شاهنشاهی که از نقد رکان ملک و ملکوت در تماشای آن دیده بصیرت خیره ساخته بودند و بطوری شکوفه گل
اعلی کشورستانی سایه سبحانی از دولتخانه مبارکه بیرون آمده بر براق برق سیر اقبال برآمده خانه زین را رشک نگارخانه چین
ساخته تمامی سلاطین و امرای عظام و دیوان بیگیان و غلامان اخلاص انجام با جیقهای زلف سیاه مرصع بلآلی شاهوار
و جواهر آبدار پیاده در موکب جلال بودند عمارت نقش جهان که در رفعت سر بفرق آسمان رسانده منتظر بادشاه کامکار
کام بخش بآئین و شکوه کسروی بر ایوان اقبال برآمده بر دو در مجلس جنت اساس بادشاهزادهای گرجستان و داغستان
و تاتار چون ابدال خان و سایر ایلچیان ولایات هندوستان و فرنگ و امرای مسیحیه بر دور شمع اقبال بادشاهی روشنگر
مراد و مرام و مرادابود و از اسباب عیش و نشاط و طرب و انبساط از باده خوشگوار و صراحیهای مرصع بافته بلالی و درر و یواقیت
آبدار و شمعهای طلای خالص بر دور آن جنت اساس مجلس چیده بودند و چون ایام فرح فرجام نوبهار و مناظره اعتدال الربیع
بود هر روز تازه گلستانی از فیض قدوم مبارک رشک سپهر مینا رنگ میساختند و سیر و شکار و گشت صحرا و مرغزار اوقات سالی
گذران بود و دران اوان خاطر مقدس بسیر باغ وحش که انواع وحشیان و مرغابیان و سایر مرغان [illegible] اشتهار
در روی بسیار و حیوانات وحشی و دشتی بی حد و شمار [illegible] میل فرمودند [illegible] اقبال [illegible]
و صید افکندند و لوازم آن بجا آوردند روزی بر فراز قصری که در آن خجسته مکان واقع است برآمده بتماشای وحشیان و مرغابیان
بهجت پیرای خاطر مقدس بوده مترنمان قافیه اقبال کمند وصف بر دور آفتاب اقبال یکایک [illegible] کامیاب بودند بخاطر مقدس
که جام جهان نمای عالم آگاهست رسید که طبق طلا از بالای قصر بزیر اندازند و طریق اضطراب ایشان و بر بودن و گرفتن تماشا بکرده
باشند فکندند از بام قصر چو افلاک طبقهای طلا را بر دل خاک که نزد جهان قصر جاه و دولت بکام خویش بر باشد قسمت
در این سال خسرو کشورستانی انعامات فراوان فرموده هشتاد هزار تومان بحاکم فارس انعام کرده [illegible] بقایای محروسه ممالک [illegible]
هزار تومان بخشیدند و به اصحاب عمایم و اهل فضل [illegible] بخششهای [illegible] هزار [illegible] زربفت
خلعت دادند و چند روزی در آن نزهت آباد [illegible] داخل دارالسلطنه صفاهان شدند **سوانح**
**و شورش [illegible] گیلان [illegible]** در این سال از سوانح و قضایا که در محروسه ممالک روی داد آن بود که در ولایت گیلان

یکی من نوی بود و جمشید خان والی سابق گیلان که درین وقت در جنگل بی نشانی بسر میبرد و داعیه از نسب والی نسبت خود اظهار میکرد و چون
قضیه ناگزیر نواب عرش آشیانی روی داد از جنگل بی نامی روی بدشت نام آوری آورده فوجی از بخت برگشتگان گیلان از اجامره و غیره بر او
جمع شده سر شور انگیزی برافراخته در آن ولایت بجمع اوباش پرخی از ولایت گیلان غارت می نمایند منهیان درگاه جهانبان پناه
حقیقت آن را معروض درگاه گیتی پناه داشتند حکم قضا امضا بنفاذ پیوست که ایالت و شوکت پناه سارو خان طالش با حاکم لنگر
و امرا آن سرحد متوجه دفع شر آن برگشته بخت گردند خان مشار الیه با عساکر فیروزمند بانجا رفته چون غبار موکب مسعود غازیان ظفر
فرجام ظاهر میگردد آن مخذول دست و پا گم کرده باضطراب دست و گریبان میگردد [illegible] آن خان مذکور رسیده بضرب شمشیر آبدار
[illegible] و ما را ازان قوم بر آورده تمامی را بر خاک ادبار افکنده سرها بریده [illegible] غضب ساخته آن [illegible] زنده
بدست در آورده با جمعی که باعث بر انگیختن آتش فتنه بودند تمامی را بزنجیر قهر و غضب در بند کشیده [illegible] سریر اقبال روانه
[illegible] که آن مخذول را [illegible] اجامره و اوباش باستقبال [illegible] با کمال [illegible]
تا آنکه در روزی که داخل دار السلطنه اصفهان می ساختند اجامره و [illegible] میدان کرد آن [illegible] شورش او را استقبال [illegible]
دلاوی [illegible] در آن مانده چون داخل شهر گردید و [illegible] روزی بود [illegible] اول مرتبه جمعی که باعث شورش
بودند از تیغ بیاسا گذرانیدند بعد از آن مخذول را بر شتر [illegible] میدان اصفهان کشیده [illegible] او را به تیر و تفنگ سوراخ سوراخ
ساختند و هر کس را که واجبه در دماغ بود و اران باز آمده سر در [illegible] او [illegible] کشیده و سارو خان و هر یک از امرا را خلعت
فاخره و عنایات بی پایان کامروای مقصود ساختند دفع فتنه و فساد [illegible] و همچنین در ممالک شرقی فتنه
که از [illegible] یکی از [illegible] خان که برادر اسفندیار خان حاکم ارگنج روی داده است که ابو الغازی برادر اسفندیار خان
که [illegible] نواب عرش آشیانی کامیاب [illegible] گشت بعد از [illegible] او را [illegible] ساخت و درین ایام [illegible]
ابو الغازی خان میرسد که فوجی از [illegible] او [illegible] نهب و غارت بعضی از قلاع و محال خراسان [illegible] خود
[illegible] متوجه [illegible] شد چون حاکم آن ولایت از [illegible] بهره بود از قلعه خود بیرون آمده قلعه را بتصرف
[illegible] مخذول [illegible] آن محال و قلاع را بدست در آورده احکام باحضار رعایا و [illegible] بهر طرف [illegible] و [illegible]
متوجه [illegible] میکرده و عساکر فیروزمند که در مرو می باشند [illegible] و محافظت آنجا مشغول اند توپ و تفنگ [illegible]
ایشان [illegible] اکثری از ایشان [illegible] که از [illegible] میشوند [illegible] با قلعه [illegible] کاری از پیش برد
[illegible] قلعه برخواسته با افواج خود بطرف مشهد مقدس روانه میشود و حاکم مشهد مقدس با ایالت و شوکت آرای منوچهر خان بجنگ
لشکر [illegible] ایشان [illegible] بسیاری کشته [illegible] از آن بخت برگشتگان [illegible] و صحرای [illegible] زنده [illegible] اسیر کرده
زنده و سرهای بسیار از ایشان بریده آن مخذول [illegible] وادی فرار [illegible] برادر خود اسفندیار خان رفته [illegible]
او را بدست آورده مصحوب جمعی از معتمدان خود بپایه سریر اعلی فرستاد و کشورستان ظل سبحانی بمراحم [illegible] در آورده حکم بر [illegible]

بزودی



بنده البک [illegible] شرف [illegible] دار السلطنه اصفهان می باشند و [illegible] از [illegible] گیتی پناه مقرر شده است [illegible]
[illegible] چون فتوحات شاهنشاه [illegible] از سریر دار الخلافه صفاهان و تنظیم امور عساکر و رعایا فارغ گشت
موسس عزم همت آسمان پیوند سپهر [illegible] ممالک سلطنت بنیان شوق گردیده در ماه صفر ختم بالخیر و السعادت و الظفر سنه هزار و
سی و [illegible] رموز [illegible] کنوز رموز آسمانی و مستنبطان دقایق حقایق ثوابت و سیارات اند
و مدام اقبال صحبت ملازم رکاب مقدس اند و [illegible] در مجلس خلد آیین بخدمت خود کامروایی باشند و با صطرلاب
فکر و اندیشه [illegible] مسایل تنجیم و درجات حقایق تقویم دریافته دانش [illegible] مولانا محمد شفیع و مولانا محمد
تقی مقرر داشتند که [illegible] ساعتی انتخاب نمایند که آثار ظفرمندی از درجات ارتفاع آن عیان [illegible] قوم خانه جهانگیری از
مقدمات آن نمایان سرنوشت خوانان روزگار و سرگذشت گویان ادوار [illegible] او ناطق باین دعوای گرامی و بلطافت
اقوال صادق [illegible] ساعتی آثار ظفرمندی از زمان [illegible] درجات ارتفاع آن روشن و عیان کشورستانی
ظل سبحانی [illegible] جهان [illegible] گردید [illegible] آن [illegible] شدی [illegible] مبارک چون آمده پای مبارک
بر رکاب [illegible] در آورده [illegible] از طرف علمای اعلام چون نواب افضل العلما و اکمل الفضلا استاد
الحکما و المتالهین و خاتم المجتهدین [illegible] و البشر و العقل الحادی عشر امیر محمد باقر داماد و نواب صدر المشرقین و افضل [illegible] صدر
نشین [illegible] دانش و بینش [illegible] مرتضی ممالک الایمان [illegible] طوایف اهل الحق و العرفان میرزا حبیب الله [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] سحاب [illegible] و کامروا است بخواندن آیات [illegible] نصرت
و ظفر [illegible] در طبقات سموات [illegible] و سایر امرا و سلاطین [illegible] جلال کشورستانی ظل سبحانی [illegible] سرگرم بوده
گیتی [illegible] با سطوت [illegible] و عظمت [illegible] فرمان [illegible] روزگار [illegible] آن [illegible] و حشمت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] آمده [illegible] صاحت و دلگشای میدان جهان [illegible] بهشت جاودانی
[illegible] مرکز [illegible] اقبال [illegible]
دروازه طوقچی که در سمت شرقی شهر [illegible] واقعست [illegible] و طرف [illegible] و [illegible] بر اندام
زمین در افکنده بود و [illegible] متوجه باغ [illegible] دیبا [illegible] رشک [illegible]
شده [illegible] تخت [illegible] سر [illegible] از آسمان [illegible] اطلس خطائی [illegible]
[illegible] ماه [illegible] گردیده [illegible] زیب و زینت
بخشیده و تاریخ این نقل و تحویل [illegible] آفتاب بخویل [illegible] و [illegible] چون شاه صفی خسرو [illegible]
[illegible] مسعود [illegible] آفتاب تحویل [illegible] باغ عشرت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] جابخش خود ساختند

مسرت سپر ابود ند و از انجا کوچ بر کوچ شکارکنان بباغ تاج آباد نطنز از فیض قدوم موکب مسعود ابروی نوبهار و پیرایه گلزار داده ند
چه بصفای هوای آن خجسته باغ دلگشا در روزگار انگشت نماست و از انجا بباغ عباس آباد که وفور رنگ دری و درواج
جانوران بدرجه بود که عساکر فیروزمندی در بهانه خیمها بدست در می آوردند و محتاج باز سر دادن نبودند و رنگ آمیزی خزان برگ
ریزان بمرتبه بوقلمونی آغاز کرده بود که دیده تماشائی از نظاره آن رنگین شدی و طراوت سبزه و سیه برگ آن سرزمین بدرجه بود
که بهارستان کشمیر دلپذیر برادر شکفتن رشک داشت و مانند طبقات سپهر هشت طبقه واقع شده و حوضهای لبالب از آب
زلال آن کوثر و تسنیم را در بحر رشک کشتی طاقت بگرداب افکنده و فوارهای آن بهشت اساس بذروه سپهر رسیده
بعد از سیرابی از سیر آن خجسته گلشن موکب مسعود کوچ کرده خرم دشت که در سه فرسنگی کاشان واقع است اول نشیمن آن فرح
بخش زمین گل ورود موکب اجلال گشت و از انجا کوچ کرده از فیض فر ایزدی و شکوه سطوت طنطنه شاهنشاهی دار المؤمنین
کاشان حرسه عن صوارف الزمان از خاصیت جنت بخشیده شد و دولتخانه دلگشا از برکات فیض قدوم مبارک ظل اللهی سپهر سا
هفت کشور را بر انتشار رشک نشانده و برحسب فرمان مطاع لازال نافذا فی الاقطاع و الارباع اهل آن بلده طیبه بتهیه چراغان
دامان اطاعت بچالاکی بر زده در اندک زمانی اسباب چراغان مهیا ساختند و استادان کاردان و صنعتگران
چابکدست اشکال عجیبه در میدان ترتیب دادند و کشورستان ظل سبحانی بسیر میدان اندرون شهر درآمدند و جابکدستان
شروع در دستگیری و چراغان نموده و در یک آن تازه گلستانی ترتیب یافت که دیده روزگار از تماشای آن روشنی و خیره
نمادی کهن سالان روزگار را انچنان چراغانی گرم تماشا نشان نداده اند و در نظر مبارک پیرایه قبول یافت و در دارالایمان
کاشان حرسه عن الحدثان در بازارگی و حسن صفا منفرد است چنانچه عروس شهرها بنکوی ستش و از ضمیمات لازمه آن مدینه
طیبه است که مدام مسکن رحیه و مسقط الراس ارباب استعداد است و امروز جهان فرزانگی از فروغ بینش نور بخش شاهنشاهی
کامکار کامران کامبخش ساحت روزگار و عرصه دلکشا خرم و ریان و سرسبز و آباد است مولد و مسقط بندگان سپهر
مکان قدسی ذات ملکی صفات افلاطون مدرس عیسوی نفس دانش و بینش پناه مجموعه ابیات بلند کمالات صوری و معنوی کاشف
کنوز رموز لطایف کشاف غامضه عیسوی جناب جهانبان مآب مقرب الحضرت العلیه حکیم شمس الدین محمد است که بزیور
کمالات عقلی و نقلی پیرایه مند است و ابواب حکمت طبیعی و الهی را بر فضلای دانشور خوانده و بدقت فکر و دوراندیشی نهایت
افکار ارسطو رسیده و لیکن چون در علم طب بدانائی علم بود و تصرفات ارجمند دلپسندش در معالجات زیور حلقه گوش
خرد دوربین است و خداوند ایشان بر دل آگاه نواب کشورستانی ظل سبحانی روشن گشت مصور لطایف عواطف
شاهانه ساخته بقرب منزلت و دوام خدمت ممتاز و هم در مجلس بهشت اساس بمحرمیت و تفقدات شاهانه و نوازشات
نشکرت پادشاهانه بکام جوست و کوکب اقبال در افلاک همسری جان ساماتی بمرتبه اوج دارد که طایر عقل از پرواز بیان
نامحرمه رفعت بر بسته گنجی عظیم بود در دولتخانه مبارکه در دارالسلطنه اصفهان کشیک خانه بجهت ایشان ساخته اند که در اکثر ایام در انجا

دران



دران خجسته مکان مترصد فرمان اند تمامی معالجات بهای ذهن و طبع دلنشین ایشان گذاشته اند چه آن آگه مصدوره گرانمایه
فنون علوم از بیجا رطبع استادان دقیقه دان بگزاف تصرف برده اند چون کوکب توجهش بعض طب ارشاد و اکتساب بر مرتبه السیر بود دهر
درین فن گرامی شهرتست و والد ماجد ایشان اسوة الافاضل و قدوة الاواخر و الاوایل دانش و حکمت دستگاه پناه فردوس
آرامگاه حکیم سیف الدین محمود در زمان نواب عرش آشیان از شرف سعادت معالجات گرامی کامروا بودند و طبع نقش پیوند دستور
العمل استادان این فن بوده و بسعادت قرب مجلس خلد اساس بر تمامی ارباب این فن برتری داشت و جوش استنباطی در
ایام جلوه دانش دستگاه پناه بندگان عیسوی نفس مقرب الخاقانی را مشمول لطایف توجهات ساخته بودند درین ایام سعادت
فرجام بصنوف نوازشات گرانمایه شاهنشاهی کامروائی دارین اند و اقبال شامل امام برده و آفتاب جلال یکسان ساماتی محمود
روزگار خود گشته ظل سبحانی هر یک از گرامی فرزندان ایشانرا بشرف نوازشات وافر سرافراز ساخته اند و مرسومات
و مواجب بجهه ایشان مشخص نموده اند چون بلده طیبه کاشان از فیض اقبال کیهان خدیو پیرایه یافت بفیروزی و ظفرمندی کوچ بر
کوچ رایات جاه و جلال متوجه مدینه قم حرسه عن التلاطم شده و از غبار موکب مسعود دیده امید وار شیعیان قم را روشنائی
داده بودند و در بیرون شهر باغ پهلوان شمس فی که از کمین بندگان خلاص منداین درگاه معلی است مخیم جاه و جلال گردیده بزیارت
آستانه آسمان رتبه آبروی کامگاری افزوده بعد از فراغ از زیارت حفاظ و خدمه و سکنه آن مشهد مقدس را بانعامات
جیب آمال پر ساختند و در روزی که آن مدینه طیبه مخیم جاه و جلال بود هر روزه بسیر شکار نزهت بخش خاطر همایون بودند رایات
جلال برحسب استدعای زنبیل خان ایشک آقاسی باشی بقریه طغرود که بعضی از ان خالصات پادشاهیست نزول اجلال واقع شد
یک دو سنگ بالای طغرود و ازیکی از مزارع الکاء ایلچی که بسنبل پاره واقع است موسوم بسیر شود و از انجا کوچ کرده دو
فرسنگ بالای ساوه برسمت آب بند سر راه قریه شاهی سیون که خانهای زنبیل خان و برادران و باغات و بساتین ایشان
در انجاست نزول اجلال روی داد و ساوری و دیگر اخراجات از مردم ساوه و بلوکات طلب نداشتند چه خرابی ساوه ملازم
او شاده چنانچه شعر خواجه سلمان ساوجی حکایت از ان میکند    ساوه شهری بود بلی بحری بهاز گوهر که بود    اصل او از بحر مولود
احمد یادگار    تاب دیده باز ویجهار کرده ند پر    تا بگشت خانها بر اشتران کرده ند بار    هیچ آشوبی درو نابوده جز در زلف دوست
هیچ بیماری درو ناخفته الا چشم یار    در رایات نصرت آیات در حفظ قیوم کاینات از راه شاهی سیون بی توقف کوچ بر کوچ
داخل مدینه مبارکه همدان صانه الله تعالی عن الحدثان شده و چون از غبار موکب مسعود آن ساحت دلکشا که حکیم نامی حکیم خاقانی
در تعریف او گوید    شهری چنین بهشت مزیتش    دهقان فلک بگشت و زرشتش    آیتی بلطافت انجمین وار    خاکش زنشاط
زعفران زار    گر بر زنگرستش درین کارد    دستش همه زعفران بیارد    خود کل عراق همه جانهاست    اما همدان عروس آنهاست
اطراف عراق باغ دین است    اما همدان بهار معنی است    بازوت و زرت خاک و غدارش    ز انست هوا مفرح اساسش
چون در همدان سفر گرفتی    خط همه دان که بر گرفتی    چون از ره فوز فیوضات گوناگون اقبال کشورستانی ظل سبحانی کیفیت بهشت یافت

و بر خاطر خورشید مظاهر کشورستانی ظل سبحانی هوای دل آسای آنجا بخوبتر شیوه جلوه گر گردید تا اگر فصلی که دو فر خزان زندان و زمان مخالف
حکایت رنگ آمیزی بوقلمون از خاطر برده و در آنجا بانجام آورده و قشلاق آنجا جبل بیرد را انجا قرارگاه ساختند و دران اوان آوازه
آمدن سردار قیصر روم و وزیر اعظم خسرو پاشا شیوع یافت که بمحاصره قلعه مبارکه بغداد دار السلام سرگرم است یرلیغ مطاع شرف نفاذ
یافت که سپهسالار لشکر نیابت اثر زینل خان شاملو با عساکر فیروزمندی بطرف دار السلام کوچ بر کوچ متوجه شوند و قوراچیان باطراف
ممالک بجهت احضار عساکر منصوره روانه شدند بعد از اندک روزی چون آوازه استحکام قلعه مبارکه و وفور آذوقه و کثرت دلیران
شیر شکار و شجاعان زورمند و مهرمان ارجمند و حسن اهتمام عساکر فیروزمند که دران قلعه یا باشند و صیت صولت و صولت خان
والامکان شیر صفی قلیخان بر سردار سرایا ادبار روشن بیکرد و عزم رفتن بطرف قلعه را تغییر داده از موصل بصوب الکاء خان اردلان
خان احمد خان متوجه میشوند چون دران ایام خان اردلان را عارضه روی داده بود که بجهت آن کوتوال قلعه مرجش از راه سداد و روی
برتافته شوری از سودا در مزاجش افکنده و هرج و مرج عجیبی در شهرستان دماغ او افتاده بود تا اگر از فیض آفتاب جهانتاب عنایت
بیغایت کشورستانی ظل سبحانی اراده خلاف مراد از طبعش بیرون رفته باستصواب قادری افکار حکیم دانش مدار مسیح اعجاز
روشن ضمیر صافی ضمیر بقراط هدس عیسوی نفس حکیم فخر الدین احمد شیرازی که مدام اقبال نشان ملازم بارگاه جاه و جلال اند معالجه خان
مشار الیه کرم معالجه گردیده در اندک روزگاری سودای ناصواب را از دماغ او بیرون کردند و بحالت اول باز آمده چون بسبب کوفت
مشار الیه اثر از آن مرز و بوم و کینه توزان میشوم نفیه بهوستن بر لاف روم نموده بود و برادر خان احمد خانی که از دولت و تدبیر
بهره خوار و برخوردار داشته باستقبال سردار میبر مذکور تمامی قلاع را بایشان داده جا بدید گردیده ایشان را عبرات آورده آن کوته اندیش
فروت بیز فریب تند و بر آن نان خورده باستقبال سردار روم بیرون بیرونند و او را بطرف احسان و باد رای و شهرزور ساو ورده و برخی
از لشکریان ایشان را داخل قلعه مریوان میکرداند و سردار خود آهسته آهسته بطرف مریوان بحرکت در می آید و دران ایام سپهسالار
لشکر قزلباش با عساکر فیروزمند در کیلانک که مابین الکاء اردلان و بغداد است قشلاق داشته و کشورستانی ظل سبحانی در همدان
فرموده بودند و اوقات سامی بعیش و طرب و نشاط و انبساط میگذشت ولی در پی عساکر را بطرف سپهسالار میفرستادند و بجرات
بعضی از قلاع خان اردلان عساکر فیروزمند روانه ساختند و جهان پناه بنفس مقدس با ملتزمان موکب مسعود در آخر روز
شهر ورود ابراهیم آباد که از جمله باغات نواب سیادت و دانش و غفران پناه قدوة الافاضل والحکما اسوة افاخم الفضلا سلطان
السادات والنقبا میرزا ابراهیم الحسینی الهمدانی تغمده الله بغفرانه است بچوگان بازی و قبق اندازی روشنگر مرات اقبال بودند و چون
بیک خوش خرام غم در بین وم ره او بسر منزل فردوس آرامگاه میرزای مرحوم رحمة الله تعالی آورده بخاطر ملهمان رسید که شمه از
مناقب و ماثر ان مستجمع الفضائل و حسن شیم و اطوار آن دانش و غفران پناه در ابقیه عبارت در آورده در شرح مناقب و فضل و دانش آن
دانش آگاه را اگر افاضل روزگار با بالی از استعداد و خود سازند در روست چه آن انموذجی از مراتب دانشمندی ایشان تصانیف ایشان
که سند اول جانبه فضلاست چون بحرزاده دانش بکوش در آمدی از تلاطم آن فضلای عصر را کشتی امید داری در گرداب حیرت ماندی و

بالمشی



برنش که ابنیا معانی جامعه کمال حکمای آلتین جیب و دامان افاضل بدر نگار از لالی شاهوار و درر و دوانی عیار در کشتی مدام فوجی از افاضل را
تعمه معیشت نموده بحکمت و گوی ذهن زنگ زدای خاطر قدسی مشاعر بودی راقم روزگاری از بحر افاده آتش فیضی و ادر فضل
او فرکار بود و مرحیات عرش آشیانی بکمال آن دانش آگاهی واقر بود و مقصد نوبان بخیة ایشان از عراق عام و مصحوب وزارت
و غفران پناه آقا خضر وزیر کاشان بهدان فرستاده و مشار الیه البیقر خیر اثر شد و مقدس محلی فرنگی در ساکه کوکش اشیانی بیاده از
صفاهان بزیارت امام الجن والانس میرفتند در سال هزار و ده و طلب داشته شد و مورد نوازشات فراوان نمودند
چون ایام فرح فرجام بهجت انجام نوروزی کوس دلفریبی و جهان افروزی در فضای نزهتگاه حمل بلند ساخت بفرح و
نشاط و طرب و انبساط نوروزی نوبت میل یدا طرح عشرت افکنده مجلس بهشت اساس بقانون مظفر شاهانه ترتیب داده و بساط
بساط کرده و ان انبساط و دوران نامیه گلستان که از گلهای رنگین و سنبل و ریاحین پیرایه شده بود بهارستانی آرایش یافت و نغمه
نوای گوناگون نغمات نگین زنگ الالم از چهره آئینه ایام زدوده و بنشاء باده خوشگوار که خمهای طلا و صراحیهای مرصع پر از ان
بودند چهره همت بر افروخته بودند چندانکه در وسعت گنجایی داشته باشد در ان جشن آئین بزم دلنشین ظروف و اوانی مرصع
و طلا جمع آمده و نوای قانون و بربط عمهای زمانه را گوشمال میدادند و هر یک از عظمای امرای عظام بشرف پای بوس اشرف نقد مراد
بجیب آرزو میریختند   دل فروز جشنی شد آراسته   مهیا در و هرچه دل خواسته   تمام از روز که نوروز روزگار بود اقداح
نشاط مندی در گردش بود و دماغ زمانه از فیض نشاءات مسرت میکردید و هر یک از مقربان مجلس خلد آیین نوازشات گرامی در
کار چون ایام هفته نوروزی بعیش و نشاط بانجام رسید اخبار توجه سردار سرایا ادبار روم از راه شهرزور بالکاء خان اردلان
معروض درگاه گیتی پناه و منهیان راست قول داشته حکم مطاع بنفاذ پیوست که برخی از لشکر ظفر توام از تفنگچیان و دیگر سپاهیان
بمحافظت و حراست قلعه حسن آباد که از قلاع آسمان ارتفاع مملکت خان احمد خان اردلانست و طناب تصرف هیچ یک از سلاطین
ماضی فتح بر آن نرسیده و پیش از این رفته دو ملک مخبر گشت که سپهسالار ایران با عساکر ظفر منند در موضع کیلانک رحل اقامت
افکنده بودند چون سردار روم متوجه قلعه مریوان گردید سپهسالار ایران با عساکر فیروزمند احمال و اثقال انداخته بسرعت تمام
متوجه طرف قلعه میکرد و سپهسالار لشکر منصور زینل خان شاملو ایشک آقاسی باشی بمحافظت و احتیاط علی وندهیری صاحب جای قلعه
رسیده تا بی انکه ملاحظه اطراف قلعه نمایند عساکر جرار را گرم جدال و قتال میدارند غازیان ظفر توام بتیغ و سنان جان بسیاری از کرد
از ایشان را بر خاک هلاک افکندند دراین وقت آن قوم میشوم منهزم و فریب را قلعه حصار خود ساخته در شعاب جبال تحصن میکردند
چون لشکر فیروزمند متوجه قتال میشوند در رخنه دیوار قلعه پنهان گشته آهسته آهسته لشکر را بجانب خود دلیر میکشند چون نزدیک قلعه
میشوند بیکبار توپ و تفنگ بر روشت ایمان آنان سر داده و بسیاری از دلیران لشکر فیروزمند را از پای در می آورند و نزدیک
بقلعه زمین گل و لای پیش آمده اکثری از غازیان از اسب در میانه گل نشسته نمی نشستند و تا خلاص کردن از قلعه تفنگ و توپ
دمار را زجان ایشان بر آورده و پای ثبات افشرده سپهسالار با مخالفان آتش پیکار برمی افروزند درین وقت باران سرکرده

محاربه بر تفنگ اندازان مسدود ... دست از جدال باز داشته برنگردند روز دیگر که سردار روم برین اطلاع می یابد از محلی
که قشلاق نموده بود بیرون آمده متوجه قلعه مریوان میگردد و از آنجا کوچ بر کوچ بجای قلعه حسن آباد می آید چون فوجی از تفنگچیان و عساکر
ظفر اثر که در قلعه مذکور نگاهداشته بودند در مقام مدافعه در آمده او را از پای قلعه برپای کرده خجلت زده از آنجا کوچ بر کوچ متوجه همدان میگردد
چون حوزه همدان از نزول آن گروه پایمال نهب و غارت میشد حکم مطاع بنفاذ پیوست که محمد وزیر کردستان و سکنه همدان از شهر
بیرون روند و هر یک از مردم قزلباش که خانه ... داده خانه و اثقال او را بیرون می آورند و در بیابات جاده و جبال ...
در کنف حفظ پروردگار جهان ... ساخته بودند ... خان با لشکری که با او بوده داخل اردوی کیهان شکوه شده
سپه سالار لشکر ظفر منصور شکایت از عدم اطاعت ... آبروی خجالت خود ساخته بود و چون شهر همدان خالی گشت
سردار روم داخل همدان شد و اکثر بناهای رفیع آنجا را ویران ساختند و قطع اشجار و قمع احجار بسیاری نمودند در این ایام که لشکر
روم در همدان بود لشکر فیروز محصور ... سپه سالار بجانب شهر آمده در شهر ... محاصره نمودند سردار روم با عساکر
جنود ... بار کشیده اصلا حرکت نکرده و سه مرتبه ... صف آرای لشکر ظفر ... در همدان آمده آتش
محاربه بر افروخته شد اصلا ... که مدافعه نمایند اثری از ایشان ظاهر نشده و ... بار کشیده بودند چون شب ...
عباسیان ... بیرون کشیده و روی ... فرار نهاده براه درجزین روانه ... از درجزین ... جهان
او بار ... بسیار روی براه آورده بصوب بغداد روانه گردید و لشکر قزلباش همه جا تعقب کرده ... زده و ... سه هزار
زنده و سر بریده بنظر ... رسانیدند چون سردار روم از همدان بیرون رفت حکم مطاع بنفاذ پیوست که اهل همدان مراجعت بمنازل خود
نمایند آنچه از مردم آنجا ... نزدیک بهمدان بود مراجعت نمودند و شروع در تدارک خرابیهای ... نمودند کشورستانی ظل سبحانی
... عنایات فراوان اهل خراسان ... ساختند **ذکر قتل زینل خان ...** چون هوای ... عنایت شاهنشاهی سایه رحمت
و شفقت از زینل خان شاملو باز داشته بسبب عدم تدبیر صایب و فراست و احتیاط و آنچه لازمه صف شکنی و سپهبدی بوده
درین یورش ... بود فرمان قضا ... بنفاذ پیوست که سر او را از مصاحبت تن جدا کرده در میدان عبرت ... انداختند و
بجهت تماشای ... لشکر ... گردانیدند تا ... عبرت حاصل شود که در امتثال احکام
شاهنشاهی و ضبط ... صف آرایی ... احتیاط و حزم ... رعایت شود و ... که ایشیک آقاسی باشی
باشد با ... و شوکت ... خان شاملو شفقت نموده ... سربلندی داده و اظهار ... عنایت شد و
مرتبه بلند ... آسمان درجه سپه سالاری را بسیاری از عنایات پادشاهانه و شفقت ... خسروانه بر آن افزوده ...
زبده اخلاص مندان و عمده بندگان روشن ضمیر ... صایب فراست ... مقرب الحضرت العلیة العالیه رستم بیگ
غلام خاصه ... نمودند چه نواب مشار الیه از عنفوان جوانی و اوان ... بدست توسل ... اقبال بی زوال ...
بوده ... تربیت نواب ... در صف شکنی و سپه آرایی ... نظیر ...





بدولت آگاه کشورستانی ظل سبحانی که جام جهان نمای عالم ... نقشه ... کامروا ساخته ... مرتبه بلند ...
کامروا شده چه در آن اوان که ... مشار الیه را ... ولایت آذربایجان سروری داده بودند در آنجا با اکراد و آن سرحد محاربات مردانه
کرده بود و ... نموده بود و چون بدین مرتبه سامیه فایض گردید با عساکر ظفر لوا ... کرده بسیاری از ...
بر خاک هلاک انداخته ... سرهای ... کیهان پوی ... موکب مسعود و سپه سالار
بوده او مردانگی داد ... و شوکت پناه آقا خان مقدم که شغل ... عدد زنده ...
بیاد ... بسیار داد ... عنایات شاهنشاهی کامیاب گشت چون رتق و فتق و قبض و بسط لشکر فیروزی اثر ...
آنحضرت ... سپه سالار حواله شد حکم مطاع بنفاذ پیوست که ... اهل قلعه را ... محتاج ...
نمایند و در جمیع مواد ... جانسپاری داده منتظر فرمان باشند چون سردار روم قلعه مبارکه را ... احاطه نمود ...
نامه محبت طراز بحاکم قلعه خان ... مشهور ... شیر علی نوشته بود ... قلعه را ...
قلعه ... کل عراق عرب تا موصل و حلب در تصرف ایشان ... اصلا متوجه سخنان واهی ایشان نشده
در حراست و محافظت قلعه سعی موفور ... رسانیدند **فتح ... پاشا وزیر اعظم** چون سردار روم از ... خان
والا مکان ... شروع در ... اسباب ... بیرون کرده شب ... قزلباش در تلاش
با لشکر روم گرم بوده ... تمام اهل قلعه سعی ... این خبر ... شد کشورستانی
ظل سبحانی ... مبارک برکاب اقبال در آورده ... دشت ... برآمده
موکب اجلال ... بصوب بغداد و دار السلام ... گشت ... عظمت و جهانبخشانی ...
... آب ... طاق ... اجلال گشت و مضمون این بیت ...
خاقان اکبر ... شاه اسمعیل ... نظر مبارک جلوه گر بود که ...
... جدا شد و از آنجا کوچ بر کوچ در ماهی دشت رایت اقبال ... بر افراختند
چون زمان بیگ ناظر بیوتات ... از لشکر فیروز ... بودند که با جمعی از لشکر روم که در مریوان و قلاع آن
ولایت بود محاربه نموده ... قلعه را ... مقرب الحضرت مشار الیه ...
رسانیده ... خبر ... قلعه را ... متوجه درگاه جهان پناه گشته در ماهی دشت بشرف
پابوس سرافراز گشت و عنایات گرامی در باره او ... اجابت ...
... کشورستانی ظل سبحانی مرتبه ... عنایت پادشاهانه ... افزوده ... مقرب الحضرت
العلیه العالیه حسین خان بیگ ... نمودند چه مشار الیه ... و هوشمندی ممتاز است **فتح ...**
**... بغداد** چون سردار بعد از ... کس ... از جان ... بود ...

با کثیر سواران قزلباش و تفنگچیان که در قلعه بمحافظت مشغول بودند بضرب شمشیر آتش بار دود از دودمان دشمنان برآورده بعضی را طعمهٔ
تیغ تفنگ و نقل خونریزی نمایند چنانچه از بس کشته که بر روی یکدیگر ریخته بودند تمامی خندق قلعه را پر می‌سازند و هجوم آورده خاک
هلاک ایشان با لشکر ظفر لوا بضرب شمشیر خونریز لشکر را از پای قلعه برپای جهانزند و چون توفیقات الهی و توجه کرامای شاهنشاهی شکست
عظیم بر لشکر مخالف افتاده از غایت عجز و ضعف دست از پیکار بازداشته و جمعی از لشکر فیروزمند که با سپهسالار در برابر بودند
از آن جانب راه آمد و قرار بر ایشان مسدود ساخته اکثر ایشان با تفنگ جوق جوق دستگیر شدند و که از زین افتند و جمیع احمال و اثقال و توپخانه
خود را گذاشته روی در بادیه فرار می‌نهند مژدهٔ این فتح سترگ و نصرت بزرگ جابجا بسمع جاه و جلال رسانیده خاطر مقدس کشورستانی
ظل سبحانی که فیض پرور توفیقات ربانیست بشگفتن درآمده گلهای مراحم گوناگون در جیب روزگار ریختند و کوس شادیانه
بلند ساخته غلغله نشاط عالم را فرو گرفت و فتحنامهای گرامی منشیان بلاغت نشان بتحریر درآورده باطراف ممالک فرستادند و جمیع
سیورسات که جهت وصول آن تحصیلداران بعراق رفته بودند بخشیده ارباب احتیاج را بانعامات وافر کامروا گردانیدند **نهضت**
**موکب همایون گیتی ستان بطواف بغداد** در فرخنده ساعتی ظفرمند شاهنشاه کامگار کامبخش خلد الله ملکه بیامن برکات توفیقات الهی
پای توجه بر رکاب جهانگیری درآورده و لوای آسمان آسای از ذروهٔ مهر و ماه گذرانیده با جنود نصرت منزل طی منازل و قطع مراحل
با یکجهان نشاط و طرب بهوای شوق سیر عراق عرب سلسله جنبان گردیده وادی و دشت را از فیض طراوت عزم خرم و سرسبز
گردانیده از سواطع آفتاب عظمت بوادی و فیافی را نورانی ساختند   مانند مرکب بر واز کوه و دشت   موج لاله زار کوهی
میگذشت   و با افواج قاهره که مدام اقبال و نشان همیشه ملازم رکاب جاه و جلالند داخل دار السلام بغداد که ممدوح نظارگیان
چار رکن آفاق است بساعتی سعادت قرین شدند و بتماشای پیچ و تاب دجله بغداد که داغ رشک بر دل نیل و فرات و ساوه خلق و شاد است
چشم جهان‌بین را سرمه سلیمانی میکشیدند و همه جا مضمون ابیات حکیم گرامی نامی حکیم خاقانی که گلستان سخنوری از فیض شحات
طبع سحرطرازش پیرایه نوبهار دارد در نزاکت و لطافت آب زلال کوثر مثال و هوای دل آسای پرفیض عدیم المثال آن خطه مبارکه
گویه بر صفحه اصدق جلوه گر بود   فرخ عمری که رفت برباد   در صحبت آب و خاک بغداد   آن آب چو آب خضر یکسر کش زندگی
ابد بود بر   آن باد چو باد عیسی اظهار   کو عمر دوباره آورد بار   دولت زمکان نمود هوسش   نوکرده جمال تو لوتش   بغداد بهار باغ
دولت   پیشانی بخت از او گشاده   تریاق ده دوست مشک داد او   چون چشم گوزن و ناف آهو   چون عارض یار از نکو بی روی
پرآرزو که جوی   ارواح که بر درش گذشتند   فردوس برین بر دو گذشتند   پس چون تو بهشت بازخوردند   بغداد و گلیش نام کردند
آدم بدل جنان شمردش   چون شد بهشت شهان سپردش   در تهنیت رایت آفتاب ظفر آیت که سر باوج ثریا رسانیده و فوج
بوقلمون آسای نامیه گلهای رنگین و سبزه و ریاحین در دامان روزگار میریختند و از بهار و نرگس دامان دشت و این برکه
پر عنبر بارزی نسیم و هوای رد ریاحین و شمیم نثار موکب مسعودی ساختند چون قبه بارگاه سپهر جاه سر باوج مهر و ماه رسانید
برافراختند و طناب پرپیچ و تاب آن که رشته زلف پری رویان آفاق در لطافت و نزاکت گرو برده کمند تسخیر نصرت و فیروز

بدل زمین فرو برده و دشت بی منتهای آن ارض مقدس از لمعات شمسهٔ خورشید طلیعه عظمت شاهنشاهی رشک فرمای ساحت
گردیده لحظه لحظه از دل وجهه نوای روح افزای بشارت و خورسندی گوش هوشمندان دار الملک شعور را گرانبار کرده و از بروج
اولیا که پایه استقرار و مرکز استوار ساخته مضمون این رباعی مترشح بود که   شاها عزم زو ستکاه ظفرت بشتاب
بدین خطه که بی‌داو گرست   بغداد که برج اولیا خوانندش   در از روی خطبه اثنی عشر است   قدوم فیض مخبر نامتناهی لزوم
مبارک کشورستانی آن سرزمین را رشک خانه چین گردانیده کلاه نشاط ساکنان آن دیار را باوج آسمان رسانیده و بنوالهای بهجت
افزا شکر این نعمت عظمی ادا می نمودند چون خان والامکان بسعادت استقبال کامیاب نشاط گردیده بخیر و عواطف پادشاهانه
گشت و بخلع فاخره و جیغه زلف بسیار مرصع بلالی و یواقیت شاهوار سربلندی یافت و شاهنشاه کشورستانی با یک جهان انبساط
فراوان احرام زیارت آستانه مقدسه بستند و در جوار امام همام امام موسی الکاظم و سده سنیه آسمان درجه امام محمد تقی صلوات
الله علیهما که آن دو گوهر بحر امامت ماننده دو نجم در یک آسمان جای گرده اند بسته بتوفیق زیارت آن مشاهد مقدسه کام دل
صورت و معنی گردیده اند و جمعه باسید الفضلاء و سند العقلا امیر محمد باقر داماد و اقبال نشان در موکب همایون رسوم زیارت تعلیم
آن نور افشان گوهر روح مسند آرای نمودند و بعد از فراغ کیفیت زیارت و لوازم آن سکنه و خدمه و حفاظ آن آستانه سدره
مرتبه را با نعامات وافره و امان امید و ارضی لبریز فرموده رواج ساختند و با لشکر جهان کشای و عظمت و سطوت و جلال شاهنشاهی
کوشش بدان آن ولایه دوره ساز و در قلعی اضطراب وارد و داخل دار السلام بغداد شدند و ساحت دلکشای آن قلعه سپهر بنیاد قدم
بقدم ملاحظه نموده آثار سعی و اجتهاد و کشش و کوشش دلیران جان سامان قزلباش و سایر تفنگچیان و حسن اهتمام امیر فتاح
اصفهانی بنظر مقدس در می آورند و بانعامات گوناگون هر یک از ایشان را نوازش نمودند و چند گاه در بغداد دار السلام از
فیض موکب مسعود سپهر اسباب پادشاه کشورستانی هر شب جمعه بزیارت امامین همامین کاظمین کامیاب ابدی جهانگیری می‌شدند
**فتح آخر سپاه از دست حافظ پاشا روداد و محاصره شدن غنیمت پاشا بقلعه حله و تسخیر یافتن قزلباش قلعه را** چون سردار روم از
تسخیر قلعه مبارکه نا بوسی گشت و شکست یافته روی در بادیه فرار نهاد و خلیل پاشا با بقلعه حله فرستاده و چون قلعه خالی بود
با جمعیت هزار کس داخل قلعه گشته در تو میدی بر روی خود بست چون این خبر بمسامع منهیان مجلس قضا آیین رسید بعرض اشرف
اقدس رسانیدند حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که سپهسالار لشکر ظفر اثر با عساکر فیروزمند محاصره قلعه حله و امان الطاعت
فرمان بر بنیان را استوار سازد و سپهسالار ایران با دلیران فرزانه و شجاعان مردانه متوجه طرف حله گشته قلعه حله را مرکز احاطه
محاصره نموده شروع در نقب فرو بردن و سیبه ساختن نمودند لشکر جرار قرب چهار فرسخ زمین را فرو گرفته ساحت آن مرز و بوم
غربال آسا ساخته شب و روز از نقب زدن تحاشی نمودند با   شاهی مذکور ماه رجب ضبط قلعه نمود که درین مراتب و یاری از قلعه
شوالست بیرون آمده دلیران قزلباش جهت دفع اهل صبری ساختند برافروخته کار بر اهل قلعه تنگ ساختند که   شاهی
مذکور قلعه قرب ساخته و در شب ظلمانی بنهانی از لشکری که با او در قلعه بودند بیرون آمده و در دل شب که نا از دل ظلمانی ایشان

بود بی در باب یخوارزمشاه در آن بی‌راه و کوه بزبار روزشب تزود ساخته صباح آن روز سپه‌سالار ابن خان عظام میکرده و جلو ریزان عقب لشکر را
سیفر مانند که در عقب ایشان تاخته اکثری از ایشان را بر خاک هلاک سر برنده و باشان از راهی که آن بیرون مرد و مرد بودند میرفتند تا موصل رود
مع موضعی نیم رسیده و برخی از لشکر روم که در قلعه حله مانده بودند در روی محلی که ناکاهی سوده بخدمت سپه‌سالار ایران آمده و عجز
و استغفار خود معروض داشتند و دست خارا و کردن ایشان سپه‌سالار ایران عار از بار یافتگان درگاه کشورپناه نموده و منسبان
معروض عتبهٔ خلافت داشتند کشورستانی ظل سبحانی حکم جهان‌مطاع عالم مطیع فرموده که ایشان را رخصت انصراف به منتسبی که بر در قلعه
محصوره بودند با جمعیت فراوان اصلا از ایشان عساکر منصوره متعرض نشده عملی ایشان را مرخص ساختند چون لشکر مذکور به بار دودی
روم میرسیدند تمامی مراحم گوناگون که در بارهٔ ایشان بظهور رسیده بود اظهار نموده و لشکرگذاری عنایات شاهنشاهی مجمع روی شیوخ ...
عنا و سردار را فرودی نشانید سردار روم چون فوجی از عساکر قزلباش که در قلعه اختفای بوده و دیانت ایشان و عسکر روم مجال رد روی
داده بود قلعه را ضبط نموده و با ایشان منبهٔ منجنیق سلیم خان ذوالقدر و شمس الدین خان بجهت لشکر روم گرفتار میکردند و در این وقت
ایشان را در قلعه وان محبوس ساخته بودند چون آثار شفقت پادشاهی در بارهٔ لشکر روم که در قلعهٔ حله بودند بظهور آمد و اظهار آن بسیار
روم نموده بودند سردار سلیم خان و شمس خان را اطلبیده و نوازشات کرده خلعت داده و بعرضه تحکیمت پایه بخشان درگاه گیتی پناه موشح ساخته
و اظهار صلح مصحوب یکی از سو باشیان آن مرز و بوم بدرگاه معلی ارسال میدارد و خواهش قزلباشیش مصحوب او جابه‌جا سر مرا اعلی آمده و بخدمت
اورا معروض عتبهٔ کبریای جلال داشتند چون سردار روم استدعای ایلچی از جانب درگاه دین‌پناه نموده بود خاطر مقدس اقلیم
کشای بفرستادن ایلچی همراه متوجه کرده دیده موقوف با من بعراق کرده **شرح توجه رایات نصرت آیات بزیارت مشاهد متبرکه**
**کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین** چون خاطر مقدس جهانگشای کیستی پیرای شاهنشاهی را فراغ از استخلاص قلعه ازیادی قید و بند شیوه
و روی داده و مرمت قلعه جهانگیر بر وجه مرغوب بظهور رسید بکمال شوق بیکران و اخلاص بی‌پایان تصمیم عزم زیارت عتبات
مقدسات آسمان درجات نموده نهضت عنان کیت برق‌تک اقبال بجانب کربلای معلی و زیارت امام المتقین و سید الشهدا ابی
ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه بحرکت در آمده چون آن مبدای اندوهی شوق بیش نهاد همت فیض ... کرده همه جا طی
بوادی و قطع منازل می‌نمودند تا آنکه طلیعهٔ آفتاب ثقلین افروز یعنی قبهٔ عرش سای گنبد مقدس ظاهر گردید کشورستانی از شب
صبا سیر بزیر آمده پیاده راه قبلهٔ مراد و دیوان بهشت‌نشان مقدسه عرش درجه داخل شدند و با جهانی خضوع و خشوع که ملایک سموات
غبن رشک آن اقبال نشانی بود بسید است و انوار اشک شاهوار که از سر چشمهٔ اخلاص شاه والی بافته بود در ان ساحت مقدس
سیراب میساختند تا آنکه داخل روضهٔ مقدسه گشته و جبین نوربرور و دالی را بر خاک آن درگاه نهاده ابرو ی توفیقات
دارین و جهانگیری و اقلیم‌گشائی از ان ساحت مقدس بر گرفتند و از حضرت سید الافاضل امیر محمد باقر داماد دعای زیارت
و رسوم آن تعیین یافتند و جمیع عقول و ملایک پرده بر یافته بتماشای آن کرانمایه گوهر درج شاهنشاهی دیده و در بین ساحت نور فرو
دل حق‌گزین را مایهٔ حبور و سرور بسید اوند بعد از فراغ از زیارت و نماز بیرون آمده جمیع خدمه و حفاظ و بندگان آن آستان ملایک



عریضه



پاسبان را بانعامات بیکران کامیاب ساختند و چند آنگه در ان بلده فاخره رایات جاه و جلال نزول داشت هر روزه بشرف زیارت
مشرف میگردیدند و تنسیق اوضاع آنکا بر وجه مرغوب نمودند بعد از ان عزم آنکه موکب اقبال و رخش خانهٔ جاه و جلال بطرف نجف
اشرف علی ساکنها التحیة و الثنا الف الف متوجه کرد و تصمیم کردیده **شرح توجه کشورستان ظل سبحانی بطرف نجف اشرف و سید الساجدین**
بعد از آنکه خاطر مقدس شاهنشاه ربع مسکون شیرازه بند جهان بر قطرهٔ خاقان اعظم نور دیدهٔ عالم کشورستانی ظل سبحانی از زیارت
زیارت مشهد امام المتقین فارغ گشت تمامی همتش معطوف بهمت از جنبهٔ بطائف شوق زیارت امام المتقین اسد الغالب مطلوب کل
طالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بر زبان جهان‌کشای استوار بسته بر اشهب صبا نژاد اقبال بر آمده خانهٔ زین بی بارشک
آرام خانه برون کردانیدند و از رشحات ظلال خرام بوادی و فضای صحن دشت و صحرا را سیراب فیض بی ساختند و تشنه
لبان بادیه را که دیده و در چمن فضای تماشای این فیض سامی در قرون و اعصار سابق نگران بود از لمعات سواطع نیر جهان
افروز نجف و افروز قطع منازل فایز گردانیدند تا آنکه چون ماهچه قدسی طراوت آفتاب آیت گنبد مقدس مزور از افق دار
الملک نجف اشرف علی ساکنها التحیة و الثنا الف الف که حکیم گرامی حکیم خاقانی در توصیف او میگوید سر ماهچی کلاه در پای
در مشهد مرتضی زمین سای در خدمت شیر پرور عالم چون شاخ گوزن قد کشی خم از حوض جنان بهشت دولاب زلال
فاک مطهر آوری آب در ناف صبح مشک اذفر سائی بصلوهٔ فلک بر زان غالیه کش سمانی بر تربت بوتراب سائی
جند آنگه تراب بوتراب البستن نافهای نابیت طالع گردیده و چشم گیتی افروز جهان بین کشورستانی ظل سبحانی
خاقان جمی و سپاره سپاره نظاره آن کامیاب گردیده از مرکب کوه پیکر بادیه گرد با همون نورد بزیر آمده پیاده با کمال
شوق و اخلاص حضور بی طی قطعات بوادی نمودن زنبور اقبال سامی ساختند و خار و خاشاک آن بادیه دلفریب را از نسیم فیض
آفتاب جهانتاب جاه و جلال آن رنگ گل و ریاحین و نرگس و یاسمین میدادند با آنکه با کمال خضوع و خشوع و صدق نیت و اخلاص
تعظیم عتبهٔ کبریای امل جبین نوربرور شاهنشاهی را طراز جهانگیری و اقلیم‌کشائی داده و بروضهٔ مقدس که خلد برین از جنان
آن پیرایه دلنشینی دارد و باکثر سموات پاسبانی آن ارض مقدس بر و تو شه قرب مقام قاب قوسین او ادنی بر گرفته‌اند
داخل شدند و اول از رمح نیاز و عرض بیکران که حضرت سید آباء اجداد عظام آسمان احتشام همت در زیارت بجای آوردند
بعد از فراغ از زیارت جمیع خدمه و حفاظ و خزان عتبه قدسیه را بانعامات متکاثره جیب و دامان آمال بر بار گران
انعام و افضال ساختند و به مستقر اقبال مراجعت نموده کامروا آن شاهوار گوهر درج جهان‌ستانی بیار کاه سپهر خرکاه که
قبه جلالش سر بر رود ماه و مهر رسانیده در آمدند و سه روز در ان مدینه مقدسه علی ساکنها الف الف ثنا و تحیت نزول اجلال
نموده **ذکر وقایع متفرقه** از وقایع سانحه که در ان ایام فیض فرجام روی داده آنکه اوان رایات خورشید طراوت کشورستانی
ظل سبحانی در مشهد مقدس غروی نزول اجلال داشت نواب مستطاب سید الافاضل و زبدة العلماء فی الاواخر و الاوایل سید
الحکماء الراسخین و خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد متخلص باشراق طاب ثراه را چون عارضه روی داده بود و حسب الحکم جهان‌مطاع

مجدد آن نجابت و هدایت پناه را منزل بمنزل اجمعی کثیر و جمعی غفیر بدوش می آوردند و در منزل ذی الکفل شحنه امراض بر شهرستان مزاج آن
سید هوشمند غالب آمده حال طبیعت را از وضع و مزاج طبیعت معزول ساخته و درین وقت مرغ روح ایشان که گرفتار قفس تن
بود بال شوق بپرواز در آورده متوجه عالم تقدس گردیده اجابت حق را لبیک گویان بجلد برین شتافت و نعش شریف ایشان را بمشهد
مقدس متبرک غروی صلوات الله علی ساکنها آوردند و درین اثنا پادشاه عالم خاقان اعظم با یکجهان شکوه و عظمت که نظاره آن
امواج الامر و دهر را از دهشت کشتی طاقت بگرداب حیرت افکندی باستقبال نعش شریف ایشان بیرون آمده لوازم
مراسم پادشاهانه و احسانات خسروانه بظهور آوردند و در جوار آستان ملایک پاسبان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر دفن
نمودند و بهر آنچه آرزوی دل آن دانشور غفران پناه بود بظهور رسید **ذکر توجه رایات … بجانب …**
بعد از آنکه جهانگیری اقبال بیزوال فراغ از زیارت سلطان الثقلین و ابا الحسنین صلوات الله علیهم روی داد و با انعامات فراوان
و دریای بیکران جیب و دامان حفاظ و خدمه و سکنه آن ارض مقدس را گرانبار ساخته بعزم جهانگشای عالم آرای بران
مصمم گشت که مراجعت ببغداد دارالسلام کرده انتظام اوضاع عراق عرب بر وجه مرغوب بظهور رسد بطالعی سعد بر فراز اشهب
صبا سیر هامون گرد گیتی نورد برآمده که مضمون این ابیات شمه از حسن رفتار اوست آن سبک سیر که چون گرم
عنانش سازی از ازل سوی ابد وز ابد آید بازل قطره باشش دم رفتن چکد از پیشانی شبنم آساش نشیند که جهت بکل
همه جا طی بوادی و قطع بیابانی نموده قادر خوشترین ساعتی که سعادت و ظفرمندی از نوم سرنوشت اقبالش هویدا …
دارالسلام بغداد حرسها الی یوم المعاد گردیدند و همگی اراده مقدس بر تنسیق و تنظیم دارالملک عراق عرب متوجه گردیده بقانون
سابق ایالت آن ولایت و الکا را بصفی قلیخان شفقت نموده و تولیت مشاهد مقدسه را بایشان مفوض گردیده و بعد از
تنظیم امور مملکت و ترفیه عجزه و رعیت و استمالت قشون و عساکر نصرت مآثر که در آن ولایت عدیم النظیر است بفرخ ترین
ساعتی سعادت بهرای از آنجا احرام زیارت حضرات مقدسات عرشی درجات سدره مرتبات واقعه در سر من رای که
مشهور است بسامره بسته عنان باد پای اقبال با هزاران موکب جلال قریب دوازده هزار کس که از دلیران شیر شکار و دلاوران
میدان کارزار متوجه باقصوب و الکا گردیدند بعد از ادای زیارات با انعامات گوناگون غیر محصور مجاوران و سکنه آن ارض
مقدس را دامان آمال پر کردند **ذکر توجه رایات اقبال بعد از …** چون خاطر اقلیم گشا از زیارات و تنظیم ولایت
عراق عرب بر وجه مرغوب فراهم آمد ماهچه رایات آفتاب طراوت بصوب دارالملک عجم حرکت در آمد بفرخنده ساعتی
و خجسته زمانی پای اقبال در رکاب ظفر و فیروزمندی در آورده بر فراز براق برق سیر گیتی نورد بر آمده از شعشعه نیر جهان
افروز ساحت و الکا را سعه میدان را رشک فرمای بهشت برین و روح دل نگار خانه چین ساختند و از رشحات فیوضات
نامحصور موکب مسعود دشت صحرا طراوت و سرسبزی پیرایه نوبهار در یافت راند مرکب بر بساط کوه و دشت موج
لاله اندر رکابش میگذشت چین سنبل با هوا مانش نهاد جوش گل سر در رکابش نهاد و همه جا خاطر جهانگشا متوجه شکار بود

دهر خجسته مکانی که محل ورود رایات نصرت آیات میگشت با آن جا بگلستان فرح و دمیده و بهزاد و شیوکان دقیق اندیشه
بساط سبز و نگار رنگین کردیاد و از صبح و دم خضر سیاد و نکو صفحه آب زلال صافی پیرایه جنت میداد و تمثال تحفه بر روی سبزه‌زار
به برگ را انظار نقش میکردند که برهان قدرت قادر بیچون از منشأ آن ظاهر و لایح بود و مضمون صدق مشحون انجاز مغفرون ربنا
خلقت هذا باطلا از منطوق آن واضح اسباب نشاط و بهجت انبساط قدم بقدم باستقبال رایات ظفر طرازات می آمد و بشغل
صید و شکار و ملکشت صحرا و مرغزار و جهت ارجمند آسمان پیوند متوجه تنسیق و تنظیم ممالک بود و ناسور جراحت سینه‌ای
که از قصور لشکر ضلالت اثر روم دیده بودند بمراهم مراحم فراهم آورده همگی عزم صمیم بران کرده بود که جنبش نادی اقبال بجانب دارالسلطنه
اصفهان صینت عن الحدثان متوجه گردد **ذکر توجه رایات جاه و جلال بجانب اصفهان** فرمان قضا توامان چنان نافذ گشت که راصدان
کواکب نجوم که رازگویان غرایب رموز آسمانی اند و افغان کنوز جاودانی اند باصطرلاب فکر دوربین ملاحظه اسیر اختر و انجم نموده
مطالعی که سعادت جدید و زه کی فیض انداز … پای اقبال بر رکاب جاه و جلال در آورده بر فراز اشهب صبا نژاد کوه
پیکر هامون گرد برآمده خانه زین را رشک خانه پروین نمودند و بصوب باصواب دارالملک عراق توجه ظفر پیرای فرمودند
**ذکر اخبار فتح …** دران هنگام که رایات منصوره
بطرف دارالسلطنه صفاهان متوجه بود مژده رسانان خوشی خبر و مسرعان چابک تک از جانب ممالک شرقی وقادر رسیده
اخبار فتحی … علی مردان خان چلگی بیگی ولایت … قندهار بمسامع منهیان عتبه اقبال رسانیده
و تفصیل آن مجمل آنکه چون حاکم ولایت قندهار بجمیع ولایات و حوالی و حواشی آن ولایت و الکا نامه تبریع را عطفه انقیاد و یکرنگی
فرمانبری کرده بودند و از جانب شیرخان افغان نسیم اخلاص از روی صدق نیت و راستی و درستی و بندگی و اطاعت
بمشام خان عالیشان نمی وزید و اگر چه بحسب ظاهر حلقه انقیاد و بندگی این دولت روز افزون در گوش داشت اما در
باطن اراده خود رائی بخاطر راه داده احداث قلعه جدید طرح نموده بود الکه معروض منهیان عتبه جلال شاهنشاهی نماید چون
ظهور این معنی بر خاطر خان رفیع مکان پرتو وضوح می انداخت با یکجهان نداهیر ارجمند و فنون آراسته پیراسته از هزبران
شیرشکار و جوانان آزموده معارک بکارزار آهنگ طرف ولایت شیر افغان نموده در اثنای راه … خبر میرساند که
شیرخان مذکور با افواج خاکسار خود متوجه نهب و غارت بعضی ولایت قریب بولایت غزنین گردیده بعد از جستجوی و تفحص
با بلغار خود را الکه شیرخان افغان که جمیع اسباب و اموال و کوچ و بنه او در آن بوده مسیر ساخته قلعه را بتصرف در آورده
هر چه در آنجا یافت کرده و درین مدت بهزار حیله و تدبیر … جمع آورده بود شد و الله وخان بر داشته بیرون آمد
و قلعه را بیکی از … صوفیان قزلباش سپرده همه جا متوجه جستجوی بدست آوردن شیرخان بیشوند بعد از طی مراحل شیرخان
نیز را از گذشته … بر سر راه می آیند چون که صفوف متقارب میگردد ندا بر جانبی … از طرفین شجاعان کاردان
داد مردانگی میدهند تا آنکه تاییدات سبحانی که همه جا معاون و مددکار اولیای دولت روز افزون است شکست بطرف شیرخان

اثناء وهمگی لعوه شیر غازیان ظفرنشان مبتلا کردند و شیرخان جریده روی بدشت فرار نهاده بعد از طی بوادی و قفار خود را بجمعی از طوایف
هرج و افغان که دران حدود می باشند میرسانده و از ایشان طلب مرد و مردی نماید با آنکه صد هزار کوچ و ترتیب قوجی با جود با جماعت
بطرف عساکر خان والاشان می آید خان والامکان درین مرتبه نیز آتش جدال بر افروخته خاکستر وجود آنگروه پرکشتگان را بباد فنا بر
میدهند درین مرتبه زخم تفنگی بپای خان قندهار میرسد و شیرخان باز روی بدشت فرار نهاده اثری از وجود او نمی یابند و عساکر
منصور با کوچ شیرخان و والده او را با جمیع دفاین و آنچه در مدت العمر بحرص جمع آورده بود برداشته متوجه قلعه قندهار میگردند
چون این فتح سترگ را مژده رسانان بمعروض درگاه جهان پناه گردانیدند فرمان جهانگشای سعادت صدور یافت که کوچ شیرخان را
با والده و والی هندوستان که در قلعه شیرخان بوده بدست غازیان نصرت شان داده بدار السلطنه اصفهان نقل نمایند و باقی اموال
و خزاین و دفاین که درین یورش خان قندهار جمع آورده بود باو بخشیدند و خلع فاخره بخان والامکان مصحوب قورچیان عظام
بجانب او فرستادند و استمالت مشتمل بر عنایات پادشاهانه و مراحم گوناگون خسروانه منشیان بلاغت بیان تحریر و ارسال داشتند
**فتح دروازه مبارک اقبال باصفهان بشتری ذکر**
چون از رشحات سحاب فیض پرور وفور الطاف ایزدی شهنشاه هفت اقلیم خاقان اعظم دار
الملک عراق عجم رشک فزای بهشت در موسم اردی بهشت گردید بمقتضای همت ارجمند پادشاهانه بر طرح اسباب جشن و نشاط مصروف
نا اکثر روزگار فراوان و طیل و فضای بی پایان اسباب کامرانی مهیا داشته با طرزهای خاطر اقبال حضرت بجلوه نشست و بعد از آن بکلی
توجه کرد آنجا شاهنشاهی بر تنسیق و تنظیم اوضاع دار الملک صفاهان متوجه گردید منهیان مجلس بهشت اساس معروض میدارند که پایه سلطنت
و دفتر زمان ساده خلافت گردانید که در یورش رایات اقبال بصوب عراق عرب و دفع شر عساکر روم بسبب کمی باران و آب پریشانی
بسیار بحال محرزه و رعایای دار السلطنه مذکور راه یافته فرمان جهانبخشای شرف نفاذ یافت که در اطراف ممالک هرجا غله یافت شود
نقل بدار السلطنه صفاهان نمایند در اندک روزی بسبب وفور غله خرمنها آنگندم موجود در میان میدان نقش جهان که کل روی سپهر است
سرچه و دهقان آسمان رسانیدند و محرزه و زیردستان از امراض جوع و فاقه خلاص گردید **فتح تنسیق اوضاع دار الملک در عرب پنج**
بعد از آنکه خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی از تنظیم و تنسیق اوضاع اصفهان فارغ گشت همگی همت قضا سطوت پادشاهانه و نیت
جهانی طویت خسروانه بران مصمم گردید که حدیقه روزگاره و دار الملک سپهر دوار در ساحت لیل و نهار شاخ نهال آرزو کند و فار با باب فساد
که بانجمن شورش ارضاع جهان و جهانیان و بسبب تفرقه ابنای زمانست مصفی سازند حسب الفرمان قضا جریان فرمان فرمود که
کشورستانی ظل سبحانی بشیع سیاست مرکز مزاج جهان موکب عظمت سرهای آن مواد شورش و فساد را با تیغ سیاست از ملک
بدن بریده برخاک ادبار انداختند مثل کشتن منصور قورچی باشی سابق عیسی خان را از تیغ یاسا گذرانیدند و پسران وزیر اعظم سلطان العلمای
پسران میرزا رفیع الدین محمد صدر و میرزا رضی صدر رسانیدند که بشرف مصاهرت عرش آستانی نائل گشته و از مباهات بجا افراخته بوده و پسران
میرزا محسن مشهدی که او نیز بسعادت مصاهرت عرش آشیانی نائل گشته مباهات بجا افراخته بوده چشم جهان بین که دیده باشد از آل گشته
اکثر ست از نور بی نصیب ساخته و تغییر جهات و مناصب داده قورچی باشی جراغ غازی الوند و چون حوصله او تاب آن نداشت فقدان
شاهنشاه



شاهنشاهی بنیاد و بعد از آنکه روزگاری به تیغ سیاست مریخ مزاج موکب اجلال و سطوت علیقلی بیک عباد اول صحبت و صاحب دیوان بیگی
با تکاکسان را او مقرر داشتند که سرا او را بریده در میدان عبرت و ترس علوانه خوانده و بعضی از امراء نیز در آن تاریخ سیاست کرده شد
چون بخت خان است جلوه حسب الفرمان جهانمطاع و اولاد او را مبتره بعرجه نامغزی گذار ساخته بجای از لباس هستی عریان گردانیدند
و سلطان حسین خان نواده و ورش خان شاملو را نیز بقتل درآوردند بعد از آنکه فراغ از این سیاسات که سرا به موجب امنیت و راحت
کافه عباد است روی داد و نیت قدسی طویت بر تعیین ارباب مناصب مصمم گشت بخت مرتبه بلند منصب ارجمند وزارت اعظم مهم و اب
مستطاب وزارت و خلعت آرای شوکت و ابهت پیرای مجد و مکارم مجده و احتشام حاوی کمالات و مفاخر دلپسند و فکر روشن
ضمیر از سطوه مهر قبله النظیر مطلع دیوان نصفت و اقبال ثمره ایمان جلیله سپهر پیوند جاه و جلال دستور اعظم مشیر مفخم ناظم عالم ترک
السلطنه افهام و الدوله العلیه العالیه الخاقانیه میرزا طالب خان اردوبادی نصیری طوسی النسبتین الجلیلین مفوض داشتند و
نواب و الش مدار چون مغمور عنایات شاهنشاهی و مشمول مراحم بیکران ظل الهی گشت شرح کیفیت آن بمیزان بیان در سنجیده بجمله
تمکین و قیاس دلکشان در بحکم کرانده و بنظر از این مرتبه بلند کام روای صورت و معنی شده و تقضای زرین و تدابیر پسند
اصابت قرین بحکم قوی و نشاط دولت گرامی شب روزی مصروف انجام مهام کافه رعایا و عامه برایا داشته تنظیم اوضاع
عساکر جنود و فیه و قسم را بر انجام و اجرای مال ساخته بقوت فطری که ملکه طبع و فیه شناس است نقش مطالب و مقاصد ارباب روزگار
و مستمندان هر دیار از نواصی آمال برخوانده و تثبیت مطالب ایشان بمواقف حق و مطالب صدق می نماید و بمیامن نوازش
گرامی اشکسته دلان بریخ مقاصد را بر اعضای ظفر دو درین کام روائی اکمل می سازد از اول طلوع شاهین زرین مهر بر افق سپهر
تا هنگام غروب از زلال رشحات کلک سحر نگار تشنه لبان روزگار را سیراب طراوت و کامروائی میگرداند و موافق مزاج جهان
سودای مقاصد فرحت گرایانی استعلاج بر نسخه تدابیر و صحیفه ادراک و کیفیت مهام جمهور بر آورده و برای انتظام دیوان کمالاتش کمیت شهود
با بیات بلند حقایق و دقایق بست بهارستانی است در روی جهان شقایق و ریاحین مضامین رنگین و لالی شاهوار معانی دلنشین
بر روی یکدیگر ریخته و ابیات نکات مرغوب آبدار کلام بلاغت انتظامش آرایش کارخانه ایجاد و تکوین و پیرایه حدایق
آسمان و زمین تحت بلندش بر آبادی خراب آباد و دل معطوف و عدالت ارجمندش بر جمعیت شهرستان خواطر مجهور نشاط گشت
وافی استعارانش با غایت کیفیت در نیاید و از بیان قاصر و اینقدر گفته حقایق آن نشاید بمرتبه بلندش مرتبه عبارت شیخ
ابوالفضل هندوستانی پست و بغایت بی قدر و عیار و منشآت مولانا ظهوری ثبتی منزوی اعتبار رنگ کلام اعجاز نظامش خراش
معانی را در خور و عروس سخن را آرایش زیب و فر و از سواد معانیش جمع ارباب استعداد و روشن و از نشاء ابیات معانی دلنشینش
بزم اصحاب کمال رشک هزاران گلشن زلال گوارش سیراب انشش آب حیوان بهر انشش شهرت مقامات حریری افشانده و شکوه
مقطعه مستوفیات جبالش که حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان در شان ایشان نازل گشته بمغربی نیز از ل
در کار افکار مولانا شرف الدین علی یزدی شکسته و چاشنی الفاظ الکبر بادرش صفوای سوادی فکرانه و با تیغ شیخ فیضی هندوستانی

بلطف فیاض حقیقی بیرون برده طرح سخن را اساسی تازه و طرز فهم معانی را عزیب بلند آوازه ساخته نسب ارجمند و نسبت آسمان شکوهش
از جانب اب باعظم عمده و قدوة المتقدمین و اسوة المتأخرین محقق کامل و محقق اکمل محقق طوسی خواجه نصیر الحق والحقایق قدس سره
منتهی میگردد و همچنین بسند الافاضل فی المشرقین الخلف الاحمد لشیخ الطوسی شیخ ابو جعفر نور الله مضجعه که سلسله نسب آن والا قدر
منتهی میگردد و والده ماجده اش که مشرف [illegible] از مصنفات شیخ المتأخرین و افصح المتقدمین شیخ علی نقی کمره ای طاب ثراه و در قصیده که
در ستایش ایشان انشا نموده گفته اند علت غائی ایجاد دستخط اعظم بیک که سخاوت کرم از دست و دل او زاده شد و در کف دست
مصالح رخنه [illegible] شد و ستایش که با وان عطا معتاد شد [illegible] دست و پا چابک بسته
با در زانو دستور معظم نظام الملک ثانی میرزا حاتم بیک اردوبادی نعمت الله برهانه و نقل با طبیراز میرزا شه بوزارت اعظم گردید
فراوان و دلیل و شماری بی پایان محسود روزگار بوده بعد از آنکه در موکب اجلال ولی نعمت جان شیرین تسلیم کرد مرتبه او را
بسیاری از عنایات پادشاهی برافزوده بخلف ارجمندش نواب دستور اعظم [illegible] عنایت فرمودند و
دو از ده سال مستقلا بدان شغل خطیر کامیاب بود چون از فیض فردوس آسمانی شاهنشاه ظل اله وارث سریر و نگین سلیمانی
خاقان اعظم چراغ کارخانه عالم خلد الله ملکه و سلطانه بهارستان روزگار شاداب نشاط و سیراب زلال کوثر مثال
عشرت و انبساط گردید و همای بلند همای توجه آسمان پایه اش سایه مرحمت بر سر گسترانیده و شرف رقم نویسی مشرف
ساختند تا قرب سه سال بآن خدمت ممتاز و سرافراز بود تا آنکه در [illegible] همچنین تجلیل کامروای ابد ساخت تفویض
این مرتبه آسمان منزله سربلندی داده و منصب صدارت کل که از اعاظم مناصب است بنواب مستطاب معلی القاب [illegible]
مآب نبوت انتساب سیادت و صدارت و جلالت پناه نقابت و نجابت و هدایت دستگاه قدوة الافاضل و العلما
و اسوة افاخم الفضلاء و الفقهاء مرتضی ممالک الاسلام مقتدای طوایف الانام مرجع الاکابر و الاصاغر فی الایام محیی الشریعة
الغراء [illegible] خیر الانام علیه الصلوة و السلام السید السند الاید من الله میرزا حبیب الله سلمه الله تعالی و ابقاه الحسینی
العاملی خلف خاتم المجتهدین برهان الافاضل من المتقدمین و المتأخرین کاشف رموز کنوز الفقه و الحدیث من النحریر الفاضل
سمی ثالث الائمة المعصومین امیر سید حسین تغمده الله بغفرانه تفویض نمودند بعد از آنکه بر خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی
که مرآة انکشاف صباح کامکاریست بمرتبه عیان رسید که تشیید بنای شریعت حضرت مصطفوی صلوات الله علیه بنهاد و تاکید استحکام
قواعد دین قویم نبوی از وجنات روزنامه احوالش ظاهر و هویداست عموم عواطف بیکران و مراحم بی پایان ساخته چون
در جمیع مراتب دریافت ثاقب و تدابیر و تصرفات صایب کامل عیار یافتند بشرف تفویض این مرتبه عظمی کامیاب داردین
گردانیدند چه سواطع شواهد دینداری از ارکان ارشاد از دانشش عیان و بوارق شوارق تصرفات دانشوری از لوح
طبع اعجاز نگارش تابانست قوانین شرع شریف از تدابیر صایبش ظاهر و قواعد طریق محمودی مرتضوی از حسن تصرفات
دقیقش واضح [illegible] بر آسمان بالا شرح قواعد ارشادش فارغ از تقریر و بیان این معنی چون صبح صادق ظاهر

بطالبان



بر طالبان از رشحات سحاب افاده اش گلزار بستان علوم در نهایت ظهور حیرت افزا و طرب پیرا و ریان و از فیض جداول [illegible]
گلشن امال افاضل شاداب و خندان و از مزرع جوش تشیع اهل دانشوران را نور و طعمه [illegible] نطقه انشش خاطر کامل
اندیشان دوران لبریز جوهر دست او بزحسن [illegible] محفل روزگار و از سر و جهان [illegible] توجه فیاض کشورستانی ظل
سبحانی بشرف این موهبت شاهی سربلندی یافت روز بروز دانش پیشگان روشن گردیده صبح مراد ارجمند [illegible] از افق آمال
برآمد قدرشناسی که هر گیاه را [illegible] امید داران دار الملک سخن را سبز ساخته کامروایی پیرایه نوبهار و از چهره اصحاب
هنر که قحط سال قدرشناسی پژمرده رونق خودی کرده بود اکنون مانند گل سرخ چهره افروخته [illegible] بوستان فقه
سخنوری را [illegible] تازه و انبساطی بی اندازه دست داد [illegible] از حسن توجهات آن صدر المتشرعین الکرام بانی آب و
باران دو دار السلطنه صفاهان صینت عن الحدثان به مرتبه رسید که [illegible] در انجا نجابت الغایت دشوار بود و نواب فضایلمآلی
با همگنان اخلاص [illegible] از پای [illegible] گشته بطلب آب و باران راه درگاه ملک منان پیش گرفته با خلقی انبوه
بطرف مصلی رفته بعد از آنکه صلوة استسقا بجای آورده و ادعیه لازمه آن قرائت کردند از مهب عنایت و باب [illegible] الالطاف
ابر رحمت رحمانی بترشح در آمده قطرات امطار ساحت روزگار را پیرایه نوبهار داد [illegible] ارجمند فضایلمآب اشتهار [illegible]
بزیور کمالات صوری و معنوی آراسته و پیراسته است سید الافاضل استاد الاوائل و الاواخر جامع غرایب نکات
دانشوری که از رشحات سحاب دانش فیاضش بهارستان دانائی سرسبز و ریحان و طراوت و آبادی است سلطان
السادات و النقبا برهان اعاظم الفضلاء روشن ضمیر عدیم النظیر [illegible] فضل و کمال و الاثر سپهر سخنوری و اجلال میرزا
محمد مهدی سلمه الله ابقاه که از پرتو انوار ذهن نقادش دار الامان دانائی تشنه مند است و شاخ طبع [illegible] مرهم پاشش
جراحات دلبستگان جواهر استعداد است دران فن شریف لبی اعجاز نگار است و در فنون معارف و عوارف گوی برتری
از سخن سنجان در مضمار فصاحت ربوده بمنصب تولیت مشهد مقدس سدره درجه آسمان مرتبه فاطمیه صلوات الله علیها که
در مدینه طیبه قم محروسه عن التلاطم واقع است سرافرازی داده نقد گنج فاخره شاهنشاهی قامت با استقامت اعتبارش
را زیور بخشیده آن و دانادل سپهر شکوه در [illegible] قلوب [illegible] مینمایند که مرتبه بر این
مقدور نیست با وجود آنکه سرکارش با حیز دو شوار پسند ارباب وظایف است یا نکته دانی و خبر اندیشی که لازمه سرشت
دارد بنوعی سلوک مینماید که همگی این گروه بیان حسن شمایل [illegible] اعظم استعداد ساخته اند مدام اوقات قدسی ملکات
مصروف مطالعه علوم طبعی والهی داشته باشتغال مهمات کلی جمیع ساخته قورچی از طلبه علوم را [illegible] خوان افادات غریبه کامروا
میسازند و این زمره را اصحاب کمال زیور کوشش [illegible] ساخته اند و مرتبه بلند رتبه قورچی باشی‌گری نواب ایالت و شوکت
و عظمت پناه امیرخان ذو القدر عنایت نموده حکومت کرمان باز با ایشان مرجوع گشت و فرزند ارجمندش رستم بیک را مورد
عنایات بی پایان ساخته بمنصب آسمان مرتبه امیر الامرا سربلندی دادند **از سوانح این ایام** در این روزها از جانب قندهار

بغداد و سرحدان خبر رسانیدند که ایالت و حکومت پناه صفی قلی خان حاکم عراق عرب وداع هستی کرده کشورستانی ظل سبحانی با قهرمان بخش
کامیاب گردانیده ایالت ولایت و الکای عراق عرب و تولیت عتبات عالیات عرش درجات با ایالت و شوکت و حشمت
پناه بکتاش خان غلام خاصه شفقت فرموده و مشارالیه در بغداد بر بستر امراض گوناگون افتاده بود که فرد و رسانان
چابک تکاپو این مژده عنایت بغایت پادشاهانه را بدو رسانیدند شام ناکامی او را بصباح فرخندگی مبدل کرده از مرحمت
بی اندازه جانی تازه در کالبد امیدواری یافته مرغ طبیعتش اساس حیاتی مجدد در مملکت بدنش بنا نهاده با یکجهان عنایات
شاهنشاهی و تفقدات آسمان پایه ظل اللهی متوجه آن ولایت و الکا گردید و بقانون سابق ایالت ولایت قلمرو علیشکر
بتربیت مفوض گشت گلهای امیدواری در بهارستان کامکاری بشگفتن در آورده سجدات شکرانه این موهبت عظمی بجای
آورد شرح متوجه گشتن بسفر قندهار درین وقت که خاطر مقدس جهانبخشی شاهنشاه کامکار کامبخش از
تنظیم مهام عراق عرب فراغ یافت قهرمان قهر و سطوت شاهنشاهی ابر صاعقه بار صولت و غضب بتلاطم در آورده
دریای هیبت کسروی بتموج در آمده یوسف آقای آخته را که بدل اخلاص گزین و عقل ادب شناس و رشد
دانش زمان نواب عرش آشیانی نامور و جهان افروز که ساحت روزگار از فیض شعله نیر دولت ایشان کشورستانی
ظل سبحانی رونق و نضارت سعادت عنایات کامیاب بوده و مانند مور حریص با آن جثه که نادر سپهر از حمل آن در کل
ناتوانی بنگه دولت مستی از اطراف اکناف سیم و زر فراوان و اسباب جمعیت بی پایان فراهم آورده بود و تعلل و کاهل
بر آن شده و مقرب الحضرت العلیه العالیه علی قلی بیک بصاحب جمعیت نایب دیوان بیگی حسب الفرمان قضا ترجمان
مریخ صولت کوکب سیاست علی قلی بیک دیوان بیگی که سابقا بشاغل صحبت بوده تن او را از ثقل بار گران سر بر کوفت
عالی داده بتیغ یاسا بر خاک او بار انداختند و اموال و اسباب او مرجع آلات و نقود تمامی در وجه مشارالیه انعام
شد و برخی از پوز باشیان مثل لوی بیک غلام خاصه البیاست بمقام سابق و حاکم شهروان عراق عازم معزول و حضرت
دو ولایت شهروان را با ایالت پناه شوکت و عظمت دستگاه فرخ خان عنایت نمودند و بمرتبه بلند رتبه خانی سرافراز
ساختند و دولایت در حقیقه سابقا و مرجع بوده بسیاوش سلطان شفقت نمودند و متوجه جلیل المرتبه کار بیدار پاشی گری
کدوران شریف غایت کاردانی و دقیقه فهمی و دوام خدمت که لحظه غفلت را در آن راه نیست تغیر داده برزیده اقتدار
مقرب الحضرت العلیه العالیه خواجه شاه نظر که در اخلاص و مشتهر صفا طویت و خلوص نیت الحق ثابت عنایت
نمودند و شهور عواطف پادشاهانه فرمودند و چون خدا ترسی و دین داری و در طبع آن اخلاص مند راسخ بود و حیا اجاره وجه
اللطف که مبلغ کلی بود و قانون چنین کرده اگر چه مکار بدار یا باشد فضل آن نکرده و آلوده آن نگردید شرح عزیمت نمودن موکب
همایون سلطانی در دار الملک امامت حضرت امیر المؤمنین علیه و علی اولاده الصلوة و السلام چون همگی همت قضا سطوت در تنظیم
امور جهانبانی بر وجه مرغوب بطور تجسم عزم اقبال پایدار مصمم گشت که بتعمیر مشهد مقدس معلی حضرت امام الثقلین واب الحسنین







وزين المشهدين علي ابن ابي طالب صلواة الله عليه را بپیش و بدافزونی دولت روزافزون ساخته گنبد مبارک سپهر
رتبه که مولانا عرفی در علو مرتبه او میگوید این بارگاه کیست که گویند بی هراس ای اوج عرش سطح حضیض تراحماس و همچنین
در قصیده دیگر که بترجمه خلق موسوم است گفته جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار بجز چراغ
لاله نوان دید و یاسمین در وی چو سبزه زمرش همسایه دیوار مقرر داشته که عمارتی سپهر اساس احداث کنند که آرایش
ربع مسکون و زیور نگینش جهان بوقلمون کرده و آب فرات را آورده و داخل نجف اشرف علی ساکنها صلواة الف الف سازند
و چون مراجعت از عراق عرب بطور مرغوب روی داد فرمان قضا ترجمان شرف صدور یافت که باطراف آفاق کس بطلب
استادان چابکدست فرستادند مشغلان مهام خلافت در اندک زمانی بهزاد و بیگان کارردان و فرهاد تیشگان دقیق
الاذهان از اقطار آفاق فراهم آورده بدار السلطنه صفاهان رسانیدند در اندک روزگاری استادان کارردان و
نادر زمانان صاحب فراست و بنایان دانش گستر با به سر بر سر وری مجتمع گشتند و جهت تقبل این خدمت گرانمایه
سپهر پایه که کار مجوفی و بنا و حیثیتی درضمن آن منظور است روشن ضمیر عدیم النظیر ارسطو تدبیر راست گفتار اخلاص نگار صفات
صاحب صفات رضیه و شیم مرضیه دقیق المدرک دانش گستر ثاقب فراست توفیق آثار وزیر کل دار المرز گیلان
میرزا محمد تقی را که آثار حسن مساعی آن در مازندران بهشت نشان بر عالمیان ظاهر است تعیین نمودند چه حضرت رفیع
مرتبت مشارالیه در توسیع و تفسیح طرق آن ولایت و الکا که از کثرت اشجار و تراحم احجار در میان جنگل بیشه
بمرتبه کار بر متردد دشوار ساخته بود که وهم دور گرد را بعلوی اندیشه در آن بر جا حیثیت از هر طرف بگاهد و خاشاک
گونا گون مبتلا گشتی ناگشتن امیدواری از آن در طرح بکار رسانیدی حسب الحکم خاقان کبیر انار الله برهانه بمرتبه تفسیح و توسیع
ساخته که جوق جوق فوج فوج سواران از انجا جهورفی نشوتش بیکنه و این اعمال شاقه که در جبال فرزها و دوم در نجد
بسی موفور و اقسام نمایم دستور کارردان بظهور رسید و چون مشارالیه را باین مساعی خدمت سربلندی دادند گلاده
نشاط بر فرق مفاخرت بگذاده همانروز کارکرده چه بسی پادشاهان والا فرمان امیدواری انکه این گرامی خدمت بوسیله
ایشان بظهور آید و این آثار چند از ایشان در عرصه روزگار بماند گشتی آرزومندی در بحرها که الحقیقه در زمان پادشاهی
ولات دیالمه عضد الدوله دیلمی که از علو شان او و آنست که در روزی که داخل بغداد دار السلام شده اند خلیفه خود باستقبال
او بیرون آمده اند باین سعادت گرانمایه کامیاب گشته گنبد مشهد مقدس سلطان الثقلین و روضه منوره سید الشهدا ابی عبد الله
الحسين صلوات الله عليهما را ساخته و دیگر از ولات روزگار هیچیک باین سعادت عظمی فایز نگردیده و این مطلب عظمی
و سعادت کبری در شبستان غیب نهان بود تا آنکه در زمان دولت روزافزون پادشاه جهان شاهنشاه کامبخش کامران
کشورستانی ظل سبحانی صاحبقران که اول بهارستان روزگار و نوروز کامرانی سپهر دوار است بحکم و بر لیغ پادشاه هفت
کشور ساختن و بپردازتن آن عمارت آسمان حرکات که از رفعت بذروه افلاک رسیده و در عرض طناب وهم دور گرد نفقه آن

نیر سده و درعمق پایه ثبات بهمن زمین فرو برده با اهتمام وزیر کاردان و استادان دانا بعرصه ظهور جلوه گر آمد چون استور کرم و بیاض
استادان هنرور از دار السلطنه اصفهان جنت بالامن والامان متوجه آن صوب مقدس شدند شکر فلله چون هر آنکه نواب عرش
آشیانی بساختن او موفق گشته بودند و در عهد دولت ابدی از جهت نقصان پیرایه پیرای و هرالی آخرالزمان تمام شده بود
مصحوب ایشان بر قطار شتران بار ساخته روانه نمودند که برده در شبکه آن فقره از آن نصب نمایند شرح بعضی از امور که بعد تعمیر
گنبد مقدس واقع شده از خواص اعجاز رحمت حضرت امام المتقین که در ایام تعمیر گنبد مقدس بظهور رسید آنکه صحرای پر بهنای
نجف اشرف تمام ریگ و سنگ ریزه است استادان کاردان و معماران دقیق الاذهان را احتیاج میشود بسنگ
مرمر که در آن آستانه مقدسه کار فرمایند و در تکاپش فرو رفته که کان آن جنس سنگی درین حوالی و حواشی نیست که درین اثنا شخصی
آمده میگوید که در جوار نجف اشرف کان سنگ مرمر پیدا میشود و ازین مژده فرحناک خوشحال گشته فوجی از خدام آستان عرش
دست همان شخص را بدرقه و راهنمای ساخته متوجه بالصوب بصواب میشوند بعد از طی اندک مسافتی بمحل موعود میرسند
خاطر اتباشان کاروان شروع در کندن زمین کرده قدری از هر طرف زمین را می شکافند از قدرت کامله ایزدی و اعجاز
و کرامات امام المتقین کان سنگ مرمر شفاف صاف پدید می آید که بآن لطافت و نزاکت در هیچ محلی از محال یافت نگردد
کلاه نشاط و شادمانی بر آسمان افکنده بخوشحالی تمام سنگهای مرغوب برده بآستانه نورانی آستان نقل میکنند چون
حسب الحکم جهانبخش مقرر داشته بودند که آب فرات را نهری احداث نمایند که از آنجا آب بساحت دلکشای نجف
اشرف علی ساکنها الف الف تحیت و ثنا داخل سازند تا ساکنان آن بلده فاخره بکام دل و خواهش خاطر غسل و آشامیدن
آب شیرین صرف نمایند نواب جلیل الالقاب وزیر کاردان با معماران آگاه بسر منزل آب رفته ملاحظه می نمایند چون از
اول آب فرات نهر در زمان عرش آشیانی حسب الفرمان توفیق آثاری مرحوم ساروسلطان متولی عتبات مقدسات
آب فرات را قریب بشهر کوفه میرسانند و از آنجا بنجف اشرف آوردن بغایت دشوار می نماید درین وقت که فرمان قضا جریان
خلد الله ملکه عز نفاذ یافت که البته آب را بنجف اشرف برسانند معماران دانا بفکر فرو رفته که وسیله [illegible]
آن دشت تمام ریگ است و تا قدری نهر حفر نموده چنگ چشم زدن فرو ریخته بری می شود شروع در تفحص زمین
میکردند که شاید توان نقب زد که مر آب خراب نگردد و از حسب توفیقات الهی که می باید در ایام اهتمام شاهنشاهی ظل الهی
کامبخش بظهور رسد بعد از تفحص نقابان بزمین قرص میرسند که مطلقا اثر ریگ و موانع آمدن آب در آن یافت نمیشود
سجدات شکر این عطیه عظمی کرده نقابان چابک که باین خدمت مامور بودند نقب زده در اندک روزگاری آب فرات را
داخل نجف اشرف علی ساکنها تحیه و صلوه الف الف می سازند و غدیرهای وسیع عمیق حفر نموده آب در آن بسته از آنجا
بمقبره الصفا آورده شروع در زراعت حبوبات می نمایند این دو اعجاز سامی گرامی که در عهد توجه کشورستانی ظل سبحانی از حضرت
امام المتقین بعرصه ظهور بجلوه درآمده مصحوب جلوه بران کاروان دستور صاحب تدبیر جاه پرور برعلاقت سپهر ارسال داشتند



دلکش جمیع بهار خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی که پیرایه بوفق طراوت توفیقات ایزدی و شیب شکفتن درآمده گلهای نشاط در
دامان عیش روزگار ریختند و بحکم فرمان قضا قدرت نفاذ در رسیده بود که بعد از اتمام آن خدمت متوجه کربلای معلی علی
ساکنها الف الف تحیه و ثنا گردد و نهر آبی که در سابق ایام می آمد و در وقت کمی آب که پایین می نشست قطع آمدن می شد
اقبال مدار توفیق آثار مشار الیه را مقرر داشته که نوعی حفر نهر نمایند که همیشه آب در کربلای معلی بآسانی در جریان باشد
همین توفیقات علیه و فیوضات لاریبی که لازمه دولت مخلد شاهنشاه کشورگشاست سعی نموده حفر نهر نمود و چنان نمودند که
آب در آن ارض مقدس در ایام و لیالی پیوسته جاری باشد این دو مطلب عظمی که الحق نمای داد ملک روزگار است
درین سال باهتمام اقبال ابد آسمان پیوند کشورستانی ظل سبحانی بساحت ظهور رسید که هیچ یک از سلاطین ماضی را
نصیب نگشته و در مخزن مشیت باقی بوده بتوجه سپهر پیوند شاهنشاه هفت کشور و ادام الله ظل نصفه الاکبر بعرصه دلکشای
ظهور جلوه گر گردید امید که تا ابد درین ساعت از جنبه عالیه خدا افزون فی مراتب دولت ابد پیوند گشته تیسیر فتوحات عظمی و توفیقات
سپهر نما قصوی گردد شرح وقایع جشن حمل و رخصت دادن ایلچیان ولایات نقل نجف عالی با شاه هند و دکن
چون شاهد زرین بال مهر از اوج سپهر خانه حمل را بتشریف نورانی گرداند نوروز بهمن نیل را با اساس نشاط و طرب و انبساط
همراه نوبهار داده صحن گلستان را بسبزه و رنگارنگ انواع گل فرخنده بی گستراند و گلستان طرب را غنچه امید وادی از نسیم
فیض بخش بهاری بشکفتن درآمد خاقان اکبر کشورستانی ظل سبحانی نوروز فیروز را بمبارکی و خرمی طبع در دار السلطنه صفاهان
بقانون شایان شاهنشاهی و آیین شگرف پادشاهانه بانجام رسانیده نذر و توجه جهانبخشی بر آن قرار گرفت که ایلچیان اطراف
ممالک را بشرف رخصت فرمایند نخست ایلچی پادشاه هند و دستار را با خلاکات فراوان و فتوحات بی پایان از اسبان
تازی و عراقی و تحف و هدایای بیشمار مرخص ساختند بعد از آن خیرات خان ایلچی والی ولایت دکن از جانب عبدالله
قطب شاه با خلاکات بی احصا آمده بود با فتوحات فراوان بمرافقت امام قلی بیگ شاه همصحبت بطرف ولایت دکن
روانه ساختند بعد از انکه ایلچیان مذکور روانه گردیدند اخبار آمدن خیرالله والی هند و هندوستان شاه سلیم پادشاه آن ولایت
بی اشتها که معاصر خجسته زمان جنت آشیان عرشی مکان خاقان گیتی انار الله برهانه است شرح آمدن سلطان بلاقی نبیره
شاه جنت پیغمبر الحبج اکبر پادشاه و استقبال نمودن مفصل این داستان آنکه چون جهانگیر پادشاه هند و ستان
جمیع برادران خود تیش را بتیغ سیاست مبتلا ساخته و در مقام آن شد که سلطان بلاقی پسرزاده شاه سلیم را که در
ایام حیوه خود جهانگیر پادشاه او را ولیعهد خود با وجود شاه جهان که فرزند بلاواسطه است نموده بود و قریب بهشت ماه
پادشاهی بعد از فوت آن پادشاه جنت آرامگاه برو قرار یافته تیغ ادو شاه جهان برین شده که او را بدست درآورده از ملک
وجود و هستی بیرون کند از آنجا که بزرگی تا نخواهد خدای سلطان بلاقی بروش قلندری و شیوه درویشی خود را از آن
ورطه پرتشویش بیرون انداخته بولایت دکن و بنگاله واقصی ممالک هندوستان به روش جهان چهنی را بعنت آنکه سلطان

داور بخش مشهور بود

جلائی است که بکشند سلطان بلاقی در روزگاری فراوان وقلیل وشماری بی پایان و در ان ولایات بسر میکنند تا آنکه درین ولا خود را بهزار
کر و فر از ولایت هندوستان بیرون انگنده احرام آستان اقبال پاسبان و درگاه سپهر جاه شاهنشاهی کشورستانی
ظل سبحانی که مدام کعبه مقاصد و مرام پادشاهان هفت اقلیم است بسته چه مکرر اولاد گرجستان و تتار بر خاک در روم
از روی امیدواری از این درگاه آبروی کامکاری یافته اند چنانچه شرح آمدن همین پادشاه هندوستان بدرگاه
خاقان جنت آشیان فردوس مکان علیین آشیانی از تواریخ روشن میگردد بیت همان درگهست این فلک آستانه
که آورده اینجا همایون پناه ❊ همانست این سده سربلند ❊ که باشد صد افتاده دستش چون لوند ❊ همانست این بارگاه رفیع ❊ که از
صبح انجمن قیصر شفیع ❊ همان خانقاهست این خضلاه ❊ اینجا کرانت بمور نشاه ❊ وچون آمدن مشارالیه قریب بدار الخلافه
صفاهان گردید فرمان نافذ شاهنشاهی شرف صدور یافت که جمیع امرا و سلاطین عظام و ارکان فخام و مقربان درگاه آسمان مقام وعامه
اهل صفاهان و تمامی وزرا عظام کرام بآئین شکوه و احتشامی شکوه مند باستقبال او بیرون آمده پیش از استقبال
بکمر اسب عربی با ستام طلا و زین مرصع بجهة او روانه نموده بعد از آن بآئین وجلالی زیب و شکوهی شگرف آن
سلالة الخواقین را داخل شهر صفاهان ساخته در منازل رفیع البنیان مشتمل بر عمارات وقصور رفیع شمار جای داده و
بجهة آن والا امکان هر روزه خرج منظوری و پیشکشان تعیین ساختند و هر روزه مقرب الحضرت العلیه العالیه نظارت
وجلالت پناهی حسین خان بیک ناظر خاصه سرانجام ضروریات مجلس جلال ایشان داده هر صباح و مسا خود بانجام
این خدمت متوجه بودند **ملاقات معدن بلاقی با نواب کشورستانی** بعد از آنکه آن سلالة الخواقین سلطان بلاقی داخل دار
السلطنه اصفهان شدند و بعنوانی که مرقوم شد در منازل مرغوب مشتمل بر وسعت و وفور گلهای رنگین نزول دادند
بعد از اندک روزگاری کشورستانی عالم پاسبانی سلطان بلاقی را بدولتخانه همایون طلبیده در عمارت دلگشای
نگارستان که از آرایش بخشش این نگین پرستان است بشرف گرامی ادراک ملاقات سامی کامیاب ساختند از بجز خاطر
نوازشات گوناگون شاهنشاهی و لآلی عنایات و توجهات بجز اندازه امیدواری رنج بخشند و آن بهشت اساس مجلس را
بنوای گوناگون از نغمه سرایان و تهیه اسباب عشرت نشاطمندی زیور بخشیده از اول چاشت سلطانی تا قریب بظهر
اوقات صرف عیش و نشاط میگشت و از انجا مرخص گشته نظارت واجلال پناه مقرب الحضرت العلیه العالیه
حسین خان بیک در موکب اجلال ایشان تا منزل اقبال آورده و بجهة ایشان خرجی معمول و مقرر نمودند **شرح فرستادن**
**ایلچی بجانب هندوستان** چون نوروز بهجت بنیاد کشورستانی بمبارکی و فرخندگی در دار السلطنه صفاهان بآئین شکوه
شاهنشاهی گذرانیدند بعد از آن وجیهت حسن برابر بحکم ضمیم یافت که سایر امتعانی که از جانب ولات هندوستان
با تنسوقات فراوان آمده بودند رخصت مراجعت ارزانی دارند تحت ایلچی شاه جهان را با تنسوقات فراوان از امتعه
عراق و تحف و هدایای بیشمار روانه ساختند و همین ایلچی ولاة دکن خبرات خانرا با هلالات وافر و تنسوقات بیشمار از امتعه

تازی نژاد



تازی نژاد و اقمشه و امتعه وافره بجانب دکن رخصت داده و بقانونی که سابق ذکر یافت وبجهة هندوستان ایلچی بجانب
پادشاه جم نشان شاه جهان که تهنیه و مبارکباد وی بپادشاهی تا بدر مقدس آفتاب اشراق کشورستانی ظل سبحانی بروی جم
ارجمند مصروف گشت که بجهة این مهم اهم که فراست و کیاست و دریافت ارجمند و مزاج دانی و قدرت ادراک [illegible]
ناچار در درگاه که زبده مخلصان خیراندیش و اسوه بندگان اخلاص کیش بنده قدیمی و مخلص جلال [illegible] اخلاص
سرشت صادق عقیده و فاسر و ترشت کامل اخلاص که نقوش جان سپاری و اخلاصمندی و بندگی از صحیفه ضمیر ناصیه
اقبالش چون مهر جهانتاب بر عالمیان روشنست و قدمت قدمش درین درگاه آسمان ریا و چون خط سرنوشت
از جبینش لایح و واضح بمنت رمنت قول درست گفتار [illegible] و صفت اخلاص بدار مقرب الخاقانی محمد علی بیک
صفهانی گرگ یراقی که از زمان خاقان عرش مکان بشرف دولت بار مجلس بهشت آئین [illegible] مفاخرت بر سایر
مقربان بزم اجلال شاهنشاهی بر افروخته خاقان جنت آشیان عرش مکان از خدمت [illegible] محرومی بر وفی پسندیده
چون نهایت کاردانی و دریافت مشارالیه بر خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی که مرآت تجلیات اسرار انفس و آفاق است
بمرتبه عیان رسیده بقانون زمان عرش آشیان بشرف توجه گرگ یراقی کامروا ساخته و درین سال تهیه اسباب و
لوازم آن فرموده حکم مطاع صادر گشت که با ایلچی گری بجانب هندوستان بجای تخت [illegible] نشان شاه جهان
روانه گردد و اسباب آن از اسباب عراقی و زربفت خوب و سایر اقمشه و امتعه که دیده دوربین سپهر مینا رنگ تا امروز
در خزانه هیچ یک از پادشاهان ماضی و حال ملاحظه ننموده بود و بصحوب مشارالیه روانه ساختند چنانچه مستوفی دار الملک تقدیر
از شرح و بسط آن تن بگرداب عجز در داده و با شکوهی ارجمند قریب دو هزار نفر از غلامان مسلح مکمل تیغ گذار در خدمت آن مقرب
الحضرت بصوب ولایت دلگشای هندوستان روانه شده و چون بخدمت والی هندوستان خبر ورود امیر تیمور گرگان
مستنده میگردد و در لوازم گفتگوی [illegible] برود یافت مافی الضمیر داد و تهرمانی داده اند و هر محل که با ایشان طور گفت و شنید
روی میداده سخنان متین تدابیر آمیز در جمیع مواد ادا می نموده تا آنکه قریب دو سال در آن ولایت دلگشا اوقات
مصروف داشته قماش ایلچی گری شایسته درگاه وصل باشد تمام نموده و بمرتبه که نهایت کاردانی و شناسائی از او ظاهر است
چون کام مراد رخصت مراجعت یافته تا قریب دو سال در راه بوده اند چون به دار السلطنه قزوین بشرف سای سجده
آستان سربلند و کامیاب گردیده عنایات شاهنشاهی چون نعمای الهی درباره او بظهور آمده همیشه در موکب اقبال
بکمال طمطراق کامیاب ابدی سعادت است و بتوجه خاطر مقدس مشارالیه روزگار است و در نفس الامر در طور خدمت درگاه
منظور است **جنگ امرای خراسان با ازبکیه که بغارت آمده بودند** چون فصل خریف که هنگام رنگ آمیزی قوای بوقلمون آسمانی
نامیه است در رسید پس از آنکه خاطر مقدس از سیر آرایش خزان و حنابندی عرایس بستان کامجو گردیده قصد بطرف
و محافظت شوارع دلیران کاردانان و شجاعان فرزانه تعیین نموده بجهة شورشی که [illegible] ازبکیه در خراسان انداخته از هر طرف

کوسفند این ولا مانده که بود بسبب ... شده بسبب استیلاج شده امراض جمیع و دیگر کاه دفعه جای ساخته بودند و برخی از

ولایت را بتصرف درآورده ... و در این ... بجانب تبریز ... خان و ... الامام قلیجان و ... محمد خان

بروز مصحوب ایلچیان تحف و هدایا و معذرت از اعمال او باشیان اوزبک گی آمده پای سریر اعلی و اظهار نایره غضب

قهرمان آفاق شاهنشاه کامبخش و کامران ... گی نموده اند ... همیشه ... بجهت قصد به تقویر خلل و نقصان در آن

مطاع لازال نافذا فی الاقطاع شرف صدور یافت که زبده مقربین اخلاص و عمده بندگان اقبال ... صفی خلف بیک

سفره چی باشی قدیمی که از آوان زمان نواب عرش آشیان تا این زمان میان جان سپاری بر طاق فرمان پروری استوار

بسته در هر خدمتی که باو مرجوع گشته آن را ... بظهور رسانیده و این معنی بر ضمیر مقدس آفتاب اشراق کشورستانی ظل

سبحانی روشنست و هر یک از ... ساخته ... ایشان را ... بتوجه ... باشی سرافراز

گردانیده ... سلطانی ... امتیاز داشته و بنیابت والد سفره چی باشی گری

بایشان مرجوع است بدین خدمت که بخراسان رفته با امرا ... از قزلباش ... ظفر ... زمان بیک

مطاع در سابق ایام در آنجا بود ... مشغول باشد مقرب الحضرت مذکور متوجه این کار

گردیدند **رخصت دادن خسرو پاشا را** چون ... بحضرت ... قاهره در آمد جمعی از عساکر روم که در آنجا متحصن بودند

همگی را رخصت انصراف داده بولایت خود روانه ساخت چون عساکر روم سردار خود رسیدند و احسان مروت و جوانمردی

و عنایت کشورستانی ظل سبحانی بعنوانی که ملاحظه نموده بودند سردار لشکر قیصر عرضه نمودند سردار مذکور نیز چون بعضی از امرا

قزلباش که در ولایت آذربایجان در قلاع ... ابالت و شوکت پیرای سلیم خان ذوالقدر و شمس خان ... و دیگر

از لشکر قزلباش گرفتار شده بودند ... **...**

بعوض داشت خود مصحوب یکی از ... خود بپای تخت همایون بدار السلطنه صفاهان روانه ساخته بودند و در عرضه داشت

خود اظهار تالیف ... نموده بودند بنابر ... سردار روم فرمان جهانگشای نفاذ گشت که ایلچی بصوب سردار روم روانه

گرداند **فرستادن ایلچی حسب الالتماس خسرو پاشا وزیر اعظم ... روم** برحسب فرمان مطاع مخلص روشن ضمیر و درست

قول دانای تدبیر ... صاحب تدابیر صایب و تصرفات ثاقب مجموعه کمالات مردانگی و طور و طرزدانی مقرب الحضرت العلیه العالیه

جانی بیک شاملو ... صحبت که بطرزدانی مجلس ... اساس ... مقدس ... دل و دیده ... لالی

گرانبها ساخته ... و تنظیم امور ... دریافت ... مطالب ... فراست ... شرح کلمات

قانون استحکام دولت ... لوح سینه صدق اندیش برقم اخلاصمندی ثبت کرده ... این دولت روز

افزون ... خط سرنوشت ... بر پیشانی ... تعلیم ... ویکجان ... از میدان ...

در انجام ... خدمات ... آسمان ... چون از ... انجام این

خدمت



خدمت ظاهر بود و بایلچی گری و سفارت بجانب سردار لشکر قیصر که فرمان پذیری بر جان ... خلعت فاخره و اسباب لازمه این خدمت

سرافراز گردیده از دار السلطنه صفاهان براه تبریز روانه شد **فرستادن سپهسالار بجانب خراسان و ...** چون مرام

خاطر اقلیم گشای کشورستانی ظل سبحانی متوجه خراسان و ولایات پیش نهاد ... مقرر گشت که از اوباش اوزبک در آن

اوان که موکب مسعود در عراق عرب بمحاربه عساکر قیصر روم گرم جدال و قتال بوده در برخی از سرحد خراسان نهب و غارت

مواشی و مراعی نموده بودند بجهت تادیب و تنبیه ایشان مقرب الحضرت العلیه العالیه خلف بیک سفره چی باشی ...

فرستاده در این ولا نیز عزم اقلیم گشای بر آن مصمم گشت که سپه سالار لشکر نیابت اثر با عساکر منصوره در خارج و حوالی سمنان

در ییلاق باشند که اگر فتنه در ممالک شرقی روی دهد با تمام شایسته در دفع و رفع آن ساعی باشند چون بر خاطر مقدس شوق

سیر ولایت دلپذیر مازندران بهشت نشان که آب رخ ... بوستان است غالب گشت عزیمت صادق ... برآن

مصمم شد که چون فصل خریف اول بهارستان ولایت دلنشین مازندران جنت نشان است عنان براق برق سیر اقبال

بدان صوب منعطف گردد سفیران و ... بان طرف روانه ساختند که ... نواب عرش آشیان

جابجا منزل بمنزل آذوقه و ما یحتاج مهیا دارند و منتظر ورود موکب مسعود باشند که در خلال این حال از جانب ولایت گنجه و قراباغ

خبر رسانیدند که ... بخت برگشته ... داود خان ... از منبع ... سبب

ناصواب اراده ... گرجستان طهمورث خان رسانیده ...

آتش فتنه بر افروخت اول مرتبه برخی از لشکر خود را که ... باشند بقتل ... گشته ...

روزگار بخت برگشته ... ولایت گنجه و بردع متوجه میگردند و چون لشکری در آنجا نبود و آن

ولایت بدان بخت برگشته متعلق بود تا نهب و غارت نموده و مراجعت بولایت گرجستان می نمایند چون مضمون ...

خلاف این اخبار بعرض رسانیدند خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی از اراده رفتن بمازندران بهشت نشان باز آمده

حکم جهان مطاع شد که سپهسالار ایران مدار با عساکر منصوره که بر سر او جمع آمده اند و با عساکری که در اقطار ممالک باشند

متوجه ولایت گرجستان شده خاک آن ولایت را بضرب سم ستوران بباد فنا بر دهند و کشورستانی ظل یزدانی

با مقربان موکب اجلال از دار الخلافه صفاهان ... عن طوارق الدوران ... که سعادت ... بمجری اقبال

روز سه شنبه ... شهر ربیع الثانی ۱۰۴۰ اتفاق جهانگشایی و کشورگیری ... تمام ...

... و فتوحات ... ترصیع یافته ... تاییدات یزدانی ... استوار ...

سرزمین بابک عالم ... و سطوت کسروی پای ظفر و فیروزمندی بر رکاب کشورگیری ...

و ظفر و عطیه بخش ... ساحت میدان صفاهان را از طلیعه آفتاب جهانتاب اقبال ... بطرف دروازه

طوقچی که بطرف شمال شهر مذکور واقع است متوجه گشته ... باغ ... بهشت ...

و از نشیمن قبهٔ بارگاه سپهر خرگاه که با اوج کیوان دم از برابری زده رفعت بهشت برین داده و صدای کوس عالمگیر کشف عالم افراز گوش
سپهر جای گرفت و قرب دو هفته خاقان اعظم مردمک چشم عالم در آن باغ دلگشا بساط عشرت گسترانیده و بطرف فارس
مهرعلی خان بطلب حاکم آنجا امام قلیخان فرستاده و در آن ایامی که باغ مذکور از شرف موکب مسعود رشک خلد برین بود مقرر فرمودند
که مستوفیان مشاغل دیوانی خصوص نویسندهای دفترخانه همایون شمه از مداخل و مخارج درست ساخته بنظر اشرف در آورده بجهت
انتظام مهام روزگار و استطلاع بر کیفیت و کمیت مداخل مرد بار بیش … بعد و جهت ساخته و بجهت تحقیق بقایای ممالک محروسه
برفعت و جلالت آرای فقیه النظیر وافی تدبیر والا ابراج مجد و اعتلا صاحب شیم مرضیه و صفات قدسیه روشن رای راست
گفتار مستوده اطوار بنده مخلص دولت ابد طراز فهرست سامی دفتر کمالات میرزا محمد معصوم مستوفی بقایای ممالک محروسه
و ناظر کل دفترخانه که ذهن دقیقش مفردات دفتر حساب را افراد آن بشرح الف داخل شمه استشعار کرده و مجمل و مفصل و فقرات دهندی
ذا المقر بهر آن کشیده و رقم که شمه تنقیح ابواب جمع ساخته در فنون جامع نکات انشا طبع نکته سنجش قادر و در صنایع و نکات عربیه فکر
لطیفش ملیح ماهر است و در فن ارجمند حساب دقت رای رزین بنش بکلک برتری بر سایر استادان این علم برطاق شهرت نهاده
و بر شمه علم معانی نگار که هر بار رو اصلی نژاد دیهیمی تشنه لبان بوادی مقاصد را بوادی مرشحه کاهجوی خضر اشاره نموده و فرزندان رزینی
وافر با مردی و جوانمردی علم سحر نگار کلید گنج گنجینه دولت در دامان روزگار رنگینه ضمیر دو دمین صواب نمایش فهرست حساب
فردا از روزنامچه امروز استخراج میکند بیش آثار و لیستنا از آن روشن ضمیر بعرصه ظهور آمده منشور عالیات درین ولا منظور
نظر مهر آیین کشورستانی صاحبقرانی ظل یزدانی گردیده به تفقدات گرانمایه ممتاز و نگارگرد بده و رتق و فتق و قبض و بسط بقایای دفاتر
سابر ای رزین ایشان حواله نموده و فرمان فرما ایزدی شرف ظهور یافت که هر جا نویسنده کاردانی باشد در دفتر ایشان بکتابتی
که آن والامنزلت فرمایند ساعی باشند و بسعادت خلع فاخره طراز متمکن گردانیده و از مطبخ همایون مرسوم و خرج … طعام الوان به دفتر
خانه ایشان میرسید و هر یک از نویسندگان را که مساعی ایشان بدرجه قبول رسیده تنبیه نموده از مشاغل باز داشتند با وجود آنکه
هر یک در فن حساب یگانه روزگار بودند تا وضع این فن کرده اند مانند ایشان کم نویسنده یافت شده بلکه توان دعوی کرد که اصلا
یافت نگشته لیکن در موقف اجلال حسن اهتمام ایشان بطور دلخواه بمنصه ظهور نرسیده معزول نموده بر جای گرفته توجه موکب
**رایات اقبال بجانب دارالسلطنه قزوین** و چون همه جا توجه خاطر آفتاب اشراق کشورستانی ظل سبحانی بر تخریب ولایت گرجستان
جزم بود بعد از آنکه یکهفته در باغ فرحبخش که بسبزه و سنبل و ریاحین و یاسمین آراسته و پیراسته فواره آب بدامان
فلک اطلس بشوق یازیده درختان چنار بر کنار انهار چون سایبانان اقبال بزوال ساحت چمن را اجزاء بلو بعارت …
و کشورستانی عالم بامبانی در ایام و لیالی این جنت آباد داد عشرت و کامرانی داده با ملازمان موکب جلال العیش و النشاط
اوقات سامی مصروف میداشتند با وجود اسباب نشاطمندی چون سرخوشان صهبای غرور از تنظیم امور جهانی جهانبانی
لحظه غفلت راه نداده تا آنکه بعد از یکهفته والی فارس امام قلیخان وارد گشته بساط سعادت سجده اشرف کامیاب گشت



و چون از افعال و اعمال برادر مردود داود خان بمرتبهٔ آن گراییده بود که قتل گردن از کشیده شیخ مسعود بود و درین ایام مشغلی
گشته بود و بار بر گشته بختی را که شاکی بکوه و تاریک شب او را بر و برگشتگی روزگار سپهر مبرد با وجود آنکه مسعود گردید از او را حال او
بزلال نوازشهای گرانمایه مرحمت بخشیده فایده دانیده او **شرح داخل شدن رایات جلال بدارالسلطنه قزوین و … مطایات** اقبال
بساعتی سعادت دانیده داخل دارالسلطنه قزوین شده مسکنهٔ آن بلده دیدگان بهجت و سرور با استقبال رایات فتح آیات بیرون
آمده بزمزمه سرور کلاه تفاخر با اوج آسمان رسانیده و دولتخانه سپهر آسا نشیمن از فیض آفتاب اقبال نموده حسب طور شد …
و ورود موکب مسعود از جانب سپهسالار لشکر فیروزمند اخبار تسخیر ولایت گرجستان رسیده شادیانه شاهی نوازش در آمد که
کل ولایت گرجستان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده و طهمورث مخذول با داود مردود در جایهای بی نشان متحصن گشته
شده و سپهسالار ظفر مدار تنسیق و تنظیم آن ولایت دلکشا بر وجه مرغوب نموده ایالت و شوکت آرای عظمت و شهامت
بجای رستم خان که بزیور تربیت شاهنشاهی قامت ایالتش طراز منور گشته و الا بعد از ولات آن ولایت آسمان …
بر ایالت تمکین ساخته قلعه کجاست و در حصانت قلعه سپهر با تمام رسانیده و حسب الحکم جهان مطاع ایالت و عظمت پناه سلیم خان را
با لشکری فراوان در آن قلعه گذاشته شده و بعضی از قلاع آن ولایت که دست تصرف ولاة ماضیه در مدت با کیار … رسیده
بود … لشکر فیروزمند جوار تصرف در آورده چون قلعه … که بر فراز کوهی مرتفع واقع است و کمند وهم بفراز آن دست
تصرف نیازیده درین سال بتصرف اولیاء دولت روز افزون در آمده کل آن ولایت بتصرف در آورده **شرح توجه …**
**کشورستان قزوین داخل …** هنگام اکثر قشلاق همایون در دارالسلطنه قزوین سوی و ادوار … جهت ارجمند
کشورستانی ظل سبحانی شاهنشاه ربع مسکون … بنده نظم جهان و جمهور … در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام
مصروف بانتظام احوال جهان و انتساق احوال جهانیان بود و جهانگیر خواهش طلیع آفتاب اشراق بود دلیطور رسید جنش
نهاد همت بلند ارجمند پادشاه بود کفت کرنفس قدسی که بتائیدات الهی آراسته و ذات ملکی که بشارات الطاف ایزدی
پیراسته به بسیاری علم اقبال بمفهوم … خان اعظم زین الاید … عنوان لطل الهی … که مستضعف اکل یوم زیاده من علم واه
فی کل ما الغوا … و صعود … صعف … گرچه کوهری ورای نخوه او فزود آمدی یکبای تحفه که لباس جمال از عالم غیب و دست
ابد و لا رحب … سپهر دولت و سعادت پیوند مضمون این بیت که … هر که او ادب طلب کند … بر بساط شرف طرب بخشد
از ره اخلاص او … ابتکار … که … آفتاب جهانتاب اوج سپهر پادشاهی را عروج بر معارج کمالات دهند که زیور ذات ملکی
ملکات است ناچار … اختر آسمان شاهنشاهی را … بر معارج سعادت دارد … و تازه نهال … چمن ظل الهی را از رشحات
فیض تمام نشو و نما و درخشنده و شمع انجمن پادشاهی را اقتباس انوار معارف فروغ ضیا در خور است بنابرین … بروزی که
تنگ اختری یار بود … نمود … دولت چه یار بود … نظم کمالات صوری و معنوی که پیرایه پیرای آگاهی و شاهنشاهی است علاوه
همت فضوی ساخته روح القدس توفیق … شاه تعلیم مفردات کلام ملک علام … چهره معلم آسمان سیر … و دفتر

کبرق تیز کلام را بجو و نسبت دیده و آب زلال را بجو و موسوم کرده اند بحفظ کلام الله که حبل متین و هادی راه یقین است مشتاق
گردانید و لوح محفوظ دل الکامل را که بلال شاهوار و بود و فیت شاداب آبدار تائیدات الهی ترصیع یافته بتحصیل کمالات نفس
الامری زیور کامجو بخشید لهذا سیادت و دانش و حکمت پناه ارسطو فطرت بقراط طویت روشن ضمیر دانی تدبیر مجموعه
کمالات صوری و معنوی دانش آرای بخش پیرای حلال غوامض مسایل کلیات قانون مزاج دانی و نقاد نقود گنجینه بلیغ انشا نشی
و معانی نگاری و سخن طرازی حکیم فخر الدین احمد شیرازی که از دور معانی رنگین و کمالات دلنشین طبع و فیض کلمن جست
در روی کلمهای کمالات رنگین دلنشین بر روی یکدیگر ریخته و معاجین دانشوری بتهید تصرفات دقیقه در آمیخته جوارش
مزاج آگاه دلی و سخن شناسی از فیض اهتمام دانش پیرایش باعتدال قرین و نسخه معالجه اعجاز نویسش مانند نفس عیسوی فرح بخش
و دلنشین و نشاط افزا خوشگوار تصرفات دلپسندش دلهای دانش اندیشان روزگار را نشاط افزا و وقت انگارپیچ
آمیزش از لوایح شرح لباب وعلامات ظاهر و هویدا اند بکشورگشا چون از ناصیه اقبالش ارجمند پایه کمالات برخوانده
نظری که بسیل سنگ یمن و اقتاب لعباحت و تکشای چون کند بدان دانش اساس دوراندیش تمود و نمود بشرف اکید
خوانی پیرایه بخش دار الملک عالم مردم دیده بنی آدم مظهر قدرت ربانی مظهر صفات قدسیه صمدانی شاهنشاه آفاق
نارک مباهات برافراخته بمساعدت عقل دوراندیش زانوی ادب نه کرده بتعلیم آن نور پرورد ربانی مسند معلا گوئی
والی الحقت نمای دار الملک اشتهار گردید چون دل آگاه فیض پرورد الهی بنور توفیقات سبحانی پیرایه جاوید یافته در
اندک زمانی سواد خوان مکتب عقل گرانمایه گردید و طبع مقدس که بفروغ انوار آگاهی زیب والا دارد چون مشتاق تحصیل
کمالات گشته بود در عرض دو سه ماه سرمشق نویسی دبیر عقل گشت خط نسخ تعلیق را پیش دو جهت ساخته و در اندک زمانی
نسخه خط مبارکش چنین نقل را غیره ساخت الکنون با وجود وصید و شکار و تهیه بزم عشرت بخش چون سرخوشان صهبای غرور
مغرور لذات نفسانی و مغمور لطایف مستلذات جسمانی نگشته خاطر مقدس بمرتبه راغب بتحصیل کمالات است که تعطیل
بنفس اقدس که رشته بود بمعقول مقدس دارد روا نمیدارند و اکثر اوقات مصروف اوقات مساعی تحصیل کمالات است
در شناسایی خط و تصویرات بر استادان این فن دقتهای رنگین بیکبر ذکر چون بدیده انصاف درآورند هر یک از آن تصرفات
نگون اصحاب کمالات دست ایزد کام بخش آفتاب اقبال این نور پرور دولت الهی بر آسمان مراد تا انقراض ادوار تابان
دارد سوانحی که در ایام قشلاق در قزوین رو داد گشتن از مرقدهای والد چون خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی را هوای ولایت
قزوین دلنشین افتاد و بعد از آنکه قشلاق در آنجا بظهور رسید تمامی همت قضا سطوت قدر صولت بر تنظیم اوضاع روزگار و تمشیت
مهام امور متوجه گشت و بکنه مصالح کلی که جز آن نور پرورد سبحانی را اطلاع بر آن حاصل نیست بجهت ثبات دولت روز افزون بجهت
بنیان اساس دولت برخی از بندگان قدیمی را که بسبب برگشتگی بخت آثار جرائم کلی از ایشان ظاهر شده بود بجز نهاد و جزا اقبال
ساختند زیرا که نسبت بر علیا علم پیش از دیگر ایشان بظهور رسیده با وجود آنکه کشورستانی ظل سبحانی قزوین دار الخلافه

هزار تومان و هشتاد هزار تومان بمدد اخراجات بایشان عنایت مبذول شد و بر رعایا تحمیلات کلی نموده لهذا بجهت تشیید مبانی
سیاست کبری و حیا کبری کاسس قطب الملاذ و کثرت ایشان را تبعی مقرر و بعد از آن فریقت دستور که تا آن بکاخ و مقام داده و داد
دانشان غافل که مدبر کارخانه عالم بمراج محفوظ دل آگاه مینمود که بنور توفیقات ربانی روشن است اوضاع هر یک از افعال شنیع ایشان
ملاحظه نموده بسزا و جزا در خور هر یک از جرائم ملکان و خاست سرشت و برگشته بختان تبه سرنوشت را که سر رشته
دولت سرشار و غفلت بیشمار گشته چشم از عاقبت امور پوشیده اند و اعتبارات چند روزه سپنجی سرای را حصار
خود ساخته اند خواهند داد و فرمان قضا جریان قرة ایزدی بنفاذ پیوست که مرجع مسکنان موکب سیاست کمال زنده کانی امام
قلیخان حاکم فارس که از ریشه نبات بکمین استقرار فزوده بود و شاخ و برگ جلالت قدر و نباهت شان بسبب تربیت
شاهنشاهی کشورستانی ظل سبحانی در ساحت استشعار پهن کرده از پای در آورد و او مقرب الحضرت العلیه العالیه علی قلی بیک
نایب دیوان بیگی و بیدادل صحبت قیچاج خان بستان سر او را از مرکب تن جدا ساخته بر خاک مذلت انداختند و پسر او را که
گسستن ابنا حاکم لار و میر دیوان بود در پنج سیاست بلاک ساختند و بقیه اولاد و ذکور او را از ابد ساختند و در حین از نوبل تخصیص
ساختند و جمعه وجود در استیصال آن طبقه جرایم بلک در دار العدل قضا و قدر گشتن میرابو الحسن فراهانی که بزیور فضل
و دانش آراسته بود و اگر چه بسبب مصاحبت ایشان مرتکب بعضی فسوق میشد لیکن جوهر سیادت و نسبت با آن دودمان
ولایت درست داشت با وجود آنکه نیابت علاقه با دو داشت جانبخشی و بعضی اوقات که از خدمت جدا شده بود این شعر
خواجه حافظ با و نوشته شد که ⁂ دامن کفن نکشم زیر پای خاک ⁂ باور مکن که دست ز دامن بدارمت ⁂ گر بایدم شدن سوی
هاروت بابلی ⁂ صد گونه ساحری بکنم تا بیارمت ⁂ آن سید فضل را بقتل در آوردند و نتیجه آن با ایشان بزودی رسید و آیات
شیراز را بایالت و شوکت پناه اغورلو خان ایشک آقاسی باشی شاملو عنایت نمودند و در رفعت و جلالت پناه صاحب ملکات
رضیه و کمالات و شیم مرضیه روشن ضمیر دانی تدبیر اخلاص پیشه قدوت الوزرا میرزا محسن اصفهانی که سابقا وزیر مقرب الحضرة
العلیه العالیه حسین خان بیک ناظر بود با وزیر خان مشغول خلیفه و دستگیر آورده شیراز را ساختند و اوقات قدسی ملکات
مصروف عیش و کامرانی بود و قشلاق زمستان بکمین ثیل در قزوین واقع شد شرح قشلاق قزوین و احوالات مسعود میرزا
دریش بخجسته آغاز و انجام ایام که رایات جلال دار السلطنه قزوین را مهبط فیض ساخته بود بعد از نزهت سرای غیبی سعادتی
بهجت مسند روی داد و ظهور مولود مسعود پادشاهزاده کامکار یایک جهان شاه اقبال و قران جاه و جلال بوقوع پیوست و آن یگانه
گوهر درج شاهنشاهی که پرورده فیوضات ربانی و توفیقات سبحانی است بطالعی فرخنده سایه فرخی بر کشور وجود افکنده اصحاب
تنجیم و ارباب معرفت تقویم با سطرلاب فکر و رساندیش زایچه طالع فیروزش را استخراج نموده ملاحظه نظرات کواکب و اتصالات
کلی و ثوابت انوار از طول و بقا نموده معروض منهیان محفل خلد آیین گردانیدند و در زمانی مسعود آن والا نژاد اوج سلطنت را که از
شعشعه جبهه لامعه ساحت بلاد انتهای عالم را نورانی کرده با اسم گرامی جد سکندر شان سلطان محمد میرزا موسوم ساختند و نواب سطاب

صدای شرقین گلبانگ دوران و دوست و ذکر کشش اهالی و فیض کشش که غرض امیر ممالک و شوکت مأمور گشت و آن نیز گیتی افروز ساخته که دوران مرصع کار از
لآلی شاهوار و یواقیت آبدار ترصیع یافته بود و آرام بخشیده نمود و الحان معتدل مزاج که از بستان رونق و صفا ساخته شده بر انجام
اقبال چنانچه منظر تعیین نمود و جشن پادشاهانه گستر این و از هر طرف مطربان خوش نوا و بلبلان گلستان سرای نغمات عود و بربط
علمای زمانه را که شمال دادند و در روز معظم انقلاب شرعیت مقدس مجلس بهشت اساس عقیده ترغیب دادند اصحاب فضل و
دانش و ارباب صلاح و صدا و ریش در این بزم عشرت سند جمع آمده مبارکی مقدم مبارکه را دعاهای اجابت اثر ادا
الهی استدعا نموده می نمایند شرح وقوع نوروز ... سال ... هنگام آنکه ... تحویل نیر گیتی افروز
بر اهل آسمان روز ... گردید مبارکی و فرخی ایام فرخ انجام نوروزی را جشن و شوکت شاهنشاهی جا به است کشورستانی
ظل سبحانی از فیض جلوه آفتاب جهانتاب عرصه جشنگاه را ابر ایه ساحت نور بخشیده بندگان که با این آسمان اساس
بر دوری جهان افروز بیکران انشانی خورسندی برخورسندی افزوده مجلس بهشت اساس گسترانیده اسباب عیش و نشاط را
ساخته از نشاء باده خوشگوار عنایت ظل الهی چهره امل برافروختند و باستماع نواهای بهجت سنتهای زمانه را انتظام و رونق
داده نشسته و بعشرت و کامرانی زنگ ملال از مرآة خواطر زدودند و از اطراف ممالک اخبار رفاهیت و امنیت در اهتزاز
بود و بعد از ایام فراوان رایات نصرت آیات بغیر و زرسندی متوجه ولایت دلگشای آذربایجان گردیده و بشرف زیارت
آستان قدسیه آسمان درجه صفیه صفویه جنت بالا زار اللّه ... کامیاب شده از آنجا کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه تبریز
گشته از لمعات اقبال آفتاب اشراق آن سرزمین را روشنی بخشید و بساعتی سعد داخل دارالسلطنه تبریز شدند و چون
سپهسالار ایران مدار در ولایت گرجستان فتوحات فراوان روی داده بود و با حداث قلعه در آن ولایت دلگشا
مشغول بود بعد از آنکه سپهسالار از قلاع و استحکام قلاع در ولایت گرجستان با تمام رسانید و عساکر فراوان در آن قلعه
آسمان رفعت گذاشته و چون تنظیم ولایت فلک پیمای گرجستان بر وجه مرغوب سپهسالار فلک اقتدار نمود و نهب
و غارت کردستان را وجهت ساخته از درگاه اقبال ارد اتحاد استدعا نمود که با عساکر ظفر مند متوجه نهب و غارت
ولایت اکراد شوند کشورستانی ظل سبحانی نیز مسئول او را بانجاح مقرون داشته و چون لشکر قزلباش ذوب و وبال
بودکه در سیاق ... شایسته قیام داشته و اجتماع و از هم پیوسته بود و قرار داد خاطر سپهسالار این بود که نهب
و غارت برخی از ولایت ارزن الروم نموده اکراد را نیز تنبیه شایسته بجنبد از ولایت چخور سعد و ایروان متوجه شده
حاکم آنجا با لشکر خود روی بطرف قلعه و ان نهاد و چون لشکر روم در آن ولایت و دیار بکر ... جمع آمده بود سپهسالار
سپه بر لشکر قسمت نموده دلیران فیروزمند در اندک روزی سپه را جای قلعه رسانیدند چون لشکر نزدیک رسیده
صف محاربه بجا راستند تا آنکه دلیران لشکر فیروزمند در آن معرکه داد مردانگی و دلیری داده ابر جانستان باران آن
مرگ بر دشت ابدان ... ریخت و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه تبریز گشت شرح وقوع ... هنگام انکه نیر اعظم ...





عالم یعنی آفتاب عالمتاب سایه فرخی و فیروزمندی بر منزل حمل انداخته و نور و رایت بلند اکشورستانی ظل سبحانی صاحبقرانی
و نشاط مندی بساط انداخته و جشن پادشاهانه آیین شوکت خسروانه طرح انداخته و اوقات سامی بعشرت و کامرانی بانجام رسید
بعد از آنکه ایام نوروز فرح افروز بپایان آمده بحکمت تشید مبانی تنظیم دلگشای خراسان ایالت و شوکت آرای امیرخان ...
باشی را رخصت انصراف ارزانی بر ایالت خراسان و بودن در مشهد مقدس صلوات الله علی ساکنه نمود و بسرعت متوجه ولایت خراسان
گردید و از طرف گرجستان فرود رسانان خبر رسانیدند که لشکری که با ایالت و شوکت و عظمت پناه رستم خان والی گرجستان
بودند با والی و اعیان در دوران که دختر والی دارا زار رستم بنکاح در آورده و از آنجا نقل می نمودند چون با لشکر باشی اجوق میر
بخاطر والی باشی اجوق میرسید که به سر راه آمده دست بردی نماید مقارن آمدن ایشان عساکر فیروزمند با والی و اعیان میر
سنان و دمار از نهاد ایشان بر آورده تمامی را بمراد المعذا عقاب قهر و غضب میکردانند و القاه باشی اجوق را بحضرت اعلی آوردند
چون هوای ییلاق در آن وقت مطلوب بود و قشلاق ... بطرف ییلاق سهند متوجه گردید چون آن فرخنده مکان مخیم اقبال
گشت اوقات سامی مصروف بصید و شکار بود هر روز بزم خرم دلکشی از فیض جلوه همای اقبال طراوت می یافت و
تابستان را در آن ییلاق دلگشا بانجام رسانیدند سوانح ... و تبریز ... در آن اوان که رایت
خورشید طرایت جاه و جلال قشلاق در تبریز نموده بودند سوانحی که روی داد برین وجه است در آن ایام میرزا محمد واقعه
نویس و رقم نویس مجلس بهشت اساس اجابت حق را لبیک گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست مرتبه او را که رقم نویسی
بشد بکلانت و اقبال آرای جامع کمالات مرضیه و شیم خجسته رضیه روشن ضمیر و اتی تدبیر میرزا محمد معصوم مستوفی بقایا
و ناظر کل دفترخانه همایون عنایت فرمودند و بعد از تفقدات شاهانه و نوازشات خسروانه برو افزوده چون ابواب مشاغل
در هنگام استیفاء بقایا منافع کلی در محاسبات دیوانی بهم رسانیده و بکوشش ذاتی و کم طمعی انجمن نمایان و این امر را
بر شیاسی داد و در و کار میفرماید که تمامی خلایق در همسازی پیش بردعای دوام بنیان اساس خلافت افزونی داد و مدام در
مجلس ارم اساس بیکران انشانی کامروا است مدام توجهات ارباب فضل اصحاب علم را با حوال ایشان و امیر سند و نمایان
نظام بوی همت مصروف عمای خیریت درین دولت ابدی اساس و سکنه مشاهد مقدسه و عتبات سدره درجات نوازشات
فراوان نموده معیشت ایشان را بطور مرغوب صورت انجام میدهند و خرجی و زاد در اعلاء داده روانه می سازند و در حمایت
و خواندن ادعیه ماثوره و جمیع اکاد منتش بسی راغب است و هنگام آنکه اراده عزم قدسی اساس بران مصمم گشت که از تبریز
متوجه ییلاقات شوند سپهسالار لشکر نیابت اثر دیوان بیگی ممالک و لشکری فارسی که مصداق این صفات عظمی ذات قدسی
صفات این جانب است در تبریز امر اعلی صادر شد که بانضباط و ربط و رتق و فتق معاملات آذربایجان ... ماینه پیر صواب ...
ایشان واگذاشته شد و رایات فتح آیات بخورسندی کوچ بر کوچ بصوب ییلاق متوجه شده در اطراف محروسه ممالک ...
امنیت و رفاهیت در بن اساس کافه احباب و که عطیه یزدانی است و ما افتراز بود و خاطر مقدس کشورستانی ظل سبحانی ...

از ضبط اوضاع روزگار دست داده اوقات مقدس مصروف سیر و شکار و گشت صحرا و مرغزار بود و از ولایت خراسان هر
روزه اخبار فرح افزای در پی در حرکت بود و کینه اندوزان آن ولایت در بادیه ادبار سرگردان بودند و ایالت و شوکت پناه حسن خان
حاکم هرات و بیگلربیگی خراسان که در قشلاق تبریز بشرف سجده اشرف کامیاب رخصت انصراف داده و نوبتی از عنایات شاهنشاهی
که بر مراتب او افزوده بخطاب دعاگوی صمیمی چهره اقبال را رنگ برافروخت و با بهمان توجهات سکندر حشم و از راه بکور رسندی
ملک گردیده متوجه ولایت خراسان و ممالک شرقی گردید توجه رایات اشرف بجانب ییلاق سهند و وقایعی که در آن جا روی داد
چون رایات جاه و جلال بظفرمندی و اقبال بفرح ترین ساعتی سعادت افزا و گرامی اوانی اقبال پیرا از دار السلطنه تبریز که قشلاق
همیون آن زمستان در آن خجسته مکان روی داده پای اقبال برکاب قمر انتساب در آورده متوجه ییلاق گردیده صحن صحرا
و دشت از قبس جلوه سپهر احتشام نمونه بهشت و نسیم فیض بخش موسم اردی بهشت گردیده منزل بمنزل ساحت فلک فضای
مرحمین از فیض جلوه اقبال رشک بهشت برین گردیده اوقات سامی بنشاط افزائی گذران بود و بصید و شکار و تماشای صحرا و دشت
و شکوه مراد مرام بوده کوچ بر کوچ متوجه ییلاق سهند گردیده چون آن خجسته مکان مضرب خیام آسمان مقام گردید انار
ممالک نسیم مشیت بشام جان بندگان درگاه آسمان جوگاه میرسید و هر صباح کوشاه زرین بال بهر از اوج سپهر طالع گردیده
ساحت روزگار را منور میگردانید کشور ستانی ظل سبحانی متوجه صید و شکاری گردیده زنگ زدای خاطر مهر آیین بودند و از
وقایعی که در آن مکان روی داد آنکه میرزا طالب خان وزیر اعظم را که مدت ها دچار غرور گشته بود و بعنایات شاهنشاهی مستظهر
بوده مدار کار بعیش و کامرانی انگیخته بود و اخلاص فطری را که با منجذب این دولت روز افزون دارند قلعه و حصار خود
ساخته بود به تیغ سیاست چکره هستی اش از نظم النیام جدا ساخته بود و هستی گرفتار گشت و او غورلو خان ایشیک آقاسی
باشی چون شب مست غفلت و مدهوش بکرباس بارگاه ملایک آرامگاه که قبله هوشیاران هفت اقلیم است
در آمده با کشیک چی گفتگو نموده بود و به تیغ سیاست سر انگیختند و حسن بیک غلام خاصه قبیاوی اصحب را نیز به تیغ
سیاست سر انداختند و یک روز آن رسیاست بظهور رسید و ایالت و ولایت پناهی و منوچهر جلیل المرتبه ایشیک
آقاسی باشی را بایالت و شوکت و عظمت پناه امام قلیخان شاملو عنایت فرموده و بمرتبه خانی سرافراز ساختند و عنایات
پادشاهانه درباره ایشان بدرجهی بظهور رسید که حوصله عبارت را گنجائی آن نیست چه منشا رابیه بیگمان فنائی و اخلاصمندی
و صوفی گری روزگاری فراوان و دلیل و نهار سی یکجا پی یانت گرده کمال مباهات برافراخته و الدابتین مرحمت پناه صوفی
آرامگاه بهرام بیگ یکه یوزباشی اجاقلوی کرایلی از آن پیشتر در جهاد شاملو جنت در زمان عرش مکان انار الله برهانه بولور
عنایات سرافراز بود و بعد از لوازم خدمت بنواب خانی چون مفوض گشت جونی سرکرده این امر آنگاه مستعد نظر
تربیت بی اندازه صاحبقرانی ظل سبحانی را سرمایه مباهات ساخته بمرتبه خانی سرافرازی بهم رسانیده و منوچهر یوزباشی
ایشلو برادر ایشان مرشد قلی بیک عنایت شد و چون اخلاص ایشان درگاه و تبین پناه الیه بهری را که خلف خانی ایجاد و تمکین
نقلین ا



و بادیت اصلی از خلق آسمان و زمین وجود مقدس ایشان است و در نشأه عالم صوری نیز بفیض وافر و فضلی مشکور و امان حضرت ایزد
مباهج [illegible] بیکران و شکاری مقصود همه را خوش دل مرتبه رتبه جاه و جلال و افزونی مرتبه اقبال نواب مستطاب معلی القاب جهت [illegible]
و عظمت آرای شوکت و حشمت پیرای فهرست گرامی دفتر مجد و جلال زیور بخش معارج اقبال روشن ضمیر اسطوره تقدیم
النظیر حضار دی آثیر دستور اعظم ناظر منظم مصالح [illegible] ناظم مهام عالم اعتضاد السلطنه القاهره رکن الخلافة الباهره موتمن
دولت [illegible] و الدولة العلیه العالیه میرزا محمد تقی که بعد از آنکه بجا بود حضرت و حیث وجودی بخشش و فراز انطاق
اخلاص درگاه سپهر [illegible] سلطان المشرقین برهان الخافقین ابو الحسنین امیر البرره قاتل الکفره علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه بر جبهه [illegible] گرامی خدمتی که وفور [illegible] کشور ستانی ظل سبحانی صاحبقرانی بتفویض آن سرافرازی داده و اتمام خجسته
امام سعادت انجام ساختمن و تجدید گنبد مقدس نجف اشرف صلوات الله علیه و آوردن آب فرات بآن ارض مقدس بدان
[illegible] دولی تدبیر مرجوع ساخته [illegible] در آن خدمت آسمان اساس سعی اخلاص سرشت بظهور رسانید که مانند مهر جهانتاب
انگشت نمای روزگار گردید و نهال اخلاص و ارادتش بار دور میوه مراد بنوعی گردید که دیده روزگار از تماشای آن بهشت
و دست و گریبان گشت چه هجوم حساد و کوته اندیشان و معاندان [illegible] اسباب جفا و فراهم آورده [illegible] سبب بولانی
عقدهای شکوف [illegible] گرفته و دقیقه از رسوم جفا و نمودی نگذاشته اما از آنجا که عنایات ایزد گره گشا و کارساز مستمندان
بوده اخلاص به منصوص [illegible] غباری بر آینه اقبال آن فرید المثال راه نیافته عروج بر معارج [illegible]
ابهت و جلال و مدارج [illegible] اقبال [illegible] بعرصه ظهور آمده عنایات شاهنشاهی چون [illegible] آن درة التاج گرامی
جز از پیش مشهور [illegible] روزگار گردیده [illegible] که سیل [illegible] جهانتاب بساحت [illegible] اندازه
انگیخته و بشرف منصب ارجمند آسمان پیوند وزارت اعظم که از امهات اعاظم [illegible] کامیاب دارین گردیده خجسته رقم آن
گرامی خدمت بخط مبارک اشرف که [illegible] و از رحمت عنایت [illegible] ایزدی کامجویشت تعلم در
آمده و چون این جنبه خدمت را سرمایه مفاخرت ساختند [illegible] همت [illegible] گرامی مصروف انجام مرام
کافه انام [illegible] اوقات مصروف انتظام اوضاع [illegible] اوضاع روزگار را
مرد یار ساخته رتق و فتق و قبض و بسط تمامی مطالب دار الملک عالم برای مهر جای ایشان حواله داشته و همگی توجه بلند
بر انهدام بنیان اساس ظلم و طغیان [illegible] از اول طلوع شاهین مهر از افق سپهر تا هنگام غروب اوقات سامی
مصروف انجاح مهمات کافه رعایا و عامه برایا که ودایع پروردگار [illegible] گشته تغییر و تطهیر جمیع امور [illegible] رضای
خالق و رفاهیت خلایق [illegible] اوقات [illegible] دعای خیر [illegible] دوام دولت ابدی انضمام
[illegible] و بعد از آنکه هوای دل آسای ییلاق [illegible] سردی گرد و رایات اقبال آیت
[illegible] کوچ بر کوچ داخل دار السلطنه قزوین شهر جمادی الاولی سنه [illegible] شد و از [illegible] جهانتاب [illegible]

ساحت دلگشای قزوین فروغ بخش دیده و دو چمن گردید و قشلاق همیون درین زمستان در آن نزهت گاه امکان اتفاق افتاد
و اوقات سامی برکات به عیش و کامرانی میگذشت و از اطراف ممالک محروسه تهنیت بشارت بندگان درگاه سپهر اشتباه از
جانب ممالک شرقی و ولایت خراسان خبر رسید که عبدالعزیز خان ولد والی ترکستان نذر محمد خان عالمگیر لشکری انبوه
از اوزبکیه فراهم آورده به ولایت خراسان متوجه شده و نواب مستطاب قورچی باشی با امرای [illegible] حاکم مشهد مقدس
معلی مرتضی قلی ایالت و شوکت آرای منوچهر خان باستقبال افواج اوزبکیه رفته چون نزدیک [illegible] میکرد و صفوف شیر صولت
قزلباش کرم مغلوب گشته به سیاری تیغ دشمنان دمار از جان اعدا بر آورده و جمعی ازیشان طعمه شمشیر خون ریز ساختند
و احدی که خبر به بلد برد از ایشان [illegible] چون طلعت حجاب میکرد و در فرار [illegible] عبدالعزیز خان [illegible] دریای محاربه
خود را به ساحل نجات میرسانید تمامی احمال و اثقال [illegible] حضرت لشکر فیروزی در آمده و جمعی کثیری اسیر و بند و اهلک
در آورده جابجا سر برید اصلی به دارالسلطنه قزوین آورده در روزی که جهان عید بود در ایوانی که در وسعت چو میدان دارالسلطنه
مذکور بر چاربالش اجلال مسند آرای اقبال بود تمامی گرفتاران را از اوباش اسپانی که از آن لشکر به دست غازیان در آمده
بود در میدان مذکور که سراسر [illegible] آرایش داده بودند و طویله خاصه که [illegible] از اسپان عربی و عراقی و با دیبای
خانه زاد موشح هر یک به زینهای مرصع ترصیع یافته بجواهر شهوار و لالی [illegible] تمام [illegible] کبهای زربفت
و [illegible] موشح به لالی شاداب در برابر بارگاه سپهر جاه بسته بودند و سطلهای طلای خالص پر از آب حیوان در پیش
ایشان گذاشته بودند ساحت دلگشای عید افزا [illegible] طلا لبالب از باده خوشگوار زینت داده بودند تمامی گرفتاران را
در آن روز دلافروز به نظر اشرف گذرانیده از کشورستانی فره ایزدانی به مراحم خسروانه [illegible] در آورده امر مطاع لازم الاتباع
نافذ الاجرا صادر شد که بند و اهلک از ایشان بردارند و هر یک از اسباب [illegible] را به نظر مبارک گذرانیدند و همه را
مرخص ساخته به راه دادند و رفتن به خواهش خود واگذاشتند اسباب جشن و نشاط و بهجت و انبساط در آن روز
بسی وافر بود و مشهوران شیر صولت تفنگ اندازی و چوگان بازی کامیاب بهجت بودند و کشتیبانان دیوانی در آن میدان
کشیده بودند و بر خوان نوال [illegible] در داده بودند و در آن روز والی عربستان سیادت و ایالت پناه عظمت و شوکت دستگاه
سید منصور [illegible] اشرف و پای بوس مبارک [illegible] برافراخت و پیشکش خود از اسپان عربی و نجدی و [illegible]
عرض در آورده شرح جشن [illegible] نوروز [illegible] سال [illegible] شاهنشاه ربع مسکون
[illegible] جهان [illegible] خسرو [illegible] کامکار کامران [illegible] اقلیم گشایی آوازه مقدم نوروز دل
افروز [illegible] و جهان [illegible] آوازه گشته [illegible] ذات [illegible] اعظم [illegible] بخش عالم [illegible] سعادات
و اقبال در برج حمل بهجت بخش [illegible] سماط [illegible] کلهای اقبال [illegible] چون شاهنشاهی در گلستان
[illegible] در آمده از سر [illegible] سلطنت در آمده نوروز سلطان بازار کامرانی

وقایع سال [illegible]



روز بازار چیده اشد و سرو بوستان [illegible] مضمون صدق [illegible] نظم زمستان بیرون رفت و آمد بهار ؛ بر آورد سر سبزه جویبار ؛
دگر باره سر سبز شد [illegible] بنفشه بر آمیخت عنبر بمشک ؛ ادا میکرد و نوای نشاط پیرای ؛ بساط از گل و سبزه گلشن شده ؛
چراغ گل از باد روشن شده ؛ شد و فرش گل عرش بوستان ؛ صحرا بیرون آمده دوستان ؛ جانهای رسیده را ابتهاج تازه
قالب دیگر آورده در آن ساعت سعادت افزا [illegible] شاهنشاه کشورستانی فره یزدانی ظل سبحانی [illegible] شکوه و شرف
در ساحت دلگشای گلستان جلال پرداخته و [illegible] سطوع دلگشای چهره اقبال برافروخته با جهان جهان شکوه
اقبال و عالم عالم عظمت و اجلال [illegible] آن زهره [illegible] آب شدی از [illegible] بیرون آمده
پای مبارک بر رکاب [illegible] در آورده برفراز [illegible] گیتی نورد صبا [illegible] مزاج بر آمده تمامی امرا عظام و وزرا [illegible] سپهر
احتشام و غلامان اخلاص [illegible] قورچیان سعادتمند با آیین والای [illegible] زلف [illegible] موشح بلالی [illegible]
شاهوار [illegible] در موکب اقبال [illegible] بر افروخته [illegible] ساخته داخل باغ
جنت بنیاد سعادت آباد شدند و در آن بزم ارم اساس اسباب عشرت و نشاط و طرب و انبساط از باده خوشگوار
در [illegible] طلا و صراحیهای ترصیع یافته بجواهر [illegible] خوش رنگ [illegible]
[illegible] در آن بهشت آیین بزم چیده بودند و [illegible] ابریشمی و زربفت ساحت دلگشای آن را پیرایه [illegible]
داده سایبانهای زرنگاری و اطلس خطایی بر پای کرده دست در آغوش سپهر داشت نظم [illegible]
[illegible] هفت کشور زمین ؛ سراپرده های مکلل کلاه ؛ کشیدند در عرصه جشن گاه ؛ [illegible]
دیبای چین ؛ [illegible] نغمات [illegible] افزا [illegible]
[illegible] چاربالش خلافت مسند آرای اقبال گشته ؛ [illegible] زرین [illegible] ؛ [illegible] شهریار ؛ [illegible]
[illegible] ؛ چو [illegible] آفتاب ؛ شهان جهان و سران سپاه ؛ شده [illegible] شاه ؛ [illegible]
[illegible] بیرون ز حد و شمار ؛ و بر دور آن مجلس بهشت اساس پادشاهزادگان از نبایر چنگیزخان و امیر تیمور گورکان و ایلچیان
[illegible] سعادت اندوز [illegible] و از زلال باده خوشگوار هر یک از مقربان [illegible] چهره اخلاص مندی
برافروختند و هر یک از چابکدستان [illegible] ابواب دلگشائی بر نظارگیان عرض دادند و برخی از پهلوانان
زورمند [illegible] سواران فرزانه و [illegible] شیر صولت بر فراز اسپان کوه پیکر
آمده [illegible] آب رنگ [illegible] چون ایام فرخ انجام نوروز [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] بجهت [illegible] از ولایت [illegible]
[illegible] قیصر روم سلطان مراد با خیل لشکری بیرون از [illegible] به ارزن الروم رسیده و فرمان فره ایزدی
نفاذ یافت که مقرب الحضرت العلیه العالیه [illegible] بیگ شاملو [illegible] امرای آن سرحد [illegible]

از روزن الروم تا تبریز بکلی را سوخته و ملاحظه استحکام قلعهٔ ایروان نموده بود که تا آیت قرب الحضرت شاه الیه متوجه آن خدمت شده
بعد از آنکه در روزگاری رایات جاه و جلال در حفظ و کنف ذو الجلال بساعتی سعادتمند روز سه شنبه دهم شهر محرم سنه ۱۰۳۳ اول
جلسین از فیض بخش سرزمین قزوین متوجه چمن سلطانیه شد و چون هنگام قشلاق همیون در قزوین عساکر فیروزمند را جاهای قریب بسه
سال بود که در ییلاق بغزوات گرجستان واکرده بودند رخصت رفتن بمنازل خود یافته رفته بودند درین وقت تواجیان بجهت
متوجه احضار لشکر بچمن سلطانیه شدند و رایات جاه و جلال بسرعت طی منازل نمودند تا آنکه قصبه ابهر محل ورود موکب مسعود
گردید چون دران وقت نقل خزانهٔ عامره از دار السلطنه صفاهان بپایه سریر عرش نظیر و بر تبریز بانجام نرسیده چندانکی از قورخانه
آلات در موکب اجلال محتاج الیه بود حکم مقدس شرف نفاذ پیوست که تمامی آنرا از ضرابخان مسکوک ساخته بر لشکر ظفر لوا ایثار رسانند
در گنج بگشود بی رنج گنج خواه توانگر شد از گنج درگاه سپاه و هر روز رایات جاه و جلال بفرخی و اقبال چهار فرسنگ راه طی می‌نمود
تا آنکه آب قزل اوزن را گذاشته در ییلاق دامن کوه بزرگش که از ییلاقات معتبره است رحل اقامت انداختند و دران خجسته
سرزمین سایبانهای زرنگاری و اطلس خطایی افراز فرقدان شکوه ارتفاع بکیوان رسانده صاحبقران دران فیض بخش مکان
جنت نشان مقدس سان افواج خلایق امواج عساکر ظفر لوا هر روز رسیده بودند و بجانب تبریز بسر نواب جلیل القاب سپه سالار لشکر ظفر نشان
از تبریز فرستادند که تمامی لشکر در آنجا مجتمع گردند و بعد از اجتماع بهر جانکه جنبش عزیمت والای شاهنشاهی باشد در رکاب سعادت ارم
نشان باشند لشکر منصور فوج فوج هر روز دسته دسته بان فیض منزل زمین که از غبار موکب مسعود که سرمه چشم همت بلندان عالم است محمود و دست
همراه بهجت و خاصیت موسم اردی بهشت بهم رسانیده بود میرسیدند و سان ایشان دیده بجو ارتشات سازی و بخششهای
از زر و زیور و اسبان صبا رفتار و اسباب نبرد از زره و نیزه و هرچه ازین مقوله بود کامیاب امیدواری میکردند و زرهای که
مسکوک شده بود بر عساکر فیروزمند ایثار میکردند و بجانب اردوی نواب سپه سالار میفرستادند و جهان ستانی ظل سبحانی
بنفس نفیس بر چهار بالش کام بخشی و دوساده کامکاری مسندآرای شاهنشاهی بودند درین هنگام سرجان از ایروان
اخبار محاصره قیصر قلعهٔ ایروان را رسانیدند حسب الحکم جهان مطاع لازال نافذا فی الارباع مقرب الحضرت العلیه العالیه سیاوش
بیک قوللر آقاسی را با سایر غلامان جیش نواب سپه سالار فرستادند مقارن آن اسباب جبه خانه و قورخانه که از دار
السلطنه صفاهان جنت البلدان و الامان طلبیده بودند بشکوهی شگرف بر دوش قطار شتران کوه پیکر با هامون نورد صبا رفتار
موشح مرکب برکالاهای نامی که بهیبت صلابت آن آتش دهشت و اضطراب در کالبد زمین و آسمان افکنده بودند و بر فراز
هر یک از شتران غلامان شیر صولت آتش مزاج برآمده نوای کانه جدی خوانان جا بجای رسیده [illegible] غالب اوردگی
و دیده تماشایی را صاحبت سرمه سلیمانی بخشیدی و مقارن آمدن ایشان ایالت و شوکت پناه عظمت و ابهت دستگاه
[illegible] خان لر ایالت و نصفت پناه شوکت و شهامت دستگاه خلیل خان بختیاری وارد اردو شدند و بشرف سجده
پایهٔ سریر اشرف سعادت جاوید ذخیره نهادند و ایشان با این اسباب بصوب تبریز روانه شدند و بخدمت نواب سپه سالار



ایروان عمار **شرح آمدن قیصر سلطان مراد بمحاصره ایروان و کلید قلعه دادن حاکم قلعه طهماسب قلیخان بدرام کمک آمدن تبریزیه فرار**
**او تبریز** دران ایام از جانب ایروان اخبار رسید که قیصر روم قلعهٔ ایروان را مرکز آسا محاصره نموده و [illegible]
غلبه و قهرمت [illegible] بجانب اهل قلعه سر میداند ازین شورش طهماسب قلیخان قاجار مرده و بدهشت و اضطراب دست و
گریبان شده و سررشته تدبیر را میگسلد و وکیل او مراد برگشته بخت چون از زمره اهل سنت بوده و محبت خلفای ثلاثه را در دل
می‌پرورش میداد در ترغیب بتخلیه قلعه دادن میکند و شیطان آسا اغوای بدبخت او [illegible]
و بنای آخرت کرده و هر چند جمعی از توپ افکنان و تفنگچیان و اسباب توپ اندازی و باروت و آلات [illegible] طلب میداشته تغافل
جواب میگفته تا آنکه کاری نکرده و دیر روز کاری رسیدن او گذشته [illegible] و هم واد بار رعبان از دست گرفته کلید قلعه ایروانرا
نهاده و داده بخشش قیصر سپرد و قیصر را ازین موهبت عظمی که هرگز در خیال راه نداده بود جشن نشاط طرب آغاز میکرد و دو بر زده
این عطیه بیرونی از لشکر که در قلعه بوده مزاحمت نرسانیده رخصت میدهد و مرد و دو طهماسب قلیخان از قلعه بیرون آمده پیش قیصر برود
تا آنکه قیصر تدارک قلعه نموده قریب هشت هزار کس از جوانان نامی را با سرکردگی مرتضی پاشا داماد [illegible] با اسباب توپخانه در
قلعه گذاشته عزم تبریز میکند این خبر وحشت اثر چون بمسامع منهیان درگاه جهان پناه شاهنشاهی کامکار کامبخش رسانیدند
حکم مقدس نفاذ پیوست که عساکر ظفر لوا که در تبریز با سپه سالار هستند از چهار طرف آمده بر قیصر و لشکرش بسته راه خوره
[illegible] لشکر اورا [illegible] آتش قتال در جان ایشان انداخته [illegible] لشکر فیروزی از هر طرف راه آذوقه بر ایشان
بسته شعله آسا [illegible] کوچ بر ایشان میبرده اند و بسیاران بخت برگشته [illegible] رسانیده چون لشکر ایشان فرود
می آمد هر شب پانصد و هزار از لشکر روم از تیغ سیاست میگذرانیدند قیصر از ایروان متوجه تبریز شده هر شب این [illegible]
درکار بوده و پیش از پیش [illegible] که در شب گذشته شهرت تمام داد از تیغ [illegible] نبوده که صباح پانصد و هزار سر از ایشان [illegible]
سپه سالار جاوید چون به تبریز رسید قیصر روم با [illegible] لشکر قزلباش [illegible] چندانکه ممکن توانند بود
سر از ایشان می‌بریدند و اسب و شتران ایشان را نیز گرفته می‌آوردند [illegible] شده بود
[illegible] و دیه و خیمه را با اسباب بر شتران ایشان بار کرده می‌آوردند و هر روز نواب سپه سالار لشکر فیروزی
[illegible] لشکر فیروزمند بر قیصر [illegible] روم چون از چهار جانب [illegible]
[illegible] آذوقه را از اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
از ایشان می‌آوردند **[illegible]** [illegible]
[illegible]

آن چراغ بیرای عالمیان وظرف ده این کهن پرستافت نوید رسان اخبار مسرت آثار فرار قیصر روم براه بیابان ادبار گردید ❁
سحر نوید رسان چهره سبحانی در رسید بمژده سعادت گشاده جبینانی ❁ چهار صد و ده شکوه لشکر فیروزی اثر نماده بود و دوال روم بمرتبه از نظم
والتیام طبیعی افتاده بود که بغیر آنکه از گرداب حوادث نیم جانی بیرون برد چاره دیگر نداشتند لاجرم راه بیابان فرار پیش گرفته با بیجان
ادبار و ناکامی از غیر راه متعارف بصوب قسطنطنیه رفته از نوید این عطیه ربانی گلشن امید واران دولت جاوید طراز که بوفور
توفیقات ربانی آبرنگ دارد بشکفتن در آمده چهره وجود شکیبان و متمسکان این دولت پایدار در احیانی تازه و سرفی بی اندازه
در کالبد در آمده و شیفتگان بلاغت آیین فتحنامه موشح بلطایف نشاط مندی باطراف محروسه ممالک تحریر در آوردند و اثر دعای
صومعه نشینان و خلوت گزینان چون پرتو مهر جهانتاب بر عالمیان ظاهر گشت ❁ بالید از این نشاط تن تخت بر زمین ❁
بگذشت از این سرور سر تاج از آسمان ❁ چون منصوران قزلباش هیچ روزی نبود که پانصد و هزار کس از تیره روزان لشکر
روم را بسته و قتلان در آورده بنظر نرسانند ❁ بگاه وروی خیل ستاره و تاب ❁ بکام که طالع شود آفتاب ❁ از انواع [illegible] پرورد
ظل الهی که از افق اقبال طالع گردیده و شعله دهشت در دل مخالف افکنده خفاش مزاجان روم و ولات آن مرز و بوم در بیابان
بی نشانی طعمه دد و هوام نگردند چه چاره اندیشند جور وزست روشن بر اهل خرد که هر کس با آل علی گردید بر افتاد اگر چرخ
گردنده دست ❁ بمیرد اگر خضر پاینده دست ❁ مشوش مزاجان روزگار از نشئه این فتح [illegible] چهره امیدواری از نشاء باده
فرخندگی بر افروختند و خرمن انقلاب جویان نابهره آتش جان کاهی سوخته اساس زندگانی تازه و امیدواری بی
اندازه افتاد حضرت این دولت ارجمند موجب جانفزا و نهال برومند فدا بنیان اقبال راسخ بنیان از فزون نقصان بر کنده شد
بامور [illegible] نشاط و خرمی و انبساط کرد [illegible] سالان لیل و نهار و انبساط ماند کان روزگار [illegible] کشید کان سرو یاره چنین
فتحی بلند آوازه در هیچ عهدی نشان نداده و اند چه بعید از آنکه روزگاری فراوان قیصر روم سلطان مراد انهزام او روان لشکر
از انقیاد و افزون [illegible] و کنار رکوب دماغ [illegible] مشوش ساخته باد [illegible] هوش و نشاء [illegible] بیهوش
نموده شرار شعله تیغ آتش مزاجان لشکر ظفر مندی [illegible] و اضطراب دست و گریبانش ساخت که بغیر راه بیابان فرار
در دل شب تیره [illegible] چاره دیگر عامل طبیعت در سرابستان [illegible] راه نداد [illegible] دلیران کارزار مردانه [illegible]
هر بر فرزانه لشکر فیروزی اثر راه نجات از چهار طرف بر [illegible] بسته و کرده بود که نفس در قفس سینه اش در اضطراب [illegible]
وکشتی امیدش بگرداب نومیدی فرو ماند [illegible] و حرکت بر لشکر او [illegible] بسته بود و هر شب دلیران لشکر فیروزی
خلقی انبوه از لشکر او به بند گران در آورده و از عالم هستی آواره میکردند این واقعه سترگ و مهمی بزرگ را اگر وقایع نگاران [illegible]
[illegible] انصاف [illegible] تسلیم [illegible] توفیقات بی اندازه ایزدی
تجلی جلال قدسیه [illegible] شاهنشاه ربع مسکون شیرازه نظم جهان بوقلمون کشورستانی ظل سبحانی فره یزدانی است که
لامعه طلیعه آفتاب توجهش بیک جانب مخالف [illegible] جهان افروز نگشته بود که فروغ اشتعال آن نایره اساس [illegible] مخالف [illegible] سوخته

فاکر




فاکنر آنجا باد مرا سبکی داد از [illegible] صاحبان [illegible] دلبسته [illegible] خواص اقبال ابد [illegible] جهان [illegible] و خدا [illegible]
جلالتش و صلابت قهرمان سیاستش استقامت احوال قیصر روم و [illegible] بزرگان آن مرز و بوم [illegible]
اخلاص [illegible] از کار جهان جاه [illegible] دوران [illegible] وجود [illegible] در بیابان بی نشانی سرگردان ساخت ❁
بخت مسعود [illegible] ❁ [illegible] بهر کاکه [illegible] ❁ [illegible] از خون گلگون سازیم ❁ [illegible] فتحی دهیم ❁ [illegible]
فتوحات [illegible] از اندازه عبارت [illegible] گلشن اقبال [illegible] کامرانی [illegible]
[illegible] فتحی که بر قیصر [illegible] لشکر [illegible] دشت
[illegible] شاهنشاهی [illegible] الهی [illegible] اقبال [illegible] انجام
کار [illegible] دولت آل [illegible] گشته [illegible] معرکه جدال و قتال [illegible] تیغ توفیق ربانی که پاسبان
دولت پایدار است [illegible] اثقال [illegible] روی در [illegible]
ادبار [illegible] عقب [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] ❁ قیصر [illegible] ❁ [illegible] ❁
[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] قیصر [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] قیصر روم [illegible] دار السلطنه تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] رستم خان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible]

تمام نواب سپه سالار از تمامی فیروز بود بمسند آرای کامرانی نشسته شرح محاصره قلعه قندهار و فتح آن قلعه و تسخیر بیست آن
آمدن لشکر گران و بیاد جهت فتحنامه نصرت مندی و زنبور بجز ایشان مهر لوحه فیروزمندی که دبستان نگاران وقایع حیرت افزای
روزگار و دهر گذشت خوانان حوادث او وارد شده شاه مطالب ارجمند ما برین وجه پیرایه دلنشین مینمایند که چون زیب
بخش اورنگ جهانبانی و فرمان فرمای ممالک جهانداری شاهنشاه کامبخش چهره همت از تماشای باده خوشگوار
اقبال برافروخته عزم بلند آسمان پیوند قلعه گشائی جزم ساخته در دو ساعت از شب سه شنبه [illegible] شهر رجب المرجب سنه
از دار السلطنه تبریز بفرخنده ساعتی که تدبر کشور گشائی از مطلع همیونش جهان و مقدمات فتح و ظفر از درجات ارتفاع شش
تابان پای مبارک بر رکاب فراشتاب در آورده بر فراز باره گیتی نورد بر آمده بشکوه فیروزمندی از برج اعلام ظفر فرجام
که از فراز سپهر برگذشته و از شعشعه اشعه آنکه پرتو رایات نصرت قرینی موشح بهت چون مهر روز افزون ناشد انوار
بآفاق دراقکنده بر عالمیان آشکار ساخته با افواج غیر محصور که هر یک با فشای امید و ارزی از باده اخلاص مندی رخساره بر
افروخته اند متوجه تسخیر قندهار گردیده که قبل ازین بسبب واردن بخشی حاکم آنجا چنانچه سابقا ذکر رفت متصرف خواندکار در آمده
بود شد و بعد از طی مراحل و منازل تمانی [illegible] عساکر فیروزمند مجتمع گردید و هنراز از بخشش خاطر اهل آمین بوده چون بساطی مسعود
پانزدهم شهر رجب از طلیعه تیر نور افروز جلال کشورستانی ظل سبحانی لمعه و شعاع وشت طور بر اصحاب حصن و شعور دران
سرزمین روشن و هویدا گردید و از فرط مهابت و سطوع تیر اجلال تب لرزه عجز و ناتوانی در اساس ابدان سکان آن قلعه
رفیع بنیان پدیدار گشت برج و باره قلعه را از اطراف مضبوط ساخته اوقات مصروف انتظام و ضبط قلعه میکردند و چون
در موکب اقبال اسباب قلعه گیری از توپخانه و لوازم آن بسیاری فراهم نیامده بود و بجهت نقل توپخانه از دار الخلافه صفاهان
بجای قلعه از ییلاق مغرب الحضرت العلیه العالیه حسین خان بیک ناظر بیوتات که از زمره با شکوه در گاه جهان پناه است
بسرعت متوجه صفاهان گردید در مدت هشت روز خود را بصفاهان رسانیده سامان توپخانه داده متوجه قلعه شود دران ایام بر
گشته بختان قلعه پی در پی توپها بجانب اردوی کیهان شکوه می انداختند و برخی از مشهوران قزلباش درین حادثه از تنگنای
هستی رخت بر بستند از آنجمله ایالت و غفران پناه ادهم قلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو که بصدق ارادت و صفا طویت
و دلیری و مردانگی گوی برتری از میدان شهرت بدر برده بود به یال توپ ستم گشته بدار الملک بقا پیوست درین وقت فرمان
مطاع نفاذ پیوست که از اطراف قلعه زمین بسیبه بر لشکر فیروزمند حصه نمایند و شیر نژادان قزلباش شروع در سیبه بیش
بردن کرده در اندک زمانی ساحت زمین را مانند آسمان مشبک ساختند و چون باروت می بایست از عراق نقل بجای قلعه
شود برخی از آنان از انتظار آوردن باروت دست کشیده و ناآمدن باروت و اسباب تخریب اساس قلعه دلیران لشکر
فیروزی که غبار معرکه را سرمه وار فتح میدانند بقصد عبور به متحصنان قلعه در مقابله و مجادله آتش پیکار می افروختند
[illegible] زمستان و زمان وفور برف و باران که قوی نامیه از بیم آن و بسبب افسردگی از ان سر کریبان لحاف زمین فرو



وقایع سال هفتم موافق هزار و سی و دو هجری

برده بود و شیر مزاجان لشکر فیروزی از شدت سرما و برودت در هوا از نسیم راحت التماس نمودند که سیکار بود و ضما انکه در ایام
خجسته آغاز و انجام اورنگ نشینی شهور و سنین نصرت قرین اظفر و عطیه بخشش عالم آرا آفتاب عالمتاب بر فلک زرنگار حمل در
رسیده نوروز سیحفاسی جل را پیرایه دلنشین داده دو قوی بوقلمون آسمانی را میکرد از کمال خواب قنیل برآورده سحاب گهر
بار بهاری بترشح در آمده اوایی پیرخ خواب آلوده گان زمستانی را زنده و بختیار ساطعانی نوروزی بصحن چمن در آورده شاهنشاه
کامکار کامبخش با فره فرهای ایزدی که از زده بیمن ظفرمندی بر آمده جشن بهجت اساس پادشاهانه ترتیب داده و سرکب از بلند کلان
دولت ابدی طراز بشرف پای بوس اشرف تارک افتخار بر افراخته و خلعت نوروزی بخشش و سرور کذشت درین وقت
اسباب تخریب اساس قلعه مهیا گردیده اطراف بروج و باره در انبار وت بر ساختند و از اندرون اهل قلعه از روی عجز
و ناتوانی مهلت و امان طلب میکردند و منظور ایشان آنکه شاید از خوارج خارج قلعه بایشان مددی برسد چون اثر عدد و کثرت
ایشان ظاهر شد کشورستان ظل سبحانی آتش غضب را شعله ور افروخته قهرمان قهر ظل الهی که شراره آن کوه گران را در گشتن اضطرار
واداره روز سه شنبه ۱۳ هم شهر شوال بعزم تاخت چهره اقبال از باده ظفرمندی برافروخته بنفس مقدس منظور اقبال ایزدی به سرو شی
حراست در برزده و شک حلقه توفیق سبحانی پیرایه قامت اقبال ساخت . رنده و بر تن شاه گردون جناب . شد و جبهه انور چون
آفتاب . داده بفرق شاه کامیاب . چو هلال بر سر آفتاب . مسلح و مکمل گشته بتیزه و خطی که از قد دلیران و قامت سرو قامت الفی بر وشت
گردیده دست مبارک و پای جاده که برکاب فراشتاب درآورده بر فراز باره پای سبکخرام گران قدر برآمده متوجه تخریب اساس قلعه
گردیده و صف آرای لشکر فیروزی اثر نواب ایالت و عظمت مدار رستم خان سپه سالار بزرگ قشونات و توپخانات مکرر دید
و حفظ و حراست توپخانه نمود و نگاه داشت مراتب جدال و محافظت جای هر یک اهتمام تمام می نمود کشورستانی ظل سبحانی خود
بنفس مقدس بر فراز بلندی برآمده فرمان قضا جریان بیورش نمودن عساکر فیروزمند نفاذ پیوست و ملاحظه اندازه کار سپاه فیروز
که فوج فوج از لشکر فیروزمند بجانب مخالف می تاختند و طریق کرده قریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم میکردند درین وقت شجاعت
ذاتی و سیاست فطری در جوش آمده عنان جان ستان از روی قهر و غضب بکف آورده و بعد از آنکه غازیان جان ستان گرم پرخاش
بودند بفوج مخالف تاختند و بعضی قوجی که فرموده و بلب تشنگان زلال اخلاصمندی مینمودند نواب شمشیر مظفر و دستور اعظم و نواب
رستم خان سپه سالار روحیتی از همه بیشتر مقرب الحضرت العلیه العالیه آقا شاه و ظفر رکاب دار باشی که بکمان قضا و اخلاصمندی و مواخات
نخل همت بغیر از کمال جلال را در ادکنکه و دریش بطرف شورش صلاح ندیده بیند و فوج مخالف از هیبت و شهامت شاهنشاه رستم شکوه
لحظه لحظه متفرق میکشتند و در هر دو ناکثری از دلاوران لشکر فیروزی داد شجاعت و مردانگی و دلیری داده و لشکر مخالف که در
قلعه بود پناه بحصن و قلعه داشته بضرب توپ و تفنگ آتش جانها را التهاب داده دران تنگنای ادبار را بیجا از دست و بازوی آن
هستی بنیزه و کارزاری آمیکانی آورده اما بتایید یا فتگان عنایت سبحانی جز بدین چیزی نبود است . تاریخ بر هفتم درهٔ دست
فند . آن کشته کسی که فرقش را پرداخته . ظلم و مقدس نفاذ پیوست که بجابجای ان خدمت گزین و بهادران شیر صولت و تمامی عشیرت کیفیت

بسرکردگی مقرب الحضرت العلیه العالیه علیقلی بیک و جوانان یکه بهادری و غلامان چهره امید برافروخته هم اقبال شامل در موکب جاه و
جلال جهان افزای اتخاذ سمت متوجه طرف قلعه گشته مترصد باشند که چون آتش در زده شود دیوارها از یکدیگر فرو ریزد هجوم آورده
با لشکر ظفر لوا قلعه را متصرف در آورند و بموجب امر آتش بکار برافروختن و شعله فیروزمندی بر برج و باره و در زدن منقاد جوت
دود و صاعقه دخان و رعد و برق توپ و تفنگ چون ابر آتش بار جوش و خروش در ساحت روزگار انداخته روز روشن از
شب آن تیره و مه زمان تیره تر گردید ∴ ز گرد انچنان گشت گیتی سیاه ∴ که ره باد را تیره شد راه ∴ چنان برشد از ترکی این قفس ∴
که بر سینه تنگ شد راه نفس ∴ فرو باریدن تمامی برج و باره را از بیخ کند و جمعی از تیره بختان که در فراز و جوت آن بودند گشته
متفرق و متلاشی شدند و سر رشته انتظام اعضا از یکدیگر گسسته سنگ بر سنگ و در گرد دیدند نسیم فتح و ظفر بر پرچم اشجار اعلام
دولت آثار وزیدن گرفت و فتحهای حضرت از اغصان توکل شکفتن در آمد لشکر ظفر اثر بسیاری را طعمه تیغ خون آشام و برخی با آتش
تیغ و تفنگ در سوزند و گم بودند ∴ صفیر تیر و چاکاچاک شمشیر ∴ درید مغز پیل و زهره شیر ∴ سنان در سینها سر تیز کرده ∴ جهان را روز
رستاخیز کرده ∴ فغان الامان فلک بر سر ایشان بقیة السیف بر خباره گرد آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را که
احتقار و عجز از میدان بیرون رفته و سراسیمه چون ریگ چابان گم گشته صحرای آوارگی شدند و بعد از آنکه برج و باره و شیر حاجی
بخاک یکسان کرده بودند متحاذی و نظر بیرون آمدن و نیامدن بود که صباح علم سلطان بنقاد و بیوست که ظفرمند علی الجباره کرم برش
گشته هجوم آوردند کشورستانی ظل سبحانی بنفس مقدس چاووشش بقدرت ایزدی که هیبت و صلابت آن آوازه دوربین تسخیر
در شش جهت هفت اقلیم انداخته بدست مبارک گرفته شکوهی شوکت که زهره الکاسره روزگار از شمار آن آب شدی
سر جوقه کرده چند مقربان عتبه حضرت بقدر اقبال را و بخت سعید بنقاد و بیشش بر فیروزمندی بیک جبار اعلام محمد
درگاه گرفته از استشفاع منع میکردند و در آن زمان صدرنشینان آسمانی پرده خفا یکطرف انداخته تماشای دلیری و شجاعت قلعه
گیتی خدیو دیده امید داری را سر بر آستان طاعت میکردند و مضمون این بیت ادا میکردند ∴ شاها بخود داده جالستان ∴ تیغ از فلک
جوز البستان ∴ گیتی خاکست اگر چه دنیا بر تو ∴ این خاک برای چشم اعدا البستان ∴ شورش و غلغله در چار جهت هفت اقلیم انداخته
بوحشت جش از پیش متوجه الفراج مخالف شده و شعله توپ آتش مزاجان موکب منصور در نفس بنیاد و ارکان خواهد کرد بر ابواب
بیوست و کشته شدن ادراحد عاملشان از اهل قلعه نمایان مید اشته چون اهل قلعه دانستند که درین یورش مهلی از غضب
عساکر فیروزمند میکردند با شاملشان معبر ایشان شمشیر قزلباش بگردن انداخته و باز سعادت سجده اشرف دریافته و پناه الناس در راستند
ذوات سپه سالار واجب الفرمان فرمان ایزدی بحکم مرتضی پادشاه بردم فرستادند و قلعه یکباره بتصرف اولیای دولت روز افزون
در آمد و نوید فتح و ظفر که را صدای کوکب آسمانی و افتد بس ظفرنشان و منجمان صاحب کرامت نشان داده بودند بظهور پیوست شیر صولتان
قزلباش که قلعه بحور کرد آتش شاه ظفر پیدا نشده و آب بقا از سرچشمه تیغ خون آشام جسته شاداب مقصود شدند امرا
نصرت قرین از چنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامه شهر یاران والاشکوه و دیباچه مفاخرت جهانداران عالیقدار است گرم



لشکر بر روی کار سنه خود از گشته بشته و از غنایم خود این آمده و ساختند قریب ده هزار نفر با پول جواهر شاگرد دیده و برخی از لشکریان ایشان
که از شعله تیغ دلیران عرصه ستیز و جان بسلامت و رسیده بودند ایشان و کاتبان جمعی از عساکر فیروزمند همراه کردند که از مخاطرات گذرانیده
بر دم فرستند این فتح رسیده که کمتر نماید بعد جوانی و هوش جزم حیله کشورستانی بنفسه ظفر پیوسته اگر بپاش چهره جوانمردی و ثبات
ساخته زده و همت داده روز نامچه ادوار روزگار رفتن نمایند سر رشته و جون شاه مشتاق مهر او گشتی از تسخیر قلعه مبارکه فراغ
یافته جشن داده بر انگاشته با آئین نشاط افراخته ابتدا مرحمتها صوری که در بن بخورد دلیران میر صولت رسیده و دریافتن
و بدهمت طلب ساختند بدر احمر گویا که کون امید وار گردانیدند و هریک از منصوبان لشکر ظفر اثر را با نعامات و فرجهای اهل برساخته
و عرب جنگ جهاد داد با قشی داد و بر خانی رسانیده و ایالت و بیکلربیگی شیروان بایشان مفوض شد و ایشک آقاسی باشی ایالت
و سلطنت بیرامی جانی خان شاملو را نیز وده بمرتبه آسمان رتبه خانی ممتاز گردانیده و ایالت الکاری بدیشان تفویض کرده بعد از
مرمت او ضاع قلعه ایروان و گذاشتن ایالت و شوکت پناه کلب علی خان حاکم الکار را در آنجا عزم جزم اقبال بیراهی متوجه جانب
عراق معطوف گردیده و رایات جاه و جلال بفیروزمندی و اقبال متوجه دار الارشاد اردبیل شد و شرف زیارت جد بزرگوار سلاطین
اصفیا و برهان اولیا ابرد ی کامکاری تحصیل نمودند قریب چهار ماه آن خجسته مکان از فیض فره ایزدی رشک بهشت برین بود
**محاربه با خان احمد خان اردلان و کشته گشتن کوچک احمد پاشا و غیرهم** چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و وفور شوکت
معنوی کشورستانی ظل سبحانی را خاطر نشان خورد و بزرگ روزگار شرفا و عزبا نماید به پایه اعلی اعلام دولت روز افزون
را بحوالی ارتفاع آسمانی بخشد که هر فرد از مرسر انجام پذیره و هم را هم گرد های وادی ضلالت را شمس نتائج واده اصلاح
بدست افتد لاجرم بد خواهان و حرام نمکان دولت مویدرا انگیز بستی و نشیب ناکامی در آورده نابود و محو بیجاره
این مقال حال ضلالت مآل تمامی اختلال برگشته بخت مردود خان احمد خان اردلان است مفصل این مجمل اکرم مردود مذکوره
کاری فراوان در ظل تربیت نواب جنت مکان عرش آشیانی که مربی صورت و معنی بود و محسود ابنای روزگار از اقبال
دافران گشت و بعد کاری توجه و الای عرش آشیانی بر مملکت موروثی مستقلا مستقل گشت و جمیع قلاع و ولایات والد خود را
بی منازعی بدست آورده و چون ساحت دلگشای جهان از پرتو آفتاب ظهور کشورستانی ظل سبحانی نورانی گشت همان ظلمت که
سهیل ستاره یمن و آفتاب صبح جبین انداز دیده و کرده بفضاء جنت در وانه گلهای بستان خوشتر و در برخی از ایام که سودائی بر مزاج
او غالب آمده بود و همزه گرد باد دیه جنون بود و کشتی خود در جهت استعلاج او صیادت و دانش پناه مسیحا فطرت جالینوس طبیعت
روشن ضمیر صایب تدبیر حکیم فخر الدین احمد شیرازی را که اقبال شامل منصب بساط کرده و در ابنای جنس دودمان مشهور و در فنون دانشوری
خصوص فن شریف طب همای بلند پرواز تصرفات نافعش بر اوج گرفته و بخدمت نکرده و از اندیشه وحشی شاه و افعال
رنگین اندیشه تصرف در آورده و مغز را داشته که با او بود و بیخ آن سودا از مزاج آن باد به بجای جنون نمایند که فرا الحقله
جنون که روح حیوانی خوانندش از اختلال و در اثنا و هر یک از قوای ملکی و خیالی دست جهانی بها بانی بعد جنون بود و در میشی

عجبی در ملک طبیعت او واقف و در عامل طبیعت دست از تصرف در مملکت مزاج کشیده فتوری عجیب و هرج و مرجی عجیب در مملکت بدن
او راه یافته با هتمام تمام صاحب آن مسیح فرصت لشکر سودا از سواد ملک مزاج او رخت بیرون کشیده و اساس نشاط علی الحال
اندازه و ولایت دل پناه و بجان ساخاتی و موکب جلال کشورستانی ظل سبحانی کامروای صورت و معنی بود تا آنکه در سال
هجری بکار نخوت دیده بنیاد رش ماکو ساخته سیل کف برکشتگی ریزش دیده آگاه شدش کردیده بیکباره چشم از نفقات شاهانه
پوشیده و داعیه نافرمانی در خاطر ظلمت سرشت راه داده توسل بولاة روم و درون تیرگان آن مرز و بوم جسته بحاکم موصل
پیوسته برخی از ایل خود را از آب گذرانیده بطرف موصل فرستاده در آن وقت رایات جاه و جلال در تبریز کامروای
نشاط بوده و ضمیمان قایه خلاف این شورشی را معروض مقیمان بساط کردون انبساط داشته قهرمان قهر چون گذار
شاهنشاهی بجوش در آمده بحکم مقدس بنفاد پیوست که ایالت و شوکت آرای شاه وردی خان لر که با خلاص مندی و جان فشانی
و صفای عقیدت و راست قولی و یکرنگی این آستان اقبال پاسبان تارک مباهات بر افراخته منظور انظار شاهنشاهی
و مورد الطاف بیغایت ظل اللهی است با امرا ان سرحد متوجه ولایت آن برگشته روزگار گردیده خرمن امل او را
بباد فنا بر دهند ایالت و شوکت آرای مذکور بدان طرف رفته با لشکر تابع عراق عرب دو سه مرتبه میانه ایشان جنگهای
نمایان شده و ظفر لشکر خان مشار الیه را بوده و بسیاری از ایشان بریده اکثری از مردم اردلان طعمه شاهین همت اخلاص
این دولت ابد مدت کردیده تا آنکه در خلال آنکه قلعه ایروان بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمده مقرب الحضرت
العلیه العالیه ... بیگ قوللر آقاسی را به تقریب نا صواب روانه ساختند و همچنین ایالت و شوکت پناه افغان خان
مقدم را با لشکر فراوان متوجه ولایت خان مرده و دستگیر ساختند خان احمد خان مرد و در این مرتبه از روی شتوه میدو طلب
داشتند کوچک احمد پاشا حاکم شام که بدلیری و مردانگی در میان ایشان شهرت تمام داشت با لشکر قریب بیست هزار
کس بطرف لشکر فیروز مندی اید ایالت و شوکت پناه شاه وردی خان با قوللر آقاسی و نواب شوکت پیرای آقا خان
مقدم ایالت و نصفت و شوکت پناه خلیل خان صف جدال و قتال را از جوانان مشهور مردانه و دلیران فرزانه بر صف لشکر
خان اردلان مبرز شد و از کشته پشته ها ساختند تا آنکه کوچک احمد پاشا بضرب تیغ یکی از ملازمان خان مقدم از مرکب صورت
بر خاک مذلت و ممات می افتد و هر یک از خوانین خود را بر صف عدو زده و دو و دو از ده هزار مرد و در اردلان بری آورده
و تمامی ایشان را بضرب تیغ جان ستان بر خاک هلاکت انداختند چنانچه خان احمد دو مرتبه شهادت کوشش کرد و بار بر سر روی برده
ساخته بدر میرود آنقدر که در بغداد و شهرزور و در پناه خانه بر و خوابین و کلید همدان و قلعه که در تصرف او بود در دست غازیان ظفر
فرجام در آید و محصوری از باشیان روم زنده بدست لشکر فیروزی اثر گرفتار میکردند و هر یک از سرداران لشکر فیروزی
اثر در مبدا ان پیکار مانند شیر خشم آلود دمار مخالف را طعمه تیغ ظفر ساختند و این فتح بزرگ که در این سال چو از جانب قلعه
چاهک ایروان و چه از لشکر فیروز مندی موکب اقبال جنبه و خرم ارجمند کشورستانی بو صله ظفر جلوه گر گردیده افزون از

حوصله



حوصله فکر بیست و چون مسرعان برق رفتار بیک پای سریر خلافت مسیر آن اخبار مسرت آثار رسانیدند کلشن همیشه بهار دولت
مخلد بشگفتن در آمده نهال آمال دوستداران این دولت ابدی طراز از نسیم بشری در آمد و اهل جهان بمطالع بنفاد پیوست که امرا و حکام ممالک
کرشماران سند و غلامان و ختایم لا تعد و لا تحصی را بدار السلطنه صفهان بیاورند که در آن خجسته سرزمین بنظر اشرف در آید
و چون کشورستان ظل سبحانی روز چهارشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی بلشکری شکرف که از مشاهده آن دیده دوربین
بهره می افتد و حیرت دست و گریبان گشاده داخل دار السلطنه صفهان شدند بعد از آنکه مقرر داشته بودند که آرایش
خانه ولچشه بنوعی نمایند که مزیدی در ملکی اقضا و قدر بران متصور نباشد قریب صد هزار تفنگچی قدر انداز صفهان و توابع
دران شهر و بیست هزار با سنقبال رایات جلال دوازده بازر و دو لشی نامبارکه در دولت آباد دولت ابد دوستانه بوده و همگی
ساز یشی تمام جمعاره و دران او ان ایلچی والی هند و ستان نبیره صاحبقران گورکان که صحایف ظفرنامه گواه بر صدق نسبت بحالت
قدر و جاهت آن سلسله الیه تبرکات موشح است در موکب جلال حاضر بود و ایلچی مذکور درین سال قشلاق در مشهد مقدس رضیه
رضویه داشت و هنگام آنکه رایات جلال شاهنشاهی از ییلاق متوجه تسخیر قلعه ایروان شده رفعت و جلالت پیرای اقبالمند میرزا
محسن مستوفی خاصه را بامر مهمانداری او مامور ساخته متوجه خراسان ساختند و درین زمستان اقامت دران خطه دلنشین
کرده چون رایات اقبال از فتح قلعه ایروان کامیاب مراجعت نموده بود حکم مقدس بنفاد پیوست که ایلچی را برده شته منزل
بمنزل لوازم مهمانداری مهیا سازند تا آنکه چون از شکوه جلال کشورستانی ظل سبحانی دار المومنین کاشان حرسه عن حوادث
الزمان پیرایه مند گشت و رسوم آیین و چراغان بطور دلخواه بظهور رسید در آنجا ایلچی مذکور بشرف سجده اشرف تارک خورشیدی
بر افراخت و بنوازشات شاهانه کامیاب جاوید شده و اسباب و اجناس و جواهر نفیسه که والی هند و ستان بار مغان
بپایه سریر سپهر نظیر فرستاده بود بنظر اشرف گذرانیدند و پیشکش خود را نیز گذرانیدند و در موکب اقبال مستغرق
عنایات خسروانه متوجه صفهان گشت و بقانونی که بحکم مقدس مقرر شده یافته بود که دکاکین و چهار بازار و کاروانسرا از سقف
و دیوار تمامی در زربفت و اطلس گرفته بآن طور دیوارها و سقف را در اطلس و زربفت گرفتند * چهار بازار همچو
خلد برین * همه شهر و کوی ار در آوردن * ز گستره در زیور به دیوارها * جهنمای گل گشت بازارها * ز خفتان زربفت و خود و کلاه عالم بسته
دروازه ها سر بسر * سراسر همه مردم پیشه ور * نمودند هر یک دگرگون هنر * زدروازه شهر تا قصر شاه * فکندند زربفت و اطلس براه
و آرایش دکانها بنحوی که دیده تماشائی از نظاره آن سیر نمیشد زیب و زیور کردند و از دولت آباد تا دولتخانه مبارکه
تفنگچیان با زیب و زیور دو رو به ایستاده بودند بدین طور شکرف کشورستانی فرخنده فال ظل سبحانی داخل دولتخانه
مبارکه گردیدند و آئینی بغایت الغایت مرغوب بسته بودند بعد از تماشای آئین شروع در شب اسباب چراغان نمودند
که بآن خوبی دیده گردون در هیچ عهدی تماشا نموده * از چراغ و شمع آتش پرکواکب شد جهان * بر زمین آمد مگر بهر تماشا آسمان *
بعد از آنکه حکم مقدس بنفاد پیوست که آئین را بر چینند و شروع در ساختن و پرداختن دو قلعه از باروت نمایند بعد از آنکه ساخته

گرفت و در آن شب ایلچی والی هندوستان و ایلچی والی دکن و جمیع ایلچیان که از اطراف و اکناف جا به سریر آسمان نظیر آمده بودند [illegible]
آمده شروع در توپ و تفنگ انداختن نمودند از طرفین انداخته شد توپها جمله یکبار انداختند و بسیاری تفنگ از طرفین
انداخته داد آتش بزبان جنگاه آتش بازی گرم کرده شعله آن از گلشن سپهر در گذشت و دود آن دماغ کروبیان
جای گرفت [illegible] آتشبازیها گرم شد که آسمانی [illegible] در هوا [illegible] از کواکب بهم رسید و گلهای آتش در آن ساحت
دلگشا بجلوه در آمد و بعد از آن اوقات ساعی کشورستانی ظل سبحانی مصروف عیش و فرخندی میشد بیان تماشای قمرغه
در اطراف کوهستان [illegible] چون خاطر مقدس جهان خدیو از سیر جشن فرخندی آئین و چراغان و سوختن قلاع باروت
سرشته گشت حکم مقدس نفاذ پیوست که از دار السلطنه اصفهان و حوالی و دهات تا محلات و آن ولایات و از
نطنز و اردستان مردم بجمع سازند و دایره شکار وحشیان که قبل ازین حاکم فارس ساخته بوده باآنکه در زمان دولت
ابد مقرون یافته و ساخته بودند [illegible] در صحرا تا قرب چهار فرسنگ زمین را احاطه نمودند غزالان و وحشیان [illegible]
تماشای در ظل آن دوام نمودند بعد از آن شاهنشاه کامکار کامبخش با ملازمان موکب مسعود متوجه شکار شده نمود و ایلچی والی
هندوستان و نواده امیر تیمور گورکان در موکب اقبال بود و کشورستانی فره ایزدانی ظل سبحانی بخدنگ اقبال بسیاری
از غزالان و وحشیان را از پای در آوردند بعد از آن حکم مقدس نفاذ پیوست که سایر امرا و ملازمان موکب اقبال شروع
در شکار [illegible] نمایند و تماشای تیراندازی ایشان میفرمودند و ایلچی هندوستان نیز شکار اندازی نمود چون طبع مقدس از آن
تماشا منشرح گردید وقت عصری در دامنه کوهی که در آن حوالی واقع است کشورستانی فره سبحانی ظل یزدانی بزم ارم
اساس آراسته صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسند گزین چار بالش عافیت بودند که آهوی از دام گریخته
راه بهامون و دشت سر کرده بود و خدنگ اقبال [illegible] در آورده نشانه دادند و آهو را بر زمین انداختند ایلچی والی
هندوستان از مشاهده آن [illegible] دیده کورنش کرد و نواده ایشان عادت بجای آوردند و اقداح نشاط
افزا بگردش در آمده همگی نزدیکان محفل بزم ارم اساس خورسندی برخورسندی افزودند و بعد از مراجعت از آن
شکار بهجت مدار با هزاران نشاط در حوالی اصفهان جنت بالامن و الامان اوقات ساعی بعشرت و شکار مصروف
بوده وقایع سال [illegible] و کام بخش بر سریر کامرانی نوروز [illegible] سال [illegible] استقرار سرمایه گلبخش اورنگ کامکاری
و زینت افزای سریر آسمان نظیر دلگشائی و کامرانی شاهنشاه صاحبقرانی ظل سبحانی فره یزدانی کشورستانی برفراز
تخت بلند سپهر پیوند جهان افروزی و اقلیم گشائی [illegible] نور افزای اعظم و بلند اختر طلیعه بخش عالم برج
فرح بهرای حمل [illegible] نوروز دلفروز [illegible] آرای نوروز نوبهار موشح سرور و بهجت و جود [illegible]
رسانیدن و دلگشائی [illegible] مرکبات [illegible] بفیضات علوی که موجب نشاط و تازه روئی باعث [illegible]
ازین نوید و نشیمن [illegible] روزگار شکفتن در آمد طبیعت زمانه بخوبی [illegible] سحاب افضال بهار چون دیده عشاق

بهمن

١١٣

بار بهمن گرفت ینابیع جنان احسان چون دل پرفیض عارفان بجوش و خروش در آمد بساط سبزه اخضر در بسیط باغ
و صحرا خضره نوبهار سجاده وار گسترانیدند و غنچهای زمرد رنگ گلهای بسته تن خام بیرون داد ۞ ابر با برق جهانتاب رسید
سبزه را تا کمر آب رسید ۞ اول صباح شنبه بیست و دوم شهر شوال [illegible] پادشاه جهان خسرو کامکار کامرانی
خدیو سلیمان فر و فریدون [illegible] سپهر قضا قدرت قدر حشمت سکندر شکوه ظل سبحانی فره یزدانی [illegible] صاحبقرانی از طلوع
و اشراقات آفتاب عالم افروز اقبال [illegible] عرصه فیض بخش تالار [illegible] آسمان [illegible] اصحاب
حدس و شعور ظاهر ساختند و بر فراز تخت خلافت و چار بالش عافیت دلگشای مربع نشین گشتند و ساحت گیتی بنای تالار [illegible]
مدار را که در رفعت [illegible] برافراخته [illegible] بلند پرواز انظار هوشمندان و فهم [illegible] اقلیدس فطرتان عاجز
الحدس بنهایت آن سرپنجه تصور نتوانند یازید و در عرض خطوط شعاعی [illegible] سپهر بکعبت آن محیط گشته و در طول مانند اژدهای
جهان پیما [illegible] بنهایت دست در آغوش نکرده موشح بلطایف صور و نقوش عجیبه که [illegible] دقیق الانظار و مانی شیوه کان
دانش مدار در تماشای آن [illegible] دست و گریبان گشته مانند نقش جدار [illegible] بدیوار کرده و [illegible] فرو رفته اند صور عجیبه
دیوارش و نقوش عجیبه جداریش [illegible] و دلربایی شاهد قدرت پروردگار است و برهان صنعت قادر مختار [illegible]
هر یک از پری چهرگان آن فیض بخش مکان که بدستیاری موی قلم مانی [illegible] برصفحه جدار آن دلنشین مکان [illegible]
یافته سر موی از پری رویان نوشاد و خلخ فرق نتوان کرد [illegible] تماشای [illegible]
گشتی این بستان آسمان نشان بدیع بنیان کرده و غبار [illegible] بر تارک کسری و قیصر افشانده [illegible] اعجاز [illegible] طراحی
شاهنشاه ظل الله که در تشیید مبانی اساس آن دیده انظار را [illegible] ساخته [illegible] آن فوق
طاقت هوشمندان [illegible] و ساحت دلگشای او [illegible] بنقوش و گوناگون صور [illegible]
خلایق و بساتین [illegible] نشین موشح باشجار مختلفه و اثمار متفاوته [illegible] شعر بگسترد فرشی
چو دیبای چین ۞ در و در بکر هفت کشور زمین ۞ در آن بزم چون گلشن از مرکزان ۞ چو [illegible] رامشگران ۞ اسباب
عیش و نشاط و عشرت و انبساط [illegible] فراهم آمده [illegible] صراحیهای
ترصیع یافته [illegible] عشرت بخش [illegible]
سلیمان فر دوام فی ظل ربنا الاکبر [illegible] مبارک [illegible] شعر نشسته جهان
گیتی فروز ۞ بعیش و بهروزی آورد شب را بروز ۞ [illegible]
[illegible] ۞ [illegible] در ظرف جام ۞ مغنی [illegible] ۞ [illegible] بخت
باش ۞ همه سال با افسر و تخت باش ۞ نشاط [illegible] طرب [illegible] ۞ [illegible] جوانی [illegible] است
[illegible] ۞ و هر یک از [illegible] بساط [illegible] شرف

سعادت ارجمندهای بوس اشرف کامیاب مراد گشتند و مجلسهای گرامی سعادت افزون آراستند و در آن مجلس بهشت اساس
بادشاهزادگان عظام از جانب چنگیزخانی و نوادهٔ امیر تیمور گورکانی و ایلچیان قیاصرهٔ روم و بادشاهان فرنگ آبروی اقبال
کمال افزودند و چون جشن نوروزی با آیین و شکوه و دلفروزی بانجام رسید طرح سیر و شکار افکنده و برخی از اوقات چهار
زمستان در چهار فرسنگ راه مقرب الحضرة العلیة العالیة علی قلی بیگ دیوان بیگی با تفنگچیان قدر انداز قدغن بر تهیه نمودند
کمری مور در آن ساحت بر شور نایاب و طیران طیور بر فراز آسمان از حوصلهٔ ایشان دور بود و کشورستانی ظل سبحانی صاحبقرانی
بهمراهی جرگان حجله طراز حریم و سرادق نشینان خلوتخانهٔ عظمت و اقبال شکوه سلیمان و رخشان رخش صبا سیر آتش
مزاج بسیر و شکار انبساط داده و چهرهٔ نشاط را پیرایه و بگشایش مجد افزودند و بعد از سیر از آن عیشگاه مراجعت نمودند
چون ایام فرح انجام فصل گل و اوان زمزمه آرایی بلبل بود فرمان قرهٔ سبحانی ظل یزدانی ابجش کلمه بریزی سر پل سعادت ورود
یافت و برحسب فرمان هریک از امرای نامدار و سلاطین غلام مقرر شد که بالای پل زنده رود خیام نصب نمایند بیان
کلمه روی سر پل زنده رود چون ایام بهجت انجام فصل گل و زمان سعادت آوان زمزمه آرایی بلبل در رسید و فضای عرصهٔ
گلستان بنور گلهای الوان و ساحت دلگشای چمن بریاحین و ضیمران پیرایه افزای حسن شاهد بهار گشت جوش گل و غلغلهٔ
در عرصهٔ روزگار انداخته تلاطم و افواج امواج زنده رود و ساحت بساحت در ترقی و چشمهای پل عباسی لبریز آب
حیوان گشته مظهر جنات تجری من تحتها الانهار بود حکم مقدس بتقاضا پیوست که در آستهٔ پل را هریک از امرای عظام و مقربان
آسمان مقام و وزرای سپهر احتشام و تمامی کتاب دفترخانهٔ همایون و هریک از صنادید صفاهان و اعیان اطاعت فرمان بکلانی
استرا بسته بانجام آیین سر پل ساعی باشند و مقرب الحضرة العلیة العالیة حسین خان بیگ ناظر بسرکاری این
گرامی خدمت سربلند ساختند و تعیین محل و جا بجهت هریک از امرا و وزرا و کتاب دفترخانه نمودند و بدانچه ارادهٔ
مقدس کیهان خدیو تعلق یافته بود هریک طاقها که چون طاق سپهر در رفعت انگشت نمای روزگار است بسیار بنایی
زربفت و اطلس ختائی زیور دادند و جدار آنها بمخملهای الوان و اطلس گونه گون و قماشهای غریب موشح بصور
عجیبه زیب دادند و بفرشهای الوان عرصهٔ آن فرح بخش مکان را پیرایه بستند و گرای مجلس ارم اساس ملائک
بجهت استقرار کشورستانی ظل سبحانی فرهٔ یزدانی بر چهار بالش خلافت مسند آرای شاه دکانی بود ساحت آن را قریب
بسه ذرع از زمین بلند ساختند و دوازده سایبان زربفت و اطلس ختائی که از شعشعهٔ مشاهدهٔ آن دیده ادراک
خیره گشتی و در رفعت سر باوج سپهر رسانیده بپا نمودند و هر دست بگوهر جان یا زیدی وسته نما آن را باوراق طلا زیور
دادند و عرصهٔ آن را بفرشهای الوان چارا گستردند بر مثابه که دماغ دل چمن در شک فرمای این کهن انجمن بود و کف مجلس گرامی
را بمجمرهای رنگین چهار استند و در اینجا توده توده خرمنهای گل بر روی یکدیگر ریختند و اسباب عیش و نشاط و طرب و
انبساط بهم دور کسب نهاده بترتیب خاص چیدند و بر تنبه سرود سرور در اهتزاز و موثر اشاره بود که بلبلان از ساحت گلزار تحویل

بطانهای بلند کرده و در اینجا و طلا و ساخته بودند و در هریک از محافل ارباب شوکت و اصحاب ثروت همگی اسباب بر وجه مرغوب
جمع آمده بود و از فیض آن جشن دلنشین بادشاهزادگان نوادهٔ چنگیزخانی و امیر تیمور گورکان و سایر ایلچیان قیاصرهٔ روم و فرنگ
سرمایهٔ سرور و سعادت کسب همت میکردند و ایلچی والی هندوستان سلطان خرم شاه جهان در آن فرخنده مکان بنظارهٔ غرایب
امور حیرت بر حیرتش می‌افزود و چون قرص آفتاب جهانتاب سپر ممالک غربی پیش نهاد و همت ساخته در سایهٔ شب پنهان
نهان گشت حکم مقدس بچراغان سراسر پل عز صدور یافت و در اندک زمان آن قدر شموع و مشاعل بر افروخته گشت
که قرص ماه از حجره و تشک در سایهٔ ظلمت شب پنهان گردید فروغ اشعهٔ چراغان چنان بالا گرفت که زمینیان و
آسمانیان از فروغ [illegible] ایشان بر خوانندی چنانچه دقیقه از اسرار کواکب بر سواد خوانان و بستان [illegible]
زمین شمع کوکب مجلس افروز بود شب تیره روشن تر از روز بود و از لوامع اشراقات اطراف تودهٔ خاک نما و [illegible]
افلاک بهر چند روشن [illegible] بود که سکان چاه و شمال شامها [illegible] مشاهده مینمودند و ساکنان افلاک از [illegible]
[illegible] مبارک کشور [illegible] بالای شاه [illegible] تمام چهار [illegible] ثوابت و سیار بر طبقات سپهر [illegible]
از جمله شبستان سرادق سماوی [illegible] و در برج بیرون کرده [illegible] ساجد [illegible]
سرور انجمن میکردند و سلطان فرکه پاسبان علو افلاک گشت از رشک و فرو نور و در نقاب زمین نهان بود
از چراغ و شمع آتش بر کواکب شد جهان بر زمین آمد مگر بهر تماشا آسمان در شور [illegible] گوناگون نغمه بود [illegible]
جهان و جهانیان را جانی تازه و جانی بی اندازه بکالبد قالب در آمد بعد از سیر چراغان و آیین [illegible]
[illegible] حقانیت اساس بر حوض حاضر ایلچیانی که بر درگاه جهان پناه جمع بودند [illegible] ایلچی والی هندوستان
نوادهٔ امیر تیمور گورکان با زرهای و [illegible] و هزار تومان نقد با عنایت شد و [illegible]
عربی و [illegible] زربفت طرح [illegible] و اطلس ختائی [illegible]
[illegible] بجهت شاه و والاجاه سلطان خرم [illegible] درگاه عالم پناه [illegible]
آمال ارجمند بجهت هفت اقلیم [illegible] مسرور [illegible] از [illegible] روانه شد در خصوص [illegible]
در این سال خجسته مآل ایلچی بشکوه او فراز جانب ولاة و بادشاهان [illegible] از جانب حاکم [illegible] صفاهان
عظیم الشأن [illegible] درگاه معلی [illegible] مقاصد سر و در آن هفت اقلیم [illegible] و اسباب [illegible]
گری کرده آن ولایت [illegible] از خواص و لایات ایشان [illegible] درگاه جهان پناه آمد با ایلچیان [illegible]
از [illegible] قریب [illegible] نفر [illegible] بشرف سعادت [illegible] اشرف
مخاطب [illegible] ایشان [illegible] ایلچی هندوستان [illegible] روی داد [illegible]
ایلچی هندوستان [illegible] و [illegible] ایشان رفته

شورش ایشان مرتفع نموده مراجعت کرد من السوانح درین سال فرقه آل برخی از اوزبکیه که سرگشته بیابان ادبار بودند و باتش تهیج
و کم سنگی بعذاب ابد گرفتار و قرب هجده هزار کس از شدت گرسنگی خیال نهب و غارت بعضی محال خراسان نزاد و ساحل خود
تصور کرده و بولایات ممالک شرقی در می آیند که بغارت حیوانات سد رمق خود نمایند امرای خراسان که در ضبط و حراست
دقیقه فرو گذاشت نمیکنند چون مخبران و منهیان خبر آمدن ایشان میرسانند امرای که نزدیک بآن محال بودند چون
حاکم مشهد مقدس و فوجی از عساکر منصوره سر راه بر ایشان بسته آتش قتال را اشتعال افروخته جمعی و تمامی ایشان را طعمه شمشیر
تیغ جان ستان می سازند چنانچه احدی که خبر بدیار خراب ایشان برد نگذاشته اند و سر و افسر مردودند و بسیاری
از ایشان اسیر و دستگیر نموده بپایه سریر اعلی بدار الخلافه صفاهان آورده و خسرو کامگار کامران کامبخش زلال مراحم
کرامت بر سر شیح در آورده و حکم مقدس بر شکستن الملک و بند ایشان عز اصدار یافت ایلچیان قیاصره روم و والی هند و سلطان
و سلاطین سبعی بتقاضای آن حسن شیم و مراحم پادشاهانه بشکرگذاری زبان اختصار بلند نمودند و درین سال حاکم بصره
اخلاص خود را دست آویز تقدیمات شاهنشاهی اسپان نجدی و تحف و هدایا و زر طلا که موشح بنام مبارک حضرت
شاه ولایت بود مصحوب خال خود خلیل آقا که کلید گنج اسرار ادب بپایه سریر اجلال فرستاده و خسرو سلیمان شکوه جناب
گرامی سربلندی و وده ایلچی را بنوازشات سامی کامروا ساخته رخصت انصراف دادند درین سال تغییر در اصحاب مناصب
تمامی همت والای شاهنشاهی درین سال بر تغییر اصحاب مناصب ارجمند تصمیم یافت نخست از این شاه چون آثار اخلاص
فراوان و جان فشانی در خور از نواب مستطاب چشم خوارم معارک اخلاص مندی و جان فشانی خان والامکان مرتضی قلی
خان شاملو را که مکرر امارات و علامات اخلاص از وی بظهور رسیده بود و بر دل آگاه صاحبقران ظل سبحانی فره یزدانی که جام
جهان نمای عالم و حالی زن ظاهر و هویدا شده بود و چه هنگام که نواب مستطاب سپهسالار ایران مدار تسخیر و نهب
و غارت گرجستان ممنا روزگار بود چون کاردانی و جان سامانی خان والامکان از ناصیه اقبالش نمایان بود کرارا
بعرض مطالب بپایه گگاف فرستاده و بجانب خواهش آن والامکان بود مطالب را معروض منهیان بارگاه اجلال
گردانیده کامروا مراجعت میکرد و در آن سال که رایات جاه و جلال از تسخیر قلعه ایروان منصور گشت حکم مطاع بسپه جیش
بدون عز ... و دریافت در آن مدت چون ... بیرونباشی بر ایشان مرجوع بود در مردانگی و جلادت بمرتبه کوکب همتش
اوج یافته بود که مرغی بیان ... چنانچه ازین شعله کرده و از خود را بر فوج مخالف میرسانید و زخم تفنگ بر آن شنید
و شاهنشاه کامبخش کامران شاه آن بنوده درین سال مشمول عواطف خسروانه و مشمول الطاف عنایات پادشاهانه ساخته
بمنصب جلیل القدر رفیع المنزلت ایشیک آقاسی باشی گری مرتبه والا منزلت قائلی نمایند و روزگار ساخته و الطاف ... بر ایشان
مفوض داشتند و روز بروز بنوازشات شاهانه که مافوق امال کامجویان است تارک مباهات برافراخته در جان سپاری
انگشت نمای روزگار است و کمر صاحبقرانی ظل سبحانی خلد الله اقباله بر میان مبارک که کلید گنج لدنی است گذرانیده اند که



در صوفیگری و جان فشانی بزیور گرانبهای صدق آراسته است و علامات آن بر دل آگاه کیهان خدیو که بنور فیوضات الهی
گشاده است روشن شده که در شاهراه جان افشانی بصدق نیت و صفای طویت بر تری بر سایر مخلصان درست ناما اقبالش بقلم
رسوخ ثبت است و فقره جوانمردی از غال امالش بارها و کرارا ... چهره نمایست چه لطف است از وجه نمودن مال و جنسی که چون
شاهراه خیسان است پوشیده در فراهم آوردن مال و منال لغایت الغایت راجل است هر چه بدست در آمد در مصرف خود
صرف نموده جنسی که از خواص موجودات بشمار رود از نظر اعتبار افکنده و این معنی بر یافت قاطع بر دلیری و مردانگی آن والاجاه
چه هرگاه شخصی در بذل جان و در راه ولی نعمت صورت و معنی جوانمردی کند در مال دنیائی که جمله جهان انسان در وی آتش فتنه افروخته خود
ظاهر است که در چشمش ... فکر و در اندیشه‌اش بیمی بی اعتبارش چه باشد که ... ازین شیمه در دل جای کند من السوانح درین سال
مبارک حال حکم مقدس بظهور پیوست که استادان صاحب فراست نهایت الفرس کار فرموده در مسجد جامع دار الخلافه صفاهان
جنت ملاذ الامین و الامان برحسب فرمان مطاع استادان چابک دست در آن مکان از زمان در مسجد جامع را که در رفعت ...
از گنبد سپهر برگذشته بر نهایکه خطوط شعاعی ... بمحض تصور ... جای رسیده رفعت طاقش
... کلاه ... از سر گردون فته کلاه ... گنبد آن مسجد آسمان ارتفاع را اکر ... و قبه ...
روزگار موازنه نموده بمیزان اعتبار ... ازیشان اشتهار خود در ساخته چه بنیاد ... آن بمرتبه ...
گنبد سان روزگار ... از ملاحظه‌ای شمار ارتفاع گنبد ... اعتبار ... اند و ... 
کمان ابروی خوبان ... ساخته ... بر لوح تصور ... کرده و ساحت صحن ... 
از بهشت باج و از ساحت امکان خراج گرفته استادان کاردان ازین فقره و کلهای طلا بران زیور یافته و دری ساخته
که دیده هر تماشائی آن از اوج سپهر بر خاک افتاده است و کار پردازان کارگاه میزان وزن هر او ... فقره که صرف شده
بلغ ... تومان کرده اند اما آنچه خرج مسجد جامع مذکور ... اکثر اطراف آنرا استادان ... سنگ مرمر نصب
کردن و کاشی کاری نمودن آنچه ... آن سرکار ... و ... هزار تومان خرج شده ... 
برکات این ... آثار ارکان این دولت ابدپیوند ... ثبات ... افراد ... اکثر بنای ...
آن ... در ... آن ... تاریخ در فقره ... نظم کرده ... نظم ...
دریافته اند ... در کعبه باصفهان ... شده ... تاریخ ... که ... طلا شده در مسجد ... شاه
... آورده تاریخ ... در عهد ... شاه ... که ... وز ... شاه ...
... از ... جاه و جلالش ... شاه ... اند ... فرمان ... مطلب ...
خاقان عهد شاه صفی شاه کامبخش ... فتح و ظفر ... آورند ... 
طرف ... سپاه ... مسجد ... بر ... کعبه ... فرخنده مسجدی که ...

مرغ او • جبل لک بجانب جنت بر شد راه • بر آستان قدرش بالجمان خضوع سایند قدسیان محلی از شرف جباه • صحن رنگ
او که ز جنت نمونه ایست • بر دعوی بهشت برین آمده گواه • جای رسیده در رفعت طاقش که بی گزاف • کلاه فتاده از سر
گردون فتنه نگاه • تا فرد دو زیور در حقش از نقره و طلا • چند انکه چشم عقل شود خیره از نگاه • تاریخ آن چو خواستم از اوستاد عقل
گفتا طلا شده زر مسجد بعهد شاه • و شاهنشاه ظل الله قضا شکوه بنفس مقدس بمسجد در آمده لوازم بندگی بجای آورده و دیگر جهت تربیت
از خدمه و حفاظ و مدرسین مرسومات مقرر داشته و همچنین درین سال محلی که در سابق از زمان خانه شیخ احمد آن بود کل
آن باغچه و خانها و فضا و حمام را خریده مدرسه ساخته و حمام و کاروانسرا که در آن جوار بود وقف مدرسه نموده آب
آورده داخل مدرسه ساخته و تعمیر حجره مدرسه بسر کاری نواب مستطاب صدر العراقین وزیر المشرقین مفوض داشته
دو دانگی از آن حجره ساخته و حجره کرده و طالب علمان قریب صد نفر در آنجا بمطالعه و مباحثه و دعای پادشاه
مراد بخش مشغول دارند و خاطر مقدس برونق جمیع مدارس و خانقاه و تکایا بود و آبادی بسیار بسیار راغب است ایزد
کامبخش بقای ابد کوکب اقبالش را کامیاب سازد • طرح شکار • درین سال خجسته اقبال فرمان فرمای ایزدی شاهنشاه
قدر قدرت سلیمان شوکت صاحبقران ظل سبحانی بخود و دو بایات که از دار الخلافه صفاهان و الکاء فارس و دار کستان
و حوالی و حواشی خلق کثیر جمع آمده چند انکه از شماره بیرون باشند از قشلیجیان قدر انداز و کلان و اران و امان
اطاعت فرمان مستور کرده بفراهم آوردن و جمع نمودن وحشیان صحرا نورد و غزالان زنجیر خط و خال بادیه گرد
بتکاپوی و اهتمام تمام ساعی باشند و دوام شکاری که حاکم فارس پیشکش درگاه نموده و انچه حسب الفرمان نشان جلال
کارکار اجلال ساخته و پرداخته بودند قریب بچهار فرسنگ زمین انتصار انتصب نموده تمامی وحشیان و غزالان
بچهار او سواسا در آنجا جمع سازند و بعد از اجتماع جهان ارکستانی ظل سبحانی خود بنفس مقدس بسیاری از آهوان دشت پیما
و وحشیان کوه و صحرا بچنگ دلدوز ناوک افکنده و بعد از آن امرا عظام و سایر حضار از قورچیان و غلامان را
رخصت در آمدن بجرگه شکار انداختن داده و خود چند انکه در صحرا اند نه گنجد وحشیان آنجا حمت از پای در آورده
و ایلچی والی هند و ارکستان نوده اوده امیر تیمور گورکان صفدر خان در موکب اجلال سعادت اندوز ابد بود و نظاره تماشای
دلیری و مردانگی انحو صحنان درگاه جهان پناه و دیده اول را مرهٔ نشاط ساخته داده منظام حضوری که فراغ از شکار انداختن رود داده
بود شاهنشاه کسروی خدم ظل ربنا الاکبر بزم ارم اساس ترتیب داده و بمودن اقداح نشاط مندی صدر نشین
اورنگ کامکاری بودند که ناگاه آهوی از دوام بالی یافته از را دیدکی بمود پادشاه کامکار کامبخش بدنک اقبال
از کمان گشاده و منظام انگه گرم رفتار بود از پای در آورده ایلچی والی هند و ارکستان از مشاهده آن بیجایی گرفتاری بجنوری
او نموده و اقداح بهجت و نشاط مندی بمودن مرابه خود بسته بی بیکرده • نوای نغمه تحسین بر افلاک • رسانیده بود شان
از دل خاک • بعد از سیر ایلزم سیر رایات جاه و جلال در حفظ لطف ذو الجلال داخل دار الخلافه صفاهان شده و ترتیب

اصحاب علم



اصحاب علم و فضل بیش نهاد همت روزافزون ساخته چون نسخه چهار کتاب حدیث کلینی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه
بنا بر حسب الفرمان در مشهد مقدس باتمام رسانیده بودند درین ولا بنظر اشرف رسانیده بهای بلند هوای شاهنشاهی ظل گرفت بر وفق
آمال افاضت و افادت بنیاد دانش و بینش دستگاه جامع مطالب برهانی هادی کمالات عقلانی میرزا محمد رضی یزدی که شیخ
الاسلام دار الملک اصفهان گسترانیده و بایشان کتب اربعه را بخشیده و بنشکوی اقبالند از دو قسمت نیا که نقل بجای نمانده
نموده ند سال هزار و [illegible] هر سپهر قضا صولت قدر رتبت کیهان شکوه صاحبقران ظل سبحانی فرزند یزدانی جلد الله
ملکه و سلطانه دراوضح عالی که بحیفش پایش کام بخشی و کامرانی مستحکم و مجلس آرای سریر اعظم و خطبه برای عالم قدس اکبر مو جبین پیر
بر جیس السما قدرالحقی صاحب العجایب مثال الله الاعظم افتاب جهانتاب بر تخت بلند سپهر پیوند جمل او ان دلکشای روزگار روز
اعتدال لیل و نهار و تشریف سلطان نوروز فارس شل کرمی قدوتی ارزده عالم مختار اعظم الایه و جل کبریا برسر سبزی صحرا داده من خوبی
افزای گلزار و چمن ابر عنایت بترشح در آورده ابر خواب الوده کان گلستان و چهر کان باغ و بستان ر باستقبال
نوروز دلفروز سبزه و ریاحین و ضمیران و نسرین بالجمان فرخندی و نشاط و خرمی و انبساط ساحت روزگار و عرصه مردمان را بزیور
دلکشی پیرایه دادند • شعر • زمستان شد و تازه آمد بهار • بر آورد سر سبزه از جویبار • دگر باره سر سبز شد سد خشک • بنفشه بر
انگیخت عنبر و مشک • بعنبر خوی نرگس خواب ناک • چو کافور تر سر برون زد ز خاک • اول شب یکشنبه شهر ذی القعده الحرام
سنه ۱۰۷ خسرو و اسکندر فریدون شکوه و دانش پژوه بالجمان شکوه و شوکت عرصه دلگشای ارم اساس عمارت نگارستان
بهشت نشان واقعه در دار الخلافه اصفاهان را از لوامع اشراقات پرتو نور افزای جلال کیفیت تجلی طور داده بر اورنگ آسمان
فرهنگ موشح بجلال شاهوار ده اثنا و آثار دیوانیات الوان و جواهر فراوان بر آمده رسوم خلافت و جهانبانی و مهر آسای سلطنت
صوری را بدلفریبی آوازه استشهار در آفاق در داده ساقیان وقت باده نشاط در جام عشرت و انبساط چاره مردم در کام
روزگار ریختند • شعر • غنچی چو زهره برامشگری • صراحی درخشنده چون مشتری • پیالکون نی تازه همچون گلاب • ز صد رود
بودی آواز مطرب • پری پیکران شهره در دلبری • فشتشه تاشب برامشگری • و هزار دستان دستان سرا بمضراب
بربط نوازی آغاز نهادند سرود و مرغان چمن در گوش گلهای بهاری اثر کرده هر جا که • شعر • از آن نغمه کو غارت هوش کرد • مغنی
ترنم فراموش کرد • آئینه صباح نوروزی بصفای نور برای نوبهار شکفتگی اقبال روز افزون انتظام بخش جهان جهانیان
شاهنشاه ظل الله کامبخش کامران گشت ریاض سلطنت و گلشن خلافت را ابر ریاحین فرخندی فروغ افزونی
دولت روز افزون روزگار رهنمون گشتند • شعر • باد دستگیری نسیم آورد باز از نوبهار • ابر نوروزی علم بفراخت باز از
کوهسار • نوای نغمه سنجان خوش الحان با نغمه نشاط و سرور و بهجت و سرور بهجه و صدای نفیر و کرنای صلای عیش و طرب
بمعموره دوران در داده و هر یک از مقربان موکب مسعود و منظوران بساط کرده بر انبساط عزت و منصبداران مهمات عظمی مقاصد
منسوبی ذره وار بر دور افتاب پای بوس سرکبار زرد بکان بساط گیتی گریاس عظمت و اقلیم گشائی [illegible] عبادات برافراز

موافق هزار و صد و شش هجری

دلبری فراوان خزان نرسد که هر دو جواهر روز بهر نثار فرق فرقدسای مبارک در دامان روزگار ریخته شده و صحن آن تازه گلستان
که رشک زمین و آسمانست از شمیم روایح روح پرور و نسیم مشک و عنبر و نخ روزگار را معطر ساخت تحف و ارمغان
صدر الشرفین و زین الخافقین میرزا حبیب الله الحسینی صدر ممالک محروسه بشرف پای بوس و خلعت جاوید طراز محمود
روزگار گردید و همچنین نواب جلیل القاب دستور اعظم مشیر معظم مدبر مهام عالم رکن السلطنة القاهرة اعتماد الدولة العلیة
العالیه [illegible] میرزا محمد تقی بسعادت ارجمند آستان بهمنی پای بوس اقبال اندوز و زاید شده و هر یک از مقربان درگاه
گردون وصباح آن روز نشاط اندوز ساحت دلگشای فلک فرسای تالار بهشت عیار که موشح است بنقوش غریبه و صور عجیبه
که در نزاکت و دلربایی هر یک از ان رشک فرمای بوستان خلخ و پری رویان نوشاد و به جوشش زلف پیچ بجای دل موجه
دجله بغداد دست جنابجه دران ارم اساس مکان بنظاره آن اگر [illegible] راسته نقشها میکرد [illegible] گردون کن
آستان آسمان نشان غبار رشک بر فرق قیصر و فغفور افشاندی چه افطرت ارجمند و تصرفات دلپسند شاهنشاه جهان
خسرو کامکار کامران که بانای زوجی گرانمایه و تصرفی آسمان پایه صورت دیوار و نقوش جدار را آفت دلهای اصحاب
هوش و بلبهای خموش ساخته و بنوعی جدار و سقف از اباو وراق طلا زیور بسته کرده اند که فروغ شعشعه آن در شب دیجور از
فروغ شموع و مشاعل فراغت میبخشید و بفرشهای ابریشمین و زربفت ساحت فلک وسعت آنرا پیرایه داده اند که از سرسبزی
چمن و طراوت گلشن و زمین و لمعان فارغ داشته • کریمان ازنخش آن سرزمین • برند خط بو دو دهای چین •
دل افروز نزهی چو نبض بهار • برد زنگ غم از دل روزگار • اسباب عشرت و نشاط و طرب انبساط دران مجلس بهشت
آیین چندان جمع آمده بود که سحاب وهم از تعداد آن در چار موجه عجز سپرده و صراحیهای ترصیع یافته بلالی [illegible] و یواقیت
که بشها [illegible] افزون از شماره و جامهای طلای خالص لبالب از باده احمر [illegible] از حوصله تعداد افزون بود فراهم
آمده و زینت افزای [illegible] ایوان محفل کسری شکوه بود و از نشاط و فرح بخش آن [illegible] از ممالک [illegible] بود
[illegible] چون دران ایام عشرت انجام بادشاه ربیع [illegible] نظام [illegible] خاقان فریدون [illegible]
عدل گستر و شکوه صاحبقران ظل سبحانی [illegible] یزدانی گرامی اوقات اکثر صرف [illegible] دلگشایی بود و از فیض رشحات سحاب
اقبال هر روزه سرزمینی خاصیت موسم پرفیض بهشت [illegible] اردی بهشت عجب [illegible] میکرد و از اطراف محروسه ممالک
نسیم [illegible] و رفاهیت در اهتزاز بود و اطراف باغ و بوستان و روضه گلزار و گلستان مشحون بود [illegible] یاسمین و
ضیمران و سنبل و نسرین بود و دماغ مدارک ابنای نشاط طرب [illegible] عطر پرور بود و پری چهرگان نوبهار سر از گریبان
[illegible] ساخته افسردگی بر بر رویان بستان بقطرات امطار [illegible] سیراب نشست و نشو و نشت [illegible]
آغاز نهادند هر نفس [illegible] گلزاری جلد آوازه [illegible] برافروخته بود و جهان [illegible] جانهای پاکان [illegible] فتراک اقبال [illegible]
[illegible] موکب مسعود [illegible] اطبای [illegible] سخن [illegible]

رموزدان



رموزدان و رامشگران نغمه پرداز و چهرگان خوش آواز بسیر باغ و گلستان و چمن زار و بستان و ترتیب جشن خسروانه مشغول
فرا جان نشاط را ابدام [illegible] انگیخته [illegible] زنگ [illegible] زدای چهره آیینه روزگار بودند و دران زمان سعادت اقتران [illegible]
الفرمان مقدس نواب جنت مکان بجهت هر یک از غلامان [illegible] از امرا و [illegible] نشینان حجله حریم عزت عقد دوام مرتبط ساخته بودند
فرزندان ایشان هر یک که بمرتبه بلوغ رسیده بودند هر یک از ایشان را مرسومات مقرر داشته [illegible] بجهت ایشان تعیین
[illegible] نموده و هر یک از دختران که بدرجه بلوغ فایز بودند بغلام زادگان عقد دوام داده و بجهت هر یک معاش و مرسوم مشخص
ساخته قریب هفتاد هشتاد دختر که از هر فرقه و طایفه در حریم اجلال جمع آمده بودند بغلامان و ترجیان عقد دوام شرعی
بسته و مرسومات بجهت هر یک از زوج و زوجه تعیین نمودند و از انجا که عصمت فطری در طبع مقدس مرکوز است چشم جهان بین
از مستلذات نفسانی و مشتهیات شهوانی پوشیده و [illegible] را برای [illegible] فاخر [illegible] آمال [illegible] مقبول [illegible]
فاخره [illegible] بایشان انعام نموده رخصت انصراف بمنازل خود داده [illegible] دار الملک روزگار دعای
قوام بنیان دولت روزافزون را از صمیم قلب ورد [illegible] ساختند [illegible] نوبهار [illegible]
افزای روزگار که مظهر قدرت حضرت پروردگار بر اغصان اشجار [illegible] نشاط بخش ابنای روزگار بود و از
مواهب [illegible] سبحانی و عطایای گرانمایه [illegible] بادشاه [illegible] اقبال [illegible]
روز [illegible] بقدوم مبارک جهانی سلطنت و [illegible] لمعات انوار [illegible]
و ساحت [illegible] جهان [illegible] سلطنت صوری و معنوی [illegible]
داده [illegible] عصمت طراز آرام [illegible] اقدس فطرت استخراج طالع سعادت [illegible] کوکب آسمان
سیرش [illegible] اقبال ازل بهره مند است از طول و بقا [illegible] شاهنشاه [illegible] قدر سلطنت عالم [illegible]
سریر صاحبقرانی ظل سبحانی [illegible] یزدانی خلد الله ملکه و اقباله الی انقراض الدوران [illegible] کمالات صوری و معنوی
از وجنات [illegible] نواب [illegible] صدر الشرفین [illegible] میرزا حبیب الله صدر [illegible]
برکات انفاس [illegible] روزگار آرایش [illegible] العام [illegible] و اقامت [illegible]
[illegible] روز [illegible] شریعت مصطفوی علیه الصلوة و الرحمن مجلس عقیقه [illegible] نواب مستطاب مشار الیه منعقد
گشت و هر یک از فضلای دانشور و فصحای سخن گستر و اشراف [illegible] در انجا جمع بودند و آن گرامی [illegible] سلطنت
را باسم مبارک عرش آشیانی فردوس مکانی جد بزرگوار عباس میرزا موسوم سعادت کبری ساختند [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] که از بدو فطرت [illegible] اخلاص [illegible] احسان فلک بنیان عرش آشیان
[illegible] ذوالقرنین [illegible] آفتاب رای فیروزی اختر پادشاه [illegible] دولت اقبال [illegible] قطب شاه خلد الله ملکه
بوسیله زیارت عتبات عالیات و اماکن مقدسه [illegible] برای [illegible] شاهان ملوک [illegible]

درگاه جهان پناه که کعبه آمال ابنا امم و دنکار است فرستاده دیگری از افاضل سادات قصبه تفرش سیادت و افاضت پناه حقایق و معارف
آگاه جامع فنون کمالات حقیقی امیر ظهیر الدین محمد که از اجله سادات حسینی است و با جذاب بفضایل نفسانی و کمالات [..] متصف
بوده اکثر ازمان والد جنت مکان ایشان امیر صفی الدین در آستانه مقدسه منوره آسمان درجه غرویه در نجف اشرف صلوات الله علیه
ساکن بوده و در خدمت آخوند فردوس مکان مولانا احمد اردبیلی مباحثه می نموده اکثر کتب معتبر در فقه و حدیث بر ایشان خوانده
و چون میر مشار الیه بعد از ادای حجة الاسلام بولایت هند و هندوستان بجانب دکن رفته در آن محل و مملکت بقضای ولایت دکن و
گلکنده و مختار ساخته شده در بیولا فایده تحف بیرابان هودج تحفت ساخته بدرگاه عالم پناه فرستاده و این سالکه چون نیز وقت
منسیان خلافت گشت فرمان قضا نفاذ بزودی بظهور رسید که از بندر عباسی تا آمدن بدرگاه جهان پناه اسباب اخراجات شان برا
آصف دار الفضل شیراز مهیا دارند مشار الیهم در آن ایام که شاهنشاه ظل الله قدر صولت قضا شوکت صاحبقرانی عازم
یساق بغداد دار السلام بودند قریب باصفهان شدند و چون بسبب مرور از دریا و تغییر فصول آب و هوا امزاج
ایشان از منهج طبیعی بعارضه گرفتار شدند حسب الحکم جهان مطاع حکیم نجفه ایشان بسرعت فرستادند که مرجع ایشان بوده
بمعالجه مشغول گردد و در رایات جلال در آن اوان توفیق ذو الجلال متوجه یساق دار السلام بغداد و بسرعت کرم خان گردیده در دار
السلطنه اصفهان حرسه عن الحدثان منازل مرغوب و اخراجات مهیا ساختند و ایشان در صفاهان بودند تا آنکه از مراجعت
رایات اقبال از یساق و دخل دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس اشرف که سعادت ابد و ازل در آن مندرج است مشرف
گشته مورد نوازشات شاهی و عنایات کرانمایه شاهنشاهی گردیدند و بعد از زمانی المحصور [..] رخصت زیارت
آستانه سدره مرتبه عرش درجه امام ثامن ضامن صلوات الله علیه نموده متوجه مشهد مقدس طوس بخراسان کرم خان گشتند
از درگاه جهان پناه سعادت پیشگاه رخصت یافته فایده همراه ظفر رسا ساختند که هرجا و هر محل ما یحتاج و لوازم مهمانداری
ایشان تا مشهد مقدس مهیا دارند **فرستادن والی گرجستان کلامی بهیه خود** در این سال خجسته اقبال ایالت و عظمت پناه
شوکت و ابهت دستگاه نتیجه سلاطین گرجستان طهمورث خان والی آنجا که روزگار فراوان در سایه تربیت عرش
آشیانی انار الله برهانه و ثقل بالمبراة میزانه پرورش یافته جنت آشیانی مستقلا او را باب ارای آن ولایت پی افتخار
ساختند و بعد روزگار حلقه اطاعت و انقیاد و نیز یرکوشش همت ساخته در اطاعت فرمان کیان و جهان ساعی بود تا آنکه
بکار نخوت و استکبار رو ملک اراده تش پر اشوش ساخته بداعیه مخالفت فرمان کرم خان گشت چون طهمور این معنی بوضوح
پیوست حسب الحکم مقدس عرش آشیانی لشکر قزلباش تمامی ولایت گرجستان را فرسوده سم ستور ساخته اسیر بسیار
از دختران و زنان بسیار و پسران بچه و خدمه بدست در آوردند و در کل ایران زمین معدودی از کنیز و غلام گرجی بعضی
از اکابر شاید داشته [..] چندان همین توجه بادشاه جمجاه خاقان اکبر و نور دیدگر که اقبال و دانش بزده و صیت ...
و دیگر محاربات عظیم میانه لشکر منصوره و ایشان روی داده تا آنکه در زمان دولت روز افزون که اوان و لطف ... روزگار



و فرجندی سلمان مرو بارست خضر توفیق قاید او گشته بکمر اطاعت فرمان بادشاهی گردن همت بزیور مندی ساخته و هوره
[..] بادشاهانه و توجهات خسروانه گردیده در این سال بابسته های ایلکه گرانبهای محلات نشین تحفت خود را که بکمه عصمت
طراز شده است در سلک محرمان حریم عزت در آورده ایلچیان کاردان فرستادند و آن عماری نشین هودج سلطنت
را با پیلکات بسیار و پیشکشهای بیشمار مصحوب زبده خواص خود جاپاسر بر خلافت فرستادند ایالت و عظمت آرای
شوکت و ابهت پیرای عمده سلاطین عظام رستم خان والی گرجستان جمعی از نزدیکان خود در اصفهان داشت که همراه آن
هودج آرای رکن عصمت بشتند و بنکوی شایان مرتبه فرمان فرمایی داخل دار السلطنه صفاهان جنت بالامن و الامان شده
و بعا حقی ارجمند بدولتخانه مبارکه داخل گشته بقانون شریعت غرای حنفه شرعی نواب مستطاب صدر الشرفین در آورده
و در سلک پردگیان حریم حرم عزت در آمده و هر یک از مقربان والی گرجستان را بخلع فاخره و قامت اقبال پیراسته و تو[..]
سامی مصروف سرور بوده **من السوانح** در این سال گرامی تغییرات در ارباب مناصب روی داد نواب ایالت و شوکت و عظمت
پیرای جانی خان شاملو ایشک آقاسی باشی را منصب قورچی باشی که از اعاظم مناصب بود معوض شد چه نواب مشار الیه بکوشش
ذاتی و فراست و کاردانی و اخلاص مندی ضرب المثل است و در امضای حاجات و مهمات ابنا روزگار ... مرتبح
ادوار طبع خوش منشش بی حاجت رواست و ولایت حد و رسد کرمان بر ایشان عنایت شد و منصب ایشک آقاسی گری
بنواب ایالت و نصفت و شوکت پناه مرتضی قلیخان شاملو مرجوع گشت و نواب مشار الیه برادری و مردانگی شهره است و ... زخم
تفنگ قلعه ایروان را در خدمت است و ولایت کل ری که معدن مردی و کان سنی شاه جلاد ... بود که جلاوه ... هم
بنوده بر ایشان مفوض شد و تغییر در مراتب مهمات دیوانی و اصحاب آن روی داد و وزارت اصفهان بمقرب الحضرت العلیه
العالیه محمد علی بیک کرک یراق تفویض یافت و ایالت و ولایت قم و ... شاهنشاه صاحبقرانی ظل سبحانی قره بیز والی ...
و کلانتری بایالت و عظمت و شوکت پیرای بیرغیب خان استاجلو که والد او بحکومت حد عراق و عرب بصری بود و جد او که جام
ایشان موسوم است در سابق از زمان نواب عرش آشیانی گیتی ستانی بایالت قم و ... که مرو را ساخته بود و تا آنکه نواب مشار الیه
مشمول عنایات خاقانه بادشاهی ظل کبریایی گردیده بمنصب گرامی خدمت فایز گردیده چه نواب مشار الیه در رعیت پروری و کم طمعی و دلیری
بی ساعیت و ایالت اردبیل دار الارشاد و تولیت آستانه مقدسه منوره آسمان درجه صفیه صفویه جنت بالانوار العلیه بنواب
ایالت و شوکت و عظمت پناه نظر علیخان ... شفقت شد چه مشار الیه در ایامی که بوکالت مرحوم قورچی باشی سابق شهره و ...
جمیع قزلباش از طور سلوک او راضی بودند و بعضی توجه والای خاقانی که جبلت ایشان بود بظهور رسید گفتگوی که در باب ...
بنکویه در این مرتبه در باب او بمنصه ظهور رسانیده از آنجا که مرتبه اخلاص او بود بکمال کامیاب گشت **من السوانح ...**
**...** از انقلاب امور در این سال الجمل الجلیل الزین ... گردیده که بجهت تحقیق اوضاع و ولایت و مملکت خراسان چون ...
از درگاه کشور پناه می بایست که سرداری در خراسان باشد در این سال مقرب الحضرت العلیه العالیه سیاوش بیک قوللر آقاسی را برچی

از غلامان بصوب خراسان فرستادند و حسب الحکم جهانمطاع مقرر شد که حافظ قشون و سان لشکر خراسان نمایند مشارالیه چون
و تیغ ازباده و هوش در باهر پیاده میگفته اند که بعد از ملاحظه قشون بیگلربیگی قندهار معزول و منصب بیگلربیگی خواهد بود و بظهور
آید جمعی که سرخاطر کس ساده رنگین می باشند که نسبت بهر کس مرتبه واقع شود و سرجان برجان ساختند این مقوله گفتگو را باو دیده فرزین
وجهی بیرحمانه اندوختند و استماع این خبر وحشت ثمر و بیم و تزلزل عجیبی در کارخانه ترکیب حاکم قندهار راه یافت بر سر آتش وهم
و اشتعال برافروخته شعله خیال تازه میکرده بخیریت قرار داد این میدید که با معدودی خود را بدرگاه اقبال آرا رسانیده
از این اراده منفعل میکرده و چون اوان گفتگوی وحشت انگیز بتابوت رسید سرتاسر عرضش بنظر رسانیدند منهیان بیغرض بصیانیده رقم
استمالت امضا این تعقدات پادشاهانه و عنایات خسروانه باو ایشان رفت تا آنکه قولر آقاسی نیز حافظ لشکر اکثر محال و قشون
امرا نمود و متوجه قندهار شده نزد او اینکار رسیده [illegible] اظهار محبت و شوق بشمار و بسیاری اخبار میکرده اند از این مهربانی التفات زمین
و بیم او شعله‌ای گشته باد داد و بار و بخت برگشتگی رو نمود آورده مطلقا خود را آشنای آمدن نمیکند و در قلعه را بروی نواب قولر
آقاسی بسته میدارد تا آنکه کرمه قولر آقاسی ایلچیان بانجا مبعوث شده نیل مراد خواجه جلال الدین اکبر وزیر کل نواب اسماعیل حسن مرده
برگشته بخت فرستاده مشارالیه بگفته و گریه و زاری دست و گریبان شده میگفتند پدرم سالها بی بیشمار در موکب اقبال این
دولت بیکران افشانی نموده از هر کار بود چون نوبت این غلام زاده رسیده در اطاعت و جان سپاری دقیقه مهمل نگذاشتم
و آنچه لازمه بندگی بود درین مملکت شایسته فرو نگذاشتم و بغیر چاره جز داری جان نسپرده و بوده همین اقبال ارجمند پادشاهی کل واقف
افغان و هزاره و صحرانشینان و بوم جان این ولایت را بلکه از لقب دادا امر و نواحی شاهنشاهی در آورده ام حالیا [illegible]
از من خلاف قول و بندگی بظهور رسیده برمن از روز روشن ترست که قصد کشتن من دارند با وجود آنکه استمالت نامه
دقیقه این و ارقام موشح باسید واری نکرده باو فرستادند چون بخت برگشته درو نگاه بمساعدت نکرده و آرزوی نیکی که در تربیت
مصاحب آدمی زاد دست بکشند و باد را آورده از آستانه سعادت و نشیب شقاوت کشیده آمدن بدرگاه جهان پناه اقبال آرا احکام
که کعبه مرام و قبله کرام کافه اقبال مندان هفت اقلیم است بهل راه نمیده و بار دیگر به دونادانی او امیکرده که جمعی که مراد دنیا
این درگاه گردند و سیاه دنیا و آخرت شوند چون قولر آقاسی بیجا به آمدن آن مردود مایوس میگردد دوان بخت
برگشته مردود خود را باسباب سفر رفتن ولایت هندوستان ساخته چون کلید قلعه بوالی هندوستان که در [illegible] بفرستد
این مقوله متوجه راه شده او به دو میرسد قلیچ خان را بالشکری فراوان بکمک قندهار مبعوث شده و بسرعت تمیرون مردود راه
طلبیدن بخت برگشته از قندهار مراد و بر ساخته طلب شده اند هندوستان متوجه شود و نواب قولر آقاسی سلام آمدن لشکر هندوستان
و داخل شدن قلعه با فوج لشکری که داشته اند جنگ مردانه با ایشان کرده بسیاری از مردم ایشان را طعمه تیغ ظفر و جام برخاک
هلاک میریزند و مراجعت بقیة الاسلام هرات حمیت عن الافات مینمایند و آن مردود عوام [illegible] ایلچی بجانب هندوستان بوالی
آنجا مبعوث شده که بسرعت جمعی را بفرستد که قلعه را تسلیم ایشان کرده حاکم و والی هندوستان مطلبی را که سالها در آرزوی او

کلید قلعه را [illegible]

او نیز





روز شب و شب بروز میکرد و همین بود که یکباره دیگر شاه قندهار را بتصرف درآورند از این مژده خاطر همی گرد و شاد و بی درک فتنه
که بجائی کرده بعضی از امرای خود را فتح خان نام با جمعی با محصور بطرف قلعه مبعوث شده و مرد و فرستاده را بهندوستان طلب میکند
و درین مدت ارکان دولت بی زوال این مقوله امری عجیب بظهور رسیده بود و اما سر اکثر مزبله ابلیس را در درگاه کبریائی خوانده
و کرشان چنین و طعن خنجی وجهی بخنده که طوق گردن ساخته در یافته بود نظر بصیرتش قصه علیمردان مردود و عجب بیشمار بجمه درد دنگاه
صد هزار سال که بعالم تا شیخ برود و آید که دقیقه از دقایق مکر ابلیس بر اشاگردی بقیه اندکی و هم کار برگشته بختی رخ نمود شیطانی
شود چه عجب که مردود مذکور نیز خود را در سلک شیاطین هندوستان منسلک ساخته و چون تا از آثار حرام نمکی او ظاهر شده اگر
چشم جان بین او از جلوه نور میکوشید بی نصیب شده با دیگر چه نتیجه روی دهد چون حقیقت مطلب معروض منهیان درگاه گیتی پناه
گشت عزم مقدس همیون بران مصمم گردید که سر جا بغار رک آذوقه و مایحتاج عساکر ظفر لوا مملکت قندهار مقرر دارند و سرجان
بقاوقلی که در زمان شاه جنت آرامگاه مقرر داشته بودند محل مجمل مقرر دارند که درین وقت بیگلربیگی عراق عرب معروض درگاه
کشور پناه ساخت که والی ولایت روم قیصر سلطان مراد با خیل و لشکر بی عدد و شمار قسطنطنیه بیرون بعزم دارالسلام بغداد آمده
خدیو جنس مقدس اوقات گرامی صرف تدارک اوضاع قلعه دار السلام کرده و آنچه لازمه قلعه داری باشد از باروت و آذوقه و
لشکر فراوان روز بروز تهیه میکردند تا آنکه کرر حاکم دارالسلام عرایض بدرگاه فرستادند که بدولت اقبال ارجمند تدارک
اوضاع قلعه بنوعی بظهور رسیده که مزیدی بران متصور نتوان کرد چه فرمان فرما ایزدی صادر گشت که ایالت و شوکت مدار صفی خان حاکم
بیگلربیگی کوه کیلویه با لشکر خود و از مردان معرکه متوجه قلعه گردد و صفی بیرخان کرایلی کبیر و اتکی شهر قدوه و با سه هزار نفر تفنگچی و کلانتر
پاسبانان شاهسون و اجی و افشار و جمیع اویماقات بشکوهی شگرف متوجه قلعه شوند و حسب الحکم اقدس مقرر داشتند که متوجه الحضرة
العلیة العالیة حسین خان بیک ناظر بیوتات بجنبی از شهر بیرون زده همه جا لشکر بسرا و جمع آید که به آنچه صوابدید دولت
روزافزون باشد بظهور رسد و کیهان خدیو بنفس نفیس خود هر روزه سان لشکر که از اطراف محروسه ممالک می آمدند چاپار میدیدند
عرضش بنظر تصویر بقلعه دار السلام روانه میکردند **بیرون رفتن رایات جلال از صفاهان بجانب** روز پنجشنبه هم شهر جمادی الاول
سنه صاحب القران قضا رجوان شاهنشاه ستاره سپاه ظل سبحانی فرمانروای خلد الله ملکه ابدا بخشی نامبارک بجانب باغ نوگشته
که در دروازه توپخانه دارالسلطنه صفاهانست روان شد بشکوهی شگرف با عنان موکب مسعود و دوازده هزار کس جملگی با جبه و در
خود و زیب و زینتی شایان مرتبه اسپه آرائی ساحت و دلگشای میدان نقش جهان از الصفوف آراسته منتظر طلوع نیر نور
بخش اجلال صاحبقرانی کشورستانی بودند که طلیعه آفتاب جهان تاب جاه و جلال و لامعه نیر نورافشان اقبال پرتو کامکار بر ساحت
طراحکنده و شاهنشاه ظل اله قضا صولت سلیمان حشمت سکندر شکوه صاحبقرانی بر رخش فلکی در برو اکلیل موشح بدر مروارید
شاهوار و لآلی شاداب بیشمار و آیات ایجاز بینات کلام ربانی بر سر شکوهی که زهره الامرا روزگار از شعشعه آب شدی روز سه
شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول سه ساعت از روز مذکور گذشته قمر در قوس لذو وقتی نامبارکه برفراز بادپای صبا سیر کوه پیکر

وقایع سال دهم از جلوس همایون [illegible]

برق جهش فیل کشش تیزرو دشمن فکن کوه دم ❁ بهمچو آهو در شتاب بمجاهای دور شتافته خود و همراه رکاب فرخ سیرت نامور خیول
پیرکوشش و تیزدو جوین و تیزگام و جوشنده راهوار ❁ و از لوامع اشراقات آفتاب عظمت و کشورگیری ساحت دلگشای میدان کربلای معلی
برافروخته نواب سلطان فلک عمدة الملک الحقیقی بتفصیل و افتخار کردانیدن از وجه ما فوره در موکب جلال فیض همراه
بوده در معرا و عظام سپهر احتشام همراه بر افزای اجلال گشته با جهتهای ترصیع یافته جلال شاهجلال آبادیر جلوه و کرد افتاب
فرمانفرمای بری جهان افشان بوده و همچون اقلیدس فطرت اصطرلاب در دست ملاحظه نظر کواکب در بروج سعدی نموده
گذشتن طلوع مهر جهان افروز صاحبقرانی صدای کرنای و نفیر زلزله در ارکان زمین و زمان افکنده دو دمنهای فراوان
شادی فرق فرقدسای ورود ماه رود نکار سپهر تخت جهان بستانی سایه یزدانی عنان صبا سیر برق رفتار بطرف دروازه توجهی
انعطاف داده اند لوامع اشراقات آفتاب اقبال باغ قوشخانه را که بزرگ گل و ریاحین و سنبل پیرایه شده است و درختان
چنار برکنار انهار سایه افکنده ❁ در آن باغ مرغان بچمش آمده ❁ در هر یک در گون عرض پوشش آمده ❁ ز بستان چناری
سرافراخته ❁ بر او ملک نالید چون فاخته ❁ هر لحظه از هبوط نسایم عنبرشمایم ریاحین مشام انام را معطر و تازه و مسرور ساخته
بجیب آمال میرحیث و در آن فیض بخش مکان اسباب عیش و نشاط و طرب دراجنا طاحنه الکر شماره آن افزون از
شمار شمرده آمده بود و سه روز در آن نشاط مند مکان با کام مهام کافه انام رنگ شده و ای آجه آمال ابنا روزگار و صفحات
مرد بار بود و ازانجا بهمراهی توفیقات جبلی و تأییدات لاریبی بطرف بغداد دار السلام عنان باد پای نهضت گرم رفتار
ساختند و مقرب الحضرت العلیه العالیه حسین خان بیگ ناظر بسرعت بخشیدن جاکر فوج فوج کمر بسته فرمان پذیر
بوده کشورستانی ظل سبحانی قطع مراحل و طی منازل با ستگی بوده تا لشکر اعدا از پا و مبادت برستند بعد از طی مراحل
و قطع منازل صحرای پر فیض نزهت بخش دید و چون که باران گلهای رنگین و سبزه و ریاحین در فصول اربعه سرسبز و پیرایه بعد
مخیم جاه و جلال گردید و چون اقسام جانوران وحشی و دشتی در آن سرزمین بسی فراوان و مرغان افزون از حد و شمار
فرمان فرا بزدی بجمع آوردن شکار بی شمار از اطراف و نواحی آن ولایت دلکش بظهور پیوست و کیهان خدیو بسی جانوران
وحشی و دشتی به تیغ و سنان و تیر جانستان از پای در آوردند از آن میان گرازی شکل مهیب و هیکلی بس عجیب نمایان
میشود جهان خدیو بنفس مقدس خود متوجه او گشته بیک ضرب تیغ ذو الفقار رتبه آن هیکل عظیم الجثه را از پای در آورده
بر خاک هلاک می اندازند تمامی سپاه از مشاهده عجایب شکار کامی آورند چون این سبع عظیم الجثه را از هیکل ترکیبی غرابت
عجیب داشت بوزن در آوردند هشتاد من تبریزی بوده و دیگر جانوران شکاری بیشمار به تیر و شمشیر بر خاک هلاک
افگنده بعد از سیر ابی از تماشای شکار کوهی و دشتی در رودخانه سیلاخور مرغابی و ماهی بسیار بدام درکشیدند کس سالیان
آن مرز و بوم ایچنین شکاری و سیری در عهد هیچ یک از ملوک ماضی نشان نداده اند عزم همیون از تویجه بطرف قصبه گنگاور مصمم
کردید رایات اقبال کوچ بر کوچ متوجه آن محل مبارک شده در همه جا ملاحظه قشون و سامان لشکر کرده روز بروز بر مسیده نمیکرده
وبطرف



وبطرف قلعه روانهای ساخت ‌شده از منزل گنگاور مقرب الحضرت العلیه العالیه خلف بیگ سفرچی باشی را بطرف دار السلطنه
اهتمام در حفظ و حراست قلعه فرستاده نواب سپهسالار لشکر ظفر پیکر و اردوی محشر شکوه ظفر شکوه شاهان مرتبه
سپهسالار را بپای شده و شرف پای بوس سعادت ابدی دقیر درنهاد فشون لشکری مسلح و آراسته بنظر درآورد و کرد آنچه لازمه
دلیران صف شکن بهت در هر یک بر وجه اکمل بظهور رسیده بود درانزد درگاه جهان پناه که کعبه سعادتمندان آگاه بهت رخصت
بوقت که در محل کیلانک و حوالی بهرز قشلاق نماید که بدانچه فرمان قضا جریان سبحانی بظهور پیوندد بدان کمر اطاعت بسته در چند روز
الحضرت العلیه العالیه حسین خان بیگ ناظر لشکری که در این وقت بر وجه آمده تمامی ملتزم اردوی نواب سپهسالار که امشته
در درگاه آمده در این وقت آمدن قیصر و محاصره نمودن قلعه بشیوع پیوست کشورستانی ظل سبحانی بعزم جزم غنیمه کوچ بصوب بغداد
تصمیم دادند اما ارکان دولت جاوید طراز مصلحت اندیشان و رشت گفتار که بر دو شمع اقبال شاهنشاهی بکمان افشانی فرمان
پذیر بودند معروض داشتند که حرکت رایات اجلال از این محل نه بر وفق مصلحت و رایات جلال کوچ کرده تا آنکه سلطان سلاطین مخیم
سرادق کامکاری گردیده و سر روز از جانب قلعه بیگلربیگی عراق عرب و جمعی که بمحافظت آن مأمور بودند اخبار بهجت آثار پی در پی
بجا به سریر خلافت مصیر رسانیدند که اکثر سپاه از مردم قلعه و لشکر قیصر ملکاه جدال کرم میکرد و در حوالی سپاه ایشان را ازیکدیگری
پاشند و در این وقت سپهسالار معروض درگاه کشورپناه ساخت که رخصت رفتن بکنار آب بهرز داده که شتن فرمان که دهد ذل و خبره
درخشت کامیاب شود رخصت یافت تا آنکه جمعی از امرا را چون بیگلربیگی لرستان شاهوردی خان و بیگلربیگی فیلی و جهمک و خرجی
از خوانین معتبر را فرستادند که رفته ایلی که در این طرف آب بهرز بودند چون خواندگار قلعه را محاصره ساخت در فکر رفتن بآن
طرف شده بودند ایشان را نهب و غارت نمایند خوانین عظام رفته تمامی ایلات را غارت و اسیر کردند و از کنار آب بهرز همه جا رفته
تا طاق کسری و بر بالای طاق کسری کرنای دولت بنوازش خیمه در آوردند و با لشکر از آنجا تا قلعه دو فرسنگ بیش نیست و همه
وصدای نفیر و کرنای بازدوی قیصر می رسید و اصلاً کاری از اندرون خیام خود بالا ترگشته امرا نیز تمامی آن جمیع کثیر را غارت
و اسیر کرده باردوی نواب سپهسالار آوردند اسامی ایشان را تمام بازیافتن و اطلاع کشتند و در این هنگام قیصر که از آن شکوه
لشکر بیشمار آمده تا قرب چهل پنجاه روز استیلا بر قلعه نمی یابد و سر کرده جان اوباری کشته و برخی از متحصنان قلعه در توپ انداختن
گرم تلاش و سعی بودند چنانچه وزیر اعظم را بتوپ از جهات و نیه ساختند که در این اثنا از قلعه بغداد شخصی که حالا عیسی
دار السلام مذکور بود و قبل از آمدن قیصر بپایانه اعراب و فرزی قریه به بغداد بطلب مالیه دیوانی میرود و میر محمد نام قزوینی الاصل
در این وقت او را گرفته بپیش قیصر می آورد و قیصر او را بدادن خلع و فریب سرگرم میسازد و کلید چاره در گرفتن قلعه از وی
طلبیده او هم رنگ مرد و چون قدم بقدم زمین قلعه را در ایام عیسی پیموده بود میگوید که در این مدت سرداران شاه شما خود
طریق تسلط بر قلعه را گم کرده اید چون بطرف قلعه از آب بسیاری دور افتاده در این مدت حاکم بغداد بمرمت و تدارک اطراف
نپرداخته بلکه همان دیواری که در زمان خلفای عباسی ساخته اند بجا مانده و باندک آوازه پای از یکدیگر فرو میریزد بی‌آنکه از اینجا میسر

دیوار را فقیر داده بدین جهت در طرف رفت و ابنگاه آب درست باغ رفتن تا بدو ساخت آب از شط کشیده می آورده
بشنید خواهند که در ساعت کوچ کرده بدان طرف آمده گرم توپ و تفنگ انداختن میشوند و مردم قلعه که تمامی در طرف حوالی
شط گرم بکار بوده در بازمانده و بر اوارج مقید و با ایشان گفتگوی توپ و تفنگ در داشته اند و با این در میانه امرا و قلعه گفتگوی
در مدار گرم بوده اما نه تدبیری که بکار رود تا آید جکار اکثر گفتگو با در معرکه آرای جنگی و دماغ از باده گرم کردن بطور رسیده
حاصل بعد از آنکه روزی از طرف قلعه را اکثر بنسبتی از هم فرد میر تخت بزمین هموار کرده اند با وجود که داخل قلعه شده بودند
بار دلیران لشکر کیان همچنان گرم بکار بوده اند تا آنکه کار بر اهل قلعه تنگ شد و خلف بیک بداه آن دست دگر جان شده کنکاش
امان در میان بوده که بای آنکه با امرا اصلاحی بهم بند بکتاش خان حاکم قلعه از قلعه بیرون رفته پیش خواند که سرا باد باز میرود خواند که
راغنیمه مقصود شگفتند و درآمده استیلائی که بر قلعه هرگز در ضمیر در نهاد بحصول پیوسته دیده در این وقت امرا فرمودت که در قلعه
بود امان طلبیده اند که جان خود بسلامت بیرون برند و خانه عار بر روی خود کشند چه آنچه از مستحفظان و دلیران قلعه
در زمان بیگلربیگی مرحوم ... صفی قلیخان استماع میشود آنست که با وجود آنکه در این مرتبه قیصر لشکری افزون از ریگ بیابان
و قطرات باران فراهم جاده بود و بلکه بیش از لشکری که با خسرو پادشاه بوده بیشتر و ... جان فشانی و غیرت و نمک حلالی و مردانگی
خان مرحوم شیر علی صفی قلیخان به درجه بود که مردی بران مقید در فرصت خواب و آرام و آسایش را بیکبارگی جواب داده
تمامی اوقات شب و روزی بر دور قلعه گردیدن و ملاحظه اطراف نمودن صرف میکرده تا آنکه هفت هشت هزار از داخل قلعه شده
الای شوم خود را بر بام قلعه بر بروج جسته بجبار زدند بضرب سنان جان ستان برخی را طعمه تیغ خونریزی نمایند و جمعی را بضرب
ناوک جان ستان بر خاک ادبار میر بزند تا آنکه خسرو پادشاه یافت که کاری از پیش نمیرود و کوچ بر کوچ قرار اختیار کرد در این مرتبه
جمعی که بحراست قلعه مشغول بوده اند بغیر شراب زهر مار کردن و با بلکه بر گفتگوی بیحاصل کردن دیگر شیوه نداشته اند چه خواهشت
و بهت بر نیه بر طبع ایشان غالب بوده که بغیر خود را از ورطه بیرون باید افکندن دیگر فکری نداشته اند چه هرگاه جوانان جوانمرد
و قزلباش کنکاش میکرده که شب یا روز بر خی بکل و سلیح برادر وی ایشان بر بزند چون یکان کشته شدن در قلعه بودن و ... بیرون
آمدن مرد و مساوی بوده همان بهتر که بمردانگی جمعی را کشته و یا کشته گردند و کلان میر رفتن و جمعی از ایشان زنانه بود و دشمن خود بوده
انداحیل بر کم خود بیاد و شورش جوانی و اظهار دلیری و مردانگی و شوری که لازمه ایام فرخ فرجام جوانی است کرده تجدید و تغذیب
و سیاست کردن ایشان را جواب میداده اند و خود برده خواهشت و نامردی بر رو کشیده اصلا تدبیری که اثری بر آن ظاهر گردد
بخاطر راه نمیداده ای حاصل که چون قلعه بتصرف قیصر درآمده این خبر تلخ بمسامع مسند آرای خلافت رسید جهان خدیو اسباب
مقاومت را ترغیب داده بعزم درست اشخاص بطرف قلعه را تصمیم ساختند لیکن جمعی از مقربان بساط عزت که یکان فشانی ...
مسند اندازی و حجه بتنهان دانش بیان آوردند که مقارن این خبر رسانیدند که خواندکار به رجعت بپیش از پیش متوجه ولایت
خود گشته وزیر اعظم را بجهة مصالحه گذاشته اند در این اثنا ایلچیان بطلب صلح از جانب وزیر اعظم آمدند که چون صلح



دولت پایدار در این بوده و وفور برف و باران اکثر ایلچیان لشکری را نابود ساخته بوده و آنچه موافق مزاج دولت استوار بود ولایت
و شوکت بنا و سارو خان طالش را بجهة استحکام بنیان صلح بجانب وزیر اعظم فرستادند تا آنکه صلح بر آنچه قرار داده طرفین
بود بظهور رسید و وزیر اعظم مکرر استدعا نمود که با وجود صلح قشلاق همچون امر ... و موافق نیست که با استواری
اساس صلح بسر خوانند که حسب الاستدعا وزیر اعظم رایات جاه و جلال نیز عزم توجه بجانب عراق جزم ساختند وقایع ورود

واقع [illegible] هجری

در شعبان سال ... ۲ چون خسرو سیاره اختی آفتاب عالمتاب از خانه تنگ حوت رخت اقامت بساحت دلگشای
حمل انداخته اشخاص اریه شعشعانی لامعه جهان دار الملک بحکم تقدیر ازلی در جهت ساختند و سبزی کوه و صحرا صفت
خضر اعبا ساخته نبات بشکر ریشی شایان بساحت دلگشای ظهور جرا ... شاهنشاه قضا هیبت قدر صولت پادشاه خلاصه ...
ربع مسکون انتظام بیرای جهان بوقلمون صاحبقران زمان مالک ممالک سلیمان ظل سبحانی خلد الله ملکه ابدا تحویل نیر اعظم
و عطیه بخش عالم را جشن پادشاهانه بقانون مسعود خسروانه جار آراسته نوروز فرح افروز ... را بجزی و نشاط
و خرمندی وانبساط در طاق بستان مجلس ارم اساس شاهنشاهی گسترانیده اسباب عیش و طرب وداد و آب لهو و لعب
و وفور سپهر و ... در باغ ابکار روزگار را فروغ افروز و عطرآگین ساخت و پادشاه کیهان پناه ظل الله ... نوروز معظم
بر عرش تخت سپهر بهر صدر بیرای بزم اقبال بودند و شاهی مقربان بساط عزت بر دور شمع اقبال ایشان ...
برافراخته بشرف پای بوس اشرف ذخیره سعادت اندوختند و لبهات کلی و جزئی هریک از مقربان بساط عزت
کامیاب گردیده مدة نوروز روزی بعیش و سرور و فراغت و حبور گذشت و چون گره بعد اعزی وزیر اعظم والی روم از
درگاه جهان پناه کعبه حاجات و مرادات برگزیدگان روزگار رسید استدعا صلح بفرستادن ایلچیان و قابل دادن
نمودند و هریک از مقربان بساط کرده و انبساط صلاح وقت در آن ملاحظه نمودند برخی از زمان بتمامی نکوهی جهت
بشیوه کوتاه کون از درگاه سعادت پناه مسافت نمودند که موافق صلاح مزاج مملکت آنست که مسئول ایشان بحصول
مقرون گرده کشورستانی ظل سبحانی وارث مملکت سلیمانی صاحبقرانی از روی کرم و عنایت ایشان که مرآینه مناسب وقت
بود و با نجاح مقرون ساخت مقام سعادت شرف سجده اشرف دریافتن ایلچی روم بعد از ذکر مقدمات صلح که از درگاه
جهان پناه استدعا نمودند صاحبقرانی کشورستانی فرا بزدانی بلفظ گهربار که شاداب فصاحت و ... فوائد
بلاغت است ادا فرمودند که بگو که خواندکار بگوید که رضا دادن بصلح نه از جهت آنست که با ایشان صف آرائی دشوار باشد
لیکن چون همه جا بپاس دیده همت جهان گشا رفاهیت و امنیت کافه عباد الله و عامه خلق الله است و از نیز جلباب شمع صبح
اقبال تا امروز دلفروز همین معنی مطمح نظر آفتاب اشراق است لهذا صلح را با ایشان ... استقراری بخشید و جمع کثیری از
دلیران دشمن خان قزلباش که در قلعه بودند بعضی کشته شده و برخی که بهزار حیله و وسیله نیم جانی از آن ورطه ها ... آورده
همچنان و همراهان خود را بجیب آب بهزار رسانیده بودند در آنجا اکثری در آب فرو رفته و برخی برهنه و گرسنه در تیه سرگردانی ...

و دو ماه مدام شده و چون این زمستان وفور برف و غلوی سرما و باران بمرتبه اشتداد یافته بود که کهن سالان ابلیل و نهار دیده
بساط ماندگان روزگار در هیچ عصری از اعصار در بلاد سردسیر عشر عشیر از آن نشان نداده اند چه سکان آن کره اثیر یکی
از برفها و سرما شعر مولانا ملک همدانی را که ‹ در کاف فلک اختر تابان و شکاف › خیری باره از این کهنه کاف › و در زبان ساخته
بودند آتش خاصیت خود را که حرارت باشد در کره زمهریر بر باد فنا داده بود چنانچه جمره آتش هرکه بدست در آورده
که بر غلیان جا دهد از بس خواص ازدی یخ فسرده بود و جمره گل الفسوری گردید و بر سر دست از زندی جنون را برانداخت در یاب حب هوا
نرسیده بود که تنور خانه‌ها بهرزن فواره آب بیرون میداد خون در شریان جوانان بداشتان با فسردگی دست و گریبان
گشته بود که معوز نفس در قفس تنگ سینه بیچاره در هر اعضا بود که بجای نفخه استعلاج الجای عیسوی صد بیش نفخه کفین
و تغسیل آتش میکردند اگر با بیمردی حرارت غریزی در میانه نبودی کشور ابدان از نظم طبیعی بیچاره فرو ریختی آتش بیچاره
از بیم افسردگی در دل سنگ ره جا کرده بود چند انگار ابنای روزگار آهن بر سنگ زدندی که بسبب این اصطکاک شاید
شراره ظاهر گردد و نقد در فعه بودی که در دست چرا آهن سرد میکوبی سده شیها در سینه بیرون بر جنان لنگر انداخته بود که
بحرنج اگر شرر از الماس گردی قطره خون از عرق شریان بیرون نیامدی با اکثر احوال روزگار از بیم برودت مواد شکم حور
دخوخرمه بودند اکثر راه تنزه بر نفس تنگ گشته بود که هرچه در تخیل جمع گشته بود از بیم افسردگی سر از دریچه دروازه
حواس بیرون نتوانستی برآورد کوه گران برف و یخ بدانسان پای ثبات بحکمت زمین محکم ساخته بودند که رخنه را در روی
مجال محال می نمود و در چنین زمستانی اکثری حیوانات عجم چون اسب که نازکترین حیوانات است بسیاری بجاه عدم فرو رفتند
بسی از جوانان قزلباش و ضعیفان موکب مسعود جاده ماندند بودند و کثرت برف ره نمیداد که از رهِ داغی تردیک طلاق
پستوق اسباب آورده که بر جهان که منصوره تخصیص شود چون موانع ظاهری بیش از پیش بظهور در جهان دقایق فرزانگی
در جلوه گری بود بسبب همین از درگاه جهانبان آرا امکاه استدعا انجاح ملتمس وزیر اعظم می نمودند تا آخر قانون مصالحه
که جنتی در بهشتیان و پادشاهان ماضی است چنانکه میانه نواب جنت مکان علیین آشیان و نواب قیصر روم سلطان
سلیمان اساس مصالحه برتبه رشته و مستحکم بود که کلفت از آن مناسب دولت طرفین بود لهذا فرمان قضا ابرزی عز
صدور یافت که ایالت و شوکت پناه ساروخان طالش که فنون بکمالات صوری و معنوی زیور رسته است و در اداء الفاظ بی
حسن کلام طبع فصاحت انجامش بی راغب است و در لوازم دلیری و مردانگی و حسن تدابیر الحق شاخت بتشییت
مهام صلح که مقرر فرموده اند بسرعت ره پیما گردد و چون برحسب فرمان گرامی منشی دولت روز افزون که بزیور کمالات صوری و
معنوی حسبی و نسبی ذات قدسی صفاتش آراسته است روشن ضمیر ارسطو تدبیر فقید النظیر محمود اجابات ارجمند شفقا
و کمالات محمد و اشفاقات ملوی مراتب دانشوری و دقیقه نگاری جامع از زیب وزین میرزا عبد الحسین سلمه الله تعالی نظیری از
بادی که ذات دانشش بلکاتش زیور رسته و نسبت ارجمندست بنسبت دبستان دانا دل ضمیر سلطان الحکما قدوه المحققین





خواجه نصیر الحق والدین طوسی و شیخ کامل اکمل فاضل فقیه اهل البیت شیخ ابو جعفر طوسی رحمهما الله پیوسته است و وفور کمالات آن والا
منزلت شاهدی صادق است بر صدق این نسبت سامی رشحات کلک معانی نگارش مائده رسین حیات بخشش سخن سنجان
روزگار بیگودن طبع بلاغت نگار سحابه‌ای سیمرغ آسا در پس کوه قاف نسیان افکنده و دیوان کمالاتش که مشحون بمضامین
بلند دلنشین بهار بستان نشئت و در روی جهان جهان گلهای الوان معانی رنگین بر روی هم ریخته بر اوقیت شاداب نکات
عذب بیانش آرایش کارخانه ایجاد دلکوبین و بهرا بخشش حدایق معانی نگاران دقیقه رس از روی یقین نشئه افق اختناشش
بلبلان چمن دلربا نخجیه و فهم هر قاصر الدرکی حسن ملاحت افزا در نسخه بدقت فکر معانی نگارانش نسیان بر مقالات حمیدی
و جوهری انشا نموده و بحسن تصرفات ارجمند ابکار افکار مولانا شرف الدین علی یزدی را حجله آرا گردانیده و طرز سخن را
تازه و طرز مضامین و الفاظ بدیعه بسی بلند آوازه ساخته     گشته از رتبه تفکر او     آسمان رتبه آستان سخن
بخه نقش چو کرده رتبه     کمیت نرود میان سخن     لفظ پهلو بزند دار معنی     مرحبا صیقلی بستان سخن     دفاین نکات
کلام سحرانجامش حزین دانش شیخ ابو الفضل هندوستانی را آتش رشک سوخته روزگاری فراوان دلیل و نهاری بی‌پایان
برحسب فرمان نواب عرش آشیان وزارت نواب والد بزرگوار شاهنشاه کامکار کامبخش کامران بدیشان مفوض بود
بعد از آنکه تحصیل اکثری از فنون علوم چون معانی بیان و منطق و فقه در نجف اشرف نموده بودند بحکم والد ماجد ایشان
از مهمات دیوانی فارغبال گشته بکلی همت عالیات را مطلب اهم ساخته بودند تا آنکه بسبب آنکه برادر گرامی ایشان
نواب اعتماد الدوله العلیه العالیه مغفور بوزارت اعظم کامیاب بود و حکام روم توقعات بسیار میکرده اند لهذا از نجف
نقل بدار الفضل شیراز نموده چون بشرف سجده نواب عرش آشیانی سربلند شدند بتفویض آن گرامی خدمت کامیاب
شدند تا آنکه بعد از انقضا ایام منشی الممالک باستقلال شده بفیض رسان خاص و عام شدند چون برحسب فرمان
لازال نافذا فی الازمان نگارش صلحنامه که موشح بلطایف مضامین بدیع آیین است باتمام رسید نواب ایالت و شوکت
و عظمت مدار ساروخان بجانب وزیر اعظم تشابه بدو صلحنامه مشتاطی انفاذ کرده و نواب خان والا مکان را با عنایات شاهانه
کامروا می سازند و دیگر آنکه وزیر اعظم بدرگاه خلافت آرا امکاه معروض منهیان بارگاه عزت داشته که بعد از تصمیم قواعد
صلح و فرستادن ایلچیان کاروان بودن رایات جاه و جلال در محال قریب بغداد دار السلام مشوش خاطر ابنای این
دیار موافق قانون مصالحت است که بلا توقف رایات نصرت آیات متوجه عراق گردد شاهنشاه کامکار کامران کامبخش
بنابر مسئول ایشان بلا توقف فرمان کوچ نمودن رایات جاه و جلال بصوب عراق در داده بسرعت پای مبارک بر رکاب
فرخنده مآل در آورده برفراز باره صبا سیر اشتر مزاج برآمده متوجه دار السلطنه قزوین شدند در آن آوان که رایات جلال
شاهنشاهی داخل دار السلطنه قزوین گشت منصب ایالت و خانی استرآباد را بجناب مستطاب والا القاب خانی و الا
شان حسین خان ناظر کل مفوض داشتند و نظارت کل را بنظارت و ایالت پناه محمد علی بیگ اصفهانی که وزارت اصفهان

متوجه گردیده بعد از ایشان

و ارشت داوند فرمان مطاع لازم الاتباع عز صدور یافت که ایالت و عظمت مدار نواب سپهسالار در ییلاق پنج انگشت
سان لشکر فیروز نشسته و به رخصت انصراف بمحال خود بدهند و بعد از سان لشکر قیامت اثر و دیدن یلاق توقف ننموده متوجه قزوین
شوند نواب سپهسالار ایران مدار اول ایالت و شوکت و عظمت مدار شاهوردی خان بیگلربیگی لرستان را رخصت
رفتن بالکاء خود داده و همچنین ایالت و شوکت و نصفت مدار خلیل خان بختیاری را مرخص ساخته و سان لشکر فیروزمند از
قورچیان عظام و غلامان اخلاص انجام و دیده متوجه پایه سریر عرش نظیر خلافت بدار السلطنه قزوین شدند و نواب گیتی
ستانی ظل سبحانی فرّه یزدانی بساعتی مسعود داخل دار السلطنه قزوین شده و اوقات همایون بعیش و کامرانی مصروف
داشتند و باتمام خیابان مستقیم از دولتخانه مبارکه تا آستانه مقدسه امامزاده حسین علیه السلام تمامی
همت علیای پادشاهانه مصروف بود تا آنکه در اندک زمانی خیابانی چون نگرش صاحب نظران مستقیم باتمام رسید و گل سیراب ادوار
گردیده و فصل تابستان چون هوای قزوین از اعتدال بهره مند نیست در آن اوان مزاج مقدس کشورستانی ظل سبحانی فرّه
یزدانی صاحبقرانی که حیات ابنای روزگار پیوسته باعتدال آن گشت از عارضه مهجور گشت که ذرات جهانیان از صمیم جان و جنان
از درگاه واهب منان بگریه و زاری و خشوع و خشیت زنده داری در دل شبها صحت ذات مقدس که علت نامه بقای
جهان و جهانیانست خواستگار بودند و بسی نذرهای فراوان و تصدقات او فرو لالی و گوهر در دامان اصحاب احتیاج ریختند
تا آنکه از تعب سحاب عنایت ایزد سبحانه و تعالی بوسیله توجهات گرامی ارواح طاهره ائمه معصومین صلوات الله الرحمن
علیهم اجمعین رشحات راحت و استراحت و صحت بر گلشن همیشه بهار طبع مبارک وزیده گلهای شادمانی ابنای روزگار
امیدواری بر شکفته و باعث سعید جهان خدیو خاقان معظم شاهنشاهی چهره اقبال بزلال توفیقات الهی برافروخته پای مبارک
بر رکاب قمر مثال اجلال برآورده بر فراز براق برق سیر اقبال برآمده از طلیعه نیر نور افزای جلال چو صد روزگار را
نوبهار بخشیدند و اوقات سامی بنشاط و کامرانی در اهتزاز بود و از حسن اتفاق اخلاصمندان خواجه شاه نظر که باربانی گرجیه
خواستگار آن بود که چون جان خود را از روی صدق نیت فدای ولی نعمت صوری و معنوی سازد و در آن ایام که ذات
مبارک بعارضه مهجور بود تیر دعای او بهدف اجابت رسیده جان خود را فدای فرق فرقدسای ساخته اجابت حق
کرمان بروضه خلد برین شتافت خوشا اخلاصمندی که به اکسیر مطمح نظر صاحب اثر گرداند بان سعادت فایز گردد گیتی
ستانی ظل سبحانی آمرزش باو فرموده نعش او را برحسب فرمان به مشهد مقدس معلی مزکی بطوس نقل نمودند و حق شرعی از گردن
او رفع کرده اجاره حج و نماز و روزه بجهة او از فضلای دانشور نمودند و هر روزه از اطراف ممالک محروسه بشایر رفاهیت و
امنیت در اهتزاز بود و حکم مقدس بنفاذ پیوست که امیر الامرا و ... متوجه خراسان شده اسباب توپ و توپخانه
مهیا دارند و چون ایام خزان که هنگام برگ ریزی رزان و آوان [illegible] ریحان و ضمیران است در رسید و در آن اوان
هوای دلگشای ولایت مازندران بهشت نشان باعتدال مقرون است تمامی همت علیای پادشاهانه بران تصمیم یافت که پرتو التفات

برولایت



بر ولایت فرح افزای مازندران بهشت نشان انداز نهضت همایون عزم ارجمند باهتزاز آمده موکب اجلال در آن فصل دلپذیر بطرف
آن دلگشا ولایت بهشت پیرای و دولت روز افزون گشت روز دوشنبه ... شهر شعبان المعظم [illegible] شکوه شرف ورود
مرتبه شاهنشاهی که از تعب صدمت و هیجان عظمت و زرق ... بکار صولت زمهریر ... باضطراب دست از گریبان
از دو لشکر مبارک بیرون آمده پای بهجت و کامجوئی بر رکاب قمر انتساب درآورده بر فراز باره کوه پیکر برآمده از سواطع
لوامع آفتاب جهانتاب توجه گرانمایه بمساحت آن دلنشین ولایت را مستغنی ساخته و از راه ولایت [illegible]
گیلان و تماشای آن ولایت عشرت بنیان گرم عنان گردیده و تماشای طور و طرز مسکن آن سرزمین عشرت قرین دیده اقبال را
سرمه نشاط میکردند و رسوم شکار وحشیان صحرائی و طیور و ماهیان دریائی در هر محل و مکان بظهور میرسید بعد از سیرانی از حد
تا مکان و نظاره چراغان که از دود شموع و مشاعل چراغ قمر بر آسمان در پس پرده از رشک نهان بود و دخان شهب اجلال بسیر
رشت حرکت در اواه و آن سرزمین از برکت آفتاب اقبال پیرایه دلنشینی یافت چند روزی در آن مکان فرخنده بکام
شاهنشاه کامگار ... بسر گرفتند چون ... صفای مازندران بهشت نشان مطمح نظر اصابت اثر بود جهان گشا بوی عزیمت
عنبر سرشت متوجه آن ولایت بهجت افزا بوده و چه جا که در دریا بار سیره و شکار مرغابیان ماهی تماشا میکردند تا آنکه
موکب ... دولت شرف داخل ولایت دلگشای مازندران جنت نشان شده و مضمون ابیات چند که در وصف
دلنشین آن ولایت بسلک نظم درآورده اند که ‏ چه مازندران اکثر اقصای وی ‏ ندارد ... ‏ ...
گل کوهساری و به ‏ ز بستان نسیم بهاری و به ‏ بهشتی شده چشمه پیرامنش ‏ دل کوثری بسته بر دامنش ‏ سواد خوش
زمین سبزه و مشک بید ‏ چو باغ ارم سبز و سرخ و سفید ‏ ز بنفشه و دراج و الکک و تذرو ‏ بیابان تهی سایه بید و سرو ‏ لطافت هوا و
نزاکت صفا آن عرصه جهان پیما زنگار غموم و غبار هموم از دل بیرون بر میزند و حیث که حکیم دار الملک سخنوری حکیم فردوسی گوید
نظم ‏ که مازندران شهر ما یاد باد ‏ همیشه بر و بومش آباد باد ‏ که در بوستانش همیشه گل است ‏ بکوهش درون سبزه و سنبلست
هوا خوشگوار و زمین پر نگار ‏ نه گرم و نه سرد و همیشه بهار ‏ نوازنده بلبل بباغ اندرون ‏ گرازنده آهو براغ اندرون ‏ چون از
لوامع شعشعه آفتاب جهانتاب صاحبقرانی ظل سبحانی فرّه یزدانی آن ساحت فیض بخش پیرایه منصور گردید گلهای شادمانی و
نشاط و بهجت ابنای آن ولایت بهشت خاصیت بشکفتن درآمده ستایش و سپاس ایزدی بزبان مسکنت و حقارت
ادا نمودند و مرغان نغمه سرا و هزار دستان نوا بنغمات گوناگون دلهای ابنای روزگار بوقلمون هارا بهجت بر بهجت می
افزودند و بقای دولت جاوید طراز شاهنشاهی از زبان مرغ و ماهی چون ورد صبحگاهی بسر و لب لابی ادا می نمودند چه
خاصیت آن ارض مقدس دلگشائی است که اساس کارخانه کامرانیست ‏ همیشه آسایش از خفت خوی ‏ مدام اندران جای
راحت و روی ‏ شود شاد و خرم بجوش بهشت ‏ مر او را دستی که آن بوم گشت ‏ بود خرم آن تابزکش جهان ‏ کلاه بت گوی
بگردش روان ‏ جهان منور از باغ بهشت ‏ چو گلبن ببستان ار دی بهشت ‏ دم چمن اندرو فرو دین ‏ پر از نرگس و لاله و نسرین

همه سال سکان لب جویبار ❊ بهر وقت باز شکاری بکار ❊ چون ساحت دلنشین قصبهٔ مبارکهٔ اشرف صانها الله تعالی عن الحدثان
که پیرایهٔ مسند دست قدرت و حکمت نافذ نواب عرش آشیانی فردوس مکانی انار الله برهانه و نقل بالمیراث منزله است ❊
جنهٔ اشرف گلستانی سبز و خندان ❊ بدریا متصل دست و کهسار ❊ گلستانی بغایت اشرف در دل کوه ❊ ز نزهتکش خلد بر دل گره
اندوه ❊ هوایش نشئه صهبا و جامست ❊ دران گلزار هشیاری حرامست ❊ از فیض موکب مسعود شاهنشاهی بهرهٔ نشاط
و طراوت و انبساط گردیده و هر روزه از فیض توجه خسرو سلیمان شکوه گلهای رنگین و ضمیران و نسرین بفزود رنگ و بو یافته
بدلگشائی اوقات قدسی ملکات بلوازم عشرت مندی میگذشت ❊ بنوعی زنشه دور ساز وقت طرب ❊ مغنی و ساقی و رود
شراب ❊ خیالی بجز کامرانی نداشت ❊ ازین به کسی زندگانی نداشت ❊ نشسته جهاندار کشور فروز ❊ بفیروزی آورده شب تا بروز
بهر طرف که وجه همت بادپای اقبال انعطاف میگرفت بسبزه و ریاحین سراپای آن فرح بخش سرزمین را فراشان طبایع و قوی
بوقلمون بشیمهٔ نسبه قطع زمرد فام سبزهٔ نمونهٔ اسپیدهٔ خضر نموده در ساحت دشت و صحرا بجلوه در می آوردند و مرغان بهاری
بنغمات دلفریب در ترنم بودند ❊ مغنی سرایند با بانگ رود ❊ بنوروزی شه نوآیین سرود ❊ که دولت بپا جوان بخت باشد
همه عمر با افسر و تخت باشد ❊ نشاط از می ارغوانی بنه ❊ طرب ساز و داد جوانی بده ❊ جو نزل جوانی و اقبال هست ❊ برو دو
بمی شاد و با دلنشست ❊ علم بر فلک زن که عالم تراست ❊ بدولت در آویز کان هم تراست ❊ چون موکب همایون سلیمان کسری
شکوه قضا صولت جمشید فر دام فی ظل ربنا الاکبر ساحت آن دیار را پیرایه دلنشین داد افواج ریاحین و سنبل بوده
توده خرمنهای گل در عرصه آن دشت وسیع بر طبق عرض بجلوه در آورده طبایع مرکبات و بسایط بالوان مختلفه و شیونات
متکثره لالا ز شمامزاج خود با گلبن ظهور در آورده مرغان خوش الحان و هزار دستان ششتر آهنگ پردازی سرگرم نشاط مندی
بودند تمامی ساحت آن دشت بزیور خضر گشته از چهره برافروخته قدرت فیاض حقیقی بر عالمیان روشن میساخت و مضمون
این ابیات ادا میکردند ❊ بلبل ز نوکار نامه خوان شد ❊ طوطی ز تو پارسی زبان شد ❊ سار از تو مسجع خوان شد ❊ هندوی چها
پاره زن شد ❊ و از هر برگی منشور رحمانی کبریائی بورود موکب مسعود شاهنشاهی ظل الهی شاهد باریک جهان دقایق فرزانگی
هیئت و دقیقه شعور انگبری مترنم بودند که ❊ ای عدل تو جزو بادشاهی ❊ اول رقم از خط الهی ❊ ای قدر تو سایبان بام ❊ ای خلق
تو بخشش اجرام ❊ معروف بعدل وجود جاوید ❊ چون نقش ربیع قرص خورشید ❊ از گاو زمین آری بدمد ❊ فرمان تو دوال برکشید
طراوت سرسبزی آن چمن و دشت که مظهر قدرت خالق بی انباز است بدان گونه دلکش و دلگشایی گسترانیده بود که دل و دیده
نشاط کامجوئی بود نفحات سبزه و ریاحین آن شاداب گلستان بگو صد عبارت در نیاید ❊ هر ماه دو عید در دماغ
هر سال چهار نو بهارش ❊ مرزش ز نکهت بستان گلستان ❊ شنگرف زار و نرگسستان ❊ بر خاک رهش بهر خزان گل ❊ برانگیخته بهر
کران پل ❊ گلها همه خشت روی یک ساق ❊ بلبل همه هفت پشته یکطاق ❊ چون خاطر مقدس خسرو ثریا سریر کیوان سپاه
جم بارگاه از سیر و تماشای قصبهٔ مبارکهٔ اشرف صانها الله عن التلف و بقعه جنت رتبه التباس امید فردوس نهاد سیراب

نشاط گشت



نشاط گشت عنان توجه گرانمایه بصوب سیر فرح آباد بهشت نماد منعطف گشت با جلوه دادن موکب اجلال کر اقبال شایل در رکاب فرمان پذیر
جان فشان اند آن خطهٔ مبارکه را پیرایه جنت داده از شمامهٔ آن ساحت دلنشین که بهشت بگوشه جبین آن فیض بخش سرزمین مسرت
بهجت بر بهجت افزودند اسباب عیش و طرب و ادوات لهو و لعب فراهم آورده بقصد سیر و شکار و تماشای صحرا و مرغزار غزال
وحشی نشاط بدام در می آوردند و بهر روی دریا بتماشای امواج و تلاطم و غرایب آن کشتی نشاط را محرک بودند و اصطیاد مرغابیان
و ماهیان را زنگ زدای مرآت قلوب مباهات میساختند و از غرایب امور که دران روزی که شاهنشاه جهان سلیمان کامبخش کامران در بادیهٔ
دریا که تلاطم و امواج او از احاطه تحریر و تقریر بیرون است سرگرم عشرت بودند مقرب الحضرت العلیه العالیه علی علی بیگ دیوانبیگی
که کیان اشانی و اخلاص مندی ضرب المثل است بر اسپی سوار که بر اقبال بیزوال گیتی ستانی ظل سبحانی کرده بمیان دریا میرود
بعد از آنکه مسافتی وافر طی میکند جهان خدیو خلد الله ملکه مشاهده میکنند که سیاحان بطرف او می فرستند تا اخلاص همه جا دلیل و راهبر
مشار الیه بوده بشرف قرب بساط گردون انبساط فایز میگردد خسرو کشورستان و شاهنشاه عالم و عالمیان بعنایات خسروانه کامروی
اقبال و اید ساختند بکنار تومان انعام با وه ... تومان بغلامی که همه جا ملازمان ایشان بودند عنایت نمودند و بکلفتهای گرانمایه سربلندی
دادند و هر روزه بهمین دستور از جلوه موکب اقبال سعادت جاوید طراز ذخیره میساخت **وقایع نوروز قوی ئیل سال دوازدهم جلوس**
ابتدای درخشیدن کوکب ربیعی برومشگی کشور صورت بزم افروز انجمن شادمانی گشت سال دوازدهم از جلوس اشرف اقدس
شاهنشاه کامبخش گیتی مدار کامران خسرو کسری فر دام فی ظل ربنا الاکبر بر اورنگ خلافت و جهانبانی و چارباش سلطنت و کشورستانی
اوان تحویل نیر اعظم سورکار خانه عالم آفتاب گیتی افروز بقصر زرنگار حمل شب سه شنبه ... شهر ذی القعده الحرام شرف انعقاد
نوروز دلفروز و تلوی ئیل بادشاه ربع مسکون انتظام بخش جهان بوقلمون صاحبقرانی ظل سبحانی فرمان روائی خلد الله ملکه و طول بقاه
نیز بمجلس بهشت اساس جشن نوروزی برشرف شکوه جهان افروزی فرمان دادند و برگرد این گرامی جشن سپهر اساس قوی
نمیه از نشاط جهار در اهتزاز آمده درهای فیض مجدد بر روی روزگار باز شد **نظم** نشسته شاه ایران شاد و برتخت ❊ جوان طبع و جوان
فر و جوان بخت ❊ دو رویه پیش تخت پادشاهی ❊ کشیده صف غلامان سراپای ❊ بگاه موشی در آن زرینه برکار ❊ شده نقش غلامان
نقش دیوار ❊ بنوید موکب گل بهاران آورنگ بر گلگاه چمن مرغان بهار نغمه و اسرار نوای دلکشای بطور نکیسای و باربدی بتهنیت
جشن شاهنشاهی آغاز نهادند برشحات ابر بهاری نورسیدگان عهد ریاحین را از غبار موسم دی شست و شو دادند و بقانون
معظم شاهانه شوکت جشنی خسروانه طرح افگندند **نظم** دل افروز جشنی شد آراسته ❊ برون و درون مردم پیراسته ❊ نموده در جشن
الی سترکاخ ❊ بساطی چو میدان همت فراخ ❊ سراپرده های مکلل کلاه ❊ کشیدند در عرصه جشنگاه ❊ کران تا کران دشت آن سرزمین
برند حفایر دو دو جای چین ❊ ز بس سایبانهای زرینه تار ❊ هوا بود چون پرده زر نگار ❊ ز بس نکهت بزم عنبر سرشت دور ❊ فلک تا ز
شک بود از بخور ❊ مقربان بساط آگاهی و متمسکان حبل المتین اخلاص پادشاهی هر یک بشرف پای بوس اشرف تارک ارجمندی
برافراخته و بسی زرهای فراوان و نصیب کمال او فراوان نثار و ایثار فرق فرقد سای اقبال در دامان روزگار ریختند و کلفتهای

مطابق چهل و هشت هجری

اصحاب دولت و ارباب شوکت طراز کامجوئی یافتند و در ان جنت اساس مجلس دلگشا سرور و نشاط و چار نار عشرت و انبساط بتقلبات گوناگون
و نواهای شورانگیز بلند آوازه ساختند اسباب عیش و کامرانی و ادوات بهجت و کامرانی مسرت بخش دلهای بلند دوران شده و از
نشاط آباد خوشگوار چهره بهجت برافروختند **نظم** ز رخسار مهجوران رنگی ☙ بهر گوشه گل برآورده خوی ☙ بگلگون می تازه رو چون گلاب ☙
ز سرو ادای برو آرزو مغز تاب ☙ و بنوازشات شاهانه و فراوان تفقدات خسروانه هر یک از مقربان محفل ارم کریاس شاداب گوهر
مفاخرت و بلند نامی گنجور اقبال اسپرده در هر روز تازه انجمنی از برکات فیوضات موکب مسعود شاهنشاهی بلند اقتاب سپهر
الاهی نه پوری تازه به عجیب آمال مبرکت اکثر اوقات خواه در فرح آباد بهشت بنیاد و خواه در قصبه مبارکه اشرف که مشتمل است
بسی باغهای مرتبع با لوان اشجار گوناگون و بنفشه و گلهای رنگارنگ و ترنج و عمارات رفیع مانند عمارات بهشت خاصیت مرحمت که
آب پنج طبقه آن دلکشا عمارت آورده و حوضهای نقره در هر گوشه قصری ترتیب داده فوارهای آب در اندرونش سپهر مینا رنگ
پاشیده و بر سر فراز آن قصر زرنگار چون همه جا ملاحظه امواج و تلاطم دریا در پیش نظر و حوصله باغ مشحون بالوان بنفشه و در میانه آن
گلهای رنگین با جمال تماشای آنست باد نشاط می‌چکند و تاریخ بنای آن باغ دلگشا حسب الامر اشرف نواب عرش آشیانی انار الله
برهانه و قفل باالبر انه میبرانه رانم بهشت روی زمین یافته بودم و بعرض مقدس رسانیده عنایت مشفق و بهجت فرموده و بزبان
مبارک و در وقتی که نواب اشرف والدوله العلیه العالیه خلیفه سلطانی را و نواب صدارت پناه میرزا رفیع الدین محمد اصفهانی را از فرح
آباد بهشت بنیاد به سیر اشرف طلب داشته بودند فرموده اند که بهشت روی زمین تاریخ این باغ یافته اند و راقم را بعد از آن
بنظم مثنوی مشتمل بر تعریف اشرف مامور ساختند و چون شاهنشاه قضا صولت قدر هیبت صاحبقران ظل سبحانی قره یزدانی خلد الله
ملکه هر روزه از سیر باغات و عمارات کامروا گشته در احداث تالاری عرش مثال فرمان داده اند که در رفعت و بلندی سر از [illegible]
افلاک بگذرانند و در طول و عرض نمونه از ذکره و زمین و دانشوران آگاه دل بعرصه ظهور آورده مهندسان دقیقه دان و معماران
اقلیدس فطرتان صاحب اذهان مجسس طراحی آن در هیچ قطری از اقطار روی هیچ مصری از امصار نشان نداده اند و در اندکی
از زمان موافق اراده اقدس گیتی ستانی با تمام رسید و چنان صبا سیر اقبال بهر طرفی از اطراف آن خجسته دلکش خطه که [illegible]
میداد و هر تازه گلزاری بنظر در می آورد تنگ [illegible] بنفشه و ریاحین و یاسمن و نسترن و نیلوفر در برکرده در آنجا [illegible] عطرسای بود
عنبرآگین ساخته و بر سبزی عرصه دشت و صحرا تطلع خضر که نمونه از سجاده خضر است گسترانیده و گلهای الوان هوش ربای بر
جهان بوده **نظم** گل از گل تخت کاوسی بر آورده ☙ بنفشه پرطاوسی برآورده ☙ چو انداز او پیر از او گرایید ☙ پر سبزی در اوه سبز [illegible]
هر بر گلزارخانه ایران با نواع اختراع و انشاء و فاین حسن قدرت قایم حقیقی بر جهانبان آشکارای ساخت **طلوع نیروز افروز [illegible]**
**پادشاه زاده گامبر** سال سیم از عشر اول موافق بیلان ئیل از استقرار شاهنشاه ظل الله جمشید افسر فریدون فر سکندر شکوه [illegible]

وقایع سال سیزدهم از جلوس سلطان
هزار و [illegible] پنجاه و هجری در شهر [illegible]

پژوه دام فی ظل بنا الاکبر بر سریر عرش نظیر جهان گشائی سلیمان تخت گردون شکوه پادشاهی اول تحویل نیر نور افشان [illegible]
نور افشان آفتاب جهانتاب منور کارخانه عالم نیر اعظم ببرج زرنگار حمل روز چهارشنبه ۸ شهر ذی الحجه بخت ساعت [illegible]



جشن عظیم شاهانه بقانون فرح افزای خسروانه در عمارت ارم خاصیت جنت اساس والاکریاس نگارستان که فردوس برین از
شکوه آن در پرده رشک نهانست ترتیب داده بر مرصع سریر ترصیع یافته بجواهر زواهر شاهوار و لالی [illegible] بیش از
شمار مربع نشین انجمن کامرانی گشته و هر یک از باریافتگان بارگاه و مقربان بزم ارم جایگاه از نوینان و رئیسان دولت
و ارکان سلاطین راسخ عقیدت و اقبال مندان والا شکوه و اخلاص کیشان دولتخواه [illegible] جوق جوق روی امید و ارادت بدرگاه سپهر
بارگاه آورده و بشرف سعادت پای بوس اشرف کامیاب ازل و ابد شدند اسباب عیش و نشاط و طرب و انبساط بهر اطراف
آن مجلس خلد آیین فراوان جمع آمده مغنیان سپهر آهنگ بنواهای گوناگون نغمه رسان بزم اجلال بودند و چند انگه در هر [illegible] دم
دنیا به عود و عنبر و بخور بیش از بیش مشام و دماغ روزگار را معطر آگین ساختند **بیت** بهنگام بخور عود و عنبر ☙ خروج منبر عود و مجمر
هر یک از نوینان ثریا مقام و سلاطین سپهر احتشام و نواده چنگیزخانی و گورکانی بسعادت سجده اشرف گنج مراد و ذخیره [illegible]
تربیت یافتگان عنایات خسروانی که یکان [illegible] نقد اخلاص کامیاب اند در خور مرتبه بخلع فاخره قامت مهارت آراسته
و گنج کامرانی ازل و ابد ذخیره نهاده اند و تعیین جهات سامی کیسه هر یک از اخلاص مندان گرامی نموده و در بخشش [illegible]
قرن رواج صلای جشن عام در داده و از جلایل نعم الهی و شرک مظهر شوکت صوری و معنوی لمعه ظهور بخاص و عام رسانیده
الحمدلله که ایزد جهان آرا اقبال شایسته کرامت فرموده اند که حسن جلال آن بجلایه عبارت در نگنجد و میزان تخمین و قیاس عقل
دوربین بر سنجیده سر انگشت و دید و رفت صافی طویت این جشن [illegible] ایزد شناسی است بروجه اکمل لمعه ظهور در جلوه
گریست و هر ان [illegible] که پیش نهاد همت عظمی ساخته [illegible] انتظام پیراست و هر ان خطیر شغلی که فرمان در بیان [illegible]
راه شواری دست و هر چون [illegible] که عادت دولت ابدی اتصالست بآسانی ساخته گردد و تمامی مقربان [illegible]
دشمنان دولت مخلد که بر در شمع اقبال دامان اطاعت فرمان استوار بسته اند نمیای فرمان پذیری اند که بخشش و
[illegible] بعد چون نثار رسانند از عظایم عنایات پادشاهانه و گرامی توجهات خسروانه بنوازشات گوناگون سرمایه مفاخرت اندوخته
چون ایام فرح انجام جشن نوروزی بعنوانی که نظارگیان ملک و ملکوت بتماشای آن برخ برافروخته اند و از هر طرف نغمه سرود
و سرور بلند آوازه گشته مطربان خوش الحان بنواهای عجیب نی و بربط مستی خیز [illegible] گرفتاری های بیت گردیدی تمام
آن روز که نوروز روزگار بوده و در ان دوران گلهای تماشا طلبی عجیب اول میگردیدند و بجام هوس کو هر مقصود بدامن میریختند
مقام انگها پای مبارک بر کاب قمر انتساب در آورده بر فراز باره صبا سیر آتش مزاج بر آمده و از شعشعه انوار تجلی ساحت صحرا
و عرصه غبرا [illegible] گوه طور بر اصحاب قدس و شمول [illegible] ساختند طبایع بسایط و مرکبات هر آنچه در خزانه [illegible]
[illegible] یاسمین و ضیمران و گلهای الوان ایثار و نثار موکب اجلال میکردند و هر یک از بندگان موکب شاهنشاهی بر بجود اقداح
نشاط افزا و باغ امید واری گرم نشاط میکردند **نظم** ساقیان جام ارغوانی رنگ ☙ بر گرفته بر نغم چنگ ☙ از کف ساقیان
در بکف ☙ در نشان گشته کامهای صدف ☙ چون طبع عشرت بسبز صحرا و دامن دشت و تماشای گلستان چمن کرم [illegible]

گردیده بر کنار خانهٔ نوبهار ساحت پر فیض روزگار را بخط سبزهٔ زمرد نگار و گلهای افزون از حیز شمار پیرایه جهان و قشنین
بکشید و کمرغان خوش نوا و هزار دستان نغمه سرا از ذوق بترنم دست و گریبان گشته هوش ربای اصحاب ذوق و
حال شده و هر روزه تازه و دلکشی از غبار موکب اقبال آبرنگ طراوت می یافت تا آنکه در آن ایام فیض انجام تماشای
رکاب اجلال بتفرج شکار رغبت اقبال روی داد و همت اوقات قدسی سمات حضرت کرام آن شغل غمزدای فرح پیرا بود و
وبیهی از غزالان وحشی و مرغان بچنگال شاهباز همت و عقاب ارادت شاهنشاهی در دام دو اوقات گرامی در دار الخلافه
صفاهان بعیش و نشاط مندی صرف میشد تا آنکه فصل گل و ایام نغمه سنجی بلبل در رسیده خسرو سلیمان فر فریدون رای
افسر گلشن گلستان با محرمان همراه و عزت برخی از اوقات گرامی در اهتزاز بود و بغیر بیش و کاهی بشغل دیگر
بمنصه ظهور جلوه گر نبود **من الوقایع** از وقایع سال ... که نگاشتهٔ کلک سوانح نگارست آنکه درین سال خجسته اقبال ساحت
دلکشای وجود و عرصه گیتی بنهای شهود بظهور آفتاب اقبال گرامی مولودی ارجمند و والا اختری سعادتمند که زیور آرای
مملکت هستی گشته بساطتی سعادت بخش قدم اجلال بعالم وجود نهاده پیرایه افزا شده و از لامعه سیما ساطعه اشعه فیض
بخش ساحت روزگار را نورانی ساخته زینت آرای سریر شاهنشاهی و پیرایه بخش شکوه پادشاهی بطالع میمون و ساعتی
همایون شد اصحاب معرفت و تنجیم و ارباب احکام ظفر انجام دقایق تقویم باسطرلاب فکر و اندیشه زایچه طالع خورشید
مطالعش استخراج نموده از طول بقا و یمن قدومش نشان داده‌اند و بقانون شریعت غرا و سنت سنیه محمدی علیه الصلوة و ال...
در روز هفتم در خانهٔ نواب مستطاب معلی القاب صدر الشریفین و زین الخافقین مجلس جشن ترتیب یافت فضلای کشور
و علمای هر کشور که در پایهٔ سریر خلافت جمعند همگی جمع آمده رسوم عقیقه بقانون شرع بظهور آمد و بگوارهٔ ترصیع مهد جلالی
شاهوار در دوران تمام عیار رباعی سعید آن نور برور الهی را آرامش دادند و دو الهان معتدل امزاج از بستان رفق
و هوا شهد شیرین شیر بکام قدسی اساسش چشانیدند و بکشاده پیشانی کامیاب تربیت آن نورسیده عالم قدسی
گشتند و نوای سرور و سور بلند گشته عالمیان نام میرزا ... **من الوقایع** درین سال نواب علیه عالیه ...
در ختم نموده بود و بیش خرام کشور تقدس گشته اجابت حق را لبیک گفته بروضهٔ خلد برین باد رواح طاهرات ... کرده
قبل از وقوع قضیه ناگزیر تمامی قری و مزارع و مراتع و املاک و دهاتی که در آنجا بتصرف ایشان بود وقف حضرات ائمه
معصومین نموده و تولیت آن بنواب کامیاب کامکار کامبخش ظل سبحانی فره یزدانی شاهنشاه و سپارده بود و کتبچه و ا...
گذاشته بودند نقد ... و نذورات بجهة اصحاب احتیاج توزیع نموده و بقانون شایسته مرتبه نوامیس الهی پرداخته ...
و در ختم نه آن مهد علیا بود بظهور رسانیدند و حفاظ و قراء و فقرا تعیین نموده و جهان ... سایه یزدانی بنفس نفیس متوجه
تکمیل رسوم آن شدند و چشم همت از مستلذات پوشیده و بر آنچه از روی آن مهد طراز نوامیس خلافت بود بظهور رسید و بعد
ادای فرایض و واجبات اوقات گرامی شاهنشاه کامبخش کامران خلد الله تعالی ابد با اهتزاز موکب خلافت و منوچهرین

جهانگشای

۱۲۵

جهان گشای بسیر و تماشای گلگشت صحرا و مرغزار مصروف بود و سرمنزل تازه گلزاری از فیض موکب همایون و رایات جاه و جلال
پیرایه بسته بود و از جانب ولاة و قیاصرهٔ روم علامات صلح و سداد مشرح بود و در آن ایام منهیان پیشگاه اقبال عرضه داشت
کرده ایالت و شوکت و عظمت و غفران پناه حسن خان حاکم دار السلطنه هرات حرسها عن الآفات اجابت حق را لبیک گفته از
قالب خاکی بدار الملک روحانی رخت افکنده خسرو سلیمان فر و جمشید فر فریدون افسر شاهنشاه قدردان بعنایات فراوان و تفقدات
بی پایان قامت قابلیت ولد مهتر و فرزند اهتر مقرب الحضرة العلیة العالیة عباس قلی میرزا که بشرف ... قورچی شمشیر ... از
قدیم بدیشان حواله است کامیاب بود و بسامی مرتبه بلند ارجمند خانی سر بلند ساخته ایالت هراة و بیگلربیگی کل خراسان بدیشان
مفوض کرده و برادر دیگر خان مشار الیه که ایالت ولایت ... بدیشان تفویض یافته بود حسین قلی خان را بپایهٔ سریر
اعلی طلب داشتند و در صفاهان در موکب اقبال سعادت اندوز شده و درین سال سیادت و فصاحت پناه جامع کمالات
صوری و معنوی دانش پیرای سحر نگار میرزا فصیحی انصاری هروی که در فنون استعداد ابواب استکمال آن ملکه طبع دقیقه
شناسی ساخته در فصاحت و طرز بلاغت بی سهیم و نظیر بود و خط شکسته را بغایت بمزه و خوب می نوشت و نواب
عرش آشیانی ایشان را از هراة بعراق آورده و اقبال شان ملازم رکاب جاه و جلال بوده و شاهنشاه ... فی ظل
ملک الاکبر بحکم حوالطف شاهانه و تفقدات خسروانه ساخته در حواشی مجلس ارم اساس کامروا بوده و درین ولا اجابت
حق را لبیک گفته بروضهٔ خلد آرامگاه ساخته بعد از ... نسبش باه فصاحت و بلاغت مدار صاحب اخلاق ارجمند و کمالات
دلپسند سخن آفرین جامع آئین میرزا ملک منشی مشرقی تخلص نیز از عالم خاک رخت بر بسته بروضهٔ فردوس انس اعتماد ...
سازد و مواجب و مرسوم که در وجه میرزا فصیحی مقرر بود بفصاحت و بلاغت پیرای مولانا صاحب تبریزی عنایت شده و درین
سال خجسته مآل و اوقات گرامی شاهنشاه کامکار کامران کامبخش گلستان فصل بهار و تابستان را در صفاهان بعیش اندوزی
بکام سپر رسانیده تا آنکه در فصل خریف که ایلچی ... کار گیتی پناه که مامن استراحت و فرمندی اقبالمندان هفت
اقلیم و دولتمداران نعیم است ایالت و شوکت آرای ابراهیم خان قاجار بجهة مهمی قیاصرهٔ روم رفته بود و بعد از آنکه پیش دید
جهت حق طویت اخلاص مندان عاقبت بین است تحقیق بقبول ساخته اساس صلح و موالفت را با قانون آن رواج مشید و مستحکم
ساخته مراجعت بدرگاه سپهر بارگاه نموده و همچنین درین سال والی ... جلیل طراز ... خود را که صبیهٔ قدسیه
او باشند موضع نشین اقبال ساخته با جانی سپید واری مستوثق بدولت پایدار گشته پایه سریر اعلی شکوه عظمی فرستاده
و قریب بهزار نفر از لشکر گرجستان در موکب جلالت روانه ساخته بود و چون از هیچ طرفی از اقطار ممالک فتنه احداث
گشته بود که تدارک آن را در همت سازند و خاطر روزافزون شاهنشاه ظل سبحانی فره یزدانی صاحبقرانی از تمشیت
مهام ممالک غربی فراغ یافته بود و رعنای همت قصوری پادشاهانه اهتزاز لوای فلک سای اقبال بصوب ممالک شرقی سلسله
جنبان شوق گشته فرمان مقدس شرف ورود یافت که ایالت و شوکت و عظمت پیرای رستم خان سپهسالار با عساکر ظفر

تا شیراز توجیهان عظام و امرای شکوه فرجام و غلامان اخلاص انجام متوجه ممالک شرقی قشلاق و در هر یک از بلاد خراسان که معمول
زمان نواب عرش آشیانی بود نمایند و سپه سالار لشکر ظفر اثر در ماه شعبان از دار الملک خود که تبریز باشد بجلوی
شایان مرتبه کشور گیری متوجه خراسان شده در منتصف شهر مذکور از قزوین گذشته برادر اعیانی خود منوچهر الحضرت
العلیة العالیة عیسی بیک بساول صحبت را که درین سال داروغگی قزوین با ایشان مفوض بود حسب الحکم جهان مطاع بنیابت
بولایت آذربایجان روانه ساخته که در تبریز بوده رتق و فتق و قبض و بسط مهمات سرکار آن ولایت از مراقب خاصیت تعلیم
صواب اندیشی تدارک نمایند و خود بسرعت متوجه ولایت و مملکت خراسان شدند و حسب الالتماس عالیجاه نواب سپهسالار
جون کلان قلمرو نهفته و شورشی در ممالک آذربایجان بهم رسیده تمامی امرای آن سرحد از خوانین گنجه و قراباغ با
چلگر بیگی شیروان تبریزی باید درین سفر ظفر اثر در موکب جلال باشند و نواده امیر تیمور گورکان سلطان بلاقی میرزاده
والی هند و هندوستان شاه جنت آرامگاه شاه نور الدین محمد جهانگیر چون روزگاری فراوان چین بنا بر اینکه در کارگاه
گیتی جنگاه آورده امیدوار ملک داعد اودست که بر ولایت موروثی که بقانون و ضابطه ایشان باو رسیده بوده حق
محصور مستقلا بادشاهی آن ولایت کرده نامکه یکچند در فریب حرم او سلطان خرم دفع او کرده بر ولایت مستولی شد
شتار را الیه از روزی که وارد هند رجامی گشته اند هر روزه اسباب از هر کار در کارگاه گیتی بنا و بجهة ایشان مهیاست
و هر روز مبلغ یکتومان تبریزی یکجا خرج مقرر داشته اند و هر ساله مبلغی وافر از خزانه عامره عنایت میشود قریب دو
سال شد که در دار السلطنه قزوین کلی بجهة ایشان تعیین شده بخاطر روشنا مشغول است درین سال به سپه سالار ایران
مدار بخشش خوام سفر ظفر اثر قندهار شد چون نقل توپخانه از عراق بقندهار بی دشواری دارد حکم جهان مطاع شرف
ورود یافته که توپچی باشی تهیه توپخانه در محال قریب بقندهار نماید و اسباب آن مهیا از محال خراسان است و قریب
دو سال است که متکفلان این خدمت به تهیه اسباب سامان و بر وارنش آن و ... سامان ساخته اند شرح
وقایع سال چهاردهم از جلوس سال چهاردهم از عشر اول موافق تونقوز ییل که خاطر هیبت بهار نایب بارگاه سبحانی موافق هزار و پنجاه و یک هجری
حافظ و در ربیع اول ... بلند اختر آسمان خردمندی کلید دار خزاین خداوندی کشورستانی ظل سبحانی ابنیاه بخشش بود
زمین و زمان را نظام داده کون و مکان بود نقد مقدم نوروزی بدلگشائی و جهان افروزی بلند آوازه شد و عشرت بزبان
حال ترانه زن این مقال گشت نظم وقت که به بستان دم از نوش زند صد نغمه ز بهار بر گوش زند از آتش گل
که باد صبح افروزد خون در رگ مرغان چمن جوشش زند طبایع موالید ثلث بفیض جان بخش ... ارکان و عناصر دوران از نشو
نما آمده سرو و مرغان چمن در کوشش کلهای بهار ... ساقیان روزگار ... شوق جاذب در کام ابنای ... ریخته چو
نغمه بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند نظم بهر شاخ مرغ از غزل ساخته بهر غنچه کلبن سر انداخته ز الحان نغمه گوشها
هوش کرده منشی ترنم فراموش کرده در منتج این سال فرخ فال در خوشترین ساعتی ظفر پیرا شاهنشاه کامکار بخشش ...





بیامن برکات توفیقات ... برای توجه بر رکاب جهانگیری در آورده دولتهای آسمان فرسای از مهر و ماه گذرانیده با جنود ظفر منشی
خارج شهر محرم الحرام از دار الخلافه اصفهان بیرون آمده با یکجهان نشاط و طرب هوای شوق سیر مملکت شرقی سلسله جنبان
گردیده نواب مستطاب صدر الشریعتین با فضلا و دانشوران ... او دعیه ماثوره در موکب جلال فرح پیرا بودند امرای عظام
سپهر احتشام پیرایه افزای اجلال گشته با جنبهای ترصیع یافته بلال شاهوار برده در آفتاب فرمان پذیری جانفشانی می
نمودند و منجمان اقلیدس فطرت اسطرلاب در دست ملاحظه نظرات کواکب می نمودند که مقارن طلوع نیر جهان افروز
صاحبقرانی منطوق آیه کریمه اذا زلزلت الارض زلزالها ... هوش سکان ربع مسکون رسانیده زلزله در زمین
و زمان افکندند و زرهای فراوان نثار فرق فرقد سای در دامان روزگار ریختند و از لوامع اشراقات آفتاب اقبال
عمارت ... رونق و خوشی نمود که بزیور گل و ریاحین و سنبل پیرایه هندست و درختان چنار بر کنار انهار رسانیده و هر طرف از
هبوب نسایم ... شمامه بخش مشام جان عالمیان معطرست رشک فزای خلد برین ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ برایات
جاه و جلال متوجه دار المومنین کاشان شدند و از غبار موکب مسعود دیده امیدوار ابنای آن دیار را روشنائی دادند شرح
انتقال ظل سبحانی از جهان فانی بعالم جاودانی چون هوای دل آسای عالم روحانی که بمراتب بهی خوشتر از لذات جسمانیست بر
طبع مقدس غلبه کرده و قهرمان طبیعت با عساکر گوناگون امراض و اسقام در کشاکش بود لهذا چند روزی در آن سر
زمین توقف نمودند که درین اثنا شوق عالم بقا زیاده گشته بمقتضای آیه وافی هدایه اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة
ولایستاخرون خرام بآن ناحیه قدسیه عنان اختیار را از دست گرفته شب دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنه ۱۰۵۲
من الهجرة اجابت حق را لبیک گویان بروضه خلد برین شتافتند از وقوع این واقعه عظمی جامه صبر و شکیبائی خلقی ...
چاک زده سوگواری سراپای روزگار را مسخر ساخت صبح روز مذکور که معلوم خواص و عوام ... شد که نواب مغفرت پناه
رضوان آرامگاه جنت تکیه گاه بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده و رخش حیات بصحت سرای
جهان باقی تاخته کس بطلب ارکان دولت قاهره فرستادند بدین عنوان که نواب اشرف طلب نموده اند و ایشان را احاضر
ساختند بعد از آن ارکان دولت و اعیان حضرت داخل دولتخانه مبارکه که نواب جنت آرامگاه در ایام ضعف آنجا
خوابیده بودند شیون و تفجع آغاز نهادند و در سوره ... فلک اعلی رسانیدند و ... ساختند که ... که در ایام
ضابطه سال سلطنت یکی از جماعت ... که مهمات عظیمه بایشان مرجوع بود و مرکز دایره ... نموده بود
و چون زبان خامه از تقریر مناقب و تحریر محامد آن بادشاه دین دار عاقل کامل فاضل عاجز و قاصرست اول نموده در
فرو کشیدن در روز دوشنبه مذکور نعش مبارک را ارکان دولت بر داشته جسد مبارک را در باغچه حرم غسل داده در
همان موضع در تابوت گذاشته حفاظ تعیین نمودند و صباح روز چهارشنبه شهر مذکور ارکان دولت و اعیان حضرت
تعیین نمودند نعش مبارک را بیرون آورده و جمعیت تمام دست داده تمام ارکان دولت و مقربان و سایر مردم از سپاهی

در حیث جامها چاک زده افغان بملا اعلی رسانیده شد و نعش مبارک را مصحوب نواب مستطاب صدر الشرفین حفاظ محلین
نموده به مدینه مبارکه قم فرستادند و در روضه مطهره منوره معصومه علیها الف الف التحیه مدفون ساختند بعد از قواعد عزا
داری تمسک بحبل المتین صبر کرده اعلی مقام ارکان دولت و الا دودمان جوانبخت سرشت نموده با دل دو نیم و خاطر
پر امید دیهیم جهانگیری و کمربند کامبخشی سرکشان منتظر ارث کیانی گشوده جهت نزول روح آنحضرت خیرات جهانگیر و لوازم
بود بتقدیم رسانیده شد **در بیان خاتمه کتاب گوید** اما بعد بارای ثاقبه سخن طرازان معنی پیرا و جواهر سنجان سخن آرا روشن باد
که در صدد نقش امر مغزور بر اوراق شهرت محرر است که عرصه فتح ربع مسکون مضرب خیام دولت و امیال مراد ظلمت
سعادتمندی نواب بود که ستشنه ضمیر اکسیر تاثیرش بنیان انوار عنایات الهی عرصه کون و مکان را اضاءت بخشیده و در جمیع
اطوار آراستگی اش عالم اساس علیا را بنیاد خاطر خطیر خود ساخته مقصد کلی و مطلب اصلی او اعلی معالم دین و احیای
شرع مبین باشد و گره به لجام سپهر در ربقه تسخیر کسی در آید که عطف عنان عزیمتش بجانب صلاح حال و فراغ بال عاجزان شکسته
بال باشد و هیبت کشان کار و غاشیه لیل و ایام بر کتف های گلگون و شبدیز ایام شب صبح و او هم شام را در طی ایام گذرانیده
بیند که بر طبق کلمه کریمه آیه و الکم صبا عظیم و اوامر و نواهی الهی را اجل مطالب و اعظم مآرب شمارد و تاج سلطنت بر فرق خسروی
قرار یافت که در مرآت رخسار مهر و مات چهره جمال حقیقی صورتی نموده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق معارف رطب
اللسان بود و شمه از نظر به سرو بایان تاج بخشی طلب کرده تخت خلافت مستقر پادشاهی باشد که انتظام امور جمهور انام بوجود
مصالح کلی و دوام مشایع اسباب ضروری خود دانسته و بنیم با قال ان عدل گعدل کرده فی عدل زاده بیخبری رنده عادلی چون ذات
مقدس این پادشاه دین و ارد و دی بالا قدار که چهره دوشیزگان حجله معانی و جلوه عروس خوش گفته واقف بر طاره
نام گرامیش رنگ دلربای خانقه وی رنگ انبری تو جهش شهد شهرت لب ترگاه دو کرانما به گوهر سخن از سفینه
بحجا به التفاتش بالانشین بوعده رونق افزای و جواهر معانی از این جواهر پایه گرامیش کرم ساز حضانه دیده و کش ای پیداد
ارباب نسبتش فقد حیا و خرد مندان این قدر و بنیاد و با کسیر عنایتش مس قلب کوته اندیشان دست اویز استشهاد رست مصداق
این مقاخر و معانی بود اند امر چه در مراتب کامکاری این نقاد خواقین عدالت آیین بمنصه ظهور آمده و برشته استشهاد در
آمده و شمه از کوشش جوشش خسروان جهان ساخت که شیوه بسید و جیه این طراز نداد و رنگ شاهی قرار نداده لوای علم
الهی تو بر سنگ نامی بودی و به جوابا و صفات این ثنا یا یه درد احادیث بود رنگین حقیقت کرده و بی شبها بر بیده
خوان همت نیز برده از رونق مغز خود و در این چهار ترجیح و هم بر افروخته تا منقبت فکر ولال صفات
صفات این قطره دوران بر رشته الفت انتظام داد تمت الکتاب ـ
بعون الله تعالی
تم تمت



مرتبه عقل و مرحمت رخصت ایام کل منی این جا بشتافتم و کیفیت قوم عباسی رقم اندیشه را در میدان سخن وری بجولان در آورده و
در تسویه حالات زمان دولت ابد مقرونش از روزگار ولادت تا امروز که مطابق سنه خمس و عشرین و الف هجریه و سنین عمر شریف
بچهل و هفت رسیده و هنوز بهار ایام جوانی و عنفوان بهار دولت و کامرانیست نمودم و آنچه بر تو شهود مرآت نامه بود بی زیاده و نقصان
بقلم در آوردم و آنچه اطلاع بر آن نداشتم ضرور ته باقوال ناقلان اعتماد نموده در تلفیقات منشیانه در رشته تحریر کشیدم و این
نسخه فرخنده نامه و صحیفه گرامی را بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از تعقیبات عبارات مغلق غیر مانوس که حال اکثر عبارات
اجتناب لازم دانستم و صورت نقلی اخبار و تشابه آن بکوشش آثار ابنا و اولیای آراسته بجلوه ظهور آوردم اما این قدر و کیفیت
و خیالیه که گاه گاه و خط لیب مراسلات طبیعت برخسار نقش پروازی پرداخته و نوای سخن سرای آغاز کرده و بانده که بوی گلگشت سخن
گفتار فکر ... ان عبارت آرائی رسیده و ما نقد اش را لذت گدایی آفرانه مجلو مرعبارت رطب و یابس که در عین کشف زمان مجمع
عاری گشت بهمان اکتفا نموده و از آن در گذشت و متقید با شعار مناسب نشد اگر بر سبیل ندرت در مرحله بعیت مرقوم شده و باشد از آنجا
که سجیه و راده ای ابکار طبیعت اند که در اثنای گذارش اخبار به بدیهه بخاطر رسیده و بر زبان خامه سخن گذار جریان یافته غرض مقصد اصلی
تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای ایرانست اما گریز نیست که قضایائی که در طی احوال گرامی آنحضرت از روز
ولادت تا عروج معارج دولت روی داده و باشد تحقیق قضیه ارتحال حضرت جمهانت مآبکاه **ابو المظفر شاه طهماسب**
علیه الرحمه و الرضوان جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان رضوان جایگاه **سلطان محمد پادشاه** و احوال سایر شاهزادگان
و بعضی قضایای ازمنه و دوره دولت میرزای متعلقان و با رجوی اخبار مرقوم شود و قایع نگار گردانیده که سر رشته سخن بیکدیگر اتصال
یابد و در گرفت موقوف حد مقدمه صلیبت مجموع ماند و نداند و در این صورت نامه ای و اسم سامی آنحضرت در یکجا و اسامی طلعت آلهی مطرح نموده و نام
والد مقدش را نواب سکندر شان و اسم جد بزرگوار پادشاه و جنت مکان علیین آشیان و اسم جد امجدش خاقان سلیمان شان و جد او دودمان نواب
و مرشدان حد اعلی مذکور گردیده و غرض و الده و حد او آنحضرت است و مراد از نواب جهانبانی اسم گرامی سلطان محمد میرزا است و زمان مقصورت
که در کار ذکر شد و تمت بلاد آنحضرت و جمیع تمام این نسخه شریف باشد تمام مجال داستان و بستان معروض و غرض آورده که گذشت و اتفاق افتاد گان
در آمده باشد که بگاهی راستی و نماینده اگر فرو گذاشتی در بعضی اخبار واقع شده باشد بازیافت آن کرده و این کاشته ملک مخاص رقم تحقیق و
ایا برید تصدیق رساند نحوت تمیز و تدبیر که شرح نسب عالی آنحضرت را که زنده و دمان موفقیت دودمان منتسب است و اخلاق پسندیده
و اوصاف حمیده اش که از ذر ... ستایش جیلی اخواقین و در ان استفاده داده و در دیباچه کتاب بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل
آن نمایم که چه طریقه ملکی و اخلاص جبلی و تفکر و مدیکی این دودمان کرامت نشان قضایا آنست که بعاده و اوصاف مرقوم است و منزلت و هیئت
گذار و اوصاف حمیده و بر پسندیده و دلی نعمت نوازی که با معه و حمد انفراد انکاشته نگارنده که بر این نگارنده آورده و در صفحه ذکر کاینات
کار گذارد اما چون طبع سلیم خاتمت سرشت آنحضرت امور یکه ما در تحقیق نقش امور و تجلیات سخن سرای این جهود دلکش آوردم و با
اقبال متقابله زمان شیوه ... نیده و احترام نموده و ختام گیت قریه از نکاتی عرصه تکلف و عبارت آرائی کشیده در اشته و نیز از تبه مستغنی

بر سه صحیفه جاری نگاشت و این همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه ساخت **مقدمه** در ذکر نسب آنحضرت و بیان سامی حامیه اجداد و اقطاب

و مقالات و مقامات علیه عالیه مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی ارشاد تمکن داشته اند و اطوار زکیه و اوصاف بهیه و احوال سعادت

مشتمال همایون بر سبیل اجمال **صحیفه اول** در ذکر ولادت با سعادت همایون آنحضرت و قضیه ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا

و نواب سکندر شان تا زمان جلوس همایون بر تخت مبارک فیروز بخت سلطنت و پادشاهی ایران **صحیفه دوم** در ذکر حال خجسته مآل از زمان

جلوس میمنت مانوس تا حین تحریر این صحیفه که مطابق سنه خمس و عشرین و الف هجریست و چون مقتضای طبیع ایراد یافته ملتمس از ارباب فطنت

که در نیک و بد آن بدیده بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری نفرموده اگر ناقصی در نظر بلاغت نظران در نگارد در آید بتکلف اصلاح

نموده عیب من از آن بپوشند **ذکر نسب همایون شاهی نسب عالی و مقامات علیه اجداد عالی مقدار آنحضرت که

تا دودمان نبوت و ولایت منتسب اند** بر ضمایر فطنت مآثر اولو الابصار پوشیده نماند که انتساب این سلسله علیه [illegible] طاهره و ائمه

من و الیه بحضرت خاتم الانبیا و علی مرتضی علیهم السلام می پیوندد باین طریق که ابو المظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم المشتهر بشیخ شاه بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن

امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن اسمعیل بن [illegible]

حمزه بن امام موسی بن امام ابی عبد الله الحسین بن امیر المومنین علی بن ابی طالب [illegible] انساب [illegible] مخفی نماند که آنحضرت

و خاتم الانبیا [illegible] اسمعیل علیهم السلام [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]

آدم علیه السلام [illegible] ارباب [illegible] احوال [illegible]

[illegible] آنحضرت خیر البشر [illegible] و مناقب ایشان [illegible]

[illegible] که آنحضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] و ولی علیه السلام [illegible] حدیث صحیح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]

و عبادت رب [illegible] ایام [illegible]

در میانه [illegible] الیاس [illegible] الیاس [illegible]

در بیت [illegible] الیاس [illegible]

و [illegible] الیاس [illegible]

حال الیاس [illegible]

حال استیلای قریش بر آن [illegible] و در آینه حال [illegible] و عبد الله بن [illegible] و از فرزندان او [illegible]

نشان [illegible] و فرزندان [illegible] و قریش [illegible]

حال آن [illegible] قریش [illegible] پسران [illegible]

کعب [illegible] قریش [illegible]

و بین [illegible] هاشم [illegible]

بود [illegible] قریش [illegible]

و از پسران [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت خاتم الانبیا [illegible] عبد المطلب

[illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] حضرت خیر البشر [illegible] حضرت خیر الانام [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] قریش [illegible]

[illegible] حضرت خاتم الانبیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رب العالمین [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] ابو طالب [illegible] ابو طالب [illegible]

موسوم بود و در میانه قبایل بدو شرف و افتخار عظیم داشت حضرت خاتم الانبیا در مجلس عطوفت و اشفاق آن عم و علیه تا پرورش می یافت
و در سال دهم بعثت آنحضرت در حیات بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را اجابت
نمود و حضرت رسالت آن سال را بجهة فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن وفات یافت عام الحزن نامیده ... بزرگوار عبد ... فاضل
والمشرکین وصی حبیب رب العالمین اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که کتب موافقین و مخالفین بفضایل و مناقبش
مشحون و از حیز احصا بیرونست و بعد از حضرت رسالت پناه اشرف اولاد آدم و بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول قرشی و ام
و آنحضرت را با شاره اسمانی با برمره ... قبول فرمود الله از دواج روحی داد و از آن دو فرزند امیر ... و ... معدن فتوحات نامتناهی
دو اختر تابان نبوت و دو درّیت بی مثال ... و دو آسمان عصمت طالع گردید و کلام در نظام سید شباب اهل الجنة درجتان
ایشان منزلت و چون ازو ذکر اسامی سامیه ایشان و ابنای کرام عالیمقام که کتب خانه فرموده است ... ارض ... منشعب
هر شال برج شجره آسمانی دایم علی و اختر برج مهدی دوازده اند مقصد شجره و غایت فروع علی حضرت شاهی ... انه حمیده ... جبار
بذکر احوال ابنای عظام گرام آنحضرت می آراید بالکلام زان در دوکلمه ... تذکار نبوت و ولایت ... و ... دو بوستان جلالت و کرامت ... 
علیه شاه موسوی حسب حسینی نسب کرام ... و ... جام ... خانه ... در ... از ... امامت ... شاه ... امام موسی کاظم
علیه السلام پیوسته از ان امام عالیمقام ... و ... گرام ... آفتاب عالمتاب ... بذکر اجداد عالیمقام
آنحضرت ... و باتفاق جمهور علمای انساب نژاد والا نژاد حضرت امام کاظم علیه السلام منسب ... با عالیمقام
او ... و ... مردم آن ... است ... و ... ابن اسمعیل مشهور
... زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی ... اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت که ... و کرامات مشایخ و مقامات ... 
او ... تالیف نموده بصفوة الصفا موسوم ساخته و از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتتاح نموده و راقم حروف نیز بمسالک ... 
در ... قلم ... این صحیفه ... بذکر آنحضرت ... ذکر فیروز شاه زرین کلاه صاحب صفوة الصفا گوید که
از فرزندان سلطان ... ابراهیم ادهم که ... ملک ... در آن زمان مردم
... و ... از شرف اسلام بی بهره بودند سلطان ... تیغ ... آنولایت را از ...
... فیروز شاه را که جمعیت صوری و جامعیت معنوی ... و ریاست آنجا
داشت ... اردبیل و توابع ... امیر ساخت ... و ثروت و خیول و دواب ... و ... بود که ساحت اردبیل گنجایش
... نداشت ... در موضع ... بجهة اقامت ... و ... ساخت
... امیر فیروز شاه ... 
عوض الخواص ... ارباب خواص شرف اختصاص یافت و از ... که از توابع اردبیل است
... و ... و ... معروف ... مشهور ...

انعام بهر زوار و اضیاف کرام و افضال در خور ... و ... سرای ... گرد ... محمد الحافظ قائم مقام پدر ... گرفت
از غرایب حالات او ... از ... غایب گردید و ... مفقود ... ساکنان ...
و ... ذوی ... بعد از انقضای هفت سال ... شب ... در ... حاضر گردید ... ظاهر ... 
الفضل علیه که ... از ... و ... آسمان کرامت روشن ساخته ... ایشان ... رسول
گردید ... از ... احوال ... و ... صلاح و سداد بود ... مقام خود ... 
... و ... تعلیم شرایع و حفظ قرآن ... هفت سال ... کتاب ... مشغول بود ...
... اصحاب ... سعادت دینی و دنیوی ... 
او نیز ... اجداد عالی نژاد خود ... ورع و دین ... و ... 
ایام حیاتش سپری گشت سجاده نشینی اجداد و انعام فقرا و مساکین و دراویش بفرزند ارجمندش صلاح الدین رشید رسید او نیز ... 
و کرامت ... اکرام ... صلاح ... در موضع ... اصحاب ... 
و ... اصحاب ... اتباع ... و ... بکمال ورع و ... ظاهر ... 
... از ... و ... بمنزل آخرت ... فرزند ارجمندش قطب الدین
قائم مقام پدر عالیمقام گردید ... و ... شده و ... عالیه ... و اشفاق ... 
... اجداد کرام ... و ... اصحاب ... قطب ... سعادت ... کرامت
... در ایام حیات ... کرامت ... 
... اسلام ... امیر قطب الدین ... 
... تحقیق ... 
... و ... در میان ... مبارک ...
... 
... و الدین ... 
... و ... 
... و ... سید صالح ... علم ... 
... صلاح و ... 
... 
... 

واتفق الموت از قضیه ارتحالش خبر داد و تهیه اسباب سفر آخرت پرداخته روح شریفش با روح صالحان و صدیقان پیوست و …
سید میر علی … در قصبه کلخوران مدفون ساخت **سلطان سید جبرئیل** قدوه ارباب حقیقت مقتدای اشباه و زبده سجاده نشینان خداآگاه و
در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشت در بستر والده ماجده در کلخوران اردبیل که مولد و منشأ او بود محل
اقامت انداخته خلایق از اقاصی و ادانی از انفاس قدسیه آن بزرگوار استفاده و انوار سعادت مینمودند … او را صحبت اغیار و
مخالطه با اهل روزگار منع آمده و مطلب اعلی را در رسوم مجاهده و ریاضت تقدیم نموده … باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام
خاموشی کشیده داشت … چون صیت مقاماتش بلند … درجات کریمه اشرف … صایم الدهر قایم اللیل و تقی
نام گرفته … زمان … انتقالی … طلب … سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
صفی الحق والحقیقة والدین ابو اسحق قدس سره … آن حقیقت را دریافت و جمال حال آن مستور … فرزند گرامی
که ماه منیر و صبح دولت و انوار سعادت از جبین … طالع و لامع بود … کتاب صفوة الصفا مولانا محیی الدین که از فضلای
زمان سلطان صدر الدین بوده … آثار و علامات … در … کمال بالغ شده شیخ صفی الحق
از آن … این مختصر … چون آن … سعادت و مطلع دولت طالع گردیده …
از درجات … دار السلام … منزل گزیده … موضع …
… مدفون گشت … مبارک آنحضرت … فیض و رحمت … عمارت … و الحضره
… عمارت سابق … نظر … داشته … بنای عمارت … فرزند خلف
آنحضرت سلطان سریر ولایت صفی الاصفیا و برهان الاولیا **شیخ صدر الملة والدین** … که مقامات عالیه و اوصاف حمیده
… فیض و رحمت … از ارتحال والد بزرگوار … 
… آن معدن فیض الهی … کرامت … ولایت و سعادت …
… کشف … احوال … والده … 
… کمالات صوری … ذوق … عالم معنی … قدم
در وادی مجاهده و ریاضت … کمال … ارشاد … شیخ …
… از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید … عبادت … 
… شیخ شهاب الدین محمود … شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی
… شیراز … صلاح الدین … کمال … 
… شیراز … شیخ … وفات … 
… نشسته … از خدا آگاه … 

چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از عالم رحلت کرده بود با مشایخ آن دیار ملاقات کرده و در فیضی که بنوبت بزغش گشوده در آن اثنا به
صحبت مولانا رضی الدین که از علمای صاحبحال بوده رسید اگرچه تفسیر با سوره او از آنست در مدت … و … تفسیر یافت و با شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته مباشرت … نظر … و چون درویشان … سعادت کیشان صاحب …
در طریق وادی سلوک … از زمره سادات … احوال … چون …
واقف … صفات کمال … حضرت شیخ صفی الدین … مقامات … 
… ای جوان … مجاهده و ریاضت … حاصل … بصیرت … بزرگ …
… شیخ ابراهیم زاهد گیلانی …
در گیلان … شیخ زاهد … آنحضرت شیخ … 
ایشان … آنحضرت … 
… رمضان … شیخ زاهد … 
و گفت … آنحضرت … شیخ صفی الدین …
شیخ زاهد … مشغول … رمضان … شیخ زاهد
… صیام … مشغول … افطار …
فطر … شیخ صفی الدین … شیخ زاهد … 
… شیخ … 
شیخ زاهد او را صفی الدین خطاب … شیخ صفی الدین … شیخ زاهد …
… حضرت صفی الدین …
… شیخ زاهد … افطار …
… خوارق عادات و کرامات از شیخ صفی
… کتاب صفوة الصفا … کامل الصفات … 
دیده بصیرت … 
از ذوق … شیخ زاهد … تقریر …
و آفتاب … شیخ … 
… آنحضرت … 
… شیخ زاهد آنحضرت … 

مرشد شیخ زاهد در حین حیات خود آنجناب را اجازه سجاده نشینی و ارشاد نمود و قبول نکرد تا وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت همه را
بآنحضرت تفویض نمود و قامت قابلیت او را باین کسوت گرامی آراست در باب عرض بحضرت شیخ زاهد عرض کردند که با وجود کمالات شیخ
جمال الدین علی که ولد صلبی و خلف الصدق آنحضرت و صاحب جمال است چرا او را بدولت اجازه و ارشاد سرفراز نکردانیده شیخ صفی الدین را
برین مسند عالی نشانیده شیخ جهت رفع شبه و تشفی و تسلیه مریدان در مقام آزمایش در آمده گفت خلوت نشینم که باب گفته در حریم خانقاه
فرزند خلوت صفی که بابت گفت از خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ گفت مرده او آواز دهم تا تمام از تبه و مقام هر یک ما بینید پس سه مرتبه پسر خود را
باواز بلند خواند جواب نداد و چون حضرت شیخ صفی الدین را خواند جواب داد که لبیک و سعدیک یا شیخی و مرشدی و قدم بر وفاق شیخ نهاده
شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم و ندای شوق فزای شیخ شنیده بخدمت آمدم شیخ روی بقوم آورده گفت آنچه نظر
امه سبحانه و تعالی نصیب صفی داده بجمال الدین و من داده است نداشته تمود و بصاحبش سپردم الفقصه شیخ زاهد در سیاوردکیلان در هجوم
نسیم ایامه علم لقا شتافته در جان بجاه فون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین بسبب اراده فرق ارشاد و هدایت داو از سید جمال
الدین داو از شیخ شهاب الدین محمود اهری داو بهبت واسطه از شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم حضرت
امام مفترض الطاعه ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیده حاصل موجب وصیت حضرت شیخ زاهد آنحضرت بر مسند هدایت و ارشاد تمکن
یافته خلایق را براه مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت آنحضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمد صدرالدین
موسی موسوم گردید و در اواخر ایام حیات آنحضرت را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت استسقا طاری گشته مدتی در عالم التصرف آنحضرت
در مان اسقام مختلفه دینی دانسته باین فرزندی داشت تا کلی ضعف ایشان قوت گرفت جلوه بر بستر ناتوانی نهاده در حین مرض هرکاه
از کثرت وجع و آلام فی الجمله تسکین یافتی موضعی که بکمال مرقد منور آنحضرت است شتافته در آنجا صادق سوده و علیه حلیل الشان اوراد و ادعیه زیارت
سلطان الکونین حرمکانه من برید نمودی آنحضرت متکیف شده در خانه خود دیده متغیر بوده که خانه اصلی من آنست و شیخ را اتجاه مهبر و ... تا اکنون
نوبت این واقعه مکررا یافت در حین ارتحال مریدان خود را و در کسب نشان صفویه جمع آورده اصحاب و اولاد را باستفاده منهاج شریعت
مطهره و طریقه مشایخ و قبل سفر و انعام و اکرام فقرا وصیت فرموده حضرت شیخ صدرالدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد بجناب
مفوض تفویض صدرالدین است و بمواعظ و نصایح می پرداخت تا آنکه زبان مبارکش که ترجمان علم غیبی بود از تکلم باز ماند آخر کار کالبد مبارکش
منتقل شد که صفوة اصفیا بعد از نماز روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و سبعمایه از دست ساقی اجل شربت ممات چشیده رخت
از شورستان عالم کون و فساد بر بسته جلیل الشان بر جانب خواص قدس که از روی قدیم بوده بعد از مرده دو روز با آنحضرت بهشت و برایش جنان عز
انا لله و انا الیه راجعون الشأن اولیاء الله هم تو لو دامن تغیبون نظم هر که نمرد والله وفیر زنده اهل دل ثامی هست عرف مرگ برین قوم زندان ... و
فتوحات مینی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی بموجب وصیت آنحضرت بتکفین و تجهیز او پرداخت سلطان صدرالدین در آن وقت
در سفر سلطانیه بود و شبان ان سلسله علیه صفویه آن جسد مطهر را در جانب مکان شریف که مزار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف عالم است
دفن کردند سلطان الشیخ صدرالدین موسی مری بود آن آسمان سروری طالع و خورشیدی بود از سپهر نیک اختری از منبع انوار و ایصال صفات

علیه و مه

صفوته و مه



نشو و نمای انوار زهد و تقوی از ناصیه همایونش پیدا و علامات صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا بامن ولایت و ارشاد و اسرودی بود سرافراز
و بطاعت و عبادت بین الاعاظم و الاعالی منفرد و ممتاز چه از جانب مرد و الاکه ببطنا بعد بطن انتقرح سیادت و کرامت و از طرف مادر
اشرف و مصدف ارشاد و تاج مختصین سجاده نشینی مسند هدایت بود و در فتوحات مینی مسطور است که روزی که سیاده صبیه مطهره شیخ زاهد حضرت
سلطان الاولیا الله مناکحت واقع می یافت شیخ زاهد در مجلس صدر رضایت و قبت شخصی غایب رسم تعظیم و نیاز بنمی بجای آورده
حاضران مجلس از سر نهفتی سوال کرد ند شیخ فرمود که او اولاد شیخ الدین که منادی بود و باشد چون نموده در میان صاحبعادت نظر در آمد
که قدیم تعالی فرزندی خواهد بود و بر مقامات و علو مدارج او در یافته تعظیم او کردم چون طلعت اقبالی منزلت او افق دولت طالع و عالم افروز
گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب ارادت و اصحاب ارشاد و اخبر داد که این تاج مرکرامی و فرزند سعادت بود از هست که شیخ زاهد در مجلس
منعقد تعظیم او مبادرت نمود آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار خصایل کرده در علوم ظاهر و باطن
مراتب کمال یافت و صیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید مولف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف اسرار و فضلا و عباد
سید قاسم انوار حکایت کرده علوم غیب که در عرصه جهان بعد از آنکه ظاهر بر مرتبه و مقتدا رسیده قاسم انوار کسی یافته شود گرد و در آن عارف با
نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدرالدین اردبیلی ثابت داده با وجود آنحضرت در حین ارتحال والد خود با زادخار دنیا عفو و ارشاد گشته
بعد از وفاتش بسعادت سریر سلطانیه جلوه فرمود و شبان ان سلسله علیه ارشاد و جلال عالم آرایش از لباس سوگواری بیرون آمده صفا را متوجه
در وعظ نشستند سر شان طریق ستیز طوایف اهل تقلید صفای اولیت و صدق نیت بموجب وصیت شیخ آنحضرت در مسند ارشاد و نشانیده
عقد ارادتش در گوش و غاشیه اطاعتش بر دوش گرفتند باب سعادت آبش مرجع صادید ملوک و اشراف گشت امرا و اعیان مغل با اعتقاد و تعظیم
آن کثیر در حزین ارشاد بوده روز بروز در مدارج عزت و مردی بر تری یافت سعادت و اخلاص عمارت خطیره مقدسه متبرکه که اکنون مطاف
طوایف انامست طرح انداخت گنبد مرقد مبارک سلطان ... اولیا و در ساخته و مفضلات آن از عالمیان اهل حال خود در غایت تکلف و زینت بپرداخت
داد و صاحبان و فرش ایوان تعیین فرمود و از ان تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض و رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام ملک علام خالی نیست
و در آن مرقد پاک منور سرست ٭ قبله و پناه جو هر شب ٭ سماوات صفاتی زفیض آن ٭ ... و قدسی زان بکاه ٭ مرقد بر بیج او فرشته ٭ هر شب
زکمر نشان داشته ٭ شب و روز بجان و دل ٭ تسبیح و تهلیل چون قدسیان ٭ چون زان او فایت حیات آن قدسی سمات در راه فنا ابو بکر
و شیخ بود و بهر گیتی فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده و بحلیه عرفان آراسته و قائم
مقام ان خسرو و صفات گشت و جسد مطهر والد را منطبق او قاله انحصت او لی در زیر قبه عرش مای حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته
مکان شریف اشرف فرمود سلطان خواجه علی در مجاهده و ریاضت و ترک نفس و تصفیه باطن بموجب الله اکبر نفحات تقتیر [illegible] بیاء الف افقا
مرو بنیاد عظام و طرق شیخ مشایخ کرام بوده واقف رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود بعد از والد بزرگوار بر مسند هدایت
و ارشاد و ادبر طلعت همایون آراسته صوفیه صافیه خاندان قدس نشان صفویه از خدمت افاضه منبع بیت استفاضه انوار فیض و هدایت
مینمودند خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده کردند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت نوعی مثالی بامیر کبیر صاحب قرآن

الحمد

منقولست که امیر تیمور را اتفاق ملاقات افتاد و کیفیت آنکه چون بعزم یورش خراسان جلو ریز شد و تازیانه اش در آب افتاد درویشی در آنجا حاضر
شده تازیانه از آب بیرون آورده بدست امیر تیمور داد با نجمی تفاؤل نموده از احوال شیخ پرسید آن درویش گفت موطن شیخ اردبیل
و محل ظهور در قول دهم قدس خلیل خواهد بود چه ما صورت مثالی و دیگر از عالم باطن جلوه ظهور نموده حالی که صاحبقران لشکر بترکستان کشید
بود در سر پل رودخانه درویشی مرقع پوش سیاه در دوش رو بظاهر شده گفت که من آمده ام که ترا خبر دهم که من تازیانه بدست تو داده ام و ...
فتح کنار دریای اردبیل خواهد بود و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده بود و جمعی کثیر از اسرا همراه داشت به دار
اردبیل رسید چون اوصاف بزرگی شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و استعلاء مراتب و مقامات او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارک
رفته بعد از تقدیم مراسم طواف متفحص حال سجاده نشینان آن مقام شریف شد و از احوال سلطان خواجه علی خبر داده بعزم ملاقات روی
بخلوت سرای شیخ آورد و حضرت شیخ بر سجاده عبادت نشسته و بذکر حق مشغول بود هرچند ... آمدن پادشاه خبر داده
التفات بدان ننموده و از اوراد و اذکار که در دست داشت باز نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق شیخ در آمد و سلام کرد بعد از سلام حضرت شیخ جواب التفات
نموده تکلیف جلوس کرد و ابواب خزاین مواعظ و نصایح گشوده گوش هوش او را بآن در آگنده و حسن خلق و معاش با خلق ... گرفتار گردید
امیر تیمور سه چیز را با خود مقرر ساخته بود که اگر روحی که مکنون خاطر او است جلوه ظهور کند دست ارادت در ذیل ولایت آنحضرت استوار سازد و هرسه
موافق اراده خاطرش بظهور آمد لهذا دست ارادت بشیخ داده استدعا خواهش نمود که ... نماید پادشاهان عالم فقر و صفی را از پادشاهان عالم
صورت چه خواهش که ... محتاج و صرف زرهای دنیای دون ... باز از جوهر گرانبهای معرفت الهی ... چون ضمیر منیرش
از امور دنیویه خالی و ... از تعلقات سلطنت مستغنی بود لب مبارک بهیچ حاجتی نگشود و بعد از مبالغه و الحاح پادشاه ...
... اطلاق اسیران روم را خواهش نمود و امیر تیمور انگشت قبول بر دیده نهاده باطلاق جمیع اسیران و سبایا حکم کرده ...
و آنکه در قرای و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه نمود و آن مکان شریف را بست و ملجا گردانیده و خراج آن را ...
... آن سلسله علیه مسلم داشت از آن تاریخ اعقاب و اخلاف آنها که فی الحقیقه آزاد کرده های این دودمان مقدس اند بسلک مریدان ...
صافی نهاد این سلسله کرامت نشان منسلک اند و من العجب چنین مسطور است که امیر تیمور را با سلطان صدرالدین موسی اتفاق ملاقات
افتاده و مقدمات مذکوره بظهور آمد اما صحیح آنست که سلطان خواجه علی بود و اگرچه این روایت در کتب تواریخ و مقالات منظوم و منثور این سلسله
بنظر ذره اقل رسیده و اما از غایت شهرت و تواتر ... مطابق واقع دانسته تحریر آن پرداخت و ... کتاب قدیم ...
... امیر تیمور در سفر ... در حین تسخیر قلعه ... دست غازیان در آمده و بنظر اشرف حضرت اعلی شاهی ظل الحق در آمده
مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی و بعضی از این مقدمات در صحیفه مذکور مسطور بود و ... مسالک صفا ...
کمر همت بر طواف کعبه مقدس معنوی و زیارت ... کار حق خالی نبود ... آنحضرت را شوق ...
... دست ارشاد و خدمت روضه مقدسه ... ثمرة الفؤاد دوحه سیادت ... سلطان شیخ ابراهیم ...
جمعی از ارباب حق اهل یقین ... من شعایر الله ... زیارت ... صدق ...



باین وادی این نهاد و فرزند سعادتمندش تاب مفارقت ... و شوق طواف دیگر در مقام ... افزود تا متعاقب
عزیمت سفر خیر اثر حجاز نموده قدم سعی در وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده ... حرم محترم بزیارت کعبه آمال ... شرف
... الملک متعال مشرف گشت و بعد از اتفاق که مکرمه مبارکه چند روز قیام نموده از آنجا بقدس خلیل ... شتافت و در آن مقام ...
بزیارت ... و طواف مسجد اقصی فایز گردیده در آن مکان ... سلطان خواجه علی ... انتقال طبیعی مشرف گشته
سفر آخرت پرداخت و در هنگام ... ارشاد و ... کفایت فرزند نجابت پیوند خود نمود و رفیقان آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات ...
عالم قدس سپرد ... و جسد مطهرش را در آن زمین مقدس مدفون ساخت ... مریدان و رفیقان
از آن سفر ... مراجعت نموده ... از این مقدم همایونش ... صفویه دیده بدیدار فرخنده
روشن ساخته زبان حال ... گر رفت آن سرو ... دل دوستان ... شاد
بنای ... سلطان شیخ ابراهیم ... حضرت اعلی شاهی ظل الهی ...
... ابراهیم ... طریق قویم ... مستقیم شریعت و دین ...
... در ... مرجع اقاصی و ادانی گردید ... خلایق ...
... ارباب ارادت ... حریم ... مجالس ...
... فرمان ... مجالس ... انعام و اکرام ...
... معموره ... و احسان ...
... پادشاهان ...
... آفتاب عمرش ... بزوال ... زبان حیات و ممات ...
... سلطنت مرتبه ... گرفتی ... فقیر ...
... عبادت ... سلطان جنید ... مرشد ...
... الکرم و المتقی ... حضرت سلطان ...
... سلطان جنید ...
... سلطنت ... پادشاهی ...
... ارباب ...
... سلطان جنید ...

کسان کمترین فرستاده و بکتابت و صریح خاطرنشان کرد که از مرکز دولت هر طرف که رای شریفش اقتضا نماید سفر کند آنحضرت توجه جانب
دیار بکر را مصلحت وقت دانسته نهضت آنطرف نمود و از هواخواهان دودمان صفویه و صوفیان صافیه فیه کثیر فوج فوج عازم خدمت گشته در جناب
وی سعادت انتمایش مجتمع گشتند و در کمال شکوه و جلال در حصن کیف نزول اجلال فرموده در آن توقف والی حصن ولایت دیار بکر امیر
کبیر ابو النصر حسن بیگ آق قوینلو بود که از اقتدار میرزا جهانشاه شنیده و میان ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد و شد مسدود بود
از قدوم و ورود موکب همایون سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بقدم اعزاز و احترام استقبال کرده و او را بجانب
صوفیه را مر بیگ مقامی تعیین نموده مقدم گرامی آنحضرت را از امارات دولت و اقبال خود دانست فیما بین مودت و اتحاد تمام روی
داد و از عرصه صحبت و دوستی بمصاهرت و یگانگی انجامید همشیره والیانیه خود خدیجه بیگم را با آنحضرت در عقد ازدواج در آورده و بدین وسیله
کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت سلطان جنید مدتی در آن دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زده از امیر
حسن بیگ دستوری خواسته در النگ روزی دار الارشاد اردبیل نهضت فرمود مدتی جا پیشش غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید
و دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرای او روشنی پذیرفت دیگر باره نایره حقد و حسد کدورت درون صنیعه میرزا جهانشاه بود اشتعال
یافته و توهمی که داشت از وصلت و ارتباط حسن بیگ متزاید گشت در کار سلطان جنید فکرهای ناصواب پیش نهاد و آنحضرت از کید و غدر
او آگاه گشته قاصدان بجانب مریدان طلب ارباب ارادت فرستاده بخیال سلطنت روی دولت افزایش و آب فرو و جاه در مطمح نظر ساخت
وقت و فور کس از غزات صوفیه با سیر گری بعزم کسب شیروان در حرکت آمده در فتوحات امینی مذکور است که داعیه تسخیر شیروان در...
گردید مما ای التقدیر ... والی ولایت شیروان سلطان خلیل بنوای جهانشاهی مر سران کوس مخالفت سلطان جنید کوفته مانع ... گردیده و حرم
و کرکس لشکر ... انجمع آورده بمقابله و مقاتله او شتافت و در برابر ... صف آرای گشته مشعل جنگ و پیکار گردید و از طرف
صوفیه که جان باختن ... مراتب اخلاص ... در موکب همایونش صف قتال آراسته ... آتش حرب مشتعل گردید
تیغ ... سرافشانی آغاز نهاد و ... تیر بر سر ... بجان یکدیگر در پرواز آمده ... فتح و ظفر ... از ... الحقیقه دفع ... جبال
بود و جب ... طاقت و توان ... سلطان جنید در آن معرکه ... شریف بجانب حضرت ... نظم ... سلطان لحل
هر جوانمرد ... شعر ... چون شهادت با سعادت آنحضرت ... شد و
لشکر شیروان شاه ... در میان گرفته ... جان ... آنحضرت در عین کامرانی
ساقی ... شربت شهادت ... از اتباع آنحضرت ... ثبات در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ روی گشتند
در ... حدیث ... بخوانده ... فتوحات امینی آورده که صوفیان ... صفویه ...
آن سلطان ... ارادت ... اردبیل آورده ... مدفون ساختند ... آن حضرت ... مسطور گشته است که بعضی از مردم
طهران که هواخواه این سلسله ... آن حضرت را از زنگ ... و ... دفن ساختند و اکنون ...
... از فیض رحمت و الطاف ... آن ... سلطان جنید فرزند ... سلطان حیدر ...

بولایت سلطان حیدر ... امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ بود و قائم مقام ... 
سلطان حیدر آفتاب بود ... طلوع نموده ... نور ...
خاطر ... فرمان ... مرحوم حسن بیگ ... اقبال میرزا جهانشاه ...
... و ... در مقام ... درآمده ...
... بیگم ... آنحضرت ...
... دولت ... عوام ...
... ترتیب ... اتباع خود را ...
... سلطان حیدر ... 
... آنحضرت ... 
... شوکت ... ارباب اخلاص ...
... سلطنت ... مطیع و ...
... طریق ارشاد ... سلاطین ... میرزا ...
... دولت ...
... حسن بیگ ... تاریخ احوال سلاطین ...
تخت سلطنت ... سلطان خلیل ... سلطان یعقوب ... سلطان حیدر ...
... سلطان یعقوب ... آنحضرت ... صوفیه و هواخواهان ...
... جانب ... عازم ... 
... صوفیان صافی ... 
... آنحضرت ... 
لشکر ... شروانشاه ... سلطان خلیل ... سلطان حیدر ...
... سلطان ...
... سلطان یعقوب ... شروان شاه ...
... شیروان ...
... لشکر ...
... سلطان یعقوب ...

در مقام ضدیت و نفاق او دفع صدر رحم جایز داشته حکم نامی و خیانت فقد ان انوف و ضمیر حضرت نیز پیش گاشته سلیمان بیگی اوغلی را با چهار
هزار سوار از جنود ظفر ورود روی در شماخی با مدد شیروانشاه فرستاده و شیرزادشاه بور و دو رنگ سلطان یعقوب مستظهر گشته در صدد و سهامی
اجتماعی عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داد اما سلطان حیدر با جانبازان غزات پیشه علاوه آثار از راه ... که شمال روی به شیروانشاه
در آمده عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعه دربند افتاده و آن شهر بند از بلاد معموره جهان باب الابواب مشهور قلعه اش حصنی است سپهر اساس متین
سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و در السنه و افواه مذکور هر برجی برج فلک را از پاسبانانش ... مساکن ... اهل حصار نام و هم
و هم سراوان آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض با جاه و اجناد دراز کردند کمال انفس مشغول ... و بدست حضرت صاحب اقبال لازم گشته
غازیان را بتسخیر آن شهر و قلعه مامور ساخت ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار آورده در اندک وقتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین راه یافته
و فتح و تسخیرش عنقریب صورت پذیر بود که از خواطر ... دوده ... قراری تا کار ... لشکر ... رسیده خبر آورد که
از لشکر ترکمان از آب کر گذشته و شیروانشاه با عساکر شیروان با ایشان ملحق گردیده داعیه محاربه لشکر منصور دارند و متعاقب یکدیگر خبر رسید که آن
گروه شقاوت اثر ... سلطان ... بالضرورت از پای قلعه برخاسته ... و بکار آن فرقه نابکار کرده ... القصه در حدود طبرسران آن
دو لشکر ... رسیده از جانبین ... صف قتال آراسته آتش حرب ... مشتعل کرده ... جهانی ... 
دشمن سوز گشت شعر در آن دشت پر محنت و هولناک ⁂ بر آمیخت خون دلاوران با خاک ⁂ دم تیغ چون شعله آتش فشان ⁂ ... فرو خوابان
از ... طرف ... دست ... بشمشیر ... روی از شعله سیف و سنان ... و از طرف لشکر شیروان و ترکمان در دفع ... 
بجان کوشیده فدائی وار ... ایشان ... محاربه در ... که در ... ساقه ... و در اثنای کیرودار سلیمان بیگی
اوغلی ... از دلیران معرکه کارزار ... السلطان سرافراز در آمده قصد آن سرور کرد و سلطان حیدر ... آن ...
گشت ... آن ... از پشت ... بر زمین ... و خاک تیره ... و از ... اقتضای آن گروه که از خون او
درگذرند ... بر آن ... و از قتل او درگذشت ... رکاب ... آن ... و جان ...
سوال نمودند آنحضرت ... هنوز ... آفتاب ... بسر حد زوال رسیده بود ... شربت شهادت خواهم نوشید ...
روز زوال ... بر ... القصه چون ... طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثنای جنگ
تیر ... قضا ... بر حلق آن ... رسیده کار ... دست ... رفته
... شده ... صوفیان جان نثار این دودمان ... 
آن ... حاقی ... نشسته ... 
... حقیقت این ... خاقان سلیمان نشان ... حسن بیگ ... آقا ... کار ...
... ایشان نوشته ... اخلاص صوفیان ... صفویه ... در طبرسران ...
کرده ... الیسیر ... خاقان سلیمان نشان ... تادیب شیخ ... شیروان ... سلطان



حیدر را که در طبرسران مدفون است و بیت ده سال از آن گذشته او به بیرون آورده و نقل به دارالارشاد اردبیل فرموده ... وضع مقدس مدفون
ساختند و مجملی از فتوحات بینی مرقوم گشته که صوفیان خاندان صفویه نعش مطهر سلطان حیدر را به دارالارشاد اردبیل آوردند لیکن آنچه برین فقیر
اظهر معلوم گشته و از معتمدان استماع نموده آنست که سلطان حیدر را در طبرسران دفن کرده اند و همچنانکه مولف حبیب السیر نوشته
تصریح داده که جسد مطهر سلطان حیدر را به دارالارشاد اردبیل نقل کرده اند و در جنب مرقد منور ... دفن نموده ... که بنا بر مصلحت وقت
ابواب ... کتمان آن کوشیده و انکشاف آن امر ... بر مردم ... در ... واقعه ...
داد و رحمة الله علیه و علی جمیع المجتهدین و المجاهدین فی سبیل الله ... دارالارشاد و ... فوت ... شاهزاده ... که ... شالی بود
گرفته ولایت ... گی ... از ... سلطان علی میرزا ... سلطان علی پادشاه ... اسمعیل میرزا و سید ابراهیم
میرزا و سلیمان بیگی اوغلی بعد از شهادت ... و ظفر به تبریز ... سلطان یعقوب ... سلطان حیدر ... گردید
احوال سعادت منوال سلطان علی میرزا بن سلطان حیدر ... شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر ... صوفیان سعادت نشان ...
کشتی ... ارادت و اخلاص حیات ... سلطان ... استماع نمودند طریق ارادت را بقدم اخلاص ...
روز بروز ... اردبیل ... حضرت سلطان علی پادشاه ... سال ... سریر سلطنت ... شده ... 
عقیدت ... اسباب حرب ... سعادت سلطان یعقوب ... 
سلطان ... سعادت ... و ... انقطاع ... نزدیک ... عظیم ...
یعقوب ... از ... خویشی ... حلیمه بیگم که والده ... شاهزاده ... حسن ... زاده بود ... از امرای صاحب
لشکر ... اردبیل فرستاد که آن ... بر ... از ... فارس ... عالم ...
... که ... دولت ... ایشان ... افتاده ...
... عالم ... قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء ... سبحانه و تعالی ... سلطان یعقوب ... 
او گردید القصه ... اردبیل ... سلطان علی پادشاه ... وقت ... 
... نمود ... والده ... برادران گرامی ... روی بجانب اصطخر ...
زندان ... آرام گرفت و ... محنت روزگار ... آمد ⁂ مرد ... یوسف ... زندان ...
و ... ایشان ... 
... تاریخ ... 
... که ... روزگار ... 
... حکایات ... خاقان سلیمان نشان ابو المظفر

شاه اسمعیل ساده رخ است که در صغر سن و اوان طفولیت و سبب سال در آن زندان بر طول قرن اند و ده و کلال کرده و عاقبت رانجنگاه و اقبال بیگ
رانده و درانگ وقتی او باب همت و کامرانی بر روی او بیاراید و دلش گشاده و گشت القصه منصور بیگ پرناک فرمان پذیر گشت آن تاریخ دودمان
خلافت را در قلعه جای داده و اماراتی روی عقیدت و اخلاص پیش آمده خدمت نمود و فرزندان عالی منزلت را بر تقبیل طاعت نموده و اسب ... 
سواد رضاجوی خاطر شریف ایشان بود و چون جنگاه شاهزادگان والا گهر چون در غیر روحوف قلعه متواری گشته به تجربه و کار رهنب کرده و از
ده بر رسش جیا منقه و سلطان یعقوب را از شامت این هجرتی تمکن حیاتش اجبر اجل از پای درآمده و در سلطان محمود قرا بایغ رخت هستی
بمنزل آخرت کشید و همچنانکه در کتب تاریخ مسطور است که امرای ترکمان دو گروه شدند جمعی بسلطنت مسیح میرزا برادرش و برخی شاه و خاصی
بایسنقر پسرش اتفاق نمودند و بین الفریقین محاربه روی نمود بایسنقر غالب آمده مسیح میرزا در معرکه کشته شد و میرزا بایسنقر تخت سلطنت
نمود و رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن حسن شاه مرحوم امیر حسن بیگ را انچه اکثر موافق اصحاب عصیان اختیار نموده و در سلک مسیح میرزا
منسلک شده بود و بعد از قتل او گرفتار شده متعلقان را فرستاده و بعرف سید علی کوتوال قلعه سپرده و چون جنگاه و از سلطنت بایسنقر گذشت ایشان
کرده و قلعه النجق رفته فرق سید علی را بلطائف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده و شاه و خاصی را اختیار نمودند و جمعی کثیر
از منصوران معرکه قرا بایغ و عامه الناس با امیر ایشان جمعیت نموده در عین تبریز و محاربه با بایسنقر او جهت ساخته شده و بکنار آب ارس آمده و لشکر
اقامت انداخته و امیرزاده بایسنقر بجهت دفع فتنه رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون برسید مرکس را بقراولی فرستاد و راه جنگ و محابا نمود
رستم بیرون رفته و از تهور و غرور سپاه او را در پایان میرزا بایسنقر نوعی مجسم رانده که از صنعت آن بیرون نتوانست آمدن اما منصور
و انتقال و احساس پادشاهی بر جایگاه نسبت بایسنده در آینده گان بالای فرار نهاده و از آنجا قرار بجانب شروان شاه که خال او بود رفت و میرزا
رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده و بر تخت سلطنت نشست و امرای ترکمان شوربا کاشیه اطاعت بر دوش افکندند و اکثر اعیان دارای
سپاه و رعیت بر وجه بالفت نشر آن ساعت داده و امراء اعیان درگاه و امراء گرم حمت قتبه و اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام سپاه میرزا و میرزا
میرزا رستم ترکمان کار میرزا اشرف او دفع و رفع او با امرای ارکان دولت با یکدیگر مشورت نمودند اتفاق آرا مصلحت ملک بر آن قرار
داده که آن کوکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده و ای شوکت سلطان علی میرزا که سر لشکر دولت و سرور آن جمعیت بود
بادشاهانه قبیه کرده و بجهت دفع فتنه بایسنقر و طلب خون جد و پدر بجانب شروان فرستاده اگر غالب گردد مطلوب در بر ورود و صورت
مطلوب ظاهری و باطنی الحصول بوده و در این غربت فاهر الحق رایب و خویشی و رضاجوی خاطر عاطر عقد مطهره نموده او وسیله ساخته باستحضار شاه
زادگان حکم کرده و سلطان علی پادشاه و کمال قرب و جاه به تبریز رسیده رستم پادشاه آن حضرت را در آغوش کشیده و در اقتلاع خشت شان او اهتمام
نموده هنوز استان و مکتب آن دو دمان قدس نشان که درون روایای خمول و ناکامی نهفته بود زمان ... باستان سعادت آشیان آورده ...
بر در ملک جمعیت اکثر و عقیدت گزین آن ثواب نظام سپه بر فت و درین ثنا شیروان میرزا بایسنقر با لشکر شروان در آذربایجان بسیع میرزا
رستم گشته سلطان علی میرزا با امرای سلطان قوی دل و بعضی امرای ترکمان بمدافعه بایسنقر و شروان شاه فرستاد و از انجا بکنار آب ارس در یافته
اقامت نصب نموده نزد مرد و طرف کنار آب ارس بسته راه آمده و شد طرفین بر هر کشیر در مخلوع بوده و صورت فتنی از هیچ طرف ظاهر نگشت



جانبین از مدت طول اقامت منوه آمده و بایسنقر شروان ساده دوست بود سلطان علی بادشاه و امرای سلطان به تبریز آمده و در خیال آنکه
جوی بادیه ملکم اصفهان میرزاده و رستم در تمام حوف عصیان برآمده و خطبه و دولت بنام بایسنقر خوانده و این معنی باعث آن شد که دیگر بار به
بایسنقر عزمت جانب اذربایجان نموده با لشکر بسیار با زیارتیه و امیرزاده رستم را با دیگر نفر سپهر گروهی سلطان علی میرزا با امرای سلطان
و ... از ایشان که صوفیه و ترکمان متقابله او فرستاده و و ... امرا و شکرین آنکه کرده در جنگ چشم و کین جگر بسینه بجنگ افروختن معرکه رزم
گرم کرده و چون مقدم آن سلطان سریر ولایت با بایسنقر مغلوب گشته درین معرکه بایسنقر بقتل رسید و سلطان علی میرزا مظفر و منصور بکمال عظمت
و اقتدار به تبریز آمد امیرزاده رستم او از لوازم تعظیمات و تمهیدات دوستانه بظهور آورده آن حضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل
فرستاده و آن بدر آسمان یقین پرتو در ... فردوس نهاده نسبتاً آباء و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص
بنیه علیه کرده و از مناهج آمدند آغاز نهاده و صوفیه ... و ارادات اخلاص که بایسنقر ... رستم میرزا
افروخته آن حضرت را با برادران در تبریز آورده اگر چه رعایت جانب خاطر ... با اعمار ایشان کماشته بود که از ... میرزا
صوفیه یکروزت ایشان را در آورده و شده باشند صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان از وی ارادت بایستان سر را ... و حقیقت ...
اخلاص در آن ... ترکمان ... میرزاده رستم ... سلطان ... عاقبت ...
اندیشه بر دفع آنحضرت جازم کرده ... اصحاب مجلس میرزا رستم آنحضرت را ... پادشاه و آگاه ... واجبه
ضمیر انور را ... مضمون ... الطاف ... از تبریز ... میرزا رستم ... سلطان
باچا ... متعاقب آن سلطان عالمیقدار ... مضمون ... آنحضرت رسید ...
و ... موکب اقبال سلطان علی میرزا ... بادشاه ... دولت ... آنحضرت ...
... آنحضرت ... ولایت ... صوفیه ... خان ... ایام ...
صوفیه ... خاقان ... میرزا ...
سپه ... قایم مقام ... اردبیل ... نوبتی ... عالمیقدار
... میراث ... خاطر ... مبارک ... آنحضرت ... مهم ...
و ... دولت ... آسمان ... عظیم
خوابانید ... عالمیان ... زبان صدق ...
گشته ... آنحضرت ... در میان ارباب ارادت ...
... حسین بیگ ... خلفا ... آنحضرت ... و آورده
و ... صوفیه ... سلطان ...
دادی ... ذکر ... خاقان سلیمان نشان ... اسمعیل ... صاحبقران ... بعد ... آنحضرت

نفوذ روز ازان بزم وکشتی و معرکه آرایان مضمار سخن سرای صورت نماید که آثار اقبال و رفعت ظهور و عروج بادشاه مسند و مسند حمیده خصال صفت
آرای معرکه کشورگشای مرحله پیمای بادیه فرمانروای چوبای انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال جام جهان نمای
دولت حیدری آئینه رونمای مذهب حق شاه قشری سلطان سلاطین نشان تخت گیر جهانگ گیتیان یعنی خاقان سلیمان شاه زاده بن ترازند مرو
و آثار سحاب برزم آرائی و فنا جهانگیری و کشورگشای آن شهریار والا کرم مقتضی حضار او در انجمن حدیث آرائی مبین فلک رشح اده
که چون واقعه نحوادث برادر صفوت نشان و در محبت ارباب نبی و فنا و صوفیان پاک اعتقاد آن دروج دولت را که ولی حیدر او بر ناد ارج
و نسبت و خیال مظهر آورده [illegible] سید [illegible] لطیفه حقیقت گزین از بهم خصم و کید اضداد و در اردبیل میلاد
وقف نموده [illegible] والده محترمه اش [illegible] نموده و توجه بجانب گیلان [illegible] وقت [illegible] مخالفت فرزندان گرامی
گشت در همان ایام اعیان صوفیه [illegible] سلطان علی بیگ [illegible] منقلب شده [illegible] بیگ وغیره مرده و برادر [illegible]
ماه و [illegible] گیلان شده [illegible] در کتب [illegible] حبیب السیر مسطور است [illegible] گیلان [illegible]
با مهابت [illegible] باغ جنان [illegible] رضوان [illegible] کارکیا میرزا علی والی [illegible]
گرانده [illegible] سیادت و [illegible] گیلان [illegible] و حسب و نسب [illegible] خصال حمیده [illegible]
بود و مقدم شریف آن نوبادۀ بوستان جوانی دولت [illegible] سیادت سید ابراهیم [illegible] خلق نموده [illegible]
و مهربانیهای [illegible] سید ابراهیم برادر آنحضرت [illegible] شوق ملاقات والده و غالب آمده [illegible]
و جماعه ترکمان [illegible] بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت باقبال [illegible] منتظر لطیفه غیبی
نشست و در آن وقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود و وفات آنحضرت در روز سه شنبه [illegible] رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه
گرد و حال [illegible] ظهور و طلوع نیر شاه اسمعیل [illegible]
و جوهر دانش [illegible]
ان نونهال [illegible] اعتقاد [illegible]
مرشد کامل [illegible] گیلان [illegible] وفات [illegible]
روزگار [illegible] کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطان حسن [illegible] مشهور [illegible]
پادشاه ترکمان [illegible] کارکیا میرزا علی [illegible] خاقان [illegible]
بازگردانیده [illegible] سلاطین [illegible] ترکمان [illegible] پادشاه مرحوم [illegible] مشغول [illegible]
و دو هوای [illegible] در مدت اقامت آنحضرت [illegible] صوفیان و ارباب ارادت [illegible]
گرامت [illegible]
براوج [illegible]



نجات حدیث جهاندار پیش [illegible] عمل بود پیش آرایش داده [illegible] روز ازل بود [illegible] چون غبار شورش
دفتر مردگی دولت سلاطین آق قویونلو [illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible] جهان آرای اقتضای [illegible] گیلان [illegible]
علی تو ضیعات [illegible] دولت [illegible]
هیئت [illegible]
انقلاب [illegible] آنحضرت [illegible] کارکیا میرزا علی توقف نموده
اکه در [illegible] سلطان یعقوب و میرزا [illegible] یوسف میرزا [illegible] حسن [illegible] اتفاق [illegible] ممالک ایران
سیاه مرو [illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible] گیلان [illegible] سال [illegible]
در جوار [illegible] کارکیا [illegible]
عقیدت [illegible] کارکیا میرزا علی [illegible]
الغه [illegible] دولت [illegible] انجمن اقبال [illegible]
نموده [illegible]
منکفل [illegible] الطاف الهی [illegible]
از نور [illegible] شرف زیارت [illegible] حضرت سلطان الاولیاء [illegible]
اما عظام [illegible] مقام مشرف گشته [illegible] فتوحات عالم [illegible]
انحضرت [illegible] زیارت [illegible] والده محترمه [illegible]
وقایع و شرح [illegible] دولت و کشورگشائی [illegible]
روی داده [illegible] فتوحات [illegible] حضرت [illegible] اولیا [illegible]
و ماوقع [illegible] کتاب حبیب السیر [illegible] التواریخ [illegible]
فروغی [illegible] تفصیل [illegible]
و بر کار [illegible] حضرت [illegible] ظل الهی [illegible]
الامام [illegible] اعاظم [illegible]
جمع [illegible] سلطان حسین [illegible] وفات نموده و چون [illegible]
کیه [illegible] صوفیان [illegible]
از شام [illegible]
مدحت [illegible]

مقدمه

از روس یافته با هفت هزار سوار از صوفیه صادق العقیده بجانب شیروان در حرکت آمده با فوج لشکر والی شیروان که هفت هزار سوار
و هشت هزار پیاده همراه داشت در حدود قلعه گلستان مصاف روی داده فتح و نصرت اختصاص یافته لشکر بسیار بتیغ انتقام غازیان
سپر نگار با بسیاری از غلامان شیروان و سپاهیان آن دیار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت در آنجا بلند آوازه گشت
و در آن زمستان در محمود آباد شیروان طرح قشلاق انداخته شیخ ابراهیم ملقب بشیخشاه ولد شیخ شیروانشاه بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان
رفت مردم آنملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین و دفاین پادشاهان شیروان که در بعضی قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان نشان تعلق
گرفت مردم بعضی قلاع حصون متانت قلعه باکو که یک طرف آن متصل بآب دریا احاطه نموده دست هیچ صاحب شوکتی بدامان تسخیر آن
نرسیده و کیفیت که بجانب خشکی بست خندق عمیق چنانکه قلعه بگیران و بنیاد حفر شده بود و با آنکه سرکشی و قلعه داری نمودند عاقبت بتسخیر
دولت ابد پیوند مفتوح گردید و چون بعضی از اهل شیروان در قلعه گلستان بودند از آنجا پای قلعه آمده آن قلعه که از قلاع مشهور آن
ولایت است محاصره فرمودند در ایام محاصره سروش عالم غیب آنحضرت را بتخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده اشارت نمود
که [illegible] آن قلعه شهباز همت بپرواز آن اوج اقبال پست آنحضرت امرای عظام طلب فرموده اظهار نمود که تسخیر قلعه گلستان
بماند بتخت آذربایجان چون معتقدان آن زمان قدس نشان معنوی در عالم الخواص هر مرتبه که از زبان الهام جاری میگشت
محض صدق انگاشته بناء تکلف درین شان نهادند مژده تخت آذربایجان شفقت شاه با ایوان کیوان رسانیدند و درین اثنا خبر رسید که
الوند میرزا با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از خود برگزیده مقرر نموده که از دو طرف شیروان در آمده محاربه نمایند خاقان سلیمان نشان
کوچ نموده متوجه فرصت و کانون صدر آنحضرت را بدان گشته و بیکبار از تسخیر قلعه گلستان گذشته متوجه عالم غیب از پای قلعه برخاسته متوجه
آذربایجان شدند و میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان نشان بجانب آذربایجان استماع نموده با سی هزار کس از خود و ترکمان که در
او حاضر بودند [illegible] آنحضرت شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان نشان و قدرت سپاه قزلباش که روانه و از خود را بشعله آتش
زده و از احاطه آن چون سپاه اندک تمام رجب مهر ... بر سر ایشان مستولی گردیده بود القصه در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه
بین الفریقین محاربه اتفاق افتاده و در آن لشکر قزلباش مردانه وار قدم در معرکه کارزار نهاده شده داد مردی و مردانگی دادند و در آن
نبرد ترکمانان هفت رطعت و توان کوشش نموده اما تا جنگ کرده کار جان ظفر و نصرت اقبال شامل قزلباش حال عساکر قضر مال گشته الوند میرزا
الوند مغلوب گردیده بسیاری از امرا و اعیان ترکمانان در آن معرکه مقتول گشته قایم موفور بدست سپاه منصور افتاده و میرزا الوند فرار نموده
مجال توقف نیافته بجانب [illegible] رفت خاقان سلیمان نشان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده و بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یافته خطبه
مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم السلام بنام نامی خود خوانده در شعار تکلم اثبات خاصه ولعن و طعن مخالفان مذهب مقرر گشته و وجوه زر بخطبه مطرز شد
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و رسم حاجی آن در کرسی بسکه آراسته بود و رسوم و عقاید ارباب ضلال که قرنها باز نشسته بود
مرسوم گردانیده و بغض حضرت امیر المؤمنین و محبت اعادی آنحضرت که شعار عامه شده بود منسوخ گشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین که
تا غایت بتقیه زندگانی میکردند اعلانیه شعار مذهب حق اثناعشری پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا خزیدند و صیت عدل و داد آنحضرت

و اکناف رسید و شعله تیغ آتشبارش زبانه زنان تیز گشته و مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده و حرکت المذبوحی کرده متوجه آذربایجان شود و
شهرت سنه ثمان و تسعمایه هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ارزنجان متوجه آذربایجان شده بود بدار السلطنه تبریز رسیده و دست تعدی
بر رعایا و متوطنان آنجا دراز کرده بود و از آنجا بدیار بکر شتافت و از آوازه قرب وصول موکب جهانگشای مجال توقف نیافته از آنجا به بغداد رفت
و از آنجا روی توجه به بغداد آورده بود و در آنجا بر تخت مخالفت قایم بیک برنالک چون فرصت نتوانست نمود عزیمت دیار بکر کرده و در ولایت بغداد
جلال آنحضرت گشته اما سلطان مراد ولد یعقوب بیک پادشاه ممالک فارس و عراق و کرمان بود با لشکری از ممالک خود در ایلخی کرده و بقوم منظم
بعد و همدان آمده با تمام مردی و سپاهی که بقدر هفتاد هزار کس از خود و ترکمان بعرض عرض آورده و سیصد عراده توپ و ضربزن و یراق حرب وارد همدان
خاقان سلیمان نشان با عساکر اقبال مآثر دل بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدسه ائمه طاهرین نهاده با دوازده هزار کس از نواحی جلیل
که در کتاب مقدس و نبات چشمه قلیل را انداخته در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه ثمان و تسعمایه در آلما قلعه همدان بین الفریقین
محاربه عظیم وقوع یافت و خاقان سلیمان نشان بر رو باز روی صدیق و طلوع آفتاب دولت اثنا عشری بدان لشکر مقابل مقابله نمود
در آن معرکه چون آتش کارزار از خود و ترکمان برآوردند سلطان مراد که هیچ خاقان سلیمان نشان و از سلطان مراد هیچ از خود نمانده بلکه بر زبان الهام
میگذشت سرگشته و نام آن را بقراری هرچه بود و شیراز رفت و در آن مصاف قایم بیک شهیر و اسپان صبا رفتار و دیگر اجناس مردمان
و اقمشه بدست عساکر ظفر شعار در آمده و خاقان سلیمان نشان بتحت مصلح اطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک
هر دیار باد و بار بعد از شکستی سلاطین ترکمان منقلب بدولت ارجمند شاهی امیدوار شدند و هر کاه در عالم بشادی و تهنیت اطراف در آمد
ایلچیان با پیشکش تحف ستوده و رعایای همت و سپاه گیا در آن قوم میسر گشت از فتوحات سلاطین عالم بود و کار ملک ...
نیاز کردند رایات نصرت آیات در آن دیار مدتی که والی شیراز بود با مهم بجانب آثار سپاه را در آن مرز ... توابع و غیره در آن
و هیبت و شوکت کرامت نموده در آن اثنا فتحنامه آن خبر رسانیدند که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت انداخته و منضبط در بلاد ممالک فارس بر دارالملک
بلکی مشغول است خاقان سلیمان نشان عزیمت تحت سلیمان نموده با جنود نصرت قرین عازم فتح فارس شده در اصفهان تشریف
فرمودند و از آنجا روانه جانب شیراز شدند سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل یافته تاب توقف در برابر صولت دولت
نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصور در کمال شوکت و کامرانی قدم در دار الملک سلیمانی نهاده و دار الملک شیراز محل نزول خسرو غازی
گردید اهل و اعیان فارس در سایه سریر اعلی آمده حکمشنای ایشان گشت و عموم فارسیان بظل الوية معدلت و کامرانی پادشاه
مرتضوی خصال استقلال حسب خواسته و روزگار آسوده گی یافت سلطان مراد نا مراد از خوف تیغ و سنان غازیان ظفرنشان در
شوشتر اقامت نتوانست نمود و از آنجا بعد از کشتن و اوضاع آنجا را برونق دیگر داده پادشاه نمود و خیال رفتن به دیار بکر و استمداد نمود
از اعلی الدوله حاکم جاپیه ذو القدر نموده در نواحی آنجا مقیم گشته حال و مصیب گرفته ولایت تنکه با زیر سپاه سپرده و القصه رایات نصرت
آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق ملک فارس بجانب عراق نهضت نموده چون بر حسین کیا جلاوی که حکومت ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه
در وی مغول بود و حکم ... در القبضه نموده و در آوردند و دوازده هزار سوار جرار و پیاده و شمار ... و ... در مقام مهمات قلع و جبال و قلعه استوار نمود و

نقش مخالفت و سرکشی بر لوح ضمیر منقش داشت و از نهیب عصیان را آورده دست درازی بنواحی ملک عراق میشود و جمعی از قوم ...
بادیه‌ای که در محال عراق پای ثبات‌شان سست شده بود بحبال استوار و درگاه امیر حسین کیا را ملجا و ملاذ دانسته نزد او مجتمع شده بودند
و او از غایت غرور و نخوت بکاخ دماغ راه داده با عزیمت تسخیر ولایت صدر و نشان پادشاهی کرده و درین پایه پای ادب بسلوک سپنو
و در وقتی که رایات گردون مآثر متوجه ممالک فارس شده بود بر سر الیاس آقا و محمد بیگ قوچی که در قلعه ورامین اقامت داشت لشکر
کشیده او را مقتول ساخته بود و مآل غرور و نخوت ... او ملاحظات کرده بگیر و رسیده و بعد از آن ترک جاده وفا داده بر خلاف رضا تحقیق
گردنکشی و خودسری و خودرایی و جسارت و بی‌دیانتی او بمسامع جاه و جلال رسیده بدفع فتنه او همت گماشته و کوتوال و دیوان چمال
استوار را مینا نهاده همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمایه با عساکر ظفر شعار متوجه آن صوب گشته و قلعه گلخندان که از غایت متانت
و استحکام با قلعه رفیع چرخ خضرافام برابری می‌نماید محاصره فرموده و بقوت قاهره و نیروی ... و در روز سه‌شنبه سیزدهم شهر ذی‌القعده مفتوح گشت و بجنگ فتح آورده
قتل عام در میان محصوران شیوع یافت و از آنجا بقلعه فیروزکوه در شهر ذی‌القعده متوجه گشته و بنیروی دولت فیروزمند آن قلعه کلخندان گرفت امیر حسین کیا
با دوازده هزار سوار و پیاده و بسیار همراه بر عساکر ظفر شعار گرفته در کمین فرصت نشسته و بطریق کرده دست برد نمایان پیش از
دو قلعه مذکور ... و قتل عام محصوران هراس و بیم بر او راه داده از خواب غفلت بیدار شده و از احوال و اسباب نیکنامی گشته با جمعی که
همراه داشت بقلعه استا که محکم‌ترین قلاع آن ولایت بود و محوطه حصار استوار داشت رفته در آن قلعه تحصن گزیده و موکب همایون
باز همچنان فال بقلعه رسیده شروع در لوازم قلعه‌گیری کردند چندانکه محاصره و تفنگ آماده شده و محاربات قیامت‌آیین روی می‌داد و رودخانه
عظیمی در پای قلعه میگذشت و مردم قلعه سنگ انداخته بطریق انتقال آب را از آن قلعه می‌بردند و نمیتوانستند برای جان از آن تدبیر نمودند
بحکم همت آن حضرت کاب رود را از آن مجرا گردانیده بطرف دیگر انداختند و هر چند تمنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در خط محل
بعید می‌نمود آن بحکم بر دولت آن جان گشت فرمان بر آن در اندک روزی جویی عظیم در طرف دیگر حفر نموده آب رودخانه را از آنجا انداخته
جلو دیار خالی کرد آب دولت قلعه‌گیران بآمده و در بعد روز بر کت اللهی کرده عاقبت العطش بدان فریاد و الامان برآورده و قلعه
اولیای دولت قاهره درآمده محصوران قلعه از تفنگ و آتش قهر پادشاه جم‌جاه دست بر داشته شیخ تبریز طایفه خونریز بسته
نکم کرده سوای جمعی اندک که از آن طایفه نجات یافت امیر حسین کیا هم گرفتار گشته در قفس آهنین محبوس گشت و در آن اثنا تیز
عصیان و طغیان مجموع کرده در ایام دولت سلاطین پادشاهی ترکمان دار الخلافه بود و خاقان سلیمان نشان ایالت برقوه باو مرحمت
فرموده بود و در وقتی که آن حضرت تسخیر ... مشغول بود بمسامع جلال رسیده بود که او اعلان عصیان آورده و حمل الخطبه نمود و از ضبط برقوه
حاکم آنجا را بقتل آورده دست در دامن تمرد و گردنکشی زده بود و بعد تسخیر استا موکب همایون بجانب برقوه نهضت فرموده و واقع شد
در مدت دو ماه محاصره و تسخیر قلعه برقوه آخر عاقبت المحمد از محافظت قلعه دست برداشت و در قلعه گشاده با کل متحصنین گشت آخر ... او را کشته و فرمود
مسند ... حصار مستولی شده محمد کره را در قفس آهنین محبوس گردانیده دیگران را بجزای اعمال رسیده و عاقبت در میدان نقش جهان
اصفهان خلعت ... اجل از لب خاقان سلیمان نشان ... امیر حسین کیا و ... در آن قفس با آتش قهر سوخته شدند

یورش بجنود قاهره و نیروی نیت قضیه سرکشان ممالک عراق را بتیغ شمشیر سیاست رفع دارد و در آن وقت نواحیت را از خس و خاشاک ارباب
خوف و طغیان پاک گردانیده در بهار سال دیگر بدولت و سعادت همان توجه نموده و در فتح تبریز و سرحد آذربایجان کرده و بولایت او در آمده دست
بتاراج و قتل گشودند و در سال دیگر که امرای ... و سپاه ... بتقدیم خدمت ... و اطاعت آمده در تاریخ مذکور در آن باب
در حریم خاقان تکیه ... و قلعه ... و الوس او ... و تاریخ آن ... در سال دیگر قرار بجمع همایون گردید که سلطان سلیم ... علاءالدوله ذوالقدر
حاکم دیار بکر رفته و علاءالدوله را بانتقام ... خود اختصاص داده و ... با لشکر ذوالقدر و ترکمانان موصل و ... گردیده و بر
آمده ... بجانب ... و ... ولایت ... و استقلال بسر برده همت بلند نهمت خاقان سلیمان نشان اقتضای آن کرده که
رایات جهانگشا را بدان صوب برافراشته بکلی خاطر همایون را از فتنه آن گروه فارغ گردانیده و در حیات قرص با اخضار لشکرهای ممالک ... فرموده در
سنه ثلث عشر و تسعمایه رایات فتح صوب آذربایجان برافراختند و چون موکب جهان پناه بقلعه ... حاصل شد در آن دیار نیز علاءالدوله از ترس
لشکر قزلباش فرار کرده با لشکر از آن حوالی بطرف البستان رفته و از آنجا بقلعه کوه رفیع واده دست بسته و موکب همایون خاقان
سلیمان نشان بجانب البستان در حرکت آمده چون تقارب فالتین دست داد از جانبین صفوف رزم آراسته بمحاربه پرداختند
برق سیف و سنان خونریز در فلک میدوخت زمین البستان از خون کشتگان رنگ لعل و مرجان گرفته طایفه ذوالقدر در امور ...
در قلعه‌های ثبات و قرار استوار داشته و روز از اول روز تا شام بحرب و قتال اشتغال میشود چون زمانه در کار طلاقی میانه ایشان گرده و جمع
میان فریقین بار دیگر فاتحه شد مراتب نمودند ... سوم خاقان سلیمان نشان ... را
معتاد آن آستانه و در آن قزلباش بدولت اقبال خویش ... بقلع و استیصال ... فرموده
و از طرف مخالفان منهزم ... از آن در ناحیه ... و قرار بر قرار ... و فیروزی ...
اوی فلک ... و در آن لشکر قزلباش ... و ... ذوالقدر ... و ... و ...
ایالت ... در همین سال که مطابق سنه اربع عشر و تسعمایه بود خان محمد استاجلو تفویض یافت و در همین ایام امیرخان ... بیگ
ترکمان ... دیار بکر ... بر رکاب عالم آمده و ... آمد ...
انحطاط داده ... علاءالدوله ذوالقدر در کردستان ... با ... و در سر خان محمد ... آمد خان محمد استاجلو با وجود ...
که از اقبال بی‌زوال شاهی ... با طایفه استاجلو ... روی دولت قاهره مظفر و منصور گشته
و علاءالدوله که شجاعت ... و ... مقتول گشت علاءالدوله ... ذوالقدر ...
... لشکرهای پراکنده ... جمع آورده ... سوار ... میرزا و احمد بیگ پسران ... بطلب خون برادر
بر سر محمد خان ... برادر ... ذوالقدر ... و محاربه عظیم وقوع یافته در ...
ترخان محمد بیگ اقبال بی‌زوال همایون ... احمد بیگ ولد علاءالدوله ... در معرکه ... کشته ...
... بدان صوب ... پادشاه روم ... علاءالدوله و قتل او ... لشکر ... دیگر

در بغداد بود و دل برداشت و فرصت غنیمت شمرده لشکر بسر او کشیده و فیما بین محاربه اتفاق افتاده علاء الدوله در معرکه در میان حلقه آمده با دو جماعه
روم او را باستقبال برده و در نامحرمی عرش در ان دیار باهتمام رسید چون اعیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر یافتند
بارک بیگ نامی از امرا ترکمان که حکومت را بحیطه ضبط در آورده همت بمحافظت آن گماشت و دعوی تسخیر ولایت در ضمیر منیر خاقان بروز یافت
نذر و نیاز و دیگر خلعت خاص بجهة بارک بیگ ارسال داشت بالطاف و انعام و دولت وعود و بارک بیگ در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته
رنگهای رنگ بسر کرده بپوشیدن تاج و خلعت شاهی مشعوف و مباهی گردیده تحفها لایق جهة بارگاه و سده روانه ساخت و فرستاده را سند عطا نمود
از ولایت را باو مسلم دارند اما نظر قبول بر انها نیفتاده و بار دیگر خادم را فرستاده که او را که زیارت عتبات و در دل نیست و لیکن فتح آن نمیشود اگر روی همه
و اخلاص انجمان و می آید بتوقف در بارگاه عالم پناه اشتغال ورزند بنگ سا ام را مستظم باشد و الا گروه حیله را ازین درگاه رد فرمایند بارک بیگ
چند روزی شعار روز و تنوع ظاهر ساخته چون شهمت همایون با طرف مشخص شد بجمع آوردن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردیده علوفیه
کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدان طرف جزم گردید و حسین بیگ لله را منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستاد و بیگ
حسین بیگ چون بنزدیکی بغداد رسید بارک بیگ دل از دست داده و اکثر اعیان آن ولایت را با جاعت بارگاه شاهی راغب یافت آتش معانده
قلعه داری در خود ندیده و شبی از جمله گذشته سر خود را بجانب حلب گرفت روز دیگر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه که از اعاظم سادات نجف
اشرف و صاحب اختیار آن ولایت بود و با بیگ در انقضای اوقات دولت او بقید شاهی گرفته در سیاه چال محبوس گردانیده بود او را از آنجا بیرون آورده
شعارهای سیوفی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز جمعه بمسجد جامع رفته خطبه اثنا عشری بالقاب همایون مزین گردانید و حسین بیگ لله استقبال نمود
مبلغ میرزا پدر بود و تغ فرود آورد و حسین بیگ حقیقت فتح بغداد و جاری شدن خطبه را بر سبیل تعجیل بعرض رسانیده موکب جهانگشا کامکاران با شتکی
طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار بشارت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافتند و لوازم دعا و ثنا بجای آوردند
و خاقان سلیمان نشان فتح دار السلام بنام ... علام پیدا آورده و در ششم جمادی الآخر سنه اربع و عشر و تسعمایه بدار السلام در آمده سید محمد کمونه با
و انعام شاهی مشعوف و مباهی گردیده و ایالت آن ولایت بخادم بیگ تفویض یافت و او بمنصب خلیفة الخلفا و از انجا القاب یافته از انجا روی بجانب
و خلاص بکاک کرده آورده بشرف زیارت مرقد منور ابی عبد الله الحسین و شهدا رضوان الله علیهم مشرف شده در زیارت روضه حضرت امام همام
مجاوران توجه تمام مرعی داشته از انجا احرام طواف روضه منوره ... شاه ولایت پناه مظهر العجایب علیه السلام بسته از انجا بنجف اشرف رفته
در آن سعادت عظمی فایض شده دست در نوال نیل احسان ... آن آستان سده نشان گشاده بدار السلام عود نمود و بشرف زیارت
مرقد منور امامین همامین ابی ابراهیم موسی کاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشته و از انجا عزم سامره نموده در ان اماکن شریفه مراسم
زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیده و بعد از انتظام مهام عراق عرب تعیین ... رواج و رونق آستانهای متبرکه رایات فتح
قرین بجانب خوزستان افراشته روانه آن صوب شده و در حدود آن آستان حسین بیگ لله و بیرام بیگ قرامانلو را با جمعی از عساکر نصرت نشان
ربیر بیگ ... بسر حاکم لرستان فرستاده موکب همایون بجانب حویزه حرکت کرده اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند و در آن وقت جماعه
ضلالت اثر و ... حضرت شاه ولایت پناه قائل بودند و از غرایب حالات ایشان یکی آنکه چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام جنگ


که محمد و علیاف کیش جلادی میشود که در روز شمشیر بر سر ایشان کارگر نیست و اگر شمشیر از نیکو مخدوم خواه و بیا دوست علی الله و غیره و مثل آن تند گریز
شمشیر چون بگمان عزیمت شمیری بر ایشان نمیرسد حاکم آن طایفه همیشه کمی از سادات بود و در آن وقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم
و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعت از میان آن طایفه مفقود گشته ارباب منهیات تقدم جسته گشته بودند و در این ولایت فیاض معروف بود
چون رایات جلال بحدود حویزه رسید سلطان فیاض با طایفه مشعشع در برابر موکب همایون سپاه آراسته آماده رزم و پیکار گشته و بعد از هر روز
میان هر دو سپاه محاربه عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون کشتگان مشعشع بحکم لعل گرفت و فیاض بمکافات بدکرداری بتیغ غازیان ظفر مآل راه عدم
استقبال نمودند و سر چون مشعشع در آن ساده و دشت ... کرکدن در خون نشست ... زبن گشته بر روی هم افتاده در آن ولایت به شد
راه داده و امرا عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را تعاقب که تا مقابله ایشان فرار اختیار کرده و بجبال صعب المسلک پناه برده و
هر ام انتظام برای الکره ... فرو گرفته کار بر و تنگ کرده بودند با امان عهد و پیمان نزد امرا آمده و بموافقت ایشان بپایه سریر اعلی رسید
و زمان لری شیر نژاد بنیاد و خدمت اشرف اعلی سرکرده و منظور نظر عاطفت گشت چون مهمات آن حدود انتظام یافت خاقان سلیمان نشان مهمات آن
حدود و الی را نسبت متقی با آن حیات دارد و وی همایون بوده بعده حکومت لرستان منسوب گشته مقضی المرام روانه دیار خود گردید
بعد از فتح مشعشع حکومت حویزه و نکی را از امرا عظام تفویض یافته و متوجه شوشتر و دزفول گشته و حاکم آنجا طریق اطاعت سلوک داشته بپایه
سریر اعلی آمده و مکانیه شهر و قلعه را تسلیم نمودند و انتظام آن حدود مثل ... بتصرف شهر بار عالی در آمد و خاقان سلیمان نشان آن
قلعه را کردون مثال داکنی از ال اعتماد سپرده و لوای ظفر انتما بصوب و صول بولایت فارس افراشته و کنان بدار الملک شیراز نزول اجلال نموده و دیگر
باره در دار الملک سلطانی قدم رسید و کامرانی و رعیت پروری نهاده نداشتیان والی ... بر سر یر خلافت مصیر آمده جنگلهای ایشان
گذرانیده بود در آن ممالک خطبه و سکه با سم و لقب همایون مزین ساخته و زمستان در خطه شیراز بعیش و عشرت گذرانیده بهار را در بیلاق
کوشک زرد و صحرای گذرانیده چند گاه در دامن کوه الوند نزول فرموده و از انجا بدار السلطنه تبریز از مقدم شریف و رایات فرهای ایران طراز گردید
و از جانب شیروان خبر رسید که شیخشاه بار دیگر در آن ولایت رایت سروری افراشته و ادای باج و خراج تعلل مینماید آتش غضب قیامت
لب زبانه گشته و در شدت زمستان سورت سرما خاطر خوبت مصوب شیروان معطوف ساخته و در جواد و تقریب جبر بر داشته بصولت جوش
و شیروانشاه و تاب توقف نیاورده در قلعه ... گریخته رایات جلال فیروزی و اقبال بشیروان در آمده ایالت آن ولایت بعد بیگ تفویض یافت
و او در جمیع مهمات رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع بلکوه و شابران بقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب تسلیم نمودند مردم دربند مخالفت
قلعه رفت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پای زدند اما عاقبت دست در دامن استیمان زده مراسم مناصبت بتقدیم رسانیدند
و خاقان سلیمان نشان در عین زمستان از شیروان بیرون آمده بقراباغ تشریف آورده در اول بهار بجانب جلالیه در حرکت آمدند
اسباب یورش خراسان پرداخته **ذکر توجه نمودن موکب جهانبان** جمیل و ایان گلشن روایات و حقیقه پردازان انجمن حکایات انجا
بلاغ اداء فتح خوزستان که نشر شمیم اعلام آن آفتاب خاقان سلیمان نشان بمحنت وقوع یافته بدین عنوان آورده اند که چون خطبه کوس ممدو ادی
نسیم و کشور کشا در عرصه آفاق طنین انداز گشت سلاطین جهان از نهیب و هراس جهانگیری آن شهریار باستحقاق بآنحضرت در مقام دوستی

بارک بیگ

خلیفة الخلفا

خوزستان

ازایل سلطان ... 

درآمده طریق موافقت و مصادقت و ارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل مسلوک میبوده خاقان غازی ابوالمنصور سلطان حسین میرزا بایقرا که در
ممالک خراسان و مرو شاهیجان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و غزنین فرمانروا بود و چندین سال زمان
دولتش امتداد یافته فرزندان رشید کامکارش از نبیره و نبیره‌زاده بسیار بوده به علاقه عشق و دوراندیشی با آنحضرت در مقام مصادقت و خصوصیت
درآمده همواره اظهار محبت و دوستی مینموده خاقان سلیمان نشان نیز با آن پادشاه والاجاه طریقه پدر و فرزندی سلوک داشته احترام ایشان
علیه مینموده لوازم ارتباط سابق و لاحق بجای می‌آورده و در آغاز کشورگشائی متعرض ممالکی که در حوزه تصرف آن پادشاه بود نشده بود
نشده و همواره میان ایشان ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود و بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی‌اتفاقی فرزندان به دعوی استقلال
دو نفر از ایشان حضرت صاحبقران بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک میرزا ... و حبیب ... سلطنت ... اقبال آن سلسله را
محمد خان شیبانی اوزبک که از نبیره الکری سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکان والی خطه سمرقند بود و رتبه والای سلطنت ترقی کرده و
ممالک ... ماوراءالنهر شده بود بمجرد استماع زوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده و طمع در ملک خراسان کرده همت باستیصال
او و خاقان مظفر منصور ... در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه بلشکر بخراسان کشیده با شاهزادگان بی‌تدبیر محاربه نموده و بر ایشان ظفر
یافته بقتل و شهامت ایشان پرداخت ... بتیغ ... ممالک ایشان بحیطه ضبط و تصرف اوزبکیه درآمد و محمد خان شیبانی
که میان جمهور بشاهی بیگ خان مشهور است از حدود ترکستان تا حدود عراق در حیطه تصرف خود و شمشیر گذرانیده و رایات عظمت و
اقتدارش سر بعیوق رسانیده از غایت نخوت و غرور بمرتبه ... منقلب گشت که هیچ پادشاهی ذی شوکت و صاحب اقتدار را بنظر در
نمی‌آورد و ... ایشان شاهی در مقام خلاف درآمده و در سالی که رایات کشورگشای مرتبه ثانی بجانب شروان توجه نموده
بود جمعی لشکریان از راه بیابان ... کرمان فرستاده و انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت واقع شد ... خاقان سلیمان نشان
خان دو مرتبه رسولان سخندان ... شیخ‌زاده لاهیجی که از مشاهیر مستعدان روزگار بود به رسالت نزد او فرستاده ... ترک فتنه و تیز
دولت نموده او از کمال بزرگی ... در جواب سخنان خشونت‌آمیز نوشته ... اظهار نموده بود که گذارد حج اسلام در دل
دارد آماده ... در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود و خاقان سلیمان نشان نیز در جواب مکتوب ... مرغوب نوشته
فرستاده ... طواف روضه ... دوستی ... زیارت مشهد مقدس معلی است در شهور
سنه عشر و تسعمایه در ییلاق خرقان احضار عساکر نصرت نشان فرموده و بدل قوی و نیت فتح روی توجه بخراسان آورده و چون از بسطام
عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند ... توقف ننموده ... مرکز دولت را خالی گذاشته ... جمع شدند شاهی بیگ خان که
از روی ... دلیری خاقان سلیمان نشان ... و ... آمدن بخراسان غافل ... خراسان
کنده ... لشکر ... رعب و هراس از خاقان سلیمان نشان در دلش ... چون رسیدن رایات فیروزی آیات
بحدود مشهد مقدس مسموع گشت ... مقابله و مقاتله آنحضرت ... جان وفا میرزا ... قوم خود را در قلعه هرات گذاشته
بجانب مرو شاهیجان در حرکت آمد و جان وفا میرزا نیز تاب توقف نیاورده ... خاقان سلیمان نشان ... بادیه ...

و ... شاه ... مشهد مقدس معلی درآمده ... بهشت‌بنیاد ... سلطان ... خوارزم ... نیابت ... و ماورا
دعا و در آن آستانه که مرتبه ... مخصوص گردانیده و از روح مقدس السلطان ... ولایت و امامت استمداد همت کرده ...
شاهی بیگ خان روی توجه بمرو نهاده غازیان عظام ... لشکر فیروزی اثر بود چون بحدود مرو رسیدند جان وفا میرزا با فوجی از ابطال
نامی اوزبک بمقابله ایشان درآمده در ظاهر مرو میان الفریقین محاربه بسبب اتفاق افتاد و با وجود آنکه ... از لشکر قزلباش در آن معرکه کشته شده
... جان وفا میرزا شکست عظیم خورده ... لشکر قزلباش تا پای قلعه ... و جمعی کثیر از ... اوزبک ...
... خاقان سلیمان نشان ... بظاهر مرو ... قلعه مرو ...
شاهی بیگ خان ... در قلعه مرو متحصن گردیده ... ضبط ... ماوراءالنهر فرستاده ...
سلطان ... اوزبک ... محاربات ... واقع ...
... خاقان سلیمان نشان ... قلعه ...
... شاهی بیگ خان ... قلعه ... محمد خان ...
... عراق و آذربایجان ... خراسان ...
... بآذربایجان ... مرو ...
... شاهی بیگ خان ... خاقان سلیمان نشان ...
... قزلباش ... اوزبک ...
... محمد خان ... لشکر قزلباش ...
... خاقان سلیمان نشان ...
... مرو ...
... شاهی بیگ خان ... اوزبک ... قزلباش
... خان ...
... شاهی بیگ خان ... اوزبک ... شاهیجان ...
... جان وفا میرزا ... اوزبک ...
... اوزبک ...
... شاهی بیگ خان ...
... خاقان سلیمان نشان ...

خان بصولت شکوه آلتی بتقدیم رسانیده و در مضمونی از اقصای [illegible] فرستاده اقا رستم روزافزون که بحسب روایت مذکوران [illegible]
باقی بود و نصب جلادان شده اقبال شاهی خوف در دل [illegible] که دست نخست و دو امیر تاجی تکلجان در ذیل توقف خاقان سلیمانشان بحکم
او بر سید و بحکم [illegible] بیرام صولت داده و فرستاده که مازندران برده [illegible] اقا رستم اعزاز نموده که دست او را [illegible] رسید و [illegible]
حسامی [illegible] فرستگیر اقا رستم با سرداران طبرستان مجلس [illegible] داشت [illegible] در آمد و بی توقف و هراس که دست برد قایم
نموده فی الفور باز گشت هیچ آفریده را مجال دم زدن نشد اقا رستم از خوف این هنگام سراسیمه شده و هراس نموده آتش آب شده و دلش [illegible]
باقیه روز بروز بضعف بدن مشغول گشته عالم فانی را بشتافت القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتح نامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده و در
ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب سلاطین ائمه اثنا عشر علیهم السلام والصلوة و الملک الاکبر [illegible] نام نامی همایون [illegible] تا کنار جیحون در تحت تصرف
امرای قزلباش قرار گرفت و شعار مذهب حق [illegible] آثار ائمه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و رایات منصوره در السلطنه هرات رسیده و بحکم
خاقان منصور از [illegible] زینت [illegible] تاج و سریر [illegible] دنیا یافت و در آن زمستان [illegible] محل نزول و قشلاق آن مکمل الصفات [illegible]
والی و حکام اطراف به آستان اقبال آشیان شتافته [illegible] تهنیت و مبارکباد فتح خراسان مشغول شدند و از آنجمله سلطان اویس میرزا مشهور
بخان میرزا ابن سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر خلافت نشان
آمده منظور نظر خاص [illegible] اختصاص کرده منشور ایالت حصار شادمان گرفته مقتضی المرام بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ میرزا
ابن سلطان ابوسعید گورکان [illegible] ایلچیان سخندان فرستاده و اظهار اخلاص نموده و در اول [illegible] کشور گشائی جزم تسخیر ماوراءالنهر [illegible]
هرون آمده و چون [illegible] فاریاب رسید سلاطین ازبک محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر [illegible] سلطنت [illegible] بود و عبید الله خان
در بخارا حکومت میکرد و جانی بیک سلطان [illegible] ماوراءالنهر [illegible] کسان بجانب سریر اعلی فرستاده [illegible]
اخلاص نموده و تحفهای لایق ارسال داشته و تعهد نموده که اگر عنایت شهریاری باشد آنطرف آب را بایشان مسلم دارد و مدة العمر [illegible]
قدم بیرون ننهند خاقان سلیمانشان اجابت ملتمس ایشان مبذول [illegible] ایلچیان مصر و شام و روم بجهت تهنیت فتح [illegible]
بپایه سریر اعلی آمدند و حکام مازندران [illegible] بپایه سریر خلافت مصیر آمده [illegible] ولایت مازندران میر عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود بعنایت [illegible]
دیگر باره محمد روز افزون [illegible] شده و [illegible] نموده مقتضی المرام روانه شده و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شیروان
باج و خراج بر ذمه خود گرفته و غاشیه اطاعت گذاری بدوش گرفتند اما سلاطین ازبکیه عهد و پیمان [illegible] همایون [illegible]
[illegible] ملک [illegible] محمد بابر میرزا [illegible] همایون [illegible] ماوراءالنهر [illegible] مسلم باشد و او
عزیمت ملک موروثی نموده و خانزاده خان میرزا را مصحوب خود کرده [illegible] حصار شادمان شد جمشید سلطان و مهدی سلطان ازبک
که حاکم ولایت حصار بودند [illegible] محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران ازبک [illegible] در معرکه کشته شدند و
حصار شادمان و بدخشان [illegible] همایون بخان میرزا تعلق گرفت و حقیقت احوال را بپایه سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر مفتوح گردد خاقان سلیمانشان سلطان محمد صوفی [illegible] سلطان [illegible] با جمعی از امیران [illegible]



که از زاده بوده و ملک ایشان بحکم گرفته و محمد بابر میرزا با امرا عظام [illegible] متوجه سمرقند شدند چون سلاطین ازبک از آمدن محمد بابر میرزا وقوف
[illegible] لشکر قزلباش خبر یافتند هرگز [illegible] دولت [illegible] بجانب ترکستان رفتند و بابر میرزا در سمرقند [illegible] ابا و اجداد [illegible]
نهاده و دران بلده فرود و سکه و خطبه بنام نامی آنحضرت خوانده امرای قزلباش را رخصت انصراف داده [illegible] بحضرت اشرف [illegible]
ما بعد از رفتن امرا سلاطین ازبک دیگر باره [illegible] نموده لشکر جمع کرده بماوراءالنهر آمدند و بابر میرزا [illegible] مقابله [illegible]
صف قتال آراسته فیمابین حربی عظیم [illegible] منهزم گردیده و بابر میرزا در ماوراءالنهر مجال [illegible]
نیافته بحصار شادمان آمده و سلاطین ازبک متعاقب او بحصار آمدند و بابر میرزا در قلعه متحصن شده کسی پیش نجم خان [illegible] فرستاده و استمداد
نموده میر نجم خان [illegible] قزلباش را بمدد فرستاده [illegible] چون از وصول لشکر قزلباش خبر یافتند دست از محاصره [illegible] بماوراءالنهر [illegible]
[illegible] و حقیقت [illegible] ازبک بعرض [illegible] رسید امیر نجم ثانی را که بوکالت دیوان اعلی سرافراز [illegible] و کامرانی [illegible]
[illegible] و اقتدار او در درگاه معلی [illegible] مشهور است [illegible] با تمام مهام خراسان و دفع شر ازبکان [illegible] گردیده روانه
خراسان شد چون بمرو رسید [illegible] ماوراءالنهر [illegible] و با اتفاق حسین بیک [illegible] حاکم هرات و امرا العظام خراسان
میر نجم ثانی [illegible] از آب آمویه عبور نموده [illegible] ببابر میرزا رسیده به سپاه قزلباش [illegible] اول قلعه خزار و بعد از آن قلعه قرشی را
[illegible] امیر نجم در قرشی حکم قتل عام کرده [illegible] ازبک [illegible] پانزده هزار کس [illegible] ازبک و رعیت بقتل آمد میرزا بابر چون التماس
بعضی از مردم قرشی [illegible] درجه قبول نیافت [illegible] و بعد از آن [illegible] قلعه غجدوان [illegible]
محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت [illegible] محاصره نموده [illegible] در اردوی قزلباش [illegible] آمده
سپاهیان [illegible] عبید الله خان و جانی بیک [illegible] بخارا بود چون آنحضرت احوال قزلباش خبر یافته
[illegible] با لشکری آراسته [illegible] بمدد محمد تیمور سلطان [illegible] فیمابین محاربه عظیم [illegible] واقع
[illegible] معرکه [illegible] بیرام خان قرامانلو [illegible] لشکر قزلباش بود [illegible] از اسب [illegible] منهزم [illegible] دلیری
ازبکان [illegible] ازبک [illegible] امرای قزلباش [illegible] گشته [illegible] بابر میرزا [illegible]
رفت امرای قزلباش [illegible] ازبکی [illegible] میر نجم [illegible] آمده بود [illegible] محافظت [illegible] در معرکه [illegible] بقتل رسید [illegible]
امرا و اعیان [illegible] خراسان [illegible] بخراسان آمدند [illegible]
سلاطین ازبکیه [illegible] فتح و ظفر [illegible] تسخیر خراسان [illegible] از آب عبور کرده [illegible] ملک خراسان [illegible]
ازبکان [illegible] ماوراءالنهر [illegible] خراسان تقسیم داده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بجانب طوس فرستاده [illegible] سلاطین
ازبک [illegible] ظفر [illegible]
ماوراءالنهر [illegible] ممالک خراسان [illegible] خاقان سلیمانشان [illegible]

بخراسان نهضت فرموده بعضی از امرا که در محاربه اوزبکیه مانده و سستی کرده بودند مخصوص ساده و یک حاکم مرو را هیجو [illegible]

و جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت همایون شعار دولتخواهی [illegible] ظاهر ساخته مردم شده بسبب [illegible] حضرت رسانیده بودند با تش قهر

سوخته ساخت تا تو نیست از خس و خاشاک معاندان پاک گردانید و حکومت و نظم مهام خراسان بکف کفایت زینل خان شاملو سپرده [illegible]

محاربه خاقان سلیمان نشان با سلطان روم در چالدران در شهور سنه عشرین و تسعمایه که خاقان سلیمان نشان در ییلاقات

و نزهات [illegible] و دلگشا عیش [illegible] بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندگار روم شایع شد [illegible] که سلطان [illegible]

خروج خاقان سلیمان شان فرمان والی روم بود با آن حضرت [illegible] محبت و دوستی نموده همواره [illegible] خصوصیت و اتحاد بجای آورده

طریق وداد و سلوک بوده [illegible] در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه بعالم بقا [illegible] سلطان سلیم بر اریکه تخت [illegible] سلطان

بایزید سلطان [illegible] سلطان سلیم [illegible] سلطان سلیم [illegible] مالک طریق [illegible] و بعضی

فروع و [illegible] ملوک اتحاد [illegible] تعلق گرفته [illegible] کلفت ساخته [illegible] اسباب [illegible] گردیده

[illegible] لشکر [illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible]

و [illegible] میان [illegible] جمعیت [illegible]

ممالک ایران شده [illegible] فلک [illegible] حاضر بودند [illegible] شتافت در اوایل شهر رجب سنه [illegible]

از عمال خوی [illegible] لشکر [illegible] روم [illegible] سلطان [illegible]

چهل هزار [illegible] تفنگ انداز [illegible] سلطان سلیم [illegible]

قلب و جناحین [illegible] از طرف خاقان سلیمان نشان خان محمد استاجلو [illegible] لشکر ظفر [illegible]

خان شاملو [illegible] دست راست [illegible] دست چپ [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف صدر [illegible] طرفین [illegible] حرب [illegible]

[illegible] رومیه [illegible] علمای [illegible] رومیه [illegible]

[illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible]

آنحضرت [illegible] نور [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حیدری [illegible]

[illegible] حیدری [illegible]

دست [illegible] لشکر [illegible]

دست [illegible] لشکر [illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] رومیه [illegible]





[illegible] سعادت [illegible] لشکر قزلباش [illegible]

[illegible] تفنگ [illegible]

لشکر قزلباش [illegible] آتش [illegible] تفنگ [illegible] خان محمد استاجلو

[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible]

[illegible] آتش [illegible] لشکر [illegible] میر عبد الباقی و میر سید شریف [illegible]

[illegible] خاقان سلیمان [illegible]

[illegible] سلطان سلیم [illegible]

[illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible]

خاقان سلیمان نشان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]

آنحضرت ممالک خراسان [illegible] در شهور سنه تسع عشرین و تسعمایه [illegible] والی شروان [illegible]

[illegible] شروان [illegible]

[illegible] شروان [illegible] در شهور سنه ثلثین و تسعمایه [illegible]

قدیم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] عالم [illegible]

حضرت سلطان اولیاء [illegible] تاریخ [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible] سام میرزا [illegible]

[illegible] ذکر احوال فرخنده مآل شاه جمجاه [illegible] شاه طهماسب بهادر خان [illegible]

[illegible] خاقان سلیمان نشان

[illegible] خراسان [illegible] امیر خان موصلو [illegible] آنحضرت

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] خاقان فردوس مکان

[illegible]

[illegible] تاریخ وفات خاقان سلیمان شان [illegible] سلطان [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخ آفتاب شد [illegible]

نشین ؛ تاریخ جلوس اشرف ... از ضمیر دین طلب کرده ... ؛ چون رعایت خلوص و حسن اعتقاد و محبت شاه ولایت پناه ...

[illegible]

پادشاه سمرقند ... عبیدالله خان ... با سلطانان ... و کلان ... هزار ... 

[illegible]

شاه جنت مکان را بجهة آوازه آمدن سلطان سلیمان و اخبار فوت و ضبط رفتن خراسان بود عاقبة آوازه رکاب و وصول موکب همایون
رکن محاصره کرده بطریق هر باره او فرار پیش گرفت عبید خان مردی شاعر پیشه و صاحب طبیعت بود در زمانی که خواجه امیر بیک تبریزی مشهور
با میر بیک مهردار وزیر خراسان بود و عبید خان بخراسان آمده این قطعه گفته و بخواجه امیر بیک جهة مقدس فرستاده قطعه ای باد اگر باهل هرات مهمان
گذر کنی شه رخسار عرضه ده و بر ایشان پیام ما که از روی قهر گرده ورا کی که گنجینه خواه شما خاص علم ما که گوی خواجه را که طمع از جان میرزا دارد
گفت مسند خانی معظم ما خواجه که مرد قابل و سخندان و از مستعدان روزگار بود این قطعه را در جواب نوشته فرستاد قطعه ای مدعی که شنیده گی
میرسد شاه ستاره حشمت بهم احترام ما باید جواب دعوی خامی که کرده ای هیچ شعر با قطا شیرین کلام ما نیز بدان بود که همه وقتا بسی قوت
کاسه بگیرد و سر و ضمیر خونم ما مجملا چند سال اهل خراسان از دست عبید خان آسوده گی نداشتند تا که از حضرت خراسان و آرزوی کار هرات
و هیر بلا دان جان داده بعالم عقبی شتافت و از جانب غربی سلطان سلیمان خواندکار روم که بجهة تسخیر ملک عجم بسته چهار مرتبه با این
خیال محال لشکر باین دیار کشید در هر مرتبه شاه جنت مکان بتدابیر صائبه دفع شرارت دشمن قوی گرده و فی محل مقصود بازگشت مرتبه اول در شهور
سنه احدی واربعین و تسعمایه که رایات منصوره شاهی جهة دفع فتنه عبید خان و استخلاص بهرام میرزا و محصوران هرات بخراسان توجه نموده بود
تکه بیک او لامه تکلو امیر الامرای آذربایجان که در سنه اربعین و تسعمایه از زمان شفقت موکب همایون شاهی یاغی شده بروم رفته بود با خوانی
او ابراهیم پاشای وزیر اعظم متوجه آذربایجان گشته و از تبریز و حیاچ گذشته سلطانیه آمد و زمستان اول عقرب بود که چون و سرما هجوم آورده در
سلطانیه برف عظیم باریده و از بسیاری از مردم روم در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند چنانکه در این باب گفته شعر رقم جو سلطانیه فزون
همین دیدم بسیار گشته بی گور و کفن که گفتا کشت این همه عثمانی ما باد هجران میانه رخبات کمن و درین سنه مظفر سلطان والی گیلان
بر پس که خبر و شاه جنت مکان از در معامله کلنج داشت و هش مخالف شیند و قت بر تو نموده خاطر حسینک شت تا او جان تبریز باستقبال
لشکر رومیه نموده بلوازم سلطان سلیمان رسیده و خیمه گاه در موکب سلطانی بود و درین سنه رایات نصرت آیات شاهی از خراسان محض
نموده بجد و او بر رسیده بود و سلطان سلیمان از آمدن آن حضرت شده و کوچ کرده از همدان و در جزین گذشته از راه کردستان بطرف بغداد
رفت خانه تکلو که در حوزه تصرف محمد خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد بود نه با خوانی او و ده و عرضخان تکلو که در آن ایام فرار نموده در همدان بود
جزم جنگ کرده اظهار اطاعت سلطان سلیمان نموده قلعه بغداد را باو دادند و محمد خان که مرد صوفی نکته و درویش بود بنسبتی تقرب او قرب
خوزستان و جمیع بنگ از زبان تکلو مخالف قوم خصتیار کرده از بغداد بیرون آمده از راه خوزستان بملازمت شاه جنت مکان آمده و در آن
بکمیش بایالت دار السلطنه هرات معزز و سرافراز گردیده و مظفر سلطان در هنگام مراجعت سلطان سلیمان از اردوی رومیه غایب و عا
جدا شده و بگیلان رفته از خوف و خشیت بدو شاه ما قدا الفرمان و ملک میراث افاضت نموده و دو کیشنه بشروان رفت و شروان
شاه بیله اشنوی شاه جبا داده او را گرفته بخدمت اشرف فرستاد و عاقبت در میدان صاحب آباد تبریز در قفس آهنین با آتش قهر قهرمان زمان
سوخته گردید القصه در زمستان سلطان سلیمان در دیار بکر قشلاق کرده و در سال دیگر مرتبه دوم با خوانی الغارخان تکلو و ولایت آمده
قاعده تبریز رسیده شاه جنت مکان آن حوالی سوختند و آرزی نگه نشد و مصلوح سرورش در محل جاریه

حاکم

متوجه



متوجه همدان شده سلطان سلیمان را فتح اوقاب نواب ثالث مرتبه سوم با خوانی القاص میرزا با لشکر عثمانی
که جهة تبریز آمده شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه شاه جنت مکان برادران و فرزندان در کمال اشفاق و مهربانی سلوک نموده و هر یک را بالکای
نصب نموده تا چندین سال در سایه عطوفت و اشفاق آنحضرت باقبال عزت و اقبال و اعتبار کامروا بودند و القاص میرزا را از همه برادران
دوست میداشت و الکای شروان را که شاهی سنقر و مسابقی گشته بود ملک شروان قایم و در شت ظاهر ساخته چند نفر بنده سر از جیب
عصیان و طغیان بر آورده و گردن از ربقه فرمان برداری کشیده شاه جنت مکان جمعی امرا و ریش سفیدان دولت قاهره را بشروان نزد
او فرستاده منشور عاطفت مبنی بر نصایح مشفقانه باو فرستاده در یافت و او قسم یاد نمود که من بعد انحراف از اطاعت ورزیده در
مناسب داشت عدم نموده شده باقر جهة امر فساد فاسده و کلنج و دفع راه داده خطبه و سکه بنام خود کرده و شاه جنت مکان جمعی امرا نیز
فرستاده با القاص عداوت نموده و بیانه بجرگس باطرف رفت از آنجا که فتنه آنکه حضرت سلطان حسین و امیران و تا
او با او ما بهمین ایران داشت ساخت و سلطان سلیمان مشهور اکبر در رسید القاص میرزا نمود طرف روم خواهش کرده باید که
و درین عجم کرده القاص میرزا را با او ده هزار تکلو مستعد نموده در حرکت آمده تا تبریز شاه جنت مکان
صلاح در جنگ ندیده و میرزا از رود ابرام تمامی خوت و علف صحرا سوخته در آن دیار آثار غله
او چون سلطان سلیمان بتبریز آمده توقف نتوانست نمود و بعضی کوچ کرده مراجعت اختیار کرده موکب فتح فال با
اقبال تعاقب رومیه نموده دست برد های نمایان می نمودند و سلطان سلیمان القاص میرزا را با جمعی رومیه بطرف
همدان فرستاده شاه جنت مکان در آن حال آذربایجان و صحرای موش رفته آن دیار را سوخته و ویران کرده در آن دیار آبادی
نگذاشت و بقیه سلطان سلیمان سال دیگر نتوانست آمد و دولت خویش نگذاشت القاص میرزا همدان آمده فرزندان بهرام میرزا
در آنجا بودند بدست آورده و دار السلطنه اصفهان رفت و محاصره کرد و در قلعه بیش بسته هیچ جا مجال بودن ندید
ساخت عاقبت آوازه وصول موکب همایون شنیده از اصفهان بازگردیده و بر ساحل از موافقت او دیگر و از صاحب ترک تا
و بین کرد او جدا شده و او تا بجانب شیراز گریخت و از آنجا بشوشتر رفته و از شوشتر به بغداد رفت و در میان جوبن و اینست که او کاری برنمی آید
وجود او در آن ولایت موجب شورش و فساد است در مقام دفع او شده و او از بغداد گریخته بالکای اردلان آمده و بسیه لشکر همراه و عا
او منهزم گشته نزد سرخاب سلطان اردلان قلعه شید رفت و از همدان بهرام میرزا او را همراه او رفته او سرخاب سلطان شفیع خود ساخته
التماس های عفو کناه خود کرد و سرخاب التماس کنان نزد سلطان مرتضی اعظم شاه نور الدین نعمت الله یزدی که شوهر خواهرش بود رفته او را
امان داده و آورده و او سرخاب حالت فرار شده خود شرمندگی دست آویزی داشت شاه جنت مکان او را بقلعه قهقهه فرستاده و در آنجا محبوس کرده
و نگذاشت و همدان عمال و ایلام میرزا بتریت اقتدار شده و از زندگی اعتبار افتاده با خود مکان او نیز در قلعه قهقهه فرستاده و آخر هر دو برادر را باو گوسپند
کرد اشتند و در آن قلعه بسر بری گشت مرتبه چهارم با خوانی سکندر پاشا که حاکم ارزن الروم بود و در آن سرحد اظهار جرات نموده و اطراف و اکناف
او جانبرم سرستان اقبال آستان شاهی بی او باده سلوک نیستند تا آنکه قیه و گومال او در نسبت لازم کشته لشکر همراه او فرستاده و حوالی

بیمن همت عظیم اتفاق افتاد و فتح و نصرت قرین حال اولیای دولت قاهره گشت لشکر بدخواه شکسته منهزم شدند و القصه انداخت جمعی
کثیر را از رومیه بر خاک هلاک انداخته و سلطان سلیمان با قوای او بار دیگر لشکر بدین دیار کشیده و شاه جنت مکان بمضمون الحرب خدعة با او جهان
عمل جنگ آورده قطع علوفات و اردوی رومیه پیشه ساخت و سلطان سلیمان از فقدان ذکوات انجمن ان متوسل شده آمد بار کرده بود و در
آنطرف شده قزلباش دست بردهای نمایان کرده محاربات عظیم با پاشایان و جمعی که مقدمة الجیش و هراول بودند وقوع می یافت و اطراف و
جوانب اردوی رومیه را احاطه نموده فوج فوج و گروه گروه که جهت آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بهر طرف میرفتند از دست بر تابان
جنگجوی و جوانان رزم جوی قزلباش راه عدم پیموده اسب و یراق شان نصیب غازیان میشد و در هر مرتبه جمعی کثیر دستگیر شده بودند رومیه
شمشیر و هدف تیر بهادران موکب همایون شاهی گشته تلف و نابود میشدند تا آنکه سلطان سلیمان از آمدن بدانجا و در گذشته بصلح رغبت
گشت و از جانبین ایلچیان آمد شد نموده عقد مصالحه فیما بین انعقاد و استحکام یافته بشروط مرعی قرار یافت مستعدان عجم تاریخ مصالحه را
الصلح خیر یافته اند و در رشته نظم شعرا و انتظام داده اند بیت بسی اقبال درین کهنه دیر ⁂ نغمه انداخت که الصلح خیر ⁂ بعد از وفات سلطان سلیمان
پسرش سلطان سلیم ثانی بمسند پدر … نموده گشته شرایط مصالحه و جانب مرعی و مسلوک داشت و او بعد از شش سال از ایام سلطنت
جهان را بجانب … شتافت و سلطان مراد پسرش قایم مقام پدر گشت و او نیز تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان شرایط صلح عمل نموده بعد از
شاه جنت مکان در زمان نواب سکندر شأن نقض عهد و پیمان کرده و تفصیل آن قضایا در محل خود از ساعدت بخت همایون بانجا …
مجمله نشان آن سلطان سلاطین نشان بادشاهان عالیشان و سلاطین دوران بر حسب تقدیر و اقتضای زمان بدرگاه کیوان اشتباه … آمده
معاونت و مظاهرت آنحضرت بنیل مرادات فایز میگردیدند از آنجمله یکی در آن دوران که نهضت آنحضرت رسیده بادشاه مرحوم مغفور همایون
پادشاه بن محمد بابر بن محمد عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید گورکانست که از هند و دهلی … تا انتهای ولایت
ممالک هندوستان پادشاه و فرمانروا بود از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار بر وفق اتفاق برادران و نامهربانی شیرخان افغان که با
او کری کرده … شکست خورده در هندوستان مجال اقامت نیافت … سر و سامان رو به سند آمده و در آنجا نیز از منازعت …
ارغون … و امیره و الفون فرصت ثبوت نموده بقندهار آمد عسکری میرزا از برادرانش حاکم قندهار بود و بدوستی میرزا کامران برادر
دیگر که آنجناب مخالفت بود و در مقام کید و عذر درآمده او بقندهار راه نداد و آنجناب چاره کار منحصر در آمدن ایران دید و توسل جستن بذیل دولت
شاه جنت مکان دانسته با پانصد و شصت نفر از امرا و ملازمان و خدمتکاران خود و اهل و اثقال از راه … بخراسان آمده در زمان
موافقت شاه جهانپناه و حشمت مآب فایز گردیده معظم امرا و خواص … که آن جناب طریق وفاداری می پیمودند همراهان صادق … رکاب
که تعداد … و … مهتر … میرزا … بکار … اتفاق افتاده … خدمات … در ترتیب …
و در آن هنگام مرتبت امور دولت … آمدن آن جناب را بایران و اشتیاق و مهربانیها که از حضرت شاه جنت مکان …
پادشاه عالیجاه و حسن سلوک … و مهربانیها که در توقیر و احترام آنجناب … از مضمون فرمانی که بمحمد خان شرف الدین اغلی
تکلو حاکم هرات … شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مؤلف تاریخ اکبری … از آن مجلس … صحیفه … ثبت نموده معلوم … حضرت شاه جنت مکان …



القصه آنحضرت بعد از انقضای ایام معاشرت و همنشینی متوجه سامان و سرانجام اسباب فرستادن آنشهریار عزیمت مکان گشته خیمه و خرگاه و
سراپرده و بارگاه و بیوتات خاصه و مایحتاج هر کارخانه را با سایر موجبات و اسباب سلطنت جهان بادشاهی بوجه لایق ترتیب داده
و ملازمانش را به تشریفات فاخره و انعامات وافره اختصاص داده اردوی آراسته و پیراسته ترتیب آن جناب تکمیل یافت و شاهزاده کامیاب سلطان
مراد میرزا با بوداق خان قاجار و جمعی از امرا مثل … قورچیان خاصه و غیره که مجموع ده دوازده هزار کس بودند بکومک مامور گشته در رفاقت آن
پادشاه جهانپناه روانه شدند و فرمان قضا جریان صدور یافت که امرا و لشکریان تا در ملازمت آنجناب باشند امر و نهی او را تابع امر و نهی پادشاه
دانسته … از بشارت … تقصیر ننمایند و آنجناب در ییلاق سورلق از حضرت اشرف جدا شده بدار السلطنه تبریز … فرموده
و از آنجا … زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا … تشریف برده و از راه … و اعلام …
کشان روی توجه بخراسان نهاده و شاهزاده و امرا و لشکریان بموجب فرمان موافقت … در رفاقت
نموده سعادت نشان مطالب … فایز گشته … برادران نفاق … ممالک کابل و هندوستان
در زیر … آورده و … بجانب هندوستان … اسباب دولت گشت آمدن همایون پادشاه بر حضرت شاه …
سعید … همایون … تفصیل انعامات … بکتاب احسن التواریخ حسن بیک … از سلاطین جنگیز … محمد خان که … و الیان
…
…
…
… محمد خان …
…
سلیمان … سلطان سلیم … سلطان سلیمان …
…
…
…
…
…
…
…
…

گرمه و تنقیض او ایان بعد و گیه باشد تنگی منیز نموده و دیگر اگر قصیر زاده بسیار بزرگ منش و متکبر و متهور بوده و از [illegible] و از نفاق و زنش
دو آزار حرز و فی بحر و مجبور بوده و در پس حال بشیوه کبر و تجبر شعار خود ساخت [illegible] از شیوه مردمی و تعلق و جوب زبانی کرده ملکم او باتفاق
در کار است بهره مند گشت مع [illegible] حضرت شاه و [illegible] آنکه بنا بر مردمی و مهمان نوازی او بجای آورده دقیقه از دقایق تعظیم و تعارف
فرو گذاشت نکرده [illegible] با شاه [illegible] و احترام او مبالغه فرموده و ارادت خاطر اشرف بر آن متعلق گردیده که [illegible]
گرده روانه دیار خود گردانند نامه محبت آمیز [illegible] سلطان سلیمان نوشته و التماس عفو تقصیرات او کرده و با او حقیقت معاشرت و صحبت
تا آنکه او خبث باطن خود را اظهار ساخته و با خواص خود [illegible] نموده بود که در حین وقت صحبت [illegible] نموده [illegible]
مبارک [illegible] در عراق قلعه قایم کرده و لوای حکومت بر افراشته [illegible] تغییر مکان
[illegible] و خزانه [illegible] عرب محمد نامی از خواص [illegible] در باغ سعادت آباد قزوین مجلس
[illegible] از امرا و اعیان [illegible] مشغول بودند شاه جنت مکان سلطان بایزید و جمعی
[illegible] در باغ [illegible] آراسته [illegible] بکمال فرح و انبساط [illegible]
و او عرب محمد مذکور [illegible] آنحضرت رسانیده [illegible] شاه جنت مکان [illegible] در میان
انجمن بیرون رفته [illegible] سلطان بایزید از این واقعه متشوش گشته خاطر عرب محمد را که بار [illegible]
[illegible] و عاقبت [illegible] دو مرتبه از جانب سلطان سلیمان
[illegible] حسن آقای چاشنی گیر باشی [illegible] حضرت شاه [illegible]
و [illegible] دولت آل عثمان بود [illegible] شاه جنت مکان [illegible] و باتفاق [illegible]
سلطان سلیمان [illegible] تاریخ این واقعه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عادی [illegible]
و تسخیر شیروان و [illegible] خراسان [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible]
[illegible] شیروان [illegible]
سلطان خلیل [illegible] شیروانیان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] القاص میرزا که [illegible] ملک شیروان [illegible] شیروانیان بود
[illegible] شمشیر [illegible] شیروان [illegible]
حال شهزاده نادان القاص میرزا [illegible] خان محمد استاجلو [illegible] سعادت
این دودمان [illegible] شیروان [illegible]
حضرت [illegible] ولایت شیروان [illegible] القاص



[illegible] فرمان بردار در آورده و دیگر ممالک [illegible] گرده [illegible] خود را از
[illegible] نبی علی [illegible] علیه السلام [illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible]
دودمان [illegible] فرمان برداری [illegible] سلطان سلیمان [illegible]
[illegible] مظفر سلطان [illegible]
[illegible] مظفر سلطان [illegible] سلطان خلیل والی شیروان [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سلطان حسین [illegible] فرمان برداری والی گیلان
[illegible] فرمان برداری [illegible] سلطان حسین [illegible]
خان [illegible] خاطر اشرف [illegible]
خان [illegible] مظفر سلطان [illegible] سلطان محمود خان [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] و [illegible] از امرا [illegible]
[illegible] باغ سعادت آباد قزوین [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] تعیین فرموده [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible] گرجستان [illegible] خان والی [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] دولت قاهره [illegible] اسلام قبول کرده [illegible]

محبوس گردیده بود و زمان نواب سکندرشان شرف سلام دریافته بعنایات ملک موروث رسیده چنانچه در طی سوانح آن ایام مرقوم قلم حقیقت
نوا به میمنه همچو آنحضرت در ایام اقامت پیوسته اوقات شریف بانتظام مهمات ممالک و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف
داشتی و در ترویج شریعت غرا و تعظیم سادات و علما و صلحا و زهاد و تقوی و رواج و رونق بقاع و آستانها و تعمیر مساجد باقصی الغایه کوشیده
دوام معروف و نهی منکر مبالغه بیحد و افراط مینمودی و خیرات و مبرات و رفاه و وجه معاش و مرسوم کیا و خدمات بعالم و خصوص مبلغی نذر نموده
در ساله وجوه مبرو لودی را سکه علیه سادات عظام و حال یقین التشیع میدانند که در میانه خود قسمت نمایند و در اکثر ممالک ... تحقیق تعیین
فرموده که هر روز بمحتاجان آنشهر میداده باشند و در بلاد شیعه مثل سبزوار و مشهد مقدسه و استرآباد و قم و تبریز و اردبیل چلچل تفرایام داشت
و جمیع فقرا و کوررا ماکول و ملبوس میداشته و سایر ما یحتاج تعیین فرموده و چون سلوک و عمل بیشتر کاروند لشکریان صلاحیت شعار مقرر فرموده بود و چون
بیوع مبیر رسیده بالکلیه ترویج داده و اهمه و دیگری در عوض می آورند تحقیقات و تفحصات که در ایام دولت همیون مرعا نموده اند اول
تمغا ممالک است که از زمان سلاطین ماضیه استمرار داشته و بقیه از تجار و متردین دریافت مینموده و در سال تخمیناً سی هزار تومان عراقی بمحصول آن متوجه
میگشت و در وقتی خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الرحمن علیه را دیده بود بدین حسب اشارت شده بود و تجار و متردد و دیگر بخشید
محتاجان از سر ممالک برطرف شده مال محرز فرموده ای و مراعی اکثر ممالک خصوصاً محال شیعه وجوهی که صورت شرح داشت تخفیف رعایا مقرر
از دفاتر اخراج کرده القصه زمان خجسته نشان شاهی و رحمت کامیاب فراغت و رفاهیت بوده و استقامت و آرامش در رتبه کمال بود چنانچه
بحسن معدلتش در سبزوار و نجف و تمامیش می فرموده جمیع مهمات کارخانه سلطنت را نظامی و انتظامی داده بود که اهالی غایب در ممالک ایران و
هندوستان انتخابات طبع و قادرش هدیه و ره آورد می بردند و در سال سبحان اربع و ثمانین و تسعمایه در شب سه شنبه چهاردهم
شهر صفر دعوت حق را لبیک اجابت گفته طایر روح شریفش باوج عالم قدسی پرواز نموده در روضات خان تشیان گرفت شرح واقعه آن گردید
در ذیل این فقره محل خود ثبت گردش می یابد چنانچه در طی این احوال فقره ملک شیرین مقال خواهد گشت اسمعیل میرزا بسعی مقتضی امر ارشد
فرمانروایی گشت باقیه با جمال اصواب قطع صله رحم اقدام نموده با برادران دولت تنقی نافه بیرون عمرش زودی بافسرده گشت و در حیرت کرد
مود و قرار گرفت و سریر دولت و پادشاهی با وجود شریف والد ماجد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی یعنی نواب سکندرشان رضوان مکان سلطان
محمد پادشاه علیه الرحمه و الرضوان زیب و آرایش یافت شرح حالات زمان دولت نواب سکندرشان و قضایایی که در ایام سلطنت آنحضرت
روی داده بعد از تفصیل ارتحال شاه جنت مکان و وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا از مساعدت بخت همدولت بانجلیه آنحضرت در اصفهان سلطان
و شهریاری و در ترویج نصفت و جهانبانی تمام و ووده عالیشان حسینی خلف ... والشرف شاه جنت مکان است و حضور سلطنت مکان
و جانشینی والده ماجده علیا مکان موسوم گشته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو اتالیق و وفاق مهمات بود و چندین سال در دارالسلطنه هرات
و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی روزگار گذرانید و بعد از ایام شاه جنت مکان از شوق ملاقات فرزندان جنت غالب گشته از آنجا
سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزا که برادر اعیانی او بود بهرات فرستاده و بنابر سوء اعمال و حرکات ناملایم که از او صادر شد و التماس
او را طلب نموده چون بحوالی قزوین رسیده سوخنگ بیک ... باشی افشار حسب الامر اعلی بقتل مقتدر بود و تا حین جلوس شاه جنت مکان




قلعه بود و دیگر باره نواب سکندرشان بهرات فرستاده و شاه قلی سلطان تکلو استاجلو را امر فرموده و بعد از آن متعاقب رسیده در دارالسلطنه
هرات بفراغت و عافیت روزگار گذرانیده اند آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری شده و در معالجه تغافل ورزیده کحالان و جراحان
حاذق دعوی معالجه فرموده و آنحضرت متحمل شداید آن مرض شده اند و رفته رفته آن ضعف قوت گرفت نقص تمام در باصره و میداند سعادت آنحضرت
و شاه و قضیان طوارش بحجاب مختلف غبار تغافل را انقطاع باقیه از تکبر کلمات تو دیده شاه جنت مکان آنحضرت را با ملک شیراز نامزد کرده فرستاده
و آنجا سعادت اندیشی حضرت اعلی ظل اللهی را بجای والده ماجد سلطنت خراسان موسوم گردانیده بند آنحضرت حسب الفرموده قضا جریان حضرت اعلی را
در هرات گذشته با پایه فرزندان کامکار بجانب شیراز توجه فرموده و در آن خطه فرح بخش و گلشن دلگشا مدت اقامت فرموده اند و حال روزگار دیگر را
دید تا آنکه بعد از ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا از تزلزل و جوال شریفش راه یافته بمرتبه لطیفه صیفی بود که واقعه اسمعیل میرزا
قضا روی داده آنحضرت بمساعدت بخت بادرزاد و در آن خطه فردوس نگار جلوس فرموده و قدم بر مسند فرمانروایی نهاد و آنحضرت پادشاهی
بود و بفضایل و کمالات موصوف و بعلم و فراست و شجاعت مشهور و معروف و گاهی بنظم اشعار زبان گشاده فهمی تخلص می فرموده اند و در اول سلطنت
دلگشا طبعی شستن و شعارش بوده در قوم آمده و در اوایل رسیده خیال کم نگاشتی و آداب دانی و داد و استحقاق عموم جماعات و اقربا و خویشان
و رسوم و عادات و بنا را نکالی فیض مرعی داشته و فقیر از آن حضرت نوشته در ایام سلطنت پادشاهی وسعت و اموال ببذل و احسان گذرانده
طوایف ایام و انعام و افضالش بهره ور میگشتند تهمه موجب ستوده و زمان در کار و اکثر سلطنهای کلی بر خزانه عامره داده و ابراز فرموده
والده خوان اتراب حاصل کرده و در اندک روزی خزانه معموره شاه جنت مکان که چندین سال فراهم آمده بود و ذخیره صد بحر و کان بود بجانب
گردیا کرده به اقتضا زمان و حوادث دوران ارتحال و استیلا از رمانه غوغا و دوری گردید و ابواب محنت و جا بر روی رعایا و برایا گشوده
گشت اما با همان غرق بحر انعام و احسان شده مراتب علیا ترقی گرده و مقتضای تحکمت بالغه ایزدی که خرابی مملکت دینی و دنیوی در ضمن آن
منظور است فتوری عیب احوال ممالک و لشکریان اوباشف طوایف سرکشی و نزاعش راه داده و مخالفت پیش گرفته و در هر سری سودای خودسری پدید
آمد و اهوای در میان لشکر شیعه راه یافته پادشاهان اطراف شرقا و غرباً طمع در ممالک عجم کرده دست تطاول دراز کرده سلطان مراد خوندکار
فرمانروای روم نقض عهد و میثاق مردان کرده متواتر و متعاقب لشکر بجانب شروان و آذربایجان فرستاده و نواب سکندرشان از بی اتفاقی لشکر و
نفاق امرا و منازعه ایاقات و عدم جمعیت سپاه قدرت مدافعه آن دشمن قوی شوکت نیافته لیکن تا شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا
سعادت والده ماجد در پای دولت در رکاب جهانبانی داشت با جمعی که در موکب جاوید می بودند بقدر طاقت و توان کوشش نموده و بنیاد
دشمنی و دشمن می داد و بعد از شهادت آن شاهزاده عالی نژاد قضایای غریبه و وقایع عبرت انگیز در روزگار روی داده و به تسلط تمام یافته
کل ولایت شروان و دارالسلطنه تبریز و محال آذربایجان و قلعه تفلیس و اخسقه و بعضی محال گرجستان که قریب صد سال در تسخیر ایشان
بوده بودند بتصرف ایشان درآمده و عبدالله خان پادشاه اوزبک نیز از سر منازعه امرای خراسان خبر یافته قصد تسخیر آن دیار کرده و لشکر بخراسان کشیده
دارالسلطنه هرات که محکمترین پادشاهان عالیشان ماضیه بود با بعضی محال متصرف شده و نواب سکندرشان که از اوضاع نابستقیم روزگار و دولت
برآشوب دلگیر بود آزرده و واقعه ایشه فرزند بی هاوان موهبتش که در شناسای دیده و امیدی او و بود از آن کشته دیگر بکلی قطع نظر از مهام جهانداری و دولت

دو رشته سلطنت

سلطنت جمعه

احوال نواب سکندرشان

ملک ستانی کرده و چون لب تشنگان بادیهٔ نامرادی جویای عین اجابت بودند اگرچه امرا و ارکان دولت کامکار ابوطالب میرزا را نیز
اعتبار نموده حاشیه بودند اما از وجود او که کودک خورد سال بود کاری برنمی‌آمد و مهمات ملکی منتظم نشده و صورتی که مطلوب بود کما ینبغی از پیش نمی‌رفت
بجهت هجوم جنود حوادث پژمردگی تمام بگلشن دولت راه یافته خلایق صدف وار دهن تحیر و اضطراب باز کرده و انتظار سحاب سلطنت
الهی خواهان و نگران بودند که نسیم اقبال از در خضرت آمده طلیعهٔ رایات فلک فرسای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از جانب خراسان جلوه‌گر
گردید و بشکوه و جلال ترکی سلطانی صاحبقرانی و شعشعهٔ گردش زمانه مذکور گشته و جهانبانی منور ساختند و چون [illegible] سلطنت
قزوین تشریف آورده و ساحت خطهٔ متبرک دولت ابد قرین از فروغ ماهچهٔ رایات فلک فرسایش روشنی یافت و آب بجوی رفته آمد و از میانچی
دارالسلطنه اصفهان و دیگر بلاد ممالک تشریف آورده و دیگر اقربای فرزندی سعادتمند سرور و شادمانی کرده وجود کثیر الجود آنحضرت از فیض عظیم
شمرده و در نظام مهام سلطنت و پادشاهی را بالطبع و الرغبت کمر کفایت و قصد در انبساط نهادند و در ذیل این فرحت تحریر خواجه
توفیقات آسمانی و ذی شوکت عظیمی عالم سبع المثانیه و در هنگام جلوس بر مسند دولت شده بود و در حین انیقی آنحضرت تبصره سکه بنام نامی
کرده بنام نواب سکندر نشان چند سال در زمان جلوس همایون حضرت اعلی بوجود فایض الجود آنحضرت سرور و خوشحالی و از فضل و کرم
فارغ البال در کنار مرفه و عافیت میشوند تا آنکه در شهور سنهٔ اربع و الف هجری در دارالسلطنه قزوین بجهت عارضی ذات شریفش گشته عافیت
بار دنیا بجوار رحمت ایزدی رحلت فرموده دو گفتند که عالم قدس قرین کرده نعش شریفش چندگاه در آستانهٔ متبرکه امامزاده حسین مدفون بود و بحکم
و اهتمام حضرت اعلی بروضات مطهرات جناب عالیهٔ قدسیه و مرقد منور سیدالکرام علیهم السلام و علیهم اجمعین نقل شده در ملکی از ان اماکن شریفه که
مقتضای حکمت الهی و امور خارق اعجاز تیز نظر مدفون کرده‌اند چون غرض تاریخ نسب و طریق مقامات عالیهٔ اجداد کرام و شمه‌ای از احوال
سعادت منوال آبا عظام و دودمان علام بود و بخط ختام مذکور بعون الله تعالی از دیار و بندگان و مدح آن نوکر تگه اوصاف و محامد فرمانروای جهان
فرمان زمان المستعین بعون الملک المنان غلام خاص با اخلاص حضرت شاه مردان علیه السلام و التحیة الطیبین ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان
محمد پادشاه الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه در ضبط این ماجرا دو سه ای نه ادق فصاحت آمد بیان مکتوبی به جا مسطور گشت
ملکا ابداً ... ذکر شمه‌ای از صفات پسندیده و خصایل مرضیه اعلی حضرت ظل اللهی و مجموعهٔ کمالات منظور نظر و قبول الهی از روی صدق
رقم ولکن بیان کرده آید و شروع در مقصود بتفاصیل حالات خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز در دو که چون آبا و اجداد آنحضرت از [illegible]
فقر و درویشی و مجاهده و ریاضت مشهور آن مرتبهٔ عالی گردانیده‌اند و از زمرهٔ ارباب سلوک مشایخ و اهل الله بوده‌اند همهٔ خوارق عادات از ایشان
سر میزد و آنحضرت نیز بمیامن این نسبت عظمی و دو فرقه عقیده و حسن اعتقاد و مقتضای الولد سر ابیه بوده با الهامات غیبی و مبشرات لاریبی
جامع سلطنت صوری و معنوی اند بحسب ارشاد و مقامات عالیهٔ اجداد عالی‌مقدار از نتایج منظمات و مزیدات دولت و انتظام
امور دنیوی که لازمهٔ سلطنت و پادشاهی و نشأهٔ انتظام بخش امور عالمیست خوارق عادات از آنحضرت بسیار بظهور رسیده که تفصیل آن موجب اطناب
در هیچ وقت از توجه و استغراق بدرگاه الله غافل نبوده در انتظام توجه و عرض حاجات از آنجناب مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میشوند
گاه گویا از زبان صادق گشته اند و هیچ امور دولت ابد پیوند از خیال و اندیشه و تشخیص و ملتزمی شود تا الهی از مکر و حیله امر ظاهر شده آنچه نقش و رنگ

نمی‌نماید مرات حصول آن میگردد و دیگر قطع نظر از شیوهٔ حق‌گذاری و حسن سیرت آنحضرت و تدبیر و فهم و فراست و ادراک عالی و صفوت دو نفس که
منقبت آمده در امور سلطنت و جهانداری صایب و فکر ثاقب دارند چون در مسند سروری قرار گرفته آیین جهانداری و قاعده و عرب و لشکرکشی و آداب
صف آرایی و داد و دهش را در میانه سلاطین روزگار تازه ساخته و آیین پسندیده و انش و دستور العمل پادشاهان کامکار کردیده و از جملهٔ عجایب
الی ونینانه از وقایع عظیمه و محاربات و تسخیر قلوع و فتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوند ایشان روی داده با وجود آرای صایبه مقدور در این روزگار غیر
کرده و رست نمایش انتظام نقش امور سلطنت و بندر جمیع مواد امور ابدی پیوند آنحضرت به جمیع مراحل رایج می‌آید و هر حکمی که در مهام دولت پیش آمده
عاقبت منابع رای مشکل گشای افتتاح یافت و هر مهمی که در هر باب اندیشیده‌اند موافق تقدیر بر آمده و سهام اقبالش مانند تیر قضا و قدر بر هدف
مراد آمده و آنچه در باب الرای در نظر علوی و ضمیر ظاهر میشود عاقبت الامر مصوب و مقرون گشته انجمنی بر عالمیان ظاهر گشته انتظام مهام امور اعم
و سرانجام جزئیات خواص و عوام و تنسیقات آیین جهانداری و لوازم امور کشورگشایی بالهام آسمانی و توفیق ربانی استقلال شده برای صایب
و ضمیر ثاقب آنحضرت است و اصرار اعلی در آن نیست قطعه آنچه منظور رای انور اوست همه اسرار سرمدیست و سعاده عقده‌های جهان و شش
هیچ طبعی چو طبع او نگشاد ... مثل رایش زبیر خردمندی ... منزه تخته زبر است او ... چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و جهانداری کرده
با وجود بداشت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار بالطاف الهی و نیروی بخت و مساعدت اقبال و دانش خداداد اوی انتظام امور دولت و چرخ
مهام سلطنت بنوعی نظام و انتظام یافت که غیر و ماعدا در دو دیده اولوالابصار که روزگار نه دو سال شاد و دوکه ممالک ایران از باد و شاه قاهر تا
فرمانروایان خالی بود و بعضی از جهلای قزلباش و سران سپاه و معتبران طوایف بجهالت و نادانی و تیره رایی خود سر خود رای گشته دو گروه شده بود
و از بحسن اعتقاد ایشان مورث خانواده علیه آوردند مرمری هوای مرتبهٔ همیانه و بود و مدین سبب انتقال آنجمله دو لابه و دشمنان قوی دست
را در نگ نموده در طرف بطن و ممالک ایران که دو دو سال بجمعیتی از دست رفته بود و با وجود این اختلال سمت زده دلتنگ احوال ایران کامکار شسته اول مهم
امرا دفع آن سران بود که رشتهٔ افعال و در قوت بود و سلطنت و سلطانی رسیده و انجمن و دستیری عادت کرده و در میانهٔ نفاق و اتفاق نیما
انجمنه جمعیت فتنه انگیزی میکردند و دفع دشمن قهار که در ان اولی دانسته که این طبقه را از رسم و نمود مقتضای مربت اورده در بادیه عدم فرستا
و مردم کار آمدنی را ترتیب نموده بمراتب علیا و درجات امارت رسانیده و رفته رفته اکثر شدند و مردم دو دو نوبیش شده و انتقال که را قع بود بروی کار
اوقه اوبه و فرامین پادشاهی در میان لشکر انداختند و ممالک از دست رفته بدست در آمده و بسیاری از محال ایران در این فزوده و بحمدالله همه بحمد علیه ...
دیگر قطعه‌ای از باب اعتبار مستور نماند که در القاب مرکب بر تعطیل متقدم که عبارت صاحبقرانی فزوده‌اند اکثر تکلفات نسبتانه و تو ضیحات
و اسمی در شان معالی نشان حضرت اعلی کما هو تحقق است زیراکه از دو روز ولادت با سعادتش الی غایت قرانات مختلفه آسمانی روی داده که
احکام آن بصدق احوال آنحضرت بهمه حال است بدلیل نجومی مرکب از آن قرانات بر خروج و ظهور صاحبقران دلالت دارد و دلالت میکند و آثار
آن که شناخت میکنند که مستوجب تحقیق و از آن نظر میانه بر ظهور سلطنت و ثبات دولت از رفع مرتبت و والا مرتبت دولت بوده و دولت محمد سعادت
منظور آن احکام آن قرانات و بخصیص قرانات علوی که در سال الف و عشرین و ربیع الاول شده بعد شرفشان واقع شده و احکام که منجمان سلف
مولانا محی الدین مغربی و خواجه و دیگر ... و ... از راه ... برین نوشته‌اند و دولت و رفاه صاحب و ... منماید که در زمان همچنین نمانش ...

در اوضاع روزگار و مذهب و ادیان مشغول شده خرابی با حوال بعضی از ممالک راه یافته اسر و نهب و غارت و قتل عظیم شیوع و وقوع یافته و بعضی
در زمان فرخنده نشان آنحضرت در آفاق بمجان و شیروان و گرجستان روی نمود که مذاهب و ادیان باطله که بتقاریف ایام در آن ممالک
انتشار داشت شیخ آثار مساعده گرزوارش محل برگشت و از عبور لشکر قیامت اثر با قتضای اوضاع فلکی در امثال آن خرابی بعضی ممالک
و غیر اسلامی راه یافت و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان متفرق شده در بلاد و امصار پراکنده گشته و نهب و قتل عظیم در گرجستان وقوع یافته
دقیقه از دقایق آن فرو گذاشت نشده و چندین هزار نفس از نساء و صبیان و غیرهم بجز اسلامی در آمدند و بعضی بدعوی امان که منظور نظر آن
قرآن صیانت آنحضرت از اوان رضا مندی الهی و بنا بر خطرهای عظیم و فتنهای بزرگ گذرانید و کی هیچ صاحب قرانی را روی ننموده و اول هدایای الطاف
از لاهور و بعد عظم شد ... و الآفت و آنحضرت را بابت حال این مخاطر عظیم روی داده و دوم آنکه در زمان همین میرزا که قتل شاهزادگان وقوع
یافته این فعل با سند شیوع داشت و شاهزادگان سلطان محمد تغلق آنحضرت را در مرات تعلق آورده حمایت الهی حارس و نگهبان ذات اشرف گشته بوده
حجاب بر چهره حاجت و طلبان و منابر بر کشیده و ذات مقدس آنحضرت را بچهره بلالارکی و عدد طالبان مصون شده پس که اعظم مخاطر وقت آن بود
که علی قلی خان شاملو از جانب اسمعیل میرزا بحسین بیک شیخ ماموریت گشت و در ماه مبارک رمضان بهرات رسید با بلام آسمانی خبر وفات اسمعیل میرزا مسموع و بایشان وصل
کمال بیم و هراس با ایشان در احیای صبر نموده و شبی که وقوع این امر با پسند شیعیان بوده صبح قریب رسید خبر وفات اسمعیل میرزا در هرات
رسانیده الحق ظهور این حال عجب از غرایب عادت صاحب قرانیست چهارم آنکه بسبب تقدیر مخالفت میانه امرای خراسان و عراق روی داده با
لشکر خراسان و شاهزاده عالی مکان سلطان حمزه میرزا لشکر بخراسان کشیده چون الغر تقی در سر پل خوریان محاربه عظیم وقوع یافت و شکست بر
لشکر خراسان افتاده حضرت اعلی در شاهی کری وارد شکست اعوان و انصار و عصر حسین خان تقریر داد حاتم خان تاتار بیک استاجلو که چون شاهک محب
هر دو رفته زان حادثه سالم مانده تحرم آنکه در حینی که حضرت اعلی در هرات تشریف داشته چون در روح قضا ثبت بود که آن قلعه و مسب او بگیرد
در آمده محصوران مقتول و اسیر گردند میانه جمعی از قزلباشان که باتفاق دگر دوست موافق بودند و دشمن و عناد و مباینه و منع اقبال گردیده و از آنجا
الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت شعار آنحضرت بوده چشم زخم قوی یافته مقتول گردیدند و آنکه بروح حضرت اعلی چند جانشین تیر و خدمت
نیز رسیده بوده و الهی بذات مقدس نرسیده و تقویت جان بروح مقدس حضرت امام الجن و الانس ابو الحسن منسب مقدس تشریف آورده و از آن
مخاطره عظیم سالم ماند ششم آنکه جارسیای عظیم آنحضرت جاری گشته بعنایات یزدانی از امر حق مخلفه شفا یافته و در شیر از بیم اثر دهنبکا و بعد
فراش بوده و لطف الهی تکسانی نمود هفتم آنکه در روز جنگ شغال اعلی که مولانا زمان رکاب قدس گرفتار از ترکیب خطر بخته از دری آورد و شخصی
هیکل زود و دست زکرده دیگری خنجری آبدار بنوروز کشیده و آنحضرت دیده خود با ساب ذی بر ساب ذی بر دل بر سر پیش انداخت آنحضرت بسعادت الهی
الهی دوست بر سر نموده جای سردست آن بر مناوه اسب مبارک گرفته شمشیر از دست او بیرون کشید و از آن مکیده عظیم و صحبای آن مدت
مبارک طول حیات الهی رسیده خاتمه تفصیل این قضایا مرسک در محل خود بهشت گذارش خواهد یافت انشاء الله وحده العزیز چون بسلطنت رسیدند
مملکت امنیت نرفت در ممالک ایران این شیوه مشهور گشت بروز و آمد طوایف بنا بیت دشوار شده بود و آنحضرت در این باب حال بستوده
این اشغال گرنه تحقیق کرد و هرکه در هر دو راهی منظم قاطعان طریق بد جاه است از جهت نظر انعقاد و انهدام این طبقه کماشته در اندک زمانی اکثر

بقتل شهزاده گشت هم

کردن اسمعیل میرزا بچشم هم



این گروه را بکسی مسحی و ترمیم تربیت آورده بعضی را که در میانه ایشان از این قبیله بی دولتان بودند رای دور اندیش مصلحت اندیش گروه در امساک
ایشان گذشته موقوفات گذاشتن کون عطلین خاطر ساخته و ایشان دیرانرا از این عطوفت و احسان بخشش در مقام خدمتکاری و اشتراط نمای خوانها شرف در آمده
خطار اکثر شملک انقیاد و فرمان بذیری در آمده و بعضی دیگر را ضبط شجره سیاست سپرده و خلایق را از شر انطایفه آسودگی بخشیده و امنیتی بمؤجب
طریق گشته و تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک محروسه تردد و آمد و شد آغاز نهادند و حقیقت رفیقه احوال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده وقت
خود بمعیشت معروف داشت که خلایق و رعایا بسبب زمان و دولت ابد مقرونش در مهاد امن و امان آسوده بودند و هرگز دست تعدی اسباب جور در
حال زکرجیان دال ایشان کوتاه گشته باشد بیچه بر فیع نزول که در آزمنه سابقه قرار یافته بموجب تفرقه و پریشانی خاطر خلق است بوده از ممالک بر طرف قرار
داد و وجوهات دیوانی و تحقیقات کلی بر عایا مر عایا داده و انعامات و وجوه مرکوه عراق که قریب بیست هزار تومان عراقی میشود مردم آن را مذهب شنید متفرق
و ممنوع نمودند و سکنه آن ممالک که وسط معموره ایران و مستقر سلطنت ابد بنیان است باین عطیه عظمی از مردم سایر بلاد امتیاز بخشیده و دیگر در ماه مبارک
رمضان کل شیعیان ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده و بعضی از احداث جمیع ممالک را که از قرار عمل دیوانیان قریب بیست هزار تومان
میشد بر عایا تصدق نموده و در دوان ماه مبارک که ایام طاعت است احوال اهل فقر و فقرا و مساکین بمروت و مقارنت عمل یافته عموم خلایق که در عهود
صاحب بکشتند و از رنج تهی دستی رهایی یافتند و جمعی از اشراف و اعیان که بتقارب زمان پریشان حال گردیده بسعادت وراثت حال
از شغل کارخانه شریفه طریق و رضوخ سید او ملک کسب معیشت ساخته بر فاهیت حال روزگار گذرانیده مشغول دعای دولت روزافزون بوده اند
ساکنند و دیگر از اسباب کل رحمیل مساعده و بمجموع از شیعیان عزیز کمال و ارباب عقیدت در حضور داده اند و درباب استخدام با ایشان نصب ق
در نموده و از ثواب آنحضرت بهره مند گشته اند و آنچه تاحین تحریر کتاب خوب یافته مرقوم شده و بعد از این بعد خود الهی جود بخشش الهی بچه وقت شد
غیرش رحمی بامید کرم الهی آنکه سالهای بسیار زنده فرمانده بمکین بوده بدیگر خیرات و مبرات در مرضیات عالیات موفق گرددور دیگر آنکه چون از بدو
طفولیت آنحضرت نصرت و دانش فرمانروایی سرشته بوده و در بسط عدالت و بدوام انصاف آنحضرت مکلف بودند و امداد و معونت کنکاران که بحجه و اعظم
سپهداری و ملکی آرایی و هیبت بر روی بی دست نشاید محروم ماند بعضی در اوایل و در آغاز دولت قوایی کلی بخشیده اند و از وسطوت و حشمت
در اطراف و اکناف منتشر گشته دست تعدی از گریبان امنای بر دوستان کوتاه کرده و از بیم سیاست در بدن ابطال تبرگ و هیبت با هم آمیخته
مخالف و موافق در نیک خواهی فرمانبرداری و قرار و آرام نگرفته در زمرة کسی نبود که بر و جه غیر متعارف قضا قدر بیع بضیافت رسیده و اگر رسیده
زودی بنصف او بنمایند و مقتل بسر جانبی از آن جانب که بمنجر و حکم او از فرمان بداند و دیگری تمیل جز وی بر او شده و بجهت نفاذ امر شریعت
اهل حبس یافته ابد یا از بیم او از ... که از فرمان قضا جریان شما شخلف تواند کرد و قبل از جلوس همایون سیاسی کردندی سیاه ادعا سیاه ادعای طوایف و لشکرها
رفتن سیاق تغلیل نمود بنحوی که لازم و بر او واجب بود که در خانه اش نموده توقف نمود و سیر فرمند کسی که لازم بود بطریق اولی چون ابمنی بهم
از قرار طبع او از ابنای تحقیق سپاهیان و اهل دیوان و ایالات ممالک نموده و حکم فرمود که هر گاه سپاهی در واقع شود و همه سپاهیان بوده لازم باشند
تا جست بمستی ... عهد و غزا قانون و سیاست احوال اهل و عشیرت حاضر گردد و هرکس در هنگام سیاق در خانه توقف نموده و بموجب بیان
حاضر گردد و هر کس از مردم آن الکا حقیقت عرض نماید که فلان شخص استطاعت آمدن سیاق و داشته نیامده بسبب الحکم قتل او واجبات نموده

بشنیدن [illegible]

و اسباب و ما یعرف آن از کسی باشد و اگر مردم آن ایل جانب داری کرده ما نحن فیه را مخفی داشته بعرض نرسانند الطاف غیبیه تبعیض عموم ظهور کرده
سعایت خواهند نمود دیگر هر مرتبه که یساق واقع شده هر کس نیامده تحقیق حالش بعرض اعلی رسیده فی الفور احوال و اسباب او بمخزون تعلق گرفت
و اینمعنی موجب و باعث خلوص گشته هر گاه که یساقی روی میداد و جا داده سوار لشکر رسیده و هیچ آفریده را قوت نبود که در خانه توقف تواند نمود و دیگر
اگر دانش و رای خود و صحبت حضرت اعلی را واقع قوانین سلطنت کنند و درست بیند که در آداب فرمانروائی از آنحضرت بظهور آمده دستور العمل
سلاطین روزگار است و در اینه از جوانی دولتخواهان طوایف قزلباش در ایام استقلال بی اندامی بسیار سر زده عقاید ایشان سست نموده بود همان قدر زمان
صفوی استقلال به پرتو بود رای جهان آرا برین قرار گرفت که قبه انتظام امور دولت مستغنی می نمایند که با انجام مهمات که ضمیر پادشاهان
والا شکوه پرتو ظهور داده و مرغزار جهان عالم صورت داده از ین حیثیت چند تیپ و تادیب این طبقه جمع دیگر را در سلک سپاهیان در آورده
بنا برین جمعی کثیر از غلامان گرجی و چرکس و غیره نژاد را در سلک سپاهیان در آورده و قورچی قاقمی که درین دوره مانع رسم بود تعیین فرموده و چند
هزار تفنگچی قدر انداز از الوسات جغتای و اعراب و غیره و از خراسان و عراق و آذربایجان ملازم رکاب اشرف بوده اکثر ایام مرده و اسلاف هر دولت
مردم جبه و کار آمدنی بوده و حیثیت در اواخر سده دولت شوره جنود و سپاه گیرا از بی اتفاقی ایشان متفرقه گشته در سلک تفنگچیان رکاب اشرف
در آورده که هم رعایا و جنود را بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب بخدمت قیام نموده در معارک کار آزمودگی و فات
عمل خود جمیع امیرانیده را دخل و فرمان نموده و لحی و جوه ایشان جهت فتح قلاع و جاها ضروری بوده فواید کلی بخشیده دیگر هر کس از امرا و اعیان حکومت
ولایتی متعلق شود حفظ سواحل بعهده هر کس بغرابت سپرده و دانسته که بوجهی ضبط نتوان کرد و مال هر کس از تجار و مترددین با سکه مرده دیگر نموده و معرکی
مردم وی نموده و سپاه گر و اصحاب رسانند و الا از عهده جواب خود بیرون آیند و این قاعده در اکثر ممالک جاری ساخته مدتی هست احوال لعلی حفظ
مانده و ابواب تردد و طالبان ممالک محروسه مفتوح گشت دیگر رای صائب بدین اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس سوالی فرمایند اگر کذب
و خیانت همراه بوده جواب بر نهج راستی و صواب دهند زیرا که خلاف گفتن با هر کس حرمت عرض ملتی مذموم است تخفیف باده شاه زمان و عرض
دولت خود نموم ماند و سنگ حرامی منجر شود و باعتقاد آنحضرت دروغ و بی لطفی گفتن جزو اعظم حرام مکلی است و از هر کس که کذب
خلاف واقع سر زده و بعد از ظهور آن در سیاست کاذبین حلقی تامل نفرموده در قتل مرده و در زبانهی حال ایشان کشیده و تغییر ابنای راستی و وفاق
و انواع مراتب حیات و دین و کمال رسوخ و طور و زنجیابی اکثر امرای از شتی آیین اعمال چند سر زده و باشد که مکافات آن غرق بانجانب
از تحقیقات آنسوال فرمانید آن بیچاره غیر از است گفتن چاره ندارد و هیچ مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت گوید گویا بجان لطف از عالم غیب
خبر رسیده و در محفل جمیع طوایف نظور رسیده که حکایتی کرانه کذب آن آن باشد آنحضرت عرضنامه سود فرموده اینمعنی در امور جهانداری و عمل هر روزی
محتاج بجان نیست دیگر این شهریار کامکار بر خلاف قاعده اهل روزگار را نب و آتش را بهیچ کرامتی نداده و ضمیرین را باهم جمع نموده و اخبار
کمال جدت طبع و آتش مزاجی و قهاری و غضب و شکوه و جلال پادشاهی را با جانب حلیت و همواری و دوربین نمادی و دلی جمع کرده
چنانکه از بیم رستم تیش کیتی بگفت شاهی و نطق درویشی دا در هنگام حلم بخت و آهنگ دلی خان فی النکاه وضخامت مردم اهل ودمه
و نوزمان و غیره و نک شخص حسنی و آمیزش سیامه کوه با پدران و برادران یکدیگر زده و ساییر احوال بتفصیل حال قابل که بتفصیل از خوش



و دوامنه و باینده و برادرانه و بی تکلفانه سلوک میشود و مصدریان ای ان مرد که بحرف بی نسبت مشهور آنکه دلیری و جرات سواد ادب باشد زبان
از نعامرا و سلاطین و ملک ظرفانه ما تیز جرات تکلم و حرف زدن نامعقول ندانند تا بغیر ایشان چه رسید و این جرات و شیوه را باکثر جمیع کرده و در طا
طبیعی نهاده و انتظام کلی در توضیح جوابی سلوک و کمی از تشخ قدر سود و سلوک و زرا و تکلف کشیده و عنا ما از کمر و حشی گشته و من کمال حیاء و کمر نارد
از نشانه و رجالش سپرده بی و دیگر از خصایل مرضیه آنحضرت استغنا و ترک تشبث بجمیع مقاصد خاص گزین و دعا حق مدت گزاران و نجبا
سپاهیان اهل نکوکاری و راستی آیین و دابس خاطر رعایت جانب ایشان دربن باره با معنی التفات و توجه مبذول داشته و این شیوه مستور ودار امر حسنه
و هیچ از ابنای روزگار و ارباب قوت و دین دو باب دعوی برابری با آنحضرت نمیتوانند که در سلک عدل گستری و رضا طلبی ثابت قدم باشند
و تجاوز پادشاهانه از ایشان دریغ نداشته بجز حفظ و دفع تقصیری که از بی دانشی و غفلت بظهور آید از صنایع و ایام نعت و عاطفت عدول نموده
از فراغ و همکی بجنود و انحاص پادشاهانه کنند نیز بحفظ شریف و اعتبار آورده مصاحب شده و هر یکی از ارباب عقیدت در زمان جان سپاری دوی الحقوق
که وصیت میات متقاضی ایمن سپار بود مدار باقی کرده و دین دولت اتفاق افتاده بدان که تا صیت بین گرانمایه در شاهراه اخلاص ثابت
و ایثار کرده اند در عایت امانداری کوشیده و از مستوق ایشان مرحمت بظهور می آورند و صاحبان مناصب عالیه از جمله پسران ایشان بحسب
من ودوران وقف شایستگی ان خدا شناسند بنا بر قوت ذاتی و مروت جبلی احیای آن سلسله کرده منصب آنرا به پسران ایشان تفویض می فرمایند
و چون احوال و ذخایر دنیوی در نظر عاقبت بین جمیع نخبات کمتر اعتبار است اگر الوف الوف از مسوقات ایشان آباده نموده بوزن عمت
و اقتضای قاعده مروت و حفظ آداب شریعت بر خلاف اکثر سلاطین عالم نظر التفات بر آن نمی گشته و ترکه او مسلم میداند و تکثر فرض هم حیات
ایشان صرف نمود و گذا این شیوه حسنه نزد کار آگاهان حقایق بین بر جمیع فضایل و حسنات مقدم است زیرا که در اکثر اقالیم سلاطین حشمت
آیین این قاعده مذموم را مستمر داشته اند و آنحضرت بخلاف روش سلاطین ملک آرای این شیمه کریمه را ادنی مرتبه حق شناسی وحق گذاری میداند
و از نعمات این که همواره بتاییدات ربانی و توفیقات آسمانی مؤید و موفق میگردند دیگر بعد از فراغ مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات ضروری
کارخانه خلافت و داد و دهی اوقات شریف را بعشرت و شاد مانی گذرانیده همواره بزم خوبی و مجلس آرایی بوده باقتضای نشاه جوانی و تحریک آن
بزم کامرانی از بعضی بحریح باده و تنکوار و صحبت گلرخان نسیم عذار کام نشاط بوده ریاض خیوه و لذات بزم آنحضرت طراوت می افزاید و این شیوه
بکمال غیرت و آگاهی جمع نموده و لحظه تسیر امور ملک داری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده امور جزوی و کلی و صغیر و کبیر که در ممالک ایران
بی در صد جهان سانح میشود و گویا بر ضمیر منیر پرتو ظهور می اندازد و منهیان کار آگاه گشته اند که اکثر او قات خبر رسیده چنانچه کسی را قدرت آن نیست
که در شهر قزوین یا بسلطنت عراق که تو انکشت گویند و گو قدم نو آن است که سیاح جهان رسیده و گری را منهی ست بظهور یافته و از احوال پادشاهان ربع
مسکون از روم و غیره سیاح کیفیت و کمیت لشکر و آیین و دین و ممالک و طرق و مسالک هر دیار و عزل و نصب والی هر دولت کماحقه واقف و دانا
بوده مطرح آشنایی اکثر سلاطین عالم و پادشاهان اطراف از اقصای فرنگ و روس و هند و ترک و سلاطین با آنحضرت در مقام الفت و نیکی
بوده هر گز درگاه و سده دولتش از تحیص پادشاهان سلاطین و تحف و هدایای ربع مسکون خالی نیست و آنچه در زمان خجسته نشان آنحضرت درین امر
وقوع یافته در زمان آبا و اجداد عالی مقدارش کمتر بظهور آمده و آنحضرت را با هر طبقه آمیزش خاصی است که مافوق آن متصور نیست و ملکات

صحائف و غیره متعارف مرقومی عالم بوده بر صحایف گشت الطاف ایزدی نقش سینه ایشان و اشعار فارسی و تنگنا بوده و بسیار بخاطر دارند و شعر را خوب گفته
فهم و تصرفات می‌نمایند و گاهی بنظم اشعار آبدار تیز زبان بگشایند و در موسیقی و علم ادوار تتبع و عمل سرآمد روزگارند و بعضی تصنیفات آنحضرت
در میان ارباب طرب مشهور و معروف است و زبان نغمه و ارباب ساز و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر و شیرین از آنحضرت بسیار سر میزند
دیگر آثار خیر بسیار از آن حضرت در صحیفه روزگار یادگار است و طبع مایل بانواع خیرات و مبرات و تصدقات و انشاء و احداث عمارات مایل بوده و جمیع
املاک موروثی و کسبی خود را که قیمت عمده آن یکصد و پنجاه هزار تومان بوده وقف حضرت عالیات چهارده معصوم علیهم السلام نموده و حاصل آن را که
بغیر از موقوفات قریب بهفت هزار تومان میشود و وظایف و ادرارات علما و صلحا و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف خیر مصروف می‌نمایند و در کل
مملکت ده یک حاصل سرکار معاون رقم وقف کشیده و در حرف آن بمصارف خیر توجه بدل مبذول [illegible] من السلاطین مخصوص
ذات حمیده صفات آنحضرت است و در ازمنه سابقه و قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده و دیگر [illegible] عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع خیر
و منازل فرح بخش دلگشای با عمارت و باغات و بساتین فردوس آیین [illegible] نموده با تمام آن موفق شده اند اگر بتفصیل هر یک در معرض گزارش آید از
اطناب احتراز نموده در صدد [illegible] قدر مجملی از آن امام مرقوم میگردد والقصه در عمارات [illegible] عالی و معموری و آبادانی [illegible] تمام داده و نیز در مشهد مقدس
توسیع صحن روضه مقدسه و ایوانهای رفیع و عمارات در آن و تعاشی زیب و زینت حرم محترم و احداث خیابان و در دار الارشاد اردبیل
آستانه متبرکه حضرت سید جبرئیل قدس الله سره العزیز که جد بزرگوار قطب الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقه والدین طاب ثراه و جد هفتم حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی است و مجمر طلا بر ضریح و مجمر نقره و دیگر زینتهای مطهره مبارک و تجدید عمارت [illegible] حضرت عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی
و ترتیب عمارت عالیه و ترتیب شریف حضرت سلطان الاولیا المحققین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره و باغ بهشت آسای آن [illegible]
اتمام و [illegible] در صفاهان جنت نشان احداث فرموده اند اول در شهر مسجد جامع عالی واقع در جانب جنوب میدان نقش جهان و مسجد دیگر در برابر
دولتخانه در غایت زینت و صفا و مدرسه و دار الشفا و عمارات قیصریه و بازار میدان مع الحمامات و کاروانسراها [illegible] و درگاه [illegible] طبقه و
و نقاره خانه زرنگار موسوم بیاد بستان و گلدسته و عمارت سه طبقه و حوضهای [illegible] و خیابان موسوم بچهار باغ که [illegible] باغات و بناها
که در دو طرف خیابان مذکور واقعست و پل عالی مشتمل بر [illegible] چشمه بر زاینده رود بسته شده که نظیر آن در صحن گیتی [illegible]
و شهر عباس آباد که در جانب غربی بیرون شهر صفاهان [illegible] احداث شده در غایت صفا و نزهت [illegible]
روضه رضوان و شعبه جنانست و در [illegible] باغ [illegible] آب و گلشن [illegible]
عالی دیگر در بیابان [illegible] اصفهان [illegible] قطاع الطریق محل خوف و خطر [illegible] و دار السلطنه قزوین
درگاه و دولتخانه و نقاره خانه و طبقه زرنگار موسوم است بعمارات نو و کاروانسرای عالی [illegible] و عمارت جهان نما واقع در میدان سعادت
آباد و [illegible] دولتخانه مشتمل بر چندین عمارت مع باغات دلگشا و حمام و کاروانسرا [illegible]
سیاه کوه و فرش راه [illegible] قریب [illegible] هزار تومان [illegible] صرف شده [illegible] استحکام [illegible]
و جاهای خیر [illegible] و در مازندران بهشت نشان شهر فرح آباد [illegible]



عالی و دولتخانه و بناهای کاروانسرا و عمارات و غیره در آن [illegible] بهشت نشان طرح انداخته شده از غایت نزهت و خرمی [illegible] ارباب
بتوطن آن بلده فاخره رغبت نموده و چندین هزار خانوار از مسلم و غیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده اند [illegible] ایام در ظل معدلت [illegible]
جسته اند و الیوم شهری بآن عظمت و شوکت و ازدحام [illegible] در بلاد اسلام بوده باشد و عمارات و [illegible] مرغوب واقعه در ساری و اشرف
و دیوانخانه و عمارات عالیه [illegible] و دولتخانه و در نطنز [illegible] و جمیع عمارات عالیه [illegible] حمام و غیره در
عباس آباد و در [illegible] نطنز و کاشان و در دار السلطنه تبریز [illegible] و تعمیر عمارت مسجد [illegible] و همدان و در شهر [illegible]
کوه بیستون [illegible] جهت نزول [illegible] عمارات [illegible] در جمیع امور [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] جلوس سعادت مانوس [illegible] فتوحات [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان و والی مرو [illegible] آنحضرت [illegible]

قزوین به تسخیر آن ولایت توجه نموده او را بدست در آورده قلعه ایروان و [illegible] را ضمیمهٔ ممالک خراسان ساخته و در همین سال سنه
عشر و الف بجهت تادیب اوزبکان و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه اندخود را که در متانت و استحکام شهره و معارف
و سلاطین ماتقدم را که اراده تسخیر آن نموده اند [illegible] به تسخیر آن کمر محاصره بر میان بسته در روز دوم فتح نموده تا بیست روز در
شهر و ضمیمه اقامت نصب فرموده و باقی خان برادر دین محمد خان که پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن گشته جرات مقابله بجا نیاورد
و انواع [illegible] حادثات داده با سعادت مراجعت فرمودند چون در نهاد غیرت شاهانه و کیفیت حمیت پادشاهانه تصمیم نمود که ممالک موروثی
آذربایجان و شیروان که در تصرف رومیان مانده و امرا و پاشایان سرحد تبریز جلالی شده و الوار را پیش گرفته بودند که موجب نقض عهد و پیمان
پیشین بود در فصل پائیز توشقان ئیل سنه احدی عشر و الف عزم استرداد آن نموده و حرکت آمده در ظرف یک هفته بر شهر تبریز با علی پاشا و [illegible] آذربایجان
مصاف داده او را منهزم و منکوب و اسیر کرده و لشکرش را طعمهٔ شمشیر ساخته و قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست در آورده و از آنجا متوجه نخجوان
گشته و بعد از تسخیر قلعه آنجا محاصره ایروان نموده و مدت محاصره بهفت ماه کشیده عاقبت الامر آن قلعه حصین رصین که [illegible]
بود مسخر گردید بعد از آن لشکر [illegible] چغال اغلی سردار که از جانب پادشاه روم بمقابله آنحضرت مامور شده با تمامی [illegible] آذربایجان آمده در حوالی
قشلاق نموده بود در بهار سنه [illegible] در ظاهر شهر [illegible] بین الفریقین محاربه اتفاق افتاده و چغال اغلی منهزم شده روی بوادی فرار آورده و
همین حال لشکر [illegible] و [illegible] آورده متوجه تبریز شده [illegible] و [illegible] روی داده [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] و چغال
مذکور [illegible] بیاد فنا داده و بعد از وقوع این فتح [illegible] لشکر بجانب قراباغ کشیده و قلعه گنجه را
محاصره نموده و بعد از [illegible] ماه [illegible] و حاکم قلعه [illegible] که در قلعه داری ساعی بود [illegible]
و از آنجا متوجه تسخیر قلعه تفلیس [illegible] شده [illegible] و مستحفظان [illegible] کنند [illegible] و قلعه [illegible]
یافته و چون خاطر از آن قلاع جمع گردید روی همت به تسخیر قلعه شیروان آورده قلعه شماخی را [illegible]
فرموده آن حصن رفیع البنیان که [illegible] با فلک الافلاک [illegible] بزور بازوی همت و نیروی اقبال مسخر نموده [illegible] احمد پاشا
حاکم قلعه را با کل رومیان محصور بقتل در آورده و قلعه [illegible] و سایر قلاع شیروان بحیطه ضبط در آورده و چون [illegible]
و صولت قاهره پادشاهی [illegible] صلح کرده [illegible] استدعای [illegible] مصالحه [illegible]
کرده و آنحضرت [illegible] استقامت ملک و رفاهیت [illegible] ایشان [illegible] آمده [illegible]
مجاهده [illegible] و [illegible] در [illegible] قدوه ملک [illegible]
گشت اکنون [illegible] قلم [illegible] تفصیل وقایع و [illegible] حالات آن [illegible] و قضایای ایام سلطنت [illegible]
[illegible] صحیفهٔ اول در ذکر ولادت با سعادت همایون و قضایای ایام طفولیت و قصهٔ ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا
و [illegible] جلوس همایون بر تخت [illegible] الشمس الشارق فی وسط السماء
[illegible] دیوان رفیع الارکان قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء منصب والای سلطنت و کامرانی [illegible]



قضا پیرای فلک تقدیر گردد و اگرچه در بدایت حال حسب ظاهر انواع شدائد و محن [illegible] حال حضرت اعلی صاحب اقبال [illegible] که هر یک از
ظاهر [illegible] عالم کون و مکان موجب قطع تعلقات [illegible] ذات مقدس [illegible]
سوی [illegible] حوادث [illegible] عاقبت الامر [illegible]
ظهور [illegible] قضایای کرامت [illegible]
که [illegible] عالم [illegible]
مصداق این مقال صورت احوال گرامی حضرت شاه دین پناه [illegible] لطف [illegible] کلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حوادث روزگار گردیده و عاقبت به نیروی
اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال [illegible]
[illegible] کرامت [illegible] فی الارض [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت در ایام کشورستانی [illegible]
[illegible] خواهد یافت [illegible]
[illegible] سعادت و اقبال [illegible] شب دوشنبه غره شهر رمضان [illegible]
[illegible] ثمان و سبعین و تسعمائه [illegible] از جانب افق [illegible]
که [illegible] طالع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سیر و فضلا و مأوای کبری و معدن علیا میر ابوالقاسم پرتو سیادت و سلطنت پناه امیر عبدالله خان والی زمند است که از راه غفران پناه
سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است و از آنحضرت از جمله سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و معارج مقامات صوری
و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده و در اول حال بتوفیق الهی و از حسن جهت از تشتتات نفسانی کوتاه کرده و قدم در وادی مجاهده
درویشانه نهاده و بعد از ارتقا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان [illegible] انتظام ممالک طبرستان و رفع حال زیر دستان او [illegible]
توجه [illegible] امر الهی حواله شده بود بموجب تقدیر [illegible] ان شتافته در آن دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه و مدرسه احداث [illegible] مرجع
اخلاص خواص و عوام آن ملک گشته والی آن ولایت که از قبیله چلاویان بود از هجوم مریدان و ازدحام خلایق هراسیده [illegible] در مقام تعدی در آمده [illegible]
رفع [illegible] بآنحضرت واجب گشت در مقام مدافعه در آمده و بظفر و نصرت اختصاص یافت و در آن ملک خروج بسیف کرده و سلطنت صوری را با
معنوی جمع کرده و تفصیل احوال آن خجسته مآل بموجب [illegible] ظهیر الدین مولف تاریخ طبرستان مفصل در رشته تحریر کشیده و دولت [illegible]
مجملی از آن [illegible] درج شود و چون تحریر آن موجب اطناب کلک سخن پردازان [illegible] شروع در مقصد [illegible] آباء و اجداد
عالیمقدار آن محمد [illegible] بوده و چون آن [illegible] دولت و [illegible] سلطنت کامرانی [illegible]
[illegible] خلافت و جهانبانی [illegible] طالع فرخنده [illegible] آن تفریح اقبال معلوم بود
که [illegible] آفتاب دولتش [illegible] سعادت [illegible] ضیا بخش عالم و عالمیان خواهد بود و [illegible] رافت و [illegible]
خواهند [illegible] تاریخ [illegible] هفت اقلیم [illegible] نظم [illegible] که مال [illegible]
که بکل جهان گشت مقیم [illegible] سال مولود وی [illegible] طبع سلیم [illegible] تاریخش گفت [illegible] هفت اقلیم
بعد از طلوع آن [illegible] اقبال [illegible] تعیین اسم سامی آن قرة العین [illegible]
[illegible] این اسم موسوم کرده [illegible] نواب سکندر شان [illegible] جنت مکان رسیده بود [illegible]
[illegible] این بیت بزبان مبارک [illegible] شعر [illegible] میر غازی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] صفات جلال و جمال [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] خاقان جنت مکان [illegible]
[illegible] سلطنت و اقبال [illegible] مبارک [illegible] چهل ستون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] سلطنت [illegible] تخت شاهی
[illegible] آفتاب دولتش [illegible] اقبال [illegible] مقام فرح بخش [illegible]
این دولت روز افزون [illegible] سلطنت و کامکاری [illegible]
[illegible] ایام [illegible] اقبال [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] احوال آن خجسته [illegible] ایام رضاع [illegible]



گرانمایه عالیشان [illegible] انتقال [illegible] احوال خیر مآل [illegible] نواب سکندر شان [illegible] قضا
[illegible] والد بزرگوار [illegible] هرات [illegible] شاه قلی سلطان [illegible] نواب سکندر شان [illegible]
[illegible] نواب جنت مکان [illegible] میرزا [illegible] شاه قلی سلطان
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] والد بزرگوار [illegible] هرات [illegible] شیراز [illegible]
سکندر شان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] هرات [illegible] شریف [illegible]
[illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]
[illegible] عباس میرزا [illegible]
[illegible] هرات [illegible] سلطان حمزه میرزا
[illegible] نواب [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] نواب سکندر شان [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] هرات [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] نواب [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] سلطنت خراسان [illegible] تخت سلطنت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] صاحب اقبال [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خراسان [illegible] سکندر شان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شاه قلی سلطان حاکم هرات [illegible]
[illegible] نواب سکندر شان [illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] علی خان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سعادت [illegible]
انقضای ایام ارتحال شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] جنت مکان [illegible]
[illegible] سلطنت ممالک خراسان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

سلیمان شاه و واله

ذکر قضیه رحلت شاه جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible]

میرزا را با [illegible] خان بهرات فرستاد و آنحضرت در خدمت والد بزرگوار می بود و بعد از ارتحال خاقان گیتی ستان فردوس آشیان در سن دوازده
سالگی بر تخت فرمانروائی ایران جلوس فرموده با وجود خردی سن و کثرت مخالفان بتائید الهی و عنایات ربانی صاحب [illegible] و قتل
از همه امور خطیر سلطنت و فرمانروائی که [illegible] بیرون از حوصله [illegible] و [illegible] بمرتبه [illegible] و اوصاف حمیده آن برگزیده الهی از تحریر و احصا
بیرون است و شرح حالات آن خاقان جنت مکان و قضایائی که آنحضرت را روی داده از محاربات عظیم الشان با طوایف اوزبک و روم و تسخیر ممالک روم
و تسخیر دیگر ولایات و حوادث [illegible] که منظور آمده و [illegible] در [illegible] شده و مفصلا مرحوم [illegible] بیک مورخ در کتاب احسن التواریخ مرقوم
گشته بیان کرده و آنحضرت دار السلطنه قزوین را مقر سلطنت نموده [illegible] کشیده و [illegible] مرتبه شرف ارتحال کرده [illegible]
از [illegible] گرامی شده و در ایام [illegible] شاهزادگان رفیع مکان و امرای عظام که در پایه سریر اعلی بودند [illegible]
در [illegible] سلطنت [illegible] خالی کرده چون نواب سکندر شان اکبر فرزند شاه جنت مکان بود بسبب ضعف باصره چند سال بود
که در [illegible] و حاصل [illegible] و بودند [illegible] ولی عهدی و ضبط ممالک ایران و طوایف [illegible] قزلباش [illegible] اکثر [illegible]
خواهان اسمعیل میرزا بودند [illegible] شاهزاده [illegible] وقتی [illegible] خاتمه [illegible] قدرت خالق [illegible]
و نظر [illegible] آنحضرت [illegible] اقدس [illegible] و قرار [illegible] امرا [illegible] دولت بودند [illegible]
خان [illegible] و [illegible] بیک [illegible] ترکمان و [illegible] سلطان [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] وقوف [illegible] سال [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و [illegible] میرزا [illegible] شاهزادگان [illegible]
بود و [illegible] سلطنت شاهزاده [illegible] سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] اتفاق [illegible] صدر الدین خان [illegible] والده [illegible] میرزا بود [illegible]
[illegible] والده [illegible] میرزا بود [illegible] شاهزادگان [illegible] سلطان مصطفی میرزا که [illegible]
بزرگ [illegible] سلطنت سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان [illegible] دولت [illegible] شاهزادگان [illegible]
داشت و حسین قلی خلفا [illegible] و امیر اصلان سلطان [illegible] ترکمان [illegible] اسمعیل میرزا اتفاق نموده [illegible]
شاهزادگان [illegible] پریخان خانم که [illegible] از [illegible] در خدمت والد بزرگوار [illegible]
و صاحب رای [illegible] و [illegible] شاهزادگان بود [illegible] سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت [illegible] ولی عهدی [illegible]
و [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] سلطان سلیمان میرزا [illegible] پریخان خانم بود و سلطان محمود میرزا که [illegible] و سلطان محمد
میرزا که [illegible] بود [illegible] سلطان [illegible] خانم [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] و [illegible] صوفی [illegible] حیات [illegible] دیگر [illegible]

١٥٤

[illegible] وصیت کرده اند [illegible] الغرض [illegible] ارتحال آنحضرت [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
کری [illegible] و چون نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا [illegible] اکبر شاه جنت مکان است و بسبب ضعف باصره [illegible]
و حاصل [illegible] امر خطیر سلطنت [illegible] اسمعیل میرزا که [illegible] قزلباش [illegible]
سلطان حیدر میرزا [illegible] شاهزادگان [illegible] امرا [illegible]
قزلباش [illegible] که [illegible] سریر اعلی [illegible] جانب [illegible] جنت مکان [illegible]
[illegible] جنت مکانی [illegible]
پریخان خانم [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] نواب جنت مکان [illegible] حسین قلی خلفا [illegible]
و امیر اصلان خان [illegible] حسین [illegible] امیر اصلان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] حسین بیک [illegible]
[illegible]

رکاب شاهزاده‌ها سلطان مصطفی میرزا مرده و شاه‌نه‌ آمدند و در بیرون دالّچه جلو و متعهدان [illegible] سخنان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نشده بود از جمله [illegible] ... اسمعیل میرزاییان وا از کرد و حسین بیگ یوزباشی حسین قلی خلفا را مخاطب ساخته
گفت که [illegible] است که در میان قزلباش [illegible] جماعت را [illegible] ... که سر مبارک پادشاه
و ولی نعمت ما سلامت است [illegible] ... صاحب این [illegible] ... مقدم در طریق [illegible]
شاه و حسین قلی خلفا و اتباع او [illegible] ... نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا [illegible]
اسمعیل میرزاییان [illegible] ... نواب جنت مکان [illegible] ... واقف گشته [illegible] زال بیگ [illegible]
که طریق مسعود [illegible] ... مشغول [illegible] ... متفرق گشته و سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] ... کامل شامل ذات مبارک گشت [illegible]
[illegible] ... صاحب قدرت [illegible]
[illegible] ... نمودند [illegible]
سلطان سلیمان بن سلطان سلیم پادشاه روم [illegible] ... سلطان مراد خان [illegible] ... نواب جنت مکان [illegible]
[illegible] ... سلطان سلیمان [illegible] ... سلطان مراد خان [illegible]
حسین بیگ یوزباشی [illegible] ... سلطان حیدر میرزا [illegible] ... نواب [illegible]
[illegible] ... سلطان حیدر میرزا [illegible] ... حسین بیگ [illegible]
[illegible] ... ذات مبارک [illegible] ... زیارت امام [illegible]
[illegible] ... نواب [illegible]
[illegible] ... حسین بیگ [illegible]
[illegible] ... نواب جنت مکان [illegible]
[illegible] ... سلطان مصطفی میرزا [illegible]
[illegible] سلطان حسین بیگ [illegible]
[illegible] ... حسین بیگ [illegible]
[illegible] ... نواب جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible] ... شاهزادگان [illegible]



[illegible] ... سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] ... سلطنت [illegible]
سلطنت و جهانبانی [illegible] ... پادشاهی [illegible]
[illegible] ... سلطنت مبارک [illegible]
[illegible] ... خزاین [illegible]
مبارک [illegible] ... پادشاهی [illegible] ... اسمعیل میرزاییان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] ... اسمعیل میرزاییان [illegible]
[illegible]
[illegible] ... اسمعیل میرزا [illegible] ... سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... سلطنت [illegible]
[illegible] ... سلطان سلیمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... سلطان [illegible]
[illegible] ... حیات [illegible]
در این وقت تاریخ واقعه و نسبت که ذات مقدس
[illegible] جنت مکان و سایر شاهزادگان عظام و امرا و ارکان دولت و بزرگان هر طایفه که در هنگام
[illegible] شاه جنت مکان انتظام بخش ممالک ایران بوده‌اند در رشته تحریر کشیده [illegible]
[illegible] ... احوال ایشان [illegible] ... شاهزادگان [illegible]

اولاد جهانگیران از پسر و دختر زاده و دختر هشت و هفت نفر بوده اند پسران صلبی نه نفر اند اول نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه که اکبر اولاد شاه جنت مکان
بود از صبیه علیه [illegible] سلطان موسی موصلو ترکمان بوجود آمده و در زمان ارتحال والد جنت مکان چهل و پنج ساله بود و در
دار الملک شیراز اقامت داشت از او پنج پسر پادشاهزاده بوجود آمدند اول سلطان حسن میرزا که از صبیه میر عبد العظیم [illegible] حسینی که از امرای معتبر گیلان بود
قاضی جهان بود متولد شده در حین فوت هژده ساله بود و در زمان جنت مکان اقامت داشت و احوال او در زمان سلطنت حضرت اسماعیل
میرزا تقریر ده [illegible] جهان [illegible] دوم شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم شأن مهد علیا [illegible] میر عبد الله خان [illegible]
مازندران متولد شده در آن وقت ده ساله بود و [illegible] سیم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که از نواب مریم شأن مهد علیا
گشته در آن وقت پنج ساله [illegible] تشریف داشت چهارم ابوطالب
میرزا که [illegible] شاه جنت مکان از نواب مریم شأن متولد شده در حین ارتحال [illegible] پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه
جنت مکان [illegible] در دار الملک شیراز [illegible]
گشت [illegible] دوم شاه جهانگیران اسمعیل میرزا که [illegible] متولد شده [illegible] مرحوم ملک جهان گشت [illegible]
[illegible] ساله بود و در آن وقت [illegible] مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی [illegible]
سیم سلطان حیدر میرزا که والده اش [illegible] گرجستان [illegible] شاه جهانگیران [illegible]
[illegible] چهارم سلطان سلیمان میرزا که [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] پنجم سلطان مصطفی میرزا که والده اش [illegible] شاه جنت مکان بود در آن وقت [illegible] ساله بود [illegible]
[illegible] ششم سلطان محمود میرزا که [illegible] متولد شده [illegible] ساله بود [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible] هفتم امام قلی میرزا که [illegible] ساله بود [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] هشتم سلطان احمد میرزا که [illegible] شاه جنت مکان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] نهم سلطان علی میرزا که [illegible]
میرزا [illegible] ابراهیم بیگ [illegible]
[illegible] اول [illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] سلطان بیگم [illegible] جمشید خان والی گیلان [illegible] چهارم [illegible] سلطان بیگم [illegible] شاه علی بیگ [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] حاکم هرات [illegible] پنجم مریم بیگم [illegible]
[illegible] نواب سکندر شأن [illegible] احمد خان والی گیلان [illegible] سلطان [illegible] نواب سکندر شأن [illegible]
موصلو ترکمان حاکم تبریز [illegible] خانش بیگم که [illegible] سلیمان خان [illegible]

خواهرزاده شاه جنت مکان بود [illegible] در [illegible] بود و [illegible] شاه نعمت الله [illegible] میران یزدی [illegible]
دختران از [illegible] بوجود آمده و در تفصیل [illegible] ابراهیم میرزا [illegible] شاه جهانگیران [illegible]
سلطان حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان حاکم قندهار بود و از پسران او [illegible] مشهور شده محمد حسین میرزا که در خدمت شاه
[illegible] ساله [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] قندهار [illegible] در خدمت والد بود [illegible] حال ایشان [illegible]
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] ملک جهان [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] شاه جهانگیران [illegible]
[illegible] شاه جهانگیر [illegible]
[illegible]

امرا و ارکان دولت شاه جهانگیران [illegible] امرای عظام و خوانین والا مقام سلطانان [illegible] که در حین ارتحال در تبریز [illegible]
[illegible] تفصیل
[illegible] طوایف قزلباش [illegible] خاقان گیتی ستان
[illegible] شاه جهانگیران امرای بزرگ و خوانین [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible]
دولت [illegible] خان [illegible]
قلی میرزا [illegible] سلطان [illegible]
امرای خراسان در هرات [illegible] شاه قلی سلطان [illegible] حاکم [illegible]
خان [illegible] حاکم [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] مصطفی سلطان
[illegible] خراسان [illegible]
شاه جنت مکان [illegible] خان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حسین قلی [illegible]
[illegible] شاه قلی خلیفه [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] خلیفه [illegible] ابراهیم خان [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] نواب سلطان محمد میرزا [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] خراسان [illegible] شاه قلی خلیفه [illegible] حاکم [illegible] خان حاکم کرمان [illegible]

بوده در زمان شاه اسمعیل میرزا [illegible] شد اسکندر خان که در هزاره جریب بوده و اسمعیل قلی سلطان که حاکم فراه بوده و دیگر امرا [illegible]
منظور نظر اختصاص نموده و [illegible] قاجار بوده خلیفه [illegible] بیگلربیگی قراباغ و [illegible] سلطان علی میرزا شده بود و اما هنوز در درگاه
معلی بوده میرزا سلطان علی از امرای معتبر درگاه معلی و دیوان بیگی بوده و علی خلیفه [illegible] حاکم دامغان و بسطام بوده و از طایفه تکلو [illegible] حسین
در گیلان بوده و [illegible] خلیفه در گیلان بوده و از خواص ایشان [illegible] خان در [illegible] خواص بوده و حمزه سلطان از امرا و خواص حاکم [illegible]
محمد سعید بوده و از [illegible] سلطان میرزا معتبر بوده و از اکراد [illegible] خان از امرای درگاه معلی بوده و حاکم [illegible] گیلان بوده و از اولاد تیمور [illegible] — از طایفه اکراد
حاکم [illegible] بوده و شاه رستم عباسی حاکم [illegible] و از لرستان بوده و خلیل خان [illegible] منصور [illegible] و صدرالدین خان و [illegible] معصوم بیک
صفوی از امرای درگاه معلی بوده و در خدمت سلطان حیدر میرزا بوده و سلطان [illegible] و نقبای نجف اشرف [illegible]
کمونه بود که در زمان خاقان گیتی ستان [illegible] بظهور آمده بود [illegible] در سلک امرا منتظم شده بوده و در [illegible]
عالیه ایشان [illegible] شاه جنت مکان [illegible] گردانید و از امرای معتبر درگاه معلی و صدور شرف نقابت بوده و دیگر امرا و حکام
در ممالک محروسه از هر طایفه بودند که [illegible] و ارباب مناصب [illegible] از هر طایفه جمعی کثیر در درگاه معلی
که اگرچه بعضی بامارت سرافراز شده بودند اما در اعتبار [illegible] از امرا بودند ذکر سادات عظام و فضلاء کرام زمان شاه جنت مکان که [illegible]
بعضی در درگاه و بعضی در ممالک محروسه بودند اگرچه مناسب این بود که [illegible] احترام این طایفه علیه تمامی [illegible] شاه [illegible]
عالیشان رقم زده کلک بیان گردد اما چون تاریخ [illegible] عبارت [illegible] بذکر سادات عظام و علمای انام [illegible]
[illegible] که در درگاه معلی بودند میر غیاث الدین محمد میر میران که آبا عن جد از اعاظم سادات حسینی اصفهان نقیب النقبا بوده در درگاه معلی [illegible]
صدارت عظمی سرافرازی داشت و [illegible] و پرهیزکار بود و میرزا [illegible] خلف صدق او از افاضل و دانشمندان روزگار بود و میر غیاث الدین
محمد میر میران [illegible] ولد شاه نعمت الله که شرف مصاهرت [illegible] سرافراز شده بود [illegible] گشته [illegible]
[illegible] ممالک اسلام داشت و مریدان سلسله شاه نعمت الله ولی [illegible] سلوک کرده و اقتباس از سعادت [illegible] حاصل [illegible]
و [illegible] آن سلسله [illegible] سادات یزد بوده و شاه [illegible] سید [illegible]
[illegible] در درگاه معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان سلسله [illegible] شاه [illegible] صفاهانی [illegible]
معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان آن سلسله بوده و منصب قضای عسکر داشت و نجابت و تشرع و پرهیزکار بوده و میر سید حسین مجتهد کرکی
جبل عاملی دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی [illegible] شاه جنت مکان از جبل عامل آمده [illegible] شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعیه [illegible]
[illegible] قیام داشت و بعد از آن در درگاه معلی [illegible] منظور نظر التفات شاه جنت مکان شده صاحب [illegible] و فطرت کامل
و حافظه عظیم بوده [illegible] فصیح تکلم مینمود [illegible] فصل قضایای شرعیه شده و جمعی کثیر [illegible] رجوع مینمودند [illegible]
کتاب [illegible]
[illegible] میر فخرالدین سماکی استرابادی از افاضل علما و دانشمندان روزگار بوده در درگاه

منظور نظر حضرت خاقانی بوده و جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول بدرس او حاضر گشته استفاده علوم مینمودند [illegible]
نجف اشرف و شاگرد بی واسطه شیخ زین الدین علیه الرحمه بوده در درگاه معلی منصب پیشنمازی داشت و مورد شفقت شاهانه [illegible] متقی و پرهیزکار بوده
عربی را بسیار خوب [illegible] و در علوم فقه و حدیث مرتبه عالی داشت و اکثر اوقات [illegible] از سادات مرعش [illegible]
در درگاه معلی منصب صدارت [illegible] داشت و جامع کمالات صوری و معنوی [illegible] در علم اصول و جدل سرآمد روزگار بوده و در حدیث خوب مهارت
[illegible] صحبت [illegible] مطبوع الطبایع بوده و همیشه در مجلس بهشت آیین [illegible] اختصاص [illegible] میرزا احمد [illegible]
[illegible] سید شریف شیرازی دخترزاده قاضی جهان وزیر قزوینی بوده [illegible] در درگاه معلی [illegible] نجابت و فضل و صاحب کمال [illegible]
[illegible] بسیار خوب [illegible] در ایام [illegible] در مسجد جامع قزوین [illegible] اشتغال مینموده و جمعی عظیم در پای منبر [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible] اما بعضی اوقات [illegible] التفات [illegible]
[illegible] میر ابو الولی [illegible] میر شاه [illegible] شیرازی [illegible] میر ابو الولی
فاضل فقیه [illegible] تشیع [illegible] در فضایل و کمالات [illegible] در اول [illegible] مشهد مقدس رضوی [illegible] الف الف صلوة و تحیة
[illegible] سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده معزول شده [illegible] آمده [illegible]
[illegible] منصب [illegible] حضرت سلطان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] منصب [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] میرشاه محمود [illegible] فاضل بوده [illegible] منصب شیخ الاسلامی [illegible]
[illegible] سادات [illegible] فاضل و دانشمند [illegible] میرزا جان [illegible]
[illegible] علوم [illegible] میر محمد [illegible] سادات [illegible] فاضل [illegible]
[illegible] شیخ زین الدین علیه الرحمه [illegible] سلطان العلماء میر غیاث الدین منصور [illegible] — [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] علمای و افاضل درگاه معلی [illegible] میر فخرالدین
[illegible] علوم منقول و معقول [illegible] فضایل و کمالات [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] شاه [illegible] هجری [illegible]
[illegible] جامع الکمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق [illegible]
[illegible] علوم از حکمت و کلام و فنون ریاضی و طب و فقه و تفسیر و حدیث [illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] و کلام است شرح [illegible] و تفسیر قرآن [illegible]

موسوم است و رساله من عمال که با تقاقات مسمی گشته و حواشی البیان و حواشی جامع الرموز و حاشیه شرح مختصر اصول و بر تصنیفات و تعلیقات کثیره
و شرح الفیه شیخ شهید و رساله عصیر و غیره رساله و کتاب دیگر از تصانیف او که صورت تصنیف پوشیده داشت و حافظ این مرتبه ایست که از ...
حال الی غایت هر لفظ عبارتی که بنابر طبیعت سپرده و حفظ آن شرط است کما ینبغی کماهی آورده و عرفی از آن غفلت نورزیده و در ...
انتهالی دارد و خلاصه اوقات حیاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهی میشود و گاهی نظم اشعار که در آن مرتبه عالیه است زبان گشوده
تخلص عینا می‌نماید و در قصاید و غزل و مثنویات معانی رنگین و حکایات و نکات دلپذیر بر زبان جناب رابسته و افاده و ابداء ... این رباعی
در نعت حضرت رسالت پناهی تمنا و تبرکا از منظومات او ثبت افتاده رباعی ای شمع رسل و دو کون پیرامونت افلاک کمی بشمره پایه تست
ترا پایه نعت تو عجب ای نور زمین و آفتاب در سایه تست والیوم در دار السلطنه اصفهان مسکن دارد و میگوید و هرسال ها بنیاد
افزای گلشن روزگار و در طلب علوم از پرتو انوار خاطر آفتاب اثر او مستفید و مستفیض گردند میر محمد مومن استرابادی از سادات عظام
با خواهرزاده میر فخر الدین سماکی بنایه فضل مستدین بنکو اخلاق و صاحب طبیعت بود و گاهی بنظم اشعار می‌پرداخت و قصاید و رباعیات ...
دارد و در علوم عقلی و رساله تصنیف نموده که تا غایت در آن علوم مثل آن رساله تالیف ننموده اند و در صلاح و تقوی در به عالی داشت و در ...
شاهزاده عالمیان سلطان حیدر میرزا قائم داشت بعد از وقوع واقعه او بدیع میرزا اسمعیل میرزا بتاب توقف ایران ننموده روی بجانب ...
رفت از وادی عظام مرتب تهیه و ترتیب و رفت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده در انجا بجانب منتهی شده در مرتبه وکالت و منصوبی بافت و اکنون ...
تاریخ هجری بمجلس عشرین الف رسیده و در قید حیات است و مستفیض و بهره یاب بوسیله او از معاملات قطب شاهیه متمتع می‌باشد میر گلان استرابادی
از سادات عظام استراباد است و از اقوام میر فخر الدین بود و در علم فقه مهارتی تمام داشت و طبیعتش خوش صحبت و نزاکت و صلاح بود و در
شاه جنت مکان بتولیت محال و قفی حضرت عالیه معصوم که ضمیره اعانی شاه جنت مکان وقف نموده تولیت و نایب جنت مکان داد
ما دام او که سید نشین تخت بادشاهی باشند تفویض نموده قائم داشت و به وفور دیانت و راستی اتصاف داشت میر سید علی خطیب
استراباد بود و است و در درگاه معلی منصب خطیبی و خطابت داشت و بعضی اوقات تحت الحلیک بود و در امر معروف و نهی منکر مبالغه
نا میرود افراطی بجانبی قایم گشته برپا از غرض و نوعی میشد و از مشی مزیح و استیلا نفس اماره او طبقه علما و فضلا ملاحظه زندگانی میکرد و ...
آن از دست و زبان آن میرحضیه میر طاهر کاشی از سادات عظام کاشان در درگاه معلی است و از میر سید علی خطیب بود و میر زین العابدین
محتسب او نیز از سادات عظام کاشان است بمیر دکل اشتهار داشت و از امام میر یحیی قزوینی بود و در درگاه معلی منصب عظیم ...
دار السلطنه قزوین داشت او نیز بجانب میر سید علی خطیب و میرطاهر در میر امور حقه بر ایشان بود و میر شجاع الدین محمود اصفهانی از سادات
عظیم القدر عظمت کرد و آن ملک بسیادت عظام علما مشهور است بسیار فاضل و دانشمند و صاحب فطرت عالی و در علم و منقولات ...
مرتبه روزگار و مجلس شریفش مرکز طلبه علوم و درس و بحث عالی بوده و از فرحت فقرا و درویشان و طلبه علوم را از عاطفت ...
رعایت مینمود و میرزا ابراهیم همدانی از سادات عظیم الشان حسینی است و بعد از پدر در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او در
قزوین در خدمت علامه العلما میر فخر الدین سماکی استرابادی کتاب علوم عقلیه نموده و در تحقیقات ترقی عظیم کرده و بعد از انتقال شاه جنت مکان

در همدان منصب موروثی قضا داشت او خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا میگشت و نایبان تحمل آن شغل و فیصل مرافعات می‌بردند و قضا
میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف معانی و مباحثه کرده و جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفید میشدند و در معقولات تحقیقات خوب می‌
دقیق دارد و حل شرح حاشیه اثبات واجب ملا جلال و شرح الهیات شفا و شرح اشارات و رساله متنوع و غیره نموده در زمان دولت
اعلی کریمانه روی بعلی آمده منظور انظار التفات خسروانه گشته از پیش رضا نشان داده و از سادات مجوز بالتفات و افزودنی بهره ور گشته
کمربسته نوازی مخصوصه تو مان مختلف شده و او بدار الدوله سلمیی سکبا گرده اند و در سال مطابق عشرین الف هجری که از معرکه حسابان
انصراف یافته روانه همدان شد و در اواخر حال زندگانی او ظلم گشت میر ابو طالب از سادات امامی اصفهانی و متولی مقبره شریفه منسوبه بامام
و قبلة العارفین امام زین العابدین و اولاد و احفاده بوده و در اصفهان نیز باتقاء خود و در معقولات و تحقیقات خود از اقران در تبعیت میر سید علی
شوشتری و اهمه میر است به صدارت گشته از حال وی و استقلال در خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبه صدارت نموده و کرم بود و او
اقرا ایام حیات بجهت کبر سن و ضعف بنیه از آن شغل و منصب معزول بود و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار رضیه رضویه بوده در مشهد مقدس معلی اقا
داشت سید آدمی بزرگ و بکرم و بذل و کار و فضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بوده در ایام منصب و هم پس از آن بمیر کاری خود و او
صلح اقوام و دیگر و آباء و اجداد ایشان در ولایت شوشتر جناب بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده اند میر عبد الوهاب برادر میر موسی ... از جانب او
و هم منصب و رتبه امارت و قول میرزا زبده و حکومت شرعیات و عرفیات آن ملک و رای و روایت او منصوص شده بود و میرزا ابو القاسم
سادات عظام اصفهان بود که بسیادت نجیبه و رفاهیت اشتهار داشته و در سرکار کمال الدین حسین بخدمات سرکار شرعی قیام داشت و میر کمال
الدین استرابادی از اعاظم سادات عظام استراباد بود و در اواخر ایام حیات جنتمکان منصب نیابت سرکار فیض آثار رضیه رضویه میرزا افزوده گشته
در مشهد مقدس معلی بخدمات خود مشغول بود **ذکر طبقه علما و مشایخ** شیخ عبد العال خلف الصدق مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی است در علوم عقلی
و منقول مهارتی و کار بسیار خوش محاوره و نکته سنج و صاحب اخلاق بود و در حیات او مستقل رتبه عالی اجتهاد و تمکن داشت و اکثر اوقات
در عهد دولت کاشان اقامت نموده درس و افاده علوم اشتغال مینمود و جمعی را تفصیل قضایا شرعیه و اصلاح بین الناس می‌گماشت و گاهی بدار
معلی آمده شاه جنتمکان در تعظیم او نهایت مبالغه میفرمودند و حضرت باب سعادت مآب مینمودند و او در اواخر کاشان مرجع الفضلا و العلما
دانشمندان بود و اکثر علما تصدیق اجتهاد او کرده در اصول و فروع مسایل مینمودند شیخ علی منشار عربی فاضل و فقیه و دانشمند شاگرد و داماد مجتهد
مغفور شیخ علی عبد العال بود و در مسایل شرعیه اتقیا و فتاوی ولیش معتبر و موثق بوده و در انتظام امور شرعی و عرفی و تحقیقات او
اداوت بود و انوار توجه و التفات شاه جنتمکان بر وجنات او لایح داشت و منصب شیخ الاسلامی و وکالت جوانب اصفهان که معظم ممالک ولایت
شیخ علی خان منصوب بود و در آن مهم استقلال یافته در تنظیم معاملات دینی و دنیوی مینمودند او را به مدتی بود که نزد وی پیش از آن ملک
شوشتر است و مدتی در مدرسه مدرسه بتحصیل علوم منقول بود و بعد از آن که فی دنیا در کسب علوم معقول روزگار گذرانیده و بجوار مشهور بوده است
شدت صحبت بسیار و اردو داشت در آن علوم متاخرین فاضل جلیل رسیده و در اصول و شرایع و ارشاد مرشدین درجه کمال یافت و در اواخر ایام
معلی آمده بعد از استرشاد و سعادت بار وی شاه جنت مکان رخصت توقف مشهد مقدس معلی یافته و مجاور روضه مقدسه مطهره گشته و الحال

خاص حاصل نموده و مدتی در الکای شریف اباورد بعلوم و عبادت خواص و عوام و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر بوده بعد از آن
که پایتخت بود آمده کامیاب فرموده و کاهی مجلس نفیس در جهات متوجه و افاده نموده جمعی کثیر از زمره طلاب مستفیض شدند تا آنکه در سنه هجری که آن حضرت
بمشهد مقدسه ... توجه فرمودند و در آنجا حضرتش را که گرفته بجانب ماوراءالنهر رفته و مباحثه با علمای ماوراءالنهر حنفی مذهب اما به مباحثات و مناظرات و تیغ
شده با وجود آنکه مشارالیه تقیه کرده خود را شافعی مذهب باز نموده بود ترکستان مذهب حنفی اظهار کرده او را باو که وقتی تحریر ... بدرجه شهادت رسانیدند
میرزا جان شیرازی فاضل متبحر از علمای دانشمند و مشهوران فضلای کثیر دارالملک فارس است ... کتاب علوم در مدرسه خود
کمال الدین محمود شیرازی فاضل متبحر و علامی دیگر شاگرد و بواسطه علامه ... جلال الدین محمد دوانی بوده و ترقی عظیم کرده محمود در علوم
معقول و حکمیات سرآمد روزگار خود بود اما متوجه علوم منقول کمتر شده بود و در زمان شاه جنت مکان در خطه طیبه شیراز بدرس و تدریس اشتغال داشت و جمعی
کثیر از طلبه علوم جهت تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه جمع آمده بودند و مدرس و مباحثه استفاده علوم عقلیه مینمودند و از
او کثیر مرتبه تدریس و تصنیف و تحقیق تصانیف عالی و در کتب متقدمین حواشی دقیق داده و در زمان اسمعیل میرزا ارادت نموده بود که شیخ کتاب
منیر داده ... محبوس بود که مشارالیه با ... اسمعیل میرزا ... و نوعی اهمال ... بعضی زبان گشود
بعد از فوت اسمعیل میرزا بجهت ... ایران توقف ننموده بجانب ماوراءالنهر رفته ... معنی ... افضل الدین محمد
ترکه از زمره قضات ترکه دارالسلطنه اصفهان بود و در اوایل حال بکتاب علوم عقلیه و نقلیه قیام نموده ترقی تمام کرده و از اصفهان بارده
معلی آمده و منظور انظار حضرت شاه جنت مکان گردیده و بعضی اوقات در مباحثات او تتبع تمام میداشت و در زمان اسمعیل میرزا از علماء
معزز و محترم و اکثر اوقات از ... در مجلس بود و بعد از فوت اسمعیل میرزا بجهت باصفهان رفته ... و امر قضا که ... در سلسله ترکه
قایم داشت و آخر بتحریم ... بحکام ... در آن ... و مباحثه مدرس و فتاوی در خطه مقدسه رضویه بقیه ایامی در شهد مقدس
و تا اواخر حکمرانی زمان بخراسان تشریف برده بود و در صحبت همراه بوده ... بجوار رحمت حق پیوست شیخ حسین عبدالصمد الحارثی
از اعاظم علمای جبل عامل بود و در جمیع علوم خصوصاً فقه و حدیث و تفسیر و غیر آن دانشمند کامل و مجتهد صاحب کمال بود و ... صحبت
و زنده وقتی شیخ زین الدین علیه الرحمه بسر برده و در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد کسب کمال نموده ... 
و بعد از فراغ از تحصیل و فوز بمرتبه اجتهاد از وطن مألوف متوجه ایران گردیده ... در تاریخ سنه ... بصحبت ... شاه جنت مکان
رسید و مشمول عواطف بیکران شاهی گردید ... فقاهت و اجتهاد او ... تصدیق داده ... علمای عصر ... در آنجا ... 
مدتی بود که بنا بر اشتیاقی که علمای عصر ... کرده اند ... تقدیم رسانیده با جمعی کثیر ... قیام مینموده
شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعیه ممالک خراسان ... دارالسلطنه هرات ... مرجع شده مدت مدید در خطه دلگشای
هرات بترویج شریعت ... و نظم ونسق اوقاف و تعمیر ... قیام نموده ... علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه و تصنیف کتب
و فتاوی قیام ... روزگار میگذرانید تا آنکه شوق حج بیت الله الحرام و زیارت روضه سیدالانام ... علیه وعلیهم الصلوة
والسلام ... بر خاطرش رجحان نموده ... بصوب ... توجه نمود و بعد از استسعاد بآن سعادت عظمی در صحبت

در اصفهان و دیگر بلاد ... اقامت ... در ... مرتبه ... بود تا آنکه ... در سنه ... جهت ... بجوار رحمت ایزدی پیوست
شیخ بهاء الدین محمد خلف صدق شیخ حسین مشارالیه است در صغر سن والد ماجد همراه آمده از روی جد تمام ... به تحصیل علوم و کسب کمالات
اشتغال نموده در علوم تفسیر و حدیث و فقه و عربیه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبه کمال ... و در بعضی علوم معقول از قدوة
صحبت ... مرتبه ... و در فنون ریاضی ... علامه افضل ... و بعضی دیگر ... در آن فن ... نموده و در علم طب و
داننده ... حکیم ... گیلانی و ... آن ... حکیم عماد الدین محمود ... و ... از زمان ... باتمام رسانید ... 
در علوم معقول و منقول ترقیات عظیم نموده ... سرآمد فضلای عصر شده و تصانیف معتبره در هر فن ... ساخت ... مطمح انظار علمای دوران
گردیده ... در تفسیر قرآن مجید و کتاب حبل المتین در جمیع احادیث صحیح و شرح ... کتاب مشرق الشمسین تفسیر آیات احکام
و احادیث صحیح ... حاشیه ... و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب اربعین حدیث
و شرح ... و رساله تشریح الافلاک و رساله ... و رساله خلاصة الحساب و رساله ... در اسطرلاب و اثنا عشریات ... و طهارت
و صوم و زکوة و حج کتاب ... اصول و حاشیه ... مختصر الاصول و شرح حاشیه ... مطول و چند رساله ... و کتاب ... تاریخ ...
گشت ... باتمام رسید ... از ... توفیقات ... در برکات ... قبله ... شیخ علی ... شیخ
... ولایات ... تصدی امور شرعیه دارالسلطنه اصفهان ... مرجع شد ... وقت ... استقلال ... ذوق ... 
علوم و ذوق ... از ... اشتغال ... از ... و بعد از ... سعادت ... 
... جرجه ... سیاحت ... عراق عرب و شام و مصر و بیت المقدس ... در ایام ...
... اعتقاد ... صوفیه و ارباب سلوک و اهل ... صحبت ... ایشان ... الکرامات صوری و معنوی
... در علم ظاهر و باطن ... جمیع علما و فضلا ... در زمان ... علی ...
شریف آن یگانه روزگار ... از ... آنحضرت ... قدوم ... 
فیض بخش ... شعر و شاعری ... فنون سخنوری ... السبق ...
... بعربی و فارسی اشعار ... و معانی ... نکات شیرین ... زبان ... خواص و عوام است ... بعضی ... 
... از نتایج طبع ... فرموده ... نظم ... چند بیتی ... سلطان ...
... حیف ... کرده ... و مجموعه ... مشتمل ... تحفه ...
دقیق از هر فن و حکایات لطیفه ... کشکول موسوم گردانیده ... جمعی کثیر از طلبه علوم ... استفاده ... 
کمال ... ارباب ... شیخ علی ... از نتایج ... عامل بوده و
... مشهد مقدس رضوی ... استفاده ... 
... شهید مقدس ... اقامت ... در زمان ... منصب جلیل القدر ... تعلق ... سرافراز گردیده مدتی در آن

مقدس با مر مذکور قیام داشت و طلبه علوم دینیه از افاده مجلس درس او بهره مند میبودند و در اوایل جلوس اعلی شاهی ظل اللهی منصب ملاباشی خادمی
آن آستانه نیز بگر تفویض بوده و در دین مذکور شده و در تقضیه قرابت او بگیه شویده در سلک خدمه ای آن مکان درآمد شیخ فضل الله از زمره فضلا و علماء
پاکی مشهد مقدس محلی و از ان سرکار فیض آثار موظف و صاحب اجری بود و بنجابت فضیلت و تقی و پرهیزکاری در مسجد جامع مشهد مقدس تنبیه
و پیشنمازی قیام نموده و جمعی کثیر با و اقتدا مینمودند و الحال نایب آن بوده قرابت او بگیه از نقیب آنطبقه نجابت پناه میرزا مصطفی و اتقیا
سعادت یافت و شیخ لطف الله پسر شیخ ابراهیم جیسی است که از فضلای متبحر و فقهای مشهور عصر بوده و اشرف تقیش بموضع میس جبل عامل
بوده و اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه الصلوه و السلام بسته مدتی مدید در آن مکان شریف بتحصیل علوم روزگار گذرانیده و از
برکات صحبت مولانا عبد الله شوشتری و غیره از فضلای آنجا یافته و بمرتبه کمال از علم فقه و حدیث دست آورده و در زمره مدرسین آن آستانه
متبرکه انتظام یافت و در زمان اعلی شاهی ظل اللهی منصب ملاباشی خادمی نیز بوده و از ان سرکار مواجب از آثار موظف بوده و قرابت
او بگیه از نقیب آن طبقه نجابت مآب و مدتی بدارالسلطنه قزوین بوده بدرس و افاده و بعد از آن بدار السلطنه اصفهان در جوار مسجد
که برابر دولتخانه مبارک نقش جهان احداث کرده حضرت اعلی شاهی جنت مکانی و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث و عبادت مشغول
و از اوقاف خالصه آنحضرت موظف و جمعی کثیر در نماز واجب با و اقتدا مینمایند شیخ حسن ولد شیخ محمد داود استرابادی در سلک خدام رفیع مقام
روضه مقدسه منتظم است والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان بنجابت مشهور و محترم بوده و در زمره بیوتات از جمله مؤلف امیر
خان کتابخانه و از ان صدق جان میگوید و در زمین دیگر ساعه جایزه داشته مبالغه بسیار میفرمود این میرجاسبی جون خالی از اغراض دنیوی بود
شاه جنت مکان اضیاع او را بمبلغ شریف رضا اصفهانی مفوض نموده است و الحال محمد قنبر بنجابت و تقی و پرهیزکاری است و در زمان قرابت او بگیه
سیادت و سعادت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت نواب اعلی روزگار گذرانیده و در اکثر اسفار ملازم رکاب همایون بوده بعد از فتح
و تسخیر خراسان مورد توجهات پادشاهانه گشته در سرکار سایر ملازمان خدام گردیده بنیابت نقیب همایون منصب خدام باشی گری
و کلید داری مبارک نیز باو متعلق است و در ایام و لیالی با جایه گلگلی با مستیان از نیابت حضرت اعلی خدمت نموده تا غایب الان در آستانه
قدس آشیان بفراغ بال روزگار میگذرانند که در مشهد مقدس محل صلحا و اتقیا و ارباب فضل و کمال در هنگام ارتحال شاه جنت مکان از
آل عثمان بوده و در این هنگام اگر علم و فنایع نگار بخبر اسامی سایر ایشان پردازد موجب اطناب و طول کلام میگردد و لهذا بذکر این چند نفر
اختصار نموده و دیگر از علمای سایر ممالک مولانا محمد علی تبریزی ولد مولانا عنایت الله است سلیم النفس و فاضل و پرهیزکار و نجابت خوش
خلق و پاکیزه روزگار بوده و مرتبه در دار السلطنه تبریز شیخ الاسلامی و وکیل حوالجات سرکار خاصه شریفه مامور بوده بعد از فوت والد ماجد
مناصب مذکور را بوی مفوض گشت اما مومی الیه در فضل و کمال از والد ماجدش در جه تفنن فزون و در ایام قرابت روحیه از تبریز بعراق آمده
و در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار بغربت سفر آخرت نمود و ذکر وزرا و اعظام و ارباب دولت وزرای عظام زمان دولت
شاه جنت مکانی که از ناسخ افواه معلوم این ذره حقیر گشته در اول زمان جلوس خواجه جلال الدین محمد تبریزی و بعد از آن میر حیدر جابری
و بعد از آن میرزا محمد بیگ مرد آقا کمال اصفهانی و بعد از آن قاضی جهان حسنی قزوینی بوده و بعد از آن بعضی اوقات امر وزارت متعلق بخواجه عنایت

امر موقوف عدم

پوشیده نماند

بسیار



علی شیرازی مشهور بنجابت کمره و آقا محمد فراهانی و امیر بیگ تبریزی کمچی مشهور و امیر بیگ مهردار و خواجه میرزا بیگ ساوقی و در دیوان مجوع
گشته بود چون بعضی از ایشان معزول گردیده مستوفی شدند امر وزارت دیوان اعلی بمعصوم بیگ صفوی امیر دیوان متعلق گشت مشار الیه
چند سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله بود و بدلالت هادی توفیق اراده حج بیت الحرام نموده و چون فیما بین شاه جنت مکان و سلطان
سلیم فرمانفرمای روم قواعد مصالحه استحکام داشت از راه بغداد متوجه گشت اتفاقا خان میرزای پسرش که در آن زمره اهل مناسک
بوده و همراه او روم و جماعت اروام با او عناد نموده جمعی که محرم شده بودند در لباس اعراب بر سر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر از ملازمان
شهادت رسانیدند و در زمین غیبت او میر سراج الدین علی قمی وزیر او نیابت بدان خدمت قیام داشت بعد از قضیه معصوم بیگ چند سال
مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بوده و در اواخر ایام حیات میر سید حسین فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی بمنصب والای وزارت
سرافراز شده یکسال بدان خدمت اقدام نمودند و هیچ یک از ایشان مستحسن طبع اشرف نگشته از آن منصب عالی معزول شدند بعد از آن که از عزل
جامه و مواجب ایشان مرحمت شده بود و میرزا شکر الله تا حین ارتحال اعلی رتبه وزارت سرافراز گشت میرزا شکر الله مستوفی الممالک بر
وفق حیات دیوانی قیام داشت و از وزرای جزو ممالک میرزا نجابت ولد میرزا شاه حسین صادقی که ما تقدم بنجابت بوده و وزارت
گیلان منصوب گشته بود و در زمان نواب سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان وزیر دیوان اعلی شد و دیگر خواجه قاسم علی که وزیر حسین بیگ یوزباشی
بود بوزارت آذربایجان سرافراز شده و چند سال بدان خدمت قیام داشت تا حین ارتحال شاه جنت مکان در آن کار و عمل باشد و از اوایت
رفت و خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت یزد معزول شده بود بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب بود و دیگر میرزا بدیع الزمان ولد
آقا ملا قزوینی که بوزارت دار المومنین کاشان قیام داشت و دیگر میرزا عبد الباقی مشهور بزاده که بتوسط ولد میر فضل الله حکیم
اصفهانی بعد از فوت میرزا سید علی رضوی قمی بوزارت دار السلطنه قزوین سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشت احمد بیگ ولد آقا ملا و آقا
دارو در بیگنار و بعضی محال خراسان بوده و میر حسن قاضی خطیب در دار السلطنه هرات بوزارت خاصه شریفه قیام داشت میرزا احمد ولد میرزا انوری
کهراقی وزیر خاصه شریفه فارس بوده و در زمان نواب سکندرشان بجهت حسن خدمات که در شیراز از مشار الیه صدور یافت بمنصب نظارت کل سرافراز
گشت و میرزا احمد کرمانی که وزیر احمد بیگ ترکمانی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل قیام داشت و در تفصیل جایره و رسای جزو رسانیده فایده
نیست و دیگر از ارباب قلم مستوفیان زمان شاه جنت مکان میرزا شکر الله مستوفی الممالک است مشار الیه ولد خواجه حبیب الله اصفهانی مرد حلیم النفس
و صاحب تمکین و وقار و صاحب طبع و خوش نویس و نیکو اطوار بود و چند سال از دیوان اعلی بمحمد تقی مامور گشت و چند سال در درگاه
معلی بکلیه منصب از مناصب دیوان سرافراز بود و در مجلس بهشت آیین او خدمت یافت از زمره مجلسیان و مستوفیان بود و چون بمنصب
مستوفی الممالک گردید و چون سلوک و حسن خدمت او نجابت مستحسن طبع اشرف گردیده بود و میر غیاث الدین محمد شهرستانی اصفهانی که از
مستوفیان ممالک معزول گردیده و آن منصب عالی بمشار الیه تفویض گردید تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال مستوفی
داشت و در زمان اسمعیل میرزا حسب الحکم اشارتی بدان خواجه رفت وزیر و اعتماد الدوله شد و در زمان نواب سکندرشان بوزارت و میری
خراسان و نواب سرکار فیض آثار منصوب گشته بدان رفت محمد بیگ وزیر کل فستی که در شهای اوشاه وجه بیابانه بوده امرای خراسان

طرح نوشت و مهمات او بخیر باتمام ثبت نیافت و بعد از آن از دیوانیان بی‌جانب شغل بود میرزا اسماعیل ناظر ولد خواجه میرزا
علی جابری اصفهانی که مدتی بشش چند سال وزیر ابراهیم خان حاکم شیراز بود و مشارالیه در آن شغل خود را بکتاب فضایل و کمالات نموده و
قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردیده بعد از فوت پدر باردوی معلی آمده بتقویت میرزا عطاءالله وزیر آذربایجان چند سال بکار
خود آن ولایت مشغول بود از جانب مشارالیه باردو آمده چون آثار قابلیت و کاردانی از ناصیه احوالش هویدا بود و در موسم ترتیب شاه
گشت بعد از آنکه و چند ماهی بحال کرمانی ناظر منصب نظارت و اکثر مهمات خاصه شریفه سرافراز شد و در سلک مقربان مجلس همایون منسلک
گردیده تا حین ارتحال شاه جنت‌مکان من حیث الاستقلال بدان خدمات قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکرالله
منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز شده اسماعیل میرزا در تربیت و تقویت و مصاحبه او و حکم شده بود که بجهة تعظیم هیچ یک از امرا عظام
از مسند وزارت قیام نکند و بعد از فوت اسماعیل میرزا در جلوس نواب سکندرشان به دستور زمره اعتمادالدوله گردیده مخبر از منبر استقلال و
دران محمود بکمال یافت و حال او در زمان نواب سکندرشان مرقوم کلک بیان میگردد و میرشاه قاضی از سادات اصفهان و بکمالات
موصوف بود ... و اولاد او ... در زمان شاه جنت‌مکان بمنیری و سایر خدمات دیوانی قیام مینمود و در اواخر
ایام حیات که میرزا شکرالله و میر محمود معموری از مستوفیان بقایا معزول شده مشارالیه مستوفی بقایا گردید تا حین ارتحال شاه جنت‌مکان بدان
خدمت قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکرالله وزیر شد او را مستوفی الممالک کرده و در زمان نواب سکندرشان در دستور
منصب استیفای ممالک سرافراز شده و در این هنگام کمال استقلال داشت چون میرزا سلمان را نسبت با او سوی مزاجی بهم رسیده و او را از
منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر یزدی منتقل گشت و میرشاه قاضی روی توجه بوطن اصلی آورده و در آنجا متوجه حج بیت‌الله الحرام شده و
منصب میرزا مستوفی کرده خواجه ابوالقاسم ناظر از اعیان و ولایت فراهان و وزیر میرزا دیوان اعلی بود و مردی راست و درست صادق القول
نیک روش و در راستی امتیاز داشت ... بشرف آمده و از وزارت میرزا شکرالله و بعضی از مهمات خاصه شریفه نیز ترقی نموده تا حین ارتحال
بدان خدمت قیام داشت ... در زمان اسماعیل میرزا نیز متکفل آن خدمت و نجابت ستوده با آن خود در این زمان شغلی در حیات بود و
وطن اصلی فراهان و ... دیگر از وزرای ارباب قلم و خدمت اشرف او خدمت داشت اگرچه چندی از مهمات دیوان اختصاص یافته بود
در مجلس بهشت‌آیین بشیر و مشارالیه و صاحب دخل بود خصوصاً میرزا هاشم قمی که از سادات موسوی دارالمؤمنین قم بود و مردی سخن
دمرزبان و صاحب ادراک در رقابت و ثروت و مکنت بود و در خدمت اشرف راه سخن و عرض مطالب و حاجات مردم داده و از دیگران
کاهی را بمنصب وزارت دیوان اعلی بجانب مشارالیه رسید با این رتبه سرافرازی نیافت و شاه جنت‌مکان همیشه او را بمنزل و مطالب
آمده توجهات جمیل آمیز مینمود و اکثر اوقات در اثنای صحبت ملتفت بمواعده و مصادره و ... تا حین ارتحال شاه جنت‌مکان سفر و حضر در
مواکب علیه خدمت خالی ننموده و دیگر از دیوانیان این طبقه خواجه عبدالغفار کرمانی ولد خواجه عبدالرشید بود او از ملازم و کار و اعیان
ممالک ... در رقابت و مصاحبه و مباشرت ... و از اعاظم کرمان حسب الفرمان قضاجریان بپایه سریر اعلی آمده و
در زمره مجلسیان بهشت‌آیین بود و گاهی نوبه وزارت دیوان اعلی می‌یافت و او نیز بطریق میرزا هاشم با وجود عزت و اعتبار از ...





تولیت آستانه که داشت و بر بنیاد و رفعت بود و از او میرزا قوام الدین ... قبول بود که حضرت ... کرمان ... مستوفی ... و
زراعت و عمارت قیام داشت به شغل دیگر مشغول و به قبول نیافت تا حین ارتحال شاه جنت‌مکان در اردوی معلی بود و در زمان
سکندرشان رخصت انصراف یافته متوطن وطن اصلی گردید ... و از نیک‌نامی که ... تمکین خان ... خود سعی او ...
بتحصیل و از تعلق مشارالیه بود و مجال ... منافسه ... عالیات گردیده چندی در دارالسلام بغداد و ... توقف نموده
منصب دیوانی ... روی دیگر گردید و در اواخر ایام حیاتش سپری گشت و از وزرا و امرا عظام و اکابران ارباب ... و ...
همی که بر کار ... معلی و مجلس بهشت‌آیین از مکالمه همزبانی و ... بخدمات مأمور میگردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب بود ... از
منشیان میرزا محمد منشی بیک تبریزی گجی ... که منشی الممالک بود و ... قدیم داشت فوت شده بود و منصب
انشاء ممالک بمیرزا محمد ... ولد خواجه علی بیک ... کرمانی که نسبت خویشی با محمد بیک ... داشت و قاضی عبدالله خوئی
و خواجه علاءالدین منصور مروی بخدمت انشاء ممالک قیام نموده و از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشت
نیابت میرزا ... گردیده و در زمان سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشت در زمان ابوطالب میرزا منصب وزارت نیز
نموده ... و در زمان ... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... حیات خواهد گشت و ... ارباب قابلیت و استعداد
داشتند ... و قاضی عبدالله در فن انشاء ... رتبه حسابان داشت **ذکر حکمای مسیح انفاس** از این طبقه فضیلت نشان در ممالک
ایران همی کثیر بودند که ... بخدمت اشرف داشتند و شاه میر ... حکیم غیاث‌الدین علی کاشی مردی ...
القول و راست گفتار ... و در کتاب علوم ... نموده و در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت پدرش حکیم ...
بخدمت اشرف ... در سلک ... انتظام داشت و در معالجات مرضی ... نموده و ... قانون بود و در خدمت
شاه جنت‌مکان ... صدق ... راست گفتاری ... حکیم کمال‌الدین حسین شیرازی طبیب فاضل و دانشمند ... اخلاق
بود و در اول حال بحکم ... شاه جنت‌مکان ... گردیده در خدمت ... و بعد از فوت او در سلک حکمای درگاه معلی منسلک گردیده
... و ... حکمای ... در ... فضیلت ... و ... طب ...
... حالاتش ... شد ... طریق ... نموده ... ارباب ... الطاف ...
امرای ... شاه جنت‌مکان ... نواب سکندرشان ... خان احمد والی گیلان اختیار نموده و ...
... خدمت ... حکیم ابونصر ولد
... و ... مردی ... کلام ... و ... در اردوی معلی ...
... در فن شهرت تمام یافت و ... شاه جنت‌مکان ... ممتاز ... و اقران گردیده
در خدمت شاه ... سلطان ... میرزا ... تقرب و منزلت تمام یافته ... تعظیم ... و با آنکه
... ارتحال شاه جنت‌مکان ... تمام ... جان ...

میرزا محمد شیرازی و هم حکیم کمال الدین حسین حکیم فاضل و دانشمند نیکو اخلاق بوده در معالجه مرضی ید بیضا کرده مشهور بود و اکثر حکمای عصر قول او را
معتبر و تصرفاتش را در معالجات مستحسن میداشتند و موثوق به میدانستند چنانچه بسیاری از اطبا شاگردی او افتخار میکردند و مباحثه کتب طب با او میکردند و حکیم
ابو الفتح زمان افلاطون دوران بود و فاضلش [illegible] حکیم کمال الدین حسین [illegible] مشهور و از توجهات پادشاهی محظوظ بوده و او را همیشه
نگاه داشت و بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباده یزد روزگار میگذرانید حکیم عماد الدین محمود او نیز بسبب قرابت و خویشی
با این دو حکیم دانشمند داشت و در علوم و حکمت نیز از نامداران حاذق [illegible] مشهور آفاق بود و سادات مرغوب و منتهای عزت
از او رعایت طب و ترتیب معاجین و معالجات امراض مزمنه [illegible] که من الجمهور [illegible] مشهور است در میان اقوام و
علیه السلام [illegible] در اوایل حال در خدمت عبد الله خان استاجلو حاکم شروان می بود و [illegible] خان مذکور از جهات تغیر مزاج با او نموده و آتش
غضبش افروخته گشته او را اسیر ساخته و در برف تعذیب کرده و یک شب تا صباح او را در میان برف گذاشته بود و چنانچه جناب حکمت مآب در آن قضیه
[illegible] افیون علاج خود کرده و از آن بلیه سالم مانده و چون خود افیونی بود با افیون اعتقاد تمام داشت و چون شاه جنتمکان در رواج و رونق
آنجناب [illegible] حضرت اعلی [illegible] توجه مرعی داشت [illegible] و نیز طبابت سرکار
فیض آثار مامور گشته [illegible] بمعالجه مرضی مشغول داشت و الحق جامع صفات کمال و زبده اصحاب فضل و کرم بود [illegible]
و حکیم ابو الفتح تبریزی مشار الیه از اطبای شهر تبریز است و چون [illegible] در میان جمهور بحکیم کوچک اشتهار دارد و در آن شهر از سایر اطبا امتیاز تمام
داشت و در تشخیص مرض و احوال مرضی متفرد بود و اگر مرض خیلی [illegible] بی آنکه بسوال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض و رنگ آن حکم
اظهار مینمود که این کوفت از کدام شرب [illegible] که از تو سرزده است [illegible] اگر واقع شده بود و سبب آن نیز اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع
می افتاد و در این شیوه [illegible] و جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام داشت و
از خواص مقربان و محرمان حریم عزت گردیده [illegible] بشرف قرب و منزلت امتیاز تمام داشت و در زمان نواب سکندرشان که میر
خان موصلو ترکمان حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود و جناب حکمت پناهی در سلک ملازمان خان مذکور [illegible] تقرب بسیار داشت
و بعد از وقایع امیرخان چون [illegible] او بود و نواب جهانبانی التفات بحال او کرده [illegible] در زمان حضرت اعلی شاهی در سلک [illegible] ترقی تمام
داشت آخر مغضوب آن حضرت گردیده بموجب [illegible] مجرم شد و گرفتار [illegible] که از شربت ناگوار ممات لبریز شده بود و لاجرم جرعه کشیده [illegible]
حکیم [illegible] علی طهرانی مشهور بحکیم تبریزی مرد فاضل صاحب جمال از اصحاب فضل و کمال بسیار خوش صحبت و شکفته طبع [illegible] داشت و شاه جنتمکان
نوعی [illegible] التفات تمام مشار الیه بوده و بخدمت معالجه مرضی [illegible] مامور گشته رتق و فتق شربتخانه [illegible] با آنجناب تعلق داشت و بعد
بحکیم تبریزی مشهور شده و او را پسری قابل داشت حکیم نور الدین علی و حکیم شرف [illegible] مرتبه بخدمت [illegible] معاودت مینمود
مردی سخن سنج [illegible] دولت بود تا آخر عمر او و پسرانش [illegible] و [illegible] حال خود مشغول [illegible] و بعد
[illegible] قیام مینمودند میر روح الله [illegible] میرزا اشرف بن قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوین است و اوصاف [illegible]
والد و اجداد او [illegible] شهرت از زمان [illegible] و بزرگ زادگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و اخلاق پسندیده و اطوار [illegible]

بین الاکابر و الاعیان موصوف و بکمال فضل و دانش آراسته و بنور حکمت و استعداد پیراسته بوده بعد از اکتساب علوم متداوله در تتبع
یافته و در فن شریف مهارت تمام یافت گرچه بمعالجه مرضی کمتر میپرداخت اما تصرفاتش در معالجات عقل را [illegible] و بسیار خواص اطبا
[illegible] طبیب زاده کاشان قزوین [illegible] در خدمت او مباحثه علم طب مینمود [illegible] و خط تعلیق را بسیار خوش مینوشت و در زمان
سکندرشان در قزوین [illegible] مستولی گشت [illegible] معالجه [illegible] در عالم جوانی [illegible]
و دیگر اطبای حاذق که در [illegible] حکیم نور الدین علی یزدی و میرزا ابو القاسم شیرازی و حکیم علای تبریزی و حکیم [illegible] و اهل اصفهان
و دیگر اطبای حاذق از ولایت ایران چون عرض تعداد [illegible] کتاب [illegible] حکمات و [illegible] و زبان قلم از توصیف کما هی عاجز
گشته و دستانه ذکر احوال خوشنویسان پرداخت **از خوشنویسان یکی مولانا محمد حسین [illegible] خوشنویسان [illegible] و مانندی**
**و خوشنویسی [illegible]** [illegible] نستعلیق خوشنویسان [illegible] باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود [illegible]
[illegible] میر سید احمد مشهدی که هر دو [illegible] بواسطه مولانا میر علی اند در آن عصر کسی نسخ تعلیق را [illegible] مولانا
محمود مذکور [illegible] مولانا میر علی او را رخصت داده بوده
[illegible] مولانا [illegible] **قطعه** [illegible]
[illegible] فقیر حقیر [illegible] تقصیری [illegible] میر سید احمد
[illegible] جناب میرزا خوشنویسان [illegible] و در خراسان و عراق [illegible] تمام آفاق شهرت تمام داشت
و اصحاب خط را اعتقاد تمام [illegible] و قطعه‌ها را باطراف [illegible]
[illegible] و اشعار [illegible]
[illegible] مولانا محمد حسین تبریزی [illegible] مولانا محمد علی [illegible]
[illegible] خط نستعلیق [illegible] عراق [illegible] خوشنویسان خراسان اعتباری ندارد و در این شیوه اهل خراسان [illegible]
[illegible] نسخ تعلیق ترقی عظیم کرده [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] نسخ [illegible] در عالم جوانی [illegible]
[illegible] کسی ظاهر شود [illegible]
این فن [illegible] میر [illegible] الدین کاشی [illegible] خوشنویسی میکرد و خوب [illegible] و قطعه نویسی [illegible]
[illegible] اعتقادی که اهل کاشان و عراق [illegible] خوشنویسان خراسان [illegible]
[illegible] اصفهانی [illegible] نستعلیق [illegible] عراق [illegible] آفاق بود [illegible] عراق [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] صرف کرده [illegible]
کتابت [illegible] عراق [illegible] اطراف [illegible] میر صدر الدین محمد [illegible]

اشرف قاضی جهان تبریز نسخ تعلیق نویس و از خوشنویسان عهد بوده وی از سادات سیفی حسنی قزوین است و برادرش میر روح الله از کبار سادات و
مستعدان روزگار بوده و والد ایشان از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج به توصیف و شرح نیست
دفترهای عاشقانه میرزا اشرف که بطرز خاص در رشته وقت انتظام داده و او از غایت وحدت مشهور و رعایت سخن در آن عهد اندازه و
در دعوی شاه عدالت داد و دانم و کرم او در جنب ... بانه الوفر کتاب علوم مشتاد و قصب السبق از اقران ربوده و مرد صوفی
اخلاص مرید متخلق بحلیه فضل و دانش و استعداد و تحلی بوده مناسب این بود که اسم شریف جناب میر و برادرش در زمره سادات عظام و اکابر
ذوالاحترام رقم یابد چون مرد و از ارباب قابلیت و مستعدان و هنر بود بنام جناب میر در زمره خوشنویسان و اسم برادرش در سلک اعلی
مرقوم کلک بیان گردیده با محمد جناب میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی بود که در خوشنویسی مسلم الثبوت عراق بوده و
خطاره و دشت و محرر نویس بوده در ایام جوانی بسیار بسیار نازک و با مزه و خوب نوشت اما در آخر بجهت ضعف باصره ترک مشق کرده بانچه
نوشته بود اکتفا کرده در روش نسخ تعلیق تتبع مولانا سلطان علی و تسلیم و تقلید آنجا از صاحبان این فن ممتاز بوده و اعتقاد تمام بخط مولانا
سلطان علی مشهدی از مولانا میر علی داشت و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود و حالا مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده
تالیف می نمود و از رسله جانقلق گشته تالیف یافته و به ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سرزده جناب میر مرهون حال گردیده در تذکره و انشا
نموده و اکثر شعر او را نوشته و باقی اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه نسخت اتمام یافت و در علم موسیقی داد و ادراک بسیار بهم رسانیده بود
روزگار گشت و در تصنیف قول و عمل یادداشته کارد و نقشهای بدیعش همین آوازی سلک طبعان روزگار و گویندگان زمانست و در زمان دولت
سکندرشان از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بوده و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منظر
منظور نظر التفات گشته همواره ملازم سرکار اقدس بوده و اشعار بعضی از خجسته نشان از نهنگ سفر آخرت ساده و بطریق روزگار
ساده و مشهوران را و حجاز تکود و هستی ... رحلت بعالم جاودانی نمود میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او نیز وزیرزاده و قابل
مستعد خوشنویس بود و جناب میرزا ابطرقی بمیر معروف نویس بود اما خط او به سه میرزا نشت تنها طبیع و صاحب جمع قلف روش درویش بود
بود و اما دست کشش تابان بیرسیه در سفر و اصوص نهاده و تاق سراسر و فاقش آزادی ظرافه شعر او مرد اهل حالی بود و گاهی نیز بکار نامه کمال
شعر و روزگار گذرانید و گاهی ایام حضر را بجان جوی قناعت میکرد و در تو کل شهره بود و از ارباب مناصب و اعیان عهد و حاجی میافت
اما بسیار مرد خوش طبع صحبت دوست بود و از او همه ظرفی و خبایث دیده کوی وضیع و شریف در مذمت جناب میرزا گشاده بود و در شعر
فهم و تتبع لغات فرس و دعوی انفراد مینمود و رساله که در لغات فرس تصنیف نموده اکنون در عراق شایعست دیگر نسخ تعلیق نویسان در سابق
مرطبقه بودند مثل عیسی بیگ ولد شاه محمد بواده شاطر علی که بمکتوب نویسی بی بدل بود و بسیار میمبارق بیگ قبوای اعلی شاهم که در نسخ تعلیق ترقی
کرده و در میانه از آنکه ممتاز بوده و پسران بکلو ولی مرکبراق نسخ تعلیق نویس بودند اگر قلم غرایب رقم بتوصیف هر یک از امثال این جماعت
زبان گشاید قصه بطول می انجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوشنویس بی قرینه بوده خواجه علاء الدین منصور منشی که از خوشنویسان
مجلس همایون بوده اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از نمونه خوشنویسان بود انگاره از آن اندیشه نموده تحریر نمود وی از کار زمان اتکا کرده

تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرده و در آن عصر مسلم الثبوت بوده اما مبی دیگر که مخفی خوشنویسی این خط است شکسته که خط او خود
کمال دارد اما بسیار درست نویس است و دایره ها را بزرگ می نوشته خاطره در کتابت قرآن مجید و نشانهای آن روش خوشتر است زیرا که مولانا محمد
منشی سلطان محبوب ترکمان که از خوشنویسان عدیم المثال تعلیق نویس و درست نویس است دایره های بزرگ کشیده و دو خوشنویسی خواجه مذکور
نسخ تعلیق را نیز خوب می نوشت میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله تبریزی از خوش نویسان تعلیق است که هرچه او از شاگردی خواجه علاء الدین منصور
کرده اما در آخر ترقی عظیم کرده و تتبع روش شکسته مولانا درویش را که تعلیم کرده نوشته بسیار خوب کرده و دایره و خط بخلاف خواجه علاء الدین منصور
کرده و ظریف واکی بود انشا را بدو و طوطی مزاده و وی نیز از وکلای معتبر زمان شاه طهماسب ترکمان بوده و در ایامی که جد بزرگ وزیر آذربایجان و شیروان
و منظور نظر شاه طهماسب و وزیر شاه جهانگیر که از گوناگون محمود شاه ترکمان بوده و در اواخر دولت وی عمل مجلسی و انشاء ملازمت بود و خدمت مهر و دوات و قلم و عمر
شاه طهماسب را متعلق داشت و در اواخر عمر ساعات فرح سعادت گشته و از نظر فیض اثر وی بخشیده سه ماه ... حال بیکرد و روزگار بگذرانید
روم نوشته منشی او را نیز اختصار مینموده و در استمالت و دفع ... بعد از جد شاه طهماسب وزیر شوشتر و خراسان شده و در زمان
دولت سکندرشان بتقریب وزارت مرشد قلیخان بخراسان رفته چون بسیار ضعیف بود هنگام تقاضای خراسان شده و در قلعه زنده بعد
ماند و ... گشت میرزا محمد حسین ولد میرزا عطاء الله که برادر مستوفی الممالک شاه طهماسب بوده و اسم او در سلک اکثر اسامی وزراء دولت
تعلیق نویس بی بدل و خوشنویس بی مثل نامیده بوده و بعد از میرزا احمد ترقی عظیم کرده و خط تعلیق را به مرتبه کمال رسانیده او نیز تتبع مولانا درویش
کرده اما بخط او و سواد او از آنکه چه مرد هنرهای خط را بر سطح خیابان مولانا درویش نهاده و اما میرزا صاحب طرز است هر کدام از این خطوط را ظرفی
معینه و نوشته اند که هیچ کدام کمتر از خط مولانا درویش نیست و از جهت اعتبار خط میرزا محمد حسین بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت
اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان و ملازمان فرمانفرمای هندوستان منسلک گردیده و در آن سواد اعظم خط زندگی بر صحیفه حیات
کشید میرزا حسین منشی ولد خواجه غیاث الدین وزیر حسین بیگ تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود و در سلک مهر اران
داوین منسلک گردیده روش استادش کار و کم نویس بود بسیار سریع الکتابت بوده و شکسته نسخ تعلیق را نیز خوب می نوشت و دیگر خوشنویسان
مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیره بودند از طبقه خوشنویسان استاد و یگانه و در آن مولانا علی بیگ تبریزی بود که جوهر خط او در میان
و اهل خلافت یاقوت ثانی بوده و روش مولانا عبدالله صیرفی نوشته اما در قلم نسخ و خطوط دیگر استادان کشیده و اخیفی زنده صاحب طرز مولانا تبریزی بوده
میر نقش است و شاگردان و مولانا علی رضای تبریزی و حسن بیگ ولد محمد بیگ سالم ترقی کرده مولانا ادریس که مدار جوش نویسی
و همی دیگر در تبریز و در شیراز و خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته رقم بتحریر آنها پردازد قصه بطول انجامد و لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی
که مولانا ... مرقوم گردانید و زبان قلم را از تقریر دیگران کشیده داشت ذکر نقاشان بدیع نگار و مذهبان سحر آثار
و مصوران روزگار بوده و در آن حین از وراق زمانه موجود ایشان تذهیب و تزئین داشت نگارنده نقاش مدار است که هم درین ...
تعریف است حضرت شاه جنت مکان همین تشیان نقاش نادر کار و مصور زمانه که قلم سحر نگار بود نام شریف شان تحریر و استعداد هنروری
بروزگار ره آوردن روی آن کستانی است و اما چون صحیفه حال سعادت مالش بدین نقش بدیع از تحسین داشت بنگران جوهر نمود اشعر

شاگرد استادان سلطان محمد مشهور بوده طراحی و رنگ قلم را بمرتبه کمال رسانیده بود و در آغاز جوانی ذوق و شعف بسیار باین کار داشت
و استادان نادره کار این فن مثل بهزاد و سلطان محمد که در این فن شریف طاق بوده رنگ قلم بحد اعلی رسانیده بودند در کتابخانه معموره
و آقا میرک نقاش اصفهانی از جمله مخصوصان و مونس و ندیم و همدم آنحضرت بود آنحضرت با این طبقه الفت تمام داشته و گاه گاه از مشاغل جهانداری [illegible]
ملک آرائی فراغی حاصل میشد مشق نقاشی میفرمود و دماغ میگشود و در اواخر که از کثرت مشاغل فرصت آن کار نمیماند و استادان مذکور نیز
صورت هستی را از رنگ آمیزی حیات برداشتند آنحضرت کمتر متوجه آن کار میشدند و اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساختند
که هر کس بکار دیگر مشغول شود و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط خوب مینوشت و تربیت آنحضرت یافته و کتابدار
کرده کتب و مرقعات خاصه شریفه را بتحویل او داده بود و از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف زمین بودند
نادره دوران و وحید زمان مولانا مظفر علی است که در تصویر و تکلف چهره گشائی صورا [illegible] و نسبت خویشی با استاد بهزاد
و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی نمود جمیع استادان نادره کار و چهره گشایان بدایع نگار او را در این فن بی بدیل و مسلم
مصور خوب و طراح بی بدل بود و تصویرات دولتخانه همایون و مجلس ایوان چهل ستون طراحی شاه الیه و اکثر بکار کشیده ارقام زرین قلم اوست
بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان برحمت حق پیوست طرح انداخته میر زین العابدین دختر زاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان
مرد حلیم النفس نیکو اخلاق پاکیزه روزگار و آهسته روی و حسن آداب شیوه و شعار خود کرده و در خدمت و صنعت و تشریف مصور بوده و نقاشی
خوب و مجلس سازی قرینه پاکیزه کار و چهره پرداز بوده شاگرد و انیس کارخانه نقاشی دایر ساخته کار میکرد و همیشه جهت شاهزادگان و امرا
و اعیان کار کرده رعایت می یافت و او را توجه و مرحمت اکابر بر [illegible] در زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه [illegible]
شاه الیه میرزا اصحاب کتابخانه گردید صادقی بیگ افشار از طایفه افشار مردی رنگین صاحب سلیقه بود و صادقی تخلص میکرد و در آغاز
ذوق نقاشی یافته ملازمت شاهزادگی میکرد در عصر زمان استاد مظفر علی اختیار نمود و آثار عجیب و ترقی از ناصیه احوالش [illegible]
همت بر تربیت او مصروف داشت و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نمود و [illegible] طبیعت کرده بکار نقاشی [illegible]
رجب عاشق دوران می شود ترک آن کار کرده و از لباس ظاهر پرستی عریان گردیده و شیوه قلندری پیش گرفته [illegible]
شد و در آن هنگام امیر خان موصلو در حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و
سلوک او میانه میکرد و بمقتضای طبیعت ترکیت شیوه قزلباش دعوی جلادت و شجاعت نمود و شجاعان آن روزگار [illegible] پرورش در [illegible]
و در زمان نواب سکندر شان عزت انتساب خان افشار و مهر خان برادرش اختیار نمود و [illegible] ترکمانان [illegible]
حقوق او بظهور رسید اما هیچ وقت از مشق نقاشی غافل نمی بود و الحق ترقی عظیم کرد و مصور بی بدل نازک قلم و نقاش و طراح بی نظیر
و در تیر و تکلف بر دیگران [illegible] بی نکاشت [illegible] و انشا و تحریر [illegible]
و مثنویات مرغوب دارد و این بیت از مثنوی [illegible] بسیار خوب گفته ع همای بلکان [illegible]
شعر از ابیات او چند بیت مرقوم خواهد شد و در [illegible] زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان [illegible]

۱٦٤

شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردیده اما بغایت بد مزاج و خیره و تنگ حوصله بود و توقعی
داشت و بد مزاجی هرگاه او را عارض نفسانی شود و بیگانه شد و همیشه با ندیمان ناجنس مصاحب [illegible] و بد سلوکی با ارباب اعتدال میکرد
[illegible] این متاع کاسد را که در بازار رحمت [illegible] از دیگران خریدار بوده [illegible] پایه انصاف [illegible] و در درشتی
[illegible] و بدین سبب از نیل قرب و منزلت دور و از خدمت مرجوعه مهجور بود و اما در اواخر ایام حیات تغیر در خود داده و موجب
[illegible] از دیوان اعلی مبلغی میگرفت مولانا عبد الجبار ولد مولانا علی مشهدی استرابادی تعلیق نویس در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن
فن رتبه عالی و مهارتی تمام یافت و مشق خط نیز کرده کتابه را بسیار خوب بود و بسیار مردی رنگین و خوش صحبت و بذله گوی و شیرین زبان
بود و اکابر و اعیان مصاحبتش رغبت نموده و صحبت او را [illegible] مدتی در گیلان رفته در ملک [illegible] زمان و مدتی مصاحب خان احمد گیلانی [illegible]
بوده بعد از شورش [illegible] و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده در [illegible] اقامت انداخت و کارخانه نقاشی دایر ساخته بود و اما اکثر اوقات
را صرف مجلس امرا و اعیان نموده و در آن کار کمتر میپرداخت خواجه نصیر پسرش [illegible] استعداد
نموده و شاگردان کار میکرد و زیاده از دیگران مانند حسین بیک [illegible] که سر کرده سلطان حیدر بوده [illegible]
زمان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه مهجور گشته پیرش [illegible] اصحاب کتابخانه منسلک گردیده در زمان نواب سکندر شان که خان [illegible]
[illegible] منصب [illegible] و خدمت [illegible] گردیده بگیلان رفت و در آن دیار بجوار رحمت حق پیوست سیاوش بیگ گرجی غلام خاصه
[illegible] بود و آنحضرت آثار قابلیت از ناصیه او مشاهده [illegible] در کسب نقاشی داده شاگرد استاد حسن علی مصور بود و چون
[illegible] در آن علم یافته بود و رنگ نقش [illegible] گردیده بنقش [illegible] تعلیم او متوجه گشته در شاگردی آنحضرت که در حسب [illegible] مصور
[illegible] مصور [illegible] نموده ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور بی قرینه بود و بسیار [illegible] و تصویر
[illegible] سازی [illegible] و مجلس سازی بی بدل بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندر شان او
[illegible] بیک در سلک [illegible] شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بوده و در زمان اعلی شاهی ظل الهی [illegible]
شرف نموده در کتاب [illegible] آنحضرت [illegible] مولانا شیخ محمد شیرازی مردی [illegible] گوی شیرین قیافه و خوش [illegible]
تصویر و رنگ آمیزی صورت [illegible] دعوی صادق بوده [illegible] استادان نقاش [illegible] موافق
[illegible] خط تعلیق را بسیار خوب مینوشت و نقل قطعات استادان [illegible] اکثر آن [illegible] مشغول [illegible]
صورت فرنگی [illegible] مجلس [illegible] نموده [illegible] در خدمت سلطان ابراهیم میرزا
نموده و در خدمت [illegible] عراق آمده و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شده بعد از آن بخراسان رفته [illegible] آنحضرت
شاهی ظل الهی کرده و در عمارت [illegible] دولتخانه مبارک قزوین کار میکرد و [illegible] مولانا علی اصغر
کاشی استاد بی قرینه و مصور پاکیزه کار [illegible] در رنگ آمیزی [illegible] مجلس سازی [illegible]
در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بوده و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شده و پسرش آقا رضا در فن تصویر [illegible] صورت چهره

صورت چهره گشائی بوده زمان گشت و در حین زمان مسلم الثبوت در نجابت نفس با این [illegible] قلم [illegible] زور آزمائی و در این [illegible]
گردی و از آن شیوه محظوظ بودی و در صحبت ارباب استعداد و [illegible] با آن طبقه الفت داشتی و در این [illegible] از آن هنر دور [illegible]
اما متوجه کار کمتر شود و او نیز طریق صادق بیگ [illegible] در ملازمت حضرت
ظل الهی مورد عواطف و الطاف گردیده و رعایت کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و همیشه مفلس و پریشان حال بوده این
مناسب حال او افتاده [illegible] جا مانده و مرا [illegible] در صفاهان [illegible] ضعیف فوت شد میرزا احمد اصفهانی [illegible]
خواجه عبد العزیز [illegible] بوده [illegible] و مجلس [illegible] ریزه کاری [illegible] از طبقه [illegible] در زمان اسمعیل میرزا [illegible]
اصحاب کتابخانه منسلک گردیده [illegible] حسن [illegible] در فن تذهیب [illegible]
[illegible] بوده و جمیع استادان این فن او را در این هنر مسلم میداشتند و تذهیب مولانا [illegible] که این شیوه [illegible]
ریزه کاری و دقیقه پردازی [illegible] و در زمان شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible] حضرت ابی عبد الله الحسین [illegible]
کار کرده [illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] اصحاب کتابخانه [illegible] و تصویر [illegible] مولانا عبد الله شیرازی [illegible]
خوب بوده و در ملازمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و بعد از قتل سلطان ابراهیم میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و [illegible]
نقاشان و مصوران ماهر بوده‌اند مثل [illegible] و [illegible] که مشاهیر این طبقه و [illegible] این فن بوده‌اند [illegible]
ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم زمان سعادت نشان که در حین ارتحال شاه جنت مکان بسخن پردازی بوده‌اند [illegible]
پیش شعرا آمده [illegible] از طبقه علیه شعرا [illegible] نظم سخن [illegible]
[illegible] حضرت خاقان جنت مکان [illegible] این طبقه [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] از مصاحبان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بوده [illegible] ایام حیات [illegible]
[illegible] از این طبقه [illegible]
[illegible] قصیده و [illegible] مولانا محتشم کاشی قصیده [illegible] در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح [illegible]
[illegible] نظم [illegible] کاشان فرستاده بود [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] در مدح حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام [illegible]
[illegible] زبان [illegible] معانی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نمایند در زمان [illegible] ایشان [illegible]
الوقوع است [illegible] جناب مولانا [illegible] شعرا [illegible] کاشی [illegible] در شان [illegible]

شاه ولایت سلطان سریر هدایت در رشته نظم کشیده [illegible] و دست سخنوران زمان از [illegible] آن کوتاه و جواب [illegible]
[illegible] فرستاد و صله لایق یافت [illegible] پای تخت همایون [illegible] در صفت [illegible]
[illegible] عرض آورده [illegible] مشهور و مجاب گشته با مجموع از مشاهیر این طبقه [illegible] بوده [illegible]
[illegible] افصح الفصحا مولانا ضمیری اصفهانی است که زبده و خلاصه سخنوران زمان [illegible]
[illegible] ضمیری تخلص کرده بود [illegible] ضمیر [illegible] معانی [illegible]
[illegible] سخنوران [illegible] اشعار [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
شعر [illegible]
[illegible] این بیت [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
جناب مولوی [illegible] قطعه [illegible]
[illegible]
[illegible] اشعار [illegible]
[illegible] مولانا محتشم [illegible] کاشان است [illegible]
ارباب نظم [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] آل عبا [illegible] مرثیه [illegible]
[illegible] سخنوران عالم است [illegible] شعر
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] قصیده [illegible] نظم [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
نظم [illegible]
[illegible] ملک الشعرا مولانا [illegible] جناب مولوی [illegible]
[illegible] فصیح البیان [illegible]

شاه جنت مکان بنا بر رفاقت سادات دست پاچش که گاهی از ایشان مطلوب بود به دار السلطنه قزوین آمده سالها توقف نموده با مولانا ضمیری
و شعرای پایه تخت همایون معاشر و مصاحب بود و در زمان نواب سکندرشان بخراسان رفت در وقت خراسان قیم سلطان اوزبک
بعلت رفض در مقام آزار او در آمده عاقبت بقتلش فرمان داده و هذا آن سیکنه که شاعران سه زبان می باشند چون مولانا از زمان او
شنو بود ملاحظه کردم که سابقا هرچه اکثر در صحیفه روزگار باقی مانده بخشی از اهل خراسان در جواب گفته که کدام هم مدرازین که جناب
قتل مولانا ولی دار الکتاب بود در این مبادی حیثه خود در صحیفه روزگار که ثبت شخص نموده از برای این سخن نقل آمده مولانا وحشی یزدی
از شعرا الحق و سخنوران فضیلت گستر بود و همیشه در دار العباده یزد اقامت نموده و مجمل دیگر فکر شعر می نمود [illegible] غزل
و مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در [illegible] مشهور است و ابیات [illegible]
گلهای بدیع و معانی دقیق در کلی که در این صحیفه [illegible] دیوان غزلیاتش ابیات عاشقانه بر زبان آشنا و بیگانه
مولانا حسین ثنائی [illegible] در اول حال در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود از جناب میرزا رعایت میافت شاعر قصیده گو است و معانی بلند
دارد اما در شعر قصیده های [illegible] که طبع [illegible] سخنان [illegible] که معانی آن قاصر است [illegible]
معمائی کاشانی از سادات طباطبا حسینی صاحب [illegible] در شیوه معمائی [illegible] تاریخ [illegible] مدت عمرش از هفتاد [illegible]
بود هرگز از [illegible] عاشقی [illegible] در زمان شاه جنت مکان در کاشان میرزا احمد [illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible] صاحب [illegible]
بود و میرزا اصغر [illegible] اصفهانی [illegible] جناب میرزا [illegible] در زمان حضرت اعلی شاهی شوق [illegible] میرزا [illegible] آمده [illegible]
او [illegible] بادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه رسیده [illegible] بادشاه [illegible] اصفهان [illegible]
داشت [illegible] بجناب میرزا [illegible] بادشاه [illegible] که در آن ولایت [illegible]
[illegible] سعادت فایز گشت و دو سال [illegible] اقامت داشت [illegible] حب الوطن [illegible]
[illegible] از حضرت همایون اعلی بالغامات [illegible] رعایات [illegible] اشعار میرزا [illegible] قطعه و قصیده و غزل
بسیار است در این صحیفه [illegible] رباعی در مناجات اختصار نمود رباعی [illegible] که قهاری تو [illegible] که غفاری تو [illegible] او قهارست [illegible]
غفارست [illegible] یارب بکدام نام خوش تر [illegible] مولانا ملک [illegible] برادرش مولانا [illegible] صاحب حال [illegible]
ملک [illegible] در زمان شاه جنت مکان [illegible] قزوین [illegible] عاشق [illegible] بکمال صلاح و تقوی [illegible]
[illegible] خوش [illegible] حافظ [illegible] در زمان حضرت اعلی شاهی همایون [illegible] قزوین [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] بیت [illegible] نون [illegible] مولانا [illegible] همدانی
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] نظم [illegible]

همدانی [illegible] مولانا [illegible] کشمیری [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] سخنوران [illegible] در آغاز [illegible] ولایت [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] صحبت شعرا ایران [illegible] مولانا ملک قمی شاعری خوش
[illegible] در آغاز شاعری [illegible] شعر [illegible] دیگران [illegible] در شعر [illegible]
[illegible] ایران [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] مولانا فهمی [illegible] شاعری [illegible]
مولانا محتشم در کاشان [illegible] کاشان [illegible] صحبت [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] در اصفهان [illegible] نظم [illegible] مولانا حاتم کاشی [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] کاشی [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] میر [illegible] ساقی [illegible]
[illegible] مولانا ضمیری [illegible] اصفهان [illegible] اقامت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] علم موسیقی [illegible] تصنیفات [illegible]
[illegible] کاشان عراق است [illegible] قزوین [illegible] شعر [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] تماشای کوچه کان [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حافظ [illegible] قزوینی [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] حافظ [illegible] قزوینی
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]

١٦٦

اصفهان آهنگ سفر آخرت نمود مظفر تربتی قرار داده خاطرهاست که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر
اگر چه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی و الحق درین شیوه در عراق طاق بود و حافظ هاشم ولد او در روش قزوینی گری بود اما
زمان در جنب دیگران نبود و زیاده [illegible] آهنگ [illegible] و شغل آوازش زمانه فلک می کشید و در خدمت نواب سکندرشان
و نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت یافته از امثال و اقران در پیش بود و از زمره سازندگان استاد محمد کمانچه
بی قرینه بود و عمری می نواخت و در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفا و اقران ممتاز بود استاد محمد مومن ولد استاد حسین قلی بیگ عود
عود نواز بی قرینه بود و سازنده بی مثل [illegible] مضراب و چاشنی دست و [illegible] در ساز او بود که دست دیگری بدان نمیرسید و الحق درین
فن منفرد و ممتاز بود و در اواخر دولت خان احمد گیلان اختیار نموده بگیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش در انجا سپری گشت استاد نور محمد
نائی که [illegible] طنبور می نواخت و در ساز و دست و استادی [illegible] امیرزاده اماارش زیاده و مزه مدانست استاد محمد [illegible] در این فن
بی قرینه و صاحب ساز بود و تصنیفات بامزه داشت و در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم شده در خدمت او مقرب و محترم
و مورد شفقت و تربیت بود و در زمان حضرت اعلی [illegible] قرب و منزلت تمام یافته بی قرینه بود و خطه در این [illegible] از اوستادان [illegible]
مرتبه سازندگی رسیده در ایام [illegible] در انجا از برادران مرتبه بالاتری داشت و استاد معصوم کمانچه در شیوه نوازندگی بی مثل [illegible]
بوده در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود و از نجبای دیگر رفت سلطان محمد طنبوری درین فن ترقی عظیم کرده
و در عراق در طنبور نوازی استاد بود و در عالم جوانی جان بجان آفرین سپرد و میرزا حسن طنبوری در چنگ نوازی استاد بود و این هر دو
مرتبه کمال رسانیده بود و دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند این چند کس اختصار رفت از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال
ذالک جمعی بودند اما باسم این دو برادر شهرت نمودند استاد سلطان محمد کلکی قصه خوان بی مثل در عهد خود و نظیر و عدیل نداشت مولانا حیدر
شاهنامه خوان بی مثل بود و شغل آوازش تنگ فرح زمانه می کشید و این شیوه را بمرتبه کمال رسانیده بود والسلام ذکر شهادت شاهزاده
مغفور سلطان حیدر میرزا و قضایای که بعد از ارتحال شاه جنت مکان روی داده و سانحه به حسب گذارش یافت که در شبی که واقعه هایله شاه
جنت مکان دست داده سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت بود خود را ولی عهد میدانست حسب الاشاره [illegible] باعتبار خود عمل
الی التقدیر این شاهزاده عالیقدر در دولتخانه همایون توقف نموده و از بعضی نافهمی افتاد که اعوان و انصار او در بیرون اند و ترتیب
کنگ دولتخانه همایون بحسب اتفاق ارتجالی بود که باو اتفاق داشتند با اکثر نواب میرزا مصطفی آن روز تاج شاهی بر سر نهاده و شمشیر
خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده وصیت نامه مهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه سراسر بخط اشرف آن
حضرت است که او را ولی عهد و قایم مقام ساخته تا تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان و اخلاص آن دودمان به ایوان چهل ستون بر او نیز
معاذ آن گفته که این وصیت نامه بخط مبارک اشرف نامعلوم است نسبت به کافی از مخدرات حرم است که بخط اشرف شباهتی دارد و بعد از فوت
آنحضرت نوشته و انگشتر آن انگشت مبارک بیرون آورده مهر کرده اند العلم عند الله با اکثر شاهزادگان با یوز باشیان و قورچیان
و آنکه آقایان و جماعتی که اهل کنگ و اهل خدمت در دولتخانه مبارک بودند مراقب بسیار کرده و انعامات داده و وعده های نیکو



بمیرزا حیدر گفت که در کشوده در اثنای [illegible] حاضر شد که چون مجتمع شده بودند حاضر بودن آوردند اکابر از صلاح [illegible] بطرق [illegible]
با او از روی ادب سلوک کرده هر لحظه بیانی در دفع الوقت میکردند و او را بعیث و امل تسلی میدادند و در گشودن در عذرهای مناسب میگفتند از آن
بیک و یوزباشی حرم قوم و بیک قاجار حاکم کرمان که در آن شب در کشک بود روایت غایب منقول است که گفت نواب میرزا از اطراف
و خدمت و حکومت کرمان و قورچی باشیگری داده و خیمه آرا کرده و قورچیان محافظ درگاه و شب این حرم را نفی صورت دهیم که در اندیکی دو حاضر
خاصه میرزا را ابنه بودن آوردم من با چندش در رفتم ما آمدیم و صبر کنا گفتیم که قورچیان جبان [illegible] و دیگر نیکو گرو پادشاه از میان رفت و او زیست
قزلباش دو گروه شده و هر گروهی جمعیتی نموده و از هر گروه و گنگ موروث دولتخانه مبارک و حرم و محافظت مانوس [illegible] پادشاهی [illegible]
هست حاضر آییم و امرا و ارکان دولت هر دو گروه و تا باتفاق شروع بامری نکنند بصلاح دولتخانه و ولایش [illegible] حرمت این حرم
با صلاح نیاید و خاطرها و دولتخواهان که عزما بر حقوق و لی نعمت امری دیگر مرکوز خاطر ها نیست از فساد و دوست و دشمنی تا خاطر جمع نشود و محال
و دخول دخروج احدی نیست مهم شاهزاده و دولت که این حرمت داد و جدی و کرمی میگویند و دست نیز گرو که عرق قبل خود راضی شدیم و والله
از پی بردن شاهزاده ازین حال کرده و فریاد بر آورده و منع آن شد شاهزاده و امرا راضی شده هر که بمرد رفت و تا آخر وز مضطرب الاحوال گاهی در بیرون
و گاهی در اندرون بوده تشخص ادشه که در مجلس مخالفت آمده و مجال دخول اعوان و انصار نیست اما امرا و ارکان دولت که جمعی بتقصیه
اطلاع یافته بودند امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا امیر اصلان حسین قلی خلفا و سلطان محمد میرزا و انیزه که در منزل ارس خان روملو بوده
آمده و اسمعیل میرزا ایشان کلی محبت نموده و جماعت شیخاوند و طایفه طالش و استاجلو و کرجی و سایر سلطان حیدریان که معظم ایشان صدرالدین
خان صفوی و حمزه سلطان طالش و حمید بیک کونه و عیسیخان بیک و زال بیک کرجی و الله قلی بیک سلطان استاجلو افضل و و نیز اسمعیل حسین
بیک و یوزباشی جمیع شده با او بر بسته سلطان مصطفی میرزا که در خانه او بوده خواجه شده و سلطان ابراهیم میرزا و ولد بهرام میرزا با انجا آمد و جمعی [illegible]
درین محل دست داده و بعضی از اعیان امرا و ترش صدر سلطان چاوش ترکمان و الله قلی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذوالقدر و امرا
و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منزل خود توقف نموده و جمیع بهیچکدام حاضر نشدند و ملاحظه هر دو گروه در باب حصول مطلب
حامی بودند سلطان حیدریان جمعیتی نموده بقوت خود معرور بوده که از ان طبقه صاحبان مرتبه بیشتر داده و ایشان آن بود که بجه اجتماعی هر دو
اقدم و اهل دولتخانه نموده میرزا را بدست آورده و جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید مرجع ادبار و دره خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در
قلعه قهقهه محبوس بود بجهت اتفاق خلیفه الخلفا قرار دادند که جلوس [illegible] بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او بانچه حکم شود عمل نمایند
نمود اما بعضی عقلا از ایشان میگفتند که در این وقت جهان گنگ ابواب دولتخانه را بسته و کرده و نسبت بشاهزاده خلاف ظهور آورده
سابدا امیرت هر دو دولتخانه و ویم قی [illegible] جنگ واقع شود و آنچه خلاف انتظار و قصد شاهزاده و خانه از هر ساعت تغییر میدهد و الله ثمه دیگر [illegible]
اختیار بامر قرار یافت که تا آخر روز که وقت کنکاش است هر جا بنشینند و آخر روز بدیوانخانه که تا گذرد گنگ آنجا فرستاده و دست بطابقه [illegible]
نسبت داده بطریق مسدود بجهت نموده و کنگ دولتخانه پیرویم و از جانبه آنجانب الله قلی سلطان استاجلو قلی گفت که در ان شب هر دو دولتخانه
با بوخاندار فتن از صوفی گری و ناموس دور است و نیز خیرخواهی نبقی ننماید و سلطان از جانب حسین قلی خلفا خیرخواهی جمعی نشده و اول داشت که

اول لشکر او رفته مهم او را در وجه دلخواه ساخته بعد از آن به فراغ خاطر به مهم کار دیگر اقدام نمی کردیم که چون شاه خاطر ما است پردازیم و فی الواقع نقل
این واقع بود اما چون ادبار قرین حال این طبقه شده بود پرده غفلت بر روی دانش و بینش آن قوم که هر کدام مرد عاقلی بودند کشیده
شد حسین قلی خلفا که مدبر و کارگزار بود در اوایل حال وعده عظیمه داشت که مباداً سلطان حیدر میرزا را بر سر آورده بر سر میرزا آید که باعث
خواهش او گردد اولا امیر خان و شاه قلی سلطان و شاه قلی سلطان ... ذوالقدر که مردم ریش سفید بودند به رسالت از جانب سلطان محمد
میرزا و اتباع او بجانب سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ و اتباع او فرستاده که با یکدیگر در صدد مصالحه شاهزاده در دفع شر و فتنه
سعی نمایند خاصه چنانچه اگر ترک دوری کرده و یکی با یکدیگر اتفاق نمائیم اول لباس سوگواری پوشیده و بعد از آن تعزیت شاه جنت مکان و
تجهیز جسد مبارک آنحضرت برداریم بعد از آن ریش سفیدان با هم گماشته صلاح و فساد را در هر دو طبقه را با یکدیگر گفتگو نموده هر
مصلحت دین و دولت باشد هر یک از این دو شاهزاده که مصلحت دین و دولت بهتر دانند که شایسته تر باشد به پادشاهی اختیار نمائیم
مصلحت کلی در این است اما به جهت تعویق ایشان را فرستاده‌اند و ایشان آمده چنانچه گفته بودند از این طرف نیز جواب های ضعیف داده شد
و مدتی به این قیل و قال گذشت بعد از آن به تدبیر دیگر اندیشیده و کس به فرخ قزوین فرستاده قرار داده که به بلغار شیر آمده و مرده
رساند که اسمعیل میرزا به بلغار می آید اول شخص او بود که اسب و مرکب خود عرق عرق خود را به شهر رسانیده خبر آورده که اسمعیل
میرزا به بلغار رسید و شهرت یافت که شاه جهانگیر ... دو روز قبل از این در خفیه کس به طلب شاهزاده فرستاده بود و او نیز
به تعجیل می آید و اینک به سرعت استعجال رسید خوش وقتی عوام الناس که طالب خواهان او بودند شور و غوغا در آمده و بر آن
خانه خلفا خاصه کثرت عظیم در آنجا واقع شد و سلطان حیدریان از این حال بغایت افسرده و پریشان خاطر گشته تا آخر روز باعث
توقف اراده ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب محض بود و خلفا و اتباع او در طلب او دخل عظیم داشت تا آخر
اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان که این افسردگی تمام دلتنگی نموده از دولت ایشان مأیوس شدند و جمعی از امرا مثل محمد قلی خلیفه مهردار
و غیره که در خانه های خود توقف داشتند به خانه خلفا رفته و حسین بیگ و اتباع او آخر روز در طرفین در شانه دو کس بیگ ملازم و خادم
گشته در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده و روز دوشنبه شانزدهم در وقت سواری و کثرت واژده عام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا
تخلف نموده خود در خانه خود که آن حوالی بود ماند و در رتبه همچنین الله قلی سلطان استاجلو ذوالقدر خود رفته موافقت نموده و بعضی
بیگ اول از راه معمول که راه خیابان بود روانه شده چون به حوالی خانه خلیفه مهردار الله قلی بیگ افشار رسیده مردم ایشان کوچه
گرده بودند از پشت بام تیر و تفنگ بسیار انداخته ممانعت دارا دادند و حسین بیگ مصلحت در جنگ ندیده از آن راه عود نموده
از راه دیگر که پشت خانه های قزلباش عام و دولت بود روانه شده غرابان خرابه تیر و تفنگ که مبادا ایشان بر سر خرابه آیند قدم مخالف روی نهادند
در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداخته و حسین بیگ فریاد کرد که ما را با کسی جنگی نیست و به جنگ میرویم شما را با ما چکار است ... جمعیت
از جنگ کشیده و تا آخر حسین بیگ در خانه به دولتخانه رسیده در متصل باغچه حرم به درگاه که قفل فتح الباب شد خبر به ایشان رسید که خلفا
و اتباع او از راه خیابان آمده و میدان اسب که متصل باغچه حرم است از آنجا داخل شده و سلطان حیدریان در غفلت گرده که مبادا
دولتخانه



بیشتر از ایشان باغچه حرم در آمده و قصد شاهزاده کرده و در دولتخانه با او جنگ کرد شکست یافته در دولتخانه گریخته میرزا در حرم بود و در
بسته و ایشان هر طرف که می رفتند راه نمی یافتند و هر دری که رسیدند در را بسته دیدند و داخل شده شاه و همگی ایشان فریاد و فغان کنان هر آمده
و از آن طرف خلفا و اتباع که به میدان اسب در آمدند مشغول سلطان در باغچه را گشوده و با شلاق و تخلف اکثری سوار و پیاده حرم در آ
و جمیع در دولتخانه مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که خلفا و غلامان هجوم آورده شاه از حرم متوجه بیرون شده در باره حسد دود
با برادر خود مخالف یافت در راه بیرون شدن نیافت دیگر بار به اندرون حرم آمده دولتخانه با سپاهی بود ... لباس زنان پوشیده از حرم بگذرد
ایشان بیرون نگذاشتند تا آنکه او نیز در آنجا محفوظ باشد که مردم او بسته بودند که صد سوار و پیاده باغچه حرم که تا غایت محل چهار باغ بوده
بود در آمده و بسته و محافظت می نمودند که تا غایت خوبان و نیز بیرون شاهزاده و حرم خاص خانه عمارات در آمده و داور سلطان
شاهزاده و غلامی دیگر بیافت بار آورده و به سلطان لباس ایشان پوشیده از خانه بیرون آمده در خانه دیگر به طرف نشیمن رفت که در مرده
گنبد آقا سلیمان حرم بیگ شاهزاده را شناخته خنجر داده و بعضی مطلوب شاه زنجیر بیگ و کس غلام سلطان سلیمان میرزا او سلیمان بیگ
توپچی باشی و دیگر در آنجا جمع شده بیرون گشته و قتل نموده سلطان سلیمان و قتل او کردند آن دوان فرو نهادند خنجر و شمشیر و تیر را
نهادند تا آنکه آن سرو ریاض خلافت را که گلشن اقبال بود نابود ساخته و نسیم حیات را از نهال وجود او رانده بر آورده سلطان
خطر ... و او را بگرفتند و روی ماه او از دست خدا کرده درین که سلیمان بیگ کرک حال شاهزاده را به دست آورده و زمین بر انداختند
در باره دیگر شاه و همگی ایشان متفرق شدند و در حرم نزدیک رسیده بودند سر سلطان حیدر را از خانه ها بیرون انداخته بیرون آوردند
و در باره آن گروه که اینک سر او شاه و شاهزاده خود دیده به خیال آتش سطوت وا سپردند و آن قوم تاب این دو شمن گاهی منطقی گذشت دست
شاه ... کار رسانیده بیرون رفت چون دولت از آن طایفه برگردانیده شد و ده به دست او مشغول شاه ... سلطان مصطفی
میرزا جوان قابل هژده ساله و شایسته دولت و اقبال بود و دولت داشته و ممکن بود که سلطان حیدریان را در آن روز هم به پادشاهی بردارند
دیده و بصیرتشان از شاه ... خیال تیره و تاریک شده و هر یک نیافته که نگاه توقف نموده را دیگر با کمال ... اجتماعی ... نموده
بیرون آمده در روی به میرزا نهادند که به سر اسب عاقبت خود در ایشان هر چه قرار یابد عقلا شده چون زمانه اسباب پادشاهی و سلطنت حضرت
اعلی شاهی را سرانجام ساخته بود هر که فکری و تدبیری که نمود در باب قتل هر دو کرده و می اندیشیدند از خطا و صواب آخر نتیجه حصول مقصود بود
بجز ظهور آمد چون مقتضای قدرت و کار اسمعیل میرزا چند روزی به قدرت و اقتدار یافته و مصالح خلاف و نادر پادشاهی و آب کامیاب را به
بر وفق قضا گذشته و بر انجام و انجام هیچ تدبیر موافق تقدیر نیفتاده و آنچه صواب سید اندیشه خطا می دیده و به معنی چون آن روز در دولتخانه
آمدند و دنگ لشکریان و مردمی که در آن روز تعیین نموده بودند هم در دولتخانه های خود رفته و با سلطان مصطفی میرزا حسین بیگ
کسی نماند از ایشان اصلا ... شاهزاده چون روز شب کردند و بودند که اکثر لشکریان و میرزا سلطان بودند بعضی از طایفه استاجلو
ایشان عود نمودند و با امین رفته به میر بیگ موصلو که از طایفه سلطان حیدریان بود ... دو ساعت که نموده ... خانه و بالاخانه
گریختند و آن حوالی وقت داشته و مردم سلطان مصطفی میرزا بودند و شاهزاده را هر دو در دولتخانه مخالفت نموده و تفرقه در آن گشتند

راه یافت و حسین بیگ که دوست قزلباش در رکاب شاهزاده بود و از طایفه [illegible] اندیشیده چون با محمدی بیگ که حاکم اصفهان [illegible]
بود طریقه محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران خود را از شاهزاده که گشته خود به تقریبی بیرون آمده از
بیرون آمده و اسباب خود را بایشان داده خود گیسوت ترابان در آمده پیاده و قطع طریق می‌نمود که خود را به اصفهان رساند چون مردم [illegible]
شاهزاده بزرگ منش بود بجهای پیاده روی و [illegible] زیاده مضرت نمود با آبادانی میل کرد و صحرانشینان از اطوار و سیمای او بزرگ منشی
تفرس نموده دانستند که از بزرگزادگان است و گرفته نگاه داشتند در اندک روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شده او را بقزوین آوردند
اما احوال سلطان مصطفی میرزا آنکه چون شاهزاده [illegible] سلطان [illegible] رسید [illegible] سلطان [illegible] از تشریف [illegible] شاهزاده خبر باو داد
[illegible] آورده و اظهار زیاده احترام می‌کرد و [illegible] مراعات ادب می‌نمود و [illegible] جمعی را بمحافظت شاهزاده گماشت و [illegible]
دارالسلطنه قزوین فرستاده و خلفا و اسمعیل میرزا را بآن اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام هر گاه موکب همایون پادشاهی از [illegible]
بمقر سلطنت رسد و مردم متوجه پایه سریر اعلی گردند او را بمجلس می‌آورم باقی احوال او و حسین بیگ سلطان حیدریان در ایام سلطنت
اسمعیل میرزا مرقوم قلم [illegible] خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق [illegible] جمعی را
[illegible] دولتخانه گذاشته بمنازل خود نزول نمودند و جمعی کثیر از هر طایفه در آن شب سوار شده در دولتخانه [illegible] ماندند چنانچه بعضی از طایفه
استاجلو نیز که از آن سنگر بیرون آمده بودند متوجه بدرخانه اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان [illegible] جمع شده
و سلطان ابراهیم میرزا [illegible] در وقت سواری از آن جماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه نیامده خود را [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] دولتخانه
آمده و امرا تعظیم و تکریم [illegible] مقرر کردند اله قلی بیگ سلطان [illegible] که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده [illegible] رفته بود و
بعضی [illegible] بیگ ولد [illegible] محمد خان و جمعی از امیرزادهای استاجلو بدولتخانه آمده [illegible] روی بدولت
[illegible] بیگ [illegible] سلطان [illegible] و جمعی دیگر از سلطان حیدریان و بعضی دیگر که از حسین بیگ تخلف نموده رفته بودند
از خانهای خود گرفته بدولتخانه می‌آوردند [illegible] حکیم ابونصر ولد [illegible] کیلانی که در [illegible]
[illegible] بود از جمله [illegible] سلطان حیدریان بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان موافقت سلطان حیدر میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف
نموده بود چون واقعه مذکور روی نمود [illegible] بیرون [illegible] در میان [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] بعضی از اهل [illegible] خیانت نموده [illegible] سلطان میرزا [illegible]
کرده [illegible] صدرالدین خان [illegible]
هر چه حکم پادشاه باشد [illegible] پریخان خانم [illegible] حسین قلی بیگ [illegible]
[illegible] امرا [illegible] سلطان [illegible]
میرزا [illegible] شاه جنت مکان و سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible]



معلی در زمان اسمعیل میرزا مرقوم کلک بیان خواهد گردید و نعش سلطان حیدر میرزا را بآستانه فردوس نشان امام حسین علیه السلام آورده
و التحیة [illegible] بردند و دفن کردند بعضی از روز شنبه که این قضایا وقوع یافت تا روز جمعه در دارالسلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب نوعی مشتعل
گردید [illegible] در میانه خلق [illegible] محلات سر شورش و فساد در آورده و هر کس با هر کس عداوتی
داشت [illegible] قدرت آن بود که از بیم [illegible] از خانه بیرون توانند آورد
هر کس [illegible] مردم [illegible] گروه مخالف خود [illegible] در جمعه بیست و چهارم صفر جارچیان مقرر داشتند که باتفاق میرزا
علی سلطان قاجار در محلات منادی کردند که [illegible] متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت و در اسواق [illegible]
سود او معامله مشغول گردند مردم [illegible] مسجد جامع [illegible] جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر شدند خطبه سلطنت و پادشاهی بنام اسمعیل
میرزا خواندند خطیب اول [illegible] و تعزیت شاه جنت مکان شروع کرده [illegible] مصرع خواند که ع [illegible]
از زمین و آسمان [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] حسین قلی خلفا [illegible]
پریخان خانم [illegible] پریخان خانم [illegible]
در این اثنا [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible]
[illegible]
قزاق خان [illegible] محمد خان شرف الدین اغلی [illegible]
[illegible] اله قلی سلطان [illegible]
[illegible] استاجلو در قزوین [illegible] حسین قلی خلفا [illegible]
[illegible]
سلطان حیدریان [illegible]
[illegible]
در مقام [illegible]
ثابت [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] مقتول [illegible]
[illegible] سلطان حیدریان [illegible]
خان [illegible] سلطان [illegible]
و خواری [illegible]

و استیلای ایشان که ... نموده در هر خانه ... محاصره گردیدند و اکثر قشون ... پراکنده شده و سی چهل نفر که اسم و رسمی ...
توقف نموده دست بشمشیر ... کشادند ... و طایفه ... که قریب دو هزار کس بود
سعی بسیار نموده ... با تمامی القوم بقتل آوردند و اسباب و جهات ایشان ... شورش
و غوغا آن بود که ... قلعه ... امرا و مردم ... سلطان حیدر میرزا ... مضطرب
قرار ... اسمعیل میرزا ... شنیده ... صاحب ... نموده و مردم شروع ... کرده تا آنکه خبر ...
میرزا و خروج او از قلعه رسیده نواب پریخان خانم ... که امرای تکلو باستقبال پادشاه ... در شهر توقف نمایند و ایشان عزیمت
کرده شورش و غوغائی عجیب ... بعد از قتل ایشان نواب سلطان ابراهیم ... ایشیک آقاسی باشیگری داشت باتفاق ...
سلطان ... اسباب سلطنت و پادشاهی ... و نقاره خانه ... باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف

**ذکر جلوس ... اسمعیل میرزا** ... اسمعیل میرزا ... شاه جنت مکان ... نواب سکندر شان ... [illegible]
[illegible]

مشار الیه ... بشرف خدمت ... [illegible]
[illegible]

نمودند شاه زادگان و حسین قلی خلفا و امرا عظیم اندیشه در شهر بودند بسعادت و عزت فارغ گشته و بجهت حفظ [illegible] جانب بیرون شمال
شهر نزول کرده و در منزل حسین بیگ [illegible] بکلاه و نمدی بر سر [illegible] آورده که کس [illegible] و همه خلایق
از اطراف و جوانب بطرف [illegible] شمشیر و خنجر [illegible] کرده بودند و محافظان مانع شدند چون نظر عالی اسمعیل میرزا در آمد
[illegible] نگاهی از اطراف و جوانب [illegible] کرده گفت سبحان الله [illegible] این همه مردم [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] دیگر در باب سلطان حیدر [illegible] حسین بیگ میرزا آورده گفت
که ای پادشاه عالم [illegible] سلطان حیدری [illegible] اقبال [illegible] عمل کرد و اگر در مقام انتقام خواهی
عالمی را قتل کنی اول ما را اسمعیل میرزا التصدیق سخن او کرده [illegible] باعث تاثیر قتل او شده [illegible] حضار مجلس [illegible]
خلفا که در [illegible] درین سخنان زبان بکلام کشیده خاموشی گزیده [illegible] بجانب سعادت آباد که [illegible]
شاه جنت مکان در باغ ارم نشان [illegible] شریف آورده [illegible] ملاحظه [illegible] کرده بود و داخل دولتخانه مبارک گشته و جنب
[illegible] خلفای حسین قلی خلفا [illegible] از باغ منزل او رفت و در آنجا سلطان مصطفی میرزا [illegible] سلطان [illegible]
آورده بود [illegible] اشرف مشرف شده و اسمعیل میرزا روی شاه زاده را بوسیده و استمالت داده و میان برادران [illegible]
شاه زاده را [illegible] نشستن نمود و همچنین از برادران تعظیم [illegible] کرده و خود پایین تر از سلطان سلیمان میرزا که یکسال از او بزرگتر بود [illegible]
نموده بر جای برادران تقدیم کرده و اسمعیل میرزا در مقام تفقد برادران در آمده مهربانی ها ظاهر آورده و گفت اگر شما با من در مقام
محبت و دوستی باشید انشاالله تعالی من با شما سلوکی خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد [illegible]
دگرگون خاطرش [illegible] اعدام ایشان [illegible] عاقبت [illegible] در خاطر داشت [illegible] ظهور آورد [illegible]
[illegible] بیگ و شاه وردی بیگ [illegible] برادران حسین بیگ را آورده [illegible] امرا و سلطان [illegible]
امرا [illegible] شده و اعتبار خود [illegible] در خانه خلفا [illegible] قرار یافته که هرکس [illegible]
[illegible] شده و هرکس [illegible] می آوردند و [illegible] در خانه خلفا [illegible] و اکثر امرا بطریق [illegible]
ملازمت در خانه نواب پریخان خانم می نمودند [illegible] اعتبار و رفع [illegible] پادشاه [illegible] شده و کلاه نواب [illegible]
آئین پادشاهانه [illegible] در خانه زیاده [illegible] شاه جنت مکان [illegible] نواب و حاجیان و وکلا [illegible] بطریق [illegible]
نظم و نسق درگاه می نمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت اسمعیل میرزا بی او صورت نبست و در زمان شاه جنت مکان
نیز [illegible] و معاون او بوده [illegible] شاه زاده و سلطان [illegible] در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود و حسب تقدیر [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] امتحان [illegible] در باب [illegible] نواب خانم [illegible] گفت [illegible]
دخل [illegible] در امور ملک [illegible] ناموس سلطنت و پادشاهی [illegible] مردم [illegible] قبیح است [illegible]
از حقیقت کار آگاه شده ترک تردد نمودند و درین ایام مزاج جناب میرزا از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت او در آمد [illegible]

در خانه خانم

اسمعیل میرزا

١٧١

قتل [illegible] میران [illegible] بود که طرف [illegible] خلفا زیاده [illegible] بزرگ شده
و خود را پادشاه [illegible] قرار داده و دوستی عظیم با اسمعیل میرزا داشت و در این باب بنا بر خاطر خطیر پادشاه [illegible] گران [illegible] صاحب وجود
گردد [illegible] باشند [illegible] نمایند و سبب دیگر که بعد از [illegible] باعث آن بود که چند روز که قتل سلطان حیدر میرزا [illegible]
خبری از جانب قلعه قهقهه آمدی خلایق مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم حبس سلطان محمود میرزا [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نواب پریخان خانم عرض کرده بود که ظن غالب هست که اسمعیل میرزا در شب اول که خبر
فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدر [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
نواب خانم فرموده که برادر اعیانی من سلطان سلیمان میرزا [illegible] بزرگتر [illegible] برادری [illegible]
[illegible] ذات شریف [illegible] در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانه های خلفا بود [illegible]
عرض رسانیده [illegible] مزاج پادشاه را از او منحرف ساخته بود [illegible] سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است
مصداق کلام صدق انجام من اعان ظالماً فقد سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا را از او متغیر ساخت و در مقام طلب خون ناحق ریخته شاه زاده
مظلوم سلطان حیدر میرزا [illegible] اقتدار آن ظالم [illegible] شاه زاده [illegible] قتل آن شاه زاده [illegible]
[illegible] چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفا بی اعتقاد شد اول او را [illegible] منصب عالی دیوان و وکالت
[illegible] نفس همایون [illegible] منصب خلافت بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان [illegible]
[illegible] مرشد کامل [illegible] حکم [illegible]
[illegible] خلفا [illegible] امتحان [illegible] گفت [illegible] خلفایی [illegible]
منصب وکالت و دیوان [illegible] در جواب گفت [illegible] منصب خلافت [illegible] وکالت و خلافت [illegible]
وکالت را [illegible] قبول [illegible] اسمعیل میرزا ازین حکایت [illegible] و امرا
[illegible] صوفیان [illegible] مرشد کامل [illegible] صاحب [illegible]
در جواب [illegible] اسمعیل میرزا گفت [illegible] خلفا [illegible] ازین حکایات [illegible] اشرف آمد [illegible]
عرض [illegible] خانه [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] صاحب تقصیر [illegible]
[illegible] خلفا [illegible]
[illegible]
مردم [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] خلفا [illegible]
[illegible] خلفا ازین حکایت [illegible] پادشاه [illegible] منزل او رفته [illegible]

خاطرش خواهد گردد ... [illegible] ... صورت و ملاقات روی نمود و امرا ... رفیق بودند و ... اسمعیل میرزا

... [illegible] ... اعتقاد ... طلب نمود و گفت ... جواب داد که ...

هر خدمتی که اشاره شود ... [illegible] ... اسمعیل میرزا گفت ...

[illegible]



[illegible]

احوال الحضرت

[illegible]

جمع شده در برابر درگاه محل اقامت انداختند شب و روز آنجا بسر می بردند و محمد خان و محمدی خان تخماق نیز بوده [illegible] که گناهکاران بگو
در آورده و در میان [illegible] نشسته و [illegible] نسبت به [illegible] شرف [illegible] محمد خان [illegible] این جماعت [illegible]
و شفاعت گناهکاران می نمود [illegible] این سخنان [illegible] رفاقت ایشان کرده [illegible] عفو و امان
از ما یابند [illegible] اسباب و تجملات [illegible] ظروف نقره و یراق [illegible] در نظر ارباب دولت
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] قلی سلطان [illegible] میرزا [illegible]
چهل ستون [illegible] از مقربان [illegible] جمیع استاجلو [illegible] اغراض [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] در جواب گفتند [illegible]
دولت این دودمان [illegible] آستان کرده [illegible] درگاه [illegible]
دیگران را صواب [illegible] ناصواب [illegible] دیگران [illegible]
گناهکاران مستحق سیاستیم و در عالم اغراض [illegible] جانب [illegible] شرف [illegible] لطف و قهر آن شاه کریم [illegible] گردن نهادیم [illegible]
و درین اثنا اسمعیل میرزا جمعی را بیرون فرستاده [illegible] ایشان [illegible] عوام الناس اسباب ایشان را غارت کنند [illegible]
دست غارت برآورده [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] سلطان [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] محمد خان عرض کرده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] سلطان
مصطفی [illegible] طایفه استاجلو [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] محمد خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] طایفه استاجلو [illegible]
[illegible] این طایفه [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] این طایفه [illegible] سلطان [illegible]
میرزا [illegible] آستانه مقدسه امامزاده امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
استاجلو [illegible] ابراهیم سلطان [illegible] سلطان [illegible] ابراهیم سلطان [illegible]

و مرشد قلی سلطان [illegible] طایفه استاجلو [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible] مجلس خاص [illegible]
[illegible] ایشک آقاسی باشی گری [illegible]
[illegible] ایشک آقاسی باشی گری [illegible] حسین قلی سلطان [illegible] میرزا [illegible] استاجلو [illegible]
[illegible] وزارت دیوان اعلی [illegible] استاجلو [illegible]
[illegible]
[illegible]
قزلباش [illegible] سلطنت [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible]
[illegible] آستانه مقدسه امامزاده امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
آستانه مقدسه امامزاده امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهل ستون [illegible]
دولت [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نواب سلطان ابراهیم میرزا [illegible] محمدی خان تخماق و میرزا [illegible] سلطان [illegible]

جهات سامانی خلایق و مهر خزینه ممالک و تفصیل و دستور احکام و مناشیر طغرای مهر دیوان اشرف اعلی و زین حاشیه به مهر مهر آثار که علیه رتبه
احکام ترتیب داده و صدارت مهر دیوانی اشرف اعلی را بدان نقش کرده و مختوم گردانیده و چون زبان نظم اشعار میگشود و عادل [illegible]
و مناشیر خود و مهر العادل قمی میسنود و منصب صدارت نصف ممالک باب دولت پناه میرزا مخدوم شریفی و نصف دیگر را شاه عنایت
لقب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان قاضی معسکر بود با مهر خود و مقرر شد که احکام و امثله شریف مردم [illegible] و معاملات عزیز
صفاهانی که مردم [illegible] در دیوان اعلی تفصیل دهند احکام و مناشیر بمهر اشرف میرسید و اکثر اوقات از مردم [illegible] و کارها [illegible]
شکایت کرده و امور را [illegible] که جمعی بجانب [illegible] و جمعی [illegible] در اثنای این احوال خبر فوت مرحوم [illegible]
حسین میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمان روا بود رسید که با اجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده
بعالم بقا پیوسته است بنابران به میان نواب سلطان ابراهیم میرزا او پرسش [illegible] مقدم [illegible] و منزل [illegible] تفقد و دلجویی
بظهور آورده نواب میرزا مرحوم محترم او را با آنچه [illegible] و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] و دیگر روی اتفاق
[illegible] نواب میرزا و سایر شاهزادگان [illegible]
اعدام ایشان [illegible] ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و نواب [illegible]
[illegible] و کل مخلوقات است [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] سلطنت [illegible]
برادرزادگان [illegible] و مهربانی [illegible] دولت خود [illegible] نواب
ابراهیم میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
که سواد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابراهیم میرزا

خبر رسید

۱۷۳

و خبر رسید از آنطرف هجوم آورده [illegible] خبر به اسمعیل میرزا رسید و با طبقه صوفیان [illegible] ارادت و اخلاص [illegible]
صوفیانی داشت جمیع امرا را فرمود که یراق بسته به میدان اسب شاهی حاضر شدند امرا حسب الامر یراق بسته می آمدند [illegible] صوفیان [illegible]
[illegible] قتل عام را طلب کرده و جمیع لشکریان [illegible] در حوالی خانه [illegible] چون صوفیان حال بر این منوال دیدند
و یراق انداخته [illegible] قزلباش به ایشان رسیده قتل و اسیر [illegible] و در طرفة العین قریب به هزار نفر از آن طبقه به قتل آمدند
اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را به سر صوفیان فرستاده بود [illegible] مشغول [illegible] حکم قتل شاهزادگان نیز [illegible]
کسی فرستاده [illegible] قیام [illegible] اول پور اکبر مرحوم نواب سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
شاه جنت مکان [illegible] بیرون کشیده [illegible] فریاد [illegible] میرزا بر آمده [illegible]
[illegible] صوفیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] در خراسان [illegible]
[illegible]
نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] سلطان محمد
میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible] ابراهیم میرزا [illegible]

کودک بوده فوت شده و حال تفصیل رسانیده تیمور زمان را سپهسالار که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و نزد میرزا بوده چون مراد خان بیگ
و در درگاه وحی ارتقا سلطان سیدیان را مغضوب بوده و این خدمت را صحیح حال خود دانسته و فوق امر مخ میرزا او همراه بوده اشخاص
مقتول ساخت و کس بطلب سلطان علی میرزا که در گنجه بود فرستاده و بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را آورده بقتل رسانیدند و بعد از قتل او (اسمعیل میرزا)
در گذشت اسمعیل و بعضی از سرکشیده از دین عاطل ساخت و در باب نواب سکندرشان که برادر اعیانی او و مصنف البصر بود و از اولاد
او اندیشه مند بود و دیگر کارها بر ایشان منسوب نمود تا آنکه باعث منت بالغ خود و رخصت بر ایشان میرزا اللهوردی و اول سلطان حسین میرزا
بزرگ نواب سکندرشان را که در طهران بود بقتل آورده و تعیین شمخال شرح مراتب حال و انتظام امور شاهزاده را نیکو فصل نمود نواب
سکندرشان ولی از دار السلطنه هرات طلب فرموده و بامیر ارجمند منظور نظر التفات و ابتدا بحال و در ظل تربیت ما عالمیه ارشاد و تنقیه مرتبه کمال
رسید بعد از فوت مراد خان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت مازندران را بجناب شاهزادگی تفویض فرموده نصف
دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطان مراد خان شفقت فرموده و میرک دیو که از نقبه دیوان مازندران بود بمنصب وکالت شاهزاده
شاهزاده تعیین کرده نواب میرزا الغ بیگ باد و شاه بهنه مخصوص گشته بکمال عزت و احترام بمازندران رفت تا فرصت این ولایت دو را
نصف آن ولایت که گرده و میرک دیو کس برافراق و اتفاق مهمات گشت و حالا سلوک بر وفق رضای نواب میرزا نمود و بدان اصلاح خود فصیح
مهمات نموده و ما از نان قدیمی نواب شاهزادگی را اطلاع در هیچ امری مدخل نمیدادند و امثنی مرضی خاطر شریف او نموده تاب تعلقه و قطعه
داد و نیاورده و بدعوای جمعی از نوکران و پسران سید مظفر که صاحب داعیه مازندران و باطنیه دیوان مخالف بودند میرک دیو را هم روانه
شاه جنت مکان بقتل آورده و در مقام آن شدند که دست دیوان مازندران را از مهمات کوتاه کرده و امثنی باعث رسیدگی اطلاع
شده و چون حقیقت حال بعرض شریف رسانیدند این جسارت و خود رایی بشنیع طبع اشرف ناپسند آمده خاطر اشرف رنجیده که نواب
این حرکت را شیرمک در نواحی میرعزیز خان ولد میرعبد الله خان که خالوی سیستی میرزا بود و بر اراده و باطن میرزا مصاحب بوده بقتل آورده و کس
فرستاده جمعی الغوز میچ که انهارا و اسباب میرزا را آورده در میان که امیر اسفراسوت امیر عزیز خان ظاهر شده که میرزا را بامر خود نور حصر نموده و
جابران را رد معتمد نموده و نقابه اسفل فرستاده شده بجهت تسلی خاطر دیوان مازندران و تألیف قلوب ایشان با خراج خونهای قدیمی میرزا حکم
فرموده و چند نفر از کسی در خدمت شاهزاده ماندند و میرزا و مازندران از کمی شفیف وی باعتبار شده و هرچند نواب شاهزادگی عرض نمود (میرزا ... )
که میرک دیو بائی از دایره اطاعت بیرون نهاده و در مقام عصیان و طغیان بوده و اگر دفع شر او را نمیکردند اشرف موقوف میداشتیم اوقاع
فساد و حاوا اظهور رسیده از آنجمله بخود مروت این قدر بی حوصله مراعات او بحکم اسلوح آنها او دیده و در مقام
تدارک اموال او شده و میرزا نیز حکومت ناقص بیگره و دوراد و امر نهی اهل مازندران را بالاعیات و التفات بخود رام ساخته در مقام
حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده سلطنت و پادشاهی ایران بعم حقیقی او اسمعیل میرزا قرار گرفت و سلطان
سیوه العهد از اطلاع مرتب حالت چون حضرت علی سلطان والد اسمعیل میرزا که نهاد و میرزا او بود با میرزا و کرامی محبت منفرد و داشت شاهزاده و تعیین
اکثر نواب مشار الیها و در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار واقع اخواهد بوده و عم مذکور را سال سپری نزد او بحکومت ناقص گنجه راند





کو هوس شورش فتنه و فساد در ولایت قزوین و مایر و لایات و بود و نگی با یکدیگر مخالف بودند و راضی نشد که بطرف برساند که در خدمت عم و بعد و میرزا و فرزند گرامی او
صاحب اختیار بود مهمات ایران بگذرد ولی حمد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشاره اسمعیل میرزا اراده و بیرون آمدن داشت و در توقف مطلق
دوین در مقام آن برخواست خون میرک دیو را که در سر خانه میرزا بجوم آورده او را برادر و پسر سید مظفر نام که سر داعیه فساد بودند از خانه میرزا بیرون
کشیده بالقصاص خون میرک دیو بقتل آوردند و بی نهایت از آن طایفه نسبت میرزا الغ بیگ آمده و بعد از آن فوج شمخال سید مظفر مای از جاده واقعات
میرزا بیرون نهاده و بار طایفه دیوان صلح کرده و مرد و کرده و با یکدیگر متفق شده و مخالفت میرزا اختیار نموده و جناب میرزا از آشوب فتنه ایشان
مجال اقامت در آن ملک نیافته و در کمال اندوه و ملال بجهت دو بی سر و سامان از مازندران بیرون آمده و بعزم ملازمت اسمعیل میرزا بطرف اعتلام قزوین
عنایت بادو و بوی احوال در خاطر خطور نمیکرد و گاه با همرهان در بلاد او وقوع اندیشه چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافته
محافظه و احتیاطی که داشت راضی با آمدن او نشد بیست هزار که ظاهرا او را از فرق منبت رفت که وجه بر بند مادر و یک برادر او و در دار السلطنه شیراز بیگ
طایفه و القدر بود و یک برادر او در هرات در میان طایفه استاجلو بود و رعایت از جانب والده وش ترتب و فتنه بعدها وقایق فی مجموعه
میخوانند که برادر او فرستاد و پیغام داد که چون والده محترم مادر که صبیه آن فرزند است در قرعه وارد و است که او را با خود برده بیرون آمده
با تجویزات شاهانه حامی ایم و همچنین مسموع شد که شاهزاده و سپاه بی سامان شده و حال از جهت براق آوردن والده مشغولیم آنقدر بعد از طهران تا
شاید که بعد از آنکه براق و اسباب والده و سر انجام بدکیشی بطلب او فرستاده و شود که بر جست براق آنقدر تنگ شده که از راه ملک انجام را بطلب او قوا
فرستاده که خواهی فوت او و والده و دیگر تربه واقع شود میرزا حسب الامر در طهران توقف نموده و اسمعیل میرزا اتفاقا در باب آوردن والده و ظاهری بود
و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل امور مختلفه بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و شاهزاده و در طهران بود تا آنکه در اراده و حکایات اختلاف ...
در میانه آمده بعضی خوش آمد گویان با اسمعیل میرزا رسانیدند که چون اکثر قزلباش را نگاه داشتن نواب عالی [illegible] بجناب ولی گرگون کرده اند
اراده دارند که سلطان حسن میرزا او را در وجه پادشاهی نمایند و اسمعیل میرزا بهانه ساخته قطع رشته حیات شاهزاده بی گناه فرمان داده ولی
حال سیف خان شرف الدین اغلی تکلو که خواهر زاده نواب سلطان محمد خدابنده و نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نام زد کرد
تا معبود برادر او نموده و بعد از چهار پنج روز خبر رسید که در تاجیک طی مسافت نموده از مناسع جامع گذشته از تعلل و تغافل او آزرده شده و فاما مرا
نزدیکان گوشه علیقلی را با جمعی نیز از قورچیان مردم این بیک فرستاده که هر سب رکنی نواب مقرر گرفته شاهزاده را بخدمت سیف خان اسفار
سپرده شده بدو را بر گیرد و در آنجا بیرون مانده و در طهران رسیده و شاهزاده را از طول کشیده در طهران برآمدی و التفات آمیز شتم نموده و مکان اقامت
گرفتند همراهان و دست ناسل شده و او را بیرون شده سرده و در ملک و به محکم و وصول قورچیان در خانه را مقفل ساخته کرکش خود را با مکان جدا
خود نیام برده و با خود قرار داده که تا وقت و توان و تیر و کمان داشته باشد خود را نگه دارد و بیرون گشته شود و قورچیان که شمخال بسیار بوده و خدمت
گفت که عنایت الامر بطلب شاهزاده و آمده ایم و منصب عرض میرسد گرفته بصدق قول خود و تسلیم در وقع خود را نزد شاهزاده رفته اعتماد نمود و بعد از آن
وفات نمود و حجابت بر زنده بخبر بیگی که در و آوردند در زمان تا چند نوع که در ماه رسید و در چند روز میان درحق نازنین شاهزاده نمود و آنقدر و چنان
سلطنت را که در نهایت عزت نشو و نما یافته بود بنای دلاوری در آورده و در عمار روز اسمعیل میرزا عازی بیگ نام قورچی و دو لقمه را نزد شیراز فرستاد

نواب سکندرشان و فرزندان او را محبوس ساخته دفع آن [illegible] مرقوم شود و [illegible] ذوالقدر و غیره [illegible] ملاقات نماید و مشغول
باشند تا آنکه بعزم او و فرزندانش که نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشتند عازم گشته حکم قتل ایشان نمود و [illegible]
نامه و [illegible] از آنکه این امور [illegible] بعضی [illegible] مرحمت الهی گرفتار آمده و دیعت حیات [illegible] تفصیل آن احوال در محل خود
گذارش خواهد یافت و چون حق سبحانه و تعالی در ذات مقدس اعلی حضرت شاهی ظل اللهی چنین [illegible] و دیعت نهاده بود و رقم سلطنت
[illegible] شاهی بتوقیع رفیع توتی الملک من تشاء [illegible] در لوح محفوظ ثبت بود این حکم [illegible] رسید و قبل از آنکه بظهور آید نامه [illegible] طغرای دولت
او را قلم تقدیر [illegible] داده [illegible] و دولت [illegible] ذکر بعضی از حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا هنگام ارتحال او روی داد
اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهام [illegible] و [illegible] مهام [illegible] بمهمات مملکت پرداخت [illegible] میرزا [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] و وزارت [illegible] معزول فرمود و آن منصب عالی را بمیرزا سلمان ناظر تفویض کرده [illegible] قدر و منزلت او را
[illegible] و [illegible] تعظیم [illegible] من حیث الاستقلال شروع در آن کار کرده [illegible]
[illegible] در انتظام مهمات ممالک و امور [illegible] انکام و [illegible]
[illegible] مهمات [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] قضیه ارتحال اسمعیل میرزا [illegible] خان و [illegible] خان شرف الدین [illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] ایالت و [illegible] و [illegible] بجانب [illegible] و الوسات بعضی
محال [illegible] و [illegible] حسین خان [illegible] ایالت و [illegible] و حکومت [illegible]
[illegible] تفویض کرده [illegible] و در حال [illegible]
مشهد مقدس معلی [illegible] و ایالت [illegible] یوسف خلیفه [illegible]
[illegible] یوسف خلیفه [illegible] سلطان [illegible]
شوکت و [illegible] خواهد بود [illegible] نمود [illegible]
او را تعلق [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] ایالت [illegible] قاجار [illegible]
[illegible] بمحمد سلطان افشار تفویض نمود و ایالت شیراز [illegible]
تفویض کرده و [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] نموده [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ذوالقدر [illegible] تفویض کرده [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] سلطان [illegible]

قدر و منزلت او در نظر همگنان باوج اعتلا رسیده و سبب ترقی او آنکه در شیراز میبود و نواب سکندرشان [illegible] خاطری بهم رسیده بود
که بمحض [illegible] جانب نواب سکندرشان گرفته او بخصوصیت آغاز نهاده [illegible] و چون [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] او [illegible] ذوالقدر [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] شیراز [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فیت و از علما میگفت که تحت و از تشیع بود به نقل میرزا مخدوم شریفی و علامه العلما مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم قمی و دیگر گشته و میرزا
مخدوم شریفی چون بعضی اوقات وعظ میگفت با اسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده و نسبت بدین سخنان کنایه امیر کیه
اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعیین نمود که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان به تبرا گشاید به چوب تادیب نمایند و روز جمعه از جماعات
مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس درویشی قنبر نام تبرائی این بیت خواند علی و آل علی را زجان و دل صلوات که دشمنان علی را ملامت و
میرزا مخدوم مجلس را بگذاشت و متوجه گشت و از میان تبرائیان لنگ لنگ ... مجلس را به ... و از ... ای کل ... بهمان حال ... شیعیان را لنگ
زده بر پای او چون گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم در باره اسمعیل میرزا به حد یقین رسید و این گفت وگو در میان خلایق افتاده
زبان تشنیع دراز کردند و حکایتی چند شایع گشت از جمله نقصان مذهب او یکی آنکه این بود که او را بی شعور نگفتی و اسمعیل میرزا
محمد حافظ و خوند میر حسین مجتهد و میر سید علی خطیب و امثال او بدین که در تشیع و تبرا غلو داشتند بی اتفاق اظهار کرده و بعضی را
آزار داده و اخراج و جمیع کتب علمی میر سید حسین را او خودش ضبط نمود که در خانه شاه دهد و در ازار ... کرد و شب بیرون کرده و در خانه ... داد
و دست تعدی دراز ... ام علما و مجتهدان را به تعصب و تغیر ... مردم میگردند ... بی اعتباری کرده
تشیع در بعضی متقول بنیاد و بعضی ... قزوین اسامی خود را ... و مدتی ... ایشان ... مذهب ... و ... گمشده
چون بعضی از اهل قزوین ... حنفی مذهب بوده احتمال ... و از آن طبقه بعضی ... میرزا مخدوم ... تصدیق ... کشته
گرده و چو ... قرب ... و ... داد ... ایشان ... گرفته ... بی باکی تشیع ...
تعدی و دیگر ... ایشان نامه ... مردم ... اسمعیل میرزا مذهب اهل سنت ... تمام داده و ...
و مسلمانی که ... آن بود که ... این حکایت ... و بعضی ... در تبرا غلو داشته و ...
نموده امر ... مخفی و ... گشته ... طلب ... و بعضی دیگر از روی عقل و دیانت
سلوک نموده ... حکایت ... تحقیق ... گفت وگوی در حقیقت مذهب او ...
عشر علیهم السلام و اطوار و عقاید اهل سنت سخنان مرغوب ... و مخالفت اصحاب ... و ... به غرقی نمی گفت
و ... میرزا این مقدمات ... و امراء و اعیان قزلباش ...
احتمال ... این صورت وقوع داشته ... و ... در مجلس ... در سایه ... است ...
قزوین ... که مردم ... اسمعیل میرزا ... تشیع ... ولی میکرد
و ... گرفته ... میرزا ... امیرالمؤمنین حسین علیه السلام
و اشعار و مدح و مناقب حضرت ... ائمه معصومین ... در این صورت ... گفت و گو ... مردم
در میان ... و بعضی از امرا و اعیان ... به سعادت ... که مردم در باب مذهب مرشد دولت
اگر ... صدق ... مذهب ... و ... علی ابن ابی طالب علیه السلام است ... سخنان ... میکردند و ... بستی

دوراندن ... میرزا مخدوم

...



معاندان شاه و مردان ... بوده ... ماها که حسین باشند ... که عجب گفت وگوی مردم در این باب ... و به صورت روی داده که مردم را این
مغلظ شده و طریق خواص ... بی ... اتفاق افتاده و مضرت آن نداریم که در خدمت مرشد خود ... ماهی حل مشکل خود ... بعضی ...
و اتفاق گشته که این ... امین با دولت و اعتقاد قزلباش نسبت بدین خانواده که ... احتمال این ... بدیده اکثر ... از
اشرف ... آمده ... که سبب ... این شده ... تحت ... این گفت وگو ... اول نمیدانیم که ... اظهار ... در خدمت
دو پادشاه کامل ... است ... سوال ... خلیفه که از صوفیان و معتقدان اسمعیل میرزا بوده و ...
او و ... کمال ... گفت ... که ... صورت ... و ... که ... از ... و صوفیان
خانواده که ... نزدیک ... عرض ... و التماس حل مشکل ... بعضی از ... که ... خدمت طلب ... از آن
مجمع ... اسمعیل میرزا ... در خلوت ... که ... ترکمان ... امیرخان و ... خلیفه
خلیفه ... اتفاق ... شاه و ... با یکدیگر اتفاق ... حضرت ... از میان ... سلطان حسین میرزا
ولد ... که ... آمده ... خلیفه ... در میان جمع قزلباش گفت که امیرخان آمده ... با
شاه ... گویان این حکایت ... ترکمان ... اسمعیل میرزا ... اسمعیل میرزا
از شنیدن این ... قزلباش ... امیرخان طلب نموده ... گفت
... در میان قزلباش ... نام کرده ... مذهب تسنن ... امیرخان ... جواب
گفت ... اعتقاد ... بحضرت شاه ... اگر ... نواب اشرف ... مذهب ... 
... تالیف قلوب ... میرزا مخدوم شریفی ... نواب اشرف ... مردم ... 
مذهب تسنن ... علمای شیعه ... حقیقت ... حضرت شاه ... حکایت ...
اسمعیل میرزا ... خلیفه ... امیرخان ... حکایت ...
عرض کرد که پادشاه ... با اخلاص ... تحقیق ... صدق و کذب ... 
نفاق ... اسمعیل میرزا گفت ... قزلباش ... سلطان حسین میرزا ...
آورده ... امیرخان ... عرض کرد ... نواب اشرف ...
... سلطان حسین میرزا که پادشاهی ... گذشت ... توقع ... 
... خلیفه ... ترکمان خلیفه ... 
تمام ... خلیفه ... امیرخان و ... 
اگر ... سلطان حسین ... ایشان ... 
و ... تشیع ... از این ... کتاب ... سلطان ... دولت ...

تا دو ثم

ما بگشیده و بود از پای در آورده و بعد از آن قضا نسبت به امرا و ترکمانان و تکلو اندکی بی اعتقاد گشت طایفه استاجلو را از نشأت نموده بمیران [illegible]
نما و تغیر احترفت کرده خیانت [illegible] و در آن شده و مرشد قلی سلطان [illegible] حاکم سیستان کرده ابراهیم سلطان برادرش [illegible] امام مقرم [illegible]
و میرزا خان [illegible] بایستی را [illegible] سعد داده و [illegible] سلطان را که [illegible] بجای محمدی خان حاکم [illegible] ساخته و ایالت شیروان [illegible]
طایفه استاجلو [illegible] اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شده و در آن ایام اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا [illegible]
عتاب و خطاب در آورده و بگیرانید عوام الناس و اعیان که شاه را خیال کردند زبان بملامت و دشنام [illegible] و او باش نهایت [illegible]
در سواری بظهور آورده و در این معنی آنچه خلایق افتاد و فی الجمله منشاء مردم گشت و دیگر از [illegible] مذهب حق [illegible] مجلس او [illegible]
نگاه [illegible] خود [illegible] در ترتیب [illegible] میشد [illegible] اسمعیل میرزا در [illegible]
و قطع‌الولی [illegible] که در [illegible] نقش [illegible] و [illegible] در هر دو [illegible] داد [illegible]
گفتار و [illegible] عبارت [illegible] که [illegible] کلام قدسی [illegible] الا المطهرون [illegible] مردم [illegible] خاطر [illegible]
آن چه عبارت [illegible] در نظر خلایق [illegible] در میان مردم گفت چون [illegible] [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] آن بود که [illegible] نقش [illegible] **نظم**
از مشرق تا بمغرب گر امام است ۞ علی و آل او ما را تمام است ۞ [illegible] نقش کرده [illegible]
در اهم و [illegible] شاه مرتضی قلی خان [illegible] حاکم [illegible] مرقد مبارک [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] شده و در مرض [illegible] خدمت [illegible]
حضرت اعلی [illegible] در [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]
مخالفت [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] سلطنت [illegible]
شجاع [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible]
خواست [illegible] ۞ [illegible] احوال [illegible] اسمعیل میرزا
در علم [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] **ذکر فوت اسمعیل میرزا**
**و تعیین [illegible] احوال و شرح کیفیت انتقال آنکه اسمعیل میرزا در شب [illegible] سیزدهم شهر رمضان المبارک** باتفاق حسین بیگ حلوایی اوغلی [illegible]
[illegible] و مصاحبت [illegible] بود [illegible] و دو [illegible] آمده [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] حسین بیگ [illegible] انتقال [illegible] اسب [illegible]
[illegible] خواب رفت [illegible] حسین بیگ
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بیگ حلوایی اوغلی [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] حسین بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] حسین بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] حسین بیگ حلوایی اوغلی [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] حسین [illegible]

اتصال نموده که چون نواب پریخان خانم [illegible] خفیف و بی اعتدالی کرده بود و با کنیزان حرم محترم [illegible] شده [illegible] ترکیب [illegible] او تعبیه کرده و بعضی
دیگر گفته‌اند که مرض قولنج داشت گاه گاهی حرکت می‌کرد و مکرر از دیگر طبیبان کرده [illegible] به حرکت رسانیده بود و اطبا معالجه کرده [illegible]
چون قوی ترکیب و مزاج حاضر بود و [illegible] به حرکت رسید و بعضی دیگر گفته‌اند که ترکیب افیون داشت چون مکرر خورده [illegible] طعام زیادتی کرده [illegible]
[illegible] نفس [illegible] مجهول تشخیص [illegible] نمایند که صورت قضیه [illegible] بود و چون کار امیری حسین چپ و [illegible] روی [illegible]
عوام الناس در تحیر و حیرت افتاده [illegible] ارباب دانش [illegible] این حال [illegible] انتقال [illegible] قوله تعالی [illegible]
[illegible] بعد از وقوع انتقال [illegible] این خبر [illegible] در درگاه [illegible] بودند و چون [illegible]
[illegible] نواب [illegible] امرا و ارکان [illegible] شاه [illegible] رسیده [illegible] بود و [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] اشتغال [illegible]
سلطان و [illegible] که در [illegible] صلاح [illegible] دولت [illegible]
[illegible] امیرخان که بزرگ [illegible]
[illegible] خان [illegible] محمد خان [illegible] قسم خورده [illegible] سلطنت
[illegible] سلطان [illegible] شاه شجاع [illegible] پادشاه [illegible]
گردند که [illegible] سلطنت [illegible] پادشاهی ایران [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] نواب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] نواب [illegible] سلطنت نواب [illegible]
و چون [illegible] سلطنت [illegible] شاه شجاع [illegible] امیرخان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] سلطان محمد پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت و پادشاهی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطان محمد پادشاه [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سلطان [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب [illegible] خانم [illegible] نواب [illegible] خانم [illegible] پادشاه [illegible]
قرار [illegible] چون سلطان محمد پادشاه [illegible] سلطنت [illegible] حسین بیک [illegible]

۱۷۸

[illegible] سلطان محمد بیگ نام [illegible] جهات [illegible] نواب [illegible] فرستاده [illegible] میرزا
اسمعیل [illegible] آنحضرت [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] پادشاهی آنحضرت [illegible] بیک [illegible] آنحضرت [illegible]
ذوالقدر [illegible] محمد خان [illegible] نواب [illegible] سلطان [illegible] میرزا اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
خانم [illegible] سلطان [illegible] صدرالدین خان
[illegible] حسین بیک [illegible]
[illegible] نواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible] خانم [illegible]
خانم [illegible] ذکر سلطان محمد پادشاه و نشستن او بر سریر سلطنت و فرمانروائی ممالک ایران و قضایایی که در ایام دولت او
حال روی داده [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] بیگ نام [illegible] ذوالقدر [illegible] نواب [illegible]
[illegible] نواب میرزا [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] بیک ذوالقدر [illegible]
[illegible]
[illegible] بیک [illegible] نواب [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] نواب [illegible]
[illegible] نواب میرزا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
بیک ذوالقدر [illegible] بیک [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

بدین کیفیت آنچه از این میرزا شریف رسیده بود در نظر رفته و صدق مدعا و اشتهار بهم رسید که نواب سکندرشان خدمتی بیگ خطاب فرموده که
بهم رسید مصروع شده شنیده‌اند که بیگه ما و گرفته محبوس سازد که نیست او خبر بجزم آنچه حکم الهی واقع شده و وقت رواداری ایشان مرحمت فرموده و مقرر
رسانی اگرچه غازی بیگ جرات آن نمود و الحمد للّه آن شیرزاده و ذو الفقار خان که اظهار لطف فرموده بود و مدتی میسر شده بود و هر ساعت از
خبر بر سید و او جان خود را به حیله و تدبیر از مهلکه غازی بیگ بن محمد خان اتباع نواب سکندرشان بیرون در شکستند روز
دوم آمده روز دیگر علی بیگ آمده خبر تحقیق آورده و بشرف پابوس مشرف گشت منصب وعده این بیگ ترکمان سر رسیده و شنیدند که امرا
عظام در باب تغیر شاه و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند به تقریر آنها رسانیده مضمون را معروض گشت و همی که شیرزاده ذو الفقار خان شکر
با علی بیگ متعلق و ما و بی سلطان عداوت داشت جان که حاضر شده و تهیه محبوس و عاجز گشت و با وی گفت که سکندر بیگ رتبه امارت سرفراز
شده و لقب قورچی‌باشی یافته ذو الفقار خان در مقام منحرفی زبان تشنیع بغازی بیگ دراز کرده و نواب سکندرشان فرموده که مرتبه از آنها
بسیار در خاطرات داشتیم این خیانت الهی از وقوعی ناکرده بود چون مرحوم سلطان که رعایت لازم است و بامر و اشاره پادشاه خود را با چنین عمر که
میکرد قابل تربیت است با آنچه منصب ایشک آقاسی گری با و داده و چند روز در قزوین توقف نمود و مرحمت صدر علیا که از اقوام والد ماجد خود بود
او غیبت آورده و خاطر او بدستان نواب بخیر او رود و اولی گریبان و تفصیلش تمام تقید اعطا فرستاده بود و در آن قلعه از روح جانب بخشیدن حیات قدم
محبوس مطلوب و فا گشت و روز دیگر جمیع سادات و اکابر و اعیان شیراز در آن پیش سیف الدین خواهیت ذو الفقار را که با ایشان گرده دیدن اعمالش چنانچه
بشرف پابوس مشرف گشته علی بیگ به ایالت شیراز و لقب خانی سرافراز شده و از سادات عظام شاه مظفر الدین علی را که ده سال کرده
میرزا او بمنصب قضا کنگر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر و متصدی خالصه شریفه شیراز که در این چند سال حضور گاه در ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته
تقدیم رسانیده بود منصب عالی اعلافه سرکار خاصه شریفه یافت و چون سرکار عالی نواب اشرف بی سامان شده بود و صفاهان مذکور و جناب
میرزا احمد ناظر ضرورت سرکار پادشاهی را از سرکار خود و طایفه ذو الفقار و جوهرات و دیوانی محکمی سامان نموده و روز بروز جوق جوق از زمره
باشیان و اینک آقاسیان و اهل خدمت از ترک و تاجیک از دار السلطنه قزوین سر رسیدند و نوازش یافتند میرزا نظام الدین حسین مستوفی
شیرازی که در وقت دولت سلطان و آقامان و ذو الفقار با ایشان متفق شده بود و بدین جهت ولی سلطان در قزوین شکایت او با اسمعیل میرزا او را
گرفته در قلعه و قلعه محبوس ساخته بود از استخلاص یافته به شیراز آمده و وزارت نواب خورشید احتجاب مهد علیا فرمانفرما بعهده محترم و نواب سکندر
شان سرافراز گشت و نواب مهد علیا بوسیس و مراتب بوده و دولت گشته همی من پی امر و اشاره مهد علیا و فیض می یافت نواب سکندرشان مرا
حات ناظر شریف و اسباب میکرد و نواب مهد علیا اراده استخلاص خان احمد والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس بود و با نواب مهد علیا
قرابت قریبه داشت نموده نواب سکندرشان برحسب اراده و رضای خاطر شریف نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده و تعظیم و
تکریم بسیار کرده و با ایالت و دارائی گیلان وعده داد و همچنین شاه و چ بیگ تاتی اغلی و ذو الفقار که شاه جنت مکانی به ولیا اسمعیل میرزا
گرفته در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را با و مرخص نموده و چند روز دیگر چون بیرون آوردن صید او
وقت بعضی بی آورده نواب سکندرشان بیرون آورده و مرتبه ایالت و خانی و تفویض منصب والا مرداری رفعت شانی بخشیده در



میرزا سلمان وزیر وارد و سعادت نموده اول منزل عیسخان رفته با و توسل جست و بوسیله او و جناب میرزا احمد ناظر که باو طریقه دوستی داشت
بشرف پابوس مشرف و محرم نواب مهد علیا مشرف شده و طی عرض حکایات و اخبار قزوین و احوال در بیگمان خانم و اطاعت و انقیاد امرای
عظام و دو ثقو با نه معروض داشت و نوازش و ترتیب یافته در همان مجلس بپابوس وزارت و دیوان اعلی کرده و حسب‌الخواهش وزیر و اعتماد الدوله
شد و بعد از ورود سلمان از فتح حالت قزوین که نواب پریخان خانم و دولت و اقبال بر بسته کامرانی گشته و جمیع مهمات سلطنت متکفل شده و امرا و اعیان سر رو بر
قزوین نشاد و همه روز به تعیه علیه عالیه او جمع شده قرار داده که از طرف ایشان تکیه نشسته و سمعیه میرزا و مردم آنجا را نیز از خود به میل او شده
گفته از طایفه ترکمان امیرخان و از استاجلو بیرمحمد خان و از شاملو سلطان حسین خان و از ذو القدر شاهرخ خان و از تکلو حبیب خان شرف الدین اغلی
و از افشار خلیل بیگ قورچی‌باشی و از ذو القدر محمد خان خلیفه مهردار و دیوان علی اعلی هر قبیله از جمیع و سادات و ارکان بیشتر تعیین یافته
مهمات ضروری را برسالت تنخوال سلطان نرگس خانوادگی نواب خانم بعرض میرسانیدند و بر اتیکم نواب فیصل نموده و متفقه شده که سوای جمعی که
حسب الخواب علیه روانه شیراز شده و اند دیگر کس به خدمت نرود و چون موکب نصرت قرین شاهی به حوالی قزوین رسیده و تمامی امرای عظام و ارکان
دولت و اقبال نواب خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون نزدیک و اعتماد وی بجانب خانم بود
سلطان وقت صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بیرون انداخته بکاب اقدس همایون نواب سکندرشان رسانیده امیرخان بانگ
رخصتی کرده خود و پیش بخود و مردم رفته وسیله محرمان و حریم خود بعرض علیه رسانید که صاحب دولت را نمی‌باید که از این جهت اعلام کرده
و استقبال شیراز رفته در رکاب اشرف بشرف پابوس رسیده و در محکمه ملازم اشرف وقتی نموده همانا جداگانه عالیشان و خواهم مهربانی افتاده خانم
نواب خانم هرچند استقبال شنید که خوف رضای او در خانه شاه و سپاهی گرد و انعام آن او و ماکر و بتقدیر او است و همه را از خود شنیده سپرده
او خانم نموده رخصت داد میرزا سلمان خان که از حریم حرم محترم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفت از طریق غیر معهود روانه شده و دیگر که امرا از خبر
شدن میرزا سلمان و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شده تمامی سلطان را آورد و نموده و کس فرستاده و او را بازگرداند امیرخان
شده او شب و روز از حرکت ماند بود و خود به موکب همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده و بود که میرزا رسیده و جناب مقام ملک و جمع مکاتب تمام
دولت اشرف مشرف شده و خط نمود که نواب محرم شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندرشان صاحب اختیار مطلق است و معنی اشراف
کارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست کرده و جهت جذب قلوب ایشان خفیف عادت قزوین و شه اطلعت و رفته
نواب خانم و اطاعت و انقیادی که امرا و اعیان قزلباش او را مینمایند حسب الوقوع بعرض رسانیده و از اقوال و اطوار که اختیار مطلق صاحب حکم
نافذ شان نواب سکندرشان و مهد علیا شد که ما دامی که نواب خانم با او دولت خانه زارق و حاقی چهار سلطنت باشد نواب اشرف را جز نامی
از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منسلک خواهد بود و صلاح دولت نمود و آمدند که نواب خانم را بی اختیار ساخته قال
اراده و خاطر شریف شان تصمیم یافته به فکر دفع او افتاده مرکس از قزوین می‌آمد احوال میپرسیدند و میان اقوال ایشان مطلوب بر سید
بوقوع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافت چون از تکرو کیفیت که در باب اسمعیل میرزا با و اسپ تازه شده و بر آن فتح
شده بود که مخفی از امور جانبی آن جناب میرزا سلمان متکفل مهمات سلطنت گشته روز بروز نوازش و ترتیب میافت بمحو قرب یک روز شیراز توقف

نموده از آنجا خان عزیمت صوب دار السلطنه اصفهان معطوف داشته و در این هنگام نشان رسید و اصفهانیان پیشکش و پابوس
واقف گشته خدمات شایسته بجای آورده و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته و داروغگی آن از جانب
نواب شاهزادگی بامیر حسین خان ذو القدر برادر زاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه شده در دارالسلطنه کاشان اقامت
نمودند و ارکان کاشان اقامت نمودند و ارکان [illegible] متوجه جانب قزوین گشته در آن مدینه طیبه ملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطان
والده ماجده نواب سکندر شان فایز گردیده نواب [illegible] اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و [illegible] گرامی سلطان
حسین میرزا صاحب تعزیه داغ و [illegible] نواب سکندر شان که پسر بزرگتر بود [illegible] مساعدت [illegible]
داد و دل مفارقت ایشان نهاده و [illegible] گرامی را روشنائی دیده حاصل کرده محنت و اندوهش بهجت و سرور مبدل گشت
حسین قلی سلطان [illegible] خاتم و بعضی توابعات و یراق و اسباب پادشاهی که باستقبال آورده بود و جمعی از قورچیان
عزت در این منزل وارد گشته بسعادت زمین بوس فایز گشتند و در دار السلطنه قزوین از اخبار وارده این سوانح امرا و عظام رسید که اقتدار
خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در آنجا بسنده و خاطر اشرف و نواب مهد علیا [illegible] و امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان قورچی باشی و
امرا و خوانین عالیشان همگی با برادران و اقوام و اعیان [illegible] نواب خانم سعید و عاقبت [illegible] و متوجه استقبال [illegible]
قزوین و واقع شد اگر امرا و اعیان بعبارت رسیده و [illegible] نواب پریخان خانم [illegible] اکثری [illegible] و شمخال سلطان
او از کی پریخان خانم گشته و مجموع امرا سلطنت و پادشاهی از قبیله الموسوی حسینی [illegible] سلطنت در حرکت آمده چون از شاه و [illegible]
امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان قورچی باشی و مهدی خان تکلو و جمعی که در قزوین مانده مقصود [illegible] در موکب نواب خانم
اقبال و استقبال رفته صوب وقت در آن [illegible] نواب خانم [illegible] اتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی
رخصت حاصل کرده و بعضی بی رخصت روانه شده در حوالی [illegible] و بسعادت [illegible] شمخال سلطان [illegible]
و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در خانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش و فساد در سر داشتند در حوالی دار السلطنه قزوین امیر
خان [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] و طلب فرموده و دفع شمخال سلطان را در عهده او نموده [illegible]
شد و [illegible] شمخال سلطان [illegible] مناسب [illegible] که [illegible] را که و زمان [illegible]
مکان چند سال [illegible] بر آنچه [illegible] مکان نموده از شهر بیرون
[illegible] و [illegible] عزیمت جلوس فرمودند [illegible] امیر اصلان خان که شمخال
سلطان [illegible] شمخال سلطان [illegible]
[illegible] امیر اصلان
[illegible] موکب همایون پادشاهی
[illegible] نواب

خواجه [illegible]



[illegible] ترتیب یافته پانصد جامه و مخده را در دوش برداشته با بردهای مغلی آورده و چون بحرم محترم در آوردند خواجه سرایان حرم
در حرم ملاقات برادر ارجمند کامکار و شاهزاده های نامدار و تقبیل پای نواب جهانبانی [illegible] و شاه جنت مکان و برادران
اسمعیل میرزا و اطوار ناپسندیده و دلیری که در قطع نسل حرم نموده بیان آورده بودند [illegible] خواجه سرایان [illegible] نواب مهد علیا از روی
دو نواب خانم خاتم [illegible] نواب خانم [illegible] مهد علیا [illegible]
[illegible] منصب [illegible] حالت [illegible] نواب سکندر شان و شاهزاده و عالیجاه حضرت [illegible]
در آن منزل سوار شده و متوجه [illegible] مبارک شده [illegible] و عوام الناس گروه گروه فوج فوج باستقبال می شتافتند و ازدحام
[illegible] جوق جوق و صف صف ایستاده [illegible] نواب سکندر شان در کمال مسرت و شادمانی
[illegible] سعادت و دولت [illegible] آفتاب [illegible] و اقبال [illegible]
مطهر و شاه جنت مکان [illegible] تشریف [illegible] احوال نواب خانم [illegible] نواب سکندر شان متوجه دولتخانه
مبارک [illegible] خلیل خان افشار [illegible] شاه جنت مکان [illegible] نواب خانم [illegible] در منزل او [illegible]
سواری نواب سکندر شان و نواب جهانبانی و قورچیان [illegible] سلطنت [illegible] نواب مهد علیا
و مخدرات [illegible] سلطنت سوار [illegible] در حرکت آمدند و چون [illegible] مبارک رسیدند [illegible] باستقبال
آمده [illegible] نواب خانم [illegible] نواب خانم [illegible] مخدرات
دودمان سلطنت [illegible] نواب [illegible] خلیل خان [illegible]
خلیل خان [illegible] نواب خانم [illegible]
خان [illegible] نواب خانم [illegible] صورت حال
[illegible] خلیل خان [illegible] امیر اصلان خان
[illegible] شمخال سلطان [illegible]
[illegible] امیر اصلان خان [illegible]
[illegible] خلیل خان [illegible] نواب خانم [illegible] اموال و اسباب سرکار خانم [illegible]
[illegible] خلیل خان [illegible] شاه شجاع [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] سلطان
[illegible] نواب
مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده [illegible] نواب جهانبانی
[illegible] حسین بیگ [illegible] شجاع الدین
[illegible] خان [illegible] نواب مهد علیا و شاهزاده [illegible] دار السلطنه

و [illegible]

جزو اوزه و ظهور رسیده بنگونه عنایات جهت خانواده ... و اعتبار تمام و نسبت وزارت نواب جهانبانی سرفرازی یافته و وکالت را او میرزا

افضل منجم قزوینی که صاحب خانه نواب ... نواب محمد خدابنده ... کمال اعتبار و اقتدار یافته حکام ... و مهمات دیوانی قزوین با او متعلق گشت

و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نموده منصب عالی صدارت میر شمس الدین

محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق زیرک بود و در ... شاه بود مفوض گشت منصب صدارت مشار الیه اگرچه در وقتی که نواب سکندرشان

از هرات متوجه شیراز بودند در قصبه خبیص حضرت میر ملازمت رسیده و بوده و فضائل و کمالات حضرت میر مصاحبت نواب سکندرشان را خوش

داشته نموده بود که تخفیف داده و استعداد او در امیر شاه جنت مکان رسانیده و التماس نماید که او را منصب صدارت عظمی سرفرازی دهد

و از فوت ... نماید و در ... کرد تا سلطنت و جهانبانی آنحضرت ... و تقریر شاه ... گشته ... سلطنت و فرمان روایی ... دولت

اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و حسن الطف و اشفاق شاهانه مسند ... پناه مشار الیه را بدین پایه والا ارجمندی بخشیده و از دارالملک

شیراز حکم ... طلب مشار الیه فرموده ... یافت و حضرت میر ... کمال عزت و اعتبار ... میر ... من حیث الاستقلال ... صدارت

بودند و ممالک محروسه را با امرای عظام طوایف قزلباش قسمت فرموده امیر خان موصلو بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشته ... اسمعیل سلطان

و شاهقلی سلطان برادران امیر خان و سلطان مراد خان ولد ابراهیم سلطان ... ترکمان حسب الصلاح امیر خان برتبه امارت

سرافراز گشته در آذربایجان الکا داده شده و امیر الامرایی قراباغ ... بدستور زمان شاه جنت مکان بپیکر خان ... قرار گرفت

قراباغ که اسمعیل میرزا بامام قلیخان قاجار داده بود بدستور با او تفویض یافت و ایالت و دارایی شیروان بارس خان روملو متعلق گشته

ارس و صوفی خلیفه تکلو و چند نفر از امرای تکلو و غیرهم را در شیروان الکا داده شده ولی خان تکلو بایالت همدان سرافراز گشت ... المغضوب

امرای استاجلو مرتضی قلیخان ... و مشهد ... جان و ابراهیم ... و سایر ... الکا داده ... حکومت ... خان ... 

جرجی باشی خانه ... و بعضی محال ... تفویض یافته ... ولد ... خان ... شاملو ... 

خان برادر او ... قلی ... و گرمسیر و خوزستان ... داده شده ... و ... کرمان بولیخان افشار و ... قورچی باشی تفویض یافته و ...

بدستور سابق بخلیلخان افشار تعلق گرفت و محال عراق ... سلطان ... شده ... کاشان ... خان ... امیر خان ...

دولت قاهره و ... دار السلطنه قزوین ... سلطان حسین خان شاملو ... گشت و الکا ... بدستور سابق ... سلطان ... 

و ساوه و ... سلطان ترکمان ... شده و ... و ... سلطان ...

جوخ ... و بعضی ... و ... خان ... و بعضی محال ... محمد خان ... و ممالک فارس ... و ذوالقدر

تقسیم رفت و استرآباد ... محمد خان ... و ذوالقدر ... ابراهیم خان ... و همچنین ... از امرای ... الکا ... 

واده ... فرموده ... خان احمد ... و ... گیلان ... سرافراز ...

مصاهرت این دودمان ... شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم ... از دواج او ... دار السلطنه قزوین ...

خاتون ... واقع شده ... خان احمد ... دولت ... گیلان ... خان و ... خان ...





و امهات خان ... که ... در قلعه الموت محبوس بوده و اسمعیل میرزا ... و عمه ... میرزا ... شاه جنت مکان را ... 

بایالت ... خان ... تشریف اسلام مشرف شده ... سلطان محمود خان ... گشته ... خان ...

لقب ... یافته ... قزوین ... و محترم روانه گرجستان و متصرف الکا ... امرا ... اشرف ... ممالک

... و ... که ... شاه جنت مکان ... بوده ... در زمان اسمعیل میرزا ... 

و ... که ... مقرون گشته ... مناصب ... یافته ... اعتماد ... ممالک

اسلام ... سلطان بیگم صبیه اسمعیل میرزا ... 

صبیه شاه جنت مکان ... اسمعیل میرزا ... لقب ... 

سکندرشان ... ابواب خزاین گشوده ... اسراف و اتلاف ... ارکان دولت

سلطان ... قلوب الناس و طمع ... بر داشته ... امرای عظام ... خزانه عامره ...

... خلاف ... ایشان بود ... امیر خان و اتباع ... 

... خزانه عامره ... شاه جنت مکان ... نواب ... سالها ... اصحاب ... 

... شده و نواب سکندرشان ... امرای عظام ... 

... خزانه عامره و صندوق ... نواب ... ارباب ... 

... قزلباش ... اراده های مختلف ... 

دولت ... خزانه ... 

از خزاین عامره ... ... استقلال ...

طوایف قزلباش ... شاه ... دولت ... 

از ... سال ... دولت ...

آن قوم ... قزلباش ... 

... 

و شیروان ... 

بعد از تفصیل ... ذکر آمدن جوان ... 

قلی خان ترکمان ... در زمان اسمعیل میرزا ... 

... شاه ... 

میرزا اسمعیل میرزا ... اسمعیل میرزا ... دودمان صفوی ...

به پرتقیه احوال قزلباش مشغول باشند بی آنکه از شهر بیرون شوند و شروع در دست درازی کردند از آنجمله جلال خان که بعد از فوت اولمه بن
انصار سلاطین اوزبکیه جز به شجاعت و دلاوری اشتهار داشت با گروه انبوه از اوزبکیه نامداران که در ترتیب لشکرش جزو اعظم بودند از نسا و ابیورد
و آنحدود بقصد نهب و تخریب خراسان بیرون آمده بجانب مشهد مقدس آمد و چون هیچ یک از امرای عظام در ولایت خراسان تاب مقاومت
او نداشتند در قلعهای خود متحصن و منتظر بودند که هر یک از بیگلربیگیان متصدی حرب او شوند بر سر او جمعیت نموده به اتفاق قیام نمایند جلال خان
در آن حوالی تاخت و غارت بسیار کرده به ولایت جام رفت و آن ولایت را نیز از نواحی و اقطار برو خراب ساخته اراده داشت که از راه سرخس بازگردد
و غنایم بسیار که از خراسان فراهم آورده بود به ولایت خود رساند مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده
امرا که بکومک مامور بودند اخبار کرده لشکر طلب داشت و چون شنید که جلال خان متوجه تخریب ولایت شده تاخت و غارت کنان اراده
بازگشتن دارد منتظر رسیدن کومک و جمعیت لشکر نشده با جمعی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از مشهد بیرون
آمده متعاقب او به ولایت جام آمد و جمعی دیگر از امرا و مردم آنحدود بدو پیوستند و کماهیش سه هزار نفر جمع آمدند جلال خان در جام از آمدن مرتضی
قلیخان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از طرف بازگشت و بعضی از اتالیقان و ریش سفیدان کاردیده از جنگ صلاح ندیده بودند که چون متعاقب
نیامده و ایم در مقام محاربه نشده احوال غازیان را تا بینی ساخته خان از غایت عجب و غرور رضا بان از لشکر قزلباش نگرفته وقف نموده آماده و بیکار
و رزم گشت تا آنکه تقارب فریقین اتفاق افتاد و از جانبین صفوف رزم آراسته گردید آواز نفیر و کرنای و دلکوس گردون حمیه دلیران
فرقین برآمد در معرکه کارزار صف زدند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند
جلال خان صدمت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در معرکه کارزار که بدین شایسته تصور نکرده بود مشاهده نموده از دلیری
و جرات انقوم قزلباش که در مقابله او نموده بودند تعجب نموده از محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانتاب در جیب زمین متواری گشته
مسن جهانبین جهانپیمان گردید بر جود کرده از محاربه دست و آمده بود چند دست از ستیز و آویز باز داشته هر کدام در طرفی فرود آمدند و شبانگاه
خود شتافتند و تا صباح از جانبین پاس داشته غازیان قزلباش قومی از صدمات لشکر اوزبک و صولت دلیران ایشان خایف و هراسان
گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در خود نمی‌دیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که سلطان
اختر با سپاه بی‌پایان ستارگان تا آمد و با شجاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخت غازیان قزلباش از محاربه تقاعد نموده ترک
معرکه قتال کرده بودند از طرف جلال خان صفوف آراسته بعد از جوانب متوارد که از جانبین بوقوع انجامید از روی شجاعت و استیلای
غضبی بنفس خود بنا بر غرور سپاه کشید حجاب دار معرکه رزم جوانان را آورده و در اثنای کارزار و شدت گیر و دار دست تیر تفنگ قورچی استاجلو
از تقدیرات الهی بجلال خان رسیده بی آنکه کمال اوشناسا کرده و اورا ندیده بینان خان میانجی نزدیک او بایستاد نکته و خواست که به این قومی او را
از زین جدا کند کسی از اوزبکیه که با جلال خان همعنان بود و فریاد برآورد که دست از کشتن او بازدار که جلال خان است قزلباش که نام جلال
خان شنیده بودند به فوری از ترکمان و تکلی برسر او هجوم کرده او را از دست به یک دو ضربه استجلو کرده تکلی کشان بنظر مرتضی قلیخان در آوردند
حضار این معرکه که استماع شد که غازیان استجلو در محاربه جلال خان مردانگیها نموده و میان استجلو و ترکمان و تکلی در گرفتن جلال خان تنازع



واقع شد و هر یک این امر خود نسبت میدادند تا آنکه گفتگو در میان ایشان بنزاع انجامیده بیم آن بود که ایشان بجان یکدیگر اوفتند مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر برگیرد و در نجات دور ازین جدا کرده اورا بیگلربیگی عاری
از گرفتاری جلال خان مطلع گشته راه انهزام پیمودند و تیغ بیدریغ بر دم جانبی بیرون برده غنایم بسیار به حیطه ضبط لشکر ظفر اثر قزلباش درآمده سر او را نزد شاه
والاجاه فرستاده و با جمعی بدرگاه و مجلس بهشت آیین آوردند و عمیدی خراسان سرافراز گشت مرتضی قلیخان بعد از فتح مادام که در خراسان بود بلوای استقلال افراشته در
میان خیل و حشم بزرگی و عظمت بی حد و سعادت بیقیاس زیاده از بیگلربیگی هرات و آن نواحی بیشتر بود و بی حرمتی از طرف واقعه خراسان از هیچ یکی
که بیگلربیگی دارالسلطنه هرات و ولیعهد شاهزاده و حسین کامگار عالی حضرت حسین شاه ظل الهی بود بر جمله سایر پیشکشان ارسال میداشته
نفس لاهی آورده بیاورد در ترتیب داشت تا آنکه شده ایشان با غنایم بسیار نفاق بر آهنگ اتفاق داشت که آن نواحی بصفوت نزدیک راه در
ترکیب بیم آن چهارمحال برسیده و از معارضه ایشان گشته و بوقوع انجامیده خبر منظومه آن خود موقوف آنکه ذکر آن خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان و محاربه ایشان بجعفر سلطان افشار بعد از ارتحال حضرت شاه جنت مکان که انواع فتنه و فساد در ممالک
روی داده اول فتنه که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود و حقایق آن حال آنکه در حین ارتحال شاه جنت مکان بدیع الزمان میرزا
ولد مرحوم میرزا ابراهیم حسب الامر اعلی والی ولایت نیمروز بود و تیمورخان استاجلو که میرزا بود در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان میرزا
مقتول گردید و تیمورخان در سیستان بود و اکابر و امیران سیستان از ملوک والی اقتدار حاکمیت او تجاوز از رفیقی قزلباش شکوه گفته معتبران
طبقه حمیت نموده تیمورخان از سیستان بیرون کردند مدتی حاکمیت آن ولایت از لشکر قزلباش خالی بود و هر کسان که طبقه سرافراز در یکه عصیان و طغیان
زاد بود و متصدی حکومت یکی از ملوک خود شده هیچ حکومت ملک را بجز ملوک عظام که شایسته آن امر بوده عرض کردند بعضی بنابر عاقبت اندیشی
قبول این امر نکردند و در حین شاه اسمعیل میرزا روی داده تخت سلطنت ایران رونق یافته شان آن کرفت منظر آن شورش طلب سیستانیان
بسیار رفیق هوای ریاست و سروری در سر افتاده از رفیقی قزلباش انکار استماع نمودند و جیبها با سلف و داعی برو رفته خودسری گشت
در نظر ملک محمود که از نژاد ملوک سیستان جوان کریم الذات رشید صاحب همت بود با یکدیگر بخشی دیر رستگی تمام نموده ملک محمود را از نفوذ و تخمین
در شهر خود پیوسته برو داری مشهور شده بود چون شاه و ملک و ایشان قبول ملک و حکومت نموده اما هنوز مهمات و متعلقه مذکوره خاطر میران و اعیان ملک
او به سرانجام نیافته بود که از درگاه مجلس پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان از طوایف افشار تفویض یافته خبر آمدن او به سیستان رسید از مردم
جوانان جمعی که هیچ میران و ملوک بودند بر دیوار و جوانب آن نگر آن رفته بقیه اهل سیستان عاقبت اندیشی کرده و سوای ملک محمود و مردم او تمامی
ملوک و میران سلطان باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد نموده و در موکب سلطان خبر آمدند و سلطان بر گمانی احوال سیستان
اطلاع یافته جمعی را که مظنه خلاف داشت و محل اعتماد نبود و چون قدرت تمام بر دفع ایشان نداشت و احتمال فساد کلی داشت با ایشان مدارا و رفق
سلوک کرده و اکثر ایشان را رخصت داده که بجانب خود روند و بر ملوک ملک غیاث الدین محمد و از میران امیر جلال الدین و در شهر تورد سلطان
تمام مردم از سر موافق و مخالف کلی بمنازل خود رفتند بعضی از ارباب ولایت و مردم او دولت بیگ که ملوک مسرایان و بخت آورده با سلطان موافقت
نموده و برخی مستیند نه سایر ملوک سیستان خوف و خطر در زمین میکردند تا مدت شش ماه میانه سلطان و اهل سیستان طریق مدارا و مواسا مسلوک
بود در این اثنا ملک غیاث الدین محمد را اجل طبیعی در گذشت و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته تا در اوطان خود رفته و چون سلطان را با ایم

پوشیده مردم سیستان که بجزایر رفته بودند سر شورش و بی ادبی برآورده همه روزه تمام بیک ملک محمود بحوالی شهر آمده تاخت و غارت مینمودند تا آنکه
فی ایام دولت دوران بی باکان سیستان از حد اعتدال تجاوز نموده جعفر سلطان و جمیع سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الامر اشرف
بکومک و امداد بود با دو هزار سوار از کل قزلباش بجهت تادیب و تنبیه متمردان و سیه روزان از شهر بیرون رفته و از اهل سیستان که اطاعت
سلطان مینمودند نیز کسی [illegible] بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده به فشون قزلباش پیوستند از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود [illegible]
ملوک و میران سیستان با لشکران خود حرکت کرده با جمعی انبوه از آب هیرمند عبور کرده در کنار آب میان هر دو گروه جنگ در پیوست و
سلطان در معرکه جنگ قزلباش [illegible] مردانه نموده تا انتهای بی باکانه که تیری از لشکر نیستی [illegible] دیگر [illegible] کرده [illegible] از پشت قضا گشاده و باقیه
از جانب سیستانیان بر ران اسب سلطان رسیده و اسب بسر درآمده و سلطان در میانه معرکه از اسب افتاد و بجهت ثقیل افتادن وقت حرکت
نداشت فی الفور یکی از جنود سیستان بسر وقتش رسیده [illegible] لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکست در ایشان افتاد
منهزم شده راه شهر پیش گرفتند ملک محمود همراه بهر کسان خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردیده و گفت که از جمیع سپاهیان
کسی تعاقب نکند زیاده مردمی ضایع نشدند و کسی از اتباع سلطان بشهر درنیامد که [illegible] اموال و اسباب خود را بار کرده بیرون رفتند
و غازیان قزلباش در کمال امنیت و بی حاصلی روی براه آورده از ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه ملک محمود خاطر از قزلباش جمع نموده
شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده و بر مسند حکومت نشست و صاحب ولایت و دارایی او باطراف و اکناف [illegible]
رسیده جمعی از اعیان و طبقه در خدمت او جمع شدند و ملک محمود [illegible] اعتباری که از حکام قزلباش یافته بود [illegible]
یا بمراضی بود و جاه خود را اول ولایت نیز افزوده و بهمگی اعیان [illegible] و آبادان در قبضه اقتدار خود دیده خوان احسان گسترده و مرحمتها
عطایا خوشدل گردانید [illegible] اختیار نمود و ارباب فساد و خوش آمدگویان از اطراف بر گرد او آمده [illegible]
[illegible] نمودند که [illegible] یعقوب بن لیث است که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان قناعت باید کرد [illegible]
خیالات فاسد بکاخ دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد زده [illegible] بعضی [illegible] ایشان [illegible] در مقام [illegible] ملک [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] قدیمی نشان صفویه [illegible]
[illegible] نشان [illegible] خان [illegible] حاکم سیستان [illegible]
میرزا [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] سیستان [illegible]
و ارکان دولت قاهره [illegible] سلطان افشار [illegible] حکومت ملک [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] استقلال [illegible]
همایون شاهی ظل اللهی مرقوم کلک بیان میگردد و میرزا این قندهار را [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] بهرام میرزا [illegible] ملک [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ایشان بعضی اوقات [illegible] بعضی اوقات [illegible]

۱۸۴

افتاده با [illegible] رستم میرزا در اوایل زمان جلوس خاقان بزرگ محمود [illegible] تحقیق آورده و بقیه حالات سیستان و ملک [illegible]
و ملک محمود و ملکی احوال میرزایان قندهار در صحیفه دوم وقایع زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم وقایع نگار
خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و قضایایی که در آنجا روی داد
[illegible] ... معرکه ... ملک ... [illegible]
احوال ساکنان ممالک آذربایجان و شیروان تعلق گرفته بود بعد از [illegible] اسمعیل میرزا ابواب محنت و جور بر روی روزگار آن قوم [illegible]
[illegible] مقام آن [illegible] کنار گرفت [illegible] فتوری [illegible] انتقال [illegible] و مال [illegible]
[illegible] ولایت و [illegible] حوادث گشته [illegible] پریشانی [illegible]
[illegible] ایران [illegible] القصه [illegible] متواتر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] سادات و اشرف
ولایت [illegible] تفصیل [illegible] ملک ایران
[illegible] احوال ایرانیان [illegible] سلطان العادل ظل الله [illegible] ظل اللهی [illegible]
[illegible] سلطنت و عالم آرای [illegible] آنحضرت [illegible] روی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سبحان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] القصه [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] دولت [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible]

سلیمان علیها الرحمة والرضوان فی ما بین مستور گشته با آن تاکید یافته و بوجهه نامه بدست خط سلطان سلیمان که در میان بود
مرافق نسیان نهاده و لشکر آنجا که و در ایام مراد و اکراد آن سرحد به سرخوی و سلماس و آن حدود در خدمت و شخص ... که سالها در آن
بود بیدار کرده خود را معدود کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ساخت مجملا اول جماعه که روی نمود آن بود که لشکر اکراد و اوزدوام ...
وارد و تمام ... تا آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان و امرا رفیق دارالسلطنه تبریز رفتند ... حسینیان سلطان ...
خوی بود ... قزلباش ... چندین سال فی ما بین مصالحه و دوستی بود ... که سلطان روم ... عهد و پیمان
از طرفین ... غافل افتاده و فارغ البال نشسته بودند چون ... اکراد ... عصیان و طغیان پیش گرفته ...
... استیصال قزلباش آمده دست ... شیرین ... مشغول گشته و چون مخالفان ... قزلباش
بودند ... ایشان مترتب نشده و مخالفان غالب و ایشان مغلوب گشته چون ... همراه داشتند ... و جان
کوشش نموده مردانه ... شهادت رسیدند و ... اموال و اسباب ... کسی از آن مهلکه نجات یافت
و اموال و اسباب رعایا ... بعد از این قضیه قلعه ... مرافق ... تصرف اکراد در آمده ... امیرخان
به تبریز رسید ... احوال ... امرا رفیق و لشکر آذربایجان ... مجموع آورده ... امرا
... مقاومت نیاورده ... چون ... رعایا ... شده بودند ...
قزلباش ... توقف ... نموده امیرخان در مقام تصرف ... قلاع ... گرفت ... بتبریز آمده ...
... موجب ... خرابی آن ملک گشت و اکثر رعایای خوی و سلماس ... نمودند و ... بتدریج جمع آمدند ...
مخالفان نموده آن ملک تصرف ایشان قرار گرفت و چون ... سرحد ... مخالفت ... عصیان و طغیان اکراد ...
... طایفه ... خود را ... دست ... دراز ...
حال ... این ... و ... آب ... مراغه ... حرام ... خود ساخته ...
سرداران ایشان خود را امیرخان ... آمده ... قزلباش خاصه ... تکلّو ... عهد ...
قریب ... امیرخان رسیده ... ایشان ... نمود و ...
ایشان ... خوف رسیدن لشکر ... بجوانب تبریز آورده مردم ولایت تبریز
نیز ... افتاده ... میرزا ... سلاطین سابق شیروان بود ... قزلباش ... بخبر
... بود ... شیروان ...
... عهد ... روم ... شیروان ...
... شیروان ... مذهب ... قزلباش ...
نمودند ... سلطان مرادخان والی روم ... عهد و پیمان ... مضمون این مصرع اخفت اقلیم اکبر





بود شاه ... محمد خان ... تبریز ... آذربایجان و شیروان ... سلطان مصطفی پاشا ... نمود که ... شسته ...
بود ... سپه سالار ... تعیین و ... خان ... دولت ...
... خان ... سلطان روم ... دوستی ...
کرده ... شیروان ... لشکر ... شب ... احوال ... روزگار ... این ...
تقدیم قبول ... دارالسلطنه قزوین ... امرا و ارکان دولت ...
دیده ... مکتوب ... و ... جواب ... سرحد ...
... سلطان ...
روم ... پاشا ... امرای ... نموده ...
روم ... فارس ... روم ...
... تکلو ... سلطان ... ایشان ...
اول ... الکای ... تبریز ... احوال ... کرمان ... بیگلربیگی ...
... خان ... مقام ... قلعه ...
خان ... قلعه ... نموده ...
خان ... بیگلربیگی ... امیرخان و محمد ...
قلعه ... آذربایجان ... اتفاق ... دیوانیات ...
لشکر ... قیام ... پادشاه ...
... سلطان ... آذربایجان ...
... آذربایجان ... امرای آذربایجان ...
... محمد ... قلعه ... امیرخان ... قزلباش ...
... قلعه ... صواب ...
... وجودی ...
... امیرخان ...
... قلعه ... قزلباش ... تبریز ... مشغول ...
... لشکر ...
... که ... قزلباش ... یکجا ...

بیگلربیگی تبریز

رفتن ... به ...

قریب ده هزار کس از بنی تکلیان و لشکر سر بقرا ولی سیوم سپاه و خود با استظهار لشکر جهانی که داشت زیاده دو چندان لشکر قزلباش بمقر
و امرا گروهی که از طرف [illegible] شده [illegible] گردان شده بودند نفاق و عناد امرا قزلباش و بی اتفاقی ایشان را غنیمت دانسته [illegible]
گرد [illegible] لشکر قزلباش [illegible] لشکر و قراول [illegible] در میان رسیده تیر خطائی گرده و [illegible] ایشان از [illegible]
رسید و مردم [illegible] تیر خان [illegible] کشیده [illegible] انهزام [illegible] ایشان [illegible] رسید و لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] در میدان [illegible] و در آنجا [illegible] قریب ده هزار کس [illegible]
[illegible] و کردن [illegible] از نشانان قزلباش [illegible] رسید [illegible] و غیرت [illegible]
[illegible] امرا [illegible] لشکر قزلباش رسیده [illegible] چشم [illegible]
[illegible] لشکرهای پیش آمدند چون خبر دلیری [illegible] قزلباش و انهزام [illegible] رسید [illegible]
[illegible] سردار [illegible] و لشکر [illegible] ده هزار کس [illegible] قزلباش [illegible]
و گروه گروه و [illegible] پیرون آمده [illegible] چون چشم ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قریب ده هزار کس [illegible]
انداختند و [illegible] قزلباش [illegible] لشکر قزلباش [illegible] امرا [illegible] متفرق [illegible]
[illegible] و [illegible] گرفتند چون اسپهای قزلباش [illegible]
اسیری [illegible] رسیده [illegible] لشکر قزلباش و [illegible]
[illegible] هزار کس [illegible] مردم [illegible] لشکر [illegible] امرا [illegible]
ویران شده بود [illegible] خان [illegible] شکست [illegible] حال [illegible]
[illegible] محمد [illegible] اول [illegible] امرا قزلباش [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] هزار کس [illegible] قریب [illegible] هزار کس
[illegible] لشکر قزلباش [illegible] اتفاقی [illegible] ایشان
[illegible] امرا قزلباش [illegible] اتفاق [illegible] شیروان [illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] اتفاقی امرا
[illegible] قزلباش [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] رفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سیمون خان [illegible] امام قلی خان و لشکر قراباغ
[illegible] سیمون خان و [illegible] خان [illegible] گرجستان [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] چون ایشان [illegible] اتفاق [illegible] سیمون خان [illegible]





ثابت قدم در زمینهٔ مخالفت رومیه اظهار نموده در شب و شورا فرخ فال [illegible] گرفته دست بردهای نمایان [illegible]
[illegible] خان [illegible] جانب [illegible] و صلاح حال خود [illegible] نموده [illegible] لوا [illegible]
انقیاد نموده [illegible] اطمینان [illegible] گرجستان [illegible] قلعه [illegible]
استحکام [illegible] دعوی [illegible] داود خان برادر سیمون خان [illegible]
روم [illegible] داود خان [illegible] برادران [illegible] برادر [illegible] مقام قلعه داری [illegible]
[illegible] و آن قلعه [illegible] تعیین نموده [illegible] گرجستان [illegible] قلعه [illegible]
روانه شیروان شده [illegible] خان [illegible] برادر [illegible] خان [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] و مردم [illegible] در مقام انقیاد [illegible] قزلباش [illegible] شیروان
[illegible] و قلعه داری [illegible] رعایا [illegible] قدرت و قوت [illegible]
از شیروان بیرون آمده [illegible] شیروان [illegible] رومیان [illegible] بیگ [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] تعیین نموده قلعه [illegible] استحکام داده [illegible]
[illegible] که حاکم شیروان [illegible] شیروان [illegible]
رومیه [illegible] شیروان [illegible] حکومت شیروان [illegible]
امام قلی خان [illegible] قراباغ [illegible] سیمون خان [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] بیگ [illegible] هزار کس [illegible]
محمد [illegible] محمد [illegible] گرجستان و شیروان [illegible]
[illegible] قراباغ [illegible] امام قلی خان [illegible] قراباغ [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] رومیه [illegible] امیر خان [illegible]
[illegible] قراباغ [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] سلطان مراد خان [illegible] امیر خان [illegible]
[illegible] رومیه [illegible] قزلباش [illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] هزار کس [illegible] امیر خان [illegible] امیر خان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible]

بارزن الروم رفته در آنجا قشلاق انداخت ذکر توجه شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ و شیروان و مظفر
و منصور بازگشتن موکب همایون ملک ستان چون خبر نقض مصالحه و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خان خواندگار روم
بآذربایجان و شیروان در دار السلطنه قزوین بمسامع موقف رسید توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بآذربایجان تصمیم یافت و امرا
و ارکان دولت در رکاب همایون شاهزاده در ساعت سعد از مقر سلطنت در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شأن مهد علیا
جدائی آن فرزند ارجمند دشوار بوده درین سفر مرافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار نموده و احکام مطاعه باحضار عساکر ظفر
نشان باطراف و جوانب قلمرو همایون فرستاده شده موکب عالی شاهزاده تا سبلاغ گرمرود تبارک قطع مسافت نموده چند روز در چمن سبلاغ
بجهت جمعیت عساکر توقف واقع شده در آنجا قضایای شیروان و گرجستان بنوعی که سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست بعد از مشورت و کنکاش
بیگلربیگیان دولت قاهره توجه جانب قراباغ را اصلح و صواب اقرب دانسته موکب عالی از آن طرف در حرکت در آمده [illegible]
و اقبال مدار اردبیل رسیده و بعد از شرایط زیارت آستان حضرت سلطان الاولیا و توجه جانب شیروان و استمداد از ارواح
ائمه مقدسه [illegible] شاه و همت سامیه از ارواح مقدسه مشایخ عظام اسمعیلیه نموده عازم قراباغ شده ساحت ولایت مغرب سراوقات
عز و جلال گردیده و قرار یافت که اردوی معلای شاهزاده ظفر اتمام و مهد علیا در قزل اغاج توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا
سلمان وزیر از آب کر گذشته بشیروان روند و چون خبر ورود شاهزاده و امرا و عساکر ظفرشعار به ارس خان و امرای شیروان رسید بود طاقت
مقاومت و ارباب محاربه نموده ما بین میان دست از محاصره باز داشتن بوده اعتراض دیوانیان و سرزنش قزلباش کردند بخاطر رسانیده که
تا رسیدن شاهزاده و امرا ارس قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبران تقصیر نموده روی سفیدی
حاصل نمایند بدین غرض اردوی خود را از آب کر گذرانیده و خود درین طرف آب گذشته با لشکر جرار روانه شماخی شدند چون طایفه رومیه
چندین سال در شیروان توقف و رفاهیت گذرانیده و حرق بحر جمعیت و سامان شده بودند چشم زخم روزگار نایافته رسیده و اکثر غلات
معمول گشته اموال و اسباب ما لا یعد و لا یحصی که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت [illegible] ملک با پاشا
که سلطان مراد خان خواندگار روم به محمد گرای خان والی دولت کرایان [illegible] تکلیف کرد که از دشت قبچاق تاتار جمعی را از راه دربند بمدد
قزلباش فرستد و محمد گرای خان عادل گرای خان برادر خود را با قریب بیست هزار نفر از جنود نامعدود تاتار بدان راه که در شب تار چشم مور را
بضرب تیر مار کور را [illegible] و مدد آن ولایت فرستاد و عادل گرای خان با مدد [illegible] عثمان پاشا کرده [illegible] قدم [illegible]
چون ارس خان و امرای شیروان بشماخی رسیدند عثمان پاشا از دو لشکر تاتار خبر دار گشته با استظهار ایشان در مقام مدافعه در آمده
معهود از شهر بیرون آمده صف قتال آراست و ارس خان و امرای شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی ظاهر
کردند لشکر تاتار نمایان شده گرد و دود را فرو گرفت مبارزان قزلباش مساعی این حال نموده در بحر اضطراب غوطه خوردند بعضی از
امرا صلاح در بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را بکنار رسانند ارس خان عار فرار بخود قرار نخواست داد و فرصت آن نیز نبود دل بر
مرگ نهاده در بحر کارزار غوطه خورد و از یک طرف لشکر روم و از یک طرف لشکر تاتار و از طرف دیگر زرگی و قرابوزک و طاغیان شیروانی گرفتار


را محاصره کرده ارس خان و اکثر امرا و اعیان پای ثبات فشرده مردانه در راه دین و دولت نثار کرده و ارس خان و جمعی گرفتار
شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار مرگ چشیدند بقیه السیف نیم جانی را غنیمت شمرده چون آن روز وقایع روی داد ارس خان
امرا قزلباش بازگشتند بعد از این قضیه عثمان پاشا در شماخی قرار گرفت عادل گرای خان و ابوبکر میرزا با لشکر بکنار آب کر آمده قصد غارت
اردوی ارس خان و شکست اردو نمودند و بعضی از امرا که از معرکه بیرون آمده بودند باردوی خود رسیده کیفیت را
به نواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرای قزلباش رسانیدند عرض نمودند که مخالفت [illegible] امرای قزلباش و جمعی که در آنجا بودند
ارس خان رفته باتفاق از کنار آب کر عبور نموده محافظت اردو و جنگ با مخالفان منصوره بر دفع مخالفان توجه نمودند
و ایشان [illegible] و چند روزی در آنجا مشغول بودند میرزا [illegible] قزلباش [illegible] از کنار آب کر
بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و قرابوزک و طاغیان شیروانی رسید امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه از آب گذشته بسر وقت لشکر تاتار
آمده [illegible] و بیشتر جمعی [illegible] آب [illegible] لشکر قزلباش جنگ در پیوستند تاتاران [illegible] مشغول گشته
واقف شدند که جمعی دیگر از مخالفان در حوالی اردو از آب گذشته از عقب لشکر در آمدند تاتاران [illegible] هر کس سر خود گرفته و گریخته
معرکه جمعی باردوی ارس خان و امرا رسیده دست تطاول بر اموال اردو دراز نموده و علامت روز محشر در میانه ظاهر شد مردم اردو هم
زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند و خود را بجائی رسانیدند بعضی از مردم اردو دستگیر و بعضی که طایفه لشکر
ترکمان و تاتار نمایان شده مردم اردو را بکشتند و مال و اسباب ایشان را با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده بر عقب اردو در آمده
جمعیت و اسباب بی‌نهایت که آورده بودند چنین حالتی روی داد دست مخالفان در آمده زنان و دختران طایفه رومیه و اتباع ایشان تعیین و جمعی
دختران و بیت ایشان افتاد و عادل گرای خان و طایفه تاتار و ترکی غنایم بی‌شمار بدست آورده در شماخی رفتند و مشغول شیروان شدند
امیر میرزا سلمان و امرای عظام از قزل اغاج و قراباغ اخبار نموده و داده در وقت ایلغار بجانب شماخی رسیده قلعه را محاصره
کرده از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته دفع لشکر تاتار را پیش نهاد همت ساختند و جمعی از امرا و شهر قلعه شماخی گذاشته
عثمان پاشا که در شهر میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسین خان شاملو
و ولی خلیفه شاملو و سیف خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان قاجار و سایر امرا بمقابله لشکر تاتار توجه نمودند عادل گرای خان از عبور لشکر
قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت وکثرت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش دلیر شده بود و از غایت نخوت و غرور جمعی از ایشان که قزلباش
دست بکمک عثمان پاشا رسانده جانب شماخی شد و در کنار آب اقسو واقع در قصبه روی داد و عادل گرای خان و جماعت ترک که مجموع سی هزار
کس کار دیده بودند چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده نمودند دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر جابجا ظفر شعار صف قتال آراستند
و از طرف امیر حمزه خان استاجلو و عبدالله خان با جمعی امرا جرگه شده پیش رفته و از جانبین دست بآلت قتال برده معرکه کارزار گرم
گشتند بحکم روزگار کرفت و امرای که در شهر شماخی مانده بودند همه حقه اسلام و ننگ کرده جهاد با لشکر تاتار از محاصره شماخی فرود آمده اوقات
صلاح از اشتقاق جنگاه در رسیده و در معرکه قتال حاضر شدند و طایفه تاتار با وجود جلادت متوجه گردیده و قزلباش واقع می‌یافت

به تقدیر ... مردم گرد و اشتند پای ثبات افشرده داد مردی و مردانگی دادند آخر الامر از سستی ... جاجو گشته عادل گرای خان اکثر خفیف

از لشکر در لشکر تاتار شکسته شده ... و قتال تحریض کرده خود پای جلادت در میدان مبارزت نهاده و در اثنای جرب

و قتال ... پناه ... عادل گرای خان رسیده ... خان ... داد و ... خود

گرده ... و غرور ... گرفتاری ... تاتار ... ایشان حال

او با ... قرار ... غازیان عظام ... سیف و سنان ... فاقتلوهم حیث ثقفتموهم

مصداق حال ایشان ... بقیة السیف ... برگشته ... نصرت شعار ... لشکر

... و اتفاق غارت کرده ... و حیات ...

ارودی ... خان ... تاتار ... سپاه ... قزلباش ... تاتار ...

... اکثر ... غازیان ... میرزا سلطان و امرای عظام

بعد از این فتح مبین روی توجه بجانب ... عثمان پاشا ... تاتار و گرفتاری عادل گرای خان اطلاع یافته ...

گشته ... ضرب ... امرای عظام ... تعاقب ... رسیده ...

و ... و اثقال او را بدست آورده ... عثمان پاشا ... توقف نموده ... چون ...

و گرفتاری عادل گرای خان ... نواب ... محمد علی ... شاه ...

محمد علی ... قزلباش ... فرستادند که عادل گرای خان را با برده ... عثمان پاشا ... میرزا

سلطان و امرای ... نواب محمد علی ... شیروان ... عادل گرای خان ... نواب

مشرف شدند و عادل گرای ... نواب محمد علی اعزاز و احترام نموده ... و بلطف

الطاف ... سعادت ... شیروان ... ایشان ... تاتار ... گرفتار شده ...

مطلق العنان ... میر حمزه خان ... عبد الله خان ... و نواب

محمد علی ... نواب ... خان ... نواب محمد علی ... امرای ... از

کرکی ... و قتل ... نواب محمد علی ... توقف ...

... حرکت ... زمستان ... ایام

... روی ... حمله ...

... محمد علی ...

شدند و امرای عظام ... نواب محمد علی ... توقف نموده ...

... نواب ... شرف ... عادل گرای ... مبارک ... قزلباش عظام



نیرت و کم ... در ایام ... که او کس از جانب خود ...

محمد گرای خان ... و نخواهد گذاشت که ... تعظیم و تکریم کرده ... نماید ...

دو نفر ... سعادت ... بیرون ... شیروان ...

نکه ... محمد ... شاه ... استراباد ... خان ... شاه ...

بجهت ... وصیان ... ترکمان ... تفویض فرموده ...

... شیروان ... محمد خلیفه ... شیروان ... کلبعلی ... خان ...

اما احوال عادل گرای خان ... دولت ... فرار ...

مبارک ... دولت ... بیرون ... چون ... غیبت ...

... نواب ... محمد ... سیمون خان والی گرجستان ... اسلام

بر ... گرجیان ... ایشان ... و ... متعلقان ...

گرفتار ... تاتار ... دولت ... طریق ... قدر ... وصیت ...

سازیم ... و ... گرجیان

روز ... دولت ... تاتار ...

... خان تاتار ... عادل گرای خان ... نفر

... سرداری ... تاتار ... تاتار ... تمامی ...

نموده ... تاتار ... جنگ ... هجوم ... شب

... و ... تاتار ... تیر و تفنگ ...

... تیر و تفنگ ... خان تاتار ...

قضیه ... مازندران ... محمد علی ... میرزا خان والی ...

... قضاها ... شیروان ...

تقدیم افتاد ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران بر حسب رضای ملک خان و ظفر یافتن عساکر نصرت نشان و بدست آوردن

میرزا خان والی آنولایت بجنت خان چون در زمان شاه جنت مکان ... حکومت مازندران ...

میر عبد الله خان ... نواب محمد علی ... میر سلطان مراد خان ... حضرت ...

... مازندران ... میر عبد الله خان ... محال ...

... میر عبد الله خان ...

شاه جنت مکان ملوک میسر شود و مراد در خواطر تعلق میگرفت و میر سلطان مرادخان از جانب شاه جنت مکان استمالت یافته اموالش [illegible]
روز بروز ترقی بود و میر عبدالله خان از نرگس‌سیاه خود نادم گشته بدرگاه جهان پناه ملتجی گشته اظهار عجز و بندگی نمود و شاه جنت مکان مملکت مازندران
میان ایشان قسمت نموده هر کدام تعیینات کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نمایند و متعرض مملکت یکدیگر نشوند امیر عبدالله خان
تقیدات و اعتبار سلطان مرادخان نیاورده بخلاف حکم همایون شاهی در گرفتن برادر سعی نموده و میکوشید که در ولایتی که باو تعلق داشت مداخله
نماید و در استقلال سعی کند مگر حقیقت ماجرا بپایه سریر اعلی عرض شده و احکام مطاعه بایشان بهر یک صادر شد در بیعت تا آنکه شاه جنت مکان
در مقام تربیت و معاونت سلطان مرادخان در آمده با میر عبدالله خان بی توجهی آغاز نهادند و منجر بدان شد که میر عبدالله خان از نزد
شاه جنت بی سر و سامان گشته میر سلطان مرادخان رو بتنزل یافت [illegible] خود را بسعی میر سلطان مرادخان [illegible]
در کمال یاس و ناکامی وداع عمر و دولت نموده بعالم بقا پیوست و حکومت مملکت مازندران من حیث الاستقلال بمیر سلطان مرادخان تعلق
گرفت و چون عادت قدیم دنیای غدار است تاب اقتدار و کامرانی او نیز نیاورده و چشم زخم زمانه او را دریافت و از عمر و دولت
ناامید و متمتع نیافت و در اندک روزی که استقلال یافت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و شاه جنت مکان [illegible]
میرزا خان ولد او تفویض یافت اما شاه جنت مکان بعد از فوت میر عبدالله خان متعقب احوال بازماندگان او گشته نواب مهد علیا را که
صبیه مرحومه آنحضرت بود با نواب سکندرشان در سلک ازدواج کشیده فرزندان گرامی نواب سکندرشان از آن مرحومه [illegible]
تولد نموده و میرزا خان ولد میر عبدالله خان را در سلک عمزادگان و متقربان در آورده و بپایه سریر اعلی نگاه داشته و حکومت نصف
ولایت مازندران را که باو تعلق داشت [illegible] شاهزاده نامدار سلطان حسین میرزا ولد نواب سکندرشان
تفویض فرمودند بعد از ارتحال شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسین میرزا از مازندران میرزا خان من حیث الاستقلال بسعی شمس الدین
دیو ملک حکومت کل مازندران گشته درین وقت که نواب سکندرشان بعون و عنایت ملک منان مرتبه فرمانفرمایی یافت و
مهد علیا را این گمان میشد که چون ولایت مازندران ملک موروث نواب مهد علیا بود و میرزا خان روی ارادت بجانب
سریر اعلی آورده [illegible] برضای خاطر مقدس نواب مهد علیا [illegible] از جانب نواب علیه ماذون و مرخص گشته بمازندران
رود و اگر بالفرض حکومت او موافق رضای علیه نبوده باشد بمقتضای عقل و دانش عمل نموده [illegible]
دخل نکند فرد هر جا که مرگ توان تاختن * کجا با سپهر باید انداختن * [illegible] از انتقال و استبداد
در مقام ستیزه درآمده باشد نواب مهد علیا که معدن غیرت و تعصب بود در تقبیح او توجه تمام مبذول خواهد داشت میرزا خان [illegible]
[illegible] شمس الدین دیو [illegible] صواب [illegible] بجهت علیه توسل نجسته و در مقام سرکشی درآمده و [illegible] در خاطر نواب
مهد علیا گران آمده و از کمال غیرت و تعصب که جبلی اهل مازندران است اراده نمود که [illegible] میر سلطان مرادخان در مقام انتقام در آمده
طالب خون پدر باشد و دست او را از مملکت موروثی خود کوتاه گرداند [illegible] از اقربای خود میر علی خان
را تعیین نموده بحکومت مازندران فرستاده و ولی خان ولد محمد خان ترکمان را که بشرف مصاهرت آنعلیه [illegible] بود بر [illegible] امارت

سرافراز فرموده



سرافراز فرموده در مصاحبت او بمازندران روانه ساخته و میرزا خان که جوان صبیح و درویش نهاد بود [illegible]
شمول و اقتدار صبیه میر عبدالله خان و تعصب مازندرانیت او در مجال حکومت مازندران [illegible] بحیات خود [illegible] خود را در قلعه
فیروزه کوه که از قلاع متحصن حصین مازندران است متحصن ساخت و جمعی از اعیان [illegible] میر سلطان مرادخان [illegible] موافقت نموده [illegible]
مشارالیه دست از ملکیت کشیده [illegible] میرزا خان در مازندران بود و قلعه مذکور [illegible] میر علیخان در مازندران
تمکن یافت و تسخیر آن بسهولت میسر نشد و نواب مهد علیا [illegible] سلطان مرادخان جازم بوده روز بروز
اهتمام او درین باب [illegible] محمد خان را که از [illegible] دولت بود با [illegible] خان [illegible] و بعضی از امرا بدین خدمت
نامزد فرموده فرستاده و چون بدرگاه [illegible] خبر فتح قلعه [illegible] نواب مهد علیا بی تابی آغاز نهاده و [illegible] آن لشکر مقرر شده و شاهرخ
خان مهردار را [illegible] بمازندران [illegible] مشارالیه [illegible] دولت بود [illegible] که با مثال این خدمات
مامور گردد و ازین خدمت سرباز زده معروض داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مامور شده کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری را
درین خدمت نامزد فرمایند موجب دل سردی او شود و لایق نیست اگر مشارالیه احتیاجی بمدد و کمک داشته باشد آنچه باید فرستاده
[illegible] نواب مهد علیا از [illegible] آمده شده و نواب سکندرشان را ابرام نمود که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطاب ساختند
و قهرا او را روانه [illegible] خان مشارالیه [illegible] مازندران [illegible] و میرزا [illegible] قورچی باشی [illegible]
او را [illegible] داده [illegible] مشارالیه بکمال اکراه و اجبار روانه مازندران ساخته چون بپای
فیروزکوه رسید پیره محمد خان و [illegible] خان ملاقات نموده و استحکام قلعه و استعداد قلعه‌داری میرزا خان معلوم نموده
که تسخیر آن قلعه بزودی دست نمیدهد [illegible] شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنائی انداخته
فیمابین مراسله و آمد و شد وقوع یافت و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تسخیر ولایت مازندران
شده باشد [illegible] کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیم است و اگر یکسال و دو سال محاصره قلعه امتداد
یابد چون مددی از جائی نمی‌رسد عاقبت مسخر و مفتوح خواهد شد هرگاه در مقام مخالفت و قلعه داری [illegible] باشد [illegible]
بعد از فتح قلعه معامله [illegible] خواهد شد [illegible] اولی و انسب آنکه ترک مخالفت کرده [illegible] معتبر آن درگاه و ارکان
دولت [illegible] نواب علیه [illegible] در رضاجوئی [illegible] شده در مقام طلب
در آمده و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن اختیار نموده فراغت خاطر [illegible] مشارالیه [illegible] که داشت
[illegible] این مقدمات [illegible] که اهل مازندران [illegible] هرگاه نواب مهد علیا
[illegible] درین مقام است که بقصاص خون پدر [illegible] رسانده و این [illegible]
دل است [illegible] شاهرخ خان [illegible] مطلب [illegible] و قسم [illegible] الله تعالی یاد کرده
که او [illegible] نواب سکندرشان و نواب مهد علیا در خواست گناه [illegible] کرده و [illegible]

نگذارند که آسیبی باو رسد چون امرا که کوراز ارکان دولت بودند هیچ مهمی از مهام خود بی دخل و صلاح و مشورت و رضای ایشان فیصل نیافت
میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نمود و بیرون آمد و امرا قلمیان [illegible] نموده بر اسباب و کشته قلعه را انگشکان
نواب مهد علیا سپرده و او را برداشته چاپه سیر راهی بازگشتند و هرگز [illegible] خاطر ایشان نگذشت که نواب علیه دست در [illegible]
خواهند داد اما چون خبر فتح قلعه و بیت و آمدن میرزا خان نوعی که گذشت بعرض نواب مهد علیا رسید از شنیدن آن آزرده گشته
بکلی متوجه است که قلعه [illegible] مفتوح گشته میرزا خان [illegible] بدست ایشان آمده اگر جان بخشی نموده [illegible] میرزا خان [illegible] ممنون او بوده باشد
در عزم امرا [illegible] ازین جهت با چون شاه رخ و امرا [illegible] قزوین رسیده [illegible] شهر شنید نواب مهد علیا
سی نفر از قورچیان عظام را فرستاده که [illegible] امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته [illegible] قورچیان قرار داد که
چون میرزا خان را از دست ایشان [illegible] شب بی اطلاع امرا [illegible] قورچیان [illegible] امرا رسیدند میرزا خان را
نزد امرا [illegible] آزرده خاطر شده [illegible] چون حضور [illegible] بقتل [illegible] نمودند
بارگاه [illegible] قورچیان بموجب فرمان [illegible] قبول کرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون امرای عظام را
بخاطر رسید که قصد قتل او خواهند کرد [illegible] حکم پادشاهی [illegible] او را بدست قورچیان سپردند که شب در همان جایگاه [illegible]
صباح باتفاق شهر آوردند و قورچیان حسب الامر در همان شب او را [illegible] شاهرخ خان و امرای عظام از وقوع این واقعه غیاب آزرده
گشته که از نواب علیا در دل داشتند [illegible] و چون [illegible] حرفی بر زبان نیاورده و به شهر آمده بشرف [illegible]
شدند و چون سجده نواب مهد علیا رفته عرض [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا [illegible] محمد خان ترکمان که [illegible]
کاشان معزول شده [illegible] قضیه قتل میرزا خان که [illegible]
بود از [illegible] نواب مهد علیا [illegible]
بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میر [illegible] مازندران [illegible] عالم [illegible]
[illegible] مازندران [illegible] قلعه [illegible]
مازندران [illegible] مازندران [illegible]
شده [illegible]

وارکان دولت پادشاهی [illegible] احوال مازندران [illegible] گشاده قضایای سعادت آثار که در خراسان سمت وقوع یافت

سابقا مرقوم کلک بیان و وقایع نگار بدایع [illegible] شده بود که چون اسمعیل میرزا از [illegible] دولت و اقبال
نموده [illegible] اقدام نموده [illegible] نواب [illegible]
[illegible] آمده [illegible]



المقصد علیقلیخان شاملو [illegible] هرات و امیر الامرائی خراسان منسوب گردانیده بود و ماموره ساخت که
چون عماد السلطنه هرات [illegible] دولت و اقبال [illegible] شاهی ظل الهی [illegible]
علیقلیخان [illegible] نواب سکندرشان [illegible] آنحضرت [illegible]
چنین ساله خود [illegible] ولله [illegible] خان مذکور [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] بکمال عزت و [illegible] مسافت خراسان میشود [illegible] خان مذکور [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] امیر الامرائی رسیده [illegible] آقایان شاملو [illegible]
[illegible] هیچ خاطری [illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible] ازین کتاب [illegible]
بکمال عزت [illegible] مسافت نموده [illegible] رمضان المبارک [illegible] هرات رسیده و چون شب [illegible]
[illegible] علیقلیخان مذکور [illegible] آن شب [illegible] معصوم [illegible]
[illegible]
ایام عید [illegible]
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
[illegible] حضرت شاه
[illegible] ✿ و تم [illegible] من لطف خفی ✿
[illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible] ✿ [illegible]
[illegible]
شده و [illegible] علیقلیخان [illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
نموده [illegible]
شده [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] ✿ [illegible]

مزید او تو بود شد و فرصت زمانه فرصت از تنگ وجود شد گردید تنگ کام ارباب شهود شد مرغ رقیب بخود شد علیقلیخان مجلس جلی آراسته
آن دریکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص برداشته متکفل امر ملکی و خدمتکاری گشت عموم خلایق از سپاهی و رعیت
فوج فوج آمده شرف ملازمت دریافتند و شکرانه این عطیه الهی و سلامتی ذات اقدس بجهت شکرگزاری تقدیم رسانیدند و نقد خان
و اخبار گردانیده اما امرا و افشار که قاتل شاه قلی سلطان تکلو و متصرف اموال او بودند در بیرون شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند
و میانه ایشان و علیقلیخان بجهت تفتیش مال شاه قلی سلطان منافقه بود و در آمدن شهر و ملازمت شهزاده عالمیان ملاحظه داشتند رخصت یافته
فراوده [illegible] که قطاع ایشان بود رفتند و علیقلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه قزوین فرستاده و نواب سکندرشان و آن
مریم شان مهد علیا و شاهزادگان نامدار از این خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایره اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر
منیر والدین اشتعال یافته بود اراده خاطر شریف ایشان بدین متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر اعلی طلب نموده
بدیدار قرة العین خود روشنی چشم جان دهند و از [illegible] ملاقات [illegible] احدی از شاهزادگان را از ممالک [illegible] در پایه سریر اعلی
با یکدیگر باشند [illegible] قائل خواهند شد اگر کلام قدیمی موروثی نواب مهد علیا بوده و بر خدمت نواب سکندرشان محل اعتقاد گشته
منتهی بود بدار السلطنه هرات فرستاده و حکم شد که علیقلیخان ایراق و اسباب رفتن حضرت اعلی شاهی را سامان نموده آنحضرت را همراه آورد
آن ساده [illegible] یکی از اعیان دولت با تهنیت نامه و خلعت گشت و چون این خبر در خراسان شایع گشت امرای خراسان از رفتن آن
شاهزاده کامکار کامرانی دل گران گشته علیقلیخان را وسوسه کردند که از قبول و اذعان آن حکم ابا نموده و راضی بآمدن نگردد و بین
ساده‌ای تمسک کرده که خراسان اکثر اوقات لگدکوب حوادث است و از تاخت و غارت اوزبکیه و تیمور خالی نبوده و [illegible]
که از وجود آنحضرت تصرف و تسخیر [illegible] در آمده و [illegible] هرات از وجود شاهزاده کامکار خالی نموده
و مملکت خراسان متعلق بایشان گشت القصه از امرای خراسان مرشدقلیخان [illegible] در این باب اصرار نموده با علیقلیخان
و [illegible] بود [illegible] گردانید و چون [illegible] هرات رسیده و شرف ملازمت آن [illegible] رفیع اقبال دریافت
قلیخان و امرای عظام او [illegible] تعظیم و تکریم بسیار کرده و تواضعات رسمی بظهور آورده [illegible] عرضه داشتی
در این باب بپایه سریر اعلی فرستاده و التماس نموده که از این اراده منحرف گشته خراسان را از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند که
قاهره رخصت [illegible] که اگر نواب مریم شان مهد علیا در این باب اصرار نمایند [illegible] مخالفت حکم [illegible]
بالاخره چون [illegible] خراسان [illegible] شوق آرزومندی بدیدار گرامی [illegible]
[illegible] ابراهیم بیگ [illegible] سلطان [illegible] ترکمان [illegible]
نامزد فرموده روانه خراسان گردانیدند [illegible] آقایان ترکمان روانه خراسان گردیده و چون آوازه آمدن ابراهیم
بیگ در خراسان شیوع یافت علیقلیخان و مرشدقلیخان [illegible] ملاقات نموده [illegible] در خاطر ایشان رسوخ یافت که ابراهیم بیگ
[illegible] مقصود [illegible] فرستاده و در این باب [illegible] مرتضی قلیخان

بنا بر عزیمت

بتاکید



بتاکید حکم شده مقدس سعی چون مرد بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور بود علیقلیخان را [illegible] شاهزاده و نامه ارجمندی
حضرت اعلی شاهی موجب اقتدار شان و تفوق و برتری او نسبت با سایر امرای خراسان بود به اتفاق امرا [illegible]
گفت که امرا [illegible] علیقلیخان منع کرده [illegible] واقع شده [illegible] الفت و یکانگی
یافت [illegible] اسباب [illegible] الجانبین [illegible] لشکرکشی و جنگ
شرح این [illegible] مرقوم کلک [illegible] ابراهیم بیگ ترکمان [illegible] مقدس سعی رسیده از آنجا [illegible] روانه علیقلیخان و مرشد
و جمعی امرای خراسان که در هرات بودند با ابراهیم بیگ [illegible] اتفاق نموده با ابراهیم جواب صریح داده
بپایه سریر اعلی فرستادند که چون بردن شاهزاده کامکار [illegible] موجب دلیری مخالفان اوزبکیه [illegible] صلاح دولت قاهره نیست
[illegible] جسارت نموده از فرمان قضا جریان تخلف نمودیم [illegible] که در هرات [illegible] توقف نماید [illegible] دار السلطنه
قزوین رسید و جواب [illegible] راضی نشده [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] سعی نموده
ابراهیم بیگ [illegible] هرات [illegible] ایشان [illegible] ابراهیم بیگ [illegible]
مرتضی قلیخان [illegible] هرات موجب فتنه و فساد [illegible] راضی بآن نشد [illegible] گشت و حقیقت حال بعرض نواب اشرف و مهد علیا رسانید
نواب مهد علیا [illegible] سلطان حسین خان [illegible] علیقلیخان [illegible] حاکم قزوین [illegible] دولت
قاهره بود [illegible] عتاب و خطاب بسیار نموده تهدیدات کردند و او [illegible] معذرت نموده گفت که [illegible]
خراسان اتفاق [illegible] القصه نواب مریم شان مهد علیا [illegible] قلیخان [illegible] آغاز نهاده و در مقام آن شد
که [illegible] سلطان حسین خان [illegible] دولت
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی [illegible]
قلیخان و امرای خراسان که با او متفق [illegible] حقوق [illegible] سلطان حسین خان [illegible]
ایشان بوده [illegible] القصه [illegible] خان مذکور چون [illegible] نواب سکندرشان و نواب مریم شان
در این [illegible] خراسان شده و چون آوازه آمدن او در خراسان شیوع یافت امرای خراسان که با
علیقلیخان متفق بودند [illegible] حضرت اعلی [illegible] دار السلطنه هرات رسیده [illegible]
[illegible] مجالس [illegible]
شاملو که در هرات بودند اطاعت امر [illegible] سلطان حسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

قلیچ‌خان و امرا الحمد لله حفظا که سابقا عمل قزلباشان مبالغه نموده و صلاح اندیشی ایشان شاه را از جاده صواب منحرف گشته رضا به نهضت
دو هفتگی در طرف مشهد و سبزوار نزد قباد خان قاجار حاکم آنجا که از زمرهٔ معتمدان بود جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله که مدتی
در زمان شاه جنت‌مکان وزیر معتبر آذربایجان و شیروان بود و او در آن هنگام وزیر مرشد قلیخان و صاحب اختیار مطلق و باعث
ظهور این مقدمات بود به دار السلطنه هرات فرستاده و بعضی از معظمان و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی در
اهتمام بی‌فایده ننموده رضا ندهند که اگر ما غرض کل طایفه شاملو را نسبت به فرستادن شاه‌زاده کامکار کرده به یکجان کوشیده هیچکدام کم کاری
و اهمال روا نداریم که در سبزوار که در سر راه عراق است بیجهت اراده جمعیت نموده‌ایم که هر گاه طایفه شاملو آن گوهر گرانمایه را از دست
دهند ما به سر ... خراسان رایت مخالفت را بر افرازیم قلیچ‌خان از این پیغام ملزم گشته در روانه نمودن به
فی الحال مقصود سعی نمود سلطان حسین خان را صلاح سپرده ... خراسان ... بدین شاه‌زاده نموده بالضرورت خان اعظم
مراجعت مستعجل کرده ... به سبزوار آمده با امرای عظام ملاقات نموده در هر باب سخنان به میان آورده در رفتن
درگاه و سعی شاهی تأمل تمام داشت که این مقدمات را بعرض رساند مورد عتاب و خطاب گردد و موجب عتاب ...
نشود این ... در میان بود که در این اثنا قضیه نواب مریم شأن بیگم امرا است ... چنانچه وقوع یافت بعد از
مذکور ارکان دولت قاهره سلطنت و دولت در آن دانسته که ... حضرت اعلی را موقوف داشته ... مستوره دار السلطنه
هرات تشریف داشته باشند و کسی نزد سلطان حسین خان فرستاده او را از صورت حال آگاه کرده و فرمان همایون شاهی طلب
نیز حسب ... در سبزوار ... امرا ... عراق گشته امرای یکجان ... اما قلیچ‌خان و مرشد قلیخان بعد از رفتن ...
سلطان حسین خان و ... با کل امرای خراسان ... نموده ... طلب ... میر محمد گشته
که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه ... نموده ... ارکان دولت قاهره ... مطلق العنانی که به کمال اعتبار
و اقتدار یافته با ایشان عداوت قدیم داشته ... اکثر امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان ... اطاعت ... پیش آورده
با قلیچ‌خان اتفاق نمودند ... امرای خراسان دو گروه شدند و در هرات ... علی ... دو خان ... نموده
عاقبت ... مرتبه ... احوال ... **ذکر واقعه هایله نواب مریم شأن مهد علیا**
**که به فساد بعضی از مفسدان وقوع یافت** چون بنا بر قضا و قدر و تجارب روزگار ... در زمان
شاه جنت‌مکان ... و عاقبت ... و ... و آبادانی مملکت ... بوده به کمال ... بوده
روزگار ... خوف ... زوال آمده ... صفوی ... نموده
طریق عقیدت و اخلاص بوده ... شیطانی ... با یکدیگر طریق ... اتفاق ... و نفاق و اتفاق
دورافتاده ... عقیدت و اخلاص ... بعضی اعمال نامناسب
از ایشان به ظهور آمد که عاقبت ... گرفتار آمده ... ایشان گشت ... و بی‌ادبی از ...



با مخالف اقبال ... در شهر بیست شوال تمام مجال ... وقوع یافت ... سنه هجری ... و عشرین و الف
جمیل ... حال ... قضیه گذشته ... ماه ... آن طایفه ... و امثال اعمال که از مفسدان ... مجال
اقدام وجود آمد قضیه قتل ... نواب مریم شأن مهد علیا ... است ... مطالعه
و حرم محترم نواب کامیاب و والده ... شاه‌زاده گان نامدار کامکار بود ... طایفه ... عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته
بعضی ... دولت و صلاح حال ... بصیرت ... داشته ... نامی ... و بعضی ...
... مباشرت نموده ... تفصیل این مجمل آنکه نواب مهد علیا ... صنف ... شوهر نامدار ... شاه‌زادگان نامدار
... پادشاهی ... بغیرت ... در کمال عظمت و اقتدار ... سلطنت ... پادشاهی دخل نموده ... که ...
سلاطین ذوی الاقتدار است ... امراء ... بر ... مهد علیا ... اعمال ... آمده
موافق ... امرای ... شاه ... محمد خان و ... قتل میرزا سلمان ... که
... و صواب ... به وقوع ... سابق گشته ... حال ... خان
... محمد خان ترکمان ... گشته ... انتقال ... سلطنت ...
... ایشان ... رسیده ... عقاب و خطاب ...
... شاه جنت‌مکان ... انجام ... منسوب گردید
... ارکان دولت ... بوده ... اعتبار ... گشته ... نواب مهد علیا
... وابسته ... حکم قطع ... نموده ...
کاشان ... نواب مهد علیا ... دولت و اقتدار ... پادشاهی ... التماس ... محمد خان
در میان ... دولت ... امرا ... اتفاق ... شده ... اتفاق
... اتفاق ... دولت ... اندیشی ...
داشت ... اتفاق ... نواب مهد علیا در ...
دوری ... تمام ... اتفاق ...
... محمد خان ترکمان و ... خان ... بعضی از مفسدان ...
... نواب مهد علیا ... اتفاق ...
... ایشان ... حرم ... که
و ... نواب مریم شأن مهد علیا ... اجتماعی ... تیغ ... بی‌فضل
... نواب مریم شأن مهد علیا ... تمام ... حرمت ... طلب

نموده بجرم فرستادند که بخدمت پادشاه رقعه عرض نماید که اطوار نواب مهد علیا و سلوک او با امرا و ارکان دولت پادشاهی و ترتیب [illegible]
نیاید برطبایع قزلباش گران است و خلل او در امور دین و دولت پدید و ریش سفیدان و الیت قزلباش فتنه و فساد و مفسدان همیشه تحریک
ماده فساد می نمایند بندگان اشرف درین باب اندیشه در عمل نفرمایند که عنقریب منجر بفساد کلی میشود و چنانچه تمهیدات را عرض نموده
مهد علیا تیز در جواب امرا سخنان درشت گفته تهدیدات کردند و امرا از سخنهای درشت تهدید آمیز نواب علیه برآشفته دشمنان [illegible]
زبان آوردند و [illegible] بیرون رفتند و دیگر امرا آشفته خود رای [illegible] سعادت آثار جمع شده در دفع نواب مهد علیا کمر بستند و [illegible]
خان و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که با نواب سکندرشان خاله زاده و محل اعتماد شاه بوده و ریش سفید اویماق تکلو و ارکان دولت
درین امر با امرا اتفاق نداشت چون نواب سکندرشان و مهد علیا از جمعیت امرا آگاه شدند محمد خان را نزد خود طلب نمودند که اگر از
امرا کار بخلاف ظهور رسد او در دولتخانه شاهی [illegible] کرده اسباب [illegible] جمع نموده لوازم جانسپاری بتقدیم رساند و اگر [illegible]
اگر مشار الیه مصدر این امر شود امرا [illegible] خاطر خود [illegible] در میانه امرا و اویماق [illegible] بسیار بودند و بعضی
مناسب [illegible] رضای خاطر اشرف [illegible] دفع فتنه [illegible] امرا که [illegible] فساد [illegible] دیگر [illegible] اطاعت [illegible]
نموده چون مشار الیه مرد حلیم النفس بود و از [illegible] مصدر این امور [illegible] شده در خانه خود انقطاع اختیار
نموده [illegible] امرای [illegible] محل [illegible] الطلب [illegible] فرستادند و او [illegible] از [illegible] اتفاق نمود [illegible]
امرا [illegible] سیف خان مخالفت امرا [illegible] نموده [illegible] مذکور [illegible] و [illegible]
[illegible] اللفظ و المعنی [illegible] بخدمت اشرف فرستاده عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که [illegible]
[illegible] و [illegible] تام [illegible] نواب مهد علیا [illegible] و [illegible] انتظام امور دولت و [illegible]
[illegible] امرا و ریش سفیدان [illegible] و [illegible]
[illegible] امرا [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] خان [illegible] نواب علیه [illegible] کدورت و نفاق [illegible]
[illegible] دولت [illegible] السلاطین [illegible] قزلباش [illegible] که [illegible]
ملک [illegible] صاحب [illegible] السلطنت [illegible] امور سلطنت و پادشاهی [illegible]
[illegible] نواب اشرف [illegible]
[illegible] این دولت [illegible] انواع فساد [illegible] نقصان دین و دولت باشد نواب سکندرشان [illegible]
[illegible] نواب مهد علیا [illegible]
[illegible] امور سلطنت [illegible] ریش سفیدان و امرای دولت [illegible]
[illegible] نواب سکندرشان [illegible] فرستاد که [illegible]



بیرون کرده و بطریق [illegible] که در زمان شاه جنت مکان [illegible] نموده و [illegible] فرستادند و ترتیب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خدمت [illegible] بهرات [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطنت [illegible] فرزندان خود [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] فرزندان خود [illegible] الانصاف [illegible]
[illegible] نواب مهد علیا
[illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] پادشاه زاده [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] حسین [illegible] نواب علیه [illegible] عرض کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر الدین خان صفوی [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب شاهی بیرون [illegible]
[illegible] مهد علیا [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب مهد علیا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نواب سکندرشان [illegible]
[illegible]

سلطان حسین خان و علی قلیخان در سبزوار از این واقعه اخبار نموده مضطرب و وحشت کرده آن شاهزاده کامکار را موقوف داشته بگذارند که بهر
در هرات توقف در شبها شده و سلطان حسین خان را نگاه داشته نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا در این شورش و غوغا با وجود صغر سن خورد
سال بوده و راه ننگی نداشت که امرای قزلباش کرده اول جمعی ... امرای چنین سلسله ولی نعمت روا داشته تعلق والده و جده
اقدام نمایند و بر دوام ... نموده جمعی پیشتر و ولی جمعی مرد و نمانده حال خود پرداخته با جمعی از ... جان نثار که حس اعتقاد ... بیانم حرم رفته
ماکول و مشروب ... همراه برده و راه ... گریزگاه ... قلعه ... نموده ... در ... قلعه داری همراه برده که خود را
چند روز در آنجا حفظ نمایند که امرای ... نسبت ... خاطر داشته باشند ... خاطر خود را ... بظهور ... آورده ... قرار داد که تا خاطر
ایشان جمع نمایند از آنجا بیرون نیایند اسمعیل قلی بیگ شاملو ... و ولی خلیفه که از ... رفته ... سر ... بظهور آورده ... که ذکر ... عقب
معقب ... گشت ... از قتل نواب مهد علیا که بعد از این ... نواب ... تعبیر ... دیگر امرا ... جمعی ... جمع شده و ...
نواب سکندرشان در ساده عرض نمودند که ع اجان ... که ... ما ... هست ... جان ... که نواب کامیاب شاهی ... علم ... نگه
دفتوری ... یافته ... دانسته ... نواب اشرف ... قضیه ... که از اقتضای قضای ... آمده ... و معاونت ...
در مقام معذرت و خاطر جوئی درآمده ... حاجی ... دریافت ... اشرف نمودند نواب اشرف ... مقتضای عقل ... نمود و در مقام
عتاب و خطاب ... امرا ... وقت ... جمیع ... علاوه ... حاضر ساخته ... حضور
هر یک ... نمودند که نواب سکندرشان ... دیگر ... شاهزاده ... سلطان حمزه میرزا
... اعلیحضرت ... بعد الیوم ... رضای خاطر مبارک ... نامه ... و مجتهدین ... نواب سکندرشان
باکرام و اقوام ... امرا ... پابوس مشرف شده ... اعتقاد ... بسیار کرده ... نواب سکندرشان ...
و قوع این قضیه را بمقتضای قضا ... نمود ... مصلحت آمیز ... نواب جهانبانی ... جنگی ...
در الکای ... و اعتقاد ... دیگر ... خود ... نواب کامیاب سکندرشان ... التماس ...
که نواب جهانبانی را از صفای عقیده ایشان ... نواب کامیاب ... فرزند ... و الا ... 
داوود ... همراه خود با دیوان آورده ... سعادت پابوس ... میرزا ... آورده ...
التفات ... عالی ... صاحب دیوانی ... استقلال یافت و امرا ...
بعد ... تمام ... شاهزاده ... و قیام نموده ... حضرت ... اقدام ... از ... قوم ...
گشته ... ع ... و ... که ... تعالی ... قرب ... در ... در صحن ...
در زمان دولت جهان گشائی ... سعادت شعار ... که جهان خرم ... عدالت ... هست ... حرامتو ... دست ... 
ملک ... خواهد گشت و منه الاعانة و التوفیق ذکر توجه موکب عالی بجانب آذربایجان و قضایائی که در آن سفر روی داده چون ...
... ادعی ... نواب ... مخالف ... روم ... بعزم ... ولایت ...



که ... بلاد ... گرجستان ... تصرف روم درآمده عثمان پاشا ... حکام ... متصرف ملک شیروان گشته ... که
قزلباش در ... آرام گرفته ... میان تبریز ... ولایت را ... نموده ... سردار لشکر روم ... الروم نشسته ... و قلعه
... و ... شغل ... ارکان دولت قاهره مصلحت ... که رایات نصرت آیات ... آذربایجان در
... دارالسلطنه تبریز ... دولت ابد ... ممالک ... از تعرض مخالفان ... اتفاق که
... وقت ... تدارک ... ایلغار ... و ... اعیان ... امیرحمزه خان ... ولی خلیفه شاملو
... سلطان ... خراسان ... ایشان در خراسان ... روانه نمودند
... دارالسلطنه قزوین بیرون آمده منزل بمنزل ... مسافت ... دارالسلطنه تبریز رسیدند ... امیرخان و امرای
... شوکت و زیب و زینت تمام باستقبال ... تبریز ... صغیر و کبیر ... استقبال موکب
... شاهزاده ... کامکار ... قدیم تبریز بنزول اجلال ... دولت ... سعادت ... کرام ... اقوام گرفته ...
... عطایات ... ساخته ... سلطان حکم ...
... نمودند ... شیروان خبر آمدن محمد گرایخان تاتار رسید ... مفصل
... چنین ... که ... محمد گرایخان تاتار ... خبر ... شاه ... عادل گرایخان ... احترام نمود
... اوستاد ... عادل گرایخان ... تحفه ...
... سلطان ... تعیین ... آمده ... الطاف ... خبر ... بعد الیوم ...
... رسید ... تاتار ... عادل گرایخان ...
روم ... عادل گرایخان و ... عادل گرایخان ... طلب ... لشکر ... 
شیروان آمده ... عثمان ... محمد خلیفه ... مجالس ...
... نواب شاهی ... دولت ... دارالسلطنه ... میرزا سلمان ... امرای
لشکر بجانب شیروان رفته ... لشکر تاتار ... امرا ... میرزا سلمان ... شیروان ... افشار ... 
... ارباب مناصب ... شاهزاده ... محمد خلیفه ... 
... رسیده ... محمد گرایخان ... عادل گرایخان ... لشکر تاتار بشیروان آمدند محمد خان ... فی الواقع ...
... قرار ... لشکر ... مخالفان ... مجادله ... صعوبت ...
... لشکر مخالف ... لشکر قزلباش ... محمد خلیفه ... 
... از شیروان ... امیرخان ترکمان ... شیروانی ... 
... قزلباش ... شاه ... خان ... مامور ...

اراده کرد که خود هم کرده و آن جمع شده و روانه اقصوب گردد و نیمی را بخاطر امیرخان گران آمده میان ایشان گفت و نزاعی روی داده امیرخان
انمیقه شده از تیمور بیگ میرزا اصفهان و اتباع امرا دو گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند جبلا با چنین اسمی و یراق پوشیده و اکثر بر جانب
و میرانشاه بوده داده و لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشته و قورچی باشی کم و غیر اندیش بوده در مقام اصلاح در آمده میانه ایشان را کرک آشتی
واقع شد و شاهرخ خان ترک رهش جابجا میر نمود اگرچه بظاهر ابواب نزاع بسته و مصالحه اما همچنان نایره نفاق در کانون دل ایشان اشتعال
داشت القصه امرای عظام بجهت مرکوز قضایا خصوصاً بجهة خرابی الکا و فقدان آذوقه و قحط غله و ظهور نفاق و عدم اتفاق که نظم انتظام بود و متوجه
تسخیر قلعه در شده و در قلع عثمان پاشا و ضبط شیروان متوسل شده و حکومت شیروان را به بیگ از امرا که تکلیف میکردند قبول نمی نمودند تا در این
غنیمت بسیار بدست آورده و آوازه کومک قزلباش شنیده و طبل مراجعت کوفتند محمد گرای خان و لایت خود در قشلاق غازی گرای خان را با
برادران و جمعی از لشکریان بکومک عثمان پاشا در دمیرقپی گذاشت و ایشان در انحال در دمیرقپی قشلاق نموده بعد از شیروان آمدند
اهل شیروان که پامال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا بازگشت نموده و جمعی دیگر از افغانان شیروانی بر سر ایشان جمع شده و جابجا جمعیت
نموده و در حفظ حال خود دستگیر شدند و چون میرزا سلمان و امرا بشیروان رسیدند و از وقایع شیروان آگاه گشته و محمد گرای خان از آب گذشته
بقلاع خود رسیده و آن حوالی از سپاهی دشمن پرداخته بسیاری از رنود و جبانان سلطانان را اسیری برده و دقیقه از دقایق و غارت فرو نگذاشت
کرد امرای علاج عزم مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و توقف نکرده داخل دارالسلطنه تبریز شده و شرف ملازمت شاه و شاهزاده والا
مشرف شدند و درین حال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده و در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کوچه
اوباییجان و قرابیغ و اطراف و اکناف حسرت و تنگی پدید آمده و خلایق زحمت بسیار کشیدند ذکر قضایای خراسان و عزیمت سلطان
حسین خان سابقاً نگارش کلک بدایع نگار گردید که سلطان حسین خان که نواده و در میش خان شاملو بجهت بزرگ زادگی و حقوق خدمت
سابقه درگاه و صلی ریش سفید خانواده علیه شاملو گشته بر رضای صلح او سیع مهی از خمات انقلابیه فیض نیافت و چون خبر عنایات علی قلیخان
پیر او سیع علیه رسیده نواب مریم خان مهد علیا با عتاب و خطاب آغاز نهاده و رفتن خراسان داده و فرزند ارجمند سلطان خان را منظور
داشتند بی اتفاقی ظاهر نموده و برخلاف رضا و صواب دید او و خوش خبر خان شاملو را بحکومت و تیغ و خوریان داده روانه اقصوب نموده
واو در خوریان با علی قلیخان بالستقلال تحفه نواب مریم خان سلوک نامعلوم و پیش گرفته از صلاح اعتدال که رایند و خانه برادران شاه و حب
مکان که خواهی عظام جهانگیر بیگی با قدرت و یاری ~~ای انجاب~~ احتمال آن نمیداد که خان شاه الیه تحسینی باو تواند رسانید
علیقلیخان از حرکت ناهموار او بخاطر خبر و تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسین خان بن اکثر امرا خراسان متابعت شاهزاده و علیقلیخان
علیقلیخان اختیار نموده و بود شاه الیه را که تا پدر و قمر او را در خانه شیر است که زمام مهام کل خراسان در قبضه اختیار و در شیخ اقتدار او باشد
تعذر داده و درین باب بی اعتدالی و خوش خبر خان بنیاد نهاده و عزم ضبط او ارادت تنفرزیان رفت و او طاقت مقاومت نیاورده و از
بتزار گریخت علیقلیخان جمعی را تعاقب او فرستاده و مراد بیگ نامی از طرف اعتبار که از جانب بکتاش سلطان حاکم بتزار و نجابت و تجمر
رجوع و لوازم و انسته میرزا با چنین نزاع بالجمله و خبرکسی که کشته شاملو با بازگشته و بکتاش سلطان و تنجر خانه را اقرار و احترام نموده و



عراق ساخت و از نیمی موجب کدورت خاطر امیرالامرای مذکور شده و شهزاده در خوریان بود که خبر واقعه ناخوش محمد خان رسید از انجا به دارالسلطنه
هرات بازگشت زمستان بپایان رسانیده و در اول حال بولی سیه تاتران و تامین و استمالت نزعم ضبط و گوشمال بکتاش سلطان و اتباع او از دارالسلطنه
هرات بیرون آمده متوجه سبزوار شده و مراد بیگ مذکور از آوازه توجه او فرار نموده و بخواجه رفت و علیقلیخان و دو اب سبزوار را الغای ضابط دادند
امر تفضی قلیخان را که از انگاه حاکم مشهد مقدس بود و حکومت نصف خراسان بوده بود با مرای و ارعلیقلیخان و بکتاش خان عظمت و افتدار از دست او را دافعی
میشد و چنانچه اسباب وحشت آماده شده بود و بعد از رفتن سلطان حسین خان و تفرقه امرا اعظم که در عهده المؤمنین سبزوار جمع شده بودند
قباد خان قاجار حاکم انجا که همین وبود و بی برید موافقت نموده بل قلیخان بالاتفاق آغاز نهاده و در اوایل حال مذکور عزم تنبیه او نشد متعلق
وارد و مهام تمام بیرون آمده و دارالمؤمنین سبزوار رسیده قباد خان تاب مقاومت نیاورده و بعد انگزار آمده شد مصیان در مقام اقتدار در آمده
بیرون آمده مرتضی قلیخان او را مورد عتاب و خطاب کرده بنیه و از علیه اعتباد انداخته همراه خود و مشهد مقدس برده و سبزوار را بکسان خود سپرده علیقلیخان
بعد از مراجعت از سبزوار این خبر شنیده و نایره غیرت در کانون دلش اشتعال یافت و در موکب همایون شاهزاده و جوانان بخت کامکار حضرت اعلی
حضرت اعلی شاهی قبل الحق معزم ما دیب مرتضی قلیخان از دارالسلطنه هرات بیرون آمده با حضار امرا ضمد کسان فرستاده و مرشد قلیخان وکون
خان صوفی اغلی و سایر امرا که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوستند و چون از دیوان اعلی تغیر و تبدیل در ولایت تعیینی
امرا خراسان کرده بودند ولی نعمت او بی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و شاه قلیخان قاجار نظر آغلی وغیرهم را بخراسان فرستاده
بودند و تغیر و ادوی بعلی قلیخان نایب گشته باعث آن شد که هر یک از امرا که تغیر و الکای او شده بود بالتضرع والزاریه دست توسل
علیقلیخان او بخیر شیراز و تبریز مطیع و منقاد او گشته بدینجهه جمعیت تمام و اراده ولی جانب دست داده و مرشد قلیخان و سایر امرا مرتضی قلیخان از ده خاف
واطفال خود را آگاه کرده و اسباب و سپاهیان فرستاده گماشته و شهزاده و گشته نعمت و ده شهزاده را کلیم و غیرهم نواب سکندر شان زاده و ولی نعمت و مرشد خود میدانیم و
مخالفت آن درگاه در صفحه خیال مانمی تو غیب و دیگر بموافقت شاهزاده و نعمادرکار و خان عالی تبار کمر بسته بدیم از خبر سفوره آن اول
در توقف با دشاه و دوم نقض عهد و عهد شکستن نموده و در مقام تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان در آمده و در آن سرحد فتنه و آشوب بیداد
ما لشکرهای عراق و آذربایجان بر فع فتنه ایشان مشغول و متحمل است که سلاطین اوزبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده و متعرض مملکت خراسان گردد
و دارالسلطنه هرات که پایتخت خراسان است شاهزاده و عالیان کم ولی نعمت زاده ما و تفاخرات و در آن عهد و اتفاقات و از غرض اصلی آنست که فتنه
امرای عظام کمال موافقت با شند که یکدل سلوک نوده و کدورت و نفاق سلوک نماینده و اگر جانبان بعد از ظهور رسوی دهد چون آنجانب پادشاه
مدعی ستمرفت بکی باکلی بکیل و دیگران بوده و برد ولی نعمت زاده و خود و جمیع نموده و در رکاب مقدس آنحضرت بر فع شر اعدا اقدام نماییم علی
قلیخان را که ممد آنحضرت است بنابر صلاح دولت قاهره و ریش سفید و خاطر خانی دانسته از صلح و صوابدید او تجاوز نکنیم چه هرگاه که اتفاق و
اتفاق با جمیع خاقان اوزبکیه رسید در حرکت دلیر شده و محتمل است که انواع فتنه و فساد روی دهد و انتقال بحال این ملک راه یابد دولت محمد
خیر نبی و دولتی از اتفاق خیزد دیگر انکه رخصتکان خاطر است که درگاه و سی نام مهام سلطنت و نشیب امور و دولت در قبضه اقتدار میرزا
وزیر و چند نفر از امراست و چون بسته تغیر و تبدیل در تو لایت نموده و در گمراه اعتبار انگاشته و دو شاه در سعیت نهضت آماده و محسب دشمن

از ایشان فتیم و همگی رتق و فتق عراق و آذربایجان و دارالمرز و فارس و کرمان در قبضهٔ قدرت ایشان باشد می‌توانند بود که جهات مرزبانان
قزلباش را برای ما بوده آنچه درین باب صلاح دولت دانیم عمل آوریم و این مقدمات پسندیده اکثر امرای عظام شده با خان مذکور عهد و پیمان
بستند که او این دولت تخلف نکند که او نیز با ایشان در امور موافقت نموده ابواب کدورت و نفاق مسدود گرداند قاپوغاز که در خصیت از غیبت اتحاد
عذرخواهی نموده بشیر و از جمله امام قلی قلیجان که شکر بزرگی شاه بود تنقیصات کرده خاطرش نموده چون او با یاق ترکمان بود و طایفه
تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشت اتحادی بجانب ایشان نداشت و در باب ایشان سخنان درشت و بنیادهای زشت در نشستها
ابواب صحبت بود و بسی با نکوهیده و ساخته آن طبقه را بعصیان و طغیان و مخالفت و ناب بکند شان منسوب ساخته خود در اثنای فتنه
ناسپید ایشان را بابی و باغی می‌خواند و حقایق خیالات را با قبح وجوه بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده کسان متعاقب یکدیگر با آذربایجان فرستاد
محمد شاه باین و گرده و مبانی الفت و عدا و استحکام یافته علیقلیخان و اتباع او و مرتضی قلیخان و مشهد مقدس با پیش شاه و صحت ما
با لشکرهای آراسته روی توجه بصوب آورده و چون از امرای عراق که بخراسان می‌آمدند ولی خلیفه شاملو هم آمده و قریب مشهد مقدس شده بود
کس بر سر او فرستاده و دفع نمودند و چون میان ایشان جنگ و جدال واقع شد بود ولی خلیفه انهزام یافته بدست قاتلان محمود خان صوفی اغلی قتل
رسید و بعد از کشته شدن ولی خلیفه علیقلیخان و اتباع او بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان نیز از امرای [illegible] و اتباع خود را شبیق و داق خان
حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان افشار حاکم جام و خبر هم رجوع نموده و در تربت
از هم و جاکرا گشته و در عین فتح آن و گرد آورده و برابر دیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین باهم در میدان مبارزت نموده و بعد از کشش
و کشش بسیار که از طرفین بظهور آمد دلیران طایفه شاملو و استاجلو با جلادت پیش نهاده و صف سپاه ترکمان را شکسته و آن طبقه را واقعه
ساخته از صدمات دلیرانهٔ ایشان تزلزل با حوال طایفه ترکمان راه یافت مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار را نتوانسته از آنجا مردم خود را
بمحاربه تحریص نموده بجای [illegible] و خان از محاربه بازگشته و وادی هزیمت آورده و شکسته بحال بشهر در آمده با استحکام برج و باره و فصیل
و دروازه قیام نموده بسرانجام اسباب قلعه‌داری پرداخت و طایفه شاملو و استاجلو قریب شهر رسیده جمعی کثیر مجروح و مقتول ساختند
و در آن میان کمیر عبدالکریم متولی آستانهٔ متبرکه مشهد مقدسه که در پای علم ایستاده بود بدست لشکریان ناواقف بقتل آمد و قاپوغاز خان جابرکه همراه ترکمانان
خود را بیای شاملو انداخت و از امرا شاه قلی سلطان افشار حاکم جام بدست در آمد و چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان با میرزا
خان و شاه و قلیجان [illegible] اهل آستانه بود که متعاقب او می‌آمدند رسید بطمع [illegible] کرده بعراق آمدند علیقلیخان و مرشد قلیخان
بمشهد مقدس را محاصره نمودند و مدت چهار ماه در ایام محاصره داشته او باخته صورت فتح و ظفر روی نمود و چون درویش محمد خان حاکم
نیشابور در مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور از فارس صاحب قدرت خالی بود علیقلیخان و اتباع او صلاح وقت در آن دانستند که متوجه نیشابور
گشته ولایت در دست آورده و اطراف و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار خالی سازند و درویش محمد خان از صحبتی در مشهد مقدس آگاه
گشته امام قلی قلیخان مرخص شده متوجه نیشابور گشت و خود را پیشتر از آن گروه بشهر انداخته و دیگر قلعه‌داری شده و چون علیقلیخان و اتباع
او به نیشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب قلعه‌داری نیشابور نساخته و بیانیه سرانجام نتوانست داد و صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد


دیده در مصیبت زده و عهد و پیمان بیرون آمده و شرف سجدهٔ شاهزادهٔ کامکار دریافت خان عالی تبار غازی که دیده و ایشان بود چون او را
در نیشابور صلح نموده سبب این ولایت را بمرشد قلیخان سپرده و او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته درویش محمد خان را مصحوب خود کرده متوجه
تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شده مشار الیه نیز بطریق درویش محمد خان عهد و پیمان و پیوند با سجدهٔ
رفت و علیقلیخان ولایت مذکوره را بعوض نیشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که پس فرستاده و مردم خود را آنجا انتقال نماید بعد
وقوع این قضایا علیقلیخان در موکب شاهزادهٔ کامکار از اقصی حضرت اعلی روی توجه بدار السلطنه هرات آورده و سایر امرای عظام رخصت یافته
هریک بالکای خود رفته و درویش محمد خان بعد از کوچ کردن علیقلیخان از موافقت ایشان پشیمان گشته دل از الکای نیشابور برداشت و
تربت حیدریه با قومی از طبقه روملو که همراه داشت با عیال خود در ابیورد رسانیده و بیجانان داخل شهر شده اکثر مردم او که منسوب در نیشابور بود
از در آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نموده و مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور سابق بامر حکومت پرداخت علیقلیخان
در اثنای طریق مراجعت ازین استماع نموده چون تفرق سپاه و بعد راه دست داده بود درین حرکت تا مهیا گردید و درویش محمد خان صدد
یافت بنابر مصلحت وقت تجاهل نموده و ترک این واقعه اجمال دیگر موقوف داشته بدار السلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت
امام قلی قلیخان و سایر کسان مشهد مقدس مستعد بودند جنگهای محاصره و مخاصمه رفته بجز خرابی و پچیدگی که از عبور و نزول لشکر روی
بعمل واقع شده بود مشغول شدند و حقایق اتفاقات بمرتضی قلیخان بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده در دارالسلطنه تبریز که میرزا سلمان وزیر
از شیروان معاودت نموده بود این اخبار رسیده موجب تفرق خاطر گردیده و سلطان حسین خان که از خراسان باز گشته بدار السلطنه قزوین
آمده ترکیب جمعی طلاع احوال کرده حال و نمود کشته و گلوی نوازش او را با جمله اموال متوطنین ترغیب نمودند و باز گرفت و دیگر روایح فتنه
متعرض اموال بسیار از اهالی آن ملک و تجار و متوطنین هر دیار که در آن سواد اعظم جمع شده بودند بجز کیک حیوان و دیوانیان متعدد و نقود
و اجناس غیر محصور از تصرف ارکان آن ملک بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف شده و بالجمله بنامی نقد و ان ارزان وجوه نقدی در کیسه
اقتدار او نمانده و در آمدن هر بگاه و محلی نیز تناقض در زنده و توقف شد از رفته اختلال که رانیده و منصف ادی و بجای بجوانان اردوی معلی آرزن
اموال را بنجار رقم خلوت جهانیان را بانهیب مال و نیز می‌کشیدند عاقبت کار گردش روزگار رسیده بود آنچه رسید خانخه در ذیل این وقایع
می‌نمودند ذکر قضایایی که در اوایل سال ئوی ئیل مطابق ثمان و ثمانین و تسعمایه در رجب تقریر در دار السلطنه تبریز روی داد
سابقاً رقم زده کلک بیان گشت که میانه امیر خان ترکمان و شاهرخ خان ذوالقدر شروان نخجه رفتن جانمیر خان رفته جدایی آمده و طایفه استاجلو
و شاملو که در آن ایشان همره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان ایلگ آقاسی باشی شاملو بودند بجانب خانی گرفته با ترکمانان مخالفت
آغاز نهادند و ابا قره و لیبی قورچی باشی اسباب و صلح انجامید و درین هنگام که اخبار خراسان و آمدن علیقلیخان و مرشد قلیخان بر سر مرتضی
قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز رسید امیر خان و امرای ترکمان مکرر در آمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان
منسوب و متهم ساخته خطاب و سرزنش با آن دو طایفه آغاز نهادند و اعمال ناشایسته سلطان حسین خان بر آن مدعای ایشان گرده
و چون نزد سلطان حسین خان که او از علیقلیخان بود قاعده که نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بوده و از زمان شهر شد سلطان حسین خان

به تبریز آمده و درین هنگام در حرم علیه عالیه می بود و در خدمت نواب میرزائی مرتبه وزیری داشت و حسین بیگ برادر او وزیر نواب
میرزا بوده و جمعی کثیر از اعیان طبقه شاملو در ملازمت نواب میرزا میبودند مثل اسمعیل قلی بیگ ولد ولی خلیفه که لقب بیداشی داشت و شیخ
بیگ ولد حسین قلی بیگ سلطان که ایشیک آقاسی باشی و معتبر بوده و ابوالفتح بیگ ولد قولاد بیگ میرآخورباشی و طهماسب قلی بیگ ولد دورمش
خان که در سلک مقربان بودند و ترکمانان بر احوال آن طایفه حسد برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا سلمان وزیر نیز بتمهید
کار رقابت مناسب را بالکلیه گرمی داشت در تقطیع حسین بیگ وزیر نواب جهانبانی ساعی بوده و جانب امیرخان و طبقه ترکمانان داشت
مجملا امیرخان و محمد خان ترکمان و مسیب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از عمل قلیجان و مرشد قلیجان عصیان و طغیان
بظهور آمده و مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان مینمایند ما اعتماد نداریم که والده علی قلیجان در حرم باشد و ما هم کمر اتفاق
واجب است چه که در سلک ارکان دولت قاهره منتظم اند صاحب مبارزی از خود نگشته اند و این دو چیز که در میانه قزلباش پدید آورده اند
نموده بابا و شاه و شاهزاده و مادر را کمال و کثرت کرده عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و برادر محمد خان استاجلو و حسین
قلیجان شاملو که سابق معاملی که با ایشان و بعد اعتبار مجرا ساختن بر اتفاق و غنا و دیگر میانه او سیاقات می باشند نموده مشکل مقدمات مذکور بوده
مینمایند که تماد عهد کرده مخالفت شاه و شاهزاده کامکار در وجود آمده غرض که امرای خراسان آنست که چون مرتضی قلیجان ترکمان
مشتد دعوی استقلال کرده در کسر اعتبار علی قلیجان میکوشند سابقا و در نوبت که از استقلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر بعضی ممالک آذربایجان
و شیروان شهرت یافت ارخان افغان و ترکیه ترجمه گذشته بیم و بجهت نفاق و عناد امرای خراسان و عدم اتفاق ایشان مجلس را از خدمت بیرون برده اند
نموده اند که کل امرای خراسان را با شاه و شاهزاده و مادر راضی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متفق سازند که اگر حادثه روی نماید بر سر او جمعیت نمایند
نفاق فتنه و غرضی چون آن ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیجان است و چند روز این قیل و قال در میان ترک و تاجیک
با قرار و تشیید داده و نزاع دراز کشیده و به صلاح مصلحان خیراندیش صلاح مقرون نگشت و از جانبین الیق نتیجه آنست که منجر بجدال و قتال
گشته خونخوارگیه کرده تا آنکه جمع گشتند ولی خلیفه و شیخ الخاصه و اسمعیل قلی بیگ ولد او شورش در آمده و طالب خون ورکشت خون حمزه میرزا خان
شاملو و استاجلو متفق شده دوستی بود امیرخان و طایفه تکلو و ترکمان خوابیده که میانه ایشان تحریک داده و فساد و فتنه و فرصت یافته خاطرنشان
اسمعیل قلی بیگ کردند که قضیه ولی خلیفه بسبب الغر بوده و سلطان حسین خان و علی قلیجان پسر شد و قوع یافته تحقیقات و نشین اهل شاه و شاهزاده
و مادر را در رسانیده و اینها را همچنین از این طبقه بدگمان کرده والده علی قلیجان را از حرم برآورده و آنصورت پیکان و در انجمن هلاک کرده اند و اسمعیل
بیگ بی‌باک انجامی سلطان حسین خان و ولایت قزوین و در تبریز خالی و نوابی باشی‌گری داده و قتل سلطان حسین خان را در عوض خون و
خلیفه به حواله کرده و نور چشم خان شاملو را که سابقا در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او به مرتبه امارت ترقی نموده بود و منصب
ایشیک آقاسی باشی‌گری داده و محمد حسین قلیجان قیسلطان که ایشیک آقاسی باشی و از خواهرزادگان علی قلیجان بود در عهده او نمودند شاملو
خواه به جهت طلب خون ولی خلیفه و خواه به جهت ایالت و بزرگی تنها مصالح از ایشان قریب گشته فی الحقیقه به پای خود میرزا عزت برادران
اسمعیل قلیجان برادر محمود خان صوفی اوغلی استاجلو که در دارالسلطنه تبریز بسیار بوده و جماعت نیز که در آنجا ساکن و از آنجه بر اصل مقتول ساختند

کہ مراد از خلیفه بوده و ...



ایشیک آقاسی

و نواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده و گشت و نیم شبی جمعی از شاملو باین بر سر خانه حسین قلی سلطان ...
در ایتقاق آورده حسین بیگ چون از جماعه زاده و سرور ... مقتول [illegible] و او نیز مقتول شده و چون طایفه شاملو بیگ و دیگر این اعمال ...
بظهور آورده ترکمانان را غایت خوشحالی بود و برادر محمد خان در مقام انتقام شوخت در آمد محمد منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی
دیوان اعلی شده و میرزا سلمان شغل گرفته حکم ایالت قزوین و به اسم اسمعیل قلی خان و لیراش شرف صدور یافته مقرر شد که عوض سلطان حسین خان
که در قزوین در خدمت او جاگیر شده بودند بملازمت اسمعیل قلیجان کرفته و سلطان حسین خان را گرفته به درگاه آورند و منصب ایشیک آقاسی باشی گری
را به حمزه خان تعلق کرده ایشیک آقاسی باشی گری نواب جهانبانی به جری بیگ ... شاملو تفویض گشت و شاه غازی مستوفی را منظور احکام
باین طرف متعلق است که مرابته و منصب ... ممالک بخواجه محمد باقر هروی که با نواب سکندرشان سبقت خدمت داشت تفویض کرده چون
حکم ایالت اسمعیل قلیجان به قزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر در ییلاق ... و از عقب نشیمنی بیرون آمده ...
جمعی دیگر متوجه شهر بودند و باو و چون در قضیه که او را برانگیخته مطلع گشته ... مردم و ... و عادت ... روزگار ...
روی گردان شده و مصیبت او روی او محقق کرده که شاه و مشتبهان قوم و راه ... خدمت اسمعیل قلیجان یکدیگر سبقت ... که از شاه ... احوال
خود نموده ... گرفتار بیک و کس مخفی باو داده شاه ... پیش کرد و تعظیم و تقدم ... گشت و بعد از چند گاه ...
دولتخانه بیک ... او را بیرون آورده و برسانند به تبریز رسید و بعد از این قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلمان ...
و قوربی باشی و شاه ... خان ... امیرخان و برادر محمد خان ... دار السلطنه تبریز بعیش و عشرت مشغول نموده قشرها
خلعت امید حیات ... فاطمه سلطان خانم ... شاه ... که در سال گذشته ... آمده بود ... بتقبیل ... نموده
امیرخان پیشکشهای لایق ... شاه و شاهزاده و مادر ... آمده ... خدمات ... بتقدیم رسانید ... و ... و شمشیر ... و قبضه
خلعت مرصع و اسب و زین و لجام مرصع و چهار قب ... و قبا ... و ... رخوت ... سرافراز شده او ... اهل
خدمت ... و ارباب ... نواب سکندرشان و نواب شاهزاده و عالمیان از ... تألیف قلوب ... و ... نیز
... و نسبت خویشی که ... سلطان مراد خان ولد امیرخان ... دوستی ... کرده و ... سوال دوستی ... خان ...
... و ... نواب ... شاه و شاهزاده و مادر ... خان ...
... که با نواب سکندرشان ... امیرخان ... که این ...
... و ... اتفاق ... صورت وقوع ... امیرخان ...
... قبول ... و ... که ... نواب سکندرشان ...
ای شاه جهان ... ای ... دوستی ... ای ... اوج ...
... و ... امرا ... سلطان خان ولد شاه قلی میرزا ... مصاهرت سرافراز نموده ...
حکم ... شاه ... محمد خان ... منصب ... عمه ... خدمت ... خان ... برخاسته ...

ولد امیرخان ... جماعت ... تبریز ...
امیرخان ... آمده ...

دیوان

خوی کوچ بر وجه ایلغار در منزل اوجان وقوع یافت و میرخان توقفات رسمی بظهور آورده ملک شروان از ایلخانیان و امرای استاجلو قسمت
نموده روانه نمودند و ایشان از اراس عبور نموده در کنار آب کر بجهت گرمی هوا در ییلاق شتور بجانب شروان محل اقامت انداخته مجتمع بودن لشکر
و تهیه اسباب رفتن مشغول گشتند که چون هوا اعتدال آید از آب عبور نمایند معظم امرای مذکور اول سلمان خان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود و جمیع قورچیان
سلطان و الله قلی سلطان و شمس الدین سلطان و اماملی بیگ عوض بیگ شاملو و مصطفی سلطان ترکمان و مهدی قلی چاوشلو و سه نفر از اولاد
بالو و غیره را نیز در شروان الکا داده روانه نموده بودند در این سال خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که چهار سال بود در الکای خود بمردن آمده بود
خروج نمود و شورش و فسادی که در کوه گیلویه واقع شده بود در خدمت رفتن کوه گیلویه یافت و شرح احوال و مآل احوال خلیل خان و اولاد
در محل خود ثبت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که علی قلیخان بیگلربیگی فارس با امرای آنجا و ولی خان افشار حاکم کرمان روانه آذربایجان گردند ذکر
موکب همایون علاقه بنگر کلهر و قشلاق نمودن در قراباغ و وقایعی که در آن اوان روی نموده است چون بامر از نهضت انظار جهانداری گشته
هوای تبریز روی بگرمی آورده بود از قلعه و نقعه دیبانی در نجم ماه موکب همایون پادشاهی کامیاب ییلاق در حرکت آمده اردوی همایون
در بنگر کلهر نزول نموده در این سال فرهاد پاشا سردار روم بسنان پاشا مشهور بجغال پاشا امیر الامرای ارزروم و عثمان پاشا بتسخیر بقیه ممالک شروان و
فرستاده و سنان پاشا مشار الیه با لشکر مجهول مرتب ارزن الروم آمد و حضرت ایلچی بجانب سرکار عالی شاهی فرستاده و کتابتی بمیرزا سلمان وزیر نوشته بود و داعی
بود و ماحصل آنکه بعضی ولایت که عساکر عثمانی واگذاشته در آنجا خطبه پادشاهی خوانده شود و دست از آن بازداشتن خلاف قانون عثمانی میرفت و
ولایت شروان و گنجه و بعضی محال قراباغ و گرجستان بجهة تسخیر بدست آل عثمان درآمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرض بحال ایشان
رسد و آن ولایت را بتصرف آن کشکان پادشاه اسلام پناه که بدست ترک ساخته باشند در افعال جانگداز مقام اقتدار بوده باشد و تا
بحضرت خواندگار نوشته ایلچی معتبر که از ارسال داشتند بتخریب خواهد رسید و حضرت خواندگار را مصالحه راغب نمی نماییم والا لشکر روم دست
تسخیر ممالک ایران ساختن خواهند دانست امرای خود را بر قزلباش چون عثمان خان مهر درآمده بود و اگر مقابله با لشکر بی تابع و تقدیر قدرت است
خود دیده ایم و منع از آن که با جمیع کمال شفاق و بی مروتی داشتند راضی باین مقدمات نشده در جواب کتابت او نوشته اند که اگر صلح اوقات
ما و شما نشان معاهده قبول داریم و الا یک وجب از زمین بر رضای خود نمیگذاریم تا کسی در عهد قزلباش و رعایت ایران در شان
خیام و انسان تو دو دست دو بارمی داریم و اعتضاد بسعادت عالم و اجلال اعلا با شما قابل است که وقتی که آمد لشکر پادشاه و در عراق و
آذربایجان متفرق بودند بالیکدیگر اتفاق داشته عالم جمع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و ست که هم در مقابله و لشکر
نوشته اند الکای شروان بتصرف آل عثمان درآمده خلاف است و شروان به بیستو در تصرف امرای قزلباش است و سوالف درنیده که صید خوار بحق
نیست و در تصرف رومیه درنیامده و وقتی اتفاق افتاده و بدون اتفاق در میان لشکر قزلباش بود و بعضی از آن قدرت و دست درازی بحال
محروسه بوده با جمله سنان پاشا از جواب کتابت مذکور بیجا و خیالی کرده و در آمدن متوقف شده و دیگر باره حکایت صلح در میان آورده و در
مکتوب که مکتوب امیر نوشته اعلام نموده که عثمان پاشا با سر عسکری حضرت خواندگار روش کرده که ملک شروان تسخیر نموده اگر جانب با ایشان
صلح و دولت آن که دیگر ملک شروان از جانب قزلباش تعرض نرسد و هرگاه درین باب نزاع نداشته باشند من بعد سخن صلح میشنویم





از طرف جواب کتابت ارزنه مصطفی و دفتر عثمان مرقوم نموده و سنان پاشا قرار داد که در این سال ورود لشکر در عاد و توقف خود
نمایند و یکی کس متعمد را نزد ایشان و یکی از قزلباش شروان رفته الکا را بجا محفوظ نمایند که در تصرف رومیه است با قزلباش و سنان پاشا عمر
اقامات را بدین مهم ارسال نمود و خود در ارزن الروم قشلاق کرد و موکب همایون شاهی تبریز از ییلاق نخجوان متوجه قراباغ شده و چون اخبار وحوش
از جانب خراسان میرسید و مرتضی قلیخان متواتر عراض فرستاده و عصیان و طغیان علی قلیخان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو و اتباع
ایشان را عرض میرسانید و محمد خان ترکمان را که در عبدی ... و از اعزه اسماعیل قلیخان شاملو و دورمش خان شاملو که سعادت علی قلیخان
بوده و غیره و مکب بخراسان فرستادند که با امرای خراسان گفت و شنید نموده و در تسکین نایره فتنه و فساد کوشیده ایشان و مرتضی قلیخان مبادا
گشته و ایشان را از طریق مخالفت و عصیان باز آورند در خلال این حال غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار با لشکر جرار از طریق دمیر قاپی شیروان
آمده و منوچهر خان بیگلربیگی و امراء را بوده دست خود نوشته شروان رفته بودند و چون در شروان از قزلباش اثری ندیدند متفحص حال قزلباش
نموده شروانیان بی اعتماد خاطر نشان کردند که بیگلربیگی قزلباش و امرائی که بحکومت ولایت شروان منصوب شده اند و خود موضع اقامت
دارند لشکر تاتار بی تامل بقوه طاهر خان شیروانی از آب گذشته در وقتی که لشکر عثمانی شبانروزی با ایشان بی قیاس بر سر قزلباش جیا رسید
و از کثرت ایشان که در وقت آمد و کس اتفاقات و کس با یکدیگر مسیر خود پی آنکه قزلباش را خبری باشد از معبر غیر معهود عبور نموده بر سر امرا ریخته
لشکر را از وضع حیله و نیرنگ پوشیده و یکجا جمع شدن ناشی بی آنکه فیما بین مقابله و محاربه واقع شود هر یک گریبان لشکر قزلباش دست داده
قزلباش دست از اموال و اسباب و یراق برداشته بعضی شتوش بچادر و سوار شده و فرار نموده و قلیلی که تحمل و توانایی نیامده بودند شربت شهادت
ما یعرف آن گروه و با تمام غارت و تاراج رفت از امرای استاجلو عقیلیان خان چاوشلو و الله قلیخان عوض بیگ تعلق آمده و دیگران بسلامت بیرون
در کمال پریشانی و بی سامانی در صحرا و قزل اغاج در محل اقامت نموده اند و تاتاران در شماخی بمقام متعرض محاربه نموده عثمان پاشا با تقلقا
لشکر تاتار جمعی از رومیه در قلعه باکو به فرستاده و ایشان از آن حصن حصین را که از یک طرف به دریای خزر اتصال دارد و استحکام داده اسباب
قلعه داری ترتیب داده بودند در هنگام وصول قراباغ این خبر بار دوی معلی رسیده موجب تکدر خاطر شاه و سپاه گردید و چون در سلطان ابراهیم
قزل اغاج گرویت و قشلاق او در نزول اجلال واقع شده میرزا سلمان وزیر و امیرخان و قورچی باشی و شاهوردی خان و محمد خان استاجلو
سایر امرا و قورچیان و سپاه گردون اثر حضرت نشان با نواب جهانبانی بجانب شروان متوجه نموده و مقابله رومیه و تاتار آمده و در دو لشکر قزلباش
شده و در مقام محاربه شدند و الایت قشلاق میان ایشان و همچنان لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه و نفاق افتاده و چون عساکر منصوره وقتی
رسیده میان ایشان مقابله با سپاه منصور و در میخ قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیده و رومیه بجانب قلعه در بند رفته
متوجه خود شدند و سلمان خان بیگلربیگی و امرا از تعقیب او چون آمده و موکب ظفرنشان در رفتن امرا تعجیل نموده در کمال بزرگی
در سامانی از آب گذشته بشروان شده در بیرون لشکر تاتار با ایشان رسیده و پس از تسخیر قلعه باکو به روی ایشان نهاده همت بر فتح
شده قلعه باکو به محاصره کرده امیرخان و امرای قزلباش از تاتاران بازگشته با امرا و سلمان خان بر سر قلعه باکو به آمده و مراد و روز در پای قلعه
نشسته در تسخیر آن اهتمام کردند و امرای ایران متفرق شده و بجهت خرابی باکو و انقلاب احوال رعایا آذوقه در میان لشکر نایاب گشت

[illegible]

ذکر بعضی وقایعی که در اواخر این سال

در قشلاق سلطانیه و قراباغ روی داده و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان جهت محاصره اروم

[illegible]



[illegible]

ذکر وقایع متفرقه که درین سال [illegible] روی نمود

[illegible]

جمشید خان آن بود که لشکر گوهوم و بیه پس بالکیه کر متفق بوده خان احمد از بر فتنات قدرت استیلا نموده باشد تا به جانب ایشان مرفوع محبت و مواخاة
مرعی داشته و جمشید خان از استیلا و اقتدار خاطر مباشرت اطوار که جهت ازبک ما به نزاع بود متصرف در آورد و خان احمد از نیم مضرت ایشان
و ایمان بر افتاد نمی شود و میرزا کامران چون با مردم بیه پس آمیزش نمود جمعی که از جمشید خان خایف بودند او را بنوید عطوفت الکاء بیه پس ترغیب
داد و با جمشید خان در مقام عناد در آمده و درین اثنا قراجه دوقمیشی ذکر سپه سالار لشکر او بوده رفیق میرزا کامران گردید و بر خان احمد فرستاده و ...
سلطان نامی از امرا او که در آن اوقات ترتیب یافته و منصب سپهسالاری داشت صورت کید و غدر ایشان را با ایشان در میان نهاد و جمشید خان به
وثوق و اعتمادی که بعهد و ایمان میرزا کامران داشت باور اظهار نصیحت نموده و ... مرغوب و ملتمس خاطر جمشید خان از خود مطمئن ساخت
اما خود از او خایف و هراسان گردیده جگر کاوا او افتاده و در روزی که میرزا کامران با لشکر بیه پس در گوکچان بود قراجه در لباسی از اعلام بیه پس که پیش ... بود
او بود از خوف جان میرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او یکجهت گشته و اشعار فرصت نموده و بجرح سلطان را او در که جمشید خان
تقبل آورده و از آنجا بازگشته رخت آمدند لشکر ما این فرصت را دست عافیت طلب ایمنی از خاطر و تملک را او فی عظیم دانسته صلاح مراجعت
به رشت ... و روانه شدند القصه میرزا کامران و قراجه با اردو و اصحاب موافق بموضع ... سعادت ... جابجا و تاق جمشید خان در آمدند و او از رفاهیت
ساده لوحی و اعتماد ... اتفاق ایشان غافل غفول افتاده و با گشتن ایشان زاهی برابری از امور ضروری کرد میرزا کامران حال ساخت نهوک
او در آمد و او را گرفته صوب ... کوهدم و فرستاده و کرد ... مغضوب نگاه داشته و جمشید خان هرچند بخشم غیرت چنین امری از ... تنگ
برده و آن تسلط در مقام استخلاص او در شد ... با آن ماده مشوره ... میرزا کامران محمد امین میرزا او ابراهیم میرزا ... میرزا او را که بخشم
راه های ناورخت ... رفته صورت ... داشت و جمیع مردم بیه پس قراجه با در سلطنت میرزا کامران ... شده و سپاه او را
بخواهش او ... با عهد و پیمان بسته و او خواهر زن بموافقت ایشان جمع کرده ... که ... چون ... ایشان واقع شده
تفصیل جمشید خان فرمان داده و او ... که هم مشغول ساختند تا عاقبت مطلوب خود ... گشته در ... زمانی ... آن ... بی پناه ... بیکباره
عمل کرد آنچه ... دولت ... میرزا کامران ... جمشید خان جمع کرده و در ... دارالسلطنت ... دولت و اقتدار ... رخت
عیجان ... خان احمد در مقام نزاع و جدال و اعاده آن تسلط و ... میرزا ... کسان ... جانب میرزا علی ... فرستاده و عرض کرده که
جمشید خان عیجان و ... و ... بخلاف حکم ... حکومت ... می شد ... و ... شاهی ... نمود و این دولت ... او را گرفته
در ... نموده ... شاهی ... این ... حکومت ... تفویض فرمایند مبلغ ... بجهت ... جانب میرزا علی فرستاده هم
سال ... نموده ... جمشید خان مبلغ ... بعمل ... میرزا ... اعیان و ارکان دولت ... گرد و
آن وقت ... جمشید خان بود ... میرزا ... خان احمد ... میرزا کامران که
دلیر ... جمشید خان خایف ... میرزا کامران ... عرض ... فرستاده و در
ملتمس ... نموده و عرض کرده که حکومت بیه پس ... میرزا کامران ... 
امرای قزلباش ... مستقبل ... میرزا ... نموده ... قزلباش ... و ترتیب





میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبوده و چون وقت ... تمام ... خان احمد ... کرده ... و از غیرت
در بارت میرزا کامران ... جمشید خان نموده ... نمودن مناسب ... عطوفت ... میرزا کامران شرف قبول نیافت و حکام
خان احمد از ... میرزا کامران ... ارکان دولت ... سلطان ... جمشید خان ... حکومت رشت
نصب نموده ... سلطان ... سلطان خان کرده ... سلطان
را که ... حکام ... سلطان ... مصطفی سلطان ... 
قلی سلطان ... سلطان ... سلطان ... سلطان
... سلطان ... سلطان ... سلطان جلال ... 
که میرزا کامران ... جمشید خان ... حکام ... جمشید خان ...
... سلطان خان ...
... قلی سلطان ... خان احمد ... 
... جمشید خان ... 
... جمشید خان ... سلطان ... میرزا کامران ... 
... میرزا کامران ... 
... جمشید خان ... 
... میرزا کامران ... 
... جمشید خان ... 
... جمشید خان ... 
... خان احمد ... میرزا کامران ...
... 
که ... میرزا کامران ... سلطان خان ... میرزا ...
... سلطان خان ... خان احمد ... 
... حسین قلی سلطان ... 
... خان احمد ... سلطان خان ... 
... سلطان خان ... میرزا کامران ... سلطان خان ... میرزا کامران ...
... جمشید خان ...

رسم اقامت انداخته در استحکام آن سعی کرده ایشان را بند و برگ عرضان کرده و تجربه پیاپی به مجال مدافعه و سنگر بوده با تفاق با جلادت

رفته بجانب طرف در آن دیار چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان زیرک بود و جرب زبان بود و عرب زبانی سلطان خان را فریفته خاطر نشان او کرده

خان احمد را بهم اتفاق ... را به استقول سخن ها ... سلطان لشکر قزلباش کرد که او را افضال منظور نموده و راضی با آمدن شاهزاده و سلطان

محمود کرده تهمت میرزا جمشید خان دارد و صاحب گیلان بیه پیش باشد و هر دو حکم او بجای خود نافذ باشد و اتفاق المحقق هر دو گیلان با او تعلق خواهد در خدمت

شما اصلاح بود و احتیاج نیست بی آنکه او رخصتی ... باشند سخن ... چون ... شاه متفق و مستحق ... سلطان خان لیبرادران جمشید خان از

دست او گرفته تسخیر آن ... چون شاه قلی سلطان نزد خان احمد رفته بود تا آمدن او و جمعیت امرا تا چهار ... انتظار کشیده و بعد از مدتی ...

قلی سلطان آمده و گفت خان احمد میگوید که خان احمد میگوید که ... گیلان ... و هر دو جای ... قلعه ایست وقت رفتن گیلان ... خدمت

صبری ... گرد که زمستان شود ... محمد متوکل ... میرزا کامران ... و امرای عظام که جمع شده بودند کلی صلاح در رفتن دیدند

آنکه کوچ کرده ... سلطان ... سلطان ... شاملو ... جمعی کرده ... لشکر ... نموده ... رفته ...

زاده و سلطان محمود خان ... علی بیگ و محمد بیگ و ... گرد ... کامران ... شاه ... وکیل جمشید خان بودند

لشکر قزلباش ... بیرون آمده و میرزا کامران را ... نموده ... لشکر قزلباش

... شده ... ارادو ... لشکر ... بیرون ... آمد

... رسید ... بیرون ... جمشید خان ... لشکر قزلباش ... رسیده و شیرزاد ...

در میدان مذکور ... ایشان ... اتفاق افتاده ... آنکه ... 

... سلطان خان ... قزلباش ... رسید ... افتاده ...

و دوازده نفر از ... بعضی ... مقتول شدند و سلطان خان و امرا قزلباش ... شیرزاد ... منظور ... شده

در میدان ... آب ... اقامت ... گیلان ... قزلباش ...

از وصول ایشان ... شیرزاد ... جنگ ... آمده چون ... ایشان ... سلطان خان

... اتفاق ... گیلانیان ... گرده

... قزلباش ... نموده ... تعاقب نموده

... میرزا کامران ... گرفتار شده ... کیلانیان ...

محمد بیگ و علی بیگ ... شاه ... شاهزاده ...

... سلطان خان ... جمشید خان ... نزول نموده ... وکیل سلطان خان

کرده و در مقام ... گیلانیان ... قزلباش ... جنگل ... خان ... آمده

هنگام قزلباش ... محمد بیگ و علی بیگ ...

رشید ... محمد ... 

بسیار ترتیب داده و شبی ... آورده ... جمشید خان داخل شده و سلطان ... تعاقب ... قراولی ... صاحب

خان ... بعضی ... گیلانی ... مردم ... قراول ... ایشان

نموده روزی دیگر امرا آنگاه و ... و سلطان ... خان ... امیر ... امیر حمزه خان ... طرف

... سلطان ... امرا ... قزلباش در

گیلان داخل ... و کار ... جنگل ... ایشان

... دولت ... سلطان ... خان احمد ... سعادت

شده ... جنگ آمده ... گیلان ... نموده ... آمدن ...

خان ... نموده ... سلطان ... بوده

آمدن ... میرزا کامران ... امیر ... ایشان ...

... لشکر ... جنگل ...

... گیلانیان ... بیرون آمده ... مردم گیلان ... قزلباش

... ایشان ... گیلانیان ... تعاقب قزلباش ... امرا عظام

... میرزا کامران ... امیر ... بجانب

... قزلباش بر ایشان

... سلطان ... میرزا ...

... تفصیل ... 

**گفتار در قضایای آخر میرزا جمشید و گرفتار شدن ... ظفر یافتن قزلباش**

**بتقدیر ملک منان** چون ... رسید ... عالم ...

... گردی ... 

... ابراهیم خان ... خان والی کردستان ...

... خان والی

کردستان ... خان والی کردستان

... سلطان خان ...

... عظیم ... 

... بجانب ...

... سلطان ... جانب ...

مشار الیه

نموده خاطر از دو دستی او با ملکیه جمع نمایند و مهر الکسندر خان را برای و صلاح او و فیصل مهمات سپرده نافذ شرف الدین اغلی تکلو را بدین خدمت
نزد سیمون خان به گرجستان فرستادند و بنا بر آن [illegible] بدین نوع مصلحت اتفاقی نموده [illegible] بجانب گرجستان بجهت تمام
و [illegible] دیگر مسلمان را راضی نمیشدند و بجانب سامان و سرانجام یراق و اسباب ضروری و [illegible] اوقف نموده و جمعیت و اهل [illegible] نمودند
خبر آمدن عادل گرای خان و صلح گرجیان تاتار به شیروان متواتر شده و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ قبول آن نموده لشکر تاتار کومک بیاید چه بیگلربیگی خان [illegible]
قریب آمد و به دشمنان و تاتار [illegible] الکسندر [illegible] تاتاران نموده مهر قزلباش فرستادن ایشان بحوالی شماخی
از طرف بیگلربیگی خان و امرا [illegible] و [illegible] که در شیروان بوده [illegible] لشکر تاتار و [illegible] شتافته بمیان تاتاران [illegible]
محاربه اتفاق افتاده و غازی گرای خان که سردار [illegible] قزلباش [illegible] ایشان [illegible] سبب [illegible] گرفتار شده بحوالی [illegible] آورده
[illegible] نموده [illegible] و [illegible] گرجیان [illegible] و [illegible] از [illegible]
و دستگیر [illegible] و [illegible] بیگلربیگی خان و امرا قزلباش و [illegible] اختصاص یافته [illegible]
تنگ و [illegible] گرجیان [illegible] تشویش [illegible] مهر [illegible]
[illegible] و بیگلربیگی خان بدین خدمت [illegible] و نوازش و الطاف پادشاهی گشت [illegible]
در همان سال [illegible] شیروان [illegible]
متعلق گشته [illegible] ولایت شیروان [illegible] حکومت [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] مصرع [illegible]
[illegible] بازگشتن موکب همایون بعراق و [illegible] خراسان [illegible] قزلباش [illegible] شیروان [illegible]
و [illegible] حکومت آن ولایت [illegible] استقلال یافت [illegible]
[illegible] خان [illegible] گرجیان [illegible] قزوین [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible] سیمون خان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] الکسندر خان و سیمون خان [illegible]
دولت قاهره [illegible] گرجستان [illegible] قزلباش [illegible] الکسندر خان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] و امرا [illegible]
[illegible] روسیان [illegible]
[illegible] الکسندر خان [illegible] میرزا [illegible] سیمون خان [illegible]
[illegible] سیمون خان [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]



قزلباش باشند و میرزا [illegible] و امرا با آوردن [illegible] شمار راضی نشده اراده نمودند که هر یک یکی از پسران خود را در مرافقت امرا با خود
[illegible] که در خدمت [illegible] باشند [illegible] و انقیاد [illegible] الکسندر خان
[illegible] میرزای پسر خود را که [illegible] سیمون خان [illegible] میرزا [illegible] پسر خود را که [illegible]
فرستادند و میرزا [illegible] و امرا از جانب [illegible] و [illegible] ایشان داده [illegible] الکسندر خان [illegible]
[illegible] تومان [illegible] شاهی [illegible] سرکار [illegible] تومان [illegible] میرزا
و امرا ارکان دولت قبول نموده [illegible] یعقوب نام وزیر خود را که مردی [illegible] صاحب [illegible] بود همراه کردند که [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible] گرجستان [illegible] همچنین [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان و [illegible] داشت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] نمایند که [illegible] خدمت [illegible] و [illegible]
[illegible] شهرت [illegible] حرکت [illegible] میرزا [illegible] و امرا [illegible]
گرجستان [illegible] بنواب [illegible] خان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] نواب [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شریف [illegible] ییلاق [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] سلطنت [illegible] قزوین [illegible]

خروج قلندر [illegible] و [illegible] از سوانح این سال خروج قلندر [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible] قلندر [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا فوت شده [illegible] قلندر [illegible]
[illegible]

کردم گرگین اعادی من کلگیت بجزای عمل رسیده چون خبر ظهور رسید و خاطر از کید اعادی و دیگر اعدا فی الجمله جمع شد خود ناطق به ما حشم و
تعالی از تقیه اصلا انتقام کشیده و به هوا خواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک داریم عزیمت تسخیر ملک روم
خواهیم کرد و همچنین به خانان خواهیم نمود و در طلوع نشانگی و طغیانگی به کار برده و خیانت فاسد که کاخ دماغ راه داده و اوقات گراف نیز
و همگی وعده‌های جمیل داده و عنایات و دارایی کلی از بلاد ایران و توران و روم ناطق و دیگر آن نادان صحرای جماعت لسیتان و ایل افغان
ابد قرار ادخا به قتل منحرف گشته و ترتیب خود نمود و چون قضیه فوت اسمعیل میرزا یکچند و قبیح مردم و دوست که از آن کار خبر دار نبوده
آن هذیانات و حکایات دروغ بی‌فروغ را محمل او قوع نپنداشتند رفته رفته خبر او در میان الوار اشتهار یافت و از مرتبه تقاعد به
ظهور رسید و مردم آمده و در اطراف و جوانب هجوم کرده و در قندهار پیشکش می آوردند و کار و کاروبار او در میان گروه بی عقل دیده
اساس پادشاهانه و دبدبه خسروانه گرفته و هر کس که به خدمت او رسید سجده و پابوس بطریق معهود و قوع می یافت و دختران صاحب
جمال که در هر قبیله بودند به رسم پیشکش می آوردند که شرف فرش او دریابند و او به خلوت خانه عاقل و کارش و انبوه را دیکان سلطنت و پادشاهی
آراسته خواص هر قبیله را منصب عالی نامزد فرمود و ترتیب لشکر و دیوان سپاه خانه و کارخانه با دستگاه که از لوازم پادشاهی و نشانه‌ای او نیز
قبایل و عشایر الوار جمع آمده بودند به جهت دفع کس رسیده و نایب عظیم گرد هم بر داشت به سر او هجوم برده که حاکم نشین کوه کیلویه است آمده
طوایف افغان به تحقیق خروج قندهار از غلجیان حاکم آنجا نیست که داد و دهی معی بوده معلوم نمود و به جهت دفع قندهار بر او واقعه رحمانی
سرکرده ایشان رستم بیک و جمع شده‌اند بجا منین گرد محاربات عظیم روی داده و اصحاب قندهار که غالب آمدی منسوب شدند و جمعی
کثیر از افغان و الوار در این محاربات به قتل آمده و از قضای الهی رستم بیک و پسر غلجیان مقتول شده و قتل او سبب استیلا و استعلای قندهار گشته و قندهار
افغان از مقاومت او عاجز آمده و بسیاری از آن طبقه درین محاربات راه عدم پیموده و اصحاب قلعه زنان و دختران افغان را به اطلاق بسیار
آورده و خطر او بر جماعت او دیگر در روز افتخار انگاه داشته با او را بی بخشید و احکام متأثیر به اطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاد و با
حضار هوا خواهان امر رسید و چون موکب جاویدان علی به پادشاهی در و در سر حد آذربایجان به تأمل فتح شغول بود حکم او به حارقه مردم
اکثر محال فارس و خوزستان فیه و به جمعیت وقت فتح گرد و فرستاده اوحرز قلعه مردی جمعی به او هجوم آورده و دوش جهم دست که
سر او بیعت و در پادشاهی ساخته به امکان و در رواج کار خود سعی نماید و آن محنت در سر داشت بود که هزار کس سوار و پیاده مهیا دارد و
در شفقت این امر نیک کس بی کرد و فرود پیشتر نموده از معاونت او کرد و دیگر شده و بعضی از او کشته و مردم فرو مانده و به جهت فتوحات اقدام نمودند
و امور او در این صحیح که ... چو چو کذب دانند و فرو مانده آنچه گوید و آن نیز از او آزار او کرفت و حقیقت قوم او به یاد اجر و دیگر
کید واقع غلجیان نیز استشعار یافت قندهار بعضی از جوانب امتناع گشت و دست از امر باز کشیده به جانب جزیره و اردو فرستاد
کرد و وقت والی حویزه و توابع او از محال خوزستان بود به استعداد تمام به اطراف او به خدمت شاهی خود داد و امر کرد که در دفع و استیصال حاضر شوند
اما غلجیان افغان حاکم کوه کیلویه که در آن کار سعی تمام و از خروج قندهار خبر یافته به جهت المغرب شد و چون به حوالی رسید خوزستان جهت
الوار رسیده پنهانی به هواخواهی قندهار بر او اوامر آمده به محاربه مشغول شده و در آن روز که گریخته او بشنوید کمین کرده و در وقت عبور غلجیان از

بلادی او و پیشکسی عظیم سر داده و تیر و تفنگ می انداختند قضای الهی تیری بر غلجیان خورده و کشته شده و از کشته شدن او غازیان افغان
بر شان حال گشته مغلوب الوار و دست تقیل و غارت برآورده و نهبی به جهت رفع طغیان و دلیری الوار گردیده و چون خبر قتل غلجیان
به قندهار رسید از فول باز شد به کوه کیلویه شده و دیگر بار تیپ جمعیتی عظیم جمع و او قید شده و بر سر او هجوم آمده محمود خان و الد غلجیان که بعد از قتل والد او
کوه کیلویه شده بود و طوایف افغان را جمع کرده و به دفع مشغول شده و دیگر باره میان آن جماعت محاربات و قوع پیوست و درین اثنا محمود خان جابر شد و ز
لیسی در گذشت و علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود قضیه فوت برادر و قوع فتنه قندهار شنیده از شوشتر متوجه کوه کیلویه شده و در راه خبر بیعت
سید مبارک والد سید مطلب حاکم حویزه و رق که در آن جا رفته بود و مقتول شد غازیان افغان از فوت محمود خان و کشته شدن علی سلطان مضطرب
سر و سامان گشته از دهشت بیرون آمده و دراو ابرام هجوم نمودند قندهار حصار و دهشت را تعمیر نموده و از آنجا مردم را فرحی ساخته به عیش و حضور پرداخت
خواست که چند روزی که بر جوار روی کار او بنهد و از لذات نفسانی کام جسته به گروهی از روزگار گیرد اما چون آوازه قتل غلجیان و
استیصال دودمان افشار به گوش بیک دودر رسیده قلع سیم جاوید گشت اسکندر خان برادرزاده غلجیان را به ایالت کوه کیلویه منصوب ساخت
روانه آن صوب نمود و دست خان بیگلربیگی فارس را امر داد که مشار الیه را در حکام فارس در دفع فتنه قندهار و اعداد اسکندر خان نامزد گشته و در مال و دیگر
کردایات جبال متوجه خوزستان شده بود و دست خان جمعی از لشکر فارس را همراه کرده در عراق خلیفه سلطان که کوه کیلویه فرستاد و اسکندر خان با طایفه
افشار به شبان بوقت با اتفاق روی به دهشت آورده و آن جمعیت وارد حکام گرد در اول حال بر سر قندهار واقع شده و به روی جنگ قدم وزیدند که
آورده و بوده درین هنگام که لشکر فارس به اقدام فتنه خون فی سبیل بر دو اندروی کار او افتاده و حقایق خود ملک الوار در یاد او نقصان پذیرفته و
کسی از اطراف و جوانب امداد او نمایند و علاج و در دولت انقضاء تحصیل اقتیاد نموده و از تنگ مردمی که مدد او بوده‌اند حرکت المذبوحی کرده
از خوف غازیان هجوم آورده و در خلوت وی ایستاد شده جمعی از اکابر یک مشغول بودند تقبیل آورده قندهار در مکان خانه کرمی بود گرفته گشتن
کشان بیرون آورده طایفه ذوالقدر هجوم آورده شد که اورا ندانند و به دو محل فرستاده غازیان افشار هجوم نموده و او را به خلاف رضای ذوالقدر
بقتل آورده و سر او را به درگاه دولت فرستاده و درین هنگامی که موکب جاوید در تربت حیدریه خراسان نزول نموده و مجاهده قلعه هرات مشغول بودند
اشرف رسانیدند آتش فتنه آن بیکی افروخته و خوار که در کوه کیلویه پیش گرفته بود دامنه آن بکلی فرو نشسته جمعی از غلجیان افشار بر سر شاه قلی بیک و الد غلجیان جمع
شده او را موجب حکومت کوه کیلویه عمل الفتنه بر سر اسکندر خان آمده اورا به قتل رسانیده و خود در شاه قلیخان نام نهاده و دعوای حکومت را برافراشت اما
بیک و الد غلجیان بیک افشار را ایالت اهل آن پرتو پادشاهی و قلی خان حضرت اعلی شاه و چون این مهمان گلفت وقایع قایم بود و از آنجا که هوا خواهان
در دولت مذکور اقامت نموده و آن مملکت در میان مردم و تفحص و تفتیش کرده تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که مردم او نیز از علاقه رسید
شاه قلیخان در بیست حسین خان مقتول گشته حکومت کوه کیلویه را به اشغال پادشاه الفتنه بعد از قضیه قندهار مذکور و دیگر فتنه آن بکلی در گوش اسمعیل میرزا
در سر فتنه و دو و هر شبه روز اسمعیل میرزایی درد و جماعت سپاهی شده و مردم بر سر او جمع شده و بازیچه گشته و فتنه بکلی در لرستان و جبال حادث شد و تهیه
الوار و اکراد و قوم و عشایر بر سر او جمع شدند و لشکر بی شیب به عهده رسیده او را در باب منصب تعیین نموده و در آن سر حد افتراق کرده و کس تر دو نمود
حسین خان تحکم فرستاده و او را با طاعت و انقیاد خود دعوت کرده و حکم و کالت بجنب او فرستاده که بی جهت سلطان تحکم و کین گرفتن الملک پانصد

سوانح حسین بیگ تقاضای قتل و فتح او را بهانه اطاعت و انقیاد اولی و انسب دانسته سخنان او را بعدم قبول تلقی نموده تصدیق اسمعیل میرزا
نموده افعال ناپسند او را بیان کرده و بار خاطرهای بی درپی فرستاده و التماس تشریف حضور او کرده و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده
خود نیز باستقبال آمده و قلعه را بچاره بابر کرده و در کمال شوکت و اقتدار متوجه چمچال گردید سوانح حسین و اعیان تکلو باتفاق سیف سلطان
بملازمت رسیده سجده پابوس و قوع یافت و از مقتل و دنباش آن گذشت و تمام را مرهم پاشیده و بلوازم خدمت او را کرده محبوس ساخت
و در وقتی که نواب حضرت آیات از عزم خراسان معاودت نموده در سلک قزوین نزول اجلال فرموده او را بکار و عمل فرستاده و نواب جهانبانی
در خیابان میدان اسب قبای باروت در وی پوشیده آتش زده و باعث موجب قتل او شده بسر رسانیده دیگری در واقع این آوازه گردید
تا دانست بی عاقبت از پیش رسیده سرا و جمع آمده بعد از شاه و رو چل آمده و در آنجا بکرات بغی رسیده دیگری در فوج خراسان ظهور کرده خلقی کثیر از
خود را سلطان فتنه طلب آن سرحد را جمع آمده و اتفاق کرده حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع او گشته مابین ایشان محاربه بوقوع
و غوریان غالب آمده قضایای ... حسین سلطان در معرکه کشته گردید و طایفه افشار منهزم فرار نموده و تحقیقات آن بیبر اعلی عرض شد
خان سلطان برادر کوچک او در کار و عمل و حکومت آنجا قرار یافته و در آن منصب گشته باز آمده و با تقاضام خون برادر بر سر قلعه غور رفت
اتباع قلعه جنگ محاربه سازاده و جهد بسیار در نمود از جانبین بوقوع پیوست او نیز بقتل رسیده و طایفه افشار در این مرتبه شکار این فتنه گشته
سلطان و قوم ایشان حاکم فراه شد و اتابکان بسیار در آنجا دفع او نموده که فتنه بر اتباع ظاهر شده عاقبت بتعلق او و مجاهد با خارج حال او
اتفاق دولت نواب سکندر شان روی نمود گشت و کوهی حیات اسمعیل میرزا از زبان مردم بوده و تنجیم مقدمات بی عاقبت در اطراف و اکناف ملک
خروج نموده آتش فتنه و فساد و اختلاف و بعد از جنگ و محاربه تا قتل خود ... ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بحکم سلطنت
بتقدیر فرمان ده کشورگیر و تمکن نه سپهر بعد از آن که موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت در قضایای سال گذشته مرقوم
کلک بیان گردید که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علی قلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و مرشد قلیخان تکلو
و اتباع آمدن ایشان را بر سر مشهد مقدس دیده و بر ستاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود میر خان و امرای ترکمان که تعصب او جانب در
باب کمک و در آمد امداد و معاونت مرتضی قلیخان رسیده او آزمودن تا آنکه ... دولت و دیگر استظام مهمات خراسان ...
محمد خان ترکمان معاونت بوده و اتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر بوده و او همین خان شاملو و بعضی امرا و لشکریان بخراسان فرستاد
کار رای قتل و دفع آن فتنه را منظور گردانیده و امرای خراسان را از مخالفت نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا
منع نموده کلمات که مابین ایشان و مرتضی قلیخان دوری داده اگر قابل صلح باشند بصلح آورند و آوردی که مقتضی وقت و مصلحت دولت ... باشد
عمل نموده توجهی نماید که شیوه نام ... درجات ... و منقول گشته بحکم بیبرزنگ گرجان را آورده ایشان حسب فرمان همایون
روبراه آورده چند روز در عراق قزوین لشکر نموده و خان ... خراسان معطوف داشته چون آوازه آمدن ایشان در ولایت خراسان
شیوع یافت علیقلیخان و مرشدقلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در خاطر تصمیم داده اتباع خود را ... در موکب همایون شاهزاده عالمیان
کامکار اعلی حضرت شاهی ظل اللهی ... از دارالسلطنه هرات بیرون آمدند و امرای که آن ... مقدم ... بافکر روی آورده ... وی

---



جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار بعده روی بمشهد مقدس آوردند مرتضی قلیخان خواست که با ایشان مقاومت ... در ... فوج فراهم آورده
مقاومت نماید ... حاضر ... اتحاد حاجات ... در نظر ... آورده عنایات بیقیاس و اصحاب دیگر ... جهان
ملاقی شده ... مشهد مقدس ... آن گردد ... ایام جمع آمده ... توقف ... در انتظار ...
گردید چون ... جمع ... قلعه و ... مقتدر ... بعهد ... مراتب ... هر چند ... میسر ... و ... از قدرت ...
و ... قدرت ... و جمع ... و ... تصرف نموده و صرف ... لشکریان گرد
مطالب ... بجهت ... عنایت الله محمد خان و اسمعیل قلیخان با امرا و لشکریان که
رفاقت ایشان مامور بودند به مشهد مقدس رسیده و بعد از وصول ایشان میان محمد خان و علیقلیخان مراسلات و مکاتبات ... واقع شد
ایشان ... محمد خان بجهت و ... ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهت قصاص خون ولی خلیفه ... شورش و فساد ... ایشان و
قلیخان کار ... گرفته ... علیقلیخان ... مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع ... و ... اشتعال ...
... مصلحت ... و ... تا ... و ... محمد خان و شمشیر مقدس ...
... شاهزاده ... و ... وقایع و ... صلح ... بیرون
... محمد خان و مرتضی قلیخان ... گشت ...
طایفه ترکمان و مراتب ... و دشمنی ... و ... اتباع خود از اطراف
و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس ... و اقع شد ... علیقلیخان و مرشد قلیخان ... در ... مشهد مقدس ... و چون ...
درویش محمد خان که در سال گذشته ... آورده ... در ... شد ... درویش محمد خان
... اتفاق ... صورت ...
... مشهد مقدس ... خراسان ... مشهد مقدس ... جانب ... 
... درویش محمد خان ... قلعه ... و ایشان قلعه
... محمد خان و مرتضی قلیخان ... ایشان ...
... مشهد ... صلح ... و ... لشکریان ... اسمعیل
قلیخان و ... خان ... درویش محمد خان ... ایشان ...
... عنایت ... حضرت علی ... و ... اسمعیل
... ایشان ... مشهد مقدس رسیده ... قدرت و شوکت امرا ... محمد
خان و مرتضی قلیخان ... مشهد مقدس ... قدرت ... ایشان ...
... مرشد ... لشکر ... ایشان ...

نموده که چون برحسب اقتضای قضا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره و نواب سکندرشان ترک مخالفت و عصیان برخود لازم
نیافته بترک شیوه ناهنجار گفته دست توسل بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی استوار داشته آنحضرت را بجهت والای پادشاهی موسوم گردانید
ترجیح سلطنت خراسان ممکن نمانده بر همگنان ظاهر شود که سعی و اهتمامی که در اینجانب بر آنحضرت است و دوست از دشمن تمیز کرده و در رتق
و فتق مهمات ولایت کوشیده و چون رسم خلافت و پادشاهی آنحضرت بمقتضای تقدیر ربانی اقتضا یافت و همگی نیکو خواهان این دولت را پیشتر شده
بحصول این مطالب عالی عازم و جازم شدند و تاریخ میمون جلوس آنحضرت بوفاق سنه تسع و ثمانین و تسعمایه که قدوه منجمین الشرف مسعود و اجلوه گر کوکب
منسوب در ضمیمین و بال و جمعی از ارکان دولت پنجاه نفر قیب داده مسند رفیع سلطنت و پادشاهی را نشسته و بآن ساعت سعد و طالع وقت که همه
نجومی دولت بر ثبات دولت و رشته ازمنه سلطنت میمون و مقارن مدبر تخمین تعیین نموده و آن شاهنشاه کشورستان را قایم نموده و قائد
سلاطین دوران بمسند جلوس فرمود و اعلام حاشیه دیگر تا غایت چون ایلچی عباس میرزا مشهور بود شاه و بنده نوروز آنحضرت را بجهت خود و حالی
من و علی دین امور نمود و رضا بامری که بخلاف رضای مرشد کامل باشد و دیگر کارها بمشیت غنی و مشتاق بیستکاری کاردانان قضا و قدر این امر عظیم
بی اختیار بوقوع پیوست فرمان احکام مطیع باد پادشاهی فرمان گشته خطبه و سکه در خراسان بنام و لقب همایونش آرایش یافت جمیع امرا و اعیان
دولت که در اردوی عالی حاضر بودند بتقدیم رسم انقیاد پیش آمده شرف سجده و پای بوس مشرف شدند و خلع و تشریف زمان تهنیه و مبارکبادی
گذارده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه معلی رو آورده و آداب متابعت و اطاعت و جان سپاری بظهور رسانیدند
و زیاده از دیگران میر محمد یوسف خان ولد میرشاه حسین که از خلفای آن ولایت و پیش از روی عملی مستوفی الممالک بوده مراسم دولتخواهی
کوشیده و بمرتبه امارت ترقی نموده میر محمد یوسف خان لقب یافت و قبل ازین تاریخ سلطنت و پادشاهی آنحضرت درین حال فرخنده فال است
و چون این خبر بمشهد مقدس معلی رسید موجب دلتنگی و پریشانی حال محمد خان و لشکر شد که بتحقیق استقبال راه بدرگاه معلی برخورد داشته و
مصحوب قاصدان صبا رفتار بآذربایجان فرستاد و چون حضرت سبحانه و تعالی جوهر وجود آنحضرت را در شیر سلطنت درخشان و دانش بحکم تکمیل
مسعود و منا بان آفریده از عنفوان کودکی و اوان دولت آنحضرت مرده امام های کافه انام قرار گرفته و بحقیق خواهان دولتش بوده اند از جلو
رسیده موجب مسرت و شادکامی گشت و آثار بهجت بیخبی عالی از جلوس همایونش مژده میداد بحکم چون این خبر سعادت اثر در آن
ولایت گشت مکنار موجب استعجاب بیگره دیده تا غایت در دودمان صفویه چنین امری وقوع نیافته بود راقم حروف از قاضی خان
صدر الحسینی استماع نمود در سالی که نواب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی الکهسنه از خان بدو آمده و او ازین
سوال نمود که هرگز پادشاهی شاهزاده و کامران در خراسان صورت وقوع دارد و بیدیه نمود در جواب گفتم بلی از آنچه معلوم میشود اما هنوز
تحقیق نپیوسته دیوان کمال اسمعیل در میان آورده جواب اشعار الیه احوال شاهزاده و از آن کتاب تفاؤل نمود در اول این قطعه آمد قطعه
خسرو اقلیم بخش شاه جهان ۞ که تیغش زمانه بر خود است ۞ تخت چون سوی او مردم ۞ مژده فتحی و دولت دیگر است ۞ ای که او هر دو دستش با
دست و کار و خنجرش با گرمست ۞ آسمان دوش با چنین جنگست ۞ که ز تیرش بی نیاز تر است ۞ آنکه او بر تیغ چون خورشید ۞ هر چه خورشید
بر آن گذرست ۞ خود از آن گفت تا چه پنهانی ۞ عرصه ملک مختصر است ۞ شاید که در حسب پادشاهی او ۞ هفت کرد تو هنوز مختصر است

بیش تا صبح دولتش بدمید ۞ اگر ز نور خورشید بهر است حال محمد خان بعد از وقوع این حال امرا خراسان بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و اهتمام تمام
بظهور میآوردند و درویش محمد خان و نور جعفر و مردانگی که جنس شهره بود از لوازم محافظت و قلعه داری کما ینبغی کوشیده مردو نشان هرچند سعی نمودند
کاری نیافت تا مدت محاصره و امتداد کشیده وقت قشلاق نزدیک آمد و او نیز اصول لشکر عراق نیز بهم رسیده بالضروره وصلاح
کردن دیده و بی نیل مقصود از پای قلعه نیشابور برخاسته روی توجه بجانب دار السلطنه هرات آوردند و امراء عظام جهت یافته هر کس باقطاع
خود رفتند اما چون خبر خراسان خبرانچه گذشت در میدان جوق قراباغ باردوی نواب سکندرشان رسیده و بخان و پاشاه لشکری که مسلح بودند
آورده ابراهیم خان ترکمان خبرانچه گذشت و ایلچی بهم رسانیده روانه شد و معزول نموده و بدولت جانب عراق تقسیم داده کوچ بر کوچ عزم سلطنت
نمود و دستاویز در دار السلطنه قزوین کنگاش نمود و دراول حال نوبت میل بجنگ و قلع فتنه خراسان و سرانجام اسباب آن مقرر گشته و تا چهار عدد اتفاقا
امرا و لشکریان باطراف و جوانب فرستاده و بجهانگیری مشغول داشت و امراء قدیم و دولتخواه ایشان مرقوم کلک مشرح شرف متعلق گردید ذکر توجه موکب ظفر نشان
نواب سکندرشان بجانب خراسان بجهت اطفای نایره فتنه و فساد خراسانیان چون زمستان و فصل سرما بپایان رسید و نوروز جهان افروز
دولت بسیار پیدا شده و نشاط فیروزی جلوه ظهور نمود و سلطان ربیع در دولت تقاب احتجاب و صحرا بنوعروسان ریاحین روشنی بخشید و بهار
گلستان را بحسن آراستن ... و در شهر سلطان نامدار بعیش و صحبت مینو بنیاد داده و لوای نهضت و ظفر و همین زمانه از شعاع شاهزاده کامکار نواب
جهانبانی بنصرت و کامرانی بجانب سکاری عمید میرزا سلطان وزیر رفت نموده و در روز پیش هنر خواهش تمام و رسیدن بجانب مگانج در آورده و میرزا سلطان
جنس پادشاهزاده آراسته مجلس عقد بر وجه لایق انعقاد یافت و تکلفات رسمی که شایسته این امر است از جانبین ظهور آمده و مقرر شد که درین حال عزم
عراق و اسباب حیوانات مزروعی آن ولایت بنشستن سراوق عزت زده منعقد گردید که بعضی از تعلقات خراسان که مرزبانی و ملک بی فرسنگی تخلف و در سال دیگر اتفاق افتاد و میرزا
سلطان دین بعنوان سرخیل سرافراز با دولت گیتی افروز نشسته میرزا بیشتر دراسم وزارت و رتق و فتق مهمات مقدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان
دولت درین مصلحت دم مسلحت رضای نواب بر عنوان خاطر شاهزاده و دیگر بحکم استبداد که گرامی خاطر بود مهم و مقدمه چون احیای خراسان
که مرقوم گشت متوجه گشته روی بزرگ وزیری گاه امور خراسان برخاست و آواز سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از خراسان بعراق رسید
و جمعی کمان بسبب مقتضیات الجانبه محمد خان و اسمعیل قلیخان و امرای که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بعزم ملازمت و مشرف شده
و حقایق حالات خراسان را حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلطان و مادر و متعلقان نواب سکندرشان و منسوبان شاهزاده که عالمیان تحقیق
و کمک کردن آمدند بجهت اطفای نایره طغیان و فساد خراسانیان عزیمت بیلاق خراسان جزم نمودند هرچند امرای قورچی باشی و شاه
قلی خان و بعضی از امرا نمودند در مجالس مختلف میکوشید که اقتضای تسخیر و میان فتنه نماید و چون فصل شتاء میمون بجانب خراسان مستلزم
گردید میرزای و دست شمس بیت نموده بجانب آذربایجان حرکت نموده و فتنه و آشوب دوران را درین وقت بجاست میمون بجانب آذربایجان
تمام رشته یکانه میرزا و مصلح دولت قاهره و امیر خیانت کار و گرفتن شاهزاده و ولایت کامکار را که بخراسان تشریف داده بمقتضای اعتبار و اقتدار
شده است که سخنان او را بگوش میکردند و در امر خراسان تسییر فرمان او باشند بعضی مردمان ابو قرین میرزا سلطان و جمعی که شاهزاده و
نواب جهانبانی از ... مشهد نشسته اند که از ... روز نفاق شمرده در مصلحت استقبال کرد ۞ بت آئین و مهی بهوس ۞ قد مشق کی باشد و هوس

اسناد نفاق و خلاف بجمعی که در فتن خراسان تامل داشتند مینمودند و خود را بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان میرسانیدند که
مطلب امرا در فسخ عزیمت سفر خراسان آنست که مملکت را ده دعوای در سینه قزلباش گرم بوده و اساس سلطنت که در خراسان طرح انداخته اند
بنیاد نموده در درگاه وسعی موجب اعتبار ایشان گردد و درین گفتگو حجت آن شد که امرا از خوف مخالفت بعد ازین توجه سفر خراسان متفق گشته و میر
خان موصلو میر و سلیمان و پیغام بجز اصفهان عزیمت نموده مجلا توجه جانب خراسان در خاطر کل اعیان قزلباش تصمیم یافت و بجهت ایلغار آن طایفه
طایفه استاجلو سلطان خان والد شاه قلی میرزا پسر زاده و عبد الله خان استاجلو را بمنصب دیوان بیگی خان باشی گری سرفراز گردانیده
مقرر شد که بطریق جد مرحوم خود در ضمن فرامین مطاع مهر زنند و نیابت کرده صاحب تمکان شهر با تو حکم را که بجا باید آورد و دیوان
عرض کرده و منزل او فرستاده و چند نفر از امرای استاجلو که در اردو بودند مثل بقی الله و شاه علی سلطان قاریکه و حمزه سلطان
افشار و غیره ذلک نسبتی بادشاهانه مستمال ساختند و مدد خرج سیاق داد و بعد از حرکت سفر خراسان امر فرمودند که مرشد قلیخان و امرای تکلو
که در خراسان اند بجاده خلاف مستقیم باشند بعد از دفع ایشان امرای مذکور را در عوض تعیین نمایند و سلطان خان و امرای ورشیش سفیدان
مستعد آن شدند که گمان مستقیم بخراسان فرستاده و مرشد قلیخان و امرای استاجلو که در خراسان اند و ایل و عشیرت که بدیشان تعلق نموده و
مخالفت و عصیان بطریق مرافقت دلالت نمایند فرقه اختیار نام شاه وردی بیگ از حشم مرشد قلیخان که از عظمای آن طایفه و در خدمت شاه
جنت مکان منظور نظر التفات بوده و منظور توجه رایات جلال اول در این خدمت مامور نموده بخراسان فرستادند و چون از عظمای ذو القدر بیگ
بیگی فارس تقصیر سیاق واقع شده درین سه سال که بندگان اعلی اشتغال افتاد و لشکر فارس بمیانه نیامد و خروج قلعه رکه در کوه گیلویه واقع شده
بود و از سیاق تقاعد نموده و نیامدند قسم غزل رجمیع احوال او و چند نفر از امرای ذو القدر فارس کشیده و حمت بیگ و زینباشی را که از عظمای
سفیدان طایفه ذو القدر بود بمرتبه خانی و امارت دارائی و امیر الامرائی الوس ذو القدر که تحت سلطان و دارالملک کیان بود منصوب گردانیده
محمد و تعیین نمودند و حکم شد که مهت خان را لشکر فارس همین را همراه در لشکر قلعه و مخالفت اسکندر خان افشار بکوه گیلویه فرستاده و خود با بقیه لشکر
خراسان کشتی موکب ظفر قرین بنوبند فرمان و اجب الاذعان عز اصدار یافت که ولی خان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی قم و علیشکر و امرای آن سرحد
و ولی خان افشار حاکم دار الامان کرمان با جنود ولایت خود یت سیاق خراسان نموده درین سفر در موکب همایون باشند مجملا
بهار آن در دار السلطنت قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیده و ارکان دولت ابد پیوند به انجام اسباب سیاق خراسان پرداخته در هنگام
ارتفاع محصولات خان عزیمت مبادرت در حرکت آمده و قهستان نامور دار الحرب دار السلطنت قزوین و خدمت دولتی مبارک
تعیین نمودند و پستمال امرای خراسان مصحوب قورچیان قرمیر ارسال یافت که از روی الوس شاهی سیوفی ریزد و مرشد قلیخان جمعیت
گروه انفاق ارموکب اعلی بپیوندند فوج فوج عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب در ظل رایات فیروزی آیت جمع میشدند و در اندک زمانی
افغانان جمعیت دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباش با امرای مشابه قشان نشنیده بودند در اثنای راه شاه وردی بیگ که از
حمد خود و بعضی معتمدان از جانب مرشد قلیخان در تقاعص نموده در اثنای معاودت و گفتگو و درشتی گروه عاقبت نموده عقاب و خطاب
کرده و موافقت گشت و محمد علی بیگ و حسین قلی بیگ جاوشلو و قورچی تیر و کمان که از عظمای طایفه استاجلو بوده و درین مراتب گفتگو با

بتعصب او موافقت و حمایت ایل و عشیرت در مجمع امرا و لیرانه سخن میگفت و نیز بعون صاحب داعیه و محل اعتماد بوده موافقت سلطان خان
ورشیش سفیدان استاجلو با خواهش دولتی شاهزاده عالمیان هر دو در اتفاق آورده اند با مرشد قلیخان و مرشد قلیخان آورده اند و در لشکر عراق
بشنیده در درگاه معدلت شاهزاده گیتی ستان عم حضرت اعلی شاهی ظل الله از دار السلطنت هرات بیرون آمده و امرای عظام که با ایشان
همراه بستند موافقت حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان جسته در تعصب ایشان جمعیت نموده و منزل بمنزل تا مشهد مقدس علی
آمده بجهة استمالت اموال مرتضی قلیخان و قمعت اعوان و انصار او در میان ارکان طایفه حاکی قزلباش راکه از اتباع شاه بدانند مذهب و عادت
نموده و غرض از آوردن لشکر بر آن طایفه تغیر و تبدیل شاه ایشان بوده و مصلحت دین بکار نشسته بود و در بدنکرده و آمال و آرزو بر طایفه کرده اند
استقبال معزز این خبر داده و لشکر عراق رسانیدند و مجال اندیشه تنگ کرده و ایلغار او جهان اشتباهی تا به دلوسنین سبزوار آمده و در حینی که موکب
همایون نواب سکندرشان به اسفراین رسیده ایشان در سبزوار بودند با وجود قدرت و قوت لشکر عراق که اضعاف مضاعف آن گروه بود
و دلیری لشکر خراسان آمدن ایشان تا سبزوار خاطر را نگاه داشته و ایشان گروه بیگانه مردم آن بود که غالبا بین گروه و همان خبر در متقابله و مقابله
واقع میشود و اکثر عظما و ورشیش سفیدان این جنگ را گره وی شمرده زیرا که خود را بف قزلباش را اقربا و خویشان یکدیگر آمیخته و جمعی کثیر در آن طرف
و جمعی در این طرف بودند و از امرای استاجلو و سیوانشیر ورخسبت فیصل بیگ قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار که سفرو بزرگ و خاصه امیر و محله و عیافت
امیر اصلان امرای مذکور را در خدمت نواب جهانبانی از راه نفاق تمرده و امسال و در تکا با ایشان می بودند و ایشان عطیفی و وقت طلب
رای المنیر در ما ناین فی ترک لشکر شاه و در ورزی که اردوی همایون در مزینان نزول اجلال نموده و در خبر مراجعت خراسانیان در اردو شایع
یافت حسین ایمقال که چون علیقلیخان و امرای جانبه سبزوار رسیده از ورود موکب همایون با قوت تمام شاهی و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافته
دانستند که مقابله با آن لشکر شیر افکن چون از نیرو قوت و قدرت ایشان نیست صلاح حال خود در آن دیدند که خان از خمار سبزوار و هر یک با لکای خود و قلعه
قلاع خود را استحکام سازند و بعزم قلعه داری بپردازند چنانچه معلوم بود که لشکر عراق را بجهة استیلای خان افغان رو بجهة در خراسان زیاده از آن متمکن
نشد توقف نیست و ایشان را توقف کرده است و قسم صایب خراسان و مرشد قلیخان تحصین قلعه تربت اختیار نموده متوجه این صوب گردید
و علیقلیخان و امرای هرات و غوریان در رکاب سعادت انتساب شاهزاده جهان ستان بدار السلطنه هرات رفته در رایت نصرت آیات شتافتند
ایشان در حرکت آمده و مرتضی قلیخان و اکثر امرای خراسان بموکب ظفر قرین بپیوستند و چون مراجعت علیقلیخان و تفرقه امرا و اتباع ایشان و خبر
تحصن مرشد قلیخان و قلعه تربت بسمع همایون رسیده ارکان دولت قاهره صلاح در آن دیدند که اول خاطر از مهم او فارغ سازند و تا او در
قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب تربت در حرکت آمده چون به پای قلعه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته احاطه نموده و سپاه
منصور اطراف گرد و احاطه تنظیم یافته شروع در لوازم قلعه گیری کرده و محصوران نیز بمراسم قلعه داری پرداخته و در اندک روزی تو بهای عظیم ترتیب
داده سوراخها ساخته میرزا سلمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلیخان داخل قلعه در محافظت قلعه و قلعه داری کامیابی
ساعی بوده و مدافعه میکوشید و چون بسیار بکشیده اند جلادت و مردانگی ظهور بیاورده و دلیرانه با سپاه بکشیده و دو روزی غلبه تکلو را که از
امرای معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند طهماسب قلی بیگ ولد قرخس خان شاملو نیز از اشک آقاسی باشی نواب جهانبانی بوده و در رسیده تیغ قتل آمد

باتش شماده از جانبین داد مجادله و مصاف داده محکم بود و محصوران با استظهار بعضی از مردم بنیان کوششهای مردانه نموده از هیچ سو فرصت نیافت
متوحش گشت و الحق بعضی از دولتمندان خصوصاً علی بیگ قورچی باشی و شاهوردی خان از بیم خونریزی راضی نبودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد
تحفه با قاپاین و ریش سفیدان گفت و شنید نموده و مذکور شد که مهم بصلح و اصلاح فیصل یابد فتنه و کینه میان جانبین روی داده بصلاحیت انجام
و قدرت انجام این معامله اشتمال داشته که زرستان از پای قلعه بپایان رسانیده نوروز عالم افروز سال فرخ فال قوی ئیل ترکی ورود سعادت نمود
سلطان جاه جلالش ایام والای عظمت و کامرانی در بیت الشرف ... و مدت محاصره بطول انجامید مردم از جانبین بستوه آمده بودند ریش
سفیدان دولت قاهره که از جرم و بیباکی بودند خصوصاً شاهوردی استاجلو و غیرهم از این مقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و صفادید امرا و دیگران
دولت بمیان آورده و طبایع اندکی بمصالحه راغب گشت و اول این حال که این گفتگو میان اعاظم ارکان دولت قاهره از زمره امرا رسید یک
گونه از سادات و علمای میر ابو الولی انجو قاضی عسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را
نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از مخالفت تحذیر نمایند مشار الیه چند روز فرستادگان را در قلعه نگاه
داشته از قضیه قتل آوردن شاهوردی یکان هستم خود اظهار آزردگی بسیار کرده و ... حضرت ... اعاظم ارکان دولت اعتماد ...
نمود ما اکو شاهوردی خان محمود ذو القدر و ... خان حاکم فارس ... تحقق جهات ... حضرت اشرف و نواب جهانبانی
التماس عفو زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند ... و شاه ... مرشد قلیخان ملاقات نموده چون محصوران از قلعه
داری ... بعضی ... وقت ... نواب ... میرزا سلمان و علمای ... میرزا
قلعه مرشد قلیخان ملاقات کرده ... غلامی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده با این موکه ...
قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده ... و ... که ... سامان کرده ... معلی آید ... در ... 
خود را در مرافقت میرزا سلمان و امرا ... فرستاده گرد ... تقصیرات ... فرستادگان ... امرا اصفهان ... شرف
... اشرف و نواب جهانبانی مشرف گشته مقتضی الزام ... مرشد قلیخان ... 
حقوق خدمت چندین ساله شاه قلی بیگ ... که در هرات نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان بوده ...
... فاخره ارسال داشته ... قلعه کوچ کرده ... جانب که ... دار السلطنه هرات و مشهد مقدس ... بوده
احوال نموده ... مرشد قلیخان ... که عزیمت جانب هرات ... اختیار ... **ذکر توجه همایون بجانب دار السلطنه هرات و**
**محاربه لشکر خراسان و عراق و فرار نمودن و انهزام لشکر خراسان بتقدیر حضرت کون و مکان** در هنگامی که اردوی معلی از پای قلعه تربت کوچ
کرده متوجه هرات بود در اثنای راه خواجه عبد المؤمن هروی که از اقوام خواجه ... اختیار ... از دار السلطنه هرات ... رسیده خبر رسانید که ...
و امرا و اتباع ... فاخره هرات ... مرشد قلیخان ... مقدس شاهزاده جهانبان ... حضرت ... 
... بیرون آمده ... لشکر ... کیفیت ... لشکر ... نمایند ...
سلمان ... استعجاب گشت ... مرشد قلیخان ...





خواجه ذکر تقریر نمود که مطلب ایشان از این بیرون آمدن آنست که موکب همایون بعزم ... ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده ... مرشد قلیخان
از تنگنای محاصره خلاص یابد و چون موکب اقبال و ... بیان تربت کوچ کرده ... الحال ... هرات ... ساخته ... ظاهر است که بعد از قلعه
تربت در شش ماه مفتوح نگردد و تسخیر قلعه سپهر اساس هرات که از قلاع مشهور آفاق است در عرض یکسال صورت پذیر نخواهد شد و لشکر عراق ...
... بیابان ... موقف خراسان ... بالضرورت ... خواهد یافت ...
نمود اما چون تقدیر الهی بخلاف آن بود بصورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان ... نواب جهانبانی خصوصاً اسمعیل قلیخان
که با علیقلیخان بجهت قتل ولی خلیفه ... و اعیان الکه که با ... شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشته ...
اطلاع ... احوال امرا ... چون علیقلیخان ... کوچ کردن اردوی ظفر قرین از پای قلعه تربت اطلاع ... غیبت ...
این معروف داشت ... بر سبیل ایلغار خود را بایشان رساند ... ذات مقدس حضرت اعلی ... بدست آورند ...
از پای قلعه تربت علیقلیخان ... باحتمال آمدن بجانب هرات ... توقف نموده ... اسباب قلعه داری ...
این مقدمه را بنواب جهانبانی در میان ... ایلغار ...
جهانبانی در مجمع امرا اظهار این اراده ... نواب سکندرشان ... ایلغار عازم و جازم گشتند و امرا و ارکان دولت ...
... در حال ... علیقلیخان ... 
... انجام ضروریات ایلغار ... لشکر ... امرای ... 
اشرف نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان روی براه آورده ... تیرپل ... مسافت بعید ...
... صبح روز چهارم ... تیرپل رسیده ... اردوی معلی
قلیخان واقف گشته ... لشکر ... علیقلیخان ... لشکر عراق ... پای قلعه تربت ...
... تیرپل مسافت بعید ... صبح ... صبح صادق گشته ... لشکر ... تیرپل ... علیقلیخان و امرای ...
... دست راست و دست چپ ... گشته ...
... لشکر ظفر اثر بعضی از تیرپل عبور نموده و بعضی دیگر از آب ... عبور نموده مبارزان طرفین ... معرکه ...
... اتباع ایشان ... مشغول گشته ... لشکر عراق ... لشکر خراسان ...
ثبات ... کوشش مردانه نمودند اما چون ... اقبال نواب سکندرشان و ... نواب ... 
... علیقلیخان ... لشکر ... دست ... مبارزان ... لشکر ... 
... بر ... قزلباش ... 
... شمشیر ... بسیاری ... تیغ انتقام ...
... و تاراج ... مشغول شده بودند

سکندرخان و نواب جهانبانی بمبرکه رسیده چون از هرات حوالی شفت ایلغار چاده و سوار رعایت طاق شده مراکب از رفتار باز مانده بود
در عمانخان فرود آمده بود در جانب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا به استقلال هرات فرستاده که خود را بشهر رسانیده شهر را ضبط نموده منتظر ورود
رایات جلال باشند اما علیقلیخان بعد از انهزام از شاهزاده فلک مقام اعنی حضرت اعلی بهرات شتافته و از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی شیخ
از نواب شاهزاده و دیگر غوریان هرات نموده و اکثر امرا متعهد که در رکاب اقدس آنحضرت بوده شربت مرگ چشیده جان از آن ورطه خونین بیرون نبردند
از خلفای معتبران که در آن جنگ بقتل رسیدند ابو القیچ خان شاملو و ولد ذوالقدر خان و قباد خان قاجار و حاجی سلطان چپنی مشهور بکوزه ل
و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسین خان که در آن حین وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرتضی قلیخان و
مهرخان و خواجه افضل وزیر علیقلیخان و خواجه علیخان کلانتر هرات و غیر ذلک بودند و جمعی کثیر از میرزاها گرفتار شده بودند میرزا سلمان
بخلاف رضای امرا در قتل ایشان مبالغه نموده به تشفی انتقام میکرد و هر کس را که امرا مبالغه و درخواست و اقوام خونیان ایشان که با لشکر آمیخته
التماس مینمودند او برغم امرا حکم بقتل میکرد بدین سبب محمد و میان میرزا سلمان و امرا غبار نقار ارتفاع یافت با نواب شاهزاده و ناتمام از جهتها
قران کرده و ن تعدار اعنی حضرت شاهی باجمیع لشکر از قندهار جانب سپاه راه هرات پیش گرفته با وجود صداقت مزاج خود به سالی مراتب خود با
آن دیار جمعی که منتسب بی اخوتی داشته جدا شده ارباب نفاق را از خود دور کرده و چون منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای خوارق عادت
الملک من تشاء توشیح در یمین یافته بود در ضمان صحت و سلامت نصف شب شده بود که داخل قلعه هرات شده و جمعی از قندهار شاملو که
تعهد ... محافظت شهر و کوتوال قلعه مامور بودند از مقدم همایون اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده بشکرانه سلامتی ذات اشرف قیام نمودند
خاطر شریف آنحضرت از غدای علیقلیخان آرام میگرفت و مشخص نمود که بر سر راه آمده با محمول و اکرانی چشم براه اشتیاق و انتظار
پاسبانان در و دروازه قلعه فرود آمده و خواب خانی را سانیده موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید چون خواب خانی دولت و کامرانی بانجام
رسید بشرف ملازمت اشرف رسید و سلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده و اظهار رفع و دفع و کرد و جمعی کثیر از ترکمان که بهرات
جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه کوشیده مدخل قلعه را بی خانه و مرتب اسباب آن مشغول گشتند و در آن شب اهل
ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان را با کرو اسمعیل قلیخان شاملو با جمعی دیگر از امرا و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده بودند
ایلغار نموده و بیگاه بدار السلطنه مذکور رسیده و در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند و چون از کثرت تردد و ایلغار اسبها از
کار افتاده و قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آن شب در مدرسه میرزا استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند همین
که ارادهٔ دخول هرات نمودند دروب را مسدود و برج و باره را استحکام و مضبوط یافته چون تحقیق معلوم شد نواب سکندرشان و امرا گردن
نابن ... بر مرتضی قلیخان و رفقا مقرر کرده که چون در جانب شهر قبل از رسیدن نواب شاهزاده کی و علیقلیخان شاملو نواب را بخود و امرا کرده
داخل قلعه نشدید و تحمل این تکلیف مافوق الطاقه و العدیم الاستقامه بود و هم اکثر اسبان بجهت ایلغار چند روزه در تردد و دولت خانه ... است
کرمانه و هرات حوالی کار مانده قدرت ایلغار چه که قوت رفتار نداشتند هم که ممکن بود که در رکاب از غوریان شهر حضرت اعلی و علیقلیخان
که اسبان آسوده داشتند بهرات رسند با بجز اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مزبور رسیده بمدرسه میرزا بجهت تماشای نشانی



نواب جهانبانی و مهمات خاص تعیین یافت میرزا سلمان در جوار روضه شاه مرتبه مقرر تعیین کرده و امرا عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف مکه
در ان روز فرود آمده و شهر مرت را کما ینبغی محافظت نمایند در میان کرشمه میرزا سلمان در تسخیر قلعه هرات مهد و جهد تمام نموده و زبان تشنیع
و سرزنش با امرا دراز کرده و ایشان را نسبت به نواب جهانبانی به نفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان و بجان آمده در قصد
قتل او اتفاق نمودند عاقبت سر در سر دولت و بزرگی خود نهاده و در سلخ ایام دولت خود بقتل رسید ذکر کشته شدن میرزا سلمان
و مصالحه علی قلیخان و معاودت اردوی ظفر نشان بمقر سلطنت ابدی بنیان چون میرزا سلمان متصدی خود را بجانب نواب جهانبانی و
خاطر اقدس حسین بیگ وزیر میرزا داده و دیگری ...کرده که ... خاطر نور شاهزاده عالمیان شده بود فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالله پسر بزرگ
او وزیر نواب جهانبانی و میرزا نظام پسر کوچکتر تقرب آنحضرت و رئیس و جلیس بوده خود را از جمله دیوان نواب جهانبانی شمرده زیاده از حد تکبر
اظهار میکرد هواخواهی سپهر و ملازمت امرا و ارکان دولت قاهره تخصیص قلی بیگ قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان از
تقصیر نفاق و شقاق متهم داشته خاطر نشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سه عهد درجات امنکن دولت جهانبانی را طراوت و آب
رنگی نخواهد بود و کاهی بکنایه از این مقوله حکایات در مجلس میگفت و خود پستانی میکرد و منصفان را خصوصاً تاجیکان صاحب داعیه با امرا و
ملاقات نموده و منافقت می کردند خاطرنشان میکرد و منتظر فرصت بود ... تحت تقصیر خود را از نسبت داده و محکمات امرا میکرد و ایشان را نفاق متهم
میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی متعرض بوده بودند که سخنان میرزا سلمان مقرب موثر خواهد بود با خود دفع او که محرک این ماده بود مصمم
گشته و منتظر فرصت بودند در این اثنا میرزا سلمان اراده سیر گازرگاه کرده و یراق و اسباب جشن حالی با خود برداشته و جمعی از ندما و مطربان
و مصاحبان و مردم اهل طرب سیار اردوی معلی را دعوت نموده و روز معهود جشنی ملوکانه آراسته و با ایشان صحبت داشته و امرا عظام
با میران و برادران و ایل و اویماقات خود که از عمده ودولتخواهان و مخلصان اردو بودند قرار داده بودند که چون میرزا سلمان بگازرگاه برود با تجار
مهم او را باتمام رسانند و در روز معهود میرزا سلمان با حشم و لشکر خود سوار شده متوجه گازرگاه شد و تعیین کرده امرا که متهم ایشان بودند
والد قورچی باشی و ولی خان والد محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان و امثال ذلک بودند که به حمود و امرا و دیگر قصد قتل او
نتافته تخصی از آن مردم در حوالی گازرگاه آمده میرزا سلمان را از این حال آگاه کرده دانسته اوفی الفور عطف عنان کرده و در کمال اضطراب
شهر نهاده و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند با شتاق رو براه آوردند میرزاده های عظام که با در گازرگاه رسیدند و از عقب میرزا سلمان تا
کنار رفته با در وان شدند میرزا سلمان از گرد راه مهد و شهرت رفته به خدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا
آگاه کرده نواب شاهی ماجرا را امر فرموده و ... جمیع امرا و ارکان دولت جمع آمده از امرا سوال کرده که سبب چیست که میرزا سلمان
وزیر معتمد علیه ماست در مقام در آمده اید امرا در اول حال انکار کردند و گفتند که ما را از ... شکایتی نیست و اکر جلوه داده باشد قرار این باب
سلوک کرده و با شما باشند ما را با سعید و هر کس که باعث فتنه شده باشد تنبیه شد بر این جانم و در این اثنا انکار و در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغای عظیم
کرده و کس فرستاده بودند که میرزا سلمان مخرب دولت و دشمن قزلباش است و ماده نزاع و خلاف قزلباش و اعیان اهل خراسان بود
جو ... بشمار رسید امرای عظام نیز بعد از این مقوله حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان مرد ... ... و فتنه جهات و ...

حساب و مساعدت دیوانی چیزی از و متوقع نبوده باو نسبت داشت که صاحب جیش و لشکر گشته رجوع خود دخل در امور سلطنت نموده باعث فتنه
و فساد گردد عاقبت قزلباش برده از روی کار برداشته باو درین مقام در آمدند اول نسبت که او در عین آن منصب وزارت در حیدر ترک حیات نمود
مشارالیه اگر مردی عاقل بود بجهت آنست که این امور ساخته و پرداخته امرا است و بدون قتل دیگری راضی نخواهند شد حفظ نموده که مهم او
منجر بان نمیشد که این حکایات در خدمت شاه و شاهزاده بوده که گرچه ابلهی که آدمی را حاجات می باشد و قطع تعلق از جانب نمیتواند کرد
و آن شد که ما عرف او در اگرچه که ارنه که در محلی ساکن کرده و درین شان امرای عظام دعای دولت پادشاهی گفته رضا بخشید و یکی از امرا را جهت تعیین
کرده که رخت گنگ میرزا سلمان را نگاه دارند که فردا بجهت او بیاید باین امر و اشارت نواب کامیاب اشرف ما شد جلال خان چون میرزا
دارنده یا دولت و اقتدار نواب جهانبانی سعی بسیار نموده و بجهت خاطر خود را اقدام و مانع آن نمیتوانست که آنحضرت را در تملک موروث ببرند
و بعضی نبات نواب جهانبانی از وقوع جنجال و فتنه عظیم بخاطر شریف راه یافته مستعدی نزد حاکم امرا فرستاده از مکنون خاطر ایشان مستفسر شد
ایشان قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اصلا فتوری در اخلاص و بندگی نمانده و در همه جا بکلی با نواب خاصی و شاهزادگی بسته ایم با ما
و اسوار است و خاطر جمع چون میرزا سلمان همیشه محرک ماده فتنه و فساد بوده خاطر مبارک نشان از او دور نمود او ان منحرف میبازد و در پیش سعید
قزلباش از وزارت و اقتدار او راضی نمیشد در باب او بجا امرا و اشاره عالی بایشان مطیع و منقاد یم چون نواب سکندرشان و شاهزاده ارجمند
خاطر شریف از کینه و نفاق امرا جمع نموده بجانب میرزا سلمان نداده و رضای شاه راضی شدند که در باب او وفق رضای امرا عمل نمایند
دیگر جمیع امرا در خانه علی بیک قورچی باشی جمع آمده و کس بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساخته و
اسباب او بحیطه ضبط در آمده میرزا هدایت الله وزیر میرزا نظام بیرون آمده و خود گشته چند روز تفحص اسباب و اموال او کرده و چون خاطر
از آن ممر جمع کرده وجود او را با وجود مصروف موجب انتقام خود دیده او را از استیلای خود دانسته او را بقتل رسانیدند حاجی
بیگ موصلو یوزباشی ترکمان توم عیلجا خاب علی مصلی بر او زخم زده دیگران با تمام کار او پرداختند قضیه عجیب سر و تن این کار در آن روز
که چون حاکم کردی که مهدیت خیر دستجان صد آدمی بجز خبر خود رسیده اند عاقبت مشتری سید و بیک میرزا سلمان بقصور اگر خیانت دولت خواه
استحکام میدید و مایل بتحفه نواب جهانبانی اراده خود ساخت و بان موجبست عروس ملک و دولت را به طلاق بر گوشه ایام داد
قطع رشته حیاتش کرده دید مشارالیه بعد خواری و شکست دزدان زیرزمین ماتکی افتاده بود آخر الامر توجه سمت در جهان و نعش او را به مشهد مقدس حمل
نقل نموده در روضه مقدس مدفون گشت مشارالیه از طبقه جابریه اشراف و اعیان اصفهان است که نسب او به جابر بن عبدالله انصاری
میرساند همه از احوال و در طی حالات وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافته و اکثر او فرقا جنت و فضایل و کمالات
از اشراف و اقران ممتاز بود و در زمان نواب سکندرشان مساعدت بخت فرخ فال و اختر خجسته با ارتفاع دولت و اقبال نمود و زیاده از آن
وزرا اقتدار و استقلال یافت و با ستفاده که در صدور وقایع مهمه و سوانح کثرت جمع و شمع فرق و تسخیر و فتح قلعه‌ها و رفع تعذیر
می توانند نمود و بدین خیال محال متابعت نفس اماره نمود صاحب جیش و لشکر و علم و طبل و علم کرده و بدبرای ذی شأن خاتمه بخیر
نمود و تعلق تعجب ناکی از نتایج آن غافل و صواب بود اینجی و برسید که رتبه ناکی و سخن میر و بالیغون کمالات آراسته و فهم و فراست ورحالت



عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار آبدار او بدیه از و بسیار سر میزد اکثر اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت وارد و حاضر آبا
حاجات عراقیین مردم اهل را بنظم جواب نوشته قطعه و قصیده و بدیه بنظم طبیعت بی تکرار تأمل بر صحیفه بیان می نگاشت و ازان جمله و ذکر این چند
بیت غزل که از مقطعش نسبت ❀ خور رویان چو پرگشتن سحاب آمده ❀ تیر آنست که از ترکش ابروی نمیرسید ❀ این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت
افتاد که در همین معامره قلندر بگفته بود ❀ باز هم یار وعده دیدار بسر رسید ❀ دل در طپیدن است مگر یار بسر رسید ❀ سلمان اگر رسید جوابی از نوشتنان
گر عاشقی جوابی تو بسیار بسر رسید ❀ و این غزل در جواب مولانا محتشم کاشی گفته و مطلع و حسن مطلع اختصار نمود ❀ خان و مقیم بگشتن همه یاد ❀
صحبت مردم رفته هشیار دیده ❀ ز زلف برده بر بناره لاله گون مشکین ❀ کلید گنج سعادت محبت دیده ❀ القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عظام
عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی استدعا نمودند که نظارت قلعچیان قورب ایشان حسب المصلحت نماید و نواب جهانبانی اجابت ملتمس امرا را قبول
نموده و رشتالمطلق داده و از سوال امرا که بعضی بدیوان اعلی منسوب گشته و بعضی دیگر مقتول جهت نظام اختصاص یافت و یکی ولاد و در امر هم
مهرات فی الجمله و اهتمام میکردند و درین اثنا خبر موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان مراد فرمان فرمای
آن مرز و بوم سردار شده و لشکر بجانب آذربایجان کشیده و داخل سرحد ایران فتنه و آشوب اشتعال داده ارکان دولت قاهره از این خبر آرام
گرفته مصلحت در آن دیدند که با علی قلیخان طرح صلح انداخته خان آن عراق آمده و آذربایجان الطاف و شاهرخ خان تیموری
در مقام رفع فساد کلفت و نزاع در آمده خود را برتبه پای قلعه رفته با علی قلیخان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه درمیان آورده خان مذکور خود طالب
این امر بود بعد از قیل و قال قواعد مصالحه فیمابین بدین قاعده تمهید یافت که علی قلیخان پسر بزرگ خود قلیجان میرزا را که زینت و دوازده
هرات فرستاده و دولت همه بجهت ارادت خدمت اشرف مصحوب پسر امسال داشته عرض نماید که ضمیمه این فساد میرزا سلمان بود و چون او را بفساد دفع نموده
علوم و اعلام زاده درین بر گناهی واقع تقصیرات گذشته عفو نمیشود پدر عنایت ادب و حفظ طریق صلح صورت جمعیت دو حرمت پیوند نموده دو فرزند
در خراسان مخصوص حفظ مملکت خدمت و خاتمی باشم نواب سکندرشان خواهد نمود نواب جهانبانی را که فرزند بزرگوار است ولیعهد و حکومت خراسان و بیوتات
شاهزاده ارجمند باستان بعضی حضرت اعلی خاقانی مسعود و مقبول شده و پیشکش لایق بدرگاه فرستاده و عثمانی که داشته باشد عرض نماید که خاطر همایون بیاسایت
تکیه نمودن بهر تجاج القرآن باید کرد اما علی قلیخان راضی نمیشد تا از جانب نواب صلاح اندیشی و دخیل این مصالحه مسئولی
سیب خان شرف الدین اغلی تکلو که از کسان شفیعه و بزرگ زاده و اتفاق و مردم سلیم النفس صلاح اندیش بود مصالحه را رغبت ساخته و او
ولی خان را از غضب و لجاج گذرانیده و چون اداد نزاع و خصومت میانه علیقلیان و استاجلو قلیجان بجهت قتل ولی خلیفه و سلطان حسین خان
برادر قلیجان در عوض گشته شده بود و قتل با فرهی که در جنگ تربت واقع شد و بعضی کثیر از طایفه اوجی شاملو که عشرت و اقربای او پیش از
و قبل از آن بود رفع عناد و لجاج ایشان حرفی داد و قاضی قهرمان داشت اسمیعل قلیخان اظهار مصالحه رغبت ساخته و استقلالیان نیز صلاح حال خود دران
این منصب دانسته مرا دار مولو اکنون در قبول آن کرده اما اختصاص شوند گوشه چون میانه ایشان و مرتضی قلیخان عناد و لجاج انداز گشت صلح بر نیست
او با هرات رده حکومت مشهد مقدس محل رسانید که بر آوردن مراد الفاظ کرد و در جنگ خبر از آن رشید فایت فرستاد همه شاهرخ خان بای و رسیدن
مصالحه شاه و اول بر دل مسعود نواب سکندرشان و نواب سکندرشان و نواب جهانبانی را مصالحه را رغبت ساخته مراجعت بمقر سلطنت ولی العهد

جهات آذربایجان را صوب اصلاح دولت نواب والا شود ... از موقف سلطنت اقبال شاهرخ خان و همین ...

حمزه خود ... قلعه ... [illegible]

دولت ... [illegible]

دولت قاهره و ... سلطان ... مرتضی قلیخان ... [illegible]

حضرت اعلی شاهی ... [illegible]

[illegible]

نزد پادشاه رفته که وزیر روم بود و سردار لشکر و با لشکر عظیم روانه آن طرف شود و ابراهیم خان زاده را به استنبول نگاه داشته قبول مصالحه بدین شرط
نمود که بر ممالکی که عساکر قزلباش از دست گرفته بودند خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد متصرف شود یا آل عثمان که اینها مناقشه نمایند و ادعای که
پادشاه قبل بر آن مخفی است اضی نشود و دست از تسخیر مملکت باز نمی‌دارند و کس ابراهیم خان را خراسان به پایه سریر اعلی آمده و خبر ورود او در اصفهان
بر حالات مذکوره اطلاع که رسانید حضرت از روی دولتخواهی عرض نموده بود که فساد و طمع در بین امر که حکم محض عقل موجب نقصان دولت و بالا
خوف تخمین انواع خلل است و هر سال ملکی از دست بیرون می‌برد و باز شرط مصالحه جانبت در حضور رت نموده منظوم ولایت از دست است
مملکت شیروان را با آنچه ولایات به حیطه ضبط عساکر آل عثمان در آمده باز گذاشتن و صلح نمودن جهت و صلاح نزد کرامت امرا خود رای و لیکن
او وجود هواهای نفاق بی اتفاقی که در میان طوایف و او میاقات بود و از سوء تدبیر امنی ابتغی شد جواب عرض ابراهیم خان بر
طریق قلمی شد که اگر مصالحه بحسب احوال قبل از این تمهید یافته و توقیع یافته است و الا آنچه مقدر است آن بوده باشد تغیر ظهور خواهد آمد مجملا فرهاد پاشا
با جمعیت و ازدحام تمام متوجه الروم آمده و لشکر بر سر دامن امرای قشیار اکراد را جمع نموده از راه و خاک خرابی تمام رسیده نموده و محمدی خان
تکلو که بیگلربیگی آنجا رسیده بود و امیر خان امام قلی خان را از این حال اخبار کرده امرا تا بین مردم آن سرحد را جمع کرده لشکر در تقریب
آن حادثه اتفاق افتاد القصه خواتین عظام و امرای بیگلربیگیان از دل آن نواحی بودند چون تقابل آن لشکر تجاب زور و قوت
و قدرت ایشان رود امکان مقاومت و حوادق نیز راه مقرر بوده هیچ وجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند شد و هیچ یک از ایشان موافق
تقدیر تنها محمدی خان از ایروان بیرون آمده به دورانگی داشت در اطراف و جوانب رسیده آثار جلادت ظهور آورده و بعضی
غازیان بیگ را به هیچ اثری بر آن مترتب نگشت و از دولت با جمال رسیده چند روز در آنجا متوجه امامت متوجه شد قلعه بنا و بجایی
حصانت و متانت و استحکام ترتیب داده جمعی از لشکری قدر احتیاج گذاشته و ذخیره ساله را به آنجا نهاده بعد از آن به ماحول مراجعت نمود
نموده بازگردید محمدی خان حکام و کلام والی الحکومت اتفاق داشته به جوان آمده و عیال و اطفال را دوباره نیاز را بود قلعه التجا حفظ نمود
و از امیر خان و امرای ترکمان در بین مراتب اصلاً قلعه دوی محمدی خان رسیده بخشیده و خواست دار السلطنه تبریز ولی و اتفاق
قرب اکراه بیرون نهاده و ولایت معموره بنجه محمد کاظم از مسیر خوی است متعرف معاند ان در آمده و ولایت شروان نیز از اعدا که
از امرا قزلباش احدی از آن ولایت متعرف نمانده و همی آن ولایت متعرف روم در آمد از سوانح این سال آن است که مهد علیا سلطان بیگم مشهور به والده خیر النسا و جنت مکان
حرم محترم امیر خان ترکمان بود در تبریز به مرض و صحت گشته با او معالجت اطبا حاذق صورت صحت روی ننموده عاقبت به رفیق حیات
منقضای اجل سپرده در تبریز فرمان یافت و نعش او را به دار الارشاد اردبیل برده در روضه متبرکه اباء و اجداد اعلی مقام مدفون
گشته باعث پریشانی خاطر نواب سکندر شان گردید ذکر قضایا بی که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندر شان در خراسان به
ظهور پیوست ساقی تعلیم و تابع نگارش رقوم صحایف اخبار گردیده که حسب الالتماس علی قلیخان و تغلب قلوب مرشد قلیخان و امرا
خراسان مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس معزول نموده ایالت آن ولایت سلطان خان برادر شاه علی میرزا که خواهرزاده
شاه جنت مکان و نواده عبد الله خان که بزرگ زاده طایفه استاجلو و به شرف مصاهرت این دودمان سرافراز بوده و لوای ایالت

وشاه قلی سلطان قاجار بگلرکه از عظمای آن طایفه و بعد و تا بیق وی گردیده و ولایت جام و با خواص و بیت و تقرر شده که همیشه در مشهد مقدس با جماعت
خان و او باشد و حدثان این سوانح بدین صورت و قایع و حدوث بر بیگ سلطان و سلطان لکه موکب همایون نواب سکندر شان از خراسان به عراق نهضت
نموده مرشد قلیخان را بنفس مرتضی قلیخان و مذمت شاملخان افشار شتابانت و هجوم کرده و تخویف و هراس را داده و از مشهد مقدس عمل و ولایت
زیارت روضه منوره قدسی آستانه حضرت امام الجن و الانس نموده زبان به عوض و مکمل سلطانخان حاجم و او که تا این مدت نایب کفت و فساد و تفرقه
قلیخان و طایفه ترکمان را سعادت زیارت آستان و دولت آشیان امام همام محروم بودیم و الحمد لله و المنة سعادت خراسان رونق و لوای
ولایات سرانجام یافت مخلص غیرخواه غایب به تعزیت احوال و ضرورت و حسب اراده حضرت استاجلو که در زمان اسمعیل میرزا با عمال و رشت
و منصوب ضد او شده و دو بدان حاضرت و حاجت علی قلیخان که در این با موارد اختیار نموده کتاب و بی کشیدیم آن جناب خود ممنون داده و قدیم ...
خانه احتیاج است تقدیر ... امر و لایه افشار و اعتبار نموده و استقرار یافته مدد کاری و اعانت ایشان مرعی داشته معتمد الدوله و در هر باب آنچه رضا و مصلحت
آن جناب و موجب آسودگی اهل آن عراق باشد عمل نماییم و سلطان خان حسن سلوک استقامت حتی در ملک سانحه نمود و قشون دیگر از آستانه رفته و جمعی قلیل
که در آن جمع آمده بودند بنام مردم و لکن و دری آن استعداد داده بودند و ثوق و اعتماد نیز به جانب مرشد قلیخان افشار که نسبت تمیز او داشت رضی بود
نموده بکار او خاطر جمع و نیز از بی مصالحت و اخذ رضات حافظ شاه قلی سلطان قاجار که مرد عاقل کار دیده ساعی بوده به جانب جام رفته در آن وقت در مشهد مقدس
شد ...
نمود که در این باب بگلر بی جواب از اینکه مرشد قلیخان بی تامل در استیلا نموده بود و با جمع وجه متوجه مقصد گشت چون قریب به شهر رسید سادات عظام و اعیان ...
صلح اندیشی کرده و از مضمون حضرت و حسب ... خود از جناب سلطان خان رایت و اتفاق و ترغیب نموده آماده استقبال گشته سلطان خان چون ...
که او به جنگ مردم بی پایه بالضرورت افشار قلی خود و نموده مهمان به بر کرده بودند و در روزی که به شهر می‌آمد ما سادات عظام و خدام آستانه و اعیان مشهد مقدس
طرق استقبال کرده او را به شهر آورده و مرشد قلیخان او را ب حسن سلوک نموده و در ارادة اختلاط کرده و از راه آستانه متبرکه که قریب به ارگ و قصر مرتفع زیارت عالیه
نموده مهمان سرکار فیض آثار گشت و بیگه ... صاحب خود ... خیمه بر در آستانه توقف نموده و از آستانه بیرون رفت و سلطانخان هر روزه در آستانه تردد
نموده وقت خود و بر اسم میزبانی رسیده کلفت بی اختیار آورد و مرشد قلیخان به فرصت ترده خاطر او ... ادا و ... کرده بود و ... زنانی و ...
اظهار اخلاص و صحت عقیدت خود کرده و رفع تردد خاطر او نمی‌کرد تا آنکه مردم مرشد قلیخان به تدریج و به شهر جمع آمده و بوی حکومت مشهد مقدس دمیده
ضمیر او جای گرفته و از فاطر مرتبه آستانه نظام معقب وفات سلطان خان و انقلاب ولایت به دار و استقلال و نفوذ و شوکت تمام بهم رسانید
و به جلوس کرده امارت و حکام او به حق و جمیع اوضاع و احوال شاه مدتها وی به قدر مرتبه و ضیافت مخالفی رود رفته و از هر باب سخنان به میان آورد سلطان خان در وقت
نواب سکندر شان شاه زاده و عالیان عمرزی میرزا سیوغ تمام داشت و مرشد قلیخان نیز و حال را در او اختیار نموده بود در خراسان فی الضمیر خود را توزیع کرده و مناسب
سلطان خان نمود که مردم خراسان را به ترغیب و وحدت و دلی ... و معاونت حضرت اعلی شاه ... معقول آن شاهزاده کامکار خود اعلی حضرت دیگر که در خراسان تعیین شود
چون ملاحظه می‌نماید نواب سکندر شان ملک خراسان را به فرزند ارجمند سعادت نشان که در خراسان تعلق داده و مسند آن ولایت حضرت اعلی در دو فرقه
علی قلیخان جانب رفته در دولت خانه عالی و قشون و لشکری آن حضرت که بعضی از نواب و ضبط سرکشان موکب و مقرر داشته مسند و شد به حسب آن
امور دولت مرجوع ... که ضبط امر نواب و حفظ دین نابه جناب عالی بر آن خواجه ملک که به جانب قلی اوقات و در نواب بر آمد او کرد

گذاشته و از روی قدرت و اقتدار ولایت مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانیده منافع آنرا تعلیق بخواف و باخرز نموده و سلطان علی خان بن بیرامعلی
انقیاد و اطاعت و ندرت رضاجوئی که از مضمون آن ولایت راضی شده و مرشد قلیخان متعمدان رفیق و کرده اند که مشارالیه را بخواف و باخرز رسانند که هر دوم
کر بجهة حکومت مشهد مقدس بیرون توقیع شده بود از وجه آنجا که در شهر رفته و او با معدودی چند روانه شده و چون او ضباع خراسان و سلوک مرشد قلیخان را
دلخواه خود ندید و وقتی خود در حین گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی در اردوی خراسان متوجه آمده در شاهی راه بیابان نگار سوار شده و با
و اتفاق انداخته بسبیل فرار و ایلغار جریده عراق نموده و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته جمعی را در عقب او فرستاده وکس بایلغار فرستاده و
قلی سلطان او را بدست آورده و بقصاص خون شاه وردی خان بکیان عضمه خود مقتول ساخته و به کمال شوکت و اقتدار تکیه بر مسند حکومت مشهد مقدس
معلی نموده سر بر آن بجانب هرات و ترشیز و آن حدود فرستاده و آن ... بحسن اقبال حضرت اعلی زده و تقدیر بکلی و کار و ظهور آنچه از بیرامعلی قلیخان اعلام نموده و با
بوداق خان چگنی و اولاد و اقوام مجمع کثیر بوده و او با اولیاس و تقیه نایب و سایر امراء و میرزا و توابعات خیتائی که در حدود و مشهد مقدس می باشند
التیام و آمیزش نموده و حکم بوداق خان را بعنوان نگاه گرد و تألیف قلوب مردم جاهلان دیار گرده و تحکیم درباره ابواب اقتدار گردیده و اکثر مردم
در دایره اطاعت نشانده و از جمیع ارکان دولت ... پیش حضرت بقدیم رسانیده و بود و مرتبه امارت رسانیده و والا
که مهد علیه سعدالله ... خان ... ... نموده و شوکت و اقتدار ... منتظر حکم و منتظر محمود و
شاد گشت آنجناب و امنیتان جهانگیر طریقه الفت و دوستی و صداقت و یکدلی سلوک مینمایند و در آن زمستان فراغ خاطر در مشهد مقدس میکرد نه
بنظم و نسق مهمات آن حدود می پرداخت و سلطان محمد خان و جمیع امراء در آن حدود ... که همراه بودند از راه و توران و طبس بعراق آمده در دارالسلطنه قزوین
بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی حاضر گردید حقایق حالات را بنوعی که تقریر رفته و ملک جان گذشت عرض نموده و چند روز قبل از آن و مشار الیه
مهد علیه جناب تعالی شاه مادر شاه و حضرت سکان که بعد علیا او در مرض گذشته بجانب ... حق ناموت حق را اجابت نموده بود و ... النسا
سلطان خان در حدود قزوین از عالم رحمت انتقال نموده موجب زیادتی اندوه و ملال و گشته و نواب سکندرشان شفقت شاهانه و مرحمت خسروانه
بظهور آورده و تسلی بخشش خاطر او بوده و بتحقیق و دلجوئی و رفع ملال که از کردش روزگار دست داده بود مینمود ذکر توجه موکب همایون جانب آذربایجان
و نوبت دوم و گرفتاری امیرخان ترکمان و ترتیب یافتن حال قلیخان قرچغای خان با جمعی متمردان و ضیاء الدوله و ترکمان چون موکب ظفر
قرین مدتی در دارالسلطنه قزوین رسیده زمستان بپایان رسید و سلطان سیارگان در رایات شرف و کامرانی در شاهنشاهی کشید و هوا بهره ور روز کیتی افروز
سال بیجی ئیل ترکی موافق سنه نهصد و نود و ستمایه از نعمت بخشش دوستی و کامرانی گشته حضرت جهان از رحمت موسم بهار فرحت افزا را رسید
نواب جهانبانی را که ایام جوانی و ایام استعداد که لذت کامرانی و کامرانی او و اوقات سرف بمصرف شده بود و با محرمان
و هم صحبتان در خلوت بزم عشرت آراسته قدح کامرانی و جرعه های نشاط افزای در دست حیات ... بنوا و از کمال وصال حدود با دلدار
شادمانی می نمود امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود را از تبریز بپایه سریر اعلی فرستاده و حقایق حالات آذربایجان و تسلط
و دست آوردن ایراد عرض نموده و استدعای نهضت رایات جلال را مطلوب نموده که در رکاب نصرت انتساب تجمل تبریز قیام تا
امراء عظام و ارکان دولت نقاش کرده و توجه بجانب آذربایجان و دولت تصمیم یافت و در اوایل فصل بهار از دارالسلطنه قزوین در حرکت



آمده بجانب آذربایجان نهضت نمودند محمد خان ترکمان به نیت رفتن کاشان مأموس نموده و گذرخیت قشون لشکر خود کرده و متعاقب موکب ظفر
قرین مینمود و مسیب خان تکلو برادر سلطان ... برادر زاده او شاه بجانب ری که الکای ایشان بود رفتند و چون موضع سیاوخ مضرب خیام دولت اقبال گردید
نواب جهانبانی بقصد زیارت آستانه حضرت آسمان سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء شیخ الکرام صفی الحق والدین اسحق بعدازو جمیع از اردوی همایون
والده ماجده ایشان و شهزادگان در جلو شدند و نواب جهانبانی مصور نموده بودند که امیرخان رسم استقبال موکب اعلی بجا آورده با تباع خود کم کمر
دیوان داوود و اقوام و قوشیار و بود بقریب دو هزار کس از تیموی و سایر ترکمانان و غیره و ذکر که هر یک ... ایشان استقلال
ترتیب و زینت داده آراستگی تمام از دارالسلطنه تبریز رسید و قریب باردوی همایون فرود آمدند چون نواب جهانبانی در اردو و شرف حضور بخدمت
آنحضرت نموده بود و نواب جهانبانی اول شرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشته و بملازمت و شرف پابوسی نواب سکندرشان در یافت مورد
عنایات و تلطفات از حد و حصر بیرون گردید و از شوکت و حشمت و آراستگی قشون و لشکر و تجملات ترکمانان و اطوار بزرگانه او ... نموده
بزبان حال طلب حرف و ... بی نصیبه ... بلقی ... با شیخ مالی ... ... خیره ... و ... گذر ... ... اکثر امراء ... ... بشرف استقبال یافت
نواب جهانبانی بالطبیع توجه بجانب تبریز داعیه بود و از موضع سیاوخ کوچ فرموده و بعد از قطع منازل و مراحل در ساعت سعد داخل دارالسلطنه تبریز
شدند و اهالی و ارباب تبریز از عموم نماینده و اعاظم و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت و خرمی بظهور آورده نواب سکندرشان و شاه
زاده عالی گهر حشمت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال فرموده و ملت مستقر سلطنت آباد ... خانه ... جناب خانی مقرر نموده آوردند
بظهور می آورد و همواره انوار توجه والتفات بناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از قضای روزگار رابطه و تمایل در هم و به بجهت
کدورت و آینه خیالش در فتنی آینه تحقیق حیرت چون بشاهد نموده و عاقبت مآل وسیله آنچه بقید تبیین در انتقال و تفصیل این اجمال آنکه در مرتبه اول
که نهضت همایون بجانب تبریز اتفاق افتاده ... در ... قشلاق همایون در آن حدود واقع شده نواب جهانبانی خورد سال بود و اکثر از امیرخان ترکمان
بظهور آمده در نقاب خفا و حجاب احتجاب مستتر بود و درین مرتبه که ایام سعادت انتظام ... ... ... رسیده بود و
اقتضای غرور جوانی علاوه و کیفیت باده سلطنت و فرمانروائی گردیده و تا شرب شراب ارغوانی و ... آن دو کیفیت آنی شده بود با اندک حرکت
ناملایم آینه خاطر مبارکش غبار آلود میگشت و در اول حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی حرکات قزلباش آزرده
گذاره و خاطر شریف آنجناب داد که الطبع را از سیاق ... امیرخان و ... منبع این وقایع در اردوی همایون ... میاش ... ... ...
آورده بود و نواب جهانبانی متیقن است که او در جمیع امور با خود تحقیق حاصله مکنون خاطر خود را بملاحظت او اظهار آورده و لهذا التفات ...
در باب او و منصوبان او منصب ظهور آورده و تعلیقات ... تکلیفات او مسابقه ... فرموده نشان الیه که فی الواقع مرد غیرتمند و مستحق تدبیر بود و دخلی ...
سلطان ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... نواب جهانبانی ... ایام ... حضرت ... جوانی ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... امراء و ارکان دولت ... ... نواب جهانبانی ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

جاهل از عاقبت اندیشی و غمخوارگی دولت غافل و ذاهل بود خصوصاً عتیقی بیگ قوچ احمقی و محمدی ساره و سوانح اعلی قوم او که از اویماق چگنی
بوده و در سلک مخصوصان و مقربان صاحب عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان عداوت قدیم داشتند در اثنای شرب و شراب و طغیان
حرکت بوده فساد نموده سخنان در لشکرین بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت را از ره و ترحیا بیخته از همچو اعمال نامناسب که از امرای ترکمان
و اصحاب صادر شده بود که چون از وکیل جهت پادشاه در ایام صلح خود و غنچه در رخانه خود دیابانموده و برج شیشه استحکام داده بود و دیگر آنکه هرگز
در تیغ و دمان مخصوص است پادشاه و جزو خصلت پادشاه با امرا و خوانین نسبت ندارد و دولا و حجره با رتبه والای مصاحبت بر تیغ [illegible]
بجوهر سرکار ترتیب داده بودند در میان نقاره خانه ایشان میواختند و منع نقاره خانه ایشان ممنوع نشد مع هذا از اینها امور راهی بعصیان ارادت
طغیان را نموده سخنان داشت نیز بعرض اشرف اقدس رسانیده و در تسخیر قبه سعی مینمودند اگر درقه شیشه را صاحبان بگفت و گو
میان آمده و قشون او به تمعنی یافت و از غروری که داشت سلوک آنحضرت را بعید از اشتهار شمرده و بی وقار در ره امین کشیده و از خدمت عتبه
علیه پادشاهی تغافل و اغماض نموده ترک آمدند کردند و نواب جهانبانی چون همچو سپاه را ناپسند داشته بکار برده و در آرزوی کاربرداری بجهت رفع جوانب و در میدان
آباد که در حریم خانه و عقد او بوده مجلس چوگان بازی و قپق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراسته و جمیع امرا و اعیان و میرزادگان قزلباش
حاضر شده و در آن بزم سرور و بهجت پرداختند امیرخان با وجود قرب جوار تغافل ورزیده بدان مجلس نیامده و همچنین [illegible] اسباب وحشت
در این اثنا که ماه محرم الحرام در رسید پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه حضرت سید الشهدا [illegible] سپهر کرب و بلا پرداخته اند که مراسم عزا و مرثیه
سوگواری بجا آورده در خدمت اشرف جمعی کرم سید شمسه در آن حال [illegible] در سر چشمه پادشاه که بر جانب شمالی میدان صاحب آباد واقعست کرام
کشته جمیع امرا حاضر شدند و امیرخان تغافل در زمینه [illegible] اعظام اقسام این تغافل که بر تیغ تمام داشت وقتی که ذات بنیکر طلب او فرستاده
داده در خانه خود تحفظ و تحرز است منعقد ساخته جمعی عظیم از طایفه ترکمان شده و او جمعی با موقف عرض رسید موجب آزرده غبار خاطر مبارک گردید
و جمعی امرا شکایت او را بطرزی که شنیدی سر زبان اهل رانده و قلی بیگ قورچی باشی با امیرخان اتفاق داشت و اکثر امرا مساعدت یکدیگر
نموده و قورچی باشی خواست که میان نواب جهانبانی و امیرخان مصالحه و صلح آورده و از جانب خان [illegible] کدورت و اغماض کرده و استعداد [illegible]
که رفع حجاب امیرخان بتشریف قدوم سعادت نشان کرده خاطر او را از حضور [illegible] و الحاح در این باب بسیار نموده و رسانیده [illegible]
ملتمس قورچی باشی و امرا را اجابت کرده بمنزل او تشریف برده و [illegible] حالی نموده و بزم پادشاهانه آراسته و اسباب ضیافت مهیا داشت [illegible]
باداب معهود مراسم خدمت و مقربان و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصاً عتیقی بیگ قوچ احمقی توضیعات آمیخته و تکلفات [illegible]
آورده امرا و برادران و امیرزادگان و اقوام امیرخان که از کثرت سلک امرای معظم و صاحب جیش و لشکر بودند با او جمعی در حوزه [illegible] بسته شده و خود حرکات نالایق
بظهور آورده و مقربان حضرت خصوصاً اعیان [illegible] تمام سخنان تهدید امیرخان و صریح بر زبان آورده و ایشان نیز در پرده [illegible]
بظهور پیوست و هیچ فایده برآن مترتب نگشت بلکه اسباب وحشت زیاده گردیده جوهر بازار باده و [illegible] رواج داشت و [illegible]
در مجلس عالی حریف بزم جاوید گردیده و از باده و التفات مسرت شده و دو غبار خاطر شریف آنحضرت را با امیرخان در مایه رضا جوی گرد
و در تضییع امیرخان با دیگران هداستان گشت و اکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاده [illegible] هرچند خواست که از [illegible]



عالی از این اراده منصرف شده توقف دیگر از آنجا فایده نکرد و امیرخان و چند نفر از ترکمانان که به شبستان آمده خدمت و غرور بودند از این مقدمه
گمشده در پرده خفا بود و خبر ما فیه اراده های اهل [illegible] گرفته در خانه امیرخان جمعیت عظیم نموده و چون تعصب اویماق را بهانه کرده و بوده
مجموع آن طایفه حتی قورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصه شریفه نیز داخل جمیع ایشان گشته تا موازی دوهزار کس اسلحه و یراق [illegible]
شورش و فساد گشودند و حصن جهاتی ترکمانان که همیشه [illegible] در خدمت نواب جهانبانی تصرف نموده خاطر مبارک آنحضرت را از [illegible]
منحرف ساخته و میانه خصوصاً علی قلی خان فیضی و محمدی ساره و سوانح و امثال قلی خان شاملو و امثال ذلک [illegible] خدمت آنحضرت پیشتر
[illegible] اخراج نمایند که [illegible] موجب [illegible] خاطر کرده و چون اینگونه جسارت را ارباب عقیده و خواص در نظر اصحاب بصیرت محض بی دینی
و اعمال ناهنجار ترکمانان موجب زیادتی غبار خاطر مبارک شاهزاده گردید و شعله آتش غضب که در کانون خاطر شریف بود افروخته گشت و بروی
روی کار برداشته مکنون خاطر خود را بظهور آورده در تنبیه و تادیب ایشان را سعی کرده اول بجهت کسر شوکت امیرخان رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده
ایالت تبریز را از او تغییر فرموده و این قسم حالی را بصاحب تبریز تجویز نمایند که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب خواست امیرخان
آمده بالطبع خواهان این امر بوده و [illegible] برای این حکم گشت و جود داده [illegible] انگاشته و چون آمدند مردم [illegible] خانه امیرخان منقطع شده صورتی که هرگز
در پرده خیالش متصور نبود و برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شده و در قلعه خود را بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ بیرون
دو برده و اسباب قلعه داری مهیا کرده و چند توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد و مقابل دولتخانه عالی بود انداخته شده [illegible]
صدای توپ و تفنگ متواتر بود و نواب جهانبانی را از این جسارت عرق غیرت در حرکت آمده [illegible] کرده حکم فرمودند که طایفه ترکمانان هرکس
[illegible] در دولتخانه حاضر گشته هرکس [illegible] دوستدار امیرخان و طالب رضای او است [illegible]
[illegible] طایفه ترکمان که صلای شاهی سیون شنیده [illegible] ارکان جمعیت ایشان افتاده [illegible] مخالفت [illegible] فوج فوج [illegible] دولتخانه
حاضر گشته در سلک شاهی سیونان [illegible] آمدند و امیرخان نیز برادران خود را بیرون فرستاد که از جمله شاهی سیونان خارج نباشند [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] ترکمانان [illegible] امیرخان [illegible]
شاهی سیون [illegible] دولتخانه حاضر [illegible]
[illegible] جرات آمدن [illegible] امرای عظام که در دولتخانه [illegible] جمیع آمده بودند [illegible] قلعه [illegible] توپ [illegible]
[illegible] پیغام داده که [illegible] مقام [illegible] بندگان شده [illegible] لازم [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خواهد داشت و او در اول حال [illegible] نواب اعلی [illegible] طایفه قزلباش [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] دولتخانه [illegible] کثرت عظیم [illegible]
جهانبانی [illegible] امرای عظام [illegible] نواب [illegible] آنحضرت [illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] احتمال خونریزی و فساد عظیم داشت از این اراده منصرف ساختند [illegible] امیرخان [illegible] رضاجوی خاطر اشرف کرده [illegible]
[illegible] نواب [illegible] فرزند [illegible] فرموده [illegible] اراده منصرف [illegible] دولتخانه

چون با انعقاد دولت [illegible] حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور به حکیم کوچک که از جمله مصاحبان امیرخان بوده آمده خبر بیرون آمدن او آورد [illegible]
باشی و شاهرخ خان و امرا [illegible] قلعه شده و او بیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقعست با دیگر ملاقات نموده و امرای او [illegible]
حاضر گردانیده [illegible] آورده و چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده در گردن انداخت و یکطرف قلی بیک قورچی باشی و از
یکطرف شاهرخ خان دست او را گرفته بطریق گناهکاران بنظر حضرت نواب عالی در آوردند و چون بشرف پابوس مشرف شد نواب عالی از خلق
کریم [illegible] که از آباء و اجداد عالی مقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشته [illegible] امیرخان [illegible] دست داده گریه کرد و نواب جهانبانی
[illegible] بیک قورچی باشی فرمودند که [illegible] امیرخان بوده [illegible] از امرای ترکمان [illegible] فرستادند که محافظت خانه امیرخان نموده
حفظ ناموس متعلقان او کنند امیرخان شب در دولتخانه بسر برده روز دیگر در پای عمارت [illegible] و تعیین یافت و اموال و [illegible]
او بحیطه ضبط در آمده و بعد از چند روز او را [illegible] قلعه قهقهه فرستادند امیرخان [illegible] نظیر [illegible] که کمال تعلق و تعشق [illegible] التماس نمود که [illegible]
مصحوب او گردانیده [illegible] نواب جهانبانی [illegible] داشته [illegible] و چون [illegible] بیگ [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] امرا و ارکان دولت
گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] حضرت نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] امیرخان [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زندگی احوال او [illegible] خلیفه [illegible] متصرف شود و او [illegible]
شده [illegible] محمد خان [illegible] دیوان [illegible] جانشین [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] احوال [illegible] قضایای خراسان [illegible]

ذکر خراسان و قضایایی که از حوادث دوران تقدیر بر ملک خراسان در میان امرای عالی شان ظهور پیوست

[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نواب [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و آمده و او را به منظفه کرده و از خوف و هراسی که در دل شاه راه یافته بود به تعجیل و بکمال اضطراب برون آمده به منزل خود رفت و خبر به عیقلیان
رسید و بجهة اطمینان خاطر مرشد قلیخان بخانه او رفته بعضی وقت بعضی سخنان در بسته بمیان آورده و گفتند [illegible]
ساخته که حالا آن دلاک معاندی و دشمن که فرصت [illegible] او بود رفت اما فی الضمیر طایفه شاملو و مرشد قلیخان خاطر جمع و اعتمادی که از کار
ایشان داشت زایل شده دیگر توقف در هرات مصلحت ندیده و کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت بطریق [illegible] بحوادث که سبب [illegible]
خود را بمحل نجات رسانده در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت و ابراهیم خان برادرش همچنان در هرات بود و علی قلیخان
ازین نشستن همچنان گرفته خاطر گشته اظهار آزردگی کرده و با ابراهیم خان بی اتفاقی آغاز نهاده و صاحبان فرصت یافته ابواب فساد گشوده از کار
میانه عیقلیان و مرشد قلیخان اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین [illegible] و بی اعتمادی شد ابراهیم خان نیز از [illegible] شاملویان توهم نموده
بطریق فرار از هرات بمشهد مقدس رفت و همین موجب زیادتی وحشت گردیده اگرچه فیما بین مراسلات واقع شد اما روز بروز اسباب
کلفت و کدورت از جانبین سرانجام می‌یافت تا آنکه [illegible] شاملو و عیقلیان را [illegible] و تادیب او دولت نموده بود و [illegible] جمعی از
سفها [illegible] بجهة انتظام مهمات خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از دارالسلطنه هرات بیرون آمده [illegible] خاطرش آن بود که [illegible] مهمات
خراسان رسیده هرگز منصوبان مرشد قلیخان [illegible] بطرف شده [illegible] کرده‌های خود را همین نامه خواجه افضل وزیر علی قلیخان باتفاق
مرشد قلیخان محرک [illegible] شده و چون خاطر نشان علی قلیخان شده بود که سلطان علی خلیفه ولد [illegible] خلیفه که حاکم قاین بود باتفاق با مرشد قلیخان
موافق و متفق است عیقلیان اطراف قاین متصرف نموده او را [illegible] و احوال و اسباب او را بحیطه ضبط در آورده و از آنجا متوجه ولایت
ترشیز گشت [illegible] باحکام مطاعه [illegible] جمیع امرایی که در خراسان بودند خواه منصوبان مرشد قلیخان و خواه غیر آن فرستاد که هرکس
[illegible] حضرت اعلی و تابع [illegible] قرین [illegible] در ظل لوای شاهی حاضر گردد و چون مرشد قلیخان از کماهی حال خبر یافته او هم
کسان بطلب اتباع خود فرستاده و از مشهد مقدس معلی بیرون آمده و آنچه از مردم [illegible] اعتماد بر اقوال ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد
قلیخان هیچ وجه [illegible] جنگ و نزاع نداشت [illegible] که فیما بین سعی دولتخواهان مهم باصلاح آید و رفع منقصه از طرفین نموده
[illegible] در موکب همایون شاهی بطرفی که صلاح دولت باشد حرکت [illegible] از [illegible] سفهای طرفین قدم در وادی آن
گفتگو نهاده و مرشد قلیخان هرچند کس فرستاده و خواجه افضل جرأت رفتن نکرده و متوجه اصلاح این فساد نشد [illegible] مرشد قلیخان با ما
متفق بوده [illegible] این دو لشکر [illegible] قریب شده و در قریه [illegible] در برابر هم فرود آمده خیمه و خرگاه نصب نموده [illegible] سفیران [illegible]
در میان بود و در روز [illegible] ابراهیم سلطان [illegible] که از اقوام مرشد قلیخان بود و [illegible] رسیده چون [illegible]
مرشد قلیخان و امرا [illegible] فرود آمده بود بجهة [illegible] و جیش آراسته با روی مرشد قلیخان رفت و او
جمعی را باستقبال فرستاده و خود از [illegible] سواران [illegible] خبر باردوی شاهی رسید که مرشد قلیخان با فوج آراسته
رزم و پیکار شد و [illegible] جنگ می‌کرده چون تقدیرات آسمانی [illegible] موافق قضا [illegible] علی قلیخان نیز
[illegible] کرده از آنطرف سوار شده و قول دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال شده [illegible] مرشد قلیخان نیز



او نیز بالضرورت همت [illegible] بر ترتیب مقدمات جنگ مشغول شده در آن وقت سلطان علی خلیفه که علی قلیخان او را گرفته محبوس نموده
بود و در آن چند روز از تقصیر او گذشته [illegible] ساخته بود و چون [illegible] علی قلیخان آزرده خاطر بود در آغاز معرکه [illegible] سپاه او [illegible]
با مردم خود به مرشد قلیخان پیوست همین موجب تزلزل سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیر شدند و مجموع [illegible] از طرفین دست بسیف و سنان
[illegible] گرد و غبار روی هوا پوشید و [illegible] عیقلیان را چشم بر گروهی که مرشد قلیخان را در آن میان تصور نموده بود افتاده و از طریق حزم
و احتیاط غافل شده خود را [illegible] از شجاعان شاملو که باتفاق او در معرکه [illegible] آن گروه [illegible]
پراکنده و منهزم ساخت و در وقتی که بر تعاقب آن گروه مشغول بود مرشد قلیخان و قومی از اتباع او که با معدودی چند در طرف دیگر بوده چشم
بر لوای شاهی افتاده همت بر آن مقصور ساخت [illegible]
[illegible] ایشان موکب [illegible] شاملو خالی یافته فرصت غنیمت شمرده [illegible] فوج قلیل که در ظل لوای ظفر انتما بود حمله آورده [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] بحضرت اعلی رسیده [illegible]
اعلی دولت و اقبال [illegible] مژده سعادت
[illegible] شاه [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] طایفه شاملو [illegible] علی قلیخان و مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible] علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه [illegible]
سعادت [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه افضل [illegible]
وزیر عیقلیان [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] عیقلیان [illegible]
[illegible] خواجه افضل وزیر [illegible] شاملو [illegible] طایفه استاجلو [illegible]

گرفت و در اندک روزی فتح قلعه نموده و مبرات رفته و آنجا با شاه ویردی میرزا حسین بیگ عبد الله که خدمت جلوداری خاصه شریفه را متکفل بود
در وقت جنگ از مرکب عالی جدا شده بود و علی قلی بیگ ولد شاه قلی بیگ کرامیه که در وقت انهزام از موافقت علیقلی خان باز مانده و مقید
او را که خدمت اشرف مشهد مقدس معلی آمده بود خود نمود و کسی در مشهد مقدس معلی و موکب عالی و جلوداری ماند و مرشد قلیخان اسباب سلطنت
و ما به اجاجی حضرت اعلی را سرانجام داده را به مناصب مقرر نموده و تعیین نمود من حیث الاستقلال رسید و وکالت و امارگی مقید نموده و جمیع اهل خراسان
با او بازگشت نموده و لوازم نصب و مبارکباد بجای آورده شد و در ممالک خراسان چیزی از قبیل اقتدار و استقلال یافت ذکر قضایای آذربایجان و لشکر

کشیدن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلده فاخره و جنگ شاهان و خرابی که باقتضا دوران و تقدیر یزدان در آن
بلده فاخره وقوع یافت قبل از این مجملی سوانح آذربایجان رقم پذیر بیان گشته و حقیقت شان نگارش یافت که عثمان پاشا و بند شیروان
بخدمت خواندگار روم عرض نموده و کل ممالک شیروان و گرجستان را بحیطه تسخیر و تصرف در آورده و اوام آنجه بیان پاشا عرض نمود که سوای
قلعه دربند محلی در تصرف قزلباش نمانده است و همچنین باعث آنکه فرهاد پاشا مامور شده بجانب آذربایجان آمده و در حکام ... ایروان جا
در خراسان بود و جا که کسی ذکر یافت ایروان استقرار شد و قلعه ساخت و عثمان پاشا تمامت ولایت شیروان و ... را ضبط نموده بحکم
سپرده و روانه استنبول شد و از خدمت خواندگار رقعه تسخیر کل آذربایجان و ممالک عراق شده و برتبه وزارت و سرداری یافت و بعزم تسخیر آذربایجان
بالشکر بیحد و مر روانه از آن الروم شد چون زمستان بود کل جابجا رسیده و ... بزم افروز روزی قوی حال ترکی چون ترکان خطا ... قصبه
بیغاقوهای ارباب و فابار ... تمام جلوه ظهور نموده و نوخطان ریاحین نشاط افزای مجلس آرای بزم بهار گردیده نواب جهانبانی
باقتضای ایام بهار جوانی ... ریحانی ... عیش و کامرانی ... رضان الله ... ایام نشاط و اکثر اوقات
در عشرت آباد تبریز بعیش و حضور گذرانیده با لشکر پری شیطان ... ترکمن قلیخان ... از اصفهان آورده ... آتش افروز
کوره آهنگری محبوب محبت ... از رنگ و سحاب ... مهمانی ... بیگ ... که
رباعی ترکی گفته بود ترکی کوکلم ... قتال ... ای ... شیطان ... سیمین ... شیطان ... دیگر
گروابسته من ... شیطان ... و دیگری از ظرفا گفته بود نظم عاشق جو رخ تو ... از جان گذرد تیر مژه ات ...
از دولت حمایت ای منبع فدای ... کز زلف ... شیطان ... ایام که غازی گرایخان ... شاه
که در شیروان گرفتار حسام نصرت شعار شده و در قلعه الموت محبوس بود چون جوان شاعر خوش سیما ... در اهلیت و استعداد موصوف ...
و غزل ترکی ... نواب جهانبانی ... مطلعش اینست ... امیر بیگ ... مرد اما ... ماه ...
... مرد عالم ... نواب جهانبانی ... نموده و او را از قلعه بیرون آورده در ... معزز و محترم داشته اکثر اوقات در
مجالس خاص ... الفت و اختصاص او ... موجب حسد ... خاطر علی قلیخان شیخ ... و متعلقان ... کرده ...
از طرز سلوک ایشان ... خاطر ... تبریز ... از دو الروم ... عثمان
پاشا ... گشت القصه چون ایام ... بهار ... کوه و صحرا از سبزه و شقایق آراسته گردید

تاوان شکر ... توجه نموده و از آنجا بیاد ... تشریف برده و ... این ملاقات بسر برده و ... حضرت ... درجرد
... شاه و سپاه ... خان ... که قطع تعلق ... تحت ... در آن حدود ... سپر
سپرده ... عثمان پاشا ... موجب ... خاطر ... احکام مطاعه ... حضار
امرا و حکام ممالک محروسه صادر گشته ... تعیین ... از عراق و فارس و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش ...
غیرت و مردانگی ... سپرده ... حسب ... نواب جهانبانی ... چون ...
دولت جهان آرائی است طوایف ... عساکر ... قزلباش ... جمعیت نموده ... سالهای ...
در رکاب سعادت آنحضرت مردانه وار ... مخالف ... اعدا ... محمدخان ... و سلیمان ... 
... طایفه ترکمان و تکلو ... حضرت ... قزلباش صوفی ... ولایت ... 
در ... مراتب ... امیرخان ... منحرف ... حسد ... انحراف خاطر اشرف ... 
رسیده و دیگر ... ترکمان ... حمزه خان ... که ... طایفه ... 
اشرف ... مخالفت ... دفع ... آلوده ... داعی ... 
و اخلاص ... و دفع ... افغان ... استیصال طوایف قزلباش ... تبریز ...
صد ساله ... حقوق ... عالم ... اخلاص ...
... جمعیت نموده ... سلطنت ... اخلاص ... عصیان آلوده
... و قصد ... در رکاب ... فرمان ... عثمان ... دفع ... 
دشمن ... عرض ... سلطنت ... تبریز ... قزلباش بیرون ...
آذربایجان ... ممالک ... تصرف ... عثمان ... دولت ... 
... قزلباش ... احکام ... توقف ... 
عثمان پاشا ... تبریز ... مجلس ... 
... تبریز ... دشمن ... جلال ... 
... تبریز ... قلعه ... 
... ضبط ... 
... تبریز ...
... تبریز ... مشغول بود

داده چون تخاقان در شهر رسیده و جماعتی از آنها در اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته مرفع ایشان بر در لشکری بی راهی را اختیار کرد
جمعی از دیوانه خیران تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی آمد و رفت و آمد خوش آمدگوئی داشتند دغدغه‌های گزاف کرده و دلگیر شده که شهر تبریز را خالی
کرده چون متمکنان این جای خطا و صواب داشته توقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف شد که بر بستات اشراف و اعیان تبریز عوض اصدار یافت
که در دفع دشمن بروانه بوده قزلباشان و متعلقان و جابجا مال خود را از شهر [illegible] نانیه و احدی خانه کوچ بیرون نبرد که انگشت تبریز از خطر
با لشکرهای آراسته مجاهد مکرر [illegible] گذشت که از تخاقان آسیبی به ایشان رسد و یکی از امرای عظام را با تفنگ و لشکر خود بشهر فرستاد
که باتفاق حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان که به نیابت او حاکم شهر و جابرین ملک بود به راه و کوچه بند بکرده و بیشتر گردانند و مردم شهر را
محافظت کوچه بند با دو فرض محال ترغیب نموده و مکرر کرد که احدی خانه کوچ بیرون نبرد و اگر احدی خانه کوچ بیرون برد صاحب خانه را سیاست
نموده مال و اسباب او را غارت دهند چون حکم عالی مضمون مسطور بشهر تبریز رسید تفرقه و پریشانی که از وحدان که [illegible] در دلها را
یافته بود با اندکی اطمینان یافت تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجوی گشته و از آن عاده تخلفی نماندند شروع در کوچه بندی کرده
را فسحت نموده [illegible] و اهتمام کلی از پیوستن آن محال کرده و در هر کوچه بند شخصی معتبر از قزلباش با جمعی از مردم کار آمدنی گماشته
امارکه [illegible] آتش فساد [illegible] و غبار خاشاکی انگیخته چون [illegible] آن عقیده اختلال و پریشانی و تفرقه را بر اکنده کی اهل تبریز
گرفته بود هیچ اثری سعی و اهتمام ایشان مترتب نشد انچه کلک قضا رقم ساخته کس تغییر آن نپرداز چون تعقیده به کرده کار جهان شد
تبه کاران [illegible] سعی تدبیر ایشان مفید نبود اندازه صورتی نمود در [illegible] مناسب خاطر نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان
نگاشته کلک نکته پرداز گردانیده [illegible] بر ضمایر [illegible] احوال عالم پوشیده [illegible] که بلده فاخره تبریز در تمامی بلاد [illegible] ملک
ایران و مستقر سلطنت پادشاهان نافذ فرمان بوده و عمارت عالیه از مساجد و مدارس و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام در آن شهر ترتیب
داده و قری و مزارع و مستغلات مرغوب که بر ابنا وقف نموده و باغات و بساتین دلکشای که احداث نموده اند زیاده از آن است که قلم تحریر
احسان تحریر به آن تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت بیوت و مساکن و تزئین آن و اسباب تجملات نوعی مبالغه مینمایند که خانه کمترین بزاز
[illegible] نزول امیر عالیقدری دارد و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان که مقر سلطنت سلطان پادشاه روم
بارادهٔ تسخیر آن ملک آمد از مردم مذکور که به تشیع فطری و ولای خاندان قدس نشان صفوی موصوف [illegible] او این دولت
ظهور آمده بهجت شاه جنت مکان توجه و التفات تمام بمردم آن شهر بوده چون سکنه آن بلده فاخره اکثر تجار و اهل حرفت و صناعت بودند مال [illegible]
با ایشان بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در مراعات خاطر آن طبقه بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که قاضی [illegible]
حضور او شد و [illegible] قضا با او از حضور قاضی احداث به جهت شرع پرسش نموده [illegible] مجرمان اجرای حکم شرعی نماید و بوجه از احدی تکلف
و چندین سال مردم آن شهر در اقبال زندگانی کرده و در تزیین عمارات و اسباب و تجملات خانه [illegible] و زیور نسوان [illegible]
مینمودند با کمال معموری و آبادانی آن شهر و کثرت خلایق و جمعیت اهل آن بلده به جایی رسیده بود که در کل ممالک اسلام شهری بدان عظمت
و جمعیت و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار با ایشان رسیده و خرابی آن معموره راه یافت اکثر مردم آنجا به سبب قتل و غارت گرفتار



آمده تیغ سیاست صیت جرأت و جوانی از وطن بدر شده و اشراف و اهالی بر حسب کلام معجز نظام ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها
اذله از اوج عزت بحضیض ذلت و خواری افتادند اما چون عثمان پاشا بجانب تبریز متحقق گردید جهت خدمت شاه و شاهزاده کامگار [illegible]
مضیق آن شهر طوایف قزلباش حضور [illegible] نمود در آن شهر فرستاده و در دفع [illegible] از ایشان استمداد خدمت جنبش و از آن حال خبر داده و اشتغال
ایشان گشته [illegible] جمعی دیگران در ماده اطاعت امرا نموده احدی از آن در وقایع دیگرهای فارس و کرمان و عراق [illegible]
نشسته نواب سکندرشان با اردوی از عراق به جانب [illegible] و مردم دل و دنبال توجه نموده و نواب جهانبانی با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان و [illegible]
خاصه شریفه که در رکاب اشرف بوده به سپاهی جرم محاربه لشکر روم از روی عنایت [illegible] در خدمت والد ماجد [illegible] قورچی باشی با جمعی از قورچیان
در خدمت نواب سکندرشان مانده موکب نواب عالی با اردوی [illegible] بجانب گرافقان که حد [illegible] ایشان بوده و اردو و هر کس [illegible] کوچ
تا کرده منزل بمنزل شتابنده [illegible] و از احوال لشکر [illegible] روم که از راه طسوج می آمدند گرده و شمار [illegible] نموده و در مرتبه قورچی از شجاعان لشکر
و مبارزان جنگجوی اردو را امر فرموده که [illegible] قزلباش جنگ نمایند و [illegible] از طرف تخاقان [illegible]
مانده خود را از [illegible] کشیده موکب عالی بوسیده و چون سپاهی سپاه قزلباش مشاهده نموده میان گروه [illegible] زانو زده و رو به طرف [illegible]
از عرابه جدا شده [illegible] و محاربه لشکر منصور [illegible] و فیما بین محاربات دلیرانه به وقوع پیوست جمعی کثیر از طرف رومیه طعمه شمشیر
ظفر قرین شدند بعد از هجوم سپاه روم [illegible] حسب الامر شاهزاده [illegible] از میمنه و میسره جنگ کنان [illegible] کشیدند و چند نفر از
مشهوران بی باک قزلباش نیز در [illegible] دو مرتبه در معرکه کارزار [illegible] کشیدند و چون لشکر روم از [illegible] بیرون بوده [illegible]
با ایشان پایمال [illegible] مردم که در رکاب عالی بودند مجال [illegible] دست بردی نمایان نتوانستند کرد و عثمان پاشا کوچ بر کوچ به حوالی شهر تبریز
آمده نزول کرد و چون چشم تبریزیان بدان لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان مستولی گشت و دو سه مرتبه از لشکر روم
تا دو به حوالی کوچه بند شهر [illegible] آمده و از این طرف به مدافعه مشغول گشته فیما بین اندک محاربه به وقوع پیوست و رومیه غالب آمده [illegible]
تفنگ و توپ و ضرب زن [illegible] تا میدان صاحب آباد آمدند و چون بر سپاهی [illegible] ظاهر شد که دفع آن حادثه فوق قدرت [illegible]
خلاصی کرده [illegible] به مدافعه مشغول [illegible] حسین قلی سلطان و میر حبیب خان و هر کس از قزلباش که در شهر
در [illegible] شب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند و چون تبریزیان [illegible] قزلباش را [illegible] اضطراب افتاده حفظ مال و اهل و عیال
کامران ملک قاضی و مولانا [illegible] که مفتی و شیخ الاسلام بود باستقبال عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند
و عثمان پاشا در اول حال اکرام [illegible] و خطاب [illegible] با ایشان کرده بود اما چون [illegible] اهل تبریز [illegible] شنیده بود
[illegible] مقتضای [illegible] سپاهی که پیش آمده اهل تبریز را استمال ساخته تقریر کرد که مجال بوده تفرقه [illegible]
کرمن بعد [illegible] کار [illegible] سپاه مساعدت نموده انچه دیده و شنیده بود به اهل تبریز تقریر کرده [illegible] و مردم صاحب خود
[illegible] گروه دیگر از اهل تبریز در دل [illegible] و نوبت غارت [illegible] اموال و اسباب خود را
زمین [illegible] که داشتند مخفی ساخته خود [illegible] دست اهل و عیال خود [illegible]

قدغن همراه داشتند تا اجامره و علاف و سیورسات مرتب کرده امان روز چنین بوده در سر راه اعمال ایشان از گرفته رفته و عوانان سر میدادند
و عثمان پاشا فیروز غایب و داخل شهر شده و دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافته و از شنب غازان کوچ کرده و بجانب چرنداب که طرف قبلی تبریز است
نقشه دال کرده و طرح قلعه انداخته بر لشکریان قسمت نموده و شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه خانان و امرا
که کوه سرخاب را پناه ساخته بودند اما گاه گاه از اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دست بردهای نمایان میکردند اما کثرت
عساکر از تمام لشکر روم معلوم نمیشد و ایشان کار قلعه را حسب المدعا با تمام رسانیدند و ذخیره و فراوان که در شهر بدست ایشان درآمده بود
و ذخیره بیرون و دیار قلعه داری نقل کشیده جعفر پاشا خواجه را بمحافظت قلعه داری و حکومت تبریز نصب نموده و در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز
تجویز قتل عام نموده بسبب خاطری اکثر اهل تبریز یاره و جنسی تمیشه و اجامره و علاف تبریز بجمیع خانهای رومیه رفته اموال و اسباب می ربودند و هرکرا
فرصت می یافتند بقتل می رسانیدند و بر سر قلعه رفته آنچه در روز کار میکردند شب فرو می آوردند و بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان ترک این امر
نمیشوند دیگر بتدبیر حمام پس کوچ تنگ حمامیان فرصت یافته رومی را بقتل آورده و در چاه حمام انداخته بودند آثار عصیان و طغیان از تبریز و ایشان بظهور
بود بنابر آن حکم قضا نفاذ عثمان پاشا صادر یافت مجملا رومیان با تیغهای کشیده در شهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند تبریزیان جز این چاره ندیده
کمر در خود دادند تا خانها را محافظت نموده شب در خود و دیگر نمودند رومیه در هر دو طرف کس را دیده بقتل رسانیدند و شروع در غارت خانها کرده در هر خانه
که راه یافتند مردان را بقتل رسانیدند و اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از زنان و صبیان را اسیر کردند و فریاد و فغان اطفال و
عورات بفلک اثیر رسیده و جمعی از مردم خیراندیش بنزد آن طایفه گرد عثمان پاشا رفته و تضرع داشته استغاثه نموده او را از اقدام این امر
منع نمودند بعد از آن روز لشکر را از قتل و نهب منع نموده بقیة السیف از خوف جان ترک اموال و اسباب خود کرده و دست اهل و عیال
گرفته شب از شهر بیرون آمده در دهات و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست مخالفان درآمده و اموال و اسباب
بی نهایت و ذخایر و دفاین لا یعد و لا یحصی که در عرض سالها اندوخته بودند بدست رومیه درآمده و این احوال بر عثمان پاشا مبارک نیامد
و یرحم الله من یرحم الناس آه مظلومان و دلشکستگان اهل تبریز بدو رسیده الهی گرفتار آن کشتی که عارض ذات او شده و باعث مرگ
گرفتار آمده و رخت هستی بباد فنا داد و در عرض چهل روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند سه مرتبه محاربات عظیم کرده دو مرتبه در وقت آمدن
و یکدو مرتبه دیگر اتفاق وقوع یافت سه مرتبه میانه قزلباش و رومیه محاربه عظیم وقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال غازیان
ظفر قرین بود ذکر محاربات که فیما بین لشکر قزلباش و رومیان وقوع انجامید جنگ اول سرداری قلی بیگ قورچی باشی تکلو ... انتقال ... که چون
رومیه به تبریز مشغول گشته و قزلباشیه بیرون آمده و بوکب عالی نواب شاهزاده ... و امرا ... ایشان بظهور رسیده و شخص شد که با
مردم که همراه اند مقابله با آن لشکر ... در مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی با ارکان دولت و امرا ... کرده دیده و ...
قورچی باشی ... قزلباش ... که در اول حال ... شهر ... بوده و در ... قلعه
بدین قرار گرفت که چون ... رومیه درآمده و تبریزیان را که پناه ... شهر را ... و کثرت مخالفان و ...
محاربه ... که ایشان ... تمام نموده کوچ نمایند و در ... طریق ... تعقیب ایشان ... منزل بمنزل ...





درست نموده حسب الله و آنچه توانیم بعضی آورده بعد از آنکه ایشان پسر عد التماسی خود درست بدرگه پسر قلعه نیم و سپاهی و دیت آید ...
نموده و توفیق الله تعالی قلعه را تسخیر نمائیم و ... دیگر در وقت مناسب نفت نواب جهانبانی با کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر انور بوده بود
بآن معنی که تجاهل کرده ... و میان فوز و نجات بکار قلعه مشغول باشند قرار داده که نقش نقیض توجه محاربه ایشان گشته مصداق کریمه من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة بإذن الله بحیرز ظهور رسانیدند و ... در ساعت ... قورچی باشی و رئیس سفیان آن ... گشته که آنحضرت نقش
جانبرچوب سرداری باشند قورچی باشی التماس نمود که ... و اراده ... مهمی که کنگ ... رفته ... ایشان ... ما هرچند صرف ... دوده
مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود تنها متوجه شوند اگر ... رحمت ... بدرگاه رسیده بدست ... ایشان ... بتجویز نمودند ... حاوی ...
کرده بر اسب سنگ جانفرسای ... نزول کرده نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر ظفر قرین ساخته روانه نمودند و ... محمد خان ... در موکب عالی
توقف نموده ... قورچی باشی بعضی امرا و مردم کار آمدنی را ... کرده پیشتر فرستاده و ایشان از رود خانه ... که جانب شرقی تبریز است
عراق ... آمده ... سپاهی نمودند رومیه از رود ... لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا فرهاد پاشا ... در آن وقت جمیع رومیان ... نموده
با جمعی از امرا و پاشایان سر بعد ... ایشان فرستاده ... ایشان ... جانب ... لشکر قزلباش ... قراول لشکر قزلباش ... رومیان ... رود خانه
... قراول ... را ... آورده ... جنگ مشغول گردیدند و قراول لشکر قزلباش گریزان
خانه ... آمده ... قراول رومیان ... تنگ ... از آن قوم ... جان ... آورده
... قزلباش ... ثبات و قرار ... انجام ... قزلباش ... اختصاص یافته ... جمعی ...
... گرفتار شده ... خیال ... خود ... گذر ... مراجعت ... شده ... بیرون
کار ... رفته ... مخالف بنیاد ... عثمان پاشا ... مخالفان ...
سر ... قزلباش ... شده فتح و ظفر ... لشکر ... قورچی باشی ... جنگ مخالفان ... خیال ...
... پرتو رسیده ... قزلباش ... روز ... دو ... رسیده ... بعد از ...
روز دیگر ... شاهزاده عالمیان رسانیده و ... ملتفت خسروانه اختصاص یافت از مردم ...
اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام ... بعد وی ... جنگ رومیان ... قزلباش ... عثمان
خیال ... آمده ... جنگ دوم و سیوم که بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا
وقوع یافت بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایشی یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه محاربه شده ... از ... گرد ... 
... چون ... لشکر قزلباش ... رومیان ... عثمان پاشا ... و پاشای ... بیگ ... 
سردار ... لشکر ... محاربه لشکر قزلباش فرستاده ... رود خانه ... طرفین ... تلاقی شده ... گرم
کرده ... از جانبین ... بجانب رسیده ... ظاهر ... نواب جهانبانی ... ایشان ... 
در میان ... قورچی باشی ... سفیان ... خان ...

از پیش رفتن باز آمده بعضی نواب جهانبانی قول عالی را پیش انداخته و دیگر جوانان موکب عالی در نظر در رودخانه که [illegible] آمدند و [illegible]
بحرب و قتال پرداخته شاهزاده عالمیان همت بر دفع اعدا [illegible] رومیان [illegible] و جوانان [illegible] و لشکر قزلباش دست
محاربه بر نیاورده شده و پاشایان که پای ثبات و قرار استوار داشتند [illegible] نواب جهانبانی شاهزاده از طرف دست چپ
از قول جدا کرده [illegible] مخالفان حمله آورده [illegible] مردم قراجه داغ و شیخاوندان و جماعتی
که در طرف دست چپ می باشند از موکب عالی جدا شده و چون [illegible] رودخانه در آمده قلب رومیان در نظر [illegible] آمدند چون از
رودخانه بالا آمدند تعاقب قلب رومیان رسیده بودند چون [illegible] قلب رومیان رسیده [illegible] موکب عالی شاهزاده و میرزا
[illegible] رومیان [illegible] قلب [illegible] جنگ [illegible]
آمده پای ثبات و قرار ایشان متزلزل گشته قول [illegible] پاشایان [illegible] مقام [illegible]
گروه [illegible] لشکر قزلباش در پی سرداران ایشان بسیار بوده در وقت [illegible] ایشان رسیده [illegible] پاشا [illegible]
محمد پاشا چون [illegible] احتمال [illegible] مراد پاشا [illegible]
نظر آورده [illegible] رومیان [illegible] قزلباش [illegible] رومیان فرود آمده
کرد [illegible] رومیان [illegible] چون شب [illegible]
عالی شاهزاده [illegible] اهتمام [illegible]
مراد پاشا را [illegible] از آنجا [illegible] رودخانه [illegible]
نمودند که [illegible] معرکه قتال [illegible] عثمان پاشا [illegible]
کرد [illegible]
غایت کثرت [illegible]
[illegible] عثمان پاشا [illegible]
در [illegible] رومیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده عالمیان [illegible] موکب نصرت قرین [illegible]
[illegible] معرکه قتال [illegible]
[illegible]
[illegible]



جواب فرستاده و حکم قضا امضا نفاذ یافت که [illegible] لشکریان [illegible] صبح [illegible] لشکر [illegible]
دقایق [illegible] دقیقه فرو گذاشت ننمایند [illegible] پیش [illegible]
[illegible] بیرون آورده [illegible] شاهزاده عالمیان [illegible] نواب جهانبانی از ایشان سوال کرده [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] ایشان مردم مجهول [illegible]
داشته و پاشایان و لشکریان [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] خیمه [illegible] آتش زده [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان پاشا [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] معرکه قتال [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب جهانبانی قول [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] عثمان پاشا [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible]

لشکر قزلباش بسته بیکدیگر بوده و رومیه از کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته [illegible]

[illegible]

سعی و کوشش بجای آورده و الحق در این معارک و محاربات از نواب جهانبانی تقصیری واقع نشد از روزی که متوجه حرب و قتال گشته

[illegible]

جنگ قیقجان [illegible]

ملاقات [illegible]

کمر قیچه داد و بعضی امور که در پرده خفا مستور بود بظهور آمد که آن [illegible] را عاقبت [illegible] چون [illegible] در تبریز نزول نمود اکثر
عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا به توپ جهانبانی و علامات خاصه آنحضرت و بعضی قلیجان فوج [illegible] و اتباع
جماعت تبریزی قرار یافت و در جانب قبلی که طرف محله [illegible] است یک سپه قورچی باشی و قورچیان عظام و بعضی امرا متعلق گرفته بیگ
سپه شاهرخ خان و طایفه ذوالقدر متعلق گردید و عیسی خان تکلو [illegible] و امام قلیخان قاجار و مردم قراباغ نیز هر یک متعهد یک
شدند اما دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که بقیت لشکر محاصره نشده و چون گاهی آوازه آمدن قزلباش تکلو و ذوالقدر
میرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند در آن طرف سپه چی زنند و مردم [illegible] و کلنگدار جهت کار قلعه [illegible]
باجیان رقم شده و در اوایل توپ ترتیب یافته مراد بیگ توپچی باشی شروع در توپ ریختن کرده تا تمام توپ از میان در رسد [illegible] نقب
اختیار کردند که تا بنیان قلعه زده شود و تفنگچیان آتشین جنگ شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجیبه در عین محاصره دست میداد که
دولت شکستی عموم سپاه گشت اول امری که سانح شد که موجب کراهت خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید
گرفتاری شاهرخ خان مهردار است که از عظمای دولت بزرگ خلافه [illegible] رفیع ذوالقدر بود و از تقدیر ازلی بوقوع موجب [illegible] عبرت آموز
اکثر مشار الیه مرد شجاع دلیر جوان بود و در عالم غیرت و حمیت [illegible] در میان شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباش است و [illegible]
قزلباش و جمیع امرا و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر پاشا [illegible] خانه جاوین و عمارت هشت بهشت خطبه بنام
خواندگار روم خوانده و از تسخیر آن اضطراب نموده همه روزه انتظار میکشد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب و زندگی و آسایش بر او حرام است
از جانب دیگر بعضی از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده [illegible] سپاهی خود را پیش برده [illegible] که در حوالی دیوار قلعه بود و آمده نواب جهانبانی
این جرات و مردانگی و تیزخاطری [illegible] و مرد کس فرستاده و منع کرده که از آنجا بیرون آمده [illegible] آهسته آهسته پس برده
پیش رود و پشت خود را [illegible] استحکام داده و خاطر جمع نموده پیشتر رود و خان مذکور جواب فرستاد که [illegible] چنین جایی است
چون آمده ام بازگشتن را لایق نمیدانم صبر باید کرد که درین دو سه روز [illegible] قضای ربانی و [illegible] اقبال جاوین [illegible] بمراد بر سر کرده
[illegible] مامردوار بر سر [illegible] چون [illegible] گرفتاری او و برج قضا ثبت شده بود در توقف آنجا اصرار نموده نواب جهانبانی
دیگر مهر یکیک آقاسی [illegible] نزد او فرستاده که او [illegible] نصیحت نموده و از آنجا بیرون آورد و مشار الیه نزد او آمده و این گفتگو در میان
بود که [illegible] وقتی که اکثر لشکریان [illegible] جنگ میان روز مشغول [illegible] بوده [illegible] بیرون آمده و مردان سپاه [illegible] و جمعی جنگجوی
[illegible] آمد و شد [illegible] جنگ [illegible] و جمعی دیگر [illegible] کرده [illegible]
بسیار [illegible] آخر الامر بر آن خانه مستولی گشته [illegible] شاهرخ خان و ابوالقاسم سلطان [illegible] که از امرای معتبر و شجاعان
روزگار بود و مهر یکیک آقاسی [illegible] جنگهای مردانه کرده شاهرخ خان زخمی شد و گرفتار شد و دیگران شربت
شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که آن شخص شاهرخ خان است فی الفور بازگشته او را بقلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه
[illegible] شاهرخ خان انتشار یافت از هر طرف قزلباش هجوم آورده تا رسیدن ایشان رومیه بازگشته او را بقلعه رسانیده بودند و از دو



احوال [illegible] بقلعه [illegible] گشته [illegible] مصریان در قلعه [illegible] گشته قزلباش تنگ [illegible] نواب جهانبانی را وجود [illegible]
حال و کمال را بخاطر [illegible] حال راه داده و [illegible] که هر کس زیاده [illegible] کرده سخن ولی نعمت خود نشنود نتیجه آن [illegible]
خوب [illegible] رادرین دولت کوشیده بود [illegible] و نوازش نموده منصب مهرداری با عیسی خان ولد او عنایت فرمودند [illegible]
ابوالقاسم سلطان [illegible] قلیچ سلطان ولد او مرحمت شد و فتحعلی بیگ ولد مهر یکیک که جوان خوش حال بود بجای پدر ایشک آقاسی
و طایفه ذوالقدر بدستور [illegible] گشت [illegible] و محافظت [illegible] کرده و دیگری از سوانح [illegible] و آن بود که توپی را
[illegible] بوده [illegible] که از قلعه [illegible] جانب قبلی
نصب نموده [illegible] برج [illegible] میان [illegible] مردم [illegible] جنگ [illegible]
ریختن توپ [illegible] تا جمع شدن مردم هجوم نموده و توپ را [illegible] بقلعه رسانیدند و دیگری از سوانح آن بود که [illegible]
[illegible] توپ ریختن [illegible] و [illegible] قزلباش جمع شده [illegible] چون قالب توپ [illegible] مردم [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] که جهت [illegible] قالب [illegible] خود [illegible] قالب [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] که از اصحاب [illegible] مقدس [illegible] رسیده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] تا [illegible] انتظار توپ ریختن کشیده [illegible]
[illegible] مراد بیک توپچی باشی [illegible] حالی [illegible] توپ ریختن [illegible]
[illegible] ساعت سعد [illegible] مجلس عالی انعقاد یافته [illegible] اقبال توپ [illegible]
[illegible] توپ [illegible] نواب جهانبانی [illegible] مشغول گشته [illegible]
[illegible] وقت [illegible] تخمین و قیاس [illegible] قلعه رسیده [illegible] آن [illegible] نقب [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] چون [illegible] تبریز قلعه [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] زبان دولت و [illegible] نواب کامیاب [illegible] حوادث [illegible]
[illegible] دلیران [illegible] نقب [illegible] تخمین و قیاس [illegible] شیر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] توپ [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] دیگر [illegible] اعلی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قلعه [illegible] قضا [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] نواب [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] مقام [illegible] امیرخان [illegible] اتفاق نموده

اردوی معلی گشته قریب به تبریز رسیده بود و چند آثار عصیان و طغیان از ایشان بظهور رسید چنانچه از حضور فوج که گاه و قورچی باشی که عمده
ارکان دولت به شتاب رفته اند و از ترکمان و تکلو متفق با شده الوصول انواع فساد محتمل است که از ایشان بظهور رسد و حسن قلیخان فتح اغلی
محمد خان ساره و سوانح که باعث چون امیرخان بودند که یک ماده فساد شود و خاطرنشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول آن طایفه دفع
قورچی باشی لازم است و تا غیر دادن جانبین فیصله شد که بعد از ورود دانند جهت باب استقلال دیگر آنچه اراده دارند بعمل می آرند و اهتمامی در
او بتقسیم پذیرفته بود چون آوازه ورود آن گروه متواتر شد در اثنای مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند و طهماسب قلی سلطان ولد
امیر اصلان خان ارشلو افشار را که در آن چند روز باستصواب کسی از طایفه ارشلو در درگاه معلی آمده بود بمنصب قورچی باشیگری نامزد فرموده
مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید و او متصدی این خدمت شده قورچی باشی تیز بدولخانه خایف در آن چند روز که اخبار ورود ترکمان
و تکلو متواتر میرسید بغایت مضطر دل بود و آخر از سپه خانه آمده تمارض کرده چند روز بخانه نشین شد و منتظر ورود آن طایفه می بود روزی که
طهماسب قلی سلطان با این خدمت مامور شد منوچهر بیک برادرزاده قورچی باشی در عمارت عالی و مجلس بهشت آیین بود و اخفیتی
بخدمت دریافته فی الفور بمنزل آمده او را از خیال آگاه ساخت و ایشان در این وقت بتضییق حیز تقلید در میان رخش جابه دیگر یافته بود
باتفاق یکدیگر در وقتی که طهماسب قلی سلطان بخشوق لشکر بدر خانه او رسیده بود از راه باغچه خود را بیرون انداخته از راهی که بسپاه ایشان
بیرون رفته راه قلعه پیش گرفته و چون بپای قلعه رسیدند تا جای خود را از سرهای خود برده خندق انداختند و میان چوب یی جال از آنجا
قلعه مشاهده کرده در گشوده ایشان را بقلعه در آوردند و اهتمامی او بارطایفه قزلباش و اقبال خود دانسته تعظیم تمام با ایوان کیوان رسانیدند
و جانداروز جبار قلی بیک در قلعه رسم نقب رفته و میان از نقب زدن آگاه گردد و سوراخ نقب را که میان شیر حاجی رسیده بود و بار ایشان
نشان داد و در میان سر نقب را گشوده و بضرب تفنگ نقب داران کار کنان خالی کرده و از راه نقب بی التفقد بدر سر حمن پادشاه آمده و
شورش عظیم در آن سپه واقع شد چون خبر نواب جهانبانی رسید حسب الحکم عالی طایفه شاملو از اطراف و جوانب هجوم کرده و فیمابین جنگ
عظیم وقوع پیوست از جانبین جمعی ضایع شدند و میان نقب را ماهیت استظهار خود ساخته از دهان نقب تفنگ انداخته اهل سپاه را متفرق
میساختند و صبح نقب را چند جا سوراخ کرده کاه و هیمه و دود کردند و آب بمیان نقب بسته ابا تنه کرده نفس و از ایشان را سد و گشت در تنگی
کرده بودند و در حضر نقب کشیده بودند و متحمل بود که از آن ممر فتح قلعه میسر گردد و بعد از وحشت مطلق شد چون امرای ترکمان و تکلو نزدیک رسیدند
در دو روز اخبار فتنه و فساد ایشان میرسید دست از کار قلعه کشیده و لشکر ایشان افتاده و جمعی از تبریزیان و مردم آنجا را بمیان را تعیین کرده
که در سپاه بوده محافظت دروازهای قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند آمد و نواب جهانبانی و سایر امرا به سرانجام دفع فتنه ایشان پرداختند
و از سوانح این سال قضیه وفات صدر مغفور میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی است که در اثنای محاصره قلعه تبریز بمرض تب و اسهال قضیه گذشت مشار
سید بزرگوار عالیشان نیکو اخلاق و فور قابلیت و استعداد اتصاف داشت و در علم ریاضی و نجوم ماهر و در فنی شعر و انشا و مهارت
بود و شعر را خوب می گفت و فهمی تخلص داشت چون بر مسند صدارت قرار گرفت نواب سکندرشان در تعظیم و تکریم و اقتدار و استقلال
او مبالغه فرموده کلی و جزوی امور شرعیه برای و رویت او مفوض گردید و منشا الیه دست دریا نوال بتذیل و احسان گشوده قریب بخمسه





هزار تومان زر نقد و بانک فیروزه که از وجوهات و فتح ممالک و نذورات شاه و خلاف تکان از معادن فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود در
دو سال بسادات و علما و صلحا و فقرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داد و مشاهیر این طبقه را رعایتهای کلی نمود و جمع کثیر بسیار از بخشش او بجایی
باد شاهی نهر و دمشق کرده و اشعار نگین بسیار دارد و چند بیت از غزل و رباعی او در این نسخه ثبت افتاد غزل نشود شب عشق او همه نزل گیتی داده شیرین کوه کن
ذوق و خسرو لذت داده شهسوی باده و در سر سرو فهمی بیخانه در هر اثر نباید سرو و نوش عرق داده ولی در رباعی از مشهور است رباعی
در سینه آتش عشق شرابی دگر است که در شرح محبت کتابی دگر است که مستان تو فارغ از روز حساب که زین طایفه در حشر حسابی دگر است رباعی
از عشق بجایست آتش افروز گشت که آتش زده در خرمن صبر و هوش گشت چون صید کمان ربتی آتش که وش که بر صید و اثر صفت الوان بیرون شد
در وقت رحلت این رباعی گفته که خواهم از این جهان فانی رفتن که در زیر لحد بناتوانی خفتن که در گوش زمین ز بیوفایی فلک که حرفی برزبان بی
زبانی گفتن که ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان بتبریز و برگشتن آن قوم فتنه انگیز و آمدن دارالسلطنه تبریز ساحت انجام بخجسته
نظم مکنون آمده رقم تحریر یافت که بعد از گرفتاری امیرخان محمدخان ترکمان از وقوع اسمعیل و ترقی و تربیت جماعه استاجلو و تکلو تخیل
اندیشه ناک گشته اتراکمان را بسیار و بر ادران او و امیرخان نیز آنجا جمع شده و سلطان تکلو را با خود متفق ساخته و بسی کرده و در مقام
تضییع و کسر اعتبار اعیان آن دو طایفه شده با وجود امن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره تبریز و انتظام مهم که کار ولایت ملکی مطلب از آن
صدور میبافت از نفاق تقاعد ورزیده جایه نماند و از احوال ایشان چنین بظهور رسیده مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو باتفاق عمده تکان
که جمعیت اجتماعی بار دوی معلی رفته نواب جهانبانی را محبوس سازند و گرو فق رضای ایشان عمل نمود و جلوس جلالت فتح اغلی و محمد حاره
و سوانح و سایر اعیان قتل امیرخان را دست داده او و جمعی که تعصب داشتند و طایفه شاملو و استاجلو را از نظر اعتبار انداخته و صاحب وجود کلی
از این دو او و بیان را بسبب خود راه داده بنفسه و بتدبیر امور دولت برای و صوابدید ایشان منوط و مربوط باشد فساد و اشا را وده دیگر رو بعلی
صفه برزرگوار خود و صاحب ساختن تمام مهام سلطنت را بخواهش تعقیبه اختیار خود در آورده و بدین اندیشه باطل و هوای فاسد دل از کید کمر بیا بسته و جمع
بلیات و اقطاع خود در خزانه ساختن و سرانجام قشون و لشکر نموده و بعد از جمعی کم متفق شوند سوانح حسین تکلو که از امرا شده و در هم به جمعی لشکر
صاحب الحاد بوده بدین معرفت اتکار بلیغ نموده و دولت را زمج سپینه که بهوای ترکمان در مقام فساد و بو در سرشته اخلاص را از دست نداده
و چون محافظت سرحد بغداد و مامور است تا حکم اشرف طلب و صادر نگردد و بسیعی محمدخان ازترکمان خود حرکت نکند و منکشف است باد شاهان
سرحدها لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمان برداری دور است که زبان اعتراض بپادشاه و پادشاه زاده در حدود گشوده در باب قتل
امیرخان سخن گوید و سلطان را از متوهم شده و صدد قضیه شود که مباد احتیاط آقایان تکلو را با خود فایده گرداند بهوای محمدخان با ترکمان بود در مقام فساد در آمده
فیما بین نزاع و خشونت روی داده و با محمد حیدر خان بیان شد که سلطان اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمدخان بیرون رفته فیما بین
جنگ عظیم واقع شده و مردم سوانح حسین و فیلان را از گروه زیاده در مقام وقتی شده در اثنای حرب و ضرب بقتل رسید سوانح حسین پسیده الفته
محمد حیدر که فدا گردیده سلطان با دستیابی فته در پیش تو چه تبریز او را از میان برداشت محمد چون خبر رسید حیدرخان با هنگ باشی در تبریز دادند
الافته و جول بپای قلعه و محاصره شده بود بیرق رسیده امرای ترکمان و تکلو جانبین خود نگاری آراسته با فتنه مطالب خود داد

صورة ... 

موافق به جانب تبریز آورده محمد خان از کاشان و سلطان تتر قافلی از شاه و دسیپ خان شرف الدین اغلی تکلو از طهران و مختار سلطان برادرزاده
او از مین و شمیان تکلو و علی سلطان با کل والده و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان متوجه شده با قشونهای آراسته یکجا
جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده و از طایفه ترکمان و تکلو هر کس در هر محل اقامت داشت احضار نموده جمعیت عظیم در اردو
او دست بهم داد و امتحان ذو القدر امیر الامرا فارس که با امرا تابعین خود بعد از معاودت سیاق خراسان رخصت یافته بالکای خود رفته بود که تا
وسر انجام سیاق آذربایجان نموده روانه گردد درین هنگام بعراق رسیده با محمد خان ملاقات نموده ابواب محبت و دوستی باز
و طایفه ذو القدر مفتوح داشته تکلیف موافقت نمود و امتحان متهور را که فسادی گردی داده و صلاح اندیشی و مخالفت او با صلاح آید و سعی
خاطر اشرف و حکمت آن باشد قبول موافقت نموده و یکجهتی شدند و باتفاق نزول و ارتحال می‌نمودند رفته رفته محمد خان در مقابله ایشان
امتحان زاده امور که دگرگون خاطر ایشان بود با وجود تشنیع صاحب شده امتحان با اکثر مردم حاذق و کاردان و با رای و تدبیر بود بوسوسه و افسون
راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد چون این اخبار در دار السلطنه تبریز رسید مرتبه ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت
بر فتنه و فساد می‌نماید اما نواب جهانبانی خواستند که اراده خاطر و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان مبین بجمهور ظهور یابد از جانبین مراسلات
بمیان آورده اول از جانب نواب سکندرشان کسی نزد ایشان فرستاده و مناشیر استمالت مبنی بر وفور مراحم و الطاف باصدار یافت که ایشان گروه
دولتخواه این خانواده رفیع اند و حقوق خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم آمده و کرت تسخیر ولایت تبریز
کردند مخالفت قدیم این دودمان نسبت طریق یکجهتی و منزوی اوار غیرت و حمیت بی بودند بعد از استماع این اخبار بی الکه حکم جهانبانی مطلب ایشان
و احضار باید از روی فدویت و اخلاص مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر گشته هر یک بطریق معهود سیر عرفت و استمال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال
گردیده و آثار جان سپاری بظهور آورده بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلب و ملتمسی داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطلب
خود نمایند و در آن باب تعلل نموده با کثر احکام موکد و تاکیدات عظیم بطلب ایشان صدور یافت مساعدت از مداخل کرده اند و حالا که متوجه
اردوی همایون اند مسموع شد که جمعیت عظیم نموده و سبب اجتماعی می‌نمایند این اتفاق مشعر انگیزی و نفاق ظاهر می‌شود اگر فی الواقع بجادۀ
اخلاص و یکرنگی ثابت قدم و در عقیدۀ اخلاص اطاعت برقرار فرمان برداری دارند طریق آنست که بجهت رفع مظنه مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر
نشده هر کس با قشون و لشکر خود علیحده از روی ارادت و بندگی بپایۀ سریر اعلی آورده و شرف بساط بوسی دریابند و هر کدام مهمی که مامور گردد
قیام نمایند که بجز لطف و شفقت نسبت بایشان ظهور نمی‌آید و بسیپ خان تکلو پیغام داد که او را با نواب جهانبانی قرابت قریب است که
امرا ترکمان بجهت قتل امیرخان از قزلباش رنجیده توهم دارند او را درین امور مدخلی نیست سزاوار اخلاص مردی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطفا
پادشاهی آنست که خود را داخل مجمع آن طبقه نسازد اینچنین هرچه تمامتر متوجه پایه سریر بخلاف سعی کرده و اخراج آن شده است هر کدام و عمل و شغل
اعتبار اعتماد هفت و خلوص عرض نموده که بضمیر شرف ظاهر است که ابا و اعمام تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو از صوابدید زمان طریق
سلوک او بوده بتجدید در خراسان بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن دو طبقه مرحمت تکلو و ترکمان بقتل رسیده و حالا که از خدمت اعلی
موروثی تربیت و شفقت شده اند نواب جهانبانی را باوجود دولتخواهان مخلص و بی شفقت کرده اند و قضیه امیرخان نیز موجب افساد ایشان شده و الا

که بسبب قتل او بقصد و بنا شده بوده خواهش داشتند که آن طبقه در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی نیابند و جمعیت اتفاق که واقع شده بنا
خوف اعتماد است و سیپ خان نیز در عذر موافقت سخنان مناسب اظهار نموده و چون عرضه امرای مذکور رسید خاطر نشان نواب سکندر
شان و شاهزاده عالمیان گردیده دیگر باره احکام مطاع از موقف جلال باسم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش در این
دولت حق ملت و ارباب اخلاص را از مواید احسان پادشاهی بی بهره نموده خلاف آیین مروت که جمعی از طایفه شاملو و استاجلو که قبل از این
زمان عصیان ورزیده و در خراسان فتنه انگیزی کرده باشند جمعی دیگر در عراق و آذربایجان خاطرشان را بی رونق و حلقه ارادت در گوش
دارند و انواع خدمات و جان سپاری از ایشان بوقوع می‌آید خصوصا محمد خان تکلو که از عظمای طایفه استاجلو است و اسمعیل قلیخان ابو القاسم
خلیفه که از امرای معتبر شاملو بود بظهور رسیده و هر یک با او لیاقت و مخالفت نمودند و شاهزاده قلی خان قیچی اغلی که بود و تربیت گشته چون از اول
جلوس همایون ملازم موکب عالی بود و خدمات شایسته از او بظهور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از وی مشاهده نشده و اگر
مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه قصور دارد و تربیت و جهی موجب بی اتفاقی با طایفه دیگر باشد و آنچه متعلق امیرخان است محقق است
خاطر شریف نواب جهانبانی که از وی غبار آلوده شده بود و وقوع یافت گفتگوی ایشان در آن باره منافی عقیدت و حسن اخلاص است الحق آنست
که ورود امیرخان در وقتی که عبید الله خان ازبک به تبریز آمد سستی ورزیده ... اهمال نموده که اگر از ایشان خلاف رضا
ظهور آید ... رحمت ... از ... ایشان ... است کفران نعمت نمی‌نماید
مرتبه پیرامون آن نگردند ... از جانب ... باشد که امان ... ارادت ... و دفع شر ... و افساد و اتفاق
تحقیق شده و چون بپایه سریر اعلی رسیم آنچه رضای خاطر اشرف اعلی نواب جهانبانی باشد و موکب دشمن کامی با مکر و دعوی خواهیم آورد و چون
کرد مراسلات مذکور وقوع یافت و از اطوار آن گروه رایحه شقاق و نفاق بمشام محکمان رسید حکم جهان مطاع مشتمل بر وجوه لطف و الطاف پادشاهی
شاهی و منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی باسم امتحان امیر الامرای فارس و طایفه ذو القدر که رفیق آن گروه شده بود عز اصدار
یافت که ما او را تربیت نموده و بایالت شیراز و امیر الامرائی ملک فارس سرافراز گردانیدیم و طایفه ذو القدر بحسن صوفی و محبت این خانواده
ولایت نشان بوده اند هرگاه ایشان با طایفه تکلو و ترکمان الفت و همداستانی نموده باشند و اگر آنجا جهت تمنای مطالب خود و صلاح و جمعیت
و اتفاق دیده بجهت اجتماع ایشان طایفه ذو القدر را بدین مقدمات چکار و بجهت اعتبار موافقت ایشان چیست که صلاح اندیشی و رشد
سفیدی منظور است که به واسطه ایشان فسادی که روی نموده با صلاح آید و دیگر بیش مقیدان و مواقفات اتفاق نموده و هر گونه استدعا
متضمن مصلحت دولت قاهره باشد در این امور نمایند که با جابت مقرون خواهد بود و اگر امتحان و طایفه ذو القدر از فارس نیز از جاده
منحرف گشته شریک فساد آن طبقه گردند عنقریب ثمره کفران نعمت و قرین حال کافر نعمتان خواهد بود و مردم خیرخواه و صلاح اندیش در دو
معنی مشتبه ایشان نیز هر کدام که جاهل نیایند آمده در پیش ... مصلحت دیده آنچه مقتضای دولتخواهی مرشد و ولی نعمت بود
بعمل آورند و احکام مذکور بمصحوب حسب چپک ذو القدر صحبت نیاوی آن نواب جهانبانی منشور که بر حسب فرستاده شده چون او بایشان
بدو رسیده امتحان منضامین فرامین اطلاع یافت بنابر حمایت و حمایت که با محمد خان نموده و موکد بایمان گردانیده بود بمصلحت او در مقام تعلل

دامن دولت پناهی را گرد و بی انقیاد شدند و محمد خان امرا رفیق با آن گشته تمرد و امتناع از اطاعت کردند که حبیب بیگ را بقتل رسانند که بر ایشان حاکم
شود که من صمیم القلب با آن طایفه متفق است بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر راضی نمودند که امتحان مرتکب آن فعل شنیع کرده محمد خان در آن
باب اصرار نمود و امتحان طوعاً و کرهاً در چنین حالتی بقتل آن بیچاره اقدام نمودند و بعد از قتل او کوچ بر کوچ روانه تبریز شدند و چون حقیقت قتل حبیب بیگ
بمسامع جاه و جلال رسید و امرا نزدیک بشهر تبریز رسیده بودند نواب جهانبانی عیسی خان بیگ ترکمان داروغه قورخانه را که از اولاد قیچی بیگ بود
دلجوئی آن طبقه بود و فرمان ایشان حق خدمت قدیم درین دولت داشته بر سالت نزد محمد خان فرستاد که در نصیحت نموده قرار دهد که
طریق خصوص و دیگر نمایند بود و برونق رضای نواب جهانبانی سلوک نمایند و در باب قتل امیرخان سخنی نگویند و با جمعی قیچی اوغلی و محمدی
سار و سولاغ درین باب اتفاق نمایند و کلفت کشند که بعد از تسخیر قلعه تبریز رعایت از بازماندگان امیرخان هر آنچه صلاح دانند بجا آورند
خاطر مذکور باز دودی امرا رسیده ملت بنصیحت داده و بازپس نماید و جواب نزدیک تبریز رسیده در حوالی شهر نزول نمود و خادم خان ترکمان
و حیدر سلطان چاوش را که از امرای معتبر ترکمان در خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بوده با علی قلیخان نیز الفت تمام داشت در مجلس عالی
از اعمال ناهنجار ترکمانان حواله خجالت کشیده نواب جهانبانی معتقد آنکه از آن خجالت و سرافکندگی خلاصی دهم فرمودند که بجانب امرا بجهت
وعظ و موعظه و نصیحت رفع فساد آن قوم نماید اگر نصیحت پذیر باشند ابلاغ او از پرده حجاب بیرون آمده ملازمت گرامید و الا او هم خان
با او موافق خود باشد چون نیز هر دو که هر کدام امرای مذکور رسالت طریق عناد و لجاج پیش گرفتند او نیز بطریق علیخان بیگ و دیگران نگاه داشته
داشت و چون بشهر اردبیل رسید اخمی که روانه مقصد شد او نیز خان یرفت که دیگران رفته بودند ساختن و تا مدتی کرده بودند و محمد خان
او را نصیحت دانسته نگاه داشت و چون به موضع سعیدآباد چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان ایشان و منوع بوست از جهت مذکور
و دیگر کس در آن بوده نایب و هراسان گشته بطریق فرار نموده و با ایشان پیوسته گنج مصطفی افشار که از میرزاده های آن طایفه بود و بعد از
قاشیه
چندی جاری قلعه چنانکه سابق ذکر یافت در عوض منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شده کمال قربت و هم دمی داشت و متوحشی
فرار نموده با امرای اطاعتی پیوست و در آن چند روز که هنوز هی آن نواب جهانبانی بخود نگاه داشته نگاه داشته بود و بیشتر ایشان متعدد بود
و مادام که مقصود و منزه از غرض دنیا زمینه نواب جهانبانی را خود را بحال امرا را آنجا همت تمس اتفاقات امری بظهور آمد که موجب فساد کلی شود و چون
اگر وقت اهتمام کاری قلعه و تعارف امیرخان که لشکر قلیخان در عین قلعه در میان و طرف دیگر نواب جهانبانی او و جمیع ضد بود
سکنه شهر را نیز تکلیف آمدن آنجا نموده و آنحضرت و شاهزادگان و اهل حرم محترم تعلقه امیرخان قلعه بوده و و بقنهای تحاوین در آنجا فرار یافت
و علیقلیخان نیز بر سم خدمت و کنگاش در آنجا توقف نموده و حوائم خدمتکاری و میرزائی سپرده و جمعی از امرای عظام و قورچیان کرام و
ملازمان خاصه را امر فرمودند که همیشه با اهل کشک در درون شبخانه تحاوین حاضر بوده باشند و جمعی دیگر را تعیین کردند که امیرخان به شهر
حوالی آمده شهر تبریز را محافظت نمایند رفته بطریق قراولان از اطراف احتیاط کرده باشند و چون از سعیدآباد کوچ کرده در موضع فوسنج که دو فرسخی
شهر است رسیدند جمعی از لشکر ایشان بتاراج بطریق قراول پیش آمده بشاه و نمودند که از منطرف تبریز از مردم قبیله مرعی است روز دیگر
محمد بیگ خان نواب جهانبانی فرستاده و مطالب سابق را اعاده نموده که با علیقلیخان قیچی اوغلی و محمدی سار و سولاغ و اخوی امیرخان
کرده و هم

ccc

میدانیم نواب جهانبانی خونخواهی کرده و بدست اولاد امیرخان دهند که قصاص رسانند و الا امرا را طاقت و تاب آن نیست که ایشان را بی عزت و اعتبار نشسته
نگاهم کرد ...در خدمت عالی رکن رکین دولت باشند نواب جهانبانی نیز جواب به شیوه سابق دادند و آنچه گفتند تکرار یافته منحصر شد که آن گروه
حصول مطلب خود بجز اطاعت و انقیاد در نمی آمد که راه دوره نمایند که از روی اقتدار و استقلال تقیید و غضب در حق شهریست و آنچه مکنون خاطر ایشان
باشد بظهور آورند چون اظهار این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی دور بود و ایشان جزو بسنجیده نمود و نواب جهانبانی خان از طریق رفق و مدارا
با فتنه وقت و زمان سلوک می داشته بجانب مخالفه مطالبه التفات داده و بنا بر غیرت الشباب با قسم سخنان عتاب آمیز بزبان مبارک
راندند امرا برگشتن آن روز دور و بدو مو سنج توقف نموده روز سوم بجهت احتیاطی سوار شده میل تبریز و قراول جرجی پیش آمده با اهل عمره و براق
تا امیرخانان آمدند و چون خبر سواری ایشان بدین رسم و آئین به تبریز رسید شخصی تنگه محافظ و سپه داران مردم سود دشمنی و بنا بر وجه وفاداری
از ایشان خبر رسانیدند نحوست سیف و سنان التفاتی نموده نا موس سلطنت اقتضای آن کرد که از طرف تبریز هم گروهی تعاقب اقبال مستعد
کوشمال نمودند و کردند جمعی از امرای عظام خصوصاً امرای استاجلو و اتباع علی قلیخان را بمقابله ایشان فرستاده موعظه آنکه مبادا از جانب ایشان
غلبه موجب کثرت فتنه واقع شود موکب عالی نیز متعاقب بحرکت آمده نواب سکندر شان را نیز تکلیف سواری فرموده و در رکاب تحاوین و الاتبار
العموم ... وصول آن واقعه میان آن گروه پیش رفته و چون بی ادبی و خیرگی آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده بنا بر تعصب و غیرت الشباب با
و داعی امرا و ارکان دولت و صلاح ایشان پایه سریر سلطنت را غیرت آن شد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب فتح
آن عزیمت باشد تواند گفت چون رایات ظفر آیات به تبریز خانان رسید جمعی سواری از ایشان تیغها کشیده بجهت که قراولی بودند آهنگ محاربه با غازیان
چنبره قبله زمان بطرف تبریز جمعی انبوه تان آن گروه که به بستان باده وصل و فرود بوده دلیری نمود و اسپ جلادت پیش رانده و قیامین
مبتلی شده و دو کس ازیشان بقتل رسیده بود که ام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدی خان تکاقلو و سیدی بیگ کمونه فاتحی علقان بی سوار فیض تفنگ
داخود و تشکی ساخته و پیش رکاب مقدس شاهزاده که در کار با جاده شده وصل امرا دست و اعراض در زمین تنبیهی سعی وشند و تحاوین با بیکی حصار و قیارتا
راند و کامکار ما را بدست دولتخواهی که در عرض کرده بکشید شاهان عالمیقدار را اقتدا به امان حامی خود و قشون بر این دولت غیبت و شمول
روز بیگاه شد دیگر موکب عالی اشکی قرار در حرکت آمد تمکن نیست گرد و بی شب و بجهت چنین خون ریخته شود و طبقه را همه قدر و منزلت است
که باد وصیت ایشان بخشش نفیس تحاوین متحمل کرده هنگامی دو خونخواهان آنگاه امرا و خان مرحمت التفات دادند و برما در نسبت اهل حصار ایشان
که بوده و دیگر صبر فرمایند که شاید وسیله خونخواهان از سر کینه و کبر فرود آمده و سر برشته فرمان برداری در آیند و اگر درین مرتبه از
صلح در آیند با ایشان در گفتگو بهمرساندیم تصمیم عزیمان موکب عالی نسبت و بهم ایشان نسبی خونخواهان کدخدائی نمودند و نواب جهانبانی
بصلح و دو خونخواهان عفو و هر کس در خیمه و قرار داده را زخم که کرده التماس امرا را که خدمت و الدنه امرا عرض نمودند سبب اینکه حال انسانی معاف
فرمودند روز دیگر امرا اکثر ترکمان کس فرستاده اسب ایشان را نمودند و گفتند که دو سه کس از این سفیهان متعاقب ایشان رسیدند که بعضی حکایات
با ایشان گفته شود و نواب جهانبانی بچند کس و مستدعی مکرر نموده باز زمین حاضر ساختند آن قوم مناسب رتبه سلطنت پادشاهی مستعد نشستند و آنچه
شکند زمان صلح در ایجاب ملتمس ایشان دیده مسامحت بجا آورده میرزا ابوالولی انجو صدر را که در آن وقت قاضی عسکر ظفر اثر بود و آنچه بیک

کرده شاه قلی خان [illegible] و صلح [illegible] ایشان [illegible] خان و دیگر امرا [illegible] لشکریان [illegible]

[illegible] نمودند که در [illegible] باب [illegible] گفتگو نموده [illegible] جماعت مذکور [illegible] عمل کرده [illegible]

انگیزی [illegible] که نواب جهانبانی [illegible] رضای [illegible] نموده [illegible] در خراسان [illegible] فتنه ظهور [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible] رکنان [illegible] در تبریز [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible] قتل امیرخان [illegible] علی قلیخان [illegible]

[illegible]

نواب جهانبانی [illegible] قلیخان [illegible]

[illegible]

که کوکب خبر اول بامداد حاجی رسید علی قلیخان مسرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان و همواداران سوار شده بجانب الطاف شهریاری توجه
نامی نمنکرده باز گشت و در شب دیگر واقعه عجیب رو نمود و قضیه غریب رو داده شرح آن واقعه غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد خان به
که همراه او شش نفر بیشتر نمانده بود که ناوی مخالف ... بر خاست ... بر آورد و کمکی از شاهزادگان کامکار را ابجیل و قدم بر دست آورد
بجانب عراق باز گرده و در این سلطنت طرح انداخته و ادای مخالف نواب جهانبانی مرتفع سازد و شاهزادگان کامکار را ابوطالب میرزا و
میرزا و قلعه امیر خان در خدمت والد بزرگوار در ادبار ... خود بود ... قیام نموده و شب ... بالا ... که ... در دو ما
خود که قریب بخلوت خانه نواب سکندر شان بود آرام می باشد اگرچه ... ابوطالب میرزا ... نبوده ... بیک ... اوقات
میرزا که در عراق مانده بود در ین هنگام در میان انتخاب ... جناب میرزا ... صاحب ... تمیز ... و بر ... او ... می نموده
بیک گرجی الاصل که سپهسالار بود و ... تنگ ... میرزا ... و ... که ... اما ... امام قلی ... بود ... که ... دو
هماون کنیز ... که ... بزرگی و ... و ... و ... میرزا ... ایشان ...
قرچان مذکور ... و ... خانه مبارک ... بی عاقبت ... و ... شب ... بود ... این ... 
... که قریب ... شاه ... زاده ... گشته ... شاه ... که ... بود ... همین ... خواب ...
... که ... بر ... خواب ... و ... احوال و ... بیان ... رفت ... بعد ...
... عزت و دولت ... مذکور ... و ... شده میرزا ... را ... نموده ... شود
... که محمد خان ... ارتحال ... تخت و ... بود ... چنین ... بود ...
... امری ... مذکور ... ظهور ... تخت ... خود ... ایشان ... رسوخ ...
اندیشه ... محمد خان ... شب ... خود ... ارتحال ... نموده ...
و ... اقبال ... شاه ... استیلا ... شاه ... ظهور ... شاه ... مکان ...
... آنحضرت ... سلطنت ... سلطنت ... سر ... خود ...
... شاه جنت مکان ... حضرت خاقان سلیمان شان ... و ... سلاطین ...
... اقبال ... سلطنت ... شاه ... دولت ...
... شاه ... شاه ... و ... قدم ... بود ... وقت ...
... سلطانیه ... توجه ... عراق ... نواب سکندر شان ... شاهزاده ... و ...
... قضیه ... خاطر ... بیان ... ایشان ... نواب سکندر شان ...
... بود ... تصدیق ... نواب ... ساخته ... بود ...
خیال محال ... سبب این ... نواب سکندر شان ... والد ... گردید ... جمعی کثیر

از اقوام و اقربای او در میان گروه ... و نسبت خویشی با نواب سکندر شان داشتند همواره اظهار توجه و التفات با آنطبقه می نمودند
حبیب خان تکلو ... آنحضرت و محمد خان شرف الدین اغلی ... در ... ایام میرزائی او بود و آنحضرت در میانه آنطایفه
نامی ... که در ایام ... باسم محمد خان ... نواب سکندر شان ... سلوک ... خوشنودی میفرمود
و ... سلوک ... سلطان ... که ... ایشان ... بود ... تکلو را از جانب شریف خود منسوب ساخته ...
... اعمال ... نواب سکندر شان ... طایفه ... گروه ... نمیرفت
از نواب جهانبانی ... باشند ... شاه ... نواب جهانبانی ... حال ...
... دولت و ... انجام ... و ... بود ...
... و ... نواب سکندر شان ... خاطر ... این ...
... وقوع این ... نواب سکندر شان ... محبت ... نواب جهانبانی ...
... امری عظیم ... دولت ... میفرمودند ...
... نواب جهانبانی ... امرای عظام ...
... وقوع ... آنحضرت ...
... استقلال ... نموده ...
... ایشان ... گروه ...
... آنحضرت ... بعد از ... 
... لشکر ... و ... آنحضرت ... 
... والد ... میرزا ... محمد خان ... قلیخان ...
... ایشان ... علی قلیخان ... عراق ...
... عراق ... هواخواهان ... ایشان ...
... نواب سکندر شان ... اسمعیل قلیخان ... قزوین ...
... اسمعیل میرزا ... سلطنت ... قزوین ...
... آنحضرت ... روی توجه ...
... موکب عالی ... مبارک ... موکب ... 
... اسمعیل قلیخان ... 
... موکب عالی ... ذکر توجه شاهزاده عالمیان ...



و نه بیت ... شاه ... (margin note)
... (margin note)
... (margin note)

**ذکر ارباب عصیان و طغیان که جانب عراق و محاربه نمودن با طبقه سعادت نشان و فیروزی یافتن موکب ملک نشان** چون توجه جانب
عراق بر قبیله تادیب ارباب نفاق و شقاق تصمیم یافت محمدخان تکلو را بحکومت تبریز نصب نموده باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قرا
باغ و سایر امرا آذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانیده و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه بمحافظت نواب سکندرشان [illegible]
تعیین نموده ابوطالب میرزا را در خدمت والد بزرگوار گذاشته و چون این عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود مردم تبریز را قلق و اضطراب عظیم
اتفاق افتاده نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را مطمئن داده سه ماه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی هم عنان اجابت معاودت داده بتبریز
بازگردند و توکل بر درگاه قادر ذوالجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا و قورچیان که مجموع نه یا ده هزار نفر بوده باشند روی توجه [illegible]
آورده و بسرعت منزل [illegible] اردبیل آمده مشرف بزیارت حضرت سلطان الاولیاء والمتقین و مرقد منوره مشایخ عظام و اجداد
عالیمقام مشرف شده چون حال باخر رسیده و نوروز [illegible] هجری قریب شده بود یک هفته در آن خطه شریف توقف
فرموده ایام نوروز را بعشرت و شادکامی گذرانیدند و در آن آستان [illegible] که محل استجابت دعا [illegible] درگاه الهی است [illegible]
اضمحلال ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده و اول حال از ارواح مقدسه آن بزرگواران استمداد همت کرده و از راه خلخال روی
توجه بعراق آورده و چون معسکر عالی [illegible] در کمال شوکت و کثرت بود [illegible] و ارباب وفا و صلاح
دولت [illegible] و ارباب ارادت [illegible] طی مسافت مینمودند اما [illegible] توفیق مرافقت [illegible]
[illegible] توفیق این خدمت نیافته [illegible]
آن طبقه [illegible] بیرون [illegible] که از عقب می آمدند [illegible] متفرق شدند [illegible]
[illegible]
[illegible] جهانبانی [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
دار السلطنه قزوین [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible]
موافقت [illegible] دولت [illegible]

کتابت [illegible] و جماعتی [illegible] واقعه اکثر اسمعیل قلیخان [illegible]



نوش [illegible] و نفاق و اتفاق [illegible] چون رسول مذکور ادای رسالت نموده [illegible] و متعاقب ایلچی
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] افعال آن گروه [illegible] مخالفت اقوال [illegible]
ایشان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] قزوین [illegible] نواب جهانبانی
موافقت اسمعیل قلیخان نموده [illegible] دار السلطنه قزوین داخل شده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] قوام الدین حسین [illegible] تقی الدین محمد صدر اصفهانی [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] نواب جهانبانی [illegible] قزوین [illegible]
میرزا [illegible] میرزا محمد حسین [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible] دار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق [illegible]
میرزا [illegible] خان [illegible] نواب [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
امرای [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible]
قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]

گرد بسر طوایف قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت داشتند بحدی که اگر غایت چرا القوروچی آمده اطاعت نکردند لشکر فرستاده ایشان را
مطلقا به دستور رعایا مواجب نشمرده شروع در این امر نمودند اول جمعی را به سر ایل و اویماقات ایلو و افشار فرستاده و تاراج و غارت
کردند ما بقی ایل و اویماقات از ایشان رسیده و گردیده متوهم گشته که لشکر بر سر ایل و اویماقات نیت فرستند که غرض گشتن نواب جهانبانی از
آب قزل اوزن و بچین ماهان آمدن موکب ایشان رسید و خبری دیگر حادثه عزم محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن این خبر
رود بارکس فرستاده و اسمعیل قلیخان را از ایشان طلب داشتند که از راه بابا اولیا به حضور فیض ظهور آمده و موکب عالی شوند و از حسب الاشاره
اردوی عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق و بیوتات و ما یحتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان خانمور از سرکار عالی عنایت فرموده
و همه فرزندان خانمور که چاره و بوده همه اسب از کل امرا و اعیان و ملازمان زیاده و از کوتل و سواری خود داشت تقسیم کرده چاپکار را سوار نموده
و اسلحه و یراق سرانجام فرموده نوازش اسمعیل قلیخان فتح اعلی نیز از ابر التفات ظهور آمد فی الجمله بعد از آمدن او موکب عالی از آب عبور نموده در
چمن ماهان نزول فرموده و در آنجا طوایف استاجلو که در خلخال و طارم بودند جمع شدند و از آنجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمود
و محمد حسین سلطان و جماعت ایمور که در آنجا اقامت داشتند در این منزل با قشون آراسته به موکب عالی ملحق شدند و چون آوازه نهضت
ترکمان و تکلو با ایل و اویماقات رسیده بود و احمه کرده و هر کس دست رس داشت با ایل و الوس به چمن سلطانیه آمده با اردوی عالی پیوست
و دو لشکر سپاه منصور که قورچی باشی نواب عالی بود و صحبت امارت سپاه منصور موسوم فرموده از طلب لشکر فرستاده بودند در چمن سلطانیه
رسیده جمعی که از سپاه منصور همراه آورده اگر چه مردم اعتمادی بودند و مردم یراق دار در میانه ایشان کمتر بود اما موجب سپاهی لشکر شده و بقیه
جمعی در سلطانیه روی داده و قریب هفت هزار سوار جرار در موکب حضرت قرین بهم رسیده که از آنجمله چهار هزار کار آمدنی بودند و ترکمان و تکلو
با اتباع خود در موکب صاحب میرزا بجهت با قلعه رسیده و عهده لشکر که ایشان از ده هزار متجاوز بوده همه مردم کاری و صاحب اسلحه
بودند و اکثر اسبان مدد و سواری و کوتل داشتند فی الجمله چون خبر آمدن ایشان به سامع عالی رسیده و تقارب فریقین دست داده نواب جهانبانی
از سلطانیه کوچ کرده و در فرسخی صاین قلعه نزول فرموده مخالفان خبر وصول ایشان رسانیده و نواب جهانبانی چرغچیب خان
چرغچی لشکر منصور نموده و جمعی از امرا و مردم کار آمدنی استاجلو و غیرهم تا ده هزار کس همراه او کرده و حقیقتی نیز با الغش خان سردار و علی
قلی سلطان تاتی اوغلی نواده شاه قلی خلیفه مهردار و حقیقی سلطان ذوالقدر که مجموع ده هزار کس بودند در دست چپ چرغچی قرار داده و
اسمعیل قلیخان و قورخمس خان و شاه وردی خلیفه ایناغلو با قشون خانمور که ایشان نیز جمعی از ده و لب تقرب شدند در دست راست آن قرار
گرفته و سنجق لوای ظفر پیکر نواب جهانبانی و ملازمان خاصه شریفه از ارقی قلب طایع گشته شاه علی سلطان خلفا و سایر بیگ کوزه دو امیر
خان میر سپاه منصور در عقب آنحضرت قرار گرفت و اکثر مردم اعتمادی که اسب زبون داشتند جهت سپاهی لشکر در عقب توقف نمود و خانجه
سپاهی قول جای این شاه و ده هزار مردم جنگی مقرر کردند بهر کس که پیش میرسید و تامل شایسته و ترتیب اسباب مقدمات کمک از آن دو بهر دو
تانک فرح تشریف بردند و تا وقت عصر بر سر اسب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان بودند و قت عصر خبر رسید که اردوی
در سر دو خانه میان کوه فرود آمده و جنگ را بروز دیگر انداخته و از عالم سروش این ندا بگوش هر کس رسید که شعر منین یافت و خیل دشمن

گرو بند و فرار هر کار زار بیدان گهین ترکتازی کنند بگوی سر دشمنان بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی دو هزار کس از طلیعه
جوانان گشته که از کمینه و مکر شبخون ایشان واقف باشند خود و اردوی همایون فرموده و آن شب تا صباح با جمعی از خدمان در سجاده گذرانیده و دعا
دعا فرمودند که بار خدایا دلهای ستمدیدگان نرم گردانیده این فتنه را بخیر و خوبی منتهی ساز کتاب روضة الصفا در میان بود و نواب جهانبانی
تفال نمودند که بر صحیفه گشوده شود و فرمودند احال خود را با آنجماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا قصه عصیان امیر چوپان با سلطان ابوسعید خان
و محاربه ایشان و ظفر یافتن سلطان ابوسعید و ادبار امیر چوپان گشوده شد نواب عالی سر بسجده شکر نهاده فرمودند که اگر این طایفه ظفر یافته
بر خلاف آنچه از این طبقه مسموع میشد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و اگر فرقه این شیوه عفو و مروت که شیوه اجداد کرام است
سلوک دارند بالجمله پیش از طلوع صبح صادق نواب جنت مکانی زینب بیگم را که عمه حضرت آنحضرت و بانوی دودمان عالی بود با دیگر همراه
فرزندان وداع فرموده و آقا جان بیک افشار را با قورچیان حرم بر سر ایشان تعیین فرموده با دولت و الطاف الهی روی توجه بمقابله اهل
اورده به دستور روز گذشته جرچیان لشکر دست راست و دست چپ و قول تعبیه نموده و هر یک در مقام خود قرار گرفته و قریب ظهر طلیعه
لشکر مخالفان هویدا گشت از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت نظم زگرد سواران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت
هشت بعد از آنکه جمیع لشکر از پس کوه بیرون آمده در فضای سیل سیاه سپاهی عظیم که علامت هیبت هزار کس بود بنظر آمده در زمان موکب اقبال هجوم
اگر چه با اکثر سپاهی لشکر بوده باشد اندکی هراسان گشته و و اهمه عظیم در دلها افتاده و ایشان لحظه در آن فضا در کوه ایستاده و از آنجا قدم
دشت نهاده و فتیر آمده و تیغ بیدریغ سپاهی شتران وار در روی ایشان بود که باید کرده و همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بود و دلها
ترک طمیان فی باف و اتحی اگر در آن روز جنگ راه دیر تا خیر انداخته در سماع جا فرود می آمدند تحقیق که از خوف کثرت لشکر و تسلط و استیلای
مخالفان تزلزل تمام با احوال موکب عالی شاهزاده عالمیان راه می یافت راقم حروف که در آن هنگام هیبت و شش ساله
از مراحل زندگانی طی کرده بوده و در سلک ارباب قلم منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت از غایت حالت تعب و کو حالکی
کلاه مردم هیبت و شش ساله بست زره و پوشیده و اسلحه و یراق را بخود مرتب داشته با ترخیل خود در زمره ارباب صلابت قرار داده
رکاب مقدس جهانبانی همراهی اختیار نموده تا هنگام فتح همراه و از دقایق احوال خبر داشت و این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم
قلم تحریر کار بیگر داند بالجمله چون طلیعه نیز آمده جبهه شخص شد که دو قول قرار داده بودند یکقول ترکمانان و دو لیخان و لشکر تکلو که علی سلطان با
چرغچی ایشان بود و یکقول محمد خان و استاجلو خان ذوالقدر و اسمعیل قلیخان و امام خان و برادر امیر خان و شاه ولیخان و سلطان حسین
خان ترکمان و سایر ترکمانان که چرغچی ایشان کلاهی خان ولد امیر خان و شاه ولی سلطان جاجو و اعیان ترکمان بود و جنگ ترکان بر سر شاه زاده
صاحب میرزا افراخته و قول ترکمان قرار داده و دشت چون تقارب فئتین تلاقی انجامید و جنگ نمیشین طرفین دست داد آنگه کارزار
لشکر تکلو که در مقابل خانمور بودند و جماعت ترکمانان که در اردوی استاجلو بودند هم آویختند و گرد و غبار از تلاقی ایشان طرفین
و دوی سیاه شد در اول حال عسکر اقبال تقدم جلادت پیش رفته طایفه خانمور بر چرغچیان تکلو ظفر یافت و علی سلطان با تمامی
موکب و برادر اسمعیل قلیخان بجهت نواب جهانبانی آمده خبر گشته شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر چرغچیان ترکمان

غلبه نموده و علی قلیخان فتح اصفی که خود را در زمره مبارزان نامی میشمرد از غایت جلادت در قول خود توقف نموده بنفس خود مبارز
گشته در میان جرچیان بکارزار قیام مینمود تا اکثر جرچیان ترکمان از صولت سپاه ظفر پناه منهزم گشته شاه علی سلطان برادر امیرخان بقتل رسید
سرادورا با نقاره خانه و یراق آورده بخدمت آن طرف لشکر ظفر شعار از قول علم بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زده ایشان را از طریق ثبات
النفس متفرق و پراکنده ساخته و شاه کرم بیک تکلو که از رؤسای قزلباش بود با جمعی از جوانان کارآمدنی شاملو بقتل رسید حمزه بیک [illegible]
گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان [illegible] داوود و اتباع امیرخان و شاه قلی سلطان پیاده اصلی و غیره و تنگ با لشکر پرخاش جوی رزم آزما
بقصد قلع و قمع علی قلیخان و انتقام خون امیرخان از قول بیرون آمده بر غیب خان و جماعه جرچیان اسپ تاخته دلیرانه [illegible]
خود را بقول علی قلیخان رسانیدند و چون علی قلی خان در قول خود نبود مردم قول هم برآمده بعقب جوی خان افتادند و سپاه ترکمان [illegible]
مصاف و محاربه با ایشان در داده کل سپاه تکلو و اتباع [illegible] باشیند و علم و نقاره او و امرای استجلو را برده علی قلیخان بعد از جنگ و دلیرانه
و کارزار چنانچه که بنفس خود نموده بود خود را با سه چهار نفر از آنجا [illegible] ایشان و علم و نقاره او و امرای استجلو
بیرون رفته [illegible] شاملو نواب جهانبانی رسید [illegible] محمد [illegible] ذوالقدر و جمعی از امرا که در دست چپ قول همایون بودند بکومک علی قلی
مأمور شده بود و بمحاربه تکلو اشتغال داشت و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر بقتل رسیده و [illegible] از صولت سپاه ترکمان منهزم گشته [illegible]
در قول همایون تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند در خیال مزاج مقدس عالی تغیر گشت قول همایون [illegible] چون باد از جانب [illegible]
میوزید و گرد و غبار سطح هوا [illegible] در میان گرد و غبار چتر فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشت باوجود آنکه لشکر مخالف از [illegible]
گذشته بود و متوجه قلب گشته [illegible] نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک مردمی که مانده بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار
داشته میرزا [illegible] اصفهانی را فرستادند که علی قلیخان را بخدمت اشرف آورد که در رکاب مقدس بوده باشد [illegible] جواب
علی قلیخان بگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از صلح گذشته بعد ازین زندگانی [illegible] دشمن کامی و ذلت خواری [illegible]
کاری آید در معرکه ایستاده ام که در دریای حرب غوطه خورده و مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر باره اوراباعلی سلطان ذوالقدر
قورچی فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که [illegible] من پشت بمعرکه کرده و جانب [illegible] شمرده راه فرار می پیمایم
زهی تصور باطل و زهی خیال محال بهر حال بیا که هرچه بر سر تو آید بر سر تو هم خواهد آمد ایشان رفته بمبالغه تمام علی قلیخان را آورده در ین هنگام
قول لشکر مخالف پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا بود [illegible] و لیکن لشکر تکلو که از قتل علی سلطان با
با کمال و اقتدار بودند بر ایشان پیشی گرفته قریب چهار صد پانصد نفر تفنگچی تکلو که در جلو [illegible] آتش مشغول بودند و بر قول همایون
راندند [illegible] لشکر شاملو که شکست خورده بودند در عقب ایشان مانند محمد خان و ادهم خان ترکمان [illegible] چهار صد نفر
بودند و چند اول لشکر تکلو نموده بودند که سپاه [illegible] شاملو که در عقب ایشان مانده اند حرکت المذبوحی نمانید [illegible] سپاه تکلو گرد
مجموع قومی که علی قلی خان و علی قلی سلطان ذوالقدر بموقف عالی رسیده لشکر تکلو [illegible] پیش آمدند که [illegible] تفنگچیان و ولیخان
[illegible] موکب اقبال رسیده و شاه قلی بیک غلام خزانه دار سرکار نواب عالی که در ین معرکه تبردار بود با نواب جهانبانی همعنان بود هم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تفنگ بر پای خود زده نواب جهانبانی چتر همایون را بفرخ بیگ غلام خاصه سپردند که بعد ازین محاربه بفرخ بیگ چتردار مشهور شده بود و معرکه که چتر را
خورشید آثار برفرق فرقدسای آنحضرت نگاه داشته [illegible] لشکر قول هم برآمده از صولت سپاه تکلو و آسیب گلوله تفنگ [illegible]
مردی که مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی که [illegible] حمایت الهی بودند از هجوم
تفنگ تیر آفتاب مثال گرد [illegible] همایون افکنده بودند بدست مبارک گرفته گاهی در پیش رو و گاهی در پس پشت نگاه میداشتند و ملازمان
موکب عالی [illegible] در معرکه داده [illegible] جمعی خدمه موکب عالی [illegible] امید فتح و ظفر منقطع
میان معرکه از هجوم گلوله تفنگ [illegible] خالی گشته در معرکه کسی نماند از پس پشت نواب جهانبانی تا قریب یکفرسخ منهزمان عساکر اقبال [illegible]
پراکنده شده [illegible] بودند در خیال [illegible] و اضطراب در [illegible] موکب عالی افتاده [illegible] بیک [illegible] باشی و [illegible] خان [illegible]
پیاده شده و دست در عنان تکاور نواب جهانبانی زده گفتند که [illegible] احوال [illegible] مردان [illegible] معرکه نیز گاهی غالب
و گاهی مغلوب می باشند اگر درین معرکه بحسب اقتضای قضا ظفر از جانب معاندان باشد ذات مقدس [illegible] حمایت و [illegible]
و کار از [illegible] گذشت و [illegible] نمانده و امید بهبودی نیست [illegible] ده فرسخ میتوان رفت کار ما بندگان [illegible] سلطنت نواب جهانبانی
خود را سلامت [illegible] بخدمت [illegible] رسانده [illegible] را جمع نموده و دیگر باره علم [illegible] ارتفاع و [illegible]
جهانبانی با وجود [illegible] از روی شدت و عنف فرمودند که زندگانی با عار [illegible] در جهان اهل عالم شهرت کند [illegible]
[illegible] منهزم گشت درین معرکه شربت شهادت [illegible] و [illegible]
قطع تعلق از حیات مستعار کرده و [illegible] ثبات قدم نواب جهانبانی [illegible] معرکه [illegible] از حیات مستعار [illegible] نموده [illegible]
[illegible] اعوان و انصار [illegible] نواب جهانبانی [illegible]
غیرت در دماغ [illegible] آتش غیرت [illegible] نیزه خطی در دست مبارک گرفت [illegible]
[illegible] فرمودند که هرکس میل شهادت دارد [illegible] و هرکس تن آسانی [illegible]
[illegible] دولت و صاحب قرانی [illegible] و خود را [illegible] آتش کارزار زده [illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible] از طرف ایشان [illegible] گرد و غبار معرکه [illegible] عساکر اقبال [illegible]
[illegible] فتح و فیروزی [illegible] پوشیده [illegible] از طرف عساکر اقبال [illegible]
[illegible] ولیخان و لشکر تکلو [illegible] قول همایون شاهزاده [illegible] منهزم گشته در پس لشکر مخالف
[illegible] شاملو [illegible] ادهم خان ترکمان [illegible] لشکر تکلو [illegible]
[illegible] شاملو [illegible] نواب [illegible] ایشان [illegible] منهزم گشته [illegible] لشکر تکلو رسانیدند
و در حینی که [illegible] روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] جمیع [illegible] کردند

می‌آمد و درین حال از عقب ایشان لشکر تکلو که هنگامه می‌انداخت از قضای الهی در میان معرکه یکه و تنها بر اولمه خان و دیگری از نبیرگان سوار شد
بر اسفندیار تمام از نهال اطلاع یافته متوجه زرمی شدند چون خبر شکست جلیل و عاجز نواب جهانبانی افتاده بود اسب ساده شده بود و نواب جهانبانی
آمدن او را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون فرصت ایستادن و حرف زدن نبود فرمودند که سوار شود و سلطان نامه خود را از عقب لشکر روانه
لشکر تکلو که حضور را معقوب ساخته متحارب گردیده و خود را از ملاحظه دماغ شان داده یافته از روی قدرت و اقتداری آمدند و کمان نمی‌بردند که کسی
برابر ایشان تواند آمد از پیش و پس ایشان در پای و فا خود را اعتبار کرده و بر سردار خود را در هم کرده و هیچ وفا یافت شد که تکلو
و لشکر عظیم خود در روی تو روی قرار داده ناگاه امت بیگ قورچی استاجلو با بر او بلخیان زده و ایشان منهزم گشته و اکثر ...
نیز تاب توان شده و ابو مجاهد بیگ سردار از رفتن ... گرده و دیگری با او در بین امر هم می‌شد اما امت بیگ ... اولخیان
شهرت یافت محمد خان و طایفه ترکمان که شامل و اتصال بوده مقامات اجتماعی روی بی‌طرف آورده بودند چون مسافت قریب گشت عرصه
بر سپاهیان تنگ شده بجایی عظیم درین ساعت بود و کرفتار آمد اگر چه قوم فسیس در میان جمعی کثیر افتاده بودند تیرباران کرده بغیرت
کار از قدرت تا آن غایت و اهمه کوه ساخته بود نزد او اوتوقف عظیم متوهم و متفکر شد زیرا که یا ساعد وی در میان جمعی کثیر مانده بود و
نواب جهانبانی و عموم انبار و رکاب اقدس اشک رفتند از کمال لطف یافته خان کمان گشته متوهم و متحیر مانده که نصرت یزدانی امداد و همراهی کرده
تا پیوسته رمانی مرتبه دیگر حمله دلیرانه کرده تعیین تعیین خان تکلو طرف اول ترکمانان ترک کرده و خود را از عقب ایشان رسیده بعضی از تیر
ترکمانان تیر برای تمیم کشش تیر کرده و فرصت تیر دیگر نیافته اکثر زیر کشش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار پیموده بنظم سواران
گریزان شدند ٭ سلاح از تن خویشتن بر زمین ماندند ٭ تو گویی دران وادی سهمناک ٭ ز تیر طلای برآورده خاک ٭ ز ترکمان لشکر سران
بخواری فتاده از خود جا ٭ و از بی‌طرف فرمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمانان و طایفه لشکر شاملو و تکلو اخلاف نموده
محمد خان و بجلوی جهر طهماسب میرزا در پای علم ایستاده بود و روح الله بیگ ایدل صحبت و ذوالقدر را در از جنب او افتاده اما علی
سلطان ذوالقدر خود را بر پای او انداخته او را گرفته تاج و دست بسپارش داد بر حضیض مرتبه روح الله بیگ بود که تحفه و ساری در عراق
علی قلی سلطان گرفته و طهماسب میرزا که در معرکه از اسب افتاده بود و صدق قلی سلطان طالش در بت آورده بود نگاه داشت علی بیگ ایجو
دشمان ننگ ز برجا افغانان نماد و هر کس پر سیدند قتل آورده از نسیم فتح و ظفر از ملک و ما النصر الا من عند الله سر هم او ای فلک سای
جهانبانی و سیره برحسب کلام صدق انجام او فواید هو السوف بعید کم مقتضای نظری که فرمود بود و دیم مروت یا پرشاهانه تمرگی
باز جان جسب الامر عالی فرمان برآورد که من بعد کسی تعقیب نبایند و هر کس گرفتار شده و مانده نظر او نه و سانیده و از پی هر تنها
نرود و از آداب بحرمت جمیع ترکمانان خود را کوه کشیده و میروان رفته او هم خان تمر رفت سلطان معصوم خان لیاده رفت و با
امرا و اعیان ذوالقدر و ترکمان بجانب دامغان رفته بر تقی قلیخان بر یک که منتهی گشته و استمدن ذوالقدر باد اراد در فتن شیراز
بازار رفته بود در آنجا با استمدن و الله قلی بیگ قورچی باشی که تحفه فرار نموده از مرحمت از نواب جهانبانی خایف و رد کرده بود و با
جماعت افشار اتفاق نموده بود از او فرسنین حزاسان نمودند عاقبت برابی و صلاح محمد خلیفه و بعضی امرای ترکمان در بیت افشاران نقل

سر و شیر و شورش را مید که و در آوردند اسمعیل سلطان برادر امیر خان و سلطان مراد خان و کلای خان لبسران امیر خان و شاه و بود اق
سلطان قوم امیر خان بجانب روم رفتند سلطان مراد خان و شاه و بود اق خان از راه بر گشته اسمعیل سلطان و کلای خان نیز در زمان
حسته شان حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روم بجانب قزلباش آمد گشته کلای خان نزد شرف خان کرد و اولاد امیر خان رفت و آل حال نیز
از ایشان در زمان فرخنده شان حضرت اعلی در قم زده و در ملک جان خواهند طایفه تکلو در صحرا بهر طرف پراکنده شده و جنیل بیگ کوا و جاب
میرزا و اکثر معارف تکلو بقتل رسیده و بقیه لشکر روی بجانب همدان آورده و جمع کثیری از ایشان بجانب بغداد رفته سیف خان تکلو
امیر امره قلی بیگ برادر اسمعیل قلیخان گرفتار آورده در بیجاره و جلدوی آن رتبه امارت یافت و اکثر غنیمت از عطایای مواضع و محال
جا داده و در هبه و عرب ایشان گرفته که کس پیشا او افتان صاحب شده غنیمت شمرده و عربان و در بعضی راه نجات و خلاصی پیش گرفته و جمیع اموال
و اسباب و براق ترکمانان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده و در تیم قرخی معرکه ایستاده بود جمله غنیمت و غارت غازیان شده تمام قوم ازین
جنس صفهانی کوه زیره اعتماد الدوله شده بود و در معرکه بقتل رسیده و قاتل او معلوم نشد محمد خان استجلو در میان گرفته زمان طعین والمعین او
بر گشوده و قریب بعید تفرقه او سلطان جنیت و سنان متقصد قتل او گرفته بودند نواب جهانبانی بسبب وقوف او در سیده الطاف بزرگ الطیبین و نشان او
دور کرده منظر عفو و اغماض در روز کرسته او را متعدد بی سپردند که سیاست نماید و در رسانه مجملاً بعد از ظهور فتح و فیروزی نواب جهانبانی بخوا
اقبال و امیری را که شرف خزانه نواب عالی بود بار و و در فرستادند که مشتمل فتح نواب و تحقیق مکانی همه محترمه نواب جهانبانی و ما بجد
اساس سلطنت رسانند مشار الیه در حالی که اخبار و حشت بار در رسیده بود و جمعی که ما فظت اخرق و حرم هما و ارد و مانده بودند این المظفر
در نشکر تحیر و اضطراب افتاده و محمد زادت سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی
داده و در اردوی عالی نقاره‌های شادمانی نوازش در آمده و نواب جهانبانی مراسم شکرگذاری الطاف الهی قیام نموده و بکمال شوکت و
کامرانی و نصرت نزد انی اردوی بار و روی عالی آورده و از زمین و آسمان غلغله مبارکباد فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خا
و سکان سرادق افلاک رسید و درین قضیه عظمی نواب جهانبانی بجز لطف ایزدی غایت و پرده کار در دست و ترحیب از امرا و عساکر ظفر
شعار ویاره مدد کار نبوده و چون مه دولتخانه عالی نزول فرموده بحرم تشریف برده محمد زادت دودمان مقدس از ملاقات ذات اقدس و فتح
و فیروزی بوارم شکرگذاری قیام نموده و سر و خوشحال گشته و چون دو شبانروز بوده که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند نقاره‌
مجلس جشن و عشرت آراسته سرهای مخالفان را در برابر بارگاه دیده و نظارگی نظارگیان عالم عبرت بودند در همان شب شاه وردی بیگ
ایدل صحبت را با مرحمت تبلیغ این بشارت بدار السلطنه تبریز بخدمت نواب مهد علیا خان فرستادند و روز دیگر مجلس و بکمال محابت
و طنطنه آراسته در صندلی مرصع آرام گرفته امرا و خوانین عالیشان خصوصاً خلیل خان و اسمعیل قلیخان بر یمین و یسار قرار گرفته و دلاوران
نصرت شعار و هوا خواهان جلادت آثار مجرا و آثر جهادگر فتارانرا که یک نظر او رسانیده اول را ابو طفیل بیگ و طهماسب میرزا را ...
آغوش مهربانی کشیده و در پهلوی خود جای دادند سیف خان را حسب الامر علی دست گشوده و در مجلس جای دادند که بنشیند و رقم عفو و
اغماض بر ذوات اکثر کشیده و در پهلوی خود جای دادند جمعی که قبول داشتند بجملهٔ ایشان سپرده و مورد مساعده و موافقت ساخته بعضی را

گرفتار ...

اطلاق فرموده در مقام اهتمام در بنیاد محمد خان زابیقلیخان و سبب خاطر را باسمعیل قلیخان سپرده که بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند

غریق بحر خجالت گشته از کرده پشیمان و در منازل امرای عالیشان معزز و گرامی بسر می‌برد و علی قلیخان با محمد خان چهار فرزند

میکرد اصلش بیک بیات بود ایشانه اگرچه از اوقات ناهموار در اول لشکر مخالف شده توکل مصطفی اقتدار انجمه الکر ترک منصب قورچی باشیگری

نواب جهانبانی نموده بعنایات مخالف گرفت مورد قهر و سیاست گردانیده در جرم کاو کشیده و چند روز در جرم کاو بوده چون مهم مصالحه

ترکمان رسید در آن شش بیک اتباعت اسمعیل قلیخان شاملو کیل مصطفی و برادر علی قلیخان خلاص شدند و بعد از فتح قلعه مذکور که از

فتوحات سلاطین کامکار توانند بود و خان غرت نصیب معزز دولت و مستحق تلطف منصف ساخته و در حالت جنون دو ولت خانه تازه

از قدم شاه و ناه عالمیان زنگ پنج خان گرده و جمعی را که در این سو که مردانگی کرده از ایشان آثار شفقت و وفاداری بظهور رسید

بود نوازشات ارجمند فرموده با نعامات و افر سرافراز گردانیدند و بعد از چند روز علاوه خان از قم سلطان معصوم خان از ساوه و پابه سریر

سلطنت مصیر رسیده شرمنده گردن انداخته بطریق گناهکاران نظر داده چون همه شفقت خاصی داشته و گاهی اظهار مینمودند

گاه و معان با مکرر او رفیق تقدیم شد و بنا بر ظهور اخلاص و حقوق نکوخدمتیهای سابق رقم عفو بر زلات و کشیده و مضمون این بیت بادو معلوم نمودند

فرد در دوستان از کجا گنی محروم ☙ تو که با دشمنان نظر داری ☙ اما سلطان معصوم خان بعلت سوء اعمال و بی اوجها و تقصیر خدمت که پیشتر

از این قضایا از آمدن سابق تقاعد نموده بود در خانه با عجز و سادگی از سلوک ناپسندیده او ملکوه ماکی بود و سمواخذه گردیده و از اسباب و تعلقات

لعصونگ دیوان منسوب شد علی قلی از افسر خانی و خان قورداش لقب داده و مهر و کالت شفقت نموده و اکثاری که بهترین محال عراق

و مصداق این سابق است که ساعدان مردمی و کان سخا شاه جاه وی که دوری کردی در همه عالم شود در عوض تبریز بعلیقلیخان

اختصاص یافته الکاهمدان بمریخب خان استاجلو متعلق گشت و بنا بر امرای استاجلو سیما حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان والده قلی

سلطان و احمد سلطان کنگرلو و لد جعفر سلطان و احمد سلطان آنامالی و حمدی قلی سلطان چاوشلو و لد یعقوب سلطان

و غیر ذالک الکا مرغوب و ولایت شفقت شد و اسمعیل قلی سلطان تبریز که بعد پدرش و منصب عالی قورچی باشیگری داشت

مقرر شد که در ضمن... و مناشیر دیوان مهر شد والکاء امراء مرشد قلی سلطان برادرش مرحمت شد و مهر منبه المؤمنین قم بعلی قلی

سلطان قور خمسلو داده شد و قلمی نیز مهردار نقش گرفت و امیرالامرائی فارس بدستور سابق بعلیخان ساری تکلوی و ذوالقدر

شفقت شده امرا که این تعیین یافت و مقرر شد که امرای اعظم زود تجهیز لشکر کرده به موکب ظفر قرین بپیوندند و طهماسب میرزا از قلعه

الموت که کو توالی آن بخاجه مخلوم و علی قلیخان تعلق داشت فرستاد و دو نگاه در آنجا ساکن داشته باشند چون دو سه ماه و زو

اتیت سیل گذشته بود و دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه تبریز آرام نبوده منتظر جمعیت لشکر بیکی

ممالک شده و خان عزت نصیب دار السلطنه تبریز منسوب ساخته **ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر**

**تو به ساحت جمال نعم البدل و از آن مکان آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد** چون نواب جهانبانی قریب

دو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفر قرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند تنگی



همت عالی همت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بمدد مرزداران قلعه تبریز بر دست آورده و برای سازند و در نیز شاه گر بولایت

قزلباش عزیمت و حسب ظهور آورده و دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت سازند و با همگی تحقیق بود و صورت اجتماعی و دست داده با

تمام و آیین نا ساخته که همت بر دفع آن خصم قوی لشکر روزی قدرت و اقتدار بر افکنند و اشرار جز داده که نیته روز در جنگ سلطانیه وقف

واقع شد که خانه بجمعیت لشکر قورچی که در خاطر سوخ یافته بود دست داده چون هنوز کوکب بخت قزلباش در حضیض و بال مانده سعادت و

اقبال از ایشان کناره گرفته بود و جمعی که خواطر خواه نواب جهانبانی بود نشد جه اکثر مضادیده طایفه ترکمان و تکلو و جمعی که از آن طایفه خلاف کرده بود

مقتول و گرفتار تنبیه آن گروه با وجود ظهور مروت و حقوق خسروانه از ترک شده باطراف و جوانب رفته بود و تمامی او طایفه افشار که در حدود

صفاهان و یزد و اردو قره و کرمان و کوه گیلویه و آمده بودند بجهت قضیه قلی بیک قورچی باشی و فرار نمودن او تعلق به کنند و خوفناک بودند

در میانه تشتک گذشته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر که احتمال آمدن آن داشت چون وقت متعین گذشت توقف

نموده و منتظر آمدن ایشان و حسب لشکر ماندن باوجود ازین کس که هر کس با کرد و از دولی عالی جمع آمده بودند از حوالی سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بحوالی

دار السلطنه تبریز رسیدند و در ساعت سعد فیروزی و اقبال در خوش آن مقدمه جنت مثال گردیدند نواب سکندر شأن باستقبال فرزند ارجمند سعادتمند

نشان از شهر بیرون آمده قریب بگلزار تشریف آورده بتخت شاه زاده و الاگهر ابوطالب میرزا مقبر آمده مبادره شد سعادت ملاقات برادر

بزرگتر تحصیل و مسرور یافت و چون نواب جهانبانی از همشیره بزرگ هم خاتون بادشاه سکندر شأن اتفاق دوازده روز را دست داده بود و در رکاب مدینه عالی بود

عالیمقدار را به دادند و در موکب عالی چون شهر آمده در منازل میرزا محمد خان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندر شأن روز دیگر قزل شرف تشریف

تشریف آورده و لوازم شفقت و دلجوئی بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و مهمانی از بایستی انداخته و نثار و پیشکش

العبد و الوان اشربه و حمله این دفع یافت و ما یعرف بر کار خود را از هر جنس پیشکش بطریق عرض شاه داده مضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه

با یده عالمیان از نکه رعایه عمل نموده انداخته آن حضرت از غایت التفات مادر را با وفا فرموده و حسب لیاقت خاطر فرزند سعادت‌مند

التفات نموده با تدبیر اسیرگاه عالی از فرزند دفع گشته بعد فراغ از لوازم جشن و سور و عیش و سرور متوجه مهام قلعه گیری شده توپ بزرگ

از جانب ترتیب چنین داد و پشتا نصب فرمودند و توپچیان شروع در توپ زدن نموده و از طرف صاحب تاو خاک شبه روز و شب و روز در تسبیح

تا شهر در سر انجام اسباب قلعه گیری متکلف شده او پوش چون خبر ظفر یافتن شاه زاده و عاملیان از لشکر و جهود نمودن بجانب آوردند چون

اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز تقصیر بوده و با آنکه سر و ران عساکر روم شده بود اگر تسخیر قلعه اندیشه شد که کومک امداد و خبر داشتند و شنیدند

تمام روی توجه بجانب تبریز آورده و در حینی که لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری مشغول شدند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان بحدود

تبریز رسید عساکر فیروزی آثار شمشیر و متلاشی گردیدند هر چند یورش نمودن قلعه که موجب تضییع لشکر است مصلحت نمیدانستند که اسباب

هنوز سر انجام نیافته بود و اسباب داعیه قلعه چپ بجهت تضییق وقت یورش راضی شده قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام آورده یورش

نمایند و اکر صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آمد فهو المطلوب و الا از راه اسباب جزم و دلیران معارک تبریز و تقصیر ساده نسبت

منسوب گردیده از آن اراده که خاص که مخالف رضای خاص و عام بود و جان بلب رسیده و ناگاه کرم الصبح روز موعود نواب جهانبانی منسوب شریف حسن

تشریف آورده لشکر [illegible] نوعی که ضعف یافته بود و بیورش مرخص و مامور گردانیدند دلیران اخلاص شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار [illegible]
در دار الضرب جان سپاری سکه قبول یافته بود و برکت و زرهای مردانگی رو [illegible] از هر طرف جانب قلعه روی آوردند اما چون
رومیان نیز از زمان سابق حزم و احتیاط مرعی داشته بمحافظت قلعه غافل و ذاهل نبوده در برج و باره [illegible] مدافعه
استاده بودند غلوله تفنگ [illegible] آتشین که اگر [illegible] گیرد [illegible] و تفنگ روی هوا تیره و تار [illegible] شده و از
گیرودار معرکه کار از [illegible] و قلعه افلاک افتاده و آن کثرت کشتگان و مجروحان زخم تفنگ و سنان خندق با زمین برابر [illegible] دل [illegible]
خون تمام آن آتش حسرت [illegible] و عام [illegible] که سوخت و جمعی از شجاعان لشکر بهرام قهر که از آسیب غلوله تفنگ سالم مانده و بر دوران
قلعه رسانیده صعود کرده از ضرب تیغ و [illegible] محافظان [illegible] سلطان [illegible] بسیاری [illegible]
منصوره در این یورش [illegible] گشته راه عدم پیموده [illegible] دولت [illegible] اهل تبریز [illegible] و اضطراب [illegible]
شاه چون تسخیر این قلعه [illegible] در [illegible] منوط [illegible] شهریار [illegible] سعادت قران [illegible] حضرت
ظل الهی بود [illegible] سعی و اهتمام [illegible] حضرت [illegible] مدت [illegible] نشد چون از [illegible] قلعه
[illegible] دست داده و لشکر روم قریب بشهر [illegible] حال [illegible] اهالی و موالی و اصحاب شهر کوچ کرده بجانب [illegible]
قزوین روانه [illegible] اعیان [illegible] که [illegible] و صواحب [illegible]
جریان روانه قزوین شده بسیاری را [illegible] و محال [illegible] شهر را [illegible] و [illegible] عظمت [illegible]
خان خالی شد [illegible] مضمون [illegible] حال آن [illegible] تبریزیان [illegible] تبریز کوچ
کرده از روم [illegible] لشکر روم [illegible] و [illegible]
دولت [illegible] فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده [illegible] نزول کرده [illegible] که همراه آورده بود [illegible]
از لشکریان جمعی که از قلعه [illegible] بیرون آورده [illegible] قلعه [illegible] و [illegible] قلعه جمع کرده [illegible]
کوچ کرده [illegible] تبریز [illegible] خان و امرای قزلباش [illegible] صلح [illegible]
[illegible] که فیما بین پادشاهان [illegible] شورش و فساد [illegible]
[illegible] صلح [illegible] خاطر [illegible] که حضرت [illegible] آل عثمان [illegible]
دست [illegible] امرای قزلباش [illegible] و فساد [illegible]
[illegible] تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود [illegible] در میان
[illegible] قبول کرده [illegible]
بصلح [illegible] الصلح [illegible] لشکر قزلباش و [illegible] ایشان [illegible] روم [illegible]
[illegible] ایران [illegible] صلح و دولت آن خانه [illegible] حضرت [illegible]



طرح دوستی [illegible] و بهر طریق توانند [illegible] خاطر [illegible] دوستی بظهور آورده [illegible] از ایشان [illegible] طرف [illegible]
شده محض بجهة حصول [illegible] و ترفیه حال خلایق و عباد [illegible] صلح را استحکام [illegible] و جدال [illegible] و چون [illegible]
فرهاد پاشا [illegible] امر که [illegible] مطلب فرهاد پاشا از [illegible] این است که چون [illegible] لشکر روم
واقع شود از جانب قزلباش تعرض [illegible] تبریز [illegible] بر خاطر [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
قلعه [illegible] تسخیر آن می باید [illegible] و بعد از تسخیر قلعه [illegible] رومیان [illegible] ایشان [illegible] آتش نهب و غارت
در آن [illegible] نواب جانبانی که از جانب [illegible] قزلباش و عدم موافقت ایشان [illegible]
و [illegible] که [illegible] رومیان ابواب نزاع و جدال [illegible] و [illegible] طوایف قزلباش [illegible]
نفاق و شقاق در مقام اتفاق [illegible] رومیان [illegible]
[illegible] دولت را [illegible] و مخالفت [illegible] امتحان و دوستی [illegible]
[illegible] قبول مصالحه [illegible] تبریز [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] رومیان [illegible] فرهاد پاشا [illegible] روانه [illegible] از شاهزادگان [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] پادشاه [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] صورت [illegible] نواب جهانبانی [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible] نواب جهانبانی بود [illegible]
[illegible] مخالف طبع شاه [illegible] احوال [illegible]
بود و چون [illegible] فرهاد پاشا [illegible] نواب جهانبانی [illegible] قزلباش [illegible] در مقام دوستی و اتحاد
[illegible] فرهاد پاشا [illegible]
[illegible] پادشاه روم [illegible] پادشاهان آل عثمان
کرده و در این باب [illegible] پادشاه روم [illegible] شاهزاده [illegible] صلح
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] رسالت [illegible] نواب جهانبانی [illegible]
[illegible] فرهاد پاشا [illegible] الروم [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible] دوستی و [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] صلح را استحکام [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] شاهزاده [illegible] نواب جهانبانی [illegible] انجام مصالحه [illegible]
خان [illegible] عراق معطوف [illegible] شاهزاده [illegible] انجام [illegible]

مقصد نمایند و چون میل سیر صفاهان که از منتزهات جهان و از بلاد مشهور ایران است و به کار عالی آنحضرت اختصاص داشت مبادرت نمود

و در خاطر خطیر تصور یافته بود که متوجه اصفهان گردیده چند روزی در آن بلده دلکش بعشرت و شادکامی پرداخته خاطر شریف را از تشویش [illegible]

آسوده دارند و مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه گیلویه و خوزستان و آنچه در دست اقتدار جانشینان [illegible]

هر گونه حوادث محقق گشته حکام خودرای آن محال سر از گریبان خودسری و طغیان برآورده بودند انتظامی دهند [illegible]

و نوازشات وافره سرافرازی داده و مهم جنگ و مهمات سرحد قراباغ را [illegible] اهتمام او کرده و سایر مهمات و مصالحات [illegible]

بامر مصالحه گرونده که بعد از آنکه آن امر خیر انجام سرانجام یابد در هر باب بدانچه صلاح دین و دولت باشد عمل آید [illegible]

واقع شده و [illegible] نزول اجل فرمودند [illegible] قضیه شهادت آن شاهزاده کامکار [illegible]

ذکر شهادت [illegible] نواب جهانبانی [illegible] شاهزاده [illegible]

افلاک چون عادت سپهر جفاکار [illegible] اقتضا افلاک [illegible] رفتار [illegible] مرادی که [illegible]

[illegible] حوادث دوران [illegible] دولت دست [illegible]

[illegible] رسانید [illegible] آید مصداق این مقال

قضیه هایله شهادت شاهزاده [illegible] نواب جهانبانی است که [illegible] شرح این واقعه

[illegible] بجرجان ... نزول اجل واقع شد و [illegible] نواب جهانبانی

منزل [illegible] نصف شب [illegible] شراب ارغوانی [illegible] نصف شب [illegible]

آمده [illegible] غلامان خاص که در خدمت بودند [illegible] آورده [illegible] حرم نمودند و واقعه شهادت

آن سرور [illegible] سلطنت و کامرانی [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] خواص [illegible] نواب [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible] شرف ملازمت شاهزاده [illegible] صبیان

[illegible] در خدمت شاهزاده

[illegible] مرجع اعاظم و اعالی و صاحب ثروت [illegible] امرا [illegible] دولت

[illegible] این فعل شنیع [illegible] آرای دولت و کامرانی [illegible]

سلطنت و جهانبانی [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] خوابگاه [illegible]

[illegible] نواب جهانبانی [illegible] خوابگاه [illegible]

[illegible] چون [illegible] خلوت [illegible] کشیده [illegible]

اجمال

احتمال امری [illegible] خوابگاه [illegible] آنحضرت را از [illegible]

[illegible] آن سرور [illegible] خواب [illegible] خود را [illegible]

[illegible] تا [illegible] نواب جهانبانی [illegible] خون [illegible]

[illegible] نمی گشت [illegible] غلامان [illegible] خاصه [illegible]

[illegible] آن سرور [illegible] کامرانی [illegible] حوادث روزگار

[illegible] نقش [illegible]

[illegible] قلیجان [illegible] اسمعیل

قلیجان [illegible] رکن رکین دولت بودند [illegible] قرار یافته [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] نواب سکندرشان [illegible] سلطنت

[illegible] امرای عظام [illegible] قلیجان [illegible] قرار داده [illegible]

[illegible] تنظیم سلطنت [illegible] صلاح [illegible] قلیجان و امرای دولت

سرای نواب سکندرشان [illegible] واقعه [illegible] سواری [illegible]

[illegible] منزل [illegible] خاصه آنحضرت [illegible]

[illegible] امرای عظام [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] زمین [illegible]

[illegible] نعش [illegible]

حرم [illegible] نواب سکندرشان [illegible]

[illegible] حسرت [illegible] نعش شاهزاده

[illegible] نعش [illegible]

[illegible] سلطان الاولیا [illegible] امرای عظام [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] تفصیل این اجمال [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] نواب [illegible]

[illegible] امرای عظام [illegible] اسمعیل قلیجان [illegible] اسمعیل قلیجان [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

[illegible] حسب [illegible]

از تبار الیه بمکند آن نامو فرزند آگویم که جواد در آن وقت خون او را بی اختیار بریخت و ننگهای عالم بر میرزا و [illegible] بعد از اظهار این حکایت [illegible]
او را رضاقلی ولد میرزا بیگ [illegible] که بجای پدر ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی شده بود و میرزا که محافظت نموده بمنزل رسانید مشار الیه
او را در میان صندوق نگاه داشته با مشار الیه وثیق رخوت بار کرده بمنزل آورد و شب حسب الصلاح اسمعیل قلیخان مرد و نفر ملازم خود را [illegible]
و منهیان در میان جنگل برده [illegible] حسب الامر بجنگل برده [illegible] در زمین [illegible] که همراه [illegible] داشته ایشان را از اتمام کار [illegible]
ساختند و او در میان هیزم و [illegible] بود انداخته اتفاقا [illegible] کاری [illegible] بعد از رفتن ایشان از میان
هیزم و سیاه و آب بر آمده [illegible] آتشی [illegible] آتش مشتعل بود که در خیمه
نعش شاهزاده [illegible] شاهزاده که در سر نعش بود [illegible] روشنایی مشعل او را دیده [illegible] چون چشم او بر آن
نعش مغفرت مآل افتاد [illegible] از و سوال کردند که [illegible] دولت این شاهزاده [illegible] و اولی
بود چرا این امر شنیع کردی گفت [illegible] مرا تعلیم نموده بود [illegible] و خلاف کرده [illegible] اسمعیل کردم اما [illegible]
بود که بکیان مرا تعلیم داده صبح زود خبر [illegible] نواب سکندر شان رسیده اول او را بمجلس امرا آورده [illegible] شروع [illegible]
سوال [illegible] نواب سکندر شان [illegible] بدست خود قصاص بکنم [illegible] بدست اشرف [illegible]
و [illegible] نواب سکندر شان [illegible] پاره پاره و بازار برده و سوخته خاکسترش بباد فنا داد
سبحان الله آدمی زاده [illegible] شیطانی [illegible] عقل [illegible] که موجب خسران دنیا و آخرت است اقدام نماید
بیا جان [illegible] در بحر این اندیشه [illegible] این عمل شنیع [illegible] مقصد [illegible]
در [illegible] عالم [illegible] خیال [illegible] هر طرف [illegible] صورت [illegible]
[illegible] که موجب [illegible] ارباب و اصحاب [illegible] در این باب مسموع [illegible]
چون [illegible] واقعه [illegible] است [illegible] معلوم شد که [illegible]
رضاقلی [illegible] صاحب جمال [illegible] در عالم مستی در مجلس عالی [illegible]
[illegible] نواب جهانبانی [illegible] که میرزا [illegible]
[illegible] مرزا [illegible] واقعه [illegible]
عبارت [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] نواب میرزا [illegible] قلیخان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] قلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] این امر [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] نواب میرزا [illegible] قلیخان [illegible]
طلب نموده [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]

رضاقلی [illegible]

در میرزا



شده در مقام دفع [illegible] آنها [illegible] و [illegible] کرده [illegible] اسمعیل [illegible]
که بعد از قضیه مذکوره [illegible] نفاق [illegible] دولت [illegible] اتفاق نموده در مقام [illegible]
اسمعیل قلیخان و [illegible] علی قلیخان [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] نواب ابوطالب میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
راقم حروف [illegible] میرزا لطف الله [illegible] نواب [illegible] میرزا [illegible]
شده بود [illegible] در این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تعلیم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] ذکر ولی عهد گردانیدن شاهزاده
سعادت نشان ابوطالب میرزا و تحول احوال بمقتضای [illegible] بعد [illegible] واقعه [illegible] شاهزاده [illegible] نواب سکندر شان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] آنحضرت [illegible]
ابوطالب میرزا [illegible] عظیم القدر [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] دیگر [illegible]

زدن آنچه موافق مطلب خود می‌اندیشیدند بر عکس مطلوب ضمیر حمید الحمیلا امراء و ارکان که صاحب اختیار دولت بودند مخالف رای
جهان آرای اشرف اختیار نموده با یکدیگر همداستان گردیده مصلحت خود در آن دانستند که ابوطالب میرزا که در خدمت والده ماجده بود در
خود و یکجای شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام جمام سلطنت و فرمانروائی را بکف اختیار و اقتدار خود و او بنده داشته باشند
و نواب سکندرشان بنحوی که بسبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته تا خبر این صواب تر رسیده بود زبان الهام بیان
میگذرانید که بر خود نمی‌شنید که عجب جمعیتی جمله قزلباش این قضیه آمد من بعد بنا بقدرت و خود سری هیچ یک از فرزندان رضا نمیدهم
در راه آمد و شد قزلباش نزد ایشان مفتوح نمی‌سازم امراء و ارکان دولت اتفاق کرده میرزا محمد را که در آن وقت مستوفی الممالک بود وسیله ساخته
عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره همایون اعلی رتق و فتق امور سلطنت و متکفل جمام خلافت و جهانبانی شده
بود آوازه اقتدار و اقتدار او باطراف و اکناف رسیده بود و چون [illegible] در این واقعه هیچ پیش آمد خبر وحشت و دشمن و دور و نزدیک رسیده
و اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار جا بجا منتشر نشود بار سند محقق است که اختلال تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد که نقصان
دولت باشد و صلاح دولت قاهره آنست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد جابجا ولیعهدی
معزز و گرامی گشته باید و از نواب جنت مکان جاه و اختیار و اقتدار او کرده شود که هر کجا آوازه جلوس او منتشر رسد و چون شاهزاده و ملک
اقتدار عالیمقدار اعلی حضرت اعلی شاهی که فرزند ارجمند است در خراسان تشریف دارند مع ذلک امراء آنجا آنحضرت را بسلطنت موسوم
گردانیده و در موکب عالی بتضبط آن ممالک مشغول اند ابوطالب میرزا در موکب همایون حاضر است او را بدین رتبه نامی گرامی گردانند و میرزا
محمد مطالب اجمل این مقدمه را بنوعی معقول آراسته در باطن حقیقت یاب نواب سکندرشان جلوه داده و نواب سکندرشان چون
تمامی امراء و اعیان را بالطبع طالب این مقصد یافت باکراه تمام سر رضا جنبانیده اول خطائی که امرای مذکور را در شاطی امور دولت
اقبال بود این بود که در عاقبت این امر خوض کرده نشد و دیده بصیرت شان از مشاهده انوار دولت و کامرانی حضرت شاهی ظل اللهی [illegible]
یافته بر ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت جهانداری را با شعشعه مهر عالم افروز سلطنت همایون از چراغ بی فروغ دیگری چه روشنی
افزاید و کرم شب تاب در برابر انوار آفتاب فلک سرافرازی سعادت چه پرتو اندازد و چه اظهر من الشمس بود که هرگاه ماهچه خورشید مثال
موکب همایون از مشرق خراسان طلوع نموده ساحت ملک عراق و آذربایجان پرتو ورود اندازد طوائف قزلباش را [illegible]
امری بظهور نرسید و قرار داد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصا مرشد قلیخان که در شهد مقدس بود رکن السلطنه حضرت
بوده در آن ولایت حاکم علی الاطلاق [illegible] آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد [illegible] باشد اراده آمدن
عراق نخواهد کرد و بندگان حضرت اعلی را سرمایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان در نظر او جلوه داده نخواهد گذاشت که از آن ولایت
بممالک دیگر توجه نمایند [illegible] عقاب اوج کمال [illegible] صید خود [illegible] التفات نماید
خودها ماهی خورد [illegible] امرای خود رای [illegible] نواب سکندرشان [illegible] اختیار کرده
بودند در صورت ترتیب جای شاهزاده [illegible] دست اشرف تاج کیرا الابتهاج [illegible] بر سر خود شاهزاده



بر سر او نهاده و کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر بر میان اش بست و خلعت‌های فاخره در دوشانیده و بمرتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانیده و منصور گشته
ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان اعلی بدستور قانون و قاعده در خدمت او بوده باشند و احوال و اسباب
سرکار او تهیه کارخانه نواب میرزا علی گرفت و همگی امراء و اعاظم و اعیان قزلباش که در آن وقت در پایه سریر اعلی بودند و بمیم و قاعده
این دودمان پای بوس کرده تهنیت و مبارکبادی بجا آوردند و احکام باطراف و جوانب و [illegible] رسانیدند و از جلوس شاهزاده
و در آن منزل امام قلیخان و امرای قرامان رخصت یافته باقطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد اردبیل
شدند چون میرزا محمد در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور آورده بود باتفاق قلیخان و امرا قرار گرفت که او را بوزارت دیوان
منسوب گردانیده و زمام جمام دیوانی را بکف کفایت و قبضه درایت او نهند و او مشغول شده بود که در رواج جمام سلطنت و [illegible]
سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا بدین پایه ارجمند اعتلا یافته من حیث الاستقلال متصدی جمام دیوانی گشت و اعتماد الدوله
لقب یافت چون امرای مذکور از سنگ حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند و وضع شی در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود را
بر صلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم بحکم کارپردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود سرانجام داده در تخریب دولت خود
و کمترین مراد ایشان مخالف خواست و از جستجو و زمانه رسید آنچه بایشان رسید و در بیان آن [illegible] که خود قرار گرفته کاردان [illegible]
[illegible] جا بکار سیاق کلام آمده و بموضع خود مبین شده القصه اردوی همایون منازل و مراحل طی کرده بدار الارشاد اردبیل رسیده
و جسد مطهر شاهزاده و سعید شهید را در جنب مرقد آبای عظام مدفون ساختند و آن [illegible] را بمجاورت آن خاک و روح مقدس شان
عالم افلاک سپردند و نواب سکندرشان جهت ترویح روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیاء [illegible]
و اطعام فقرا [illegible] و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ کرده و از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین
آمده و در آن زمستان قشلاق همایون در مقر سلطنت [illegible] واقع شد ذکر احوال امرای عراق و آذربایجان و فارس و کرمان از زمان
واقعه شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان جابجا بتحریر پیوست که بعد از انهدام ترکمانان
و تکلو اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفته در اصفهان نزد مرتضی قلیخان پرناک جمع شده و نواب جهانبانی جهت تالیف قلوب
آن جماعت فی الجمله امر رقم استمالت بمرتضی قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب فرموده [illegible] گردانیده
او و او بکمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورده و چون بری رسید خبر جانسوز محنت اندوز شاهزاده مغفرت نشان و ترتیب
[illegible] ابوطالب میرزا [illegible] اختیار و اقتدار [illegible] قلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسید و جرأت [illegible] از حضرت ایشان نسبت بایل ترکمان نیز
[illegible] شده [illegible] احوال ترکمانان [illegible] قم و ساوه [illegible]
[illegible]
مرتضی قلیخان [illegible] حضرت [illegible] ترکمان [illegible] ولیجانبیک [illegible] ترکمان [illegible] حکومت [illegible]
کرده بودند مرتضی قلیخان از تحریک نمود [illegible] اکثر [illegible]

و والی کاشان خانه بیا گفت و گوی کرده مردم کاشان اول حال تقدم مخالفت پیش آمده جسارت آغاز نهادند با آنکه از خوف مال و جان
باستصواب نوزاد بیگ غلام که داروغه بود و میرزا احمد کلی وزیر با او همدست آغاز نهاده بجهت دفع حضرت مرتضی قلیخان با دو تومن جریده
استدعای حضور او کرده او بصوابدید مرتضی قلیخان بکاشان رفته خود را بلطایف الحیل بکاشان انداخت و داروغه و وزیر [illegible]
حمایتی گرفته در آمدن شهر مضایقه نکرده بودند و او در منزل داروغه مهمان شده جمعی از ترکمانان کینه قدیم با خانه ای کاشانی که از زمان محمدخان ترکمان
او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه اختیار کرده بودند به او جمع شدند و از بیرون شهر نیز روز دیگر جمعی از ملازمان او آمدند و در شهر
قوت خود را از وزیر و داروغه زیاده دیده قصد آن کرد که شهر را از تصرف ایشان انتزاع نموده بجهت خود ضبط نماید جمعی از عمله
و فعلهٔ ایشان را بدست ترکمانان گیرانیده و داروغه را نیز گرفته محبوس ساخت و متعلقات ایشان را بحیطهٔ تصرف در آورده و مردم کاشان
طوعاً و کرهاً متابعت او نموده و جنگ سپاهی لایق نشنیده در اول حال سلوک پسندیده پیش گرفت و مرتضی قلیخان را از پیشکش گرفتن بی بهره
ساخت مرتضی قلیخان اگرچه باین امر راضی نبود بالضرورت دست زجر از او باز داشته با جمعی که مرافقت او اختیار نموده بودند
روانه اصفهان شده و از آنجا چند نفر معتبر از ترکمانان بمشهد مقدس که خدمت بندگان حضرت اعلی و مرتضی قلیخان فرستاده عرض کرد که تا
که نواب شاهزاده مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگ نواب سکندر شان او در رتبه ولیعهدی داشت ما طریق صوفیگری و شیوه
ارادت و اخلاص مرعی داشته با آنحضرت متفق بودیم و با این زمان عالی مخالفت می ورزیدیم الحال که این قضیه پیش آمده حضرت را
ولیعهد و قایم مقام پدر نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید بشرایط اخلاص و غلامی از طریق ترکمانان [illegible]
میرسد [illegible] خان او در حکومت کاشان استقلال یافته نقدینه کلی از متمولین آنجا گرفته رفته رفته جمعی کثیر از طوایف ترکمانان
در خدمت او جمع شده و بجهت نخوت و غرور که در دماغ او جای داشت متصاعد گشته خود را از فرمان ده مستقل آن ملک یافت و عرضه داشتی
مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت که کاشان را از مرتضی قلیخان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که
امرا و ارکان دولت مضایقه ملک کاشان باو ننموده حکم آن ولایت بنام او عز اصدار یابد ارکان دولت قاهره این حرکت را [illegible]
راضی از [illegible] شده و اما امرا از غایت عجب و غرور که داشتند ایجاب [illegible] او را [illegible] رقم ایالت کاشان از دیوان
اعلی باسم خلیلخان شرف صدور یافت و چون [illegible] خان از جانب ایشان [illegible] کس بخراسان نزد مرتضی قلیخان فرستاده [illegible]
عباسی نام نهاده و سر از اطاعت و متابعت ابوطالب میرزا پیچیده چه گرگ یراقان امرا و ارکان دولت را که در کاشان بودند [illegible]
و خانهای ایشان را متصرف شده [illegible] حال او در ذیل دفتر دوم مرقوم قلم [illegible] و اما احوال امرای افشار [illegible] و [illegible] بیگ
قورچی باشی که بعد از [illegible] یزد آمده [illegible] محمد خلیفه افشار داروغه آنجا قلعه یزد را متصرف شده و دست [illegible]
باموال و اسباب [illegible] امرای درگاه نموده بودند بعد از فتح ترکمانان [illegible] نواب جهانبانی و استصواب میرمیران [illegible]
محبوس بود [illegible] حاکم کرمان باتفاق بکتاشخان [illegible] دارالامان کرمان [illegible] یزد آمده بودند چون [illegible]
مذکور [illegible] شدند [illegible]



در بند قلعه [illegible]

و سنگها راز [illegible] نموده داروغه [illegible] دیوان اصلی نصب شده و دیگر ایشان [illegible] ظهور رسانیده بودند و در میان
آوان خبر [illegible] نواب جهانبانی در بیابان رسیده و نیز [illegible] کرمان رفت بکتاشخان نسبت مصاحبت با میرمیران کرده [illegible]
در مقام استقلال در آمده و دست تصرف [illegible] دراز کرده و در [illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] سابق [illegible] در آنجا لوای حکومت برافراشت و بکتاشخان [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] میرمیران بخراسان کس [illegible] حضرت [illegible] اطاعت و انقیاد کرده [illegible]
[illegible] و افشاران [illegible] ذوالقدر فارس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شاهزاده مغفور در حیات بودند [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و اطاعت [illegible] واقع شده [illegible] شاهزاده مغفور [illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible] دارالسلطنه قزوین رسید [illegible]
[illegible] شاهزاده مغفور [illegible] قزوین رسید [illegible] نواب [illegible]
مشرف شد امرا و ارکان دولت [illegible] دارالملک شیراز [illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible] میرزا عبدالله [illegible] میرزا [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] حصول این مطلب [illegible] امرای فارس [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] ذوالقدر [illegible] اسباب [illegible]
در شیراز [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] ولایت فارس [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] ذوالقدر [illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلسله او بوده خصوصاً محمد تقی بیگ که قوم مشارالیه در تربیت یافته او بوده و نزد او همیشه معزز و گرامی و بمنزله فرزندی داشت نسبت بآن
او ... شنیده بغضب آمده و این امر ناپسندیده بود که از مخالفت فی حقیقت ... آمده و جابجا مکافات آن اراده نمود تحقیق آن جباران
غدار یافته چنانچه در دفتر دویم در محل خود بسمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز ... جرات و دلیری کرده ... دولت
پادشاهی و ابوطالب میرزا ایشان خایف و هراسان گشته کس بخراسان بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده ...
عباسیان در آورده و ... وزارت دیوان اعلی باسم میرزا عبدالله ولد میرزا ... و ایالت شیراز باسم ...
اما ... ملاحظه جانب نواب سکندرشان کرده در فارس ... خطبه ... کرده ... جانب ... دارالسلطنت
اصفهان نیز فرمان ... غلام ... سال ... شاهزاده ... حاکم صاحب اختیار ... قلعه ... استحکام ...
حوالی ... ترتیب داده ... قلعه داری ... احتیاج ... داده بود ... هنگام که قضیه ... شاهزاده ...
یافت ... قیخان ... وکیل مطلق ... میرزا محمد ... قیخان ... اصفهان ... بود ... 
... و قرار ... داده ... نیز ... میرزا محمد ... نسبت ... سوی ...
... حضرت ... استحکام قلعه ... حال ... تابع امر و نهی ارکان دولت ابوطالب میرزا
... آذربایجان نیز بعد از قضیه نواب جنت‌مکان ... خود سری ... افتاده ... حکم قزلباش ... پادشاهی شده ...
... خود آورده ... قلعه تبریز ... فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب ... 
اکثر محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت ... احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان ...
افتاده در ... ایام ... بیابان ... سرو سامان ... لطیفه ... نسیم ... 
... حال ... جهان ... حضرت ... شاهی ظل الهی در ممالک عراق ... عاطفت ...
... ملک ایران گستر ... اقبال بی زوال شاهی ... ساعت ملک ایران ...
... و خرمی ... ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب
اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او ... در اول حال که دارالسلطنت قزوین آمده اقامت نمودند ...
... احتمال ... اتفاق ... مخالف ایشان ... 
... قلیخان ... عراق ... نواب کامیاب اشرف ... خراسان ...
... زمستان ... مخالفت ...
و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان ... اتفاق ... 
... احوال ... دولت ایشان ... اسباب دولت ... حضرت شاهی ظل الهی ...
... مرادی ... مطلوب ... میرجعفر قزوینی ... 

دور ... مقصدی قزوین شده ... آورده ... باصفهان فرستاده ... مشارالیه ... و میر ...
... بالعهد ... تنها ... خان فرستاده ...
گذاشته و ... ابوطالب میرزا ... سیاوق ... خرقان ... میر جعفر ...
... و اسمعیل قلیخان و میرزا محمد ...
و حکومت اصفهان ... استقلال تمام ... 
بود ... میرزا محمد ... اسباب سلطنت و پادشاهی ... انتظام ...
... نواب کامیاب شاهی ظل الهی شده ... انتظام امور دولت ... مطلوب ...
... ایشان ... انتقام ... استقلال ... محمدی بیگ ... 
... نواب ... خان ... استقلال ... اسمعیل خان ...
... نواب ... قلیخان ... 
... خلیفه ... قلیخان ... 
... خلیفه ... 
... خلیفه ... 
... ایشان ... استقلال ...
... اسمعیل قلیخان ... خان ... قلیخان
... اسمعیل قلیخان ... 
... خلیفه ... اسمعیل قلیخان ...
... قلیخان ... 
... خان ... اسمعیل قلیخان را
... اسمعیل قلیخان ... خرقان ... استقلال ...
... خراسان ... مشهد مقدس ... 
... مرشد قلیخان ... عراق ... ابوطالب میرزا ... احوال عراق ...
... خرقان ... حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مرشد قلیخان
... نواب ... مشهد مقدس رسیده ...

و جوانب عراق و کرمان و فارس و عراق اخوص آمد و رفت مرشد قلیخان که مردی حاذق کاردان بود و جوهر شناسی از مردم روزگار بود و
صاحب هوش را بعراق فرستاده که اوضاع و دریافت ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امرای عراق را از قرار واقع فهمیده بعرض رساند
که بعد از شعار دولت آنچه صلاح دولت دانند عمل نمایند عاشور آقای مذکور را در این خدمت مأمور ساخته روانه نموده و عرضه داشتی از جانب حضرت
اعلی حضرت والا نمار مشتمل بر پرسش احوال و اظهار اشتیاق نوشته و مرشد قلیخان نیز عرض اخلاص فرستاده و که باعث
حضرات ارکان دولت مشتمل بر جواب و نصایح نوشته مضمون آنکه چون چند حالت که اقتضای اوضاع فلکی واقع شده هر فرقه
امرای عظام عراق و خراسان وحشت بهم رسانیده انواع خصومت ظهور آمده همگی باعث خرابی ملک شد الحال بالاتفاق قزلباش و اتفاق امرا و ارکان
سفیدیان طوایف اعادی دست تطاول بانتهای ملک دراز کرده و اختلال تمام بامور سلطنت و پادشاهی راه یافته الحال چون با [illegible]
با فیض آباده و انجام [illegible] و الیوم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که در مشهد مقدس تشریف دارند و همه را برگزیده فرمان اعلی نافذ است
شده بتقدیر رسیده آثار جهانبانی از ناصیه حال او بتش پیداست منوط بحضرات ارکان دولت آنکه بعد الیوم همه بمخالفت در بار و نمایند
سرانگشت کرمان برآورده و باهم اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ملک بطریق راه
قاهره ... سیعلی که دیگر بعمل آوریم و دوری از میانه قزلباش برآنداریم چون عاشور آقا بقزوین رسید و شمس خان شاملو که بجهت ... بود
پای تخت ... مانده ... و ... و بعد از استماع ... و آمده حضرات خوانین عظام ...
مسطوره اطلاع یافته ... بطریق مستقیم پوشیده داشت و چون اعتمادی بجانب مرشد قلیخان که در خدمت حضرت
اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق بودند نداشتند و علی قلیخان فتح اعلی ... و دیوان اعلی ... و مرتبت ... رسیده و نام حاکم
سلطنت و پادشاهی را بحقیقه اقتدار خود در آورده بود و خود را پادشاه دانسته بوده دیگری را در نظر نمی آورده و حسب که بود دین او و مرشد
قلیخان در یک مکان مکان ندارد صلح خود را منظور داشته تحقیق ... و ... و انکار بلیغ نموده و از جانب نواب ...
شاه چنگی پادشاه که فرزند ارجمند خود سلطان حمزه میرزا ولیعهد و قایم مقام کرده ... و بود ... که متوجه بر ... نمایند
چند وصیت کرده بود که اگر در آن سفر او را قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد و حالا نابر قرار که طوایف قزلباش سلطان
حمزه میرزا نموده و چنانچه وصیت او را منظور داشته که خدمت فرزند ارجمند به امر دیگری را ضمن نمیشوند مرشد قلیخان که ساده ام او را ... و
خراسان با او متفق و همراه شده و ... و جانب امرا و ریش سفیدان و ... و بعد ... فرستاده جمیع امرا و ریش سفید
هر طبقه همراه ... عاشور آقا ... و ... و ... روانه کردند اما سوای علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی خان ... و
و میرزا محمد وزیر ... و اعیان راضی باین معنی نبودند ... همراه ... و ... بجانب ... و ... و ... از ...
رفتن او را ... ایشان ... کرد ... که ... شد ... ولیخان ... نمایند و ... با اصفهان ... و
حمایت فارس و ... ایشان ... حکومت ... نمایند ... 
و القصه حاکم و مرشد قلیخان شاملو ... اسمعیل قلیخان ... بکاشان فرستادند و چون کاشان ... و



بعضی از اهالی اصفهان که در آن روز بودند از فرهاد آقا شکایت داشتند که مصادره و مواخذه ایشان نموده تحقیق شده که از اموال و متعلقات ایشان
و اتباع و اموال او مبلغی کلی گرفته بحصول وصول کرده ... و ... فرهاد آقا را گرفته و اموال و اسباب او را بالجمله ضبط نمودند
و میرزا احمد کفرانی ناظر و وزیر و صاحب اختیار اصفهان شده میرزا هدایت الله ... ناظر مهمات کرده بودند ... اموال
فرهاد آقا تعیین کرده و تا مجادله اتفاق ... اتباع ... مبلغی گرفتند و محصلان شدید فرستادند و ... اصفهان ...
یک که ... اصفهان کرده ... از راه ... کاشان رسیده و ... ایشان
چون از ایشان مأیوس بودند ... شهر احمد ... و ... قلعه داری ... ساخته ... و ... را ... اموال ... و ... که ... آنها
داد و ... و ... ساختند ... که بتقضای العبد یدبر والله یقدر ... میر ... کلک ... میرزا ... فرهاد آقا
سکه و خطبه بنام ... محاصره کرده ... لشکر ... قلعه گیری سعی ... و ... تا کسی ... خندق ... و در این ... خبر ...
جانب اصفهان رسید ... حاکم ... و ... مردمان فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند ... ملا خسرو بیگ نام ... بوده که
... و خبر گرفتاری او را شنیدند و ... قلعه ... و ساختند ... تحصین و قلعه داری قرار داده و تمکین ... امرا ... اموال ... تحصیل
در آن ... و ... اصفهان ... نمودند ... بیگ ... و میرزا احمد که وزیر و صاحب ... بود ... و ... نمایان
حال در جانب ... که ... مشهور است ... از ... مردم ... تعظیم آن ... و ... نمایند
در آنجا ... و ... آورده ... شهر ... کردند ... قلعه ... در دست ... و ... واقع
احوال اهل شهر ... گشته ... بعد ... و ... عاصی ... و عصیان و طغیان ... فرود ...
اگر ... نموده ... علی الخصوص ... اموال و اسباب ... غایت ...
... بیگ ... و میرزا احمد ... مرتضی ممالک اسلام ... و ... فرهاد آقا ... و میرزا احمد
وزیر باهمی فرار نموده ... حال کاشان رسیده حقیقت حالات عرض نمودند حضرات ارکان دولت امت قلی سلطان ... را
از امرا ... شهر اصفهان فرستادند و چون ایشان قدم ... اصفهان نهادند امرا ... که ... خبر ... ایشان شنیده
... اصفهان ... امت قلی سلطان و میرزا ... و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک ... اگر ... خود
حضرات ارکان دولت از وقوع ... کاشان ... قلعه کاشان ... سعی ... کرده چون ... اصفهان
... اسباب ... نمودند ... قتل و جدال واقع شده ...
... شده ... و ... اسمعیل قلیخان ... اصفهان ...
... که ... نمودند ... و ... کس ... قلعه
... و ... ولیخان ... محاصره ... اسمعیل قلیخان ...
... حمایت خود ... و ... جنگ ... و ... مقام ... و ... کاشان ... اسمعیل

قلیچخان حضرت علیقلیخان در باقی شرف شده و او با یوسف نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا مشرف شده خدمتی او بسیار خوب
متعلق شده که چند روز ماه او در فرصت و شنید که در کاشان براق خود را گرفته میرزا که آنجا بود با علی نام دو شوره و آنکه کرده و بعد از قتل
قال بسیار قرار یافت که چون آن دو کوچ نمایند و در آنجا رانگیخته و سپه‌سالار خدمت شاه و حیات و غیره را در کاشان گذارده که در شهر
بود و با شنید و بعد از رفتن او شهر را محافظت نمایند از جانبین آخر شده صلح حسین کس بسیار در وی نمود و چون آن دو کوچ کرده در
اصفهان شده و در ساعتی که میرزا نواب منجم مروی تعیین نموده بود داخل شهر شده و در شهر دولتخانه همایون قرار یافت و مقرر شد که علی قلیچخان در
حوالی دولتخانه فرود آمده و اسمعیل قلیچخان بمحافظت بار رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منزل مناسب نزول کرده غلامان و محافظت
و قلعه داری اصرار نمود و از آنجانب نیز شروع در توپ ریزی و یراق قلعه گیری شده و بعد از چند روز علیقلیخان صلح را گذاشت که با فرداد
و غلامان ترکش و حاضر شدن آمده و ملاقات نمایند با کمال قلعه را از دست ایشان بیرون آورده فردا آن را از منزل خود آورده و زنجیر از گردن
او برداشته و بطریق مخالفت و سلوک نموده خاطر او را با وعده جمیله امیدوار گردانیده و متعهد مهمات او شده کس بقلعه نزد خسرو بیک
که کس متعهد خود را طلبیده و امان داده ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه گشودن امر نموده و در اول خسرو بیک و غلامان اقرار نکرده و با قرار
آقا سلطان در غایت خشونت انکار کرده امر قلعه در نقب رفته بعد از قتل و قال بسیار خاطر از قتل و حیات جمیع نمودند خسرو بیک میرزا
و با قلیچخان و امرا ملاقات نموده ابواب قلعه را مفتوح ساخت و با اندک ملاحظت در مرتبه هم قلعه با تمامی صورت یافت بعد از انجام
قلعه از جانب محمدی قلیچخان و ذوالقدر ساروان میرزا و لشکر سفیدان آمده همراه بنیگ و دو دسته در باب قتل قلیچخان و در نیک جنگ کرده التماس
نمودند که اگر ارکان دولت قاهره از این مقدمات اغماض نموده چند علیقلیخان را با ایالت تبریز منصوب سازند ایشان ترکمان را اطاعت و انقیاد
نموده و در کرفته ایشان در القدر که بعد از فکری و اخلاص منسوب نماز رضا خاطر نواب سکندر شان شده و ترکمانان محلی مدتی بدین اعلی در محل
ساختند و الحق در آن وقت مقتضی عقل اجابت ملتمس ایشان بود و تحقیق بود که از این معامله اغماض و اختلاف کلی در دولت ایشان رسد میرزا محمد
این فرومی آنرا تذکرشده و ایالت تبریز از شاه وردی خلیفه ذوالقدر حاکم و اسباب حمد کرده بود و آمده بود با امر خود را کار او سلطان حسین بیگ
سلطان ولد ضیاخان داده هر چند در پیشرفت ایشان غایب شدیدی گشت اما همگی باعث آن شد که چند علیقلیخان و ذوالقدران از تخلف امر او
شعار عهد بی گری ایشان خاطرها مشوش شده و دیگران نیز که از ارکان دولت ابوطالب میرزا اختلاف در زمره و در موافقت مدعای ایشان سلوک کرده بودند
قطع امید از ایشان طبع کرده و از ایشان رسیده ترشیده و در خیال سلطنت علیقلیخان و اسمعیل قلیچخان غبار خاطری میان آمده چند روزی حسین
کدورت و نزاع بوده از آن نزاع اگرچه علیقلیخان و ذوالقدر و دیوان شاه و علی خلیفه هر دو از شاه جنت مکان صاحب علیقلی خان و ترتیب
یافته بود و الحاصل کم در زمان شاه جنت مکان بجهت اوضاع و حشمت او با اختصاص یافته بود و در این هنگام که علیقلیخان صاحب اقتدار
مختار السلطنه شده بود توقع داشت که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان با جداد او تعلق داشت با جداد او بیشتر بالیه تفویض یابد و
این منصب خود را علی قلیچخان نیز برضا جنب تعلیق او و هم رضا از خلیفه خان و شاهرخ خان که یکی از والد بمنصب مهرداری سرافراز کی
داشت هر کدام را این مرتبه و جمعی از طایفه ذوالقدر که ترتیب یافته شاه و ترکمان بودند بجانب خلیفه خان ولد او را ترجیح داده داد و از همگی





زده با اسمعیل قلیچخان و بعضی دیگر بدو از مقام حمایت مشارالیه در آمده و علی قلیچخان از این حمایت نامهربانی آمده در حصول مدعای خود اصرار نمود
و از همگی باعث کدورت شده و با فساد حسام اصفهان میان جانبین بکمال دشمنی آمده و طوایف قزلباش دو گروه شده جمعی بر سر اسمعیل قلیچخان و جمعی
بر سر علیقلیخان مجتمع نموده هر روز در شهر اصفهان سپه‌آرائی کرده و از یکدیگر خایف و هراسان بوده از همگی باعث برهم خوردگی شهر
ملک شده و هرج و مرج بهم رسید و ملک و سپاهیان شهر و احوال عجزه و مساکین نیز اذیت دانی اقتدالی پیدا نمود و در تمامی قزلباش تردد در کوچه و بازار
گشت و دو و دکاکین بسته و گشته داد و ستد از سواق برطرف شده ابواب معامله و مراوده مسدود گردیده علیقلیخان کلی جانب مصلحت
در ملکات ارکان دولت در ملک ستم برقرار آمده و چشم او را باب جالات شده و رعایای بیچاره در سبب تحصیلدار شده گرفتار بودند چون برسیبیل
درست هر کس بر آنچه می افتاد بغلظت نفس از رعیت تجاوز میکرد محصلان اصفهان بغایت مختل شده در این اثنا خبر رسید که عبدالله خان
ازبک بعزم تسخیر خراسان به هرات آمده شهر را محاصره کرده و علیقلیخان شاملو حاکم هرات قلعه را مسدود کرده و بقلعه داری مشغول است
مرشد قلیچخان حضرت اعلی از مشهد بیرون آورده و اراده و جهت آمدن عراق دارد و چون از خراسان آمده بعراق کمتر واقع شده خبر گیج
میرسید و تحقیق نمود کار او مرشد قلیچخان در بیرون آمدن مشهد مقدس از خوف عبدالله خان اوزبک بعراق دارد فی الجمله این خبر باعث آن شد که اسمعیل
جانبین آمده نیازمندی خود را بر نظام اصلاحی کرده و علیقلیخان از مصلحت مهرداری علیقلی سلطان گذرانیده و حصول این معارف الوقت دیگر بحوال گذرانیده
اما خواتین از ملاقات یکدیگر حفظ و احتیاط بجای آورده و ملاقات شاملو و اسمعیل قلیچخان از آنکه از مشهد در منزل علی قلیچخان رود و آمدن علیقلیخان
بمنزل او دشوار تر بود که دشت میسر نبود بعد از آنکه بسیار میرزا محمد وزیر با اسمعیل قلیچخان قرار داد که در آمدن سبقت نمود
منزل علیقلیخان قرار داده که رفته رفع غبار خاطر او پرداخته و در روز نیکو ساعت ایشان ملاقات واقع شد امرا و لشکر عظیم از جانب اسمعیل قلی
خان در کمال شکوه و اقتدار بر جنیبه آمده از آنجانب نیز چند فوج از نیزه داران و سپه و توپ و دجاجان که هنگامی بسیار از اطراف و جوانب استاده
مجلسی در کمال عظمت و حماست ترتیب داده چون اسمعیل قلیچخان بر درخانه او رسیده این اوضاع مشاهده نموده تحیر کرده با خسرو و تا رفیق در هم
پیش آمده با چند نفر از وزیران و امرا و ریش سفیدان شاملو و ساير اویماقات که با او بودند داخل خانه علیقلیخان شده سایر لشکر با ز از دخول
منع آمد اسمعیل قلیچخان در آن مشاهده نموده با چند نفری از اعیان مجلس علیقلیخان در آمده میان جانبین ملاقات واقع شده با یکدیگر
آشتی کردند و هنوز میان ایشان الفت تمام نشده بود که خبر فوت علیقلیخان مرتضی قلیچخان بر ترکمان و آمدن مرشد قلیچخان از مشهد
بعراق متواتر شده رای علی قلیچخان بر این قرار گرفت که با جمعی از امرا و اتباع خود که قریب پنج هزار کس میشدند استعجال نموده با یلغای ری که بر قول
او مقرر بود رفته از آنجا بجوار و سمنان رود تا در خار و سمنان حفظ نمایند که اگر اهل عراق هوای استقبال موکب شاهی داشته باشند استقبال
نتوانند نمود و چون مردم خراسان بسیار کم اند قدرت آمدن عراق نتوانند کرد و اسمعیل قلیچخان در موکب همایون نواب سکندر شان و ابوطالب
میرزا در دارالسلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون استقرار داشته باشند چون خواهان مشارالیه او با این اراده و مانع آمده گفتند که چون
اعتمادی بجانب اسمعیل قلیچخان نیست باد شاه و پادشاهزاده را با او بیرون و خود از خانه دوری کردن از عقل دور است و کلامی
حفظ آن و نشد که نباد او مرشد قلیچخان با سپهسالار لشکر از فرار رود و ذوالقدر که از زنده و کرمان و غیر از کرمان نزد او در سپاه آمده خود را داخل

نام نهاده ارزانی داشته بود به اصفهان آمده در آنجا توقف نموده راه اولیای دولت می‌شمرد و چند روزی در این فکر و اندیشه بسر برده چون اراده ازلی
سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان به صواب مقرون نگشت عبدالله بیگ و دیگر کسان که توجه موکب
جهانگشای را از اصفهان متوقع گشته رایات به جانب دار السلطنه قزوین و [illegible] دست جور و تعدی گشوده و [illegible]
اصفهان اکثر [illegible] ابواب مصادره و مواخذه مفتوح گردانیده و شهر و ملک از نظام نسق افتاده خلایق را پناه و آرامی نمانده بود بعد از
[illegible] خان رکنخان ولد حیدر سلطان [illegible] اصفهان نصب نموده خان توجه [illegible] معطوف
گردانیده و علیقلیخان ذوالقدر حاکم قم را [illegible] فرستاده [illegible] بر سر جای که مقرر شده حاضر گردد و از تقدیرات الهی [illegible]
ظهور دولت شاهی محمدی [illegible] ابوطالب میرزا [illegible] عارضه [illegible]
بجهة بیماری او [illegible] جوار اصفهان توقف واقع شده در آن اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشد قلیخان [illegible] تحقیق
انجامیده [illegible] کوچ کرده [illegible] از طریق [illegible] کاشان [illegible] روانه شدند ذکر احوال خراسان
و توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی به عراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران و مآل حال ابوطالب میرزا سابقاً مرقوم کلک بیان
گشت که در سالی که [illegible] علیقلیخان [illegible] حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس [illegible] واقع شده [illegible] هرات منهزم گشته حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی که [illegible] مرشد قلیخان [illegible] سلطنت و اقبال سرافراز [illegible]
کنان عالم غیب [illegible] مرشد قلیخان افتاده و علیقلیخان [illegible] حال هرات آمده چون
سرمایه جمعیت از دست داده [illegible] مرشد قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود به مقتضای الغریق
یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار [illegible] عبدالله
خان ازبک [illegible] فرستاده طرح آشنایی انداخته [illegible]
[illegible]
عبدالله خان [illegible]
در خاطرش [illegible] جانب خراسان مصمم گشت [illegible] اسباب یورش خراسان [illegible]
[illegible] علیقلیخان فرستاده و پیغام داده که او
قبل از این [illegible]
ملک خراسان [illegible] موکب [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible] ماوراءالنهر و ترکستان [illegible]
[illegible]



[illegible]
[illegible]
هرات [illegible] خراسان [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] عراق [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
عراق [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان [illegible] اصفهان [illegible]
خان [illegible] مشهد مقدس [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible]
همایون شاهی ظل اللهی [illegible] مرتضی قلیخان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] کاشان [illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] عراق [illegible] ابوطالب میرزا [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] همایون شاهی [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] عراق [illegible]
[illegible] همایون [illegible] عراق [illegible]

[illegible]

احمد خان بجهت آنکه صورت مزیت وشاه وردی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر حاکم همدان که او نیز از جمله ابوطالب میرزائیان و تربیت
کرده علی قلیخان شیخ اوغلی و همراه استاجلو و شتراوه او بود فوت شد از توقع مقتضیات مزاج و غرضیت راه همدان در خاطرش رسوخ یافته بر رای
کاه دو شتراوه بانت و دولت شاهی برین عزم و این تصمیم یافت از آنجا که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده در مشهد مقدس سعی موفور نموده و چند روز
صرف تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نموده و خاطر از جانب قلعه مشهد مقدس جمع کرده با هفده و هشت هزار نفر از غازیان و دو شتراوه جانب سبزوار
در روضه مقدس مطهر حضرت امام رضا و اولیس استمداد همت نموده با حشو و الطاف الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس بیرون آمده
و از قرب بیرون سبزوار پستاد کرده و در هیچ منزل و مکان توقف جایز نداشته و چون به همدان رسیدند برادران و پسران مرتضی قلیخان و دیگران
ترکمانان که در آنجا بودند مکرر منکاری بر میان جان بسته موافقت موکب جهانگیر شاهی اختیار نمودند و از آنجا کس بجانب ذوالقدران همدان
فرستاده احمد سلطان را که وکیل شاه وردی سلطان تاتی اوغلی بود بعد از فوت او بصوابدید ریش سفیدان حاکم ایشان شده بود با طاعت
و انقیاد دولت موفور شمار الیه صلاح دید موافقت و آنکس باستقبال موکب جهانگیر فرستاده ابواب قلعه همدان را گشاده تنگ تر و دولت
بروی اولیای دولت قاهره گشوده و خود با سپاه و عزت و عزت مشرف گشته منظور نظر شفقت و الطاف شاهانه گردید و از آنجا بدار السلطنه قزوین
کس فرستاده و تو حمیش خان و اهالی قزوین را باستقبال موکب عالی دلالت نموده و قور خمسان و آقا اسمعیل قلیخان و ریش سفیدان شاملو
را که در قزوین بودند سیما عباس علی سلطان و لله جوشان سلطان و اهالی و اعیان قزوین را جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت
نمود را او اسمعیل قلیخان راضی باطاعت و متابعت نبودند اما عوام الناس هجوم نموده قدوم همایون لزوم شاهی اظهار شادی و خرمی
بی اندازه کرده و شعار عباسیان پیش گرفته همگی در مقام اطاعت و انقیاد در آمده ابواب مخالفت مسدود کردانیدند و در جنگهای او
اقبال جوق جوق باستقبال موکب همایون شتافتند حسین قلی سلطان برادر علیقلیخان شیخ اوغلی که از جانب برادر حاکم ری بود از آوازه توجه
موکب مقدس و هجوم خلایق هراسیده مجال توقف نیافت و اکثر اعمال و اثقال خود را گذاشته جریده بجانب قلعه الموت که حاکمیت معتمد
میرزا او در آنجا بود متوجه شد و مرشد قلیخان در رکاب مقدس حضرت اعلی بی مانع و منازعی راه قزوین پیش گرفته و در ساعت
سعد داخل شهر شده در دولتخانه همایون نزول نموده و آن بسیند آرای بزم شاهنشاهی در مقر سلطنت آبا و اجداد قرار گرفته قدم بر سریر
جهانبانی نهاده و زبان حال همایون بانتقال گویا گشت · این شاه کامیاب که دوران بکام اوست سلطان بعالم گردون غلام اوست · خورشید
زان مسند جهان شده مدار کامد زمانه تنگ که دولت بنام اوست · و مرشد قلیخان در دولتخانه همایون را بفر قدوم شاه جمجاه و ملایک سپاه آراسته
وکالت دیوان اعلی را بر حیث اولی باستقلال پیش گرفت و از اطراف و جوانب ریش سفیدان طوایف قزلباش درگاه جهانپناه آمدن آغاز نهادند
تهنیت قدوم همایون لزوم بجای می آوردند و کارکنان و دیوانیان را احضار نموده و از نساء اوری تقرب بین آمده بشرف پای بوس مشرف گشت
مرشد قلیخان چون بر احوال مهم و امرای ابوطالب میرزا خوف ناک بود و لحظه ازفکر و تدبیر کار ایشان غافل نبوده در هر کار حزم و احتیاط مرعی
میداشت و امرا را لکتار را جمع نموده با مهر طیب خان استاجلو برادر خود فرستاده که در هر منزل و هر صوفیان که در سر راه و اطراف نشسته
بوده از آن راه خبر دار باشند اما چون علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و امرای عظام ابوطالب میرزا از موکب جهانگیر نشان و اوضاع ابیه



از جرمه دقاقان گذشته بحوالی قم رسیده خبر فرود موکب همایون عالی بالی شیخ اوغلی بدینیان رسیده نزول تمام بحال ایشان افتاده ... و گر علیقلیخان
علی قلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستاده شده و از آمدن تا قاصد در بزاده در وقت قلعه قم در آمده سد و حافظ اقتدار حفاظت ... بجانب
علیقلیخان از تنهیبی خاندان استاجلو شده با تفاق اسمعیل قلیخان که در آن بجانب بغداد مترقب شده نیز مقصود علیا و خلیل ابدالی العطوف
انداره و جدا شده بعضی آمده و کس نزد او فرستادند که سیاهی تو آمدیم شمار از جوانب و فرستاده که حالا بتو و مر و ما را آمدن مانع شده و هوای جانب
کری و دو سر دار سرداران اختیار مرتبت ایشان تا لا و اولین گشته بار و دو آمده تا توقف خیرات و تکوت و غرور در دو فایق ایشان نهیب بودند که کاف
مطلب خود را مصلحت آنکه خاطر ایشان صورت نمی بود و مرشد قلیخان و مردم خراسان بار سیده و دو موقعی و در طرف ایشان بوده و از آن نو زالکی نمود
خوابی غفلت بیدار شده و بفکر خود افتادند و چون از دوال قسم ساوه رسیده تعجیل نموده و سلطان حسن بیگ ارده ولک خان کوچ در قزوین درشته بود
شروع در رفتن کرده خوانین عظام مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلیخان را تعین کردند که بتشویق در مراد بوده و همه بیس خفت
ره ولی و عمارت تا نیداین مخالفت باعث شده و زحمت مردم گشته تهیه احوال و اثقال خود را افزود شده بودند و ما غیر معلوم هیچ شده کار بجای
رسید که مرشد قلی سلطان از ضبط قلعه تا کجا گشته و اعیان قزلباش بره بانده و مکاره رو داشته خاطر ایشان اما که و در کار خانه کوچ آنکه مرد در آن نو چنان عظام
و عامه خاصه شریفه و غیر ذلک در دار السلطنه قزوین آمده هر کدام را نیز ایشان کرده و مخالف روی داد هم تجربه تعامل و جدال خواهند شد محال
که مرشد قلی خان و اتباع او دست تعرض بکار خانه کوچ مردم از دو دراز نمایند بجهت رفع این وهم در رفتن قزوین شتاب نکرده چون
امرا دانستند که محاربه و مجادله میان این دو گروه و گروه ملعبت قزلباش است ملاحظه کری و مرحمت اندیشه دیگر نمودند و منع دنگ علی قلیخان
خاطر جمعی از اسمعیل قلیخان نداشت با یکدیگر از روی وفاق و دوستی حرف نمیگفتند و هر تدبیری که علیقلیخان میکرد اسمعیل قلیخان از آن رضا
نمی نمود و مدعای علیقلیخان این بود که چون در این وقت اختلاف در میانه لشکر قزلباش عراق بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند
ایشان با این حال بجز راه بیابان و سنوات حضرت اعلی شاهی مقاومت نمی توانند کرد و با وشاه و شاهزاده خود را بدار الامان کس فرستاده و بر کسی آن
ایشان اختیار کنند ارباب و بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمایند مردم عراق از رود بار ایشان در همدان اگر عاقبت اندیشی کرده و از
رفتن قزوین جهد و جواهند و در شب و چون مرشد قلیخان و اتباع او که از خراسان آمده اند بی دست و بر ایشان ما نند و ما قزوین بمانیم
همراه و ابراهیم رفته مردم از ایشان روی گشته رهبر جمعیت خواهند کرد و حالا چه روزی خط حال خود نموده و مقتضای کار اسمعیل حیلی ... بهیچ
جواز با شب گذشتن ... خود را بگوشه گذشته منتظر باشیم که ببینیم بر آیند چه صورت خواهد نموده اسمعیل قلیخان رد این قول نموده میگفت که ما
که الیوم در ری رود و آنچه هم خانه کوچ در قزوین و بالطبع برفتن قزوین رهبر اهل و عیال خود راغب اند و هر گاه کوچ بجانب همدان واقع شود
یک کس را بر ما نخواهند و با لکلیه نابود و ضایع میشویم اول آنست که بجانب قزوین رویم مرشد قلیخان خود یک کس بیش نیست اگر موافق رضای ما
سلوک نماید فبها و الا قوت و قدرت ما و لشکر عراق از خراسانیان بیشتر است او را دفع نموده هر کدام از شاه و شاهزاده را که اراده داشته باشیم
سلطنت و ولیعهدی اختیار نمائیم علیقلیخان میگفت که هر گاه بقزوین رفته خان اختیار خود را بدیگری دهیم مرشد قلیخان هم ...
مرتع و در اختیار بود دیگر بوقت نیاید و اول آنست که از یکدیگر جدا شده و باهم نا پیچیم که گفت شعبه ما ... به اتفاق و همه ... خواهند

دست ارنو در دنبشتم

ایلغار

از دست داده بودند و سعی داشتند که با یکدیگر یکدل و یکجهت بوده و از زوال احوال ایشان بر همه کس ظاهر شد و از نمودن تجنبه و واسطة الناس آ
تعیین مرتبت کرده و مرتب حسبی از خود مردم شناس و اعیان قزلباش فرار نمیوده و سعی میکرده که در اداء ... اشرف و علاقه
مرشد قلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند مجملا چون خبر رفتن قزوین اندیشه دیگر خواستند نمود و قرار دادند که کل امرا و وزرا و یساولان و
اعیان قزلباش که در اردو بودند و معظم ایشان جانب دارند کرده در شدند اول علیقلیخان و امراء استاجلو دوم اسمعیل قلیخان و اتباع او و الکس خان
مهردار و امراء ذو القدر را در خان برپا که و علیقلیخان شاملو و امت قلی سلطان گنگرلو و اسمعیل قلیخان و مرشد قلی سلطان برادر او و شاه
قلی سلطان خلیفه که حاکم شیراز شده بود و احمد سلطان ... و محمد بیگی سلطان طالش و شاه وردی خلیفه ایناللو و اسمعیل سلطان آل ...
و لهاسپ قلی سلطان و الله قلیخان و حمزه سلطان فتحلو و حسن بیگ قورچی شمشیر و حسین بیگ ... و شاه قلی خلفاء روملو و ایناق بابا
یوزباشیان و ریش سفیدان و ریاقات جمع شده عهد و سوگند و پیمان آورده ند که با یکدیگر دوست بوده از صلاح و صواب دید یکدیگر تجاوز
ننمایند و در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام دفع یکی از ایشان شود همگی اتفاق نموده در دفع آنکس بکوشند تا ... امرا و اعیان
قزلباش در خانه میرزا محمد وزیر جمع شده و کلام الله در میان آورده و بنوعی که ... تحریر یافت با یکدیگر قسم خوردند و هنوز ...
نیافته بود که از اتباع علیقلیخان اول محمد بیگی سلطان طالش و الله قلی سلطان گنگرلو فرار نموده به خدمت او نموده رفته و طائفه ...
اکثر او فرار نموده به خانه علیقلیخان ... ثابت قدم ... اسمعیل قلیخان ...
و القصه ... علیقلیخان از صلاح او ... مرشد قلیخان ... معلوم است ...
شاملو و استاجلو اهتمام قدیم است و ... دولت یکی از اعاظم امرای شاملو ...
طائفه و یکی از مخلصان دولت ... علیقلیخان حاکم هرات و ...
خان با ... دشمن دوست ... از ... محبت و دوستی ... و وکالت
ریش سفیدی علیقلیخان ... تعظیم ... بر ... خواهم کرد و
علیقلیخان ... وکالت و ریش سفیدی ایناق ... خاطر ...
... انواع ... ظهور آورده ... 
امیر خان ... اسمعیل قلیخان ... قزوین ... علیقلیخان ...
هر چند با اسمعیل قلیخان گفت که مرشد قلیخان ... اعتماد ...
باید ... صاحب ... دست ...
از ... اسمعیل قلیخان ... قزوین ... 
صاحب ... مرشد قلیخان ملاقات نموده ...
رضا و صلاح ... قرار ... احمد بیگ ...



از جانب علیقلیخان و احمد بیگ ... از طرف اسمعیل قلیخان در رفتن قزوین ... و ایشان رفته به مرشد قلیخان ... 
با ایشان گفت و گو کرده ... خاطر ... 
بود ... رفتن قزوین ... 
شاملو و میر سید حسین مجتهد و احمد بیگ ... مرشد قلیخان ...
... قزلباش ... 
دولت ... قزلباش ... خراسان ...
... 
... نقصان ... دولت ... عبد الله خان ...
... دولت ... قزلباش ...
... خراسان ... حضرت ...
... حضرت ... دولت ...
... اتفاق ... دولت ...
مقام وفاق و اتفاق ... مرشد قلیخان ...
... علیقلیخان ... اسمعیل قلیخان ... حضرت ... اسمعیل قلیخان ...
... مرشد قلیخان ... علیقلیخان ... مرشد قلیخان ...
... مرشد قلیخان ... 
... اسمعیل قلیخان ...
... مرشد قلیخان ...
... مرشد قلیخان ...
... علی سلطان و میر سید حسین مجتهد ... حضرت
... مرشد قلیخان ... دولت ...
... 
... مرشد قلیخان ... حضرت ... مرشد قلیخان ...
... مرشد قلیخان ملاقات ... علیقلیخان ...
... مقام ... اتفاق ...

لشکر عراق و تزلزل احوال امرا و بی اتفاقی ایشان با یکدیگر مسموع مرشد قلیخان گردید خوف کلی از وقوع محاربه فیمابین داشت از این گشت و همی
چنین زرگ که با این آسانی تصور نکرده بود چه نه شاه مرحوم امرا و ارباب منصب و ایشان بجانب اجتماعی آمده و در وقت ملاقات عذری انگیخته
و شب در این اندیشه بود که ملک محبت انگیز و انگیزه بجهت هر یک از امرا افروخته فرود آمده و تا ممکن باشد بجانب اجتماعی با علیقلیخان
و اسمعیل قلیخان و محمدی ساره و سوانح ملاقات نکنند و تا جائیکه توانند از رفع ایشان پرداخته خود را از تفرقه ایشان فارغ گرداند و چون میرزا
حسین مجتهد و عباس علی سلطان و احمد بیک ایشیک آقاسی بوده بوده آمدن محمدی ساره و سوانح و احوال امرا بالاجالی اخبار نمودند مرشد قلیخان
بر سر ساعت را جائی کرده محمدی ساره و سوانح را متفرق نمود که در خانه محمد شریف بیک چاوشلو و قورچی و دیگران فرود آورده که چون ساعت خوب
شود با او ملاقات نمایند و ارقام مهر حاوی با اسم هر یک از امرا و سرداران نموده فرستاد که منتظر رفاقت دیگری نشده شرف ملاقات
دریابند و محمدی ساره و سوانح از شنیدن این اوضاع تعرض نموده که میانه مرشد قلیخان و ایشان انتظام ممکن نیست لهذا دوری
نواب سکندرشان بعد از رفتن محمدی ساره و سوانح تفرقه تمام دست داده و طبقات قزلباش از بزرگ و کوچک معتقد باو روی اخلاص آوردند
و جماعتی از شرع و در رفتن کرده حتی محمد بیک بهادر شاهی که از خانه با اراده به دنبال رفته و خود طالب خانه کرده با چاپی باید که شاه میرزا و دانسته شده بود
در آنجا مانند از حضرت علی بود از آن سو بعد از آنکه از آن کوچ کرده و به نظر آمده از میرزا خواران و جلوداران و ملازمان پناه بودند
خانه و بود که محمد نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا و جلو گشته و از اول صف سوار بیک شرفت داده و چنین نقل نمود که منجمان و علما
کسی در خدمت ابوطالب میرزا تا ماند بود و امرا عظام که همه بر ودوشخانه همایون جمع شده و وقت سواری شاه و شاهزاده دیگر تا هنوز
در این کوچ مرد دو شخانه ماند و امرا نیز از یکدیگر خائف گشته در آن کوچ با هم ملاقات نکرده تا آنکه میرزا کرده که محمدی بیک با ایشان
رسید و آمدن بی اختیار شده شب در موضع میرزا که حادثه قزلباش شرف فرود آمده و هر یک از امرا نموده که بی اطلاع دیگری شهر رفته
و دیدن مرشد قلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چون اسمعیل قلیخان لشکر و اعوان و انصار بیشتر داشت و علیقلیخان از او خائف بود و اول
علیقلیخان با بیجاب گذشته بی اطلاع اسمعیل قلیخان اتفاق احمد سلطان استاجلو و قنبر بیک کوزی و محمدی که با او بودند و با شهر
رفتند و همچنین اسمعیل قلیخان همین راه را برگزیده با اتفاق شاه وردی خلیفه اینانلو و حسین بیک قورچی شمشیر او به اتاق خود و رضا قلی بیک
آقاسی و ملک بیک اینانلو و جمعی از مردم شاملو که با او بودند و بعد از ایشان سوار شده متوجه شهر شدند و میرزا محمد وزیر کل و میرزا لطفی کرمانی
بوده با پسر میرزا محمد وزیر که مستحق الممالک بود و نفرت تا آنکه با علیقلیخان و اسمعیل قلیخان فکری دیگر داشته باشند و با ایشان
تا شب و حضور آمدن آنچون کلان روز داری و سحت و دست داری قابل ایشان کرده و طرف دیگر رفتند و جانب از راه خبر متفرقه
روانه شهر شده و منزل قورخمس خان رفته در جانب و در آن روز دوشخانه رفته که وسیله او با مرشد قلیخان ملاقات نماید بجهت اتفاق
تا آنکه ذکر شده دو دو شخانه قزوین که جمع شده بودند ع در هر کنگره ای همین داغ سستی بود ع و در آنجا از آمدن بی احکام یکدیگر
مطلع شده مرشد قلیخان که در شب دوشخانه را استحکام داده بود و مردم اتفاقی خراسان سپرده و چون از آمدن ایشان خبر یافت
متفکر گردید که اینها را با یک ملازم و دولت خانه در آورد و جای مردم برد رفت و هنگام که جایز او خود رفته صباح دو شخانه آیند تا جان

و مستحقان در کاه و دوشخانه را گشوده حضرت خواقین در مقعد آمده و در آن گذشته لشکر باز از دخول منع آمده مرشد قلیخان کس
فرستاد که چون حضرات اخلاص و صوفیگری در نهاد ایشان بود چه نیز نزول خود روند مگر دوشخانه آمده طریق صوفیگری آنست که اول سجده و بعد بوسیدن
مشرف شوند الحال نواب اشرف بخواب رفته اند امشب در دوشخانه آسایش نمایند که صباح سجده و اشرف مشرف شوند و ایشان را جا داده
کرده با هم در دوشخانه و میدان اسب خود برده بودند و بجانب جمعی الحال بدست ایشان مأمور شده امرا و اشنا که گرفتار شدند و ملاقات ایشان
با مرشد قلیخان دست نخواهد داد و چون صباح شد جارچیان آمده شمشیر و آلت حربه ایشان همراه داشته از ایشان گرفته و علامت جمیع آن قدیم
شد اما و در آن روز نواب سکندرشان چون امرا از رفتن خواقین حالی ایشان اطلاع یافته هر کدام با مردم خود و شهر آمده و منازل خود
رفته فرود آمدند و مرشد قلیخان و قورخمس خان را با میرزا شاه ولی وزیر خود و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال نواب سکندرشان
فرستاد که آنحضرت را با ابوطالب میرزا بشهر آورند و ایشان بشهر آمده نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا که در عقب نشسته بودند کجاوه
الهی بوده سوار کرده و بشهر آوردند و چون به دوشخانه تشریف آوردند نواب کامیاب شرف استقبال پدر بزرگوار کرده و بعد ملاقات دو دو
مشرف شد پدر او را در آغوش مهربانی کشیده و دست پدر را بوسیده و گرفته بحرم سرای مقدس درآمدند نواب سکندرشان که از وقایع
روزگار و امور جهانداری دلگیر گشته گوشه فراغت و عافیت طلبیده از ملاقات فرزند ارجمند اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را از تکلف
و پادشاهی خلع نموده فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج و باج پادشاهی آراسته و در زبان خواص و عوام لشکر عراق که تا غایت اسم
عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در جانب مخدرات سرادق و سلطنت که عمه ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صبیه
شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندرشان بودند با جاریه شاهزاده با شهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات نواب
دریافتند و مرشد قلیخان که نیروی دولت روزافزون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و شمشان قوی دست و این آسانی بدست در آورده بود
فکر دفع ایشان افتاده در تقصیر اسمعیل قلیخان آمد که چند نفر از طایفه شاملو داشت و قورخمس خان از ریش سفیدان شاملو وعده داده و اول
با خود متفق ساخته قتل ایشان را با علاقه صاحب شمرده روز دیگر ایوان چهل ستون را آراسته تمامی امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت
شاهی ظل اللهی با جاریه و والده ماجده بر مسند شاهی را بفر طلعت همایون رفعت آسمانی بخشیده و در جمیع امرا و اعیان قزلباش که در پایه سریر اعلی
صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند خواقین ابوطالب میرزا نیز خواهش برادر سعید شهید سلطان حمزه میرزا خوانده نمود و تکلفا
و صوفیان و ریش سفیدان خطاب کرده طلب قصاص فرمودند و جمیع طوایف قزلباش بنا بر صوفیگری تصدیق قول همایون کرده و تیغ
تنگ انتقام را بپای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و هواخواهان این دولت ایشان را در همانجا بقصاص رسانیدند و چون ایشان
حسب الامر از آنجا جانب آمده و انستند که حال چه مسلک کرده با ایوان بیرون رسیدند از اطراف و جوانب شمشیر با در ایشان نهاده
چنانچه که علیقلیخان کشته بود و اول اسمعیل قلیخان را پاره پاره کرده و بعد از آن علیقلیخان را آورده و از همان ضرب شمشیر ساختند و محمدی بیک
ساره و سوانح را نیز از خانه محمد شریف بیک آورده با یاران هم عنان شد احمد سلطان آسایش قلی که احتمال گشتن داشت و خود را نجات داد و در میان شهر
پنهان کرده بود کشیده و کسی از همین کرده بسبب گشته شد و رضا قلی بیک اینانلو نیز که خدا او را در روی دو اک باشماقی او در میر محب قتل شاه و داد

منفور شده بود گشته و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمده تقصیر جرایم امراء و وزراء و ارباب مناصب معفو و مغفور گشته بجریده
ترخان قرار یافت و باسم هر یک فراخور حال مبلغی بر سبیل ترخان قسمت شده بمحصلان سپردند که وجوهات رسانند و آن مبلغ بموجب [illegible] و انعام
حاجی که از خراسان همراه آمده و کمال پریشانی داشت تقسیم رفت خاتمه بحمد الله والمنه که صحیفه اول از تاریخ عالم آرای عباسی رقم اختتام
پذیرفته سوانح عجیبه غریبه ابتدای ولادت با سعادت آنحضرت تا زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی نوعی که دانست و توانست بر صحیفه بیان
نگاشت اکنون وقت آنست که جواد تیزگام خرام قلم در مضمار سخن سرائی جلوه در آورده شروع در تسوید صحیفه دوم نماید و بیان جلوس
همایون شهریار عالی همم و شرح احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای زمان دولت ابد مقرونش از زمان [illegible] گشته در قلم است که مبادی
احوال آنحضرت را در صحیفه دوم که قضایای زمان پادشاهی است سال بسال نگاشته کلک شیرین مقال گرداند تا بر مستعدان [illegible]
عالم و عالمیان [illegible] کرده که در سال آنحضرت را تا به [illegible] مستقل و نیروی بخت مساعدت اختر فرخ فال اقبال چه فتوحات روی داده و چه
گونه زمانه ابواب ترقی بر روی اولیای دولتش گشاده و بچه طریق مهام انام را بحسن تدبیر و رای صایب انتظام و انتظام بخشیده تا
سلاطین کشورگشای و ارباب رای و تدبیر چون بنظر دقت [illegible] و دیباچه دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیده اش را دستور العمل خود سازند و متمنی
از ارباب ذکا و فطنت آنست که در حین مطالعه در هر جا نظر [illegible] اندازند بعین عنایت و الطاف و دیده
مروت و انصاف در نگرند و در مقام اصلاح در آمده بمقتضای این کلام که ع زبان خورده بر گیر
نگیرند و حسب یاد و مددکار باشند که بتوفیق الله تعالی صورت آرزوی گردد
هر بار که خیال رقم ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صحیفه بیان چهره
گشاید که صحیفه دوم بروفق مدعا رقم انجام پذیرد
تا عروس شبستان عافیت را بدان

خسرو ممالک فتوحات [illegible]
و [illegible] دست داده
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والسلام علی من اتبع الهدی

تم

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفه دوم از تاریخ عالم‌آرای عباسی عنوان صحیفه سلطنت و عالم‌آرایی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشورگشایی شهریاران
گردون اقتدار که بموجب الملک و الدین توامان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند و طرازندگان مبانی عدل و
احسان و مشیدان بنیاد رافت و امتنان شفقت عالمیان زینت و زیب جهان و کیان این گروه والاشکوه اند و از درگاه احدیت مامور بامر ان الله
یامر بالعدل والاحسان دانسته این شیوه ستوده را پیش نهاد همت عالی نهمت در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند و فقیران و ضعیفان را ملتجی نیکی
در فضای مکان اعلی رسیده به دولت جاودانی و عزت دو جهانی فایز گردیده اند و ارباب تحقیق دیده وران عالم تمیز و مرفقی که نظر بصیرت
بمشاهده مصنوعات کارخانه خلقت گشوده اند صاحبان این شأن کامله و درویشان این کیفیت شاه را که از عظام صفات کمال احدیت است
بموجب خطاب جلال ارتباب السلطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند **نظم** عدل کن زانکه
در ولایت دل ؛ در پیغمبری زند عادل ؛ پس جهانرا بنور عدل آراست ؛ آسمان و زمین بعدل بپاست ؛ بحمدالله والمنه که ذات کامل الصفات
عالم‌آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضاقدرت قدر توامان خسرو کامکار کامبخش که مراد از عنوان صحیفه خلافت
و عالم‌آرایی آرایش ایوان معدلت و کشورگشایی زینت افزای سریر جهانداری آراینده دیهیم عدالت گستری فرمانروای جهان خرد و
دانش که گوهر دریای آفرینش سلطان جهان بالش دولت و کامکاری زیب تاج و اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخر الزمان علیه
ما خواص حضرت شاه مردان کرار و فر معدلت و مکارم اعتقادی خود را کلب آستان ولایت نشان آنحضرت میداند **نظم** ورد التاج ...
اقبال ؛ شاه جم قضیه اجلال ؛ خسرو آل نبی عرش اساس ؛ خسرو عهد شاه دین عباس ؛ اعنی الله تعالی لوای دولته و خلافته بمن شیمه
ستوده موصول و باطن فیض موطنش بدین شیوه گزیده معطوف و مجبولست و حرم اسرار ایوان رفیع الارکان رنگ تعلق ... و تنها ...



سلطنت و پادشاهی ممالک فسیح المسالک ایران که خلاصه ربع مسکون و بهترین مواضع جهانبانیست از زمره شاهزادگان این دودمان صفوت نشان
بنام نامی آنحضرت و حال نتیجه ارجمند کارنامه زینت یافته و منشور این موهبت عظمی بخامه تقدیر سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بنابر آنکه ممالک
بهشت آباد و ارم نهاد ایران که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم است از تطاول حوادث زمان پژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار
از سموم هموم بی طراوت شده بود از ابتسام صبح اقبال و اهتزاز نسیم عنایت ذو الجلال و زوال کوکب قتال بهترین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه
و نکهت بی اندازه یافته اتصاف نضارت حرمی از سر گرفت و چنانکه در صحیفه اول این اوراق کلک شکسته ملک بیان گردید صبح سلطنت روزافزون و شب تیره
خلاف آنحضرت و زاویه موکب مسعود رنگ دار الخلود گردانیده اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت
بودند از نایره قهر قهرمان زمان سوخته دامنگیر گرفتند و آنحضرت بعنایت واهب منایح تفویض واله عالیشان لی بایع و خار غم برکنده
فرمانروایی ایران و تخت فیروزبخت آبا و اجداد عالیمکان بکف زد و جمیع طوایف قزلباش که سرگروه انام او گشته بحضرت و ولی النعمی بوده
گرامی آن گوهر دریای سلطنت و پادشاهی را گزین و معارج اعلای آسمانی و همین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده
آثار بشارت و شادکامی بمجهر ظهور آورده و غلغله بشارت و مبارکباد از میان طوایف انسان بگوش جهانیان افتاده فرزند اخوه و دنیا بیم و التقیب
سکه و آرایش یافت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده و الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خطوب از اطراف
و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباه آورده و پیشکش و نثار بار معمول شده و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا بوده **نظم** شاه ملک و
دولت بکام تو باد ؛ فلک بهره و بخت رام تو باد ؛ مبارکباد و برتو تاج شاهان ؛ که برتخت زیبنده تخت گاهان ؛ برآرای اورنگ فرماندهی ؛ که هستی سزاوار شاهنشهی
؛ تو از نیابت روبروی کار ؛ قضا با تو و ازو قدر یار تو باید ؛ بمهر سپهر و صد سال تو ؛ بود گیتی فروز اقبال تو ؛ ماتی بیفرخنده و جهان
را اورنگ شاهی صد و شصت سال ؛ تاریخ جلوس میمنت مانوس آنحضرت را مستعدان عراق ظل الله یافته اند و این دو رباعی بر وجه نظر لطیف در رشته
نظم کشیده **نظم** گرد برسر شهنشاهی ؛ چون جلوس آن شه جاوید کامد ؛ بود چون سایه خدای جهان ؛ سایه اند غیب بنهاد است ؛ سال تاریخ دل
طلب بگرو ؛ تاجی ملک زد که ظل الله ؛ و همچنین عباس بهادرخان نیز تاریخ جلوس همایون شده و از لطایف حالات این دو رقم
مقرر است **نظم** برتخت خاقانی زد چو تکیه شه ایران ؛ تاریخ جلوس شه عباس بهادر خان ؛ بعضی مروج مذهب یافته و این دو رباعی
دو آورده **ع** تاریخ عز مروج مذهب یافت ؛ ظل الله عباس بهادر خان هم امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور حضرت صاحب
متصل بوده انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و ابدالدهر خاطر فیض ناظرش از انقلاب حوادث روزگار مصون و وجه بهار دولتش نافت
خزانی مرماد و ساکنان مسالک معموره دولتخواهان جمیع گردون منش که با دلی بیرحم ارادت و بی پایگی این آستان رفیع
درگاه و فدایی عقیدت و خدمت گذاری ورود روش جان دارند بتخصیص صاحب سعادت سعید که در خدمت این خدیو زمان مختص و الدی
وزارت دیوان معلی و صرفه دیباچه اقبال بنام نامی و القاب سامی آن سعادت مند توشیح و تزیین و عهد صحیفه اول باوصاف
ممنون است از زلال روشن مندی عاطفت و امتنان و ثمره سعادت و فرو بیض معدلت و احسان آن سلطان سلطان نشان بهره مند
بوده به خاطر آفتاب اشراق آنحضرت و آفاق کامیاب عزت و عافیت باشند اما بعد راقم این مقالات و محرر این حالات که ... گلکن

علامات با خوض اندیشه دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق و یاری حضرت باری عز اسمه شرح وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان و
نشان و شطری از حالات اجداد کرام عالی مقام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که شهریاران عالم مستغنی اند و قضایای زمان ولادت با سعادتش
بالخصوص احوال خیر مآل بر سبیل اجمال تا این سال که سنه تنگوزئیل مطابق نهصد و نود و شش هجری است در جلد اول بعبارات منشیانه و مقالات
مترسلانه بطریق موجز بی تکلفانه تسوید نموده باتمام رسانید همچنانکه در صحیفه اول اشارتی بآن رفت اگر عمر امان یابد و فرصتی دست داد مسوده دیگر
ما که مملو از حکایات است بعبارات شریفه و استعارات لطیفه در سلک تحریر کشیده و بمقام عرض درآورده تا که در وقت کتابت بی تقید
بزبان قلم جریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست اندازه تسوید نظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بلیغ نظران صاحب سلیقه و مستعدان عالی فطرت
گردد اکنون بنابر وعده سابقه اراده چنان است که درین صحیفه که یک قرن سعادت اقتران است قضایای زمان سلطنت ایران آنحضرت
که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تنگوزئیل خلافت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار گردد اما چون اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ
سنه هجری که مبداء آن معروف اهل عرب و غره ماه محرم است منظور دارد اکثر اهل عجم نمی فهمیدند زیرا که درمیانه اتراک و اهل عجم مبداء سال نوروز سلطانی
که اول بهار عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیگر میشود یکسال است و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ که از ابتدای
استعداد و بجهت وقایع عظیمه روزگار در سلک انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق
سنه لاحق است بی مکرر است بنابرین چون در نظر حقیر مفهوم است که این نسخه عالم آرا از خواص مشکلات عربی و عجمی بوده عام و خاص بسنه
نظر از آن اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم تر است قرار داده که هم مستخبران احوال را نوعی افزاید و هم بر سالکان مسالک جاده
روشن گردد که در عهد خلافت این یگانه دوران در هر سال بمقتضای تاریخی داده و بتوفیق حضرت ذوالجلال بسعی این شهریار
و فیروزی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگرچه در دو سه سال اول دولت ظهور آنحضرت
در ضعف و اقبال بود و بعضی مکروهات که در لوح قضا ثبت شده بود بظهور آمده بتوفیق ایزد منان دوام پذیر شده ابواب سعادت
و اقبال بروی اولیای دولت بی زوال گشاده و بیمن همت عالی و فیروزی همت والا رفع مکاره گردیده و ساحت مملکت از رشحات
سحاب الطاف الهی و حسن نیت و اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت فی الواقع بی شایبه تکلف و سخن پردازی اگر بدیده بصیرت مشاهده
شود کارنامه آثار این تاییدات حضرت آفریدگار که از سلاطین پیشین و بستر الفحل پادشاهان عالی شان است اکنون در سر
خوبی که خامه وقایع نگار قبل ازین تحریرات رونوشت می نگارد که چون مرشد قلیخان خاطر از امر عراق جمع نموده بر سر مملکت استقلال تکیه زد
و کالت زده و قطع و فصل مهمات و دولت پیش گرفت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بحسب استحکام و اقتدار سلطنت و صلاح دو
دست تصرف او را در انتظام امور جهانداری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می افزود و در اوایل حال در دولتخانه مبارک
بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانه همایون آمده حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوان رای و صلاح او فیصل
می یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منزل بر پنجاه خانه مصیبت مکان که در جنب دولتخانه و بقیشین یافت و از امرای
اطراف و لیلیان خان حاکم کرمان و ولیخان ولد علی بیک قورچی باشی افشار و امرای ذوالقدر و علیخان ذوالقدر و میرزا سلمان و میرزا علی قلی سلطان

میرزا عبدالله ولد



نواده شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهردار و قاسم بیگ و میر حمزه خان حالش ... از نزدیکان باد بالا بیرون سلطنت بمصیر رسیده و بشرف پابوس مشرف شده
و منصب قورچی باشیگری بولیخان قرار یافته مهرداری بعلیقلی سلطان ذوالقدر مقرر گشت و ایالت شیراز بمهدی قلیخان تعلق گرفت و
حسن بیک ولد بوداق بمنصب خلفای خلفا و منصب وزارت دیوان اعلی بمیرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وزیر مقرر شده و قاسم خان ولد و
حافظ ... میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد کوبین به مرشد قلیخان بوده بمنصب حق خدمت در دولتخانه داشت تعلق وزیر خدمت وزارت از
میرزا شاه ولی تمشیت شده و ولایت و کلانتری اصفهان که شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و عباد زاده ابوطالب میرزا تعلق داشت بمرشد قلیخان
تعلق گرفت و این اول بی ادبی و خطای بود که از رو و ابنای قسیم سلیمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته قورخمسان شاهو تکلو است تمام
منسوب گشت و بسیار باعث بی خوبی گردید مرشد قلیخان انقضای گرو امرای عظام تقسیم نموده از هر یک قزلباش اهل داوطلبی که اصلشان
قشون و لشکریست گرفت که در سفر خراسان حاضر باشند و قوای ایل که اول بار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده
با لشکر که در عراق و خراسان در حرکت آمد با لشکر ... مراسم و محمد خان ... عبدالله خان ...
محصوران هرات را از تضییق محاصره خلاصی دهند ذکر حادثات تنگوزئیل سال اول جلوس میمنت مانوس همایون مطابق سنه نهصد و ...
و نود و شش هجری و بیان قضیه که در اوایل این سال میانه امرا روی داده و ظهور آثار عظمت امر تحقیق رسیده چون حضرت شاهی ظل اللهی از سفر
٩٩٦
خراسان در دارالسلطنه هرات در طهماسقلیان ... خاطر نشستند و بنابر قاعده اطبا ... ایشان بوده ... مرشد قلیخان بجهة
در صحیفه اول رقم نگارش یافته ... واقع شده و هم جاریه بجانب آنحضرت ... مرشد قلیخان در آمده ... تقدیم تشریف آورده ... 
قلیخان و در میانه ایشان بوده که ... خاطر خطیر ... صلاح دولت ... داده بود و در وقت که ... فیروز ... 
جلوس نموده مرشد قلیخان بایکدیگر ... بایوان کیوان رسانیده شوکت و اقتدارش ... امرای عظام ... خان ...
و ارباب ... که ... مرشد قلیخان ... 
شاملو ... در ... حصه ... شاملو ... میرزا محمد ولد میرزا ...
که منصب وزارت دیوان اعلی آمده ... تحصیل ... و بعد ... قلیخان حاکم شیراز و ... قورچی باشی و ... سلطان و
مهردار ... خان ... با ... مرشد قلیخان ... 
و چون مرتضی اعظم میرزا محمد امین ولد میر ... که از اعاظم سادات عالیشان بود و از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود
قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال آمده اصحاب ... قرار داده ... از جانب ... گرفته ... 
اگر ... که ... خبر داشته ... مرشد قلیخان آمده ... مرشد قلیخان ...
مجموع ... امرا ... حضرت اعلی شاهی ... امرای ... قورچی باشی جمیع
شده چون واقف گشتند که مرشد قلیخان ... از دولتخانه ... بدولتخانه ...
در میانه سواری استقبال میرزا محمد امین ... ایشان ... جانب ... که لشکر بچه

ایشان از دخول باغ آمده هجوم نموده تمکین ننموده بودند [illegible] از دولتخانه در آمده [illegible] بایوان چهل ستون در آمدند
و اتفاق ایشان این بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و ساعت آنحضرت [illegible] دفع مرشد قلیخان بآسانی خواهند کرد حضرت
اعلی هر چند که از اطوار مرشد قلیخان [illegible] استقلال [illegible] داشتند [illegible] جانب مرشد قلیخان نموده بود
و سید خان [illegible] مذکور [illegible] مشورت و قرابت [illegible] مرتبه امارت و بزرگی [illegible] طریق سلوک [illegible]
دانسته از میان بر داشتن اولی و اهم دانستند زیرا که [illegible] دفع این جماعت [illegible] حضرت اعلی از در آمد
بایوان چهل ستون واقف شده کس نزد ایشان بایوان چهل ستون فرستادند که مطلب شما ازین هجوم و ازدحام چیست باعث این شورش
و غوغا کیست ایشان [illegible] کرده [illegible] نموده [illegible] حصول مطلب خود را [illegible]
نموده جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمدیم که اگر خان [illegible] استقبال [illegible] اتفاق باستقبال رویم
والا از خدمت اشرف رخصت ایشان داده [illegible] از خدمت اشرف [illegible] ایشان [illegible]
و بعضی بازگشته بعد از استقبال [illegible] باغ سعادت آباد رفته [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
کار بر وی [illegible] مخالف [illegible] لشکر مشغول شدند [illegible] اول حال [illegible]
مجملا چون خبر جمعیت و شورش و غوغای ایشان در باغ [illegible] اشرف و مرشد قلیخان رسید قورچی خان شاملو را نزد ایشان فرستاده
گرد کرد که سبب این شورش [illegible] ایشان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
حضرت [illegible] صورت [illegible] حضرت اعلی [illegible]
اگر حرف [illegible] مرشد قلیخان و دیگری [illegible]
کرده [illegible] در میانه قزلباش [illegible] موجب عصیان و طغیان [illegible]
و سودای دیگر در سر داشته [illegible] دفع ایشان [illegible] جمعیت ایشان [illegible] شاهی
سیون کرده [illegible] مبارک شاه [illegible] قزلباش کرده [illegible]
و میدان اسب [illegible] جمعیت ایشان متفرق و پراکندگی روی آورده و ایشان از حصول مقصود مایوس گشته قورچی خان [illegible]
خود طلب نموده [illegible] اشرف [illegible] نواب کامیاب اشرف کمال رضا
داریم [illegible] مرشد قلیخان [illegible] منصبی عالی از مناصب دیوان [illegible]
آن منصب [illegible] استقلال [illegible]
بندگان حضرت اعلی [illegible] دولت قاهره [illegible] قورچی خان [illegible]
و ازین طرف که ایشان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
و سید [illegible] قورچی خان [illegible] باغ سعادت آباد [illegible]



او رفته و شب در آنجا بوده قورچیخان [illegible] حضرت شاهی [illegible] جمع آمده بودند [illegible]
[illegible] طریق [illegible] و ثوابت و سیار [illegible] فلک [illegible]
تیغ [illegible] متفرق [illegible] قورچیخان [illegible] و مهدیقلی خان ذوالقدر حاکم شیراز [illegible] باتفاق
خود و امرا در خدمت اشرف [illegible] شروع [illegible] عرض کردند که مرشد قلیخان [illegible] اشرف [illegible]
ممالک [illegible] داده [illegible] اشرف [illegible] مرشد قلیخان [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] بندگان اشرف [illegible] شاه طهماسب [illegible] در عموم [illegible] دیوان کرده و امرا
عظام [illegible] مناصب دیوان [illegible] و صلاح [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] عظام [illegible] ارکان دولت [illegible]
بندگان اشرف [illegible] نواب [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] حضرت [illegible] آیات شیراز [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
یعقوب بیگ ولد ابراهیم خان ذوالقدر [illegible] شاه طهماسب [illegible] حاکم شیراز [illegible]
قلیخان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] ولد شاه [illegible] خان [illegible] ذوالقدر [illegible]
شاه [illegible] میرزایان [illegible]
[illegible] مهرداری [illegible] سرفراز [illegible] قورچی خان [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] خان [illegible]
ابوالمعصوم خان [illegible] خان [illegible] شاهی سیون سوار شده
[illegible] قورچیخان [illegible] ایشان متفرق شده [illegible]
در کمال [illegible] سوار شده [illegible]
لشکر ظفر اثر با ایشان رسیده [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] امیر اصلان خان [illegible]
خان که نواب کامیاب اشرف [illegible]

او بعد از ایامی که در قلعه بودند و بشفاعت و التماس ایشان حاکم کرمان که عمزاده وی بود نجات یافته امیر اصلان تقبل سید میرزا
عبدالله پسر میرزا اصلان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شده بهمراهی ایشان ترخان قرار یافت و درین روز میرزا شاه
ولی بمرتبه وزارت اعظم سرافراز گشته باعتماد الدوله ملقب یافت و نسبی او میرزا ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور ماضی
منصب صدارت سرافراز شده و صدارت مهر اشرف بمیرزا بیگ متعلق شد بعد ازین قضایا مرشد قلیخان سر بایوان کیوان رسانیده حسن
الاستقلال بمسند وکالت دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و نواب کامیاب اشرف را الکیف دامادی کرده از
شاهزادگان و خانات کرد این دودمان صبیه سلطان مصطفی میرزا که تا غایت بکابین احدی در نیامده بود و صبیه سلطان حسین میرزا ولد بهرام
میرزا که در حباله نواب غفران پناه شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود بحباله نواب همایون اختیار نموده آن دو در برج اعتلای آسمان سلطنت
با مشتری اوج سعادت مقترن شدند در میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس پادشاهانه آراسته شد شاهزادها عروسی کرده و خلایق بعیش
طرب گذرانیدند و در شب سیوم ماه بود و زفاف واقع شده حرم محترم سرای مقدس بوجود شریف آن دو همایون طلعت آرایش یافت
حال امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ باجل طبیعی فوت شد و ایالت آن ولایت بمحمد خان ولد خلیل خان بن شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیگلربیگی قراباغ بود مفوض گشت ذکر وقایع سیچقان ئیل ترکی که سال دویم جلوس همایون است مطابق سنه
سبع و تسعین و تسعمایه هجری و شرح استیلای ازبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علیقلی خان و استیصال طایفه شاملو چون زمستان جهان را
رسید و نوروز عالم افروز فیروزی و مبارکی روی داد نظم باد بهاری چو طرب انگیز شد روی چو گلزار امیز شد از اثر آن گوهر سرشت بچمن عرصه گیتی
جو باغ بهشت نظم باتین عرصه جهان که غارت زدگان لشکر دی بودند از آسیب حوادث اطمینان یافته باعزازات برگ و نوا زینت و خرمی از سر
گرفته و شاه جهان بیامین که مرکب اختصار در بود و نه بکلوه گری در آمده و بچمه افزای خلایق گشته مرشد قلیخان تهیه اسباب یورش خراسان پیش
نمود روز و اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمودند و نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا از پیچ عجت و ارتنش اول حال ابتداء اقلیم
که طالب میرزا نیز در آنجا بود و فرمان شد که نامعاودت سفر خراسان در آن قلعه باشند و ثانی الحال بجهة تردد بکیلان بودن
منصب بنده هنید و ورامین ری که و سلامت عرفت و منازل مرغوب دارد مسکن ایشان قرار یافته یکی از معتبران طایفه استاجلو که محل اعتماد بود
بمحافظت قلعه و خدمت ایشان تعیین گشت و مرشد قلیخان اگرچه همه روزه حرف یساق خراسان و استخلاص قلعه هرات در میان داشت
اما چون از عمل قلیخان شاملو حاکم هرات خایف بود و توجه خاطر اشرف را بامداد و معاونت او مانع آمدن میدانست و او نیز به وکیل و رکن السلطنه گشته
از وانتقام کشته در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا اگر مساعده و اهمال از حد اعتدال گذرانیده محصوران قلعه هرات از فقدان آذوقه و عفونت
هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بی تاب و توان گشته و قدرت مقاومت و قوت قلعه داری نداشته و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی
گشتند آن بلده فاخره و مدینه معاذ ان افتاد شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلیخان مایوس گشته
کمر همت بتسخیر قلعه هرات بست و طایفه اوزبک محاصره و اقامت نموده قلعه را مرکز وار در میان گرفتند علیقلی خان و طایفه شاملو مردانه پای
ثبات و قرار استوار داشته لوازم قلعه داری بر وجهی که همه روزه از جانبین محاربه و مقاتله واقع میشد بتقدیم میرسانیدند و تا مدت دو ماه



عزیمت تیر و تفنگ بنام اوزبک که تا حال که توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکین آنحضرت بر سریر خلافت موروثی ایران سمت
طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلیخان بنابر جهادی که فیمابین واقع شده بود از امداد مرشد قلیخان مایوس بود اما بمحض غیرت و خلوص
عقیدت و غلو عشق مخدومی حقوق چندین ساله این دولت عظما تمکین و مقدور ایشان بود کوشش نموده تا قلعه را از دست ندهند و تا یک قدم بر خاک زیرتوانند نهاد
و چند مرتبه بیرون آمده هجوم نموده و تجلدی در آمدند و محصوران مردانه مبادرت نموده جهادی از نهاده آن نامی را زنگانک انداختند
اگرچه مدت محاصره با امتداد کشیده و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید از فقدان آذوقه و کثرت ناستانی و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم
رسید و بیشتر افواج مردمان و خواص و عوام و لشکریان گردیده هر روز خلقی کثیر از کرسنگی و تا جنگ را عدم می نمودند و درین حین اختلال تمام با احوال محصوران را بهم
رسید و مردم از بیصاعتی و عاجز گشته و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا جماعت میره بخرزی که سالها نمک پرورده این دولت بودند جرائم نکه کرده
از برج و بارو که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرون گریختند و خبر مختل شدن سرانجام قلعه و عجز و اضطرار بقیه السیف و عدم قوت
و قدرت ایشان را بجائی که بود بعبدالله خان خاطر نشان کرده و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علیقلی خان او را
بیک زده و بار و بهست فی خود را که با وی نسبت قرابت داشت و چند نفر از معتمدان خود را بیرون فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه
نموده قرار دهد که بجماعت قزلباش راه دهند که دست از جنگ بازداشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول
امنیت منشای مطلبش بوده بخوف تحریک علما میر راضی نشده با آنکه نظم دراین شاهان در رسم کیان چه نام آوران ای هنر از دیار
و در پیچ عهد و زمان کشتن ایمان معمول نبوده و هیچ یک از کشورگشایان والا شکوه مرتکب این گناه نگشته مرحوم شده و اندیشه عبدالله خان
بر آن امر شنیع اقدام نموده و فرستاده را باز داد و روزی توپ نهاده و بجانب قلعه انداخت و آتش جهاد در خرمن حیات محاصره گان زد و فی الحقیقه
اسباب ناموس خود را سوخت فی الجمله چون علیقلی خان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند و ابواب خلاص را بسته و دیدند قلعه در آخر
روز قریب بمرد و مانده و دیگر یاران لشکر و خودخواه مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر برج از نگهبانان خالی مانده بود و بیماری همه
وقت است که علیقلیخان از برج خود بیرون رفته بود و اکثر قزلباش از استیلای جوع بجانبهای خود رفته بودند شخصی از برج فریاد میزد که این برج
از نگهبانان خالیست جمعی از بهادران اوزبک که همت مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده و بدرستی آن بالا رفته و چند کس بالا
کشیده و جمعی مرد و سر برج اختیار کردند علیقلیخان و لشکر قزلباش از جمعی غافل بودند ناگاه آواز گریه از برج و بارو برآمد و اوزبکیه شهر پیچیده
و از جانب سرا کمی و عدم قدرت احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخت و دست از محافظت برج و باره کشیده و بکمال اضطرار بی
اختیار خود را بحصار اختیارالدین که در میان شهر واقع شده و از مستحدثات ملوک غور است رسانیدند و شهر هرات بدست اوزبکیه در آمده دست قتل
و غارت و نهب و شمع شوم یافته آتش جهاد و خونریزی مشتعل گشت گروهی انبوه از اتراک علیقلیخان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیارالدین
پناه جسته بودند روز دیگر بکمال پریشانی و اضطرار سر برده و چون آذوقه در حصار نبود و میران کار خود گشته عبدالله خان چون خبری از احوال
حصاریان نگو نداشت و تصور نمود که محصوران تا غایت جمعی قلیل اند و آذوقه بسیار دارند و زنکه اتفاق آن از کسی بیاید خواهند کرد و معامله
با ایشان با امتداد خواهد کشید و بمبالغه محمد باقی اتالیق و میرقلباباکوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه بعلی قلیخان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده و اوزبک با

وتمنات خود را هنگیش نماید و در امر خصمی مبادرت نمایند که با طبقه قزلباش به هر طرف که خواهد برود و چشم داشته بودند که آمده و مدار کورنش نماید جلیقلیخان
و اتباع او اگرچه اعتمادی بسخن عبد الله خان و شهباز و محمد خان لیقه او نداشتند اما از فقدان آذوقه قدم بیرون آمدن چاره ندیدند و بمضمون عفا عن بی
کردگار داده روز نسیم بیرون آمده با تفاق امرا عبد الله خان متوجه کراس وکشته و اوزبکیه ارگ را متصرف در آمده عبد المؤمن خان
پسر عبد الله خان با برادر خود دیانت بهادر و پدر علی اختلاف امرا آمده بودند در الفقد این جمیع از سادات و اولاد وزیر که اکثر برادر و پسر و اقوام
ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند و به ترکیب بوده که از طبقه قزلباشیه انتقام کشند در وقتی که جلیقلیخان و مردم
او بحوالی خانه عبد الله خان رسیدند امرای اوزبکیه گفتند که با شمشیر و یراق بخدمت پادشاه رفتن خوب نیست شمشیر و ادای زنهار ایشان گشوده
در آن اثنا یک دو نفر اوزبک شمشیر کشیده قزلباشیه چون سلاح نداشتند اجمال کرده بیم برآمده و دانسته گرحال حیث کمر سادات بر زبان آورده
مجموع بیرون آمده ضرب شمشیر رسیدند و حمله عبد الله خان همواره وقوع احتمال حکم بقتل عموم قزلباش نموده و اوزبکیه بمبالغه در قتل
غارت نمودند گرسبیاری از مردم با وجود آنکه مذهب ایشان ماورای قزلباش گشته شدند و جمعی از طایفه شاملو و غیره و نکمه
باسیری گرفتند و بماوراء النهر فرستادند خواجه سلطان شاهرخ با عقبه رسیده در قتل و غارت آن یقین و تشکیک نمودند و قیقه ابوعلی
نامی که کشته شد و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر بیابان داده کسی از آن جماعت نافت و قبل از آن طبقه که در مشهد مقدس
بوده شیعه بیرون آمده و خلف خلیل بیار بیدو و برهنه پای سر بصحرا نهاده و ادراری نموده و جمعه کار با شکنجه گشتن و در آن ملک رواج داشت
هر کس که عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال برفض منسوب ساخته و جاهلان از آن رواج که آن بنده و قاضی مشهدی را مذهب حنفی بی حکم
بحرق و قتل آن بیچاره مینمود و هر کس که آن انگشت توالی بود بقتل میرسید و از نکات گرفتار شده همچو خبر که در خانه او محبوس بود باجال بزنج دعا و تو به
با آنکه عبد الله خان حکومت آنجا را به امیر قلی بابا کوکلتاش که از اعیان ترکمان و مرد فاضل صاحب طبیعت بود و حق خدمت قدیم در خدمت عبد الله
خان داشت و حسن اعتماد او که زینت امارت را بمنصب عالی صدارت مشهد مقدس تفویض نموده و مشار الیه شیوه ملک و رعیت پروری و بخش
گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود نمود و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار خلایق ممنوع ساخته با تمام مراعات بجا آورده به جبت
فی الجمله استقامتی در آن ملک پدید آمد القصه عبد الله خان بعد از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس منعطف نموده کمر عزیمت بسته بود
خواست که حیات را بی و حسن همیشه گرفته و داده بود در حال از شهر سالکان آن انبیه مرتفعه و رفیع نمایند و بکای عبد الله خان ابواب لطف و شفا
مفتوح ساخته تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدیدست که از اوطان بعید افتاده و در تسخیر قلعه هرات
مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس کردند با استعداد قلعه داری و مردم آن ولایت قیاس است و قلعه محکم
روضه مقدسه حضرت امام جن و الانس در قلعه داری زیادت از مردم هرات سعی و کوشش خواهند نمود که مبادا توقف بسیار روی نماید
می باید کرد و لشکر پایان زحمت بسیار خواهند کشید و صلح و رنگ پادشاه مارستم سلطنت و بادشاهی موروثی کمی باقی بالعموم نیستند و قزلباشیه
تحت همایون بیرون آمده متوجه خراسان است و اگر در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم در این ولایت نهند معلوم نیست که حال او زبکیه
در این حال لشکر خراسان کشیده با نیت آب مقاومت لشکر جاب قزلباش توانند آورد و اولی آنست که درین حال بسعادت کوچ فرموده



آن چنگ

ابو المعز سید ... قلعه گرم



متوجه تسخیر سلطنت کردند و ما را محبت و صفه و صلاح آمیز اکبر بادشاه در خراسان باشد ایشان تیز راه صلح و دولت خود دانند تمکن
و الا احتیاج منصب بزرگ عالی نیست هر کس را امری او زبکیه و دو نفر شد ملکت را بسپرده دارد خود نشسته عبد الله خان این سخنان
معقول افتاده آوازه توجه موکب همایون بایوی رسید و بعد از آنکه از صلح در مراجعت و در آنکه محاصره مشهد نموده و تعظیم پیشکش
قناعت کرده و طبل ارتحال فرو کوفته متوجه جانب سرخس شد و چون بپای قلعه سرخس رسیدند در حوالی شهر فرود آمده و میرزا حسین خان که آنجا
که والی میرزا حسین سلطان فیروز جنگ است واز زمان شاه جنت مکان در سلک امرای عظام خراسان منسلک و در این عهد حاکم سرخس بود
شهر و قلعه سرخس را بناخته لوازم حفظ و حراست مرعی داشت و مقابله اوزبک و محاربات که فیما بین روی داد ضایع شده با آخره تحفه
ارسال نموده و عید کرده و جنگ را در باقی گذاشته عبد الله خان بمجرد پیشکش قناعت کرده و طبل رحیل کوفت بعد از رفتن او امرای قزلباش تا توقی
در تصرف داشته و ازعوریان و ملکان مرغاب بتصرف او زبکیه در آمده میرزقلی با حاکم و فرمانروا گشت و در ایامی که عبد الله خان در مشهد مقدس
مقدس بود او زبکیه چنانچه عادت ایشانست مذهب غارت و خرابی ممکنت قیام داشته صلحا و اتقیای مشهد مقدس جواهر نفیسه و خطوط اکثر بیرون
فرستادند و نگذاشته که آنچه بوسیله دست بخرابی بازدارند متعرض مصحف ها که اکثر بخط ائمه معصومین رضی الله عنهم بود و سر معاش جمعی کثیر از علما بود و
مقدس است نگرفتند علما و فضلای او زبکیه در جواب مرقومه که توقع بالتقایای مشهد مقدس فرستاده بودند و مولانا محمد ملک سمرقندی در جواب این مکتوب
صورت مرده و مکتوب بی زیاده و نقصان درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و دانش از مطالعه آن بهره ور گردند و حسن و قبح عقاید ایشان
در حق لطیفان ظهور نماید **نامه که علمای ماوراء النهر در جواب بعضی از فضلای مشهد مقدس نوشته اند** پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که بعضی
از احوال و نفوس که اینکه گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله دادی که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و محل بطریق حج
سلف و ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم نموده باشند جایز نیست اما وقتی که تکلم باین کلمه طیبه نموده مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه علما
اتقیا را بالکلیه مهجور کردانیده و اطفاء طریقه شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله
تعالی علیهم که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام ظل ربانی امام بابا امر حضرت ملک علام قلع و قمع اشرار اعلاء الدین حق واجب و لازم
و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران علیه الله علاء الدوله کند بالاتفاق و اجماع علما واجب و فرض
حضرت رسالت پناه و اصحاب کبار است با وجود استطاعت و قدرت تعالی باید چگونه از عهده جواب و سوال ملک متعال یوم لا تجزی نفس
عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون کما یه کریمه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و غیره ثابت شده تواند بیرون آمد
در هر حال که مقتضای عقل رفته و آیات و احادیث و امل نامه ظاهر میگردد که جاهلی که شرف شرف صحبت حضرت رسالت مشرف گشته لاحق
و خدمت را مرعی داشته با امداد و اعلاء کلمه حق بکفار در رکاب آنحضرت متفقه نموده باشند خالی از ثواب نقصان و مستحق عنایت خواهد
بود خصوصا آنانکه بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند
اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین از جمله آنها و مصاحبت و محالفت آن سرور مشهور و مکرمند
و صدیق اکبر حضرت علیم و کلام قدیم صاحب خوانده و کافی اول اذا یقول لصاحبه لا تحزن و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی

السلام

یوتی جمیع اقوال و افعال آنحضرت موجب ثبات وحی است و آنحضرت کمال تعظیم و توقیر و احترام ایشان می‌داشته‌اند و در توصیف ایشان
احادیث کثیره وارد شده پس هرگاه کمال ایشان در کمال گمراهی و عقده‌ای وقت حقیقت حکم قرآن و نسبت کنند به نقص ببرد و راه حق و اعمال
جهل و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنحضرت باشند و بنا بر فرموده حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
که شرف محبوبیت سبحان و خود غفران رسیده‌اند و ایضاً شجاعت و اهتمام حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه در اعلای حق
مشهور تر است که بر کسی پوشیده باشد و از آنجناب در زمان مجاهدت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت و مبایعت کرده و پس
درین جماعت که اثبات نقص تا آن حضرت میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص به آنجناب لازم می‌آید و ایضاً چگونه است نسبت کردن صحابه را
رضی الله عنهم با آنکه متفق علیه است که شرف فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته و محبوبه آن سرور بوده و بعضی از خوارج شنیده که گفتن
و شنیدن آن جایز نباشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس حفظ باید نمود
که نسبت خبث او به آنحضرت کجا میکرد و ایضاً و جهی که بنا بر آن که نسبت امر شنیع تا حد آن بازاری در بکار و حسن میکرد و پس چگونه به عائشه
فراش خیر البشر را به امثال آنها که بعضی زنان در حق شنیده نسبت میدهند توان داد و منع باید نمود از ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی
گویند که از امثال این امور واقع شده و نخواهد شد که نسبت کند این صحبت را هم شنوند و منع نکنند پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند
و آنچه نوشته‌اند که حکم آیه و ما آتاکم الرسول فخذوه و حکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا عن طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات شده و خود
سعی حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته و آنچه تواتر ثابت شده که جماعت شیعه بیکوشند از زمره اهل
اسلام و ایمان بیرون آمده‌اند و این آیه و حدیث با مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده‌اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن
نیست دلالت دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و حکم کسی را در آن
خلاف نیست و ایضاً حرب با جماعتی که نسبت با پادشاه اسلام و خلیفه انام نمایند و تمرد از بیعت عصیان ورزند جایز است باتفاق علماء و چنانکه
گفته که حکم خلیفه و سلطان اسلام باشد و در بین دولت بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خود کرده
اند و ازین قبیل است حروبی که ما بین حضرت خاقانی و بعضی از سلاطین بوده و آنچه نوشته‌اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس
وقف مزار فایض الانوار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده‌اند چون آنچه یار انجیر و در الحرب واقع شده لشکر اسلام مرفوعات
متبارزه معین نیست و نیز حکم باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و اعتبار یابد مصرف آنها سلاطین خواهند بود و وقتی که بمعرف
نرسیده باشند خلیفه را جایز است که از اتلاف آن و لشکر اسلام حلال کرده‌اند و آنچه نوشته‌اند که اگر شما کتاب این دیار را صحیح اند پیغمبر را صلوات الله
علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویا آنکه گریه از آن نیست که بعضی از غیر صالحان را شنیده باشند و آنچه نوشته‌اند که مصالح از مصلوح فی اسلام است
و آنچه نوشته‌اند که در مکه و مدینه و شام و اهل مصر و شیراز و غیره هرگز از روی سهو نداشته‌اند و همین روی بی سود نداشته‌اند و آنچه نوشته‌اند
که علماء تحسین ایشان کرده‌اند ممنوع است بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته که ماه رجب از جمله اشهر
حرام است و قتل و حرب در آنها و با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرام منسوخ است بنا بر احادیث صحاح



مشهور و بعضی از خوارق حضرات امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و رفتن آنحضرت بر سر اعادی در یک شب و دالست بر بین و حجه
نوشته که آیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و ان الله بعد محکمات و در آن بحث که نیست و لیکن شک نیست که حرب با کفار و اعاظم اعادی
دین را به جماعت که از بزرگ عادت نموده دشمنی و لعن آن جماعت نمایند و آن کفر و ثواب با خبث ثواب سبیله است با آنکه تحقیق است که برای
علما و لعن کردن شیطان که منصوص و معروف است وارد است ثواب نیست و معلومی است آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی قرآن
آیات و حدیث را نمی‌توانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث که به اظهار اغراض ضعیفی نموده‌اند و از جمله خاص السلطان در جنگ در وقت
ایمان کفر و ضعف نمایند که حبا للآیات یقوم یعقلون و اگر بعضی از مفسرین اقرار نموده و از بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات خود
با ایشان چیزی رسانیده‌اند و با در آنچه ذکر کرده ... شده کسی را نمی‌باشد با ... در همین خویش ... بعد از آن ... فرموده
با بعضی از علما از رکاب همایون مناظره نمایند باشند که مذهب حق بر جمیع ظاهر گردد و والسلام علی من اتبع الهدی جواب نامه علماء
ماوراءالنهر که در حوالی مشهد مقدس رسیده بود نوشته شد ما حضرت تایج افکار و نتیجه اقلام در جواب افاضل ماوراءالنهر اعلم الله
الی سبیل الرشاد و حفظهم و ایانا عن التعصب والعناد و توقف بوده در آن باب آنکه صواب و موجب اجر و ثواب است ذکر نمیشود بر
رای حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است خود را
مخاطب به کتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته‌اند و چون حضرت امام الجن والانس ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا
در خراسان غریب واقع شده‌اند اقل عبوت محمد خادم برای احترام غربت آنحضرت و توسل فیوض و برکات که از روح مطهر آنحضرت
فایض است و دیگران درین صحیفه مناسب نیست از مزار حضرت و زیارت ایشان اعتبار نموده نما قرابین الفی و ادعا در او ما ... بسیار
وفا و نسبت باعالیه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین و تحصیل یقین کرده آنچه مقتضای حدیث و قرآن و موافق امر حضرت نبی است
اختیار نموده و از روی انصاف نگرند و به موجب حدیث اگر قبول النظر بر تفاوت آثار حضرات شود فهو المراد و الا من آنچه شرط خلافت بر او
بگوییم شود که از نسخ ... خود را جامع نموده و حال و غیر این سخن کسی که صاحب ادراک کامل و انصاف شامل باشد چه تواند بود و آنکه از علماء ماوراءالنهر
که مردودین ائمه مؤدب شده منسوخ شده و آنست که ثواب اعلی خاقانی با این دو صفت حمیده آراسته‌اند و از امرای ایشان ثواب که حکما
مادر و جمعی دیگر نقشبندیان فضایل و غیره بهره رسانیده‌اند اهل تصدیقی که از ایشان الی الآن گنجایات علمای ماوراءالنهر واقع شده و بنا بر آن مشهور است که در
شاه خاقانی روی راضی آن معتبر نیست چه فضلا مذهب ائمه اثنا عشر معصومین جا ایشان مشرف شده‌اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان
کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احد المذهبین امر
فرمایند که کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منقاد خواهد بود و مجتهد در طریق شیعه دستی که کتب کثیره و در احادیث منسوخ شده و احادیثی که
متفق علیه هر دو فرقه باشند منحصر است و اقتدا به متقضی آنست که آنچه متفق علیه باشد و اسط مناقشات حدیث مختلف فیه ترک نشود و در آنکه
اهل اسلام منحصر در این دو فرقه‌اند چه اگر خلیفه بعد از پیغمبر بلا فصل ابوبکر را میدانند اهل سنت‌اند و اگر حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب را میدانند شیعه‌اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد صحیح‌ترین رای مختلف فیه بعد از تنبیه مقدمات گوییم که

منقبوط

اهل اسلام بت و ترک محبت هم

تم حضرت عالیات شده و بدانند متبع و غیر متبع کم کم گشته آل پیغمبر است بدلایل متعدده دلیل اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مدح خلفا
خانه فرمودند و بمقتضی آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحی است و شبهه که سب خلفای ثلثه می کنند مخالفت
میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که ازین دلیل قدح خلفای ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف
فنادی کرده که از علمای اهل سنت منقولست که وقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان اهل اسلام اختلاف
حادث واقع شد اول آنست که حضرت پیغمبر علیه السلام در مرض الموت فرمود که **ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی** عمر بن الخطاب مانع
شده و گفت **ان الرجل قد غلب علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا** پس صحابه اختلاف کردند و آواز بلند شد و حضرت پیغمبر از حمیتی آزرده
شده فرمود که از پیش من دور شوید که پیش من تنازع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور
و مخالفت دوم آنکه حضرت پیغمبر در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامة بن زید بروند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند بسمع
مبارک حضرت پیغمبر علیه السلام رسید مبالغه تمام نمودند **جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه** و بعد از آن اختلاف شده [illegible] جیش اسامه
و متابعت نکردند پس گوییم اگر حضرت پیغمبر در باب نوشتن وصیت فرمودند تقاضای آنکه مذکور و معتبر بوده است و سخنی که عمر
رد آن نموده است [illegible] دلیل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و [illegible] خلافت
پس هرگاه کفر و [illegible] خلافت ایشان ثابت شد [illegible] دلیل [illegible] است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه ثابت نشده [illegible] اجماع مرکب
نشود و مذهب جمهور اهل سنت و سایر [illegible] بجهت [illegible] خلیفه نشده این که عمر خلیفه باشد و ابوبکر و عثمان نباشند
[illegible] اهل اسلام نیست و [illegible] از حیثیت آنکه مقتضای دلیل مذکور کفر است و [illegible] خلفای ثلثه [illegible] و از هر یک [illegible]
[illegible] و [illegible] و اثبات مذهب شیعه و [illegible] قرآن لازم می آید و تفصیل آن درین صحیفه [illegible] اهل شیعه و اثبات مذهب خود [illegible]
[illegible] دلیل معقول و منقول دارند [illegible] درین صحایف [illegible] [illegible]
السبیل المستقیم و دیگر [illegible] حضرت در صحیفه شریفه اعتراف فرمودند که فعل حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] است [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] است و آوردن عثمان [illegible] و [illegible] امور [illegible]
وی و مخالفت وی کفر است [illegible] دلیل اول آنکه حضرت فرموده [illegible] و [illegible] قوله تعالی [illegible]
و رسوله [illegible] برای تحقیق حق [illegible] [illegible]
و لیکن در [illegible] مشهور است که [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه [illegible]
[illegible] اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] آن تجویز وضع حدیث کنند [illegible] دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت [illegible] بخصوصیات مذکوره

و ما امر شده در [illegible]

و ترتیب

و هرگاه کفر باشد واقع [illegible] پس در عهد هر یک سلطان [illegible] بود و مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر پیغمبر علیه السلام
نسبت بخلفای ثلثه قبل از عهد [illegible] مخالف از ایشان بوده و دلالت بر صلاحیت خلافت و حسن فعل ایشان نمیکند چه عقوبت قبل از عهد در
عصیان [illegible] معلوم [illegible] حضرت علی علیه السلام [illegible] ابن ملجم علیه اللعنه [illegible] و عقوبت نفرموده [illegible]
که دلالت بر حسن فعل منصوص کند [illegible] آیه لقد رضی الله [illegible] دلیل دوم آنکه مقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة خلفای ثلثه [illegible] رضوان [illegible] شده اند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه [illegible] رضا الله است از آن
فعل منصوص که بیعت است [illegible] بعضی از افعال [illegible] از ایشان واقع شده [illegible] بعضی افعال قبیحه از ایشان صادر شده
که خلاف عهد و بیعت بود [illegible] مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] غصب
کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور [illegible] این روایت **فغضبت**
**فاطمة فهجرت ابا بکر فلم تکلمه حتی ماتت** و غیر [illegible] صحیح [illegible] و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه مذکور است
من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوة در مناقب آنحضرت منقولست من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و کلام صادق مضمون
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة [illegible] حاصل که بواسطه این افعال [illegible] وصیت حضرت پیغمبر علیه السلام
و تخلف از جیش اسامه [illegible] صلاحیت [illegible] اعمال [illegible]
حضرت رسول متعال است صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول
علیه وآله وسلم مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه **فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما** بر آن
ناطق است دلیل سیوم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب خوانده [illegible] اذ یقول لصاحبه [illegible] گفته [illegible] قال له صاحبه
و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب [illegible] مصاحب [illegible] کافر واقع است [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مسلم و خواه کافر [illegible]
خواه مسلمان و خواه کافر و [illegible] یا صاحبی السجن ء ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار [illegible]
آن یا صاحبی السجن [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] دلالت صریح دارد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
و این واقعه [illegible]
خراب [illegible]
[illegible]

علیها

دلیل چهارم آنکه حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلام با وجود کمال شجاعت در وقت مبایعت مردم با خلفای ثلثه و بعد [illegible]
و مبایعت و متابعت فرمودند این دلیل ضعف بیعت [illegible] آنحضرت لازم می آید جواب آنست که قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فارغ شود خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر بیعت گرفتند و چون
کار گذشت [illegible] و آنحضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم [illegible] اهل حق [illegible] و دیگر مبایعت بر حرب نشدند و این دلالت بر
ضعف بیعت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در [illegible] حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه با طایفه
با قریش جنگ نکردند [illegible] مهاجرت نمودند و بعد از مدتی [illegible] در مدینه جمع شدند و مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای
ناکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه بگویند برای جنگ نکردن حضرت امیر [illegible] است که [illegible] کفار قریش
مطلقا متصور نیست و نیز [illegible] این نقص [illegible] فرعون [illegible] دعوی خدایی [illegible] سلطنت بوده و
[illegible] بر این دعوی باطل می بودند حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراه
اعتقاد آوردند [illegible] الله تعالی [illegible] فرموده که حضرت امیر علیه السلام
با ایشان بیعت کرده و وقوع آن [illegible] اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در این صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی و دیگر [illegible]
اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز بر این رفته و جمعی که برای تکفیر شیعه
[illegible] کرده اند و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته و شیخ اشعری شیعه را [illegible] اهل قبله [illegible] پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه
فرموده اند موافق [illegible] و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در همین صحیفه معلوم شده و سب و لعن
معتبر نیست [illegible] که نام خلفای ثلثه هرگز بر زبان شیعه جاری نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر چه بعضی شیعه حکم بوجوب لعن کنند لعن
ایشان معتبر نیست [illegible] اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه [illegible] و این حکم مطلقا [illegible] و [illegible] نیست و ما
آنچه فرموده اند که هرکس [illegible] بعضی حکایات کند [illegible] قال الشیخ ابن المسیب [illegible]
[illegible] من الفطرة الاسلامیة و آنچه از خبث و فحش [illegible] عایشه [illegible] نسبت کرده اند هرگز واقع نشده و [illegible]
[illegible] میان [illegible] است چه جای حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده و
[illegible] بحرب حضرت امام زمان اقدام نمود [illegible] حدیث مرتکب حربی [illegible] در مناقب آنحضرت نقل فرموده اند حرب حضرت امیر حرب
پیغمبر است و محاربت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] بنا بر این مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه
دیده که عایشه در حضرت امیر علیه السلام از حرب توبه کرده [illegible] قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از
بصره و قتل جمیل [illegible] از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن [illegible] حرب [illegible] و الله اعلم بحقایق الامور [illegible]
[illegible] فی الصورة [illegible] الخبیثات للخبیثین [illegible] من جمیع الوجوه [illegible] زنان ایشان
مستحق بهشت [illegible] حضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام و زوجه ایشان و قصه

المنفصل

در شجاعت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر [illegible]

زن فرعون که [illegible] صریح شده [illegible] امر
مشرک [illegible] تکفیر سادات عظام که فرزندان [illegible] حرم پیغمبر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] باتفاق [illegible] سلطان خلیفه پیغمبر باشد [illegible] آنحضرت را از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم [illegible] این کلام حدیث صحیح محارب پیغمبر [illegible] باعث قتل [illegible] از صحابه و تابعین گردد
[illegible] خلیفه پیغمبر [illegible]
[illegible] مخالفت پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible] و اول [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت پیغمبر [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] رسول الله [illegible] پیغمبر فرموده [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت الله تعالی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرات را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت الله تعالی [illegible]
[illegible] نوح علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

در اصول و فروع از مجتهدین بود و مرجع بود و در فقه تصنیف نموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی در ده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده
آنحضرت است علیه السلام و دوازده امام بطفیل او خلق کرده و گفته و قول عیسی بعض اقاویل [illegible] المتقدمین [illegible]
الله فیه عاجزین هرگاه در ماده حضرت پیغمبر انچه تقدیر در سابقه واقع شده باشد اگر دیگری از او امری غلطی واقع شود چون واقعه و هرروز
اید پس اگر حضرت عالیات فرق آقای سلف امری داشته شود و احتیاط منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصه خصومات جواب
مطمئن از حضور شما اطفال که مضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ و المجنون متمسک بغایت صعبت قلم بجرم عشق [illegible] جه جوابی
جواب چون قربان که چه جواب گوی کنام باشند مراد از این حدیث چگونه است [illegible] مقصود است که چون اکثر فقها معالم
از فرض فاسد و دو نبوت [illegible] که ارباب فضل از این اغراض منزه باشند [illegible] که فاضل [illegible]
مقدس سمی تشریف آورده اند فقیر از او [illegible] تشریف حضور تشریف [illegible] و اگر بواسطه [illegible] نواب خاقان مرد
مکان این فقیران از شهر بیرون [illegible] حضرت امام [illegible] بسعادت زیارت مستعد نشوند و این فقیران هرکه و هم
آن عزیزان فرو نمی‌مانند و [illegible] و فتوای بقتل فقیران داده و چون چندین هزار بیگناه را بجاکه ذلت کشته شد مبارک کند
و عظم وجه بکند و صبح [illegible] بکن مکن که هرچه در اکناف [illegible] مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد و السلام علی عباد
الصالحین **ذکر توجه رایات ظفر نشان بصوب خراسان و بقتل آوردن مرشد قلیخان و قضایایی که در ان سفر روی داده** و دست
اخبار خراسان بنوعی که مرقوم قلم بیان گشت بعراق رسید و [illegible] آن [illegible] و چاره [illegible]
نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از قضیه کشته شدن علیقلیخان و قتل و نهب و اسیری [illegible] و دیگر موجب غبار خاطر
مبارک گردید مرشد قلیخان نیز [illegible] اظهار عداوت نموده [illegible] مرآت خاطر اشرف شده و در توجه خراسان
اهتمام نموده در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی [illegible] همایون بیرون [illegible] سکه [illegible] حسین [illegible]
قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان و دختر زاده معصوم بیگ صفوی و قورچی تیر و کمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شده
فرموده و مرتبه ایالت و خانی رعایت و حکومت قزوین و حوالی پای تخت همایون با وی مرجوع شده و اول جایی که [illegible]
[illegible] موکب همایون در حرکت آمده بجمعیت لشکر ظفر اثر بییلاقات [illegible]
[illegible] ییلاق [illegible] آذربایجان و [illegible]
[illegible] جهانگیر نام داشته [illegible] در جبال [illegible]
امرای قزلباش [illegible] اقبال همایون [illegible]
[illegible] مردم [illegible] همایون [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] نواب



[illegible]
[illegible]





کامیاب از [illegible] کرامت فرموده و سلطان حسین میرزا موسوم گشت القصه موکب همایون از راه فیروزکوه [illegible]
و در انجا نزول اجلال فرموده مرشد قلیخان چون خاطر از [illegible] جمع نموده و در اول حال بتهیه مصالحه [illegible] نواب [illegible]
جانبانی و [illegible] پادشاه [illegible] آمده بود [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] خراسان [illegible] شوکت [illegible]
[illegible] صاحب قدرت [illegible] قتل [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] مشغول گشته [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] نزول اجلال واقع شد [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] علیقلیخان [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
[illegible] خاطر اشرف [illegible]
[illegible] دولت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] السلطنت قزوین [illegible]
علیقلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان حیدر میرزا
[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] سلطان حیدر
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] اشرف اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]

والده و اولاد و احوال نسخه ترکی نمای و خواهران و فذلکه تاریخ ساخته بعضی از وقایع در میانه قزلباش معروف و کامرانی میرزا و باشی حضرت
اعلی ... اعتبارات ... است و دولتش جدا داده با اخبار بعضی از مخلصان مرشد قلیخان که از کار خبر یافته بودند در یافته که مقتضای عقل
دوراندیش و مرشد قلیخان ... شده ... و هر کار او فتاده ... و هر چند جمیع مرشد قلیخان از قبول آن ابا داشته باشد از دفع این وقایع
مانند ... قطعی ... و دین از عقل کامل ... و بلکه چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تهور و تغافل ... بیگ
الطیان ... خاطر جهان عالم صورت ... نمی‌کرد ... و با احتیاط تمام ... نمی‌کرد ... اگر مرشد قلیخان ...
بسر حد ... رسانیده ... در زمان طفولیت با آن حضرت سلوک ... میفرمود ... بزرگ ... استیلای قوت غضبی و حدت
طبع ... و بدان طریق سلوک ... و ... حقارت در آنحضرت ... اعتقاد ... خاطر مبارک ... عطای ...
که ... بزرگ ... و جنگ ... اقدرت آن نبود که ... و ... شرف ... تمامی ... زیاده و تغافل ... میدان
... ناموس سلطنت و ... پادشاهانه ... غیرت ... ضمیر منیرش ... حال ...
... ضد ... حالی ... بوده ... واقع ... دست مبارک کنون ...
چراکه از خراسان آمده ... مرشد قلیخان در خدمت آنحضرت بودند ... جرات آن ... اهل عراق ...
... اشرف ... متعلق گشت ... میرزا محمد ... ابوطالب میرزا ...
شده بود ... منصب عالی وزارت ... اهل عراق ...
... از ... مرشد قلیخان ...
بیگ ... محمد بیگ ... قورچی ... خراسان ...
که ... حضرت اعلی شاهی ...
شده بود و مرشد قلیخان بطریق معهود ...
... اگر ... شمشیر ...
... انجام ...
... استقلال ...
... وزارت ...
مقدس ...
... [illegible]
... اصفهان ... حضرت اعلی
ظل الهی ... امور سلطنت و پادشاهی ...

هرکس از مفسدان قزلباش ... دفع نموده ... از ... ملک ... و ... حضرت ... ظل الهی ...
... مرشد قلیخان ... محمد خان ... 
... حضرت
اعلی ... دولت ...
آنحضرت ... سلطان حمزه میرزا ... 
میرخان ... 
... قزلباش ... مرشد قلیخان
... 
... قزلباش ... 
... محمد خان ...
... قزلباش ... 
... محمد خان ... 
... مرشد قلیخان
... محمد خان ...
... احمد سلطان ...
... 
... 
... 
... حضرت امام ... 
احوال ... و تحقیق احوال ... 
... وزارت دیوان اعلی ...
... 
... 
... سلطان ... سلطان ... [illegible]

قاین بود بحیله اکراه و دوز مبرک سو نصف از تبریز نصف سپاه عیقلیخان شاه مرو را و ایران کرده و مرتضی قلیخان نوبت و عیقلیخان نوبت
عیقلیخان نوبت و از جمیع موجب التزام عیقلیخان کرده و علیخان خان ترکمان کرده و مرتضی قلیخان و ما بود مستعد بود بوا قضا کرده
از اوج عزت تخفیف ذلت احوالی افتاده از وقوع این حال بود اق خان چلبی کرد و خود را امر صدقیخان داده با او وصلت کرد
بود اندیشه نکشته با هوای سرانش که حکمی صاحب داعیه و بی اعتدال و هم خادم بود از غادی اعلام سخوف گشته شهر را دو را برده از تعلقه
خویشان که گذشته و بی اکراه جانب اشرف و بی الاتفاق بنام ایشان رسید مرکب رحیل شتر گردیده سلطان خان ولد شاه علی میرزا افشار
عبدالله خان را پسنده نمود که حاکم قزوین بود و احمد نموده قلعه قزوین را به تصرف خلاف نظیر رسانید آقایان دو القدر شیراز که بود عزمی
برآمده مخالف حاکم مقدم شده بود و بنام یعقوب خان جمع شیوه و خبر گرفته واحمد نموده از شهر معتمد سه قرار نمودند یعقوب خان چند سبب
او را به ایشان مرخص گشته روانه شیراز شدند آقایان کسر کرده ایشان حمزه بیگ خان شاملو بود و چون به یزد رسیدند حکامش قاضی خان
بیت آورده و عیقلی بیگ قورچی ترکش شاملو که داروغه یزد بود و مرد که در قلعه نگاه داشت و چون یعقوب خان بر تعاقب ایشان به یزد
رسید بیگتاش خان تعرض نموده بود که ما خبا و میرزا میران را داده کرده که او را از اکثر حمزه بیگ مذکور را به ایالت شیراز مقرر نماید وطن ایقده
را با خود متفق ساخته لوای مخالفت را افراز و به یعقوب خان شیوه و اتیبا و امرمی داشته در ... شب اعمال و اشقیا را که شده از یزد عطف
قرار داده شیراز شده و بیگتاش خان حمی را تعاقب و قوتنا داده و رسیده و بازگشته با خود حضرت اعلی این مقدمات را باداده و اعتباری گفر
حکومت منشه مقدس معلی را به یعقوب خان را سپاه مخوقومنص فرموده و قشون لیگ مرتضی قلیخان و ابراهیم خان را ومش را که نقاره کو
در شهر مقدس داشت که بیارث او ما مور ساخته و رایات جهان گشای بجانب هرات در حرکت آمده را در بند فرمان حاکم شریف
برده بود در خلال این احوال اخبار موحش از جانب عراق رسیده آن عزیمه اعلی قرار گشته باز گشتن بجانب عراق لازم شد اولا به بیرجیه
کم فرموده با پیچا های سرداری که سردار توپچی و مرکبه در ارزن الروم توقف داشت با لشکر بجهه و مرآت قرار آمده و آن ولایت را از تصرف امرای قاجار
بیرون آورده و در هدو گشته قلعه ساخت و دیگر آنکه چغال اغلی حاکم بغداد با لشکر عراق بجانب همدان آمده با توقمسخان حاکم آنجا و آنجا
اکتفا و مجاربه نموده و توقمسخان گرفتار شده آن ولایت مر قبضه ضبط گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که بقرب ولایت عراق است
قلعه ساخته لشکری را آورده و در آن قلعه و عراق سامان نموده مراجعت نمود از وقوع این قضایا بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در
ولایت همدان و آنحدود و خانه کوچ داشتند از کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار باز گشتن کرفته و فی الجمله پریشانی در ضمیر اوضاع
یافت در حضن هرات شهر و خانمان گشته چه محتمل بود که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره با امتداد کشد و در اول بهار عبد
خان اوزبک مش عبدالمومن خان بغض دار و عام تمام بخراسان آمده و عساکر منصور را مجال امتداد و سیاق خراسان و تفرقه سپاه آن
مقاومت نموده باشد هر گاه و نه جلو از جانب اوزبکیه روی دهد جهت که نصرت بسیار بی دولت لاحق بیگرد و دو ما گویا است خروج
خراسان روی متقصان آورده و عساکر منصوره نقض پیگیشیده در این حال در مهم هرات تغافل و رزیدت و بازگشتن بجانب عراق
و محافظت از جانب روم مقبول اولی و انسب و اصلح دولت اقرب نمود رای جهان آرا عزیمت جانب عراق عظیم یافته



بیگتاش خان ... استقلال کرده ... باشند ساده ... تا امیرخان



ذوالامرا خراسان را که نصب کرده و زمان مرتضی قلیخان و محل اعتماد شاهانه نموده عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرموده رفتند و از
فرمان کوچ کرده و در اول حال اراده فرموده که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس که به جای بیگتاش خان حاکم
کرمان ذوتوقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز نمودن مختل گشته بود آقایان شیراز اعتبار عظام را بند و بیگتاش خان آنکه رسانید دولت
رو داده قزوین داشته باشد و شرف حضرت رسیده آثار سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد آقایان شیراز را که در قبضه تصرف او ... بوده
داده را بجانب کرمان گسیل کرده و خاطر از مهمات یزد و کرمان و فارس جمع نموده دار السلطنه قزوین روانه و از عزیمت متوجه وداع
آباد و اذوه و محولات که رجعت او را بر دست کرده چون آوازه مخالفت بود اقاجان شنیع یافته باعث دلیری دیگران میشد
کرمان را به ثواب مبادرت نمود و از آنجا که حسن سیاست علی که از معتبران طایفه افشار بود و به یزد بود اقاجان که آنجا فرستاده که
او را امر و اعیه پادشاهانه بسته طلب کرده و بپایه سریر اعلی آورند و چند گاه در آن مکان توقف نموده اشتعال جنگ بود اقاجان گشته بود
مشار الیه بیجا ده مقصود تنگ جسته در آمدن تعلل نموده و رسید در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را در خان گیرانیده بعبث بقرب
فراج اشرف آگرچه معلوم همگان نشد اما آنچه بر عقول ظاهر بود و خبر تصدیق آن می نمود اولا آنکه بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه
میرزا باعث رتق و فتق امور اوطالب میرزا شده و از جانب امرای عراق بیگتاش خان بی ادبانه نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بود ثانیا آنکه
میخواست که بطریق مرتضی قلیخان غالبانه سلوک کرده و مهمات ممالک را بی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل میداده باشد و دیگر آنکه
با میر میران عمید مقدمات وصلت کرده و دوا را نمود و که چون بیزد رسید با بیگتاش خان هم داماد گردد و او را حامی خود گردانیده باستقلال
حالیه افشار پادشاهان باشند و بود اقاجان نیز پیغام کرده بود که با قضا و میرزا محمد این جسارات از وی بظهور آمده مجملا چون صاحب نقش و نهی
و منصب بود از او بمقتضای آنچه مضمون آیه کریمه ع اعد میران روی کرده و سر داری ق اسباب او و باد او سرانجام یافته توجه بیگ مقربان سپاه
ادرس که خلق و اعتقاد او کرده و طبع ایشان را که گرفتار شده و چون عنایه حمایتش رسیده بود و همگان عدم او را بر وجود ترجیح نهاده
مدت هر قلی آقا اوطاقان ملازم فرهاد خان قتل رسیده و اموال و اسباب او بدیوان تعلق گرفت در این منزل ملک بهمن لاریجانی که
دار و دو بود و همی جاهیر قرار نموده بود و بنکیان رفت و بعد از وقوع این قضایات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده و در مجالس کنگاش
انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت و ایشان قورچی باشی که مدد بیگتاش خان بوده عرض کرد که کو
موکب همایون بطرف یزد در حرکت آمد موجب آن باد و تمام بیگتاش خان و میر میران گشته جرات آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و مملکت
کرمان که قتل قطعیه پیش آید او بی جهت کرد اعمال ایشان که حد ملازم و کمک بوده این و سال خمسه اتفاق فرموده و از راه ترشیز و طبس
عراق رفته در عرض معطلت اعداد را ما از زوال فرموده متوجه اشتعال مر هادنه بیجا این و دفع صولت رومیان گردند و هر گاه در این
اراده قتل پادشاهانه شعار خود ساخته از اعوان بی تقصیری که بظهور آمده اعراض فرمایند آنچه علام تنقیل میشوم کرد کار سیم بیگتاش خان
خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او بپایه سریر اعلی آورده نواب کامیاب حسب الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده و از راه ترشیز و طبس
متوجه عراق گشته و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود و چند روز در دامغان توقف فرموده و جشن نوروز فرموده و لوازم آن

از حکام شاه ... محمد ...

روز دیگر قیام نموده از انجا روانه ری شدند و چون درویشی که مرشد قلیجان نواب سکندرشان و شاهزاده را بود از قلعه در امین فرستاده بود
فرستادن نواب سکندرشان کمر و شمشیر شاه مجید بوده در وقت اراده نمودند که آنحضرت را از قلعه بیرون آورده مصحوب خود گردانند
در موضع اولنگ جشن عظیم و مجلس عالی آراسته نواب سکندرشان از قلعه بیرون آورده و چون با بوتورنگ رسید حضرت اعلی با جمعی
مدبر کار سوار شده چون موکب اعلی نزدیک رسید حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب زانو در رکاب مقدس بوسه داده
دادند نواب سکندرشان فرزندان عالیشان را در آغوش مهربانی کشیده به ملاطفت ابتهاج و استبشار نمودند و از جهت دلنوازی گناه از دو
انداز ساخته چون به رکاب بیس کرده بود حاضر رسیده چند جانور شکار نموده آنروز را بعیش و خرمی گذرانیدند و مجلس عالی شایسته مقدس
برده جشن عظیم ترتیب یافت و در آن مکان سراپرده اقبال برافراخت و از انجا کوچ فرموده در مراجعت به دار السلطنه
قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند گفتار در بیان وقایعی که بعد از توجه فرمودن پادشاهی بسوی
روم بجانب قراباغ روی داده است سابقا رقم زده قلم وقایع نگار گشت که قبل از این قرار یافته بود که امر مصالحه در میان بتوجهی که فرزند
مجاهد نواب بحضرت پادشاه جهانبانی سلطان حمزه میرزا انجامید به قصد تعجیل آمده مرشد قلیجان و دولی آقا جاسی شیخاکی ... از روم بیرون آمد
بوده و طلب نموده متوجه سرانجام ایشان بود که قضیه قتل او به وقوع انجامید و آن امر در توقف صورت نیافت و در حیز تاخیر ماند و سپاهیان از
استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان استظهار یافته فرمان پادشاهی که به عهد و مرگ و اراده الروم توقف داشته متوجه تسخیر
قراباغ گردید ما بین شیروان و آذربایجان واقع است گشته از خواطر گرجستان سماوی خان که همیشه دولتخواه این طرف بوده مکرر با رومیه
محاربات نموده بود در این هنگام فرمان پادشاهی نواب عظیم متفق بوده اوامر با عید و استمالت ایشان از جنبه خوف نیافت و شمار آنها نزدیک
مرد عاقل و عدد جنس داده میل و انحراف که فی الحقیقه مقرر و مشخص بوده خالی گرده و بر بین سپاهیان را داده بود که با تشت فرمان پادشاهی خاطر او که
او جمع ساخته بقراباغ رفته از انجا از گرجستان گذشته قدم در ولایت قراباغ نهاده محمد خان که در آن ایام در قراباغ بالیه رسیده دستور استعفا نموده شد
و مضطرب گردیده از امرای قراباغ نظر سلطان ایل خود را گردان شده به رومیان پیوسته مرتبه با رشاکی تافت طایفه قاجار و ایل او
با عساکر قراباغ بنوعی مجتمع آمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافته و مقاومت با آن لشکر نتوانسته و ... خود و دست از دیگران
کشیده و در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده دیار بسیار ... پریشانی و اختلال تمام با موال احتمالات را عاید قرلباش
از اموال و اسباب ایشان مرحمه نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در دیار ... رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت برافراخت
ساخته و جمعی مردان کار روانه گردانیده و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده و مراجعت نموده و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف
و جوانب آن ولایت در دست قزلباش بود و هم در تصرف آنها بیرون آمده عزم اردبیل نمود و لشکر غلبه آمده چون قدرت پیش رفتن نداشت
از انجا بازگشت اما شاه ورده میخان خلیفه خلفا که حاکم قراجه داغ بود بیاده در مقام اطاعت در آمده و به سیر خود را نزد او به تبریز فرستاد و
بی سعادتی فرق دولت خود را از تاج وهاج عادی ساخته مجوز گردید میان رومیه بر سر شاه بعد از این قضایا با امرای قزلباش دست از دولت
حوالی تبریز کوتاه کرده را دو باره فرمود و ... مشکوک و آن حوالی متصرف جعفر پاشا قراباغ قیاس ستان پاشا شیروان بکمال استقلال
سکه به نام بغداد بود و او با نیروی تسخیر قسمت و صیتش در سر افتاده لشکرهای عراق عرب را جمع آورده و اکراد آن سرحد را نیز با خود متفق ساخته
عزیمت آن ولایت نموده قورخمسخان شاملو حاکم همدان بود و امرای آنجا در را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله در آمده قبل از آنکه
او با جمعیت دست دهد جفال اغلی قدم به آن ولایت نهاده با غیبت تمام بحوالی همدان رسیده قورخمسخان به کمال شفقت وجود را از طریق حزم
و احتیاط دور دیده بجمعیت لشکر نشده و ماند که مردمی که داشت بمقابله او فرستاد شاه وردی خان عباسی حاکم لرستان که نیز در آن
حوالی خان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع نموده و چون قورخمسخان اعتماد بر لشکر جانب او نداشت این سخن را گریه و تغافل
حمل نموده چشم و دهانه لگام عنان دلیری و جنگ را مرعی نداشته صبر که قابل تلافی نداشت و شاه وردی خان با لشکر لرستان خود از محاربه تغافل کرده
بر کنار ایستاده در میان جلوت متواری نموده و لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند در ساعت احاطه نمودند قورخمسخان در آغاز محاربه با جمعی
از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمده که چون جفال اغلی را جنگ ترتیب داده گروهی از رومیه دو چار شده با او در آویخته و کمند شکن
از قوم آن ولایت گرد و گردان شده به رومیان پیوسته بود دو او را شناخته به جانب او حمله آورد شد و کمند زد و از اطراف بجوانب او هجوم
اوردند منزل را به جود او غرق بحر کارزار یافته دست و پای که مقدور بوده زده و کار گذشت بعد از آن لشکر قزلباش دست از جنگ
کشیده راه انهزام پیمودند شاه وردی خان را در لرستان پیش گرفته دست نهب و غارت دراز کرده در اول همدان و بیجارگان آن ولایت هم
درآمده دست اهل و عیال گرفته به بغداد فرستاده و جفال اغلی از حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمده انجا که محل فرش لرستان بود به جهت
جهت قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت همدان و ولایت لرستان در تصرف در آید و هم اکراد لرستان در تحت فرمان ایشان باشند بالجمله قلعه نهاوند
قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد و قاص ترتیب داده و عارض ذخیره و آذوقه و یراق سرانجام نموده و مراجعت نمود و رعایای نهاوند که سعد و
قطریا با ماده در میان نمی آمیختند در تواضع و مزارع خود را اخراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده شده اند و درین آمد و رفت بولایات
ولایت همدان و لرستان راه یافته بسیار نهب و غارت بسیار بوقوع انجامید جفال اغلی قورخمسخان را احوال نموده به بغداد برده و بحقیقت بسیار بحث خود
کار عرض کرده ومود و لرستان گردید ذکر احوال امرای خراسان و بعضی حادثات که بعد از عزیمت رایت نصرت نشان دست داد
بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بوداقخان و اولاد او و کاکان امیر الامرای گشاده اخلاص مطالب خود را که در خراسان
داشتند روی کار آورده شاهزاده سلطان حسین را دست آویز خود کرده و بعضی از امرای معزول را که در خراسان مانده بود
بجانب خود خوانده خاطر نشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی قطع نظر از خراسان کرده و به عراق تشریف برده و
رومیان فرصت یافته خراسان نخواهند یافت و ما به شاهزاده دست داریم رهبرا و جمعیت نموده مقدس علی بردی
سلطنت خراسان تمکین می دهیم و ملک خراسان را ضبط نموده از اعدا محافظت می نماییم و هر کس اطاعت نکند دفع او و به دو واجب
الکاین ایرا به دیگری سپردیم چون تمام شاهزاده در میان بود جمعی از طرف او رغبت نمودند و امیر الامرای در ایشان معقدی بود و اقتخان مرشد
قلیخان خود محمودخان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت ... بهز مشغول گشته بوده با او اتفاق نموده با ستظهار او و ... بیرون آمده
استاجلو ... شاه ... سلطان ... اغلی وقوم ... که حاکم ... بودند ... قدیم محمود خان بوده ... جانب او رفت

نموده ولایت خبوشان را متصرف [illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible] مشهد مقدس نزد اسفهان [illegible] محمد خان در حکومت خبوشان [illegible]
و همچنین امام قلیخان ولد [illegible] خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهة بدسلوکی و تنگی رعایا معزول شده بود و در سبزوار آمده [illegible]
از تصرف کماشتگان محمد خان ولد یعقوب خان چاوشلو بیرون آورده متصرف گردید و ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین [illegible]
اتفاق نموده اسفهان که حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امیر الامرا [illegible] و [illegible] از خود سری و خود
رای منع کرد ایشان ممنوع گشته در مقام آن شدند که او را از مشهد مقدس [illegible] و از مشهد مقدس بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نمو
ده بودند که آمدن عبد المؤمن خان بخراسان روی نموده همت خان محصور گردید و باقی احوال ایشان در قضایای سال آینده مرقوم کلک [illegible]
و بعضی از امرا معزول خراسان که بوانند و [illegible] که فرار [illegible] آمده بودند مثل [illegible] سلطان [illegible] ترکمان و جمعی دیگر استعفا از ملازمت [illegible] رستم میرزا
ولد سلطان حسین میرزا که حاکم زمین داور بود در قندهار با مظفر حسین میرزا برادر بزرگ تر خود محاربه نموده [illegible] نموده و ظفر
قندهار رفته که او را السلطنه خراسان [illegible] آورده [illegible] از سپاهیان خراسان از هر طایفه معتقد ملازمت میرزای مذکور
اطراف قندهار رفته اما چون ملازمت میرزا رسیدند میانه برادران صلح واقع شد میرزا [illegible] قندهار [illegible] مظفر حسین میرزا که [illegible] رستم
میرزا در اوایل حال مقدم امرا گرامی داشته [illegible] الضمیر ایشان [illegible] نموده امرای مذکور میرزا را بآمدن خراسان اغوا نموده خاطر نشان
کردند که ملک خراسان چهار جهت [illegible] موکب عالی [illegible] خلاف [illegible] نماید [illegible] خراسان [illegible]
می آییم و عنقریب لشکر عظیم از طوایف قزلباش که در خراسان اند در موکب عالی جمع شده نواب میرزا بدرج عالیه ارتقا خواهند نمود و رستم میرزا
اگر چه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما [illegible] فراغت دوست در [illegible] چند گاه [illegible] نموده مجالس عیش و عشرت ترتیب
میداد و در هنگام مستی [illegible] و [illegible] اما هیچ یک از قوه بفعل نمی آمد و بعضی اوقات [illegible] سخنان [illegible] بر عدم رفتن
خراسان بر زبان می آورد تا آنکه خبر استیلای عبد المؤمن خان بر مشهد مقدس باو رسید یکبار قطع تعلق کرده در [illegible] جواب داد که تخت
سلطنت و پادشاهی ایران باولاد [illegible] جنت مکان متعلق است و با نسبتی ندارد و [illegible] درگاه همیم [illegible]
استقلال بخراسان آییم همچنین مخالف طبع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و آنحضرت که [illegible] جنت مکان و وارث ملک ایران
می باید کرد و از یکطرف با ازبکیه مخالفت [illegible] نمود معلوم نیست که [illegible] برنج و [illegible] خود و فرزند او [illegible] شهر خود
شهر خود باشم مجملا امرا و الفضول [illegible] پسند [illegible] قدیمی که داشت [illegible] زمین داور پیش گرفت و پای در دامن عافیت [illegible]
چندروز [illegible] کم [illegible] در [illegible] رجال [illegible] و عنقریب [illegible] باحوال [illegible]
باقی حالات او و مظفر حسین میرزای برادرش و قضایای قندهار و سیستان و مآل حال او و سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در
قضایای سال آینده در استانی [illegible] و بسط در محل خود [illegible] گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر وقایع [illegible] ئیل ترکی که سال سیوم جلوس همایون [illegible] مطابق [illegible] و تسعین و تسعمایه [illegible]

[illegible]

دوازدهم ربیع الاول [illegible] و سیاه [illegible] چون موکب شاهجهان [illegible] شرف نزول نمود [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهجهان تازه گشت عالم پیر موکب همایون شاهی ظل اللهی [illegible] بقزوین رسیده بکامرانی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب [illegible] مرجوع [illegible]
و درین هنگام بوزارت سرکار نواب علیه عالیه قیام [illegible] بتوفیق [illegible] از آستان [illegible]
[illegible] و دیوانی [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] کامی [illegible]
[illegible] و قضایای ایام شباب که [illegible] در بلخ و [illegible] قیام نموده [illegible] خان [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت [illegible] چون [illegible] و [illegible] مالک [illegible]
[illegible] بود [illegible] قطع نظر نمودن [illegible]
[illegible] و غیره [illegible] متصرف آل عثمان درآمده بود و [illegible] گران می آمد [illegible] شاه [illegible]
قزلباش [illegible] عثمانیه [illegible] و [illegible] طرف [illegible]
[illegible] در میانه طوایف قزلباش واقع [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] اقامت داشتند [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] حاکم گشته [illegible] متصرف [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] ممالک [illegible] تاریخ [illegible] جنت مکان
تا حال [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
[illegible] یعقوب سلطان [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] امرا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] آقای [illegible]
[illegible] خواندکار [illegible]
ولایت عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عبد المؤمن خان بخراسان

شیوع یافته توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم گردید و امری که هر گاه کاری شناخت و دخل عمل مرتبه دیگر بجانب بغداد و نهضت و [illegible]

قلعه از قبضه اقتدار رومیان نامزد و کارگشته رفت و بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرط الصلح بود متوجه تسخیر آن قلعه گردید

عراق واقع شده بود و شهریاران روم در تصرف رومیان که شهید و مسترد و [illegible] توقف و دیگر [illegible] نموده خواجه [illegible] بعد [illegible] بود

از مصالحه مذکوره و قریب به آن شاه زاده و مصالحه که با رومیان نموده بجهت [illegible] بود که اختیار [illegible] تعصب و تقلید

گرگشته زبان طعن گشوده نواب کامیاب شرف بوجود قاری و آتش مزاجی و استیلای قوه غضبی [illegible] برای بیران صاحب

محمود و کوش [illegible] باختیار اهل روزگار ظفر نموده [illegible] بمصالحه و مدارا [illegible] دین و دولت رسید [illegible]

رومیان منکر و متوجه دفع اختلال احوال ممالک شده [illegible] اقبال و حسن تدبیر در آی صاحب [illegible] و تقویت ملک

ایران نمود که در اندک زمانی [illegible] طوایف سرکشی و قزلباش را دفع نموده سرکشان را بجز اطاعت در آورده

که موجب حیرت ارباب اعتبار گردید و آن قلعه و حصار ارقلاع و بقاع عظیمه که متصرف اعادی در آمده بود استرداد فرموده خراسان

قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه ممالک گردید و اقصای ممالک [illegible] صاحبان [illegible] گردید اکنون صاحب ملک ایران غیرت افزای

صواب است و خورشید [illegible] جلوه نموده [illegible] ذکر لشکر کشیدن عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان اوزبک

بولایت خراسان و مسخر نمودن مشهد مقدس و قتل و غارت ساکنان آن بلده و دیگر سوانح سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در حال

گذشتن مشهد مقدس معلی آمده بود و بجهت جنگی قاف [illegible] کرده و از مشهد رجعت [illegible] ابراهیم خان [illegible] که در آن حال حاکم شده بود

اهالی آن ملک بنابر صلح وقت [illegible] کمال [illegible] قزلباش [illegible] هرات آن ملک [illegible] جانب او [illegible]

و [illegible] شهر و قلعه [illegible] چون [illegible] عبدالله خان کرده [illegible] حضرت [illegible] ظل الهی بخراسان آمده [illegible]

گذشته بجانب عراق [illegible] تسخیر خراسان [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] متوجه آن صوب گردانیده [illegible]

محمد سلطان و [illegible] سلطان [illegible] عبدالله خان [illegible] سلطان [illegible] حاکم هرات [illegible]

[illegible] خان و [illegible] و قبچاق [illegible] بخراسان [illegible]

حال که [illegible] عبدالمؤمن خان بخراسان متحقق و معلوم [illegible] و استیصال [illegible] مردم آمده و اول [illegible]

[illegible] که [illegible] حقیقت حال [illegible] لشکر [illegible]

از [illegible] لشکر اوزبک [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] شد که [illegible] عبدالمؤمن [illegible]

[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] نزول نموده [illegible]

خان چون [illegible] لشکر اوزبک [illegible]

کرده [illegible] مشهد مقدس [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]



اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرده و محمودی [illegible] گرفتار [illegible] از بیرون [illegible] عزیمت

مشهد مقدس معلی معطوف داشته چون نظر بر مشهد رسید [illegible] مردمی که با او بودند [illegible] در اول حال [illegible] خوانند [illegible]

در خصوص [illegible] شهرت [illegible] نزول نمود [illegible] حاکم [illegible] سلطان و [illegible] در خراسان [illegible] جمع شده

بحوالی شهر آمده محاصره نموده و شروع در [illegible] قلعه گیری کرده [illegible] آن حوالی را [illegible]

وفصیل [illegible] شهر [illegible] استحکام داده [illegible] و اهالی و اعیان شهر [illegible]

وقلعه داری مشغول شده [illegible] حقیقت حال [illegible] عرض [illegible] نواب همایون

بعد از اطلاع بر مضمون عرضه [illegible] مشهد مقدس [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] چون [illegible] اقبال [illegible] وقوع [illegible]

[illegible] احوال [illegible] قضای [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ظل الهی [illegible]

[illegible] موکب اقبال [illegible]

روانه [illegible] احوال [illegible]

[illegible] سلام [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] دین و دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] تقویت [illegible]

[illegible] اضطراب [illegible]

خان [illegible] اطراف [illegible]

کرده [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]

[illegible]

[illegible] جلوه [illegible]

[illegible] مشهد مقدس [illegible]

[illegible] مشهد مقدس [illegible]

دهها کوی مظلومان واقع قضا گشت و اوزبکیه چون اطراف و جوانب را احاطه کرده و طایران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمده عبدالمؤمن
خان و دین محمد سلطان مشهور بتیلیم سلطان با جمعی از بهادران نامی بشهر درآمده و جمعی در آستانه درآمدند غازیان قزلباش تیغ [illegible]
و دل از جان شیرین برگرفته مردانه وار کوشش نمودند و یک یک از جام شربت شهادت می نوشیدند تیغ جانی سر افشانی آغاز نهاده در صحن
مقدسه از کشته‌ها پشته‌ها بهم آمده امتحان با کل سپاهیان و مردم ایران فرقه بجنگ مشغول بودند قتل رسیده اوزبکیه بر تنفیسی اتفاق کرده
و چون از رعایت عاقبت بر وجه رسیده دست تعرض بر علما و سادات و جمعی از خدمه آستانه و جمعی که پناه بروضه مقدسه آورده بودند باز
عبدالمؤمن خان که شیوه او بی باکی و مهابت پیشه گرفته شیوه خصلتش چون بغض سادات و علمای اثنا عشری پیروی اوست و از مضمون انه من یرحم
من لا یرحم الناس احتراز ننموده و با کمال قساوت قلب در صفه میر علیشیر اسپ را جولان داده قاتلان اوزبکیه را امر بر دم ریختن سر نمود و
گلگون از نیزه کران مظلوم سوار گرفته بادوار لحظه بیرون کشیده به درجه شهادت میرسانیدند و همه کس از دست غم حال گرفته
از جهان شربت شهادت چشانیدند و از صحیح القول استماع رفت که میر محمد حسین استرابادی مشهور که بارای مرکز و در صلاح و تقوی و عبادت
عالی واشت و همیشه در بالای سر ضریح مبارک بنماز و طاعت و عبادت قایم بوده [illegible] از آن مقام شریف حرکت کرده و در آن روز
کریمه بستور معتاد در بالای سر مشغول بوده مشغول بود و یکی از اوزبکان اراده [illegible] دست در گردن او زده و میر و پیشکش بر سر نهاده از اسپ
و کشاکش و اضطراب دست به پنجره ضریح مبارک زده اوزبک او را که گرفت از بیک و دیگر شمشیری اندی یک دست قطع نموده
بیرون کشیده و پاره پاره کردند و مجموع از روز عیسم [illegible] در روز عاشورا را نموده است که جا بود و خون کشتگان در صحن آستانه متبرکه
بر مثال آب روان جریان یافته صفه بخیابان آنروز غرق بحر خون گشت بعدا با اتفاق که در رو است بحجم مرتبه کما ثبتی دارد در مرقد در آن تاریخ
نظم آورده اند این چند بیت مناسب مقام است نظم چون از کشتگان به خاک مشهد صفه و در شط خون بنا گشته شد این ظلمه گرم ایشه
حرکت ورده نشیمان سرادق عفت و عصمت با آستانه جمع شده ملتجی گشته بودند از ازواج و پسران و برادران خود را اسیر و قید در پای خون
دیده خود در دام محنت و بلا افتاده در دست اوزبکان بیچاره اسیر و دستگیر شده و همچنین در گوشه محلات دست تطاول و اسیر و بغیاره از
هر کس در آن محل اختصار برون بیکشیدند بغداز چهل روز از مال بیگان شربت شهادت چشانیدند و مقدسه مقبره از تاراج رفت قنادیل
مرصع و طلا و نقره و شمع دان کار تمیز زر و حنفی را بیرون برده و ظروف و اسباب و فروش و اوراق مصحف و کتابخانه سرکار خفیف امر که در رضایای ایام
از مصحف علما و اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف حضرات ائمه معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان
تند و دیگر کتب علمی تازی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز افتاد و ارزان و ابتر گشتند و آن در کتابخانه‌ها چون حرف
حیل بکار آمد
بی بها مهجور و محو نشستند و آن گاه آتش مقدسه از روز آن واقعه [illegible] و اشتغال واشت کلبی از جای بیرون و سادات و اصحاب آستانه و مردم
شهر که در آن تمامی اعم عرضه تیغ بی دریغ گشته بودند آمده پیاده سر که و صحرا [illegible] بعضی به عراق آمده بعضی دیگر
قطع تعلق از فرزندان نموده در [illegible] و محال [illegible] شهر مقدس مختفی شده بعضی هم در همین روز که [illegible] تا آنگه جنود اوزبکیه
از قتل و غارت و اسیر گرفتن ممنوع شده خلق کشته را بدفن حاضر بودند و مجمع شده و نقد و جنسی روی داده با بقیه و غارت



زندگی مال و دیوانی جوالی [illegible] و هر کس عورت بر او افتاد آن عورت اطفال و کودکان را بجز زنان و صبیان را که
شده بود بها و در شهر بود بزرگان ترتیب گرفتار کرده عبدالمؤمن خان حاکمی در مشهد تعیین نموده و وقت رفتن میل طرف بالای گنبد مبارک
را که شاه جنت مکان با نعمت خود آن را ترتیب داده بودند تصرف نموده بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه
در میان گرفت و اوزبکیه به محاصره و محاربه بود و حسین خان حاکم سرخس با طایفه چغتای که در زمان قدیم [illegible] و بر سر قلعه
کوشیده و همه روزه با جنگ محاربه و مقاتله واقع بود و تیغ چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساخته در آن محاربات چون کثیر از جنود
اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشته از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگی بظهور رسید آخر الامر عبدالمؤمن خان از تسخیر سرخس
که مهم [illegible] را بال دیگر [illegible] قلعه کوچ کرده باز گردید و از حسین خان در آن حال در جاه و مقام خود اقامت داشت و
اکثر محال خراسان خصوصاً جام و خواف و باخرز و کوسویه و جوزجان و غیره که در تشیع اوزبکیه خالی شده متصرف اوزبکیه شده و در قلعه محمود
و ترشیز هم حاکم نشسته بکار خود مشغول بود و در فراه افغانی با ...
در خواف قلعه سلامه ...
در حدود طهران که فی الجمله ...
خبر واقعه مشهد مقدس ...
کرده چون قضایای آسمانی ...
قیام نموده و چون ضعف و ناتوانی ...
دوران مشغول بوده و چون خبر هجوم عبدالمؤمن خان تحقیق پیوست در باب نهضت نشان اصحاب سلطنت در حرکت آمده
و عزیمت دارالسلطنه قزوین رسیدند ذکر محاربه بوداق خان و امرای تومان و محمد خان و جنود اوزبکیه با این [illegible]
جغتای گرگان [illegible] جلگه ... خراسان ...
داد و ... قبل از این ... بوداق خان ... محمد خان ...
... سلطان حسین ... جمعیت ...
... خراسان ...
... عبدالمؤمن خان ... مشهد مقدس ... اوزبکیه ...
... عبدالمؤمن ...
... مشهد مقدس ...
... 
... عبدالمؤمن خان ...

خان بن ابوالمحمد خان بن ... محمد خان که والی مرو و نسا و ابیورد بود و عبدالمؤمن خان ... دشت ... آمده ... [illegible]
بود ... اگر ... عبدالمؤمن خان ... ولایت او ... [illegible] ... خانی ... نسا و ... او
جمع نموده تا حوالی ... [illegible] ... آمده ... و امرا ... 
اگر ... محمد خان ... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... 
... محمد خان ... [illegible] ... 
... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... عبدالمؤمن خان ... لشکر قزلباش ...
و ... لشکر ... [illegible] ... 
... محمد خان ... [illegible] ... قزلباش ... 
... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... قزلباش ... [illegible] ... 
... محمد خان ... [illegible] ... 
... قزلباش ... [illegible] ... 
... محمد خان ... [illegible] ... 
... قزلباش ... محمد خان ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... محمد خان ... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... عبدالمؤمن خان
... [illegible] ... عبدالله خان ... [illegible] ... 
... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... 
... [illegible] ... وقایع تنگوزئیل که درین سال ... [illegible] ... 
محمد خان ... قراباغ ... [illegible] ... 
... [illegible] ... قراباغ ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 

و مقصود ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح ... قراباغ ... [illegible] ... بعد از آن
لشکر قراباغ ... [illegible] ... قزلباش ... [illegible] ... 
... صلح قراباغ ... تصرف قزلباش ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
چون صلح ... [illegible] ... 
... قزلباش ... محمد خان ... [illegible] ... 
... قراباغ ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... قراباغ ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... محمد خان ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... قراباغ ... [illegible] ... 
... قراباغ ... [illegible] ... 
... قراباغ ... [illegible] ... 
... محمد خان ... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
... [illegible] ... 
حضرت شاهی ظل اللهی ... [illegible] ... 
... [illegible] ...

بحث گذارش خواهد یافت تصرف اولیای دولت ابد قرین درآمده محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده و جرعهای ناکامی از دست
روزگار چشیده بود در ازای اخلاص یکرنگی دیگرباره بایالت آن ولایت سربلندی یافته از حضیض ذلت باوج عزت رسید و از جز
طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود دیگرباره در آن ولایت لوای عزت افراخته و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود و در
آهنگ مخالفت ساز کرده بعراق شتافته ترک اوطان خود نموده قربان قربانی درگاه پادشاهی بدعای ایشان حکم فرموده همگی را میرزا قربان و
خود مرجوع کرده جانبداران در بسته و آنگاه جانب آباد آن ولایت و هم موافق از نفاق متمیز بود و هریک بجزای عمل رسیدند و شخصی
کارنامه سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین روزگار گردد و اگرچه این مقدمات در محل خود سمت تقریر می‌یابد و ذکر آن در محل
این حال مناسب نبود اما گلگ سخن پرداز در اثنای گذارش قصه بی‌اختیار از جاده بگرایش بنیاد و بجز آن روی سخن دیگری از سوانح
این حال قرار شدن محمد شریف خان چاوشلو ست مشار الیه و از خلیل بیگ قورچی ترکمان شاه جنب ترکمان چلیبین آتشبیان و دو حضرت
معصوم بیگ صفویست در خدمت همایون معزز و محترم منصب بوروقی سرافراز بوده و روز می که رایات جلال متوجه بتسخیر خراسان شد
مرشد قلیخان او را بمرتبه ایالت و خانی و دولتداری قزوین تو[...]یده و این منصب را بمیرزا سلطان کوتوال حسین زاده خود داد و اومجلس
مرشد قلیخان و هوا پرستی وجاه طلبی ترک خدمت شیار و رضای حضرت اعلی شاهی ظل الهی نموده قطع تعلق از منصب بوروقی کرده و ایالت
و خانی اختیار نموده تا ساعت موکب همایون حاکم قزوین بود در اوایل این حال فی الجمله استشمام رایحه بی التفاتی نموده بانفاق مقتضا
المخالف نمایان چون برضای خاطر اشرف قبول خدمت نموده و در ختوفناک گشته با جمعی تقرب نوکران و متعلقان خود از قزوین فرار نموده
بگیلان رفت مرشد قلیخان برادر اسمعیل قلیخان شاملو بر تکیه برادری مشار الیه و مخالفت ایام ابوطالب میرزا اندیشه‌ناک گشته فرار نموده
بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی هراس داشتند این عمل کرده نزد خان احمد والی گیلان التجا جسته در گیلان جای داده
ایشان مردمی بسیار کرده نواب اشرف بجهت آنکه سابقه این باب نشده ایشان را از خان احمد طلب داشت مشار الیه از فرستادن ابا نموده
عفو و اغماض نموده نزد کار حضرت اعلی چون بجهت علمی ابا خواست نمود تغافل پادشاهانه مقتضا خود ساخته در آن سال در مقام باز خواست آن
در نیامدند هم در این سال فرهاد آقای غلام حاکم اصفهان از جهة آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهان بانی
سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته هوس حکومت اصفهان و نوکری مرشد قلیخان اختیار نموده بود بعد کرده بود و با ملکی و کل صحابه
اصفهان نوکر بیک غلام نواب خفران پناه جهانبانی که در خدمت حضرت اعلی معزز و مکرم و گرامی بود منتقل شده در همین سال
قراحسن چاوشلو قورچی تیرکمان که محل اعتماد پادشاه بود منظور نظر عاطفت بود بمصاحبت این دودمان از اقران امتیاز یافته بمنصب
سلطان حمزه میرزا که مرشد قلیخان آرزوی ترویج او داشت و صورت نسبت بجا آورد نواب اشرف عروس پادشاهانه جهة
او ترتیب نموده او را باین رتبه نامی سربلند و گرامی گردانیدند گفتار در بیان حالات و مجاریات که در فارس و کرمان و یزد و میانه سوای
قزلباش وقوع پیوست قبل از این فارس مفصل قصه ایرادی یعنی گلگ بدایع نگار در معرکه سخن طرازی چنین بیک و دو نمود و در
گرجنبه لغز از افغانان ذوالقدر فارس بجهت یعقوبخان میر الامرای آن ولایت بر خصمت از ازه و فرار نموده و در یزد و یکی یکتاشخان

افشار ایشان را بدست آورده و یعقوبخان شاملو قورچی ترکش که وارد فارس شده بود بقصد اخفای او بیرون و بجهت خانه جمعیتی رسانده و شوهری
نام نهاد اما چون مرد محل صاحب داعیه پرواز بود و می‌خواست که بوسیله افغانان مذکور ذوالقدر ان فارس را بخود رام ساخته و صاحب
اختیار آن ولایت باشد تحریک داعیه سیر سرشان که مردم فتنه انگیز شورش طلب بود درگل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار
برافراخته فرمانروا باشد و زیاده وجدانی از ارکان دولت قاهره و پادشاهی شکرف و چون مرد وحشت بادیه تعلق و غرور بود و نتایج
عاقبت نمی‌اندیشید بعد از آنکه یعقوبخان متعاقب ایشان بیزد رسید از حوادث شان آثار ننموده و خلاف تعرض نموده و لب اعتکاف
افغانان بسته بمشی از آن ملاحظه خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت یکتاشخان جمعی را از عقب او فرستاده اما کروفر نمیشه
و چون یعقوبخان بشیراز رسید در مقام رفع مفسدان طایفه ذوالقدر که با مداد یکتاشخان مستظهر بودند در آمده خواست که در کین تو
یکتاشخان سعی نموده و شعلهٔ اقتدار او را بزوال تدبیر فرو نشاند که قوت امداد ذوالقدر ان فرو نشسته باشد و چون از جانب اشرف فرض
بود که انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد و تولیه ایالت کرمان از جانب همایون بعباس سلطان افشار عم یکتاشخان داده
لوای ایالت افشار که در کرمان بود بنام اعلام نموده که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنا بر سوی اعمال و خود سریهای
یکتاشخان ایالت آن ولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده‌اند عباس سلطان که حیثیت در دین آن زندو بوده و بحیثیت عدد فروزی عظیم
داشت طرح ایالت و دارایی انداخته دست تصرف باحوال بوانی دراز کرده عموم سپاهیان آن ولایت لهذا اغنیاهای پیغامبرده و دائمه
نمایان بزرگی اندیشیده با پیشه انعامات و مناصب بر سر او جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت مشغول گرد چون این خبر بیزد رسید و از احوال
در احوال یکتاشخان بهم آمده در لشکر مفسدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتمادی گشت اما چون مرد نیز قرار داده بود و از جانب او انتقام
شده بود و دست کوتاه شده و پر تو اختر یعقوبخان جانب تحقیق را خاطر نشان لشکر مفسدان افشار کرده با جمعی که با او بودند و کاوش با صد
کس چند هزار رو متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید بشتری نموده از تحجید افشار و سرداران اعراب و کرمان
و حشام آن ولایت جمع آورده با سه هزار سوار و پیاده متوجه پیکار او گشت و یکتاشخان چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت فقار
و مردمان کرمان نیز نزد او نیامده و مع هذا مانند که مردمی که با او بودند مختلف و بی اعتماد بودند خاطر نشان او کردند که امساک در صف عباس
سلطان خالیست و نیز دو اود و وحشی مذکور و جماعت افشار بالمانست که غرق بحر احسان و نمک بوده‌اند و این سلسله‌اند و کسب
ضرورت را بسر او جمع نمانده معلوم نیست که بجهت خاطر او مجاهده بجان رغبت نمایند و اگرانک تا خیری در فرستادن واقع شده بیقین و دیده
محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان شده و یکتاشخان که الحق مرد شجاع و دلیر صاحب همت بود و بیقین بر غلبهای صاحب
محمود سنعقد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر بیسیج مکان توقف ننموده از طرف عباس سلطان با قشون از است از شهر بیرون
آمده و نقشکی لب بسیار برهمین و بسیار ساخته در خارج سواد شهر صف سپاه و ترتیب داده بیواری سیسه شهر و قلعه داد و چون یکتاشخان متوقف
او نساف متقارب فریقین دست داده اتباع و مردمان خود جلو ریز بر سرا تا ختند جنگ جلوه ولیران صف سپاه گرمانرا متفرق و پراکنده
ساختند و اتباع عباس سلطان که حال و بینوال ایشان چه نمودند چاره و کار منحصر در فرار دیدند و تحصن و قلعه داری دانسته با میران و مردم قلعه



در بیان کار[...] یکتاشخان [...]
[...]

حمزه [...] آسم

بود قلعه رفته متحصن گردید بیکتاش‌خان مظفر و منصور بشیراز آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه‌گیری شد جناب آصف صفات قاضی خان ترک
و لله بیک بیرام اردوبادی که مرد صلاح‌اندیش صایب‌رای و وزیر بیکتاش‌خان بود و در آخر بمرتبه وزارت دیوان اعلی منصوب شده بود
حقوق نمک‌خوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادر را با دو لشکر مخالف راه دهد و ترک عناد نمایند
و از بیکتاش‌خان استدعا نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بانجمن تقریر و نصایح سودمند و مواعظ دلپذیر بمصالحه راغب ساخته
عباس سلطان رضا بصلح داده و مهر و طغرا که بیکتاش‌خان فرستاده بود گرفت و دلیران و مردمی که مرافق او و همراه بوده اند
در مقام عذر نموده و ماند و هر یک بالتماس رفته و آلکایی که قبل از این داشت بدستور با وگذارد و بیکتاش‌خان عهد و قسم کرده ایشان را مطمئن
خاطر گردانید و عباس سلطان و دلیران و سایر متحصنان که بعهد و قسم استوار کرده وعده از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما بیکتاش‌خان بعهد
و پیمان وفا نموده در همان چند روز عم و عمزاده را بقتل رسانید و بدلیران و متحصنان آن سلسله ایشان رو داشت و همچنین برادر مبارک خان
در همان زمان در همان ایام از فرق و مهر و آتش و گاه بنام او شرب بود در کام و ریخت القصه بیکتاش‌خان خاطر از جمعیت آن
جمع نموده دیگر باره بیرق و عزم جنگ نمود اما یعقوبخان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع در گرفت و گیر و ذوالقدران بعضی بقوت و
با هر کس که سلطنت خوف داشت گرفته بقتل رسانیده و خانه‌های آنها را که در بود خرابی داده و املاک و اسباب ایشان را متصرف شد
و در ولی خلیفه و ولد ولی خلیفه شاملو را در برزگرا اسمعیل قلیخان که در زمان و کالت مرشدقلیخان حاکم پریز فارس شده بود و بیست و سه
شاملو ملازمان حسینی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشتند یعقوبخان چون بسوی قلعه اشرف رسانید سلسله مصاحبت او را از حکومت آنولایت
منال الیه از طاعت او سر باز زده و یعقوبخان را بقوت بازوی خود تیاره ... ولی اعلی مقیم التقدیر بهانه بکار از شیراز بیرون آمده و حمل
بر سر او لشکر کشید و منال الیه تاب مقاومت نیاورده و گرفتار گردید یعقوبخان بقتل او و جمع نفر از امرا و اقربای او مبادرت نموده و قلعه
نموده قایق نهب و غارت فرو گذاشت و بقیة السیف از آن ولایت بیرون کرده حسین بیک بسر بزرگ شاه و ... ولی خلیفه بالای مردمی که
از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال پریشانی و غارت زدگی نزد آمدند و بیکتاش‌خان مقدم ایشان را گرامی داشته همراه او کنف حمایت خود جا
داده و در رعایت نموده و در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار نموده اوقات فکر و اندیشه تضییع او بسر میبرد تا اکنون آقایان ذوالقدر
را نیز که در قلعه در دست خلیل بیک شاملو قریب ارکش بودند مصحف کرده مطلق العنان گردانید و در مقام مرعیت حمزه بیک حاکم شوشتر
آمده او را بایالت شیراز نوید داده و از طرف ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته بسیلقی خطیر و بهم رسانیدن قبول کرده که چون بنیاد یعقوبخان
و طایفه ذوالقدر بقتل و انجامید و ریش بغداد ان القلعه مجموعه بود و استیصال ایشان ایالت و دانی تبریز بدیگر طایفه شماری شاملو
انقلعه گشته یعقوبخان از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه معلی تفویض شود بصلاح دولت اقرب و منتج است که تبیین
و سیاه گمون خاطر او بظهور آمده بنیاد مقام او و ایالت و قلعه افتدار او باشد هر چند بیکتاش‌خان و صلاح اندیشان حضور مقام کریم بیک
وزیر او را از این قضیه منع نموده بمکتوب که جناب خانی با طایفه افشار حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمان اند و مهمات نزد وکلا
ذوالقدر نسبتی با ایشان ندارد و دخل و تال جنگ کار نیز و متوجه کرمان شده مهمات آنولایت مشغول باشند و بهر اسلوب که

و القضیه سیاه که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست گرد ننموده همواره و لیکن مدعی بزرگ او در وقت و لوکیان فرستاده و لوا
منع بیکتاش می‌کرد و چون ولد مخلص مرده ملازمت منع اعدی ممنوع گشته انحراف از اطاعت و صیانت و طغیان بظهور رسید تا که بخیال سپاهی او
خود نموده کار او را نیز با اهمی جمعیت و رونق رضاقلی و بعضی امراکی را انداخته بیکتاش‌خان دیگر قلمرو حتی شاه و یکشبه و در دست
خود گرد در کل ولایت یزد و کرمان و فارس بقسم اختصاص کند بیکتاش‌خان شیراز بشکم سپرده و تیر قدرت بقرب بدون دارد سال بود
بیان و دمجوز و نخوت بر سر ... و دیگر حرف استقلال و سلطنت پادشاهی بر زبان می‌آورده گاهی در اظهار قرابت بیکتاش که
من این مملکت را قسم کرده تا مملکت ... بسر سلطنت و پادشاهی عروج نمود القصه قاضیخان شیراز در ... قرعه نموده بکار دفتری
رفته بیکت و دیوان خود را جمع نموده مردم آنولایت را که از سلطنت پیشتر یعقوبخان آمده بکلی از وخایف و پیرامن بکمیت خود در
و ورود از آنولایت اخراج نماید بیکتاش‌خان با بیکتاش‌خان در حق و در انگار ایشان قرعه نشد و هم پالت فارس بحیدر بیک جاهد بیکه داده و او
با آقایان ذوالقدر بکمیته و جمع آوری از غنایم فقه بجانب فارس فرستاده و خود اراده نموده که قلعه یزد را از تصرف خلیل بیک بیرون
آورده و مامن خود سازد و خلیل بیک سرا حاجت او دژ یزد و قلعه را ضبط نموده و بیکتاش‌خان در گرفتن قلعه اصرار نموده و جمعی را بمحاصره
او گذارده اما مرده اند تمین الظفر نقشه تنزع و جدال او توقع می‌نمایند ناگاه خبر اختلاف منازعات بنابر مصالحه و حوال رسیده و شاه بموکب همایون
دفع آن قتیل ... و ... ماندند و آثار دار السلطنه قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده بدین خط کاشان محل نزول موکب حضرت گشت آن
خبر گشتن بیکتاش‌خان باستقبال موکب همایون آمده و خاطر از آن قلعه فارغ گردید حسین بمقال و تصریح اینجا احوال آنکه چون آقایان
ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان موجبی آنولایت را ضبط نموده و طوایف و ذوالقدر خان را از وخایف و پیرامن اکراه
کرده بمخالفت او در صد خیال بیکش نقش نمایند که جماعت حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکومت ولی سلطان با او و طایفه قاجار
تعلق داشت رفته و باستقلال بر طایفه افشار دست تصرف بآن نواحی دراز کرده و تحت قلعه سفید را بدست آورده و با جمعیت آقایان
متعدی بیره گردیده و تعرض ایشان بپی آمده که جانبی احتیاج داشته بنفر خود را بآن قلعه کشیده از خواست و ره انکار و صیانت نمایند بعد از آن حکام
قلعه را گذارده روی بجنگ ... بدرستی آمده اندا ... طایفه ذوالقدر کسی را بسر او جمع نشده و مهمات ایشان رو بهیج که مطلوب ایشان بود
نشست یعقوبخان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی ارده و شواهین خود بر سر آن جماعت ایلغار نموده آقایان افشار را
دنبال ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن کردند جمعی از ذوالقدران یعقوبخان با ایشان رسیده جنگ در پیوستند و اکثر قوم
مقتول گشته قلیلی که نجات یافته بیزد آمده و بیکتاش‌خان را از حقیقت حال آگاه کرده و منزلی موجب خفت و بی اعتباری او گشت القصه
بیک و اسمعیل بیک و ... قضیه ... قطع ... افشار ... و آمدن یعقوبخان خبر یافته ... جمعی که مکنون خاطر ایشان بود بسر ایشان
شد و وقت مقاومت یعقوبخان نداشته ... قلعه داری کلو دراد و چون بجای قلعه رسیده از اقتی کوتوال کرمان
انتما و حمزه بیک و ... او و ... ایشان را بقلعه راه ندادند و بیاوران در تحصین قلعه داوری گشته چاره دیگر نجستند که یعقوبخان چون قصد ایشان
نمود و جمعی ملکان را رسید و پناه دو دست ... و ... گرفتار ... یعقوبخان ... و جماعت ذوالقدر آقایان ... بعد

قلعه و محبوس شیراز آورده و سایر لشکریان حضور صاحبقرانی پاشیده متفرق و پراکنده گشته هر کدام بجانبی و دهشت [illegible] دست مردم [illegible] یعقوب خان آورده

بودند همه مقتول شدند و یعقوب خان هر یک از خصومت و عناد خود را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و بیرون کرد [illegible]

از میان بیرون شده در تنگ [illegible] امیر [illegible] خاطر [illegible] از [illegible] جمع نموده [illegible]

واست [illegible] بتصرف یعقوب خان و ده و القدران [illegible] یعقوب خان بمتصرف [illegible]

هر کس از امرا و اعیان و تجنبه فارس جمع آمده و بجانب یزد و هر کرت آمد و یعقوب خان [illegible]

[illegible] نموده بایام جلوس [illegible] منصب [illegible] امرای [illegible]

[illegible] خان [illegible] از [illegible] خراسان [illegible] جمعی از [illegible]

بیگلرخان قلعه [illegible] متصرف شده [illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] خان [illegible] حقوق [illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] کرمان [illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible] کرمان [illegible]

لشکر کرمان [illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] میر مهران [illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] لشکر شیراز [illegible]

بیگلرخان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر شیراز [illegible] یعقوب خان [illegible]

در این هنگام احوال لشکریان خود مشاهده نموده و خان مضطرب شده و دیگر از پای جنود [illegible] و محمد قلیخان ولد [illegible]

قلیخان [illegible] امرای فارس بود [illegible] و بیگلرخان [illegible]

یعقوب خان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] بیگلرخان [illegible] یعقوب خان [illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] لشکریان [illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میر مهران [illegible] کرمان [illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible] میر مهران [illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] کرمان [illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible]

[illegible] بیگلرخان [illegible] یعقوب خان [illegible] میر مهران [illegible]

[illegible] کرمان [illegible] میر مهران [illegible]

[illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] میر مهران [illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible]

[illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] بیگلرخان [illegible]

[illegible] یعقوب خان [illegible] بیگلرخان

[illegible] میر مهران [illegible]

خبث و هرج به امر مردم خود تیره منقلب شده بود و اهتمام تنظیم و دید نمی‌گردید اضطراب افتاده و نمی‌دانست که چه کند جز آنکه بودن دانست و در جا
رفتن و مردم میرمیران پس و پیش او راه گرفته در بیرون و اندرون از وحاصل خود نه چون هیچ جانب چاره‌اش ندیده بود و اجل دامنگیر
او گشته است که هیچ طرف حرکت نماید در آن شب دیگر که مردم او هر کس گرد او رمیده بودند و او در کمال اضطراب هر لحظه باندرون
میرفت و بیرون می‌آمد و مردم خیالی و اندیشه دیگر نکرده و در آنجا آمد و رفت مشاهده نمود که هیچ نفر از مردم بکار نیست در خانه را گشوده
دانست که مردم یعقوب خان او را بیرون آمده میرمیران آمده پس است شمشیر برهنه در جانب ایشان توجه نموده در آن ساعت از تنگی
او خورده و دستش از کار باز مانده مشخص شد که کسی در آن تفنگ زد و اندر خنجر یکی از تفنگداران او که تفنگ در دست داشت و از
حاضر بود از شیراز قضا آتش کرد فی الفور از حیات او را سوخت القصه یکجا از او زخمها یافته خود را به اندرون رسانید او را گرفته بیگلربیگی
از غرق گردانید تفنگ که از دست بر آن یعقوب خان بر آنجا رفت و از ظاهر شد خود را گرفته و قتل خود را نمایان کرد
و ایشان فی الفور قتل و در خاطر ایشان وقایع ساخته شد و نصف شب و دیگر آن واقعه روی نموده و قتل او یعقوب خان
رسید و او را مسرت بی اندازه روی نموده بود که خاطر واقعه آن با جمع بر سر رسیده او را مسرت بی حد بیگلربیگی خان را داد که
و الاد او فرستاده حقایق حادثات روزها داشت نموده زنان و اتباع بیگلربیگی خان با اهل خود در آن جای مستحکم متحصن گشته
هنوز طلیعه صبح صادق ندمیده بود که لشکر دو القدر به تعجیل دست تعرض و تاراج خانه‌های اقربا و در آنجا کرده و مردم بی‌سر
با که مواشی از خانه و دوست از دشمن نمی‌شناختند هر جا دست می‌یافتند بکار دست و غارت میرفتند و القصه انواع
تعب و تشویش بی قیاس روز رسیده و دو سه روز این شورش و غوغا در کار بود و خانه بسیاری از اهالی از ایشان معرض نهب و تاراج
گشت و بیگلربیگی میرمیران مرحوم رسید که بعضی از بیم تعرض و با بیگلربیگی خان مخالف بوده با او یعقوب خان مراسلات و ارتباط داشته و آن وقت
یعقوب خان آمده متفق و متحد بودند با میرمیران و سایر اولاد با یعقوب خان بود و اخلاف بیگلربیگی خان مخالف و عصیان متهم و داشتند با
احترام می‌کرد و دیگر در مقام استخفاف در آمده جمیع را که متعلق به قزلباش و اموال بیگلربیگی خان تعیین کرده بود و معنی ضبط خانه او نمی‌کرد
خانقش چون از بابت کوه خانه دخت سلطان و سلسله جلیله صفویه بود و مقرر در منزل او بوده وقت اوضاع همه حفظ نمود و زیاده بی احترامی کرد
و دست درازی تجاوزهای میرمیران کمتر واقع شد آنچه خفت و خواری بسیار با او رسید و یعقوب خان تو قحبات از و گرد و مبلغهای کلی هم
که سکه و ترجمان با بیاف خود و امثال قسم حروف خفیف و واقعه مذکور را از جناب اشرف صفات خاتم ملک که در میان آن قضیه بود
استماع نمود و دو شوخی که از و شنیده بود و مردم آنقدر تصدیق نموده و اندازه اطناب خنده شد و حضور صاحب القصه بار و دو وقعه
در قید تحریر در آورد و القصه یعقوب خان چند وقت در دار العباده یزد و با عامات با جامعین آن ملک بخت آن بیعت خود می‌گذرانید و تا
چنین اتفاق قضای ملوکانه دیگر دو یعقوب خان که اساس رعیت او غالب بود و چون خزانین و اسباب بیگلربیگی خان که در عرض مدت
حال جمع آمده بود و در تصرف خود دید نشنیده آنکه از طریق حلاوت دینکی منحرف شده در قیم اختصاص راه تاکشیده و نقایص
اموال را جمعه خود جدا کرده و قلیلی از اشیاء با جانب میرزا علی فرستاده و اگر چه وقایع من بعد ثبت نظم این ضد متذکره اظهار نمود



تقرابین عالم را آن برای تنگیر و خود را آورده و مردم و جاهای آن را وقتی چاره خود چون کار و بیرون شهر و ملوک هیئت و دست بجز جناب خلیفه
گل با بیرون بیگلربیگی خان را مع شی زاید با او انعام منغیر نموده و این او فی مراتب سعادت که تا در آن عالم اختصاص جون و هیره و نان تنها
تر جانب و خوبی آورده که سبب خلقت و بزرگی خود را به جهت آورده بلکه خوبی هست باو و غفلت و خیر از که او و کار خشمش از تاریخ
احوال را پوشیده و کشت و ازان تمکن نموده به جنس خاطر گرده بجوید و سبی را مکاتب بعضی امور و جرأت نموده از جمله یبقان را از ایشان و صلح خود
بیگلربیگی کرمان فرستاده و شد خود را حیات از و کرفت که از مصلحت و تجاوز نکرده و در کل حواشی جمع امور بتی او باشند و ابر قوه و با بهره خانات
برادر را او خود را داده و از سعادت خدمت مشرف و در کریه و بجای آن استقلال مال ملک شیراز توجه نموده و از جانب و خود را فی حین علیهم
چنین گرفت و به میرمیران را که و به بیگلربیگی خان او و جمعیت او و وارث خود و عده و داده و خفیف و تعدی تعرض و شیراز زده و بعد از انقضای مدت
بجای خود آورده و تغیر و تبدیل در اللای احوال نموده و کل مملکت فارس را که طلق خود دید داشته او ملوک جمعی از ذو القدر از که مقتول ساخته
و به جهت خود و ملک نموده و بجهت ضبط در آورده و درخش بمحفل و پریشانی گشته جاه و جلال و لشکر صدی رسیده که عهد و الی را رخصت فرستاده
حرب عالمیان منقضت شاهی و به یاد یعقوب خان مدت کمال شاه و خمیره را از بزرگی و در امور هفته از فرمان او تجاوز نمی‌کرده و الی در
اطراف و اکناف استقلال نموده و خلعت او را پوشیده و یعقوب خان شبرکاه در شیراز کامیاب دولت بوده و بجنس و خرمی روزگار خود
میگذرانید تا که چشم زخم روزگار با او رسیده و اعمال شنیعه و سوء ادب او را گرفتار نقمت منتقم ساخته و بیانش آن گرفتار گردید حالات احوال
او در ضمن قضایای سال آینده به توفیق الله رقم زده کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بجانب خطه بهشت نشان
صفاهان و دیگر وقایع و سوانح حادثات و فتوحاتی که در آن سفر خیر اثر روی داد قبل از ین در دیباچه همین سرای سنه پیشینی
گلک قصه پرداز تحریر نموده که چون از اخبار متقول احوال و اوضاع یزد و کرمان و عصیان و طغیان بیگلربیگی خان مسامع جاه و جلال
رسید توجه موکب همایون با آن طرف لازم گردید و توجه آن طرف جزم نموده و بهر قضا قایل اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه دار السلطنه
صفاهان گشتند و درین سفر خیر اثر موکب نصرت نشان را که فیض مرحمت فرموده و آن حضرت منهاج خاطر او گشته باتفاق کوکبه فیروز قرین
گردون مثال ماه و آفتاب روی توجه بآن طرف آورده و در وقتی که عمارت خاصه شریفه که در اصفهان بوده و تعمیرات از آن جانب و حده آن
بر قلعه طبرک را تعمیر نموده و برج و باره و ارک با استحکام و تعمیر در آنجا فرمود و در باب احتیاج قلعه داری مرتب داشته و از جانب خط واقعات در حقیقت
و عفوی خوش آمد که ایشان خود را ملک ملک صفاهان جنت نشان در دست تصرف و استقلال بر ضبط خاطر خطیر گذاشت و تفوق لشکر را
جهت خود مرتب داشته و وی قدر او را استعداد بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول فرموده بود در آنجا خبر جان برده یعقوب خان
و کشتن بیگلربیگی خان خاطر به حضور موکب رسیده و موجب ابتهاج خاطر اشرف گشت و جهت یعقوب خان خلعت فاخره بجایزه و عطیه فرستاده و
با اصفهان فرموده و کس به صفاهان فرستاده و به او یک حکم داده کرده که صفاهان بهر با تنی که از ملک ملحق تعمیر و بنا یابد به استمالت
انعام و خلع بی دریغ خاطر او را اطمینان بخشیده و روانه آن حضرت شد و دیگر چون از کشتن بیگلربیگی خان و توجه موکب نصرت نشان
خبریافت جا و جبر خان و اتباع و قیم و اقرباء و فقهای اصفهان سهو و خود و جمعیت و دستر با استقبال همایون آمده و در ما بین کاشان و صفاهان

شرف ایاغ عبودی دریافته مورد تفقدات بی اندازه گشت و چهار روز حضرت ... بعد از انجام مهمات سرکار خاصه شریفه و ... معانی ...
بازگشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده و اهالی آن ملک را زمر استقبال ... و ... دولت ابد ... فرحی ...
... و شمائه مبارک ... جان ... چها طفهای ... ماهون میمون ... بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی
داخل ... شده و روز ... نزول اجلال فرموده ... انتظام مبارک ... مقدم همایون ... جهان کرده ... ابواب عیش و شادمانی
بر چهره آمال و امانی ... دولت قاهره ... گشت و ... مراسم خدمات قیام نمود و ... استحکام داده ...
خود سپرده بود و ... ارادهٔ تقلید ... دولت ... حضرت اعلی از ...
... و ... باشاره همایون در منزل خود ترتیب
اسباب سرور و جشن پرداخته ... آن مجلس عالی ... سرانجام نموده بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان ...
اقدس و مجلسیان بزم مقدس حرمهای شادمانی از دست ساقیان ... در کام ... حیرت ... ولی بیگ ... تلفقهای ...
خانف الطاف گوناگون شاهی ... قرب ... خالی ... مجلس ... بها و ... وعده ...
باجمعی ... قلعه ... توپ و تفنگ ... و شروع در قلعه داری کرده ... حرکت ... بسعادت
ولی ... موجب ... بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... جمعی از ...
... اعاظم امرای ... در قلعه ... بتوجه ... کفران نعمت
... ولی بیگ ... خلف ... آن اقطاع ... الهیجه ... قلعه ...
نموده ... سپرده و چون ... مخالف ... اصفهان ... دولت ...
... و ... خاطر ... عفو ... پنجیدن
صلاح دولت اقرب ... فرهاد خان ... مقرب آنحضرت بوده ولی بیگ ... شاهزاده ...
سلطان حمزه میرزا ... شرف ... قلعه ... آورده متحصن ...
قول ... فرهاد خان ... خدمت ... ولی بیگ ... فرهاد خان ... کرده ...
... در قلعه ... آلت ... او ...
... آن ... بعد از ... خبر ... فرهاد خان
بندگان حضرت اعلی رسیده ... ملازمان کرام ...
والا ... اصفهان ... اطراف و جوانب قلعه ... ترتیب اسباب قلعه گیری ...
و فرمان ... فرهاد خان ... اطراف و جوانب قلعه ... ابواب ... مفتوح بود
و ولی بیگ ... عاقبت ... مخالف باعث کفران نعمت و



... در قلعه ... فرهاد خان ... بندگان حضرت اعلی ... عفو ...
... حکومت اصفهان ... فرهاد خان ... قبول ...
... شرف ... بندگان حضرت شاهی ظل اللهی ... فرهاد خان ... ولی بیگ ... فرهاد خان
... فاتحه ... خاطر ... ولی بیگ ... فرهاد خان
... قلعه بیرون آمده شرف ... بندگان حضرت اعلی ... نموده ...
... حرکت ... ولی نعمت ... نموده ...
... ولی نعمت ... اثر ... حضرت ...
... حکومت اصفهان ... ولی بیگ ... قلعه ... نموده قلعه
... قلعه ... اصفهان ... حضرت اعلی ...
... حکومت ... ولی بیگ ... اصفهان ... فرهاد خان
... فرهاد خان ... کفران نعمت ...
... ذکر وقایع سال ... مطابق ... و تسعین و تسعمایه هجری ...
... شاهی ظل اللهی ... چون ... حضرت ...
... خسرو ...
... کشور ... خسرو ... خلوت ...
... بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... دار السلطنه اصفهان ...
... سلطان ...
... سلطان ...
... سلطان ... اوزبک ... محمد خان شیبانی ... ماوراء النهر ...
... احوال خاقان سلیمان شان
... سلطان ...
... خاقان سلیمان شان ...
... ماوراء النهر ...
... خاقان سلیمان شان
... ماوراء النهر ...

دهقانان و زنگنه مصاف داده شکست فاحش دیگر بایشان داده [illegible]
شان میرزا محمد ثانی اصفهانی [illegible] السلطنه بود باتفاق امرای خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد جاوید [illegible] مقام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



از وقایع آنست که میرزا محمد [illegible]
[illegible] بایشان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] در اصفهان [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] ذکر توجه همایون [illegible] فارس و لشکر
[illegible] جون یعقوب خان [illegible]
[illegible]

زفیف بخش روضهٔ خان گردانیده و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود با دای لوازم خدمت بر وجه تمامت اولی
ولایت فارس بپایهٔ سریر اعلی آمده و بوسیلهٔ سجده و تحیه داخل خواص بکار آورده و پیشکشهای لایق گذرانیده ابراهیم خان والی ولایت
دهبا [illegible] قریب [illegible] و اظهار بندگی داخواص نموده ایالت ولایت شیراز و امیرالامرائی فارس بمفاد خان که در سلک [illegible] یساولان
انتظام داشت نامزد شد و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال و [illegible] آن مکان [illegible] ع کتاب حضری [illegible] زلالش [illegible]
مشغول شدند و در خلال این حال از [illegible] اکمل جسم [illegible] ذات فرخنده صفات اشرف رسیده و در هنگام سواری
تاختن از اسب افتاده و پای مبارک کوفته گردیده و جراحان معالجه پرداخته قریب یکماه صاحب فراش بودند بعد از آنکه [illegible] زایل شده
صحت حصول کرده خبر یاغیگری و عصیان و طغیان افغانان رسید که جماعه قورچیان و [illegible] در کرمان [illegible] خدمات و [illegible]
دیگر [illegible] بوده بیرون کرده و قلعه را استحکام گردانیده و هم از مواقفت و هواخواهی یعقوبخان نیز بندگان حضرت اعلی فرهاد خان را
دفع فتنه اوروا [illegible] کرمان فرمودند چون لشکر کرمان که از زمان قدیم و [illegible] یکتاشخان بودند بنابر صلاح وقت و [illegible]
و صلاح اندیشی و [illegible] اعمال [illegible] و بایالت [illegible] از [illegible] بعضی دیگر را با اسمعیل خان افشار داده و [illegible]
فرهاد خان فرستادند ولی بیک غلام در [illegible] فرهاد خان نامزد شد از [illegible] [illegible] که در شیراز [illegible] شد [illegible]
افشار است [illegible] عبداللطیف بیک که [illegible] منصور [illegible] از افغان و افشار [illegible] اول این دفتر [illegible]
شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در [illegible] سوء [illegible] بوده و [illegible] و کیل [illegible] وقت [illegible] خان [illegible]
از جانب دیوان منصوب باشد [illegible] شاه قلی بیک [illegible] خلیفان [illegible] خانی [illegible] و خود را [illegible] و کیل [illegible]
و عبداللطیف بیک [illegible] و ازین امر [illegible] آغاز نهاد جمعی از طوایف افشار و [illegible] جمع کرده
[illegible] شده و هر یک [illegible] و [illegible] حال گشته [illegible] و [illegible] همایون اعلی [illegible]
[illegible] که درین هنگام [illegible] سریر [illegible] آمده بسعادت ملازمت فایز گشته و هر یک [illegible] اولیت [illegible]
و [illegible] اگرچه بندگان حضرت اعلی بالعموم این طبقه که [illegible] عادت کرده [illegible] شده بود [illegible]
قابل تربیت نموده اما چون [illegible] خلیفان [illegible] و [illegible] شاه [illegible] مطلقا [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] حسن خان [illegible] مراتب نوکری [illegible] و دل [illegible] و التفات از جانب اشرف [illegible]
در مقام [illegible] و [illegible] بمعنی [illegible] بمعنی [illegible] و [illegible] و التفات گشته
بابلیت [illegible] رقم [illegible] کشیده [illegible] شدن حسین علی سلطان [illegible] خدمت اشرف [illegible]
[illegible] و [illegible] قدس بود و [illegible] که معلوم [illegible] گردید [illegible] فتنه [illegible]
داشت و چنین کسی [illegible] قرب و منزلت [illegible] نیست دیگر [illegible] و [illegible] ذکر [illegible] در خراسان حرکت
صدور [illegible] شاهزاده و سلطان حسین [illegible] و قلعه [illegible] سالک طریق خلاف بوده [illegible]

نمود



نمود خاطرش چون بکمال [illegible] روی ارادت بپایهٔ سریر والا آورده و شاهزاده در هرات آمده و [illegible] جمعی کثیر از ایل
و عشیرت و اولاد و اقربا که در خراسان بودند بعراق آمدند و خاطر از [illegible] ایشان جمع گردیده بود و از [illegible] ایام [illegible]
جمع بنابر آن سبب [illegible] بزم خاص بهرام [illegible] که حرکت [illegible] بوده [illegible] بود القصه [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible] حسین خان شاملو حاکم قم [illegible]
[illegible] و [illegible] تمامی اموال و اسباب [illegible] و تاراج رفت
خاطرش چون در [illegible] خراسان صاحب [illegible] وقف [illegible] دیگر [illegible] منظور نظر شفقت گشته حسین علیخان که پسر
او بود با ایالت [illegible] و بعنایت [illegible] اقبال شاهی [illegible] القصه بعد از [illegible] فرهاد خان [illegible] حسین
علی سلطان [illegible] چون تسخیر قلعه [illegible] و [illegible] و [illegible] بود [illegible] و شوار [illegible]
[illegible] یعقوبخان [illegible] و [illegible] که [illegible] رسیده
[illegible] یعقوبخان [illegible] فرهاد [illegible]
[illegible] بدرستی گردانیده [illegible]
خیالات فاسده و [illegible] بحضور [illegible] یعقوبخان [illegible] مسرور
[illegible] و چون فرهاد خان [illegible] حسین علی سلطان [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و صلاح وقت [illegible]
[illegible] خدمت اشرف [illegible] میرزا جان بیک [illegible]
خود را [illegible] و [illegible] اشرف رسیده معلوم [illegible]
که [illegible] بحکومت فارس [illegible] مستقل باشند [illegible]
سلطان [illegible] گردانیده [illegible] قلعه چون آمده [illegible] شرف
[illegible] میرزا جان
بیک [illegible] اشرف [illegible] حضرت اعلی [illegible] یعقوبخان [illegible]
و [illegible] میرزا جان بیک [illegible] القصه
[illegible] یعقوبخان [illegible] اشرف [illegible] القصه میرزا جان بیک
[illegible] یعقوبخان [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] حکم [illegible] استقلال فارس [illegible]

تی حضور با جهل زهی خیال محال * با این افعال و اقوال از پادشاهان کرتیه خاطرخان بحکم غبار آلوده شکیه و بچه خزین گردید و از زبانت
کمتر از اره فیه این جان نثار دودمان اخلاص شعار است توقع داشت زهی سعادت و بعقلی بآنچه چون خبر آمدن او رسید
حضرت اعلی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را باستقبال فرستادند و حضرت اعلی بر جمیل سیر سوار دولت بودند که تقیخان
خیابان موکب همایون رسیده پیاده گردیده رکاب اقدس را بوسه داده و بوره توجهات خاطر گشت امالی ارادت و اخلاص و
نوکی از وظهور نرسیده شخص شد که جان خیابانات فاسد در سر داره چون قبل ازین تقیخان پای بوس را که مخصوص پادشاهان است
و با مرانت نداده در فارس معمول ساخته بود و در حضور اقدس بی شرمی و بی آزرمی کرده و از غایت سعادت و بجرودی اهل فارس گنج
پای خود پیش مید شست گرو به و همه القصه حضرت اعلی شاهی با سرداران و مخصوصان او نوعی خصوصیت و اختلاط آغاز نهاده نگ
تنگ دشمنی آن خاطرخان بعیق ملاطفت زده و گشت اهالی و اعیان فارس و طوایف دو القدر که ادنه کار خیر خواه شده
او توسل جسته عزت میخوردند او تا یه روزه در کمال شوکت و حشمت مرو شانه قانون آمد شده میخورد و در روز سیوم دیوانیان اعلی را امور
اعتراض کردانید و از داوستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند بازخواست نموده مخالف از خیمی بود که نظم اگر نمی سوارش
از کنگش باد * نکبی و دوسه ماه برزمین افتد * چون خبث باطن داشت تقیقضای احتضار آج که ازگوه و روز جان را دوکه و دو
سخنان لاطایل زود در وجود آمده و قلعه را کمانه داشته حضرت اعلی از کرده نه او در رفقای جاوال مدت او این بود
دران دو سه شبانه روز در کمال احتیاط میگذرانیدند و در روز دیگر میرزا جان بیک نواب اشرف را التکلیف قسم کرده که در حق تقیخان
جرمی نخسته و دستور سابق حکومت فارس مدتعلق داشته باشد نواب کامیاب اعلی در باطن مبارک قصد دو سه روز فرموده بودند
با میرزا لطف الله وزیر اظهار فرموده و انتظار انقضای موعد میکشیدند زیرا که سیاست او جهت عبرت سایر مردم در خاطر اشرف مرتسخ
یافته بود و بچگونه مسامحه درین امور جایز نباشد بادشاهان را دواعی ناهنجار و سخنان ناهموار که وقفای بی کراف از پادشاهان ارزو
بزرگتر میگذرانند و بعد از قوت و توان در انتقام میکوشند از تقدم و ختم حضور حالا چیست کرده ای خود چگونه کذرانند تکلیف که نشان حضرت
اعلی شیعت بر صلاح و اختلال حال ممالک کماشته کارهای خطیر عظیم در پیش داشتند و هر کاه که برگشته کان و تربیت یافتگان آنحضرت
درین شیوه و سلوک نمایند دیگر اگر که چو دسری بر آمده باشند و مشاهده احوال اینطایفه نمایند چگونه ترک خود رایی نموده گردن بزنجیر اطاعت
با آنچه در چهارم روز درگاه عالم پناه هنوز اجازه دیگر ندهد باشی است جو هر چه که هیچ آفریده بی طلب بخلوتخانه نیاید و هرکس
شود بیرون نرود و تقیخان بطریق معهود آمده در بارگاه در صدر مجلس اقدس نشست و با میرزا لطف الله وزیر در کمال شده و مخی
خطاب کرد که مهمات بساو دوستی کرد و الحاح سخن گرده با تمامی اهم شاه اداییه در جواب گفت که بازمی دوالعین هرکاه و اشارت
وین شود در بیگانه مساب خاطر نشان تو میشود و درین اثنا حسین خان زاده ... قاچار که از امرا معتبر و مقربان بساط اقدس بود با
هماون دست در میان و کرد و او را برداشته برزمین زد و او را اول حال القصور نمود که از مقوله دست بازی و فراقتاست که مقربان
بزم هیشت آیین اکثر اوقات با یکدیگر میکنند چون پاییه خود را برتر از آن مید انست از جسارت وی اوبی او استقبال نموده گفت
استقبال د



در میان و اعلام مهیا بطرفخت حسین خان اورا دشنام داده و گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال کردار ظهور آمده چه توقع داری
تقیخان دانست که حال بحث فی الفور شروع در عجز و اضطراب نمود حسین خان دراز دست شده بر گشته و سر بچنه بریده حضرت گی
در آن باب نداد و تبعه و رفقای او در ارک که آمده بودند چون متوطنانه مستغلبه شده و چون درخیل غضب شده جمیع از غلامان و جان سپاران تیغ در ایشان نهاده
پیاده گردیده و هر کدام که می آمدند ازین باده و ناخار بکلی چشیدنی ساقی مست و بیشعور میکردیدند و هر چون بکلی خبری ازین حال نه
و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه جرم خاص از آن بسته و محفل عیش و عشرت مرتب است بعیب مشغول شدند تا انکام عصر این قصه کار بود و در ایک
و اتباع سلطان و بود اثق قرا کویند او بوالفتح بیگ ساقو و خیابیس و دیگر کمخیر مانده شفا و بوده بمجلس آمده درقا مجتمع شده و مساعده و ایشان مرده
آورده جزو قضا غرینا نموده و او دیده تحقیقت حال بر مردمان معلوم گشت اما تقیخان زنجیه بدست آورده قلعه که مانده شده
نتوانستند و در جایی پناهی که خود نکه و جمعی از دو القدران بکجا و را او ران متفیه ساخته مجبور گشت و نوشته ارو که قلعه فرستاده که قلعه
و قلعه را بهلوانان در کوه شاهی سپرده از اهل قلعه جماعتی میان نوشته گرد و سر از تقرار انقیاد مخنه قلعه در اسلاف چند روز در قلعه
و قلعه داری اصرار نموده و ان چند روز مردم جمعی او و شد دو القدران که تیغ قهر تقیخان کشته شده بودند و بجانب شاهر عکیا را
آوران آورده و در سر چاه جنر کون آ و یکه سیاست مجیون نمودند او با قدر خیمه و دوج جک نیز سر جانیده و بعد از چند روز که اعزار حصار خالی آورده
داری ظهور رسیده شیخ سلطان و دوالقدر بمکان آن مهم شده و قتل تقیخان تقیل نمودند حضرت اعلی او را بدست دو القدران دادند
دخان با تمام که از برده حفظ حصار گشته و جمعی از مردم فارس حضور ما سیقلی سلطان سپار منظور کرده ودی کرده بطریق ملاطفت
زنجیه گردید که مسعود و داد آن در نظر رسیده و حال منظور گردید از قلعه بر آمده و پیچ قیصر و بروکشته و قلعه را متصرف شدند و در کار ان بجزایی حال
رسیده و در خلال این احوال کسی از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانیده که حمات تولایت رجب و هوار او صورت یافته قلعه مصر
وارتر شرح اینقضیه خانبست که چون فرهاد خان بحوالی کرمان رسید متمولات از ما بطوایف افشار فرستاده ایشان را که خادم قدیم دولتخان
دولت ابد پیوند بوده دولت خود و طبقه افشار که از آمدن فرهاد خان و ساینیت و اتخاذ ایشان خبر یافته ترزل در احوال ایشان پدید آمده و فرقه و
فایق نموده و اداره داشته که آثار کرک آفت و سنجان نموده و شانی سیری خانه ساختند و کرده با استقبال شتافته دست و پنجه دوستی بمودند
فیه و دیگ که رسیده ایالت و استقلال بکلی داشت شاه خود که مردم رو بطرف ایشان آورده او و بکلی تشخیص باشتیاق
نموده با دولت شبیه نظر آمده امان عدیمی بود و قلعه رفته و از شخصیت و قلعه را بی داد و فرهاد خان بتجبر آمده قلعه را محاصره نموده و کسی
و ایمخان در سپرده و رو منهاج و طریق بر شاه و ما و اطاعت و انقیاد و دولت نموده متعهد شد که از دست اشرف اسد خانی مفوض
و قلعه بعد از مدد و خیام و آمد شده ساختند انکه و ما دوام و پشیمان و متعاهد رخی که رد که قلعه داری نموده و هر دم آمده بود
حکومت کرمان از قول مردان کرده دست و در این عجز و بیچارگی بوده و همین قدر راضی شد که تخان این بوده و بکم شده تردد امر بجا که کی مستولی
باشد فرهاد خان این شیوه را که مقتضای عقل بود دانسته نموده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف اسد خانی مفوض داشته و تعمیر
اکر از نکته بجز دی و ادوانی و افواج تقیخان ظهور آمده و غاید بالجمله فرهاد خان قلعه را متصرف شده و ولیخان و اسمعیل قلیخان را در

کرمان گذاشت و جهات آن ذخیره را به وجه وفور ساخته و روانه جانب شیراز مراجعت نموده و در وقتی که بندگان حضرت اعلی حالت
قدرت را استظام داده و از آنجا عازم اصفهان بودند فرهاد خان در اثنای راه به پای تخت اشرف رسید و چون [illegible] گفته بود مرتکب
نموده و از ایام [illegible] مستقل از خاطر بیرون کرده [illegible] گردن او پیش آمده بود [illegible] تنها با خدمات [illegible] امان یافت [illegible]
و از نوبت که در کرمان با فرهاد خان در مقام [illegible] آمده بود [illegible] ارزم [illegible] آورده و [illegible]
گرد و دیگر [illegible] اصفهانیان را [illegible] از آن حال [illegible] بود و [illegible] تعلق رسید
در همان ایام عازم [illegible] خان [illegible] سلطان [illegible] آمده [illegible]
فرمای روم [illegible] و [illegible] انقیاد [illegible] حضرت اعلی
[illegible] منسوب [illegible] حضرت اعلی [illegible] اصفهان نموده [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] قدوم [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
و [illegible] جناب [illegible] شفقت [illegible]
منصب [illegible] اعلی [illegible] حضرت [illegible] گذرانیده [illegible]
آن ملک [illegible] مستقر [illegible] مقرون کرد
خان [illegible] دارالسلطنه اصفهان معطوف داشته و دیگر باره [illegible] پای تخت [illegible] سیستان گرد [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] سیستان [illegible] قلعه [illegible]
بیگ [illegible] قلعه [illegible] قلعه داری [illegible] انجام نموده
[illegible] قلعه [illegible] احمد بیگ [illegible] خاطر [illegible] اشرف
[illegible] حضرت اعلی [illegible] این حکایت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] شاهزاده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اصفهان چون قلعه [illegible] موجب [illegible] مبالغه [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] اصفهان [illegible] شاهزاده [illegible]
عموم [illegible] مبالغه [illegible] ایشان [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت



بوده و اسمعیل میرزا که [illegible] سلطان حمزه میرزا و سلطان علی میرزا اولاد شاه جنت مکان بوده [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] خراب نموده [illegible] فارغ ساخته [illegible] الغایت [illegible] تخستین
[illegible] اصفهان [illegible] دارالسلطنه قزوین معطوف ساخته [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الیه [illegible]
[illegible] دارالسلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی [illegible]
[illegible] نزول اجلال فرموده [illegible] امرای [illegible] میرالامرای [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
۱۰۰۰ [illegible] بندگان حضرت اعلی [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible] مشغول بودند وقایع سال میمون و ایام سعادت
مقرون توشقان ئیل که مطابق سنه الف هجری که سال پنجم جلوس است و مقتضای آن سال به تقدیر ذوالجلال [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
حضرت [illegible] اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایام [illegible] قلی خان [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

مدرکا وو او آورده واگر خان احمد حاجت خود را [illegible] اشتیاق توقف نموده حقیقت را عرض کنند که اندکی کار او کرده و شهود و [illegible]
حون دانسته که نواب اشرف دریدست آورده ایشان مبالغه عظیم داشتند ورخصت ایشان داده شد و مرشد قلی سلطان [illegible]
گرفته جانب میرزا علی آورده ولی مسامحه وتاخیر بسیار رسید از خلاف و انقیادی که خان احمد درین باب نموده متوجه حال او گشته در مقام
تدارک خاطر شد الیه شدند و صفیه قدسیه او را که همراه نواب کامیاب بود و خود اسپ کاری نموده چند مرتبه بر اصلاح و انجام بوقوع موجب
جناب اعتماد الدوله خاتم بیگ وزیر را با چند نفر از علما و مشایخ بدین مهم گیلان فرستادند و مراتق و اسباب عروسی بوجه لایق را
داشته خاطر خان احمد را تلطفات پادشاهانه و تحفه ها و صلات احمدیان بخشیده و خلع فاخره فرستادند و چون حضرات گیلان رسیدند
احمد درین باب با و اقناع ظهور رسیده ناخوشنودی بنیاد کرده و چون قدرت و مطلق داشت بنا بنا که موجب تعویق بود مکرر و [illegible]
اعتماد الدوله با صاحب رای و کلات و [illegible] خوشنودی خرم گشته [illegible] و عده و وعیده داده با او [illegible] مقام سر رشته [illegible]
مناکحت بوقوع موجب اگرچه او را نا [illegible] خاطر مبارک غبار آلوده کرده اما بمراعات جانب سیادت و قرابت قریبه که با والد
محترمه نواب اشرف داشت و نسبت مصاهرت این دودمان شرف بود از سلوک نا پسندیده او اغماض نموده تغافل و تجاهل ورزید
و درین سال حکومت همدان امیراد مرای کل و اجب قوم [illegible] شاه قلی [illegible] میرزا [illegible] [illegible]
او و مقرر شد [illegible] سلطان نیابت و کالت شاه داده [illegible] منصوب گشته همدان شد و چون [illegible] روحانی اطلاق [illegible]
طرفین بود چند نفر از ایشان سپاه [illegible] که در همدان [illegible] گرفتار شده و در قلعه قهقهه محبوس بود و ازین جانب اطلاق نموده و
روم کردانیدند و از جانب روم [illegible] خان سردار و صفیقلی خان شاملو و [illegible] شاملو [illegible] اطلاق [illegible]
نمودند شاه و رستم خان در راه چهار شد و و دیعت حیات [illegible] سپرده و دیگران آمدند [illegible] اکنون [illegible] شنیده قتل مرحوم
بیگم والده محترمه نواب کامیاب [illegible] و حسین قلی سلطان [illegible] قلیجان [illegible] تبریز با خوانی امیر خان تبعل آورده
در تفصیل سلطان حسین خان [illegible] قلیجان [illegible] حضرت اعلی سعی نموده بود و در خدمت اشرف [illegible] انواع [illegible] شده بود
ملحظ کرده [illegible] ایوان چهل ستون منظور [illegible] غضب شاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک خود بجزا رسانیده مکافات اعمال نا پاک
بقتل آورد [illegible] خان موره الطاف و اعطاف گشته منصب موروث ایشک آقاسی باشیگری سرافرازی یافت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] و از [illegible] سلطان [illegible] امرای زمان شاه جنت مکان بوده و در خدمت شاهزاده
سلطان حمزه میرزا در ایام [illegible] تقدیم رسانیده و مرتبه امارت ترقی نموده [illegible] و ساعی [illegible]
او وفات یافته بود و بعد از قضیه ارتحال شاهزاده [illegible] و در قلعه [illegible] ترقیب نموده آنوقت [illegible]
هیج کرده و در اوقات کوس لمن الملک زده و ابو طالب میرزا [illegible] مساعدت نمود و بعد از جلوس همایون اعلی مرشد قلیخان [illegible]
در پیش داشت [illegible] شاه [illegible] و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل الهی حسین قلی سلطان [illegible] فرستاده
خدمتگار قلعه [illegible] نموده [illegible] چون [illegible] اشرف [illegible] عراق و فارس و کرمان [illegible]



در پیش او بود خود و میر دو اشته متوجه اصفهان شدند و او در غیبت موکب همایون شیراز [illegible] عصیان بظهور آورده و دست در
و از سبب قرب و میرزا و گروهی از شیعه و الشان اکراد و میر او [illegible] و در مقام اظهار نفاق در آمده [illegible] تردد میبود و بطریق قطاع الطریق
اموال و اسباب مسلمانان را متصرف شده و ظلم در آورده و [illegible] حضرت اعلی وور دار السلطنه قزوین
تشریف داشتند او [illegible] تقاعد ورزید [illegible] و جان بپا و جایه [illegible] که باو نسبت داشت حضور سلطانیه و اهم
در زمان [illegible] و خرمی [illegible] دست تطاول در از کرده [illegible] خود [illegible] میگرفت و در پسیج محل [illegible]
در [illegible] شده او [illegible] گرده [illegible] نعمت پادشاهانه و فیع و لازم گشت در اول [illegible]
[illegible] شاه [illegible] حسین خان قورچی [illegible] حاکم قم [illegible] فرستادند و ایشان [illegible] قلعه [illegible]
نموده [illegible] مباربه [illegible] بوقوع پیوست [illegible] حسین خان [illegible] و دیگر چون [illegible] خبر [illegible]
شده بود [illegible] آمده [illegible] موکب همایون درین طرف [illegible] نهضت [illegible] خاطر همایون [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] حضرت اعلی [illegible] تقریب [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] شریف [illegible] آمده [illegible]
[illegible] حضرت اعلی قرب [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] در [illegible] طلوع [illegible] سلطنت [illegible] سلطان [illegible]
قلاب و خطاب [illegible] محبوس گردیده و قلعه متصرف [illegible] دولت قاهره در آمده و حکم قضا [illegible] دیوان [illegible] گشت و شکار [illegible] دار السلطنه
قزوین [illegible] سعادت [illegible] ابد مدت [illegible] حسین امیر حمزه خان طالش [illegible]
طالش [illegible] شاه جنت مکان [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] شوکت و اقبال و ملک و مال [illegible] حسین [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] خراسان طالع [illegible] و کالت [illegible]
مرشد قلیخان [illegible] ساعی [illegible]
[illegible] احترام امری [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
کفایت و اقتدار [illegible] اصلاح احوال سپاهی [illegible] مشخص [illegible]
[illegible] و احکام [illegible] چون [illegible]
[illegible] قرب و قرابت [illegible] مصاحبت ایشان [illegible]

قلعه مین خونخوار گجه شده بود و بتوقف که فرهاد خان در خدمت اشرف مقرب و محترم و صاحب اعتقاد و اقتدار گشته انتظام مهمات
خراسان و دفع اوزبکیان برای و رویت و ذو الفقار خان را بدو مفوض کرده بود و امیر حمزه خان چیزی را مشغول در مقام سرکشی
و راه و کوس مخالفت میزد و رای جهان آرای بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته کوتاه اخلاص و یکجهتی از ناصیه احوالش هویدا باشد
نقد رقابت منحرف انکاری موروث کرده و اگر مخالفت در میان دماغ او جا گرفته باشد در اصلاح آن کوشیده شود و حسین خان
چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت نامزد فرموده فرستادند که امیر حمزه خان را از حقیقت مقید و ذو الفقار خان امرها و شاهی نموده
چون قلعه شهر نادر قلعه ایست بر فراز کوه واقع شده و از غایت رفعت و بلندی با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید چنانکه آن برج
رفیعش با ملک صوامع ملکوت دمساز و پاسبانان شب زنده دارش با سکان قلعه سپهر هم آواز شده و معمار حضرت این چند بیت رنگ
انداز و بستگی که حسبی بیت از فرق سرکیوان بگذشتی بیت مصداق آن قلعه رفیع بنیاد است و امن آن قلعه جنبه نشد کو و الوند بنیه و جلگه
گرا و پیش نهاده و ضیق امطرق شد که عبور یکنفر پیاده و قاطع و دشوار است تا سوار چه رسد در صورت خوانکی با ملاقه و شده اهل قلعه
سد و ساحت القدر توقف نمایند که قلعه را از ذو قه خالی کرده و دست آید معلوم دیگر شود امرای عظام در سد و قلعه جایی که مناسب
اقامت بود نزول فرموده راه رسد و ساحت التکاپو مسدود شد و مردم حوالیش اطفال و شتری کرده و ذخیره امراء و آمده و بحت
مرجع قیام مینمودند امیر حمزه خان که مرد عاقل بود دانست که تحصیل قلعه را از ذو قه خالی نمیکرد و از زدی اضطرار قلعه را خواهد داد
تابع این کار نتیجتی بروز کارا و داده و ارشش لاحق خواهد شد و از معنی مراعات امیر بخدمت اشرف فرستاده و معروض کرد که چون سپاه توق
حکام تنگ قرار نمودند و دمان شدند و خون در صیانت ایشان در مقام آمده بالجمت بیرون نمی توانم آمد التماس دارم که یکی از نوکرهای
شاهوردی سلطان که قلعه را باو سپارم و بشرف تعزیت حضرات عالیات از رافت دارند که بدان سعادت عظمی پیوسته باشم و بگذرد
اعلی آنکه این مسئول درجه قبول یافته حسین خان شاملو حاکم قم را فرستادند و چون بپای قلعه رسید جمعی میان حرب بسیار رفته و ذو الفقار خان
و جماعت قزلباش از انشای قلعه که جانب و امیر حمزه خان و جد و وفا نموده از قلعه بیرون آمده میبایست قرار اید بکار اعلی فرستاده و خود با
و صاحبان ازمان نیشابور بیرون رفت حسین خان قلعه را بر حسب فرمان قضا جریان بذو الفقار خان سپرده و بدرگاه معلی آمد امیر حمزه
خان بعد از زیارت مشاهده عالیات بنیشابور آمد و خود از خوف و بیم فرهاد خان در درگاه معلی نتوانست آمد و با جانب و میان مارا
پیکره و و در نیشابور توقف نموده آخر الامر یکی از معتمدان حوالیش رفیق او بجهت آنکه او و رسانده اخان روسیه مخالفان سبب دفع
نموده با ایشان همراه شده رسانگ او بود و فرصت کرده او را بانادرسک ساخته خود دامن بیرون انداخته سراو را بدرگاه اعلی آورد
امانتکاران حضرت اعلی بجارج حقوق خدمات سابقه آن سلسله میران و امراء و منفعت کرده انده و در سلک غلامان در گاه منتظم شدند
القصه بعد از وقوع این خدمات حسین خان چاوشلو را حکم شد که به بسطام اقامت نمایند و داروغه و قفرخانه حماکن که مرد سبعی رئیس آنجا بود
هوش بود جهت تعیین مشهد و سرحد طرفین که بمقتضای آن وقف مقرر شده بود و در این امر مراقبت و مشارکت نماید و ایشان اطاعت امر
اشرف نموده بمحافظت آن دیار ... بتقدیم رسانیده و مراجعت نموده در این سال شاه وردی خان عباسی و لد محمد خان حاکم لرگک



که درین عهد و قف و مرد از بستقلال زده بجای جانبی از اهل امانات و اشارات مقرر و ملکیت گرانگو جانبه و دولت خود بوده او و خود با
آنکه با اعیان روم میتیزه و در عهد بودن که در میانه قزلباش و رومی مصالحه واقع شده کسی دربار و سعی فرستاده و عهد کرده که اگر رقم عفو به
سابق او کشیده شود و شود بعد الیوم بر جاده بندگی و انقیاد مستقیم بوده باشد چون علم ایوان دودمان جا سپاهیان لزنگو را از قدیم الزمان
شیوه خدمت دودمان بستبداد از اهل بیت علیه السلام از حضرت اعلی از اعمال سابق او اغماض فرموده در مقام التفات شده او را بنیز
مصاهرت دودمان قدس نشان صفویه با قران اسمیه بخشیده صبیه بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را بحباله او دادند و آن عشیره را
خدمتگاری نموده منقطع و یک ناظر با دین جهم منزد او فرستادند و منقطع و یک با مین خانیت آن طبقه انجام مهرای متقدس دود
در سلک مجرد ان مهراه هات سلطنت انتظام یافت **ذکر رفتن فرهاد خان بجانب الکاشد وعنوین بخراسان بگشتن او و آمدن عبد المؤمن**
**خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال دیگر** چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد
در تبیه و در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان بیرش را به درگاه جهان پناه فرستاده بود و در این ایام چنین مراسله و آمد شد مرعی بود
و در این دو حال که عبد الله خان پادشاه ما و را النهر و عبد المؤمن خان پسر او که تسخیر ولایت خراسان نیت نا شد و خیابان خانه منعقد ده
قضایای هر سال مرقوم کلک بیان گشت متصرف درآورد حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدم نموده مکررا ایلچیان بدرگاه
والا فرستاده و از نظرف نیز محمد قلی بیک جوکر تونز و مشار الیه رفته بود و مولانا کتابت ار خاطر او دیده که اگر یکی از امرای نامدار را فوجی از
عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دو خواهر تیز آمده باتفاق او در دفع شر اعادی کوشیم چه بکار و کار الکای خراسان متصرف الطبقه قزلباش
گیرد طمع در ولایت ارگنج و خوارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد و لهذا او را مایل این کار رای جهان آرای مرین متعلق گشت
که نعش شریف در دار السلطنه قزوین توقف فرموده با انتظام مهام ضروریه دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت
نشان بجانب خراسان فرستند و در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نموده و محمد یکان تکاف کرده و دنگاه دست
کار آنجا نموده بود با جمعش خان میرداره و جمیع ارکام اوراق او را مورگشته بر تیغ مخالف تاخته هم امرای خراسان خرسند و رفیق کرده بنیز فرهاد
خان جمعیت نموده و از ضوابط بعد اوه درنگ نمانده و مشار الیه مفارش فرموده که اگر عبد الله خان و عبد المؤمن خان بنفس خود بخراسان آیند جنگ
امرا باید پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین نبوده و فرهاد خان از جنگ بمجید و ... بگذارند و حقیقت نماید والا آنکه مقتضای وقت باشد عمل
آورده در تسخیر خیابان و مشهد مقدس و آنحدود سعی بلیغ بظهور آورده فرهاد خان انگشت قبول بر دیده نهاده روانه شد مقرر گردید
و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد و چون بحوالی بسطام رسید حاجی محمد خان بجهت نزاع که میان او و از بکیه و قوع
فرهاد خان ترشیز
انجامیده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمده در مقام مصاحبت و نغمه و خرگاه و اوراشه و اسباب ضیافت و اتحاد
رسمی بتقدیم رسانیده و تحف و هدایای لایق گذرانیده و با یکدیگر زبان این استان بجهت عهد و پیمان کرده که در دفع شر عبد الله خان و پسر
مدد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا نشده و هر یک باردوی خود باز گشته و فرهاد خان کوچ کرده و بطرف خیابان را آورده ولکی
خان چاوشلو حاکم اسفراین بوده و امرای سالیانت و غیره که در آنحدود بودند بدو همراه جمعیت نموده قلعه خیابان را محاصره نموده و آواز

آمدن قزاق خان و اتفاق حاجی محمد خان با او و رسیدن عبدالمؤمن خان با لشکر [illegible] و حصار شادمان و ولد خود [illegible] خان
خان آمده و آوازه انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر و ترکستان در عقب خواهد آمد [illegible] حاجی محمد خان [illegible] شنیده بجانب خوارزم [illegible]
قزاق خان خبر آمدن عبدالمؤمن خان شنیده و متردد خاطر گردیده با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ
دیده و بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کارآزموده مصلحت در جنگ کردن ندیده در این فکر و اندیشه بودند که خبر [illegible] که بطرف
فرستاده بودند آمده خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان [illegible] رسیده [illegible] بسرعت برق و باد می‌آید [illegible] در میان قزلباش [illegible]
قزاق خان چون از جانب حضرت اعلی کمک [illegible] عبدالمؤمن خان مأمور [illegible] امرای خراسان [illegible]
فرستاده که در حفظ و حراست قلعه خود کوشش [illegible] کوچ کرده [illegible] بسطام آمده [illegible]
معروض داشت [illegible] از آنجا بقزوین بازگشت و عبدالمؤمن خان [illegible] رسیده و رفتن
قزلباش را [illegible] شمرده [illegible] آمده بود [illegible] اجتماع عساکر [illegible] دست داد [illegible] لشکر
[illegible] فیروزه [illegible] ریش سفیدان [illegible]
صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبدالمؤمن خان دیده [illegible] عبدالمؤمن
خان [illegible] در حال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] الباب [illegible] بقیة السیف [illegible]
میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان [illegible] عبدالمؤمن خان در این حال [illegible]
کل خراسان [illegible] اسفراین آمده محاصره نمود و ابوسلم خان [illegible]
قلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه [illegible] عبدالمؤمن خان در تسخیر [illegible]
اسفراین سعی بسیار نموده [illegible] محاصره [illegible] عظیم واقع شد [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خندق [illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] جنگ و جدال واقع نشده [illegible]
تعیین یافته بود و امیر حمزه خان [illegible] مخالفت [illegible] امرای [illegible]
هم جمع بود حضرت اعلی در فرستادن خراسان [illegible] انتظام آن حالات مصروف بود و بعد از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible]
آن [illegible] مقاومت [illegible]



[illegible] و آن شیره مردان [illegible] عوض و مرد [illegible]
و تیغ خون‌فشان [illegible] دست و گریبان شده [illegible] گوهر [illegible]
[illegible] مردانگی [illegible]
[illegible] بعراق آمده [illegible] حضرت اعلی با ابوسلم خان [illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible] بجانب بلخ [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] عالم آرای [illegible]
قرار گرفت [illegible] خراسان [illegible]
اصفهان تشریف برده [illegible] اصفهان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دارالسلطنه قزوین مراجعت نمودند سوانح ایام سعادت انجام توشقان ییل ترکی مطابق
سنه الف هجری که سال ششم جلوس همایون اتفاق افتاده گشت طراوت [illegible] نسیم بهار [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] گل [illegible]
تخت نشین [illegible] عالم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شوکت [illegible]
[illegible] حضرت شاه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] جلوس همایون [illegible] ایران [illegible]
[illegible] زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا قطب الحق والحقیقة والدین شیخ صفی الدین قدس سره العزیز [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] اطمینان یافت [illegible]
[illegible] مشایخ عظام [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible]
[illegible]
آن [illegible] خراسان [illegible] شاه [illegible] خلیفة الخلفا [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]

شد مناسب این بود که شاه وردی خان که با جمعی سالک طریق مستقیم یکجهتی این سلسله علیه بود دامن عقیده و حسن اعتقاد خود را که گرد
عصیان و بی اخلاصی آلوده شده بود بآب ندامت و پشیمانی شست و شو داده تدارک اعتبارش را که از فتنه گری این دودمان عاری
شده بود دیگر باره بتاج و تاج آراید و مسامحه که تا بحال میان کرده بود آنرا باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک احوال اعمال
سابق باشد شاه الیه توفیق این سعادت یافته بتقبیل عتبه علیه مشرف گشته و درین اوقات نیز که آن دولت که سلطنه ... رسیده
خانه و خود و مردم آمده و در امارات شاه وردی ... و ترتیب شریف سلطان الاولیا اتفاق نزول همایون افتاده آثار یکجهتی از او بظهور رسیده
تمکن و بی این درگاه مشرف شده چون حسن خدمت شاه وردی بران مقصور است که جمیع کار فرمایان ایران بجزای اعمال سزا فرع کرده
اند و دیگران را با فوجی عظیم از غلامان فرستاده که او را بدرگاه والا آورند شاه الیه از خدمت این آستان روتافته سالک طریق
فرار شده و خود را بالکای که در حل سوز روسیه بود انداخت و حضرت اعلی حاکم دیگر جهت آن ولایت تعیین فرموده و مهمات آنسرحد حسب المرام
انتظام یافت از سوانح این سال فرخنده فال در این سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و تصرف در آمدن الکای گیلان بیه پیش است که
ما یکه عزیمت همایون بجهت خراسان تصمیم یافته بود همگی همت والا نهمت مصروف اقتضای آن عزیمت بود بی اختیار این واقعه روی نمود

**ذکر فتح ملک گیلان بتوفیق رب و دادگار عالمیان** بر ضمیر جهانیان ... و از حوادث روزگار و تجربه کاران حوادث لیل و نهار
ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت ورزیده
خطا کند بخت و سعادت یاری نموده گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هر گاه اختر اقبالش بحضیض و بال افتد اعمال و افعالش که
در نظر عقلای دهر صواب نماید خطا نماید و چه ... جو تیره شود مرد را روزگار ... همه آن کند کش نباید بکار ... مصداق این مقال صورت احوال
خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی و تشویشات روزگار که از نظر بحر مواج زمانه عذار خود
بود قدر احسان و تربیت نواب سکندر شان و فرزانه و عاقبت گوشه امر آباو گیلان نداشته خواست که با این دودمان ولایت نشان
بکجل و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در رشته بازار ارادت و اخلاص جای دهد
مصداق این دو که اینجا ... سابقا مرقوم کلک بیان گردیده که خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک نامناسب
او که در امر خواستگاری صبیه اش بظهور رسانده غبار آلوده گشته بود و بغایت تغافل پادشاهانه و اغماض شاهانه متغافل ساخته در مقام
مکافات نشده بود و درین اوقات دو سه مقدمه دیگر ظاهر شد که موجب زیادتی تکدر خاطر همایون گردید اول آنکه در وقتی که امرای حاشیه گیلان
رفته در ظل حمایت او ملتجی گشته بودند خان احمد چشم از رضا جویی خاطر همایون پوشیده در مقام حمایت ایشان در آمد ...
منحرف بود و خواجه حسام الدین وزیر خود را از راه شیروان باسلامبول نزد خواندگار روم فرستاده با او وصل جسته عرض نموده بود که
گیلان ملک موروثی منست و بطیب نفس ... دودمان آل عثمان میخواهیم و اگر از شیروان فوجی از عساکر آل عثمان را از راه
به ایجان فرستند قلعه های آنجا بتصرف ایشان سپاریم و از آنجا بقزوین اندک راهیست و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد و بعد از آنکه تسخیر
لشکر همایون رسید موجب استعجاب گشته ... حسب الاشاره همایون تحقیق و اعلام فرمود که نوشته خطای خواند

کشته گرد



گرفته گرد و خود را با جمعیت و ... دیگر بتدبیر ارتباط وصلت از طرف خشیت ... پادشاه همچنین خطای از مبین صادر شده که عفو خواهش
عفو و اغماض داشت اما او طریق راستی مسلوک نموده انکار بلیغ کرده و گفت که خواجه حسام الدین بلوک مسطور رفته و من او را ...
و ... مدام درین وقت که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کسی معتمد از اسلامبول رسید و حقیقت رفتن حسام الدین و فرستادن خط
خان احمد چنانچه بود عرض کرده خاطر اشرف از گفتار مختلف او نهایت آزرده گشت شعله غضب بنوعی زبانه کشید که بجز قلع و قمع ...
او اطفای نپذیرفت و ازین شنیع تر عملی که از او بظهور آمده در نوشت صدق آن او موضع موجب آنکه چون مسموع او شده بود
که جناب اقدس والد و الده و علما و مشایخ بوساطت پیش نموده صبیه اش ... اگر عقد نکاح ایشان صورت شرعی نداشته باشد صبیه مذکور
با نظامی عقد ... حرکت ناهنجار و حیله سازی ... از مردم تیره روزگار ...
غضب افروخته گشت و در مقدمه ... و ازین تجاهل ... بطرف طبیعت یکجانب داشت حضرت اعلی شاهی ظل اله
او را واجب ... ساحت ملک ... فرهاد خان و ذوالفقار خان برادران
با لشکرهای آذربایجان و نخجوان و از راه قزل آغاج ... و حکم اشرف ... عالم لشکر ...
گیلان بیه پیش صادر گشت که معسکر فرهاد خان ... تسخیر بیه پیش ... و فرهاد خان از آن طرف روانه ...
شوکت همایون بدار السلطنه قزوین رسیده ... حاکم قزوین بود با جمعی ...
و با جمیع اعمال ... کار خان احمد ...
و چون جنود ظفر ورود ... خان احمد ...
توجه بسفر خراسان مصروف ... دو سه سال توقف ... قریب جوار و قرابت ...
و حقوق تربیت این دودمان ... 
سلطنت قزوین ... 
رو به ... 
رسید و ... 
با این دودمان ... خراسان ...
که حضرت همایون ... خواجه حسام الدین ... 
... خراسان
افغان ... 
مرحمت ... خان احمد ... 
و ... 

[illegible]

[illegible] از مهمات گیلان خاطر جمع نمودند بصوب خراسان معطوف ساختند

## ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر فیروزی روی داده و بیان بعضی حالات [illegible]

[illegible]

باشد خراسان را بازگذاشته بعراق روند و متوجه گردند سابقه میانه من و پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا
بایقرا و پادشاه فرغ و خراسان صلح واقع شده بود بنابر آن قضیه [illegible] و اگر اراده حرب داشته باشند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب
خدای تعالی است و کمی و زیادتی لشکر را در آن دخلی نیست چون خبر آمدن عبدالمؤمن خان و [illegible] بسمع همایون رسید قبل از
ورود رقعه مذکوره از بسطام کوچ فرموده از راه [illegible] و جاجرم روانه شدند و در اثنای راه قضیه مذکوره بنظر همایون درآمد جواب آن از قلم
[illegible] و آداب سلاطین بقلم آورده فرستادند مضمون آنکه بالطاف الهی و اقلیم خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان
[illegible] دست از آن نمیداریم و صلحی که سلطان حسین میرزا که از سلاطین چغتایست و من و پادشاه [illegible]
ترکمان بوده [illegible] و سلطان [illegible] و الغ بیگ و [illegible] ایشان [illegible] صلح
شده بود صلح [illegible] که دست از خراسان باز داشته [illegible] ما نیز صلح [illegible] آمده [illegible] باکمال [illegible]
[illegible] آمده و بولایت آمده ایم [illegible] اختیار [illegible] دست داده [illegible] مفهوم آمده و مکتوب دیگر
[illegible] متعاقب کوچ فرموده و چون بجاجرم رسیدند کس دیگر از جانب عبدالمؤمن خان آمده کتاب دیگر آورده که بر عنوان
نوشته شده بود [illegible] و ما حصل مضمون کتابت که [illegible] مصلحت بجانب جاجرم [illegible] ایشان [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] واقع شود و بعد از [illegible] شخص [illegible] جاجرم نیز توقف نموده بجانب [illegible] رفت و [illegible] سادات [illegible]
[illegible] و [illegible] خود را [illegible] و [illegible] رسانیده و [illegible] و جان [illegible] آورده [illegible] ایشان [illegible]
بسیورغالات و تفقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز [illegible] وصول موکب ظفر قرین [illegible] رفت و [illegible]
جهان [illegible] و آوازه ورود موکب [illegible] و اقبال [illegible] در احوال حکام [illegible] آمده و حکام اسفراین و [illegible]
[illegible] میرزا و [illegible] گرفته و چون [illegible] اسفراین [illegible] اقبال [illegible] و [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] لشکر [illegible] ثابت و [illegible] توقف و قلعه داری [illegible]
بیرون رفت [illegible] و غلامان داخل [illegible] و فتح و فیروزی بجانب اشرف [illegible] و [illegible]
[illegible] اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت [illegible] محمد خان [illegible] حاکم [illegible]
امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت [illegible] سلطان [illegible] میر [illegible] مقتکیان [illegible]
و در آن قلعه [illegible] اسفراین [illegible] سلطان [illegible] متعرض [illegible] و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حکومت [illegible] سلطان [illegible] میر شمس الدین علی سلطان [illegible] الحسینی مفوض [illegible]
محال [illegible] و [illegible] و همچنین [illegible] و ولایت مذکوره [illegible]
[illegible] خلعت [illegible] فاخره و [illegible] سرافراز شدند و [illegible] حضرت [illegible]
و اقبال از اسفراین کوچ فرموده [illegible] سلطان [illegible] قریب [illegible] مشهد مقدس [illegible] تشریف برده [illegible]



[illegible] ایام حضرت [illegible] و [illegible] چند نفر [illegible] ولایت [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] فرار نموده بودند
مشهد مقدس [illegible] و [illegible] فراهم آورده [illegible] و قلعه داری داده [illegible] حصول [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] تنخواه [illegible] ولایت [illegible] جمیع [illegible] و [illegible]
[illegible] زمستان [illegible] مشهد مقدس [illegible] و [illegible] قندهار [illegible] و [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible] و [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] حکام [illegible] حضرت [illegible] مضمون [illegible] انتقال [illegible] گردون [illegible]
[illegible] و [illegible] گشت [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] و [illegible] بجانب عراق [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] کوچ [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] محمد خان [illegible] منازل و مراحل [illegible] موکب حضرت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] گشته [illegible] دار السلطنت قزوین نزول اجلال واقع شده [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد [illegible] که [illegible] و [illegible] شهریاری [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] میر [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد [illegible] گشته [illegible]
و نظم و نسق ولایت آذربایجان و [illegible] حضرت سلطان [illegible] خان [illegible] ایالت [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] دار الارشاد اردبیل [illegible] و [illegible]
[illegible] مقرر [illegible] دار السلطنت قزوین [illegible] لشکر [illegible] و مرسومات [illegible]
[illegible] و [illegible] طوایف [illegible] خوانین [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] مقرر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] نسبت [illegible] مقرر [illegible]
[illegible] واقع [illegible] جمیع طوایف [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] موکب ظفر قرین [illegible]
[illegible] اول [illegible] و در میان لشکر [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] دولت [illegible] و [illegible]
[illegible] اصفهان تشریف [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] سال [illegible] اشرف [illegible] و [illegible]

مناصب دیوان در قزوین توقف داشتند در زمره مقربان امرا علی وردی که در رکاب اقدس باصفهان رفته [illegible] اقامت
و از آن تاریخ بمعاونی آنحضرت سرفراز گشت ذکر مجادله امرای افشار و لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در قلعه خراسان و ظفر یافتن لشکر
حضرت بوده و کلب جان در اول این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمده قورچیان به جهت
ایالت ممالک تعیین شده گیلانات و اسمعیل خان و امرای کرمان [illegible]
[illegible]

۲۷۵

وقایع متنوعه که در عرض این سال بمنصه ظهور رسید از سوانح این سال آنکه شاه وردی خان [illegible]
[illegible]

و از فقهای اعلام بود و مصنفات متوفیات او [illegible] خاتم المجتهدین میر سید حسین کرکی که شمه‌ای از احوال آنجناب در صحیفه اول مذکور گردید
و علمای زمان شاه جنت مکان [illegible] تقریر نیز رفته و در حق مشارالیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و خواهرزاده مجتهد مغفور شیخ علی
عبدالعال بود و سرآمد علمای عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول
و فروع مذهب حق امامیه [illegible] بوده و در زمان شاه جنت مکان [illegible] مجتهدین شیخ علی و فضلای عرب و عجم بود و جناب
شیخ علی بن عبدالعال که علما او را در مرتبه اجتهاد ذکر کرده بودند جناب میر سید حسین را نیز از مرتبه او بالاتر نهاده خود را سید المحققین
سند المدققین و وارث العلوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین لقب داده و حکوک و سجلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات مسطور می
یافت اگرچه [illegible] این دعوی را مسلم نمیداشتند اما هیچکس از فحول علما درین باب بآنجناب حرفی نتوانست گفت و کتاب سابقه او می
آوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند و نعش او را بمکان حضرت علی بعتبات عالیات [illegible] و در آن
اماکن مشرفه مدفون گردید رحمه الله علیه ذکر وقایع سال مسرت افزای [illegible] ئیل که مطابق [illegible] الف هجریه سال [illegible]
شاهی بر اورنگ شاهنشاهی است و درین سال همایون فال در چهارم ماه رجب اتفاق افتاد و حضرت شاه جمجاه و ملک سپه [illegible]
جالس گشته داد در دار السلطنه قزوین [illegible] مبارک نزول اجلال داشته تخم عدالت در زمین دل [illegible] ایام [illegible] چون
[illegible] و فراغ روزگار [illegible] آن مسرت افزای [illegible] کل [illegible]
[illegible] و وقایع جهانیان [illegible] قلم [illegible] شکر [illegible] عالم [illegible] سلطنت [illegible]
عیش و عشرت [illegible] در فضای [illegible] عرصه [illegible]
افزای گلزار [illegible] قزل آغاج [illegible] سلطنت [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] همایون [illegible] جلال [illegible] حضرت
[illegible] بر رعایت [illegible] خان [illegible] حکومت [illegible] تعیین کرده [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] عدالت [illegible] زمان خان
و حکام سابق معمول [illegible] دولت قاهره [illegible] رعایا و عجزه [illegible]
[illegible] قزل آغاج [illegible] شرف [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] فرمان کرده [illegible] قزل آغاج
سعادت [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] جلال [illegible] شرف [illegible]
[illegible] قزل آغاج بشرف [illegible] همایون مشرف شده [illegible]

[illegible] دولت قاهره [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] جمشید خان [illegible] محمد امین خان [illegible] خان احمد [illegible]
دار مرض الموت فوت شد [illegible] جمشید خان [illegible]
ملک [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] انتقام [illegible] تصرف [illegible]
دولت قاهره [illegible] خان [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] متصرف [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] امیره [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] گیلانات
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible] متعلق [illegible]
[illegible] ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین بتادیب ایشان و فیروزی یافتن
[illegible] حضرت [illegible] چون [illegible] گیلان [illegible] امیره [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] مقام عصیان و
طغیان [illegible]
[illegible] عصیان و طغیان [illegible]
[illegible] عصیان و طغیان [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] وکیل السلطنه و صاحب اختیار دولت سلاطین [illegible]
و دولت [illegible] حکام [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]

تا غایت اطاعت قزلباش نموده از امیره عباس خایف بود درین وقت آوازه یاغی گری امیره شاه ملک شنیده نزد او آمده و اظهار دولتخواهی
خان احمد و مخالفت قزلباش کرد و سلطان حنیف عش کیلانی نیز با او جمعیت نموده با امیره شاه ملک عهد و پیمان درمیان آورده که تا آمدن خان
احمد و محمد امین خان برادر بزرگ او درپیش سلطان کیلانی داشته جماعتی از ملازمان پیه پیش و بیه پس را که از قدیم الزمان میانه مردم این دو ولایت
استمرار داشت بمحبت و دوستی مبدل گردانند و بیه پیش را بخان احمد و بیه پس را به محمد امین خان ضبط نموده قزلباش را دفع نمایند امیر
جهانشاه رسید و احمد بیک و ارده و امراء قزلباش هم باتفاق طالش کولی و کیا فریدون تشخید و کیلان را جمع نموده مقابل ایشان بکنار سفید
رود آمده احمد بیک از اطراف طالش کولی تیر بر سینه زده کشته شد و دیگران خایف شده در کنار میان این گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد
قول و قرار بود احمد بیک و گروه قزلباش با ایشان باطن طالش کولی و معتمدان امیره شاه ملک را با ایشان خبر داد که دو صلح و دولت قاهره
دارد و دانست که جنگ را در جزیره تقریر انداخته خود را از جنگ بیرون کشیدند و زیرکه طایفه قزلباش عنقریب غالب شوند درین وقت امیره جمشید
... طالش کیا فریدون را دو میان پیش کرده طالش کولی را از قزلباش احمد بیک و قزلباش خبر دار شده کسی نزد امیره شاه ملک و ابوسعید فرستاده و ایشان
از آب سفید رود عبور کرده و میرزا رسید اشرف آمده و باکیا تجدید عهد و پیمان کردند و مخالفت قزلباش تجدید گشته امیره شاه ملک به بیه پس
عود نموده طالش کولی و ابوسعید نیز بتمام جماعت آمده بادب استظهار مردم بیه پس کس بطلب خان احمد فرستاده و در لاهیجان طرح سلطنت
انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و هر روز در خانه خان احمد جمعیت و در دیوان خانه او سپاهی گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده
شیلان میکشیدند و در حکومت او غفلت داشته مصلحت را در آن حال نمی‌نگریدند و چون این اخبار در قزوین در مسامع همایون گذشت شعله
غضب غیرت ملک زبانه زده و اول از او خواطر اشرف بدان متعلق گشت که نفس همایون متوجه دفع این جماعت گردد بعد از آن بنوعی در تأدیب و تنبیه
القوم تهاون رفته کار توجه شاهانه تعویق افتاد و بعد الیوم معروف آشوب ... امری مهیا شده چون ... مقابل
حرکت موکب همایون خبر مستبشران صاحب دانش دولت شرف نمای آن اراده منصرف ساخته فرمان قضا جریان صادر شد که با امیره عباس ... از
که هم که ما هیچ بیه پس را بحیلتی و بیه پس را بدست آوردند علی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که بر جانب رشت با جمع
و کیا فریدون عمل کرده از اشتیاه و کیلان رفته باتفاق سردار شیروان جمع و کیلان در کنار ایشان نهاده دو منزل نزد آب ... از غایت
ارباب عهد اعیان و دهقانان را اگر را بند قدرت خان عرض نمود که جرأت و جلادتی که از مردم بیه پیش واقع شد با ... مردم بیه پس بود
اگر غایت شهر یاری سامعه سلیمان که نیز سال تقصیرات او گذشته حکومت بیه پیش را به ... او از انی دارند دفع این دو شوخ و غایت ملک
جمعیت آن گروه را دیگر با ... بیه پیش رو بوجه و متوقع باقی صورت می‌یابد و خود و کفیل نیک ... شد که اگر از دوم
ناپسندی که مخوف بندگی و اطاعت و متابعت بیشتر شاهانه دفع آن دشوار ... و درین باب مبالغه بسیار اظهار نمایند بخضرت عالی
فوطا رکوب صواب دید او عمل فرمود و جلیس از او از حبس بیرون آورده خلعت شاهانه سرافراز گردانیده بفرهاد خان سپرده ... و حکومت
امیرالامرای کیلان بیه پس بفرهاد خان تفویض یافته درین حال خیرالله خان از ... مستطاب فرزندی ... سمرقندی ... با محمد
خان شاهرخ با شوکت و حشمت تمام ... از هم و قورچی باشی از ناوه و جان ... شده ... اقبال به ... خانان کیلان



از دست و بیعت طالش کولی را باتفاق سلطان حلوی که از ... بغیاث بود ... لشکر و عیالان در ... گرد را تسخیر نمودند که از ... عیالان ... بیه
پیروزی یافته در نهایت صعوبت و از غایت تنگی و کثرت ... و جنگ شود ... سواران ... آن ... و دشوار است و ...
برفع لشکر قزلباش مبادرت نموده هر روز خود را آماده و مهیا داشت که امیره شاه ملک ... گشت باتفاق مردم بیه پس ... با مردم ... پیشکام ...
و آنجماعت را از دخول کیلان منع نمایند و چون بجانب عظام خبر رسید که طالش کولی لشکر ... آمده در مضایق راه ... و ... جانب ...
کیلان عیان ... در حصار ... پیشکام ... مستعد ... هم ... فرهاد خان ... هم ... از قورچیان ... پیش و عیالان
پای جلادت پیش نهاده بیقرار آن لشکر یاغی رسیده و جنگ در پیوسته و ایشان از آن ... و ... هر کوه ... پیکی ...
در ابتدا ... نموده از دست یاغیان کرده پیش رفته قورچی باشی و ... لشکر ... و دولت قاهره ... پیش رفته شکست ... بلشکر ... کیلانی ...
... و جنگل را که ... سلطان ... گشته ... طالش کولی ... را ... لشکر ... و ... از ... پناه ... گشته
با لاهیجان ... محل توقف نموده ... بفرهاد ... بشهر رسیده و ... طالش کولی ... و ... لشکر کیلان ... و آمدن قورچیان ... نمودند ... سفر
و از لاهیجان ... بیه پیش ... کیلان ... مخفی شده ... آشوب در شهر ... آمده ... بر ... لاهیجان ... فرهاد خان
فرستاده ... از فتح لاهیجان خبر ... قورچی باشی لشکر ... از ... و غارت منع نموده ... بیه پس ... رعیت ... مردم ... شدند
... فرهاد خان ... و قرچیان ... لاهیجان ... که ... این فتح ... صورت ... خاطر ... انتظام
نیابت و حرمتی کرده ... بیه پس ... و چون در خدمت اشرف ... بیک ... و گوش ... منع ... گرداند
گردانیده در نیابت عهد و میثاق ... اخلاص ... منع نموده قورچی باشی ... تفحص ... خان ... روی ...
دولت قاهره ... آورده ... که خاطر ... مهمات ... مشغول ... فرهاد خان ... از ... فرهاد خان خود ... انتظام مهمات
کیلانیان ... عدالت ... ساخت و عیان ... بیه پس ... مردم بیه پس ... بالطبع ... بوده
و جمعیت نموده از امیره شاه ملک ... امیره شاه ملک که احوال خود را ... سنا ... استخلاص ... شده و ...
... نموده ... گیلان آمده و چون ... گیلان ... و ... و ... و تقاضا ... در نظر مردم ...
... عدالت و اخلاص ... لاهیجان ... فرهاد خان ... تا آخر این حال ... فرهاد خان ...
... و در آخر این حال که مهمات او ... استحکام ... تغییر ... داده
متعلق ... آمده ... تمام ... احوال ... طالش کولی و ابوسعید در قضایای حال
... ماموریت ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان ازبک بخراسان و آمدن عبدالمؤمن خان پسرش بخراسان و آمدن سلاطین ازبکیه
به ... سعادت ... تربت ... هر چند ... احوال سلاطین ازبک ... تاریخ ... وقایع ایران ...
... فرمود ... محمد خان ... ولی ... و حاجی محمد خان
... سلاطین ازبک ... ولایت ... واقع شده ... محمد خان ... عبدالله خان ... شده

و ولایت نسا از دست رفت جهت ولایت مرو را به جنگ قلیچ اوکرده عبدالله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب او محمد خان
سعی نمود و زیرکه ساکنان خراسان موافق مطلب عبدالله خان بوده او محمد خان را ناامید و عبدالله خان مایوس گشته تا کار عبدالمؤمن پسرش
و خراسان بوده به چه جهت از آن روی عبدالله خان بیرون آمده و به ولایت خویش آورده و عبدالله خان که همگی همتش به تسخیر ولایت خراسان و عراق
مقصور بوده اتحاد و دوستی سلاطین آل عثمان با حضرت شاهی خلل الهی کرده خاطرش جمیع ... ایشان را و دیگر تقویت داشته در این حال
اعلی مشغول مهمات دارالمرز یافته فرصت غنیمت شمرده دیگر بار عبدالمؤمن خان را با جمعیت ... و ... یایلاق به عزم تسخیر ... و نسا و ... به
بخراسان آمده و عبدالله خان لشکر ... ... عبدالمؤمن خان ... مرو ... سپاهی ... از ازبکیه ... کرده ... ترکمان
خان بوده از بیم جان و ... اموال ... طریق ... سلوک ... عبدالمؤمن خان ... و ... به استقبال او شتافته و ...
محمد خان ... لشکر ... سلطان ... ... خود را از ...
... ... ... حضرت اعلی ... ... ... شاه زاده ... محمد
... به جناب ... ... خواص و ... ... ... به استقبال ... محمد خان ... ...
از اسب پیاده شده به شاه زاده ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... نواب همایون
شد و حضرت اعلی از روی اشفاق ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... رفیق
... خاص و ... ... همایون کرده ... عبدالمؤمن خان ... ... ... ... ... ... ... و ... گرد
در ... ... قلعه ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... در میان
گرفت و درویش محمد خان ... ... ... ... ... ... قلعه ... ... ... ... ... ... ...
... مشغول گشته ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
مشغول بوده ... خراسان ... ... ... عبدالمؤمن خان در تسخیر قلعه ... ... ... ...
درویش ... ... ... قلعه ... ... ... ... ... ... محافظت قلعه ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... درویش محمد خان ... ... ... ... ... ... ... ...
و ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...



و ... ازبکیه ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... عبدالمؤمن
خان ... ... ... ... ... ... درویش محمد خان و ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... قلعه ... ... ... ... ... ... قلعه ... ...
قلعه داران ... ... ... ... ... ... ... ... ... درویش خان ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... عبدالمؤمن خان ... قلعه ... ... ... سلطان ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ازیشان ... ... درویش محمد خان ... ... ... ... ... ... درویش محمد خان ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
همایون ... ... ... ... ... ... ... درویش محمد خان ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... خراسان ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... عبدالمؤمن خان ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... درویش محمد خان
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... قلعه ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... دارالسلطنه ... خراسان
... ... ... ... حضرت امام ... ... ... ... ... ... ... ... ...
و اهل و عیال ... ... ... ... ... ... ... ... خراسان ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
القصه ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
و درویش محمد خان ... ... ... ... ... ... ... قلعه ... ... ... ...
... ... قلعه ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

و عبدالمؤمن خان از امتداد زمان محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده بود و بیماری از مخارف خود و ازبکیه شایع شده بود و چون
فتح قلعه سلطان ... [illegible] ... عظیم داشت عهدنامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشابور بازداشته روانه
عراق گردد از سپاه ازبکیه بمال و جان و ناموس ایشان تعرض نخواهد رسید و او نیز غازیان روملو که گرفتار ازبکیه شده بودند
و صلح صحیح ساخته ... [illegible] ... چند روز درین گفت و گو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه به عهد
ازبکیه اعتماد نداشته ... [illegible] ... در مدت محاصره قتیل آمده بودند و بکل ازبک خونی شده بودند و دفع ازبک
از خدو کینه عبدالمؤمن خان ایمن نبودند ... [illegible] ... بایشان شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان
و مردم او با خانه کوچ و اهل و عیال از دروازه عراق بیرون آمدند و عبدالمؤمن خان خود با کل سپاه امارات در آن روز ... لشکر قزلباش
سوار شده بود و چون لشکر قزلباش مشاهده لشکر و سپاه آرائی ازبک نمودند دست از جان شسته مستعد رزم و پیکار ایستاده بودند و سعید ... [illegible]
... [illegible] ... بر ... طرف ازبکیه ... ایشان در ایام محاصره قتل
آمده بود ... [illegible] ... قزلباش ... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... این عهد
که جماعت ... [illegible] ... در میان ... [illegible] ... نمیدانند ... [illegible]
در میان ایشان هستند ... [illegible] ... درویش ... [illegible] ... سلطنت ... اولی
... [illegible] ... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... بیرون کرده ... [illegible]
و ... درویش محمد خان ... [illegible] ... آمده
... [illegible] ... عبدالمؤمن خان رفته و امرای عبدالمؤمن خان ...
... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ...
... [illegible] ... درویش محمد خان ... [illegible] ...
بود و درویش محمد خان رخصت یافته ... [illegible] ... سبزوار ... [illegible] ... عراق ...
... [illegible] ... سبزوار ... [illegible] ...
و امیر ... [illegible] ... درویش محمد خان عبدالمؤمن خان اراده تسخیر سبزوار نمود و چون ...
... [illegible] ... محمد مؤمن سلطان ... [illegible] ... سلطان سبزواری که
... [illegible] ... سبزوار ... [illegible] ...
و توان ... [illegible] ... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... خراسان ... [illegible] ...
کرده تسخیر سبزوار ... [illegible] ... محمد مؤمن سلطان ... [illegible] ... سبزواریان ...
پادشاه قزلباش درین سال بخراسان نیامد ... [illegible] ... سبزواریان ...

او در غضب



[illegible]

او در غضب شده ... [illegible] ... که درین حال ...
... [illegible] ... قزلباش بخراسان آید ...
... [illegible] ... سبزواریان ... [illegible] ...
... [illegible] ... سبزواریان ... [illegible] ...
... [illegible] ... حاکم ... [illegible] ... سبزواریان ...
... [illegible] ... موسی میرزا ... [illegible] ...
... [illegible] ... عبدالمؤمن خان ... [illegible] ...
شد که عبدالمؤمن خان ... [illegible] ... محمد مؤمن سلطان ... [illegible] ...
تعیین نموده ... [illegible] ...
... [illegible] ... سبزواریان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... محمد مؤمن سلطان ... موسی میرزا ... [illegible] ...
... [illegible] ... سبزواری ...
... [illegible] ... سبزواریان ... [illegible] ...
... [illegible] ... موسی میرزا ... [illegible] ...
... [illegible] ... محمد مؤمن سلطان ... [illegible] ...
... موسی میرزا ... [illegible] ... سبزواریان ...
... [illegible] ... موسی میرزا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... مشهد مقدس ... [illegible] ...
عبدالمؤمن خان ... سبزوار ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... تاریخ احوال ایران ... [illegible] ... محمد خان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... عبدالله خان ... [illegible] ... محمد خان ...

مایوس گشته چاره بجز فرار نیافت و طوایف ایل باتفاق عرب محمد سلطان پسر مذکور خود و پسر محمد سلطان بیرام بیگ و منزق سلطان
میرزا و دواش و بایندرخان برادرزاده اش پنجاه نفر از عوزان متمرد خود را بسیاست ترکمانان ایل صائین خانیگو رسیده و در مقام ...
امداد شده از آنجا بمرام مازندران توجه نموده و توجه بجانب میرزا علی شاه وردی که موکب ظفر در نفر لرستان بود اسلافش از قزوین رسیده
کامیاب شرف ملازمت او شده اکنون متوقف گردیده در قزوین نزول موکب جهت ایشان تعیین شود حکم شد که نزول و جای ایشان سرانجام نمایند که چند روز
از تاریخ و شعف سواری که در آنجا واقع شد و استراحت نمایند و شاهانه چند روزی در قزوین باشند ... منتظر ورود موکب همایون
بوده اند که در روز دیگر بندگان شرف بفیروزی و اقبال شهر تشریف آورده منزل در عمارت حاجی محمد خان منزل او تشریف بردند و او مهر و
ضیافت کرده و پیشکشهای ده تانه و نوازشهای مهربانانه ظهور آورده ... و از معروفات آن ... که کرمهای الهی ... قزوین
گم شده و دیگر او ... دیگر محمد خان ... سلطنت خود ... را حکم خانه و این بسته چاره ... که و الی ... قبول ... نموده و حین
معاودت و اعادوین ... ملک موروث خود حکم ... کامیاب دولت گشته خانه موکب در مقام خود ... ملک جان خوار

ذکر توجه موکب حضرت شاهان بجانب لرستان و بیان قضایایی که در آن سفر خجسته اثر بوقوع پیوست

قلمت ... اخبار و ... محافل ... پوشیده نماند که ... مفصل این سوانح ... و آن
شاهان حضرت اعلی ... از احوال ولایت لرستان ... ملک جان ... که در ولایت
آباد و ... و کشیده تعین ... از زمان قدیم الایام ... ولایت ... سلطنت ... موفق و
بجانب جنوبی عراق واقع شده حرمت ... ولایت همدان ... و طرف دیگر ... ملک ...
دوم ... و ... عراق ... شجاع الدین ... استیلا ... حکام
فرمانگذار ... بحکومت ... شجاع الدین مذکور ...
عباسی می نامند و ایشان خود را بحضرت عباس بن علی ابن ابی طالب علیه صلوات الله و السلام منسوب ساخته ... اولاد و احفاد آنحضرت
می شمارند ... و ... از ... آن خاندان ... مذکور ...
مذکور ... شجاع الدین مذکور ... شخص عباسی ... است
... حکومت ... سلطنت ... تاریخ ... ولایت ...
و روایت دیگر آنست که اجداد ایشان عباس نامی در زمان سلاطین ماضیه بحکومت آن ولایت ... و ...
ایشان را عباسی میگفتند ... از آن طبقه ... جهانگیری ... خروج ...
شان ... سلاطین شان ... حضرت ... 
ملک موروث ... سلیمان شاه ... آنحضرت ...
و از آن تاریخ ... خاندان ... ولایت شان بعضی ... طریق اطاعت ... اخلاص و بندگی ظهور می آوردند بعضی

اوقات عصیان و طغیان ورزیده و دست درازی بولایتهای قلمرو علیه دراز میکرده اند در زمان شاه جنت مکان امیر جهان گیر ولد شاه رستم حاکمی
ارتکاب ... گردیده ... شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو را که در آن وقت امیرالامرای آنحضرت
بود به تنبیه او ... امیر جهانگیر ... دولت ... منقول ساخت و ... قطع و
ایشان کوشیده که خانواده ایشان ... غارت و تاراج ... شاه رستم ... و محمدی ...
جاودات رفیع ... امیر شاه ... که مسکن و ... ایشان ... امیر جهانگیر ... شرف التماس ...
... شاه جنت مکان ... ایشان ... ولایت ...
... شاه جنت مکان ... بحکومت ملک موروث قیام نموده ...
... سلوک ... امیرخان ... حکم ...
... شاه جنت مکان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

صفویه سزاوار فرخنده جبین او دار ملک پرده‌کیان سرادق سلطنت انتظام داده شاه وردی خان مذکور و بسلسله این نسبت جلیله
فرق افتخار بایوان کیوان سوده و لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساخت زیاده از پایه اعداء و در حکومت آنولایت اقتدار و استیلا یافت و در حالتی
[illegible] را اصفهان و در لرستان کامرانی تصرف حکام قزلباش نماند و کلای مقرر پیشکش به پایه سریر اعلی میفرستاد تا نواب همایون
شاهی بکسب ترتیب او و دیگر فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آن نمیشدند و چون او کوچه سری در تمرد و سرکشی
و بلند پروازی نشو و نما یافته بود و طریق جبلی قزلباشیه سلوک نموده رفته رفته غبار با جنی در ضمیر منیر اشرف که آئینه اغماض نمانست
مشهود گشت و باحکام قهر و جلیک مصلحتی آغاز نهاده دست درازی بر وجوه داده و میخود و نواب اعلی برفق و مدارا مسکت [illegible]
تا آنکه درین سال عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان ازبک بخراسان آمده قلعه نیشاپور را محاصره نموده بود و موکب همایون اعلی بعزم سفر
خراسان مصمم گشته اندیشه کار سازی آن میان داشتند و اغور لو سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و سامان سیاق نقیضیه بدو چهره آمده بود و جنود
لشکر ایشان بی‌براه جمع نشده بود نشاه وردی خمی از تعلل لشکر بسر او کشیده بود بجنگ پیش آمد اغور لو سلطان که درین دو سه سال از نواب همایون
اعلی رنجیده در مقام معارضه او و هم آمد از شاه و داخل سرا‌سیمه گشته نازی پیش بستن داشت و نذر غیرت با پایین کشیدن بعضی [illegible]
باز آنکه حاضر و جمع آورده و قرار داده که یکی از ریش سفیدان را استقبال او فرستاده و از سبب آمدن سوال کرده و او را ازین حرکت شنیع که
حاقتی و خیم داره منع نماید متنفر نهضتی نفس یافته بود که عملیه لشکر او و تغایان شده اغور لو سلطان بالضرورت پیش رفت و درحالتی
زیاده ولیری می‌نمود و اتباع شاه وردی خان از اطراف بمحافظه و محاربه جنگ در پیوسته لشکر او را که اضعاف لشکر بیات بودند
غلبه ظاهر ساختند و لشکر بیات را مغلوب ساختند اغور لو سلطان بای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده و در جنگ شاه وردی خان
ومردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی بایوطان خود آوردند شاه وردی خان اگر چه غالب آمده مغلوب سپاه بود و اعمد کنند حکم
حاقت کار بخود افتاده و از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشته بعزم آنکه رفته و در ساعت یمین بیک سر حال خود را بخدمت اشرف
جز ابای ناملائم بنیان گناه و اما چون مرتکب شدن اغور لو سلطان و جماعت شاه وردی خان متابع جلال رسیده بود نقص [illegible]
التفات با قبله درینه سفر خراسان از ضمیر بیرون کرده و تنبیه و تادیب او را بهمت لازم ساخته آنرا بر دفع صواب ساوه و اوزبک رجیح دادند
و از تجرد عرق انتقام الهی دشمن را تقاق گشته بجهة تنبیه شاه وردی خان از خیشاپور گذشته و در روش محمد خان خالوی سبزوار که بر خلاف
دفینه و دنیا گشود و هوس در فتنه دنیاوی و دو مرحله کار را بر تنگ نمود و در صلح الحکم خود با عراق انداخته بود و چون از حالت گرفته
تا آنکه در رکاب اشرف آفتاب حاضر نموده بپای عزیمت در رکاب دولت روانه و متوجه لرستان شده چون اوردو در عرض
همایون به سرحد از همراهان آمده که مسکن او بود فرار نموده و بجانب صیمره رفت بعضی از امراء لرستان و سرخیلان قبایل از حقیقت [illegible]
موکب همایون پیوسته و قلعه خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده الکای مذکور بمهدی قلیخان شاملو خان یند و قلعه
باو سپرده شد و از انجاخان اقبال بجانب صیمره انعطاف داده در حین گشت آنکه ماهی دشت بر جان کنده هوت مرتبه نشک
بر ساحل دشته و در صیمره که گرم سیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال نمودند شاه وردی از صیمره فرار نموده بکوه‌ها [illegible]



در لرستان و سرحد بغداد و وقعت رفت که از انجا تونیه بغداد و نامه بیر قیصر خانه جبل که از امرای لرستان و صاحب دو هزار خانه بود از دوی گلف
نمود و باز و وی همایون پیوست و چون در صیمره فرستن شاه وردی خان بکوه و سنگ گشت و از صیمره تا انجا مسافت فرسخ مسافت بود و ساحی جیلان
از امان مشتق گشت که و ببرا و اعتبار نموده او را بدست آورده باشد و لشکری از لرستان اخراج نمایند او دی علی و اغورق همایون را در صیمره
گذاشته بسیاری با فوجی از خاصان بیرام صولت اعتبار نموده استکشاف جبیه در اکرنام کوهستان نشیب و فراز دست در گیلان نموده ولی و خود بجیحون
بجای کوه کوه رسیده **نظم** نی جون ره عشق در جستن آمد ☙ گذر بر تلی طریق الموت قبت ☙ فراز شوقش چو قدرش بلند و نشیبش ☙ انجم گون تر
بجیحون مراتب ☙ در انجا مشخص شد که شاه وردی خود را بزمین الکای رومیه انداخته چون داخل الکای روم آن شدن خلاف شرط صلح
بود قدم کشیده و انسته باز و وی گرو و آن نگو و مراجعت فرمودند و قورچیان عظام و پیادگان تعیین شدند که الوسات و احشامات قر
الوس را که جانیه و تقیر و منعکر بود که در مکان اصلی خود بر خی حکام قزلباش قائم نمایند سلطان حسین ولد شاه وردی که از هم شاه وردی
وارث بود و در میانه لکر سر پیر و وی ارادت در بارگاه شاه جهان پناه داده و منظور نظر شفقت شاهانه گردیده ولایت لرستان سوای خرم
آباد و توابع که بمهدیقلیخان شفقت شده بود با جمیع محال بسلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش سفیدان الوار بعنایات شاهانه مستمال گشته
ملازمت سلطان حسین مأمور شدند و ایشان بالطوع تا موازی پنجاه هزار گوسفند پیشکش سرکار همایون اعلی و ارکان دولت قاهره نمودند
و خاطر مبارک از مهمات مذکوره با کمال مقصود و تنظیم نموده از انجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و قرار داد خاطر همایون
آن بود که داخل دارالسلطنه قزوین نشده از همین جنبه دفع شر عبدالمؤمن خان داده استخلاص محصوران قلعه نیشاپور بجانب خراسان
حرکت نماید چون در بروجرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دست دادن نیشاپور را بطریق مصالحه و التماس
حاجی محمد خان بابوشاه و خوارزم جاپه بیر رسیده صغیر حاجی که گذشت رسیده و آنرا زود و موقوف مانده و از انجا حاجی بابات منزل فرمودند
ایشان بجهة تقصیری که در جنگ شاه وردی خان نموده بود مسجونه بودند و در معرض زیرتو و خطاب و عتاب در آورده نسبت بالتماس حاجی
قلی سلطان برادر اغور لو سلطان که بجای برادر حاکم آنکشاف شده بود و ترخان قرار یافت که موازی سه هزار اسب کره ایلقو و ما دین حاجی
زانکه در میانه قزلباش بکوچی شهره بود و سه هزار قومان نقد بالطوع و الرغبه بسبیل پیشکش و ترخان دیوان اعلی داده و از انجا بجانب
دارالسلطنه قزوین توجه فرموده و در ساعت سعد داخل شهر شده نذر محمد خان که در سفر لرستان در رفاقت موکب همایون اعتبار نموده بودند
فرزند روزیکه حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان تشریف برده بود و بند و بنده از آمده بود و آیین سلاطین چنگیزی ملازم و اداره حضرت حاجی
خان بجای ادب ایستاده بعد از بسیتقبال تا پیش آمده که رش کرده و حاجی محمد خان با و رسم معانقه بجای آورده باشد حضرت اعلی جنباکه و دو را
قزوین وقف فرمودند تقبل و مجالس و دو پادشاه زانو بسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه سیاه شده و هم کاه محمد خان را التفات میفرمودند
حضور اشرف نواب سکند رشان نیز نمودند و در یک سر نشسته باتکلیف صحبت مسیاه شد و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی
و دلجبی دلی جوارزم و حرمت و مهربانی بسیر رفتند و مجالست آن دو پادشاه عالیجاه در یک سند که ور آن زمانه بهتر اتفاق افتاده بود
از تواریخ و ذکر سند استیالفه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمانداری بانجام ضرورت و مایحتاج سلاطین پرداخته و در مشغل بامیر متوجه

سپهر صفاهان جنت نشان گشته محمد خان ... انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بوده همراه بودند و جهت تالیف قلب حاجی محمد ...
و عرب محمد سلطان ... منصب ... گردانیدند ... چون مشار الیه ... نواب اشرف همایون ...
[illegible] ... اتفاق می افتاد ... [illegible]
... سلطنت آورده ... دار السلطنه قزوین از قدوم همایون زیب و زینت یافت **ذکر دفع طایفه ملاحده که درین سال روی داد** ... درویش خسرو ... [illegible]
درویش خسرو ... قزوین ... [illegible]

[illegible]

باثبات بود و درگاه عالی مبارک شرف درجهٔ ثبوت یافته بود و جهت ترویج شریعت غرا حکم تفتیش کرده و او را از جنایات شنیع تحقیق گرفته
و در تمام شهر قزوین گردانیدند دیگر از آن طایفه مولانا سلیمان طبیب ساوجی بود که اعلم الکفره بود و نواب اشرف حکم او را بالعلما
حواله کردند علما طبق شرع را ملاحظه نموده تجویز قتل او کردند تا بحکم دفعه اصول جاهلان بجهت مخفی قرار داده بر تحقیه دقیق مذهب
باطله نکان اشرف حکم قتل او فرموده بیاران تحقیق کرده دیگری از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی است که بسیاری از زنادقه
روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود و پادشاه صفوت نژاد پاک اعتقاد در تربیت آباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره
حل کردند در میان کتب او رسالاتی که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد و آن طایفه بموجب حکم ظالم را قدیم شمرده و اصول اعتقاد
اجماع و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عاقبت دنیا قرار داده بود و در فروغ همه آن را خبر ندانند و اصلاً از این
اعتقادات فاسده درویش کمال صفاهانی را به جهان نفر مرید در دار الخراسان معدوم و متفرق ساختند و از خوزستان و بسیاری فارس
بزرگ اهل این طبقه کم اند و بیان آن بیاوردند و بیاران سفلی محقق ساختند و همچنین بر هر کس سلف ایما داده بود و اتفاقاً از آن نیز ...
اهل بسته بودند که تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود و بقتل رسید و درین مرتبت ظاهر شد که در ملک عجم و عرب این طبقه بسیار شده بود
و در اصول خلایق بسیار کشیده اند و در عهد دین و بایسته مسموع شد که شیخ ابوالفضل و ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و ... دوست
هند بود و در عهد شد پادشاه عالی جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود و این مذهب داشت و پادشاه زاده با
واهیه و تسبیح الشرب ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بود و خشونکه بایم میر سید احمد کاشی آشنا نموده و فرستاده بود و بیان رسالهٔ
او ظاهر شده و التزام تعظیمی مینمود و العلم عند الله و هو عالم بالحقایق الامور میر شریف آملی که شاعر نادره گوی شیرین کلام است از اکابر خطا
بود و عبارات و قرع استحالات از آنجا و قرار نموده به هند رفت القصه از سیاست پادشاه جمجاه اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت
محل تحرین خود در بلاد و نشان ساخته و درین شهر و تاریخ مفتوح گشت **ذکر وقایع متفرقهٔ خراسان** از شروع این سال که
سلطان علی خلیفه و امرای قزلباش بسوی بقیه سلطان و خود و ولد زنگی و از نفقه و شهر خراسان بر جا ماندند عزمی سمت طوس و
گرفته و سنه شوال الطوایف قزلباش که نسب خانواده تدوین نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد ان گردیدند و در ارتقاب آن
دو دولت بی غایتی شناس چنانچه در قدم و جهان قرار داده در گرمسیر پادشاه طریق ارشاد و صوفیان پاک اعتقاد در دار الطلب و شیخ
قوم عوض آن از تنقیص خود دانسته موجب ترکیه نفس و پاکی طینت شمرده و مضمون این مقال که دیگر گرد حرم زنجیره که سر کرم
گرد خم شیرازه بر هزار گونه ظلم و زیان ماجرا بود و روحی از دیگاه و مرشد کامل زنایه تا آنکه آتش این تنقیص را عرق تحمل و زوال از ...
خدمت پاک گردانیده و خود را آماده توجه و التفات خاطر و باطن کرده اند سلیمان خلیفه والد سلطان خلیفه بکتاش و سلطان علی خلیفه و
ولد خلیفه شاملو با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان بیم داشتند که پیغامی گذارند سوی احوال ایشان
بطول آمد و دلی زنده آمستان ... قرار داده بخیال باطل ارادهٔ قتال و نظر به سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا اسمعیل نمود
عقیده را رفتند که او را از خراسان آورده و وسیله ولایت خود را کاملی را خوانند چون مراد بر آید و مطلب خود را فرار گشتند چون حق



یافته شده بود که در حقایق حالات او و سلطان حسین میرزا او وقایع سیستان از ابتدا تا انتها در سیستانی ضمیمه و باید گفتند و بیان واجد و مقاصد
مناسب خیانت نمود و گذشت از احوال ایشان بنابر اتصال رشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان محاربه ایشان نموده تا که سخن در
تحریر وقایع احوال ایشان آغاز نمود **شرح حالات او و سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور**
**از زمان استقلال و الغنقه ان آن مال از زمان فترات خراسان و رفتن ایشان بجانب هند و سیستان و مآل کار ایشان و وقایع ممالک**
**سیستان** بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار پوشیده نماند که سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان در
ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات تا ... بحیر منصب حاکم گشت و در ملک یمن ترتیب تمام و الاجناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان
سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان رفته جان فانی را بدرود کرده و از پنج پسر والا گهر یادگار ماند محمد حسین میرزا که در زمان شاه
مکان با جمیع درویش خدمت اشرف آمده بود و با اسمعیل میرزا در دار قتل شاه زادگان او نیز بعالم آخرت فرستاده و خانچه در فضای زمان
جلوس واگذشت و مظفر حسین میرزا و ابو سعید میرزا و ابو سعید میرزا و رستم میرزا و سنجر میرزا بعد از فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل
را چون محمت مرفع شاه زادگان صفویه نژاد منقصه بود و ما حکم بیستم جاری شاه زادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود و فرمان او از قندهار
نسبت برادران و برادرزادگان گرامی از تربیت پدر و شفقت اهل بیت آن بر کشی احکام خود را مثل ایشان را نیست با جمعه چون اسمعیل میرزا عم
آنحضرت تشافت پیش از آنکه قتل ایشان در قندهار وقوع یابد و آن حکم سخن از پس که جان از عموم زمان سلطان حسین میرزا که در داود
سعی او و بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانید و میرزایان مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمده چون
نواب سکندر شأن برمسند سلطنت و فرمان روایی ایران جلوس فرموده قندهار را به مظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تفویض فرمود
زمین داور و گرمسیرات که او را بسه رستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که ابو سعید میرزا که از میرزا او را مادری رستم میرزا بود و
در زمین داور با او همراه بوده باشند و وقتی بر ملک ذوالقدر مشهور بهمزه بیگ که در زمان سلطان حسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا
و در سعی آمده بود به پیشتر و وکیل و میرزایان نموده بود و بالکلیه در حشمت امیر شاهانه و ضبط ممالک پادشاهانه تعیین در قندهار و فرستاده حمزه
بیگ را بموجب حکم همایون رستم میرزا برادران که کوچک زمین داور فرستاده و از جانب خود او را وکیل ایشان تعیین نمود مظفر حسین میرزا
در قندهار تکاه داشته با حکومت در تق و فتق مهمات ملکی پرداخته و صاحب اختیار مطلق گشته مرد و هر کار را خود ضبط و نسق نمود
میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز زیاده دقیق در ضمیر ایشان ام خطور نمی نمود و مطیع و منقاد امر و نواهی او بودند چون ملک
محمود که از زمره والیان قدیم سیستان بود و سلطان تشیع خلیفه می بود بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور را بامرای قزلباش
تعلق داشت و در تحقیقه اول این دفتر قسم تحریر یافته با خواهی و تحرک ملکان و میران سیستان در امر استقلال ورزیده طالب حکومت سیستان
شده و جعفر سلطان را آزار کرد از جانب نواب سکندر شأن حاکم سیستان شده بود و جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آنجا مستقل گردید حمزه
... نیز در قندهار مستعد می بود که که چنین حال در تصرف طوایف قزلباش و ارکه شد و تمنع نفته بر داشتن پی تکرار شوال نظر ...
ایشان جای کرده و اراده حکومت و ریاست آن ناحیه و سیستان کرده ضمیمه حقوق بر رویداد زمان آن کوچک و بزرگ و ولایت سیستان را از نو حکم مطیع

نمود که از هیچ گوشه آن ملک و بیع و باج نماند ملک شاهی خبر شد و چون پرتو این خبر بر پنجگاه ضمیر انور نواب سکندر نشان تافت بنابر آنکه در مقام رعایت
خانواده‌های قدیم بوده دیگر صنعتهای کلی مشهور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان بنام او و فرستاده ما چون آوازه حکومت او تقید بار سیم
و هنوز منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده و بعد از وقوع هیبت حمزه بیک بحرکت درآمده و میرزایان نیز چون حکم مطاع و عزم خود و بیع از زمان میرزا
در تصرف ملوک که همیشه و عزت سلوک سیه شده شورش شده و دیگر قندهار و توابع را مطیعند و بارگاه او شده متوجه سیستان شده و چون
خبر آن بغیا که مردم و در مجمع بخروج پشت داده کمی تابعت ملک محمود و ملک زاده‌کان و میران سیستان بود نزول نموده مشاهده و استحکام
جزایر و کثرت شجاعان و لایت همراه کرده حمزه بیک بنابر سبق آشنایی که فیما بین او و ملک غیاث الدین عم ملک محمود و
مراسلات منشور را بصلاح جانبین و طلب نشاء الیه و دفع مناقشه فیمابین در قسم آورده بود و روی ملک غیاث محمد فرستاد
ملک غیاث الدین محمد بی تأمل بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا محمد زاده که
در سرا پرده عزت ملک محمود پرورش یافته و بجبال نکاح آورده دختر حمزه بیک با ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج
کشد و سیبا از جانب ملک محمود و هم در سلوک مراعات نماید که او نیز در ایام حیات همیشه نسبت میرزایان طریقه موافقت و متابعت سلوک دارد و ملک
محمود و ملک زاده‌کان بعد خود ملتمس و فیما بین او مصاهرت وقوع یافت و مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار معاودت
نمود اما همین بود موجب کلفت رستم میرزا از برادر شده چه قرار داده خاطر او خیانت بود که چون الکای رستم میرزا نسبت با الکای برادر بسیار
محقر است و در فضای معاش او و برادران تنگی کند سیستان را ضمیمه الکای او شود و مخالفت قرار داد و سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شده مجموعه
کلفت میانه برادران افتاده و کدورت در بین شان تمامی از او ماقات قزلباش و آنکه او در مزاج مظفر حسین میرزا داده بود یافته قصد حمزه بیک نموده
و چون جناب میرزا از روی تقدیر او استقلال حمزه بیک وی دخلی خود بتنگ آمده بود سخنان آنجماعت را بسمع رضا اصغا نموده و بقتل
او که حمزه بیک با همین منتشر گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانیده و رستم میرزا را بر داشته متوجه قندهار شد از آنجانب مظفر حسین
میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ارغنداب از توابع قندهار میانه ایشان جنگ عظیم وقوع پیوست
و در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند از جلادت و دلیری مردم رستم میرزا روی از جنگ بر تافته تعصب و از
آنجهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از جهت منهزم شدن فوج قلیل شکست
برایشان افتاده بجانب قندهار مراجعت نمودند رستم میرزا و حمزه بیک لطایم شمرده و در وارد ما شدند در لشکرگاه و بانخشته جمعی از رؤس سپاه
او با اقات قزلباش در مقام دفع کلفت رستم میرزا و حمزه بیک درآمده بعد از خشت که میانه ایشان انقطاع یافته بود باب صلح و جوایی فرو گشا
نمودند و فیمابین صورت مصالحه و پیمان بمیان آمده و رستم میرزا از قوشاوه‌گری بار مصالحه که مذکور شد بالکای خود بازگشت و حمزه بیک بشغل
رفته مانند سابق بامور وکالت میرزا و دارایی قندهار مشغول شد تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و منظم وحشم جناب میرزا
اشتغال داشت دیگر باره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در حینیه که نسبت میرزا او آشنایی یافته قاصد قتل حمزه بیک شده بودند
کس طلب رستم میرزا فرستاده و رستم میرزا بجز حسینی و اخل شهر شده جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیک بخدمتش شتافته و ...



حکومت قندهار را در نظر و بیچاره داده بود و بعضی ایشان حکومت قندهار از جانب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیک چابت آنکه والد او حمزه بیک
روش سفید طبقه بیات بود و طلب مظفر حسین میرزا تعیین نموده و میرزا را بجانب قلعه قلات که در میان هزاره جات قندهار بود و بقلات و استحکام
از وقوع مشهور است آمده و اوقات و فرستاده مند حاصل قلات و هزاره جات را بجهت جمعیت میرزا تعیین نموده و توان دادند که در آن قلعه ساکن بوده بغرامت
و عافیت روزگار گذرانند تا با نقد نفر از قوم بیات همراه و توکل میرزا بودند چون بشنیدند بدین دستور گذشت فیمابین میرزا و محمد بیک
مذکور رابطه کلی بهم رسیده و طایفه بیات سر رشته فرمان بردای میرزا انقیاد نموده برای ایشان از بیخ و ارکرف که قلعه قلات را بدست کس
ارباب میرزا رسید نفر از رفیق طریق صعبان تا شده راه و چاپاری کوچ بر کوچ عازم سیستان شده بعد از عزیمت درحرکت آمده و بعد
طی مسافت بحوالی سیستان رسید ملک محمود را تو جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجا آورده و بشرایط میرزا بانی و اکرام بجای
آورده منعقده و از احباب سیستان و عشرت سرانجام با قیشوهی دقیق ظهور پیوست و محمد زاده ملک را که قبل از آن بجاره میرزا او آمده و بجام میرزا جا
میرزا فرستاده دو حرمت شنشاه فیمابین میرزا و ملک محمود التیام و خصوصیت بود بعد از حمزه جمعی از میران سیستان که مجموعه شده و بفخوا
فساد و آشوب بودند فراح میرزا را منحرف ساخته در جنی و بسیله سخنان از تنزل ملک سوار شده بجزیره پشت زره متعلقه تا تو دون که محل توطن خلفای
میران سیستان که حاد ملک بودند رفته در عرض کمیشه تمامی میران و اعیان پشت زره و دامرود و سرحلات اختلافات سیستان در جنبرا
جمعیت نموده و در فکر قتل و غارت و نهب بلوک سیستان شده و در آن ولان ملک محمود در موضع اسک که در کنار هیرمند واقعست متمکن
داشت و اولاد ملک غیاث الدین عم او و ملک محمود و ملک شاه حسین با او بودند و ملک جلال الدین پسر او در قلعه شیخ که یکی از قلاع سیستان
متعلقات داشت و ملک ناصر الدین عم دیگر ملک با فرزندان خود که شجاعان ولایت نیمروز بودند در قلعه ساوزنگ که در جوار فرنجی کل
توطن ملک جای داشته میران سیستان میرزا را عرض کردند که اول دفع ملک ناصر الدین و اولاد او اهم و انسب و اصلح است از آنکه بجناب
میرزا که تکون مزاج و گوش حرف برخویش داشت با تفاق هرمان و عساکر سیستان و جمعی از قزلباش که از قندهار آمده بودند و بجو ملک میرزا آمده
بودند متوجه قلعه ساوزنگ شدند و بگیاه قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن مدت ملک محمود که در حین رفتن میرزا کسی را بسر او فرستاده
دادن زر و صلاح اسب و یراق لشکر بسیار فراهم آورده و خبر یافته که ملک قوام خود متوجه قلعه ساوزنگ شده و ملک جلال الدین پسر خود
و ملک محمود و ملک شاه حسین را با جمعی از اقوام مقیم فرستاده و خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده عاشق روز پنجشنبه دهم صفر بقصد تعیین
بپای قلعه رسیده فیمابین جنگ در پیوست آخر نیزه نتیجه که را نتایج جناب میرزا از ممتد و او نیز دست بانیر و اکشته با میران بیجانب جنگل جزیره
مراجعت نموده ملک محمود بظفر و نصرت منتصاص یافت بعد از کمیشه جمعی از سادات و صلحا و خیراندیشان آن دیار از جمیعت میرزا از قرب
معذرت نافوشیای طرفین خواسته بسته خانه و دیگر بار با حضرت میرزا در روز دوم ید و با شایسته و خندقه و دست فی الفور انفعال بهم دیگر مسرور گردیده
جناب میرزا حسب الالتماس مراجعت متوجه منزل و مقام ملک گردیده بعد از چند روز که میان ایشان عیش و عشرت بود ملک محمود یکی از مردم معتبر بیهوده
بر سبیل رسالت نزد حمزه بیک فرستاده و او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا بوده مطلع نموده از آنجانب تیرکمان آمده فیمابین میرزا
و حمزه بیک دیگر باره مصالحه و پیمان پیدا آمده و جمعی از رئیس سفیدان قزلباش از قندهار بالتماس استدعای آمدن میرزا بسیستان آمده و رضا

شد حمزه بیک ...

چون خاطر آنجناب گشته ملک محمود سه هزار کس از خود و سیستانیان با جمعی از اقوام حمزه بیگ همراه میرزا روانه قندهار کرده و رستم میرزا که از صبا...
حمزه بیگ کاولو نمی‌توانست کرد و حفظ جانب برادر بزرگتر و بعضی اندیشه‌ها پیش نهاد کرده بجانب [illegible] رفت و جناب مظفر حسین
میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند چون ششماه از بودن میرزا در قندهار گذشت ناگاه از حمزه بیگ و [illegible]
استقلال خود [illegible] آمده محمد بیگ [illegible] و کالت و جانشینی حمزه بیگ داده بقتل او ترغیب نمود و [illegible] نموده جناب میرزا
حمزه بیگ را بقتل آورده و [illegible] رسید و کالت [illegible] استقلال کلی در امور ملکی و مالی بهم رسانیده و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیگ [illegible]
برادر [illegible] شده و لشکری فراهم آورده و بسر قندهار رفت و [illegible] شهر رسیده [illegible] مدت دو ماه [illegible]
جدال وقوع نیافت و چون ملک محمود ازین قضیه آگاه گشت [illegible] سه هزار کس [illegible] ملک [illegible] خود از سیستان
قندهار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسیده لشکر قندهار بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست [illegible]
مردم سیستان [illegible] رستم میرزا [illegible] در میان صف [illegible] جنگ مشغول شده [illegible] تا تمام [illegible]
و [illegible] رسانیده [illegible] و شمشیر [illegible] ضرب [illegible] میرزا چون ملاحظه نمود که لشکر قندهار [illegible] ملک سیستان
و قدرت [illegible] در دست [illegible] مقصود [illegible] مراجعت نموده محمد بیگ صاحب اختیار ملک و مال بوده
جانب استقلال [illegible] میرزا [illegible] اختیار او [illegible] شده و چون [illegible] اوضاع [illegible] قرار [illegible] سیستان [illegible]
از خواص [illegible] عازم سیستان شده محمد بیگ [illegible] ضبط ملک قیام نموده [illegible] چون جناب میرزا بسیستان رسیده [illegible]
ملک محمود در مقام خدمتکاری [illegible] شرط مهمانداری بجای آورده [illegible] دقیقه‌ای از دقایق [illegible] نامرعی نگذاشت [illegible]
خاطر [illegible] سیستان [illegible] میرزا [illegible] خصومت و نزاع [illegible]
ساخته و جناب میرزا [illegible] بعضی [illegible] مردم [illegible] جمعیت نموده [illegible]
جان [illegible] ملک محمود [illegible] ملک جلال الدین و اقوام خود [illegible] مردم قلعه [illegible]
میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده و در [illegible] بین الفریقین محاربه صعب روی داد و اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده [illegible]
[illegible] حصار خود کرده و بحفظ قلعه خود مشغول گشته تا [illegible] ملک محمود با لشکر [illegible] رسیده و [illegible]
و ملک نصر الدین [illegible] ملک [illegible] با پسران خود [illegible] شعار [illegible] از قلعه [illegible] جنگ حاضر شده لشکر میرزا و
سیستان را در میان گرفته حرب عظیم در پیوست [illegible] سعید [illegible] از لشکر ملک [illegible] میران سیستان [illegible] رسید
میران [illegible] میرزا [illegible] جنگ [illegible] و جنگلهای صعب المسالک [illegible]
محمود [illegible] جنگ [illegible] میرزا [illegible] که اهل [illegible] محمد بیگ [illegible] شدند [illegible]
لشکر [illegible] بجهات [illegible] اگر [illegible] وصول [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] جنگ [illegible] بجانب لشکر [illegible] ملک در مقام [illegible]



در خواص [illegible] در آن شب [illegible] ملک [illegible] جناب میرزا [illegible] نزول [illegible] و دیگر در سیستان بوده با محمد بیگ بیات جمیع
سیستان [illegible] و [illegible] جناب میرزا [illegible] آمدن میرزا گشت و جناب میرزا [illegible] عازم [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] نموده [illegible] و جناب ملک [illegible] و [illegible] دست [illegible] تکلف [illegible]
میرزا در مقام [illegible] و لشکریان [illegible] قندهار [illegible] بانجانب محمد بیگ بیات [illegible]
[illegible] استقبال نموده و جناب میرزا [illegible] و دیگر قندهار رسیده [illegible] محمد بیگ [illegible]
خاطر میرزا [illegible] جناب میرزا [illegible] مشغول [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] محمد بیگ [illegible] قتل [illegible] بعضی از اعیان قزلباش [illegible]
از اعیان [illegible] ملک و مال استقلال یافت [illegible] میرزا [illegible]
که [illegible] مظفر حسین میرزا از ملک سیستان [illegible] تا آنکه تسلط [illegible]
در [illegible] سعادت [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] در خراسان واقع شده [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] ضبط ملک [illegible]
[illegible] خوانین [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] رستم میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خراسان [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] احوال [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] ملک [illegible] قزلباش [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] جناب میرزا [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] و تبعات [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
جنگ [illegible] قزلباش [illegible] عمل [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] جنگ [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] قزلباش
[illegible] سیستان [illegible] خراسان [illegible] ملک [illegible]
محمود [illegible] رستم میرزا [illegible] سیستان [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] محمد بیگ [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] رستم میرزا [illegible]
[illegible] حکومت سیستان [illegible] ملک [illegible] سیستان [illegible] میرزا بکمال تقرب [illegible]
[illegible]

مقید شد که بسیستان رود و جمعی از اقوام ملک محمود را از قرب [illegible] ملک ظریف پسر ملک ناصرالدین محمد ملک
که از قلعه بیرون آمد و از قبل [illegible] صاحب [illegible] رستم میرزا [illegible] ملک محمود [illegible]
در آمده در شانی و بجهت [illegible] ملک را بقلعه [illegible] ملک [illegible] تعمیر [illegible] خصینی نموده ملک
جلال الدین پسر [illegible] اقوام [illegible] مقاتل [illegible] حصینی [illegible] قلعه [illegible] ملک محمود ملک علی برادر [illegible]
خود و ملک شاه حسین [illegible] قلعه [illegible] اقوام رفت [illegible] مشغول شده بودند که رستم میرزا
[illegible] ملک ظریف [illegible] ملک محمود و لشکریان خود [illegible] که از حوالی خراسان [illegible] جمع شده بودند از
[illegible] سیستان [illegible] قلعه [illegible] ملک [illegible] مقام قریب بود [illegible]
[illegible] رستم میرزا [illegible] شده [illegible] قلعه داری شده ملک محمود [illegible] اقوام و خویشان ملک
[illegible] خواب غفلت بیدار شد [illegible] رستم میرزا [illegible] ملک ظریف [illegible]
روز [illegible] قلعه داری مشغول بودند رستم میرزا [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک محمود [illegible] رستم میرزا [illegible] ملک محمود چون [illegible]
[illegible] ملک محمود و ملک علی پسر و ملک شاه حسین [illegible] رستم میرزا [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] ملک ظریف [illegible]
[illegible] ملک محمود [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] میرزا
[illegible] سیستان [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
ایشان [illegible] ملک محمود [illegible] ملک ناصرالدین و ملک ظریف [illegible] ایشان [illegible]
ملک ناصرالدین و ملک ظریف [illegible] ملک محمود [illegible]
قلعه [illegible] ملک جلال الدین پسر ملک محمود [illegible] ملک شاه حسین [illegible] ملک علی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] رستم میرزا چون [illegible] سیستان [illegible]
جمعیت نموده [illegible] اقوام [illegible] ملک جلال الدین [illegible] ملک محمود [illegible] رستم میرزا [illegible]
[illegible] ملک جلال الدین [illegible] اقوام خود [illegible]
محاصره رستم میرزا نموده چون این خبر به رستم میرزا رسید [illegible] ملک محمود [illegible]



و دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر [illegible] میرزا [illegible] رفته [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] لشکر سیستان [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] لشکر میرزا [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ملک جلال الدین [illegible] اقوام [illegible] حکومت سیستان مشغول شده رستم میرزا
چون حکومت سیستان [illegible] خراسان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] قلعه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ملک جلال [illegible] میرزا [illegible]
سیستان [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] رستم میرزا [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] خراسان [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible] عبدالله خان والی توران [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] رستم میرزا [illegible] عبدالله خان والی توران [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

بقوم قدیم رست و آن سلاله کرام از جانب پادشاه بدین باشد که دارا به وفور محبت و دوستی امری در نظر همت و خیال فرستادن هندوستان را داشته
بودن کرده و کاطرجمع در قندهار ساکن باشند و سکنه مرو با تصرف خبّابی پیوسته و چون لشکر قزلباش قندهار را و از بکیه محاربات واقع شد
خوشنابکی شده و بدیع مظفر حسین میرزا آن حصار را محکم بنموده و غریب بنوده اقتاده برادر بیگی کرد و توهم بر فراح میرزا خلاف گردیده ارکان دولت
از طبیعت قندهار با جمعیت ایشان نبوده و کاشش شدند و جمعیت در تصرف بوده با جمعی شریف میرزا از ملک وادی و ضبط ممالک قندهار
موال قندهار ساخته مالک شده بسیستان درنیاورد آرامش و آسایش خود ساخته و تأنیک کرد و کرد قدیم سلطان حسین میرزا بوده و قبول
از مظفر حسین میرزا کرده بجانب هند رفته به امارت منصب قوش بیگی گری باقی بوده از خدمت پادشاه عالیجاه فرمانروای هندوستان
مستعد نموده و دیگر میرزا با محبت آورده ولایت قندهار را بتصرف مظفر بابر آن پادشاه والاجاه و حیه تقیه بار آمده شروع در سوسه کرده
میرزا را نیز جمعیه پادشاه به سپاه مستظهر گردانیده و در لباس نیکخواهی و حال یکی والده میرزا را با جمعی که در فراح میرزا را ملحق ساخته
مخالفت و سه و افسون گرسیامی او خود غفلت شده دشمن هندوستان در خاطر ایشان رسوخ یافت و در اول حال والده و پسر کلان خود را
با جمعی خود و نیز جدا نگاه در سوی هند و پیمان خدمت هند و سیستان نموده با پادشاه والاجاه حکومت قندهار را از شاه بیگ خان کالچی
حاکم بکشی که از امرای بزرگ آن دولت بوده و منصب ملازمی داشت و در آن وقت در حوالی ملتان بود با مرد نموده و چون مشارالیه خبر یافت
کرد و شاه بیگ میرزا قندهار را از جانب پادشاه و وحشت و بیم میرزا از جانب هند میل ساخته با وجود لشکر خود و بر آن اعتبار نموده و
قلعه قندهار را باو از جانب پادشاه و مواضعات پیش از آنچه نسبت میرزا نموده و عهدها و جمیل و او جانب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمد
شاهی بیگ خان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف من الهجره داخل قلعه شدند و جمیع جیزها با خود بردند و بر گشته خباب میرزا و اتباع چون خیمه
و خرگاه و میروان زده لشکر قزلباش را منتظر آورده بودند و انگاه تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که قریب سی و دو سال
بود انواع فتوح کمال سپاه و اقبال ایام در آرامی بسیار کرده شده بود و دوری داشته و لشکر جغتای بر آشفته بودند هجوم کرده در آن
گشته تا سعی کرده بیرون آمده و بیشتر شد و دولت از آن دولت که در یک قرب و حفاظت سقط العراس و در شهر و عقای او بوده بیرون آمدند
از قوم سلطنت و حکومت نه و ... و بی بیک بر ... حرمت کار زرار و دور از نبوت بیرون رفته و پشیمانی سود نداشت اگر دو ...
بل سبب مجاری و منصبهای فاخره و تکلفات و از صحبت شاهی بیگ خان و امرای جغتای در آنجا بوده و کس فرستاده و پیوسته
که بیرون آمده که در جهان میرزا و بعضی خان حضور مرتبه و حیلها شده و از صفت روی و نقصان عرض او خود را کشیده بود که آن
شاهی بیگ خان بیرون آمده را از اندرون خانه نمود و بیرون آمده خود را العقبه داشت و حصول مقصود سعی نمود و حرکت جای کار دوران
که با حاضر بوده در قلعه و شهر و نیز حسن و دیگر شخص میرزا التفات نمود و قلعه آمدن خود است که چون در ساعت گفت و افغان
قلعه شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر صرف حکایت حضور این شد باشند در ساعت گفت و شنود میرزا را این تمام حرمت
داده بکام و ناکام دولت حکومت قندهار بر داشته اند التفات و در حال میرزا را از جانب بیرون آمد کوچ کرده رفت و روانه شده و شاه
شد و چون بخدمت پادشاه رسید حضور مطلوب التفات و اشفاق کرده و بخطاب فرزندی و پایه امرای عالی ارجمندی یافته و نیز پنجسالی از پنجاه



گشته و اوامر تقیه و در جمیع اوقات مراد رسید بطریق و رضی استقرار داده و اوضاع هند و سیستان را در کلی را ان و بعد از میرزا را فوت شاید و هیچ
نیز بر گشته نمود و آخر از و حالات پادشاه و طرح نشست و دوام از حضرت و که تن در هندوستان از او کاش تقدیم میرزا نمایند قدر صحت از نظر
با دولت اکثر و عطا و پادشاه و خاطر گردیده و موجب و غیرت خاطر آن حضرت عالی شان گشته در مقام استخفاف و در آمد و روز بروز آثار کدورت
نمایان بود سکنت و چند سال بدین و تیره و گذرانیده و بعد از آن تندی آمدن ایران و ملازمت عتبه عالیه شاهنشاه صفوی نشان داشت و کاهی
خجالت سبب محروم بود نصیحت این غایت تا که امرض افغانی در قندهار گرده و بجلو رسید تا و نفی نماید و بتاریخ سنه ثمان و الف رحمت
حق را اجابت نموده بجمیع جسپی فوت شد و اند و سه پسر و بعضی هندوستان ماند سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا و بهرام میرزا اما رستم
میرزا چون و نبات داده و بعد از کار ساخته شیوه ملازمت و نوکری پیش گرفت و با خانخانان والد بیرم خان که ترکمان از امرای قزلباش بوده و اصلت
و آمیزش کرده و مرتبه که و منصب نیز حکومت ولایتی منصوب بیگی شد و بعد از انتقال اکبر پادشاه و جلوس جهانگیر شاه بمیرزا و حکام و سپه سالار شهر
و حکومت گردیده و بعد که جنگ داد و سعید میرزا را در سنه شش و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در آخر همان سال مظفر میرزا نیز فوت شده و او میرزا
تا هم پسر که داده و جهان خان است او و سه پسر دیگر داده و الیوم که سنه هجری کج احدی عشرین الف است سید رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین
میرزا با جمعیه تقرب و فرزندان دیگر و آنان در ولایت هند و تحقیق حال و تفتیش احوال ایشان بعد ازین مناسب سیاق تاریخ و قایع نیست
اما احوال سیستان و ملک جلال الدین که بعد از فتح رستم میرزا از حبوه و او بجیه و در آن ولایت بعرض مشیر شده اکثر اوقات
سپاه او بجیه و در قوم سیستان مجاوره بوده و اتباع تمام دخترها ملک شاه حسین خنیاگی و در آن او در آن نوبت حفاظ نموده و قلعه و مکان خود را
قایم کرده بوده و او بجیه بعضی از آن ملک را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه بوده و اقامه او بعد از قبل جبه و کوشش تمام خانه کوچ و مردم خود را
در قلعه گذاشته اند و کرمان خوسیه درگاه سپه روشنان شاهی نموده و در دار السلطنه اصفهان بعز ملازمت فایز گشته در مجالس خاص محرم
حریم بزم اختصاص گردیده و خاطر عادت قضایای سنان او فرو نشسته و آب کامیاب ملازمت و مصاحبت ملوک میتوده و جوانی پامی حضند در سمت
اشرف بسر داده و بس از فتح سیستان و ولایت فرزندان بوده رخصت انصراف یافته و چون بسیستان رسیده و او جانی بیگ سلطان
که از جانب حضرت عالی با ایالت سیستان و تسخیر ولایت فیروز نامور بوده قدار تمام یافته بوده ملک جلال الدین سلطان و ضبط ایشان و جلو
و از وقت خود نیز قلعه و انواع موجب کامیاب شاهی حضرت آلهی بخراسان صبر توقف نموده و فرزندان خود را بود داشته قلعه با رفت و جلد
در آنجا توقف نموده و حمیت و فتح هند و ملازمت که پادشاه و نیست که طبقه کوس رعد آوای رایات نصرت آیات حضرت اعلی در هرات بلند
آوازه گشت و چون ممالک خراسان بجمله تسخیر در آمده و دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال شد مشارالیه از قندهار آمده و در هرات بشرف
ملازمت اشرف رسیده مرتبه ایالت و لقب رتبه خانی سرافراز یافته ولایت سیستان بتفویض یافت و الی حال که احکام کل
مشغول است در قدم حروف تفصیل قضایای مذکوره رسیده که در ولایت است و این نقد حقه ملک شاه حسین مرحوم و ملک جلال الدین
است که الیوم و ملک خاندان ملک کلیات مذکوره در این مختصر است و در بستن از جانب و بیشتر و در سایر منظوم و منثور در اوقات حسب تحریر
استعارح شنوده اند و علی الراوی ذکر محاربه که در قندهار تعیین میان امرای قزلباش و نیز سلطان اوزبک در بلاد دادان او واقع یافت

کرد

[illegible] خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که حسب الفرمان قضا جریان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible] اعیان قزلباش [illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

[illegible] سلطان علی خلیفه [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ترکمان [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] قزوین [illegible]

[illegible]

ترتیب داده و قرباغات بسیار بهم رسیده و کشیده‌اند و چشمه‌های صافی خوشگوار از آن کوه به پایین آمده از نظر می‌گذرد و در فصل بهار بهر قطعه
از آن جنت‌نشان اگر گذر نموده در میان آن باغ جنان‌نشان چند روز توقف فرموده و بساط عیش و نشاط گسترانیده از صباح تا مساء در مجلس بهشت
آیین مقرون محفل بزم‌آیین جام ارغوانی از دست ساقیان زهره‌جبین میکشیدند صدای نوشانوش گوش ساکنان فلک اطلس را
می‌رسید و مغنیان شیرین‌سخن و مطربان خوش‌آهنگ نغمه در کار داشته دل‌ها می‌ربودند و همچنین جمیع مردم که در اردوی معلی ملازم رکاب
حضرت اشتغال بودند از خواص و عوام و آقا و غلام به شرب مدام مشغولی و اقدام نموده در آن چند روز داد فراغت و خوشحالی دادند از آنجا
جهت سیر و تماشای الکای کهدم گیلان از آنجا بهمه شهر جهان ... فرهاد خان با بابای گیلان برسم استقبال بیرون آمده
در شب نوروز این سال فرخ‌فال در دیرت کهدم موکب همایون ... و اهالی گیلان سعادت استقبال دریافتند منظور نظر التفات
شدند و حسین خان والی کهدم شرف بساط‌بوسی دریافته بقدر امکان وظایف خدمات قیام نموده و اقامت اسباب مهمانداری بعمل آورد
شهر کهدم علی الصباح که خسرو کوکب دست امید از مشرق برآورده ... سوار گردیدند حضرت اعلی نیز سمند کردون خرام را
بجانب الکای کوکه ... داده و از آنجا نهضت نشان لاهیجان زمین قدوم موکب همایون رشک باغ جنان گردیده اهالی آن دیار
غبار سم سمند جهان‌پیما را ... روشنایی دیده بینا حاصل کردند فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات قیام نموده تمامی امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت از نزول و عنایت ... و دقیقه‌ای از دقایق ... نامرعی نگذاشت ... حاکم گیلان ... حضرت اعلی حسب الالتماس
فرهاد خان ... حکومت آن ولایت را ... و سلاطین ... ایشان ... داشته ... موکب ... و ... عنایت
فرهاد خان اعمال و افعال ... بود ... ملازمان ... بشارت نموده ... گیلان ... 
کرده در طریق موافقت و متابعت بود اقدام نموده ... اتصال ... بود ... مقصود ... 
فرزند ... ولایت ... حضرت اعلی ... خاطر ... 
استان سعادت‌آشیان ... شرف ... سعادت ... دریافت ... امیر منظر ... 
و عصیان پیش گرفته ... طغیان ... پادشاهانه ... 
در فصل ربیع ... همایون ... فرهاد خان ... 
در ... التماس ... فرزند ... اختصاص ...
بدان طرف روانه شده ... از اصفهان ... حسب فرمان ... بهادر خان ...
اجلال ... صحبت قاجار ... ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامرای آذربایجان با تمامی
الوس ... صاحب ... اوباش ... عصیان ... امیر منظر ...
سپاه و حشم ... مخالف ... حضرت اعلی ...
در ... لاهیجان توقف فرموده در فصل بهار ... مراجعت ... 



عباس که حاکم الکای لاهیجان داشت شاه‌ورد و حسین خان حاکم کهدم همراه فرهاد خان به اصفهان رفته و گیلانیان که مردم سست اعتقاد و بی‌جمعیت
بوده ... حضرت اشرف و ظایف خدمات قیام می‌نمودند و خبر ... سواحل دریا کنار و شاه ... خوک ... در کار ... در میان
جنگل گیلان معلوم است که خوک در آنجا بسیار می‌باشد ... گیلان در فصل بهار ... شکار ... خوک ... 
تماشای غریبی است راقم حروف ... حضرت اشرف بوده ... حضرت اعلی ... خوک ... گیلان ... 
... خوک ... حضرت ... 
... انتقال ... گیلانیان ... ضعیف ... 
از ... بر ... 
... طالب ... سلطنت ... مخالف ... 
... لب ... 
... جمعیت ... 
... ایشان ... 
... 
... 
... 
در مذهب ... الفقره ... 
مقرر فرموده ... گیلان ... 
کرده ... حضرت شاه ... 
درگاه و جمعی کثیر از عظام مردم گیلان ... سلاطین گیلان ... 
واقع شده ... شکارگاه ... 
رفتن ... 
مردمان ... حضرت اعلی ... 
از ... 
میگذشت ... سلاطین ... 
سلطنت ... حضرت اعلی ... دوست و دشمن ... 
آورده ... حضرت ... آفتاب عالمتاب ... 

آمده و چون غایت بود و کار عالمیان به وجه ثبات محال این پادشاه وابسته و در همه حال دست تکیه بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده
از آن کرده بود و خاطر عاطر را وقف و مصروف در اشکال این مهم و احداث عجیبه جاری به خیال کوتاه بر اندیشه داشته * هزاره شهر مشهور آنکه
مقصود که کرم و دوستی از دشمنان مدام بر کار * و همچنین در جهان به یاری یار و ندیم بوده در وقت نشستن خان آن وقت جمعی از گیلانیان
فی سعادت کشتی بان و دو ماه نشسته و در آن طرف آب بسیار نموده و در آن طرف آب گران عیان و در انتظار جنگ و کارزار بوده و حق تعالی
پیر میر بود ... لطف ... ترتیب ... مخفی جهان و در عقد ... گیلانیان گشته ایشان ساخته مجبور نمود و به الفقره نواب همایون
چند روز در اطراف و جوانب دریا که از آن گذشته بودند مجال بوده و دیگر باره خطه گیلانات تفرقه در سعادت لزوم عزیمت ارادوی همایون
کرده بود و به تحول این احوال کی از معتمدان امیر سیاوش و الی لشکر گرفته و مقید و محبوس بود و لشکر به کار جهان خاطر خاص و عام دو
منابع حول با سپاه شاهی رسانیده که امیر مذکور مخلص بوده و در وقت مخالفت برابر ساخته بود و الحق بوده و به چنین اینها ز مخالفت
و عصیان ترغیب می نمود و مراسلات او وسیله نیز او و رسد و کس اکثر باب که بیشتر ز کلمات مذکور و به نظر اشرف رسانیده و از این حرکت
ناروا محبت و غضب پادشاهانه گردید و بعد از زوال دولت و حرمت ... پرداختند و دیگر باره به اشتغال ... و فرمان داد تا که مرتکب
تقصیر او را غرض از حکایت غرض اظهار دولتخواهی بود و آنچه مذکور خاطر مقتضای مصلحت او و چنانچه در باب مردم گیلان جهت
گذارش یافت بعمل آورد شهریار پاک اعتقاد جهانبانی که مشخص حقوق ترتیب امیر مذکور و مطابق شأن شاه و نسبت و لی نعمت گیلان
بدین مرتبه اقدام نموده و تقبل و نیز فرمان داده و مجرد دو یک ساعت در برابر یکبار دوست ساقی اجل فاجشبیدند فی التحقیقه مرد و را کفران نعمت
دستگیر گشته به جزای عمل خود رسید و چون قریب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و کرما روی به اشتداد آورده رایات نصرت آیات عزم
هزم کرده عطای گیلان خصوصاً گیلانی به فرهادخان ... اختصاص داده و خلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی کرده رایت
روی سعادت مستقر خود به شرف نهاده و دارالموحدین قزوین محبت از قدوم شهریار سپهر و آسمان و زمین رشک روی علیین گشت ذکر عصیان احمدخان
حاکم گیلان و در آن طرف که سمی به مقصودخان عصیان در گیلان و لشکر فرستادن به سرداری فرهادخان و گرفتاری آن مخذول و جمعی از همراهان چون عصیان
سعی و اهتمام فرهادخان به دیگر بر سر حکومت گیلان و ولایت به همراه تسخیر گشته ولایت استقلال برافراشت عملی سپاهیان و ذوات
گیلانات و شجاعت ارشاد به مردم گیلان امتیاز داده در سراد جمعیت نموده و چون منقلب ... با دو داعیه خودسری در سر داشت و در اندک زمانی
فاحش مبلغ او را مایه به واجبی مال و اعتقاد و عهد نامه پیشتر گیلانیان خداوند بود و بگذشته اقدام او بر ... ایلات مردان شاه و عهود و موثق
که با فرهادخان در میان آورده بود نه او را گذاشته و انظار کرد گیلان عصیان نمودند و بگناه درآمدند ایلات گیلان به حسب عزم قدم حاوی خبر
با کسی بیگانه از بیش بر رضای جان نمی گرفت اقدام سعادت بخت دولتمند اقبال شرف فاکه پس از آن قلب ساختن در سیاق و بقایای مال تمام
با لشکر منصور ترتیب لشکر و اسباب قتال و جدال پرداخت و در ابتدا که آن شهر به زمین و شوارع را مضبوط ساخت و تخمینی خاص
گر مسطوره تقدیر را تاب مجال و مجادله نبود از اوج اقبال منیت عاقبت نیافت این جرأت و جسارت در عرصه زوال و نکال آمد القصه چون
خبر فتنه فال شهر و به حول حاجت و صول بر دیار گیلان انداخت خبر عصیان او برهم خورد و ... موج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته حاکم و آن

---



خبر گرگی فرهادخان به سراو رسیده و چون از خیمه روی عبور نموده روی به گیلان پیش نهاده بجوده آورده و وصول عساکر
منصور در آن قوم به حال نافرجام او را واقف مرتبه مرتبه آن جمعیت را نموده عام روی به تفرقه آورده که نه شاه فوج فوج پس و در آن زمان
قوم به حال نه و آن شده گردان شده و به خدمت جناب خان مبادرت نموده و اکثر محل به پس از نزول لشکر عاقبت اثر پای مال و ولو شد
گشت و هر کس و رآمدن تقبل و رخصه اموال و حاجات او در معرض نهب و غارت آمده و عصیان آثار بضعف و انکسار را بتقاضای احوال خود مشاهده
نموده اکثر اعوان و انصارش را به فرار پیش گرفته و او با دل پر خشم و جهان محنت از غم روی به گیلان و جنگل کهن قدیم چون او
بود نهاده و مردم آنجا نیز از اطاعت او سر باز زده و طریق موافقت نپرداختند و از امداد و اعانت امیر مظفر ... تا سپید ساحت گیلانات
به حال خود در ماند و ... گشته و اندیشه نموده نکام و ناکام خود و پس ملک را طلاق گفته و خواهر و دختر و نقایس اموال خود را
برکنار دریا برده و از آنجا در کشتی نشسته ... از آن و طن خود که سپاهیان نجات رسانده چون فرهادخان جمعی از دلیران مخصوص انضباط دریا
گمارده مرد و قرار نموده بود آن تیر مراد بر هدف تقدیر نیفتاد نظم خوشا بخت بیدار و خفت خواب * به روی تبه شد او را صواب *
شد آن بهره خود که کرده بود * ولیکن ندانست نیاشت سود * ... علاج شد و به حسب در زنج اعمال و ... از کهواره قیاس عصیان
و امداد او وحشت ... و اکثر مردم آنجا محبت بجهت او ... شد و ... ایشان جداجو جمعی از هوای خواهان خود و مردم
در بارگاه حضرت و برای بر درخت قریب با جنگل از تنگ به دره و فرار به شواری و زنده بودن برادران ... و از بیماری اهمال
و اوراق او صفا ... و زنده در آنجا بود و به تحقیق جمعیت ... با احتیاط اقدام نمودند و مردان به پای بر حسب تحقیق
به نقل و تحسس او مشغول گشته بعد از چند روز به تحقیق پیوست که به موضع زنج رفته و در کوه و بیشه که در آنجا راههای خطیر و صعوبت دارد آرام
گرفته بعد از استماع این خبر فرهادخان فرموده که غازیان شجاعت شعار آن کوه و بیشه را مرکز دایره و در میان گرفته و دور آن محیط گشته گرد
گرد و پیاده و سوار آن کوه و بیشه شده و از راههای صعب المسالک که از کثرت درخت و ضیق مسالک پرگل ... عبور اندیشه ... از آنجا ... میخواند
از جودت و شجاعت ... و از آنجا ... علیخان ... او و از آن خود که سر دفتر ایشان کامران قولی ... مخالفت ... دو روی
مقرر نموده ... در حفظ جان خود ... و اگر وقت در جنگل بیگانه بر سپاه ... زمین ... مجاور به مجادله و اشتغال داشته
و شب ها ... و در ... و مکانی به سر برده و در عقب ... و در ... کوه ... ایشان ... در گیلان قرار و آرام ... دو
و این وتیره قریب دو ماه در روزگار ... و چند مرتبه غازیان در میان بیشه با او رسیده و جنگ در پیوسته بسیاری از ایشان به قتل
آورده و او را منهزم ساخته و او باز خود را کشید و از جانب آستارا و گیلانات ذوالفقارخان ... سوار و پیاده که از او ... جمع
آورده بود به حسب الفرمان روانه گیلان شده و از راه ... استرآباد ... با لشکر آمده و ... کنار ... شوارع را مضبوط ساخته آتش ...
غارت در ... افروخته گشت و امیر مظفر با مردم لشکر و پسران امیر سیاوش که ... وکیل بود ... اتفاق نموده
ایرث خود پای ثبات افشرده و مستعد رزم و پیکار گشته در ذوالفقارخان با لشکر آستارا و گیلانات ... اتفاق افتاد و جمعی
ناصحه و از مردم لشکر به قتل رسیده و اموال و اسباب ایشان در معرض تاراج آمد و امیر مظفر به اتفاق ذوالفقار تنها ... پیش گرفته

به جانب راه فرار [illegible] رسیده دریافت و اسپ و اسباب [illegible] و میران و سرکردگان قدم در [illegible] نهاده و بسیاری از زنان و
کودکان لشکر [illegible] اسیری گرفتار شدند و بقیة السیف جهت محافظت اهل و عیال [illegible] اطاعت نهاده [illegible] ذو الفقار خان [illegible]
و [illegible] مال امان [illegible] شدند و غازیان شیرشکار [illegible] مظفر [illegible] قدم [illegible] مشغول گشته عاقبت در
[illegible] در میان [illegible] و ایشان [illegible] طاقت و توان [illegible]
[illegible] و غازیان [illegible]
ذو الفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان گشته [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] جلیخان [illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] جلیخان [illegible]
[illegible] نهاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوار [illegible]
[illegible] العقده [illegible]
[illegible] جناب خاقانی [illegible]
[illegible] تحقیق گرفتاری [illegible]
از غازیان [illegible] مقام [illegible] حال [illegible] مقام [illegible] غازیان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] افغان [illegible]
[illegible] سام [illegible]
جلیخان [illegible] کامران [illegible] جلیخان [illegible]
[illegible] کامران [illegible] جلیخان [illegible]
[illegible]
دست [illegible] جلیخان [illegible] گرفتاری [illegible] غازیان [illegible] جلیخان [illegible]
آمده [illegible] کامران [illegible] گرفت [illegible] گرفتاری [illegible] حضرت [illegible]



[illegible]

در این حال [illegible] جناب خاقانی [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] تحقیق گرفتاری [illegible] دولت [illegible] جلیخان
[illegible] گرفتاری [illegible] تحقیق [illegible] حضرت [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] التفات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] جناب خاقانی [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] القصه [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان [illegible] کامران [illegible]
[illegible] دار السلطنة قزوین [illegible]
[illegible] جلیخان [illegible]
[illegible] جلیخان [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] کامران [illegible] جلیخان [illegible]
[illegible] جلیخان [illegible] حضرت [illegible] تقصیرات [illegible]
[illegible] التفات [illegible]
[illegible]
[illegible] کامران [illegible] جلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفتاری [illegible]
[illegible] بعد از گرفتاری جلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] تقصیرات [illegible]
[illegible]
[illegible] تقصیرات [illegible]

بسر برده اوقات شریف بعیش و نشاط و کامرانی و چوگان بازی و قپق اندازی [illegible] و صحبت میدان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] ایالت [illegible] و امرای گیلان [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] و حضرت اعلی [illegible]

[illegible] تصرف امرای [illegible]

[illegible]

[illegible] و حضرت اعلی [illegible] گیلان [illegible]

[illegible] ذکر گرفتن [illegible] خان [illegible] و عربستان [illegible]

---

[illegible] و بعد از آن [illegible] میدان [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] گیلان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی [illegible]

علم الظفر برحسب فرمان عالیشان چون [illegible] فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده و در معسکر [illegible] گشته [illegible]
قلوب و اطمینان خاطر اهالی لرستان و حکام [illegible] صلح دولت [illegible] گذشته و در دیوان [illegible] سال خدمت [illegible] محمد [illegible]
به تفویض حکومت لرستان سرافراز [illegible] استمالت [illegible] خاطر [illegible] اطمینان [illegible] شده و چون
[illegible] آمده به وسیله کسی نزد شاه [illegible] فرستاده و مطالب و حقایق [illegible] الیه از خوف و دوستی [illegible] جرأت [illegible]
در میان آورده [illegible] آمده [illegible] خان [illegible] بیگ [illegible] جمعی [illegible] که از راه [illegible] آمده [illegible]
نیز در آنجا حاضر گردیده فرهاد خان و اعتماد الدوله [illegible] اقبال [illegible] شاه الیه [illegible]
حاضر شده [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible] که اگر حضرت شاهی رقم [illegible]
این [illegible] فرهاد خان و اعتماد الدوله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ولایت [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] گرده [illegible] شاه الیه [illegible] قبول [illegible] دیوان اعلی جواب [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] خبر محاصره [illegible] کرده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] دولت قاهره [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شاه [illegible] مبارک [illegible] لشکر [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شوشتر [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] کرده [illegible] رسید [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] ارکان دولت قاهره [illegible]
استقلام [illegible] مبارک [illegible] خدمت [illegible]
آمدن [illegible] دولت [illegible]
[illegible] افغان [illegible] دولت [illegible] افغان [illegible]
سید ناصر [illegible] اطاعت و متابعت [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امرای عظام شاهی [illegible]
مبارک [illegible] امرای عظام [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای عظام
[illegible] قاهره شاهی [illegible] مبارک [illegible] کمال [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]

و دویست و [illegible] رقم [illegible] اخلاص [illegible] قایم [illegible]
که [illegible] اخلاص [illegible] حکومت لرستان [illegible] سابق [illegible] اگر [illegible]
گرده [illegible] استقبال [illegible] تقصیر [illegible] تقصیرات [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] عهد و میثاق [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] فرهاد خان [illegible] امرای عظام [illegible] خاطر [illegible] فارغ [illegible]
[illegible] کرده [illegible] کوچ [illegible]
[illegible] علوفه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرهاد خان و اعتماد الدوله [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] استقبال [illegible] امرا [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] حاکم [illegible] قزوین [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] مقام [illegible] کوچ [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] شاه [illegible] قانون شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام قلی سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از آن دیگر باره در مقام تهیه و ترتیب [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اسباب قلعه گیری ترتیب داده [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شورش و فساد و وقوع [illegible]
ارکان دولت [illegible] سلطان محمد [illegible] جلوس [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible]



در بیعت [illegible]

همین عمل کرده [illegible] سلطان روم [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهی ظل الهی [illegible]
[illegible] سلطان مراد خان [illegible] سلطان محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیان وقایع سال فرخنده فال [illegible] سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس جاوید [illegible] اعلی حضرت شاهی ظل الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل الهی [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]
[illegible]

روانهٔ آن صوب شد بعد از فرستادن ایلچیان اوروس از حضرت اشرف [illegible] خلع فاخره و انعامات مختلف فرموده و امام قلی
بیگ باکره قورچی ترکمان با تحف و هدایای لایقه با ایلچی پادشاه اوروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند ایشان در گیلان
کشتی در آمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد خان در ییلاق فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمومن خان بخراسان
شایع گشته از اخبار شنیدن و عرایض فرهاد خان تحقیق پیوست که عبدالمومن خان با جنود اوزبکیه بر سر قلعه اسفراین که محمد سلطان [illegible]
و جماعت از قزلباش بود آمده قلعه را محاصره نموده و جد و جهد تمام در امر تسخیر قلعه سعی و کوشش می نماید و لهذا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
سرعت در احضار لشکرهای ممالک فرستاده و با استعداد یورش خراسان روبه حرکت **ذکر نهضت رایات ظفرآیات بصوب خراسان و گریز**
**نمودن عبدالمومن خان از سر قلعه اسفراین و عبور از آب [illegible] از صولت سپاه موکب نصرت نشان** بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکجا و یکجهت اجتماع
لشکر در دارالسلطنت قزوین توقف فرموده بعد از آنکه [illegible] قشیخانه همایون بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار
نفر بودند بموکب همایون ملحق گشته چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار بر محصوران قلعه اسفراین
تنگ ساخته اگر موکب همایون در این چند روز نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه در آید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با لشکری که
حاضر بودند [illegible] بجانب خراسان حرکت داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه رسیده
در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شد و از راه [illegible] و دامغان بچمن بسطام [illegible]
استعجال فرموده در سه روز [illegible] لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب به پنج هزار کس [illegible] که در موکب
همایون حاضر بودند [illegible] عبدالمومن خان بطریق [illegible] اختیار نمائید [illegible]
[illegible] عبدالمومن خان [illegible] شده گرتان خان زاده عالی [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] ممالک [illegible] رعایا [illegible] قتل و غارت [illegible]
موکب همایون متوجه خراسان [illegible] در مقابله [illegible] جانب [illegible] کرده [illegible]
سال [illegible] جمع همایون شد که [illegible] اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] حاضر بودند [illegible] ببسطام رسیده [illegible]
[illegible] خان [illegible]
در [illegible] قطب الدین [illegible]
حامل مکتوب مذکور شده [illegible] موکب همایون متعاقب [illegible] در حرکت آمده [illegible]
بپای قلعه [illegible] محمد سلطان حاکم اسفراین نیز اعلام کرده [illegible] رسیدیم و چون قطب
الدین [illegible] عبدالمومن خان رسید [illegible] مکتوب را [illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible] اوزبکیه [illegible] این مکتوب [illegible]



[illegible] قطب الدین آقا [illegible]
صادق [illegible] عبدالمومن خان [illegible] و چون این خبر [illegible]
[illegible] شاه محمد [illegible] اوزبکیه [illegible]
عبدالله خان [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] محمد قلی [illegible] حاکم [illegible]
حاکم [illegible] بسطام [illegible]
[illegible] قلعه گیری [illegible]
[illegible] بسطام محمد سلطان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بسطام [illegible]
فرهاد خان و ذوالفقار خان [illegible]
[illegible] مشغول شدند [illegible] اوزبکیه [illegible]
[illegible]
[illegible] اوزبکیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
چون ایشان [illegible] مشغول شدند [illegible]
لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] محمد قلی [illegible] قزلباش [illegible]
همایون رسیده [illegible] نزول فرموده [illegible]
[illegible] عبدالمومن خان [illegible]

رسانیده روز دیگر کوچ کرده متوجه قریه سنقرست گشت و شخت رفته چندین قریه رفت که از توجه موکب همایون که شنیده بودند فرار نمودند
رفته در آنجا نزول نموده از آنجا کوچ کرده به اسفراین رسیده صف قتال آراستند و حضرت اعلی روز دیگر در آنجا بوده قزلباش با لشکر بسیار
متوجه جنگ داده و اسب و اسلحه و یراق و کارزار موکب اقبال پیاده از سلطان محمد میرزا را خبر کرده قلعه مذکور رفته به اتفاق قزلباش و اوزبک
قزلباش ها به دو سوی همایون رسیده شرف پابوس مشرف شده خبر آوردند که رسانیده و چنین تقریر کرده که عبد المؤمن خان از لشکرگاه
حرکت کرده و جمعی که پیاده بودند رفته روز دیگر چون به اینجا آمده اند و آنچه یافتند و رسیده خبر گفتند و از لشکر و کرفتاری
عبد المؤمن خان رسانیدند و اعیان لشکر هم آمده و سرکشی تمام در رسانیدن اینان به میدان آمده از قضا به قلعه کشته و بنا و محمد میرزا
سوار و بیاده قلعه آمده و کسی در سبزوار که فرزند و اهل قلعه بسیار نبود و کسی که اهل و عیال و اموال و قلعه بسیار داشت نیاورد و تا نیمه بابت پادشاه
اختصاص یافتند و به فرمان و مکرر فرستاده که فرزند و اسیر و دیگر کسان قلعه موکب ظفر قرین شاهی از آن قلعه بیرون رفت و علی‌قلی خان کرد و از این سبب
رفته و نواب خان در اینجا تشریف داشته باشند قلعه بسیار از دیگر داشتند که در قلعه به استظهار آن پادشاه و قزلباش بسیار کشته شدند
بوده اند و تسخیر قلعه مأیوس شده عاقبت عبد المؤمن خان عرض نمود که محال توقف نمانده کوچ می باید کرد و به جانب دیگر کوچ کرده و از آنجا به مکان مشهد
مقدس معلی رسید القصه روز دیگر با سپاه عظیم از آن شاهی به پای قلعه رسیده و نزول اجلال فرموده بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دید
که تعاقب عبد المؤمن خان نموده تا مشهد مقدس روند زیرا که اگر او در آنجا مقابله می بود و با سفراین مقابله نمی‌نمود و هم است که مبادا در رسانیدن
معاودت خواهد کرد و احتمال قریب داد که او دیگر در مشهد مقدس به استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب توقف نیاورده و هم روانه
مشهد معلی است و ... و خان مخالف این رای را اختیار کرده و صلاح در تعاقب ندیده بلکه گفت که سلطان او بیش از این مستعد محاصره
اسفراین بود و آن معقول آمد و گفت قزلباش باید دیگر اعاظم امرای ایشان که حاضر شده به پادشاه ایشان منضم گردیده و برگشت
و در همین منزل توقف نموده و نسق مهمات این ولایت کرده و خود می باید کرد و دیگر از کشش دشمن حیا و صورت دیگر روی نماید که نقصان
دولت باشد و بالغرض که عبد المؤمن خان مشهد را خالی کرده و از آنجا به تیر ... رسانیده به شهر ... که ...
بسیار نموده و انواع آزار و اضرار از رفتن ... مشهد مقدس ... داشته تهیه ... دولت ... و از آنجا چنین و ...
عقیده خود ... بالآخره رای ... و خان محکم ... که تعاقب کرده چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق مهمات آنجا شدند و چون
بنا محمد سلطان و طایفه ... به محاصره کشیده و استعداد قلعه داری در ایشان نمانده بود و حکومت اسفراین ... و اتفاق ... شفقت
مهمات ... در عهده اهتمام او نموده و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده و ترتیب داده و مهمات آنجا را انتظام و انضباط داده کوچ فرمودند
حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که نخستین موکب همایون بود اراده نمود که به جانب دیار خانی ترکمان ... منسوب باشند و در عهده و اقتدار
اقامت داشت و از ایشان استمداد نمایند و خود را به الکای خود رساند ... حضرت اعلی ... به جهت ... او و اقتدار عبد الله خان
مطلب ... نمی بود و وقت رفتن او ... بنابر مصالح او رضا جوئی گشته او را در عرض ... واز اسباب و یراق پادشاهانه
در خور او ... و اتفاق عرب محمد سلطان پسرش و ... خان ... تحقیق ... دیگر بار ... میرزا



در سال آینده مردم ملک ... کرده چون عیشخان کرایلی از پیش تخلف نموده به موکب همایون ملحق شده قزلباش او شرف آن
که ... رفته که عیشخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتذار بر آمد و از مصحوب خود که دانسته متوجه استرآباد شده و ملازمت
ارکان دولت است از تصرف قزلباش بیرون رفته در میان جمعی سپاه و ترکمانان سپاه و پیش انتقام باقیه تنظیم و نسق نمایند و اکثر عیشخان عصیان
و طغیان ظهور رسید بخت برگشته او بود و چون از اینجا روانه استرآباد کردند به قصد او از اسفراین کوچ فرموده و چون دشت ... محل نزول
اردوی ظفر نشان گردید مقرر شد که امرای عظام و ... و اموال و اثقال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند به جانب عراق
فرستاده و مردم جلد کار آمدنی ... و بیاری در موکب همایون باشند و در آن منزل پیش عیشخان کرایلی به پایه سریر اعلی آمده ملحق نمودند که
عیشخان در قلعه های حصار رست و جرأت آمدن نموده ... تنگ جنگ ... عیشخان را با طایفه شاملو و تسخیر قلعه های حصار
مأمور گشته و آن صواب شده و همین اقبال بی زوال شاهی قلعه های حصار بیسی حسین خان مفتوح گشته عیشخان العلقه و قلعه که ... و ارادت
اشرف آن بود که کسی بر سر قلعه ... فرستاده ... و خاطر از مهم عیشخان بالکلیه فارغ ساخته متوجه استرآباد شوند در این
هنگام ... عبد المؤمن خان به جانب سبزوار ... و محاصره نموده ... قلعه ... رسید چون ... لشکر ... متوجه عراق شده بودند و
لشکر مردمی در رکاب اشرف توقف داشته و چنین معلوم شد که مردم ... از جانب ... و ... عبد المؤمن خان ... و سپاه
لشکر ... از این جرأت نموده و جمعی از ارباب رای و تدبیر ... شکر و قزلباش و قوت و قدرت عبد المؤمن خان و توجه موکب همایون از
جانب سبزوار صلاح دولت ... تا آنکه خبر رسید که عبد المؤمن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام نموده و محمد مؤمن سلطان حاکم
بارک متحصن شده و استعداد قلعه داری ... محاصره نموده و تسخیر آن ... عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد و حضرت
اعلی ... به لوازم رکاب مقدس گردانیده ... متوجه سبزوار و استخلاص محصوران ارک ... گردانیده و بالقصه مردم که در ...
همراه ... به لوای نصرت ... در حرکت آورده ... عبد المؤمن خان که ...
قلعه اسفراین ... به جانب مشهد مقدس رفته ... موکب همایون ... مشهد مقدس ... و
نموده شهر را ویران نموده و متوجه ... و چون نواب اشرف ... احوال ساکنان مشهد ... به جانب ...
آمده و عبد المؤمن خان ... از ... که قلعه اسفراین ... مستحکم ... 
و ذخیره و یراق بسیار ... قلعه ... اهل سبزوار ... تشیع ... قبل از این در ...
... میرزا ... از ... میر ... اعیان سبزوار بود ...
... سلطان ... قصد ... تسخیر سبزوار ... چون توجه موکب همایون ... تحقیق ... و مکان ...
که دیگر ... سبزوار ... میر علی ... سبزوار ... شهر رسیده ...
اطراف و جوانب ... سبزوار ... محمد مؤمن سلطان ...
از اعیان ... محافظت ... اهل و عیال ... شهر ... ایشان ...

شده و مانند مور و ملخ خبر گشته و آن قوم از نفت و تیر تفنگ با مسلمین قیام نموده عبدالمؤمن خان تدارک ملک و حصار خود را دیده و از قتل
جمعی فقرا و ضعفا سبزوار قصور ننموده و در شهر قتل عام عظیم کرد و بنابر آنکه نگذاشتن کودکان شیرخوار و خود را اصناف نداشته بود و الشهر
کرد و موکب شاهی بدان حدود رسیده و عورات متعدد را نظر درآورده که اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده و به شمشیر دو پاره کرده بودند
بعد از قتل و نهب و غارت و بعضی شهر مشهد متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالی آن از اطراف و جوانب نصب نموده و جد و جهد تمام در تسخیر آن شهر نموده
و یکی از امرای اوزبکیه را با سه چهار هزار اوزبک جرار خونخوار بر سر قلعه صد هزار و نیشابور و خواجه محمد محرزی که مرد مردانه و دلیر دولت
مانند این دو ومان بود بر سر جانب فرستاده بر روی کشیده و قلعه صد هزار مردانه محافظت نموده و کسی بجهه اعلام احکامات جابه سرین علی
و نیشابور و مجموع اوزبکیه در عین ستیز و آویز بودند که خبر قلعه گشائی نواب همایون حضرت اعلی ظفر قرین و اقبال پایه وصول به سبزوار انداخته
خبر ورود موکب مسعود شاهی ظل اللهی با دو رنگی که در صد هزار بودند رسید پای ثبات و قرار شان سست گشته مدت توقف نیافته
عبدالمؤمن خان ملحق شدند و چون موکب همایون به تربت فرود آمده بود و او رسید عبدالمؤمن خان در تیم تیز از حصار قرار نداشته و از طریق میمنه
جلیل ارتحال از کوکب شاه محمد ایلچی با چهار صد قلعه نیشابور و مشهد که انتقال با محافظت آنجا نموده و از آنجا بر عزیمت جانب بلخ نموده و بهیچ
منزل زمانی از حرکت نیاسوده به سرعت و استعجال هر چه تمامتر ولایات مشغول و در مقام شهر سبزوار نزول نموده به تحقیق حال مازندران
اهل سبزوار و کیفیت دو فرستگان بود اختیار انتقام آن ستم به سیکان را به منتقم حقیقی حواله نموده و عقوبت آن ستمکاره تیره روزان مطلوب
گرفتار آنها در عمر دولت منتهی نیافت و بعد حضرت اعلی به حکومت آن حدود را به بوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استرآباد که مرد کار آزموده
تعهد او بود و دیگر با لشکر عظیم از ترکیه مقاومت نموده قلعه اسفراین را از آن کرده و صیانت نموده و به او تفویض فرموده از آنجا بجانب
نیشابور حرکت کرده و بعد ده روز بدانجا رسیده پس از انتقال نیشابور نزول نموده و در انتظار شکستن عبدالمؤمن خان بطریق ایلغار و فوج فوج
چون اثری از تعاقب او مترتب نیفتاد و زمستان نزدیک شده و بواسطه شدت سرما وقت آمدن توقف خراسان و محاصره نمودن قلعه
نیشابور و بلایق دولت قاهره نبود بنا بر آن حضرت اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام استرآباد را به اتم مقتضای الامور مرهونه
با وقات توقف نموده حواله نموده و خان ترکیه سبب عراق معطوف داشته بجهة قلت قدقان علیق اسبان و کمی آذوقه در این سفر
و شتر و استر بسیار ضایع شده و رایات جلال نصرت قرین و اقبال بسلامت در دار السلطنه قزوین رسیده شکر محامد الهی بجا آوردند ذکر رسیدن ایلچی
ذوالفقار خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم قبل از توجه رایات جلال درویش محمد خان اروچمر حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم
تعیین فرموده و مکتوب مصادقت اسلوب مشتمل بر پرسش و تعزیه پادشاه روم سلطان مراد خان و تهنیت جلوس سلطان محمد خان بن
قلمی گشته و تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بود و مشارالیه با سامان و سرانجام آنکه نموده و اقبال بود که حضرت اعلی داعی خسته سفر
خراسان روی نمود و فرستادن مشارالیه در عقده تعویق مانده تا وقتی که از آن سفر ظفر اثر مراجعت فرموده در مقر سلطنت نزول
اجلال واقع شد متوجه روانه شدن ایلچی شدند فرهاد خان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان مدت ایلچیگری بکلی از مرات
سرحد رجوع منشی حالا نیز جان قاصده منظور داشته خدمت را به ذوالفقار خان برادر او رجوع نمایند حسب الالتماس مشارالیه



نزد ذوالفقار خان رجوع شد و مشارالیه به آیین شایسته و آراستگی تمام روانه روم گشت الحق آن خدمت را به وجه لایق تقدیم رسانید مواکبی سعید
تقرب خان خود که نیز ... علم لشکر بود به زیب و زینت تمام همراه او بود و در آن سفر داده و تحمل بسیار از قصه ... بعضی از روم
اعیان روم بسیار او التفات و اشرف مصوب ساخته اند و پادشاه روم و وزرا و پاشایان روم بسیار او را تعظیم و تکریم بسیار کرده
شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجا آورده بودند چون در این سال سلاطین فرنگیه هجوم آورده و لشکر ترکیه و خادم ممالک روم را
تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بودند در آمدند و سلطان محمد خان نفس همایون به آن طرف نهضت نموده
بود و در وقتی که ذوالفقار خان به استنبول رسید خواندگار در آن سفر بود و تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نموده مجموعه با دیو سلاطین فرنگیه
مقابله واقع شده در اوایل حال شکست بجانب رومیه افتاده و فرنگیه ... نگه کرده و با رومی اعظم زنجیره غارت و یغما نموده
و بیانه مردم ما که خلیفه قیصری و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه و مجاوره بر خواندگار واقع شد که هر کس خود را
آن حق و اهل سیه ... در این حال نسیم عنایت الهی وزیدن آمده علم کفر نگونسار گردیده عوام الناس ... روم هجوم کرده
مطراق و دسته چماق را به سنان تفنگ ... فتح و ظفر اختصاص یافته جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره رای
شاهنشاه و پادشاهان فرنگ سر و تنگ مجمعیت ایشان از هم پاشیده ... سلطان محمد خان مظفر و منصور
آمده ذوالفقار خان بقیه ... پادشاه ... حضرت خواندگار حقیقت آن فتح ... به بندگان اشرف اعلی قلمی نموده و قبل
ذوالفقار خان را رسال داشته بود و از این جانب نیز جواب کتاب ... مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقار خان ...
و احترام رخصت کرده ... تحف و هدایای لایقه ... مکتوب ... خواندگار ... حضرت اعلی
با القاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده ... ذکر ایلچیگری جمعی از ... و
و خروج حمزه بیگ ... امیر خان ... واقعات ... از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی
از ... زمان ... عصیان ... که بعضی ... استقلال ...
این احوال ... خواندگار ... عبدالمؤمن خان مشغول ... عالم ...
گذشته روی این دولت ... عراق ... عصیان ... صفاهان ... آمده ... دست ...
... محمد خان حاکم لاهیجان ... جانب ... روم ...
... خان ... سلطنت ... خراسان ... لاهیجان ...
تخت ... دولت ... سلطان محمد ... روم ...
خروج و عصیان ... لاهیجان ... از اطراف و جوانب لاهیجان ...
و کلاه ... قزلباش ... مردم ... قزوین ... تخت ...
نوبت احوال ... مردم ... درویش محمد خان ... خرابی ... رسید ...

کرده نسبیات محمودی بپای قلعه آمده بعد از تسخیر آن کار گذشته محاصره کردند از دو زمان درویش محمد خان [illegible] که بر خانه [illegible]
او مانده بوده سر [illegible] از قلعه را [illegible] بوده حاضر بر محافظت در روی کشیده شده و قاصدی [illegible] صیاد و شمال بجهة اعلام [illegible]
[illegible] فرستاده و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بوده اهل قلعه [illegible] بسته اند و قلعه داری نداشته چند از فرقه و متفرقه بر داشته [illegible]
ماندند و چون [illegible] تنگ در قلعه نبوده و چند درویش محمد خان چند روز [illegible] داده بود که از قلعه [illegible] بجانب خان احمد
محاصره شده و با یاغیان دیگر از بی [illegible] اهل قلعه خبر یافته بهوجه تمام در تسخیر آن حیله کشیده اما چون این خبر به بیه پس رسید خسرو
بیک چهار یار غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و امیره سلطان بیگچی حاکم فومن با جمعی از مردم انجا اتفاق نموده و بلاهیجان آمده و این
انجا بهین محاربه قوی اتفاق افتاده و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاده خسرو بیک مذکور با جمعی تعاقب رسیده و بقیه السیف
را گرفته شد و درویش محمد خان که [illegible] در این خبر شنیده و در جمیع [illegible] در لاهیجان آمده چون [illegible] بیک مذکور [illegible]
او گفاف [illegible] شده بود تعمیم و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس [illegible] آن در هر جا بدست آورده و در راه عدم فرستاده سر [illegible]
با فرقه یاغیه [illegible] با علام لاهیجان باستقبال موکب نصرت و اقبال فرستاده و در وقتی که رایات جلال [illegible] رسیده بود بنظر اشرف در آمد
خسرو بیک چهار یار که مردانه وار در این خدمت قیام نموده بود مورد تحسین و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب پادشاهی که نمونه از [illegible] الهی است
در باره مردم فتنه انگیز اشتعال یافته و بحرکت درآمده حکم بقتل عام شده و درویش محمد خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه رشت گشته طایفه
اردوی رشت غارت و قتل [illegible] کرده و اکثر [illegible] بآتش [illegible] سوخته و با آنکه درویش محمد خان که مرد خدا آگاه [illegible]
[illegible] که قتل [illegible] واقع شود جمعی کثیر در این قضیه راه عدم پیموده اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه [illegible]
و طغیان و دلیری نکرد و [illegible] خان مرحمت شده [illegible] تشریف و حکومت فومن [illegible]
و هرج و مرج گشته [illegible] فتق کل مهمات دیوانی فومن بعهده اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد که هر سال [illegible]
بعد از تسکین آتش فتنه خسرو بیک [illegible] امیره سلطان بیگچی حاکم فومن [illegible] شد و تمامی [illegible] خاصه شریفه در
[illegible] ولایتی از ولایات معمور سازند که از منافع آن [illegible] و اسباب [illegible] سرانجام [illegible] و درین سال [illegible]
سعد وقاص [illegible] شده و قلعه [illegible] سعد وقاص [illegible] خراب کرده [illegible]
[illegible] و خیر [illegible] بایشان اتفاق کرده و در سر قلعه [illegible] آمدند و میان [illegible] مستحق قتل [illegible] نسبت اشرف [illegible]
از این حال خبر کرده و محسن صفیخان بیگچی [illegible] حاکم همدان بود [illegible] این شورش [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
[illegible] و قورچیان فرستاده [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
عبدالله خان بود [illegible] عبدالله خان [illegible] حضرت اعلی [illegible] الفت [illegible]
[illegible]

[illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible] جهان پناه آمده و لوازم کورنش همایون به تقدیم رسانید
و مشمول نوازش و انعام [illegible] گشته اسلام بیک [illegible] همراه ایشان [illegible] فرستاده [illegible] و التفات
در قلم آمده در باب [illegible] حسب المسئول [illegible] دیگر از سوانح این سال آنکه شاعر شیرین کلام مولانا [illegible]
[illegible] مثنوی در مدح و منقبت
حضرت شاه ولایت پناه [illegible] بعز نسبت اشرف [illegible] رسید که [illegible] دشمن [illegible] دست
[illegible] مزاج مقدس [illegible] جاری شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجلس همایون [illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین علیه التحیه [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible]
[illegible] مطابق سنه [illegible] و الف [illegible]
[illegible] شاهی ظل اللهی است [illegible]
[illegible]
[illegible]

انجمن آرای بزم عشرت و شادمانی گشته و نسیم بهار از شمیم ریاحین عطرسائی آغاز نهاده و افسرده دلان کنج خمول چون غنچه دلتنگ
گل از جان زنده شده و نغمه سرائی در آمدند و بندگان حضرت اعلی بدستور معهود در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارک قزوین بلوازم
جشن نوروزی پرداخته مجلس ملوکانه و محفل خسروانه آراسته چند روز به جابجا که حال نوروز تعیین شده بود بعشرت و شادمانی گذرانیدند
بعد از فراغ از لوازم سرور و سیر و تماشا آهنگ ییلاق قزل آغاج از خاطر خطیر سر زده از دارالسلطنه قزوین نهضت فرمودند
کوه ... تشریف برده از آنجا و در دیگر محل و دو شهریار ... محل آباد ... بلوازم شکار و سیر قیام نموده
قزل آغاج انجمن ... برافراخته تخت و ... چند روز ... محل نزول موکب همایون اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار
مدارالملک ... تشریف برده بلوازم زیارت آستان ملک آشیان حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه قیام نموده
بخوش ... بصوب ... انعطاف داده ... دارالسلطنه قزوین محل نزول خسروانه ... گردید ذکر تسخیر ولایت مازندران
بهشت نشان و تفویض ایالت آن ولایت بفرهاد خان و گرفتاری ملک بهمن حاکم ... به توفیق ... کارسازان چون ولایت
طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان است ملک ... موروث اولاد و احفاد میر عبدالله خان ... حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی است ... در عهد آن سلسله رفیعه اولاد و ... که تعلق بملک موروث ... نسبت ... آنجماعت
... تصرف ... سعادت قرین ... آن سلطان ... آنجماعت ... اولاد
حضرت ... سید مظفر ... ملک بهمن ... لاریجان ... قسم ... بالکلیه آن ولایت ... تغلب ... تصرف
... ... عالی ... جا ... خود ... عالی ... ناخوش ... وقوف ... احوال آنجماعت
... تعاقب و ... سید تخصیص ملک بهمن ... دراز ... آن ... جماعت ... ملک ... رسیدن
... نموده ... تعقب ... و ... از ... و ... مرتبه ... نقد ... تجربه
... قیام ... نموده ... ملک بهمن ... آغاز ... و ... استقبال او ... شده
... سلطان حسین ... حضرت اعلی ... ملک سلطان حسین ... برادر
... شرف خدمت اشرف ... بغایت ... و ... در ولایت ... اطفال و عورت
... و ... انواع ... حضرت اعلی ... فرستاده ... بندگان او را
طلب داشته ... تعاقب ... خاطر ... موجب ... انحراف مزاج اشرف ... القصه ... تسخیر آن ولایت
و انتزاع آن ملک ... متعلق گردد ... خاطر ... ضمیر منیر ... بود تا آنکه درین سال ... جهانگشای به ... آن
گشت که دست تغلب ... ملک موروث کوتاه کرده ضمیمه ممالک محروسه گردانند فرهاد خان ... شده ... به
او حمایت ولایت مازندران ... حسن ... رجوع شده حکومت آن ولایت ... تفویض ... لشکر ... آراسته
روانه ... گردید ... ملک بهمن حاکم لاریجان بود ... زمان ... مردم او ... قلعه





استحکام داده در مقام محافظت و قلعه داری در آمدند ملک بهمن خود در لاریجان بود و از غایت ... که جمعی از او بود به جانب
افغانه ... اطاعت و انقیاد نموده در باب قلعه فرهاد خان پیغام فرستاده که مرا اختیاری نیست ... سرکش ... بالطبع
قزلباش ... را در آمد برای خود ... و در قلعه داری ... گشتند ... مسلک ... خلاف ... بود ... قلعه که ... ملک
او بود ... استمالت داده و ترغیب می نمود که قلعه داری ... و قزلباش را راه ... تقلید ... موقوف فرهاد خان در پای قلعه
بیاسود ... مردم ملک بهمن ... تیغ ... قلعه داری ... فرهاد خان ... ملک بهمن
... دشمن ... ایل ... انعام و احسان ... دولت قاهره و قلعه ... گشت ... قلعه
ازمیان ... و ... حاکم تعیین کرده ... تسخیر ... مردم ... سید مظفر ... نصف ولایت مازندران بود
او را باطاعت و انقیاد دعوت کرده سید مظفر ... اطاعت ... مراتب ... و اخلاص نموده ... در آمدن نزد فرهاد خان
... و ... اعیان مازندران نزد
فرهاد خان آمده ... فرهاد خان ... تعظیم و تکریم ... بازگشتن ... ملک بهمن ... اشرف
مظفر ... فرهاد خان ... سید ... اشرف ... تقصیرات او بوده
فرهاد خان ... قزلباش در مازندران ... بتحریک
اهالی آن ملک ... قزلباش ... سید مظفر ... تعیین ... ایشان ... سید مظفر و اتباع او ... بود
... و بعضی محالی که در تصرف ... متصرف ... القصه فرهاد خان ... سید مظفر ... مصحوب
... دارالسلطنه قزوین ... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... سید مظفر
... عصیان و کفران ... نسبت ... سلسله ... و التفات ... شده ... فرهاد خان
... خاطر اشرف ... حکومت مازندران ... گشته ... مردم
... رضای خاطر اشرف ... گرده ... فرهاد خان
... مازندران ... فرهاد خان در مازندران استقلال یافته
... سید مظفر ... مازندران ... موجب ... وحشت
... سلطان ... خاطر ... ملک ... فساد ... نتیجه ... مازندران
مازندران ... قزلباش ... حکومت مازندران ... جای ... او بود
... ملک بهمن ... اشرف ... ملک بهمن ... طبرستان
تصرف ... دولت ابد ... فرهاد خان
... ملک بهمن ... لاریجان ... قلعه ... محاصره ... جمعی ... او

و افغانیان را مدد او فرستاده و توپهای قلعه کوب ترتیب داده بود و از فن قلعه گیری و تضییق محصوران سعی تمام می‌نمود و مجاهدت امیری که
مظفر میرزا با جمعی از ایلجاریان بود با فرهاد خان یکدل و یکزبان گشته تردد او تبرود و آغاز نموده و ملک بهمن با انجماعت بی اعتماد گشته و دوران ایام
ناحی کولیس سفید الطبقه او بگرفت بسیاه و جا کرده و باز آخر فرو تنقل آورده و انجماعت در مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته با وی راههای مخفی قلعه
کردیده و در اندک روزی سپاه افزون قلعه رسیده ملک بهمن بعد از آنکه عهود و مواثیق بیرون آمده با فرهاد خان ملاقات کرده و خواست که عطا
ایلیل فرمان آورد بیاشند و از خود دفع نموده بدستور معهود مواضعات و پیاده و آنچه وعده‌ها که بهر کدام بنیاد وفا کرده و او را از پای قلعه کسی کرد
فرهاد خان از انکیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم گشته چون بهیچ وجه سخن او در نگرفت ناگزیر او تمام
راضی بآمدن شده فرهاد خان قلعه را بسته در تصرف ملازمان و مردم او که نگذاشته او را مصحوب خویش گردانیده و بپای سریر اعلی آورده
و در دار السلطنه اصفهان جمعی عظیم کرمانچیان خویش از اطراف و جوانب در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر مجمع انور شاه و الاکبر گذرانید
حضرت اعلی بزبان عتاب و سرزنش با او تکلم آغاز نمود و یگان یگان تقصیرات او را شمرده کرف ملک بهمن سر بجانب ندامت پیش انداخت و در آن
افروختگی شعله غضب و خطابهای عتاب آمیز دست از حیات ستاره نشست اما حضرت اعلی چندی روزی بجهة مصلحت که فرهاد خان با او کرده
بود تغافل در کار او ورزیده او را بجبه‌خانه فرهاد خان می‌بود تا آنکه در اول حال تخاقوئیل سنه والف که رایات جلال از اصفهان بطرف
نهضت نمود او را بجهات و التماس نمیار کی طلب فرموده و در حین تکلم و عتاب و خطاب او را بدست ملک سلطان حسین لواسانی داده که بقصاص
خون برادرش بوجه وسیاست عظیم بقتل رسانده و احب الفرمان قضا جریان باتمام کارش پرداخت و آل عال او که مشار الیه و تسخیر قلاع او در
سال آینده در رقم قلم بیان میکرد و ذکر احوال حاجی محمد خان و قضایایی که میان او و اقربای او در خوارزم وقوع یافت و آمدن او بدرگاه
دوم مرکام سپهر احتشام شهریار عجم در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردید که در سال گذشته که رایات نصرت بعزیمت
فتح عبد المومن خان بخراسان توجه نموده بود حاجم خان والی خوارزم و حسب محمد سلطان پسر او و یاباجان برادرزاده او که بیش از نهضت آن حضرت
فرض گشته بجانب ملک خویش رفته بخت جبابه ایل و او یافت بقیه ترکمانان صاین خانی رفقا ایشان مرافقت سلاطین مذکور اتفاق
نموده داخل ولایت خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدوم ایشان شادی و خرمی ظهور آورده و در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند
عبد الله خان و اوزبکان ماوراء النهر که محل وقت خود را خالی گذاشته و با ماوراء النهر رفته و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت و حاجی محمد خان
فی الحال باستقلال با فرقه سامی گرد و جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم خراسانات او بدند که عبد الله خان بعداز تسخیر آن ولایت
قابل او بخراسان را که لشکر حاجم خان بودند کوچانیده و بولایت دیگر فرستاده و بود و از اخوان و انصار او صاحب وجودی در خوارزم نمانده
با وجود عبد الله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم همراه بخوارزم فرستاده و بآن اکتفا نموده
خود متعاقب مد الضرب و حرکت آمد حاجم خان چون آن وحوش و لشکریان عبد الله خان خبر یافت متحیر از آن ولایت رانمیع آورده و بمقابله
ایشان شتافت و مابین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد و چون آوازه قرب وصول موکب عبد الله خان تزلزل در بنیان ثبات و قرار
خوارزمیان افتاده و در عین حرب شکست بجانب ایشان افتاد و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و خواست که خود را

درکنف کفه فتح و غلبه بخشد عهدها بشرطها

از در حضور معها اگر ولو وفا ... و سپرد که او را ملاقات بود و از ... (marginal note, largely illegible)

ملاقاتی جهت ... (marginal note)



و بیکی از قلاع محصور گردانند با ضرورت اتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان حال خود را از ولایت خوارزم بیرون
انداخته روی بجانب استراباد آورده و در آنجا بوده و معاونت بقیه ترکمانان صاین خانی خود را الیر جه قورلباش رسانید حضرت اعلی کافی
ظل الهی از آمدن و خبر او قیسی باستقبال او فرستاده و بدرگاه معلی طلب فرمودند و دیگر باره بخدمت اشرف آمده و در دار السلطنه قزوین
بشرف ملازمت همایون فایز گردید و از جانب اشرف او را نقد و اجناس و انعامی لایق پادشاهانه لطف و مرحمت یاباجان برادرزاده او
که در شهر وزیر بود و قلعه انجا قدیم کرده و توقف نموده هر چند جدید است که بهر کار محصور گردد و از هیچ طرفی مددی و استظهاری نیست و عاقبت کار
او را ورای خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی بهیچ وجه در مقام کشتن را بصلاح نمی‌داند و خواری کوزه را بیخ شمرده و در آن قلعه اقامت نمود
و لشکریان عبد الله خان قلعه را محاصره نموده و قریب یکجا و بالشکر بیشمار عبد الله خان توجه کرده قلعه شهر وزیر را گرفته و عاقبت ...
و مردم شهر و قلعه از تمامی طرف قلعه داری واهمه نموده و دست بیوفائی گرده و میل بجانب عبد الله خان نمودند و آن فتنه را بایشان
از اسباب جفیت و دفاع و انداده قلعه را گشوده و خود را قدای وار بجبال افغان زده بجلا در دریای حرب غوطه خورده و از لشکران عبد الله خان
بر دور او محیط گشته و لشکر محیطه حوصله کارزار از پر بتنگ می‌کرده و بهیچ طرف راه بیرون شدن نداشت با آخر خود در معرکه رزم کشته
شد و بقیه السیف را گرفته و ... الیوم حرمت شجاعت و دلاوری یاباجان در خوارزم مذکور السنه و افواه است و عبد الله خان را مجدد
تسخیر ولایت خوارزم میسر شده هر کس از مردم آن ولایت که گمان خلاف داشت او را از میان برداشت و قلاع را بحکام و داروغه سپرده
مراجعت نمود ذکر سانحه که در این سال حیاته صید لطیفان شاملوی حاکم شوشتر و محاربت با سید مبارک والی عربستان بظهور آمد
در این سال جمعی از خفیه این حیاته شنیدند و بخلاف و خلاف ارغلو با میرخان حاکم آن ولایت واقع شده و در ادعای امر قضاء که مذکور
تعیین نموده او را فرنگ نکی زاده صید لطیفان داده در میان خود کمانی برداشته و در مقام عصیان و خلاف درآمده صید لطیفان شاملو را از ایران
رفته در میان شوشتر و امر میانه ایشان حرب اتفاق افتاده و صید لطیفان شاملو منهزم گشته با سید مبارک والی عربستان
رو نهاده و صید لطیفان جهت سید مبارک که از سلاطین افغان دولت قاهره شمرده و متعرض احوال اعراب حویزه و مردم و منید او شد سید مبارک زیاده
سامانی میگرفت و او و جانبانه سلوک میکرده و سید مبارک از سلوکی صید لطیفان متنکر بوده و دیگر از آن ... در بین مدام جمعی فرستاده و از ...
سعی و سخوار است که صید لطیفان را گوشمالی داده و او را اندکی از کار باز داده و حکومت حویزه را بیرون آورده و منتظر وقت می‌بوده و در ...
افتاد معرکه سلسله نزاع گشته او را بمحاربه صید لطیفان ترغیب نموده و او در مقام مساعدت و معاونت افتاده و بدرآمده و با جمعی از جنود و عرب
صید لطیفان آمده و در وقتی که او از امر مرتب مساعدت نموده به شوشتر میآمد میرا و با کرده و میان الفریقین اندک محاربه واقع شد چون
اعراب اضعاف مضاعف لشکر صید لطیفان بودند او صرفه در جنگ ... نموده و در انجا که در آن حوالی بود پناه داشت و اعراب
آنجا او را محصور کرده چون جمعیت بسیار ... بود و ... سکان او نمی‌نداشت و ... در آنجا بود با الضرورت با سید مبارک طرح صلح انداخت
سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف بود و احتیاط بسیار داشت بصلح رضا داده از جانبین صلح وقوع یافته قرار داد
که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و صید لطیفان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مسموع شد که سید مبارک نیز

به تکلوان بعد ازین در خاطر داشت و با اعراب قرار داده بود که چون صدر تکلوان از حصار بیرون آمده روانه شوشتر گردد بعضاً سلطان
نموده بر سر او رانده او را تنبیه و تادیب او بپردازند سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص بدین آستان کرده بود [illegible]
میبود صدر تکلوان را ازین اراده اعراب خبر داده که او چند روز دیگر در حصار محافظت کرده بیرون نیاید سید مبارک معلوم کرد
که او استشمام رایحهٔ فتنه نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد با اعراب توقف نموده بجانب حویزه رفت و شاه وردیخان عباسی [illegible]
رستان این مقدمات را استماع نموده [illegible] صدر تکلوان متوجه الصوب [illegible] سید [illegible] میانه [illegible]
صلح مذکور اتفاق افتاده بود و با جمعی چون صدر تکلوان تمام از کید اعراب ایمن گردیده از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات
را عرضه داشت نموده بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و چون حضرت اعلی [illegible] که سید مبارک ازین دولت [illegible] و اعمال [illegible]
و اخلاص مقرون گردانیده بود صدر تکلوان [illegible] فرستاده که با سید مبارک [illegible] و اصلاح [illegible]
بالکلیه [illegible] اعراب [illegible] غضب [illegible] شاه [illegible]
اشتغال [illegible] جهات [illegible] مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب [illegible]
وقلع و قمع [illegible] و اهتمام [illegible] ولایت [illegible]
و [illegible] نقل [illegible] آتش فتنه
و فساد [illegible] بجانب و سرکشان [illegible]
خیال فساد [illegible] امید [illegible]
نموده [illegible] گرده [illegible] و در حیث ایستان [illegible] و شمول [illegible]
گردید ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان تا حوالی دارالعباده یزد و محاربه نمودن قزلباشیه با ایشان و مغلوب شدن اوزبکیه خاسر
در خیال جمعی از جنود اوزبکیه [illegible] بیرون نهاده و [illegible] و غارت دارالعباده یزد [illegible]
[illegible] آمدند [illegible] قاجار حاکم [illegible]
آگاه گردانیده [illegible] اوزبکیه [illegible] رسیده [illegible] حوالی شهر [illegible]
و هر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده [illegible] احوال [illegible]
[illegible] حزم و احتیاط [illegible] جرأت بیرون آمدن [illegible]
کیفیت [illegible] اطلاع یافته [illegible] از شهر بیرون آمده [illegible]
مردانه [illegible] غارت اموال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
نظر [illegible] اوزبکیه [illegible]

جمعی را به اموال [illegible] آورده مظفر و منصور [illegible] الجیش [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آمده [illegible] بسیار [illegible] آمده [illegible]
السیف [illegible] شاه [illegible] ایشان
[illegible] از ایشان
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible]
ذکر آوردن نعش مبارک شاه جنت مکان از مشهد مقدس به دارالسلطنه اصفهان و نقل نمودن به عتبات عالیات [illegible]
در صدد صحیفهٔ اول [illegible] نعش مبارک شاه جنت مکان [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] جنت مکان [illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان
[illegible] جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible]
[illegible]

قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده و حقیقت به عرض اشرف رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از خبر بهجت اثر مسرور و شاد و دان
گشته حکم جهان مطاع نفاذ یافت که از طبس تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل استقبال کرده نعش او را بکمال توقیر و احترام به دار السلطنه اصفهان رسانند
و حسب الامر الاعلی و جمیع عراق رسیده خلایق باستقبال بیرون آمده نعش او را بدوش کشیده منزل بمنزل رسانیدند و منصب ... حاکم
بیگ در آن سال که حاکم آن خطه بود خدمات شایسته بجای آورده و چون به نواحی اصفهان رسید حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت باستقبال شتافته آنجناب را ... بدوش یکدیگر ... بکمال اعزاز
و احترام به شهر رسانیده و در بقعه شریفه منسوب به امام الساجدین و قبلة العارفین امام علی زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزاده ... محققا
است که آنجا قبر ایشان زیارتگاه خلایق است آنجا در مقام ... مدفون ساختند و خبر ... در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هرچند صدق و کذب
این قضیه مخفی بالغرض بود اما بنابر احتمال وقوع ... وقت و شهرت چون از ... جانب صدق رجوع نموده بالغرض که احتمال وقوع
داشته باشد چون در اول حال ... در مشهد مقدس معلی مستولی شده ... جمیع ... خدمه ... بیچاره
با اعتقاد ... شاه جنت مکان و شاهزاده ... بیرون آورده بود و استخفاف ساخته و چون ... معلق
گشت که ... از جمله ... آنحضرت ... و چه ... خلاف توقیر و احترام می نمود و نسبت ... پادشاه ... و دار
پاک اعتقاد پسندیده ... دانی نمود و چنین امری ... برهان خاطر ... شاه ... آنحضرت ... استخفاف و شایسته
... ادب نیست ... رضا قلی بیگ ... در سلک ... درگاه ... اعظام باقی ... با انعامات و
سرافراز شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان ... نوازش و ... این سلسله علیه ... رعایت ایشان ... عطایای آن ...
... انواع عطایا ... بایشان ... نعش ... عالیات صدره ... مرتبات نقل ... خیالی ... شریفه که ... بصفحات ... و
وقت ... آن ... شد قبر گشت ... خراسان ... حروف کو ... شیخ حسن ... شنیدیم که ... است ...
بجوار قبر مبارک شاه جنت مکان رسیده و ع ... مرقد شان است که بود ... آن نعش ... امامزادات ...
مقدس بود که ... بزرگ ... روح مقدس شاه جنت مکان ... امامزادی ... درجات ... شریفی ... گشت ع ... تعالی
سعادت دنیا و دین رهی توفیق ... و العلم عند الله ... بیان وقایع متنوعه که درین سال تقدیر خالق جل
و علا ... انقبال کرده ... و قضیه فوت سلطان حیدر میرزا بن سلطان حمزه میرزا است که ...
... بود و چون خاطر ... دولت ... شاهزادگان صفوی ...
... بود ... انقلاب ... استیلای ... و ... دو ... نشان ...
وقوع این قضیه ... تاریخ دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان ... آن شاهزاده ... آل ...
... وقایع این سال ... در ... استرآباد ... فوت شد ... محمد ... خان ... شده ...
... میرزا بیگ ... میر ضیاء الدین ... 

اضافه ... مرحوم ... 



استرآباد ... شاهی ... ملازمان سعادت نشان ... درگاه ... آورده ... دار السلطنه اصفهان
سعادت ... قزلباش ... مهمات ... خان ... استرآباد ... اوقات ...
... و سعادت ... اصفهان ...
... شاه جنت مکان ... استرآباد ... اوقات ...
کرد و بعضی اوقات ... استرآباد ... بعضی ... ایشان ...
... شاه جنت مکان ... احوال ... استرآباد ... اقامت ...
... سپاه ... شاه ... شریفه ... خان ... حفظ حال ... تقییم ...
... رسانیده ... عرض ... خان ...
... نموده ... مقام ... خراسان ...
... استرآباد ... حضرت اعلی ... حاکم ...
... استرآباد ... خان ...
... درگاه ... وقت ... استرآباد ... نموده ...
... ساری ...
... استرآباد ...
... محمد خان ...
... اطراف ... جانب ... درگاه ... و بعضی ... سعادت
... ضیاء الدین کاشی ...
جلال الدین محمد اکبر پادشاه ... سلطان ...
... دار السلطنه ... میر ضیاء الدین ... شیخ الدین ...
... سال ... آن ...
... سلطان ... سعادت
نشان ... قزوین ... حضرت اعلی ...
... میدان ... قزوین ...
سعادت ... اصفهان و حضرت ...

حضرت مکانی متوجه الغضب شده در ان خطه فرود و پس از ان تنگ گرفتند ایلچیان اطراف رسیده و نیز عتبه بوسی شرف شده دوکی
از ایشان میر بیگ گرگیراق تیمور بیگ که چند سال قبل از این برسم رسالت نزد سلاطین عظام هند رفته بود درین سال مراجعت نموده با
ایلچی پیش [illegible] تحف نفیسه آورده و ملکشاه قلماق که از نبیره و اسلام بیگ بزرگی شاه قلی که برسم رسالت نزد [illegible] حاکم
فرستاده بود نامه و ایلچیان سلطان که دیگر [illegible] وقت در نسبت اشرف فرستاده بودند بمقتضی [illegible] نظر [illegible] آمده [illegible]
شاه [illegible] سرافراز شدند و چون [illegible] الفت و آشنائی میر [illegible] با حضرت اعلی [illegible] و [illegible] الله خان [illegible]
آشنائی شده حضرت اعلی [illegible] صلاح وقت [illegible] الله خان [illegible] محمد قلی بیگ [illegible] بیک [illegible] ایلچی
تعیین نموده تعلق فرستادند که [illegible] نموده و همچنین ایلچیان سلاطین عظام [illegible] رسیده مشمول نوازش و الطاف
بیکران شاهانه شده مراجعت نمودند و دیگری از سوانح این سال آنکه [illegible] دارالسلام بغداد [illegible] رسیده و بعد از
عبودیت و اخلاص [illegible] خان حاکم [illegible] رسانیده که [illegible] دیگری از وقایع این سال [illegible]
[illegible] میر [illegible] و [illegible] خشی صفقان [illegible] سلوک [illegible] نام شده [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] تقصیرات ایام گذشته [illegible] نموده [illegible]
[illegible] متقضی [illegible] دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان [illegible] والی [illegible]
[illegible] پناه [illegible] احرام [illegible] عتبه اقبال شاهی
[illegible] اصفهان رسیده [illegible] مجالست [illegible] سرافراز شده و حضرت اعلی شاهی [illegible]
[illegible] دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن [illegible] و حکم قتل ایشان بسبب آنکه حضرت اعلی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قاضی خان [illegible] شاه جنت مکان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] خان شرف الدین [illegible] حاکم [illegible] عرب و بغداد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] ایشان [illegible] سلطان [illegible] ایشان [illegible] درین سال [illegible]
[illegible] شرف [illegible] ایشان [illegible]
شاه [illegible] حکم [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] حکم اشرف [illegible] سیف خان [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] شرف [illegible]
[illegible] دیگری از متوفیات این سال مرحومی آقا شاه [illegible]
دولت [illegible] اصفهان [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] سلوک پسندیده

میفرمود و در علم [illegible] اصفهان درین قصه در تاریخ [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سیستان رفت [illegible] رفت [illegible]
[illegible] رفت [illegible] رفت [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] شرف [illegible]
افغان [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] شعبان المعظم [illegible] حضرت [illegible] شاهی [illegible]
قزوین [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible] شاه [illegible]
[illegible] سیستان [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سعادت
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] سلطان محمد میرزا [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] عراق [illegible] بسطام [illegible]
[illegible]
[illegible] بسطام [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]

بقیه ... عثمان نیز ... مستقلین ... [illegible] ... بدست ... سخنان
تعاقب ایشان ... [illegible] ... خان کرده ... اتفاق افتاده ...
[illegible] ... علیخان ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... عثمان ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... بعضی از حیثیت ... [illegible] ... عثمان کرامی ... [illegible]
[illegible] ... بسطام ... [illegible] ... خراسان ... [illegible]
[illegible] ... بسطام ... سلطان ... [illegible]
[illegible] ... حسین خان ... [illegible]
[illegible] ... بسطام ... [illegible]
[illegible] ... خراسان ... [illegible]
[illegible] ... حسین خان ... حسین خان ... [illegible]
قلعه های ... [illegible] ... حکومت ... [illegible]
[illegible] ... حسین خان ... حسین خان ... [illegible]
[illegible] ... دولت ... [illegible]
[illegible] ... کرامی ... [illegible]
[illegible] ... دولت ... [illegible]
[illegible] ... دولت ... [illegible]
[illegible] ... فتح عظیم ... [illegible]
و قلاع ... مازندران و رستمدار ... دولت قاهره ... [illegible]
خصوصاً عثمان کرامی و ملکان ... و والی ... رستمدار و شاه ... حاکم کرستان ... گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این سال
مرقوم قلم وقایع نگار میگردد **ذکر وقایع تسخیر ولایت رستمدار و بدست در آمدن قلاع ملوک ... حضرت**
**خدیو روزگار** ولایت رستمدار در میانه گیلان و مازندران واقع شده ... [illegible]
[illegible] ... رستمدار ... [illegible]



و چه در اطراف زمان ... بعضی محال ... [illegible] ... رستمدار ... و بعضی دیگر از ولا
[illegible] ... تصرف سلاطین ایران در آمده و ... ملک ... عراق شده ... در تصرف رستمدار ... [illegible]
ملوک ... [illegible] ... ملک ... والی ... [illegible]
سلطان محمد والی ... سلطان محمود و ملک ... [illegible] ... ملک جهانگیر ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... عراق ... [illegible]
[illegible] ... ملک جهانگیر ... [illegible]
[illegible] ... ملک ... [illegible]
[illegible] ... ملک ... [illegible]
[illegible] ... حکومت ... [illegible]
[illegible] ... ملک ... [illegible]
[illegible] ... ملک ... [illegible]
[illegible] ... حضرت ... شاهی ... ملک ... [illegible]
[illegible] ... شاهی ... [illegible]
[illegible] ... **نظم** ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ملک ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ملک سلطان ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ملک سلطان حسین ... سلطان حسین ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ملک ... [illegible]
[illegible]

مخلی داشت و ما بین ملک جهانگیر [illegible] تقویت بسیار [illegible] و محبس بوده که چند سال در [illegible] محبوس بود القصه ملک
کیخسرو عارضه [illegible] حضرت [illegible] سلسله [illegible] سعادت به طوع
در دایره [illegible] شد که قلعه خود را تسلیم کارکنان دیوان اعلی نماید محمد بیک [illegible] و مقربان [illegible]
اموال ملک بهمن به دست در آورده [illegible] قلاع و فرزندان او [illegible] دولت قاهره قلعه [illegible]
دشمن کوه را که در حصانت و محکمی شهره آفاق است متصرف در آمده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس [illegible] توپ و تفنگ و [illegible]
قلعه و اسباب [illegible] به دار السلطنه قزوین [illegible] حضرت اعلی [illegible] ملک سلطان
حسن [illegible] ملک بهمن را به دست در آورده [illegible] فرزندان و عشیره [illegible]
[illegible] ملک بهمن با وجود فرزندان [illegible]
[illegible] ملک سلطان حسن [illegible] بر حسب تقدیر [illegible]
[illegible] ملک سلطان حسن [illegible] حاکم [illegible] **ذکر فتح و تسخیر**

**[illegible] و گرفتاری ملک جهانگیر والی [illegible]** چون [illegible] فتح و تسخیر قلاع [illegible] ملک بهمن [illegible]

[illegible] ملک جهانگیر [illegible] قورچیان عظام [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] ملک جهانگیر [illegible] قورچیان عظام [illegible]
[illegible] قلعه گیری [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] قلعه [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] قورچی باشی [illegible] ایشان
[illegible] قورچی باشی [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] ملک جهانگیر [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قورچیان عظام [illegible] ملک جهانگیر [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قورچیان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] دولت قاهره [illegible] قورچیان عظام [illegible]
ملک اشرف [illegible] ملک جهانگیر [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] ملک جهانگیر [illegible]
[illegible] سلطان حاکم [illegible] ملک اشرف [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] ملک جهانگیر [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] دولت قاهره [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] رستمدار [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible] ملک جهانگیر [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]
[illegible]

**ذکر [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible] رستمدار و [illegible] امارت آن ولایت [illegible]**

[illegible]
[illegible] رستمدار [illegible]
[illegible] شاهی [illegible]
[illegible] رستمدار [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible]

اتفاق و امداد کرده و فرو رفته و مقاتل را با مضافات سقوط ساخته و آن نفر و بوده و بعد از آن ترک جمیل و خفیه امداد می‌کرد و چون آثار نفاق
و شقاق از اطوار او ظهور می‌آمد و بعضی از خواص او بخشام و داخواهان نیز رسیده و خانه‌ای سوی اقبال است رعایت نموده و طرف کرده با جمع
رو به سیدو حکام تفرقه او ترک سلطه و آمده و شده تحمیل در فرزند مبارک اشرف گران آمده و پسندیده و خاطر انور بجوده و نیز نظر از اقبال حاقی
و لاحق خود کرده و همیشه تو هم و تو بیان می‌بود و هر کار که تکلیف آن بوده تا هر کرده و جو و رسیده بخود و تنگ آست از اعیان حضرت اعلی بود که
بوده و هیچ بهی از طرف نمی‌شد و همیشه اظهار می‌نمود که مقرب شاه عالم پناه و اعتبار و رسم ریش می‌آورده و در آن حال که بخدمت حوادث بود او
کمال دور رفت و وقت خود است نموده و آداب و مقام را ملی و او در عرض عنقا که نمودند تکلیف منصب ایشان قابل الواح
آباد آمده و منصبان تعیین کرده بود و که هرگاه موکب همایون از دارالسلطنه قزوین بطرف ری در حرکت آید منزل بمنزل خبر داده باشند که بکدام طرف
توجه میفرمایند در این اثنا مبادی نحول رسید که شاه وردیخان بعزم آن داعیه اخیر اقامت نصب نموده و اراده اعتبار نمودن و بیرون رفتن
ظهیر بوده و دران مرابع خواص و مقربان مشورت نموده اما بعضی از کسانی که در آن اعلامی که بمضمون خاطر اشرف دانسته و آنحضرت بتعلق و در
اندیش اعتبار نشسته که شاه وردیخان که مرد ناگاه دعایی دهوش است از حمایت حال خود غافل نیست و منصبان گماشته که هرگاه موکب
همایون از دارالسلطنه قزوین بر سمت لرستان در حرکت آید خبر داده باشند لهذا اراده رفتن اصفهان فرموده و بدان صوب در حرکت آمدند
و نا شاه وردی خان از شاه و رفته و تشریف برده و از آن و غطفه خان بجانب لرستان فرموده و اعلام کرده و از آن و تا قصبه دره جرد که قریب بیچه
فرسخ است در یک شبانه روزی هژده فرسخ طی کرده و غطفه چون خمک الذکر از حرکت ما بعد و شده و بسپاهی که از فرزندان رکاب اقدس همایون
اعلی از کار مانده و در حوالی دره جرد مانده بودند از ایشان کسی در موکب مقدس همایون اعلی نمانده بود و در آنجا اندک توقفی بخدمتی از خنجر و ظفر
فرو دا آمده و بار سوار شدند و در راه خواب آلوده شده بکلاه استراحت فرموده بعد از آن سوار شده تا صبح هفده فرسخ راه پیموده و با سلطنت
خرم آباد در رسیدند و در آن حین زیاده از چهل نفر از چاپان و مقربان و غلامان همراه نبود و از آنکه ما بقی مانده بودند اکثر شاه وردی
در قلعه و منازل خود خواب بوده رو بطرف توجه فرموده که بدو در قلعه او بیگانه گشت بتوفیق رب الارباب او را بدست آوردند و چون منصبان
او خبر بیرون آمدن حضرت اعلی از قزوین داده و اصفهان باور ساخته بودند تا شاه وردی خبر قاصدی محمد بیگ رسید و خبر توجه اصفهان
سیلکفه معد او اعتماد نکرده و تکلیف که از شاه و بیم و هول و هیبت مخالف که موکب اشرف از بی عطفه خان بجانب لرستان نماید و بعزم
و احتیاط موم و داشته در کنار رود خانه‌ای بسمت او میم و خیمه از کوه میدان شهر رفت بود و در آنجا می‌بود و چند اسب روزانه نموده
حاضر می‌بودن آورده و با زین و لجام در پهلوی خوابیده بود و چون قاصدی از شاه و رسید گفت که ترا دو همراه موکب همایون از دم که متوجه
اصفهان گشته‌اند فی الحال خاطر جمع کرده بود تا روزی که حضرت اعلی با بیشتر که بعزم آن شب رسیدند ضیمی مخفی آمده گفت که از طرف دره
جرد سواران دیده که به یغما می‌آمدند نشانه سپاه منصور و احتیاط فی الفور بسته سواری شده و فرزندان و عورات را سوار کرده و نقود و جواهر
مرصع آلات خود را همراه کرده و با مردان خود ایستاده بود که چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می‌آمدند در کنار آب جا بجا طط
کرده بطرف رود خانه که محل اقامت شاه وردیخان بود از دور سواران که نمودند و هر یک فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده و تا نیم فرسخ
برخاستند ... شده ... بخدمت ...





تعاقب کرده چون از عقب گوگک رسیده و علاج بازگشته اما حضرت اعلی چون بمنزل او رسیده تحقیق شد که او در خیمه می‌بود و تا از
میان باغات بیرون آمده بخیمه رسیدند و نیم فرسخ راه قطع نموده بود و لحظه توقف فرموده که جمعی از عقب برسند و دو تیر رسیده
و اسپان غلامان رکاب اقدس چنان از کار مانده بود که قدرت پیش رفتن نداشتند و چون تعاقب او نفس همایون در آن وقت
مقتضای عقل دور اندیش نبود و از حزم و احتیاط دور دیده و قتل تا سه روز در خرم آباد در محل اقامت انداخته توقف فرمودند و اکثری
الوارکه در آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسین خان ولد منصور بیگ سلوزیرا بمحافظت ایل والوار
مامور ساختند و چون در این سال دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که عصیان کرامی و ملک جهانگیر والی کچور بنا
دست و الیتمها اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی بمؤدای آیه صدق انتمای حدیث مجرب و التمنی الا وقد خلت حجته و
گرفتاری شاه وردیخان مصروف داشته و شاه وردیخان در آنجا توقف نمود و چون از لرستان بیرون آمده خبر یافت که
حضرت اعلی در صحیره توقف فرموده و غلامان خاصه شریفه را سبزه گونی امیر وردیخان و طراوی و جمع دیگر از غلامان رکاب و تو
سبزه گونی قنبر بیگ علاودار باشی اسب جام الطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که منتظر رفتن او بوده رفتند شاه وردیخان
خانمی از اقوام خود که از جانب و سمیان بسمت قلعه چنگله از توابع بغداد بوده پناه برده با عشائر و اکثر لشکر و تابعان ها بی از زمین و ولایت
در میخواست شاه و را القلعه توقف نموده چون دو بار باو روی آورده بود و حاکمان قیال را طلب که او می‌خواستند از جنود ظفر ورود
شاه وردیخان و غلامان از قضای ربانی بی آنکه او خبری داشته باشد صبحی بر سمت القلعه عبور افتاده و از شخص که کار آنجا می‌نمود
نیز گرفته و مشخص شد که شاه وردیخان با کوچ و فرزندان با آن قلعه آمده و حاضر حفظ از کوه دره و بپای قلعه تاخته و جمعی از تیغ‌جان تفنگ
دکان او نموده و دربای قلعه پیاده شده و از روی تخته پل مرده دروازه نشسته خیمه مردم قلعه که گاهی با تیغ بیرون و باره در آمده و بعد جنگ مشغول
شدند و از جانبین صغیر تیر و تفنگ آمد شد آغاز نهاد و غلامان گرد دروازه قلعه رسیده و جمعی از ایشان سیاست یافته و شاهی و ضبط معرود باکمال
قدرت باز گشتن نداشته و آتش در قلعه زده سپرها بر سر کشیده و انتظار فرصت کشیدند که خود را القلعه اندازند و چون آتش زبانه کشیده و
دروازه را نیز قدرت پیش آمدن و افسردن آتش نیافته چون در قلعه نیم سوز شده بود و فرصت بر سیده و غلامان سپرها بر سر و تیغ
ها در دست در میان آتش بقلعه در آمده و اهل حصار شده در اول قلعه بعضی بر باره حصار بودند و بعضی دیگر بر بام خانها بر آمده بجنگ
مشغول شدند و شاه وردیخان بر بام خانه خود بر آمده تفنگی در دست داشت و هر چند خواست که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفت و افراط
شد و تفنگ را از دست انداخته و تیر و کمان برداشته بمصداق القول او نقلنمود که چون تیر اول انداختم کمان گسیخت و انستم که بخت دولت
انگسیخته و بخت از من روی بر تافته و ادبار غالبت و اقبال محارب گمان دو را انداخته و دست از کار باز داشتم و فرود آمدم که از فرمایش
بنگ باز داشتند ما قضا بتقوان آمد و قدره بتقوان و گیفت و کس را شاه وردیخان امتیاز نمودم کتم کشته
الایمان مستوجب قتل این قلعه گرفته و با جمع غلامان شعاب بگرد گرد نمود و از آتش عبور نموده و القلعه در آمده و چون اهل قلعه دست
از جنگ کشیدند غلامان نیز مرتب نموده و شاه وردیخان مستوجب قتل گشته شد و چون شاه وردیخان را نزد سلطان آوردند و

لوازم مردی بجا آورده و جمعی را بمحافظت و محارست حرم جاه و فرزندانش تعیین نموده خویش شاهوردیخان مذکور که میر حسین رومی ...
این قلعه بود و چون تیری باو رسیده بود و از هم گذشت و مردی که با شاهوردیخان و با فرزندان و متعلقان او بودند مصحوب خویش ...
باو داده آورده در کنار آب صد مرد را بجبر در گردن او نهاده و سر زنجیر را بصد مرد دیگر داده اورا بدو لتخانه همچون آورده بودند ...
بودن بسیار ... که **مشهور** سر کرگردن ... گرد و دنش **را** ترکیبان تو انیک کنان کشان آورده **شاهوردیخان** جوان ...
خوش قیافه بود و اگر ... و مردی و فقادگی کرد درچنین وقت بکار آید ... و احتمال ... داشت که ... بود ...
نخوت و عجب و تکبر کرده ... حضور ... و درخدمت پادشاهان بحکم ... بزرگی ... سلوک کرده ... خود و ...
نابود ... بودن ... و بحجت ... آورده ... شکه قیزلباش ... و جمعی ...
که بیر کرکی ... شاه وردیخان رفته بود ... ایشان ... طرف ... دست ... و جاهایی ... تابع ... 
نموده و ... بغارت کرده و چون ... آمده ... خاطر اشرف ... و غارت مذکور را ... نموده مصحوب ...
از قورچیان عظام ... حاکم ... و فرستاده که ... حسین خان ... منصور بیگ ...
ترتیب ... نموده و حکومت ... دو صد مرد ... و ... شده ... سلطنت ... 
مشغول شده و چون جماعت ... طوری ... شاه وردیخان ... 
طوری ... حکومت حسین خان ... جماعت ... دیگر ...
... دو لت ... حسین خان ... بدست ...
سپری شده ... حسین خان ... مرتبت ... حکومت ... استقلال ...
ولایت ... **ذکر گرفتاری صفیخان کرایلی و مقهور و منکوب گردیدن و قتل** ... صفیخان کرایلی ...
... شده حضرت اعلی شاهی ... حصار ...
حصار و بعضی محال دیگر ... حسین خان ... قلعه های حصار ...
کرفته ... صفیخان کرایلی ... خاطر ... اشرف ...
... صفیخان ... حصار ...
... اشرف آمده ...
... کرایلی ...
... منصور ...
... صفیخان ...
... داد و ... مقید و محبوس ساخت ...

... و سر ... تعاونی که ... منصور بیگ ... حضرت ... اسباب ... صفیخان ... 
کرد بابت حضرت ... منصور بیگ ... لرستان ... شرف ... 
... اشتغال داشت ... پادشاهی ... 
... غضب ... پادشاهی ...
... قطع ... اعضای ...
... غضب ... پادشاهی ...
**منصور** ... خوشحال ... 
... **ذکر فتح و تسخیر قلعه ... مازندران که ... قلعه ... و صاحب ... سمت** ...
از قلاع مشهور مازندران است ... مازندران ...
تسخیر و تصرف درآورده ... سلطان ... قلعه ... مازندران ...
... دولت ... قلعه ...
... سلطان ... 
... مازندران ... 
... لرستان ...
... قلعه ...
... سلطان ...
... صفیخان ... 
... قلعه ...
... قلعه ...
... پادشاهی ... قلعه ...
... اسباب ... قلعه ... حضرت اشرف ...

جلال از قزلباش برسم سیر و صحبت با صفاهان توجه نموده بکاشان رسیده و بعد از فتح قهقهه آورده رسیده و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه و عطیه
ملکانه سرافراز گشت و الوند دیو بی سروسامان در جنگل دیلم گردیده هر روز در جایی در خوف و هراس بسر می‌برد تا آرام و دست باقی احوال او
در مقال آینده در قوم قلم بیان خواهد شد ذکر وقایع گوناگون باقتضای سپهر بوقلمون که درین سال بوقوع پیوست در اوایل این سال
فاکره بجهانگیری رفته و بمقتضی لوازم سعادت نموده مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواندگار آورده و بعد
سال میر ضیاء الدین کاشی و خواجه ابونصر خوافی ایلچیان جلال الدین اکبر پادشاه و فرمان فرمای هند از حضرت اشرف ارزانی داشته بخلع
فاخره و انعامات سرافراز ساخته منوچهر بیگ ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه بجهانگیری هند مرخص گشت و در رفاقت میر ضیاء الدین روانه
تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستاده اند از جمله تحف نصد راس اسب تازی و ناتک ... و گیلان ... سپاهان نامی و ولایت
و گرجستان و چاپات بحاصل آمده بود و مادیانهای تازی نژاد که هر یک عدیلی بر براق بوده و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران عمل
مکتوب آنجناب در قلم آورده بود و دران نامه نامی تعبیه صداقت و یگانگی نگاشته شد که چون همت والا بتسخیر خراسان و استرداد ملک موروث
مقصور است و درین چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرماندهی ایران روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده
بر دفع دشمنان بیگانه نپرداختیم و دیگر مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار تسخیر او اتفاق نیفتاد حالا که پیش نهاد همت و عزم درین
و اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمان فرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین ابواب خلف و اتحاد مسلوک گشت
کمر همت بر ابداد و دفع مخالفان اوزبکیه بسته اراده داشت که ... قضای ربانی ... و قوم ... عزیمت روانه
و ... بخت ... اقبال ... و ملک موروث ... سعادت ... بجهت یاره و توجه باطن ... کار باشند
ع هم ... کند ... وایلچیان ... افزود و ... بکرمان و گیلان ... و چون درین سال ... جهات
... که دار السلطنه اصفهان ... دولت ابد پیوند گردانیده و عمارات عالی طرح نمانده بر ... صادق ... مبتوجه التضرب کرد ...
... و ... مبارک ... جان ... نیز ... اکثر اوقات ... عرصه ... مجالس ... بیان و قصر
... و ... عمارات عالی ... نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان ... و در اتمام آن ... شدند و از جانب ... خان ... 
خان ... گرجستان ایلچیان ... بپایه سریر اعلی آمده ... و دختران ... 
... کرمان که ... اقبال ... و قابل ... مجلس ... 
... و بتخفی ... ایلچیان مذکور ... و اعزاز و احترام و غریق بحر احسان و انعام ... نموده ... 
حضرت آنحضرت ... و دیگری از وقایع ... محمد ... خان ... 
سرافراز شده و حکومت استراباد ... و قلیچ بیگ نام ... 
... استراباد و ... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... 
و الطاف ... استراباد ... و ... 

[حاشیه:] محبت تبریز ...
[حاشیه:] ... ایلچیان ...



... مکمل فراغت و کامرانی ... پایان رسانیده ... تحصیل وقت ... دولت ... نموده ... 
... مخالفان ... خیال ... گشته ... اصل ... عطایا ... نموده ... مقدس امام ... 
... و عاقبت ... صادق ... مطلب ... و در اول سال ... تنگوزئیل ... 
... و آمال ... بنام حضرت ... گرفت ... و قوی ... تمکین ... سلطنت ... 
... التوفیق ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ... ئیل ترکی مطابق ... 
... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است ... 
... جهان ... مقدم ... 
... دولت فرو ... این سال خجسته ... و انجام ... شعبان اتفاق افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی 
... دار السلطنه اصفهان ... و فصل بهار ... نسیم ... بکمال مسرت ... 
... و ... این سال محمد قلی بیگ ... 
... خان ... 
... اعلی ... 
... ظل اللهی ... 
... مطلب صوری ... خراسان ... 
... حضرت اعلی ... 
مشهد مقدس معلی ... حضرت امام جن و انس ... 
... الامور ... 
... 
... عبد المؤمن خان ... 
... 
خان ... 
... 
... تسخیر مشهد مقدس معلی ... عبد المؤمن خان ... 
عبد الله خان ... 

که تسخیر الکای بادغیس و غیره از قوچان تا دون ایلچی مشهدی به خان قصد دولت میرسید محمد علی بیک مذکور را که مرد صاحب تدبیر
سخندان بود به رسالت تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته ارسال نمود و در خاتون ساخته شد و تهیه اسباب سفر خراسان پرداخته و هنوز از فکر
فتنه‌جی متفرق شده بود که ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند و قزلباش خاطر از شرف آن بود که بعد از رسیدن ایلچی مذکور
میر قلبابا کوکلتاش را از نزد به موکب همایون خبر داده و روی توجه به تسخیر مشهد مقدس آورند و درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان
رسیده خبر رسانیدند که عبدالله خان عالم فانی را وداع نموده رخت به عالم بقا کشید و اکثر امرای ازبکیه مثل محمد باقی که دوران بیگی و عمده
دولت عبدالله خان بود و جمعی که در سلطنت پادشاهی عبدالمؤمن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام ملک و دولت را
بکف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند و جمعی از سلطان برادرزاده عبدالله خان و رستم سلطان و اقوام و خویشان او که در سمرقند و تاشکند
بودند چون که اعتمادی به جانب او نداشتند از همین [illegible] و با اتفاق یکدیگر خاطر بر مخالفت عبدالمؤمن خان قرار دادند و از امرا و اعیان
ازبکیه هر کس از عبدالمؤمن خان خوفی داشته در میان ایشان جمعیت نمودند و عبدالمؤمن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده در میان ازبکیه
شورش و آشوب در سلطنت [illegible] بعد از تحقیق این خبر توجه به خراسان و تسخیر [illegible] در خاطر اشرف [illegible] بمقتضای این خبر
مصروف داشتند چون در صدد تصحیف اول [illegible] شده که بعضی از احوال ازبکیه و روسیه که مثلی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع
سلطنت [illegible] که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی داده [illegible] مقام [illegible] تحریر درآید
در این وقت [illegible] که برخی از احوال عبدالله خان و عبدالمؤمن خان [illegible] تاریخ [illegible] قضیه
عبدالله خان و جلوس پسرش و انتقام احوال [illegible] سفر خراسان [illegible] بسبیل اجمال [illegible]
[illegible] **ذکر مجملی از قضایای [illegible] و احوال [illegible]**
[illegible] پسر [illegible] که بعد [illegible] این [illegible]
با عبدالمؤمن خان پسرش [illegible] و [illegible] و [illegible] عبدالله خان [illegible]
و از اخوان [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] در سال [illegible] هرات [illegible] محاصره [illegible]
قضایای آن سال [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] میر قلبابا کوکلتاش [illegible] خراسان
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] نداشت

بعد از دو سال از تاریخ [illegible] که بعد از آنکه خراسان [illegible] مفتوح گردید [illegible] داشته [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] تیم سلطان و امرای عبدالله خان که در خراسان بودند [illegible]
[illegible] تصرف [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] سلطنت [illegible]
و شوکت و اقتدارش [illegible] عبدالله خان [illegible] ایام حیات [illegible] صاحب قدرت و شوکت [illegible]
لشکر عظیم داشته [illegible] سلاطین ازبکیه [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
[illegible] عبدالله خان که در خراسان بودند [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]

مقربان از راه جهار جوبه آمده و به سیر و شکار مشغول بوده و میر قلبابا کوکلتاش از هرات آمده خاطر از بابت هرات تخلیف نموده درین اثنا عبدالمؤمن
خان از بلخ با دو سه هزار کس از عزم توقات پدر بدرآمده هر چند امرا عرض کردند که دخول این لشکر مردمی همراه انده و اعتمادی بجانب عبدالمؤمن خان
نیست و از کنه مردم زوال نموده لشکریان را در دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند خان [illegible] از و
نکرفته قبول آن معنی ننموده و در بلخ تمام حاضر [illegible] نموده و پسر را در انجا ملاقات نموده عبدالمؤمن خان نیز متصل وقت [illegible] ملاقات و انقیاد
پدر بزرگوار را نه در مقام تواضع و ادب بوده و عذر تقصیرات خواسته و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو به سیر و شکار پرداختند و میر قلبابا
حسب الامر خان عبدالمؤمن خان را نیز تکلیف سیر هرات کرده و پسر و پدر باتفاق شهر هرات آمدند میر قلبابا بلوازم میزبانی پرداخته و [illegible]
سرانجام نموده تحف کلان و خان خورد [illegible] کشید اما عبدالمؤمن خان از میر قلبابا بجهتی آزردگی داشت و سخنان عتاب آمیز
و خشونت آمیز نسبت باو بزبان می آورد و او را بتعقب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان بیکی و جمعی را که در [illegible] عبدالله خان
راه سخن داشته تحریک می نمود که در باب میر قلبابا [illegible] سخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت التفاتی که باو داشت
اصلاً گوش بسخنان [illegible] القصه عبدالمؤمن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز
در بلخ مهمان او بوده باشد عبدالله خان ملتمس او را مبذول داشته پسر را رخصت داد که ببلخ رفته تهیه اسباب ضیافت پردازد که [illegible]
عبدالمؤمن خان ببلخ بازگشته در سرانجام یراق مهمانی کوشید جمعی از ثقات نقل نموده اند که عبدالمؤمن خان تخت مرصع از طلا و جواهر که
خراسان و بدخشان بدست آورده بود و [illegible] سه پایه از نقره که از آن [illegible] بر تخت برآیند ساخته بود و میگفت که چون پدرم [illegible]
که چون مهمانی من آید [illegible] و خود در پای تخت بحکم خدمت [illegible] باشم [illegible] احوال [illegible]
کار [illegible] خایف و هراسان بودند [illegible] میر قلبابا [illegible] که حیله سازی مینماید و سخنان [illegible] از صدق [illegible] و غرضش آنست که پادشاه
[illegible] او آید و پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد و [illegible] سلطنت ماوراءالنهر و خراسان و ترکستان و بلخ و بدخشان
رقم اختصاص کشد [illegible] عبدالله خان بتحریک میر قلبابا و بعضی [illegible] بلخ نرفته از [illegible] راه بخارا [illegible] عطف
عنان نمود و داخل بخارا شد و این خبر بعبدالمؤمن خان رسید و برو محقق گشت که پدر باو بی اعتماد شده و این مقدمات از میر قلبابا ناشی شده
اراده تسخیر هرات نموده با لشکر عظیم بخراسان آمد اول بیبانه زیارت مشهد مقدس متوجه شده و از آنجا بهرات عود نموده و چون بحوالی هرات رسید
کس نزد میر قلبابا فرستاده او را طلب داشت و خواست که [illegible] او را بدست آورده هرات را متصرف کرده میر قلبابا که [illegible]
روزگار دیده بود و آن معنی را [illegible] از حرکات او دریافته بود [illegible] بیرون [illegible] و [illegible] شهر و قلعه [illegible] در مقام قلعه
داری شد و عبدالمؤمن خان هر چند خواست که [illegible] صورت نیافت [illegible] کس [illegible] مقربان [illegible]
[illegible] خواست که بواسطه با میر قلبابا کوکلتاش مکالمه نموده [illegible] و چون تسخیر قلعه هرات [illegible]
عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده و قرین یأس و حرمان بجانب بلخ بازگشت و میر قلبابا کس ببخارا فرستاده حقیقت [illegible]
خان عرض کرد و عبدالله خان او را درین باب تحسین کرده [illegible] و جایزه و علوفه فرستاد و مشهور است که عبدالله خان گفته

تیر و کمان فرستاده و پیغام کرد که هرگاه عبدالمؤمن خان بخود بسر هرات آمده و پای حصار آید چشم او را نشان کرده و این تیر را [illegible]
او انداخته و در حقیقت [illegible] به پدر برگشته [illegible] میانه ایشان وحشت زیاد و دوری شد تا آنکه شنید که عبدالله خان [illegible]
در [illegible] و [illegible] و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار در قرشی آمده و در [illegible] طرح جشن و صحبت انداخته
اکثر اوقات در آن [illegible] بعیش و عشرت مشغولند [illegible] و چون برق و باد [illegible]
عشرتگاه خان و مقربان است احاطه نموده [illegible] شاه محمد ابیجان که از مخصوصان و امرای معتمد [illegible]
و مشارالیه او بود در میان نهاد [illegible] جانب بدخشان لشکر جمع نموده [illegible] انتخاب کرده [illegible]
برق و باد روی بقرشی نهاد و شاه محمد ابیجان [illegible] عبدالله خان [illegible] گفت که پسرم [illegible]
احوال [illegible] شاه محمد مذکور [illegible] خان کلان [illegible]
[illegible] آگاهی داد و عبدالله خان در وقتی که بزم پادشاهانه آراسته [illegible] مطربان [illegible] مشغول بود خبر آمدن پسر [illegible]
[illegible] رسید چون با معدودی [illegible] آمده بود [illegible] محاربه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه را بر جا گذاشته [illegible]
بخارا فرار [illegible] مسافت طی کرده [illegible] که عبدالمؤمن خان [illegible]
در یراق [illegible] عقب خان [illegible] عبدالله خان خود را ببخارا انداخته و درب
بسته [illegible] عبدالمؤمن خان چون دریافت که [illegible]
[illegible] بخارا آمد چون [illegible] کس [illegible] پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود
[illegible] آمده [illegible] رخصت [illegible] اکنون التماس دارم که رخصت دخول [illegible] ارزانی
دارند [illegible] عبدالله خان اعتماد [illegible] رخصت دخول نمیداد [illegible] صحیح القول [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ممالک [illegible] لشکر [illegible] طلب داشت [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]
خان [illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] شاه محمد ابیجان [illegible]
[illegible] لشکر عظیم [illegible] خراسان [illegible] بخارا [illegible] بلخ [illegible]
لشکر [illegible] ممالک بخارا رسیده [illegible] عبدالله خان [illegible] بخارا [illegible]
طرف بلخ شد و عبدالمؤمن خان مضطرب [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] لشکر [illegible] بلخ [illegible]

در کنار آب چیشته قتال کرده و عبدالمؤمن خان بصواب دید او عمل نموده در کنار آب بای شابت استوار داشته توقف نمود و عبدالله خان
کوچ کوچ به بخارا آمد چون بچیشته و محاربه او شنیده در آمدن تامل نمود و ... سفیران و مشایخ پای درمیان اصلاح نهاده هر دو
سو عظمای ... متفرق ساختند و خان شاهم بی ... کس که او ... عبدالمؤمن خان ...
از پیش ... عبدالله خان ... گشت و هر دو ... و صحبت ... دولت خود ... نموده
القول مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد از این قضیه ... گفت که مرت عمر در معارک و محاربات عظیم ... آمده
... عبدالمؤمن خان که از خشم ... دولت او ... در این ... کرده ... بی جرم ...
عقوق و عصیان ... بدر ... خاتمه بدو ... دولت ... انجام ... موضح می ...
... چون ... مخالفت ... وبدمعالف سلاطین قزاق ... خان ...
... سلطان قزاق ... عبدالله خان ...
... شهر ... عبدالله خان ... عظیم الاتفاق ...
لشکر عبدالله خان ... در جمیع معارک ... جنگ ... معارف ...
... بسیف ... در پریشان حال ... علاوه ... بسیر ...
... عبدالمؤمن خان ...
... بسیر قلبا و ... سمرقند ... مخالفت ...
و اتفاق ... لشکر قزاق ... خیلی ... حمایت ...
ایمن بوده **ذکر وفات عبدالله خان و جلوس عبدالمؤمن خان بسریر و اختتام احوال سلاطین اوزبکیه** ...
... سمرقند ... عبدالله خان ... قزاق ...
... محمد باقی اتالیق و دیوان ... عبدالله خان ... عبدالمؤمن خان ...
و خراسان بوده ... سلطنت ... اتفاق ...
... سلطنت ...
... عبدالمؤمن خان ...
... عبدالله خان ... متوحش و مضطرب ...
... سمرقند ...
و ... عبدالله خان ...
... سلاطین ...

خانواده های جهانگیری ... خدمت ... و حقوق خدمت ...
خان ... عبدالله خان ... حقوق خدمات ...
در تربیت ... صدارت ...
گشت ... خطاب ...
... عبدالله خان ...
... عبدالمؤمن خان ... صلاح ...
... عبدالمؤمن خان ...
... تمام ...
قلبا ... خان ...
... محمد باقی اتالیق و دیوان ... عبدالمؤمن خان ...
کار ارباب دولت ... عبدالمؤمن خان ...
... بسیر قلبا ... خان ...
خان ... محمد باقی دیوان ...
... خان ...
... محمد باقی اتالیق ...
... عبدالمؤمن خان ...
... بر ...
اتالیق ... عبدالله خان ...
در ... محمد باقی ...
... عبدالله خان ...
... 
... بسیر قلبا ...
... اعوال خان ... بسیر قلبا ...
... 
... عبدالمؤمن خان ... بسیر قلبا ...

که عبدالله خان از این عالم رفته و جاه و پادشاهی او و از کنگ عبدالمؤمن خان به سرحد مشهد آمده و از جانب تنگ رسیده از جانب به نگوبت متوجه شد
متوجه او در دست مانده بسته شدن از آنجا هرات متوجه گردید که اول رخنه کرد جهت آنکه از آن رخنه شده در نگریستن پادشاه به سر وقت شدیم
میر قلباق با جو بود که از خانان معقول ناظر شدن او شاید که به یوسف دیدن و مصلحت دیدن شاه بدو نمود که جمع خانان با یکدیگر اتفاق
نمود و همین سخن یکی شنیده بود او گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد و این جا مدد شما را کرده مجموعی سپاه به جنب خان خود افتند به
میر قلباق مقوی مردم از این باب همه و هر چند در دست بود و فقیه و دیگر و دیگر عامه و در دستن محبوس باشد و دیگر در بکا و عبدالمؤمن خان
نماند و میر قلباق با امیر بوده قطع تعلق از ملک و مال کرده حمایت کرده به مجلس وارد شد اما مغلوب شده بود و می گوید عبدالمؤمن خان از تیغ
بیرون آمده و روانه سمرقند او و میر قلباق در وقتیکه اوده و از اول حال آمدن شد ناصر را مغلوب و شباشت و هر فی کرده و اظهار التفات کرد و میر قلباق
معروض داشت که تقصیری که شاید در این مدت بلکاری واقع شده به تجربه رعایت نمک خوردگی و بر حقوق ولی نعمت بوده الحکم
حضرت خان ولی نعمت است آنچه رای مبارک اقتضا نماید و بعد ساختن کار او را که بسیار تقصیر کرده بود و به اهمال و فرود آوردن او در خلوت خود و خان
ساخته عرض کرده اند که ا و همچو نیست که به جهات و وقایع هرات به پادشاه و قرابتش و به محبوس دستیم معلق بکند تا او را کردند و مجلس
احوال و اسباب او بیرون آمده تفصیل احوال او نمود و از وزیر او گرفت در مردم خراسان استماع شد و کرد از میر قلباق با تفاق میرزا و نمان
در خراسان و ما وراء النهر بحصول پیوست و بعد از انقضا احوال در مقام سیاست درآمده اول خود و گرجه و بسپر او را در رابر او بطریق که مید
تیغ کردند و گفت هیچ قتل پسران در مقابل پدران تیغ می باشد و از پس او بجوانه زمیان این و پدر هم فنا و کرده و همچو یاستی که بد مردم خراسان
گردند و بی در آوردند و بعد از آن حقیقت مسموع شد که اول خود و تیری رضیا اول او دیگران با تمام کار او بود او خسته شده و مغلوب تمام گشته
شد و در اول حال سلیمان را اول از هرات هرات و خسته شده و بعد از آن حکومت او توبت رضاعلی نوی کسی کرد ما ن و دو لقره او را و داده
روانه نمود و او به سرعت و استعجال به هرات رسیده در آنجا به لشکر حکومت کرد ند و اکنون در بیان احوال عبدالمؤمن خان مذکور می گردیم
ای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر به بلخ رسیده و او از مهمات مهر شد و خرابی احوال او خبر دادند و از خلاصه که محمد باقی اتالیق را داد آمدن
کرده و با لشکر بی او را فتاده و چون با امرای عبدالله خان تجهیز خاطر جمع گردند و زمان حیات پدر با او و در خشم داشتی مدعی گفته که چون
جرم مجلس است نباید به اوامیر و م جانی و از که خبر فوت عبدالله خان در سمرقند شنیده فوت غیر کس دیگر بجهت دماغ نیست به چهار طرف نمود
کاغذ روانه کرده و می عبدالمؤمن خان شد که از بخارا بیرون آمده و به بلخ و سمرقند و دیگر بکان رسیده و خبر داده و ولایت آنجا را که وقوع داده به وی
کرده که خبر فوت در آن و بدیران آمدن نمی تواند گفت شما چرا این تا ملی پس جز او دوخطوط را بخوانید و چنانچه که او بیاوری شاه کار می بکرد و با
و هر ولایت در دست نه نیک شخص سیمکن کدام و خبر رسانید اتفاق محمد باقی و دیوان بیگی دیار او را شد و سلطنت خود شنیده و کرده و
کرده مجلس عالی پادشاهانه آراسته تخت سلطنت جلوس کرده و نقار های شادمانی باهم او و دل خوش ساختند و خبر سلطان رسانیده
با هفتصد و ششصد جهان تیار شد و به هرات عمر و زیرو لشکر او در آن مدت که نا از اطراف و جوانب و متفق با ایشان گشته در خبر لشکر و به شیوه دولتخانه
طرفی که او و سلطان را و رای او برادر عبدالله خان کرده رسیده و سمرقند و شکست یعقوب خانی از تو شد و مخالفت عبدالمؤمن خان اظهار



که شد در پیشرو سلطان دراز و از تنگ سلطان که از اقوام او بود اطاعت و انقیاد جزاره خان نموده لشکر های تاشکند و سمرقند و در قفل
و در نعود و در دست او جمع شده عبدالمؤمن خان با پادشاه زاده دیگر سفاک خونریز اعتبار دست قصب موصوف بود و با قوم و دیگر تمام نوجی در تخت ره
ایشان خارج کرد و دولت خود را سپرد به جزاره خان و اقوام او خویشان ختن جون در بوده و اطلاع داشته و از آنجا بیاید و درنیش و ارغ
شده بود هر حال خود دیکر تجربه حفظ جان و فرزندان در مقام خلاف بوده و بر نده بدیو عبدالمؤمن خان در کل حقیقه و اقتدار تخطه قدم
داده و به سبب جابا بر قلی و لشکرهای میخ کرده و قرش و آمده و در ضمن مقدمه جزاره خان و صحبت خود ساخته کیاب تاشکند رفته
ایشان مجادله پیش آمده و مهم کمانچین محرک صعب اتفاق افتاد و چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمؤمن خان کرده بودند ایشان منهزم
گشته در دست آمده و عبدالمؤمن خان ایشان را با فرزندان و دکتران بی اینکه در قطع صورت هم در دقیقه فروگذاشت نکرده حکومت
سمرقند را به محمد باقی دیوان بیگی داده و به هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور به بخارا مراجعت نموده سلاطین و امرای قزاق و حکام
اطراف کس به خدمت او فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده بودند و در بخارا به اتراک اقوام و خویشان به ترکیب منقطع شد و قابلیت فضای کی
امور دنیا دشت از پیش هرده و در وجود و دوستان خود و یا آورده سوای هر محمد سلطان نامی که مرد کوکنار و درویش بود و هیئت در کاتب
فقر و نامرادی روزگار گذرانیده با پسر و او را قابل کشتن ندانست و دو سه نفر دیگر هیچ صاحب وجودی از اقوام عبدالله خان
نمانده که نشت و از بخارا با لشکر عظیم آماده و پیش خراسان بر او تیغ کرده و بعضی اوقات عمده با امرای عبدالله خان مخاطبات عتاب
آمیز نموده سخنان کنایه آمیز مشکیف میکرد که کمان عداوت و کینه ایشان شعله کار خود در افتاد و کمان بردند که چون او در بلخ برسد نسبت به ایشان
گمان خاطر خود را اعقل خواهد آورد و عبدالصمد با در میر آخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر که از دیگر جوانان بهادر بودند متفق قتل او
گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشسته و عبدالمؤمن خان به تجهیز ساخته آهنگ بوم خود کرد و در وقت سواری در تنگ
اق سیان دیار و در آن وادی در مدت دستوران یک مرتبه تیر در او می زدند و هم کمان و سایر لشکریان یک تیر را تاب نیاورد و هم
او در میان ماجرا و در دو سه پسر بهادر و هر و چند نفر از نقار دستیاران روانه شده وطی مسافت می نمود و شبی از شبها که از بیم
در نیکو شد عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر از میان لشکر جدا شده و بعد از به آن دو و در آمده و در کمان او پس در وادی نشسته که عنان بر
جنگ آورده و انتظار رسیدن او داشته بعد از آنکه مردمی که از پیش میر رفته گذشته عبدالمؤمن خان با دو سه مشعل دار و جلو دار و دو سه
نفر از ندما رسیده و قصه خوانی در پهلوی او میرفت و تجربه او قصه می خواند چون به جای کمین گاه رسیدند مردود در رو نمائی مشعل شعف
گشادند از قضای آلهی تیر مرده و بر هدف مراد رسیده و خطا نشد و از اسب غلطید و ایشان با شمشیرهای آخته به سر او رسیدند مشعلداران
مشعل را انداخته گریخته و عطر بان و قصه خوانان که بودند تا ترک بوده اند از بیم شمشیر به سر خود گرفته و ایشان فی الفور سر او را جدا
کرده و یکی کس از پی هم دیگر به سر او ایستاده و خود او هم بر پا چاره و کرده و سوار شده و به بخارا آوردند بعد از آنکه که مردم عقب رسیدند
او را در سر او گشته یافتند بعضی که از پس مقدمه وقف بودند هم از شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب الاعلی نایفه صباح که باز
رسیده از خان اثری ظاهر نشده تفرقه مردم آن و دیگر صبح شکار رفته تا آنکه مردم از عقب رسیده صورت قضیه باز نموده و انده و فرصت

و آشوب عظیم در میانه خلایق پدید آمده و امرا و لشکریان دو گروه شده و عمده امرای قدیم عبدالمؤمن خان که امرای بلخ بودند [illegible] و انتقال [illegible]
توانسته روی داشته روی توجه به بلخ آوردند و امرای عبدالله خان و لشکری بخارا اکثر بجانب او اقامت نموده به بخارا بازگشتند و چون
کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت به پیر محمد سلطان که از اولاد جانی بیگ [illegible] آمده انتظام امور [illegible] عبدالله
خان که افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال بجانب باقی و ولی محمد که
سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمؤمن خان به بلخ رسیده و بعضی اراده نمایند که پسر عبدالمؤمن خان را که طفل دو ساله بود بجای پدر به
پادشاهی بردارند و الکای بلخ را بتصرف عبدالمؤمن خان بود که از آب جیحون تا سرحد قراتاش ضبط نموده در گذشته که [illegible] بعضی دیگر
خلاف کرده گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت نیست [illegible] کار نموده می باید که با جانی [illegible] توانند نمود و جانی بیگ
سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که پدر دین محمد خان [illegible] و باقی مانده عبدالمؤمن خان که در قید محبوس بوده و چون پدر
او در خراسان حاکم بعضی محال بوده اراده کردند که او را بیرون آورده بنام سلطنت بلخ در قبضه اقتدار او نهند و بعضی در این کنگاش
سلطنت جانی بیگ سلطان در خاطر شان رسوخ یافته بود از تقدیرات ایزدی روز جلوس عبدالله خان که در زمان عبدالمؤمن خان در بلخ
با محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان که به استقبال او رفته بودند تفحص احوال نموده ایشان او را اقرار داده خود را آگاه کردند و انکار بعضی
نموده و ریش سفیدان عرض کردند که چون عبدالمؤمن خان خلف و دیگری نداده و دعوی سلطنت در علاج سلطنت او بجهت خواهرزادگی
عبدالله خان راضی شده و تیم آن بانوی عظمی گفت که از دودمان پادشاهی پادشاه زاده قابل سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار
نمودند گفت شوهرم عبدالله سلطان پسری از خانه بود داشت عبدالامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت
نمودم و از خوف عبدالمؤمن خان که کمر قتل اقربا و بنی اعمام خود بسته بود من او را در لباس دختران پرورده نگاه داشته ام و هنگ
در نگاه داشته که در عقب پرده است ایشان از این تعجب کرده چه هرگز نشنیده بودند که عبدالله سلطان را پسری بوده باشد جهان [illegible] و را
از زنان کجا و تغییر لباس نسوان بیرون آورده به ایشان نموده همه ریش سفیدان شنیدند که این حکایت فی الحقیقه از صدق ناشی است و اما چون قابل سن
بلوغ نرسیده آمده و اسم او برادر عبدالله خان در تمشیت امور سلطنت بنیاد و قبول بود راضی با سلطنت نشده بعد از آن سوی میرش
که طریق کسی دراز نموده و تشنیده و بجای او خود غنیمت یافته و اسم خانی بر او اطلاق نموده و او را در مسند سلطنت نشانیده و جمیع امرای
بلخ کورنش نموده و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالله خان آنچه در بلخ موجود بود به قبضه تصرف و اقتدار او در آمده و
عظمی و خاص و عام رتق و فتق امور سلطنت را در قبضه اقتدار خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشوره او هیچ مهمی فیصل نمیدادند
سبحان الله چه بوالعجبیاست که از شعبده بازی فلک بعد از این پرده غیب بظهور می آمد چون اخبار بخارا و جلوس پیر محمد سلطان
از کیفیت بلخ گردید رای و صلاح عقیده مذکوره امرای بخارا اسباب مخالفت در دو دیده و از جانب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز
به پیر محمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد جلوس خانی گفته و التماس نمودند که عبدالامین خان را فرزند خود دانسته طریق زمان
خان و عبدالمؤمن خان هر یک در مقر دولت خود متمکن بوده مبادا و به ملکی مدارای ملک مشغول گردند که بکار فراز احوال را ملاحظه نمود



بابنه و امرای بخارا از مضرات بستن راه سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند که مصدق الفاظ گشته که عبدالله سلطان را هرگز پسری نبوده
و بعضی قریب سمع بگوش ایشان رسید مردم بیرون آمده اند و معلوم و علوم شده و این گونه پسر بست کار زنده عبدالله سلطان بظهور آمده و اما اقوال
ریش سفیدان بلخ که اقرار او کرده و امور حکام مصلحت وقت در تصدیق آن داشته تکذیب و انکار هیچ یکی نکردند و از جانب پیر محمد خان
از روی سلم و آشتی در آمدند و دیگر که بنام خود بزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان را بر اسم او مقدم داشته چون شنید دولت ایشان رقم ترقی از فلک
سرکش ایشان باقی بود و مردم به کام آن تشتت بهم رسید و در مدتی چند روز سابقه دولت ایشان هر روز فرو میکشت تا آنکه از آسمان تقدیر کار
آمده به ظهور می پیوست

ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت و انتظام احوال و ارتفاع لوای دولت باقی محمد خان و ولی محمد خان در ماوراء النهر

سابقا ثبت کلک گزارش یافت که تیم سلطان ابن جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان با برادران در بعضی محال خراسان
بکام دل بحکومت مشغول بود و تا زمانی عبدالمؤمن خان و پیش وحشت و نزاع پدید آمده و ایشان را محافظت و رعایت عبدالله خان اکثر
عبدالمؤمن خان بیکار ملازمت و قربی او را ساخته بود و اتفاق نمی نمودند و بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمؤمن خان در سلطنت و پادشاهی استیلا
یافت و قلع ریشه حیات اقربا و بنی اعمام نموده و جانی بیگ سلطان را در بخارا گرفته محبوس گردانید و از خوف و وحشت جانیان با سپاه
به جانب هرات و قلعه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی آورده و بعضی سپاه تکلی خان حاکم کرمان درست و در قرآن سعادت قربانی زودند و تیم سلطان
با استعداد حشمت و امرای خود را از دولت قاهره و شاهی در خراسان کسی مخالفت عبدالمؤمن خان گرفته خواست که مطالب خود
نهد هرات را که پای تخت خراسانست بدست [illegible] به توفیق ایزدی که مردم تکلی بهرات آمده و امرای اوزبکیه که در هرات بودند
گریخته و اوزبکیه قدرت بیرون آمدن نموده و قلعه که نشسته در مقام مخالفت شدند و او چون راه تعقب یافت در مقام تاخت و غارت
آن اطراف در جوانب هرات در ایلغار نموده بازگشت و در زمان ایام فرصت دیگر با وحشت هزار کس به هرات آمده قلعه را
گرفت و همچنین سزاوار بود هرات تصرف در آورده و حکم در نیتیش او که کرده و جا بجای اولی که هرات ار شهر توقف نموده و قرار او داده و هزار کس
در هرات و دیگران قابل باور داشته تیم سلطان با سپاه خود بسوار بود و در شاه و پیغام داد که از خدمت عالی که هرات ولایتی
راه آمده باشند شد و این سخن التفات ننموده و از مرز او ندامت نموده چون بجانب هرات رسید و مستعد محاربه گشته قوت گرفته و قرار داده پیر محمد سلطان
سمت ساو را بسته و مستعد محافظت شده و ساختن و دست یافت قتل کردن بودند که از جانب بلخ و بخارا و التماس سپاهیان مستعد رسید و
خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان در هرات رسانیدند جابجای به امر مهم را اندیشه نموده و مضطرب شده و چون آگاه گردید موکب همایون
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان رسیده و در ولایات التفاتی که شایسته پادشاهی و شایستگان خدمت و درین حال با تیم سلطان
بجهت رفته است که آنجا و اعیان اوزبکیه طالب این بودند که چون هرات و در و [illegible] و صلاح گیتی که شایسته سلطنت باشند در آنجا تیم سلطان
که شجاعت و دوری از خلاف داشته با هرات آمده و او از عقب از تیمور خانی عقب حاجی امرای خراسان مکی در برابر جمع شده بهرات
مکث مشغول شده مکی صلح حال خود را اطاعت و انقیاد و دولت حاجی ولی خانی در کس آید و او را پسندیده و از این قضیه خبر داد
تیم سلطان که بعد از این او را دین محمد خان تغییر خواهد رفت بعد از تحقیق این خبر حسرت اندکی و سلطان [illegible] اقبال شاه دو سال در هرات حکومت

بر پیر محمد نوشته و فرزند خطاب که [illegible] بلخ
[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible]

استعداد سپاه و [illegible] عبدالله

کرکسیته [illegible]

و خود در کوچ و جنبش را مضایقه و در سلطنت و پادشاهی تجویز قرار داده کار او به سید محمد سلطان که با او اظهار رضا و بی اذیتی نموده بود و
از او عهد قرار نموده و لشکریان با وی موجب شده و حامی [illegible] با اشراف و اعیان ولایت و علمای او که [illegible] مرتبت [illegible] و سعی به استقبال
او شتافته در [illegible] بیرون رسیده و پیش او آمده و کورنش نموده و در رکاب عالی او به شهر آمده [illegible] ساعت بد بود و قرار
گرفته [illegible] بود دین محمد خان از خوف آنکه مبادا صورتی دیگر روی نماید [illegible] ساعت نشده [illegible] داخل شهر شده در
شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرده [illegible] سلطنت [illegible] باستمالت سادات و ارباب و اهالی با اطراف و جوانب خراسان و سیستان
[illegible] فرستاده [illegible] و عبدالله خانی [illegible] و چون دین محمد خان [illegible] آمده همراه او بوده [illegible] پادشاهی [illegible]
نموده خطبه و سکه بنام او کرده و امرای خراسان به تقدیم اطاعت و انقیاد پیش آمده [illegible] و بیعت نموده و او بازگشت و آشنایی که با حضرت
اعلی شاهی نموده بود [illegible] سیستان [illegible] و در مقام ضبط مملکت خراسان درآمده [illegible] اعیان اوزبک [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] فارغ البال [illegible] سلطنت [illegible] خوش گفته [illegible] ساقی [illegible]
[illegible] و چون خبر گذشتن عبدالمؤمن خان [illegible] اوزبکیه [illegible] و [illegible] صواب [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] اوزبکیه [illegible]
عبدالمؤمن خان حاکم [illegible] قضیه عبدالمؤمن خان قاسم سلطان [illegible] عبدالله خان
[illegible]
[illegible] دین محمد خان در خراسان [illegible]
[illegible] قاسم سلطان [illegible] اطاعت [illegible]
قاسم سلطان که از سلطنت [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] سلیمان [illegible] دین محمد خان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] محمد سلطان [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] دین محمد خان [illegible]
[illegible] محمد سلطان [illegible] سلیمان [illegible] قاسم سلطان [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] محمد سلطان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] محمد سلطان [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] قلعه داری [illegible]
[illegible]

٥١٤

[illegible] بر کس [illegible] تکلیف [illegible] که [illegible] و در محافظت قلعه سعی نمایند [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] اندیشه [illegible] خیال [illegible] قزلباش [illegible] رعایت [illegible]
عبدالمؤمن خان [illegible] و تحقیق [illegible] ابو محمد [illegible] اضطراب [illegible] ارباب و اهالی [illegible] در مقام
[illegible] قلعه داری [illegible] قلعه داری [illegible] شهر را محافظت نمایند [illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] اوزبک [illegible] قزلباش [illegible]
ابو المحمد [illegible] قلعه داری [illegible] مضطرب الاحوال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] چنین حال [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] اهل و عیال [illegible] شهر [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible] مرقد [illegible]
[illegible] سادات [illegible] مشهد مقدس [illegible] ابو المحمد [illegible] شهر [illegible] اوزبک
[illegible]
[illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] اوزبک [illegible] مردم این ملک [illegible]
[illegible] مردم این شهر [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل و عیال ایشان [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible]
اهل و عیال [illegible] روانه شده [illegible]
[illegible] سادات و ارباب و اهالی مشهد مقدس [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] شهر [illegible]
زیارت [illegible] حضرت امام [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] ابو المحمد [illegible] دین محمد خان [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

در [illegible]
[illegible]

جوش نموده و امرای خراسان به درگاه او شتافته طوق فرمان برداری بر گردن نهادند و او نیز با اتباع به اطراف رفت و دین محمد خان
از قضیه آمدن او و از دست دادن مشهد مقدس معلی خبر یافته کس [illegible] و او را با لشکریان و اتباع به هرات برده و او را به عوض [illegible]
و خطاب در آورده موافقت نمود که چون او میت شده را از دست گذاشته چون آمدی او [illegible] های معقول گفت اما مسموع نداشته [illegible]
حضرت کورکش شاه و دین محمد خان و سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود به حکومت مشهد مقدس معلی تعیین کرده با چهار هزار کس
کار آمدنی با معتمد فرستاد که پیشتر از قزلباش به مشهد مقدس درآمده و آن بلده مبارکه را ضبط نمایند ایشان چون به تربت جام رسیدند از وصول
مشهد مقدس خبر [illegible] تربت جام قاصد صبا رفتار به مشهد مقدس فرستاده و فرهاد خان از آمدن ایشان خبر داده و فرهاد خان [illegible]
و ذوالفقار خان برادر خود را با بعضی امرا و فوج ایشان نامزد نموده و ایشان به ایلغار تمام رسیدند و در وقت سواری ازبکیه که [illegible]
آتش خوردن که بر گذشته بود که طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده ازبکیه را پای ثبات [illegible] و مجال محاربه و صف آرایی نیافته قرار بر فرار
کردند و لشکر قزلباش به دنبال ایشان رسیده [illegible] به قتل آوردند و [illegible] اسیر و دستگیر کرده به مشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان
بیکس و پریشان حال به هرات رسید و دین محمد خان از ورود لشکر قزلباش خبردار شده [illegible] که فرهاد خان و [illegible]
حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمؤمن خان را شنیده به خراسان آمده بود [illegible] و امرای قزلباشیه که در خراسان مانده
بودند با ایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان درآمدند و از توجه رایات منصور شاهی خبر نداشته از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت
و اقتدار کرده به عزم دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده [illegible] نزول کرده امرا و ریش سفیدان و آتالیقان او در محاربه قزلباش
تامل داشته مکرر [illegible] مشورت در میان انداخته مجالس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبدالله [illegible] که از
[illegible] گفته که ولایت خراسان موروث و مسکن صد ساله قزلباش
بوده و در هیچ زمان ازبکیه در خراسان استقلالی نیافته اند و موروث و مسکن ما ماوراءالنهر است موروث قدیم خود را گذاشته در سر خراسان
تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی و انسب که روی توجه به آن صوب نهاده [illegible]
آن ولایت شوند و اگر خواهند که [illegible] دست از خراسان کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره و [illegible] در قلعه هرات بگذارد
و قلاع [illegible] و قاین و سیستان و محال [illegible] هرات را به معتمدان سپارند و چون با حضرت اعلی شاهی اظهار دوستی و اخلاص کرده کس
فرستاده [illegible] مکتوب [illegible] نموده اعلام نمایند که چون [illegible] تعالی [illegible] موافقت حضرت اعلی و [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] عبدالمؤمن خان فراغت حاصل شد و از ازبکیه طوق فرمان برداری [illegible] بر گردن جان نهادند اکنون [illegible]
خراسان [illegible] تعلق دارد [illegible] توجه به ماوراءالنهر کرده [illegible] مشهد مقدس معلی و [illegible] و ترشیز و قلاع بعضی [illegible]
را خالی کرده [illegible] چون در این وقت [illegible] مستعد [illegible] از عنایات الهی و الطاف شهریاری و مروت جبلی [illegible]
کرده فرزندان و اهل و عیال خود و امرا و ازبکیه را با برادرم باقی سلطان در قلعه هرات گذاشته ناموس خود [illegible] آنحضرت [illegible]
همت [illegible] الله تعالی چون [illegible] اعلی [illegible] سلطنت [illegible] هرات و سایر محال [illegible]

خاب خانه مه

از فزون



از فزون آنحضرت تخلف نخواهد ورزید و ظن غالب نیست که پادشاه قزلباش روی موافقت و دوستی را با ما مخالفت نخواهد و در این
صورت بلخ [illegible] و محالی که از ازبکیه خالی شده [illegible] متعرض هرات و توابع [illegible] نماید [illegible]
[illegible] حسب الحاصل صورت [illegible] سلطنت [illegible] خراسان داشته باشیم [illegible] به خراسان آمده [illegible]
[illegible] و سایر محال [illegible] و الا به مقتضای وقت [illegible] پسندیده [illegible]
[illegible] و بعضی از اهل هرات [illegible] ایشان [illegible] ساختند اما بعضی [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] نیست [illegible] بسیار [illegible]
سلطنت [illegible] قزلباش [illegible] خوف نموده [illegible] ایشان [illegible] خبر [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] خراسان را از دست داده [illegible] مردم ماوراءالنهر [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خواهد رفت [illegible]
[illegible] دین محمد خان [illegible] خراسان
[illegible] ایشان [illegible] مقام [illegible] دین محمد خان چون [illegible] ایام حیات عبدالله خان
[illegible] قزلباش [illegible] محاربه [illegible] قزلباش [illegible]
قزلباش [illegible] محاربه [illegible] بعضی امرا [illegible] در این وقت [illegible]
[illegible] محاربه [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] دین محمد خان [illegible] و چون [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] فوج [illegible]
رسیده بودند [illegible] ایشان رسیده [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] تعیین نموده [illegible] جنگ [illegible]
قراولان [illegible] توجه رایات منصور [illegible] فرهاد خان و ذوالفقار خان [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] ایشان خبر [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] فرهاد خان و ذوالفقار خان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دین محمد خان [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] ایشان [illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible] دین محمد [illegible]

گفت که من شاه و عالم پناه را با بعضی امرا در سر پل هرات دیده‌ام که بایلغار می‌آیند و نزدیکست که سپاه باین حوالی رسند و باد و گرد ...
بوده و لشکر از عقب بی فاصله می‌آیند حاجی بی و ریش سفیدان و اتالیقان را از خیال آگاه کرده‌اند و در جنگ کردن با پادشاه و قزلباش [illegible]
شده و چون شوکت و عظمت دین محمد خان را در حال ندیده بودند جرأت عرض این حکایت بار نمیکردند و تا جانه و کتیبه واقف بود بیاقی سلطان
را پیش کشیده که تحقیق وسعت که پادشاه و قزلباش با این لشکر است و اقل سی چهل هزار کس همراه دارد و در مصالحه با او در [illegible]
دولت نیم اولی نیست که تقلعه هرات در کرده‌ایم و مصلحت ایشان در نیست و اتفاق و کتیبه [illegible] نوشته گفت و
گوی صلح بمیان آورده‌ایم و باقی سلطان بر وجهی که آمدن حضرت اعلی گفت و گوی امرا و ریش سفیدان آگاه کرده و شخصی را که خبر آورده بود
حاضر ساخته او بصدق قول خود قسم یاد نموده دین محمد خان با امرا و اعیان مبالغه کرد که این حکایت را از لشکریان پنهان دارند
شهرت ندهند که مبادا درین شب که خود را احتمال جنگ او و لشکر این خائف کرده‌اند و خود جواب گفت و گوی امرا [illegible] گفت که وقت
شده اگر شب سوار شده و خائف روی بشهر نیم نهند این لشکر متفرق نمیگردد و ما را فرصت قلعه قایم کردن و تهیه اسباب قلعه داری
نمانده و در شهر آذوقه مجال توقف نخواهد شد که دست اهل و عیال گرفته بطرفی رویم و بی جنگ و جدال ننگ انهزام را بخود گرد قرار [illegible]
نخواهد شد بهتر آنست که مردانه وار پای ثبات و قرار استوار داشته روی بمعرکه کارزار نهیم اگر غالب گردیم پادشاه و قزلباش را شکست داده
اقتدار ما بجائی رسد و اگر مغلوب گردیم از پادشاهان شکست خوردن عیب نیست اما جنگ ناکرده فرار نمودن غایت ننگ و عار است
امرا و ریش سفیدان که باین حکایت گفته ایشان خطاب کرد که بایان و سپاهیان همه واقع شده مرگ قبله اوزبک چنین
دل ورسالک نمودند و صفی مهین قبیل با لشکر سپاه صف قتال آراسته کارزار نموده و با [illegible] گذشته و تخریب ...
از صفوف بنیا گفت که حرفهای ایشان بسبب آن بود که درین اثنا قراولان رسیده خبر آوردند که لشکر قزلباش درین شب شاه ... و ...
و هشت می‌آیند و در حوالی پل سالار فرود آمده‌اند و مشاعل متفرق شده و ایلغار شعل دیگر در نمودند و دین محمد خان از آمدن ...
و علامت بیخ مشعل دیگر تمام و وقت که از اساب جول منادی نشد و دانه صباح ... که روز سه شنبه ششم محرم الحرام بود ...
صف جاه را آراسته شد و فیما بین حرب صعب بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد اتفاق افتاده شکست بر لشکر اوزبک افتاد و دین محمد خان
در معرکه زخم خورده بیرون رفت و چند روز حیات داشت و معلوم نبود آخر متحقق شد که در راه خون بسیار از زخم او رفته ضعف
شده و دیعت حیات بقابض ارواح سپرده است و حروف قضایای مذکوره را بنوعی که در رشته تحریر کشیده اند مولانا ابراهیم منشی ...
سلطان میرزا ابوطالب رضوی بود و در ایام استیلای اوزبکیه اول منشی میر قلبابا کوکلتاش شده بود و بعد از آن در خدمت دین محمد خان
انشا باقیه بود و در مجالس گنگاش راه داشت استماع نمود و اما باقی سلطان بعد از شکست بی کمال فیما بین خود را داشته بشهر آمده
بطرفی رفته از انجا بعجل نقد بجانب اندخود رفته شبرغان معبر نموده بطرف بخارا رفت و از انجا بسمرقند رفته و در آنجا لوای دولت
و ارتفاع شاه و او که سلطنت عظیم ترقی نمود و کل ممالک عبدالله خان بتدریج بتصرف او درآمد و باقی حالات او در ...
و تفصیل قضایای باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت او که بچه عنوان واقع شد بعد از این در تفصیل داستان فتح خراسان مرقوم گشت



بیان خواهد شد انشاء الله وحده العزیز **داستان فتح خراسان و بعضی حالات که در ظل این احوال بار دیگر در استقلال روی نمود و قبل**
از گذشته شد که در چند گاه ... حضرت اعلی ظل اللهی از رفتن خراسان در ضمیر الهام پذیر تقسیم داده و در تهیه اسباب آن نمودند
که خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسیده و آن داوری خاطر خطیر را زیاده بر قصد عزم در صحت و علاج میمون درآمده شهر اصفهان المبارک
و الف که ساعت سعد بود از دار السلطنه اصفهان بیرون خرامیده و چند روز در کاشان بجهت تهیه مهمات لشکریان و سرانجام ضروریات
آن سفر توقف فرموده از روی مصلحت بار رخصت فرمودند که هر ازو در خدمت نگاه دارند و باقی بسبب توقف نمودن آن روی سر لشکریان
و امرا ... که خبر شوکت حضرت اعلی شامل حال سپاهیان شده و تا انجا محیط تصرف درآمده بودند ... آن وقت ... خان
او بعضی نفیس ... و منابر بنام نامی حضرت اعلی ... لشکر ... بعضی از امرا ... سپاه رسیده و احکام ...
... قاجار و ... و قرچقای ... قورچی باشی ... قزاق ... و دیگر امرا ... قلعه ...
... والی مشهد ... فارس و کرمان و گنجعلیخان حاکم کرمان ... و جماعتی که بخراسان آمده بودند که رعایت جاه و جلال ...
داشته باشد و بعد ... حضرت ... حاکم ... قزلباش حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بخراسان آورده در چمن بسطام
جمعیت نمودند و حضرت اعلی ... در ... جمعیت عساکر و اتفاق ...
... و ... نور محمد خان بن
ابو المحمد خان والی مرو ... و ... خان ... خوارزم ... و ... دولت
... در چمن بسطام ... لشکر
فارس و کرمان ... عبدالمؤمن خان ... 
... در ... خراسان ...
... اوزبک ... و ... بر ...
... در ... آخر ...
... خراسان ... عبدالمؤمن خان ...
سلطنت ... خراسان ... 
... بسطام ... نظام ... 
... و ... خان ... احکام ... 
... حاکم ... قزلباش ...
... ... ...

اهالی [illegible] که در اطاعت و متابعت تمرد ورزیده بودند چون [illegible] دولت و اقبال و [illegible]
[illegible] خبر اطاعت و انقیاد [illegible] احوال یوسف [illegible]
[illegible] عبد المؤمن خان در حیات بود [illegible] عبد الله خان [illegible]
مخالفت و نزاع [illegible] اتفاق [illegible]
و سلطنت و استقلال [illegible] و قتل ایشان و قطع [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] و الطاف [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت پناه حاجی محمد خان [illegible]
[illegible] سلاطین خوارزم [illegible]
و مرافقت حاجی محمد خان [illegible] سلطان [illegible]
رکاب اقدس [illegible] حضرت اعلی [illegible] و اقبال [illegible]
[illegible] ذو الفقار خان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رکاب اقدس [illegible]
عبد المؤمن خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
خراسان [illegible]



داخل ایران [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عبد المؤمن خان [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

بعد از ادراک سعادت بساطبوسی حضرت پیچ یافته قرین اعزاز و احترام روانه گشت و رایات اقبال از آنجا بیورش کوچ کرده از راه [illegible]
و جاربید متعاقب فرهاد خان و امرائی که مقدمه لشکر بودند بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده چون موضع اسپاس محل اعمال شستان
محل نزول موکب ظفرنشان گردید منهیان از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر گریختن عبدالمؤمن خان و بشارت فتح
مقدس پس بوقوع گرده طی احوال او در جمله بحث تحریر یافت رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دریافت این خبر بهجت اثر که از عطایای ربانی
بوقوع پیوسته بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملک آشیان حضرت امام جن و انس که مقصد اصلی و علت غائی
این یورش آن بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده و عموم سپاه و [illegible] که شاه و [illegible] که خورشید [illegible] بشارت مبارکباد و با فوج کوکبان
رسیده و در شهر طوس نزول اجلال واقع شد و فرهاد خان و امرا و اعیان مشهد باستقبال موکب همایون شتافته و در طوس بسعادت تشرف شرف
شده و لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجا آوردند و حکم شد که فرهاد خان و جمیعی امرا چرخچی [illegible] همراه روانه شده و آن جمع و خاطر را اشعار [illegible]
و هنوز اخبار سلطنت و دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه [illegible] و اخبار [illegible] واقع بود و تحقیق نه انجامیده بود و روز دیگر که مهب [illegible]
بود اهرام طواف مرقد منور حضرت امام ضامن که مطاف سکان عالم بالا و مسجد ملائکه و جان عالم است روانه شدند و چون شهر مشهد معلی
افروز گنبد مبارک که مهبط انوار الهی است خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده و روشنی بخش دیده و نظارگیان عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی پیاده گردیده و دستگیر این عطیه یزدانی پیشانی شکر نیاز سوده و دو [illegible] شاه دانی از وجه [illegible] و از آنجا تا
جانب آستان و عالم عالم نیاز مندی رخسار بر زمین نهاده و [illegible] مسافت فرموده و زبان حال شاه دین پناه بمقال ترنم بود نظم مگر نمی [illegible]
انده دولت کارساز ۵ کامی که از خدا خواستم زخدا شد میسرم ۵ آن دولتی که می طلبیدم بجان شاه ۵ از فیض عنایات حق دریافتم ۵ ای کاش بجای
هر یکی من قدم در راه نشاد و گاهی پایم از آسیب خار مغیلان گلگل می شکفت و گوی گل سلطان بی پیر خارزار بود و هر بیابان [illegible]
البته اگر از حرارت هوا ماهی فلک بر تابه چرخ بریان شده و عرق تفتیده [illegible] بجان لگرگ [illegible] بود و روضه مطهر رسیده و بعد از تقبیل عتبه عالیه
جبین اخلاص بر آن خاک پاک سوده و لوازم دعا و ثنا بجا آورده آستانه مقدسه را از غایت بی سامانی و از [illegible] علما و فقرا خالی یافته و از جمیع
زر و سیم و اسباب بجهت آنجا و جمیع علما رهبری مانده بود و خانها [illegible] دیدند و حکم شد که موکب مشهد مقدس سرافراز گردانیده و از آستانه مقدسه بجای با
تشریف برده و از آنجا امیران اوزبکیه را که در حمام گرفتار خارها بر زخم آنجا شده بودند طلب نمودند و بعد از آن ساحت نشاندند و از احوال ایشان و سپاهیان پرسیدند
سلطان تحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر خود را از ولایت خراسان قرار داده و جمعی لشکریان در آنجا
تا هشت هزار نفر که در محاصره با اهالی خراسان بکذب قول ایشان گرویده و از ترس عزل ایشان خیانت نمودند و این قول را ترجیح می نمودند و همیشه
مسموع شد که تمام سلطان و امرای ... و ده هزار کس دارند و حاکم هرات با جماعت جمیع امیران اوزبکیه تا ده هزار کس باشد و سایر مردم
از گیلان بجای مانده و از بیم شیشه و خانها خود بنگرد که در این وقت که در میان اوزبکیه پادشاه مستقل نیست بود ماوراءالنهر قوت ایشان
ماننده در هم در هرات توقف توانند نمود و با وجود مردم سپاهی ده دو گروه کثیر را و دو هزار [illegible] کرده بانجا حضرت اعلی فرهاد خان را با امرای
چرخچی تعیین نموده از جانب هرات روانه فرمودند که تا هنوز اوزبکیه استحکام نیافته اند اسباب قلعه داری مرتب نساخته اند توجه فرموده ایشان را



خالی یافته و از اسیران که نوکر حاکم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند چون ولایات ما وراءالنهر خالص گردیده و در قول خود صادق
باشید عبدالمؤمن خان و از افلست و براق داده هر جا بایشان رده و از نیستم و تتمه بیابان رسیده و قرار داد خاطر آن بود که چون آنجا آمد خبر وصول موکب
همایون شاهی در دو لشکر قزلباش شجاعت نمایند چون آن مردم را دیدند قلعه هرات خالی نمودند و غیر از رفتن و حکمت خالی کردن چاره ندیدند
بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس بتحقیق و نسق مهمات کار نظم [illegible] نشاند توقف فرموده و تولیت آن سرکار را از قاضی سلطان ترکی
از سادات ترتیب جدید بخراسانی و در فرقت اوزبکیه به عراق آمده و در آن اوقات داروغه اصفهان بود بجانب مرحمت و ترتیب جدید رده قبول او
مرحمت کرده و داروغگی و تنخواهی سلطان بیات را با یار هفتاد نفر قورچیان عظام و جوانان رکاب از قبل جراره و دین محمد خان که جانب شاه
همه جا مرده و شب داد و کسکی را بسر و شان اورده بساط ساختند و سپاه قزلباش و جمیع شبرو ادراکی هرات از مشهد مقدس متوجه و چون فرموده
و در لشکر سیاست فرود آمدند و در هشتم نیز هرچه تمام آمده در منزل محمود بیک شاملو برادر سلام بیک یوز باشی که در فرقت هرات مانده بود
بود در منزل رسیده بگشت از هرات رسیده بود که این قضیه را روی داده و از جمیع حالات واقف بود رسید و از کیفیت حالات خبر داده و معروض گردانید
این محمد خان بیرون آمدی و در سلطنت خراسان بسته که از آن و دست آن پنج سواره و جماعت دوازده و هزار اوزبک جراره و سه هزار کس اسپ و عیالات
قلعه و چراغ جمعیت او را در رسیدن موکب همایون شاهی در هنگام اطلاع یافته و کمان دارند که هنوز هم دو پسر سلطان و قرار مقابله و مقاتله نموده
و امرای عظام که پیش رفته اند خبر داده و جمعیت که وصول موکب همایون را ایشان محقق کرده و کرده بودند مقابله نداشته باشند باقی سلطان
و اوزبکیه سه هزار کس در قلعه هرات گذاشته خود با ماوراءالنهر برود که لشکر جمع نموده بمقاتله آید و بهیچ وجه قطع تعلق از خراسان نمی نماید
حالی تمکن در دست نمیدهد چون این قول را وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی به تردد خاطر و متفکر گشته که چه تدبیر اندیشند که نتیجه آن حصول
مقاصد باشد از الهام ربانی به تدبیری که خاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب را وجه مطلوب جلوه گر شود چنین این
مقال که بعد از اطلاع بر احوال هرات حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را طلب فرموده و زبان الهام بیان گشادند که جمعی کثیر از لشکر
اوزبک همراه دارند اگر فرهاد خان و امرا که پیش رفته اند غیرت نموده اوزبکیه دلیرانه با ایشان محاربه نمایند و جمعیتی از قی دولت قاهره نیست
زیرا که پادشاه و ایشان همراه نیست و میسره لشکر و ثبات قدم ایشان در موکب پادشاه همراه باشند بنسبتی محاربه با امرا و سرداران نشده و تحقق که
خصم زخمی بقزلباش رسد و بعد از آنکه مردم را مشغول گردند موجب دلیری اوزبکیه شده و دین محمد خان جرأت خاطر تهیه اسباب قلعه داری بود و حصه
لشکر جرار گذشته خود با ماوراءالنهر برود و هر گاه هم محاصره قلعه سخت طاقت فرساید و در سختی که قلعه هرات قلعه ایست در کمال استحکام که
قلعه گیری ما بزنگ فلک و حوالی ساوات میتواند و عبدالله خان در این یورش که در ... آنجا و سه هزار کس محاصره نموده مدت محاصره یازده ماه امتداد
یافت مع هذا حصین خود بیمانده اگر فی تتمه فرهاد خان و امرا لشکر را چنانکه اوزبکیه دانسته اند که دفع آن و از بیابان و حوالی خود اوزبکیه رسیده
گردیده شتاب نمود که ده جانب هرات رسد آمده اند و موکب همایون شاهی از تعجیل مضطرب شده مراجعت جانب عراق گردید هر گاه که خبر بازگشتن
قزلباش برین مضطرب اوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری با ایشان جنگ نیست که دلیرانه جرات و جسارت و تعاقب امر و بمضمون بنشسته وقت تقاعد از آنجا
جهات می آینده و ماده دوی از خرق و مرم را بجمعی که اسب ایشان ... دو شتر داده که از نشستن ساعی بعضی که اسب کوتل داشته باشند ایلغار نموده

و امرا ... کردیم و تعقیب آن چون لشکر فارس و کرمان ... و فرصت قلعه بندی و قلعه داری بهم رسیم
انشاء الله تعالی ... جمیع عقلا و ارباب رای و تدبیر ... پسندیده
و علی الفور رقمی ... خان نوشته ... وصول موکب همایون باشد ... دیگران
که با لشکر فارس و کرمان ... خراسان شده بود ... لشکر شده خود با جمعی ... اسب ...
... خود را به موکب همایون رسانند و جناب ... الدوله ... وزیر ...
... در وقت ... یکشنبه غره شهر محرم ... سوار شده به منزل ...
همعنان فیروزی ... همایون ملحق شده ...
... خان نیز ... خود را ... جمعی ...
مسافت ... یکشنبه ... شهر محرم ... 
... اتفاق افتاد **ذکر محاربه لشکر ظفر اثر با ... و فیروزی یافتن ... و قتل ... محمد خان**
... محمد خان از وصول موکب همایون ... 
... قلعه ... 
... موکب همایون شاهی ... 
... محاربه ... قزلباش ... 
... شهر محرم ... لشکر قزلباش ... محمد خان ... 
... سلطان ... دست راست و ... دست چپ ...
... قزلباش ... لشکر قزلباش ... 
... دست چپ ... 
... 
... موکب همایون ... 
... 
... خان و امرا ... دست راست و دست چپ ... 
... 
... سلطان ... 
... لشکر ... قزلباش ... 



... لشکر ... محمد خان ... 
... موکب همایون ... 
... 
... خان و امرا ... 
... دست راست و دست چپ ... 
... 
... موکب همایون ... 
... محمد خان ... 
... 
... موکب همایون ... 
... حضرت اعلی ... 
... محمد خان ... 
... 
... محمد خان ... 
... 
... 
... محمد خان ... 
... محمد خان ... 
... 
... محمد خان ... 
... محمد خان ...

زاد و حال لشکر اهل ایل بیگ ... [illegible] ... ابراهیم منشی و دین محمد خان که تفصیل احوال ...

جنگ او از تقریر شاه الیه ... [illegible] ... که تفصیل قول ... دین محمد خان ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... و خانان ... که همراه ... خان ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... حضرت خان ...

... [illegible] ... چون خان ... [illegible] ...

... [illegible] ... دین محمد خان ...

... [illegible] ...





خاطر اهل خراسان اطمینان یافت ... [illegible] ... معلوم ... [illegible] ...

و میان ... [illegible] ... ابراهیم منشی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ذکر قتل

خان و چون قضایای ... [illegible] ... خان ...

در خدمت اشرف ... [illegible] ... حضرت اعلی شاهی ... [illegible] ...

موکب همایون ... [illegible] ... دین محمد خان ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... حضرت اعلی ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... پادشاهی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... غلامان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ذوالفقار خان ... [illegible] ...

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سلاطین ... [illegible] ...

پادشاهان عالم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... رباعی ... [illegible] ...

در هشت سال فتنه... [illegible] ... شد تمام

هرچند از دوست شنیدنی باشد عرض نیاز گستاخانه خاموش شود از حضرت اعلی حضرت زین دو جهت اختلال اظهار حال میفرمودند که
توجهات شاهانه که در عرض چنین حال ترتیب اظهار آورده و او را بتمام تسلی رسانیده و بود تا صحبت نیکو رنده و گری اگر صاحب اولاد شاهان
جهانه عزت که جبری را اظهار ورزد بکیان مدارند بر اوده که محمل نمایند با که بعد از گذشتن قوم و خان حکومت هرات را بحسین خان قورچی بیگ
شاملو تفویض فرموده که کیش خان را تا غایت و مسلک او زمان بود و برتبه امارت سرافراز فرموده و تعلیمه او عاق و ضبط آن
در سپاه و فقد مشار الیه قلعه و عاق را تعمیر نموده و مرغاب را بحیطه ضبط در آورده در آبادانی آنجا سعی نمودن گرفت و حکومت هر
و ولایت ارده و ماده خراسان یکی از امرای مخصوص شیخ غایت شده و درین اثنا ملک جلال الدین خان سیستانی که از صدمات لشکر ازبک
ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده و از خدمت اشرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود بخدمت اشرف رسید
حکومت سیستان که ... حسین خان شده بود باو اختصاص یافت و محمد خان قاجار که حاکم ... بود از آن راه می آمد که بارد
هم اوین چونه و در ... که حاکم آنجا را محاصره نموده در لشکرگاه ... که قلعه ... رده و آمده استیلا یافته و بود
با جمعی از مردم ... شهر ... آمده و ... محمد خان و اقف شده تعاقب ... مرغاب ... آورده ... ازبکیه را تیغ انتقام
گذرانیده و او در هرات بجایه ... رسانیده و عنایت ... رخال ... حکومت خراسان ... تعلق گرفت اما بود ... و
عظام که همراه ... محمد خان بودند در اول حال ... محمد ابراهیم سلطان ولد ... محمد سلطان که ... حسین خان و ...
عبد المؤمن خان ... و ... که حکومت قایم ... از اخبار ... و ... وصول موکب ظفر قرین
حضرت اعلی ... محمد خان با لشکر ... که در ... بر ... توقف نموده و ... ولایت و ...
[illegible] ... و ... ایشان ... علیه السلام ... اکبر ... قلعه ...
گذشته ... ازبکیه ... ولایت ... لشکر قزلباش ... محمد ابراهیم سلطان ...
قزلباش ... هم ... شاه ... ولی محمد سلطان ...
محمد خان ... وصول موکب ... محمد خان ... قزلباش ...
خواین ... محمد خان ... اموال ... دولت ...
مراتب ... قزلباش ... هرات ... لشکر ...
جانب خراسان ... محمد خان ... الله ... 
مرو ... محمد خان ... لشکر ... محمد خان ...
شده ... اقبال ... لشکر ... شاه ...
در آورده ... حضرت ... سلطان ...
خاتمه ... محمد ابراهیم سلطان ... افغانان ... قزلباش ...



اشرف در سپاه ... سلطنت ... ولایت ... رسانید ... اشرف در آورده ...
شاهی ... عنایت شاهنشاهی ... خاصه شریفه ... حضرت ... تقدیم ...
خسروانه ... سلطنت ... حاجی محمد خان ... بعرض ...
شهریاری ممالک خوارزم ... حضرت ... افغان ... ایلغار ...
این دو ... ۞ شعر ۞ اگر ... ۞
... ۞ ... ۞ ... حضرت اعلی ... تشریف ... 
... خراسان ... مهمات ... افغان ... 
... خوارزم ... 
... احوال سپاهی و رعیت ...
... موکب ظفر نشان بجانب مشهد مقدس معلی ... 
... مشهد ... 
... ارقاء ... مرجع ... 
... روضه مقدسه ... مشهد مقدس ... 
... حضرت ... 
... خراسان ... 
... در حرکت آمد ذکر لشکر کشیدن خاقان ذوالمکان ... موکب ظفر نشان ...
... سلطان ... 
... آن ... سکاری ... 
... تا ... حضرت اعلی ... 
... موکب ... جانب ... 
... سلطان ... 
... حضرت ...
... محمد خان ... 
... [illegible]

دخول و صید افکنی نمایند بعد از آنکه شهزادگان رکاب اقدس از نخچیران و طیور و غیره گونه گونه شکار انداخته و به یک جا جمع آمده

رخصت شکار یافته کار بجائی رسید که آهو و جانوران شکاری از تنگی جا و ازدحام حرکت نتوانسته مردم سپاه و اردو آمده و دست گیر کرده

کسی نماند که صیدی نیافته باشد و در آن یک صحرا تخمیناً دو سه هزار آهو در میان جرگه بهم گردیده و متحیر مانده به هر طرف می شتافتند و خود را به سته دام

گرفتار می ساختند و از غرایب حالات امری غریب از آن حیوانات چند مشاهده رفت که آهوان بیچاره و کبک و دیگر جانوران

هم جنس رو بجائی که حضرت اعلی سوار ایستاده بودند آورده و در آن حضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه مرتبه گشتند یکی از آن و در آمده خوابیدند و

انتقام رحمت الهی که صنعت کاملهٔ حضرت اعلی بعد از مشاهده آن حال مردم را منع فرموده حکم شد که کسی متعرض جانوران نشود بعد از آن

هنگام وقت غروب آفتاب بوده جانوران ساقط آمده از تصرف آن ذی روح فی الجمله حال ایشان کشیده امر فرموده که طرف دست راست و [illegible]

را واکنند و هیچ آفریده را قدرت نبود که بر آن جانوران دست انداخته و تعقیب نمایند و دو سه هزار شکاری از آن قاپ جانوران نیز نجات یافتند

روز دیگر حکم شد که هر کس که شکاری در دست داشته باشد منظور رساند و کمی را جمع نموده و جهت غایبان قسمت یافت و از آنجا لشکریان ازنا حدود

دشمنان و متمردان در ضبط جرجان بزودی جلال فرموده اراده توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت و تادیب متمردان و غلوکنان

و سایر ایلوس صاین خانی که همیشه متعرض آن ملک گردیده‌اند و تخریب و ضبط بیرون و غارت و غیره مرتکب بودند عطف عنان ساختند **ذکر توجه رایات ظفر**

**آیات شاهی بصوب استراباد و قلع و قمع متمردان مفسد و تعمیر قلعهٔ مبارک آباد** هر چند و قایع و اخبار هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استر

و اغلب و قضایای آن مرقوم قلم واقعه نگار شده و دیگر باره بجوار آن پرداختن موهوم تکرار و عجب حالات و تجدید تکرار است اما در این مقام

شمه‌ای از احوال آن ولایت مرقوم صحیفه بیان گردید تا طالبان سیر و اخبار را اطلاع بر آغاز و انجام آن حاصل آید القصه ولایت استراباد که از

شهرهای مشهور است و صحاری و دلگشای آن ولایت که به لطف هوا و عذوبت آب و کثرت ریاحین و غیره تفیق در بیابان و قطعات

از روضهٔ جنان و مردم آنجا به تشیع فطری و تجلیهٔ ایمان آراسته و در زمره مقوی درجه عالی دارند اما غالب ایام وقوع آشوب و هرج و مرج جهت

جوار ترکمانان و نظر به سیارات آن طایفه گاهی هوای تمرد و عصیان در سر ایشان می‌افتد و این فرقه را سیه روزگار می نامند و در زمان شاه

جنت مکان که جمیعت و جمعیت مملکت ایران در نهایت کمال بود از ضبط حکام و قزلباش هوای ایشان سیاه و شیخی از سر بیرون کرده بودند و بالکل

هواداری می نمودند اما قبایل و ایلوس صاین خانی از آن حدود که گکهن دیلم و غیره و ترکمانان که از اتباع و الی خوارزم اند در کنار آب

گرگان نشیمن جرجان و خوارزم اند صاحب ثروت و دلگشا و کنار آب گرگان آمد و رفت بسیار در آن صحراها ییلاق و قشلاق داشتند

مال فراوانی بحکام می دادند و حکام جمع کثیر آنجا و آن ملک را منع نمی نمودند تا آنکه در فترت طغیان و آشوب و دست درازی ملک گیر بجز

سیر کرده حکام استراباد و مفسدان ایشان بر آن شهر و بلاد تجاوز و قتل و آشوب و فتنه و آشوب غالب بوده و شاه جنت مکان بعد از

فتنهٔ ایشان قلعهٔ مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده و مستقر گرد و بودند که حکام از شر فتنه محفوظ بوده و ترکمانان بر آنجا دست نیابند

قاهر نمایند که از فتنه ترکمانان محفوظ مانند بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندر شان ولد و قزلباش جماعتی از قبایل ترکمان بودند و ضرورت

مشغول بوده و امرای خراسان در جوق شدند که در مقام جدال در آمده طوایف قزلباش را مشغول داشت و آن ولایت را استراباد





و آن مملکت را از حاکم و سپاهی و قلعه خالی مانده و جماعت ترکمانان خصوصاً صاین خانی یاغی بوده و فرصت را غنیمت شمرده و قلعهٔ مبارک آباد آمده و حصار قلعه را

و قلعه را ویران کرده و فارغ البال نشسته و اهالی استراباد جهت رفع مضرت آن قوم گرفته بحفظ حال خود پرداخته احوال ایشان نیز با خود و تمرد

و عصیان سرایت کرده و هر طوایف ترکمانی سر طغیان بر آورده و سپاهی قزلباش و قلعه و دیوار قلعه را ترتیب داده و در تنگی و کنار آن

جنگل و دامن جبال بلکه فرود آمده و دیگر باره هوای حکومت و خودسری در سر ایشان و سرداران سپاه قزلباش افتاده و با ستظهار جنگل

طرق و صعوبت راه و جنگل بلکه گروهی را اطاعت و انقیاد به قزلباش و شیخی آن حوالی که در کنار رود گرگان و دشت و صحرا واقع بوده باقی ترکمانان

با یکدیگر متفق گشته از ملک گشته و فراز و ترتیب آن سرحد صحرای دلگشای جرجان ییلاق و قشلاق می نمودند و ایشان شیر و گرگ و جنگل

و اموال صاحب املاک تعدی نموده و بعضی اوقات تیر باران گرم ساخته حاصل اموال ایشان و بیرون بوده

ایام دولت نواب سکندر شان و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی بعضی اوقات مرتضی قلی خان پرناک و الایالت و سرحد و قلعه را حکم

آن ولایت منصوب گشته بود و بعضی سرداران سپاه قزلباش که هر کدام و یکی از آن بوده حکومت داشته و استقلال میسر نبود و طایفه ترکمانان

حامی خود ساخته تمرد و عصیان ورزیده بر گشته نمی گذاشتند حاکم بگذرد و از شهر بیرون نمی توانست رفت و تنها نتوانستند

نتوانست یافت با آن جماعت از خوف طایفه ترکمانان متعدیان ساکن ایشان در آن ولایت نمی توانست یافت و جمعی از خوف طایفه ترکمانان و طغیان طایفه

و ایشان در آن ولایت مجال توقف نیافته با قوم و جمعی بیرون رفته و از سرداران سپاه قزلباش خواجه شرف الدین شاه وردی بیک لوای استرآباد

با جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را غارت کرده و اسب و یراق از غلامان گرفته از پیش بیرون رفته و تا اکثر محال خراسان تصرف اوزبک

در آمده و ولایت را بدست آورده و در آن وقت که ولایت کبود جامه استراباد و اتصال دارد به تصرف امرای اوزبکیه و ازبکان عبدالله خان

خوارزم را تسخیر نموده و حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرده حضرت اعلی جهت مقاومت امرای صاین خانی اطاعت اوزبکیه

نموده با جمعی ایشان و ولایت استراباد به تصرف اوزبکیه در آمده و تسلط ایشان به نزد آن دیار و ولایت خراسان بوده است و بعد از آن که

بعد از انقضای زمان و جلوس همیون حضرت اعلی اوزبکیه را از خراسان رانده و جمعی از ترکمانان سرخیون و قبایل صاین خانی

اتفاق نموده نیز در آن حدود مبارک آباد و سولیه بیگ بیگ و میر فضل الدین و سایر ایشان خود را بتصرف اوزبکیه مقهور

ایشان و امرای ولایت نمودند و در تسلط طلب صلح و آشتی نموده و در آن وقت به ضبط استراباد و اتفاق و دشت و بیابان مانده

شان شاهی و نظام اوزبکیه در آن ولایت به مرغوب حضرت اعلی با ترکمانان صلح و دولت قاهره واگذار استراباد نموده و فرمان حکومت استراباد

ایشان نوشته داده سرداران سپاه قزلباش و دیگر امرا مقرر کرده و ایشان منصب امارت و حکومت گرفته و همیشه روی خوش به ایشان داده

قسمت حکومت و امنیت بوده و در میان ایل و صحرا و کنار گرگان بسر می بردند و بعد از فوت و جمعی از خان پیر بیک و جمعی و سایر

خصوصاً در وقتی که اوزبکیه در مقام خوف در آمده و اکثر و جمعیت آن قوم بقتل رسیده تمرد ایشان زیاده گشت با سپاه سرحد آن

ولایت استراباد حاصل کرده و هم از غنیمت طغیان و بی اعتدالی آن قوم تنبیه نپذیرفت و در این سال که رایات حضرت اعلی بتسخیر خراسان

حرکت آمده و در حین سطلع نزول اجلال واقع شد تا حوالی ولایت جرجان شد و حکومت آن ولایت به فرهاد خان که حاکم مازندران بود تعلق

یافت و او چنانچه سابقاً سمت گزارش یافت در آنوقت خود با آن ملک فرستاده و چون مازندران تصرف قزلباش در آمده بود و از آنجا
لشکر زیاد و مازندران با استرآباد و آستان بود و سرداران سیاه‌پوش از تمرد اندیشیده و ضبط اطاعت چاره و خانقه و سرکار و جان خواه آمده و در شعر
نیز از خوانین مراقبت اختیار نموده بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت بحسین خان بنام و اعلی قاجار نامزد شده چون فرمانفرمای جلو
و سرداران یقه ترکمانان و نظم و نسق استرآباد و برقت سمت لازم گشته توجه موکب همایون به آن صوب پیش نهاد همت والا بوده و در خوف گاه و
بحر بیان محل نزول اردوی سعادت نشان گردید گرد اغرق اردوی و سپاه ظفر اثر از راه بسطام جرجان روانه و با جلوش مقدم شان اعلان
و امرای عظام روی توجه به آن صوب آورده و مرحمت الهیان قطب طایفه ترکمانان محمد قلی بیگ میرآخورباشی قاجار را از قاجاریان استرآباد
که در سمت اقامت داشته و فرستاده و استمالت بهم امرای قبایل یقه ترکمانان فرمود و بایافت که چون ایشان از قدیم الایام بسلاطین
تعلق داشته و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم وا او نیز که از حوادث روزگار پناه پایه دولت شاهی آورده مدتی در ظل اقبال
بسر برده بهمین سعادت و معاضدت همایون ما مجدداً بمملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان درگاه همایون می‌شمارد و انتخاب
منسوبان حاجی محمد خان را تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیگ باستقبال موکب همایون آمده به نثار طوبی سرافراز گردند و صلاح
از وصول موکب همایون تمانیه که هر کدام ایشان در بلاد و مقام قدیمی ساکن گشته پای در دامن ادب پیچند بجز لطف و شفقت امری دیگر
درباره ایشان بظهور نرسد و موکب همایون بدولت سرداران سیاه‌پوش متعاقب او از راه گرد و عاده در حرکت آمده و قاری خان انجو
نخست محمد قلی بیگ را اعزاز و احترام نموده و او که با جایه رسیدن و ریش سفیدان او پس مشورت نموده بحکم اطاعت و ایلی و انقیاد ایمان
اعلی ترغیب نموده در مراقبت آن قوم بجایه سریر اعلی آمده امان کرده که چندین سال بود که از خوارزم خود را کنار کشیده و درمیان ایل یموت
بر آمده بودند در این اوقات اطاعت والی خویش پیش نکرده و از وصول موکب خود جوال اندیشیده و کمال سرکشی بجای ایشان راه یافت
و از آمدن بجایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شده به جانب ارک کوچ کرده و جمعی از بی‌باکان تنگ بیگ کرمانشاه طور خود سری و عناد
تمرد و عصیان تنگ و تاز نموده و نوید همچنان بسر خرگاه محمد قلی بیگ آمده و مازندران و به آنجا مقیم نموده و همین جانچین جنگ و جدال
وقوع یافت و محمد قلی بیگ را چند جا زخمهای منکر زده و چند نفر از همراهان او درجه شهادت یافته و احوال او را خبر رسیده و از عقب خود
قوم خود شتافته بعد از آن بود و این خبر بحضرت اعلی عارض گردید و جا به بیرون آمده و تعاقب ایشان ایلغار نموده شب بورت ایشان
رسیده و دیدند که خیمه و خرگاه و آلاچیق بر جا گذاشته فرار نموده بودند آن شب بود و بمنظور غایت تیرگی از نجا به ایل ایشان سیاه‌ده و هوا از ابر
گذشته سیم سحاب ازکره و رنگ تفاقی بازی باستاده نظم شبی تار تیرگی چون سیم گل ❊ شبی تا نگیرد از نجا با ایل ❊ هوای تیرگون آن شب تار ❊
سبق برده زجعد سنبل یار ❊ چنان تیره گردید آن شب تا سحرگاه ❊ نیز روی شکسته سوی دشمن راه ❊ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
که تا بقاریکیان رسیده و او بدست نیاورده خان از ایلغار باز گشته و در جمیع مکان نزول کشته و همچون با اتن یک لشکر که تیغ به روزگار
منتسب بوده عرض کرده که بستور حیث که در زمین نوع شیخ نظم پادشاهان خویش خود نباید با تعاقب نماید حضرت اعلی که قور رای
نصیحی ... خیال شاهد میمون و رصد ... اصحاب نمایش ... ظهور ... در امور بعلف و فرمانروائی



از آنحضرت صدور یافت و دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول بیگ انفیان فرموده و در روایت ایشان فرود آمده بود و
مطلب اصلی از آمدن استرآباد آن بود که آن ولایت و مملکت را از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک سازند و روی کیسان و بی راه و ستمکاران
مقرر شد که روز دیگر کوچ کرده بکنار آب رود گرگان رفته در محل اقامت اندازند تا بعد مراجعت موکب همایون باشند و حضور والا تیک
و یکباشی را با جمعی تفنگچیان به سر اغرق گذاشته و چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با لشکر بهم چنان تیر پرچ و دریا قطره افشان و وجود روی
و اقبال سوار شده و در کنار آب اترک کوچ قبایل را خبر رسیده قاجاریان از کوچ و متعلقان جدا شده و با معدودی سپاهی از آب گذشته راه دشت
پیموده و ایل و احشام و بی سر کاروان طعمه و کام گشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و زنان و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی
بباد غارت و تاراج رفته و چون معلوم شد که قاری خان کدام طرف فرار نموده و قاری خان با تکاوران دشت و بیابان پی او را پس گشته
مراجعت انعطاف داده و در کنار رود خانه آب گرگان حوالی گنبد منزل قابوس شمس المعالی قابوس نازل و متوقف شدند و از آنجا به نیرو و اقبال بجانب
قلعه مبارک آباد توجه نموده در پای قلعه نزول اجلال واقع و رئیس سفیدان سادات قبایل صاین خانی از اینجو و گوکلن و سایر و غیره از ترکمانان
پادشاهی امیدوار گشتگان بجایه سریر اعلی آمده نوازش یافته و برای مصلحت تعمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته مقرر شد که حاکم استرآباد با قشون و لشکر
و بستور زمان شاه و سمت و مکان در قلعه مذکور اقامت نماید و اطراف و جوانب قلعه را بامراء حاکم قسمت شده بکار سازان شروع و کار کرده و عرض
ده روز دوره حصار قلعه کرد و نهایت وسعت و بزرگی بود با تمام یافت و بنظر اشرف ظهور نموده گروه بیگانه سرداران سیاه‌پوش که ایام تسلط
حکام و زمان سنت عادت ملک و بقیه رعیتی قزلباش نموده ما شده نادر و چون که در این عصر به عرصه آمده و قرب بیست و چهار تجاوز است
که حاکم نیز خود را حاکم تصور کرده و آمده و مجازات و هرج نشان اشخاص جایگیر شده و حاکم اگر در حین رعیتی نمادن به ایشان دشوار است از طبقه مردم را
امان و ثقه اند و از اعمال سابق ایشان اغماض شده و مال اهلی که گذشتن مصلحت نیست و انعقادت در این ملک هم نرسید و عزم و احتیاط مقتضی
گشت که ایشان را بخواب غفلت بیدار سازند بعد از اتمام قلعه کرد جمیع سرداران سیاه‌پوش را طلب فرموده و مطلعاً از ایشان خطاب
فرموده که چند سال استقلالی که از فقد ضبط و نسق حاکم قزلباش عادی بوده و شما هر یک بجهت حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در جرم
یاغیگری نهاده و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ترکمانان سپاه و پوشان جمع گرده و بی اندیشه از مخالفت با امرای قزلباش نیز نموده
اکنون از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار انقیاد در آمده و ما نیز اغماض عین از افعال سابقه و سوی اعمال کرده زمان هرج و مرج را
شده بود نموده که اکنون از خاطر گذشته ایم و حالا که خواهی مملکت باین امن و اقبال همایون و سطوت قهر پادشاهی مسلط امن و امان گشته ملک
طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف اولیای دولت قاهره است و سلاطین خوارزم طریقه اطاعت و انقیاد
سپرده و سرداران الوس صاین خانی یکر بر تو حوزه رسیده و بقیه السیف سرکشان بندگی در آمده و حاکم ضابطه در این مملکت بر اعلی قیام می‌نماید
از این بعد بتوفیق الهی از حوادث روزگار و تعدی و تسلط ارباب بی جنس ایمن خواهید بود و اگر ترک اطوار سابق و رسم سیاه‌پوشی بالکلیه کرده با
طریق خود ... مقدم ساخته ... از تفنگ ... و توپ ... هر یک بوده ... حاکم ...
ارک قلعه مبارک آباد ... توپخانه نمود و در آنجا اقامت نموده ... مشغول گشته هم

سیاه‌پوشی را منعقد ساختند که حاکم مملکت از شاه و شما از حاکم ایمن بوده و محل اتحاد کرده چون آن جماعت بجز انقیاد و چاره ندیدند متقبل تمکین
شدند و حضرت اعلی شاهی متشم مرکب را بیکی از معتمدان حواله نمودند که مردم موجوک را جمع نموده و قلعه کرد را انجا باشند و ویران سازند و در باب
قلعه و اسلحه سیاه‌پوشان را بنحوی که مقرر شد جمع نموده و بانضمام کوچ سرداران قلعه مبارک‌آباد آورده بحاکم سپارند که من بعد ایشان را آن
خود باتفاق حاکم در قلعه باشند و در گرفتن یراق مبالغه عظیم نموده مقرر داشتند که هیچکدام از ایشان نگریزند که اگر یک قبضه شمشیر یا کمند و تیر یابد
نموده تعلل نمایند مجرم دیوان و مستحق عقوبت بوده باشند انخلاف خود را در دفع عیبی که از رعایت سیقلی و خودرایی هرگز تقصیر نکرده
بودند و مردم باکراه و اختیار گردن بطوق فرمان نهادند و تعاقب و که مقرر شده بود قلع ایشان انهدام یافت و قرب دویست تفنگ
و چندین هزار کیش و کمان جمع شد و چون فرزندان و متعلقان ایشان بقلعه آمدند ایشان را از احکام سپرده از دست گذشته در خلال این احوال
حضرت اعلی شاهی ظل الهی روزی که بحمام شهر تشریف برده بودند ملاحظه کردند که ناله و نفیر عورات سیاه‌کاران از تظلم و دادخواهی بسیار
بوی بگوش رسید در ایام هرج و مرج دیلمیه نسبت بمردم شهر استرآباد که اکثر از عباد و زهاد و صلحا بوده اند بی اعتدالی بسیار نموده
هرکس از انکه کمان متمول و متشخص بود جمعی از سیاه‌پوشان با مشعل در خانه ایشان رفته تهدید قتل داده با معرف ایشان از اعیان بیگه
خوب‌روی و پسران ایشان را بجور و تعدی کشیده و از ننگ عرض ارباب ناموس اندیشه نمی‌کردند و بعد از ادای مبلغها برهنه ساخته در سر مسند
تخصیص خواجه شرف‌الدین ساوری که دو دختر او را بجبر آورده در حمامی که از عورات شیعیان و ارباب ناموس مملو بوده آمده و سوار و اسپ
عنان و باز داشته رفته زنان جوان را برهنه و عریان از حمام بیرون آورده و بنظر تماشاییان حسن و اندام هریک که مرضی و مقبول او بوده
کشیده همراه خود برده و سیاه‌پوشان بطریق سازی و فرهنگ عورات سادات و علما و ارباب ناموس را برده و بعد از مدتی که کام دیده
یکیک را با بعضی جانان مفیده نموده چون جزای این کردار زنان هرچند در ایام هرج و مرج بوده در میزان عدالت و مقیاس داوری
از سلاطین که ظل ربوبیت اند نجیبه و پسندیده نبوده خاطر ضعفا و ستمدیدگان بی حمایت بکاران اصفهان نمی یافت و رایات
انتقام را از و عجلت بادشاهان چنین بود ... غنیمت ولی نیز ... گردی بیجاش این آفات ٭ که خواهی یافت از گردون مکافات ٭ رای جهان‌آرا
همراه و خاطر خطیر سعادت ماثر صواب نما بجزای ستمکاران خود رای قرار یافته و ... نیکو متوجه حال سادات و علما و ارباب عمایم و اصحاب
حاجات بوده هرکدام از انجماعه داد و انتقام کلمات اصلی باقی مانده در سلک اجامره و دیه‌ها و بستان سیاه‌پوش در نیامده بوده بهمه نواحی
ایشان با منضافات عقوبت مقرون گشت و زخمی نازل کرده اهل سیاه‌پوشان شده و دو ... قطع سیورغال فرمودند بعد از فراغ ازین امر حضرت
اعلی خواجه شرف‌الدین ساوری را تحقیق فرمودند که مرتضی قلیخان برنا که جمیع کیفیت با جمیع ماجرا را آمده و هیچگاه ... رفت مشارالیه درعلی آن احوال
واری حضرت اعلی ذات ایشان که در زمان فتور و هرج و مرج قبل از جلوس همیون واقع شده عفو فرموده اند از رعایت صلح حق این الاحوال
خود را وقت دین ناموس که مرتضی قلیخان و مردم او کرده بود عرض کرد مطلبش آن بود که با وجود اینکه گناه و تکیه بر مروت شاهانه کرده و قبل
از فتح خراسان نیز خود را بچستان ... نشان آورده بود و حضرت اعلی چنین تقصیرات و زلات بزرگ و خیانات عظیمه که اگر قبل
جلوس همایون در زمان هرج و مرج بوده عفو و اغماض فرموده که شاید این حکایات از تقدم امواج بحر غضب شاهانه ایمن گردند او چون تیرا ...
مظفریان


مظفریان دو جای پشتی زنان سهو جایت افزان یافته بوده و سیاست این گونه فطره در صحیفه تقدیر ازلی مرقوم گشته بود این سخنان
دافع قضا گشت و دیگر آنکه شحنه قهرمان سیاست ایشان پرداخته خواجه شرف‌الدین را در انبار قلعه قلعه کرده در قلعه را که یک محدود و سزا ...
اند و حکام او گشتند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل آورده و اجساد خبیثه ایشان را عبرة للناظرین روز دو روز در شهر گونسار ساختند و چند نفر که
چندان بی اعتدالی کرده بودند چشم کنده و از زبیت که گذشته غلغله فرح و انبساط خلایق و شعف و سرور ایشان بکیوان رسیده و دعای بقای دوام
دوام دولت روزافزون گوشه و دعای زیب و آرایش یافت و جراحت ناسور دلریشان التیام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال توجه عراق
شد حسین خان حاکم استرآباد نیز تفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هرکس عفونت فساد و درشتی از رعایا برو واشت و در سلب جلب آلت حادثه و یراق
بموجب مبالغه کرد و که هرکس من بعد زه کمان و شصت داشته باشد شصت او را بریده و انگشت او را بیرون آورند طبقه سیاه‌پوشان در کمال خوف و هراس
هوای سیاه‌پوشی از سر بیرون کرده و پای در دامن رعیتی کشیده و آن ولایت نیز بدستور سایر ممالک مهبط امن و امان گشت **ذکر مدت آمدن**
**الوند دیو و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان** حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از مهمات
استرآباد وجه مدت آوردن الوند دیو و سایر جماعات مازندران که هنوز در تیه خلاف مانده بودند عزم توجه آن صوب جزم کرده قرار داده خاطر ...
آن بود که اگر درین زمستان در مازندران توقف باید کرد توقف فرموده چون چشمه از نگ و باد عریان کرده او را با سایر باغیان مدت آورده
مهم آن ولایت جنت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک کرده و بجانب عراق حرکت فرمایند و اعیان مازندران را نیز توجه داده وعید
جانگاه الوند دیو و باغیان تکلف ساخته شد و جمعی را پیشتر از موکب همایون بتفحص و تجسس ایشان مامور فرموده و ... امور این اخبار به ...
دیو رسیده و راه نجات را منحصر در استیمان و آمدن درگاه و مکارم نشان یافت تخت کس خود را درگاه معلی فرستاده و شیر زاده ...
نیکو سیرت بیمی تواب مستطاب علیه عالیه عمه محترمه حضرت اعلی که زبدة العالمین بیت و توسل جست که اگر از خدمت اشرف درخواست کنند که
این گناهکار در فرموده متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم ساخته درگاه و خلایق پناه دی آیم و نواب مهد علیا و تمیس او را بعرض اشرف
حضرت اعلی قبول فرموده که اگر او بدرگاه معلی آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان است و الا و در دفع نشنه نشاله تعالی تا دفع شر او
نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف واقع نخواهد شد الوند دیو از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده و روی امید
بدرگاه و جهان پناه آورده و خود را بدولت سرای همایون انداخت و حضرت اعلی حسب الوعده و او را نوازش فرموده و قسم عفو بر ذات او
کشیده شر و عار آنکه هوای سواد کوه و فیروزکوه حکومت از سر بدر کرده با اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت ابد قرین بسر برد
از ین عطوفت و جان بخشی کلاه شادمانی بآسمان انداخت و حیات چند روزه را غنیمت شمرده با پسران و فرزندان و اهل و عیال بعراق
آمده با خرمی تحصیل دار الملک شیراز مامور شده بخاطر اشرف از خدا و فراغت یافته چند روز بسیر و شکار مازندران مشغول فرموده جمیع
منضم عصیان بوده بعضی را سیاست فرموده و بعضی را بعراق کوچ دادند بعد از آن ولایت نیز بدستور جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان
گردیده و کل ممالک دار المرز از طبرستان و جرجان مازندران و رستمدار و گیلانات و گرگ و حوالیش تا سر حد شروان که در قرون سابقه مبانه چند
ملوک و حکام و ولاة تمام انقسام یافته بود بحیطه ضبط در آمد و ممالکی گشته خوش آن ولایت که همیشه از شورش و فساد و تنازع حکام چون زلف بتان برهم زده بود بنظام
انتظام

او و چون لوای آرمیده و اطمینان یافت و رایات جاوید فال همایون ظفر و اقبال ارتفاع داده [illegible] بجانب مصب
دار الخلافه اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست ٭ فرازش چو قدرت بلند و شکیبش ٭ ز انجم نکوتر ز چندین مراتب ٭ و در آن وقت زیاده و [illegible]
یک نیزه برف داشت روانه عراق گشته و لشکر ظفر اثر در آن راه تعب و تشویش بسیار کشیده نزدیک به حضرت اعلی پیاده شده و جلو اسپ
خود را بدست مبارک گرفته تا کفیرج که راه باریکی بود و عبور از آنجا دشوار بود که کسی را میسر نبود پیاده رفته و از آنجا بسعادت و اقبال متوجه
ورامین رسیده و از راه طهران روانه دار السلطنه قزوین شدند و دار السلطنه قزوین از ورود موکب ظفر قرین ترتیب و خرمی از سر گرفت و اهالی
استقبال موکب همایون نموده نقاره‌های شادمانی بلند آوازه گردیده و صیت فتح خراسان و آیین جهانبانی و ملک ستانی شهریار گیتی پناه
باطراف و اکناف رسیده و در آن خطه عشرت جهان معموری خراب آباد دل [illegible] شده [illegible] عالم شادمانی کرده [illegible]
رابیاگر [illegible] و جهان رخصت داده از قزوین خان عزیمت دار السلطنه اصفهان انعطاف داده در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه
اتفاق افتاده و از ربیع و مقابله برکنار بودند سیاه ان نقش جهان تا زگی از غبار موکب جاوید عطرهای آغاز نهاده و در [illegible]
و در آن بلده جنت نشان بپایان رسانیدند **ذکر بعضی سوانح و قضایا که در سفر خراسان مابادی تقدیر ملک جان و حضرت سبحانی**
**وقوع و ظهور یافته است** از سوانح این سال که در اثنای سفر خراسان بوقوع یافت قضیه کشته شدن ولیخان میرزا و ذوالفقار خان [illegible]
[illegible] خان شاملو است که پس الاوان شرف مصاحبت این دودمان بخت آشیانه یافته مصاحب میرزا در حباله نکاح او بود
یک نام جوانی تبریزی که پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود و جب خاطر [illegible] در مرتبه [illegible] یک نوکر [illegible] خاص
بوده و [illegible] ز زبان صدق بیان حضرت اعلی شنیده و بوده که سیف نموده که هر کس غلبه بر [illegible] ولی نعمت خود بجشم خیانت
نظر کند مستوجب زجر و عقوبت و قتل و سیاست است و در اثنای سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در مجلس بهشت آیین در
کیفیت باده و دم شعور با صاحب یک [illegible] شوق آمیزی کرده در وقتی که از مجلس بیرون آمده دست صاحب یک را گرفته [illegible]
بازی و [illegible] این حرکات نموده صاحب یک شمشیری بر او انداخته [illegible] اشرف آورده محل تحسین گردیده
[illegible] در همان مکان افتاده [illegible] حقیقت حال [illegible] گردیده و [illegible]
خان میرزا [illegible] که حاکم [illegible] در این سال جماعت [illegible] ترکمانان [illegible] خان والی [illegible]
[illegible] که [illegible] بحکومت استراباد منصوب شده بود و در مقام غدر و خلاف در آمده [illegible] در آغاز [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] در اثنای [illegible] خان برادر [illegible]
شرف [illegible] استراباد [illegible] چنانچه باید [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] خان [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] حسین خان حاکم استراباد [illegible] در این حین که رایات جلال در استراباد



بود و زوال جلال داشت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان نوازش بیکران اختصاص یافته بحکومت آذربایجان منصوب
گردیده و رخصت رفتن یافت و دیگری از سوانح آنکه در دار السلطنه هرات میرزا علی بیگ که [illegible] و زیارت شاه و انتظام
داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده و مکتوب مصادقت اسلوب محتوی بر تحقیق فتح خراسان و بیان محاربه دین محمد خان و
[illegible] و جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرحوم قلمی فرموده و همچنین محمد علی بیگ ایشیک آقاسی را بر رسالت روم تعیین فرموده و مکتوب
محبت اسلوب بسلطان محمد خان بن سلطان مراد خان فرمانفرمای ممالک قیصری و نوشته فتحنامه که مرقوم نموده بود اعلام و [illegible]
[illegible] و اشفاق شاهانه که درین سفر ظفر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق بظهور آمد اول تخفیف وجوهات یکی است که از [illegible]
باز یافت میشود و قریب بیست هزار تومان عراقی در سالها [illegible] مجموع آن بوده چون از ابتدای فتح خراسان الی [illegible] اهل عراق مال و [illegible]
امداد عساکر نصرت نشان و خراسانیان و هر طبقه از خلعتان کرده و تعب و تشویش بسیار کشیده و بوده حضرت اعلی [illegible] آن نکو [illegible]
جوان یکی [illegible] تخفیف مقرون داشته تصدیق فرموده که من بعد یک دینار بدین علت از احدی باز یافت نشود و دیگر تخفیف و بیاری [illegible]
[illegible] که پیوسته [illegible] در عراق معمول شده و بوده که اصل مال [illegible] [illegible] جهت التقطیع قرار یافته و [illegible]
[illegible] چون خلاف قانون قدیم بود و [illegible] شده و مقرر گشت که از آن اصل مال [illegible] باز یافت [illegible]
[illegible] باز یافت نمود و رسم مدتی که معمول شده و بود منسوخ ساختند و دیگری تخفیف مال و منال کیلان کل اصفهان بود که در [illegible]
[illegible] که [illegible] اصفهان بظهور آمده و بود [illegible] شرف بدین عطیه سرافراز گشته و مال و منال کیلان [illegible] قریب بچهل هزار تومان [illegible]
[illegible] و رعایا بخشیدند و الحق این عطیه عظمی و کرامتی از کمال رافت و رعیت پروری غایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمده که [illegible]
این دو [illegible] که آثار آن از آفات مصون بوده و پرتو انوار معدلتش بر مفارق حال عجزه و زیردستان پاینده و تابنده [illegible]
چون کیفیت [illegible] که [illegible] و سوانح این سال همایون فال را در صحیفه بیان نگاشت [illegible]
[illegible] بمساعدت بخت بیدار بصفات [illegible] که در عرصه قضایای سال آینده [illegible] و آمده [illegible]
نموده [illegible] کنده [illegible] التوفیق **آغاز سال فرخنده مآل تنگوزئیل ترکی موافق نهصد و نود و [illegible] الف که سال سیزدهم جلوس شاه جهان**
بانو و نوروز همیشه فرجام فرخ آغاز گشت و هوش انجام ٭ [illegible] شاه خسرو عهد ٭ گستراننده فرش زرین مهد ٭ گشت فصل بهار چون [illegible] عالم
عرفی بخش خاطر ایام ٭ نوروز عالم افروز درین سال مبارک فال در روز یکشنبه بیست و سیوم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد [illegible]
شرقی آفتاب بر نیت اشرف برآمده و ساحت جهان را از طغیان لشکر غارت گر دی پرداخته و چمن را بعیش دیگر باره [illegible]
[illegible] که از جهان ساخت خسرو گیتی ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهار [illegible]
[illegible] بجشن عالی فرمان داده مقربان و ارکان دولت ابدی بنیان و اهل اصفهان و هر طبقه مردم که در پایه سریر خلافت مصیر بودند در آن
[illegible] مجلس بهشت آسا ترتیب داده و چهار طاق [illegible] بر آراسته چراغان این شعبه کردند **نظم** ز بسیاری شمع و از هر چراغ ٭ [illegible]
فلک بود داغ ٭ چو عکس چراغان نمودی در آب ٭ [illegible] از پرتوش آفتاب ٭ ز عکس چراغان در آب روان ٭ نمود آب و آتش

[illegible] دو [illegible]

بزم قران و شهریار بزم حوری بزم آرا و کام خود زمان و کامیاب عموم بریا جوی شیر و شکر با جوران زیبا و جبان ماه سیما و در آن
سرای عشرت پیرای گشته با هایهای و دستکانی چپ جو شیرین شکر جوران زیبا همه شب با جبان ماه سیما و در آن عشرت سرای شادی
کشیدی باده های ارغوانی و در آن شب با نغمه و نوای شادکامی گستره و ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده و در خلال این احوال
عالم آرای همایون متوجه امور مملکت داری گشته دیگر باره به جهت تجدید طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن و استحکام مهام خراسان و
استطلاع احوال ماوراءالنهر و ازبکیه در عین آن سفر خیر اثر نموده و چنانچه مذکور شد که بر محمد خان تخته که از ازبکیه کامران کم دوزمان و ملک بود
و اقلیم آبا و اجداد او بودند و حکام تسلط عبدالله خان با او بی اتفاقی نموده و عبدالله خان و عبدالمؤمن خان چون پسند او را از ملک موروث
بیرون کردند تا در این دولت ابد پیوند با یمن اقبال شاهی و امداد و اعانت موکب پادشاهی ملک موروث استیلا یافته النقیر را اعتبار کرده و از قوم
از اطوار این قزلباش شاه به خود و با بودن در مقام ضد و نفاق اند و معاونت و در محمد خان و استحکام مهم او را گرفتن الحقیقه تعقب کرده
نواب همایون توجه آن در عین گشت اقتضای این عزیمت بر رای ثاقب صایب نمود و بعد از انقضای ایام بهار که مهمات تبرگا در رسیده بود
خان خزیبت بصوب خراسان معطوف داشته سوای جمعی که همیشه ملازم رکاب اشرف اند دیگر از امرا و حکام ممالک را احضار نفرموده و در حینی
این سفر خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا به اتفاق ملازم و پیر محمد خان با جاپیر رسالت آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص
آورده خلاصه مضمون بعد از رسم تحیت و ثنای محبت اینکه فرزند ارجمند ابراهیم که از ناپایداری دنیا و مرحوم جانی بیگ خان و عبدالله
خان و این شخص را دوست خواه است در عهد اگر غار عدوان شرف گشته بود در نیز او چنین مسموع شد که با و تقتضای مروت جبلی که اثر با و
دید مصروف میراث دار نه تحمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده چون نوبت سلطنت ایشان موافق حسب الارث تخلیص رسیده و او این حب
منزله فرزند است اگر عنایت شهریاری او را منصب این دیار عنایت فرمایند مرحمت و تخلیص نواز است اما امرای بخارا بر پیر محمد خان در سیاق
متوسل گشته به پیغام خود را بودند که ما بالضرورت سلطنت پیر محمد خان راضی گشته ایم اگرچه او از دودمان سلطنت بحسب ارث ثانیه پادشاهست
اما مرد درویشی است که گنج فراغت و قناعت را به شاغل سلطنت و ثروت که از زنهمکنت در سیت رایج میدانند و بدین سبب خیلی را در امور
ملک او دولت پیدا آمده و باقی سلطان برادرزاده سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند و رسم هرج و مرج دیگر انگیخته اند و اکنون سلطنت ماوراءالنهر
و قیام بمقام پادشاهی که اختیار کرده و ایم بحسب ارث و استحقاق ثانیه تر از محمد ابراهیم سلطان نیست منتهی آنست که آنحضرت و سید منه
ارمغنت حضرت بما و این اهل شاهی استسعا نمایند که او را رخصت این دیار دهند و مردم این ولایت طمین منت خود کرده اند که در حدت
الامر مستعمان درگاه و شاهی را بداند و مخلصانه سلوک نمایند بعد یساقه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه اتحاد و دوستی سلوک ورعی باشد
چون زنده و جمال که محمد ابراهیم سلطان را از نقباء الحضرت اشرف آورده و او بود مکنون خاطر اشرف آن بود که او را بر مسند سلطنت ماوراءالنهر
متمکن سازند این مسئول در محل قبول افتاده قرار یافت که از نشئه بعد تیس یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد پیر محمد خان برده شد
که اگر امرای بخارا در قول خود راسخ و صادق باشند باستقبال او بروند و اعتبار جواب نیز و اگر پیر محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر را رخصت
و تعاقب جمعیت او را روانه نمایند ماجرای رایات نصرت آیات بخراسان رسید کسان از جانب پیر محمد خان رسیده اخبار ماوراءالنهر عرض



کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شد و پیر محمد خان دست باقی سلطان مقتول رسیده اکثر امرا کشته شده و صفای بخارا
فی کرمانی در ترتیب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بود و از آن دست و باقی سلطان بر عهده بخارا بر مستولی گشته طایفه ازبکیه
مرا و گردانیده قدم در وادی متابعت او نهاده و تمامی ممالک ماوراءالنهر بحیطه ضبط در آورده و بعد از استماع این خبر حضرت اعلی تقرر فرموده
که چون آن فضای نظر فی را به کار جان نا پا در نشنیده که چون مشهد مقدس برسیم و صفای نظر فی بجایگاه ملک استشاره سد که از تقرر او بر
کمای حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود در باب محمد ابراهیم سلطان بر آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل بود و اکنون با
فایده و سابقه و ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان کیفیت برسند جابجا بی عروج نموده و نگاشته کلک وقایع
نگار گردانیده اولی نمود ذکر وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت و کامرانی او تا نگاشته کلک سخن
پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمؤمن خان امرا و اعیان اوزبکیه عبدالله خانی بخارا آمده و پیر محمد خان که از اقربای عبدالله خان و سلاطین زاده ی
دودمان جانی بیگ بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبدالمؤمن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت توکلخان قزاق ماوراءالنهر را از پ
شاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بسیار از قبایل ترکستان و از نکیان صحرانشین بخت تمکان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه با
نهاد اکثر مردم اوزبکیه متفاوت بار آن لشکر انبوه و شکوه را در خیر قوت و قدرت خود نیافته خود را فرار کرده با طبع و انقیاد پیش آمده و توکلخان
تا که در باحیلدان بخارا آمده روز جنگ دروازه بیرون تاخته آتش محاربه بر افروخته شد و فرصت عرصه مستقل شیخ آمدار میدان جنگ شد و روز
مین الفریقین نیران محاربه متعاقب اشتعال داشت روز دو از دهم عموم لشکریان و ارباب جلادت و جناوران رازی معیات اجتماع پیرو
آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و درین روز بخاراییان آثار غلبه ظهور آورده شکست بر لشکر توکلخان
افتاد و خدمت از مقام خود حرکت کرده و منهزم بار روی خود آمده و اکثر لشکر بادیش متفرق در ترکستان و روی بصوب فرار آوردند و چون شب
بیان در آمد مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته شهر در آمدند و انقار های شادمانی نواز کش در آوردند و توکلخان خایف خراسان گشته محال
توقف نیافت و آتش تقریر روی خود افروخته در ظلمت شب روی بصوب مراجعت آورده و گریختگان لشکر بسمرقند رسیده و اتشم سلطان
از حقیقت حال و بازگشتن آگاه گردانیدند اتیم سلطان از خفیه شنی اشنگ گشته کس بخدمت برادر فرستاد و کرد عاری عظیم باشد که لشکری عظیم
که در رکاب حالی بوده از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب جرئت شتابند و اگر خان منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده
در مواقفت بر روی او بندند صلاح دولت آنست که خان بازگردد و که من نیز با این لشکر در رکاب عالی ملحق میگردم و توکلخان بصوب بخارا
شکوه و توکلخان نبود و اتیم سلطان با او پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشته بر پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکلخان بعزم تعاقب
او و استرداد محالی که به قبضه متصرف الیه در آمده بود از بخارا بیرون آمده بودند و از اطراف و جوانب ماوراءالنهر خلق کثیر با ایشان پیوسته تمهید
برنج لشکر بخارا منتظر گردانیدند و در نزدین سمند و مباکل بجانب النهار رسیده و مابین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت و در اثنای بخارا
باقی سلطان و برادر او دین محمد خان که در معرکه جبل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسیده
آمدن و آنست که چون دین محمد خان جوان بی عمر که مذکور شد در معرکه جبل سالار از غازیان جلادت شعار و فرار از رکاب مقدس نصرت آثار خود

اصحی شاهی ظل الهی شکست یافته منهزم از سمرقند بیرون رفته در راه [illegible] بصوب عالم فنا شتافت باقی سلطان برادرش با [illegible] از سمرقند

جنگ گاه بیرون رفته به بخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب ترکمانان متوجه شده بود اهل بخارا برخاسته و باقی سلطان را بشهر راه دادند

او علی الفور از مزار خواجه بهاء الدین که [illegible] متوجه اردوی پیر محمد خان شد و در راه [illegible] و بسیاری از اشراف [illegible] در باب

[illegible] و جنگیری [illegible] امرای پیر محمد خانی آمدن او را غنیمت دانسته بوجود او استظهار نمودند و مقدم او را اعزاز و گرامی داشته [illegible]

او کرده او را بمحاربه [illegible] نامزد کردند باقی سلطان با مردم ترکمانان محاربات کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و

عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خانی و سرکرده قتل عبد المؤمن خان بود و تا آن [illegible] کفران نعمت ورزیده [illegible] ترکمانان رفته او را

بتسخیر ماوراء النهر ترغیب و تحریک نموده بود [illegible] باقی سلطان بقتل رسید و قریب یک ماه میانه این دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال

داشت باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت [illegible] بظهور می آورد تا آنکه ترکمانان از محاربه [illegible] آمده شبیخون عظیم بر لشکر پیر محمد

خان زدند [illegible] مردم پیر محمد خان [illegible] بر روی کشیده [illegible] جلادت گشادند و حرب صعب میانه ایشان اتفاق افتاد و اکثر

[illegible] محمد سلطان [illegible] پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق [illegible] عبد الله خان [illegible] شبیخون [illegible] لشکریان ترکمانان بقتل رسیدند و ترکمانان

نیز زخمی شده کاری نساخت [illegible] بصوب مراجعت [illegible] رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان

در آن [illegible] باقی سلطان [illegible] ایشان [illegible] ولایت سمرقند را در قبضه اقتدار او [illegible] و خود

ببخارا بازگشت و باقی سلطان کامیاب کامران بسمرقند رسید سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه بتنگ آمده بودند مقدم او را [illegible]

قدوم شوق باستقبال استعجال نمودند و دست در فتراک دولت [illegible] زده در مقام [illegible] آمدند [illegible] مشایخ نقشبندیه [illegible]

ایشان که [illegible] بودند صلح [illegible] لشکر سمرقند [illegible] باقی سلطان در کمال اقتدار [illegible] حکومت آنجا

فردوس نشان که تختگاه صاحبقران امیر تیمور گورکان و اکثر اولاد [illegible] بنام پیر محمد خان آرایش یافت [illegible]

بحیطه ضبط در آورد [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible] خود سر [illegible] آغاز نهاد و چون خود را

در سلطنت و فرمانروایی از پیر محمد خان [illegible] سمرقند ملکی وسیع در تحت تصرف او آمده و عرصه ولایت را از

صاحب [illegible] سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده [illegible] راه یافت و دل [illegible] گشوده

حاصل ولایت را [illegible] لشکریان [illegible] بر سر او مجتمع گشته جمعیتی عظیم دست داده

قلی سلطان و عباس سلطان [illegible] محمد سلطان [illegible] و سایر اقربا و اعیان سمرقند جمع آمده [illegible]

[illegible] ارتفاع می یافت [illegible] مخاطب گشت [illegible] پادشاهی [illegible] واقع [illegible] امرا و ارکان دولت پیر

محمد خانی [illegible] مرتبه [illegible] حرکات [illegible] منع کردند [illegible] ممنوع نشد [illegible] تادیب [illegible] لشکر

قصد سمرقند کردند باقی سلطان [illegible] باقی خان [illegible] صلح [illegible] کسان [illegible] فرستاده

تمهید معذرت [illegible] اطاعت [illegible] انقیاد خود [illegible] ساخت [illegible]

پر



[illegible] ولایت سمرقند که [illegible] امور آنجا [illegible] مصالحه داده و چون [illegible] آتش [illegible] واقع شده [illegible]

ترتیب فرو نشست اما از اطوار باقیخان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام و مناشیر که [illegible] بامرای اوزبکیه فرستاده [illegible] خطاب

دولت [illegible] گشته [illegible] دولت پیر محمد خان [illegible] گشت که باقی خان [illegible] اطاعت [illegible] سلطنت و

پادشاهی [illegible] گرفته و حاصل سمرقند را [illegible] عزم مخالفت

جزم کرده [illegible] تسخیر ولایت میانکال [illegible] از سمرقند بیرون آمد [illegible] میانکال [illegible] حاکم آنجا

از قلعه [illegible] باقیخان رفته اطاعت [illegible] قلعه [illegible] تصرف در آورده و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خان که در آن

قلعه بود [illegible] و حوالی [illegible] بحیطه ضبط در آورد [illegible] پیر محمد خان [illegible] در بخارا [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] عبد الامین خان [illegible]

باقیخان [illegible] تسلط و اقتدار باقیخان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] پیر محمد خان [illegible] باستیفای تمام [illegible] سمرقند [illegible]

چون [illegible] باقیخان [illegible] در مقام [illegible] آمده [illegible]

[illegible] پیر محمد خان [illegible] باقیخان [illegible]

[illegible] چون [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] پیر محمد خان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] پیر محمد خان [illegible] جانب سمرقند [illegible]

[illegible]

[illegible] واقع شد [illegible] باقی خان [illegible] لشکریان [illegible] بخارا [illegible]

لشکر [illegible] پیر محمد خان [illegible] لشکریان [illegible] سمرقندیان [illegible]

[illegible] عبد الله خانی [illegible] پیر محمد خان [illegible] باقیخان [illegible]

[illegible] باقیخان [illegible] ثبات [illegible] جلادت [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] مشغول گشته [illegible] لشکر [illegible] استقبال [illegible] پیر محمد خان [illegible]

[illegible] باقیخان [illegible] لشکریان [illegible] عبد الرحمن قلی سلطان [illegible]

[illegible] بیرون آمده [illegible]

متوجه قتال پیر محمد خان شدند و چون [illegible] از خون [illegible] عظیم [illegible] لشکر پیر محمد خان [illegible] عبد الرحمن قلی سلطان [illegible]

لشکر قول هم برآمده و فرصت ماندن نیافته شکست بر ایشان افتاده و پراکنده شدند مجهولی از آنجا به پیر محمد خان رسیده و ناشناخت او را زخمی
زده و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان برده همان لحظه نقش پرداخته شد و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول به گوش
عموم لشکر رسیده و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند مردم بلخ از لشکر جدا شده و زیاده و فتوری
مجال ایشان را نیافته و نجات اجتماعی از لشکر گریخته به ترکش آمده محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خورد سال بود در
میان برده داشته روی توجه به بلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر [illegible] روی به صوب بخارا نهاده و بعضی از
بخارا که جان از معرکه به سلامت بیرون آورده بودند به حضور صاحب [illegible] که از معتبران الطایفه بود به بخارا رسیده چون پادشاهی نداشتند و سر انجام
قلعه داری در خود ندیدند در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمده و از نهر چهارجوی گذشته نزد محمد خان ملحق آمدند و باقی خان روز سیم دار السلطنه
بخارا رسید اشراف و اعیان بخارا به مراسم استقبال استعجال نموده و آداب کورنش و تهنیت به ظهور آوردند و در تمشیت ضبط و نگاهبانی قدم
در میان نهاده و پس از آن بخارا نشانده و در آن نگاه عبدالله خان بر سریر سلطنت بخارا جلوس نمود و الوف اوزبکیه پای در راه اطاعت نهاد
و از مردم پیر محمد خان هر کس به دست افتاده و جمعی [illegible] بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دوست [illegible] آقاسی و غیره و لکها را بقتل
آورده [illegible] مردم [illegible] سلوک کرده [illegible] مناره [illegible] ساخت و [illegible] و لقب [illegible] یافت [illegible]
اطراف [illegible] ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان و [illegible] اعتماد [illegible]
و اطراف و اکناف رسید [illegible] جوانان دلیر مردانه بوده و امور سلطنت و پادشاهی [illegible] و در سرشت [illegible]
[illegible] و مردانگی [illegible] و کثرت سواری [illegible] سلطنت و فرمانروایی عروج نموده [illegible] بلخ و بدخشان و حصار [illegible]
استیلا یافته اعلام [illegible] بر افراخت و [illegible] در ملعان آمده [illegible] مالک [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] مشعل [illegible] نقش [illegible] سرایت [illegible] مطالعه کنند که [illegible]

**ذکر توجه موکب همایون به صوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد** و مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر

بتقریب [illegible]

خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراء النهر و استیلای [illegible] کاشته کلک بیان گردیده و رسیده و فرستادن محمد ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] افتاده و از آنجا کوچ واقع شده و از [illegible] روانه جانب مشهد مقدس گردیدند و چون موضع [illegible] از توابع [illegible] مخیم سرادقات
جلال گشت [illegible] اشرف [illegible] اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری [illegible] قریب [illegible] صاحب
فراش بودند و اطبا [illegible] معالجه پرداخته [illegible] نداشت [illegible] همایون [illegible] دعای خلایق لطف
الهی شامل حال عالمیان گشته [illegible] و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین [illegible] حاصل گردید [illegible] صحت نمود و [illegible]
[illegible] نمود [illegible] خلایق گشوده و ایام [illegible] در آن منزل گذرانیده و بعد از صحت تام کوچ فرموده
[illegible] حضرت [illegible] نموده حسب الصلاح اطبا [illegible] فرمودند و در [illegible] حضرت
[illegible] از موضع [illegible] به روضه [illegible] مقدس [illegible] مشرف [illegible] بعد از صحت [illegible]



مبارک به سعادت بنا و بنیان شرف گشت حقایق حالات ماوراء النهر چنانچه مرقوم خامه وقایع نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی تحقیق حالات
بلخ را از و فرمودند و از تقریر او و دیگران چنین معلوم شد که عبدالمؤمن خان که پسر عبدالله سلطان موسوم گشته [illegible] سلطان
سلطنت بلخ رسیده و [illegible] پسر [illegible] که آن مخدوم زاده عظمی امداد [illegible] و در [illegible]
تصدیق این حکایت کرده اند [illegible] عالم آرای همایون [illegible] حقایق [illegible] چون [illegible] بلخ در
نسب عبدالمؤمن خان شبهه دارند و فی الحقیقه [illegible] عبدالله سلطان است و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده [illegible]
بلخ [illegible] که [illegible] جانب [illegible] بلخ [illegible] ماوراء النهر [illegible]
و اگر [illegible] جانب برادرزاده [illegible] در بنیان سلطنت عبدالمؤمن خان [illegible] اتفاق نموده [illegible]
ماوراء النهر گشته و ملک موروث را از تسلط [illegible] خانی [illegible] صاحب [illegible] از جانب بلخ
[illegible] پایه سریر خلافت آشیان رسید و از جانب [illegible] مکاتبات و عرایض آورده [illegible]
[illegible] ماوراء النهر استیلا یافته [illegible] گشته [illegible] پادشاهی بازگشت نموده [illegible] محمد ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] وصول این اخبار [illegible] فرزندی موسوم [illegible] گرامی [illegible]
[illegible] و اتالیق [illegible] فرستادن او به بلخ [illegible] عبدالمؤمن خان مکتوب عطوفت آمیز [illegible]
وقت رعایت ظاهر کرده [illegible] خطاب کردند خلاصه مضمون آنکه ملک ماوراء النهر موروث قدیم [illegible] پادشاه مرحوم [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد ابراهیم خان [illegible]
و چون خاندان [illegible] نشان [illegible] و لا کرامت است و محمد ابراهیم خان [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible] بازگشت نموده [illegible] حصول نیک نامی [illegible] و سعادت [illegible]
[illegible] معروف داشته [illegible] همراهی ایشان [illegible] توجه [illegible] مطلب
[illegible] حصول نیک نامی [illegible] و مردانگی [illegible] اتفاق نموده [illegible] ملک موروث [illegible]
[illegible] مشغول گشته [illegible] احکام [illegible] بلخ [illegible]
[illegible] منظور داشته [illegible] سپهری [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] محمد ابراهیم خان [illegible] اشرف نشان همایون [illegible] سلطنت کل ماوراء النهر [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] نشان همایون [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ساخته تسلیم [illegible] روانه [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] استخراج نموده [illegible]
احوال [illegible] مقتضای آن [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

از آنجا با استعداد تمام روانه شده و چون آن حضرت بر تربت خواجه بود و چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود با آن‌ها صاحب عظمت بود و او در مشهد
مقدس توقف فرموده و روح الله بیگ را با رسول صحبت ذوالقدر با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بخارا روان صوب فرستاده
واز اصفهان متوجه مشهد مقدس گشته شرف طواف مرقد منور حضرت امام ثامن و الانس مشرف شدند و مدتی در آن بقعه متبرکه بجا آوردن
دربانی و ایام متبرکه شریفه ملازم و عاطفه زیارت روضه منوره حضرت خادم با شکوه در آن روضه مقدس بودند و پس از آن خاطر
والا مشغول سیر و تماشا که نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تاتار در زمین آمده و دماغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال خجسته فال تنگوزئیل
ترکی مطابق سنه تسع والف که سال چهارم جلوس شاه‌جهان ظل الهی است نوروز عالم آرای این سال سعادت مآل در روز چهارشنبه
پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد و جشن سلطان بهار که فیض بخش عالمیان است با شکوه و اقبال در سرو شرف رایت نوروزی
نامی را برافراخت و نسیم اردیبهشتی از شمیم گلهای بهار معطر ساخت آغاز شاه و دماغ روزگار را معطر ساخت شاه بهار و گلشن ازین زیب و
ازجمله شاخ چهره نماگشته سرو ازفرای خاطر عالمیان گردیده شوخ چشمان بیاسمین که از سبزه و لشکر خاک گلها در خانه خاک بر حسب انقضا فرود
بدی و در این فصل خجسته و بعد سرکله و کاکلی را آورده و شوخی آغاز نهاده نظم باز نوروز گشت مهر آئین گرد صحن چمن چو خلد برین نسیم
بهار عنبر بیز در مشام جهان نشاط انگیز از نسیم بهار فیض صبوح مردمی جان و مطلب روح مشام جهان ز لطف بهار سبزه
بوی ذوق و نکهت یار حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شاهانه را برافراختند و در میان بیگوکان باری
و فیض مداری شاهانه ازوای خاطر انور بوده و بعد از سرور و نشاط ایام نوروز عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه هرات معطوف داشته و نقیب
و اقبال مدار خطه خجسته تمثال رسیده در باغ شهر نزول فرموده حسین خان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان مراسم استقبال بجا آورده
لایقه قیام نموده و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان و الی خوارزم و نور محمد خان و الی مرو شاهجهان شرف اصدار یافته مصحوب
رکاب شرف و فرستاد که در باب مهمات ماوراءالنهر با ایشان مشورت نموده برای صلاح دولت ابدمدت عمل نماید حاجی محمد خان
از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در منزلگاه آمده آخر الامر ضعف او قوی گردید تا فوت شد
و جمیع ملازمان بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی بمرقد او پیشکش او نور محمد خان معاودت بجانب مملکت خود نمودند
و در دارالسلطنه هرات روح الله بیگ از بلخ بازگشته عرض نمود که بعضی از امرای بلخ بفرستادن محمد ابراهیم خان راضی اند و بعضی دیگر از
خاطر عبدالامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشانست راضی نمیگردند بعد از آنکه در مجالس گنگاش سخن او و دیگر انعقاد یافت
اعلی شاه ظل الهی اندیشه نموده باکراه او راضی شدند مشروط بر آنکه عبدالامین خان برادر بزرگ را داشته پیش او گذارش نماید و مستقل و
او بشد و در ممالکی که در تصرف است نیز عبدالامین خان را مسلم دارد و دیگر بلخ متصرف بوده تا فتح ماوراءالنهر بهمان قناعت نماید که بعد
بتوفیق الله ماوراءالنهر متصرف در آید یکی از ممالک اولیای دولت بلخ تمکن کرده بجانب محمد ابراهیم خان شاه اسماعیل ثانی وثیقه را در خزانه
کرده بودند هرچند احتیاطی مرضی خاطر اشرف بود اما مصلحت وقت مقتضی آن شد گذشت دولت همه اتفاق خیزد بعد دو لب از نفاق
خیزد چون اتفاق تمام رأی صایب وصی تدبیر فرمای ظفر قرین بود آن گنگاش هوش محمد ابراهیم خان را بمداخلیه بلخ کارگر گردانیده متعاقب مبلغ



گاه از بلاد و صلح خدای ظفر قرین درگذرد و تعجیل وقت بعبدالامین خان حمایت و اظهار محبت نموده مقتضای عقل و دانش عمل نماید
اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده بود و افغان گماشته مقدس معلی را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیگ بلگزه و اکثر از بلخ
نزد عبدالامین خان و عظمای او که پیش فرستاده و منشور عطوفت اثر را رسال داشته سخنان حقیقت را در باب عبدالامین در باب وفاق و اتفاق قلمی کرده
اعلام نموده که در تسخیر ملک موروث سامی که اگر کومک و قزلباش احتیاج داشته باشد اعلام نماید که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان بعد
بعد از خدمت اشرف مرخص شده با جنود قزلباش و خدای ظفر قرین روانه شده و امام قلی بیگ با کمک و اجمیر شهر و فرستاده که مرده آمدن او رسانیده
همه ایشان مردم را با استقبال او ترغیب نماید و مشار الیه بلخ رفته و اداء رسالت نمود اما مردم بلاحظه خاطر عبدالامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت
تکیه داده اظهار خوشحالی نمی توانستند نمود و بر خصت و جرأت استقبال نمیکردند با آنکه بعضی از صلحا بر سبیل مصالحه و بعضی از عظمای ایشان
سفیدان صلح اندیش با استقبال او رفته و در همه جا چون خلاف واقع شده و در مجلس در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده
از اطوار محمد ابراهیم خان و رشد که سر مجهول النسبی فرو تخواب آورده و بعضی که از عبدالامین خان ترغیب یافته هواداری او و در سرو خفیه
اظهار خوف نموده و از آنجا بازگشته شهرت شده و بعضی دیگر گفتند که لشکر قزلباش بازگشته پادشاه زاده را بعد آنجا گذارند که او دیگر بار بر مسند سلطنت
دست نخواهد بود و افغانان و خدای ظفر قرین بخود سر راضی بانجمن شده و قرار داده که از جا چنین حقیقت بعرض اشرف عرض نمایند که اگر از آنجا
اشرف اشارت شود عمل برده محمد ابراهیم خان در مقابله رعایت جانب حزم و احتیاط از وثوق و اعتمادی با این جماعت نداشته و برگشته
گرد و دیگر در منزل پیش نشسته که کومک قزلباش نزدیکتر باشند و کس بخدمت اشرف فرستاده و حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان بلخ
مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی و اعتماد داشته ایشان نیز کس به پایه سریر اعلی فرستاده عرض خود نموده و فرستاده کان در دارالسلطنه
هرات بدرگاه فلک اشتباه آمده و حضرت اعلی عرض نمودند که بعضی ما مصروف دانستند که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا کشیده و مملکت ماوراءالنهر
از دست عبدالله خان انتزاع نماید و از عبدالامین خان و امرا و اعیان بلخ توقع موافقت و همراهی و استصواب می‌نمودند که حکومت بلخ و محالی که در تصرف عبدالامین
خان است بدارد و چون بآمدن لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد و میثاقی میان آورده که با او عهدی نمیشکنند و چاره‌ای بایشان بکه ساخته که خاطر ایشان
از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد و بعد از عهد و مواثیق او و افغانان بازگشته او را با جنود و او زبک لطف بخشیده و روانه بلخ گردانیده و باگیره او امام قلی
دیگر باره بجهت این مهم بلخ رفت و مردم آنجا خاطر او را بوثوق رضا عبدالامین خان سخن نشنیدند اما بغا اگر خفا او زبک با او عهد و میثاق نسبت کرد
هر که و محمد ابراهیم خان تشریف آورده جانب بادشاه زاده و صحیح النسب جعفر و او که اشته جانب مجهول النسبی که بغیر وراثت اختیار نمود و ایم دوم
راجع بتو هیم داشت و در خفیه عهد با عبدالامین درست کرده و بیانگیزه امام قلی بیگ و خاطر او را بوثوق و متابعت آنجا قنعت جمع کرده و بازگشته محمد ابراهیم
خان را با خدای ظفر قرین بخوف و دهشت وعده خطای سیاه بجانب بلخ برده و قزلباش از آنجا مراجعت نموده و محمد ابراهیم خان چون بکوتل
رسید عبدالامین خان از آمدن او اطلاع یافته بیمی را با استقبال او مأمور ساخته و آنجا بود که با استقبال او رفته بودند بسعادت ملازمت و کورنش
او فایز گشته آنجا بجانب رفتند و پادشاهی را در شهر احوال و مشاهده کرده و خاطر جمع و قرار نموده بود که شهر آمده امرا و اعیان که در شهر بودند
عبدالامین خان را با استقبال او ترغیب نموده و بجهت خطاب سلطنت او را نامی نمود تا آنکه مردم مجتمع شده عرض کردند که گرد و لب جانی با

محمد ابراهیم خان تشریف برده و اظهار عطوفت و اشفاق بر او نموده تفقد فرمایند عالیجاه شار الیه نسبت برادرزاده و مهربان خواهند فرمود و همشیره محمد
ذکر و رابستن افتاد و عبدالامین خان را باستقبال محمد ابراهیم خان ترغیب نمود و عبدالامین خان با امرا و اعیان ظهرگاه گرم باستقبال محمد
ابراهیم خان سوار شده و چون از شهر بیرون آمده موکب اعلی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم باشتیاق دیدن او دو اسبه شتافتند و کورنش
کرده و رفته رفته کسی نزد خان نماند و چون مهم بجائی انجامید اعیان اوزبکیه عبدالامین خان را تکلیف کردند که پیاده شده محمد ابراهیم خان را در آغوش
مهربانی کشیده و مالی برادرانه معانقه و در مصافحات مشفقانه بجای آورده اول آن که پیاده ساده و پیچ از مرکب فرود آمده محمد ابراهیم خان محافظت نمود
که او فرود آمد سواره ایستاده و بهتر کرده و پیاده کرده و پیش آمده و کورنش فرمایند فرمان بران امتثال امر نموده و چون وقت نازک بوده و امرا
مجال دم زدن نشده و عبدالامین خان کورنش بجای آورده و محمد ابراهیم خان بزبان اشاره نمود که اسب سواری و کفشهای او را مهیا کنند
چاره اعدا کورنش هرچند جلو سیطلید که سوار شود یافت نشد در زیر دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده و بود عاقبة الامر محمد ابراهیم خان او را
یکی از اهل اجتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته تشریف آورده و بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل بلخ شده و در سرای سلطنت نزول نمود و عمر خود را
بر او راد نمود و چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرده و دست از او کشید و نسبت بعبدالامین خان مروت و احسان بجای آورده
می در حق او فیشه داده و جانب او محمد میرزا اظهار و اشتیاق کرده و او را از خیال بر داشت و محمد ابراهیم خان اعلی بال رسیده سلطنت گردید
طوایف اوزبکیه هم در دایره اطاعت و انقیاد او در آمده و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نموده و آوازه او در اطراف ولایت بعد از استیلای او گردید
عبدالامین خان را پس از رفت که عمارش پرداخت و در کار او پرداخته گفت که چون مردم بلخ بعد از سلطنت عادل بیک خان بیک جانی اتفاق نمودند
و در خانواده جانی بیکی ملک را پسندیدند من نیز مثل ایشان استقلال یافته و مملکت را بچه تحفظ نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت بعید بعجب گفت و گوی
مردم که صدق و کذب آن از خدای داند بود و اتفاقی نموده و در این سفر مرتب داشته حضرت ما پیچ داد و شار الیها در راه فوت شد و بعالم آخرت
پیوست و ظهر اخلاص آمین پیشکش و تحفه عادت بپایه سریر اعلی فرستاد حضرت اعلی او را در این اخبار مسرور و شادمانی گشته سنیه
مستمندان فرستاده و انواع تفقدات و انعامات فرموده او را در سلطنت و اقتدار او بماوراءالنهر رسیده باعث اضطرار خاطر اوزبکان گردید و او را
چگونه همیشه در اخلاص و مودت خود و شهرخان و بلخ و مضافات آن آمده و به شان محمد ابراهیم خان صافی گشت و در ولایت بلخ و در خراسان او
همیشه قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده و وقایع بلخ را عرض مینموده و هدایای لطیف و اوان بیکی راتق فاتق مهمات بود **ذکر نهضت رایات**
**نصرت آیات بجانب ابیورد و مرو و شاهیجان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان** ساباقاً رقم زده کلک بیان گردید که نور محمد خان
در آمدن بدرگاه فلک پناه تغافل ورزیده و عذرهای بیجا و ناروا گفت مراجع مبارک اشرف از این حرکت ناهنجار او متغیر گشته فی الجمله خاطر او نجات
آلوده گردیده اما ظاهراً احسان و پیشتر اظهار عطوفت و اشفاق فرموده و حسن بیک میاول مجلس بهشت آئین مشهور بچاپار یلده که از محرمان درگاه
و محرمان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده و فرمان عطوفت بیقین بر تو جناب شاهانه و صرف سخت و الا بانتظام اموری که موجب آرامش
اوای دولت او باشد شرف اصدار یافته ظاهراً عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشته اما
خفیه پیغام داده که تو چه موکب همایون در هم سبه بخراسان بمحض سعادت آن دیار بوده و استحکام بنیان دولت او اتفاق افتاده حضرت صیت و آ ...



معاشرت و هم صحبتی شما بازار فی جنین سالک که فیما بین سلوک بود و اقتضای آن میکند که با تکرار از جانب همایون و اظهار اشتیاق و خواهش
ملاقات شود و آن برادر فی ما بانه موکب همایون از راه امتحان و انبساط استقبال نماید یکجهه طغیان یاقیان و قرب راه و ولایت تنبل حرکت او
شش ماه که در خراسان بودیم تعذر نموده اما حاله که بنابر دولت و اقبال در دار السلطنت هرات تمیم و باقیان راه پیش محمد ابراهیم خان شخصی در برابر
شده من بعد ضرری از او متصور نیست اگر فیما بین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمیان ششتبه بعدم ارتباط گشته حظ خوف میسر نخواهی
که در لباس دوستی خواهی او را از او بما که ملازمت اشرف مانع اند در حقیقت دوستی او را خفیه تجلای اسباب بعد و وحشتی سرانجام میدهند اول و آخر
مجال او گشت که در این باب سخن هیچکس را نشنود و بیانه و محضر عانه عزیمت ملازمت نموده و چند روز در دولتخانه همایون مهمان باشد و بعد وفا
نمانده نموده و قرین اعزاز و احترام باز گرد و غرض از این ایراد این حکایات آنکه از طرف هیچ وجه بدرضا بعدم ملاقات نمیشیم و اگر او نمی آید مهمان
پذیرا باشد که ما بتقریب شکار مرو آمده او را ملاقات مینمائیم از این دو شق هر کدام مرضی او است تا ابن عمل بحکیم حسن و بیک چاپار بدجب الامر شهر پار
گرد دون اقتدار نزد نور محمد خان رفته او را پیغام سعادت فرجام همایون نموده هر گاه او در آمدن ترغیب میکرد او گفته قبول آمدن مینمود و با تصلاح دوستا
دیده و فی هرکه شیر و شار الیه او بود و سر عجالت و زبرش از آمدن پشیمان گشته عذرهای نا حاصل میگفت تا آنکه حسن و بیک را بی نیل مقصود باز گرد
و خوش آمد که این خانه برانداز خاطر نشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاه ظل اللهی در خیال ولایت گرد و در نیم هنگ قدرت در آمدن را اهمال
عراق برده و به ولایت را با امرا قزلباش سپرد و حاقمنک سلطان جغتای که حق خدمت قدیم در این سلسله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده
بود و او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر اشرف باشد منع نموده و تکلیف که اگر نواب کامیاب همایون در این مقدمه ولایت طلب میداشت
در سال اول که فتح خراسان شده ما قزلباش سپرده و تو منیوا و این اندیشه خلاف خاطر دار مبداء و طریق صواب گم کرده بطرف دولت خواهی که گوش
نمیکرد و آنکه حاقمنک سلطان را تعجیل آورده مجبوراً از طغیان و کفران نعمت از او بظهور رسید در این اثنا محمد ابراهیم خان کیفیت مکاتبات او را که بعبد
الامین خان نوشته بود بدست آورده و به نیت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بمیان آورده و اعوا نموده بود که راضی باشد که محمد ابراهیم
خان نشود و قزلباش را دخل نرود که مقصود شاه او را فرستادن او آنست که بتقریب ابیورد و بلخ را متصرف در آورد و سخنانی که مشعر بر خلاف
عدم استیلاف بود در آن مکاتبات مرقوم شده بود و این احوال ناهنجار موجب ازدیاد و نفار خاطر اشرف گردید اما جهان طلبی از او علاقه داشت
میخواست آنکه نور محمد خان بخواجه کلان خجتای که از جانب او حاکم ابیورد بود و بجهت آنکه همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مینمود بفنون منع شده و او را انتقام و دفع او در آمده شار الیه از نور محمد خان غایب گشته مرشد قلی سلطان حاکم هرات که در آنجا کوه شه متعبدی می باشد و با پیر و در ترکیب
طلب نمود که قلعه ابیورد را با او سپارد و خود التجا بعتبه علیه شاهی آورد و مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه در باره او و نور محمد خان میدانست
میدانست جرات فرستادن بی عرض اشرف نمیکرد و تا مراسله خواجه کلان مکرر رسید و چون فی الجمله حرکات ناهموار نور محمد خان ناخوشی خاطر اشرف از نیامدن او
هر گاه و جهان پناه زبان زد مردم و در فرد یک شده بود تا عرض کردن و جواب او رسیدن ابائی میکند شد جرات فرستادن کرده میرزا
خواجه کلان قلعه را سپرده و خود روانه درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنت هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از
عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داد و حضرت اعلی را توجه آن ولایت ترغیب نمود و چون تا اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده



در مدح آوردن

محمد ابراهیم خان

باراده ملک مرو

و بجانب ابیورد حرکت نموده در پای قلعه نزول کرده کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چون بموجب حکم جهان مطاع و نفوذ
ولایت من کرده اگر حکمی درین باب صادر شده ظاهر سازد والا از قلعه بیرون رود و او در جواب گفته بود که حکمی درین باب بمن نرسیده و هرگاه
برسد امتثال می نمایم اما حالا که واقع شده بی حکم اشرف بیرون نمی توانم رفت چند روز مهلت که کس بپایهٔ سریر اعلی فرستاده عرض نمایم هرچه امر اشرف
صادر گردد عمل نمایم نور محمد خان راضی باین معنی نشده از غضب شاهانه تخویف مینمود و چند روز قبل از آمدن خواجگیان ترشیزی با خانه
کارخانهٔ شریفه آورده بود به حضرت اعلی یک قطار شتر حمل بارخانه مصحوب ولی بیگ قورچی ایواغلی جهت نور محمد خان فرستاده بودند و در وقتی
که نور محمد خان در پای قلعه ابیورد نشسته بنیاد نموده و مرشد قلی سلطان مراسله و گفت و گو در میان بود ولی بیگ رسیده بارخانه آورده و اظهار عواطف
و الطاف شاهانه نمود نور محمد خان در موقوف این معنی را فوزی عظیم دانست ولی بیگ که مرد ترک ساده لوحی بود فرصت که بمرشد قلی سلطان
حرف زده او را منع نماید مرشد قلی سلطان که جوان جاهل و نادان بود از تخمان او و همه نمود راه داده و از غضب شاهانه اندیشه نموده قلعه بنور
محمد خان سپرده متوجه پایهٔ سریر گردید مردم نور محمد خان در وقت رفتن بغارت مایان جاری او پرداخته چند کس را بقتل آوردند و نور محمد خان قلعه ابیورد را
بمحمد صادق بیگ جغتای و قاسم بیگ کوبرنه که از امرا و سرخیلان معتمد او بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خلیفه دوده
ناگاه خود داشت که خود نهاد خاطر موکب همایون در آن زمان با فتح و نصرت آنکس که همراه داشت متوجه شد بجانب حضرت اعلی عزم جهاد
نور محمد خان جزم نموده بسعادت و اقبال از دارالسلطنه هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه جام رسیدند در آنجا خبر
شد که نور محمد خان طریق بی مروتی سپرده و پهلو از فرمان خان عزیز خانی گردیده قلعه مرو را بمتعلقان سپرده و اسباب حصارداری مرتب
داشته و خود بطرف ابیورد رفته که متعلقان سپرده و خاطر جمع نماید و معلوم نیست که چه اندیشه دارد و حضرت اعلی را غرض ازین
امتحان او بود که اگر بجاده وفاداری مستقیم بوده دل او خالص گردیده باشد وحشت و خوف ننموده بشتابد و استقبال موکب همایون کرده بسعادت
و عزت دریابد چند روز با یکدیگر در آن سرزمین بسر برده و از راه ابیورد متوجه شده مقدمش را رفته از آنجا عراق کرده اگر آیینه خاطر او از غبار
خوف مکدر باشد جسارت او و خلاف و غرور شده باشد او را از خواب غفلت بیدار سازند و چون او بقدم مخالفت و قلعه داری پیش آمد که شمال او
ریزهت حضرت شاهانه دور شد حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان با بکتش سلطان حاکم و چاوق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و دین حسین خان
حاکم سرخس و میرزایان قبایل ابتاع حاکم هرات را از جمیع بمرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود بدولت از رکاب اشرف که بعزم شکار رفته
بودند و در آن هنگام عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بود و بمرو تشریف برده قلعه را محاصره نمودند و چون در آنجا خبر وصول رایات نصرت
آیات با ابیورد بنور محمد خان رسید و چون وقت عساکر منصوره و کثرت لشکر پایان را مشاهده نمودند موکب همایون ارادت خود را دیده و متحیر و متوحش
گردیده تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاده و قریب بهزار نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و ایواغلی و جمعی که در مرو بودند از وحشت آمده
دستگیر شدند و عزت او اختیار نموده بودند و جماعت ازو جدا شده و بمکان خود رفته و باقی مردم هر کس به راهی روان گردیدند و هر وقت در راه
نجات میرزا تخلف جسته در حوالی تجن راه می پیمودند تا بتنگ مردمی مرو رسیده شب را ماندند و جانب آن کنج داخل مرو شده خبر آمدن او بایشان اعلام
کرده بودند رسید و بکتش سلطان استاجلو و دین حسین خان و قوچی از غازیان او را استقبال نموده که در راه ملاقات رسیده او را مدت آورده



و اشنامی طریق تشخص شده و از راه عزم مسافرت گذشته مقتضی گشته امر بالله که در ایجی از مخذولان او که ایواق دکان غازی و غیرهم
واشتاد رسیده و تحقیق نمودند که او از کدام راه رفته و از غضب بتاکید کردند که تا بیدی سپاهی احرام خود را بقلعه انداخته بود حضرت اعلی که محاصره
قلعه ابیورد فرموده بودند تا شهر مطالعه با حضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده بودند و مقرر داشته بودند که تا اقبال عالم گشته مقدس علی
و محمد سلطان حاکم حالت ماکم نیشابور و کوچک حسین خان ذوالقدر بمرو رفته حسین قلی قاجار حاکم استراباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رفته حاکم استراباد
و بعضی مجال کوچک و حسین شه عمدا دان رکاب اقدس تسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته و القاب ترتیب داده بودند جانب نیزه و انداختن کرده
به پای قلعه رسانیدند و محافظان در قلعه داری کوشش نمودند و روزی عساکر اقبال بامداد همایون رسیده و سیاهی پیش برده در انجام بهار
قلعه گیری اهتمام نمودند نا کار بر محصوران تنگ گردیده تفرقه و پراکندگی لشکر و پریشانی احوال و شنیده و دست در فتراک استیمان زدند و طلب
عفو و امان نمودند و روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ و قاسم بیگ طلب امان و پیشکش نموده در ملک ملازمان
رکاب اشرف منسلک گشت ابراهیم بیگ برادر خاقانک سلطان که شرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت بحکومت سرافراز گشته ضبط
الکای خراسان با او مرحمت شده و رایات جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاهجهان گشته روی ظفر آثار در پای قلعه نزول
اجلال فرمودند نور محمد خان از وصول موکب فیروزی نشان و هیبت آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر و دریای ترس غوطه خورده زبان گزنده
اطاعت و سکت جاده وفا شد کسی بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر و سلطان آقا رکابدار طلب داشت و ایشان را رخصت رفتن
داخل قلعه شده با او ملاقات کردند و او از افعال و اعمال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود کوتهیش بسیار نمودند و حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی مصحوب فرستادگان مبالغه بسیار نموده بودند که اگر نور محمد خان از کرده نادم بوده بعد از اعتذار پیش آید و امید عفو حضرت
جانی و مالی با او و اهل قلعه نرسانند و ایشان متقبل عفو تقصیرات او شده مداخل معقول او را و ابطال ملازمت اشرف ساخته بعضی
لشکر و حضور ضمیر غیاث الدین وزیر قاضی مرگ از امراء دولت قلعه را ملک او داده بودند راضی باین معنی شده و چون و عده بسیار از حضرت اعلی
داشتند اما چون اسپسالار و قلعه داری در ایشان مانده بوده روزی از هیچ طرف سنوح نبود و از خواب غفلت بیدار شده بود ناچار گرفتار
آمدن او را نموده و بیهار روز را با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و سلطان آقا شرف ملازمت اشرف مشرف گشته
کرده خجالت و انفعال تقدیم رسانید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مضمون صدق مشحون که ما در عفو لذتی است که در انتقام نیست منظور داشته او
تفقد و دلجویی بظهور آورده خاطر او را از بیم و تخلط باز خیالات این گروه انبوه و در شب طریق معهود با او و بکمال شکفتگی صحبت داشته و فرصت
خواب تکلیف بازگشتن بقلعه فرموده و چون تنگی از مستی خلط بهوش آمده دو چاقو در پیش آمد و از رفتن قلعه ابا نموده دیگر بقلعه نرفت
و در صباح آن روز که جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ایمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون
خوانده شد و امر و بیان و کافه خلق آن دیار بتحیت مقدس تشرف مشرف شدند و نقیضه قرآن شعائر و احسان بودند بنا بر اقتضای قرب
معدلت و عین بروری از جانب همایون نوید عاطفت و احسان با ایشان گشته که تحت اختلاف مذاهب و مشارب متعرض احدی نشوند و
دوران مانی او دولت بیگلربیگی فارس اسپهسالار حاکم عراق و چاوق تفویض یافت و چون سالکان شهر و قلعه گیاه و مال امان یافته بودند متعرض شده

عسکر منصوره

هرکس سپاهی مواجب خوار بود و اسلحه و یراق داشت بسر خود [illegible] در آن قلعه بود و بماند و آنچه رعیت اند مرفه و آسوده و بر فتح خود
مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده و دور حصار را برافراخته کنگره و تقسیم نموده و خندق عمیق حفر نموده و تعمیر برج و بارو و اهتمام و ذخیره
و یراق قلعه داری کما ینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان از آن طرف و متعلقات که جانب بکجانب عراق فرستاده و متوجه شد که از آنجا بجانب
رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت انداخته نقد اقبال در آن بلده [illegible] روزگار کنند و مردم مبلغ هشت هزار [illegible] عراق که عبرت
اهل عجم و توران بر رعیت جدید بعیشت و تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایسته که از او بظهور آمد نهایت مروت و الطاف در باره
او مبذول افتاده و اگر دیده وران عاقبت بین جمیع انصاف در خاتمت امور و عواقب احوال نگرند نور محمد خان چنانچه [illegible] و الطاف
شاهانه سلطنت صوری و معنوی فایز گردیده و حسین خان [illegible] قاچار حاکم استراباد و بعضی امرا که بتسخیر قلعه نسا مامور بودند آن قلعه را بتصرف
در آورده و حقیقت بخدمت شرف عرض کرده و [illegible] سلطان [illegible] از قید امارت [illegible] ولایت نسا [illegible]
شد و بعد از انتظام مهمات آنجا خان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و از راه [illegible] مشهد مقدس معلی تشریف برده و بعد از طواف آستانه
ملک آشیان حضرت امام جن و انس متوجه عراق شدند و بخیر و خوبی و اقبال دار السلطنه قزوین رسیده و یکچندی در آنجا [illegible] دار السلطنه
اصفهان تشریف برده و دیگر باره آن بلده بهشت نشان از یمن قدوم موکب ظفرنشان طراوت و نظارت یافته [illegible] بشرف و شادکامی پایه
رسانیده و در خلال این احوال اخبار فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقی خان بمسامع جلال رسیده و [illegible] موجب
خاطر گشت **ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقی خان بر آن ولایت و آمدن پاینده محمد میرزا [illegible] اوزبک از قضا در موکب**
**سلاطین زاده های اوزبکیه در بلخ و ملک نشان** چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که پیشتر ذکر یافت در بلخ [illegible] انتشار پذیرفت
و صداهای نظربی دیوان بیگی [illegible] دقایق مهمات مالی و ملکی کرده [illegible] اوزبکیه بلخ [illegible] پاینده محمد میرزا که در تشیید مهمات محمد ابراهیم خان سعی نمود
و بتاب تسلط و اقتدار صداهای نظربی [illegible] و چنانچه عرض و سعایت کرده و خاطر خان از ایشان [illegible] تنفر بهم رسانیده و خاطرنشان [illegible] کرده که هم
چنان [illegible] صداهای نظربی موجب استحکام مبانی دولت [illegible] باقی خان است و او [illegible] غرض آمیز حاسدان و مناعان
در دل جای داده و در اندیشه قتل واقع شده و چون بی رخصت حضرت [illegible] اعلی در این حرکت اقدام نمی توانست نمود [illegible] تنبیه در آن
باب [illegible] فرستاده و حضرت اعلی رضا باین نمی دادند [illegible] رسل و رسایل مکرر [illegible] عرض نموده بود که [illegible] و اعیان اوزبکیه این دولت
[illegible] ممکن نیست و اگر در دفع او اهتمام رود محقق که [illegible] و ضرر کلی روی دهد و جواب شرف در جواب [illegible] که
[illegible] که چراغ دولت آن فرزند سعادت [illegible] و [illegible] مرد کاردان و تجربه روزگار [illegible] روشنی
افزای انجمن کامکاری گردد و در این باب آن فرزند [illegible] عامل نموده آنچه در هر باب متضمن صلاح دولت [illegible] سلطنت خود داند
مختار است محمد ابراهیم خان بعد از ورود این منشور سعادت [illegible] در این حرکت دلیری کرده و بقتل صداهای نظربی اقدام نموده و فی الحقیقت تیشه بر پای دولت
خود زده و آنچنان مرد [illegible] صاحب رای [illegible] که او را [illegible] استحکام [illegible] و اقتدار [illegible] نظام دولت [illegible]
حاصل [illegible] پاینده محمد میرزا دیوان بیگی [illegible] دقایق مهمات گشت [illegible] خود سپاهی [illegible]

[illegible] گشته و بنا بر اتفاق [illegible] محمد ابراهیم خان با چندی از [illegible] اوقات صرف عیش و فراغت نموده و با
امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ایزدی [illegible] تقدیر نگارش یافته بود که زمام مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه اقتدار باقی خان درآمده
تا شایان کارخانه قدرت الهی را موجب مزید [illegible] و آگاهی گردد محمد ابراهیم خان [illegible] عقیم الفرج [illegible]
[illegible] گشته [illegible] حسرت و [illegible] عالم و جوانی را وداع نموده باقی خان که [illegible]
در [illegible] و در آن حین لشکر بطرف حصار کشیده آن ولایت را محاصره کرده [illegible] و شادمانی کرده [illegible]
شمرده مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را [illegible] و اولی دانسته [illegible] استقبال روانه جانب بلخ شده و لی
محمد خان برادر خود را [illegible] لشکر [illegible] پاینده محمد میرزا [illegible] اوزبکیه بلخ [illegible] این حادثه عظمی [illegible]
شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتمادی بجانب باقی خان نداشتند [illegible] پاینده محمد میرزا و شیرافکن میرزا [illegible]
عبدالله سلطان نامی از اقربای سلاطین جانی بیک [illegible] در حصار [illegible] و بعد از [illegible] محمد ابراهیم خان [illegible]
بلخ آمده بود دست آویز خود ساخته [illegible] سپاهیان و [illegible] لشکر [illegible] پاینده محمد میرزا [illegible] مخالفت باقی خان
را مناسب وقت ندانسته [illegible] موافقت ایشان [illegible] عبدالله سلطان [illegible]
[illegible] لشکر باقی خان [illegible] عبدالله سلطان [illegible] مقتول گردید [illegible]
محمد میرزا [illegible] توجه خراسان [illegible] اقبال [illegible] محمد ابراهیم
جهانگیر میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اوزبکیه [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] مضافات [illegible]
قلعه [illegible] و حصار [illegible] پاینده [illegible]
در [illegible] سلاطین زاده [illegible] دار السلطنه اصفهان بسعادت
[illegible] نوازش و الطاف شاهانه [illegible] دولت [illegible] آفتاب حوادث
[illegible] باقی احوال باقی خان [illegible] خواهد شد **وقایع احوال و سوانح اقبال که در این**
**هجت [illegible] معاملی [illegible] هزار و الف که سال پانزدهم جلوس [illegible]** [illegible] عالم افروز [illegible]
[illegible] چهارشنبه [illegible] شهر رمضان المبارک [illegible] عالم [illegible]
[illegible] **اعظم** [illegible]
[illegible] در [illegible] سعادت [illegible] دار السلطنه

اصفهان چون مقدم شهر اکمل بستان غیرت افزای جنان بود همه روزه در باغات و بساتین آن خلد فردوس نشان بعیش و شادکامی
گذرانیده اسباب فیروزی و اقبال به وجه اتم و اکمل آماده بود و در تسخیر طرف امری که موجب کراهت خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد
واقع نبود بعد از چند روزی از اوایل این سال انجارج خانچه گذشت بجانب جبل رسیده و از قضیه محمد ابراهیم خان کرکچی که فرار نموده
داد آن جوانی مرید دولت و کامرانی را بایکامی گذرانیده بعد از حالی بر ضمیر انور گذشت تعمیر بنیاد نموده متعاقب شاه خواجه نقیب و
محمد میرزا و شیرافکن میرزا و جوب تابین در رکاب موکب سلاطین نژاد بود و زمان ... که پیش ... سعید تفرقه بود بدارالسلطنه
رسیده و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مراسم نوازش و احترام سلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهره آمال و آمال ایشان گشوده و جمیع امرا و
دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته باعزاز و اکرام تمام ایشان را بشهر آورده در
دولتخانه مبارک نقش جهان شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین نژاد را در آغوش مهربانی کشیده تلطف و
دلجویی بظهور آورده و الطاف شاهانه و امداد و اعانات هر نوع که لایق حال و مناسب آمال باشد داده منازل مرغوب جهت سکنی
ایشان تعیین یافت و مبلغ یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی انعام فرموده از ... در دولتخانه ... بجای
عالی ... مرحمت فرمودند و دیگر سلاطین نژاد و اعیان و ... که پیشکش گذرانیدند از جمله پیشکش قطعه الماس گرانبها که
از خزاین سلاطین هند بدست همایون پادشاه در آمده بود و در وقت آمدن بایران برسم تحفه بجناب شاه جنت مکان علیین آشیان آورد
و آنحضرت الماس مذکور را نذر سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس فرموده بروضه مقدس فرستاده بودند و در وقتی که مشهد مقدس معلی
بدست اوزبکیه در آمده ... روضه مقدس را ... تصرف نمودند الماس مذکور را عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بخط تصرف در آورده
و نزد خود نگاه داشت و بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان بدست محمد میرزا افتاده بود و در این هنگام برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف
ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در آن نفرموده ... که اگر صد ... قیمت آن ... در مصارف ...
آن سرکار ... صرف نمایند ... مقرر شد ... که ... آنجا که مرغوب
شود که حاصل آن در مصارف آن سرکار صرف شود ... و در ... مبلغ هزار تومان عراقی خریداری
نمودند و همین مبلغ ... سرکار فیض آثار ... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بکمال مردمی و احسان
سلاطین نژاد ... و در دارالسلطنه قزوین اقامت نمایند ... مرغوب ... قزوین ... شفقت شد که
حاصل آن صرف ... ایشان شود ... و ... که ... الهی شده باشد ... معاودت ... این
مطالب ... فایز گردند ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بزیارت روضه منوره علیه التحیه والثنا چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی نذر فرموده بودند که از دارالسلطنه اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن و الانس روند در این سال اراده خاطر عاطر
باین ... گشت که نذر ... بوفا رسانیده و ... سعادت عظمی فایز گردند ... بر ... قدم ... نهاده از ... دولتخانه
مبارک نقش جهان ... عالم ... شوق ... روز ... اول از شهر ... که در بیرون شهر



تشریف برده و از آنجا بموضع دولت‌آباد ... رفته ... که پس از مراد ارکان دولت و ... زمان و ...
زیارت مرقد منور حضرت امام ... مرافقت نمایند ... رفتن ...
ذات مبارک ... زمان و ... سواره ... مرافقت ... نموده ... از آنجا
رفتن ... سواره ... شاه ... سواری ... زمان ... سلطان
... ارکان ... اصفهان میرزا ... و ... ثانی و رفقای ... بدست ...
... فرسخ ... شریعت ... داشته ... مرکار خاصه شریفه حساب ...
نگاه ... شخص شود ... فرسخ ... معلوم کردند که از اصفهان تا مشهد مقدس ... فرسخ شرعیت ... 
کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی ... قطع مسافت فرموده ... پیاده ... رفتن ...
... منازل و مراحل ... 
مسافت بعید را قطع فرموده در روز ... شهر جمادی الثانی داخل مشهد مقدس معلی و روضه مطهر ... شده بادراک سعادت طواف و زیارت
آن مرقد منور ... که ... ورود ... مشاهد ... ملایک ... روشن ... 
روضه جنت نشان ... مستجاب ... فیوضات ... و ... بادای ... نماز و نیاز اشتغال نموده ...
خالق الارض والسما ... حاجات و مطالب ... دینی و دنیوی ... السعادت ... استجابت
بجا آورده ... مقدس ... مبارک ... سعادت و اقبال ... شعرا ... ارباب نظم ...
قطعات و قصاید ... مرغوب ... تاریخ ... بطبع ...
... شاه مردان شاه عباس ... شاه ولایت ... طوف مرقد شاه خراسان ... پیاده ... 
... ز اصفهان ... رفت ... 
... زیارت ... شاه ... 
تاریخ پیاده ... شاه ... 
از ... طواف ... امام رضا ... 
... رفیق توفیق ... پیاده ... تاریخ ... شاه ...
... و ... از ... سعادت ... 
... روضه ... که ... 
... الملک ... بیت المقدس ... 
... پیاده ... قدمی

می‌نماید تا آنکه چپت و ورود ... و ماه و با خطر طریق طی کرده حضرت اعلی درین سفر ظفر اثر پیاپی و قدم رنجه گانه ... و از کتاب انواع مشقت
و صعوبت را متحمل شده و از منزل متعارف زیادتی مانده مصرع همین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مجملا در آن زمستان در مشهد مقدس معلی
توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام لیالی متبرک بوده در آن روضه مقدس بطاعت و عبادات گذرانیده و دیگر
عید و شبهای جمعه و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی شهور مذکور است در آن روضه منوره مطهره احیا داشته
از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت جاروبی و سر شمع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق خدمتکاری فروگذاشت نمی‌نمودند **ذکر بعضی حالات**
**که در حال قشلاق مشهد مقدس معلی روی داد** از سوانح اقبال که در ایام اقامت مشهد مقدس روی داد آنست که عرضه داشتی از
کجیش خان حاکم مرو رسید که باقیخان پادشاه اوزبک با او مسالک وادی الفت و آشنائی گشوده با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اظهار صفا
و دوستی نموده و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی به کجیش خان نوشته تحفه جانوره و راس اسپ و تبچاق طلب نموده بود حضرت
اعلی بعد از اطلاع بمضمون عرضه بمقتضای مردمی و شیوه ستوده دوستی عمل فرموده کجیش خان را رخصت داده که جواب مکتوب او
مرغوب نوشته چند راس اسپ خوب و تحفه لایق مصحوب مردی معتمد سخندان ارسال دارد و چون مراد ... سرحد با مزاج عقل و دانش
که حکام ملک و اسباب سلوک خود را با دوست و دشمن که قرب جوار باشند بشکوه و شجاعت و دوستی و مردانگی و کار و مردمی و کارروائی
چوب زبانی استحکام دهند او نیز این قاعده بخیده و امر مرعی داشته طریق مردمی و مروت را از دست نداده کجیش خان بعد از استماع و از خدمت
اعلی برام علی بیگ نامی از نیوه ایستاجلو را که جوانی عاقل سخندان کار آگاه بود برسالت باقیخان تعیین نموده با اسپان و تحف و هدایا
بجانب اوزبک و باقیخان را تعظیم و تکریم بسیار نموده با کجیش خان آداب جوابیت ... و او را با تحف و هدایای دوستانه باز فرستاد
بعد از آمدن و بخاطر اشرف اقدس اعلی ظهور نمود که چون این دو شاهزاده اوزبک که جهانگیر میرزا و محمد سلیم سلطان باشند از نسل
خانی بیکی و اقربای ... اعمام عبدالله خان بدین دودمان ولایت نشان پناه آورده اند و مرحمت لازم است که در اعلاء و رفعت
و انتظام اسباب دولت ایشان بقدر مقدور توجه مبذول افتد و حال باقیخان متغلب بر کل ولایت ماوراء النهر و ترکستان گردیده که ملک موروث
این طبقه است استیلا یافته چون مابین این سلسله علیه بنای الفت و آشنائی شده اظهار دوستی کرده ... ولایات دوستانه با او القا فرموده
او را ازین معنی که منبع انواع سعادت منضم است آگاه کرده ایم کی آن ولایت بلخ و توابع آن که در تصرف عبدالمؤمن خان و برادر محمد
ابراهیم خان احق و اولی و انسب و در آن باب نهایت اهتمام سلوک داشته ایم تا ... ماده و معاودت منسوبان این دولت بحضرت
فرمان ... و توابع امروز ... او بمناسب این بود که بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم خان ... فی الفور واشارت بما واین شاه الاعدل
در آن ولایت نامه و حکم در ماوراء النهر و ترکستان که بحسب تقدیر ملک قدیم بتصرف او در آمده قناعت کنند و دیگر آنکه ما را طمعی در آن ولایت
نیست چون از اقربا محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان در طفل مانده ... این خاندان ولایت نشان آورده اند رضا ...
اشرف مقرون آنست که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت با ایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان را نسبت
با باقیخان حقوق ولی نعمتی است و مرتبه‌ی مدد و پدر او را با برادران و فرزندان بجهت رعایت صله رحم در ظل عاطفت و اشفاق

در آورده و در تربیت میمنه وجاه کرده بحسب تقدیر ایزدی دولت از دودمان او گذشته بحسب سلطنت ولایات ممالک عبدالله خان و برادر خان ما
منتقل شده رعایت حق گذاری که وجهی از فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز واداره حقوق تربیت عبدالله خان با اقربا و بازماندگان
سلسله او نیکوئی کرده و ایشان را در ظل رافت و اشفاق مأوی و پناه دهد ایشان نیز فرزندان و برادران خود بوده و پسته و ولایت بلخ و محال
طرف آب را به ایشان گذارد و خود بملک ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان و بدخشان که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده در ضمن
شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آورده و در اشفاق مرتبه درباره‌ی ایشان دریغ ندارد که عزت ایشان نیز او را منزله‌ی میوه و برادر بزرگ و پیشکار
اطاعت و متابعت بتقدیم رسانند و جان محمد بیگ نامی از نوکران قدیم سلسله باقیخان که دیوان بیکی دین محمد خان برادر او بوده و در جنگ تون
اسیر گشته چند سال قبل ازین بمیانه او زبکیه و امرا عظام ... شده گرفتار شده بود و چون شیوه ستوده همایون اعلی است که هیچ گرفتاری را
بطریق مهمانان رعایت و حرمت فرمایند او نیز بطریق معهود از تاریخ گرفتاری در اردوی معلی بتعزیز و احترام میبود و در ... بطلب فرموده و مقدمات
مذکوره را بخاطر نشان او نموده رخصت انصراف داده چون مالوف و اوضاع مذکوره اظهار فرموده که گر باقیخان رضای خاطر اشرف جسته درین مقدمه رعایت
با ایشان مضایقه نکند و بحکم ... شاکر باشد بر حسب کلین شکر تم لازیدنکم موجب ازدیاد دولت و اقبال و تحصیل رضای حضرت ملک متعال خواهد
بود و نواب همایون ما او را نیز برادر و دوست دانسته هرگونه امداد و همراهی که در هر باب لازم باشد ظهور می‌آید و اگر باقیخان مسالک طریق جمیل
و وضع مستحسن شفقت بدیع رضا اعلی صفا تلقی نموده ... بدین صلح اخلاص رضا ... و دوستی را با نقض مخالفت و نا اتفاقی مبدل ساخته
مخاصمت و مزاحمت نماید چون ... و سعادت پادشاه را با فرزندانش سلطنت و اعظمت است ... و ... با ایشان دوستانه در کمال خوش‌خواهی ... بوده
و در هنگام ... عاطفت ما او رساند و بجانب بلخ و سمرقند و واقع خواهد شد که آنچه مقتضی ... باشد بظهور آید و چون جان محمد بیگ روانه
بلاد گشته بخدمت باقیخان رسید باقیخان از آمدن و اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده و در ... امرا معتبر را آورده در خلوت
جان او و با باقیخان گفت و گوی مقدمات مذکوره میشد ... خاطر اشرف ... درباره سلاطین زاده‌ها مخفی قول ... و ... آورده
اتحاد محال ... ازین باب استماع کرده و خان محمد دیوان بیگی او و برادر کجیش خان که همراه او رفته بود بنده گفته بود که باقیخان ما را
و ... خود و ... نوازی ... از ولایت با ایشان ... تا ... که بخدمت اشرف نوشته بود از جانب باقیخان تواضعات و دوستانه
و عنایت ... و حسن اعتقاد و حمایت سلاطین زاده‌ها نوشته بود که احسان و توجه ... و ... محمد میرزا و جمعی که از این طرف خائف
بوده باز گرداند و ایشان را بانجانب آورده و اینکه بخدمت اعلی شاهی رسید و ایشان از دست آوردنی بوده با شفقت ... انتظار
ایشان ... و ... مضبوط نمایند ... که ... و ... و ایشان در ... رافت و اشفاق در آورده و بطریق سایر برادران و فرزندان ...
مناسب باشد تربیت و ... و وجه معاش معین خواهد شد و دعای باقیخان آن بود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سلاطین زاده‌ها را بجانب
ماوراء النهر ... و ... که بهر عنوان که خواهد وجه معاش داده بر وفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان ... و چون اعتمادی بجانب
باقیخان نبود و فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده نمی‌نمود حضرت اعلی گفتن خاطر خطیر همایون
در ... ظهور آورده و ترتیب اسباب یورش بلخ پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت و مقرر شد که تا

شاه خواجه و بایمحمد میرزا و نقاط طین زاده که در دار السلطنه قزوین بودند مصحوب خود گردانیده در موکب عالی ایشان روانه خراسان گردد

**ذکر تسخیر جزیره بحرین و آنکه درین سال الله دادخان امیر اوامرا کار پس و توجه یافت** ملک قطیف و بحرین و در ازمنه سابقه در
داخله در تصرف ملوک هرموز بود حمدالله مستوفی مولف تاریخ گزیده در نزهة القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ
عالیست ده فرسخ طول پنج فرسخ عرض دارد و جواهر این قطعه قرین [illegible] دیده و در آن تجارت آیین بوساطت عقل و دوراندیش دیده
و شنیده که لؤلؤی که در بحرین غوص میشود و در نظر دیده وران باریک بین چون جواهر [illegible] زیاده از لؤلؤی دیگر بکار اعتبار دارد
و از آب کثیر المنفعت بر [illegible] و ایام متصرف توران شاه والی هرموز در آمده حاکمی از جانب والی هرموز ضبط آنجا قیام داشت و در
ایامی که جماعت فرنگیه مضافات [illegible] بودند که والی هرموز [illegible] هرموز را بافته [illegible] که عبارت از قلعه
ترتیب داده در آنجا مسکن گرفته [illegible] زمان [illegible] آمده محل اقامت [illegible] حال [illegible] اجاره و [illegible]
در حمام [illegible] و آنکه [illegible] بچه [illegible] خود [illegible] و جهستان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم است در شوکت و اقتدار
وقتی از آن زوال گردیده بجهت در بحرین نیز دخل کرده بودند و درین هنگام که فرخ شاه والی هرموز فوت شده و فیروز شاه پسرش قایم مقام گردید
رکن الدین مسعود نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق
مهمات بحرین قیام داشت و مجاورت برادر رش کرده هرمز و حاکم معتبر بود و را از جانب مطلق الخان شده بود و درین اوقات از زیاده
اقتدار و اختیار جماعت فرنگیه متوهم شده و خواست که معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت
فرستاده و از و استمداد نمود و خواجه مذکور حقیقت حال بامیر و یوسف شاه بکلی فارس اعلام نموده و خان مشار الیه چون حمیت در تسخیر
و مبردن کردن فرنگیه از آن ملک اهتمام داشت خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق تیراندازی مهارت تمام
ظاهر آنچه حاکم و با انظار طریق تسخیر و تصرف آن ملک را بنظر احتیاط در آورده و وقت بر آن گماشت که آن نقبه لطیفه را متصرف در آورد
و چنین فرصتی را از دست مده خواجه مذکور بعد از وصول مقصد گشتی قریب بصبح با جمعی در خانه رکن الدین مسعود آمده بخبر از بردن رفت
او را در خوابگاه خود با چند نفر از اقربا و جمعی که حاضر بودند بقتل آورده و مردم او از این حال خبر یافته در مقام دفع این حادثه شدند چون
حاکم کشته شده بود تحصیل بحرین زیاده جرات و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین در نقاهی او بجرات و حفظ حال خود پرداخته
دفع شر آن جماعت نموده و از اتفاقات حسنه که بسترم اقبال از مقتضیات قرینی است امیر یوسف شاه و برادر امیر کمال الدین جهانگیر از زیارت
بیت الله الحرام عود نموده و بعضی اموال او را قطاع الطریق آن حوالی برده بودند الله دردیخان او را مقرر داشت که با جمعی از تفنگچیان
بران جماعت تجسس اموال خود و دیت آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود و اگر خواجه معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش برده باشد
او مدد کند که ملک بحرین را تسخیر باید و مردم او متوجه گشته تدارک رسانیده و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم در آنقدر که بکار آید و هر وقتی از اقوات مضاف
تسخیر اموال خود در آن تقرب بسا مشتد روانه بحرین شده در وقتی بانجا رسید که خواجه معین الدین در رئیس منصور عمزاده او حاکم را کشته با مردم او
در مجادله و مقاتله بودند و عضو را مقیم کرده آنجا و از آمدن او خبر یافته بودند بمطایب اهل خود را بارادن شهر و قلعه رسانیده و باتفاق خواجه
امیر یوسف شاه و

مذکور و مردم فال و امیر جهانگیر در دفع اهل خلاف قیام نموده جمعی که طریق مخالفت سلوک داشتند بجزا و سزا رسیده و جماعتی که
جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند باستمالت و فراغت مشغول شده و ساحت آن خطه دلکش که مصداق مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان است از لآلی آبدار صدق اقبال پر والی شاهی ترصیع و تزئین یافت و چون اخبار به هرموز رسید فیروز شاه والی
هرموز و کپتانان فرنگیه هر یک جمعی از خود و خود را با برادر ملک بحرین مامور ساخته فرستادند بمن الفریقین کرار از خشکی و دریا محاربات
بوقوع پیوسته اگرچه در محارک خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه مجروح و زخمی شده و عاقبت از آن سبب زخم فوت شد اما جنود
فارس بنیروی اقبال بهادر برخورد مشغول و منتظر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشتند بقیة السیف بی نیل مقصود منهزم و مغلوب بازگشته
و هرچند دست و پایی زدند کاری ثمر از پیش نبرد ساخت عاقبت ترک مجادله کرده دم درکشیدند و الله دردیخان حاکم ضابط فرستاده در
آن سلکم قلعه سی بوقوع پیوسته و مقارن احوال و ولایت مذکور الله دردیخان بحیط ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد بنیان در آمد
و در تواریخ مبسوطه احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام و از زمان اقدم که در زمان کیخسرو کیانی بحکومت آن منسوب
شده بودند از آن تاریخ ولایت آن ولایت حاکم فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف نیز از اقتدار ایشان آن حکام و ولایت قریب خود
شان و در ازمنه سابقه هرگاه در ممالک ایران پادشاهی نافذ فرمان بود و در هر زمان الکامره اطاعت که مظهر بی اندیشه
در سایر ایام و روزی که خودسری افراشته آن جماعت را بقوت اقوام فرمان ... دولت ابد پیوند قدس نشان مضمون انتقای غایت طریق اطاعت و انقیاد
گذرانی سلوک داشت منسب ثابت فی و بین دولت و ثانی زمان نواب سکندر شأن نورالدهر خان بن ابراهیم خان والی آنجا و فات شده
میرزا اعلی الله مکانه پسرش قائم مقام گردیده نواب سکندر شأن ولد ابراهیم خان ثانی لقب داده و در وقتی که تخت فیروز بخت سلطنت و پادشاهی
ذلت آوس هاون شاهی حاصل گشته و آرایش یافت و موکب همایون فال بجهت دفع فتنه معقول خان بجانب فارس توجه نمود و در دار الملک
شیراز نزول اتفاق افتاده و ترتیب و آداب و رسوم شد مناسب این بود که ابراهیم خان درچنین وقتی که قرب جوار دست داده و ادراک خدمت
عتبه علیه از ذخایر عظیم شمرده بجهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل سلوک روی نیاز بدرگاه که در حقیقت خاص آورده سعادت
پابوس دریابد و مشار الیه از جهل و نادانی و مخالفت تمرد و عصیان از حضور حاضر درگاه که صاحب اختیار مطلق بوده وقت این سعادت
نیافته تجاهل گذرانید و از تبعیه قبایل افراخ اشرف تمرد و استغناء نموده شد تا آنکه به سلوکی منهیره درگاه عدل بنیان در کار واقعه روشنتر شد و اقتضای که باشند
باج و خراج بیرون نشده و زیاده ... تجار و تمرد دین و دیار نیستند و مرقوم گشت الله وردیخان حسب الفرمان قضا جریان متوجه آنجا
و تنبیه ایشان گردیده چون بدان رسید ابراهیم خان تنبیه باطل مضرت رسانده مبلغی خطیر رسم پیشکش قبول نموده متعهد شد که من بعد در انتظام
خاطر مبارک اشرف کوشیده و مراسم نیکو بندگی بظهور آورد و الله دردیخان فسخ عزیمت کرده و بازگشت و ابراهیم خان در آن سال آنکه ما را
کرده دیگر باره و طریق خلاف پیمودن گرفت و در اداء وجوه پیشکش و تقبل مبالغ نسبت نموده با تجار و تمرد دین که واراده در پیش نمیداد
گروه از جمعی سلیقه احیف و تعدی گرفت و تجار شکایت بسیار از ظلم و عدوان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نموده و در تجبر
و شکوه و شتاق ایشان و عشرت و مال تجار و جبر و ظلم کرده الله دردیخان مره بعد اخری غرضیه داشته و چون بحوالی لار رسیده ابراهیم خان

احوال و اسبابی که تکار گرفته بود بار دیگر فرستاده در باب وجوه تحقیق نمایان مجمه معذرت گشاده و اصدور را اعلام کرد که چون درین
حوالی نزول اتفاق افتاده و ابراهیم خان خود را از جمله بندگان درگاه شاهی می شمارد اگر در قول خود صادق است مناسب آنست که چون
دهشت آمده بین گفتن صورت موافقت روی داده که بودن آن جمعیتی مرجعت رفیق دولت پادشاهی نسبت ابراهیم خان جرأت آمدن
کرده و بیشتر سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شده موکب عالی جناب خان نیز ظاهر شهر رسیده نزول نموده
عساکر منصوره و فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران می کوشیدند و در میان ایشان و قزلباش تیر انداز کرده
استیلا یافت درین اثنا از دهات و از قاضی ابو القاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان بود بطریق اخلاص شاهی حسینی بود و بیار و بعاو
بخدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان گشته و تمام سپاه از خود را با پنجاه نفر مردم فرستاده که شاید مطلب اینجا
تنخواه شده دفع نماید فرستاده او درین حوالی در زیر قلعه رسیده بودند و درین موقف معلوم شده و ازین عمل آثار که و هند مقصود رسید
موجب انحراف خاطر خان گردیده و بحبس و قید ایشان اشاره نموده آن جمعیتی موجب زیادتی خوف و هراس او را شد گردیده و جناب اله وردی
اواب داده و دهشت گشاده و بتیل و انعام و احسان گرم شده و اهل شهر از مخالفت و قلعه داری باز آورده ابراهیم خان در تنگ و اعوان آنها کرده
و حال در ناحیه احوال او رادین شاه و خود دست از شهر و حصار بازداشته بقلعه نیستیم که طرف آن کوه و یونسته و متحصن گردید و عساکر
منصوره در کمال قدرت و اقتدار شهر درآمده سپاهیان بای قلعه رسانیدند ابراهیم خان فوت ساعات بعد و واقف در خود ندیده از کرده و سرکشی نادم
و پشیمان گردیده دست در دامن عجز و استیمان زده و اهب آمدن شد اسد وردیخان او را امان داد و او با جمیع معارف و اعیان
در بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نموده جناب خان در او افزوده احترام نمود و بطریق مهمان نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده و در باره او
و اعزه ای که درین شهر یاری بوده باشد عمل نماید و از تحکم و مردم از جمیع اکثر که داده و خلاف بوده و مخلص فساد و افساد داشت از میان
برداشته سایر الناس را استمالت و امیدوار گردانید و مردی که در قلعه بوده بجز قلعه سپردن چاره خیال شد و اله وردیخان شهر و قلعه را
بمعتمدان سپرده و رتق و فتق مهمات ملکی را بقاضی ابو القاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان و تبعیان آن و دو مان شیراز آورده و حفظ
و احوال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمده و حقیقت این فتحهای حسینی را که بمیمنت دولت اقبال بوده و در کمال اتفاق افتاده بپایه سریر اعلی عرض کرد
و در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس تشریف داشت و رای جهان آرا بهوش فتح تقسیم یافته تهیه اسباب آن مشغول بودند فرمان قضا جریان
مشغول بودند مژده فتوحات مذکور مسرور و فرح افزای خاطر انور گردیده و خان و جمیع امرای آن جانب بعنایات علیه پادشاهی و نوازشات ملوکانه سرافراز
گشت و در بیع سطاع تحصار خان و جمیع ایشان مذکور و عساکر فارس بو نصره و سابق در اوایل حال آمده و که رایات فیروزی آیات جهت اجتماع
عساکر ظفر قرین در تستر رات و هرات و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت داشت آفتخون او آمده ایستاده بر دو وی گرد و دین سکو و همی که ابراهیم خان
آورده و تحف و هدایای که از خزاین سلاطین لار بدست در آمده بود نظر کیمیا اثر رسانید از جمله مکبر و تاج مکلل مرصع و عود و واقف بود که از آبا
و اجداد ایشان مانده بود و در فوائد اینستر مذکور است که درین حکایت که تاج کیانی کرکین میلاد ابراهیم حکایت دریمه پرستانه تاج مذکور را داده بود
و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده و هر کدام بقایم مقام دیگری میرسیده از پدر به پسر میرسیده تا بدین سبب ذکر آن تاج مجمع مشهور است که کرکین میلاد چون جفا





شهردار رسید جهت دخول شهر ساعت سعد اختیار نموده منجمان عجم و اختر شناسان در سعد و نحس کواکب و نظرات و تربیع و تثلیث دقیق
نموده تا مدت هفت سال ساعتی که در مراتب دقایق موافق واز نحوست و عیوب نجومی خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت
سال ساعتی سعد که دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده و مبرا از عیوب بود اختیار نموده و گرگین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا
سعود کواکب را از باب تنجیم بود و دخل شهر شده و از آن زمان تا حال که قریب هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد و احفاد او
نموده هیچ پادشاه و ذو شوکت در تسخیر آن ملک فیروز پیروز نیامده بتجربه آن و نهایت آنها را صفی شده اند و همچنین میان الناس مشهور است
که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بودند که ساعت آن ملک از ضرر و ستم ایمن بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان
مهبت اقبال و سرنیزه اقتدار هر زمان و درگاه و سپهر مثال شهریار مشتری قدر مهچال تسخیر گشت تا از برکات تصرف اولیای دولت قاهره در آمد چون
در کتب تواریخ از ملوک عجم ازین قبیل غرایبات که خارج از دواعی عقول و مبرا از احاطه قبول ادراک دوی العقولست بسیار نقل نموده اند راقم
نیز در باب اختیار ساعت و تاج و طلسم آنچه از افواه الناس مسموع شده و بوضوح تصدیق و تکذیب آن نشده و چون درنظر محقق پایه و بنیه تنموده
صحیفه درج نمود با مجمله چون ابراهیم خان در سلک باد غیس بشرف آستان بوسی مشرف شد مقرر شد که در آن سفر هم در پیشت بطریق مهمان
منزل اسد وردیخان باشد و چون در آن سفر درار دوی معلی عارضه شیوع یافت مشار الیه نیز مرض گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شعله طبیعت
از حرارت مملکت گشته زندگی بگذاشت و از آنچه جمیتی خصوصی یافت مشار الیه جوان قابل پسندیده و درویش نهاد و عاشق پیشه شاعر طبیعت بوده و اکثر
علوم متداوله را مطالعه نموده و در علم موسیقی و ادوار مهارتی تمام داشت اما بسیار تنگ حوصله و ساده لوح بود و بجز عمارت که در امر حکومت
و ضبط امور مملکت بسیار در کار است کمتر داشت در آغاز جوانی به نشأتین راغب و با غرام خود در آن معتاد شده بود القصه دیر یاب تا که ...
عالم بقا و پیوسته دولت از آن دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند وقایع احوال و سوانح اقبال که در سال فرخ فال
ایل ترکی مطابق سنه احدی عشر و الف که سال شانزدهم جلوس سعادت پیوند شاهی ظل اللهی است بوقوع آمده نوروز این سال
همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد فراغ افسرده روزگار که از عصیان و امراض بی روح و شدت از اقبال
افتاده بود بصحت و استقامت گرائید بهار عالم آرا با بهارات خرمی و دلگشایی جلوه ظهور نموده عالم پیر را دولت جوانی از سر گرفت بهار جهت نشاط
و نشاط درخت آمد و جهان گسترده گشت یعنی خسرو سپاه کران چرا گاهش شرف شد و اقبال گشت قدم رسید با جهانبانی رای شاد و سرور گرانی
عالم مضمر است گستگی و هر اسکی سیاه و سیاهیین پرده و ادای مبتنی بر نوازنده دو بی حسن قرین در سایه ساعت سعادت اساس لطف چراغ هم
بیخ در حرکت آمد بعد از قطع منازل چون مصدر و قعود اند خود مضرب خیام و لکه احتشام گشت حسین خان شاملو بعرض اشرف رسانید که چون قلعه
بهراه واقع است ممکن است که دوقت فرصت ازبکیه که بحراست این قلعه قیام دارند تعرض به تبرد و درین اردوی معلی رسد لیکن اولی
کار اول بقلعه دست آوریم که را دو تعود بلشکریان گشاده باشد اگر تعقل این رای اصحاب شود و مخالف قرینه و این صوب در حرکت آمده و بمیمنت دولت
واقبال در پای قلعه نزول نموده روز دیگر از اطراف و جوانب قلعه را بمیان در آورده عساکر ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت آثار قسمت نموده
بر جلوه و قراولی یافت عساکر نصرت شعار قلعه را محکم گرفته در میان گرفته شروع در حفر نقب و محیز نموده و در شب سوری گشیده سید عبد و توب و

باروتی که همراه بوده به ضرب تفنگ جنگ [illegible] سر داده تند و آواز رعد آسای توپ و تفنگ غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را کر ساخت
روز دیگر از اطراف و جوانب هجوم نموده به خندق درآمده در میان آب خندق خود را به پای حصار رسانیدند ساکنان قلعه از هجوم
طرف جابجا و محلها بی‌فایده از هجوم شجاعان لشکر قزلباش چنان خوف و هراس به ایشان استیلا یافت که غیر طلب امان چاره و فایده دست ندیدند
اسب نجات [illegible] و خلایق در کمال اضطرار [illegible] مومن بیگ جمع شده عجز و بیچارگی خود را پیش استیلای لشکر قزلباش اظهار نمودند و او را استمالت داده
راغب ساخته باتفاق [illegible] حافظ و شیخ [illegible] که بفخر زمان مشهور بود به رسم التماس نمودند که قدم رنجه فرموده
بیرون تشریف برد و خط امان جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای مذکور نیز که خود در زمره اهل الله معدود [illegible] است
در عالم کشف و مجاهدت [illegible] بود که استیلای لشکر قزلباش بر این قلعه در لوح قضا بقلم تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست [illegible]
باز زدن و پای [illegible] و جلادت بیرون نهاد و [illegible] تخت و دو کس از [illegible] و متعلقان خود را با پایه سریر اعلی بیرون فرستاده عجز و
شکستگی ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت پادشاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی دولت
بی‌زوال می‌گشایند و التماس عفو تقصیرات و جسارت بی‌ادبی مومن بیگ که قلعه بر روی ملازمان موکب همایون بسته نمود حضرت شاهی [illegible]
جام جان [illegible] با ایشان در تکلم آمده [illegible] ملاطفت و جان بخشی مومن بیگ و ساکنان قلعه [illegible] داده مسعود و [illegible]
حکم استمالت باسم مومن بیگ و ساکنان قلعه [illegible] آورده و خلاصه مضمون آنکه [illegible] همایون ما [illegible] سعادت و امداد [illegible]
جانی یکی اتفاق افتاده [illegible] ولایت نیست و [illegible] خاطر [illegible] و ساکنان [illegible] خلایق و [illegible]
هیچ کس را دریم و [illegible] کسی کاری نیست شاید صدق این سخن از اطوار مردم [illegible] خاطر نشان ایشان شده باشد که [illegible]
بخط تصرف و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده و در [illegible] اهل سنت و جماعت و طبقه علیه شیعه [illegible] و شعار خود [illegible]
و هیچ آفریده تحکم [illegible] خاطر ایشان نباشد و مومن بیگ و جماعه او زبکیه هر کس رضای خود را [illegible] سلاطین [illegible]
داشته باشند توقف نمایند و هر کس [illegible] رعایا [illegible] و عمال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره [illegible] با ایشان
نرسد و در [illegible] و کان [illegible] یافته در کمال فرح و انبساط [illegible] و این منشور عاطفت [illegible] خلایق اطمینان یافته [illegible]
ما بین جمیل [illegible] اشراف و اعیان و مومن بیگ بیرون آمده به سعادت [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
شعار او زبکیه [illegible] قوم [illegible] به عرض [illegible] نمودند و التماس نمودند که عساکر منصوره [illegible]
نمایند که فرد [illegible] نمودند حضرت اعلی [illegible] قدر [illegible] فرموده
تفنگچیان [illegible] سوار گشته و اول صبح [illegible] و فرمان [illegible]
و احتمال که [illegible] حضرت اعلی [illegible] ایشان [illegible] گذرانیدند [illegible]
بجنگ [illegible] ایشان احتیاج [illegible] و بیچ [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible]
اضطراب [illegible] حضرت اعلی [illegible] اطمینان [illegible] ایشان [illegible]



اطمینان خاطر قوم را از امانت نموده [illegible] حکم فرموده و اهتمام عساکر منصوره را در تسخیر قلعه بجه کمال رسانیده فرموده مشغول شدند که عمارات
مومن بیگ را بیرون [illegible] رخصت [illegible] بقلعه رفته [illegible] مومن بیگ با طبقه او زبکیه و غزنویان و اشراف قوم بیرون آمده و بسعادت [illegible]
سرافراز شدند حضرت اعلی [illegible] و اکرام [illegible] و خاطر ایشان را [illegible] پادشاهانه و خلعتهای مرحمت آمیز [illegible]
خلعت امان عنایت فرموده [illegible] رخصت معاودت ارزانی داشته و مومن بیگ را [illegible] قلعه [illegible] حضرت اعلی امر فرمودند که
ساکنان خود را [illegible] آتش [illegible] در کمال فرح و انبساط خاطر [illegible] و [illegible]
نموده قلعه [illegible] و علی الصباح [illegible] قلعه را [illegible] و اقبال [illegible] اولیای دولت [illegible] سادات و قضات
و علما و اشراف و اعیان [illegible] مجلس [illegible] و در کمال [illegible]
و عنایت جلال و سلطنت [illegible] سعادت [illegible] مومن بیگ رخصت [illegible]
[illegible] طلب نموده [illegible] عالم حقیقت [illegible] رخصت [illegible]
[illegible] السلاطین [illegible] سلطان [illegible] و [illegible]
[illegible] موکب سعادت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] و [illegible]
[illegible] مومن بیگ [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] حکایات [illegible]
حضرت اعلی [illegible] کلام الملوک ملوک الکلام [illegible] مومن بیگ [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

عرائض

[illegible]

**ذکر قضایایی که بعد از تسخیر قلعه اندخود روی داده و وقایع احوالی که در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت**

چون موکب ... از اندخود ... خبر رسید که باقیخان ... [illegible]

[illegible]

حرب نکردند مجملاً بعد از محاربه مذکور دو روز دیگر حوالی شهر توقف واقع شده از طرف اوزبکیه احدی از مقام رزم قدم پیش ننهاد و بر بست شهر و قلعه

پیش نهاد و ضمیر پوشیده کرده باقیخان جنگ صحرا انگیخته از سواد شهر و کوچه باغات قدم جلوت پیش نمی نهند و قلعه و ارباب رای و تدبیر صلاح

نمی دیدند که گروه قزلباش بپایه کوچه باغ درآمده جنگ در خندق و دیوار بست شهر واقع شود بنا بر آنکه از پیش رفتن عاقبت محاصره و قلعه گیری پیش

می آید و مشخص است که تا به آن کشد و چارپای لشکر اشتداد یابد و مکاوات و نقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر و [illegible]

و دلیری سپاه مخالف گردد و مخطار روی نماید که زمام انتظام و سفینه رشیان عاقبت بین تعقل مقدس تمیع شده مجالس عالیقی انعقاد

یافت و از هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما ازین نهضت امداد سلاطین زادها و حصول نیکنامی بود اگر باقیخان [illegible]

کرده پیشه اوف نیرزد و بمقابله موکب همایون می آمد ما نیز صف قتال ترتیب داده آنچه مقدر الهی بود بظهور میرسید حالا که او از جنگ [illegible] و برو تقاعد

نموده صرف کار خود بحفظ قلعه نماید ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را بپایان دیوار بست و کوچه باغ مقابل توپ و تفنگ در آوریم [illegible]

لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی را بعدم میفرستیم اگر [illegible] بملاحظه جمعیت و غیرت و نیاز درین دو باب توقف نمائیم موجب

سپاه منصور و اختلال نظام امور [illegible] طریق صواب آنست که [illegible] لشکر [illegible] و در اندیشه [illegible] فرصت

مصلحت مراجعت انعطاف دهیم اگر باقیخان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید [illegible] والا بسلامت کوچ کرده

بتوفیق الله تعالی معاودت سپاه [illegible] اگر مقدر الهی باشد مرتبه دیگر [illegible] القصه در روز [illegible] شهر

محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رود [illegible] عبور نموده فرود آمدند [illegible] مستقیم [illegible]

و [illegible] و دیگر [illegible] سپاه [illegible] ناتقال [illegible]

عزم بازگشتن در خاطر انور [illegible] واقع شده احوال مردم اردو [illegible]

[illegible] بعد [illegible] کنار آب [illegible] توقف نموده [illegible]

فرموده صبح روز دیگر [illegible] اردو کوچ شده [illegible] آمده [illegible]

شده بود و تیم قرچقی اردوی همایون نزول نموده باشند درین مرحله [illegible] فرود آمده بود [illegible] از جانب امرای عظام [illegible]

در عقب بودند خبر رسید که سپاهی از جانب مخالف نمودار شده و [illegible] پیش می آید حضرت اعلی شاهی مقرر فرمودند که اگر سپاه مخالف [illegible]

جنگ پیش آمده آهنگ محاربه سازد هنگام ایشان نیز برابر قیام نموده [illegible] و اگر اوزبکیه جنگ نخواسته باشند [illegible]

خود احتیاط [illegible] نیز محاربه [illegible] باقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانند [illegible] در نیم فرسخی اردو

[illegible] چون سپاه اردوی [illegible] قایم بوده [illegible] نشود [illegible] باشند

[illegible] خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمده [illegible] غازیان [illegible]

قتال اشتعال یافته کار [illegible] حضرت اعلی ابن حسین خان و بعضی از امرای [illegible] را بامداد [illegible] فرموده و [illegible]

و اقبال سوار شده و عطفه عنان فرمودند و [illegible] دست راست و دست چپ قول همایون [illegible] کارزار [illegible]



معرکه گاه را [illegible] و علمهای ظفر و اقبال گشوده و مقابله اعدا برداشته و بعضی از امرای [illegible] لشکر جرغچی تعیین فرموده و [illegible]

و قول همایون متعاقب در حرکت آمده چون قریب [illegible] از آن دو روی محل جدا شده و معرکه قتال [illegible] شده غازیان عظام یکی از سپاه

اوزبک را که دستگیر شده بود آورده [illegible] چنین معلوم شد که در وقتی که خبر کوچ کردن اردوی کیهان پوی بباقیخان رسیده [illegible]

شده که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد بعضی حمل بر عجز و زبونی کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان می باید کرد و باقیخان

نیز جانب [illegible] گرفته در تعاقب مبالغه داشت و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان و دیده کارزار نموده قضیه شاهی بیگخان اوزبک

تقریر نموده گفتند که در وقتی که خاقان سلیمان شأن شاه اسمعیل علیه الرحمه والغفران لشکر به مرو کشیده بخراسان رفت و او در قلعه مرو متحصن گشته [illegible]

اقدام ننموده حضرت شاه از محاصره ملول گشته آوازه مراجعت شایع ساخته [illegible] کوچ کرده شاهی بیگخان [illegible] کرده تعاقب کرده بیرون آمد

قان سلیمان شأن عطفه عنان کرده فیما بین محاربه وقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیردل گشت [illegible] که حضرت شاه [illegible]

خواهد که [illegible] پیش برد که جد امجد او با شاهی بیگخان پیش برد بدین جهت مصلحت در تعاقب نمی بینیم [illegible]

لشکریان تعاقب بیرون آمده [illegible] عبور کرده [illegible] القصه از جانب امرای عظام باین حکایت [illegible]

[illegible] داده بود [illegible] خان [illegible] اول [illegible] پیش جنگ [illegible]

[illegible] موکب همایون شاهی [illegible] رسیده [illegible] شاه [illegible] لشکر [illegible]

قول [illegible] نموده [illegible] آفتاب [illegible] غروب آفتاب [illegible] اقبال [illegible]

شاهی [illegible] اعلام ظفر [illegible] موکب اقبال [illegible] شکست بر لشکر مخالف افتاده [illegible]

غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و دنده می آوردند و در وقتی که شعاع خورشید [illegible] قول همایون [illegible] مخالفان

[illegible] و حضرت اعلی کسی [illegible] ایشان فرستادند که چون شب بمیان آمده [illegible] غازیان [illegible] توقف نموده [illegible]

[illegible] و دیگر مخالفان جمع کرده بموکب همایون شاهی بجانب اردو در حرکت آمده و در دو [illegible] همایون نزول فرمودند [illegible]

[illegible] متوجه [illegible] سرو [illegible] عبدالرحمن نامی [illegible] دستگیر شده بود [illegible] شرف [illegible]

[illegible] کرده حضرت اعلی [illegible] عادت [illegible] اشرف اعلی است که [illegible] تخصیص [illegible]

[illegible] باشند [illegible] و فرمودند که [illegible] ریخته [illegible] بیرون کرده و [illegible]

خاطر شریف [illegible] سپاه [illegible] سوای [illegible]

[illegible] داشته باشد [illegible] چنین تقریر کردند [illegible] موکب همایون مراجعت نموده [illegible] کوچ [illegible]

[illegible] شود که باقیخان [illegible] محاربه [illegible] مقابله [illegible] حضرت اعلی عزم [illegible]

جزم کرده بود و چارپای در میان لشکر [illegible] ظفر [illegible] طریق سلامت [illegible] دست نداده [illegible]

[illegible] و [illegible] ظفر [illegible] خاطر [illegible] وقت صبح [illegible] شایسته [illegible] صبح [illegible]

اصلاح حال لشکر از این مصایب بترقی نمود و قرب نصف شب دو گروه [illegible] بازگشته بعز نصرت رسیده و زبان بتهنیت فتح [illegible]
گشادند و نواب شاهزاده خسرو [illegible] سرافراز گشته [illegible] نیم فرسخ از عقب اردوی آمده باشند و حزم و احتیاط را از دست
ندادند و اگر احدی از ضعفای لشکر در عقب مانده باشد همراه آورند و هرکس از بیماران فوت شود اگر توانند با خود رسانند و الا در همانجا دفن کرده [illegible]
نمایند که مدفن معلوم نباشد و هر روز جمعی از یوزباشیان و قورچیان بطرف دست راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین می‌یافتند
که نیم فرسخ بلکه بیشتر [illegible] باشند که اگر احیاناً ازبکیه اراده دستبرد نمایند علی الاتصال دست رد بر سینه ایشان نهاده بضرب تیغ آبدار [illegible]
بوده مرعی داشتند و چون [illegible] نزول اجلال واقع شد شنیده شد که [illegible] در باب نهب و غارت و اسیر نمودن [illegible] شده [illegible]
و جوانب [illegible] شیرخان [illegible] بمشهدی آورده [illegible] در پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و
[illegible] خراسان و عراق نماید [illegible]
قصبه [illegible] معموری [illegible] از زنان و صبیان [illegible] اسیری گرفتار آمده [illegible]
که سلاطین [illegible] خراسان و سلاطین روم [illegible] ملک گیری [illegible] نهب و غارت [illegible]
می‌داشتند [illegible] ایشان شده بودند [illegible] انتقام آن از ایشان کشیده و چون [illegible]
باقیخان [illegible] موکب همایون [illegible] خراسان [illegible] قلعه [illegible]
سلطان شاه [illegible] یوسف [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
سرانجام [illegible] حکومت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] باقیخان لشکری [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
اقبال مراجعت نموده [illegible] حضرات [illegible] شریف [illegible]
[illegible]
منزل [illegible]
[illegible]
می‌نمایند [illegible]
و حال [illegible]
حادثه [illegible]
[illegible]



شهادت یافت و شاه الیه از زمان شاه جنت مکان الی غایت در سلک امرای عظام [illegible] شرف [illegible]
و اسباب حشمت [illegible] منصب امیری [illegible] دیگر ابراهیم خان والی [illegible]
[illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی جمیع اهل الایمان والایقان **ذکر مراجعت موکب نصرت نشان خسرو آفاق بصوب دار الملک عراق عجم**
**حضرت ملک الملک علی الاطلاق تعالی شانه و عظم سلطانه** چون رایات نصرت آیات از سفر خراسان مراجعت نموده در دار السلطنه
هرات نزول اجلال واقع شد [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قزوین [illegible] کاشان [illegible]
[illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] اقبال نزول اجلال [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر احوال باقیخان [illegible]**
**[illegible]** [illegible]
[illegible]

واقع بود معلوم او نگردیده بود و خانه حجره ... اندیشه آمد رشت که شاید واجب ... در ضمن آن شده داراه و حفظ خان ... شد

افراد ... ... جنگ ... جوان سپاه ... ... ... ... نیز اراده و سواری داشت آنقدر ... فیل از جانب ...

حضرت شان ... وقوع ... شکست ... اد ... و باقیخان مضطرب ... احوال گشته ... شد ... و ... طریق ...

نگار ... که خبر ... رسانند که موکب ... پادشاهی عازم خراسان شده و از ان منزل کوچ کرده خاطر او ... اطمینان تمام یافته ...

... آسمان ... و همچنین حادثه عظمی این آسمانی ... شده و دیگر ... علم و دولت کامرانی ... افراخت ... لشکر ... جمعیت تمام

نموده ... تسخیر بدخشان نموده و مردم بدخشان ... در ... ... کوهستان ... ... بود ...

الزمان میرزا ... و ... خواجه ... و دختری شاه سلیمان و الی بدخشان بود ... و الی ساخته بود ... ازان ملک ...

در این دو سه سال که میان او ... ... بود ... بجهة تصرف میرزا ... در آمده بود و باقیخان چون خاطر از ... دولت موکب ...

... خبر وصول موکب همایون ... السلطنة هرات ... تسخیر بدخشان نموده روانه ... گشته بدیع الزمان میرزا ...

... و ... ... شده بدخشانیان ... ... ... در میان ایشان افتاده ... باقیخان ...

... مشغول گشته بدیع الزمان میرزا ... آمده ... ... ... ... ... ...

... ... شده ... بدخشان ... ... ... ... ... ... بجانب ... میرزا ...

... خبر ... همایون ... ... ... ... ... ... ... زبان ... ... شده بود ...

آن ... در این وقت که خاطر او از توجهات لشکر ... ... بدخشان نیز ... ... انجام یافت در مقام ...

در آمده ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... پادشاهی ...

با ایشان ... و خطاب آغاز نهاده و اظهار ... ایشان نموده ... ... شخصی ... ... اسرار نموده بود ...

حکم ... ... صادر شده ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

گرد ... خود ... تعیین نموده ... و اقبال بجانب ... نموده و دیگر ... و ... ... ... ... محمد خان ...

... استقلال ... ... بود و در مقام ... ... ... ... دولت ... توجه ...

... و ... ... باقیخان ... ... ... ... ... ... تصرف ... ... ... ...

... خراسان ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... حقیقت ... ... ... نموده و از ... ... ... ... ... ... بازگشت نموده و ... آمد ...



و متردد در این معنی بود ... ... ... ... ... ... ... ... ... وقوع شده ... جان

... دولت قاهره ... ... ... ... ... ... تحقیق ... ... ... ... ... ... لشکریان ... ... ... سپاه ظفر ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... باقیخان نیز ... ... ...

این معنی ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... لازم ...

در طی وقایع سال آینده مرقوم ... ... ... ... ... باقیخان ... ... ... ... ... ... داشت ...

اطمینان تمام یافت ... ... ... ... دولت و اقبال ... ... ... و کامرانی مشغول داشت تا آنکه زمانه غدار ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... شرف ... ... ... ...

خان ... اتفاق ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

عشر و الف ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... وقایع سال مبارک ... ...

مطابق ... عشر و الف که سال ... جلوس همایون شاه ظل اللهی است ... ... آفتاب عالم افروز ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... خورشید عالم ... ... ... ... ... ... ... ...

... الف ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... دار السلطنه اصفهان ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... نظم ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... القصه ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... حضرت اعلی شاهی ... سلطان مرادخان ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

... ... ... ... ... ... ... دولت پادشاه ... ... ... ... ... ...

و نفعی از آن بدیوان پادشاهی نیز نمیرسد آخر موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است اول این قلعه خراب شود و رومیه بنا بر سبب
بیجانی جلاجلهای دور قبول تمهیدی نکردند بعد از فوت سلطان مرادخان پسرش سلطان محمدخان پادشاه شده در ممالک روم و
باش دلی و دلستان هر طبقه سر بشورش و فساد برآورده خود را جلالی نام کردند چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد
شد نهب و غارت ممالک پیشه نمودند و سر رشته دولت از انتظام افتاده سلطان محمدخان را از طغیان جلالیان قدرت تمام برفع آن
نبود پاشایان سرحد نیز از وقوع اتفاقات اطاعت داد خان و امر پادشاه خود نمی نمودند غلامان بغداد بکوه سری حاکمی که از جانب پادشاه
منصوب بود بیرون کرده داود نام احمد نامی از آقایان بغداد را از خود حاکم کرده علوفه غلامان بهانه نمودند که از بغداد داده شد بار گرفته
بعضی از آن جماعت بجهة باز گرفتن علوفه و مرسومات راکبه و کشته بعضی دیگر حصار رفته بنا نمودند اینها خود ساخته سر طغیان برآوردند و تنبیه
قرب و جوار عدا آمده و دگرش و زیر و زور طغیان و لی اقبال می افزودند امرا عظام سرحد حاکم بغداد را از انواع ناهنجاری ایشان اخبار نموده
محمد آقا قپچاق ولد ادبیات ایشان منصوب گشته بودند بنا نمودند که قلعه او را التمکین کرده اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا تنها
ودیعه و جان پناه نموده از مضمونات این شکستان استمداد طلبید بار موقف عوامل مشهور عاطفت و افضال پیشتر بر عطوفت پادشاهانه
انجامعت شرف صدور یافت که ترک ما قرعه ما کرده ویرا از بین عصیان رهیده و دستی کردند و حق خان و امرا آن سرحد با او محمد آقا با
شدند و قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم حشام اکراد و رعایا و تریه قلعه که از فساد ایشان بجان آمده بودند هجوم نموده عازم آن شدند
او را بکرانگی گرده و از حصار بیرون نمایند و آنجا قدم فراغت و محاربه قیام نموده و فیمابین نایره شورش و آشوب اشتعال داشت چون
خان مذکور صنوح این احوال و امداد محمد آقا متوجه آن صوب شده در پی شورش و غوغا محمد آقا زنگ کدورت را غنیمت شمرده سر خود گرفت از
سکنه حصار که از عذر آن آفت و بیم مخافت شبی در بستر آسایش نمی غنودند ملک نامی از زمره سفارده و شوق آن هیبی این ده در آن خلاص یافت
برجی از برج قلعه را که او داشت بدست پرونیان داده و در دبیه اسمعیل خبردار گشته چون القوقیر فتیل جنگ و جدال بوقوع پیوست و پهلوان اسمعیل
با خیمه لقوق نقیل رسیده و قلعه بدست پرونیان درآمده و مقتول اسمعیل حسین خان جاجی قلعه رسیده و بقیة السیف را امان داده و مرکز
بطرفی فرستاده قلعه خالی گشت مسیحخان حسب الامر اعلی تخریب آن پرداخت و وقوع اسمعیل که امر او را اصلا در خیال نبود موجب نقض
امر مصالحه کرده و هر چند از جانب ما این امر اصل توجهات پادشاهانه در استحکام بنیان آشتی سعی مبذول می افتاد از آن طرف امری چند که
منافی عهد و پیمان بود بظهور می آمد و پاشایان سرحد آذربایجان نیز شوم و جلالیان پیشکش کرده شکست بروم ایشان طرف بی انضباطی نمودند
تا آنکه بی اختیار سفر آذربایجان وقوع یافت ذکر توجه موکب ظفر نشان بجانب آذربایجان و متصرف درآمدن آذربایجان بعون عنایت
ملک منان عندلیب نغمه پرداز قلم و گلشن سخن سرای نوای دلگشای فتح آذربایجان و باعث توجه موکب ظفرنشان از ممالک بهشت
نشان بدین آهنگ هیراید که بعد از فوت سلطان مرادخان خواندگار روم و جلوس سلطان محمد و اوباش روم و لی و دلنا
اکراد سر بشورش برآورده خود را جلالی نام نهاده و نوعی که در طی احوال جلالیان مرقوم کلک بیان خواهد گشت نهب و غارت ممالک پیشه
و سلطان محمدخان قدرت تام بر رفع آن جماعت نیافت و از این شورش و آشوب احوال مملکت بی سامان گشته پاشایان سرحد اطاعت



فرمان پادشاهی نمی نمودند و در مرغ هر یک بسودای خودسری شوریده و دست تا بر ان میران قبایل و سایر اکراد آذربایجان که مخفیت
ایشان عنبه و فتور سر رشته شده تخصیص داده و شاهوردی سلطان گریخته و از دیگران شورش طلب از جنگجویان رومیه بخانه سلوک کرده
اطاعت ثانیه تقدیم نمی رسانیدند و درگاه جهان پناه شاهی بازگشت نموده کسان خود را با عرایض اخلاص نامزد نموده و انظار و شیوه
گروه هر یک باده وفا و جیفه و نقد از نحو اولیه سلطان ولد داوود که گریخته با جمعی از اوباش بتعقیب جونی رفته و در سه ماه حکومت کرده و خطبه بنام
نامی همایون خواند و شعار قزلباش شیوه خود ساخته بدا حضرت شاهی ظل الهی از نقض عهد و پیمان برجسته و تنقیص اوایان بعید و کیا
احتراز فرموده اصلا فتوری در حقوق بامر مصالحه راه نمیدادند و هر چند تمیز سلوک از آن طرف پیشتر بظهور می آمد از این طرف در استحکام بنیان
صلح بیشتر مبالغه میشد چنانچه دو سه مرتبه در سرحد آذربایجان و همدان جمعی اجامر و سپه و لشکان دست درازی بمحال رومیه کرده و بو تنبیه
اهل حکام سرحد را خوانده و نموده و ضبط را از ادبیات آورده و طلب یا بت رسانیده و سرداری ایشان را از تقو پاشایان سرحد فرستادند اما شرایط وفا
صلح موعی که از این طرف مرعی بود از آن طرف سلوک نموده با مور ناشایست اقدام نموده و قبایح از ایشان بظهور می آمد چنانچه احمد پاشا که
در آن اوان فرمانروای تبریز بود بضبط بیک نام تاجر سلطان تیموریان از تجار خاصه شریفه شاهی گرفته و مبلغ مال او را بقتل آورده تا منوا
چار هزار تومان عراقی مال خاصه شریفه را متصرف شده و شیروان تبریز در زمان شرف را که بجهة خرید اسباب خراج طرف ولایت گرجستان
رفته بودند گرفته اموال ایشان را غارت نمودند و حضرت اعلی تجاهل از آن نموده و تغافل پادشاهانه بسکه رسانیدند و مکرر اعمال قبیحه پاشایان
سرحد به پادشاه روم و وزرا را اعظم اعلام نمودند نتیجه بران مترتب نگشت و از سلوک ناپسندیده اعراض ننموده مجملا افعال ذمیمه مردم سرحد از
حد اعتدال تجاوز نموده و صبر مدی انجامیده که زلیوه از آن تاب و تحمل مقتضای غیرت و حمیت شاهانه نمی نمود در خلال این احوال جماعه قا
بیک گروه که از اوده شاهوردی بیوست و در میان ننشنه و به پیوسته و قلعه قارنی یارق را استحکام داده و اطاعت چکر چکی تبریز کرده بود
می بایست که در این هنگام که پاشای جعفر پاشا چکر چکی شده و در بیجه قلعه قارنی یاریق غارنی بیک و متمردان اکراد و لشکر تبریز و گرجیان را دیده و اتفاق جمع نمو
بر سر ایشان رفت غارنی بیک شکست دیده بدان نام پسر خود را بپایه سریر اعلی فرستاده و استمداد نمود و بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رویه
باز تلاش مرتفع شده و در این هنگام فرصت بالقوه خود را بالفعل می آورند و مدعی میزیند در این صورت مملکت آذربایجان و شهرهای
که ملک موروث همایونست در تصرف جمعی بی دولتان جاهلی که با پادشاه خود هم عاصی گشته اند گذاشتن و فرصت را از دست دادن
از عقل دور است که در این چند روز که چکر چکی تبریز و بیرون رفته و لشکرش بجا این مدان صوب اتفاق افتاده و بی اسپ اصفهان روانه
شوم سپاه آن لشکر و قلعه تبریز که خالی از فارس صاحب وجود است فاصله کرده تسخیر که قلعه تبریز به سهولت بدست آید و صورت مقصود
که فتح مملکت موروث آذربایجان و قلعه تبریز است باحسن وجهی چهره نماید و این اشارات غیبی را ناده و بطوع ابواب ساعت اقبال و مجموع
عزم دولت ملایمان شاهی دو فرقه شادی در میان افتاد چون مکرر را امتحان شده و بود که آنچه در امور دولت بر زبان الهام
جاری شده و دل الهام ملهم تصدیق آن کرده بی شایبه ریب و گمان سمت وقوع یافته و در این ماده که ضمیر صفا تنویر اشرف کما
صورت غیبی و تجلیات و غیبی است گواهی میداد و فتح قریب این غنیمت متعین می نمود سمت چهره نما سرعت نمود و امی تخلیص تبریز را مقصد همت والا تلقی فرمود

ارای ثاقبه و دولتخواهان مدارت مهم اقبال و ترقی کار فرمایان جولات روزگار را معنای این عزیمت تعلیم یافته و از [illegible] از صفهان

معاودت نموده قبل از نهضت والای پادشاه و لشکرهای ظفر پیکر به تبریز رسیده جناب مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و

دقایق در مهمات زمان طالعش از نسیم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع وقادش بحکم تقدیر [illegible] صادق شده که مسعود [illegible]

و از عیوب نجومی مبرا و با کوکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده بجهة آنکه آوازه توجه موکب همایون در آن ولایت شیوع یافته

[illegible]



[illegible]

پاشای مذکور این خبر را از لشکریان تحقیق داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سماجت و خفت و بی تحملی پیش آمده در موضع صوفیان که
کوشش فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه و دل بتحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت
حال و کیفیت احوال لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه شخصی شبگیر بقصبه صوفیان رسیده و آثار حرب و قتال کشته
آن روز که در شنب غازان نزول شده بود معلوم نمود قلعه تبریز و دهشت و از جرأت و دلیری پاشای مذکور که چنین بی‌باکانه پیش آمده جای
تعجب بود اگرچه در موکب ظفرقرین درین هنگام زیاده از پنج هزار کس نبود اما مقاتله و مقابله نمودن با پادشاه ممالک عجم و سپهسالاری او
جمع با این قلت سپاه و عدم استعداد از عقل دور مینمود و با اینکه آخر روز ... در خدمت اشرف بتحقیق پیوست که رومیه بصوفیان رسیده
در حالت شب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول
نموده بودند و دیگر ذو الفقار خان چرخچی لشکر ظفراثر را بمقابله و دیدبانی فرستادند هرچند همه ایشان بیره و قوچی بیک غلامان و قوچی از دلیران لشکر
ظفراثر را بکفایت معدودی میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد
است بمضمون فحوای بیت دشمن اگرچه پشه ایست سهل نباید گرفت آتش اگر ذره ایست خود بنماید شرر متوجه شده میمنه و میسره همایون را
بمردان کارزار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام ظفرفرجام افراخته و سپهسالار رزم و قتال گشته
متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند صداهای کرنای و نفیر و کورکه و کوس در گنبد فلک پیچید از طرف دیگر پاشای مذکور رضای خود داد و عادت
صلابت توپهای آتش و ضربزن را بیکدیگر استوار نموده با توپچیان و تفنگچیان پیش انداخته با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته بجنگ
شایسته پیش آمدند اگرچه بین الفریقین جوانب محاربه و مقاتله از طرفین دست داده استعمال سیف و سنان بردند و در اول حال دو طغیان آثار
جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و چرخچیان جوش و خروش ... در اثنای جوش و خروش ... همایون نمایان شده شعشعه ... عالم افروز
موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معسکر ... ظهور انداخت عساکر فیروزی نشان بیکبار غوغائی و از جوانب افغانان ...
دلیران حرب ... خاک معرکه ... چون آب ... برخاسته ... رومیه تاب ... دلیران ...
... اعلام پادشاهی ... فرمای ... این الفرکوبان ... جمعی ...
همایون ... تیغ ... الیمین ... صحرا ...
پاشا و خلیل پاشا ... محمد بیک ... حضرت اعلی ... التفات
... از غایت مروت جبلی ... شهریاری ... رسانیده
... عظیم ...
... بموجب ... اطاعت شهریاری ...
... تعاقب نموده ... شب ...
... حضرت اعلی ... بجانب شهر نهضت کرد



همت والانهمت تسخیر قلعه مصروف داشته و تحقیق حال اهل قلعه معلوم نموده پیغام نصیحت آمیز و مرحمت انگیز دادند که نفس خود را در معرض
هلاک در نیاورده قلعه را بسپارند که هرکس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم مضاعف
انعام فرمائیم و هرکه در آن ولایت تعلق نداشته باشد با اهل و عیال و اسباب سالماً و غانماً روانه شود که احدی متعرض
حال او نگردد ... پاشا را بپای قلعه فرستاده اند که با عقلای قلعه داران درین باب گفت وگو نموده ...
... محافظان قلعه ... مصلحت در آن ... شده و ... قوت و قدرت
... ایشان ... بسپارند ... که حکم ... ما ... قوت و قدرت
... و ... قلعه ... جمعی کثیر از نشانه
... در قلعه ... جنگ ... متصور نمود
که مردی با ایشان ... اقبال ... حضرت اعلی لشکر ... صاحب
... اطراف قلعه ... از طرف سپاه ... قلعه ... کوشیده
... یقین ... قلعه ... مفتوح ... ساخته
که آن حال ... ذخیره و ... قلعه داری طاقت مقاومت پادشاه ایران
... در آن هنگام ... مشورت در میان انداخته
... تبریزی که در میان رومیه ... تبریزیان که در وقت
قلعه ... مرحمت ... پادشاه و ... اهل و دولت ...
... ایشان ... خوف و هراس ... که اگر عهد و شرطی ... ایشان آید که
... حضرت اعلی ... و ... حضرت خاقانی
... اهل قلعه ...
قلعه ... اقبال ... دولت ... توقف نموده ...
... علوفه ... مرسوم مضاعف ... ایشان ... اموال و اسباب
خود ... اموال ... قورچیان ... از غلامان
خاصه شریفه ... قلعه و ... تبریز ... اطراف و اکناف ممالک رسید و فتح نامه
طرف ارسال ... قورچی ... ساخته ...
و شیخ حیدر ... رکاب همایون گشت و ... اطراف ... سفیر
... فتح تبریز ... ذو الفقار خان شفقت شده ... سلطان ... که ...

C 45

اعلی آمده خدمت موکب همایون پیوسته بود و در سفر قم و خراسان همراه بود [illegible]

[illegible] آب ارس فرستاده [illegible] محافظت نموده [illegible]

نخجوان و ایروان [illegible] عادات [illegible]

[illegible]

ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلوع آنجا چون عواطف ملک نشان

حضرت اعلی بعد از تسخیر قلعه تبریز و انتظام مهمات آنجا [illegible] تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان [illegible]

[illegible] نخجوان و ایروان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردم او ایماقات بیات و سعدلو و بایکی و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند در قرب روم به اکثر را با تمامی احمال
و اثقال رومیه سپرده و رعایا با اتباع و لواحق روانه گشته تمامی ایشان سفیان و طالبان و لایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت
نمودند و از آنجا کوچ فرموده بیکفرنج قلعه نزول اجلال فرمودند و در آن منزل قریب ده روز اقامت داده ارکان دولت را با مواضع ایروان
مکران و آنحدود رفتن شدند که بپای قلعه آمده در سپاه کارکشته و داد مردانگی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته
ظاهر ساختند و رومیه بیرون آمده به افعال قائم نمودند و چند نفر از ایشان زخمدار شدند و دیگر روز رایات نصرت آیات بپای قلعه رسید
آمده و رومی که درون شهر دروازهای قلعه را بسته دست باندا ختن توپ و ضرب زن و بادلیج گشاده در روی غازیان بیرون
دویدند و حوالی قلعه درآمده و در پس در محل مناسب فرود آمده جهت اکوهراجی بادلیج کره شال انکه از قلعه می باید در کنم
خیمه خود که بجانب قلعه بود جای ساخته و قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه و یکی اصل قلعه که ارفع و بنا سردار که در آن وقت سنان
مصطفی زده و یکی که در تسخیر و لایت مذکور آمده و بنای اساس متین نهاده سلطان محمد پادشاه در حضر ساختن بود که در کنار رود خانه زنگی واقع
در غایت استحکام ترتیب داده و شیر حاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعه کوچک بر بالای تپه بزرگ در مابین جنوب و غرب
قلعه واقع است ترتیب داده بودند و قلعه کورچی نام نهاده و فاصله مابین الطرفین دو سه تیر پرتاب بوده باشد و آب این قلعه را از رود
خانه برده در حین ایر کرده نگاه میداشتند و مستحفظان مرقوم باستظهار دیگر بیرون آمده و آب از رود خانه و تحاج از قلعه بزرگ میبرده
دیگر قلعه به مدت کردار آن چند روز لشکر ظفراثر بجهت دو جانب قلعه عمیق در طرف قبلی ترتیب داده و خندق عمیق حفر نمودند که ابن جمع
اهل شاهی حسل آنی دامراء عظام اطراف و جوانب قلعه را احتیاط فرموده اگرچه تسخیر سه قلعه حصین متحسن نمود شوکت مردان کاری و آلات
قلعه داری و ذخیره فراوان بود و با وجود آنکه مستحفظان هر سه قلعه با یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام بغایت مشکل مینمود و
زنان جمهور دولت و جهانگشایی سلاطین صفویه تا غایت کمتر واقع شده بود که قزلباش قلعه از رومی گرفته باشد و در ماه فرخیم قراریافت
که قلعه از دست رومی گرفتن مرتبت محال امّا حضرت اعلی همت والا نهمت تسخیر جهان توجه معطوف داشته اطراف و جوانب قلعه را با امرا
عظام و قورچیان و غلامان عالی جاه کرتفرت نشان قسمت فرمودند و ذو الفقار خان و لشکر آذربایجان را به تسخیر قلعه کورچی مأمور فرمودند
و قورچیان تفنگچی و غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را بمحل مناسب تعیین نمودند در میان دمکال قدرت و اقتدار بود
و کار به مشغولی نمود و چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده و در فضای که در جانب قبلی قلعه جدید واقع است صف آرای گشته
رزم و پیکار کردیدند و ازین طرف نیز لشکر قزلباش مقابله ایشان شتافته مابین الجانبین محاربات روی مینمود و از جانبین جمعی قتیل
و مجروح میگشتند و یکی از سرداران شیخ حیدر خان کرمی بی باکانه خود را به میان زده و زخم تفنگ مقتول شد و چون رومیه پشت
بقلعه و دیوار دست داده و پیشتر نمی آمدند و حیله و ملی داشتن لشکر قزلباش از حیل و خود در جوانب تا پای قلعه میرسیدند و تفنگچی نیکو رومیه
در مکامن ماند داشته و بتدبیر زخم تفنگ غازیان از زخم ایشان میرسید و چند کس از جوانان دلیر کار آزموده ضایع شدند حضرت اعلی
صرفه کار خود درین نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مذکور حری زنند و جمعی از تفنگچیان و قورچیان و غلامان خاصه شریفه



در آنجا گشتیک نگاه دارند که هرگاه مردم قلعه و لشکر بیرون شتابند آمده فرمان بیرون مصاف الحرب نموده و کاو برین ترتیب مجرد چرخچی
و تفنگچیان محافظت و محارست مشغول گشته رومیه را و بیرون آمدن و صف آرایی در جوانب سه دویا هشت کرکان گرده و انداختن
قلعه مرافعه و محاصره مشغول گشته و از جانب دارالسلطنه محاصره قورچیان بسپاهی نموده فرطه همه ایشان بخشیده الدوله رضوان ریک را با توپخانه
توپ مامور فرموده و مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکفرنج است برق توپ ریزی مشغول باشند و کسی تبریز فرستاده و بایخه
رنک و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده و اول توپ را با توپچیان منوالفقار خان داده در قلعه کورچی بنهند تا آن قلعه
مفتوح نمیشد از آن طرف پیشتر نمیتوانستند آورد و در میان قلعه جدید و عتیق باستظهار قلعه کورچی نگاه داشته و جانب
رو میکنند و رفتن لشکر قزلباش بمیان این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میریختند از اطراف
حمله توپ بر برجی که مخزن آب بود و خود ریخته و فرو ریخت و خرابی تمام در آنجا بهم رسانید و در همان وقت حاجی ذو الفقار خان جلادت نموده
سیبه که فاصله مابین الطرفین است در آمدند و مستحفظان قلعه کورچی از نقصان آب و راه آمدن قزلباش بمیان دو قلعه سراسیمه گشته را
نزدیک آب آوردن را بر خود بسته دیدند و یکی از شیر حاجی آهسته بیرون دویده و جنگ کنان خود را بقلعه جدید رسانیدند و چند نفر از
رومیه مقتول و زخمدار شده قلعه کورچی بتصرف درآمد و آنرا مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت آثار شیرها از شیر حاجی محاصره و استحکام
سیبه کوشش مینمودند تا جوش سرمای مفرط و برودت عظیم رسید و استیلا یافته بود و صولت و صدمت سرما مرتبه رسید که بر سپاه
ظفرمند کم باید و زیاده و اثری بر بسی و اهتمام غازیان ترتیب نمیکند و همین قدر بود که سپاه را استحکام میدادند و شب و روز تحفظ و تعهد
بجای می آوردند و در میان بر نیز کمتر اسب غازیان بارگی ساخته دیگر تنه سیبه جه تدابیرات رنجیده اقتدار دست بردی نمودند و دیگر تنه ظهور
قورچیان تفنگچی و غلامان بیرون آمده و بودند جنگ با فوج حسین آقا که یکی از اعیان معتبر رومیه بود زخم تفنگ یافته بجاه و هشت نفر از
رومیه زخمدار و مقتول شده و تا زمستان و سرما فیج بود و برین منوال محاصره قائم داشته و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود
و میان در انداختن بادلیج و ضربزن نوعی مبالغه مینمودند که خیمه ای از خیمهای نمود که هر دوازده روز دو یا ده گلوله بهر یک در آن خیمه جمع
شده بود و جمعی از تردد در میان آن دو مردم را و بدید از ضرب گلوله بادلیج ضایع شدند و اکنون مناسب چنان نمود که اول بحرمته
وقایعی که درین زمستان در پای قلعه ایروان دست داد شروع نموده و بعد ازین مذکور مجمل احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین
کارنامه سلاطین نامدار و خواقین روزگار است پرداخته شود ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان
روی داد باقتضای قضا و حسب تقدیر خالق بود و عباد در ضمیر همت آن کامرا کاه و بارگاه جهان عالم افتاده صورت این مدعا
بالجمله و جهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز کند به مساعی بی اندوه گشایش
سرادق جمیع ابواب توجهات از کمین الطاف باری بر چهره آن سعادتمند گشایش یافته اسباب رفعت و اقبال انضباط حسب آمال
علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد و مصداق این مقال مشاهدات احوال سعادت منوال شهریار بمعالی حضرت اعلی
شاهی ظل الله بوده که چون پای سعادت در رکاب دولت و اقبال نهاده به مقتضای همت بلند و غیرت ارجمند کمر ابطال سلطنت ...

چون ده فرمان روائیست بار فرمان فرمای ممالک روم که بسلطنت پادشاهی و کثرت عساکر و بسطت ملک و عظمت فرمان روائی از
تکلفات سخنوران و تنگ نگاران قصه پرداز مستغنی است ابواب مقابله و مجادله گشوده و طلیعه مفاخره و تبرزی که عظمت جاه و جلالت
و ناموجود دخرابی در آورده و ناموس زبان زد خاص و عام است مجدد ابحیطه تسخیر در آورده و خزاین و توپخانه و اسباب قلعه را مسخر
گشت همت بر تسخیر سایر ممالک و قلاع آذربایجان معطوف و مصروف داشته و در حین محاصره قلعه ایروان بعضی از سوانح شگرف که
آن شاهنشاه دولت و پیرایه اقبال بود او سلطان محمد خان که در آن وقت فرمان فرمای ممالک روم بود پسر بزرگ جهت انگیر
خود را سلطان مصطفی نام که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود باغوای بعضی از اهل حرم که ضد مادر او بوده اند
و او را نسبت بپدر متهم ساخته بوده اند بجرم سرای طلب و دست خواجه سرایان نابجیر گردانیده و بمضمون انتقال که . بیت
تو دارد خبر تیغ تو آنچه او دارد که . دشمنی همچنین وقوع شده و بعد از قضیه پسر و استماع اخبار تبریز و شورش و غوغای آذربایجان نواح
کدورت حال بی شمار بر ضمیرش پیوسته بود و قضیه منقضی اگرچه از اجابت اعلیم و استیلا حرون ساقط و داشته مرتن بادم الذات بر
سرش ناهی آورده روی بعالم بقا آورده و ارکان دولت خانواده عثمانی از بین دو واقعه با یکدیگر ازل که سلطان احمد نام پسر
کوچکتر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرمودند اما بجهت وقایع مذکوره احداث بن پادشاهی قبیح از تیر شورش
و پریشانی مملکت راه یافته احوال مستحفظان قلعه ایروان نیز اختلال پذیرفت و انده و دلتنگ ماوس گشته و سعی وجهدی که در
قلعه داری میشود نه نیز تزلزل راه یافت دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم کرکیب گرامام مبترو مصلحه پادشاه و عالیجاه لایلدین
محمد گراپادشاه قازی حاکم و لایت کرده و که از جانب آن پادشاه همراه منوچهر بیگ ایشیک آقاسی حرم خاصه شریفه که حسب سال قبل ازین
بر سم رسالت بجانب ممدوح رفته بود با همچکی نامه و تحف و هدایا با قدرت آورده و از جمله هدایا با نیک قبضه شمشیر خوف داعد بجز مرصع و یاکذ
جواهر قیمتی بوده و دیگر جهان عالم بمعنی فرستاده شمشیر مذکور را در حین که حضرت اعلی که هم بعد از ... تسخیر ممالک
آذربایجان و شیروان و گرجستان بوده از جانب صاحبقرانی که همیشه تیغ قریش بر فرق اعادی آفاق وجود ظفر و منصور باد
نقال دیگران که ذهب ... فتح و نصرت بار کار بنگار رسیده و داشته الفقصه ایلچی مذکور را با یای قلعه ایروان با دو روی ظفر نشان رسیده و
منوچهر بیگ شرف محالت بهشت آئین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را بعد التفاته بجایون آورده و بر زبان تکلم نمیدید که بیرگانه
بایسند از نظر اقدس بکم بالنت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون از دیرباز فرستادن منوچهر بیگ و تغافل نمودن از معاملت که در نامه ما
اشارتی باین شده بود به نسبت بگرانی خاطر داشته نزدیکی و التفاتی بحال ایلچی نفرموده و صرف نظر بخاصیت از تحف و هدایای مذکوره
نموده بعوای شمشیر که تعاقب آن فال دیگران بوده متوجه و بدین انداخته و ... خاصه که مدت چهار ماه که از صولت سرما و شدت شتاء و
فرا داران منجمد شده و در و دیوار را بخانه تنگ و محافظت بارگاه مشغول بودند و در این چاره و ایلچی نامه وارد و مسوبت شرف خدمت
دریافت و مشار الیه مرد شاعر پیشه بوده و نامی تخلص نیکو و دیگر اوده خدمت اشرف زبان بمحمدت و دیگر او اوصاف گشوده و حضرت اعلی ...
عطوفت در آمده بعد از فتح که تشریف پادشاه دیگر خطاء معارف سپاه و روسیه دیگر او و در اما بکار سعی حاضر نموده تحف و هدایای پادشاهی



بچشمک عنایت از نظر اقدس گذرانیده و حضرت اعلی جمیع آثار را با امراء عظام و حکام و ولایات و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طائفه
کرده و دوی هاون مجمع شده بوده بکل قدر مراتبهم قسمت فرموده و دیگری از سوانح خبر آمدن اسکندر خان بن لوند خان والی
گرجستان کاخت است که از جهانگیر که از آن ... و تابع امر و فرمان بوده و عهد خدمتگزاری حضرت مطلع حضرت شاه
جنت بارگاه والی ولایت مذکور گشته تا حین حیات آنحضرت بجاده اطاعت و انقیاد راسخ بوده و هر ساله باج و خراج می داد
و بعد از وقت شاه جنت مکان و وقت اسمعیل میرزا چونکه در صحیفه اول مکارش تحریر یافت رومیان لشکر به تسخیر ولایت
شیروان فرستادند و چون آن لشکر از ولایت گرجستان عبور کرد اسکندر خان از خوف سمایون خان والی کارتیل مصلحت حال خود در
اطاعت و انقیاد رومیه دیده و با پاشایان و سرداران که می آمدند طریق دوستی و وشت ورزیده و از خدمات تمییز در
ولایت شیروان و آذربایجان تصرف رومیان در آمد مشار الیه نیز باج و خراج قبول کرده هر ساله او را آن مبلغ که ورود ولایت
ایشان میگذاشت چون اسکندر خان که پسر کلانتر میرزا پسر او که در اوایل پادشاهی سلطان حمزه میرزا فرستاده بوده در اوان طفولیت
عیان قزلباش شود ... و در خدمت اشرف آنحضرت تمام و داشت در سلک مقربان و ملازمان منتظم بود اسکندر خان حال از
گرو چیزی که آن خود را بدین و خدمت فرستاده از اخلاص خویش سیکره و تحف و هدایا مصحوب فرستاده و با تحفات و اصطناعات شاهانه
سرافراز میگردید در این وقت که سفرا آذربایجان اتفاق محاصره قلعه ایروان واقع شد کستندیل میرزا در خدمت اشرف عرضه نمود که
گرجستان ولایت پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورده که من عهده بزرگی و پرستی و هواخواهی رومیان نمود و پیش گذار شاه و پنجگانه
تابع امر و فرمان شاه عالیجاه و کشور گرجستان بوده باشد بنا بر این رخصت یافته بگرجستان رفت و خان مشار الیه باکه با جابت ...
و بهمراه ... رضا پدر ... و عاید و ... بجهان لب ... نظیر او بحسن خلق و لطف گفتار و عده و وعید را بی ...
این دو رمان را ... در آوردن بهادر سر داعی شاه ... کشور گشای ممالک ستان را جذب ساخته و ... بار برای ایروان آورد و در ... که مشار الیه
بار دوی معلی ملحق شد ... امراء عظام مجمع امراء ارکان دولت باستقبال رفته و را با تعظیم و تکریم تمام آوردند و هم از
گرد راه بیارگاه رسیده استقبال ... و شرف پابوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شرف شده و طبق ... شرف خانه بهم و آئین ...
گرجستان است که ... جهانگشای خان را ... در خدمت عالی ... با شرف او در آغوش عطوفت
والتفات کشیده بانواع نوازش و الطاف پادشاهی مستعد و مباهی گشت و همواره انیس مجلس و هم صحبت خاص ... بود
او و همچنین طهماسب قلی بیگ علام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان و لد سیمون خان ...
بنوارگر قاری ... برادر گرجستان کارتیل که ولایت موروثی اسکندر خان بود ... رفت و او هم بحسب التماس با وام ...
بدو پای قلعه ... باردوی معلی رسیده و شرف ملازمت بهشت آئین مشرف شده ... دیگر پادشاه ... بخوبی یافت ... 
این حال کرد هی ... و ولایت روم که ... میرزا خان ... شاهی ... شده و قریب ... واه
اوی است ... پناه ... ولایت روم که عبور نمود ... نام خود ... باد ... شد

ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف شده بتربیت و نوازش سرافراز گشته و در ولایت ری و سپاه
خوار و فیروزکوه بجهة مواجب مذکور قشلاق و بیلاق تعیین یافته روانه عراق گشته و شمس الدین پاشا قزاقر تیز با جمعی از ایل مذکور که
از اویماقات قزلباش بوده در قرابغ سکنی داشته و در قربت رومیه اطاعت رومیه نموده و مرتبه امارت و پایه خاصی یافته بود
و جمعی دیگر از ایل سفر شمس الدینلو و حاجی لر و غیره که یکباره سر براه آمده دیگر باره فرق افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده
ترک اثنا عشری تیز فرقدین رسانیده بپاشای مذکور بعقب از جهت خانی سرافراز شده از امرا و سلاطین کردستان و امرای اکراد و ایل
او بماقات روز بروز شوکت و اقتدار اولیای دولت قاهره افزایش پذیرفته موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان قلعه گشت ذکر فرستادن رومیه
اردبیگان علاوه امرا و عساکر فارس حسب الفرمان قضا جریان بر سر بغداد و مراجعت نمودن سپاه روم از جنگ بغداد و در سال گذشته ذکر
آقایان بغداد او زن احمد که بوفور عقل و کاردانی از سایر اعیان و اخیار بمزید امتیاز داشت بجائیکه از جانب خواندگار روم منصوب
و مخالفت نموده در قسم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده و بعتبه علیه شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده عرض نموده بود که
حفظ بغداد در اتحاد اولیای دولت ابد پیوند مخالفت نموده ام و هرگاه که موکب ظفر قرین بدین طرف در حرکت آید در باب
از امرا نامدار بتجهیز مأمور کرده و بنده در اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه می سپارم و درین توجه رایات ظفر آیات بجانب
آذربایجان حکم جهان مطاع نفاذ یافت که امیره دیگان امیر الامرای فارس با عساکر ظفر مآثر از ولایت شوشتر و حویزه بجانب بغداد
رفته اگر او زن احمد راه صدق و اخلاص سپارد و هواخواهان رسیده و وعده و فا نماید بحراست آن ولایت پردازد و الا بمقتضای وقت
عمل نماید بعد از آن امیره دیگان حسب الفرمان قضا جریان قدر توان با لشکرهای کوه گیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان
بجانب بغداد در حرکت آمد و چون خبر این اراده بحاکم همدان و کردستان با امرا و عساکر قزلباش حسب الامر عالی بجانب مشار الیه
مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته و پیراسته بحوالی بغداد رسیده و ابراهیم بیگ نام شخصی را که مدتی بود که از بغداد
شاهی بیرون گشته بملازمت عتبه علیا شاهی آمده در سلک غازیان درگاه منسلک و در باب ترک او زن احمد بشیر و نصیحت او را باواجب
و لپذیره تکلیف شاهانه شتافته و امید وارگردانیده و پیغام داد که حسب الامر اعلی جابرو بعده که متعهد بان درگاه شاهی نموده بودی
آمده ایم اگر بوعده وفا نمایی و گردن اطاعت بر ... رابطه هوای ما در خدمت اشرف بحصول مطالب و مقاصد ...
و الا آنچه در مشیت الهی رفته تقدیر یزدان ... او زن احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلال پیدا کرده بود و ارکان دولت
عثمانی ... و تغافل در امر حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب ... نوشته بود مشار الیه صلاح
دولت خود در ... اولاد آل عثمان ... لشکر قزلباش در مقام خلاف در آمده ... حکومت
خود را از ... ابراهیم بیگ مذکور را که پیام آورده بود ... بخلاف قاعده
آورده و لوای مخالفت مرتفع گردانید عاقبت شامت این کردار در گرفتار آمده و رسیده با وا آنچه رسید ... ازان سر گذشت
بر صحیفه احوال حال آینده خواهد آمد ... و چون بحضرت شاه و عظام شهر بغداد رسید ... ملاحظه ...



شاه و در پای لشکر فیروزی اثر صف قتال آراسته و از طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده و بسیار ازان معرکه ... خان
و حسین خان کرد بیچی خود اقبال و رزیده بپای مبارزت پیش شاه و پیاده ... آثار شکست بهمت آنطایفه ... خاک معرکه
را بخون مبارزان آمیخته ... و بقیه السیف ... روی بهزیمت بجانب شهر آورده ... شهر و قلعه
خاطر تحصین و قلعه داری قرار داده ... سپاه ظفر قرین ... تعاقب نموده جمعی کثیر ... هلاک ... شدند
چنانچه ... پل شهر ... خان ... اعظام باکمال شوکت و ... نزول ...
گردید ... و ... شرف ورود ... مضمون ... خطاب ...
احتمالی ... حکمت ... آن ... تقدیر ... ولا
... مقام مخالفت و قلعه داری ... نمود
... آذربایجان و شروان و کردستان ... محاصره قلعه ایروان ... و آمدن لشکر عظیم
از جانب پادشاه روم ... نصرت نشان ... حوادث
وقت ... محاصره قلعه مشغول ... آذربایجان ... موکب نصرت نشان ... تا ... تسخیر
ملک بغداد ... امیر الامرای ... گشت ... محاصره
قلعه ... شد ... پسران ... روی ... قلعه ...
... اقبال ... امرای اعظام ... رسانیده ...
... کردستان ... امرا و عساکر ... مامور گشته روی توجه بجانب
... احوال ... تاراج شده ...
... بیگ نام پسر ... قوم ... تسخیر ... گشت ... افواج ...
... تعاقب ... رسیده ... قلعه ...
... اقبال حضرت اعلی ... لشکر فیروزی اثر ... تمام قلعه و ممالک ایشان متصرف اولیای
دولت ابد پیوند ... پسران دیگر ... خان ...
... سرافراز شده ... ممالک ... دولت ... عاقبت
گردان ... اقبال ... کردستان ... اقطاع خود ...
... جاویدان ... حسن خان ... محاصره قلعه ایروان ... فتح قلعه ... بجانب ... سپاهی
سلطنت ... شرف ... بساط بوس ... سرافراز ... حسن خان ... کردستان ...
... خان ... متصرف ... مامور گشت ... مرغوب ... تقدیم ...

بنیادی از رفتار مصیبتیان کفره که محل اسیر شده بود به یمن سعادت نمود و از سوانح آن ایام خراب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجا
بود که رومیان در عرض سی سال که آن بلده در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوتات و عمارات
و متعلقات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود در این مدت که رومی آن شهر را بستان عدم آورده بودند اما لطیف رومیه حصن حصار
دبی الکوتوم و علاوه خاصی که در آن رو باب تعلق و مکرر ز شائبه شرارت به آنها و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقه الطایفه قلع و قمع
آنجا و آن حمامات و مستغلات که سالها از ان انتفاع یافته بودند و آثار رومیه بر ضمیر منیر الهام پذیر پرتو نمود لهذا از موقف جلال
فرمان قضا جریان به هم تبریزیان در آن باب عز صدور یافت و اعاظم و اعیان عقیدت آیین تبریز باتفاق همت بر اقدام این
خدمت همت بر میان بسته در اندک روزی از قلعه مذکوره آنچه ابنیه و عمارات از خانها و دکاکین و حمامات و امثال آن آثار نقش
در این سال آقا میرزا اعتمادالدوله که مستوفی الممالک بود و علت که متوفی میرزا ابراهیم شیرازی در سال گذشته کتاب دفترخانه
همایون را بتقصیر چند متهم ساخته بود از آن منصب عزل شد امر مذکور به متوفی مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح و قضایا
محاصره قلعه در رشته تحریر در آمد اکنون وقت آنست که بر سخن رفته گیت اقلام حقایق نوید شهادت سیمای این سخن پردازی
درآورده وقایع حال میمنت مآل لوی ئیل ترکی را به شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که به نیروی اقبال در آن سال فرخنده فال صورت
یافت در سلک تحریر انتظام دهد* گذر کر فایه توفیق باری* انجام فتح قلم زنخف داری* گشایم قلعه امید رحمت* اگر او گردد از بخت
همت گشت **آغاز وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی موافق سنه اثنی عشر و الف که سال هژدهم جلوس سعادت مأنوس**
**عباسی است** نوروز این سال حضرت اقبال افروز همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر و الظفر و الاقبال اتفاق
افتاد حضرو و عساکر که قلعه گشائی شاهان جمجاه است بروج شیده دولت را مسیر ساخته اوایل ظفر و اقبال در ساحت
دلگشای حمل افروخت شاه انجم سپاه اردو را از جانب دوه‌ای کوه سنگ و گردون شان دیبای قلعه در این نزول اجلال شده
در مدت محاصره به جهت هجوم لشکر روی و شدت زمستان و صورت سرما و سرمای روزگار که بیخ بند بود در حسینا حکم فرموده اگر پیش
چندان کاری از پیش رفته بود در این هنگام که شعوار کستی خرم جهان پیدا بانگ و دخلت و اقبال فرخنده اعظم دی مردان
کشته زمین را همت بر تسخیر وسعت آباد جهان آمد و در فرخی روزگار روی با نظام آورده قلعه گشایان بایغ و بسیار جلوه گری
آغاز نهادند از رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال پیش از پیش کمر همت جهت بر میان بسته بر امر قلعه گیری اراده جشنه و قلعه
توپ قلعه کوب آن نگ بهر یک تخمینا سی من عمل تبریز که بافته و ده من شاهی بایشد پنگ می انداخت ترتیب یافت و مردان چگانه
آن توپ را انداخت که خشت در تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده به حیط تسخیر در آورده و بعد از آن توفیق آنجا از جانب حصار
جدید سیبه پیش آورده قصد تسخیر قلعه عتیق کردند و به رسم شغل تقدیر معلک این دیر افتاده و جانی که لفر حیابی جنگ و علاوه
سبقت جستن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت متعاقب به یک ناظر امور کارخانه و محمد تقی بیگ مین باشی
بالشکریان با تقی که در طرف شرقی قلعه عتیق سیبه داشته مقرر شد که تخریب از آن طرف حواله نمایند و امیر گونه خان که بحکومت ایران



منصوب کشته از جانب قراباغ آمده بود قرار یافت که در جانب شرقی ما بین قلعه عتیق و جدید در برابر برج عینی که معظم
بروج قلعه بود و از ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آن طرف پیش نهند و قنبر بیگ سعدار باشی
کرنیج بیگ و ماعبعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برجی که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده دو او اهتمام
قورچی باشی و قورچیان عظام قرار یافت و کتوب را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب جنوبی که
رودخانه زنگی چای مشهور از آنجا می‌گذرد و سیبه آوردن از آن طرف متعذر بود به مردان کاری استحکام قلعه را کما احاطة الماء بالبلد
در میان گرفته شد و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام تمام داده و حواله ترتیب داده و خاک پیش ریز به قلعه حوالی خندق
الوند بوار حصار رسانیده و نقبها بر بروج و باره زده رخنها بضرب توپ در بروج افتاد و بسیاری از دلیران و دماید سیستان
از تیب بگلوله تفنگ را عدم تمبو بدند کار محصوران تنگ گشته تزلزل و اختلال تمام با حوال ایشان راه یافت و اسباب یورش
قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان رزم آزما آماده آن گشتند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در امر یورش متفکر
بودند و بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و ایلچی آقا دخیر جازاده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمی‌کردند چنانچه
تا دو روز انجا معو سوق مانده این گفتگو در میان بود به جهت آنکه خلقی کثیر از زخم تفنگ ضایع و نا چیز گردند و العیاذ بالله اگر هم
تسخیر در این یورش صورت تمیز نپذیرد و بعد از آن محصوران جیره گشته کار دشوار گردد با آخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس
نفیس به سیبها تشریف برده در العین مشاهده مناقه رخنها نموده و مدار تجویز رای عالم آرای اشرف تا انجا تحقیقات حسب حالات
اقتضا نماید و خانان سپه آرای قهر اقبال را بدان مامور گردانند که کمر طاقت گذاری بر میان جان بسته در آن اقدام نمایند و بعد
نیت درست و عزم راسخ مردانه بر جهنه بایی برج حمایت الهی در این ساخته مورچل‌های مبارزان فیروزمند تشریف برده و مساعی جمیله
از نیک آن درگاه والا که در خدمت موجود بظهور آورده بودند خاطر نشان نمودند و ملاحظه اوضاع سیبها فرموده و چون کار نزدیک شده
بود تجویز یورش فرمودند تا تاریخ روز شنبه بیست و ششم شهر ذی الحجة الحرام عساکر نصرت انجام که تسخیر قلعه جدید مامور بودند
در سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی تسخیر حصار آورند چنان جمعیت
دار و نجام در سیبها واقع شد که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده و جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان
نفاذ یافت که در هنگام یورش قلعه جدید از جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده و توپ و تفنگ بسیار اندازند اما از جای خود
حرکت نکرده و قدم فراتر ننهند که مستحفظان قلعه عتیق نموده در مانده از ایشان مددی به مردم قلعه جدید نرسد قریب بطلوع صبح
صادق کرنای‌ها نواخته و صور را نواختند افواج قاهره هر یک از مورچل خود بیرون آمده و از رخنها که به هم رسیده بود داخل قلعه جدید
شوند در آن شب و هیاهوی آنها صدای شورش و غلغله عظیم دو سر داشته احاطه و منفذ از اتفاقات حسنه که
تاییدات ایزدی عبارت از آن است قریب نصف شب بجهت تیرگی ماه شعله قام روی فلک را تیره و تار گردانیده و باران عظیم
باریدن گرفت و در سر جا سپاه چنان آب روان شد که از کثرت گل سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره

در قلعه را تا حیز افتاده و ماه آتش شب و چهار گوشه ناک قضیه یورش صورت نیست اگرچه ظاهر پرستان عالم صورت آشوب شور فوقانی را سد راه ظفر
و مانع توفیق فتح دانسته اما بر دور اندیشان حقایق عیش ظاهر بود که هر قطره که از آن سحاب اقبال ریزان بود چندین مصلحت از نهر قی
در ضمن آن منطوی بالجمله شب دیگر که شب بیست و هشتم شهر مذکور بود و همان قاعده حسا که حضرت نشان در مورد جمعیت از دحام نموده آماده و مهیا
گشته در میان بطریق شب دوشین با لطف شب کامیابی ملازم عزم بر دو اخته پای داشته اما بعد از نصف اللیل از آثار و علامات
ظاهر شد که در بروج و بارو کم کسی مانده اگر خواب غفلت فرو رفته اند القصه قریب بصبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان
او بهر وادات قزلباش بیگکرا خبردار کرده و اینه و تخت از جانب سپاه قرچاین عظام کرنای نواخته از اطراف و جوانب سوران انداخته
در قلعه فرو ریخته از جانب قلعه قشیش تیر سوران انداخته نقاره های شاهانه نوازش در آورده و در میان تیر بر دار شده و خود را در برج
رسانیده و جنگ در پیوسته آواز عدا آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین منتشر بود و خلقه در زمین و زمان انداخته و صدای کرنای کواز
طرف بیدار آوازگی داشت گوش فلک کر ساخت و دوران لشگر قزلباش اصوات از مخالفان بیم کرده و سمت روا خود را در آتش کارزار می
انداخته و در میان از عداوت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دست از کار رفت و از اطراف و جوانب بیدار انداخته
محیط با فتد اطراف الیمین میان قلعه را از شبه و قزلباش مملو یافتند و از تیر و توپ تیز جا خو گشته بالضروره در کمال اضطرار رو بجانب قلعه تنق
آورده و در اول هر کدام تاخیری بود خود را در القلعه انداخته نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیده تیغ بیانی دلیران آغاز سر افشانی کرد
اندک زمانی دو سه هزار کس طعمه شمشیر آبدار و جمعی گرفتار شده عیال و اطفال افغانیه قتلان تا امیر بر تنهب تقدیر گشته اموال و اسباب
و اثاث البیت ایشان عرضه نهب و غارت گشت و چون حصار جدید مستخلص گردید و بعد عداوت مخالفان از قیه از اطراف
سیده شیر آورده قلعه محتسن را دائره وار در میان گرفته و خوف و هراس بی قیاس بر بیگکان آن قلعه راه یافت مع ذلک محاربه
در محاصرت قلعه سعی موفور بظهور رسانیده تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان و روز سه روز سیبه را از چوبی خود بکنار سیر جا
رزدو از طرف شرقی در زمان خانه شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان تبریزی در باغچی و قریب بهم نموده و بشیر جامی در آمده و در میان
سر اسپه و از دست از محاربت باز داشته القصه کشته و امیر کوه خان برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده و بعد از محاربه
و محلات مردانه که تواتر از غازیان قاجار مظفر بموت مردانه و در آن برج و باره ... کرده اهل قلعه از هر طرف عجز و درماندگی
خود را برای العین مشاهده نموده و عقلای افغانیه بعد الیوم طاقت مقاومت و قلعه داری در خاکرفته و استیمان از ایمن والی و
شریف پاشا حسن آقای چاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاده که اگر خاتمت شهر یاری شامل حال محصوران گشته ... بتقصیرات
ایشان کرده ایم محاصره وقوع یابد و در آداب جاکری و طریق خدمت گذاری و ادای حقوق نمکخوارگی ولی نعمت که از آن چاره نبود
عموم اهل قلعه را بدین و سعادت پادشاهی امین کرده قلعه را تسلیم مینمایم حضرت اعلی شاهی محض الطاف الهی از مشمول الطاف و الطاف
آنحضرت را از محاربه و یورش و خونریزی آلت و عیاب اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیده و میرزا
علی بیگ یوزباشی برنا که ترکمان را القلعه فرستاده منشور عاطفت با اسم شریف پاشا و آقایان فوک باشی و کل مردم قلعه از کمن عنایت و

مرحمت بیدریغ خسروانه بخود دریافت ما حلوای الیوم که از خسروی بهره و بودند بمجرد اخبار از جهت که در باب رسیدن مدد و کمک
در میان قلعه و بکار دیده و در سر محمد پاشا که در آن قلعه بود جمعیت نموده بخیال تاه و قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی القلعه وا
نشده میرزا علی بیگ را دوره با نگه داشته در دیم بیرون فرستاده و جبه المیسان بخود آن جا فل ماده و از مهلت خواسته بود و مدد
توپ انداختن و جنگ و جدال پرداختن در تاخیر و تعطیل تا تحقیق کومک و ظهور پیوندد و چون در عالم حساب و دقی و معاهده فیما بین
الستیه حانمودن از خصم تخصیص در محاصره قلعه که حیث فرمان روایان قلعه گشایی در حصول مقصود بکرده و بکیاست و کیفیت مقصود
دور از عقل بود و این مهلت دادن و نیرنگ خود مسجیده و بی مورد و مزاج اشرف از حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع نامه
که چون فوال در میان فروعی از صدق ندارد و اعتماد را نشاید افواج قاهره و شیر قیر در کار قلعه گشایی و تضییق محصوران اهتمام
قصور اقدام و جز ... نمایند و دلیران جنود اقبال معاودت ... آنکه غنه جال شروع در کار کرده و بکانک روی و چابک دستی از حد
کار بر محصوران تنگ ساخته و بجای آتش نفس ضرب توپ رخنه در برج انداخته و در آن چند روز که بالاد محاربه ... و از کرم
و بهر اس بی شمار از کز اهل قلعه بسیار بر فتنه بدر و جمعی از خوف ملک ... خود را از رخنه برج بزیر انداخته شعار شاهی
آفتاب حوادث پایه اقبال شهر یاری استقلال همیشه و کار بجایی رسید که گروه کرده ونی تا پایه خود را از برج می انداختند
جانکه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج و باره عاجز آمده شب عاشورا که مردم این طرف بتعزیه حضرت سید شهدا ...
سوختگان بادیه کربلا قیام داشتند خوغای عام عاشورائیان از دو بازار را محصوران قلعه شورش الحمد یورش تصور نموده جمعی که در
معابر قلعه داد ... از خواب غفلت بر آمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا زدند و دوم عاشورا که منقش
الشهدا و حضرت اعلی و علما و اعیان لباس ماتم و سوگواری پوشیده و به لوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقای
چاوش باشی را بپایه سریر والا فرستاده و در حاضیت خانس آل عبا و شهدا کربلا در خواست خون ایشان کرده بود و مستقبل آن شد که در میان رفع
بیرون آمده قلعه را بسپارند اگرچه آینه خاطر مبارک از آن اطوار ناهنجار که از آن جماعت ظهور آمده غبار آلود بود چون رواج مقصد شهدا را
شفیع ساخته و بدینسبب مرحمت رنگ زدای خاطر انور گردیده متوقع شدند که خوان نیک فرجام خامه شریفه با وجی از خلفان تقلیب رقم
محافظت قلعه و رای تعلقه لبر کار را پادشاهی نمایند و پاشا مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده و در حواخیام اقامت نصب نمایند و بعد از تقسیم
و ایم سر رعیت سعیر ... را در دین دیار ... و ... و امداد توقف و فرصت داشته باشد مختار است و هر کدام اراده رفتن روم نماید مرخص
گردد حسن آقا مسرور و شاد و مان بقلعه آمده محصوران از تنگنای محاصره نجات یافته گلو و شادمانی و بنارک اقبال و امانی نهاده و خود که قواعد
یافته و بیرون آمده و فار بغال و رخیمه آرام گرفته و در جای نیک داخل قلعه شده و آن حصن حصین که فی الحقیقه تمام قلاع
نو بنیان شروان و بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده و فق فتوحات حسن محض تاییدات الهی و امداد جنود غیبی اتفاق
بهرگاه جاعت رو دید که در این قلعه بودند باوجود حسب اوایم محاصره گشته شدن جمعی کثیر از ایشان در روزی که قلعه سپرده و بیرون آمدند
در هم این رقوم مفرغ ان گروه ایستاده و بود از عقلای افغانیه در غفا و جاو و شان و دیگر بایان خان سپاه آراسته و پیراسته بنظر در آمد

که این از پیشکشی اسب و یراق و پیشکش و کمر بنظر در آمده بود و لیکن ایزد تعالی که بعاطفت ازلی درهای سعادت بر روی صاحب
دولت خیر اندیش گشوده و اسباب فیروزی دولت و سرانجام مهیا داد آنچنان رعب و هراسی در دل آن طایفه افکنده بود که
من بعد طاقت مصادمه و قدرت قلعه داری در خود نیافته دل از ملک و مال برگرفته زندگانی دو روزه را غنیمت شمرده [illegible]
بعد از بیرون آمدن رومیان همت بر خاصیت خسروانه کل متعلقات آن طایفه را با ایشان مسلم داشته در مقام اخذ جهات و متعلقات ایشان
نشدند رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در تنبیه ایشان نبود قرار داده که بشکرانه این عاطفت و احسانی که علاوه جان بخشی
شده بود مبلغ سی هزار تومان عراقی در میان خود سرانجام داده و بنظر اقدس گذرانیدند حضرت اعلی شاهی ظل
الهی صرف نظر همت از آن فرموده اظهار کردند که چون همگی ما ایشان را جان و مال امان داده ایم از ایشان چیزی گرفتن لایق مروت و فتوت
نیست علمای رومیه تصور نمودند که آن مبلغ در خور همت و استطاعت ایشان قلیل است سخن از زیاده گفته حضرت اعلی
نظر قول بر این [illegible] گشته آن طایفه عطا فرموده شریف پاشا و محمد پاشا و خضر پاشا و بعضی از علمای معتبر از اسب و یراق و تحف
لایقه بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی حسب الالتماس ایشان [illegible] ایشان چند راس اسب و چند زره و کیه و قبضه
تفنگ فرنگی و امثال آن [illegible] شده و باقی همه را با ایشان بخشیدند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تحقیق بسیار نمود لطف
آن طایفه که بر جمیع حوادث بود و [illegible] شریف پاشا که شمه از احوال او گذارش یافت چون تشیع مذهب بود [illegible]
محمود [illegible] تشیعیان طاعت و عبادت گذرانیدند [illegible] و اموال [illegible] در روم [illegible] بر داشته اراده [illegible]
ملی و مجاورت روضه مقدس امام ثامن ضامن علیه التحیه و الثنا نمود که بعد الیوم اسباب جمعیت خاطر فقرا سرانجام داده کامیاب
دولت ابدی گردد و توفیق ادراک این سعادت عظمی یافته با جمعی از فرزندان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه آن مشهد معلی
گردید و عاطفت علیای شاهی هر ساله مبلغ [illegible] تومان عراقی نقد و سوای آن باضافه خود [illegible] غله بر معاش او مرحمت و خود و دو
[illegible] که در ایام و لیالی [illegible] بر خدام [illegible] روضه مقدس خدمت نماید و محمد پاشا و خضر پاشا سرکرده سایر قوم
بجانب روم رفته و حضرت اعلی صفر قلی بیگ یکچی باشی از قورچیان یکچی و علیخان بیگ ایشیک آقاسی [illegible] تعیین فرمودند
کردند که ایشان را تا قلعه قارص که در تصرف رومیه است برده بسلامت رسانند که مباد از اجامره و اوباش جزء و کل در راه اذیتی
بایشان رسد صفر قلی بیگ و قورچیان ایشان را از محال خطرناک گذرانیده و باز گشته و علیخان بیگ ایشیک آقاسی ایشان را تا قارص رسانیده
[illegible] که در قارص اقامت داشتند در برابر ایشان خدمت علیخان بیگ را گرفته تا آمدن جنجال [illegible] سردار قلعه [illegible] نگاهداشتند
شرح آمدن جنجال اعلی و قضایائی که در آن حین روی نمود و رقم خامه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح ایروان ایالت آنجا بامیر
گونه خان تفویض یافته الکای [illegible] سلطان گنگرلو شفقت شده [illegible] و [illegible] سلطان سعدلو قرار یافت و امرا [illegible]
[illegible] شده و بپایه سریر اعلی آمده بودند [illegible] غازی بیگ و قورچی بیگ را [illegible] شاه علی [illegible] و [illegible] بیگ
دنبلی و جمشید بیگ [illegible] و منصور بیگ محمودی و اولاد او [illegible] مناسب مرحمت شده و از سلاطین گرجستان گرگین خان



ولد سیمون خان والی کارتیل [illegible] سابق در میان قلعه تفلیس [illegible] دست درازی بمملکت او [illegible] انصراف یافته بمواعید
عواطف خسروانه دلخوش گردانیده دیگر توزیعات و تعدیات مرتفع گرده و غریق بحر احسان متوجه گرجستان شده [illegible]
در مجلس بهشت [illegible] مجلس نشینان سرادق اقبال اعظام بخشیده و این مژده مسرت افزا علاوه عطایا و الطاف گردیده [illegible]
[illegible] صفحات فتوحات و افزونیاده مقرر شد که هر گاه [illegible] شود آن [illegible] مجرم سرای اقبال [illegible]
[illegible] خان [illegible] بعد از قرار جهات [illegible] و انتظام امور ضروریه [illegible] قلعه گنجه [illegible]
در قراباغ نزول اجلال فرموده ذکر محاربه [illegible] بیگلربیگی قراباغ با حسین خان قاجار و شکست یافتن [illegible] کردن
اوان [illegible] سابقا تحریر یافت که در هنگامی که موکب نصرت قرین از تبریز بجانب نخجوان و ایروان نهضت [illegible] امیر گونه خان قاجار
را که [illegible] تا ایالت [illegible] قزوین [illegible] که در حوالی اردبیل [illegible] روانه [illegible]
اقامت نموده [illegible] طایفه قاجار [illegible] قراباغ که در آن ولایت [illegible] جمع کرده [illegible] خبردار باشند
[illegible] در میان گنجه و شروان دست درازی [illegible] واقع شود [illegible] شاه [illegible] ایالت گنجه و امیر [illegible]
قراباغ [illegible] قاجار [illegible] ایام دولت [illegible] شاهی ظل الهی [illegible] حسین خان مشمول عواطف [illegible]
گشته در این هنگام [illegible] حضرت اعلی حسین خان مذکور را [illegible] ایالت [illegible]
[illegible] قراباغ شده [illegible]
خان حسب الفرمان قضا جریان موکب نصرت نشان [illegible] رفت با ایالت [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] حسین خان مذکور اگرچه [illegible] شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما
[illegible] و بزرگ منشی [illegible] موکب اقبال [illegible]
[illegible] خدمت و اطاعت تقدیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قراباغ [illegible] حزم و احتیاط [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] آن سرگذشت [illegible] قراباغ [illegible]
[illegible] قلعه ایروان مشغول [illegible] رومیه را که در قراباغ [illegible] شروان [illegible]
[illegible] حسین خان و لشکر قزلباش [illegible] آب [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] آب [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] آب [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] حسین [illegible]

اندکی از خواب غفلت و خود بیدار شده دو دفعه گرگونی زیاده از جمعیت که با او از آب گذشته اند و بعضی از مردم ایل و الوس
نیز که همراه او اند سپاهی زیادتی در ضمن صلح در جنگ روبرو نموده قرار داد که از مقابل ایشان یکسو رفته راه دور رفته کرده روانه گردد
و بعد از غرق رفته تاراج مشغول گردیده او از عقب در آمده دفع خصم سرپنجه و امرا و رئیس سعف ان کار دیده که همراه او بودند این رای را
خطا شمرده گفتند که تفرقه و پراکندگی ایل و الوس راه یافته و غارت میرود و اکثر مردمی که همراه اند بجهت محافظت اغروق جدا
شده خواهند رفت و جمعی باکه وقت نمایند قدرت مقاومت وقت ما نخواهد بود چاره کار منحصر در دو شق است اول آنکه خانه آمده دایم
دل در کرم الهی و اقبال روز افزون شاهی بسته مردانه وار قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه تقدیر الهی باشد بظهور آید شق ثانی آنکه بسیات
احتیاطی مراجعت نموده از آب بگذریم و ایل و الوس و اغروق را که جا نیده دمحال دور دست فرستیم که از نهیب دشمن برکنار باشند و خود با
لشکر در کنار آب ایستاده معبر را محافظت نموده نگذاریم که رومیه عبور نمایند و اتفاق رای صایب و تدبیر حال شناسان همین بود حسین خان مبالغه نمود که با
گشتن و خفا از جمعیت دو نامی دارد و جنگ کردن متعذر رفتن و بر عبارت مبرهن که اندیشیده بود و اصرار نموده خان را تعالی تحت
جنگ طرف میل نموده و چون قرار رنگ تازی یکدگر داده بود و توجه کرد که هر کس اسب و پا داشته باشد در تعاقب توانند نموده و بقیه دو اکثر
مردم زیاده ای اسب بجا گذاشته و جهت صیانت احمال و اثقال روی بجانب اغروق آورده اند و در میان اردو شورش عظیم واقع شد و جابجا
که می آمدند بخیال آنکه اردو نهب و غارت رومیان خواهد شد پیش دستی کرده دست بتاراج یکدیگر بر می آوردند و خزاین و بیسابا
بیوتات سرکار حسین خان و امرا بغارت رفته بجا و شور انگشت حیرت و دو لک قراباغ که جوجی لشکر مخالف شده آمده بودند از گستن
حسین خان خبردار شده و دلیل لشکر رومی گشته اشارت او بر حسین خان آورده داده و پاشا هفت هزار کس که همراه داشت صف نبرد آراسته
بآیین جنگ پیش آمد حسین خان و امرا با اندک مردمی که بر سر ایشان مانده بود بر سواره شده قرار داده که هر کس افتاده بر اسب خود داشته باشد
بایستد و باقی مردم از معرکه بیرون رفته خود را بانجمی رسانیده و دو گنگی در لشکر افتاده و چهار صد پانصد نفر از مردمان دلیر رزم آزمای با
حسین خان و امرا ثابت قدم ورزیده و در برابر هفت هزار کس صف کشیده از جانبین دست بآلت کارزار بردند و از طرف مبارزان لشکر قزلباش
شیپور فنا و تیر باران عظیم کردند و دران وقت مدعای حسین خان محاربه ایستادن مانند که مابه مردمی کرده است با خصم محاربه نموده
آن بود که لحظه روی خود را نموده خصم را بخود مشغول گرداند که تعاقب هزیمتیان نتوانند نمود تا اردو میان الیسیمی تفرق اثبت زند و با ایشان
ناتمام جنگی بگریزگاه خود را از جنگ مدا بر اندر از جمله امرا رستم سلطان سوکلن که جوانی شجاع و دلیر بود از قدم جلادت پیش نهاده و با مخالف
در آویخت و جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان او را در میان گرفتند و زخمی چند قوی یافت چون از تیر و شمشیر جا بجا آمده زنده گرفتار
گشت حسین خان از ضرب حسام خون آشام گروه مخالف را از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته مردانگیها در آن معرکه از او بظهور آمده رومیان
رومیان را بخود مشغول گردانید تا همگی اهل هزیمت از نهیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان نیز با چند نفری که با او بودند
جنگ کنان و تیر اندازان از معرکه بسلامت بیرون رفت و رومیه از جلادت و مردانگیهای او که زنجیر در آن معرکه از او بظهور آمد تعجبها نمو
القصه رومیه شدت فتح قبیلی از لشکر قزلباش را بد انجام مشاهده نموده و مدت آورده رستم سلطان افغان نموده جرات پیش آمدن نکرده





و از جهانگیر حیل مراجعت فرد کوکوش باز کرده دیده دو داود پاشا رستم سلطان را تعظیم و تکریم نمود و بجلو او ملحق نمود بجانب اختیای او برده چشم
دو در قلعه کنجه او را نگاه میداشتند و حسین خان در شکوه که از آب گذشته بود بیرونیت خود آمده معلوم ایشان گشت که اغروق بباد غارت و تاراج
رفته و تفرقه کامل مردم را یافته در آتش اضطراب تردد و ماندگی اسپان و تنگ دو ابیاری که نموده بودند هیچ امری میسر نشده
روز دیگر مشخص شد که رومیه جرات پیش آمدن کرده و بازگشته اند چون ازین ممر خاطر جمع کرده در محل مناسب فرود آمده جمع نمود
مردم و ایل و الوس و استرداد اموال غارت زده پرداخته آنچه بدست آمد بصاحبان آن مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر
و خیمه و خرگاه و کرانه سرکار او و امرا بغارت رفته بود بدست آمد اما نقود و اوانی طلا و نقره و نفایس بسیار از میان رفت حسین
خان با کمال نجابت و شرمندگی صریح و قف را بجایه سر برده الغرض نموده استمداد نمود که گنجه رفته تدارک آن قضیه را بدرگاه حضرت
شاهی ظل الهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشته وقوع این کار را از شمول عاطفت باقتضای قضا حواله کرده فشور استمالت
بنام او و قسم آورده بستان داده و خاطر او و بیمن او را اطمینان بخشیدند آری در عالم سپاهیگری ازین گونه خطا بسیار واقع شده
و مدبر حقیقی صاحب رای را کار مخالف تقدیری افتد و جنگ کار مفسده است و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست و چون
هنوز تسخیر قلعه نشده بود و عساکر منصوره بدان مشغول بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام انتقام نشده منقرر شد که تدارک
اختلال احوال خود و مردم ایل و الوس پرداخته کمال خود مایند که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بهر آنچه مقتضای وقت باشد عمل آید
و بعد از آنکه فتح قلعه ایروان مقرر شد ساحت ترق و فتوح مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم می باشد
و در آن ایام توجه موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و گنجه و قلعه در شوره گل در دست رومیان مانده بود که نهضت همایون
در آن حدود لازم بود بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف خطور نمود که نخست فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه
رفته اگر رومیه بیرون آمده جنگ پیش آید از این طرف نیز محاربه قیام نموده جزای کردار در کنار شان نهند و اگر در قلعه متحصن
شده توجه حرب و قتال نکرده لشکر فیروز منصور جمعی از مردم و دو توک و ایل و الوس باکه بهوا خواهی رومیان در آن حدود توقف
نموده با بیطرف مانده و باشند قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق کما
از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد خان هزیمت تبریز از نواحی معطوف گردد و بدین عزم زلفقار صاحب الله
قلی بیک قورچی باشی قاجار را سر کرده گروهی از امرا و قورچیان کار آمدنی شان نموده به مجاهدت نامزد نمودند و با بوا از
و پانزده هزار کس از خود مستعد رد روانه جانب قراباغ گردیده چون بگنجه رسیدند رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله زده با
نسبت شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و میان اندک زمانی با چرخچیان در آویخته آغاز نبرد نمودند اما چون چشم شان بغول
ترک افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده و ترک شیر و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و در وقت قلعه را مسدود ساختند
با استعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده و جمعی کثیر را از خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر
شدند از جمله گرفتاران کوک حسن نامی بود از سران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی محاصره قلعه

مامور نموده در محل مناسب نزول نموده تا سه روز هر روز لشکر ظفر اثر فوج فوج و جوق جوق تاخت غارت اطراف و جوانب نموده
و جنود ظفر ورود تا انجا که الیر انجا و رب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفندان و اثاث البیت بدست آمده
بسیاری از نساء و صبیان و اسیری گرفته روز پنجم مراجعت در داده و قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده هنوز بیوت
جوق مخیم سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا با جمعی سرداران علی آمده سرهای قیسیون و اسیر جادو بیرون انجر امداد در آورده
اگر چه جمعیت ایشان پستی افتاده اما اسیر نمودن نساء و صبیان مسلمانان که شرع مقدس حرام است کرده و شهره حکم شد که تمامت اسیران
آزاد نموده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاسات و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و داد گستری
بقراباغ رسید و از هر کس اسیری شده بود باره در محل آمده اسیر خود را برده و سایر خلایق که در قشم آمده و ثبوت ... پستی رنگ بایشان
فتح شده و کوکلتاش حسن خان با سه هزار نفر ظفر اثر رسیده که بطریق مهمان نگاه دارد و مدتی در خانه خان مشار الیه کامیاب عزت و فراغت
بوده اما در حینی که بحال اهل سردار آمده از عرض قرار نموده و در میان سوءیت و شرح آن قضایا در محل سمت خود که ارشش خواهد
یافت انشاء الله تعالی ذکر آمدن اوزن احمد با جماعت غدار و بر سر قیسیون و گرفتار شدن او و شکست لشکر رومیه و تبه روزگاری ایشان
در آن هنگام که یساق قرق جانب مغرب سرادقات جاه و جلال بود از جانب همدان خبر رسید که اوزن احمد که سرکرده لشکر ابد
بود بعد از سلطنت الله وردی خان و امرای عظام قزلباش خیال انتقام نموده با جماعت بغداد و امرای سنجق و اکراد تابع جکر کی
بغداد جمعیت نموده از شهر بیرون آمده خرابی دشت و غارت قیسیون و حیکر واقع بحوالی ماهی دشت که سرحد الکای قزلباش است
رسیده اند چون گروه متعلقان جمعی کثیر از طوایف قزلباش از قورچیان و ملازمان درگاه که در آن ولایت الوکی و تیولات دارند
و ملازمان امرا و غیره نیز در آنجا مسکن داشتند محقق است مانع شوکت ایشان آنجا زیستن در رکاب همایون بوده و در آن سرحد صاحب
وجودی که دفع نکایت خصم توانند کرد نبوده و سه روزی این گروه اندیشه خاطرها را پریشان داشت که قاصد آن جماعت پیام کرد در شمال
و صباحت گرفته بود رسیده خبر فتح و ظفر شاهی آن سرحد و خبر گرفتاری اوزن احمد رسانیده موجب مسرت و شادمانی گردید
کیفیت القضیه خاتمت کر سعد الله که سعد و میرخان و امرای بغداد مراجعت نموده الکامیر قاید و درعسکر بیگ اکرادیش بیگلیان تابع ...
او متفرق شده بودند این سعی پوشیده اوزن احمد بکنایه سیده که چون حاکم گردد همدان غنیمت و این سرحد خالیست با جماعت بغداد
تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محقق که بابا و زنده و توجه لشکر عراق عرب اهل عراق عجم بهم
لشکر قزلباش را دل گرانی بهم رسد و از تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بجانب ملک عراق آورند و درین نکوهند ستی منظور انظار ...
پادشاه سلطان روم گشته بجانی که قبل ازین از وصاد ... گشته خواند گر ... و اوزن حسینی غافل افتاده که درین آن عالم غیب که
دولت روزافزون ... انجام ... اول ... و انجه پیش دارند القضیه محمد بیگ نام پسر خواهر اکه خسرو ... تا ... یافت
همیشه ... ملازم مقام گماشته بجهت ... در گزیر ... و بغداد بیرون آمده و روی توجه بجانب همدان آورده و فوجی از اکراد و ... شت ...
بطمع نهب و غارت ... پوسته ... او قزلباش قاسم سلطان افشار ... آن سرحد بود از آمدن رومیه خبر دار شده کسی بجانب ...
اوزن حسین حاکم آنجا فرستاده و ازین واقعه خبر دار نمود حسین خان حاکم کرمانشاهان ... که عازم بوده ند بسرعت برق و باد متوجه
گشته قاسم سلطان ملحق گردیده و با تفاق دفع شر آن طایفه را واجب ... شمرده بجانب ماهی دشت که عبور لشکر بآنجا واقع میشود
حرکت آمدند و اموات و احشامات و سپاهیان قیسیون و حیکر که ... فرستاده اند که چون دفع ... واجبست هر کس اسب سواری داشته
باشد بلشکر ظفر اثر ملحق گردد و با مجموع سوار سه هزار کس از اوزار و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از شمار و جنگ ...
قرار یافت که برالطاف الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی نموده متقابل اعادی شتافته در ماهی دشت تلاقی فریقین روی داد و سردار
لشکر منصور قرار داده که چون لشکر مخالف کثیر است مبادا که مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع گردند دلیرانه از گرد راه
رسیده صف سپاه را ساخته مقابله ... داده آداب جنگ تعبیه کرده اند القضه افواج قاهره دو گروه شده یک گروه قزلباش سرکردگی قاسم سلطان
و یک گروه دیگر بسرکردگی حسین خان و از آن طرف اوزن احمد از پیش و قزلباش جمع را ... و روی خود را ... حمله ...
آورده اند که ناگهان سواره و پیاده ... و کمانداران که همراه داشت از اردو بیرون آمده صف سپاه را آراسته آماده ... کرده بود
سپاه منصور بدون تمهید ... مخالف ... چون بر صف سپاه ... شده ... و ... ایران ... گیره
حواله کرده بودند ... دلیری ایشان پای ثبات ... رفته ... ایشان از ... در کمیت و کیفیت لشکر
آگاه شده بود ... صد تنه دلیرانه ... جنود اقبال ... و ... اوزن احمد ... ثابت قدم ... سمند ...
خواست که لشکریان را از فرار مانع آید و بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و هیچکس از ایشان فرصت محاربه نیافت اوزن احمد ... بوی
بیکی ... بوده نمود که بیرون تواند رفت ... گشته ... موازی دو هزار کس ازو میرود و ... شمشیر ... گرفتار شد
و سپاه منصور تعاقب دشمنان کرده گروهی که از جماعت ... در میان ... افتاده بنهب و غارت مشغول شدند ... افتاده
و قزلباش ... و ... کشش ... کمال مردانگی ... آوردند و غنایم ... لشکر منصور افتاد و از جمله غنایم ...
... اسب ... دو ... مراد ... و ... بود که ... کرده ... فرستاده بودند ... بارگاه ...
سر ... گشته ... مردم ... این واقعه ... خاطر ... رعایا و سپاهی از ... طایفه ...
... آسایش ... در آن سرحد ... و امرای عظام اوزن احمد را با سرهای قیسیون و گرفتاران مصحوب ...
سر ... و ... فرستاده اند ... غنایم ... نظر ... شهریار ... کامکار ... دانسته ... حضرت ... فتح ...
... و ... اوزن احمد را دست ... نفایس و غنایم ... در آورده حضرت ... 
... توجه و التفات ... امر فرموده که ... اوراکه ... گذشته ... نگاه ... کرده ... فرمود
... پیغام داده بود که با خواندگار ... مخالفت ... دولت خواه ... ضبط نموده ...
هر کس ... و ... سپاهی ... و ... گرده ... امتحان ... مشغول ...
... تربیت شاهانه ... گشت ... از ... التفات ... وجود ... جرات ...

گذرانید ظهور یافت آنرا منظور داشته و بعد وکر ایشان وفا نموده بار دیگر از جمیع مراتب سپاه مشارالیه سرخجالت بزمین افکنده و بجز

مسکنت معروض داشت که اگر عنایت پادشاهی دولت این بنده که کار را معفو نموده جان بخشی فرماید لشکر از این موهبت بیت

عمر سرانجام بندگی را در پیش گرفته مراسم خدمت و جان سپاری بتقدیم رساند حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را بعاطفت عنایات شاهی اختصاص

داده و حسن خان حاکم قم و علیقلی بیگ را که ملازمان او باشند و بعد از چند روز که از مشقت خدمت بجز و محنت راه آسودگی یافت بخلع فاخره

سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی عمر زمان حسن خان روانه مقصد فرمودند و بعد حسین حاکم ارجستان

و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ وزیر احمد مردانگی کرده بودند بخلع گرانمایه امسال داشته مورد تحسین و آفرین گردانیدند و وزیر

احمد چون براه رفته بود بمطلبی که داشت فایز گشت و از قضای الهی در راه مرافقت کشته چون بقصبه زنگان که از قصبات مشهور عراق

رسید عازم اجل دامنگیر گشته رخت هستی بسرای نیستی کشید و عمر زمان حسن خان که همراه او میرفت به تحقیق فوت او را بموقف اشرف

معروض داشت مقرر شد که آنجا مدفون سازند و فرمان عاطفت منشور ایالت ارجستان باسم محمد بیگ ولد او عز اصدار یافت ثمره از مراحم و الطاف شاهانه

بهره‌مند شده بود و در آن هنگام اقبال موج فرمود و احوال بقیة السیف لشکر بغداد که بانهزام شکسته و پریشان حال بشهر درآمده و محمد بیگ

از گرفتاری مبرا گشته گرد آوری نموده و جنود بغداد و ارکان دولت را نسق گردانیده و خود در پایتخت نام کرده و در حکومت آن ولایت راه استقلال پیموده

و حقیقت گرفتاری و پریشانی را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار دولت خواهی کرده ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت

در رتق و فتق آن ندانسته نشان پاشائی ولایت بغداد بنام او فرستاده و او در حکومت آن ولایت تمکین یافته با سپاه آنجا با محمد پاشا

از راه نفاق و خلاف پیش آمده چون زید و پسر خود سری ظاهر ساخته بود و از ارکان دولت عثمانی تیر خایف او بهتولین عرب

عرب بود تجلیات نموده سعادت رو بیگرد و و بجهة خود لشکر جامعه کرده بجانب دیار بکر این شهور و معروف است سپهر جانبه با لشکر بغداد

پادشاهی باجست با زنگانی شیوه و چون براه میرفت لشکر بطریق مرتانید تا یافته ایام دولت سپه سالار و حرفا پایه ارش رو سپهر کشت

چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح می‌پیوندد **ذکر بعضی سوانح احوال که در وقت ییلاق انتظام آمدن جبال اخلی و غیره**

در ایام بهجت فرجام بهار که هنگام تزاهت و خوشی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل الهی در نزهات ییلاق کوکچه تنگر کرفی الو نیخ

مطلعف فت هوا و خودت وکثرت ریاحین از نهار و چشمهای خوشگوار و ترنج ابو ورزش اعتدال رشک گلزار خاطر است نشر شرت

بهرا بوده و خاطر شکار می‌پرداختند محمد معصوم بیگ ایلچی پادشاه عالیجاه فرمان فرمای مملکت هند که بنوبت اشرف آمده و بود

انصراف ارزانی داشته روانه دیار هندوستان فرمودند و افغانیکه در خدمت شاه کابل واقع شده و همچنین بمراد اوکرده بود

امیر و بنده حضور خان غازی بیگ چکاری و مصطفی بیگ محمودی رخصت یافته با ایلچی هند رفته و چون حبیبه گرگین خان والی گرجستان

در سلک بندگان بمراق اقبال درآمده بود بجهت مراعات جانب گرگین خان او را نیز قرار داده بود این عطیه را سرفراز گردانیده حبیبه والده

همراه کرد و ولی محمد بیره و بابل که بود در کذشته دو پسر و کنیز خوانده بود و در سلک مخدرات اماء سلطنت اتمام داده و مقرر شد که

ایشان که بعید بید خان مشهور است دیگر جایی نبرد پادشاه و خود را دیری وقال بگوید حبیبه گرگرا با برادران چابه سپر علوفت تمکان آورده



هنوز بیداری قاف تنگی بخیم سرادقات اقبال بود که آن زمره از ضعف را دره عوج عزت و جلال بارداری کردن نکرد آورد و بجز

سرای مقدس درآورده و پسران داود خان بنیز که زیر کمر اطهور شد و که کثیر باکشیش بنگلیشه بنوبت اشرف مشرف شده از لوازم

آن ایام ایلغار نمودن الله وردی خان و فوجی از امراء عظام بحضرت نشان رهبر احمد پاشا جولیت شیخ احیقال بسبیل اجمال آنکه احمد

پاشا از عمر عمرزمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و داود در صدد ترتیب احمد پاشا درآمده با مجالس و اسپهد های او حاکم وان شده و بود و نخی

علو اقبال شاهی و نهضت موکب همایون شاهنشاهی در آذربایجان میان آورد که یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده و بود

و منکوحین حکم پادشاه خود کرده و دست از حکومت بر نداشت بکفالت در اوانی دیگر و ولایت قربه نموده بخود سری اشتغال داشته و ولوز را متوجه

و آنجمله در احوال دیار بکر بتصرف درآورده و لشکر و حشر مهیا کرده بر خود جمع کرده و محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب آنجا

روب نهب و غارت رفته و آنچه دست آورد و مکبر بان و لمزمان فی سرو پاکه از هر طرف جمع آمده شورش افزائی و هنگامه او شد

او بنسبت آنکه فرمود و او دین مسموع شده که صد و عمرزمان اعید و هزار رسیده بود بعد از فوت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس

سلطان احمد خان پسرش احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده و خوشوقت داشت نمود که جرات و جسارتی که از وی در بعضی امور صادر شد بجهة

رفع غصه و تلافی و حفظ ثغور مملکت است ارکان دولت خاندان عثمانی صحیح وقت در تغافل و اغماض دانسته چشم از اعمال قبیح

او پوشیدند و بفرو و ترحیب و ملاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بنیز اقتدار یافته ان باده هوش ربای نخوت و بزرگی و بجرد مرد

انگیز خود سری و خودرائی سرمست گردیده و نسبت بعمرزمان عتبه اقبال شاهی بی ادبانه سلوک نموده و سخنان بیهوده در زمان ازمنه و انقیاد

و وفاقی که از وی ظهور رسید دیگر و حال قبل از این در وقت کی انتظار ملک محروسه همایون الطبع اموال تقبل آورده تا مواز

صیوراق تومان عراقی متعلقات او را در تصرف نمود و همیشه در خاطر خطیر سعادت تاثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت

او را گوشمال بسزا داده و هم شود که بگمال تنگی بحکم او داده در این اوقات که عساکر جهانگیر بخیم سرادقات اقبال او را خبر رسید

که احمد پاشا بر قلعه محمد حسین آمده محمد پاشا در آن خلافت با شبیه تکرار او محاصره نموده حضرت اعلی

شاهی الله وردی خان را با فوجی از لشکر منصور که قریب به هزار سوار جرار بودند همراه او فرستادند و چون با نجا آورده بود که

شاه و قلایش در صد و دو ایروان اقامت دارد و ایلغارهای عظیم کنیم حضرت اعلی صنع العجب مشهور است مبادا که در توقف او را اطلاع

ظهور نموده ایلغار در همراه او نماند تا عالم احتیاط و قرب حبالی که کسان کار دیده و اطاعتی برجهت راه ایروان فرستاده و خود را

مستعد و آماده کوچ گردانیده که اگر امری بظهور آید سریع واقعه پیش از وقوع کرده باشند و آن دیده وران و روزین کار آگاه و حقیقت

او را بطیبی شاهد و سینه نیک در دست راه ایروان مرتفع گشته و داروی تجربه و قیاس معلوم ایشان شد که در لشکر ظفرپیکر

با میر ساخته و او را بکمال بی‌باکی بسبب ورود سواکه که صحرای مرش بیچ مرحله گیاه فان باز گشته و تغلی در میان لشکر

اوراق و ازین قرار لشکر آمده و بیار او بازگشته و خود تا آمدن جبال اخلی در بنجا اقامت داشت و الله وردی خان چون بنقطه

اربیل رسیده کیفیت فرار احمد پاشا معلوم کرده چون به پیش رفتن مامور بود بعد از آسودگی اسپان قشلاق یعقوب میرزا حقیقت

انعطاف داده و تجویز آزار و اضرار رعایای بیچاره نکرده و هر چند الکای مخالف بود لشکریان را از نهب و غارت و خرابی زراعت
که بجهاد رسیده بود منع نموده استمالت و دین آمده رفت ایلچی از خاک سعادت [illegible] رسیده بعد از وصول ایشان در بارگاه رسیده
نشان چون گروهی از اوباش رومیه قلعه شوره گل که از توابع [illegible] است در آمده انحصار را پناه و پشت استظهار خود ساخته متعرض حوالی
میشدند رایات نصرت آیات بدان طرف در حرکت آمده چون ساحت آن قلعه و مکانی که از کثرت سبزه و شقایق و علف زارهای مرغوب
از [illegible] خان [illegible] انحصار [illegible] خود ساخته پای عبادت در حوالی آن [illegible] و از این طرف [illegible] از خاک نصرت نشان
و لشکریان [illegible] از اصفهان بتسخیر قلعه مامور گشته و آن گروه اقبال کمر همت تسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی
پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران هر چند آثار جلادت بظهور آورده در دفع جنود اقبال کوشیده سعی بلیغ [illegible] ایشان
بجایی نرسیده [illegible] قلعه گشاده چنانچه [illegible] و نقبه در آمده محصوران [illegible] که دارند [illegible]
[illegible] در غایت استحکام و ارتفاع [illegible] در میان قلعه واقع شده [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] ارتفاع [illegible] و تمامی محصوران [illegible] پادشاهی گشته [illegible]
[illegible] عبرت ناظرین [illegible] در حصار [illegible]
[illegible] نجات نیافت بعد از چند روز که [illegible] حضرت و اقبال [illegible] آن قلعه
حصار [illegible] بدار [illegible] انحصار [illegible]
انحصار [illegible] در غایت استحکام [illegible] خانه [illegible]
و چون [illegible] شرف [illegible] خان عزیمت بطرف قلعه فارس [illegible] از سوانح آن ایام آمدن [illegible]
بیگ [illegible] حاکم [illegible] وی از امرای [illegible] روم [illegible] پادشاهی [illegible]
و سلطنت [illegible] دل [illegible] داده [illegible]
واقف [illegible] دولت خواهی [illegible] عاقبت اندیشی [illegible] زبان اظهار
در [illegible] اقبال [illegible] سعادت [illegible] و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی هر چند [illegible] مراعات جانب [illegible] فرمانروایان عالم [illegible]
نظر التفات [illegible] خانی [illegible] مخاصمت [illegible] و بعد از
چند روز که در [illegible] شرف [illegible] عزت و عاطفت [illegible] دیگری از سوانح آن ایام
ایلچی [illegible] از جانب سلاطین فرنگستان پادشاه [illegible] پرتکال [illegible]
بدرگاه [illegible] رسیده و بشرف [illegible] منظور نظر عنایت و التفات گشته در جهان
چند روز در [illegible] مشمول عاطفت و احسان [illegible] تحقیق احوال [illegible]

[illegible]



علیه بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی خلیل افندی را که در میان ایشان بوفور شجاعت
و صاحب رایی [illegible] از شمال و اقران [illegible] فرنگستان قابودان بوده با مصطفی [illegible] میان ینگچریان
قابودان می نامند [illegible] نموده و بوزارت اعظم و سرداری منصوب ساخته و دوازده هزار نفر از قاپوچی و ینگچری همراه او
کرده و بسر [illegible] تعیین نموده لشکرهای آن طرف استنبول را که در میان آنطولی [illegible] و قرامان و شام
و حلب و مصر و طرابلس و دیاربکر و ارزن الروم و وان و کردستان و غیرهم است برفاقت او مامور کردانیده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خلیل [illegible] از استنبول بیرون آمده [illegible] دیاربکر رسیده در صحرای موش بجمعیت لشکر توقف [illegible]
تحقیق این خبر [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] دفع دشمن و حضرت [illegible] ایشان پرداخته [illegible] عساکر منصوره را [illegible]
[illegible] غارت [illegible] فارس [illegible] و علف زارهای آن نواحی [illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible] خراب و ویران ساخته [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] فارس [illegible]
[illegible]
[illegible] بیلاق و قشلاق [illegible]
[illegible] شرف [illegible] رایات نصرت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible] عثمانی خان [illegible]
[illegible] احوال سپاه [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

ناموس وزرا و ارکان دولت تجویز نموده ولی اختیار کوچ جمانیده هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی
خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود و اتمام خدمت موجوده الکه بایان آقای التماس دو سه روز توقف نمود و دیگر باره تمکین
نکرده و طنابهای خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده و چراغ و قورخانه آنکه جانشند و سردار دیگری آقای که اختیار تیول
سیاست ایشان دارند درین مدت به تقریب حفظ قانون بجهت [illegible] ایشان قادر نیستند و نقیض این مقدمه اگر رایات جلال بحکام پائیز
خیام اقامت نصب فرموده توقف داشت انتکه وقت اقامت معلوم گذشته بود و روی به تبریزی آورده تا پسم کرانی رو بمیان زرنک
شده جغال اغلی بقلعه وصول ... بوده خبر قلعه و قانون عساکر عثمانی درین سال آمدن او محقق بود و قرار داده خاطر اشرف آن بود
که درین سال قشلاق ... و قرار نیافته واقع شده اگر مقرون برضای الهی باشد بتوفیق الله تعالی درین زمستان تسخیر قلاع گرجستان
بپردازند و اوایل بهار که هنگام حرکت لشکر بایست متوجه جای فتح کرده هرجا که صلاح دولت قاهره باشد تعجیل نموده آماده و بیکار ... شده
بشتند لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و ملازمان و تفنگچیان باتیک چون قرار داده و سایر عساکر که حضرت قرار داده در رکاب بها وین
کار داشته باقی لشکر را بیرون از روی دستور نشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و اولیا قایت روی بقشلاق نهاده آورده و مرخص
گشت و ازو جام و اردوی حضرت ... روی درگاه ... [illegible] تا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر بدرگاه رسیده و تحقیق انجامید
و چون آمدن او بهنگام و کارها بی انتظام تابستان و خاطر مبارک ... از انسیاق ... و ضمیر ... خواهد یافت ... [illegible]
نام ... مشهود آن معنی ... خواهد ... ذکر آمدن جغال اغلی بعنوان سرداری و سردار لشکر روم بجانب آذربایجان
و بی نیل مقصود بازگشتن از آنجا و دیگر قضایای سعادت نشان در بهارستان نوادر حکایات و اوراق دفتر عجایب
روایات مخفی و محجوب نماند که جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی زاده است که پدرش جغال نام داشته و باعتبار پدر
او را جغال زاده می نامند و اکنون جغال اغلی می خوانند و باین نام شهرت تمام دارد و در ولایت روم بتهور و مردانگی و شجاعت
و فرزانگی بنام و بحسن درایت و تدبیر زبان زد خاص و عام بوده و بصفت ... او را ... بوده ... بزرگ ... شهور ... اسلام ... و سرحد ...
فرستاده بود ... با کتاب فضایل و مطالعه کتب سیر و تواریخ مایل بود و چون ... در زمان سلطان مراد خان بتوفیق ...
پاشا سردار بود و بآذربایجان آمده بود با طبقه قزلباش نبرد آزمائی کرده ... جنگ قزلباش دیده است و در آن
وقت در میانه پاشایان و سپاه داران ... صاحب وجودی که ... قوانین مقرره ... صولت سپاه ... و از
و تعاقد کرده ... بپایه پادشاه ایران ... خواه ... و او نیز ... دست ... ، مرتبه پیشقدمی گرفت و او را ... بحکم جمعیت لشکر و قوت
بسیار واقع شده ... سپاه ... وقت ... احتیاج ... سپاه ... لشکرکشی ... سپهداریت
گشته ... دولت ... علیه ... ارباب ... اکثر ... فری ... مواضع
مزارع ویران ... پرستی ... ایشان ... حکایات آینده ... ملک ...
شده ... رفت لشکری ... بجهت جمعیتی فراهم آورده ... توقف ... چون از ... گذشته بود



پای جلادت پیش نهاده و تا ارزن الروم آمده و ... احمد پاشا ... و او را ... آذربایجان ... طلب نمود
احمد پاشا اگرچه بجهت سوء اعمال خودسری و عصیان ... متوحش بوده در توقف ... که ... بر سر او جمع آمده و
بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم ... آن حوالی نیز ضمیمه عسکر گشته جمعیتی عظیم در معسکر او پدید آمد هرچند وقت گذشته و فرصت
از دست رفته و تنگی در میانه سپاه شیوع یافت با جغال قدم ... نهادن ... وقت ... مقتضای عقل نبود اما
جغال اغلی چون شنیده بود که لشکر قزلباش روی ... آورده ... در رکاب ... روی ایروان ... پیش شنیده
بخیال آنکه حضرت ... الهی ... دشمن ... حفظ نموده ... خود ... دست ...
سپه ... در توقف ... اتفاق ... آنست که صورت فتح و ظفر ... آینه مراد جلوه گر آید و ازین غافل که او را
روی ... آذربایجان حسب المدعا صورت انجام یابد بدین خیال و جلد از ارزن الروم ... تا قارص ...
بازگشته حضرت اعلی که رای عالم آرایش ... تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش ... اسرار ... آمدن او که نه وقت ...
بود ... جمله مذکور ... ارکان دولت ... طلب فرموده ... حکایات ... و هر کس ...
مقتضای عقل و تدبیر ... تقریر ... میکردند و ... عقل و دانش ... خاطر ... معلوم ... حضرت اعلی ...
... زبان الهام ... که آمدن او در وقت ... احتمال دارد ... اگر ... پیش ... پاشا ...
... درین زمستان ... کرده ...
و ... قشلاق ... احتیاج لشکر ... قرار ...
... روی ... لشکر ... احتیاط ... دانسته ...
... قلعه قارص ... ارزن الروم قشلاق ...
... لشکر ... مقابله ... دولت ... از ...
... جغال اغلی ...
... ارزن الروم ... جغال اغلی قشلاق ...
... موکب ... حرکت آمده ... مقام ... اقامت ...
... حضرت ... موکب
... اطراف ... اطاعت ... آمده ... طرف ... و ...
و اگر ... توفیق الله تعالی ... امیر ... پادشاه ... سلطان ...
... جغال اغلی ... جنید ... نزول ...
... جغال اغلی ... اختیار ... طرف ... گذشته ... ایروان

آمده قلعه و قلعه‌تون و حمایت کرد تسخیر ... کرده و در آنجا قلعه بنا نموده و جمعی را محافظت آن گذاشته ذخیره و یراق قلعه
داری سرانجام داده بازگشته و درین وقت بجهت سردی هوا و برف چند چون عمارت قلعه متعذر است و بازگشتن متعسر درین صورت
در ایروان و نخجوان و تبریز هر جا که آن ذخیره و پیشتر داشته باشد هر قشلاق اندازد که در وقت بهار که خاطر خود را از ... آورده خرچ
امنی بعد از استیلاع خبر فرموده قلع دولت چنان است که رعیت این محال را کوچانیده و بجانب قراجه داغ و اطراف و جوانب
فرستیم و آذوقه آنچه بس باشد لشکر قزلباش تواند برداشت بردارد و آنچه بماند سوخته و نابود کرده و چنان قایم که درین محال
مرتبت ایشان در پناه و خانه‌کوچ را جابجا کرده و لشکر سایر بر اطراف و جوانب ایشان کشیده دست برد بنماییم که بعد از آنکه لشکر
ذخیره و علیق اسپان تنگ آمده و زبون شده باشند در هر جا مصلحت باشد بدفع ایشان پرداخته گذاریم که تا بهار آرام گیرند بمن
نیت درست و عزم قوی که در آن وقت مناسب دولت روز افزون بوده که اندیشیده اولوس و خانه‌کوچ را جابجا کرده و بطرف
که از تسییب حوادث برکنار باشند و امیر گونه خان حکم فرموده که لشکر خود را بکوچانیدن رعایای محال که در سر راه است پرداخته
آنچه مانده باشد ضایع و نابود کرده و آبادانی در سر راه نگذارد و شار الیه حسب الفرمان قضا جریان مردم ایروان و مولکات را کوچا
نیده و آبادی در آن حدود نگذاشت مگر قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور دست مانده بودند چون اردوی رومیه به حدود
اردوی همایون رسید از عجیه قلعه کوچ کرده در اوچ کلیسا نزول اجلال واقع شد درین اثنا علیخان بیک ایشیک آقاسی
اردو که بر حافت امان بتقاضای قلعه ایروان رفته بود در رومیان او را در قلعه قارص محبوس نموده بودند آمده بعز عتبه
بوسی سرافراز شده تقریر نمود که چغال اغلی چون بقارص رسید و از احوال او خبر یافت آقا این روبیه را از نگاهداشتن او
منع کرده و او را نزد خود طلبیده عذر خواهی نموده و در اثنای محاوره و استفسار احوال پرسید که سبب چه بود که حضرت شاه
دنیا را آرام بخشید ولیکن ... در مقام لشکرکشی درآمده علیخان بیک که در میانه قزلباش زبان آوری مشهور بود جوابی
مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه و
اسمعیل میرزا نقض عهد و میثاق میان نموده بساط مصالحه که چندین سال در بسیط زمان گسترده بود درهم نوردیده و عالم
آرامیده را بشورش آورده و تا ده سال هر سال لشکر بممالک عجم فرستاده و ولایت آذربایجان و شروان و قراباغ و گرجستان
را که موروث سلاطین حشمت آیین صفویه است تصرف نموده ماحصل کلام آنکه ملک معشوق سلاطین است و پادشاهان در
طلب آن بی آرام تکلیف کرده حق میراث داشته باشند نظر در این کونه امور از مقتضیات افلاک و تاثیرات انجم است و نیز چغال
اوغلی بعد ازین جواب ساکت گردید فی الحقیقه عذر هر دو طرف بود ضبط گشت او را رخصت آمدن داده و مکتوبی بعز
مشار الیه نسبت اشرف فرستاده و مکتوبی دیگر بانجا و الده حاتم بیک وزیر نوشته بعد از ادای مقدمات مناسب و اظهار
شوکت و قدرت پادشاه روم خود را بشجاعت و دلیری ستوده در مکتوب وزیر انفاق عجب و دلیری درج نموده بود که
عرض اصلی از آمدن محاربه و مقاتله است طریق آنکه قرار بجو و قرار نداده در محل مناسب آماده و مهیا باشند که با یکدیگر مصاف



بجو آرا آراسته صوری که در پرده خفا مستور باشد بظهور آید از ینطرف نیز جواب مکاتیب نوشته بعد از تحریر مقدماتی که با
صنعت همایون شده و وده شمه از آن در محل خود گذارش یافته اعلام شد که عجب از آن خردمند که از آنکه با وجود مطالعه
کتب تواریخ و اطلاع بر نیرنگ سازی و شعبده‌بازی‌های چرخ شعبده‌باز که درین سایه شوکت و قدرت خود مغرور بوده و بسخنان
خالیانه تحریر نموده و ... هر چه دولت خواسته از آن میشود ... آنچه خدا خواست چنان می‌شود ... هر حال شما در ثبات و قرار
راسخ باشید که ازین طرف عار فرار بخود قرار نخواهند داد و از قرب ایشان تغافل و تجاهل نخواهند کرد و هر گاه مقدر الهی بوده باشد
وقت اقتضای محاربه نماید آن تیر در وقع یافته آنچه در کمین غیب است بمنصه ظهور می‌آید القصه چون لشکر روم بایچ کلیسا نزدیک
شدند اردوی معلی کوچ کرده بجانب پیراق قلعه‌سی و از آنجا بر دوخانه و ادی آمده نزول فرمودند ازین منزل معظم و سلطان لشکر
ونی حاکم نخجوان را بکوچانیدن اولکا و طایفه قلی بیک قوم ... شریف را بکوچ دادن مردم جوا پاوماکو ... نموده و چاد
خدا بنجوان کوچ کرده بلوک و چخانه ... بار از محال قراجه داغ فرستاده مردم جوا پاره را که چون خود بجا نموده بنیاد
صعب و دشوار بود بدو ... که خانهای تکلیف ساخته و پرداخته تعلق تمام به انتقام داشتند اما درین وقت بجهت صیانت حفظ مال اهل
راضی بکوچ شده با ... و هوا زمستان ... هزار خانه را از کوچ کرده عراق فرستاده و در دار السلطنه صفاهان جهت نشان در کمال
راتیب و دو دستگی ایشان قرار یافته ... خانهای بتکلیف و بامبره و عمارت نموده جمعی دیگر که در آن زمستان شوانشه رفت در جاها
از الیوم سه هزار خانه دار جوانی در آنجا مقام و آرام گرفتند واشت زمان تا حال ... القصه حضرت اعلی در دو دخانه واد
کیر در توقف فرموده و فوجی از ... جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ و مقابل رومیان فرستاده که
بو از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبرد بامعبود و باشند و جمعی را که طالب ذخیره چون اینجا
مردم فرسند مسافت میان لشکرین سه فرسخ بیش نبود ... چون ... آمده و در آنجا سپاه جلال رسید که جمعی از مردم آنشر
کردن را طوق فرمان برداری و ... ذخیره و قلعه ... در خانهای ماندند چون مردم نخجوان بجه توجه الیفت
مذهب در میانه مردم آذربایجان ... رومیان متهم اند حضرت اعلی ... اهل آن ... نموده بجه امکاران
شهر آورده و محبت رومیان در یاد و جای قشلاق نداشته باشند که در آنجا توقف نموده و جمعی را بجهت جبت و دوی غلو
دعا و محبت آوردن فقها و حشم بی بیوت مامور گردانیده و سوا ضیع و مزارع و قرب بشهر را آتش زده و جایی که قابل نزول
لشکر داشته باشند که نهند اتفاقات فلکی و تاثیر قران علوبین که درین سال وقوع یافت و مهر و ارباب تنجیم خصوصا مولانا فرزانه
اهل دوی و سایر که فی ما نظام این قران تقریع بخرابی جاه و جلال شدن خوانین از اولکا ذخیره و آتش و شعله و اشتعال ...
نموده بودند اگر در آذربایجان مقتل آمده و خرابی عظیم بآبادیت راه یافت آنگاه دیگر از آنجا کوچ کرده از سهر قوا از آب ارس عبور
نموده از سی دره سی که گلیم و یکشب کوچ در محل مناسب رحل اقامت انداخته و سبان ازان مجو و اقبال که عزم دستبرد و قزل
گیری قایم شده و درکین ایشان در سهمی آمده و زنده اسپهای ایشان انفر و در کمال زبونی بوده و تقریر مینمودند که ذخیره و علیق الدا

اینه بمعرو دکوه ... تسخیر فشو و دیا

نجات نمایست چنانچه علیق یکراس اسپ اگر بصد تشویش بهم رسد آید کاهی بیکیده ماه جیل است که شش صد دینار عراقی باشد
و کاهی من و ماه چیل و بعضی اوقات به ماه چیل نیز خریده و فروخته میشود و بعد از اطلاع بر نجال و زبونی اسپهای راهی جان آن
وار یافت که چون بمحبت قدر نو آوده و حسرت و تنگی و فقدان علیق الدواب اسپها و میانگاه رفته و خرد و زبون اند و در مقام مذکور نخواست
مقاتله و مقاومت نیست و تا تو آنی هیت هزار سوار و چاره و بیکی که در رکاب اشرف اند همراه بوده اگر قشون و وقت نیوروز و میهمه ای
وار خود را ایران فرد گیر زده و آنچه در مشیت حق تعالی است بظهور آید بعد از چند روز قراولان خبر اقبال خبر معاودت او بجانب
وان رسانیدند و جمعی که از اردوی روم به جانب و آمده بودند کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که خاقان بیکری و قلی پادشاه
در سر حمیه سردار تقوم آورده گفته که تو خوف قاآن کرده و قاسم کونی پای بولایت دشمن نهاده و سعادت گردی که بجهت قشون
ذخیره و آذوقه ای که آمده ایم مراجعت متعذر است پیشتر قدم از ایروان و اگر آن که جای خلق خرد معمور و آباد و ذخیره هست زده
جنگ آورده باید بکبر و یم اکنون ولایات مذکور خراب و ویران است و تنگی بر کمال رسیده اگر عساکر پادشاهی را ناوبرگردی وضع
سلوک بیکر دو که پادشاه وقلباش عطف قاآن کرده آماده رزم و پیکار است و ما بخیال ذخائر معاودت داریم و قدرت
خیال ما نخی دعوی رهائی از آن مالیه نه علوه و بعد از ... و آر یافت که بجانب وان کرد و تکیب رفته و در آنجا طرح قشلاق انداخته
برامیران سیستن کرانه و تحیل نمانده و تقلاو دری احمد پادشاه کوچ کرده و از راه جوبین و ماگر روانه شدند و چون راه سیلاق است و اکثر
رف کرده و زحمت بسیار و مشقت بیشمار رسیده است و اکثر چهارپایان تلف شده و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسیدند
خیال ما نخی با قالو می درخیده و موافق قشلاق نموده سپاه لشکریان پراکنده شدند و امرا که پیشتر کمایت دم از هوا خواهی
دوده مان مقدس نموده در مقام خدمتگاری و اطاعت گزاری در آمده بودند چنانچه عادت ذمیه ایشان که هر دو طرف را محافظت
نگاه دارند بخیال اطاعت بازگشت نموده آثار نفاق بظهور می آورند و دان معلوم است که سر از خدمت سعادت و
آمده رفت کاری ساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرده و توقف نمودن او بو می قبیل در تهذه و دانش مقتضی عقل و دوراندیش
نبوده و بیم و اندک مسامحه که از عالم سپاهیگری و محافظه مرو که اند بظهور آمده جنگ پیش گرفته اند مخالفه دانی دو گو
دخور که داشت روی در اقواریش نهاده و سعادت حالی از لشکر قزلباش نگرفته در قلعه دانکوشش و زده راه تبریز است رسیده
اهداف اما عاقبت از خواب غفلت در آمده و منتشر گشته چنانچه شمه از آن در طی حکایات و وقایع احوال سال آینده مرقوم
کلک شیرین مقال خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر توجه رایات عالیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در ... دکان**
**... جهت ... شاه ... کبیر** چون همواره مهام سعادت و نظام دولت و ... مستیاری کارکنان عالم غیب
... دی باید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در جمیع امور بکار حضرت خالق الارض و السماء اتکا نموده بهیچ وجه رو فق مراد و حسن
کامیاب صورت ... بیکردند و دفع کفایت خصمان قوی جاه و بیزوری همت و امداد اقطاب و اوتاد و گشتگان کارخانه عالم
بجیش جهی روی ... القصه چون خبر معاودت خیال ... سردار بجانب وان ... و شوح ... عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز

معطوف

معطوف داشته اند و مذکور که محل اقامت اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده بساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده و طرح
قشلاق انداخته و در جاهای محالی که جاهیه و بوده انجمن خیال قریه رفته بودند ... در سال آینده و اینجه
شیت ایتقال ... بظهور آید و بعضی انجاح است از مال دیوان آورده و مایحتاج زمستان غایت شده و چون اردو و دالی با ستقبال
از ایروان تعلق گرفته بود و دران زمستان خلق بی نهایت از قحط و غربت مرض موت گرفتار آمده به پایه عالم فاحشه قحط
و در بهار چون استحقاقی در تنگی نمود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت حکم نموده که جمعی بایستند که از جنگ ایل
رعایای ... اصفهان شتافته تا جنیت و متعلقات ایروان که الیوم حسب قضای قضا که کوب حوادث است در
انقلابات آماشیش نموده بخیال ... روانه شده و در محلات اصفهان با ایشان محل زراعت ...
دالعا وی شفقت شد و تا نه هزار تومان ... از مال دیوان ایشان داده امیر گونه خان حاکم ایروان و دران زمستان با ستقبال
سلطان لنگر حاکم نخجوان و سایر ... در الحق قشلاق نموده گنجعلیخان حاکم کرمان را امیر ... که قشلاق نامه سایر امرای جنت
... بالخاصی خود رخصت ... با تمر لشکر نموده و در اول بهار باردوی ... خدمت سعادت چون ... در پیش ... منصب ...
... که ... تنقیح ... داد که در عراق ... بیجان و توابع مقام ... بتقدیم ... که با اتفاق ...
... جاقی شده و بوکب حضرت ... گرد ... مأمور گشته و چون ایالت و والی ... امیر الامرا
ولایت شروان ... میرزا ... الکسندل خان تفویض یافته بود از قدمت اشرف ... اعزاز
... شیروان ... لشکر گرجستان سعادت ... بتقدیم رسانیده و درین زمستان که مدتی ... هیچ طرف رو بمیان
شروان ... گرد ... خود ... جنگ طبیع ... ظاهر ...
گروانه ... اشرف ... از صدق ... مطلب اصلی او ... ولایت خود
رسانید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که رای عالم آرایش ... بسیار ...
روانی و مراعات سلسله ... میرزا ... شفقت شاهانه ... امیر الامرائی و لقب ... خانی ...
... سر ... که ... شروان ... خان مذکور ...
... و ... بوده ... گردانیده که در آنجا ... لشکرگاه و ... بتقصد ... حکم
... که ... ولایات ... و ... گشته خان
امرای شروان ... الکسندل خان ... 
دیگر ... اشرف ...
و ... سلطان ... 
گشته ... ولایت ...

بجا سروده است ... درین ... بوده ... اینچه
از آن بخالت ...
الکته ...
قبل ... نموده ...
مطابه ... نموده ...

اعلی آمده حقیقت اخلاص و نیز معروض داشت و عاطفت شاهانه در آن ظهور اخلاص و دولتخواهی او در مقام استمالت [illegible]
شده او را با [illegible] ولایت موروث شملی سرفراز گردانیده به اتفاق امیر الامرای مذکور روانه فرمودند شمشی خان قزاق را که
با اتباع خود در قراباغ مانده در میانه راه [illegible] شاهی یافته بود در پای قلعه ایروان در درگاه رسیده نشان آمده اظهار ارادت
و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته بود و درین وقت در سلک امرای [illegible] انتظام یافت و دیگری
علیخان موافق که از خانه زادان و در قراباغ بود در زمانی که گشته [illegible] خان از خدمت اشرف دوری جسته بگرجستان رفته بود علیخان که
در قراباغ او را موافقت نموده و از [illegible] همراه سفیر آمده بود و او در میانه [illegible] تکلو [illegible] تکلیف آمده و خود در پای قلعه
ایروان به خدمت اشرف رسیده و رتبه امارت و خانی یافت و مقرر شد که در زمره [illegible] شاملو بوده همراه [illegible] اصلیخان
کوچ کند او را نیز در شیروان الکا داده به اتفاق گشته خان فرستادند [illegible] بجمیع [illegible] شده و دیگر [illegible] از جواب
ایشان گردید و دیگری تکلو پاشا سلطان پسر محمود خان [illegible] که از [illegible] خویشی با گشته [illegible] خان داشت حسب الامر
مشارالیه رتبه امارت و لعب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منتظم گردید و دیگری [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
سلطان شمس الدینلو [illegible] سلطان [illegible] از [illegible] موکب همایون [illegible] مرافقت [illegible] مامور شدند چون این [illegible]
[illegible] اولی [illegible] که در [illegible] حضرت [illegible] کرده [illegible] شیروان قریب [illegible] بنده [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible] حسین خان [illegible] داشت [illegible] اتباع
و مردم خود [illegible] مرافقت [illegible] خان نموده و ایشان را [illegible] گذرانیده و [illegible] ایشان [illegible]
الارشاد [illegible] زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله اسرارهم مشرف گشته از [illegible] آن [illegible]
دین [illegible] قلعه [illegible] تواتر [illegible] قزلباش که [illegible] آمده [illegible] بود [illegible]
ذوالفقار خان و حسین خان حسب الفرمان و [illegible] خان [illegible] گذرانیده [illegible] خان [illegible] شیروان [illegible]
گرجستان [illegible] شیروان کرده و [illegible] احوال [illegible] گرجستان [illegible]
روی داده در وقایع سال آینده [illegible] حضرت باری [illegible] ذکر حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در
زمستان [illegible] تبریز [illegible] دولت و عافیت [illegible] صحرا [illegible] انتظام [illegible] لشکر کشی [illegible]
[illegible] خلایق [illegible] اوقات گرامی صرف [illegible] گردید [illegible] خراسان [illegible] اول [illegible]
[illegible] در [illegible] سال آینده [illegible] آمده [illegible]
[illegible] شاه [illegible] صلح و صلاح [illegible] سلیمان بیک [illegible]
[illegible] رتبه خانی یافته بود [illegible] کتابت [illegible] دولت [illegible]
خود [illegible] ارباب [illegible] در مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] جانب عراق [illegible] از این طرف [illegible]
چنین [illegible] امری که [illegible] امری [illegible]
[illegible] از این طرف [illegible] تبریز [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] قزلباش [illegible]
حیات [illegible] دیگر [illegible] شاهی [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سلطان سلیمان [illegible] قزلباش [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] دیگران [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سلیمان بیک [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
بیک [illegible] جواب [illegible] حضرت اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible]
[illegible] القصه چون [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] **ذکر بدست آمدن قلعه**
**[illegible] و دیگر [illegible] تقدیر [illegible]** [illegible] شرح [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] بهرام میرزا [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] جلال الدین محمد اکبر [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

سفر و از شفرغ مراجعت نموده متوجه عراق شدند و میرزین العابدین شیرازی و میر عبدالحی که در کرمیر قندهار رتبه بزرگی داشت
از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار ملک آمده ترک جا و مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا به
معدلت و الطاف پادشاه آورده و در دار السلطنه هرات شرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی او را به حسین خان امیرالامرای
خراسان سفارش نموده او در ولایت فراه مسکن گزید و شاهی بیگ خان حاکم قندهار بنیچه فارنگیج داده بپیر سید نوکر را در قلعه قندهار
... اقامت داده بود و سه سال در قلعه نگاه داشته ... آمدن ... از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود میرزا بیگ غلام
حسین خان که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بوده دستور کرده او را در تسخیر و گرفتن زمین داور و گرفتن قلعه بست ترغیب نمود
و جمعی از هزاره قدیمی متعلقه میر عبدالحی که در زمین داور بوده اند با او اعلام نمودند که میرزا بیگ و حسین بیگ ولدان حاکم بجا بود
منقلی که هارسان قلعه بست آمده در کمال غفلت اند اگر جمعی متوجه ایلغار گردند قلعه بسهولت دست در آید ... جمعیتی همراه
آن واقعه شده میرزا بیگ ... چیزی ... نموده ... حالات و خود ... که ... شجاعت ... امرا اختیار و حسین خان با جمعی
از ... و اتباع خود باتفاق میرزین العابدین ... در حرکت آمده ... مسافت را طی نموده ... بقلعه رسیده
در خواب غفلت ... حصار ... قلعه خبردار شده ... و با ... جنگ در ... حسین بیگ ...
حسن بیگ خود را از ... و فرار ... گرفت و قلعه بست ... قلاع مشهور ... و در ... دولت ... نزد ... نمی
نزول امیر ناصرالدین ... سبکتگین بوده با ... بتصرف میرزا بیگ در آمده و چون ... شاهی بیگ خان ... خبر ... قت ... مرا
تا حین خود ... خان حاکم ... و پس ... حاکم زمین داور و جمعی ... و دو لشکریان قندهار را ...
جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسین خان امیرالامرای خراسان از ... میرزا بیگ ... خود سری ...
رای او ... اراده نمود که ... از این حرکت ... بمخالفت رضای اشرف اعلی دست قلعه را
بنوابان ... و ... سپارد و در این اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر میرزا بیگ بهرات رسید حسین
خان ... و این خبر ... که ... شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده ... این قضیه را ...
او ... کرده و ... از خود ... اعلام امیرالامرا ... لشکر فرستاده حسین خان را ... و بجهت
قزلباشی از ان راه ... باشد در مقام معاونت میرزا بیگ در آمده جمعی ... شاهی ... و امیران ... و الغار
... شاه ... کوه ... آمده ... حسین خان ... حاکم فراه ... اعلام کرده که با لشکر خود ...
کرده بمعاونت ایشان ... و ... لشکر ... فراه ...
خبر دار شده ... بکنار آب ... قزلباش ... آمده ... نقل از آب ...
... و لشکر ... آمدن ... جنگ ... و ... دولت و ... قلعه
شاهی بیگ خان ... اسیر ... بسیار ... و ... نظر

در سلوک ... بیگ ... و ... حمام ... آشام و دلیران ... مقام کرده ... قزلباش بیگ ... اختصاص بافته
محمد خان سلطان شاملو که از ... مظفر حسین میرزا ... بود از ... و ... خود ... و ... حسین خان ...
چون از ... بود ... ماندند و ... قلعه داری ... سرانجام داده ... نموده ... سعادت ... قزلباش
شاهی بیگ خان در این ایام خود با لشکر آراسته و فیلان جنگی ... و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست آمده و چون ... قلعه رسید
... اراده ... که ... قلعه ... داشته و فیل ... که از ... افعال ...
قلعه ... و لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نموده در ... جنگ و ... با دلیری ... که فیل ...
... مثال ... بر ... و ... در ... و دلیران ... دیگر ... و ... فیل
... دستش ... لشکر ... و ... قزلباش ... ایشان ...
... و ... شاهی بیگ خان ... کاری ... و دست قدرت ... مقصود کوتاه دیده
بناچار ... قطع تعلق از ولایت کرده ... قندهار ... دولت ... قاهره
قرار گرفته ... و رعایا ... زراعت ... حسین خان ... عرض نمودند ... حضرت
شرف ... حضرت اعلی شاه ظل اللهی ... این قضیه ... داده بود ... قبول ...
از طرف ... منظور ... اهتمام در تسخیر قندهار ... خود ... قلعه بست ... ظل اللهی
چون ... شاه ظل ... شاملو حاکم ... میرزا ... فراغ ... شاه ظل
... و ... احترام روانه ... میرزا ... شیرازی که
مستوفی الممالک شده بود ... میرزا ... منصب ...
... و ... دیوان ... میرزای عالیان وزیر ... خود ...
... عرض نموده ... و ... اعزاز ... عمل ... میرزا
... منصب ... میرزا ... و ... میرزا حسن ... وزیر هرات
... و ... از ... دولت ... در ... شریف کمال
مهارت داشته و در این سال خجسته فال ... که سال ... سعادت
... شاه ظل اللهی ... و ... در این سال ...
... قندهار ... اتفاق ... عالم ... ولادت
... ترتیب ... شرف ... جانب ... مرای ...
از فیض ... و لطف ... ولادت ... حضرت ... شاه ظل اللهی ... دار السلطنه تبریز آن روز

حرب لگزرا بغرق و دو خنده گی گذرانیده و لوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور را اقدام فرموده و به مراسم خسروانه بهجت افزای
خاطر خلایق بودند و امرا و امداد و عساکر عالیمقدار و وزرا و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه گردون دولت در
موکب نصرت شعار بودند هر یک حسب قدر مراتب پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام سرحدهای ممالک از نظر اقدس گذرانیده
نوازشات از مرحمت سرافرازی یافته شدند در همین روز فیروز جازمان امیرگونه خان قاجار که حسب فرمان در الکای نخجوان اقامت
داشت آمده خبر جنگ او را با محمد تکلوی چپنی رومی و انهزام یافتن او را [illegible] و از جمله قایم و امر جاهای [illegible]
چند راس اسپ و چند قبضه تفنگ کراق سرکار [illegible] بود آورده به نظر اقدس گذرانیده شرح این سانحه آنکه محمد تکلو که خود را
از شجعان روزگار می‌شمارد و از جانب سردار رتبه امارت و چپنچی باشیگری یافته بود جمعی از ابطال رجال تا ایروان دو کرده آمده بود که
جنود قزلباش که در آنجا بوده توقف نموده باشند مقاومت نموده دست بردهای نمایان نماید و از تهور و جلادت هر چند روز
دیگی از محال [illegible] آباد ایروان به سر می‌برد در خلال این احوال با امیرگونه خان خبر رسید که از جنود رومیه و پاشایان قشون
سردار فخر پاشا و مصطفی پاشا بیگرده انبوه و جمیران اکراد به عزم محاربه او به کنار آب ارس آمده اراده دارند که عبور نموده بر سر قزلباش
آمده امیرگونه خان با گروهی از طایفه قاجار و امرای [illegible] جمعی که به کومک او تعیین شده بودند تا کنار آب استقبال آن گروه نموده
بود پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیرگونه خان خوف ناک گشته جرات نکرده و فسخ آن عزیمت نموده بازگشتند
و امیرگونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده و خان به صوب مراجعت تافت محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان به کنار آب خبر یافته به خیال
آنکه عهده و الکای آمده دست غارت و دستبردی نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه انبوه مردم جاهلی نامعدود به نخجوان آمد
امیرگونه خان اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه داشته پیش انداخته خود متعاقب با معدودی چند آمده چون می‌دانست که
محمد تکلو در این حوالی بنگه و همواره در کمین گرو فرصت است چند کس را به هم خبرگیری به جهت ایروان فرستاده بود که سپاه دامن
رفتار این گروه ایشان به چند نفر از قراولان او دوچار شده و چون از آنکه مردمی بودند با آنکه در آیین سپاهیگری خبرگیری [illegible]
نشود رخصت محاربه نیافت راکب جبل و خرون رنگ را ایشان تاخته در هم آمیخته و آنکه به آن فارسان مضمار جلادت [illegible]
بجید در دو پاره با ایشان جنگ کرده و لحظه ایشان را به جنگ مشغول کردند تا لشکر سپاهی لشکر [illegible] شده و در آن معرکه [illegible] در میان
گرفته فیما بین جنگی در پیوست و اکثر آن مردم در آن معرکه غریق بحر فنا گردیدند و چند نفر که در اجل ایشان تاخیری بوده خود را
و نا توان بیرون رفته خود را به امیرگونه خان رسانیده و حقیقت حال اخبار نمودند و خان بعد ملاحظه لشکر مخالف ترتیب داده شد و ایلغار
خان با کمال استعداد جنگ نداشت اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه با اسپان سواری و کوتلهای او را برده بودند جز مجادله چاره
ندیده نام و ناموس خود را مانند با فوجی قلیل که همراه داشت رو به معرکه کارزار نهاده فیما بین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه
جلو ریز به معرکه ستیز رسیده بیگ [illegible] جوق چپنیان به جنود قزلباش شکست داده و امیرگونه خان [illegible] استقبال نموده و توکل به عنایت
قادر ذوالجلال کرده با امرا و قشون و مردمی که همراه داشت [illegible] به الطاف داده و فیما بین نیران قتال



مغلوب سپاه منصور [illegible]

استقبال نمایند و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را مجروح گردانیدند چنانچه منصور و ملک
[illegible] نور محمد از گرد دیده و بر اسپ سواری امیرگونه خان چند زخم رسیده و معهذا یقین نزدیک به آن شده بود که چشم زخمی برسد از
مومیات دولت روزافزون سعادت مقرون شاهی ظل اللهی که همیشه قرین حال بندگان این سلسله بوده است چند نفر از
خادمان امیرگونه خان که پیشتر روانه نخجوان شده بودند به مزاج آمدن خان منزل خاطر گشته به ملاحظه ادب نوکری بازگردیده خبر
رفتن او به جهت ایروان شنیده طریق مرخصت سپرده به سرعت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه به او رسانیدند و از آنجمله
جلوداری که اسپ کوتل همراه داشت در وقتی که اسپ سواری خان از شدت زخم از رو افتاده بسیار [illegible] و دوار [illegible] بود
رسیده امیرگونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات نصرت دانسته به اسپ آسوده سوار شده با فوجی که در آن وقت حاضر
بودند به صف اعدا تاخته و آثار ظفر ظاهر ساخته مخالفان از آن جرات غالبانه و حمله دلیرانه در رسیدن کومک تفرس نموده تاب
مقاومت نیاورده و شکست یافته روی به وادی هزیمت نهادند و جنود قزلباش تعاقب نموده و اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آبدار
و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنایم موفور به دست سپاه منصور درآمده کامیاب ظفر [illegible]
خان به صوب الکای خود انعطاف داده و این جنگ اعظم محاربات بود که امیرگونه خان را در آن اوقات با مخالفان دست
داده و مردانگیهای وی به ظهور رسیده در میان دوست و دشمن علم آوازه گردید ذکر آمدن رومیه و اکراد به خوی و مرند و [illegible]
ولایات منصوره به دفع شر ایشان و قضایای سانحه آن اوان از قضایایی که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه
و اکراد است به خوی و مرند و شرح این سانحه آنکه چغال اغلی سردار سنجق بیگیان و اکراد را با جمعی از رومیه تاخت و تاراج
خوی و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را با ایشان [illegible] کرده روانه نموده و مصطفی پاشا از ایلغار حضرت شاهی ظل اللهی که در خطه
عنبر سرشت تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند سه مرحله است که به ایلغار آن حضرت اندیشه نموده در خوی توقف کرده و امرا
محمودی و سایر اکراد که مقدم ایشان سلیمان بیگ محمودی که حاکم خوشاب بود به مرند فرستاده و جمشید سلطان دنبلی که حاکم مرند
بود از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت به خدمت اشرف عرض نموده و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید اسد قلی بیگ قورچی باشی قاجار
با فوجی از قورچیان ظفر شعار به مدد ایشان فرستادند و آن طایفه در کمال خوف و بیم به مواضع مرند رسیده و دو سه محل
تاخت کرده و دواب و اغنام و احمال را رانده و چند نفر از رعایا اسیر نموده و فی الفور بازگشتند جمشید سلطان چون از نهضت آن گروه
[illegible] ایشان از اصل [illegible] مقید رسیدن کومک نشده با معدودی نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود
چون به سیاهی غارتگران رسیده غارتگران دست از غنایم و اسیران باز داشته همه را بر جا گذاشته رو به گریز نهادند جمشید سلطان از جنگ
[illegible] اندیشه که جنود [illegible] سپاهیگری است [illegible] آن گروه [illegible] ضعیف [illegible] کرده در غایت جلادت و
یکی جوانان این عصر که هنوز [illegible] روزگار نخورده و آثار تهور و شجاعت [illegible] دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر به عزم گوشمال آن گروه
تک و دو نموده و مصطفی پاشا و سلیمان بیگ که با جمعی کثیر در آنجا [illegible] ایستاده منتظر مردم [illegible] که خود بودند از آمدن جمشید سلطان

تا آن مایه مردم واقف گشته روی بمحاربه آورده و تیر و تفنگ لشکری از آب بجنگ مبادرت نموده بیکبار خبردار میشوند
که لشکر مخالف اطراف و جوانب او را فرو گرفته‌اند از غفلت و مدهوشی بحالت هوش آمده چاره بجز فرار نمی دیده خود را بآب زده
و مردانگی خود را از آن مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و محمدخان برادر او دستگیر نموده و جماعتی از مردم او در آن
قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده و در همین روز قورچی باشی با او بزبان عتاب
و سرزنش خطاب کرده چون فایده بران مترتب نبود بازگشته بموکب اشرف آمده در این اثنا خبر رسید که قوچ پاشا و مصطفی پاشا کوتوال
فرار یافته بود که بسر امیرگونه خان رفته و در آن وقت صورت غنیمت حاصل آن غزیه تقسیم داده بدو سه هزار کس بطرف بایزید فرستاد
که میران محمود دیارانجو و جمعی ساختند از آب عبور نموده و بسر امیرگونه خان روند حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب آباد بچوگان
بازی مشغول بودند که ملازم امیرگونه خان آمده عریضه او را بنظر رسانید که یکی از میران محمودی با او اظهار دوستی کرده از عزیمت رومیه
او را اخبار نموده بود رسانید و گفت انتظار احوال قریب بکنار آب شده‌اند بخاطر او رسید که از تبریز امداد نموده از عقب آن گروه
دوانیده از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون الشیاراد و رسانیده برخی القوم در کنار شان نهند و فی الواقع
اگر این خبر صحت میداشت دستبرد مهمی بود القصه حضرت اعلی اعتماد بمضمون عریضه و مکتوب کرده چون در علم سپاهیگری
و دلیری نه غزیمتها تأخیر موجب ندامت میشود بسرعت جانب پای غزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد از
متوجه شدند و چون بتقریب طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از آن میرون آمده و چون یک مرحله طی کرده از اتفاق
حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده و مصلحت دیدند که از آن مرحله بیشتر از این مقدار دور شوند
فتح آنقدر نکرده از نیم راه بازگشته چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده و پیشتر رفته بودند که قورچی باشی را تاخت ولایت
الیاق که حاکم آن از منسوبان رومیه بود فرستاده و خود بنفس نفیس در آمده و چند روز در آن حدود بشکار پرداخته بتبریز دولت
بازگشته و عساکر ظفر مآل از محل جبال صعب المسالک گذشته و ماه را نور و سر زده از کثرت برف و ... از آن محال
میفو و بیرون قابل گذشته الیاق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند ... اقوام ... صاحبان ... که با
جنود مسلمین و غازیان بنصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق زده بودند و ... شده و بعضی از میران ... بسر حد ...
رسیده بودند اسیر کرده و مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر قضایای گرجستان و شیروان
و محاربه کسندقان با ... مخالفان و ظفر یافتن مهچه ... اقبال شهریار زمان در طی قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع
نگار گردیده که ایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد گسته خان شده بود که بتوفیق الله تعالی بعد از فتح و تسخیر
بایدو الکسندرخان پدر او از خدمت اشرف مشتمل شده که بعبادت فرزند رشید گرجستان ... بسته در این زمستان آنجا ولایت را
باتفاق قزلباش و ... وکرجی ... ساخته ... با جمعی از غازیان در موافقت الکسندرخان روانه گرجستان نموده
که از آنجا بنوعی که تنبیه یافته بود بسر شروان روند و بعد از آنکه بگرجستان رسیده چند روز از رنج راه آسوده شدند گسته خان
پیدا ... 



حرف رشتن شروان بمیان می آورد ... پیش تغافل ورزیده و نیکوراندیشیده اصلا متوجه سرانجام کار نشده گرگین میرزا
نام پسری داشت که ولی عهد پدر بود و او اصلا راضی نمی شود که گسته خان را که شرف اسلام داشت با کفر گرجیان اطلاعت حکم
مسلمان نمی نمایند در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و تا آنکه سابقه و اتصال از نظر اقتدار کمر زانیده و امرا قزلباش
را طاقت توقف نمانده و از معاونت او مأیوس شده و چنان معلوم ایشان شد که الکسندرخان و گرگین میرزا چشم انتظار
فیصل مهم خود قزلباش و سردار او دارند که در این سال چه صورت خواهد داشت و غرض آنکه ادم طرف خواهد بود و مقتضای وقت
عمل خواهند قزلباشیه قراباغی آغاز نهاده روزی گسته خان با امرا قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل مشارالیه آمد و مراد او
در طلب نموده در باب توجه شروان سخنان بمیان آورده درشتی آغاز کرد و او عذری چند تکلیف هرچند گسته خان از این مقوله
گفتگو کرده توجهی ننمود الکسندرخان او را در مجمع گرجیان گذاشته بجلو خانه خود رفت و گرگین میرزا از شیوه پدر تعلل نموده و سوار
شده روی بجانب منزل خود آورده گسته خان را از این تغافل و طرز سلوک طاقت طاق شده و سوار شده از عقب او درشتی
و ادب رسیده و بزبان گرجی سخنان درشت بزبان آورده او توقف نموده و جواب گفتگوی او را بزبان گشود و گسته خان با او
زد و خورد شده شمشیر تیز خون ریز از نیام انتقام بر آورده زخمی چنان بر او زد که او قدرت حرکت نیافت و نظر والعین تا تمام
کارش پرداخت و از آنجا بازگشته بجلوخانه پدر رفت از امرا شاه میرخان و بعضیان موافق همراه او بجلوخانه در آمده و پیکانش سلطان
موصلو و ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نموده او با پدر بزبان گرجی درشتی آغاز نهاده و پدر با او زبان بملاطفت
و دشنام گشاده در این اثنا از قضیه گرگین میرزا خبر یافته از حجره خانه فریاد برآورده و امرا و نشانه گرجی اشاره بقتل امرا قزلباش نموده
بعضیان موافق شمشیری رو با امراء شاه میرخان با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر از امرا و نیز که معاونت الکسندرخان شمشیر کشیده
بودند از میان شربت شهادت چشیدند و قزلباش بر سر گسته خان و امرا جمعیت نمودند و از امرای گرجی دیدند که الکسندرخان
و گرگین میرزا کشته شدند و چهارصد نفر گرجی که در آن وقت حاضر بودند دیدند که از عهده گسته خان و امرا بیرون نمی توانند آمد
جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته بنگی سر بر خط فرمان گسته خان نهادند و او خواتین و دفاین پدر و برادر را متصرف شده
گرجستان فرمان روای مستقل گشت و لشکریان را علوفه و مرسوم داده و سرانجام یورش شروان نمود با خود و قزلباش و لشکر
گرجی
گرجیت و ... نمود ... روانه بجانب شروان شد و این سانحه بموجب عبرت گشته در اوایل ... و قوع یافت القصه چون
گسته خان قدم بولایت شروان نهاد اکثر اهالی و اعیان آنجا اطاعت فرمان قضا جریان کرده در اول قلعه و محال و بعضی
گسته خان بسبب شاه میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که متعهد تا امجیش بودند در حدود قلعه با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده
او را شکست دادند و محمد امین پاشا با جمعی رومیه قتیل رسید و بقیة السیف بقلعه در آمده و لوازم قلعه داری مشغول شده
منصوره بپای قلعه رفتند و محاصره کرده و ترتیب ... اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن گسته خان و امرا بجسو با
ولد خیال افتی بیگلربیگی شروان رسید عساکر رومیه که در اطراف و جوانب بودند فرستاده جمع کرده با توپ و اسباب قلعه ...

جنگ از شاهی پیروان آگسسته عثمان جمعی را بر سر قلعه قچیک گذاشته با بقیه چاپاو عثمان مجادله بتدارک آفت و دو کس را زده و خانه اقتضا نمود
فرقتین دست داده و فیمابین آتش حرب و قتال اشتعال یافت و میان در اول حال لشکر قزلباش دارایه دو وقتی نهاده دست
جلادت پیش راند بنوعی حرجی در کرده دست راست و دست چپ رو نهاده و عقب ... نیند دادنگ تا بر رسیده که بواسطه آن
قاهره چشم زخمی رسد گسسته عثمان تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قزلباش شجاعت و دلاوری داد
کارزار بجوانان دلاور و دلیرانه رجعت بداد کافت و امرا و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند
معتقد خان بوده بطرف الهی سالک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند شکست بر افغان افتاده محمد پاشا پسر چغاله
دفعی پریشان و جلال عثمان شنوکه نافذ و بهزیمت نهاده حتی و ظفر و رد و تعاقب آن گروه محمد قول الغابر کرده وحتی یا محمد
از جنود رومیه از خاک چوک از رنجیده در تعاقب آن گروه محمد قول چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در حین گسستگی
افتاده او نفرات و رایدن که محمد پاشا سیاست رنگ تا بان رسیده بود که نوک سنان بمرجع اقبال او ساخته اغنای کمر
زخم تیری مجروح گشته خود را از اسپ رتم از رنگ بودار نامده به تبریز و سلطان مقدم گفته که قوت حرکت نمانده بادی تو دست
او بیند از او تیر مقداری مسافت طی کرده و چون که قادری او در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر یافته بود و در قزلباشیه مشاهده نمود
گسسته عثمان تعاقب نموده عثمان را تعاقب کرد نگاه رسیده و مجموع قدیم مشغول گشته تیز و سلطان نیز باز گردیده محمد پاشا تعاقب عبد ...
خان سلامت از معرکه بیرون برده و بقیة السیف قلعه شماخی در آمده و اسباب قلعه داری مرتب ساخت و باستحکام برج
باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه و بلوک رسیده و تا حوالی سه هزار نفر
از رومیه در این معرکه مقتول شده پس شیخان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده و فرار نمودند
و همچنین که تا الان سایر قلاع دست از محاربت کشیده و شماخی رسیده جمعی شده و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه ورود محمد پاشا ...
دیگر در تصرف رومیان نماند و گسسته عثمان حسب ضبط امر بحیل الکاتعین نموده جمیع اهالی و اعیان شروان مطیع و منقاد گردیده
و حقایق حالات گرجستان و شروان چنانکه گذشت مصحوب سیر خان چاپار ببرید اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز نقاره
های شادمانی نوازش در آوردند متعاقب فرمان او آمده سه هزار سر و دوازده علم که غنایمت از رومیه و چند نفر زنده
بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان کرجی و چرکس استقبال نموده سرهای مقتولان و گرفتاران و رایات فتح
را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ازو الطاف خسروانه جایزه و صله فتح
فاخره و از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع و اسپ تازی نژاد با زین و لجام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهاد و امرای فتح
و گسسته عثمان چند روزی بجهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده محاصره قلعه پرداخت
و چون اسباب قلعه گیری آماده نداشت یراق توپ ریزی و ضرب زن و باروت و سایر ضروریات با چند نفر توپچی از درگاه معلی
طلب داشت و از درگاه جهان پناه وابواب یک توپچی باشی با جمعی که محتاج الیه آن کار بود فرستاده و شد مآل حال و خطر

رقم



رقم پذیرفتگ منظور خواهد شد **ذکر قدوم ساختن دار السلطنه تبریز و توجه رایات جهانگشا از قراباغ بجهت زیارت عتبات عالیات**
بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و حقایق آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آن هنگام که رومیان و فرمان
روایان آن مرز و بوم ملک داری بترتیب قلاع و حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط است و در جمیع شهرها
و قصبات و ولایات که بحیطه تصرف و تسخیر ایشان در می آید قلعه ترتیب داده و مدارس و دزدار و قلعه و قطاو نی
کرد سلسله عثمانی متعارف نموده استحکام میدهند و در میان آن طایفه حزم و اعظم ملک گیری و مملکت داری
ترتیب قلعه است و هنگامی که قلعه ساخته باشند از اندوه خود می شمارند و در وقتی که قلعه تبریز بتسخیر اولیای دولت قاهره گشت
رای جهان آرای اشرف اعلی اقتضای آن کرد که چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان قلعه در تبریز بود و قلعه
باکر رومیان ترتیب داده و انهدام هم نیافته بود که آثار آنجا برومیه در این شهر باقی نماند و قلعه مذکور را با بناهای مرغوب
و عمارات و دکاکین که اهالی و اعیان طایفه در عرض ثلث ایام تعمیر ساخته و پرداخته بودند قلع و قمع نموده سوای دو
قدیم از آثار آن نگذاشته در این اوقات بمسامع جلال رسید که در میانه رومیان و اکراد مذکور شهرت دارد که قلعه قزلباش
در این دیار بود نمی باید و قلعه را خراب نکرده معمور دارند همچنین راه ویران نمی ساختند و مقصد ایشان از این حرکت
قلع و قمع بود و ویرانی خبث و خراب کردن روان و بنیان رومیان و خرابی جاهای آنجا بصدق این مقال
دلیل قاطع و برهانی ساطع است و از ظهور این خیال و گفتگوی ارباب فضول تزلزل با حوال خلق آنکه راه یافته خاطر اهل
تبریز اطمینان تمام نمی یافت بنابرین مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت و کشایش گنج دولت است
اقتضای آن کرد که قلعه تبریز را مجددا تعمیر نموده و استحکام تمام دهند که هم موجب فتح عقیده ارباب خلاف و هم باعث
اطمینان خواطر عموم مردم شهر و نواحی گردد و منجمان دقیقه شناس ساعتی سعید جهت بنای قلعه تعیین نموده و در
بیست و هفتم شهر ذی حجة الحرام مطابق سنه ... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس نفیس متوجه آن کار شده گشته
طول و عرض قلعه و مبنی بر بنای ... قرار داده و چهار دروازه تعیین نموده اطراف ... و امرا
و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر جماعات قسمت نموده چند هزار مرد بجهت کار کردن از شهر و نواحی
آورده قسمت شد و فرمان برآن شد که پای فرمان فرمایند و زمان گشته شروع در کار کردند و خاطر اشرف جهان متعلق
گشت که تا اتمام قلعه به اردبیل ... شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد عالی مقام
احترام شرف گشته از روح مقدس آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده و باز گردیده و بعد از ادای ...
دین طریقه ... متوجه آن مکان ... مقصد ... فایز گردیده ... فسیح مقام
... آن روضه فردوس احترام را بنور ... صلوات و صدقات بمستحقان رسانیده
... خود نمود و بسعادت زیارت سلطان العارفین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته و در

بیست و دویم شهر محرم سنه خمس عشر و الف در زمان امان حضرت ملک نشان بدار السلطنه تبریز رسیده و امرا و اعاظم
و ارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه مأمور بودند اهتمام در آن کار به تقدیم رسانیده در عرض بیست روز قلعه با تمام
رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعه در رواق سپهر نهاده و بروج مشیده گردون را بکنگرهای ماه و مهر
استحکام داده اند قلعه باین متانت و رصانت در ساحت گیتی بنا نشده و خندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده و آب بسیار
و آذوقه و یراق ده ساله از توپ و تفنگ و باروت و هیمه و نقد و غله و امثال آن تعیین نمودند اهل این تدبیر صاحب
ثاقب بود در میان امرای و اکراد و مردم دور و نزدیک ظاهر شد که قزلباش دلبستگی بآن ملک دارند و تا آن
دست از آن بر نمی دارند و سخندانان عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک وقت انتظام داده از آنجمله
جناب افادت الدوله مظفر بیگ وزیر تاریخ یافته در این قطعه مندرج ساخت    قلعه تبریز چون اتمام یافت    دیده ام
در این برج شد    باعث امنیت تبریز گشت    امن شد تبریز از آن تاریخ شد    سواد اوراق را بانجام رسید که تاریخی
فکر نماید شبی در این اندیشه سر بزانوی فکر داشت خود و خودبین و الطاف گزین چراغ پیش در خلوتکده دل افروخته
انجمنی روشن شد که جناب ... در این قلعه و تاریخ داد فکر و دقت داده از این تبریز و او گفت خاتم تاریخ باصطلاح اهل
این فن اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود قطعه در وصف تاریخ و مدح قایل در رشته نظم در آورده بود در
ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول و معروف واقع شده باشد که در قطعه و قصیده استادان سخن جایز داشته اند در دیوان
خواتیم المعانی همین از این قبیل بسیار است معذور خواهد بود    شاه عباس شاه والاجاه    خوش بنا کرد ...
قلعه ساخت بهر سدید    با سپاهان و حصن خونریز    طرفه حصن رفیع بنیادی    که ز کنگر نهاده بر پرویز    قلعه
گردون    سخت بنیان چو رای اهل تمیز    دو چه قلعه که شیر گردون را    خون ... و مجال ستیز    بهر تاریخ فکر
نیکو دوم    طبع از زیرکی نمود انگیز    خود هم آهنگ زنگهای نه دان    آرد و بهر این خانه مریز    نور دین عشقی
همراه غیب    تا فتد در ضمیر سحر آمیز    گشته ملهم بخاطری که بود    معنی انجام فکرتش لبریز    انصف هم ارکه و ...
ز دهش همتش از ویز    ... بهر تاریخ گشت شکر ریز    طبع از شوق شد فرح انگیز    ... نشاط انگیز
چون بپرسیدش از آن تاریخ    هاتفی گفت امن شد تبریز    بعد از این لب از این حدیث ببند    دست در دامن دعا
آویز    تا بود ثبت در صحیفه دهر    شرح تاریخ خسرو پرویز    عمر و دولت قرین حالش باد    در جهان تا بود رستخیز

## ذکر توجه ... بدیار ... قزلباش بجانب ... جغال اغلی سردار ... بجانب ... و ...

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از تعمیر و ترتیب قلعه تبریز فراغت یافت لشکرهای اطراف و درگاه و ... جمع
اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که عساکر منصوره در آنجا جمعیت بر سر سردار روم شده اول آنکه چون ... آنکه
حضرت اعلی در آغاز ورود آمدن و ... و چون ... در محاربه ... شکست ... و ... اعتبار



عظام قزلباش و مجاهدان موکب اقبال گرفته در زمستان که کشش منزل تبریز بیست توقف اختیار نمودند
بدین جمعیت منتشر شده اوردکو شمال ... روم که لشکرهای روم جمع شده و انجمعیت لشکر ... 
طوایف قزلباش که همراه ... موجب خفت و بی اعتباری سردار و رعایت
بنابرین عزم ... یورش ... موکب اقبال ... سرداران ... سردار ...
مذکور باتفاق امرای عالیمقام ... ذوالفقار خان قرامانلو ... آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و ... سلطان
حاکم کوه گیلویه و حسن خان حاکم ... و سایر امرا ... و قورچیان و غلامان ... شعار قریب سی هزار کس از
شوکت و اقتدار متوجه آن صوب گردیدند و چون خبر حرکت لشکر قزلباش بسردار رسید از غایت نخوت و غرور ...
از فتنه قزلباش ... دانسته هیچ حرکت مذبوحی کرد و چون ... رسید ... لشکر حضرت قرین
... مقابله و طاقت ... حرکت ... تبریز ...
... تحقیق اخبار تعیین کرده ...
وصول لشکر ... ذوالفقار خان ...
سپاه منصور ... 
... آذربایجان کرده و امرا ... 
... سلطان ...
... صلح ... 
چون عساکر نصرت نشان ... سعادت ... 
... مخالف ... 
... قزلباش ... 
... 
در سواد شهر ... 
... 
... 
... 
... 
... دولت و ... اقبال از توپ و تفنگ

رومیه احتراز نموده مردانه وار سکوی شیده خانچه چند نفر از رومی که در روی شکچه پل کنار خندق دستگیر نموده قریب دو هزار
کس درین معرکه بقتل رسیده و چند نفر از معتبران رومیه حضور عالمخان آقاسی متفرقه آقاسی که از معتبران رومیه و مدبران
دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شده عساکر نصرت نشان بنیروی اقبال شاه جهان فتح و ظفر اختصاص
یافته از روی قزلباش در حوالی شهر ملکان مناسب فرود آمده بودند اما رومیان در برابر بسردار و میان سراپرده و ...
باوج مهر ماه افراشته امرا اعظام و بکمال شوکت و اقتدار خیام نصرت نصب نموده ساکنان ظفر افراخته روز دیگر
همین معلوم شد که جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس بکومک سرداری آینه خان مذکور قرحاجی بیک را با جمعی از غلامان
رهبران کرده فرستاده جنود اقبال او در شش فرسخی آن گروه را تاختی دست داد و فیما بین ایشان آتش قتال اشتعال
یافته و بنیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی مشغول در تیغ زده و دستگیر شده و محمد پاشا نیش کار شور که
سردار آنگروه بود زخمدار گرفتار گردیده چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بجستجو و غیره در عود نموده باردوی
امرا ملحق شدند درآن روز که قرحاجی بیگ را زده و بیرون میرفت رومیان شاه نموده که لشکر بسیار از دو بیرون رفت نظر
بر جانب گران نموده که در میانه لشکری باشند که تاخت و غارت سوار شده و ده نموده اند تعیین را که بر سردار قزلباش کسی نمانده تا بتاب
مقاومت رومیان داشته باشد بنابت اجتماعی از شهر بیرون آمده و دیگر باره از عقب دیوارهای باغات سوار
شهر باز داشتند که اگر طایفه قزلباش بهای علاوت پیش نشد از زخم گلوله تفنگ ناچیز گردند ازین جانب خود لوازم حزم و احتیاط
مرعی بوده قراولان جنود اقبال ستیزه جنگ و جدال را داده و حرب و قتال او در زد و خلقی تا محمد و وزرا و امرا الف قزلباش درین
معرکه کارزار روی آورده وقت مابین حربی صعب اتفاق افتاد و رومیان تاب صدمات دلیران جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه
کارزار داده روی بشهر و قلعه آورده جنود اقبال بخاطر راه کنار خندق دوانیده و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از
دروازه تنگ بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بدروازه دیگر آورده عساکر نصرت نشان وقت گریختن
شمرها اکثر از راهی بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ بکار بر رخسار گروهی میرفت اصفهانی فنیه شیده کارزار
کردند که و ابستانهای باغستان کمین زوال روزگار بر ادبار ایشان بدرفت خلقی کثیر از رومیه از دروازه شهر بستان مدفن قهرمانیه
خانه بجه مردم از دو بازار میانه باغات و خرابهای حوالی شهر قریب چهل هزار نفر رومی که در کوشه خزینه بود که رفته آورده شد با
سایر جانبه درین معارک از سپاه و منصور کسی که اسم و رسم داشته باشد ضایع نشده یا دو اسپی چند سپاه ظفر پناه رسیده و دیگر روز
قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده و در قلعه محبوس بوده و در قلعه و آن ذخیره اسپ نایاب بوده و سردار دهناییست که چون محصوران
کرده بودند و ساکنان خطه از فقدان ماکول عسرت و تنگی کشیده عنقریب از حسرت نان جان می دهند غرق بحر تفکر گردید
کور توقف کردن آن حصار کرده اما خود اندیشید که چون معتقد افقی قزلباش از محاصره و آن مدت آوردن اوست
هرگاه او از قلعه بیرون رود جنود قزلباش دست از محاصره باز داشته تعاقب اختیار می نمایند یا باز دستگیر شده بهر تقدیر

محصوران



محصوران قلعه وان از مضیق محاصره و نجات می یابند القصه فکری بر آب زده و کشتیها و سفاین کمابیش در بایجه وان که بکمی طرف
آن تعلقه انتقال داده آورده با جمعی که بصلاح وقت در مرافقت ایشان و وقت بیغاپ در آمده کشتی انداخته را رده بایه
ساحه کوشیده و بیخان بیرون رفت امده و روبیکان تحاشی حالات و محاربان کشته نمودار رومیه و قوع یافته پایه سریر
اعلی عرض نموده و رایات ظفر شعار بعد از ورود این اخبار بدار السلطنه تبریز بفیروزی و اقبال در حرکت آمده نهضت
همایون متعاقب امده و روبیکان و امرا عساکر نصرت قرین بآن طرف واقع شده و چون حقیقت بیرون رفتن حافظ احمد از
اردوی امرا شیوع یافته تحقیق پیوست متعاقب او در حرکت آمده تا حاول جوانه و اربیس که احتمال بیرون آمدن او بود
رفته و در آن حدود اثری از او پیدا نبود و معلوم نیست که بکدام طرف وقت و شروع رفتن و باز آمدن او در همین حال عنقریب بزودی
قورچیان بیرون منقال رسیده و ممدوح امده و روبیکان و امرا از خدا و اربیس خان لعجوب مراجعت انعطاف داده و حمیع خلوت
حوالی را احرار نمیده و خوانینه و حالیا خانمان بازگشته در رکاب نصرت آثار داعیان خوی موکب مقدس همایون بوسه منظور نظر
التفات شده حضرت اعلی شاهی ظل الهی چند روز بسیرت و شکار گاهی چوبقات آمده و دفتا با سیر و شکار پرداخته موکب
ظفر نشان تا صحرای چالدران که نبرد گاه و اردو شاه جم قدر سلیمان شان و سلطان سلیم فرمان فرمای ملک روم بوده و ...
شهره آفاق است توجه فرموده و در آن مکان سرهای قتیلان معرکه و آن دیگر فراز آن معارک و اخته جا
کرده بقیت در آمده و بنظر اشرف در آمده و بعد وقت و مردانگیها که از هنگامه جهان معرکه دلیری و دلاوری که در آن هنگام
بظهور رسیده و بر عرض عرض در آمده و اسبوالطف خسروانه اختصاص یافته سرهای مخالفان رومیه در آن صحرا از جایها
کوی تنگ بهای تیخته و دو او ماش غلطان او بوده در آن دشت و صحرا سرهای نادار شیده و چون مغیلان شده و مو لانا
عبد الله هاتفی بکارزار شده که در تیپ تیمورنامه داد سخنوری داده فتاده در آن پهن دشت درشت
سرها تراشیده چون خار پشت از غرایب اتفاقات که چون صد سال پیش ازین در همان مقام سپاه آن دودمان
جنگ اتفاق مصاف افتاده چشم زخمی بطبقه قزلباش رسیده و سرهای جانبین فکار آن معرکه اخلاص و در آن باد به افتاده
بود بعد از صد سال روزگار در مقام انتقام در آمده و همان دشت سرهای رومیان در آن صحرا منظور نظر عبرت گزینان
روزگار گردید خصمان آقای متفرقه آقاسی بجهه رابطه آشنایی و دوستی که با غازیگرای خان تاتار داشت بجهه رعایت
خاطر او با پسرش سعادت بخش و نجات یافته ایشان را از تیغ اجتراح و دریغ فرستاده که حاکم آنجا بطریق مهمان نگاه دارد
تا از غازیگرای خان فرستاده و در آن ایام همت فرجام که اردوی گردون شکوه در آن صحرا او که در نزول سعادت
داشت سرای جهان آرا اقتضای آن کرد که در عهده خوی که بی الواقع از لطافت هوا و عذوبت ماء و خضرت و طراوت
صحرا بهترین جاهای و قصبات آذربایجان است و بجهه آنکه در سرحد واقع شده و مردم آنجا اکثر اوقات گله کوب حوادث
اند آنجا ان عرصه روح بخش و گلشن از ترحیب و تغییر باقیمانده و قلعه با شوکه در نزول حوادث و مهلکام قهر بنگه آن بلده را

بنای و آن مکانی باشد و در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیگ معمارباشی استا علی بیگ [illegible] عمارت قلعه مامور
گشته بهروز افغان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مامور گشتند و در اندک روزی قلعه در کمال متانت و حصانت ترتیب
یافته و ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه به سیدی سلطان تکلو مرجوع شده الکای خوی باو تفویض یافت و
موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند و دیگر از سوانح عبرت افزا که در آن ایام روی نمود قضیه
گرفتار شدن شیخ احمد آقا ست شاه [illegible] از اوساط الناس [illegible] قزوین [illegible] آغاز جلوس همایون شاه [illegible] الله [illegible]
اشرف رسیده [illegible] روزی در کار [illegible] خود [illegible] حضرت اعلی [illegible] ضبط و
[illegible] احوال [illegible] ضبط [illegible] داروغه [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین باو [illegible] شده [illegible] تفاوت [illegible] داشت [illegible] سیاست [illegible]
و دولت [illegible] مردم [illegible] شده و در حکومت قزوین [illegible] اطراف و جوانب عراق [illegible] گرد و [illegible] خود
[illegible] بدین حالت [illegible] هر یکی از ایشان [illegible]
هر طرف [illegible] امرا و عظام [illegible] قدرت آن نبود که خلاف اراده او [illegible] بظهور آورد [illegible]
[illegible] کرد و [illegible] سعادت [illegible]
قزوین [illegible] آتش [illegible] کباب کرد [illegible] باری سبحانه و تعالی که حاکم عادل [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اعمال و افعال [illegible] قانون عدالت [illegible] موجب خوف و بیم خلایق گشته [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] القصه [illegible] غضب [illegible] حرم علیه [illegible] قایم داشت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] در این سفر [illegible] عازم [illegible]
اشرف بود [illegible] اتفاق [illegible] عظام [illegible] شیخ احمد آقا [illegible]
[illegible] فی الفور [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] ارکان دولت قاهره [illegible] قضیه [illegible]
[illegible] طلب [illegible] اعتراف [illegible]
[illegible] نموده [illegible] مقتول [illegible] قتل [illegible]
منسوب [illegible] حقیقت [illegible] اشرف رسید [illegible] عدالت [illegible] اقتضای آن کرد که او را [illegible]



مقتول [illegible] اگر [illegible] خون طلبان [illegible] خاطر [illegible] جرات [illegible]
[illegible] پرسش [illegible] راضی [illegible] فی الفور [illegible]
مقتول [illegible] موجب عبرت [illegible] استیصال [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] قیام نمایند دیگر از سوانح آن ایام خبر فوت باقی خان [illegible] که [illegible]
[illegible] عالم آخرت شتافت و امرا [illegible] سلطنت ولی محمد خان [illegible] اتفاق نموده [illegible]
رسیده سلطنت پادشاهی [illegible] ماوراءالنهر و ترکستان [illegible] ذکر توجه رایات جلال [illegible]
دراین [illegible] چون رایات جهان گشای اقبال نشان [illegible] صحرای [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] مشورت در میان [illegible] که در این [illegible]
همایون بکدام طرف انسب و اصلح دولت اقرب است [illegible]
[illegible] در این حال [illegible] از آن طرف [illegible]
[illegible] بعضی از امرا [illegible] قلعه [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] آن [illegible] اقامت [illegible] سوابق [illegible]
آن [illegible] تنقیه [illegible]
[illegible] عراق [illegible] حضرت [illegible]
حاکم [illegible] مصطفی بیگ محمودی حاکم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible]
قلعه [illegible]
[illegible] صاحب
شوکتی [illegible] سلطان [illegible] آفتاب [illegible]
قلعه [illegible] اعمال [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
اول [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]

وقوع یک گشته اتحاد از ضمانت و ناطق و آنجا بافوقه شد پیاده با خیاری رفت معاوده وقوع اینحال فوجی از جنود اقبال نامزد
غارت طایفه محمودی مامور گشت چون تسخیر قلعه با بسهولت میسر نبود حکم شد که لشکر ظفر اثر متوجه تسخیر قلعه نشده و اگر
مخالفان محمودی قدم جرأت پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنار شان نهند و الا در مساکن
ایشان آنچه یابند بتاراج نمایند چون اهل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکوره بجهة ضیق مکان و قلت آب تمکن
نبوده اکثر مردم قلعه پایمال سم ستوران گردیده تمامی دواب و انعام و مایعرف القوم خواه در ریگ و خواه در بیابان
شامت عصیان مصطفی بیگ و برادران چند نفر از معتمدان عشیرت او که در مخالفت اصرار میشنود تا تاریخ حادثه
رفت خانه که سیف خوب در داره روی صحن بچاه و دیار عراق دیگر ایلس کار و جمعیت دیار خریده و فروخت شده و بسیاری
از خنا و صبیان طایفه بخت اسیری گرفتار آمده العقبه تا ده روز از روی کردون سکوه و دران وقت نزول اجلال
و جمعی از حمایت نموده که از نهیب لشکر ظفر اثر خود را بمغاک جبال کشیده بودند جبت در آمده از تعقیب حوادث رسته و در حین
اینحال خبر عصیان و طغیان حاجت گرجی و مخالفت ایشان با گستهخان و بیرون آمدن او به تحیه از شروان خانجو در ذیل این
نسخه گزارش خواهد یافت رسیده بتحقیق پیوست رای عالم آرا بران قرار گرفت که اول بجوانان که میانه زاد و دوان و الوان
رقم چند روزی در کنار آب ارس محل اقامت انداخته که درین حال سردار روم را جمعیتی روی داده و جرمد آذربایجان
نماید در آن صورت هر دو را که محل عبور لشکر روم است مستعد ساخته بوده بطریق صلاح دولت دانسته معلوم شود و اگر
درین حال آمدن سردار صورت نبندد و قشلاق جنان در قرابرغ واقع شده بتوفیق الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و ملک شروان
را وجهه همت علیا نهمت سازند بدین رای صواب نمای عمل نموده خان غریب به انطرف معطوف گردانیده در چاه حرمه ایروان
از آب ارس عبور فرموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده با بارگاه با اوج مهر و ماه افراشته و امیرگونه خان
بتسخیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی را بدان خدمت رفیق او گردانیدند و چند روزی که حاصل ... در محل نزول موکب
مقدس بود بمسرعان خبر آمدن سردار را از راه الیاق و سلماس رسانیدند چون اخبار متواتر انجامید کار قلعه ایروان را
وقت دیگر انداخته رایات فیروزی آیات به انصوب در حرکت آمد شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و حال
گستهخان مرقوم کلک بیان میگردد ذکر عصیان و طغیان گرجیان با گستهخان و رفتن لعمرت اندیشه گرجستان و ملاحظه نمودن با گرجیان
و قضیه ... روا افغان متوقف تحت ... پروانه ان اسرار معانی سمت ظهور ... و صحیح ...
زمام مهام ملک داری در قبضه اقتدار و اختیار ... است و تشیید امور شهریاری وابسته بمشیت حضرت آفریدگار
بیت
درین دایره دیرپای
کو لمن الملک زند جز خدای
هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را در نظام
امور ملک و دولت مطمح نظر اصابت اثر خود و خاطر معدلت گستر داشته علوم جهانبانی را بوفق مراد در عرصه جهان افراشته
رای بیعاقبت کوتاه اندیش که ... بباد وسوسه شیطانی سرفراز گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس خود پرست و تعادت

توجه ... موکب

وقعه ... اتمام

... قضیه ... گرجستان ...

فایده اطوار ناهنجارش گردد از لوازم ایزد پرستی غافل افتاده بنابر که زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته دو جهد دوام
اقبالش از صرصر حوادث و فتنه بباد ادبار داده بنابر در تایید منتظم امور نام رضیه کرده حقایق و دقایق سنیده به حسب وقوع هلاکم
و مخالفت او بین است که بجهت جاه و هوا پرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شناخت آن دیده بصیرت پوشیده
دارند و مدلول کریمه و اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام را بشخصی دلیلی روشن و برهانی مبرهنت از بدایت ظهور اسلام و قبل
از آن تیزالی یوم ... الاوان هر کس از ابنای سلاطین زمان ... و دوران بجهت انقطاع ... مخالفت پدر را
نموده بر حسب مقصد و مرام کام فراگرفته و حرمان ضعف در سرانجام که با سبب خود کاری قتل پدر ... داشته دنیا و آخرتش را
بر بسته کامرانی ننهاده و در مولفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم کلک ... که قبل از ظهور اسلام که شیرویه پسر
خسرو پرویز بقتل پدر شنیع اقدام نموده ... و از سلاطین جغتای سلسله تیموری میرزا عبداللطیف
ولد میرزا الغ بیگ بدین فعل مذموم اقدام نموده این بیت مشهور است که
پدرکش پادشاهی را نشاید
وگر شاید بجز شش مه نپاید
مصداق ... در کتب سیر مسطور است در کمال عظمت و ... کامرانی و اقبال ... 
از ... ... بدیگر رسیده ... حسرت و ... 
... که در ایام حیات خود ... ... و چهار ... کس ... عبرت ...
مرتکب قتل ... ... ...
قضیه عبرت گزین گسته خان ولد ... است که ... در ایام جهانبانی و شاهزادگی و معرفت ... سلطان
حمزه میرزا ... در ... صحیفه اول ... ... ... ... پیوسته ... ... ... ... ... ... ... پایه سروری ... ...
مناصب ... ... ... دولت سعادت ... ... ... ... ... رسیده بود
در ایام جلوس حضرت ... شاهی ... ... ... ... ... ... ... ... مجالس خاص ... ...
بود ... ... ... ... ... ... ... آذربایجان ... ... شیروان ...
در قشلاق تبریز باتفاق ... ... ... ... ... ... ... اول ... مرقوم کلک شیرین مقال گردیده در گرجستان قبل
پیرو برادر اقدام نموده ... استقلال ... ... ... حکومت ... ... ... ... ... شروان
شده ... پادشاه ولد ... ... ... ... ... ... قلعه ... قیام نموده ... جوان شجاع و دلیر ...
حمیت ... ... بجاییت تکبر و غرور ... نخوت و غروری که داشت ... خود ... ... ... ... اعتباری ...
... ... عجب و نخوت و پندار ... ... ... ... ... ... سلاطین پیش گرفت ... ... قزلباش ... فرمان
تابع امر و نهی او ... ... از خوف و خشیت ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... اول ... ... ... ... ...

... ... ...

ایشان حاکم نصاری هم شده دوم آنکه الکسندرخان با ازناوران گرجی مضمر ساخته زنده کانی سیکرده در قانون
ایشان عجاب در تواب نموده و مخالفت ورزد و باش یساولان و ایشک آقاسیان را هرگز نمی‌دیدند و جمعی که هیچ گاه
خلوت سرای الکسندرخان می‌رفتند حالا در هر روز دو یکباره بیرون خانه عامه با بزمی یافتند اختیار خود هرگاه او دیگر کسی با
یکدیگر همه وشرو ننموده که در هنگام فرصت با انتقام خون الکسندرخان او را از میان بردارند و دو و هیرو الکسندرخان که عموا
داشت رو بشته داری گرجستان آورند با آنکه یکی از دو شمزاده ان او را از نوادگان گرجیان خبر دارد هرگاه از کمال غفلت
نخوت و غرور کار طبیعی منیع آن حادثه مهر دوخته و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که خیره سر و مفسد بودند ایشان
روانه دیوان اعلی نماید فخرالدین کاشی وزیر الکسندرخان که در آن وقت وزیر او بود مشهور نمود و وزیر با تدبیر مواضعه کرجیان از
کذب و دروغ مملو نموده خان با ارادت را از اراده منصرف ساخته نقض فرمان کردند که اگر دست تعدی احدی از ایشان آن
موجب خوف و هراس کل آن طایفه میشود خود با عقلای زمان آن قوم درین باب گفت و گو نموده و مواعظه و نصایح
پرداخت آنجماعت اظهار نمودند که خان دل جمعت داده ما مت دارد و هیچ کدورت و رنجشی نداریم اما از تعدی او متنفر
تنگ آمده و استطاعت توقف شهرها نداریم و جناب وزارت مآب فرار او را که ما محتاج ایشان است از شهرها
خان سرانجام داده و بعد از آنکه در خدمت گرجستان و خدمت و متعهدات مذکور را معروض داشته خاطرخان را دو دل نماده و انزوا
از قتل ایشان فارغ و مطمئن یافت اما به حفظ و حمایت آن قوم سو ظنی داده و ازین گفتگو رسوخ ایشان در اراده و خاطر خود
متنفر گردیده و نصف شبی که درگیک بودند ازناوران گرجی با تیغ های کشیده به خرگاه جناب خان رسیدند آغاز شورش و
غوغا کردند فراپری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بی تاب خود را به خرگاه رسانید و
او را از خواب غفلت بیدار و از سیاه چادر دور گردانید و او سراسیمه عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را بیرون انداخت
منزل علیخان موافق رسانیده و گرجیان عاصی مهر بیرون خرگاه رفته دو جوان را سیاه از اهل خدمت که در خواب بودند
حضور انگه یکی از ایشان کشته علیخان است تیغ ضرب پاره پاره کردند و جمعی دیگر رو به طرف خیمه که خبرهای الکسندرخان
رسیده اشته مدت دراورده ایشان را جمع خود مو ساخته کشته علیخان چون پیمانه حیاتش پر نشده و تقدیر الهی خان
کند چه روزی دیگر گرد و فری نماید از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همگنان از آن قصور شده که گرجیان باره حیات
مواضعه نموده و با استظهار ایشان برین حرکت اقدام نموده و در خانه علیخان گرد نامی نواخته طبقه قزلباش که در سپاه
و در حوالی بودند با آنجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان آواز کرناهای
جمعیت لشکر دانسته که آتش کشته علیخان زبانه کشیده و بنیات اجتماعی میرزادها را گرفته روانه گرجستان شدند کشته علیخان
و امرای قزلباش صبحی بطریق ایلغار تعاقب گرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقام گشته باید میرزاده های گرجی را که بدست
او نیز آنجماعت افتاده از دست ایشان توانند گرفت و از سو تدبیر اراده خود را در پای قلعه گذاشته رفته شد قریب بوقت ظهر

کرجیان



کشته علیخان خود را بعد دو روزی به شهر آن دیگر گرجیان رسیده طایفه کرجی خان از رفتن مجدد در مقام مدافعه ایستاده
پای ثبات فشرده مصرع ما آب و ابرنم فرمایند پراکنده که تو سلطانی و ما را حاکم نصاری می‌باید و در وقتی که خیانه و توبیخ
گفت و گو نموده اتحادی به جانب تو نشتیم حالا که این صحبت روی داده چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی آنست که از سر ما
گذشته بازگردی و الا تا یک تن از ما در حیات باشد با تو قتال خواهیم چون جمعی کثیر بوده و مصر در جنگ بود و امرای عظام کشته علیخان
را از لجاج و عناد ایشان کرد انیده ترک منازعه کرده و از خوف روسیه جرات بازگشتن به پای قلعه کرده و از آنجا که براه و غرچه کشی
گرفته و دست از اموال و اثقال شسته با کنار آب کر هیچ جا بار انداختم گرفته و سلطان متقدم چون زخمی داشت که سوار
نمی توانست کرد در اردو مانده بود و مردم اردو منتظر بازگشتن خان و امرا بودند درین اثنا چند نفر از غلامان سلطان آمده خبر
هزیمت لشکر رسانیده و در کمال اضطراب و اراد سرتبه بود نماند و قوع انتقال مردم اردو هجوم آورده شورش و غوغای عظیم و از خوف
روسیه هر کسی دست بهر اسباب خود گشته راه سلامت پیش گرفته و اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو بار بجا مانده روسیان
خود را تخیمی با نیمه رسانده قریب سحرگاه و اردو را محافظه و احتیاط می‌کرد و اما سرا فقد ربا و روئسای اکثری از غلامان پیاده بوده و
از ضعف و بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بودند بهم کشته شدن و به جانب اقامت خود را به اردو رسانیده و در خدمت
در آن حین جلب نموده و در بیابان او را به شهر درآورده و آن واقعه عجیب و غریب را که روی داده و بود تقریر کرده وقت اولیع
این قضیه عجیب و غریب را از غرایب و عجایب اتفاقات القضیه روسیه بعد از اطلاع بر حقایق حال آثار بشاشت و شادکام
نموده از ضیق محاصره و صرت نجات یافته روی باره وی قزلباش آورده و اموال بسیار و ذخایر بیشمار که قزلباش جمیع
کرده بودند به تصرف روسیه درآمده از قفقاز آن که ولات بی‌نیاز گشته و امرا که در موکب جناب خانی کجابار کرا رسیده
توقف مجبور کرده و باز مانده کان رفته و خود از عقب بررسیده وز او ضایع روسیه و عدم اطلاع ایشان از نتیجه قضیه جزء
انگشت ندامت بگزیده و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت حالت و غرور سوی تدبیر در جنگ و مقاتل شکستی فاحش
قرین حال کشته علیخان و امرا گشته و با دلالت و ادبار شاد اردو بیل آمده بحکم قادر که اقتضیه اتفاقا افتاده گور از کنار آب بسرعت
و استعمال تمام بدرگاه و کرد و به اشتها و رسیده و در روزی که اردو سعی کشیان یوسی درقلعه با کو نزول اجلال فرموده و خبر
وحشت اثر بعرض اشرف اعلی رسانید ذکر رفتن کشته علیخان در مرتبه ثانی به گرجستان و مآل حال آن مهیل در آن ارض نقد سیرت
ملک نشان چون خبر عصیان و طغیان گرجیان و بیرون آمدن کشته علیخان از شروان به مسامع جلال و کامبخشی کردن
رسید و دیگر چون کسی فرستاده و استمداد نموده و از آنوقت معاونت و امداد حاصل از دو حقایق دولت قاهره بود با
آنکه منظور خاطر ایشان مرو تو عسکر دوم جمع شده بود و در آن هنگام که آمدن لشکر محتمل بود به گرد کردی از جنود اقبال آثار
جاه و جلال مناسب حال و دقیق و دولت بر زوال نمی نموده دوم آنکه چون این واقعه سرکشته علیخان انقضیان گرجیان اتفاق افتاده
آزرده دل بود و هرگاه که کومک و مدد پیامد او اقتدرت و اقتداری هم رسد بی تامل به ایشان رفته مادامی که از آن

انتقام کشته هیچ محرم دیگر نخواهد پرداخت و درین صورت گرجیان از این دولت مایوس گشته خوف و هراسی که دارند
تنزل یک شه بالمره رو به کس سپرده از خوشپاه و اظهار متابعت رویه خواهند کرد و امثال لایق دولت قاهره نیست رای جهان
آرای بران قرار یافت که در هنگام قشلاق که خاطر از جانب سردار اطمینان یافته باشد موکب ظفر قرین کاجانب قراباغ در تحرک
آمده خود بنفس همایون متوجه گنجه شده جمعی از امرا و حکام گرجستان را با اتفاق کشته خان روانه گرجستان نماید
تا آنکه هنوز ناظر خان مذکور باشد بعمل آورند او را صوب الطف بدریغ شاهانه مستمال گردانیده و متقرر نمود و دیگر
بموکب همایون میپیوند و که انشاءالله تعالی بزودی [illegible] و تدارک انتقال و جنبیت موکب مقدس جاه و جلال خواهد شد انشاءالله
از باده نخوت و غرور چنان سرمست شده بود که اصلاً ادراک این مقدمات نکرده و مجرد اینکه چند روزی پای از مرتبه چاکری
فراتر نهاده و کمربر بسته سلطنت و اقبال نموده بود و خیالات فاسده در کاخ دماغ او راه داشت [illegible] نماید و چون
از جانب اشرف مدد یافته در فرستادن گرجیان مذکور خصی کرده و از خودسری و غروری که سلیقه خطیر از [illegible]
شاه وردی [illegible] که با برهم مساعدت معاوده گرفته [illegible] و قسمت نموده لشکری فراهم آورده و با یقاق امرائی که بر [illegible]
او مامور بودند روی توجه بگرجستان آورده و از زمان [illegible] او مسموع شد که قصوری در خیال اخلاص او نشده بود اما از
خجالت و انفعالی که داشت بحضرت اشرف نیامده و در خاطر او چنان بود که ولایت گرجستان را از لوث وجود [illegible]
[illegible] پاک و صفی گردانیده و با لشکرهای آن طرف تسخیر ملک شروان کرده و رفع خجالت و انفعال خود نموده رو بحضرت
اشرف آید و در نظرها آن تقصیر [illegible] و مخالف نباشد لیکن [illegible] قلم تقدیر بخلاف اندیشه و تدبیر بود در خلال این
حال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده و از سلوک کشته خان شکایت بسیار کرده و استدعا نموده بودند که طهمورث
میرزا ابن داود خان بن الکسندر خان را که در سال گذشته بحضرت اشرف آمده در پایه اعلی شاهی [illegible] می بود
ایشان نصب نموده بگرجستان فرستد چون خاطر [illegible] بود که الفت و التیام در میانه کشته خان و گرجیان پیدا
[illegible] صورت پذیر نیست و او نیز در حکومت گرجستان نموده بود و اگر [illegible] بتفویض [illegible] جز عصیان و طغیان از گرجیان
متصور نه و [illegible] صلاح دولت در آن بود که دست رد بر سینه ملتمس ایشان ننهاده [illegible] خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار
[illegible] مخالفت این دودمان بر لوح ضمیر خود نگارند بنابرین [illegible] حکم استمالت [illegible] زنان گرجی
و مخدرات [illegible] که در معاودت [illegible] مصحوب یکی از [illegible] عظام [illegible] و کشته خان را
نیز حکم کرده [illegible] کشته خان [illegible]
پادشاه مرشد و ولی نعمت تعجب تمام دست داد که با این همه قرب و منزلت [illegible] نعمت این دولت [illegible]
خود متوجه ملک گیری و امر حکومت گشته از حضرت اشرف استمداد همتی و اظهار [illegible] نماید و در اندیشه ایشان [illegible]
تجربه روزگار مهذب بوده [illegible] بصیرت نظر [illegible] نموده اصلاً تصدیق نمی نمودند که کشته خان از این [illegible]

[illegible]



و کامروای مطلب کرده زیرا که قتل وی هر چند اگرچه بر باطل باشد لیکن هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق
و خلق نیست و [illegible] ایالت ملک گرجستان از جانب اشرف باو تفویض نیافته و اهتمام او درین باب مقرون [illegible]
ولی نعمت نیست و لهذا او را در آن ولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از [illegible] و دولت
برخوردار نیافته قهرمان قضا و قدر دست او را از حکومت ملک [illegible] کوتاه کرده و هنوز از [illegible] نگذشته بود که
قضیه قتل او روی نمود مضمون این مقال که [illegible] پادشاهی را نشاید [illegible] دگر شاید [illegible]
در آغاز داستان این [illegible] نوشته شده بود [illegible] مرقوم گردید مفصل این مجمل آنکه چون
کشته خان در [illegible] از آب کر عبور نموده متوجه محاربات شروان شد و بجهت انتقام گرجیان [illegible] ولایت گرجستان
را از [illegible] عصیان و طغیان [illegible] متوجه [illegible] شد و خلقی کثیر از [illegible]
[illegible] لزگی و شروانی [illegible] میرزا خان [illegible]
[illegible] باعث [illegible] خوف کشته خان [illegible] الکسندر خان
را با [illegible] آن دودمان [illegible] اعمال گرجستان [illegible] و ارتفاع جبال و ضیق طرق
مامن آن ولایت بود رفته و کشته خان در شهر [illegible] که مقر حکومت [illegible] و دولت آن دودمان است نزول نموده و ابواب
عدل و احسان بر روی کافه خلق آن دیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاده و اکثر مردم معتبر گرجستان [illegible]
[illegible] آثار انقیاد [illegible] آورده و هر کس از رفقاء اهل عصیان در مقام اطاعت در آمده [illegible] تقصیرات
او [illegible] مقرون کرده و کس نزد [illegible] دولت آن خاندان خصوصاً [illegible] والده طهمورث میرزا
که [illegible] گرجیان سلطنت ملک موروث گرجیان [illegible]
عطوفت و اشفاق پیغام داد که [illegible] که در مقام قتل من در آمده و باعث چنین فساد شده [illegible]
کاری نیست و نسبت بفرزندان او [illegible] این جانب [illegible] عطوفت و اشفاق [illegible]
[illegible] تقصیرات خود [illegible] در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغام نموده [illegible] بظهور [illegible] و ابواب [illegible]
[illegible] که جواب عرایض ایشان [illegible] رسیده [illegible] و چند روزی
[illegible] پیغام [illegible] می کردند [illegible] اقبال [illegible] گرجستان [illegible]
رسیده [illegible] کشته خان [illegible] حکومت آن ملک [illegible] خاطر [illegible] اشرف نیست
چون [illegible] اطمینان آورده

اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دده‌بی قال و میرزای الکسندر خان با او بمقام مجادله و محاربه شدند و
کشته عیان نیز از اطاعت و انقیاد ایشان مأیوس گشته بر انفراد ایشان توجه نموده در کنار آب بارده و کمبوا از اعمال
یلوقی فریقین روی داده و از جانبین ترتیب مقدمات جنگ پرداخته و روز شنبه شهر جمادی الثانی کشته عیان جرگه
و هم انظار آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب تعیین نموده خود با شاه میرخان حاکم تکی که مردی جنگ دیده و کارآزموده
کهنه سپاهی بود و بعضی امرا در قلب قرار گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته از جانبین جنگ در پیوست و دلیران
معرکه جلادت حملات متواتر نموده هر کفره گرجی روز را آورده و مسلک جمعیت ایشان از هم فرو گسیخته و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته
بعضی از ایشان روی بوادی فرار آوردند و گریزان شده و گوگیا شکست بر ایشان افتاده کشته عیان در آن صورت فتح و ظفر
در آئینه مراد جلوه‌گر دید شاه میرخان و علیخان سلطان شمس الدینلو و بعضی امرا در قلب گذاشته خود با جمعی کرد و قزلباش
آرای صفوف لشکر از قلب جدا شده و بجانب دست راست قرخانی نام غلام او که از مرتبه رقیت و بندگی بدرجه امارت
رسانیده قرخانی سلطان تکیش در دست راست بجنگ مشغول بود و گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله
مغلوب ساخته بودند مردم او بگریزند پاشیده بطرف قلب می‌آمدند کشته عیان این صورت را مشاهده نموده ولی از
میاومت ادب جلوت پیش راند و نفس سپاهی گشت که جمعی همراه باشند معرکه را اقتدار قضای ربانی حنیف
نفر از گرجیان گرجستانی معرکه باو رسیده و گیوه کس او را شناخته بزبان گرجی رفقا خبردار نموده که این خانست آن
جماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او از غایت جلادت و غرور لفظ شرکش که اتباعی زمانه آنرا
غیرت و مردانگی نام نهاده‌اند نخواست که از فوج قلیل روی گرداند و در میان شجاعان روزگار رخت زده گریز باشد
عار جمل و تغلیه جنگ و تقلید جنگ در روز دشمن او شده گرده و خود در مخالف با کرده بی از کفره در هم او کشیدند و اکثر جماعت
جنیه جانب‌نشان بردع و منقاد او شده و از مرکب دولت نجاک ذلت انداختند بطرف الیقین رهنمای کار دیگر او
زده و با تمام کار بر پرداختند و از امرا و اعیان قزلباش و جنود کرجی همگی از آن خیال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان
با کشته عیان منافق که در صف لشکر او بودند دو تن از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب دده‌بی قال و میرزا امان
کرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی نموده و ایشان عمل زینت جمع نموده
استیلا جمیع شدند تا آنکه قاتلان او رسیده و فرزند قتل او داده و موجب فتح و انضباط آنقوم گردیده و طبقه قزلباش
در جا و مقام خود ایستاده و شمع ظفر منطفی گشته وقوع این حادثه در صحیفه خیال همگی نقش پذیر نمی‌گشت تا آنکه چند کس
از مقربان و خادمان متعهد که در معارک از و جدا نمی‌شدند خبر رسانیدند و خبر فرار امرا خواستند که ام صورت را بیان و اشنند
همچنان در محاربه با اهتمام نمایند که شاید میرزایان کرجی را که دست و دیگر جبایان است مدبت آورند که در خدمت اشرف
دست آویز ایشان باشد صورت منیت درین اثنا گرجیان کس نزد امرا فرستادند که با تکم همایون شاهی سپهسالار گشته یقین

در هنگام نوروز

حکومت کشته عیان نمیشنودیم اکنون که مهم محاربه که بانکم انجامید و از تقدیرات آسمانی او بقتل رسیده دست از محاربه
کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان تخلفی نیست دیگر آنکه امر و صلاح دولت قاهره
دانند ما را اعلان مأمور سازند عمل نمائیم اما امرا پس از او و اعیان که بدین حادثه اطلاع یافتند خان را نعم که بسعید و دو
مطلوب هزیمت بناء و ضبط لشکر از مقرر ت امرا بیرون رفت ما یارهمیکدام متعهد بر قاف و دیگری نشده و از بیم جوانه جنبید
گرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار پیش گرفته و از بی اتفاقی جنابی از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان
و بت گرجیان بی ایمان افتاده در غبار شهادت یافته و بعضی را که در اجل ایشان تأخیری بود از اسب و یراق عریان
کرده از آن غرقاب بجا باده و در کمال بیخ و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش با
مال سود اکثر اهل السوق که در اردوی کشته عیان سود او معامله رفته بودند بغارت رفت و بسی کسان آزرده شده بودند
تحمل ذیل بعضی امرا آراب گذر گذشته ما را بطرف آمدند و بعضی همراه شاه میرخان بطرف تکی رفته حقایق حالات به
سریر اعلی عرض کردند و در وقتی که جمال علی سردار با لشکر شمار روم متوجه آذربایجان گشت از سلامپس گذشته بطبیع آمده
بودند و موکب ظفرنشان از راه خوی و مرند بقابله ایشان شتافته در دره دگکم بود قریب مقابل نیز بر یست نزول اجلال اتفاق
اتفاق رسیده و گرجیان بر صورت این واقعه اطلاع داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم تر در میان بود و دفع جمعیت
ولایت و دفع لشکر قیصر روم مقصود بود و التفاتی با آن اخبار و حکایات نشد ذکر آمدن جمال اغا وزیر اعظم و سردار روم بجانب تبریز و محاربه بمیان لشکر قزلباش و انهزام طایفه رومیه بتقدیر ملک علام قبل از این در طی قضایای این سال رقم زده کلک
سحر آن سال کرده که جمال در کمال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده از راه در یا کشتی بیرون رفت و جنود
قزلباش بعد از اطلاع از پای قلعه برخاسته تا ماحول چوان را در چین و افغان رفته و تعلقات آنجا را مسخر و حرمت او قاف
را بجا روب نهب و غارت رفتند با گرد و شد و سردار مذکور بصحرای کرموش آباد مشهورست رفته در آنجا محل اقامت
و جا و نشان قرسیر با جنیار جنگ اردو و غارت و بوم که همراه او بسفر مأمور شده بودند با احکام و مناشیر بی کرده و غنا
بسرعت و استعجال تمام طلب کرده و پاشایان و بیگلربیگیان و سایر امرای روم و اکراد بتخصیص میر شرف حاکم
و میران محمودی و سایر قبایل از اطراف و جوانب بدو پیوسته و دراواخر فصل پاییز کرده او در روی توجه
بآذربایجان آورده از راه الیاق بجانب آمد از میران سنی و اکراد با تنگ شمشی که معظم شان و قدم و ورود ایشان از قرار است
استیلا دارد و از آمدن تقاعد ورزیده او را نیز پرسش و برادرش را بالجمعی قریب ساده بود او امیرخان برادر دست نیز بیدالتفوق
حضرت اعلی بعضی با بخاصه هم چنانکه عادت قدیم زمین داران همیشه طرفین را ملحوظ داشته در هر وقت اطاعت جانب
لازم باشد بظهور می‌آورند معسکر سردار مذکور گشت العقد و هنگامی که موکب همایون در صحرای چمن و در کنار آب ارس
نزول اجلال داشت خبر آمدن سردار مذکور گشته تحقیق موجب راویت فروزنی آیات خاقانی اشعار بدان شده و از نور بت

در حرکت آمده در چهار روز از آب عبور کرده و تعمیر قلعهٔ ایروان را موقوف داشته دفع شر اکراد و دادخواهی جماعت
وارزاه جو پس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت از آنجا محمد قلیخان حاکم تبریز را
بتسخیر چند بنا نمودند که مردم مواضعی را که در جهت راه ومیه باشد کوچانیده و بجبال حصین در نشیمند و آذوقه آنچه توانند رها
ونابود کنند و باستحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخته از مردم شهر هر کس بقلعه آمدنی باشد با آذوقه و یراق بقلعه
برده و سایر مردم را با آذوقه کوچ داده در مکانها متحصن شده بیرون روند و بیرون با قپان رجب فرمان که از اردوی همایون روانه شده
بات مرحمت قایم نموده در شهر اما مردم او باش امکان یافته اقبال کرده دست تجارت و تاراج برآورده و حرکات
ناهموار از سپاهیان نیز صدور یافت امیر بواقپان بجهت دفع فساد او باش در کوچها و محلات گردیده هر کس را که دست
بتاراج دراز کرده بود بقتل آورده سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانیده و آتش شورش بجزوی تسکین یافت
در خوی درانیک تونچی باشی با توپچیان و تفنگچیان که بحراست قلعه مامور شده بودند باتفاق پیر بوداق خان بقلعه در آمده
در سرانجام امور توپخانه و استحکام بروج و باره سعی موفور بظهور آورده در اردوی کیهان پوی دو روز در خوی
توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و چابک را بکار آگهی نموده بقراولی تعیین شدند که احوال اردوی مخالف و کیفیت
لشکر رنگ و احوال ایشان بطوع معلوم کرده تحقیق می آوردند و قراولان مذکور بنوعی که مامور بودند عمل نموده
سپاهی لشکر روم وقت نزول و ارتحال ملاحظه نموده از روی تخمین و قیاس سپاهی دو صد هزار کس بنظر در آمده بودند که
گیهمه هزار سپاهی کار آمدنی که پیش در آن میان بوده و کیسه را نیز بسبیل زبان گیری آورده و مطابق آن تقریر کرده
که سرداران سپاه را از غایت غرور و پندار اصلا از لشکر قزلباش حسابی برنگرفته با اردوی خود عزم جانب دارالسلطنه چول تبریز
نمودن دار قزل آغاج که قریب بولایت شرور است وارد و محمد پاشا پسر شیرگیر بیگلربیگی الجات بجمعیت و اوزکوچ برده
بر سبیل استقبال روانه بوده و چون اردو را طرف جانب تبریز صرف داشته او نیز همراه بود و اقپان از اضاعت و ناحق از گر
آذوقه نایاب بوده برای جاهای آبادان قرار یافت که از اردو هر مرحله که آبادانی دارد متوجه شده در هر جا که مصلحت باشد و مقتضی
الهی شده باشد سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه قیام نمایند لهذا از خوی کوچ فرموده از همین آبادانی متوجه شدند رای جهان آرای
حضرت اعلی شاهی ظل الهی که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شده
اردوی ایشان را بنظر احتیاط در آورند و بدین عزیمت از محل از قلل جبال که مشاهده این حال انجا میسر بوده صعود نموده تخمین
وقایع کیفیت و کمیت احوال ایشان فی الجمله از الطوع حاصل فرموده فی الحقیقه آنحضرت از ارتقا بمدارج اقبال و صعود بمراتب
قلاع عالمت اقتضا مزید عظمت و اجلال بوده و چون از مرند کوچ واقع شده عساکر منصوره را بچند فوج منقسم ساخته امرای نامدار را با
شیر دل لشکر طوایف قزلباش را با سرداری السره و تیکان بیگلربیگی فارس که در صلاحت رای و حسن تدبیر از تقدمای زمان و در
دلیری و تهور در دلاوری سلم گشته او قزان او و ممتاز کرده متوجه شدند که چون با عموم سپاه در عقب بوده بعضی امرا مثل ذوالفقار خان

وگنج علیخان حاکم کرمان و بنیاد سلطان میر شقه و جور خمچی دو جو باشد و دیگر کرنه خارزا با بعضی امرا در دست راست تعیین
فرموده و همچنین دست چپ را نیز بگروه جمعی از متعینان باستحکام داده همراهی خود و بتوفیق الهی از موکب نصرت قرین
جدا کرده و سفارشات بلیغ فرموده که فرصت جویی نموده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بی صرفه پیش روند و هر گاه
که جوانان تیز جنگ بی تامل در رنگ خان کران بمیدان ستیز منعطف ساخته از عجالت و غرور نفس چشم زخمی مرد رقت
قاهره رسانند و اردوی همایون در مکانیکه قریب بقریهٔ صوفیان بود نزول فرموده و چون مابین الفریقین مسافت قریب شده بود
روز دیگر که روز شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره بود که حضرت اعلی شاهی بملاحظه آنکه مبادا از مخالفان بخود و اقبال
که از موکب جاه و جلال جدا شده و ابدا آسیبی رسد رحمت کرده و بن خرام برآمده از اردو بیرون آمده و از امرا نامدار علیقلیخان بیک
آقاسی باشی شاملو و اللهقلی بیک قورچی باشی قاجار و ذوالقدر مهراب خیرم درموکب همایون روانه شده و طوایف سپاه و
افواج قاهره از قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک بارگاه متعاقب قدم تو کل تبیین مینه بر محل مرتفع
که مشرف بر صحرا و دست تبریز بوده توجه فرموده و متوقب آنحضرت در حایی بیک را که جوهر عقل و کاردانی ارشیای
او نمایان است و در فتح قلعهٔ ایروان خدمات شایسته از او بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه شریفه و تفنگچیان قزلباش
که اگر روی جنگ پیش آمده باشند چون خان خود در و میمنه از لشکر کوچ کرده در حوالی قورتیپه که شش فرسخ تبریز است
فرود آمده و همراه او زنجیره و کمکی فرستاده از اردوی خود که جانب قزلباش بوده جسم کشیده دیگر بار از اهلی که ماند در درمیان است
درمیان مرابه جای داده و چون سرداران روم که همراه بودند مثل کوه صفر بیگلربیگی ارزن الروم که شجاعت و دلاوری
میان رومیه شهرت کرده بوده و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشا و چغال زاده و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش
خبر یافته مرتبهٔ شوکت و اقتدار خود معزور بودند که مطلقا حسابی از لشکر قزلباش بر نگرفته و بمقابله و قدرت مقابله ایشان باشد
از باده هوش ربای نخوت و غرور سرمست گشته فوج فوج و دسته دسته بی تحاشی از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره
آرای گشته و چون این چشمی ربضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومی غلبه برجانب
منصوره واقع شود تقدیری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفهٔ قاجار را با قورچی باشی فرستادند که در میانه اردوی رومیه
و لشکری که بمحاربه پیش آمده بودند حایل شده و مباشر حرب گردند زیرا که چون در میان سپاهی لشکر از اخم
مشاهده نمایند ناچار جمعی از لشکریان همراه اکره مقابله ایشان تعیین نمایند و فوجی که بمحاربه پیش آمده اند کمتر گردد و قبل از این
جمعی که در مقتدای شرف رتبه سکاه و آگاهی ش و اشته مسموع شده که وارد و خاطر اشرف آنست که قیام این جنگ سلطانی
وقوع نیابد و بیک دفعه حمله محاربه بفصل نینجامد بلکه محصور زده ورای آن مقصود اقبال فرصت جویی بوده در هنگام فرصت
خود را بر اطراف ایشان زده دستبردهای نمایان نمایند تا داخل شدن ایشان بتبریز و دیگر شیوه عمل نموده شود
بعد از دخول شهر اگر توقف نموده محاصرهٔ قلعه مشغول گردند راه تردد و مهمات چنانچه بر دیگر که امور هوا سرد شده برف



ظفر از بنده امام

نیکو خدمتی ... و ... ذوالفقار خان ... مسعود

دو ذخیره واردوی ایشان مفقود و نایاب گردد و افواج قاهره از اندرون و بیرون رخ بسیار داده و چون دهقان گرگ
فیکون تقطیع مهم ایشان پرداخته و اگر سوره قسمت نشده و همچنانکه شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج رونده در میانه
سراب و اردبیل هر جا ملاقات اتفاق افتد از ارواح حضرات ایمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی
وقت وقوع یابد آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و احق حزم و احتیاط اسپاهیانه مقتضی آن بوده و از آن روز دیگر
سرحان نزد آمده در دیلمان قورچیان بیک و امرا جرغچی فرستاده که در جنگ کردن تعجیل ننمایند و همچنان با پیش [illegible]
لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف این صورت تعلق پذیرفته بود تا رسیدن سرحان روز آوران قضا و قدر
و پستان قدرخان اختیار از قبضه اقتدار دلاوران نامدار و سرداران معرکه گیر دار ربوده و قدم جلادت پیش نهاده [illegible]
بیک و [illegible] که شرف بر صفوف رومیان بود و چون از جانب [illegible] اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده و از پیش [illegible]
و جنگ نزدیک در پیوستن ممنوع شده از تخلف امر اشرف [illegible] سرمایه حروب عظیم شدن اندیشه نموده و از آن محل پایان
آمده خود را اندکی پس کشیده [illegible] عجز و زبونی کرده و دلیرانه [illegible] آمده بر آن محل بر آمده و دست [illegible]
قتال برده [illegible] شنوده که کار بجائی رسیده که اکثر امرا جرغچی زخمی شده و سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده قرچغای بیک
و قنبر بیک چون حال بر [illegible] دیدند همگی در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته و در آن عرصه [illegible]
[illegible] از اسب [illegible] اسپ خود ساخته [illegible] قدر انداز خود [illegible]
صدمات مخالفان را با فروختن آتش پیکار دفع کرده و چون کوه وقار پای مردانگی قائم کرده [illegible] عالم [illegible]
تیرگی یافت    نفس اندران صحرای خونخوار    شرر افشان همه چون شعله نار    قرچغای بیک نزد [illegible]
اعلام کرد که رومیان خیره شده و آهنگ محاربه [illegible] داده اند و اگر اندکی تهاونی رود [illegible]
تمکین امید نجات متصور نیست [illegible] بیک جارچی باشی که از جانب اشرف اعلی به تحقیق حال آمده بود و برای العین مشاهده
احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید چون حقیقت حال دلیری و غلبه مخالفان [illegible] حال بر ضمیر الهام [illegible]
پرتو انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را واجب و حتم دانسته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و [illegible]
نزد آمده در دیلمان و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیش روند [illegible] اقبال [illegible] که مردانه بوده فرصت بدشمن
ندهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده و متعاقب رایات ظفر پیکر پادشاهی [illegible] و وصول بر ساحت معرکه [illegible]
علی جارچی باشی را نزد قرچغای بیک فرستادند که [illegible] از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع
گردانیده [illegible] و چون مشاهده رفته که فوج فوج و آلای آلای [illegible] متوجه [illegible] آمده
معرکه قتال [illegible] اشرف اقتضای آن کرده که جمعی از جانبازان رزم آزمای را از جانب دست چپ خان قریب
[illegible] در میان فرستند که در آن [illegible] طرح جنگ انداختند و طرف معرکه را [illegible] گرم کرده و جمعی از جنود رومیه متوجه [illegible]



ایشان که غلبه و هجوم عسکر روم در یکطرف معرکه [illegible] قلیخان و دیوان بیگی شاملو [illegible] آراسته داشت
با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام داشتند روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دولت عمل نموده
لوازم مردانگی بظهور آورند الله قلی بیک قورچی باشی را نیز فرستادند که [illegible] خود که پیشتر فرستاده شده بوده ملحق گشته
باتفاق [illegible] قلیخان بمصلحت دولت ابد پیوند عمل نمایند چون نسیم دولت و اقبال از آن طرف [illegible] جانب میمنه
حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تام در آن ماده فرموده [illegible] شاملو را عموما با مقرب الحضرت محمد بیک [illegible] از عظمای
طایفه جلیله شاملو [illegible] و دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچغای بیک و امرای جرغچی مامور ساختند
و [illegible] لشکرهای دست راست و دست چپ را بآئین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده هر طرف را تازه تازه
بمدد [illegible] کومک و فرستادن جانبازان نصرت [illegible] استحکام داده رقم
حروف که [illegible] باشرف بوده و قطع نظر از شیوه تکلف و سخن پردازی که [illegible]
مقصور می نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
نوعی لوازم سپهسالاری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرایی [illegible] دقایق حزم و دوراندیشی و دلیری [illegible]
[illegible] فرو گذاشت نشد [illegible] موافق تقدیر [illegible] اگر در این عهد امیر مغفور تیمور گورکان [illegible]
شجاعت و سرداری و تدبیر صایب [illegible] احوال آن خسرو جهانگیر کارنامه سلاطین کامکار [illegible] اعلی [illegible]
نامدارست [illegible] تعلیم جانبداری و معرکه آرایی [illegible] اگر در این باب
مبالغه رود [illegible] حضرت اعلی [illegible] فرستادن لشکرها [illegible] الطاف الهی و تقویه جنود نصرت [illegible]
همایون بوده [illegible] که شرف معرکه قتال بوده [illegible] اقبال [illegible] بشارت فتح و نصرت [illegible] چون قرچغای
بیک و امرا جرغچی مامور [illegible] قلیخان و قورچی باشی [illegible]
و اردوی [illegible] سرداران [illegible] محاربه [illegible] که معرکه [illegible] حضرت اعلی [illegible]
افتاده و پاشایان و سرداران لشکر روم [illegible] در حوالی اردوی روم [illegible]
حضور انکه موکب ظفر قرین شاهی [illegible] سرداران [illegible] تمام یافته [illegible]
مردم دست راست خود [illegible] فرستاده [illegible] لشکریان را [illegible]
طرف [illegible] از مقام خود حرکت کردند [illegible] سپاه منصور [illegible]
از اطراف [illegible] صدای [illegible]
از همه طرف [illegible] دشمنان [illegible] صدمات [illegible] اقبال کمال تزلزل و اختلال [illegible]
راه یافته و دیگر مجال صف آرائی [illegible] ایشان [illegible]

غلغلهٔ فتح و نصرت در طاس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساخته و هجوم سپاه روم مغلوبین
الفرار ما لا یطاق گفته رو بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران مذکور رومی و کرد لحظهٔ دران طنین ثبات
قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت بخت برگشته را از روی خود دیدند و یا هشته عنان فرار بطرف
طسوج و سلماس تافته مبشران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا
در داده و منادی هنگامهٔ نصر افزا نصر من الله بآواز بلند نیافت افواج قاهره از عقب هزیمتیان شتافته در هر قدم فوجی را بخون
خان جانستان از صفحهٔ زمین ربوده هنگامه که می انگیختند دران صحرای پر وحشت از کشته پشته ها برآمد جمیع سرداران
رومیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشته کوسه صفر که سردار معتبر و بیگلربیگی ارزن الروم بود بشجاعت خود مغرور بوده همیشه
دمهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون مشهور که وزیر ثانی پادشاه روم و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بود و شیر
احمد پاشا حاکم فارس و قوچی خان کرد برادر غازیخان که روی ازین دولت تافته بسردار روم پیوسته بود از مشاهیر گرفتار
بودند کوسه صفر بمکافات شیوهٔ ناپسند مقتول گردید و از مشاهیر قتیلان علی پاشا زنجیر و عثمان پاشا بیگلربیگی شام بود و از امرا
و پاشایان رومی و سنجق بیگان و میران قبایل و عشایر اکراد قریب بهشتصد هفتاد نفر گرفتار شدند و دیگر اکثر تمامی ایشان
زیاده وقت آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود
تا آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهدهٔ شدت حرب و خونریزی سر در حجاب نقاب کشید و فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان
دین و دولت تیره و تار شده بود دلیران معرکه نیز دست از تعاقب منهزمان باز داشته بی نیل مقصود بازگردیدند مجملا اکثر
آن سیه بختان در آن شب هولناک آوارهٔ صحرای عدم گردیدند و اگر احیانا بعضی از ظلمت لیل در شغلهای دشت و کوه خزیده در آن
شب محنت نیاسودند روز دیگر رعایا مواضع که آواز فتح شنیده و از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بدان سرگشتگان وادی
ادبار رسیده روز حیات شان را بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از مبارزان سپاه که از قول خاصهٔ همایون بجنگ رفته
بودند فوج فوج آمده قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پوی می انداختند و گرفتاران را باطراف حاضر نظر فرمنده اثر آورده
نشان حسنات فتح و فیروزی میگشادند چون خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت رومیان در مغرب زوال غروب نموده
روزگار تلبیس لباس عباسیان شده بود دلیران شجاعت شعار متعاقب و متواتر سر و زنده و اسلحه و یراق آورده
در حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال بهجت اشتمال گذرانیدند جانب سپاهان معرکه مردانگی در جانها فرود آمده
مسندداران موکب جلال شاهی مثل خورشید عالم افروز خرگاه افروختهٔ دولت اساس چون ضمیر روشن دلان حق شناس
صبح سعادت از افق امرا نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه و سپهر اقتدار که سعادت حضور داشتند همه جا باهم اجتماع کرده
مجلس عیش و نشاط آراسته معرکهٔ رزم را بمحفل بزم توام کرده رومی پسران صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی
روی که باطراف حاضر نظر اشرف درآورده بودند بر حسب فرمان ساقی آن بزم و رزم امن کشته اقداح راح ریحانی بگردش درآوردند

که همه معتبر بودند



ترنم بخیه ساز و مطربان خوش آواز دران بزم دلکش و در آن معرکهٔ رزم اتفاق افتاده در پردهٔ مخالف نوای شیخ و ظفر
بچنین ترانه ها سرودند که شاها فلک تابع رای تست سر گردنان جهان جای تست ملک سعادت لقای تو باد
سر دشمنان زیر پای تو باد جهان گیر از عدل آباد باد دل خلق از دولت شاد باد و هر لحظه عرصه نشاط سرگرم را
افزاید کشت صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس می رسانید و از خاطر گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاه داشته
دیگران را بر قطاع حق می کردند از اتفاقات محمد بیگ نام پسر یک قندان آقای متفرقه آقاسی که پدرش با پسر کوکب بیگ
و آن گرفتار عالی گرفتار حضرت نشان کشته بود و جانبه دران دو پیستان اشاره مدان شده سعادت بخشش یافته بود و درین معرکه گرفتار
گشته روز طالع و نیروی بخت آنده بنظر اشرف رسیده از تیر مجروح بود و منظور نظر التفات گشته باو دست داده کو
رخصت نشستن فرمودند و نوازش بسیار کردند القصه از هر جای لبریز خون دلیر افکند ساقی اجل در مذاق روزگار چو درمانه بر
اعادهٔ ... و دران محفل شاه امری در غایت غرابت بظهور پیوست و زنده گشت آن شده بود که از عجایب صنع الکمال چشم
عظیم جیا و ... نمایت غنجه صفات همایون که سرمایهٔ امن و امان و موجب ترفیه حال عالمیانست اکنید ... از سر دعوی عنایت
الهی در جمیع احوال ... و منظور نظر جهانیان ذات عدیم المثال است اثری بران مترتب گشته که مکان ... آنرا شده بود
رایج گشت و مضمون کریمه والحق الکاسی الاابد بابلغ وجهی بظهور پیوست شرح این سرگذشت عبرت گزین انکه شخصی
هیکل عظیم الجثه ضخیم البدن در معرکه قتال الطعن سپاهان قشقاچی مثال یکی از قورچیان اسپ طلب که بنهایت حقیر الجثه ضعیف البدن
بود بخاک مذلت افتاده به نیروی دولت و اقبال قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر همایون درآورد و خلعت وزبده
از غرهٔ مالی و عدم تجربه بروز کاه دست او را ما بنده دیگر گرفتاران برپشت بسته بود حضرت اعلی از نام و نسبش پرسید گفت
قبیله کری ام چون جمعی از عشیرت کرمی در رزم رکاب اشرف و شرف سعادت حضور اقدس مشرف بودند و تقوا آن
تراوان بود که بشفاعت او در خواست انکشاف نجات یافته باشی پسران خندان آقا خواهد بود یکی از عظمای آنقوم رستم بیگ
نام عرض کرد که ما را با سبیلهٔ ایشان ربطی نیست در میان قبیله ما و پدر او عداوت و خونها در میانست حضرت اعلی
امر کردند که او را برستم بیگ بسپارند که هرچه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص و زبان گرفتاران گذشت رستم بیگ از گرفتن
او ابا نموده گفت مذکور ده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته با شمشیر زنی گفت و گوی نفاق آمیز
اقدس متغیر گشته با آنکه صرحا حکم قتل او نکرده بودند بزعم آن نفاق سرشت جان قورچی اشاره بقتل او نموده
قورچی دست دیگر او زده که اندکی از حضور اقدس دور تر برد آن غدار تا نگاه که حرف قتل شنیده بی تامل خنجر آبداری که همراه
داشت کشیده قصد ذات مبارک نموده و خود را بالای آنحضرت رسانیده و در وقتی که آن بدسرشت خنجر حواله کرد حضرت
اعلی دست مبارک فرا گرفته بسر پنجهٔ تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجای
خود کشیده و زانوی مبارک برپای آن نهادند حضار مجلس از مخالف و موافق که شاهد آنصورت گردیدند همه براهی از

اطراف شمشیر با حوالی آن در گرد و غبار و ازدحام خلایق و هجوم پراکندگی دوشنامی شاهی می گذرند و از غایت اضطراب و هراس
یکی حضرت اعلی و آن و غیر از آنکه یکدیگر نیز نگریستند درع و خفتان آن به بنا و خم در رنگ درع و خفتان مبارک آن حضرت
بوده بمنجنیق جراحات شمشیر زدن می کردند و زمانی ممتد در هم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی
مردانگی و نیروی دولت و اقبال خنجر از دست او بیرون کردند و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی او را دور کردند از اطراف
و جوانب شمشیر بودند شده بضرب تیغ یکدیگر با نکش زیر برگردیده و از این واقعه عظمی و امر که علامت روز رستخیز ظاهر گشت
خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در اضطراب افتادند و راقم حروف که درین قضیه حیرت افزا در
معرکه حاضر بودم چون مشاهده این حال نمودم انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده بنوعی در قلق و اضطراب افتادم که زمان
در آن حالت معدوم داشتم از شورش هجوم پراکندگی مردم دیده از نظاره احوال باز مانده واهمه عظیم داشتم که مبادا
از زخم خنجر آن جانان و قوت بازوی چنین آسیب قوی بذات همایون رسیده باشد تا آنکه آواز از جانب آنحضرت بگوش رسید
که می فرمودند دست او را گرفته اند و اهل مجلس باقی حضار انجمن بآن علامت دانستند که ذات اشرف در حمایت امان نگاه
دارنده زمین و آسمان است سجدات شکر الهی بجا آوردند و ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت از این حرکت تاخت
نشدند و کم حوصلگی و سفاهت آن بزم حضور را که آغاز جفاپیشگی کرده بودند از فراخ حوصلگی تسلی بخشش کرده بهمان قاعده جرعه
می آشامیدند و ملاحظه پیر و زنده و آخر حرکت میکردند از حرکت ناهنجار که از آن بدکردار بظهور آمد آتش غیرت فدویان جان
نثار افروخته شده خرمن حیات آنگرگ قادار از هم فرو گردانیدند مجملا تا قریب بنصف شب در عمان جاشیقول مذکور بود
چون حقیقت حال جغال معلوم شد که بعد از شکست لشکر چه خیال داشته باشد الله وردیخان و امرای عظام را حکم شد
که در همانجا اقامت نموده و از عقب او پس اقدام نمایند که روز دیگر کیفیت احوال جغال اطلاع یافته بآنچه مقتضی صلاح دین و
دولت باشد بتوفیق الهی بعمل آید و خود بفیروزی و اقبال و دولت گشته باردوی معلی که قریب نیم فرسخ دور بود توجه
فرموده در دولتخانه مبارک نزول اجلال نمودند و در آن شب مسعود اوراق حسب الامر بشرح آفاق بر تیغ جهان مطلع باسم پیر
قپان حاکم تبریز رقم یافته صورت واقعه که فیروزی و تائید و اسعاد طالع ارجمند بظهور رسیده بود اعلام نموده حکم
شد که ما قشون خود را جمعی که محافظت قلعه تبریز نمایند و بطرف شهر توجه نمایند صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر
جمید الثانی بود بنده و دولتخانه مبارک سوار دولت شده بتوزک و آئین متفرقیل از راست با جماعت گزیده منزل حاضر بود
گاه و امر حشمه و مشخص شد که اردوی سردار از مکان مذکور اقامت داشت حرکت کرده و با تمامی جبال بسته که [illegible]
الغی رومی که سردار عساکر حلب و توابع است با جمعی قریب پنج هزار نفر از جنود رومیه متعاقب می آمده که به سردار
ملحق گردد و بعقب طلوع رسیده اند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی الله وردیخان و امرای عظام را طلب فرمودند که در باب
جان فولاد اغلی کنکاش فرمودند و جمعی از عساکر منصوره را از برای او فرستند که باردوی سردار ملحق نتوانند شد تا قریب

بوقت ظهر او قات فرخنده ساعات بنگاه رو تا بعد جان فولاد اغلی و سردار در حفظ بقیه سرها و اخر عساکر عثمانی
رکاب اقبال نظر نجسته اثر در می آوردند صرف شد چون بعضی از سپاهیان کوتاه اندیش مجهول که در زمان نوبت
سکندرشان رضوان مکان و کثرت لشکر و حشر سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که بعرف و میان طبلخانه کوک
خواهند شد مشاهده نموده بودند سخنان مبهم داشتند که توجه آنحضرت را اظهار میکنند و حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت احتیاط
که جزو اعظم جهانداری و سپاه آرائیست در دفع شر سردار و جنگ مراد پاشای اوچ شاهانه فرموده تعجیل در ان امر
صایب نشمرده بعقل در امور جزئیه تامل و تحقیق مینمایند در کارهای عظیم و مطالب کلیه تخصیص امور حرب و قتال که
معاملات عظیمه بران مترتب و خونها از طرفین ریخته میگردد و دو صف شتابزدگی نیست اگر خواهی نگرود کار تعطیل نکن درنگ
بالبسیاری تعجیل تامل در همه کار نیست محمود زنایت در تامل میشود ن ود کلام منثور الصبر مفتاح الفرج مويد این معنی است
اگر فارس قسم در عرصه آنکه زمین سرای تنگ دوران نیامده و در شعر دیدن و در حمایه نیز سخن رفتغان بصوب مقصد
انعطاف مینماید که میر شرف حاکم جزیره که از کثرت عشایر از سایر امرای قبایل کرد بزرگتر است و تابع پادشاه روم و چند سال
بود که ملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفات طویت میکرد و کتابت
اعتقادی خود را بدرگاه و والا میفرستاد و بتعهدات شاهانه مباهی الاقران اشرف افتخار داشت درین سفر با جنود و جنود
فسیق جغال اغلی و صلاح اندیشی او بود و خود بجنگ نیامده بود و درین روز چند کس را بعد حوالی اردوی سردار کرده
بنظر اشرف درآوردند که یکی از ایشان از اکراد جزیره و مردم میر شرف بود حضرت اعلی او را آزاد فرموده و ندیمه میر شرف
نوشتند که تا غایت بجهت عهد سابق مبایه قرابتش و اکراد جزیره مناز می نموده و خونها که باعث شدت و عداوت میگردد
در میانه ریخته نشده و چون بر تو اخلاص او در بنیاد ضمیر اقدس تافته چند نفر از مردم که درین جنگ بدست درآمده بودند
نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر توانند خود را بموکب اعلی رسانند والا ازین معرکه برکنار بوده راه جزیره پیش گیرد
که آسیبی از عساکر منصوره بایشان و مردم او نرسد و آنشخص با قراولان باردوی سردار رفته و نامه میر شرف رسانده
بعد از اندک زمانی کمیزر قلیچ کرد و میان جات اغلی می گویند اسب آقای خود را سوار شده بجانب قراولان معسکر جاهی
دوانیده بود و آورده او نقل نموده که امیر شرف بالجمله اکراد جزیره را که خود و اموال و اثقال خود را بجبه و جزیره و محال
بیهای آنکه جمعی اکراد را اکو برده اند بازگردانده از صف سردار و سپاه جدا شده و از گذاره دریای سلماس شخارا و فرار پیش
گرفت و سردار با مردمی که بجنگ نیامده بودند و مانده بودند متوحش شده و ریش سفیدان و اهل تدبیر بیکی فکر و اندیشی
کرده که نا فرق و اندوه خود و بروی او را بی فرار نمودند و کار ضبط و ربط سردار از او امیر و محسنان زیر کنیه و بیجه که گذشته حضرت
اعلی بسبب آن مجهول خیال و غیره اعتقاد نکرده و چون جغال اغلی امر و شجاع و مردانه و دلیر و سردار با رای و تدبیر شنیده بودند
گمان نمی بردند که بآن فرار بجوید و قراولان دیگر تا آنکه جمعی گرفتاران مشخص شد که سردار بعد از شکست و انهزام لشکر و گرفتاری

دیگرو

پادشاهان و سرداران سپاه و تفرقه بقیة السیف معرکه قتال آن شب را بصد اندوه و ملال گذرانیده وقت الصباح
فوجی را از طایفه بختیاری و جماعت شان و جمعی از غیر طبقه اردوی که در سر راه مانده بودند با پنجهزار جزایر و سرکار توپخانه
و خدمات مأمور گردانیده و تفنگچیان اردو را تا آقایان داده تا محل ظهور فنون فیرنگ سپاه بمانند و قهرمانان دیوان
و غریب اوساط الناس بر واقعه بعد از ظهر عجز و اضطرار او در همه کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی نمی دانست که چه کند
حیران کار خود مانده و مراقبت فکری میکرد و درین اثنا خبر رسید که پسر خان زاده با سپاه عجب در رده جنگ بعضا
آمده بود و آخر روز که مقدمه لشکر جنگ رسیده همان ساعت قبل رحیل کوچ و در کمال سرعت طریق امن و سلامت اختیار
نموده بطرف وان رفت از این خبر رقت و اضطراب مردم زیاده شده و روی کار برداشته شد مردم را راه فرار گشاده
یافته هر کس بهانه از معسکر خود جدا شده جوق جوق می رفتند سردارها بضرورت از کار فنون فیرنگ سپاه یافته کرده با خود
و قاضی دخفی مشورت نموده رای بر آن قرار یافت که اگر طرفه شب را بپایه کار خود ساخته از عقب جبال بنجات
تا خبر وزیر بصد اندیشه و بیم گذرانیده آخر روز راه گریز پیش گرفت و علامت روز رستخیز در میانه معسکر او پدید آمد پادشاهان
و مردم لشکر قطع نظر از متعلقات خود کرده مقید به رفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بیکدیگر سبقت می جستند در باب آن
نامهای شهریاران والا شکوه همت و صحیح دارند که چون دشمن فرار جوید راه گریز را مسدود ساختن آیین فتوت و اخلاق
پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نمودن مصلحت دولت نیست — چو دشمن را چاره جوید یقین شود
ز تیغ چاره جویان زکین — مجملا آخر روز بود که تقسیم غنیمت ایشان ظهور یافت حضرت اعلی عقیلیان را بتحقیق احوال
امر فرمودند که تا احوال اردوی سردار رفته کما هی احوال عرض نماید مشار الیه بر پرواز فرمان گشته وقت غروب هنگام افروختن
مشاعل از دور به اردو رسیده جاسوس ... ساعت پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب عقیلیان
آمده مژده فرار سردار داد و چون داب و قاعده سلاطین والا دودمان نیست که در شب تعاقب دشمن نمایند حضرت
اعلی تجویز تعاقب در آن شب نکرده ... جماعتی از مردم فرومایه و اوباش قزلباش بیجا اموال سرداری ایشان نموده و اغنام
بار و اردو شتران کم رفتار که تاب ایلغار نداشته با بعضی فرومایگان قطع تعلق از آن نموده همراه برده بودند یکسر شده
هر کس بر سید به تفحص می پرداخت از غلامات و بار که بایست آورده بود گروهی از ایشان که قریب پانصد نفر
شب را گم کرده جمعی بجان پناهات قصبه صبح در آمدند و شخصی را از مردم صبح بدست آورده او را بزور فریفته اند که
رهنمائی کرده طریق سلامت در راه بیرون شد به ایشان نماید آن شخص از عداوت قلبی و تعصب مذهب ایشان را بجای رهنما گشته
بمیان سپاه صبح آورده و مطلع و خبردار گشته رعایا هجوم آورده و ... بیرون شده اگرچه شروع در گرفت و گیر و قتل
و کشش نمودند و چاره از پیش دست ایشان نماند و کمتر جمعیت ... چهار پنج نفر سپاهی را بقید در آورده را
پیش نداشته اعلی و یراق ایشان گرفته قبل سر جانبی القصه آن گم گشتگان راه ... با تمام طعمه تیغ انتقام طوبجیان

شده و ما یعرف ایشان بعضی آن ما ... شده تا صلاح پس از الیاق اکراد و نیز بار و حیه ... رسیده و عمل نموده اکراد از عقب
شان میگذشت از رنگ و لباس شان می گذشته مجملا نصف شب بر عموم سپاه قزلباش فرار سردار اظهار گشت از تعجب
اموال و اسباب و بجا نهاده و واغرق روسیاه آورده و تا صباح کرد و اردو را پامال تاراج نموده و جمعی که پیشتر از دیگران
رفته بودند نقل کرده بودند که خیمها و مفروش و صنادیق جیده و شتران در برابر خیمها خوابیده و اکثر طویله تعابه و مفروش
چنان معلوم می شد که جمعی در جنگ مقتول و گرفتار گردیده و خانه ایشان بی صاحب مانده و دیگر که رو در سپاه و خود رمانده
پروای دست درازی را بنا نکرده و جمعی که کنگ رفته در خانه خود بوده و اند نقود و نفایس اموال را با الاغان و شتران
توانا برده ما یا سپاب را با اسب و شتری که تاب ایلغار داشته برجا گذاشته زیرا که جمعی متعاقب که متکلمان رفته بودند
اسب و شتر و یراق بسیار آورده و مردم صبح نیز غنیمت وافر از مقتولان آنجا گرفته بودند پس معلوم شد که هر کس آنچه
توانسته همراه برده و امیری سلطان قراق ارکه اول تا مردوان شده اردوی سردار شده و نقل مینمود که بجان خرگاه
خانه سردار در آمدم بار و زر سنگ سرخ و سفید ریخته بود و انگشتری او در کناره سپهسالار افتاده و شمشیری مرصع بر سم قاعده
مقرر که در پهلوی امرا میگذارند نهاده شده بود و نظر من آمد و خیمه بزرگ طولانی بود و صنادیق بود و در آن جیده صندوق
و شمار زر نقد و حمل بروی صنادیق کشیده و اکثر منقش بود و یک کیسه صندوق را گشودم از اسباب و اقمشه پر بود
که هیچ بدان التفات نمود و چون تنها بودم یک قطار شتر از شتر خانه برآورده و چهار صندوق را که باقی الصندوق
مطلع کردم بار کردم با تشریف که بیرون آوردم وقت بیرون آمدن صدای مردم از اطراف و جوانب اردو که در عمل
شده و اسباب و یراق می ربودند شخصی نشان سرداری خیال اعلی که منشیان رودم با بیان و احادیث مناسب آن تشریح و تطبیق
داده بود زرین داده بودند بدست آورده و بنظر اشرف رسانید چون احکام و اسناد و بزرگان در صندوقهای مخصوص
از جای قابی نمیتوان کرد که به مرتبه سراسیمه و مضطرب شده اند که پروای بر داشتن آن نکرده اند ماحصل کلام اگر
اموال و اسباب و بیدوده و کلی که در آن اردو بود تمامی بتاراج جاده ثابت رفته بیت مردم فرومایه و اوساط الناس
در آمد که کسی اطلاعی بر آن نیافت هر کس از خزانه اموال خواص غنیمت خود را بنظر اشرف در آورده و به همت والا از آن مال و
جهان گیر که آورده بود عطا فرمودند و پسری سلطان قراق را آورده و خود را بعرض عرض در آورده و به بستور پاداش
شده و شمشیر مرصع را با شش هزار ده قوری طلا که در یکی از صنادیق بود پیشکش کرده و استدعای قبول آن کرده و مابقی
اشیا را متصرف شده خود و از یک امین توپچی باشی بقیه توپخانه مأمور گشته قریب به هزار و یکصد عدد توپ و ضرب زن بزرگ
بزرگ و کوچک بقیه را در آمده القصه بعد از وقوع این احوال اغرق بجانب تبریز رفته موکب همایون فال بجانب سلماس نهضت
نموده مصطفی بیک محمودی که در قلعه با کو متحصن شده بود در نوبت شمشیر و کردن آویخته بجانب سرای اعلی آمده و پادشاه بنام فرمان
او گشته مشرف پای بوس مشرف شده ذیل بیک محمودی قوم سلطان بیک حاکم خوشاب که با پسر همانده بود و التجا بپایه مرحمت شاه

آورده و نوازش یافت و الکای خوشاب که با او معاف بود و التماس جاگیر مرحمت شاهی آورده و نوازش یافت امیرخان
موصلو را بدوست کرترتیب یافته که حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را دارا و می آمده و شرف خاکبوس مشرف گشت و تقصیر خدمت
که در جنگ موکب همایون نموده بود معاف و بسپاهیان الغا نموده بنابر تألیف قلوب بایه و مشی صفقان اگر او در معرض
قبول افتاد و رخصت بازگشتن یافت و کریا خان بیوه ان و منتظران بجهت تهنیت فتح و اظهار عقیدت و حسن اخلاص بعتبه
علیه کرده و مناصب فرمانا حضرت اعلی تفریق صادر کان او خطاب فرموده که و قتی تفقد اخلاص او از وجه که انتظام جاگیر آید
کماهی ملاحظه و احتساب او زمین و الزاندان آمده و سعادت کورنش دریافته و از تنخواه خطاب قتاب آمیز اندیشه نموده و بکمال و حشت و بیم
احرام ملازمت بسته روانه عقب اپس شد چون مدت اقامت آنجا بهشت روز کشید و مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه از تجم
سرما بجوم آورده و فرقه دارالسلطنه تبریز فرموده و امرای عظام را حکم شد که استقبال و کریا خان کرده او را با عزاز و احترام بتبریز
آورند امراحسب الفرموده عمل نموده و کریا خان را با عزاز و احترام به تبریز آورده و در دولتخانه مبارک تبریز بسعادت کورنش
همایون و شرف مجالست مجلس بهشت آیین معزز و گرامی گردیده و پیشکش خود را گذرانید و تعلیمات شاهانه اختصاص یافت چندی
حریف بزم خاص و انیس محفل قرب اختصاص بود و عطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر مرصع مرصع و یاقوت و یراق
تازی نژاد خاصه با زین و لجام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال آن سرافراز گشته رخصت انصراف یافت و همچنین
بیک برادرزاده او که حاکم الایق بود به پیشتر بخلع فاخره و نوازش یافته متقضی المرام روانه مقام خود گردید اما احوال سرداران
بعد از فرار بدین بی سامانی و اضطرار که تجربه موت ما بعد و دی خود را او آن رسانیده و در آنجا بر تجبه آوازه ورود موکب
ظفر قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت یافته بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت در اثنای طریق به بیرجک
و نواحی رسیده روزی در هنگام حکم خود کفت و گوی با او عتاب آغاز نهاده و گفته بود که این فضیحت و بی ناموسی بجهة جرأت
تو لشکر عجب بر سر من آمده ناموس چندین ساله پادشاهان روم بباد فنا رفت و چندین خزانه و توپخانه پادشاهی و اموال لشکر
به دست دشمن افتاد و جمعی با تاره و سرداران که همین در آمده و همان ساعت تعلقش پرداخته سرداو را بجایه... و عجب که اکثر
نوزادت بی نام و نسب بوده اند چشمه فقر تکلی بجانب آن گروه افتاده و راه طلب پیش گرفته و کروهی بهر شهر بهیچ
جلالی شده شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سرداران بدیار بکر رسیده و تحقیق احوال
خواندکار عرض نمود و چون مرد غیوری بود سپاه غم و الم در کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت رفت تا
عالم دیگر **گفتار در رفتن پادشاهزادگان اوزبکیه ماوراءالنهر بجانب خراسان و در خدمت شاه و سوانح احوال ایشان** جهانگیر خان
و در سلیم خان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که از جانب پادشاه مرحوم جانی بیگ خان اوزبک و خویشان نزدیک
عبدالله خان بوده بنوعی که در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده و از بیم سطوت باقیخان که در بلده ماوراءالنهر
استیلا یافته فراغ آمده در سایه دولت ابراهیم خان که قرابت قریبه با ایشان داشت و از نبگ خاندان بوده بند بسر برده دندر

اودیل



اودیل تنج الف که ابراهیم محمد خان عالم جوانی را وداع نموده و فوت ملک بقا فرمود و باقیخان متوجه تسخیر ملک شده بود
محمد میرزا که دوای بیگی و صاحب اختیار دولت ابراهیم خان و محمد خان و عمدة الامرا بلخ بود بعد از محاربه و انهزام با
چندنفر از خواص و اعیان که عمده ایشان شاه خواجه و شیرافکن میرزا و عرب تالیق بوده با بیوتات سیصد نفر از علاقمندان
جهانگیر خان از بلخ و محمد سلیم خان زادگان خود را برداشته بخراسان آمده و التجا بسایه اقبال شاهی و ساحت گیتی ساحت جاه و جلال
شاهنشاهی آورده و در بارس سنه یکهزار و الف سفر خیر اثر بلخ معاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد و چون اراده و ازلی متعلق
بآن نبود اراده شده بود بسعادت موکب همایون و سببی که در محل خود سمت تحریر یافته روی نموده هم سلاطین زادها
نشست نپذیرفت و در رکاب همایون شاهی بازگشته ملازمت موکب اقبال مینمودند تا آنکه در سفر آذربایجان بار محمد میرزا
صلاح دید که در ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان گشته بعضی قلاع و محال غرجستان که در تصرف فرمانان این درگاه
بجهانگیر خان عنایت شود که با برادر حسین خان بیگلربیگی خراسان سایر محال غرجستان که محل منصوب دولت و قلاع مستحکم دارد
متصرف گشته از ما من خود سازند و در آن حدود شورش انگیخته طوائف اوزبکیه را بجانب خود ترغیب نمایند و اگر جمعیت لشکر
روی دهد فرصت جوی بوده بهمت تسخیر بلخ کمر بندند و چون فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل الهی و پادشاه ذی جاه روم غبار کدورت
و کدورت ارتفاع یافته متوجه تسخیر ملک موروث آذربایجان و شروان شده بودند و منتظر این بودند که در این هنگام که چنین مهمی
بزرگ پیش نهاد همت علیه است در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز آن مقدمات نمیکرد و بند و حواله بوقت دیگر می نمودند
که چون به نیروی اقبال و توفیقات آسمانی خاطر اشرف از مهمات آذربایجان فارغ گشته بجانب خراسان نهضت همایون
واقع شود و این فرقه با سفارش رسیده و درینکه قضیه فوت باقیخان وقوع یافته و توضیح موت یار محمد میرزا معروض داشت
که مدار اعتبار این فرقه مرتبت تمامیه که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقلالی نیافته و ضبط جلیل
ولایت پادشاهی ماوراءالنهر که زیاده از حوصله برادران بوده هر گز در حیطه ایشان نگنجیده منتظم شمرده او را در نظم و نسق آن
حرکت سعی بسیار در کار است معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و این طرف آب توانند پرداخت در خوقت ولایت بلخ
و محال متصرفه ابراهیم محمد خان آبا نی مرتبت که آید و این اراده و تأخیر نمی پذیرد و چون در عالم حساب و معامله فهمی این گفتگو
فی الجمله راه بجایی داشت و یار محمد میرزا که صاحب وقوف مهمات اولات بود این رای را صایب شمرده التماس آن نمود
حضرت اعلی شاهی مزبور تجویز فرموده سلاطین زادها را از اتباع ایشان را بخلع گرانمایه و انعامات نواخته مرخص کردند
و به بیگلربیگی خراسان حسین خان بیگلربیگی و امرای خراسان فرمان رفت که اعزاز و احترام سلاطین زادها بجای آورده
و خدمات لایق تقدیم رسانند و آنچه از الکا و قلاع غرجستان در تصرف جماعت جمشیدی و غیره از منسوبان این درگاه
متصرف ایشان گذارند و کومک بقدر احتیاج همراه نموده ایشان را به غرجستان فرستند و سلاطین زادها در کنار آب اترک
و اوایل خراسان مشمول نوازش و احسان را بجهت اقبال آستان شاهی مرحمت شده خوشدل و شادمان روانه شدند

شاه خواهد کرد که عاقبت اندیش بوده راحت طلبی توقف اختیار نموده همراهی نکرده بابا محمد میرزا نیز بجهة آنکه او دولتخواه
معلی شاهی باعث انجام مهام ایشان و محرک امداد و معاونت باشد بجهة توقف او نموده خود ایشان در دار السلطنه
قزوین بوده که قضیه جنگ سردار روی داده حضرت اعلی ظفر و نصرت یافته و از فتح بخراسان رفت و با
محمد میرزا در رفتار عاطفت و مهربانی خود را در قزوین در مواضعی که مجد و معاش ایشان منفق شده بود که گذشته
عزیمت خراسان نمودند حسین خان خبرگاه و ایلیات زاده هراة نگاه داشته با احتیاج بر وجه لایق سرانجام میشود
و در اوایل سال ونت ییل اربع عشر و الف که رایات فیروزی آیات عزم و جلال متوجه تسخیر قراباغ شده محاصره قلعه گنجه
مشغول بودند حسین خان فوجی از خود قزلباش خصوصا طایفه شاملو را همراه سلاطین او یماق کرده در رمضان بود
دکار رعالمیان روانه غرجستان کرده ایشان آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده و تمامی کلانتران آن ولایت
جاگیر خان و بابا محمد میرزا را دیده در مقام خدمتکاری در آمدند و معظم قلاع غرجستان بدست ایشان در آمده اکثر قلعه داران
هزارجات و صدجات قبایل ایلی در دایره متابعت در آمدند و روز بروز جمعیت لشکر و حشم زیاده میشد تا آنکه توجه جانب باغ
و بعضی بابا محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آن صوب نمود شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده در ضمن حالات کتب گفته می شود

**گفتار در نهضت همایون از دار السلطنه اردبیل بعزم تبریز و داستان قراباغ و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت ملک منان**

چون خاطر خطیر اشرف اعلی
از مهام عمده سرحد تبریز و دیگر شیروان فراغت یافت و امرا اکراد و طوائف و مهم در دایره متابعت این خاندان
ولایت نشان نمودند خاقان دشمن سوز دوست نواز امرای اکراد را با خلعتهای فاخره و تفقدات شاهانه خاطر نواخته همه را خوش
دل از تبریز رخصت انصراف ارزانی فرمودند و هریک بمقر حکومت خود باز گشته اگرچه عموم سپاه از امتداد سفر ماتیق لیلی
ملک شده بودند و چون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطرها متوجه جانب عراق میل و رغبت تمام داشت اما هیچ
یکی از امرای عظام را جرات آن نبود که در خدمت اشرف زبان باظهار این مدعا گشایند رای عالم آرای اشرف اعلی متوجه
جانب قراباغ و فتح قلعه گنجه و انتظام معاملات آنطرف مصمم گشته نقوش این عزم نوعی در صحیفه ضمیر جهانگیر نقش تقریر
یافته بود که تغیر در آن محال مینمود در اوایل تحویل حمل که هنوز شدت شتاء و هوا در غایت برودت بود کوه و هامون از برف
دی و بهمن مستور و هامون پوشیده و کمتر جانی با بر برد داشت و آنچه یخ زمستان و جبه پسته از رفتار باز
در خاطر انگیز قراری گرفت که در چنین وقتی که طبایع طبیعت را شعله آتش و آتش زده بود نکته قشلاق از سفر و بیلاق احتمال
نباشد که از وقت نقل آمده حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بصوب دار الارشاد اردبیل منعطف ساخته روانه شدند
و از امرا آنجا ذوالفقار خان [illegible] رخصت رفتن بجانب فارس حاصل کرده روانه آنصوب شد که در زمستان تجهیز لشکر کرده با
جمعی با قشون آراسته متوجه بیلاق گشته در هر جا موکب همایون نزول اجلال داشته باشد آمده بلشکر ظفر قرین پیوندند و لشکر
امرای خراسان که در این سفر بودند مرخص شده روانه خراسان شدند و بسیاری از لشکر منصور [illegible] و اعاظم از مبالغه



والحاح رخصت یافته روانه عراق شده و از قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه نیز با نفر ورقه اغماض عین
و ما جمال این است که چون قوشچی در غزیه جانب قراباغ واقع شد حسن خان استاجلو حاکم همدان را که حسب الامر اعلی جهة
ضبط ثغور طرف بغداد در همدان گذاشته بودند در توقف طلب فرمودند که در سفر قراباغ همراه باشد و او با قشون از
آمده حمله جابا رب العزت و کریان و سیستوران از ناهمواری زمین باغ لب پاخان و غیر آن خود را با چیستان قابل
رسانیده نذ الخاص موکب همایون فال مرو دولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور حضرت سلطان
الاولیا و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم اجمعین استمداد نموده در اوایل
ماه رمضان المبارک از اردبیل متوجه گلزاران که مدفن حضرت سلطان سید جبرئیل علیه الرحمة است شده چند روز در آن مقام
متبرک توقف فرمودند و سوانح این سفر آنکه خواجه محمد شفیع را که وزیر دار المرز و قزوین بود و خطاب میرزا [illegible] داشت
بوزارت خراسان سرفراز گردانیده و آن منصب عالی را علاوه مناصب سابق فرمودند و نظم و نسق کل ولایات خراسان
و مهمات امرا و احکام و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رؤیت او مفوض گردانیده و پایه قدر و منزلت او را باوج اعتلا رسانیدند
و چون در این سال در آن ولایت کم محصولی بود بجهة خرابی ایروان و نخجوان و خلایق از آن طرف رو بجانب اردبیل و قراجه داغ
آورده بودند و لشکر منصور نیز وارد شده بودند و در قراباغ نیز بجهة تاخت قزلباش احوال رعایا اختلال پذیرفته [illegible] شده بود
غلا گرانی بود و لشکریان را عرج تمام [illegible] روز چون سرانجام جبایت نمود و غله داران غله خود را مخفی داشته
گرانی بسیار میشد از موقف جلال حکم قضا جریان نفاذ یافت که دیوانیان اعلی بیست هزار خروار غله از محال
آذربایجان رسم نموده محصلان تعیین نمایند که رعایا بالوضع خود و بار دو معلی نقل نموده کیله من تبریز بیکهزار
دینار رایج عباسی بعساکر منصور بفروشند و در ثانی الحال بجهة بعد مسافت و کرایه الاغ منفعت [illegible] رعایا [illegible]
کیله من ده هزار دینار قرار یافت و دیوانیان عظام حسب الامر عمل نموده محصلان بانجام این خدمت تعیین شدند
بعد از فراغ از این امر از راه اگر بار بسیار رفته منازل خیمه تنگ سفر چی واقع و در کنار آب ارس از نزول همایون
تنگ منازل خان کرده در آنجا بجهة روزه و داشتن قصد اقامت فرموده ماه صیام را باتمام رسانیدند و در این منزل
منشور عاطفت و حکم همایون بجهة رفع محبت [illegible] مستحفظان قلعه گنجه [illegible] بمواعظ و نصایح پادشاهانه
[illegible] صادر [illegible] قاضی و اعیان سپاه اعلام فرموده که ممالک آذربایجان و شیروان ملک موروثی ما است و در زمان
[illegible] شاه جنت مکان کم فرصتی کرده تغلب متصرف شدند و همت [illegible] مصروف و معطوف داشته
هیچ وجه دست اندازی [illegible] ایم و ما خاتمیت بر طرف توجه فرموده ایم [illegible] فتح و ظفر اختصاص یافته ایم و حال
انتقی که از جانب پادشاه روم سردار شده آمده بود و مستحفظان قلاع او مستظهر بودند بمعاونت [illegible] و تایید الهی و برکت
دولت شاهی شکست یافت و دیگر از هیچ طرف در این حال مدد [illegible] نیز ترک مخالفت و قلعه بندی نماید و عاقبت اندیشی

و تامل جایز نه در کار خود کرده هر کس را در این ملک تعلق بوده اراده توقف این دیار نماید در درگاه عالم پناه شتابد که
توجه خسروانه بانجاح مطلب او مبذول افتد و هر کدام اراده رفتن دیار روم داشته باشند با اموال و ارزاق و اهل و
عیال جان و خان و مان روانه شود که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و وبال خون مسلمانان در گردن خود نگیرند که
اگر نصایح سودمند ما را قبول نکنند بشامت عصیان و طغیان گرفتار آیند از جهل و غرور خود دانسته بعد از ظهور مخالفت
و قلعه بروی جانوین ما بستن و توپ و تفنگ بمعسکر جانوین انداختن دیگر توقع و چشم داشت مروت و امان نداشته باشند
و این منشور سعادت بعد از عبور از آب ارس ارسال یافت آن سیه وقتان گمراه را غبار جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح
پادشاهانه را ناشنیده انگاشته و قرار تحصن و قلعه داری گذاشته درهای قلعه را بسته ابواب حرب و جدال بروی خود گشودند
و رایات ظفر آیات بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار شده طریق سلامت اختیار نمایند آهسته آهسته کوچ فرموده
تسخیر آن مرز شده و آن بخت برگشتگان همچنان در مخالفت اصرار نموده اصلا موعظه و پند در آن قوم سودمند نیفتاد
و از سوانح اقبال که در اواخر این سال بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان بطهمورث خان نبیره الکسندر خان است
شرح این سانحه اقبال آنکه در هنگامی که ظهور پیوست که چون گورگ چای محل نزول موکب شاهی گردید از ناموران
گرجی که با کستندیل خان مخالفت نموده در رفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و متابعت
امرا پادشاهی نموده التماس نمودند که مراحم شاهانه شامل حال ایشان گشته طهمورث خان ولد داود خان بن الکسندر خان
را که در خدمت اشرف بود بحکومت گرجستان نصب فرمایند که تدارک مافات و امن برعایا رسانیده هر خدمتی که مامور
در عداوت طهمورث خان از دل و جان بران قیام و اقدام نمایند و عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان شده ملتمس ایشان
درجه قبول یافت مشروط آنکه دو پسر گرجی میرزا که برادر طهمورث خان نبیره‌های الکسندر خانند که تا غایت در گرجستان
دست آویز ایشان بودند بدرگاه عالم پناه آورند که صدق اخلاص ایشان بر ضمیر انور ظاهر گشته رقم عفو بر زلات ایشان
کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد و ایشان مستقبل
استعجالت شده و حضرت اعلی بجهة اطمینان خاطر گرجیان ساعت سعد بجهة تفویض حکومت گرجستان او تعیین فرموده
و امرا و نامداران و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته طهمورث خان را بایالت
ایالت و خانی فرموده قاعده و قانون گرجیان آنست که هر گاه یکی از سلاطین زاده‌های آن دودمان بر مسند سلطنت
موروثی جلوس نماید یکی از رهبانان که مرشد آن قوم باشد با ریش سفیدان و معتبران گرجی اتفاق نموده قالیچه زردوزی
گسترده او را بر بالای آن قالیچه می‌نشانند و هر کدام طبق زر سرخ و سفید بدست گرفته در وقتی که آن شاهزاده پا بر بالای
آن قالیچه می‌نهد ایشان طبقهای زر را نثار می‌نمایند و پیش او نوازنده کاسه می‌دهند و او هم یک یک از اهل مجلس
کاسه میدهد و فی الحال گرجیان قالیچه سلطنت نهاده و قانون آن سلسله جهة او انداخته طهمورث خان را بر دو اثار





کامکار کامران بر بالای آن قالیچه بر آمد از ناموران گرجی طبقهای زر نثار نموده اراده نمودند که نثار نمایند حضرت اعلی چون
بر جمال اطلاع یافته امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار نمایند بعد از آنکه از جانب حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده
نثار کردند امرا و نامداران و حضار مجلس بهشت آثار هر کدام بلوازم نثار قیام نمودند و از ناموران نیز نثار کرده بودند و بامرا انعام
کاسه دادند و از دست خان مشارالیه کاسه نوشیده و همگی آن طایفه بتفقدات شاهانه و خلع فاخره خسروانه سرافراز
گشته رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن گرجیان از آنجا کوچ واقع شده در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه حوالی مقبره
قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردیده و خودار بیک توپچی باشی را مقرر فرموده بودند که
قالب و نباره که در هر کار لازم است آورده شروع در توپ ریزی نماید و مقرر فرمودند که امرای عظام قزلباش مثل قرچغای بیک
و جمعی از غلامان و غیرهم ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت اردو و جای سیبه تعیین کرده مشخص سازند که
کدام طرف سیبه پیش برده و محاصره نمایند بعنوان میراث تحت بحیکه دراه آمد شده و میان از قلعه سند و گرده و دو دروازه
دروازه حصاری ترتیب داده علیخان موافق باقی بیک چیداراباشی و جمعی از تفنگچیان و غلامان در آنجا محافظت مأمور
گشته و چند روز بجهة قرار جعاله محاصره و رسیدن قالب توپ و اردو از مکان توقف واقع شده و سال بآخر رسیده و دیگر
باره دو گنبد خسرو نوروز عالم افروز گشت وقوع سانحه سال فرخنده فال پیچی ئیل ترکی مطابق سنه خمس عشر و الف و سال پنجم
جلوس و بیان محاصره قلعه گنجه و بدست در آمدن آن حصن حصین و سایر حصون را در خدمت حضرت اقدس چون سال بجهة
فال بوت ئیل ترکی آغاز شده و بهار دلگشا از مقدم خسرو نوروز عالمیان را مژده فیروزی و فرخندگی داده و ساحت عرصه
جهان از لطافت بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت تخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه
بهار و سبزه در ریاضش در صیف و شتا رنگ دارد چنانچه استاد سخنوران شیخ نظامی قدس الله سره در لطافت و نزهت
آن سرزمین گفته نظم خوشا ملک بردع که افضای وی ☙ بلاد او بی شب است ای گل و نوی ☙ تو زش گل کوهساری دم
زمستان نسیم بهاری دهد ☙ همه سال ریحان آن سبز شاخ ☙ همیشه دروازه نعمت فراخ ☙ سلطان سرافراز اقلیم جاودان
بالکو کبر جود آسمانی پایی بر مسند عز و شرف ساده ... یونس اساس از نخانه حوت بیرون آمده نظر بخانه حمل خرامید و در
یازدهم فیروزی این سال در روز شنبه پانزدهم شهر ذی قعده اتفاق افتاده عالم بر جوانی از سر گرفت اردوی گرامی در
جنب مزار شیخ نظامی نزول اجلال داشت در بهار منزل بلوازم جشن نوروز و مراسم آن روز فیروز اقدام و قیام نمود
چند روز بجهة عشرت گسترانیده امیر و وزیر و صغیر و کبیر جامهای دوستکامی کشیده داد عیش و خرمی دادند بعد از فراغ
از جشن نوروز متوجه امور قلعه گیری شده از ان اردو کوچ کرده در پای قلعه نزول کرده و سیبه را تقسیم کرده طبقات عسکر
هر کدام بر محل خود رفته و آمده و روز بروز عساکر فیروزی اثر که بجانب خود رفته بودند فوج فوج سلسله مرابعی می‌آمدند
و در لوازم قلعه گیری مراسم جان سپاری بظهور می‌آوردند و توپچیان نیز توپخانه ترتیب داده شروع در توپ ریزی کرده

وار قلعه حاجت باره و ام در مدافعه و قلعه داری از ایشان بظهور می کوشیدند و توپ و تفنگ و باد لیج باروی بجا بود
ریخته از کمال سعی بود و در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست و نتیجه آنکه کار را با قزلباش تنگ نمودند رستم سلطان
را که دو سال بود که نزد ایشان محبوس بود بقتل آوردند و یکی از شاهزادات عظام عالی نسب مازندران که نسبت قرابت
بوالده اشرف داشت و بحسب تقدیرات آسمانی در قلعه گنجه واقع گشته معزز و محترم بود درین وقت از او بار نجابت بر [illegible]
سید عزیز بیگناه و را بهمان نسبت مقتول ساختند ابواب ملامت و انگشت نمایی بالکلیه بسته و گردانیدند چون حضرت مفتح الابواب
که گشاینده ابواب جنت و گشاینده درهای سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار همایون گشاده
نگاهبانیه سلطنت و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری بموده [illegible] بصحبه [illegible] کفایت و قبضه درایت اولیا
دولت ابد بنیه و مقربان خلافت ابد پیوند داده و اصوا [illegible] رحمی و اهتمام ایشان منتج گشت و عاقبت الامر شامت
خذلان گرفتار آمده و بجزای اعمال ناصواب خود رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین انتقال آنکه عساکر منصوره که محاصره
قلعه قیام داشتند مقرر شد که تا اتمام توپ سپهسالار تا حوالی خندق که جای انداختن توپ است پیش برده و پیش از آن زده و جوالها
نصب نمایند که بعد از آنکه توپها ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شود از شیب با نقبها خندق [illegible] زیر برج و باره درجا
عساکر بهرام انتقام حسب الامر نموده بدان خدمت قیام داشتند و تا قریب سه ماه بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال
داشت و یکمرتبه اهل قلعه بسیبه ذوالفقار خان ریخته چون مردم او غافل بودند بقدر [illegible] دست بردی نموده چند کس را ضایع
کردند و یکمرتبه دیگر بسیبه حسن خان بیرون آمده جنگها کردند اما کاری نساختند تا آنکه توپهای بزرگ ترتیب یافته
شروع در توپ انداختن شده در عرض اندک مدتی نیز با لشکر خاص رسیده در طرف شرقی قلعه فرود آمد
از آن جانب سیبه پیش برده و از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شد و قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه پیش
از آنکه توپ بقلعه اندازند نقبها از خندق گذرانیده زیر باره و برج رسانیدند از یکطرف توپ با نقب و تیغ زیر دیوار اصل
قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها استوار کرده یکبار آتش در آن زدند و چوبها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفت
رومیان مضطرب گشته هر چند هجوم آوردند که آن رخنه را [illegible] از آسیب گلوله تفنگ فرصت آن نیافتند و از یکطرف
و توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته صفیر گلوله آتش فشان دمبدم جام اجل [illegible]
و در اول حال از جانب سیبه قورچی باشی برجی از بروج قلعه هجوم آورده و یورش کرده و رومیان
از قلعه گلوله تفنگ بطریق تگرگ و باران می بارانیدند قریب بپنجاه شصت نفر را بعضی [illegible]
بود که [illegible] داخل نشده و بعضی ضایع شدند بعد هر چند رومیه سپر جانفشانی در سر کشیده در مدافعه [illegible]
اثری بر آن مترتب نشد و از صباح تا عصر بهمین منوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود تا وقت عصر قورچیان
هجوم آورده و چند نفر از ایشان پای جلادت با [illegible] نهاده بر برج عروج نموده



نمودند و از دست رومیان گرفتند اگر چه این معنی موافق مزاج مبارک اشرف نبود که تعجیل در گرفتن قلعه کرده جوانان کار
آمدنی که در معارک کار زار بکار آیند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض فرموده و خطاب عتاب آمیز
فرمودند اما نهایت مردانگی در آن روز از قورچیان عظام صدور یافت و بار دیگر چون حضرت [illegible] آسیب که از ضرب توپ و تفنگ
[illegible] قلعه وارد [illegible] قزلباشان بسیبه برج را از دست داده و بضرب شمشیر در آن برج [illegible] مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر
چند کس از قلعه بیرون آمده [illegible] که در جنگ تا موازی یکصد و پنجاه کس از رومیان [illegible] هشتاد نفر
بقتل رسیده بودند غلامان خاصه شریفه از سیبه خود هجوم نموده دو سه برج از برج شیر حاجی را گرفته شروع در کندن
اصل قلعه شد رومیان قوت و قدرت قزلباش و ضعف خود را مشاهده نموده دیدند که در عرض سه چهار ماه که بمدافعه و قلعه
داری مشغول بودند از هیچ طرف مددی نرسید و از اطراف و جوانب خود را بالمحیط یافته خواستار چاره و خلاص اما با
قلعه که احمد پاشا نام داشت ایشان را منع نموده و قلعه داری ترغیب مینمود تا آنکه کار از دست رفته قزلباش از برجهای شیر حاجی
پیشتر رفته هر چند رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و مردانه وار بر بروج قلعه عروج نموده دو سه برج معتبر بدست [illegible]
در آمد محصوران فریاد الامان بر آورده و کس بخدمت اشرف فرستاده و استدعای عفو تقصیرات خود نمودند چون در اول
حال حجت بر ایشان تمام شده بود و عصیان بی ادبی آن جماعه از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده و التفاتی بجانب
ایشان نفرموده روز دیگر دو شنبه که [illegible] صفر [illegible] پاشا و علمای رومیه بیرون آمده بشرف سجده اشرف مشرف شده
در آن شب رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از قلعه بازداشته مفاتیح درب را بغلامان خاصه شریفه [illegible]
و آن شب تا صباح پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کرده [illegible] حسب الامر اعلی بنظر اشرف در می آوردند
هر کدام را با جمعی از غلامان سپردند و مقرر شد که اموال و اسباب ایشان بالکلیه ضبط در آورند احمد پاشا چون تبریزی
الاصل بود که در اوان طفولیت بدانجا رومیه افتاده و در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته برتبه ایالت و پاشایی رسیده
بود و اهل تبریز استدعا داشتند که بدست ایشان دهند که بجزای او سزا رسانند و پسران رستم سلطان [illegible] اراده داشتند
که بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات جانب مازندرانی را لازم و الزم دانسته او را بدست مازندرانیان
دادند که در عوض خون آن سید بیگناه مقتول ساختند و چند نفر که قبل از آن شاهی سیون شده بیرون آمده بودند بخشش
و نوازش یافته بقیه السیف [illegible] گرفتار غلامان [illegible] شدند و بعد از چند روز که اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد حسب [illegible]
فرمان قهرمان شاهی بقتل آن گروه [illegible] تیغ انتقام گذرانیدند و در آن
منزل بر پشت از کشته ها پشته ها پدید آمد [illegible] آتش خشم پادشاهی در باره آن گروه [illegible] زبانه کشیده بود که جز بخون آن [illegible]
انطفا نمی پذیرفت [illegible] نجات یافته مستعدان اردو
تاریخ [illegible] فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله [illegible] میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن [illegible]

طیبت است این تاریخ یافته بود که ثبت افتاد و همچنانکه بر زبان صدق بیانش جاری شده بود عنقریب به منصهٔ ظهور آمده
در سال دیگر فتح قلعه شماخی شد تاریخ مت خدایا که با اقبال بی زوال شد ملک شروان درین زمان دوم نهضت شد از لشکر
حضرت ازلی حضرت مهر سد شد تاریخ فتح گنجه گنجه شد نهضت شد بعد از فتح قلعه گنجه چون از حسین خان قاجار اطوار ناهنجار بظهور
آمده و مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه کرده بودند برای معدلت اقتضای او را از نظر اعتبار انداخته ایالت آنولایت به محمدقلی خان
زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم بیان گردیده مرحمت شد و بعد از انتظام مهمات
قراباغ همت والانهمت تسخیر قلعه لوری و تفلیس و دوماتوس مصروف گشته موکب اقبال متوجه گردید و چون اختیار پاشا محل
نزول اردوی گردون شکوه گردید نوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع استیلا یافت که خیال مخالفت قلعه
داری در مخیلهٔ هیچکس نگنجید محمد پاشا قزاق حاکم قلعه لوری که تا غایت درراه دولتخواهی رومیه ثابت قدم و مطلقا
از جاده متابعت آنقوم عدول و انحراف جایز نمیداشت بی اختیار گشته امان اعتقادی به پایه سریر اعلی فرستاده و بتوسط محمد بیک
بیگدلی که از ملازمان درگاه بود عرض استیمان و عذر زبان اقتدار بجمله استغفار گشاده معروض داشت نموده که اگر عفو پادشاهانه
کامکار شامل این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگردد بسر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق قول او
بر ضمیر منیر فیض ماثر خسرو جم حشم بخشش پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستاده او را نوازش فرموده باشاره گویا عهد
پادشاهانه نوید امان دادند و فرستاده مراجعت نموده باعث آن گردید که احمد پاشا قاصد آن کعبهٔ آمال گشته بارودی معلی داخل شد و بوساطت
امرا و مقربان بسعادت مجلس بهشت نشان مستعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت شد و بخلاع فاخره از تاج و کمر مرصع و
زین مرصع و سایر تشریف و تفقدات سرافراز گشت و کلید قلعه را بمنسوبان درگاه شاهی سپرده حضرت اعلی کسی بجهت محافظت
قلعه و ضبط توپ و تفنگ و حرب و باروت و یراق قلعه فرستادند و چون از خاطر قلعه داری جمع گردید بمنفعت پاجرم
بجانب تفلیس و دوماتوس تصمیم یافت از سوانح آن ایام فوت گرگین خان ولد شمیون خان والی گرجستان کارتیل و آن
معتبران او بدرگاه و تفنگ انتساب داشت که چون قضیه فوت او بمسامع جلال رسید جمعی از معتبران آن سلسله بخدمت اشرف
مشرف شدند حضرت اعلی آنها را نوازش فرموده والرهات خان پسر او را که در آن وقت چهار ده ساله بود چون
چهار ده در سن تمام بنسبت فرزندی موسوم گردانیده بجای والد بحکومت ملک موروث سرفراز داشتند و احکام
شفقت آمیز و خلاع فاخره جهت او و معتبران ایستادن آن صفحه فرستاده محمد بیک بیگدلی را مصحوب فرستادند که پرسش
شاهانه و محبت آن دودمان نموده شفقت شاهانه مطمئن ساخته و عبدالکریم خان را که نوید انتظام در ملک گرده
کیان سراوق سلطنت یافته بودند یراق کرده بحرم سرای اقبال آورده از احوال ایشان عرایض مشتمل بر اطاعت آمین ارجمند
مستحفظان توماتوس رسیده واضح و عام نموده بودند که اگر از جانب قزلباش آسیبی بایشان نرسد و از سر جرایم ایشان در گذرند
پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و انقیاد به درگاه سپهر اقتدار نهند مراحم خسروانه احکام استمالت

مبنی بر عواطف شاهانه باسم ایشان فرستاده و اشارت فرموده که هرکس از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشد
علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته باشد مضاعف آن عنایت میشود و هرکس اراده رفتن دیار روم نماید مال
عیال و ارزاق و اموال روانه گردد و کسی بهیچ وجه تعرضی از لشکریان باو نمیرسد جماعت اروام مستحفظان قلعه توماتوس
این معنی را سرمایه نجات دانسته همگی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده و بخلاع فاخره و نوازشات وافر مخصوص گشتند
جمعی را که اراده رفتن داشتند کسی همراه کرده بسلامت فائزا روانه نمودند و بعضی که توقف اختیار کردند مبنای مطلب خود
قرار گرفته و چون روز دوشنبه آلگت چایی محدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گشت عبداللطیف پاشا حاکم
تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند تاریخ لطیف و قرار پادشاهی را از احمد پاشا و مردم گنجه و لوری
و دوماتوس قیاس نموده بدولت بخت بیدار کس خود را با عریضه ضراعت آمیز و لوری و دوماتوس قایم نموده بخدمت اشرف
اعلی فرستاده و همین دسته عام نموده ملتمس ایشان نیز قرین انجاح مقرون گشته حکم جهان مبنی بر استمالت و قبول استیمان
باسم ایشان عز صدور یافته مصحوب حسین بیگ جارچی باشی ذوالقدر نزد پاشا فرستادند پاشا و آقایان اجتماع کرده
متیقن شده بودند که در مواهب شاهانه خلافی نیست و هرکس امان داده از حضرت واجب قزلباش ایمن اند امید بحضرت
قلوب و رغبت نموده استیدان آن قلعه که از حصن مشهور آفاق است التماس نموده بودند که از امرای عالیمقدار قزلباش امیدوار
دیگران بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده و بوساطت او بخدمت اشرف رسیم حضرت اعلی شاهی ظل الهی علیقلیخان را مأمور ببخدمت
مأمور فرموده و بجانب تفلیس فرستادند و بمجرد رسیدن پاشا و آقایان مراسم استقبال قیام نمودند و اطاعت و
انقیاد بظهور آورده قلعه را بعلیقلیخان سپردند و دو سه روز با او بوده و حاضر بپای اردوی شاه آمده بازدید اسوار کرده بمجلس
گرفته و حوض ایران گرجی سپاه آوردند و بعد از آن همگی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند علیقلیخان حسب الامر اعلی جمعی از غازیان
شاهوردی بیگلیکی یان را در قلعه گذاشته خود با اتفاق پاشا و معتبران اروام باردوی کیهان پوی آمده در آلگت چایی پاشا و
مقتدای سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلاع فاخره بعضی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت
شد چند نفری که اراده توقف نمودند مقاصدشان بحیز قبول پیوست پاشا و سایر جماعت که اغلبی بودند چند نفر از غلامان درگاه
قلاوزی ایشان مقرر شده بسلامت تا قارص رسیده و از آنجا بروم روانه شدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شدند و بیگ
و دیوانیان را منظور ساخته در آوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در کمر کوهی قبلهٔ واقع شده و از یکطرف سر بر افراخته آب رود
خانه که کر مراد از جانب غربی گرجستان کارتیل آمده بطرف شرقی میرود و در جوار شهر روان آب از سر مرد و پیوسته در پای
قلعه میریزد و اما بجوانب تفلیس که بمیر سد جمع شده و کاروانسرای از شمال آمده بجنوب میرود و در پایه بالای قلعه از جهت جنوب گرد دیده و بجانب
شرقی قلعه در جوار شهر و قلعه کوچک که نارین قلعه نیز گویند در زمین سنگ بیتی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی هست از
تخته پلی در کمال استحکام در آنجا تربیت داده اند که از تفلیس بولایات گرجستان از آن تخته پل تردد می نمایند و رودخانه

بائی عظیمی که از دو منار مشهوره آفاقست از زیر آن تخته پل میگذرد و شهر تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاده و چشمهای
بسیار از آن کوه جریان می یابد و آب گرم افتاده و حشتاه محل جریان یافته و در زمان قدیم هر کس از سلاطین اسلام
گرمی گنبدها بر بالای آبهای گرم عمارت کرده استحمام مینموده اند و حمام مردم آن شهر منحصر در آنهاست و چند حمام در میان
قلعه و بسیار در بیرون قلعه است والیوم قریب بچهل حمام بحال خود بوده که بعضی دایر و بعضی مستعد و از رفعت
ارتفاع برجهایش شاید که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن
قلعه متصور نیست زیرا که از هر طرف آن کوههای بلند سر بفلک افراخته و یکطرف آب رود خانه تنگه زده و در بغیت
مکانیکه محل اقامت و نزول لشکر تواند بود و حدیم شهر و قلعه نیست و الحق مدت در آمدن این قسم قلعه که مفتاح
شئون و لایات گرجستان و شیروانست با این تمامی جز بتائید آسمانی و توفیقات سبحانی و نیروی اقبال بلند
حضرت اعلی ظل اللهی فاتح نتواند بود و سکنه آن شهر اکثر مسیحی و ارمنی و گرجی و قلیلی از مسلمانان نیز هستند کلیسا و معابد نصاری
که اکثر قدیمیست در آن شهر و حوالی آن بسیار است و دیگری از سوانح آن ایام آنکه در همان چند روز محمد بیگ [illegible]
از گرجستان معاودت نموده صبیه گرگین خان را آورده از مساعدت بخت بیدار و از شرف اسلام مشرف گشته
در سلک پردگیان سرادق اقبال انتظام یافت و اکثر میرزاها و اعیان گرجی همراه او آمده بشرف آستان
بوسی مشرف شدند و بدین مصاهرت و ارتباط کلاه و روابط سابق گشت مواد اعتماد و استظهار گرجیان آن
سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی تر و مستحکم تر گردید و حضرت اعلی میرزاها و اعیان گرجی را اعلی قدر
مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای خسروانه نواخته مهمات ایشانرا بر وجه احسن و دلخواه ساخته همه را خوشدل
و شادمان روانه گرجستان فرموده بتخصیص وارث صاحب خان دیگر بار بخلاع فاخره و تشریفات وافره و [illegible] مواد
شاهانه امیدوار گردانیده حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه بذکور بیک مشهور بمحمد ولد عیسی سلطان شمس الدینلو
تفویض یافت و چون بعضی مهام [illegible] متعرض شده که مادر آن قلعه بوده به نطق قیام نموده اسباب و یراق قلعه
[illegible] قرار یافت که تخته قلعه ایروان نقل شود و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده بخطه
والای معاودت برافراشته و چون خاطر اشرف از مهمات فراغت یافت عزیمت تسخیر قلعه شیروان و تعمیر قلعه ایروان
در ضمیر منیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرای اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته قلعه آنجا را تعمیر فرمایند
چون خاطر از ظفر و آمدن سردار لشکر روم جمع کرده بودند میان شیروان نیز در همین حال از مدد و کومک مایوس گردند قلعه‌جات
نصرت نشان بر [illegible] انعطاف دهند و بدین غرض و الاعنان فیروزی نشان از راه جبال اختا و گرد راهی
در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل و [illegible] آفتاب با محال تا بدیدن آن سرزمین نیست و نشیب و فراز ش [illegible]
اهمیتی که چون همه در فرازش کرکس بچشم ضمیر ❊ کسی نرفته نشیبش مگر پای گمان ❊ مسیر طرق نشاید که اکثر جابا [illegible]



بعد تشویش عبور می نمودند متوجه شدند طبقات لشکر را منقسم بچند گروه فرموده قرار دادند که هر روز یک گروه
کوچ نموده مجموع قریب ده روز تمامت لشکر از آن راه عبور نموده در کوه بتکلیف مجتمع گشتند و دیگر از سوانح این سال که
هنگام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست آنست که میر ابو الولی انجوی شیرازی بتجربه خویشتن وری و مساعی که از
سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه سرکار فیض منوده در زمان ولی اطلاع او صیانت و دلیری
کرده وجوه متعلقه سرکار حضرت امام الجن و الانس در تصرفات کرده بوده بمنصب عالی صدارت ممتاز بود
که قاضی خان ولد میرزا برهان که از اعاظم سادات عظیم القدر حسینی قزوینی و از اقوام قاضی
جهان وزیر شاه جنت مکان بود بدان رتبه عالی سرفرازی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه
اصفهان و یزد و قم و کاشان بود به میر جلال الدین حسن علائی اصفهانی که سید فاضل صاحب تمیز و از
سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد او همیشه در این دودمان قدس نشان بمناصب عالیه اختصاص
داشته اند تفویض یافت **ذکر تعمیر قلعه ایروان و حالات دیگر که قبل از یورش شیروان سمت**
**وقوع یافت** چون موکب ظفر نشان در کوه بتکلیف نزول اجلال نموده عساکر منصوره فوج فوج بدرگاه خلایق پناه
مجتمع شدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر اثر بجز جمعی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس بتعمیر
قلعه ایروان مامور گشته بسرداری و سرکاری الله قلی بیگ قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی با قورچیان و مشمول اصناف ارمن و ملایکه که عبور فرموده به سر کاران و صید الخان از آن
سیحان بطرف نخجوان توجه فرموده و در حوالی ایل عوری مسما بچخور و از کنیزان گرجی آزاد کرده شاه جنت مکان
که بعد از فتح واقعه نگرنرا آنحضرت همراه همایون خان بجانب گرجستان رفته بود و بعد از آنکه همایون خان بکثرت
گرفتار و میان شده و را باستنبول بردند محذورات آن سلطنه او را بجهت طرز دانی و آداب خدمت باستنبول گزاشته
بودند که چون در آن اوقات والده سلطان محمد خان خونکار روم مشهور بوالده سلطان در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود شاید بجهت اداره یافته در باب همایون خان معاونتی تواند بظهور آورده و او بوسیله
منظوری حرم علیه شاه جنت مکان بخدمت والده سلطان محمد راه یافته خدمتگار و در استنبول بوده درین هنگام
بترغیب وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از معتمدان ایشان روی
از جانب همایون خان بدرگاه معاودت نشان آمده عریضه بخدمت نواب خورشید احتجاب ناموس العالمین
مهد علیا بحضرت اعلی آورده ما حصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آئین رعایت عالم و توفیقه احوال انام مطالب
عالیه مقدم و راجح داشته اند و خصومت و نزاع میان دو پادشاه والاجاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه
و زیر دستان و ریختن خونهای خلایق است و التماس نموده بودند که نواب خورشید احتجاب علیه که حق العالمین

حضرت اعلی را خصومت و نزاع با آورده و جهت حصول تمکن نمی‌دیدند و مشوبات عجبی ترغیب نماید که با حال و عال دوام
با پادشاه ذی جاه روم با دوستی و الفت دودمان کرده و کسی بجهت تمهید امر مصالحه ارسال نماید که از طرفین نیز دوستی آن
خیراندیش حضور عادل کیش پادشاهی مذکور و وزیر اعظم باعث انجام این امر خیر و فرجام شده بنوعی که رضای خاطر اشرف بوده تا
فیصل یابد و از این طرف جواب عرایض سایر این خان برین نهج قلمی شد که میانه حضرت شاه جمجاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان
سلیمان ضوابط عهد و پیمان استحکام یافته بود و که بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد نقض عهد از آن طرف
واقع شده و ملکت موروثی ما را بغصب متصرف شدند و اکنون طالب حق موروثی خودیم اگر فرمان فرمای ممالک روم عهد
و پیمان پدر را منظور داشته در مقام الفت باشد و موروث پدر حسب ایقاع عهد آن ممالک را منظور کرده و ما نیز بمقتضای حال عاد
خصومت و عناد مبدل نموده ممالک سلک دوستی و اتحاد محکم داریم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت باشد
بالطاف ایزدی کرده و دست از طلب حق موروثی باز نمی‌داریم و آنچه خدا تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد
ازلی را از ظهور چاره نیست و دیگر از سوانح این سال آنست که در زمستان سال گذشته کرد رایات جلال بعد تسخیر قلعه
و فراغ بود از مهاجمت رومیه توجه بتاخت آمده و در سه قریه از قرای کرکه تکسیر را که با میرگونه خان متعلق بود غارت
نموده و بعد در این سال میرگونه خان با اتباع خود بتاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خطهء دان دار جبین بجا
تاخت کرده سالماً و غانماً بازگردیده و از امرای اکراد محمودی آن سرحد عبدالله بیک حاکم خوشاب و زینل خان حاکم
قراحصار و مصطفی بیک حاکم ماکو و زینل بیک حاکم جولمیس و ایچیان میر شرف حاکم حزو و کرد خان و ضیاء الدین
خان و الله مرتضی خان حاکم تلیس جهت اظهار دولتخواهی و انجاح مطالب و مآرب خود نزد امیرگونه خان آمده و باتفاق او
به درگاه عالم پناه آمده و مجدداً از سعادت آستان بوسی دریافته امیرگونه خان بجانب ایروان رخصت یافت
و امراء ایچیان مذکور مشمول انعام و احسان گردیده و حکومت حوزه بدستور زینل بیک و ماکو مصطفی بیک شفقت شد
مبلغ دویست تومان زر نقد با او انعام فرمودند و عبدالله بیک بعد از فوت سلیمان بیک برادر خود بحکم سردار حاکم
خوشاب شده بود و زینل خان حمزه زاده او نیز با او معاند بود و قراحصار را بعنف از او گرفته بود و چون بعد از وقوع
محاربه و انهزام سردار آن الکا اطاعت شاهی نمودند در سلک اسرای پایه سریر اعلی آمده منشور حکومت خوشاب باسم او عز
صدور یافت و میانه حمزه زاده با مناقشه بود و در این اوقات که مرود اشعار شاهی مشمول عنایت
خسروانه شدند که میانه عموزاده با صلح واقع شده الکاء موروثی حسب الصلح ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم کرده و ریش
سفیدان اکراد حسب الفرموده عمل نموده و وثیقه در آن باب نوشته از جانبین راضی شده بعرض اقدس رسید و حکم جهان مطاع
بر طبق آن باسم هر یک صدور یافت و زینل خان حسب روزی با عبدالله بیک اکراد آشتی کرده از فیما بین با نفاق
معتذران که هیچ طایفه از آن خالی نمی‌باشد و طبقه اکراد از جمله در پیش انداز شوند و در میان آمده قلعه خوشاب

معزز شده

زینلخان



زینلخان در آمده و شرح آن عنقریب مرقوم کلک بیان خواهد شد با مجموع غایت خسروانه امرای اکراد و ایچیان مذکور را به خلع
گرانمایه سرافراز فرموده و بجهه میر شرف و کرد خان و ضیاء الدین خان نیز خلاع فاخره و تنسوقات و نقود
همگی را مسرور و خوشدل رخصت و انصراف الکا ارزانی داشته شد بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت خطهء
باروش گشته تا سایه اقبال بر مفارق سوطغان آن مرز و بوم گسترده گاه تا تمیز طبقه اردوان و دانشمندان امراء و لشکریان چند روز
در آن مقام بهجت افزای مسرت گذرانیده و بعد از فراغ خاطر از استحکام قلعه ایروان خان نصرت نشان تبریز و لایت
معطوف داشته و بار و فضای دلکش و دلنشین در جانب شمالی تبریز است که سخن رو از خطه شیراز خواجه حافظ در
جمیع سواحل آن عهد و نسبه فرموده بیت ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و
گن نفس بیت و در آن مکان واقع شده و در کمال نزاهت و خرمی ملطافت هوا و عذوبت و اجابت و بساتین مسوده
دلگشاهای خوشگوار شهره آفاق است و هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمه آبی و در نهایت لطافت و سرد در آن گذشته باشد
مردم آنجا بتشیع فطری و خلوص اعتقاد و دوستداری دودمان ولایت نشان صفوی مشهور و معروف اند
نسلاً و میان چنین مرتبه در نتیجه قتل عام رفته و خرابی تمام آن بلده بطریت بنگان و انتقال احوال بلکه آنجا
خصوصاً ملعبت بعد ... که از دخار و استیناد المشتبه والنقل انحادی عشر خواجه نصیر الملة والدین طوسی روح الله روحه اندرا
یافته و در این ایام که آن اختلال جبروتی اقبال بزوال اصلاح پذیرفت و چون عواطف بدیع شاهی ظل الهی منظور
الطاف غایات خسروانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایات آذربایجان محسود اقرانی و چون آصف
هم رتبت را اعتماد الدوله و ذو الفقار آن حاتم بیک از آن سلسله علیه است و در اقسام جوهر و در صحبت طول مدت
دهم بجهتی داشته خصوص که خورد کی آن عالیجناب تاکید نمود که در تعمیم رفاهی از احوال سعادت منوال آن سلسله
تقدم اعلام در صحیفه بیان نگارد و در ضبط تحریر درآید و گاه این طبقه عمده از نفاضی و کلانتر ثقیه و تقیه بزرگوار
ثقه و اکثر کلیه صلاح و پرهیزکاری و استعداد و قابلیت و اخلاق حسنه و سلامت نفس آنچه درخور است مرجع و
عموم مردم انداز همیشه منظور انظار سلاطین عالیمقدار بوده اند و آن فخر الشیخ جناب غفران مآب جامعه ولی دور بکارم
اخلاق حمیده موصوف و عالی تری سلامت نفس و نیک اندیشی خلایق معروف دارند و در قابلیت و کاردانی و قد
زیرا برتبه وزارت دیوان وصل و عقد امور جانبان نموده نیک صفاتش آراستگی داشت و همواره انوار نجف
در تو طلعت پادشاهانه پرتو جاذبت احوالش تافته و ذره پایه قدر و منزلتش عنقاوی حکومت را ملک آرایش بیامین
توجه التفات پادشاه جهان کام بخش کاذه اقوام و در کاه و کرامت اعتبارش مرجع خاص و عام و حامل ممالک تابعت
رای زرتشتش منتظم و مشید و امور خلایق بحسن کفایت و کاردانی آن مهر سپهر کامرانی حسب دلخواه هر که در صدق
عمل بتوان بوت و طلب عنف راضی نمود و آزار و اضرار مورثی در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننموده

و ایالت ... معزز گشته ... سال ... شده

خامه سخن گذار در تبیین حالات پسندیده و آن وزیر صاحب تدبیر بعجز و قصور معترفست و خرده بردان فصیح اندیشه از شکر او
صفات حمیده آن وجیه ثاقب ضمیر در زاویه خمول و ناکامی معتکف هر چند درین باب خوض رود یکی از هزار و اندکی از
بسیار در دیباچه نمی تواند نمود و لهذا درین مقام بهمین قدر اکتفا نمود و آن بهشت بستر غفران مآل بعنوان مقام خلف صدق
مرحوم ملک بهرام است و او بزرگی بود کریم الذات و کرمی پسندیده صفات و در زمان سلاطین آق قویونلو بر جمیع امثال و اقران
رسته عزت و کامرانی تمکن و چون آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر بود و پرتو التفات پادشاهان آن طبقه
بر وجنات احوالش تافته قطع مقام ملک برای صواب نمایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت و جهانگشائی خاقان
سلیمان شان جنت آشیان انار الله برهانه فی فرادیس الجنان چندگاه بنابر غمزه سعایت حاسدان و ارباب غرض از جمله
ملوف معاف بوده و بسبب تقدیر در ولایت مصر و اکثر بلاد اقامت داشت تا آنکه کارفرمای عالم ابداع و ... ایام
عزت را با شاه و اختتام رسانیده و مصالح رحمت و فرو ... ملک ... و خاقان سلیمان شان خط و کنگره ...
ارد و باد را بفرمود مجلاوی فی رتبه و زینت داده و منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از جبین
نمایان بود بشاه آن پادشاه والاجاه گشت چون از حوادث دوران و انقلاب زمان و تغافل بودن از وجود آن
طلب مکان فی انحوا انهدام بنیان را دانسته بود و خاقان سلیمان شان را بسبب انهدام رسیده و متاسف شده چنین
ملک نوکر از خاصان درگاه و جهان سپاهیان دولتخواه بوده او صاف حمیده و آن ستوده صفات را معلوم داشت
حقیقت احوال را بسامع جلال رسانید و قرابت قریبه خواجه قیمتی منشی ... که در آغاز خروج آنحضرت تخت طرازی غزای
این دولت کمر را همراه ملازمت سرمدی شناخته بقدم رتکار ... بر مناشیر اقبال و کتابت علاوه توجه خا
قانی گشته حکم استمالت باسم او صادر و بناف کرده وی توجه وطن اصلی آورده ملک بهرام بعد از ملاحظه منشور مالعه
باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مألوف گشته تدارک اختلال احوال و بی سرانجامی پرداخت و در زمان محمد
نشان شاه جنت مکان علیین آشیان خیرات نشیر منظور عواطف و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدیم بزرگی
اهالی آنملک بدستور سابق برای صواب نمایش متعلق گردید چون حضرت شاه جم جاه جنت مکان را توجه و التفات
تمام بآن عمده خیر شمال بود و خانه طرح و تمثال آن بقعه شریفه را حسب الاشاره جهانبین نقاشان مانوی کار بصور
معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین نگاشته کلک مانوی تکلف گردانیده اند که ... آثار ط
سیر آن خطه دلگشا رانی بود ... و انتقام فرح افزای ... آن خطه و سپهر ... 
غیرت افزای باغ ارم گردیده ... مرتبه منزل انجاب را ... لوازم ... منازل ... 
لوازم جشن و سور و بهجت و سرور ... و این معنی موجب ... و تضاعیف جاه و حشمت
آن عالیحضرت گشته وزیر وزیر پایه ... و منزلتش را ... و مرحومی میرزا کافی منشی که شایسته ترتیب بود



بسبب قرابت و خویشی که با آن صاحب دولت داشت مورد تربیت شاهانه گشته منصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی
یافت و همین تربیت نظر کیمیا تاثیر آنحضرت در وی فن ترقی عظیم کرده جمال حالش بزیور قابلیت و استعداد آراسته گردید
کلک بدیع کار رقم نسخ بر منشات سخنوران پیشین کشیده و نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و
سال از زمره مقربان بساط قرب و منزلت آن سلطان سعادت نشان بوده از تاثیر اخلاص ذکرش ... آن طبقه
اکثر اوقات یکی از سپهداران آن سلسله رفیع درین دولت ابد قرین بدین منصب والا سرافراز بوده با جمله آن صاحب
سعادت عالی همم ... از خوان کرم کستر ... و در ... انعام و احسانش محظوظ و بهره ور می بود
و سنین عمر شریفش از هفتاد و در گذشته ... و دراوا خر ایام حیات اراده ... او ...
سعادت زیارت و طواف مدینه مشرفه حضرت خیر الانام و روضات متبرکات ائمه کرام علیهم السلام نموده و ... آن سفر سعادت
کرده ... بشهر فراخ و ... زیادت و ... و استطاعت و اقبال منحرف گشته ... خواهید و ...
... یک کوه حفت خراج ... سپهر ... ... 
دفن نمود تا آنکه در سالی که حضرت ... معصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت ... بیک بیرون ... 
همراه بود جسد شریف ... را از آن مکان بیرون آورده به مدینه طیبه نقل نموده در جوار ائمه بقیع علیهم السلام
مدفون ساخت و اولاد و گرامی انجاب غفران مآب که در زمان حیات او در قید حیات بودند و مشهور او راق راقم
تعارفی با حوال ایشان بود ... هر چند گذارش آن در ... مناسب سیاق تاریخ ... 
داستان شد و صحیفه ... آن آرایش ... خوف ... اول ... 
کرده قابلیت و استعداد و زیور ... و ... در اوایل حال که از خطه ... بیرون آمد
با مددی ... مرحمت غفران مآب رکن السلطنه معصوم بیک صفوی اختیار نموده منصب انشاء و لشکرنویسی یافت
و ... مرتبه وزارت ترقی کرده و چند سال من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول بود تا آنکه همراه معصوم بیک
بسفر حجاز ... در سفر آن امیر ... تیغ ... رومیان کشته ... شهادت یافت و ... متعلقان
مذکور ... و ... آن امیر ... حقیقت و ... حقوق ... در مجلس بهشت آیین
حضرت شاه جم جاه جنت مکان را خدمت پیدا کرده و بعد از میرزا کافی منشی چندگاه خدمت انشاء مجلس ...
... و حضرت شاه جنت مکان در مقام ... بود و درین اثنا اجل موعود ... حالتش را از صحیفه هستی
محو کرده ... ذات ... را ... و دیگر ... بیک که او نیز ... و استعداد
... موصوف ... مرافقت ... متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از ... 
الله بدان سعادت عظمی استسعاد یافت و چون از آن سفر معاودت نموده بار دیگر ... 

بطور

لیکن غالب اوقات کی معروف داشته از جانب شاه جمجاه منصب استیفای شاهزاده مرحوم سلطان
مصطفی میرزا یافت و در اواخر منصب وزارت نواب میرزای مذکور بانجناب تعلق گرفت و تا حین فوت شاه جنت
مکان چندگاه متوجه شغلی از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان سلطنت جهانبانی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه
منصب کلانتری دار السلطنه تبریز یافت و از آنمهم بنابر نخوت و غرور و خودسری و خودرائی امیرخان ترکمان
حاکم تبریز دامن از آن درچید و چندگاه در اردو بود تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت
انتما سلطان حمزه میرزا که امیرخان در ازای بغاوتی که ازو بظهور آمده بود مغضوب گشته علیقلی خان فتح
اغلی استاجلو مرتبه ایالت و دارائی تبریز یافت و در مقام ترتیب مشار الیه در آمده منصب وزارت
خان مذکور بانجناب تعلق گرفت و من حیث الاستقلال بآنمهم پرداخت و در زمان جلوس سعادت مانوس
همایون شاهی ظل اللهی که بساط دولت علیقلیخان فتح اغلی در نوردیده گشت جناب مشار الیه چند
روزی بنابر مصلحت وقت وزارت اسمعیل خان [illegible] اختیار نموده بالآخره از مشاغل دیوانی دلگیر گشته
میل توطن مشهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت
و برادر و فرزند و همشیرش را آرزوی ملاقات برادر غالب گشته [illegible] حضور [illegible] نمود [illegible]
و متعلقان بعراق آمده بعد از آنکه با برادر و جمیع اقوام ملاقات [illegible] اراده توطن شیراز نمود
و منظور انظار شفقت شاهانه گردیده هر ساله مبلغ [illegible] تومان عباسی از دار الملک شیراز برسم سیورغال باو
عنایت فرموده شده و در ایام توطن شیراز مرتبه دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج اکبر دریافت و دیگر
بقصد زیارت حضرت امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا متوجه مشهد
مقدس معلی گشته بآن سعادت عظمی مشرف گشت و در سنه [illegible] والف هجری در خطه [illegible]
[illegible] بار زاد و رخت هستی [illegible] شیخ او نیز چون جد پاک مردان [illegible] گردید
جهان [illegible] و دیگری از اولاد امجاد او [illegible] بهرام [illegible] وزارت و [illegible] والد [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] است که بعد از فوت والد از [illegible] منصب کلانتری اردو [illegible] مغضوب گشته [illegible]
[illegible] بارزوی کمال دانش و بینش لوازم آنمهم اشتغال [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] الملک [illegible] مستقر [illegible] گشته [illegible] رقم [illegible] بر صحیفه حالش کشیده و شغل کلانتری
دار [illegible] براد [illegible] بسیر و صحبت مشغولی [illegible] ایام شاه جنت مکان وزارت
[illegible] حاکم خوی اختیار نموده چندگاه بآن امر مشغول بود و چون [illegible] از امارت معزول
شد جناب آصفی [illegible] و [illegible] شغل و عمل [illegible] تا قضیه رحلت شاه جمجاه جنت مکان روی نمود





و در زمان اسمعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از فوت که اسمعیل میرزا از جهان
فانی رحلت نموده جلوس پادشاه سکندرشان رضوان مکان روی نمود بسمت وزارت ولیخان حاکم
کرمان یافته قریب به ده سال من حیث الاستقلال بآنمهم مشغول بود و در زمان جلوس سعادت مانوس
حضرت شاهی ظل اللهی که ولیخان مذکور معزول آمده منصب قورچی باشیگری یافت و ایالت و دارائی
کرمان به بکتاشخان ولد او که [illegible] مهوش [illegible] خودسری و خودرائی بود تفویض یافت جناب آصفی
بدستور [illegible] متکفل مهام وزارت او گشت و چون بجهت بعضی اعمال ناشایست و حمایت [illegible]
از مفسدان ذو القدر یعقوبخان حاکم شیراز نوعی که خامه سخن پرداز در محل خود بتحریر آن پرداخته بهمراه
لشکر کشیده و از نیرنگ سازی چرخ شعبده باز در خطه [illegible] بست لشکر شیراز نقل رسیده اسباب و اموال جناب
آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را در [illegible] خود جا
داده همراه بشیراز برد و بعد از آنکه خبر قضیه بکتاشخان بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید رایات
جهان‌گشای شاهی ظل اللهی در دار السلطنه اصفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازای حقوق خدمات موروثی
و شکوه خدمتهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده بود در مقام ترتیب جناب آصف صفات درآمده
طلب او فرستادند یعقوبخان که از باده غرور و بادیه غفلت سرمست شده بود توهم آنکه مبادا طلب
بجهت تحقیق اموال و اسباب بکتاشخان باشد فکرهای محال و اندیشهای تباه بخود راه داده در رفتن
او تعلل و تهاون نموده و ضمیرش [illegible] که العیاذ بالله نسبت بانجناب غدر نیز اندیشد چون کار فرمای
قضا و قدر چندین امور عظیم کارهای شگرف در ذات کامل الصفاتش تعبیه نهاده بودند که در
خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران رقم پذیر گلک ظهور گردد و بسی عقدهای مشکل که در دولت
ابد پیوند شاهی مفتاح رای گره گشایش گشوده شد نقاط اقلام عنبر [illegible] خال رخسار سلطنت و تاریخ
[illegible] بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردد از آن اندیشهای باطل او متربت گشته [illegible]
جان نیافته بر رفاقت قورچی که از آنجا بسر ایلچی گردانیده و آن جناب در ضمان حمایت الهی بپایه سریر
اعلی رسیده و در اصفهان بسعادت پای بوسی همایون و مجالست مجلس خلد آیین استسعاد یافت و او را بمرافقت
خان سپرده در تعهد احوالش شرط مبالغه بجای آوردند و در وقتی که رایات جهان‌گشای بجانب دار الملک
شیراز در حرکت آمد و از آنجا فرهاد خان از انجمن انتظام مهام مهمات کرمان و دفع فتنه یوسف خان نوعی که در محل
خود گذارش یافته مامور نمودند جناب آصفی را بجهت آنکه [illegible] و حقایق مهمات آن ولایت و صاحب اختیار
ملک و غیره بود [illegible] برای تزیین [illegible] صلاح حال و انتظام احوال خود [illegible] الشبه [illegible]

و انتظام [illegible] مهمات [illegible]
و [illegible] کتب [illegible] شد [illegible]

فرمانفرمان نموده انتظام مهمات آن ولایت را برای صوابدید خود که کلانتش مفوض داشته و آنجناب خدمت مرجوعه را
به وجه اکمل و صورت انجام فرموده در شیراز بشرف آستان بوسی استسعاد یافت و حضرت اعلی روز بروز
در تربیتش افزوده در رکاب همایون مدار العالیه بوده و در آنجا منصب جلیل القدر استیفای ممالک محروسه
سرفراز و ممتاز گشته شش ماه در کمال استقلال بانتظام پرداخت اگرچه منصب استیفای ممالک داشت اما چون تمشیت مهمات
شاهانه اکثر امور وزارت و دیوان اعلی از او تمشی میشد و روز بروز پایه قدر و منزلتش در کار ارتفاع می یافت تا آنکه
در اول نوروز توشقان ئیل مطابق سنه الف هجری بمنصب عالی وزارت دیوان اعلی ارتفاع نموده تمامی مهمات
مالکی و ملکی ممالک محروسه را بصوابدید خاطرش مفوض کرده چنانچه در محل خود گذارش یافته و هرچند رجحی
از اخلاق حمیده و اوصاف کمالش در صدر و دبستان به بسیاری قلم و زبان در بیاض بیان بتحریر رقم
اندراج چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار بتکرار او پرداخت مجملا آنجناب به نسبت والد
غفران مآب نفاق و دولتخواهی دیگر گرفته در عرض مدت وزارت صفات پسندیده و کارهای نیکو از او
در راه این دولت ابدپیوند بظهور رسیده وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استقامت
احوال ایرانیان گردیده رسم مذموم جرم و جرایمی که از زمان سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته باعث تفرقه
خاطر خلق الله گشته بودند در میزان عدالت و دادرسی و مقیاس نصفت و فرمانروایی سنجیده و ناپسندیده
میشمرد از میانه خلایق برانداخت و در آداب نصفت و داد و دهی و دیگر در قاعده حساب دانی قانون و
چند مرتبه که از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمهمات مأمور گشته از موکب همایون دوری جسته آنچه مأمور بود
را از روی اخلاص و کمال دولتخواهی و غیرت مردانگی بموافق رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره
بتقدیم رسانیده در همه ابواب مرضی و مستحسن بوده چنانچه تفصیل هریک از آنها در ضمن وقایع آن سال سمت اندراج
یافته و چون در این مقام شایبه تکرار میشود زبان قلم از آن کوتاهی کرده و تا آن مرکز دایره اقبال بر
مسند جلال متمکن بود عالمیان از نتایج معدلت و نیک اندیشی و خیرخواهیش که نسبت بکافه انام معتادش بود مرفه
و آسوده حال بودند تا آنکه در سنه تسع عشر و الف که بتسخیر قلعه دمدم و دفع فتنه امیرخان برادوست
مشغول بود بشبی در پای قلعه قضا را درگذشته و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت بنوعی که در قضایای سال مذکور
سمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه بود و در فضایل و کمالات
علیه سخاوت و احسان فرزند رجحان داشت همین شفقت و الطاف حضرت اعلی که طبع حقیقت پرستش قدردان
حق گذار است بجای والد بمرتبه وزارت دیوان اعلی ارتفاع یافت اکنون سریر وزارت بوجود گرامی آن حقیقت
سلیمان مرتبت مزین و محلی است و دیگر از اولاد والا نژاد ملک بهرام و برادران نیکو سیرت و سریرت آن وزیر

[illegible]

آصف نژاد



آصف مرتبت عالی مقام ابوتراب بیگ و ابوطالب بیگ که بهره و از زمره نجیب و استعداد ذاتی موصوف
در علم موسیقی ماهر و حاذق و بنویسندگی مشغول بودند ابوتراب بیگ چندگاه باستیفای مشهد مقدس معلی سرافراز گشته
در دفترخانه همایون بتصحیح معاملات عمل پرداخت بعد از واقعه والد پادشاه جنت مکان در زمان فرمانفرمایی
اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی منصوب گشته متوجه آن صوب
گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در آنجا بقضای ضابط عمرش در نوردیده و دیعت حیات را بمتقاضی اجل
سپرده و در روضه مقدسه مدفون گشت و ابوطالب بیگ بمنصب استیفای علی قلیخان شاملو حاکم هرات
که با مومی الیه نسبت قرابت و خویشی داشت یافته در خدمت او روانه خراسان گردیده و چندسال در ولایت در دولت آن
اقبال بسر برده بصفای خاطر ایام گذرانید تا وقتی که عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده کمند همت به تسخیر قلعه
هرات انداخت و قریب یازده ماه مدت محاصره امتداد یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزیده و کار بر محصوران
تنگ گرفت و علی قلیخان ابوطالب بیگ را با یکی دیگر از معتمدان برسم رسالت بیرون فرستاد که حرف صلح
بمیان آورده و بمصالحت خیراندیشان مملکت گذاشته با اهل و عیال بیرون روند با آنکه در دوره آیین سلاطین
فعل شنیع مذموم ایلچی کشتن رسم و آیین نبود آن پادشاه بی مروت چشم مروت از خاک بیمروتی انباشته
ناشناخته آن امر قبیح اقدام نموده آن جوان پاکیزه روزگار بیگناه را با رفقا بجای که [illegible] توپ
جوان نهاده و بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن سلطان بیمروت رخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش
در راه دین و دولت و رضای ولی نعمت بر ریاض خلد پرواز نموده و بزبان حال این مقال می سرود **فرد**
بشکر آنکه ستم بر باکرو **ع** ز گردن او مانده و ربا گذشت **ع** حقایق این احوال و صورت آن اجمال در محل
خود از کار شسته قلم شیرین مقال شده چون عوارف قلم خوشخرام در میدان بیان حالات این طبقه والا مقام
بطول انجامید و موجب ملال گردیده اکنون وقت آنست که سر رشته سخن را بدست آورده و سردی لب ربع مقصود
بنموده و بسیاری خامه عنبرفشان ریزه حروف نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
توجه او دو بار شده جناب آصف صفات اعتماد الدوله مرحوم که بمقتضای اعتمادی جهت تهیه اسباب
ضیافت و سامان سوری [illegible] و خرجی باید در شایسته مصلحت گنجایش داشت و عذر
اوضیافت بود در جشنه و خود در بزرگی آن جلوه باستقبال استقبال نموده از روی کمال اخلاص جبهه
بود دیت بر خاک سوده و از نقاب رسم پیشکش جانب بجای شاهی و پیشکشی و دیده امید حاصل میشود و
آنحضرت بدیده لطف و مرحمت در آن نظر انداخته و کمال مسرت خاطر شگفتگی مزاج منازل و مکانش

[illegible]

اکثر تکاه آن حصار بسبب نزول اجلال فرموده و فرمان بر آن دست بستند را سقف نشان جشنی شاهانه و مجلسی بهشت‌آئین
کرده خوان مهمانی جهان پادشاهی آراسته پسران صاحب جمال گلعذار و آتش‌جلوه و خال آن مجلس بهشت
نشان بیان حور و غلمان در انتظام اقداح راه بیحاب فی گردش در آورده و چند روز در کمال انبساط و خوشی بسبب
افزونی خاطر بوده و در زمان تصرف ایام اقتدار [illegible] از کشیدن میوه و اطعمه و اشربه لذیذه فی استیفا نموده و با وجود
در آن سال انحراس در آن ولایت بجهت نایاب بود اما حضرت خاقانی از جناب اصفهان حسب الاشاره آنحضرت قصه [illegible] از هر گوشه
ما یحتاج جمع آورده بودند که زیاده از آن در مخیله خیال نمی گنجید آنجناب چند روز بهمین منوال خوان کرم گسترده جمیع
امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان و ملازمان خاصه شریفه را که در رکاب نصرت انتساب بودند
امرا و اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ شده فوج فوج وارد می گشتند مقداری گرانمند علی قدر مراتبهم و بهم [illegible]
و ساوری اثار میکردند اهل نغمت و ارباب طرب و مغنی مجلس بهشت آئین را انجمن و جزو و انعامات و
تکلفات وافره آنجا اجرا نمودند بعد از آن چند روز اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریه را [illegible]
و از آنجا موضعی است که تمام از قری نخجوان است کاه در دامنه کوهی واقع شده و در میان وادی و [illegible] و طرف
در و باغات و بساتین بی شمار و آب خوشگوارش بسعد و تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه و ارش [illegible]
مثال پرنیک [illegible] و چون موضع مذکور نیز محل دفن بعضی از نقبه علیه نصیریه است و اعیان آن سلسله املاک در آنجا دارند
و آن موضع نیز منسوب بآن سلسله است در آنجا نیز اسباب ضیافت ببهترین وجهی از سرکاران عالیجناب اتحف
صفات مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی فرو گذاشت ننموده و از آنجا نیز سیر الکبیر که سکان آنجا اهل
مسیحی و برخی مسلمان نیز هست تشریف برده در منازل ایشان فرود آمدند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آنجا
بصوب اردوی همایون مراجعت نمودند دیگر باره آن ملک طیبه [illegible] بتقدیم شهریار کامکار رنگ [illegible] گشت
و چون راه [illegible] حصول لشکر بود و نخجوان تنگ و [illegible] از نیروی یکدیگر در مضایق آن نجابت [illegible]
او بحکم همایون صادر شد که امرا و اعیان لشکر و طبقات چشم [illegible] فوج فوج و مرتبه مرتبه بتدریج از آن راه عبور نمایند
ده روز بجهت عبور [illegible] و کثرت لشکر و حشم و [illegible] اردوی همایون حضرت [illegible] کام بگذشتن آن [illegible]
و نند [illegible] اعزه سلسله علیه نصیریه و [illegible] اتباع [illegible] گشته [illegible] دولت
[illegible] تحسین [illegible] شرف [illegible] خشنودی [illegible] ایشان [illegible] سرافراز ساختند
و از آنجا موکب همایون فال بعزم اقبال بجانب مقصد که تسخیر ولایت شروان بود بحرکت آمد امرای عظام
و عساکر [illegible] که با ایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعه [illegible] را که [illegible] صلاح وقت و [illegible] کرده



بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر [illegible] فرموده هر کس در کار خود اهتمام [illegible] در اندک فرصتی عمارت قلعه باتمام رسیده و ذخیره و [illegible]
بقدر کفاف عساکر منصوره و توپ [illegible] آنجا گذاشته قلعه را به امیرگونه خان سپرده [illegible] بر ایروان [illegible] **ذکر توجه موکب**
**حضرت نشان به تسخیر ولایت شیروان و فیروزی یافتن بر آن ولایت بعون عنایت سبحانی** عندلیب خوش‌نوای
قلم [illegible] احوال [illegible] خبر [illegible] بیان [illegible]
[illegible] بجانب شروان عزم [illegible]
[illegible] چون عساکر منصوره [illegible] سال [illegible]
[illegible] و اکثر طبقات لشکر [illegible] قریب [illegible] سال [illegible] ولایت [illegible]
و از طرف [illegible] حاضر بودند [illegible] فرصت [illegible] ایروان [illegible]
[illegible] اسب و اشتر [illegible] در این دو سال [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شروان [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] شروان [illegible]
[illegible] در این سال [illegible] روم [illegible]
و [illegible] شروان [illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] عساکر فیروزی نشان [illegible] جانب عراق [illegible] انجام [illegible]
[illegible] شروان [illegible]
حضرت اعلی [illegible] شروان [illegible]
[illegible] در این سال [illegible]
[illegible] شروان [illegible] اهل شروان [illegible]
این [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] محمد بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] شماخی [illegible]
[illegible]
[illegible] فتح الابواب [illegible]
انقطاع آن ممالک [illegible] در این سال [illegible] لشکر روم [illegible]

منظور نیست حفظ عاقبت حال و خاتمت مآل خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از غایت لجاج چه
بمحصوران قلعهٔ گنجه رسید و از ترک قلعه‌داری دنبی و مردم قلعهٔ تفلیس و تومانیس و آنچه از امرا بهت
قرین حال گشت غرض از ایراد این مقدمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه‌داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیقات الهی قهرا
مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون محصوران در گردن ایشان خواهد بود بعد از اطلاع
آقایان و پاشا بمضمون فرمان قضا جریان شمس الدین پاشا که ابا عن جد از مشایخ زاده‌های شروان بود و منصب
بلند مرتبهٔ امارت و پاشائی یافته در شماخی و سایر [illegible] بود بجماعت از ضوابط [illegible] نموده بهشتی شدند
شاد و رزاق [illegible] نموده لطایف را هم [illegible] و اعلامت سخن ساخت و دکان [illegible]
گشوده خواست که مطابق [illegible] لشکر قزلباش را از آمدن شروان باز آورده و بخیانکه از صدق و دغی [illegible]
بمحاربه [illegible] اختیار نموده بود که ولایت شروان بحو زمان شهریار ایران تعلق داده از جستن با و لشکریان آن
کرده خان گنج همراه دارند در این زمستان و شدت سرما متعذر است و مکان شماخی حزینه را راه بیرون شده در وقت
می یابیم التماس داریم که حضرت اعلی شاهی ظل الهی در این سه چهار ماه ما را مهلت داده [illegible] بازگردد و قزل آغاج
و آنحدود را ساخته [illegible] مشغول فرمایند که در وقت بهار که هنگام تردد و آمد شد است اگر موافق رضای خاطر اشرف
عمل نکنیم آنچه رای جهان‌آرا اقتضا نماید بعمل آورند و جمعی از شاهی سیونان که اقوام ایشان در اردوی معلی بودند
با ایشان پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و لشکریان شمس الدین پاشا را باستمالت فرستاده دوند که تتمهٔ ایشان
کومک آورده و اراده و خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شروان باز داشته تعلقه در بند روند و بنت
در زمستان داده در بین زمستان آنجا باشند در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده مقتضای وقت عمل نمایند
و درین اثنا شمس الدین پاشا از او گفتاه و منتشر استمالت از جانب خواندکار بپاشا و اعیان لشکر و اهالی
شروان آورده بشرت داد که چهار ده هزار نفر ینگچری با پولاد پاشا ما مورکشته کمک آمده و عنقریب میرسند و در
بهار آینده سردار معین شده با لشکر عظیم از طرف آذربایجان می‌آید و غازی گرای خان و لشکر تاتار بمدد شروان
مامور شده اند و عنقریب باز از طرف لشکر روم درین هر زدوبوم میرسند و بدین حکایات مردم را تحسین و قلعه‌داری
ترغیب نموده از آن اراده منصرف ساخت و خلاف گفت و گو در دولت کردند که اولیا و اقطاب مین غیره را
که لشکر قزلباش بی‌کمک قلعه نمی باگرفتن [illegible] ایشان بعقیده مردم قلعه مرتب ساده و اوحاق دنیا
و مرو جعان سخاوت پیشه از شاهان و دنیا و [illegible] گشته در دل بمحاربه و قلعه‌داری بسته بانتوه لشکر که تا تمزد و بر شماخی
خود را از ترغیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار بامدن کومک لشکر آباد مستظهر گردند چون مکرر بحیله انداختن شمس الدین پاشا محبوس
آلتماس که نموده بودند چون درمیان عقل [illegible] کمال گرد [illegible] نمود [illegible] اقتاده و خزانه عثمانیه بنت [illegible] از اضطراب لشکر تمکین کرده

تا آنکه در سیم



تا آنکه در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال اتفاق افتاد و چون جسر جواد بر کنده شده بود و در آن حدود
کشتی دیگر نبود ارباب عسکر منصور در تنگنای تشویش بودند که رانیدن احمال و اثقال از آن دریای پر تلاطم بهمه جهت دشوار
و شتر از آب می انداختند که شناه بیرون روند و در دو سه خانه کوچ هر روزه در این طرف آب فرود آمده روزی دیگر
کوچ فرموده بر کنار آب نزول اجلال نموده بود که عقب سامان متوجه شماخی شدند لشکر از آن واده و بازار بان رسید
از آن رفقا و روز نوبت نیز از شدت تابش گرمی فوج فوج موکب همایون چون پیشه و مناظر خطر شنیده شده بود که وقت
از آن آب ممکن نباشد زیرا که از شدت سرما و یخ بندان چای یخ دو برف گشت و گاه و در روی آب تکرار شد
خانه و چادر ... خود را بصد تشویش از میان برف و یخ بیرون انداخته از شتران و اسپان و ولاغان که وقت
شناوری می‌داد برف و یخ پا رشته در میان آب بدقت افتاده غرق آب شده و اکثر فوت دادند
از پارچهای برف و یخ که پی در پی می آمد و بروی آب گرفته بود بر هم کرده باز بیرون فرستادند و از دیگر طرف بر آب می‌کردند
که بکرانه دکانه در میان آب دست و پا زده و عاقبت غرق می شدند و آنچه بر رفت لشکر و منازل رسیدن بارهای
یخ گرداب پر اسپان و الاغان و اشتران سیده و صاحب خانه آب شده نیم فرسخ طولا یک فرسخ عرضاً
آشناه بیرون می‌آمدند مجملاً نقصان و خسران بسیار در این عبور عساکر منصور رسید حیوان از آب و شتران تلف
گردید احصا و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقب سامان گذشته بمباح روز دوشنبه دهم ماه رمضان المبارک
بپا حایش لشکر پرداخته بتعیین ساختهٔ حوالی قلعه آمده و ادای کوه را مخیم و اطراف و جوانب شهر مقدار فرسخ نزول
اردوی معلی که مربع فرسخ از قلعه دور بود باطمینان فرموده نزول سعادت نمودند و بعد از آن گروهی تخشش هزار
کس از جانب قلعه در آمده از دولت و دیگر بر روی خود بسته دست به آلت محاربه و مجادله گشادند ذکر محاصرهٔ قلعهٔ
شماخی و آنچه در آن حین از تقدیرات الهی روی داد چون موکب اقبال در پای قلعه نزول اجلال نموده بود از تمام
پنهان بمقام جنگی با ندیمان بنام شهر چشم کردیم آغاز نمود و کثرت بارندگی و وسیله گل لای بجایی رسید و هر بنا آنجا
که عبور مردم و درمیان ارد و بازار بر پا و عمده سوار دشوار گشت و راه آمد شد مردم مسدود بود و تردد
لشکر بزرگی آورده و زنج ... و لاث بردی و رزق کرده چون کار بحکم عنایات الهی رخ کرد لطف الهی بنده و والاخان بدکار
را نجات دادند طیق صحرای کنار آب کر که بهمه عطف درخت میباردند و زمستان ساده و آفتاب عالمتاب سرد
آهنگ ... کشیده ... نموده و اکثر اوقات ... و ... بارندگی از ... غیر ...
دوران دو سه ماه عساکر منصوره در کمال صعوبت اوقات گذرانیدند و چون ماه صیام بانقضام رسید حضرت
اعلی شاهی متوجه اهتمام محاصرهٔ قلعه و امر قلعه‌گیری شدند بلده شماخی در میان کوه واقع شده و طول شهر و قلعه و عرض آن
اصل شهر که بویت و مساکن بر عقب است در دره افتاده که طرف جنوبی افتاده و خانهای حکام و سلاطین و مردم نامی

کوه جانب شمالی اتصال داده اند و در قلعه جانب شرقی کوه مکان مرتفع ترتیب داده برج عالی اساس سپهر مماس از
سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی دانشوار
متین الاساس کرن خنه در آن صورت پذیرفت و سپاه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این برج عالی اتفاق
نهایت دشوار است بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده جانب شمالی باهتمام اسد... و روحیان قرار گرفت
و از جانب غربی که طول قلعه و شهر و طرف نزول اردوی معلی است اول سپه قورچی باشی و توپچیان عظام
مقرر شد و بعد از آن سپه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از ایشان سپه قورچیان تفنگ و غلامان خاصه شریفه
و تفنگچی و بعد از ایشان سپه گنجعلی خان و در نهایت جانب غربی سپه حیدرقلی ... آقاسی باشی ...
و سایر امرای عظام و عساکر فیروزی اعلام کوکب سپاه از کرم معین گشته و در جانب شرقی و جنوبی کسی تعیین نیافت و چون
مصالح سپه در پای قلعه تمام دادند و در آوردن جنبه باید که کثرت گل و لای و عدم ... اوضاع ...
عساکر اقبال به تعلیم شهریار ... و دهقان کهن در عالم جوانی و دانش آموز جوانان و هیران کار ... تجربه کار از
خود زاده و در دو شروع در شهر جو کوشیدند بهر چند قدم برج کوشید ترتیب داده و در آن خندق بریده تفنگچی و کمانداران
و مردم دلیر جنگی بعد از اقتحام در آن سنگرها نشستند که محافظت کارکنان جو بر سینه ... باشند و به نظر ... بیشتر
بر فرستاده با وجود باریدگی شب و روز ناتمام گرفته در سپاه کار تنگ کرده بودند و در میان ... از اول حال و کمال قوت
و ... از های شرقی جنوبی که کسی نبود بیرون آمده و در دامنه کوه صف کشیده و بسته رزم و قتال ...
و بعضی اوقات پیشتر آمده آهنگ نبرد ... چون اسپهان ... سپاهیان در صحرا ...
نمیدید که صعوبات دلیرانه ... بی اعتدالی ...
پیشتر ساده و سرراه ... حسب الفرمان ... موکب همایون در ...
نزول اجلال فرمود و عساکر اقبال به امر محاصره قیام نمودند بعضی از مواجب بادکوبه ... و نواحی این ...
... ظاهر ساخته ... مردم را بجانب ... قلعه ... کوتوال ...
هنوز ... از مواضع مذکور باتفاق اهالی آنجا جمع شده ... کوتوال ...
... در مقام دفع ... شدند و چون اهل مواضع ... ایشان ...
... پیش ... مردم ... کوتوال ...
در مقام ... صاحب ... در مقام ...
... حقیقت این ... مقتولان ...
... اگر ... کراهم ...



قضا جریان ... اعلام و جوانان ... و درنگ قدرت ... کاه و ... سپاه خود را
آورده ... و دو ... که مرتبه ... از ... روحیان بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند ...
منصور مقهور ... تیرخوردگان قلعه ... سپاه ... روحیان ترک آن جرأت و دلیری ...
دو ... قلعه ... سپاه ... جنگ ... کاری ...
و از این طرف ... بیشتر ... اهتمام ... که در حین محاصره قلعه ...
... و حکم شد که ... قلعه شماخی نقل نمایند چون قبل از فتح ... احوال ...
... ذوالفقار خان ... این ...
... و ولایت شماخی و بادکوبه ... کل ...
... در حین محاصره بعضی فتوحات ... گران ...
محاصره ... مقصد آورده ایم

ذکر مدت آوردن قدوم فلک ارتفاع بادکوبه و به نیروی اقبال و زور بازوی دولت بی زوال

... و دولت صوری و سلطنت
معنوی ... جهان آرای ابواب نصرت و فیروزی ...
... ارتفاع آسمانی ... اقبال ...
... نظران ... مردی ...
مصداق ... ارتفاع بادکوبه ... اطراف آن ...
... و ... جانب ... بادکوبه ...
خیال ... باب الابواب ... ارتفاع ...
... شهر ... و در ... جانب ...
... و ... ولایت شروان ...
... ارباب دولت و اصحاب ... تسخیر آن ... قلعه ...
تسخیر ... چشم ...
... قلعه شماخی ... قلعه ...
... مردم ... سپاهیان
... نزول اجلال فرمود و
عساکر اقبال به امر محاصره قیام نمودند بعضی از مواجب بادکوبه ... و نواحی این ...

دیگر شده مردم به جانب خود کشیده و با تمام مواضع متوده و قصد کرفتن کوتوال کرده و هنوز خاطرها از هو خروه گ
با شاق اهالی آنجا و هزیمت ملکان از وهم کشته دست تطاول دراز کرده و در مقام رفع سرکشان شدند و چون بل
مواضع تفرس نمودند که در میان ایشان فی الجمله اکثری میل اندیشه دستی کرده و باتباع و مردم
خود بمرکز قال رفته او را بدست آورده احتیاج او را بجای کرفته و هرکس در مقام ستیز آمد بقتل آوردند و جمعی از
قزلباش که همدم و صاحب ثبات کوچک شده و بودند و بمعیت مهدا قوشه و مرکوشتا فرزنده و تحقیق این دولتخواهی را با
سرداری عرض کرده و متعاقب کرفتار ابو بخیر های متقولان با تیر سرداری آورده شده و در ازای این نیکو خدمتها
نوازشات شاهانه سرافراز گشته القوم الحاج کرا بایه واقعات و سیورغالات اقطاع بخشیدند اموال و اسباب
و منقولات مخالفان که مرقوم باد که به تحویل ضبط در آورده و بوده با مقامات ایشان مقرر شده و قلعه داران مراتب
بینیا حاکی مدت در آمده کمتمان تعین کشت چون دولتخواهی صاحب یاد کرده و در ولایت شروان استمداد یا
اهالی دربند از اخبار کرکر ایشان ملزم شده و در سلک سپاهیان منتظم بوده و بعد این هوس در ضمیر جاکیر آمده و در مقام
دولتخواهی شدند ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان شاه جنت مکان خدمات پسندیده از تمر
بجای آورده و ارتجبره دولتخواهان و منظور انظار شفقت شاه جنت آشیان بود و بیشتر از دیگران در این امر
ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکای گنجه مضرب سرادقات اقبال بود
اپسی خان قپساق که بنسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می سپرد بر جستوقی ... و ابد بحث
دولت نقد طلب ... مرتب آمده بکمال اخلاص و یکجهتی ظهور می آورد و عنایت شهریاری شامل حال
او گشته الکای دربند را بدو تفویض داده بوده و او از آن کت جای رخصت انصراف یافته بشهر ولایت
دربند روانه شده بود و در این هنگام که صاحب دربند سر از اطاعت و انقیاد تافته ... 
متابعت دودمان اقدس اعلی بیرون کرفته کس نزد اپسی خان قپساق فرستاده
او را طلب داشته او باد و لیت ... بدربند رسیده و اهالی شهر شعار شاهی سیوننی
ظاهر ساخته دروازه کشوده او را بشهر آوردند که ... که در آن نواحی خود با ...
و حکومت دربند متقبل کشته اند ... قلعه دار ... بوده از وقوع این حال خود را با این قلعه کشیده
نصرت ... که دوی الاصل و محل اعتماد او بودند ... این قلعه ...
قلعه داری مرد ... و ولد خواجه محمد دربندی با مردم خود ... سر ... کرده ...
آمده بسعادت کورنش ... همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این
نیکو خدمتها ... انعامات ... سرفراز کردانیده متوجهات ... 

جمع شدن مردم ... 

جاهد ... 

... 





ایشان را بسیو خان ... رعایت نموده و مردم شهر ... از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم
کردانیده و منشور عاطفت باسم ابسی خان بقلم در آمده او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب
نموده و در شعار ... و ... مبالغه نموده و منوچهر بیگ غلام خاصه شریفه
کرو ... کار ... معروف بود با جمعی از تفنکچیان ... و غلامان ...
تعین یافت که بکوتوالی حصار ... قیام نموده ... قلعه ... آمده ...
... و ... شاه ... بیگ ... که ... در ایالت ... مسعود ...
... سلطان ... و شاه ... سلطان ... و ... ایشان ... گشته
... و ... ابسی خان ... قلعه ... که ... و ...
... برج و ... تنگ ساختند که ... و دستم
... و ... که ... اگر همت
شاهانه شامل حال ... گشته ... مردم ... امداد ... تا ...
... نموده حکم ... بمرام
... و ... که ... که ... کرده
... که ... و ... سعادت ملازمت
... دولت ... شاهی ... که ... منتظم کرده ...
... که ... که ... که ... دو ... او ...
... و ... و ... قپچاق و ...
کرده شروان می آمد ... دروازه ... و باب الابواب
... دولت قاهره
و میر جلال الدین ... تاریخ فتح دربند گفته ❁ فتح دربند چون شد ... بنگ
فتح دربند ... فتح ... ❁ ... ❁ ... ❁ فتح دربند همایون
همایون آمد ❁ ... آفتاب ... کرده ...
... شروان ... دربند ... بیرون ... 
... دروازه ... دروازه ... از ... 
... معلوم شد ... که از کنار دریا که آب آن بشهر اتصال دارد ... 

دربند ...

خزاره و دیگر تموج آب دهد و جزر و مد آب تنگ میگردد و بزمین فرو رفتگی میشود که امکان عبور بسبب
وضع مذکور داشته باشد برای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده تعمیر
یک سلسله از باشی گوزی چو کوه امیر کاری منضم برج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده و معماران
و مهندسان صاحب فراست و عمارت و رشته وران امر فرموده اند که همه در تیر در میان دریا که
تموج مد و مد آب تنگ میشود باشند و استحکام بجود داشته باشند اما چون تیز رفته در جاهای که دیگر
احتمال این تصدیق باشد برج عالی بنا اساس آن بنا را جانب سنگ و آهک بر آورده و از آنجا دیوار تا
تا برجی که از دست کشیده بیکدیگر اتصال دهند اما آن برج تا دامن البرز کوه که از آنجا تا آنجا
سد سبیل است تجدید عمارت بروج و باره نموده و موجب استحکام و همه گذر از فتور و شکست
مسدود بهم پیوسته باشد و مستحفظان جهت اول در آن برج عالی و سایر بروج ساکن شوند و بحراست
و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیگ باحسب استادان معمار و بنایان مد آنجا رفته مصالح عمارت مهیا
نمود و در میان دریا در محل مناسب اساس برج نهادند و تمامی مد بیادگاه عالی اساس که از قدیم
راه داران را و هیئت تمام پذیرفت آن دیوار بدیوار سابق اتصال یافت از نفاذ و اتفاقات حسنه عجیب
شد که در محلی که اساس برج نهاده شد استادان کاردان بعنوان غریب آب را از محل تا تمامی
مرکز دور آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر نمایان شد که در ازمنه سابقه پیش از ظهور اسلام
در همانجا برج عظیم ترتیب یافته بود و با شدائد و زمان و فشار بقیه دوران و تلاطم آب طوفان انهدام
یافته یا آنکه شاهان ذی شوکت بجهت عبور لشکر خراب کرده اند و پادشاهانی که بعد از ایشان عرصه
بوده اند در مقام تعمیر آن نشده اند چه جانی بیگ خان پادشاه دشت قبچاق در زمان ملک اشرف
جوپانی از آنجا عبور نموده بآذربایجان آمده و صاحب قران مغفور امیر تیمور گورکان از آذربایجان باراده
دشت قبچاق بر سر توقتمش خان رفت چون الجمهور چنین مشهور است که سد سکندر ذوالقرنین
که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است اما از صورت و وقوع اما مذکور
آن سد در اقصی بلاد مشرق و شمال بوده که ما بین آن و میان دنیا یأجوج و مأجوج بر روی او آهن و مس
ترتیب یافته چون پرشده از در مقام تعریف نموده کامل نسبت سد مذکور که این سد را از غایت
استحکام نسبت بآن سد کرده سد سکندری نامیده اند سبحان الله کی بوده و چه بوده انده هم
و سخن بکجا کشید مجملاً از فتح این دو قلعه عالی اساس سپهر کریاس که اولیای دولت ابد
آستان آسمان مماس را روی نمود موجب ترفیع خاطر و بی نیازی محصوران شماخی گشته بجهت بر

گشتند



و اراده خود و خیره و زینب بیگ لشکر قلعه را تحقیق شدند و در خلال این احوال حاجی بیرام قاپوچی
از جانب غازی گرای خان تاتار باتفاق طالب بیگ برادر ابوالقاسم بیگ یوزباشی ابو تعلی
که قبل ازین از جانب حضرت اعلی بجهة اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامه
مشتمل بر آیین و تحف و هدایا آورده و خان مشارالیه خود را از جملهٔ محبان و معتقدان این دودمان
شمرده و انقیاد اخلاص و بندگی اظهار نموده ندامت از حقوق ایام سابق و کردار ناپسند خود با التفات شاه
زاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا نجات یافتن از حبس و قید قلعهٔ الموت پیچیده بود که فرزند رای
منظور نموده بدینمعنی نیز باعث یاس و نومیدی محصوران قلعه گردید که ذکر شمس الدین پاشا خطا
کومک از لشکر تاتار سپردند که دیده و زبر و روحیت ایشان از کار رفته از جای مانده و اسباب تحصیل و ادوات
شان آماده و در تمی گشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غایت غرور و پندار بظهور آورده و نتایج آن چند
شاهی در ایشان موثر شده و دیگر شاد گردیده و آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه در سیاق
کلام آینده بظهور می پیوندد و من الله الاعانة و التوفیق **وقایع سال همایون فال قوی ئیل ترکی**
**مطابق ست و عشرین و الف که سال هشت دیگر جلوس همایون شاهی ظل اللهی است** نوروز
سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی القعده سنه خمس عشرین و الف که از دو
کیهان لوبی در پای قلعه شماخی نزول اجلال و دولت وقوع یافت و جنود و بانگی و سپاه
تیغ زرین فام آفتاب که قریب یکماه در نقاب احتجاب بود انهزام یافته و از رنگ جهادیه فلک
چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردید مشاهده روزگار شاهدان ریاحین
زیب و بها از آستانه فرح بخش انجمن بهار گشت از رضی و مصاحبت شماخی از سبزه و ریاحین خضرت
تازه یافت و کل و لالهٔ ما از طرق کم شده و اهل سود او معامله نرد و آغاز نماده و عشرت و شگی نفرقی
گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد شعر باقبال خاقان کامران ۵ جهان گشت
جو بخت جوان ۵ بفیروزی خسرو و خرمی ۵ نوروز گرد و بیشب بهم رونده ۵ عالم فیروزی
عجب القرمان قضا جریان نور جهان قلعه گیری دامن بر میان زده و شب و روز قرار و آرام
چپنی تقی بیگ قاجار برادر امیر گونه خان توپچی باشی جنگ را که ما گنجه بود بجز روی اقبال شاهی
از آب گرگر رسانیده و بیا خوابه و کرده و مارد و روی عمل آورده که توپ بزرگ بسیار اعد و ورد کیان
با قرصاحی بیگ نصب نمودند و سه روز قبچاق حاکم تبریز که قشون طلب داشت از مرض و وبا
با قشون آراسته موکب همایون رسید و بعد از فتح و اثم بسر سلطنت مصیر تقرر شد که در جانب

قلعه گیر تا غایت کسی از آن طرف معین نشده بود و فرود آمده و از آن طرف بیگه پیش رود و مبارزان لشکر
منصور از جمله طرف نقب از زمین زده و سیبا پیش برده و بحوالی قلعه رسانیده و حوالی تا ترتیب داده و توپچیان
به جنگ انداختن مشغول شدند و چون گرجیان کافت اتباع الکسندر خان که از گروهای سابق نام بوده
الماس چپس بحکومت گرجیان بجهه طهمورث خان نموده بودند و مسئول ایشان با وجوب اقران یافته طهمورث
خان از جا بحکومت گذشت بحکومت ممالک موروث مرتب سابق متکفل شده بودند که به تبدیل تقصیرات
گذشته در تسخیر شروان انواع خدمت و جان سپاری به تقدیم رسانند و لهذا لشکر جانب منقبت
طهمورث بوده که طهمورث خان با لشکر آراسته بپای قلعه آمده بخدمات مرجوعه قیام نموده
ما خواهی جندی از [illegible] که او را از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن متقاعد میباشند
معاذیر مجهول [illegible] جهة التماس نموده که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه متعهد شده با
والده و اهلش و پسرش که در قلعه [illegible] محکمات [illegible] دوست [illegible] شده حضرت اعلی فرمودند که
او در نظر [illegible] شکسته بعدم اخلاص و نفاق [illegible] و اهل عصیان متهم دارند و موجب [illegible]
دیگر حکام اطراف گشته [illegible] مناسب آنست که خود با بسیاری لشکر [illegible] شده
ملازمت [illegible] رخصت مراجعت یافته بعد از رفتن خود لشکر را با والده و [illegible]
[illegible] ها موجه گشته توفیق سعادت خدمت نیافت و والده و اهلش را با جمعی از گرجیان
[illegible] به تقریب پیش خود فرستاده و چون به اردوی معلی رسیدند خاطر خطیر اشرف [illegible]
[illegible] و عذاری [illegible] اما بنابر ملاحظه [illegible] که [illegible] آن عفت قباب [illegible]
مخدرات [illegible] سلطنت انتظام [illegible] تعظیم [illegible] بجای آورده و به [illegible]
تشریف بردند و روز دیگر جمعی باستقبال رفته لشکر [illegible] آن عفت قباب داخل اردوی
معلی شده و در محلی مناسب که قریب بحرم سرای اقبال بود فرود آمدند و والده طهمورث خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] مشمول عنایت شد اما چند گاه که لشکر گرجستان در
معلی بودند هیچ خدمتی مأمور نشدند و همچنین حکام داغستان و میرزاهای [illegible]
[illegible] و برادران [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible] بیگ [illegible] و معصوم خان و [illegible]
[illegible] و امثال ذلک ملازمت [illegible] سلطنت مشرف گشته [illegible] اطاعت [illegible] متابعت نهادند و
چون مردم داغستان گروه وحشی [illegible] مردم [illegible] مردمی [illegible] از طریق
[illegible] والفت [illegible] معصوم خان [illegible] هماوین رفته در جبر



حران پیش گرفت حضرت اعلی خلاع فاخره و منشور عنایت ازلی او در فرستاده و خاطر او را ازین حرکت بجهه
اطمینان بخشیدند و در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار امری غریب که
سعی بوقوع پیوست تبیین آنحقیقت آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که بجانب [illegible]
دست بنا در جنب دولتخانه همایون ترتیب داده و [illegible] پوشیده بود بترتیب مقدم جشن فرموده و
فرشهای گوناگون گسترده و منابران در صدر مجلس تخته جلوس همایون [illegible] اورنگ پادشاهانه نصب
نموده و صدور عظام و علمای اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت روبرو که مجلس [illegible] احساس مجمع
منتظر بودند که شرف تقبیل [illegible] مشرف شده زبان تهنیت عید و مبارکباد آن روز سعید گشایند قریب
[illegible] که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شد که حاضران رکاب [illegible] از صدور و علما و ابنای
ملوک و سلاطین و میرزاهای داغستان و اهالی شروان و اعیان قزلباش به ایوان رفته هر یک در مکانی
مناسب قرار گیرند که بعد از جلوس مجلسیان حضرت اعلی شاه ظل اللهی به ایوان تشریف خواهند آورد
اکثر مجلسیان هر یک فراخور قدر و منزلت جای نشسته بودند هنوز [illegible] و اکثر مردم قرار نگرفته بودند که
تقدیر [illegible] زلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزاها و مردم داغستان که در [illegible]
نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده و خود را بیرون انداختند و صدور و علما که دست و پای
حرکت نداشته در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از جلوداران خاصه شریفه در برابر ایوان
مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده و چوب و گل را بیکطرف کشیده زیر ماندها را
یکیک بیرون می‌آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلمایی میرزا ابراهیم همدانی و میر [illegible]
حاکم [illegible] که در جنگ [illegible] گرفتار گشته بود بخشش شده معزز و محترم بود در همان لحظه راه عدم شتافتند
جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصاً قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی معسکر و
میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و میرزا محمد قاسم ولد میر عباس گیلانی
که از جمله علما بوده و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما بعضی را دست و بعضی پا شکسته و [illegible]
ایشان خود گشته رنگ رخسارشان بنوعی تیره و تار شده بود که هیچ یک را نمیتوانست شناخت حضرت اعلی
شاه ظل اللهی ازین حال خبردار گشته بیرون تشریف آوردند و امر فرمودند که [illegible] فصاد را آورده ایشان را فصد نمایند
بعد از فصد کردن اندکی بحال خود آمدند روز دیگر صدر الدین محمد علوی که [illegible] بود برحمت الهی پیوست
و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ شب جمعه هشتم ربیع الثانی میر جلال الدین حسن که از آن کوفت [illegible]
فراش بود درد معده و مرض اسهال علاوه آن گشته مریض و علیل شده بود دنیای فانی را وداع نمود

تاریخ شب جمعه هشتم ربیع الثانی

بسرای باقی انتقال نموده و دیگران صحت یافتند و از اتفاقات چنین مسموع شده که منجمان قائل بودند
از زایچه طالع اقدس چنین یافته بودند که در شش ماه آن سال ذات مقدس را احتمال مرضی و تشویشی هست لهذا
از تأثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت کواکب عطارد و دولت صاحب طالع ناظر بدان مقام بوده رفع آن
تشویش از ذات مقدس نموده در خلوتخانه خاص و مع مردم آنحضرت را بحرف و حکایت مشغول ساخته که تا خبر
بیرون آمدن واقع شود که اتفاقات روی داد اما راقم حروف از وحید الزمان مولانا جلال منجم که تشویش
که از خواص مقربان مجلس عالیست استماع نموده که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت
بیرون آمدن خوابی بر آنحضرت غلبه میکند که بی‌اختیار بخواب میرود که این قضیه سانح شده و سبب
و تعویق بیرون آمدن آن خواب بی‌اختیار بوده که نیروی بخت بیدار مرا آنحضرت غلبه کرده و حفظ الهی نگهبانی
کرده پیش از آنکه حضرت اعلی برادران جلوس فرمایند این صورت روی نمود و اثری آنکه حفظ الهی نگهبان
از حوادث روزگار چه ضرر و آنجا که لطف ایزدیست ثواب اعتبار و مراحم ایزدی از وقوع اینحال بر اخبار
جوش از جانب حضرت اعلی بسپاه رفته در سبکی تمام عساکر اقبال پادشاهی را دریافته اضطراب عظیم
افتاده غلغله امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال مردمان بر دولتخانه همایون جمع شده و ذات اشرف بجهة
اطمینان خلایق از درگاه دولتخانه بیرون خرامیده و جمیع بندهای آنحضرت سعادت و اقبال کورنش
دریافته سجده شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده در سر ساعات خود رها شدند و خاطرهای پریشان بجمعیت
آباد دارا سعیدی روی آورد الحمد لله رب العالمین چون درین سال بعضی قضایا روی داده بود که از ارقام
آن چاره نبود لهذا در طی احوال تسخیر قلعه گنجه قلمی نشده بنا بر آن تحریر آنها نموده روی مقصد می‌آوریم
ان شاء الله تعالی

## ذکر احوال امیرگونه خان و بدست درآمدن بعضی قلاع و فتوحات که بنیروی اقبال شاهی در ایروان دست داد که ذکر آنها چاره نبود

بر صحیفه خرد پروران عاشق تحریر مطالعه کنندگان اخبار نموده که بعضی
اندیشه چنین میگذارد که امیرگونه خان در ایروان بمیامین اقبال روزافزون سعادت نشان بعضی از فتوحات
در سال گذشته و بعضی درین سال روی داده و او [illegible] بجا برد تا بسخن قضایا با حال نموده کمین [illegible]
داده و جان میدهد که چون امرا و عساکر ظفر نشان تجهیز قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت [illegible]
خان و اتباع او را که در شیوه [illegible] و داد [illegible] در حوالی آن [illegible] سر بر زده در آنجا که [illegible]
منشا البته بنیروی شجاعت و مردانگی و هوش [illegible] و دل [illegible] که چنین عطیه از
از کرم الهی و اقبال شاهی یافته در آن خراب آباد که سلطنت حاکم [illegible] و تاج [illegible] بود و در آن وقت
سرای سر انجام اثری از آبادی باقی نمانده ساکن گشته از امرا و اعیان و اتباع و مردم خود هر کس با محل

اعتماد

٤٩٢

اعتماد میداشت در قلعه جایی داده دیگران را در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود جایی داده بسکونت
و از مردم ایل و الوس و ترا که متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت کرده بایروان آورده و ایماق اغجه قویونلو که
و ایل روسی اصلی آن جایند که در زمان [illegible] اعلی از عراق آمده [illegible] بوده بجای او در محال مناسب ایروان و شوره گول
داده چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از اطراف ایروان است چنین قرار یافت که تا استقرار مهمات آذربایجان آن محال از مزروع دور
بوده باشند تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره و مایحتاج [illegible] امیرگونه خان معروض داشت که اگر رخصت همایون [illegible]
غازیان بجهة [illegible] زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آن درآید و لشکر مخالف روده
باشند فی الفور زراعت را ضایع و نابود سازند [illegible] و اگر [illegible] بعد در بروز [illegible] آورده موجب توسعه معاش غازیان
گردد بعد از استجازه بزرگ بسیار سرانجام کرده و باگاو [illegible] زراعتی و مردم ایل و اتباع غازیان بقناعت بسیار در مجموعه
قلعه و مواضع قریبه کرده بعضی جاهای [illegible] ایروان بزرگ [illegible] استطاعت [illegible] اصفهان
مانند شده روی آبادانی نهاده [illegible] در هر موضع دو خانه و سه خانه و ده خانه [illegible] و در بزرگی [illegible]
بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده روی [illegible] آوردند و محصولات بجهة رسید
وسعتی در معاش غازیان پدید آمد و امیرگونه خان حقیقة غازیان [illegible] غارت الکای مخالف [illegible]
و اقتدار [illegible] آورده و در آن سرحد [illegible] مخالفان سرحد [illegible] و متزلزل بوده [illegible] لشکر او در [illegible]
خود [illegible] شده و اول [illegible] که او را [illegible] اقبال پادشاهی روی داده بدست درآمدن قلعه [illegible]
اگر [illegible] قلعه ایروان قلعه قارص واقع است و تحقیقات [illegible] که چون قارص [illegible]
از [illegible] الروم لشکر [illegible] مردم امیرگونه خان بود [illegible] مستحفظان قلعه [illegible] دشوار گشت [illegible]
قزلباش [illegible] قلعه [illegible] کمال [illegible] از حکام قارص [illegible] الروم [illegible]
مردی [illegible] امیرگونه خان فرستاده [illegible] گرفته [illegible]
بمتابعت و انقیاد دولت گرویدند [illegible] ایشان [illegible]
او [illegible] قلعه [illegible] امیرگونه خان آمده [illegible]
شدند و قلعه متصرف [illegible] دولت قاهره [illegible] جلال [illegible] سعادت [illegible] تبریز [illegible]
خان [illegible] فرستاده [illegible] موجب [illegible] تعیین شده [illegible] خان [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] قلعه [illegible] تواریخ [illegible] بدست [illegible] مستحفظان قلعه [illegible]
و بدست [illegible] معاش [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] بیرون [illegible] قلعه متصرف [illegible] وقوع [illegible] قلعه قارص [illegible]

از حاکم ارزن الروم خبیر استمداد نموده تا سی هزار کس از مردم قارص و ارزن الروم بعزم دستبرد ایروان
آمده و از راه معاذ بیرم بسمت ایروان روان شده و در حوالی معاذ بیرم در میان دره فرود آمده بودند که لشکر
امیر گونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند نیز بوقت ایشان رسیده و از طرفین مشاهده نمودند
اندک لشکر رومی در میان صحرا فرود آمده فی الفور آماده جنگ گشته جلو ریز بر سر ایشان تاختند و در میان آن
لشکر قزلباش خبردار شده با اضطراب تمام اسب بر کپس تنگ بسته و زین کرده تا یکصد نفر کاسپش سوار بر آمدند
و از صد نفر ولیکن از غازیان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت
راه وادی فرار پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند امیر گونه خان مظفر و منصور عود نموده و غلامان سر او
مخالف را در خدمت نواب همایون بپایه سریر اعلی آورده بجایزه و بجلدو سرافراز شدند القصه بعد از فتح و تسخیر ایروان
تبریز محفوظ و حسب [illegible] بکار گذرانیده و همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیر گونه
خان طرح آشنائی انداخته سر اسلوکی میکرد و بعد هم سال الوند بیک [illegible] وکیل ضیاء الدین خان
ولد محمد شریف خان کرد حاکم تفلیس بود و سالی که [illegible] بحر شروان رفت [illegible]
بپایه سریر اعلی آمده حمایت و تربیت یافته بود و با مصطفی بیک محمودی حاکم باکویه و قلعه بایزید که بالضرور عصیان
نموده الطاف بی پایان شده بود [illegible] خود پیشاپیش از تبریز فرار نموده بود [illegible] مخالفان پوشیده
و امیر گونه خان [illegible] مصطفی بیک فرستاده جماعت محمودی و اتباع او [illegible] اقامت قلعه مذکوره [illegible]
بجانب وان رفتند و قلعه باکویه و قلعه بایزید متصرف اولیای دولت قاهره در آمده و جمعی از غازیان
جهت محافظت قلعه مذکوره تعیین نمودند بعد از این قضایا قلعه قارص [illegible] شجاعت ایشان بحیطه تصرف
[illegible] در آمده و قارص ولایتی است از ارمنیه صغری ما بین ایروان و ارزن
الروم که حالا ما بین الجمهور بارض روم مشهور و معروف شده است واقع است مولف نزهة القلوب
نوشته که از ارمنیه صغری است تمام داخل ولایت ایران است در زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بوده و الغه
ولایت ارزن الروم و از ترکمان متصرف سلاطین بوده [illegible] عثمانی در آمده ولایت قارص در میانه حکام چخور
سعد و ارزن الروم در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان خان رومیه [illegible] نمودند
که استحکام قلعه داده و تصرف در آن ولایت نمایند [illegible] مذکور [illegible] قلعه که تاریخ
چخور سعد است [illegible] سلطان
سلیمان و شاه جنت مکان [illegible] نزاع در میان بود و قلعه قارص خراب [illegible]
جانبین بود و بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه ذی جاه رفع غبار کلفت [illegible] ایشان شد [illegible] مصالحه

[illegible]

[illegible]

وقوع

وقوع یافت یکی از شروط صلح بود که قلعه قارص در میانه خراب افتاده ویران باشد و از هیچ طرف تعرض
بدان نرود و این شرط صلح برقرار بود و قلعه و ولایت قارص آبادانی نیافت تا در زمان سلطان مراد خان که بعد
اختلال پذیرفتن اول نقض عهدی که واقع شد آن بود که لشکر فرستاده قلعه قارص را آباد کرده و رعیت
اطراف و جوانب را چنانچه آورده و مزارع [illegible] آن را معمور ساخت و همیشه یکی از پاشایان با [illegible] نفر در آن
قلعه حاکم و مستحفظ بوده اند و تا حال که سنه [illegible] عشر و الف [illegible] تمام است که آن قلعه معمور و آبادان
و حاکم نشین است تا آنکه در سنه [illegible] ثلث عشر و الف رایات جهانگشای شاهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان
[illegible] در حرکت آمده [illegible] لشکر منصور [illegible] تاخت و غارت آن ولایت نمود که تمامی مرز [illegible]
کرده و تمامت [illegible] آن ولایات از [illegible] بعضی را کوچانیده [illegible] و بعضی دیگر
اسیر گرفتار آمدند و آن ولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه از فقدان ماکولات اختلال پذیرفت و
در حالیکه جغال اغلی در حوالی تبریز جنگ کرده شکست یافت حاکم که از سپاهی از مردم قارص که در آن
لشکر همراه بودند قتل و غارت یافته [illegible] شیر احمد پاشا که حاکم قارص بود در جنگ زنده گرفتار شده و عثمان پاشا
[illegible] که بعد از آن حاکم شده بود چندگاه در کمال پریشانی اوقات گذرانیده و از عسرت و تنگی قلعه را با قاپیان و
مستحفظان گذاشته خود بارزن الروم رفته در آنجا میبود و از ارزن الروم مددی بآن مردم نمیرسید
[illegible] اوقات [illegible] ولایت [illegible] لشکر قزلباش [illegible] تا حوالی
[illegible] لشکر [illegible] شکست فاحش خورده [illegible] پریشانی و پیاده [illegible]
[illegible] روز بروز استیلای پریشانی زیاده شده [illegible] نفر که [illegible]
[illegible] قلعجی [illegible] و عیال و اطفال [illegible] در کمال عسرت روزگار [illegible]
[illegible] امیر گونه خان [illegible] تاخت و غارت [illegible] تسخیر قلعه مذکور بیرون می آمد [illegible]
قلعه مذکور بر اسیان [illegible] اهل و عیال [illegible] و از امیر گونه خان [illegible]
[illegible] شعار شاهی [illegible] سال [illegible] ایروان آمدند و قلعه قارص متصرف [illegible] دولت
[illegible] در آمده [illegible] خراب و ویران شده [illegible] و مزارع [illegible] و مرمت
[illegible] در روز پنجشنبه شهر ربیع الثانی [illegible] فتح قلعه قارص [illegible]
شاهی [illegible] شریف [illegible] امرا [illegible] اختیار نمودند امیر
گونه خان [illegible] مستقل [illegible] دولت روز افزون شاهی [illegible]
ارزن الروم [illegible] قلعه [illegible] در کمال [illegible] سال [illegible] بیک [illegible]

[illegible]

سپاه اکبر پیش هیچ در ملک امرا بخور رسید منکسک و حاکم قرامان بوده او در زمان رومیه شقاره و فتوحات شاه و
روم خاطر ساخته بانطرف میل نمود و تا غایت در میان رومیه محل اعتماد بوده در نیولا شاهی‌سیون شده
بایروان آمده فرمان اقور حال مواجب و تیول باو شفقت شد که در تاچین یکچر یکی [illegible] سرحد قیام نماید

**ذکر سوانح و قضایایی که درین حال در ملک خراسان بظهور پیوست**

و درین سال که سنه ثمان و عشر و الف است چون جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان و بایر محمد میرزا که در [illegible]
اقامت داشتند خیال رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با قلعه و ازده هزار تمام که قریب به دو ده
هزار کس بودند متوجه آنصوب شدند تا لیقان نذر محمد سلطان پسر کوچکتر تیم خان حاکم بلخ در روب قلعه
[illegible] ساخته در مقام قلعه داری شدند و ایشان محاصره و عام نمودند درین اثنا ولی محمد خان برادر باقی
که بعد از برادر پادشاه ماوراءالنهر شده بود بولایت قرشی آمده در آنجا خبر لشکرکشی جهانگیرخان و محاصره بلخ
نمود و قریب به هفت هزار کس که با او بودند تمامی را بسرداری محمد باقی قلماق و شغال میرزا و قوری میرزا به
ایشان فرستاده و انجماعت از گذار ترمذ عبور نموده بانطرف آب آمدند جهانگیرخان و بایر محمد میرزا از
لشکر ماوراءالنهر خبردار شده دست از محاصره باز داشته بعزم محاربه باستقبال لشکر ماوراءالنهر کردند [illegible]
قراقچین روی نمود نخست شغال میرزا و قوری میرزا با پانصد نفر از جوانان نامی پیشتر آمده مقدمه الجیش
لشکر جهانگیرخان قریب شده از انطرف نیز جوانان جنگ آزمای جازم جنگ و ستیز گشته یک حمله کرده
هیجا [illegible] تیزتر گردانیده و دمار از نهاد آن گروه برآوردند و اکثر طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و آوازه
واقعه بجهانگیرخان باطراف و جوانب رسیده جمع کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده و جهانگیر
خان را جمعیت تمام فراهم آمد امرا ماوراءالنهر نیز [illegible] لشکر جهانگیرخان معلوم کرده و خوف تمام بر ایشان
مستولی گشته بنابر رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بر حوالی خود خندق کنده و از یکطرف آب
هم بر احصار خود کرده و پیش روی لشکر [illegible] بسته [illegible] تمام در جنگ کردن [illegible]
و همین معنی موجب دلیری مردم جهانگیرخان شده در محلی نامناسب [illegible] طرح جنگ انداختند
در میان اوزبکیه سواری اشجع [illegible] که رتبه [illegible] لشکر تفوق [illegible] کمال مرتبه شجاعت [illegible]
ایشان یکه تاز [illegible] که در معرکه [illegible] با شمشیر [illegible] صف سپاه مخالف رفته [illegible] نمایان کرده باز گردد
جوانان [illegible] در خدمت جهانگیرخان جمع شده بودند [illegible] بیان آورده و در [illegible]
[illegible] دلیر [illegible] که [illegible] تازی [illegible]
از [illegible] بطعن جانب [illegible] کرده با شمشیر [illegible]

رحمت کرده



دشمن تاخت دلیرانه [illegible] زخمی ساخت و در حین مراجعت دید که شخصی
از [illegible] لشکر مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد و بایر محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانیده
که بضرب شمشیر او را از پا در آورد چون بارگی [illegible] لنگ [illegible] بود از طرف دیگر پیاده و تفنگچی تفنگ بقصد
او انداخته گلوله بر اسب بایر محمد میرزا خورده اسب بسر درآمده [illegible] که زین اسپش گردیده و بایر محمد
میرزا افتاده [illegible] پیاده [illegible] دستگیر کرده و چون صف سپاه جهانگیرخان [illegible] رسیده
محمد باقی [illegible] امرا اوزبکیه [illegible] ولی محمد خان [illegible] چون
قضیه گرفتاری و کشته شدن بایر محمد میرزا در لشکر جهانگیرخان معلوم شد پای ثبات و قرار ایشان متزلزل گشته
دست از محاربه کشیده تفرقه و پراکندگی تمام بحال ایشان راه یافت [illegible] میرزا با جمعی بطرف بدخشان
[illegible] و جمعی دیگر محمد سلیم سلطان [illegible] بطرف دیگر [illegible] حال او معلوم نشد جهانگیرخان از [illegible]
[illegible] هزار کس که با او مانده بودند بطرف [illegible] و چون [illegible]
[illegible] جهانگیرخان [illegible] تقدیر نشده بود و او درین [illegible] سخت [illegible]
[illegible] ولی محمد خان گشته و چون
خبر [illegible] ولی محمد خان رسید [illegible] و سپاه [illegible] آب عبور کرده لشکر [illegible] تاخت خراسان
ساخته بطرف [illegible] هزار کس بطرف [illegible] آمده قلعه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] روز در پای [illegible] وقف نمود [illegible] که عبدالله خان [illegible] جمعی [illegible]
ترتیب داده و عبدالله خان حصاری بود و آن [illegible] ملازمان بیگلربیگی هرات با [illegible] تفنگچی و سپاهی
آن قیام [illegible] تسخیر حصار نشده جمعی [illegible] بجانب [illegible] و جمعی را بسر الوسات و [illegible]
[illegible] که بمرو رفته از راه [illegible] بخارا [illegible]
[illegible] حسین خان امیر الامرای خراسان [illegible] لشکر [illegible] باطراف و جوانب [illegible]
[illegible] و تفنگچی بسیار [illegible]
بجمعیت لشکر [illegible] سرانجام [illegible] دولت قاهره [illegible] درین اثنا از
اقبال بیزوال شاهی [illegible] تمام رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] کوچ کرده بعضی [illegible]
اطراف جمع کرده [illegible] متعهد [illegible] روانه شدند [illegible] مراجعت [illegible] حسن خان کرده [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

امیرالامرا [illegible]

دره جاتی و جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده و در سیاه مرغاب بفوجی از اوزبکیه که بآنجا گریخته بودند دو چار شده
جنگ مردانه کرده و هفتاد و هشتاد نفر را بقتل آورده و بقیه لشکر که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تا قلعه ازل
و اسباب و مواشی و غنایم و مواشی و اغنام برداشته رو بطرف ... نهاده و الله و گمیش خان
حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود را در قلعه مرو گذاشته بآنکه از و دولت کس از فازیان جلادت شعار بتعاقب
ایشان بیرون آمده شش کس با سی صد نفر لشکر روانه شش شصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی لشکر اوزبک که
فوج فوج بجای خود را می بردند نمایان شدند آن شش شصد کس که نقد جان بکف نهاده بودند فدائی وار خود را بر ایشان زدند
اکثر آن قوم را متفرق و پراکنده ساختند و فرصت جنگ و صف آرائی نداده و اکثر منهزم شده راه گریز پیش گرفتند
و سرداران و بهادران تا موازی آنجا چهار صد و پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف ایستاده
مستعد محاربه شدند که گمیش خان خود بمعرکه رسیده و بجان از یمین گمیش خان سپاه و اوزبکیه را باطاف
آن جنگهای مردانه کرده و بقیة السیف ... محاربه در خود ندیده جان از معرکه بیرون برده اموال غارتی را
گذاشته بیرون رفتند گمیش خان نیز مصلحت در توقف و صرفه کار در دست از تعاقب باز داشته بضبط اموال پرداخت
درین معرکه تا موازی چهار صد و پانصد نفر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند و بقیة السیف خایب و خاسر بازگردیدند
و تاریخ روز چهارشنبه غره شهر ... قلعه و ملازم گمیش خان در پای قلعه شماخی آمده و کیفیت اوزبک که در آن
معرکه زنده دست بدست در آمده بود آورده و حقیقت جنگی که گمیش خان را با اوزبکیه واقع شده بود نقل نموده
گفت سیصد نفر مقتول گشته و نفر زنده گرفتار شده اند و گمیش خان مظفر و منصور برگردیده و اموال و اسباب
که بیجان از ... رسانیده و بتعاقب ایشان چند نفر از ملازمان گمیش خان که در آن جنگ مردانگی کرده بودند آمده و دو
نفر از سرداران نامی از حکم گرفتار در بارگاه و معلی آورده بودند و در راه از میان سرای ... گریخته زنده گرفتار
بجای دست خود را گشوده و دو نفر دیگر را که دو شاخه داشتند و زنجیر پاره نمودند خلاص کرده و چهار باقی را گشوده یکی از
ملازمان گمیش خان که پیشتر رفته بودند واقف شده مردم ... خبر کردند و از آنجا روی بجانب کوه نهاده در
رفته و مردم از پی رفته چند نفر را گرفته و سه نفر دیگر را چون شب شده بود در سنگ و غار خزیده بدست نیامدند
و هفت نفر بعد از ... آورده قربان قرابوق شاهی از ... ایشان فرمان داده همان ساعت بیچاره سیصد
یکی از ایشان جوانی خوش قامت بود که نزد ملتمسی شده ... بگذارند نیز استدعا او را بقتل آوردند و بهادر لوسیاه
نموده ... و دیگر سرداران ... سپاه ... بقتل رسیده ذکر فتح قلعه شماخی و قضایایی که در آن اثنا وقوع یافت
قبل ازین سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی در زمان موکب شاهنشاهی از اطراف و جوانب شهر و قلعه محیط
گشته از همه طرف سیبا و ... بنا نهادند و جوانان ... داده و توپها نصب نمودند و از آتش تفنگ و توپ که قریب سی صد



بود ... از خندق گذشته بزیر بارو رسیده هر چند رومیه سپه مخالفت در
در روی کشیده و آثار جلادت ظهور آورده بودند از نرم قلعه داری باقصی الغایت کوشیده از ری ...
تدریج ... و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت تزلزل در بنیان ثبات و قرار رومیه
راه یافته وقت می داده و ... ضعف و سستی گرفت اسباب یورش قلعه دست بهم داده و جنود منصوره
شاهی منتظر امر و فرمان پادشاهی بودند حضرت اعلی را که در بدایت حال محبت بر ایشان تمام نموده ... شد
که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در آن صورت سپاه را از غارت و قتل منع نموده خلاف قاعده
سلطنت و جهانداری و آیین قلعه داری و کشورگشائی است و رعایا را گیر و دار سپاهی و رعیت و بیگانه و آشنا
یک نوع مرعی داشته و در جنگ یک شکل قهر ... نفرموده بجهة تجویز یورش نمی نمودند منتظر بودند که شاید
تسخیر قلعه بصلح و امان ... و سرداران سپاه را امر فرمان قضا جریان بحفظ سرحدات این امر
کثیر الخطر ... و در ... غرة شهر سفر ... قرجغای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته
از رخنه برجی که از سنگ توپ ویران شده بود پا بدیده و جنود منصوره بتقریب یورش از رخنه جا هجوم کرده جمعی
سپه برج داخل شده و از برج بجانب ... درون قلعه در آمدند قرجغای بیک از خطاب و عتاب شاهی که ... بیت
از قهر ... اندیشیده منع مردم گشت و کسان و خدمت ... جمعی را که از برج پایان رفته داخل قلعه شده بودند باز گردانید
چنین خوب ... رفت و آمد ضایع شده و چون حکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده بود که اهالی
ساکنان قلعه شماخی از رعیت و سپاهی احتمال عظیم ... قتل و غارت و نهب اموال و اسیر اهل و
عیال فرو گذاشت نشود ... تقدیر نوشت شده بود ... و آشنا ... چهار ساعت
از روز گذشته ... و یکصد نفر از محصوران که از قلعه داری بجان آمده بودند ... که در مقابل سیبه ذوالفقار خان
بود با ... آمده ... نمودند که درین برج ... و کسی دیگر نبود ... برج ... اکر ... صعود ... داشته
باشی ... چون ... و دولت آن قلعه شرف ... نامه ... و از علامات بخت برگشتگی ... و
روز در ... نمودند که برج ... در قلعه ... توپ ... رسیده ... ذوالفقار
خان ... امراء ... نموده ... که اگر ... اعلام ...
جانب حضرت اعلی ... جرأت اقدام بر این حرکت نمایند و حضرت اعلی ... امر کثیر الخطر
... ذوالفقار ... جمعی ... در ... وارد قلعه
قریب ... نفر داخل شده بودند که ... ذوالفقار خان خبر رسیده او از حقیقت حال آگاه گشته دانست که ... علی
واقع شود ... که داخل شده اند ... مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته دانست که سپه مخالفت در روی

کشیده واکثر آتش محاربه اشتعال پذیرفته با جار لشکریان خود را رخصت داد و خود بپای برج درآمده و تقاره
ولیعهد خوار کشش داده و چون غلغله سپاه بگوش قزلباشی بیگ رسید دشمن شد که مردم ذوالفقارخان داخل
قلعه شده اند و مراتب را توقف ننموده غلامان را رخصت یورش داد و گروهی تیشه ارجی که توپ خراب کرده
درست دیگر آورده بود بهجوم نموده اند و آواز گرد و نای و صدای کوس و کرنا بگوش جهه و ملعون کرد
واره دلیران قلعه کشای آشوب در رستاخیز کنند و دوار سپهر انداخت و باطراف و جوانب خبر رسید
هر کس را همراه و عساکر دران اطراف بیه داشت همگی مهیای یورش نموده قلعه فرو گرفتند و بیتاب شده مردانه
قاهره بیایه رده خود را از برج بالا رسانیدند و تیغها نما هواری کشیده هجوم آوردند و به مراتب صعوبت قهر کردار
آمده بدیگران حمق می گشته مجملا طرفة العینی سه چهار هزار نفر بقتل رسانیدند و اموال ایشان بنهب و تاراج رفت
و تمامت شهر خانهای بجاروب حادثه رفته شده و استیلای این یورش بعد از ظفر تمام رسیده و زیاده از
ده مردکش ضایع شده و انبه و رده بیگان و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی قلعه با سیه داشتند چون ایشان
پادشاه بیکی و جعلی برسیده دران جا محافظت قیام نموده اند و در مدت محاصره جوانان کار آزمودنی آن
طرف شمالی از خوف تفنگ ایشان ضایع و نابود شده بودند و امر و اشاره بها برای جرات و یورش نکرده مجرمان
حالی از اسپ بر آنطرف بوده که هنوز رخنه ای نشده و دیگر آنجا صعود ممکن نباشد اما چون محصوران قلعه بالا
شهر و قلعه پایین از دست رفت تنزل رفته و در قلعه داری مجید و ساعی گشته اما حرکت مذبوحی بود دیگر شکسته شد
کرد و هیچ اثری و سعی ایشان مترتب نشد و اهتمام ایشان در قلعه داری و دافع قضای حضرت باری نگشت
وجمعی ازعساکر منصوره که شهر درآمده بودند در خانه ها سنگر ساخته و نقبها بر زیر برج و باره قلعه بالا کرده
الغلقین بوده ساختند و چون هنگام که محاصره قلعه بالا قیام داشتند بوجه تنگ و تمام شب و روز
واره آرام گرفته بخندق رسانیده از میان خندق در یکشب راهی سر پوشیده سرانجام داده و در زیر برج
کراخاصیت هندی وارتفاع سرقه بجوانب افروخته در یک شب ایشان واقع بوده و در آمده در برج را در دو سه روز
خالی کردند و توپچیان متعاقب یکدیگر توپ می انداختند یکطرف آن برج فرو ریخت اما چنانچه شده بود که صعود
برای تمامی توان نمود و در آن نجم قریب به هفتصد و هشتاد نفر از جوانان جانباز و دلیران معرکه کارزار که بجا رد
ایثار نقد جان در شاه راه این دولت ابد بنیان ادنی مراتب اخلاص میدانستند مردانه در قدم جرات و دلیری تمام
سر را در دوش کشیده و روی جلادت به برج آوردند و در دمی که نقابی آن برج را استحکام نقابی خود می دانستند
در محافظت آن سعی بیج بجایی می آوردند بمجرد شغول گشته تیر و تفنگ و قاروره و انقط و سوراق انداختند
کرجمله روزی جانان ساخته و در دو انداختند طریق ایشان رسیده قریب جان ها بخشیده و ملازمان ابد و دیگران

ازالسرا



تیر انداختند و جنگ انداختند و مردانگی داده و مرد انه قدم در آتش محاربه نهاده موفق آمده و خاک کم که جان را
همه روزه میان آتش خوطه می خوردند هر چند دمیده و رسیده و آتش قشانی شمشیر کشیده و پایان
جان نثار اقدام مردی نموده استوار ساخته زده خود و ساکنان دشمن گشته مدتی که بمنزوی اقبال بیروال شاهی چهره
ازو جان باشمشیر برای داخته و مهر برافراخته خود را بسر عنوان که بودند بالای برج انداختند بار ده به کلمه فتحیت
برج مشغول بودند دست و گریبان شده در جنگ و نیزه و شمشیر و آویز حاضر گشته از برج بیابان آمده و از
بام خانها ما بنیانها بتفنگ گرفته و خانهای و در پیش روی خود جاهای ساخته سیه کوشیده و قتب داده مسمی
خود نموده و دفع کاینات خصم از خود سیکرده و هر چند دو سه سعی نموده که خود را بر آورد از برج دو رگشتند
غالب و مرتبه جوانان دلیر را ز زمره قورچیان بهمیشه فتح شده و ساعت بساعت قوت و قدرت
ایشان زیاده و همیشه تا آنکه برج را متصرف شدند و بخط انکه نیاد ابخوانین و اموال رسید که دراین قلعه بود
غارت و تاراج رود تامل ننموده از برج داخل قلعه تیغ شدند و نیز از شاه ولی محمد اعتدال کار از دست داده
از کار رفته اکثر از محاربه و مدافعه دست کشیده اند و دانسته که دیگر قلعه داری مقدور ایشان نیست و سعی و اهتمام
بجائی نرسید و قلعه از دست رفته رضا بقضا داده و دست از کار زار کشیده از بر جای ما پایین آمده و تا شاه جهد
قول بیگی و اما میر مردم را بمحاربه ترغیب نموده و انطالقه کمان خود دره ماهه و سر را سپید و ارکس نزد امداد ور
دیجان فرستاده و طالب امان شدند اما پادشاه خود با جند نفر از غلامان خاصه و سکبانان که همراه او بودند جا
وی کرفتگی کرده بامان سکن سلاطین شروان بوده درامده و تیر و تفنگ انداخت جان و غلامان می انداختند و
محاربه سعی و کوشش بسیار نمیتوانستند تا آنکه مردم او نیز خسته شده و آمده ترک جنگ کرده احمد پادشاه مر در ادر
بود چون در اول حال سر از مصالحه و مساعدت مجاربه اختیار کرده بود تاب قوت و قدرت در نفس خود
خورده کرد و صحیح القول از زبان احمد پادشاه نقل کرد که گفت غلامی داشتم در خزینه که همراه من بود
واز غایت ادب هرگز با من جرات تکلم نداشت و در مدت خدمت انواع جانسپاری از او مشاهده شده در روقتی که
قزلباشان در برج مستولی شده مردم از قلعه داری مایوس شدند من مغلوب بودم و قبضه تفنگ در دست داشتم او
تفنگ بر بگیرد و مدت من بندایی و دشمن از بلی تکبر می گذاشتم چون تفنگ را قدر من گفت ای صاحب سعادت
عجب از تست که اینهمه خود را بخت بدرای قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا داده تن در کار ده چه جای
دادنهاد کس به غیرت و فایده این تفنگ انداختن چه حاجت است به آنکه بیشتر بطبع خود از قدر و زکار
چه غیرت در این سخن گفت و روی از من کرد اینقدر که تفنگ که داده بودم برگرفته طلب داشتم داد و چون دیدم غلام من
فرزند اعتمادی با من غیرت شده و دیگر فرمان نبرد و مرا از کارخانه قلعه بر گشته دانستم که ادبار روی آورده با قضا

[illegible]

برشیروان آمده با قدر و رفعت نمی توان آویخت منهم که تفنگ در دست داشتم انداختم و رضا بقضا [illegible] داده و
قزلباش که بر برج برآمده بودند فریاد کردم که دست محاربه بازدارید که ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق
دارد و محمد پاشا تا نگیرد (?) کسی قدرت خود نداشت بجانب قزلباش انداخته جنگ بیکرد و چون کار بجان رسید کس
نزد الله وردیخان فرستاده التماس نمود که امشب قلعه از تعرض لشکر باین (?) محفوظ بوده باشد که فردا آنچه
خاطر اشرف اعلی بوده باشد بتقدیم رسد الله وردیخان و قورچی باشی حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و حکم شد که
در آن شب کسی بقلعه نرود و اما از همه طرف پاس داشته نوعی نمایند که متنفسی در شب از قلعه بیرون نتواند رفت صبح
روز پنجشنبه که روز چهارشنبه دوم ربیع الاول بود و صبا شمال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت
حاجیان (?) درگاه و بعضی حسب الامر اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه ترتیب داده حضرت اعلی بعد از
سایر مراسم ستایش آفریدگار جل شأنه و توجه ظاهری و باطنی بارواح مقدسه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتخت فیروزی جلوس فرموده و نقاره های شادیانه بنوازش
در آورده و قورچیان و غلامان و تفنگچیان خاصه شریفه را بضبط قلعه و محافظت دروب مأمور فرموده
و حسین بیگ چارچی باشی قوروق (?) القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر شمس و پسر
کوچک او که محرک مادۀ فتنه و فساد بوده اند و کوکه (?) حسن و چند نفر دیگر را طلب فرموده احمد پاشا در آمدن تعلل
ورزید [illegible] باشی مذکور گفته بود که از غایت بی ادبی نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق
سیاست و عقوبت شده ایم و خجالتکشی دخول مجلس اعلی نداریم و سؤال آنکه یکی از غلامان درگاه را امر شود
که در همین جا بدیده (?) انجام جزای خود رسانیده سر ما را بنظر اشرف رساند حضرت اعلی خاطر او را تسلی داده بالطاف
بخشیده طلب فرمودند پاشا با جماعت مذکوره بمجلس بهشت آیین در آمده سجده و تحیات بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل
سخندان و دو زبان (?) حاذق بود که مناسب وقت و مقام بود بعرض رسانید حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب
که در آن روز بر طبیعت همایونش مستولی بود با پاشای مذکور بنظر مرحمت توجه فرموده سخن عتاب آمیز نفرموده اما با شمس الدین
پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده و اعمال افعال منکر او را شمردن گرفتند که در حسن سلوک خود را در خور این
کوتاهی تقصیر نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرده که هرچند با قدرت [illegible] با حضرت شاه نمود و ترک شیروان گفته
بود [illegible] نفرستند [illegible] و خود بروانه [illegible] خراب کرده مردم را بمحاربه [illegible] ساخته
ولایت بیگردی [illegible] و انقلاب خبر رسید که قزلباش [illegible] قلعه [illegible] ملک علی بیگ
[illegible] حضرت [illegible] شمس الدین پاشا [illegible] عجب [illegible]
[illegible] برون آمده [illegible] برعکس [illegible] بعد از تکلیف

و در شیروان [illegible] تیر [illegible] آن بسیار خوب است و پاشا بدهد عالی و دست [illegible]
بار کرده گرفت و دیگر [illegible] نمود و قناعت [illegible] امر [illegible] کرده است و آتش خشم شهریاری نسبت باو [illegible] شده
او که [illegible] سیاست و عقوبتهای گوناگون [illegible] شمس الدین پاشا [illegible] برادرش و یک پسر کوچک او
بنوعی که خاطر [illegible] که اشرف [illegible] سخنان [illegible] بسیار [illegible] خشم آلوده [illegible]
غضب پادشاهی گشته بانواع عقوبات معذب گردانیدند و بعد از [illegible] قطعه
کرده [illegible] در اصل شیروانی بوده [illegible] معتبران شده بوده [illegible]
[illegible] و در اول حال [illegible] ظاهر [illegible] خود [illegible]
[illegible] رفت و [illegible] خود [illegible] و دیگر برادرش [illegible] آمده و بود [illegible]
او کرده و اجازت یافته [illegible] سرش را که [illegible] بنظر آورده پس اشرف رسانیده [illegible]
[illegible] قتل و سیاست شده بود [illegible] اشرف رسید که [illegible] قطع تعلق [illegible] ظاهری خود کرده
[illegible] و قبول [illegible] مطلق [illegible] بوده [illegible]
[illegible] خواجه حسام الدین گیلانی بوده وزیر خان احمد گیلانی که در آن وقت منصب [illegible]
گری داشت و [illegible] قورچی باشی [illegible] خان احمد از گیلان فرار نموده شیروان آمده [illegible]
[illegible] شیروان توقف نموده [illegible] معتبر بود [illegible] بیان حسن
[illegible] سیاست و خاطر [illegible] اشرف [illegible] گیلان [illegible]
چند سال قبل از این در دار السلطنه قزوین [illegible] قورچی باشی مذکور در ایام محاصرۀ قلعه [illegible]
[illegible] بوده [illegible] فتح قلعه [illegible] اشرف رسید [illegible] در روز [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] قتل شد که از اهل قلعه [illegible]
هزار تومان [illegible] هرچند [illegible] و کرد [illegible] اول [illegible]
[illegible] قرمان [illegible] پادشاهی [illegible] وقت [illegible]
[illegible] وزارت گیلان [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] دو [illegible] اطلب نموده [illegible]
در [illegible] محاصره [illegible] بوده [illegible]
[illegible] محاصره [illegible] شده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] مجموع [illegible]

سی هزار تومان شد با مجموع آن مبلغ در میانه غلامان و قورچیان و آقایان و معتکفین خانه شریفه که در پای قلعه
خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت [illegible] سپرده که آنچه قسمت شده در عوض خونبها و اصل جایز شده هرکس
را سهمی یابد بمحصلان رجوع [illegible] باشی [illegible] که خاطر نشان شده با [illegible] قورچی باشی مذکور با [illegible]
میانه ایشان شروع شد الیه بود بازیافته و هرگاه [illegible] از چند نفری که [illegible] جمعیت [illegible] و [illegible]
بوصول رسید و اکثر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و بعضی ربع و خمس و کم [illegible] با اسم متعلقان متوفیات و متعلقان
قسم شده بود و قلیلی صورت یافته تمام بعمل نیامد چنانچه از کل اموال قلعه نهاده از پنج [illegible] هزار تومان [illegible]
[illegible] چون شرارت و [illegible] طایفه قورچی باشی بظهور رسیده و کفایت [illegible] و صدق و راستی
[illegible] باعث بجزای اعمال سابق [illegible] گرفتار آمده [illegible] و سواد [illegible] مقتول [illegible]
[illegible] قلعه قندهار و بعضی اشیا و اموال و اسباب [illegible] قلعه بود و دیگر خبری از
[illegible] و جمعی از اهالی [illegible] که [illegible] زمان [illegible] ترتیب یافته در سلک [illegible] آقایان [illegible]
[illegible] گردیده بودند و مصالح ملک اقتضای آن میکرد که آن جماعت مستمال عنایات شاهی بوده در حوالی
[illegible] با ایشان نموده چه کل اهل شیروان سالها بآن طبقه [illegible] و خونخواهی کرده بودند و تعرض بآن جماعت
موجب [illegible] سایر الناس [illegible] چند نفر از ایشان را از ترتیب کرده هر کدام در [illegible] تیول و [illegible]
داده مقرر فرمودند که پسران و برادران ایشان در سلک خدام خاصه شریفه منتظم بوده در رکاب همایون [illegible]
باشند و احکام کرام [illegible] و ولایت شیروان [illegible] آن جماعت [illegible] امر شده که چون سالها [illegible]
[illegible] هرکس [illegible] با جمعی طرفیت [illegible] و قرابت سببی [illegible] آن جماعت [illegible] اهالی شیروان [illegible]
آشنایی و مردمی با ایشان [illegible] و هرکس [illegible] و [illegible] هر طرف خواهند [illegible]
و اهالی شیروان که [illegible] و خونخواهی در میان [illegible] که [illegible] از آن [illegible] شعار [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] مخالفت در میان [illegible]
[illegible] گر [illegible] باشند و اگر [illegible]
شیروان [illegible] از ذوالفقار خان [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] و [illegible] توقف [illegible] و [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] میان [illegible] ایشان
[illegible] آن جماعت را اولی و الزم [illegible] فرخ خان [illegible]
[illegible] و چون تخت سلطنت ایران [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زینت [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]



با چند سرکردگان قزلباش بجزای اعمال خود رسیده ایشان [illegible] اعلی آمده در مراجعت اشرف [illegible] ... گردیدند
و [illegible] احوال و [illegible] در محل خود [illegible] ذکر ایشان [illegible] و [illegible] رستم خان و دیگر [illegible]
و شیروان [illegible] و [illegible] بعضی از آقایان [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible]
از ایشان فرزندان ذکور و اناث [illegible] و در وقت که قلعه مفتوح شده حکومت شیروان بذوالفقار خان [illegible]
گرفت [illegible] و [illegible] ذوالفقار خان [illegible] و [illegible]
احوال خود [illegible] در [illegible] قرابت سببی [illegible] و [illegible] حقیقت [illegible] اشرف [illegible]
فرمان جهان مطاع [illegible] ذوالفقار خان و جمیع [illegible] رستم خان شوهران و فرزندان [illegible]
مصاحب ذوالفقار خان [illegible] ایشان [illegible] قورچی باشی [illegible] آن جماعت [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان مقرر شد که [illegible] و اصل [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] آن [illegible] و آن [illegible] از فرزندان
و شوهران [illegible] ایشان [illegible] و هفت نفر [illegible] الفولیکین [illegible]
[illegible] و حضرت اعلی [illegible] شنیع
[illegible] و او را [illegible] قطع صله رحم [illegible] نکات [illegible]
ذکور و اناث ایشان [illegible] در [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] اعظام [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible] حکومت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مقرر شد که [illegible] و سایر مردم [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible] قلعه و تعمیر بروج [illegible]
و [illegible] موکب همایون [illegible] و چون [illegible] گرم [illegible]
[illegible] در حرکت [illegible] و [illegible] خوشگوار [illegible]
[illegible] و امراء و حکام [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] و چون [illegible] معصوم خان والی [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] موکب [illegible]
موجب [illegible] و [illegible] مردم [illegible] حضرت اعلی [illegible] در سلک [illegible]

[illegible]

سرادق سلطنت انتظام داده محمد صالح بیک وزیر شروان را با بعضی تحف و مراتب بجهت آوردن او بصوب
فرستاده و این مژده دلالت بخش خاطر والی طهمورث گشته بدین عطیه ارجمند بین الاقران سربلند گردید
در عرض چند روز آن مخدره را با بعضی ... مصحوب محمد صالح بیک مذکور و معتمدان خود روانه درگاه اشرف
گردانیده در سلک جان نثاران درگاه سلطنت انتظام داخل **ذکر مراجعت موکب اقبال از شروان بصوب
تبریز و از آنجا آهنگ عراق نمودن و رفتن بمشهد مقدس امام الجن والانس علی بن موسی
الرضا علیه الف تحیة والثنا و از آنجا مراجعت نمودن و بمقر سلطنت نزول کردن و آنچه در ضمن مراجعت روی داد**
چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیقلی بیگ
جوانشیر را حکم شد که بجا آورد ترتیب جسر پرداخته و مشارالیه در اندک روزی جسری در کمال استحکام ترتیب
داد و بعد از اتمام جسر کوس مراجعت نواخته از آب کر بر جسر عبور نموده از راه [illegible] عزیمت دار السلطنه
تبریز فرموده حضرت اعلی امرا و ارکان دولت و اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده خود بنفس نفیس
شریف با جمعی از مخصوصان و مقربان بقصد زیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل
تشریف برده و چند روز در آنجا برسم طواف و زیارت مشایخ عظام و اجداد عالی مقام قیام نموده بفر دولت
و اقبال دار السلطنه تبریز رسیده مابدولت ظفر قرین محل گردیده چند روز اوقات گرامی صرف انجاح مطالب
و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب
میرشرف حاکم جزیره و دیگر خانان و سایر امرای اکراد بجهت تهنیت فتح شروان بآستان سده نشان آمده بودند
فائز و ... گردانیده بمقتضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه غازی گرای خان
تاتار از خدمت اشرف التماس نموده بود که چندان آقا [illegible] را که در جنگ شروان گرفتار زندان شده بود
... و طریقه آشنایی تمام داشت سلطان [illegible] خان مشارالیه او را با پیر [illegible]
مشارالیه که مردی عاقل ... بود ... مرغوب خاطر اشرف در معالجه راغب ساخت و متقبل شد که جبران او
در خدمت اشرف بوده باشند و او بروم رفته باتفاق غازی گرای خان در تمهید مقدمات صلح کوشیده
... که ... زمان ... فیما بین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز ... او را با
غازی گرای خان و ابو القاسم بیگ ... برسالت نزد خان تاتار روانه نموده غازی
گرای خان ... شده ... تبریز روانه شده ... چون ... رسیده در آن اثنا خبر
وفات غازی گرای خان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافته و ... از احکام ...
که ... آقا ... و ... ابو القاسم بیگ ... [illegible]

باقی ... شد ... و ابو القاسم بیگ در آن واقعه با چراکسه جنگهای مردانه کرده و زخمها برداشته
و ... او در آن ... چراکسه ... رفته بالاخره ... از جانب حضرت اعلی اندیشیده ...
او را ... روانه نمود بعد از گذشتن خان ... پیش خندکار ... در خدمت اشرف معزز و محترم ...
... سالک طریق ... گشته ... شرح این واقعه در ذیل همین وقایع ... کلک بیان خواهد شد و
چون کل ولایت آذربایجان و ایروان و گرجستان و شروان که در زمان شاه جنت مکان در تصرف
این دودمان والا بود قریب بیست و پنج سال که رومیه ... تصرف ... بیرون رفته ... تسلط ...
... بعون عنایت الهی و نیروی اقبال شاهی تصرف درآمده و جمیع قلاع متین و حصین آن ولایت که محل امرا
... و اسباب و ادوات قلعه داری ... که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر درآمده ...
... و تأیید آسمانی فتح فرموده ساحت فسیح المساحت آن ... از ... معاندان ...
... قریب ... بر رکاب نصرت انتساب ...
قلاع حرب و قتال اشتغال نموده ... انواع شدائد و محن ... از زمان سلطنت ...
صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان الی الآن که قریب دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاهی ذی شوکت
... نبود ... و چنین فتوحات ... روی داده ... اعلی امیر ...
روی داده بود عزم مراجعت بمقر سلطنت جزم فرموده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که ... دار السلطنه
تبریز ... تیول خود روند و چون حضرت
اعلی این فتوحات ... و صفای عقیدت ... آستان عرش نشان شاه ولایت
ائمه معصومین صلوات ... حضرت امام ثامن ...
میدانند شعر ... خاک ... مژگان ... لشکر ... از آن روضه مقدسه ...
فرموده بودند ... شکرانه این مواهب الهی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس نمودند ...
سعادت ابدی فرموده ...
... نزول فرمانده ...
... قزوین ... چند روز ...
از آنجا ... سعادت عظمی
... حسین خان حاکم هرات و ... امرای خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت ...
... و بعد از فراغ ... زیارت امام الجن والانس ... دولت ...

تاریخ بیست و ششم رجب المرجب پرتو وصول به دار السلطنه اصفهان انداخته دیگر باره آن خطه فردوس مانند را از فر
طلعت همایون زیب و زینت افزوده شهر و بازار را آیین بسته چند روز مراسم عیش و خرمی برپا داشته کوس شادمانی
خلایق گشته امرا و ارکان دولت حسب الامر اشرف در تبریز به حفظ سامان عساکر نصرت نشان و ضبط مهام قیام
در آورده و در همین که در این پنج سال اصلا از موکب همایون تخلف ننموده همیشه ملازم رکاب اشرف بودند مردانگیها
خدمت که در این سفر از هر کس بظهور آمده بود و در تحت اسم هر کس ثبت نمودند که فراخور آن مورد الطاف
گشته از امثال و اقران ممتاز باشند و نسخه‌ای عرض مرتب ساخته مستوفیان سپردند و لشکریان اجازت یافته
رو به اوطان آوردند و امرای عظام مجال تحویل خود رسیدند جناب آصف صفات اعتماد الدوله مرحوم میرزا
حاتم بیگ رخصت رفتن اردوباد حاصل فرموده که چند روزی بعواطف و الطاف شاهی در وطن اصلی بعشرت
و کامرانی بسر برده بعضی عمارات در آن بقعه دلگشا طرح فرمایند و راقم حروف چون اکثر اوقات شرف مجالست
آن جناب مشرف بوده همیشه در مدت خدمت و معاشرت از ایشان مهربانی بیش از پیش مشاهده می‌نمود و الحق
بصحبت فیض بخش آن ملک صفات انس تمام گرفته بود با وجود اشتیاق بی‌نهایت و دیدن خانمان و اولاد و فرزندان
چون مفارقت ایشان بر طبیعت دشوار بود و جمیع التکلیف در رفاقت و ترغیب تمام میسر بوده رضاجوئی خاطر شریف آن
دولت گستر فیض صحبت کثیر البهجت آن جناب را بر دیگر امور راجح دانسته همراهی ایشان روانه اردوباد شد و در آن
هفت از طرف اولاد اعاظم میرزا عبدالله سید مبارک والی عربستان حویزه و دورق که از جمله صحیفی الاهی بود
حسب الامر اعلی در رعایه ترتیب و انتظام مهام آن عالیجاه شده و بخدمت صاحب سعادت مصطفی
ما یا کرد از امراء معتبر و سپه در سلک وزرا بوده و در جنگ جغال اغلی اسیر و دستگیر شده بود مرد قابل خوش صحبت
نیکو اخلاق بوده و عبارت عربی را خوب تتبع کرده و شعر فارسی و ترکی خوب میگفت و فنی لطیف بود و حضرت اعلی
شاه الیه را نواب اعتماد الدوله سپرده بود و نواب میرزا ابو القاسم مصاحبت خسته و مهیا بوده و همیشه مجلس عالی آنجناب
و دیگر محمد حسین تفرشی که از سادات عالی درجات تفرش و بنضایع کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشا و تفنن عبارات
و استعارات مهیا و سلیقه درست و رتبه عالی داشت و چند سال بود که بتعلیم خلف الصدق آن صاحب اقبال اعنی مخدوم
زاده جهانیان میرزا طالب خان طال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که از اقوام مشار الیه و سید نیکو اخلاق
خوش صحبت بوده و مرتبا اتفاق مشار الیه در مجلس علامی العلما میرزا ابراهیم همدانی اکتساب فضایل مشغول نموده در وجه انتخاب
بوده و در نظم اشعار پایه عالی داشت و مولانا مطربی قزوینی که خاصه امل دوره و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار بوده
تصانیف وی اعلی و در اصول نقش بندان نادره کار است و صاحب طبیعت نظم و ندیم و بذله گوئی و خوش صحبتی
بودند و نیز در ادل و که روشن که موضع است از مواضع و خراب و لهوک ستر و به توقف فرموده و در آن موضع در کنار رود خانه

بجانب جنوبی واقع شده و اقسام میوه خصوصا انار و شیرین که ارباب فن الفقه و تبریز را انار ریز و دانه نیز گویند و کمال خوبی دارد
و ... و ترنج سیب جفد الحق جای آن دارد و اقسام انگور های لطیف رنگ الوان در آنجا خوب میشود و از انواع
میوه و ... بتخصیص انار که در آن معمور بحاصل می‌آید که تمامی شهر های آذربایجان بل شیروان را بهره از آن
نقل مینمایند و هر کس که ... دیت مجلدانه و معلم و قطعات ... دانش که بر آن ... بقیه
الله جای خلیفه در وزارت کرده با ... در سلک خلفای ... در سلک ... و اولاد عظام موسی بیگ وزیر کی در آن
همین شفقت حضرت شاهی و تربیت اشفاق آن عالیجاه بحکومت و دارائی آن مملکت سرافراز گشته
در تربیت سال و ... منازل مرغوب ابواب بنیاد ... در ... و مکان بی ترتیب آبادی بود
و در آن کوشش ... خوان کرم گسترده به عقد ... و طریق ... و ... بطریق ... لی
... و موسی بیگ ... که در سلک ... معتبر بود
چون قابل و خوش ... بیم برکار ... روز کار ... الیوم در خدمت اشرف به وزارت و ... مرد
رتبه سرافرازی ... خلیفه مذکور با ... و ... میرزا ... که در ... قیام نموده
تحفات ... و ... اشرف ... بر ... لی
خدمت ... التحفیات ... بظهور آورده ... عالیجناب میرزا ... خلیفه
... موسی بیگ ... داده ... و خلفای ... و ... عطا فرموده
بعد از آن متوجه ... داده ... بهشت
و ... میرزا ... مستقل قیام ...
حضرت شاهی بظهور آورده جناب آصف صفات میرزا ابو المعصوم ... را
و ... خوب میرزا ... بظهور آورده ... که
فایده ... و ... و عطیات ...
با طبع ... دولت ... خط ... فرموده
بهر روز جشن های ... لازم ... و ...
ترتیب ... شریف ... و ... نشان ... بمجلس ... شریف ...
ذکر ... و ... وقت آن ... شده که ...
... سپهر ... و ... شهر که ... آن ... آب ...
که به جانب ... و ... که ... و ... آن ... بر ...

به ورثه شرح که هر طرف ایوان داشته باشد طرح نموده و بالای آن تالاری ساخته از آنکه آب برده در آن عمارت [illegible]
و با هر ایوان حوضی قرار داده و از هر جانب [illegible] نظاره [illegible] این [illegible] زمینی واقع شده که [illegible] جانب
باشد اراده داشتند که آنرا چهار [illegible] حوضی بزرگ که در میان آن [illegible] و [illegible] و از بالای [illegible]
آب [illegible] و گرد [illegible] بطراوت [illegible] آب و هوا مشهوره آفاق است آب [illegible] فواره در میان حوض
و [illegible] هنوز آنچه [illegible] از طرف ایشان [illegible] بود که [illegible]
عمارت [illegible] روزگار آن جناب [illegible] که خلف صدق آنحضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] سکان [illegible]
[illegible] افلاک [illegible] از مطلع خاطر سر زده بود و چون
مناسب بود [illegible] در این مقام ثبت افتاد [illegible] این قطعه که [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] رجب [illegible] این مقام [illegible]
[illegible] الیاس [illegible] و از آنجا بدار الارشاد اردبیل
آمده [illegible] خواجه محمد رضا وزیر آنجا [illegible] خانه [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] العراق آمده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible]



[illegible] عالم [illegible] جان [illegible] آدم [illegible] در غزل [illegible]
عاشقانه [illegible] بسیار [illegible] این مقام [illegible] مناسب [illegible] تاریخ [illegible] جناب [illegible]
[illegible] سعادت زیارت خطیره مقدسه سلطان اولیا و مشایخ کرام [illegible] فی الواقع [illegible]
[illegible] آن [illegible] وحدت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] جناب وزارت [illegible]
[illegible] دار السلطنه قزوین رسیده [illegible]
سعادت آباد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] مقدسه [illegible]
[illegible] زیارت آنحضرت [illegible] سادات و موالی [illegible] آن روضه مطهره [illegible]
[illegible]
[illegible] کاشان رسیده [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] انجام [illegible] آن سفر [illegible]
[illegible] شرف صحبت [illegible] بتاریخ هشتم شهر
شعبان بدار السلطنه اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خداوندان سپه و کمک رسانیده در فصل پائیز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس از بهشت برین یاد داده عالم و مردم
آن ولایت را همیشه از گلهای تازه و میوه‌های تر دماغ جان معطر است گوئی دارالملک را بنده داده خوش شد و او
از سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس معلی سیادت پناه میرزا ابوطالب رضوی اکنون نقابت و حاکم مشهد بود و مفسدان جنگجوی
جابر آنقدر شان که طرف طبیعتش لبریز بوده حکومت و غرور شده بود و اسباب وحشت او گشته منجر بآن شد
از جانب وحاکم مشهد امان و اطمینان از مقام ادب و خدمتکاری که لازمه سلوک سیادت است عدول نموده با جمعی
و چون صاحب جیش لشکر بود میرزا ابوطالب بجهتی از آن متوهم شده با استانه مقدسه بمنزله تحصن جهت کشتی نجات
جواب فرستاده بعضی از سپاه رجوع کرده در جانب حقیقت حال اعلام و عرض نموده سر جاه و جلال کرد اینده
حضرت اعلی از اعمال جناب میرزا ابی جیب دماغ وفا اجتماع رنجیده او را المدت داشتند و در آن زمان میرزا
ملازمت اشرف مشرف گشت زاده بالتفات نیافته بحکمی در حکومت و وزارت او که مدتی در ضبط دماغ و فراق
بود مطلوب بود جناب خواجه محمد رضا میرزا که هنوز رتبه وزارت آذربایجان یافته بود در آن سال خدمات اشرف
باقر یوسفی ربوده او و از اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت دیوان منظور الطاف شفقت و تربیت گشته
رتبه او از عواطف شاهی بر درجات احوال اشرف رفته بمرتبه وزارت دیوان کل ولایت آذربایجان ترقی کرده
بین الاقران مرتبه او والا سر بلندی یافته هم در این سال منصب وزارت اصفهان و بعضی محال که بمیر جلال الدین
حسین صفاهانی مفوض شده بود بعد از فوت او بمیرزا تقی رضی برادرزاده او که شایسته آن منصب عالی بود عنایت شد

ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی ممتلکات خود را بر حضرات چهارده معصوم علیهم الصلوة و السلام

در این سال رای صواب نمای اشرف الهام که مشعل افروز خاطر فیض بخش و روشنی بخش دیده دل یک جهان دقایق دریافت
بر مضمون توفیق رفیق بر دولت خیرات آنحضرت و این عمل خیر آنحضرت جمیع املاک و اموال
در نیات خالصه خود را در زمان دولت روز افزون در ضمن اوقاف بود و در ضبط حکام تصرف شرعی آنحضرت
قرار گرفته بود قیمت علاوه آنکه تا یکصد و پنجاه هزار تومان محصول آنها بعد از وضع مونت زراعت تعمیر و سایر
نشسن چهار تومان تخمینا باشد وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام فرموده در روی توفیق که
اجری کاران مسلوکه بسته آن کنند شصت هزار تومان حاصل منظور داشته چهار ده حصه کرده بر این طریق
که حصه اول و ثلث و ربع از ثالث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همچنین حصه اول مخصوص حضرت رسالت
پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و حصه چهاردهم بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم اجمعین
هر یک از حضرات ائمه حقی یافته حصه مقرر حاصل آن بود بعد از وضع مونت زراعت موازی اربع
قرار داده مخصوص آن حضرت فرمودند و تولیت آن در دوام مدت حیات خود تا زمان ظهور صاحب الامر متصل

بقاع شریف و صرف آن در تولیت خود نمودند و بعد از آن بپادشاهان کرام ذی شوکت که وارثان ممالک ایران و مسند نشین تخت شاهی و جهانبانی باشند
تفویض نموده شرح و حکم در وقفنامه معتبر که علامه العلما مجتهد الزمانی شیخ بهاءالدین محمد رقم اعتبار در ذکر و انجمن
مبین و مسطور است و عمارات معموره قاپو فراهم آورده اند بعد از وضع حق التولیه مصلحت وقف
و دیگر امور در مصارف مرمت بقاع و وجوه معاش خدمه و مجاورین روضات و بر ارباب فضل و صلاح طلبه علوم اهل
علم و ارباب استحقاق بصرف کنند و ثواب آن را بروح مقدسه حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرموده
و چهارده مهر بزرگ که هر کدام از آنها بکوچکی گوهر باشند بنام حضرات عالیات سرکاری علیه و الدم
میرزا رضی صدر در محاسبات سرکار مثل سرکار الساکن عبدالله دارالسلطنه اصفهان ترتیب داده و در آن
هر یک از حضرات مقدسات نقش نگین مبارک بوده علما اسلام در کتب فقه و اصول و سنت نوشته اند نقش
ایشان را شبیه داده بجناب میرزا رضی صدر داده و دستور سرکار وقف آن مهر مبارک را سند و منشور مجلس
مکاتبات سرکار خاصه شریفه رقم و قبض کنند و متولی در این باب مبالغه که مذکور از زبان الهام بیان آنحضرت
شنیده شد که جمیع اشیا سرکاری حتی انگشتری که در دست داریم وقف است بشرط آنکه بهر طریق
رای صواب نمای اشرف که متولی آنست اقتضا کند مصرف نمایند و از جمله این موقوفات جمیع کتب
اکثر این نامه منتهی بمقاصد عالیه غیر مکشوف که از آن بملازمت حضرت صاحب الامر مشرف گردند و در مقبره
از شفاعت شفیع روز جزا و دستگیری ساقی کوثر بهره یابند انشاءالله تعالی و از کتابی که شریعه اثنا عشریه
و کتب عربیه هر علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف روضه مقدسه امام همام ثامن ابوالحسن
علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام فرموده مقرر شد که بر هر یک شرح و وقف نامه همایون قلمی نموده به
آستانه مقدسه فرستاده اند و اکثر کتب شعر و تواریخ بکتابخانه انفاق داده تمام جینی آلات از ظروف بزرگ فغفوری و
مرتبان‌ها و بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه چینی و فغفوری که در چینی خانه اشرف موجود بود وقف آستانه منوره شیخ
صفی نموده و نقل بدان آستان سدره نشان فرموده بجهت انتظام طاق اسبابان آنها با شتر زاده و یک
زاد دان و روی و کرکی و جبال و سایر تهیه‌های حصاری و چرمی و اسبان و اوانی که در سر کار عامره پادشاهی جمیع آن
بیرون و گلهای شتر که سابق سبب تمام و سایر مواشی و اغنام که از دواب خاصه بوده است همه وقف نموده جهت
هر یک مصرفی معین کرده بنده درین باب صحیح هر یک از آن رسانیده بدست های صاحب تحقیق و تصحیح و کرم توفیق این سعادت دست
یافته آن وجود مقدس را بصورت انوار در آینه بود که دقیقه شناسان عالم را در ادراک جنبه او عاجز ساخته
نتایج این ثمرها فلاک نزدیک به یاد آمده و انوار شناختی که یکی در ابتدا از خاطر ارباب بصیرت بر
کدورت عالم اسباب تعلق و مقتضای طبع بشریت باد آن دستی که جوف اعظم سلطنت دوران و حفظ وزرای ایشان

اجمالی از مقصد خیال دارد به تحقیق پیوسته و بنای تجرد را شیوه ملوک گذاشته بیان عالم معنی است صورت به زینت آگاه
ظاهر چنان عالم اسباب که نمایش ستان نموده بکمال رسیده [illegible] از نظر [illegible] از معنی [illegible]
این معنی را مستعد [illegible] حقیقت‌شناس و فکر اندیش این عالم مثال و قابلیت ذات اقدس
همایون شاهی که از دودمان سیادت و ولایت اثر در روشنایی جهان و نور عالم افروزی که از انوار
[illegible] ساحت قدس ساعت [illegible] فیض [illegible] حضرت سلطان الاولیاء والمحققین شیخ صفی الحق والدین
طاب ثراه که حد نهم آنحضرت داده [illegible] و وحدت سرای قدس [illegible]
[illegible] تجرد [illegible] روشنی فزای سالک اسرار غیبی [illegible] بصیرت [illegible]
تجرد [illegible] سلوک [illegible] در عالم [illegible] کارخانه [illegible] گذشته از [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] چهار [illegible] اقلیم فرمانروایی را
[illegible] آنکه صورت [illegible] عالم معنی [illegible]
[illegible] ذات [illegible] چهار صدف [illegible] کار [illegible]
[illegible] عالم صورت [illegible] عالم معنی است [illegible]
[illegible] دولت [illegible] حضرت صاحب الزمان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] عالی [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] شعر [illegible] والابصار [illegible]
[illegible] و تاریخ سال تحویل [illegible]
مطابق [illegible] سال [illegible] جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
آغاز سعادت انجام روز [illegible] ذی الحجة الحرام [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ولایت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] خاطر اقدس [illegible] عاطفت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امرا و اعیان [illegible] کبیر الملک [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] ایام [illegible] دار السلام بغداد [illegible]
[illegible] فتح بغداد [illegible]

٤٠٢

اما چون مقتضی الامور [illegible] سنه [illegible] بوده
قضیه فتح بغداد [illegible] و تعویق افتاده [illegible] شرح این سرگذشت [illegible]
که بغداد [illegible] محمد پاشا [illegible] عثمان [illegible] ارکان دولت
[illegible] سابق
[illegible] بغداد [illegible] مصطفی پاشا [illegible]
[illegible] روم [illegible] آل عثمان [illegible]
[illegible] طریق اطاعت و انقیاد [illegible] آن سرحد [illegible] کمال استقلال
[illegible] حضرت اعلی [illegible] لشکر بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
مصطفی پاشا [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان احمد خان [illegible] روم [illegible]
روای سلطان مراد و [illegible] امیر الامرا [illegible] حافظ احمد پاشا سردار [illegible]
لشکر [illegible] قلعه [illegible] جلوس حضرت اعلی [illegible]
و سلطان روم صلح [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] وزارت اعظم و سرداری [illegible]
[illegible] سرحد [illegible]
[illegible] جلالی [illegible]
[illegible] احوال [illegible] جلالی [illegible]
[illegible] مملکت داری مشغول بود و چون اخبار بغداد [illegible] مصطفی پاشا

بکر کهیا و زن احمد استماع نمود محمود پاشا درحال الشی را بحکومت بغداد نصب نموده با بقایای لشکر یک

بغداد و سمات نامها نوشته فرستاد و حکام و سرداران عرب را که در سواد عراق و نواحی جلو بودند بمعاونت

و همراهی او ترغیب نموده شتر اسلیم او عراق عرب در آمده در بغداد که فتنه زوال نموده قدرت آمدن لشهر نداشت

آمادهٔ پای لشکر بابن بغداد چون از آمدن محمود پاشا خبر یافتند سر از اطاعت و متابعت مصطفی پاشا

کشیده خبر کی آغاز نهادند و ابواب مرافقت مسدود نموده و مخالف کشته و محمود پاشا را الطلبه استشفا نمایی

قلعهٔ بغداد در دست مصطفی پاشا و طایفه سکبانان بود و در دست لشکر بابن و قابین بغداد و مصطفی پاشا

مراحل بر سوال المیره سبیل درگاه جهان پناه شاهی حسته عوالی و کل و دست نحو بست اشرف و ارادهٔ سرفراز گردد

و ملتمس نوشته برادران و ارسوال حسین بیک که در زمان فترت زکان و بنگلو بغداد رفته در آنجا می بود

نزد او و بر سر برّ علی گردانیدند و عرض نمود که هرگاه رایات جلال بر منصوب شود اکنون آن جمعی از لشکر قزلباش

سرداری یکی از امرای عظام بدینطرف متوجه گردند شهر و قلعهٔ بغداد را تسلیم ایشان درگاه بسپرده خود بدینگی

آن حضرت می آیم حسن خان بیگلربیگی قم و علیشکر و امرای آن سرحد خصوصاً قاسم سلطان با یالو که پیچنال و خو

بغنه اکر چه بی اجازت اشاره همایون شاهی بود بر رفتن نمی نمودند لیکن تا کن از آب های ذشته سرحد قم و علیشکر

رفته در آنجا متوقف شدند که هرگاه امر و اشاره علیا صادر شود و پیش روند بعد از وصول عرایض مصطفی پاشا

بدرگاه جهان پناه شاهی بمحبت خلافت بر تسخیر بغداد کامشته چه مصطفی پاشا خلعتهای فاخره فرستاده و احکام

استمالت فرا صادر یافت که در هم خود در او از توده و در تمهید اشتی سعی نماید که انیک موکب اقبال میرسد و امرا

آن سرحد امر شد که مستعد یورش بغداد گردند که چون ساحت قم و علیشکر مغزب الدقات جاه و جلال

گردد ایشان پیشتر روانه شده و پیام دهند سپاه بغداد و سکبانان مصطفی پاشا نایرهٔ حرب و قتال اشتغال

یافته هر روز بین الجانبین کوشش و کشش بظهور می آمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد او زن احمد و آمدن

سکبانان و التجای او بدرگاه و الا شاهی دوازده لشکر قزلباش شنیده با وجود مبالغه و تحریک جنود بغداد جواب

نهی کرده در این اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات بر آمده شروع در قتل و غارت نمودند جنود

بغداد که در شهر بودند و آوازهٔ آمدن محمود پاشا و لشکر عرب شنیده ساخته سر راه بر سکبانان گرفته میانهٔ ایشان

حرب در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر از سکبانان در کوچها و محلات بقتل

فنا گشته و بقیة السیف بقلعه پناه بردند و محمود پاشا از تحریر فتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار ایشان

و لشکر عرب که با جمعی کثیر بمعاونت او آمده بود از دجله گذشته بجانب بغداد در آمده و لشکریان بغداد قوت گرفته

در محاصرهٔ قلعه و تضییق محصوران ساعی گشتند و مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیاری از مردم او کشته شده

مستعد ایستادگی شده اند



و محمود پاشا به بغداد در آمده و لشکر بغداد قوت گرفته اند از قضیه برادرش بداد آورده بجای برود خود با عقل گشت

و خوف و هراس بسیار راه یافته چند روزی صبر کرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نمایند و چون لشکر

قزلباش بدو رسید کمی را در محمود پاشا و کنگاش قضیه مغرورت برده اختیار صلح نمیان آورده قرار داد که چون ملک الله

پادشاه سنجاق بست از ما بینین مقرر دارند که لشکریان متعرض کسی نگردند و بغداد را بجا نگاه داشته

با اموال و اسباب ملازمان خاصه بحلّه رود و محمود پاشا کرم در قلعه بوده مصطفی پاشا تقیّه و انتظار خلاصی داد

و از ما بینین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا بمردم خود با اموال و اسباب و ملازمان خاصه از یک دروازه

بیرون رفته راه حلّه آورد و محمود پاشا از یک دروازهٔ دیگر به بغداد داخل شده بحکومت مشغول گشته و بمقاربت وصول

و رفقاء و روی حسن خان و امرای خبر حرکت ایشان رسید و در ایام یک نهضت آیات در ییلاق الکا همدان بود که عرایض

امرا رسید حقیقت حال معلوم گشت رای جهان آرا بر این قرار گرفت که عزیمت تسخیر بغداد در خاطر ضمیر یافته چند روزی

در ییلاق همدان توقف فرمایند که شاید شنید که امرای بغداد و سورت و رات افتاب پذیری که لهذا منقضی گرد

خود متوجه تسخیر آن ولایت شده لیکن در ضمیر پیشتر رسوخ یافته کرده چند روز در حدود همدان و در رو اینجا

امور مملکت و اداره ی حقایق و سیاسات زد و قطیع الطریق الوارد آگاه کرده بهرات یورش بغداد

مشغول بودند که انجبر آمدن جلالیان شایع گردید و آن عزم و ترتیب عالی گشت ذکر احوال جلالیان بعد از

شکست ایشان از اردو میان سرا سر دیار و آمدن فوجی از ایشان بدرگاه جهان پناه شاهی بر خود شاهان

تیز هوشی تیز هوش شاهان عالی پوشیده نماند که مکرر در این نسخه عالم آرا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعار

آن شده که هر چند مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایرانیان است اما بنا بر ارتباطی که اطلاع بر احوال

نوکمتی از ذکر وقایع گذارشت که اخبار از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سبیل اجمال

در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد از که بر تو مشهور است نقل کنندگان هر بیگانه که آن رفته

امور که ضروری در یافت مطلب فهم ما به همه الجمل از احوال جلالیان که بدستیاری کلک فصیح پرداز

رقم صحیفه را رنگین سازند جلالیان ایران روی جمعی که بلاد و شاهزادگان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایات

مشغول می کردند جلالی می نامند و وجه تسمیه جلالی انکه پیش از طایفه قبل میرسد آنست که در ایام پادشاهی هر جماعت

که عقل و صلح در آنجا شده اند الملقب اول کسی که در ولایت روم شورش انگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود مشهور بجلال

بار در بیجار از تو لیسنر کان قدیم روم بود و در اول سلطنت پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان

مراد خان در حوالی آماسیه در قات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از اجامره و اوباش با هم الحاق

و انبار در روم و دیار که از قطع طریق و غارت مسرودین و تجار بهم رسانیده بود فریب داده آوازهٔ بلند

و شوکت و سطوت او اطراف و جوانب آن ولایت را فرا گرفت و جمعیت زیادی هرزه کار و لوندان شکسته روزگار
بطمع اموال و غنایم او جمع آمده هر چند هر روز ولایتی را تاراج نمود و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت می انداخت
و عدد لشکر از شش هفت هزار به دوازده هزار رسید درین اثنا با زینل مذکور اجل طبیعی فوت شد و حسن بیک برادرش
قائم مقام گشت چون تمام بیگلربیگیان و کرد ولایات روم مشهور شد چند آوازه کنه بود و او نیز بطلاق برادرش
بیا زینل معروف گردید و هر روز کار او در ترقی بود و شکوه و سطوت در آن ولایات انداخته کار به جایی رسید که اوزده و ارکان دولت
پادشاه و عسکر و بیگیان مملکت روم و اهل عمل از ترس و بیم دفع او عاجز گرفته در دفع فساد او بی علاجی و اهمال
نمودند و چون دست تطاول جلالیان بر اموال و قرای اکراد دراز شد و آوازه صلابت و شجاعت و بی باکی
او روز بروز از برادرش بیشتر شده بود و آشفتگی در میان هر طبقه و هر ولایت هر طایفه که علاقه داشتند
بر سر او جمع شده و قتل سپاهیان روم یعنی چارخی که سمت ملازمت پادشاه داشتند و اخذ اموال ایشان
و ندادن طمع بیگیرکرده او بر خلاف سپاه و رعیت تجار و عام و کثیری شدند و قتل و غارت و به سر ایشان
ساخته بیگیرکرده هر کس بجنگ او و مردم او می آمد و امکان خلاصی نداشت از قوافل تجار و مترددین کسی
به بازگشتن می توانست نه از ملک بیگلر داده قتل کرده متوجه مقصد شدند با ترک جنگی ایشان قاطع بود
متعرض ایشان شده و هیچ اهالی هر ولایت بی تحفه و پیشکش نزد ایشان رسید و از نهیب لشکر او ایمن بود
و مردم هر جا که بود در مقام فرار و سرکشی درآمدند القصه احوال روم به غیر بازار فتنه و شر احکام پادشاه
اطراف یاغی گردیده و فتنه در مملکت بر قرار ماند و شهرها ترسیدند و مردم شهر و ولایات مانده بودند
امرا و حکام در قلاع نشستند و لشکریان او بیست سی هزار کس رسیده و مجالی حکمی در اکثر ولایات عالی
و بر اقامت درگاه و قضا و اهالی هر ولایت نوشته و مجال او در هر جای رفت بی اذن ...
و امرا و پاشایان اطراف در مقام دفع فساد او درآمده یکمرتبه بنفرد جمعیتی بر سر او آمده با جماعت بیک نهضت
سلک جمعیت ایشان را متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد و ارکان دولت پادشاهی متوجه
دفع آن حادثه گشته یکمرتبه سرداری از پاشایان معتبر که موسوم به دلیر و پاشا تعیین نموده جمعی از بیگ
پریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت پادشاهی است بسر او فرستادند و پاشای مذکور
شکست یافته کاری نساخت و علاقه گریخت و بعد از انهزام مرد و پاشا اساس سلطنت از تلاطم امواج فتنه
در میان مردم خود پادشاه شده امرا و حکام پاشایان تعیین کرده مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا
که در زمان سلطان سلیمان به رتبه وزیر اعظم بوده و خود از امرای روم بکثرت مال و منال ممتاز و
تجملات و اموال و اثقال امتیاز تمام داشت و در آن حین با کمال حشمت و شکوه شان بیگلربیگی بغداد بود ...

رائی بهر

ارکان دولت پادشاهی روم

رائی بهر رضی شجاعت و مردانگی بمحلی افتاده بود سردار فرموده به بیگلربیگیان روم و اکراد بجنگ او نامزد شد
عسکر بیگلربیگیان و سپاهیان حکام اکراد بدربار اعلی و مدد او دفع بیلزینی مامور گردانیده چون حسن پاشا
در کمال شوکت و فراوان ساز و سامان عزم دفع او بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان پاشا به پیوستند
دار و دوی حود [illegible] و خرابی احوال و اثقال را نگذاشته با تکاور خود و با لشکر شاهی روانه شده با زینل
در کمال شوکت و غرور با وجود ... حسن پاشا و لشکر روم که با او آمده بود و کرفته خود متوجه محاربه گشته
و او را در توقات شهید خود را بالشکر برابر به محاربه او فرستاده و در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده
محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافت شکست بر جانب جلالیان افتاده در آن معرکه بسیاری از اوباش
جلالیه راه عدم پیمودند و بقیة السیف پراکنده شده و نزدیک با زینل به جز شکست مردم خود را شنیده با بقیه
جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه روم ... شدند چون به نقد ... رسید حسن پاشا با آن
لشکر در عین قدرت تمام بعد از آنکه ... طریق فرار پیش گرفتند و با سه چهار هزار کس که با او بود
خود را بکوهستان دور دست کشیده حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب
جلالیان بازداشت و وجود و عدم آنقوم را علی السویه پنداشته دیگر باره و کرت ثانی از احوال آنها غافل گشت
و با زینل مذکور چند روز در کوهها و صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالیه با او پیوستند و خود را جان
بقایم ... ساخت که استعداد مردم او در الکای ... از هر طرف به او ... و ... کسان بتوقات ... جاسوسان
تفحص احوال سپهسالار حسن پاشا به تعداد ... از ملازمان خاص در قلعه اقامت داشت و سایر لشکریان
در شهر کنار آمده بی ... و ... بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم به الضاعت جهت
تاراج خود و علیق اسبان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون با زینل از احوال حسن پاشا
و مردم او کماهی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات درآید و جمعی را
بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریان او که در شهر باشند به تیغ انتقام بگذرانند و دستبردی نماید
با هفت هزار کس که بر سر او بودند بدین عزیمت روی کرد آمده بخت اقبالی که او را مدد کرد این بود که خانه
کوچ حسن پاشا و مردم او با خزاین و دواب و اجمال و اثقال او که از عقب می آمدند قریب یک هزار شتر
و موازی یکهزار نفر از سپاهی و خدمتکاران همراه بوده و چادر او شده بود با زینل دایره گرد ایشان خط
کشیده سپاه را به تیغ انتقام گذرانیده تمامی اموال و جهات و لشکریان ... و خزاین و اموال
و ... حسن پاشا در آمده بود ... و از ضبط آن فارغ گشته
از ... سرعت ... استعداد کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن او ... چون ...

باشد سپید از غایت حزن که از بنای موی بر او غلبه کرده بود راه صواب گم کرده دیده ابصار تشنیل از تیرگی
حادثه پوشیده گشت و مرا بیکی تمام بکمال او لشکر و دم راه یافته فرصت جمعیت و قدرت مقابله نیافته
و بر جاهلی حیات را غنیمت شمرده مطلق فرار گرفتند و حسن پاشا محصور در قلعه از چاره خود نیافته
در کمال حیات اندر آن قلعه محصن گردید باز بیکی لشکر در آمده هر کس را در آنجا یافت براه عدم فرستاد
و غنیمت فراوان بدست جلالیان در آمده از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمود و چون بجانب حیات
حسن پاشا از بادی عجب و غرور بر نشسته بود از قضای الهی گلوله تفنگی از جانبی [illegible] در برجی از برج قلعه
بر او خورده قالب تهی کرد و بسیار مردم از دو سرکان طلبیده قلعه را سپرده طایفه جلالی از اموال و اسباب
حسن پاشا و جماعه [illegible] صاحب ثروت و مکنت گشته از شکست [illegible] یافتند و حسن پاشا را که مرغ
روحش از قفس بدن پرواز نموده از دروازه قلعه از حلق او آویخت که هیبت قدرت و جلادت او در مملکت
روم انتشار یابد و جسد او چندی و عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجددا بدست بیکی
در آمده از آمدن خود ساخته جامی [illegible] گردید که حسن پاشا [illegible] در قلعه مذکور [illegible] آرام گشته از غایت
غیرت و غلوی [illegible] قطع تعلق از حیات مستعار کرده خود را مسموم ساخت و بعد از آن بیکی [illegible] او حکم
واقف بود و [illegible] قول را ضعیف میشمارد و علی ای التقدیر چون بیکی را فتح چنین روی داده دیگر باره رونق
کار و بار او پدید آمد و چون که روزی دولت بود اما بعد از وقوع این تخریب رجال او در راه یافته افعال
ذمیمه خود را با عمال حسنه تبدیل ساخت و نظر بر عاقبت آن کار و ندامت از افعال او در ساخته از سلک اهل ماه
نهب اعمال اخلاق او را اطلاقات تمام روی داد و بساط سلطنت گسترده بود و هم تو [illegible] دیده از آنجه چون
رنجی و فتنه انگیختی که در حصول مطلب عالی که پیش گرفته بود از آن چاره نبود و همواره انه که از سیاه
بطور ربا مده بود بنماید کردید و چاره تدارک اعمال و افعال قبیحه خود را در آن دانست که از حضرت پادشاه
دین پناه استدعای عفو تقصیرات خود نموده بی خطر قفری از نور اسلام ممنوع کرده دیگر بقیه عمر بغزای کفار
اشتغال نماید کسی به سریر سلطنت مصیر سلطان محمد خان فرستاده اظهار ندامت کرده استدعای عنایت
عفو خطیئات نموده دار کان دولت پادشاهی که در دفع فتنه او مشغول بودند این معنی را فوزی عظیم دانسته او را بنیابت
و دارایی ولایتی از روم ایلی که بنگاهی از ملک العثمانی نسبت منسوب کرده اند خلعت و طغرا فرستاده و فرمان او را
براه پادشاهی طلبیدند و بیکی لقب دار نموده ترک آن طور ناخوشی کرده روانه آن صوب گردید
و از طایفه لوندات که نزد او جمع بود بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از او متخلف شده
و او بجانب ولایت رفته و دو سال بگوشه ملک غزا مشغول بوده و حکایت کرده در جهان گشتی کو ستو چه غزا



انزوا شده م

حال او شتافته

ذان یافت و او را جای شمخال خان جان فولاد را که تحلیل یافت جانب جلالی شده در حدود حلب الکای خود
شب و عقب انگیزی کرده جهان شیوه ناستوده پیش گرفته بسیاری از مردم دو پاشا خویش نزد او و فراهم آمدند
و آنها شیخی پی را نزد در حدود روم دیده بود دستبرد لاغر و آمده همین اراده پیش گرفت و چون سلطنت
محمد خان تحت سلطنت را وداع نموده و فرزند ارجمندش سلطان احمد خان قایم مقام پدر در دولت عثمانیه
گردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی عم ملک ستاندن بعقب آذربایجان افراخته قلعه تبریز و ایروان و نخجوان را
فتح نموده سلطان احمد خان رستن پاشا مشهور بجغال اغلی را به آذربایجان فرستاد سردار کرده بر سر قزلباش
فرستاده او را از آن قزلباش را به لا ابالی و نصایح از آن شیوه ناستوده باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی
را در فیت خدمت و در ارض روم سردار را ملاقات نموده در سلک امرا انتظام یافت و در آن سفر با معدودی
همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد را در حدود حلب ترقی عظیم دست داد از اعیان حلب بکار مقرر دان
سامان و تمکین حال بسیار گرفته لشکر ساز داد و بمواعظ و نصایح سر بحکم الهی اطاعت ... آورد و سال
دیگر که جغال اغلی در روان از صولت سپاه قزلباش فرار نموده بعجز ای ... رفت ایالت ولایت حلب را
بجان فولاد مذکور را مقرر نموده بجهت او احکام فرستاده و استمالت نمود و سال ... از ورود فتح سپاه
قزلباش استقامت نموده و او بجهت بی نزدی سر و دکشته ترک مخالفت داده وعده کرده که با فقیر سرکار آستان
بار دوی سردار بپیوندد و روزی که در میانه جغال اغلی و لشکر قزلباش ... میانه اتفاق افتاد او
کسی بطلب رسید او و بعد از انهزام ... خود در علم خود گذار رسانیده که کیفیت لشکر بطلب رسیده
جان فولاد نیز سالک طریق فرار گشت و در حدود روم آمده با سردار ملاقات نمود جغال اغلی با خود ...
گر حسین پاشا گرامی جان افتاده از دست که ... از عقل و دولت در میان دان و دیگر در طلب ...
عقاب ... بیکتیه پاشا را جغال اغلی بقتل رسید پسر جان فولاد که بیکان فولاد اغلی مشهور گشت طبل
کوفته حلب را بحیطه ضبط در آورده جماعت جلالی بر سر او مجتمع گشته و او از ولایت حلب و آن حوالی
اسباب ... گرفته لشکر داده و توجیه جمعیت ... بر سر او بیخ شده و لوای مخالفت با پادشاه دم
بلند کرد ایندو او پاشا مشهور بیکبنده اغلی نیز که در سلک ... و شان درگاه عالی منسلک بود بغایت بزرگ
منشی بلند پرواز بود چون سردار حاکم متمکن شده حاکم سابق او را تمکین نکرده بلکه در مقام قصد
او در آمد و او بعضی از ... سردار دانسته سر مخالفت در روی کشیده جلالی شده جغال
و دیگر طبل رحیل کوفته بعالم آوارگی شتافت مجددا بر شاد در این امر ترقی عظیم دست داد و بعضی
و عادت و تخریب ولایت مشغول گشته آنچه که بای تخت سلاطین سابق عثمانیه بود در قسمت ... 

پادشاه دوم

قرار مستقره پادشاهان فیما بین قرار داده تمامی ممالک روم توجه نمود و چون دلیل طلاع و قروه وصل از نور کرغله آل عثمان التزام نموده جهت او منت داده و در میان مرفع او علم گشتند که رفته لشکر از استنبول بر سر او آمده و کار بر او تنگ ساخت و قبل از این بر طریق ... سرخیلی که دیوی از نور خان و دار با سبب ضعیف گشته در این حملات بر وی مخالفت برافراشته بود و او را نیز جمعیت تمام دست داده بود و لوای بلند نامی بر برافراخته جلالی از فتنه سلاطین روم تمام ولایات ناطولیه را پایمال ستور جلالی گشته و ابواب ملکها را یافته سلطان احمد خان خواندکار و ارکان دولت خلیفه عثمان دفع و دفع جلالی را از نظام و اولی دانسته تعلل در دفع جلالی آمد و مراد پاشا که مرد عاقل کار دیده و صاحب رای و تدبیر بود و نیز از احوال او گذشته وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد فرستاده بود و مراد را از جانب جعفر پاشا و اولاد او بسعی وقت الفقه قیام نمود فرنگیه مرا این کار

با سپهسالار ایران آورده و در دفع معین کرداند که در آن وقت متوجه ممالک جانبین نگردند و بر جمعی دیگر از فرنگیه باج نهاده و بجهت طلب ... عساکر نصرت مآثر پادشاهی منظور داشتند بلکه بعضی سالها ترک نموده بهانه سرحد فرنگیه را بتقرب عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده و فرمانداران سرحد جمع کرده معاودت نمود و لشکر عظیم از روم ایلی و قوای آناطولی ترتیب داده و طوایف و سایر ممالک محروسه در ترتیب انتظام برفع فتنه جلالی کمر همت بست و نخست بجانب حلب برفع فتنه جان فولاد اوغلی توجه نموده بسی و چند هزار کس از اولاد و لشکریان او بصد هزار کس از رومیان آمد و در آن وقت او با شصت هزار کس مرد عاقل و کاردان و در صلح و جنگ شیب و فراز روزگار دیده و از اول حال تن بمحاربه در نداده و ببر عطف و بند جنگ را از حیز ... برانداخته و از عهده و وعید سخن درانداخته و دوای صلح را محل ضعیف و زبونی لشکر روم کرده از شرایط ... و احتیاط و سامان ... ... افتاد و مراد پاشا سپاهگری و رعایت نموده بر آن ... جنگ شده با تفنگ آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد و جان فولاد اوغلی نیز سر ... و اسب ... بکرد از ... و دلیرانه ... قتال فاحش روی داده و شکست بجانب ... افتاد و بسیاری از آن طبقه در معرکه ... تیغ ... گشتند جان فولاد اوغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه متحصن گشته بضبط و حراست و استحکام ... مشغول گشته که چون از معرکه گریز ... برروی ... و بسرا ... جمع شده و مراد پاشا ... حلب ... اقامت بضبط ... تسخیر قلعه مشغول گردید و بعد از ... قلعه را مسخر کرده و از جان فولاد اوغلی و فولاد بیگ ... اثری ... ... ... ... آن طبقه یکسره در ... برفع سایر جلالیان برنتافت و قضای الهی طوری که بر سر کرده آن طبقه بود وقت او تمام گشته بود در ... حیات ... فانی بسرای ... گشته ... بیک ... برادر او که ...





... شده بود و پادشاه و سی هزار کس همراه قلندر اوغلی پیوسته و قرا سعید نیز که از اوباش جلالی شده بود و از آن نجابت و جلادت شهرت در روم ... ... حلب بود و ... طایفه جلالی ... روی او جمع شده غلبه و دولت قلندر اوغلی با کثرت بهم رسیده ... ولایات آن ... بر اوضاع ... کرده ... از ... مطلب ... بود آن مراد پاشا ... و مراد پاشا ... آن سال که طبقه را ... کرده ... قشلاق نموده متوجه رفع ایشان نشده ... سال نخل که موافق سنه سبع عشر و الف است لشکر روم را جمع نموده بجانب جلالیان ... آمد و قلندر اوغلی نیز با ... سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب و برادر ... حیدر و ... و کاظم ... محمد حسین بیک ... قرا حسین ... علی و فیروز الملک بود ... توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب ... روانه شدند و چون بر یکدیگر جنگ کرده ... بسیار از ایشان را شکسته بودند و در این مرتبه نیز زیاده جالی از لشکر روم ... مسافت ... بین الفریقین ... مسافت ... نزدیک ... مراد پاشا از جلادت ایشان ... فراز کوهی ... جهت نصب ... اردوی ... اختیار نموده خود ... بلندی کوه ... بر دو ... که ... لشکر را ... خود قرار داده ... جماعت بتدریج جنگ کرده ... میان لشکر ایشان ... قلندر اوغلی ... و از ... و ضعف ... نموده در جنگ ... هزار کس ... در روی خود ... جنگ بیرون آمده بر سر مراد پاشا ... صفوف آراسته مستعد قتال گشت ... مردم خود ... بین ... جلالیان ... درآمده و دلیرانه ... چون ... سپاه روم نزدیک شدند اسبان ایشان ... از نشیب ... آمدند ... بجانب ... توپ و تفنگ ... ایشان ... لشکر ... از روم ... ایشان ... مراد پاشا ... بر جلالیان ... اسبان ... روی ... جلالیان نیز ... دلیرانه ... اتفاق افتاد ... و ... بوقوع پیوست و بسیاری از جلالیان در معرکه بقتل آمدند ... جلالیان ضعف لشکر خود مشاهده نموده دست از کارزار کشیده بجانب اردوی خود ... بجانب ... تعاقب ... نمودند قلندر اوغلی و سرداران جلالی از جلادت ... که کرده بود ... ... مقابله ... لشکر ... از غیر قدرت ایشان بیرون است ... ... خود ... دانسته ... قلعه ... قدرت ... ... آن روز از روی ... ... اموال و اثقال ... اسباب ...

بطرف ارض روم روی آورده در آن شب ده فرسخ راه نوردیده بامداد با سواران روز دیگر از ورود ایشان
اطلاع یافته از آن جلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت فیروزی نصب کرده وارد روی جلالیان
عرضه تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور بانگلی اغلی با بیست هزار کس از عقب جلالیان [illegible]
انگلی اغلی عقب ایشان بحرکت آمده تا ارزن الروم دو منزل ایشان رسیده بین الجانبین محاربه بوقوع
پیوست در مرتبه اول غلبه از جانب جلالیان واقع شده رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی
فرار نموده اسبهای ایشان زبون شده بود و جمعی بهم الظفر از ایلغار و شبگیر فی الحقیقه انگلی اغلی دست
تعاقب ایشان باز نداشته مرتبه دیگر در صحرای ارزن الروم بدان طایفه رسیده آهنگ جنگ نمود
و چون قوت و قدرت محاربه در ایشان نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بخاک هلاک افتاد
بقیة السیف در محافظه حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت پیمودند و خود را بسرحد الکای قزلباش
رسانیدند و چون داخل الکای قزلباش شدند [illegible] و از آنجا [illegible] استلام عتبه اقبال
شاهی پیوسته کسی نزد امیرگونه خان بایروان فرستادند و از آمدن خود اعلام داده و طلب زاد و علوفه نمودند
ملازمان خاصه [illegible] لشکر ایشان ده سرداران ملوک [illegible] گشتند و امیرگونه خان حقیقت حال
جلالیان را بدرگاه معلی عرضه داشت [illegible] حسین بیک [illegible] از جانب [illegible] قلمرو اعلی و [illegible]
جلالی آمده عرضه داشت او را که بپایه سریر اعلی [illegible] اظهار خلوص عقیده و [illegible] کرده [illegible]
بود که [illegible] مخالفت که با روم پیش نمود بنابر محبت دوستی شاه [illegible] دولتخواهی آن حضرت بوده [illegible]
اعلی شاهی ظل الهی رعایت آداب فرمان روایان عالم ظاهر نموده فرستاده های او را بخلع فاخره
و انعامات نوازش فرموده احکام استمالت بهم [illegible] و سرداران فرستاده مقرر فرمودند که در آن
حدود توقف داشته باشند که یکی از امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال ایشان مأمور گردد
که در آن [illegible] تدارک احوال ایشان نموده چون زمستان نزدیک رسیده لشکر را جابجا قشلاق
تعیین نماید و پاشا و سرداران را اعزاز و احترام نموده بپایه سریر اعلی [illegible] ذکر رفتن جناب [illegible]
اعتماد الدوله حاتم بیک بدار السلطنه تبریز باستقبال جلالیان و بپای بوس آوردن سرداران ایشان
[illegible] بعتبه بوس درگاه پادشاه جهان [illegible] لشکر مقابل [illegible]
شروع در آمدن جلالیان [illegible] چون حضرت اعلی از آمدن [illegible] آگاه گشته فرستادها
ایشان را [illegible] فرمودند چون [illegible] طرف [illegible] الطایفه اطلاع تمام حاصل نشده بود
دوم [illegible] آن روز که آن قوم [illegible] روز کار [illegible] عادت کرده همیشه [illegible]

بوده اند



بوده اند بحمل اعتماد نموده باشند رای عالم آرا اقتضای آن کرد که یکی از کارداران عتبات سلطنت که بزیور عقل و تدبیر
آراسته و بحلیه شعور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه فرستاده که بنظر دوربین مشاهده احوال
آن طایفه نموده اگر [illegible] اخلاصی از اطوار ایشان استشمام نماید در [illegible] ولایت آذربایجان جهة ایشان قشلاق
تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و ملوک باشیان و خواص ملازمان باردوی ظفر نشان آورد و الا به [illegible]
دولت قاهره [illegible] آورد بعد از امعان نظر بحال هر یک از امرا و ارکان و اعیان حضرت جناب آصف صفات
اعتماد الدوله را که متصف بصفات مذکوره جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت
مأمور فرمودند و چون محال لشکر قزلباش و الکای ایشان شده بودند مبلغ دوازده هزار تومان زر نقد و
دوازده هزار [illegible] و بیست هزار خروار غله بجهة مدد خرج آن جماعت سامان و سرانجام یافت و راقم حروف
بموافقت جناب آصفی مأمور گردید که در آن سفر در خدمت بوده به تحریر احکام و اشتغال ضروری پردازد و [illegible]
[illegible] گردانید و [illegible] الدوله [illegible] آنچه احتیاج افتد و آن دستور صاحب رای مصلحت
دولت قاهره [illegible] و جمعی از قورچیان عظام ملازمان خاصه شریفه بموافقت او مأمور گردیدند و مقرر شد
که آقا سلطان مقدم حاکم زنجان نیز با قشون آراسته باتفاق جناب [illegible] گشته در موکب عالی او بخدمات قیام نماید و
جناب اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفر نشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال
جلالیان که چون آن طبقه بسر و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص ملازمان را باستقبال
فرستاده [illegible] کلیسیا که [illegible] قلعه ایروان است محل نزول ایشان قرار داده و نزل و ساوری [illegible] بقدر مقدور
خدمات شایسته کرده و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع برابر درگاه خیمها و سایبانها دیبای
منقش آراسته و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراست و جهت [illegible] پاشا را با امرا و سرداران و ملوک باشیان
و خواص ملازمان طلب نموده در آن مکان با ایشان ملاقات نموده عذرخواهی کرد که چون قلعه خانه پادشاهست
و دستوری نیست که [illegible] قلعه که امینان دولت اند بی رخصت پادشاه از قلعه بیرون روند از آن جهت استقبال
واقع نشد بالجمله تا دو سه هزار کس از آن جماعت بضیافت امیرگونه خان حاضر شدند و بنوعی با سامان
سرانجام اسباب ضیافت پرداخت و حلویات و تنقلات و میوه های الوان و اطعمه لذیذه حاضر ساخت
که جمیع آن مردم محظوظ گشته [illegible] بر داشته و [illegible] تکلیف نمود که بحمام قلعه آمده خود را از غبار
مکروهات محاربات پی در پی شستشوی داده استراحتی نمایند و پاشا را با سرداران و خواص
ملازمان بخانه خود برده ملوک باشیان هر یک را مهمان یکی از امرا و تابعین و آقایان و ملازمان کرده مقرر
داشت که بحمام برده اسباب پوشیدنی تکلیف نمایند و در منزل خود مجلس عالی ترتیب داده با ایشان صحبت

[illegible]

ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال هر یک بر سر حمام آورده و اضاف
اطعمه لذیذه کشیده قرین الطاف و احترام ایشان را تکمیل کرد و قاعده جلالیان آنست که اکثر اوقات
در مجالس و محافل از شجاعت و مردانگی که از ایشان سر زده باشد سخن میگویند و فراخور آن بر یکدیگر تفوق
میجویند و صحبت ایشان منحصر باین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان مبنی بر همان است چنانچه در مجلس امیر
گونه خان میانه پاشا و قرا سعید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که واقع شده گفتگوی
میشود قرا سعید بی ادبانه در معرض جواب در آمده او را بجبن و بددلی منسوب میسازد و چون از منزل امیر گونه
خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند پاشا و قرا سعید یکدیگر را بمبارزت میخوانند و آن هر دو مجموعه
ماده جهل و غرور در سنانهای قپان مثال بهم گرفته با یکدیگر در بیرون آمده و پاشا قرا سعید را زخمی زد
کرد حیدر و آغا حیدن بیری بمیان در آمده ایشانرا جدا کردند قرا سعید و برادر طویل با مردم خود یکجوقه
شدند و پاشا با ملازمان و جمعی که هواخواه او بودند یکجوقه و کرد حیدر و آغا حیدن بیری یکجوقه بودند
بعد از چند روز که در اوبه کلیسا توقف نموده از یخ راه آسوده هر جوقه مقید برفاقت دیگری نشده
بار و اوبه خود کوچ کرده همگی در دار السلطنه تبریز جمع شدند یکروز پیر بوداقخان و دیگر وزیر جناب دستوری
بلوازم ضیافت پرداخته و ایشان در آمدن بپایه سریر اعلی تعجیل داشتند چنانچه بعضی از سرداران
با مردم خود از تبریز بیرون آمده متوجه عراق و دنبال و نبودند درین اثنا فرمان واجب الاذعان
رسیده از آمدن جناب اعتماد الدوله واقف شدند و پاشا و جمعی که بیرون نیامده بودند در تبریز توقف
نموده منتظر وصول آنجناب بودند همه روزه باحتیاج ایشان تا آمدن جناب اعتماد الدوله وزیر آذربایجان سامان
میداد القصه چون جناب اعتماد الدوله سامان آن سفر بروجه لایق سرانجام فرموده روی بمقصد آوردند تا
دار السلطنه تبریز هر روزه پانصد لنگری طعام الوان بر سبیل راتبه در مجلس عالی کشیده میشد و از امرا و قورچیان
و غلامان و یساولان هر کس همراه بود بمجلس عالی حاضر میگشت و حلوا و پالوده و میوه بهمین دستور و اسباب
خلعت از زربفت و مخمل منقش و دارائی بافت و کمخا و اطلس و قطنی و اقسام چارقد و منیل الوان شیر و شکر و دستار
سفید آن مقدار که باید و شاید سرانجام نموده همراه داشتند قند و نبات و آب لیمو و زعفران و سایر ضروریات
شربتخانه و مطبخ علی هذا القیاس تا دار السلطنه تبریز از جلالیان که از شهر بیرون آمده بودند گروه گروه در راه
میرسیدند در ... چاهی قرا الاجین بابا پانصد نفر در قصبه زنجان گنج محمد بابا پانصد نفر و زنگی بی علی بیگ تومال
با سیصد نفر و قلی بیگ کرد با یکصد و چهل نفر محمد بیگ با سیصد نفر در میانج احمد پاشا چی بلوک باشی با چهل نفر
دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله نیز هر جماعت را ضیافت لایق نموده نصف مردم ایشان را





پیشتر ملتفت بی کاهی و اکثر را قبا و بالاپوش منیل داده و جهت مواجب محل قشلاق معین نموده و از قورچیان و یساولان
یکی را مهماندار هر یکی با عقیله در علوفه گردانیده مقرر نمودند که از جمله اقامت و ساوری که حضرت اعلی تعیین فرموده
آنچه حصه ایشان شده باشد از محل خود سامان داده تسلیم مهمانداران نمایند که صرف معیشت ایشان نمایند و قرار داد
گمرداران و بلوکباشیان بعد از فوز سلطانی مردم خود را در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر از خواص خود بدرگاه جهان
اشرف مشرف گردند هر گاه جمعی از جلالیان وارد میشدند اطعمه و اشربه ضیافت ایشان اضافه راتبه هر روزه میشد
و چون در قریه خونج تبریز نزول اتفاق افتاد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان باستقبال موکب
عالی بملاقات جناب میرزائی فایز گشت و شب توقف نموده جناب میرزائی مجلس خلوت خاص آراسته با جناب وزارت
مآب صحبت بالانه داشت روز دیگر پیر بوداقخان حاکم تبریز با قشون آراسته باستقبال آمده در قریه مذبور بملاقات
فایض گردیده و از آنجا در کمال شوکت و تجمل با گروه انبوه از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان که همراه
بودند و ملازمان خاصه و سایر افواج قاهره وارد شهر شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده جمعیتی
عظیم در سر خیابان واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج قاهره مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا
شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف سوار و پیاده صف کشیده جوق جوق پیش آمده دعا و تحیت بجا می آوردند
و سرداران ایشان از اسب پیاده میشدند و جناب میرزا نیز رعایت جانب مهمان کرده از اسب فرود آمده
شرط مصافحه و معانقه بجای آوردند و جناب میرزائی بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان در تکلم آمده بخشنده اشفاق
حضرت اعلی شاهی پرسش حال و تفقد احوال ایشان نمودند و از جانبین لوازم صفات دوستانه بوقوع می پیوست
مجموع آن طایفه از سوار و پیاده ده هزار کس بنظر رسید سرداران را برقرار پیاده با تفنگ بر دوش آماده بودند
اگر چه میانه ده هزار رجال آشفته رای بی مآل که اعتماد بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد در آمدن موجب
تفرقه خاطر امیکشت اما جناب آصف صفات از غایت تهور اصلا از آن قوم اندیشه ناکرده بفراغ خاطر و اطمینان
قلب بمیانه آنجماعت در آمده باتفاق بشهر در آمدند جناب صاحبی در منزل میرزا عبد الحسین جهانشاهی نزول فرموده
و چون در راه بالسنه و افواه مذکور میشد که الکچی اوغلی بقتل جلالیان را با ... قزلباش سردار اعلام نموده
مقرر شده که او با جهان پهلوان هر کس که بر سر دار ... و جمعی دیگر از راه ... با قزلباش
آمده دستبردی نمایند اگر چه آوازه وصول جناب اعتماد الدوله به تبریز و کثرت ازدحام عساکر ظفر فرجام که در روز استقبال
از جانب این تا شهر جلالیان در آمده ... الروم رسید الکچی اوغلی از ... نکرده جناب اعتماد الدوله
بجهت احتیاط بر جلالیان ... نموده که با قشون خود تا خوی و سلماس رفته از سرحدداران خبردار باشند و
سرحدداران ... امیر گونه خان منوط و متعلق گشت بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر ...

شدند روز دیگر میرزا محمد یار شاه و برادران طویل و قراسیه و سرداران رفته پیشکشهای لایق
تواضعات عادتی بظهور آمده بعد از آن کاتبان آنجماعت را اطلاع نمودند که تفصیل نموده اسامی
آنجماعت را در قلم آورند که فراخور آن مدد خرج و علوفه داده شود سوای پیش آهنگان سیزده
هزار و ششصد و پنج نفر بقلم آمد لشکر کار آمدنی آن جماعت از تفنگچی و سواره و پیاده بی زیاده و نقصان ده
هزار نفر بودند که دو هزار و ششصد نفر از پادشاهان و تتمه از امرا و سرداران و البقیه متفرقه و سایر و
آقا غلامان بودند و جناب اصفی طرح ضیافت انداخته قرار یافت که هر روز مجلس عام منعقد ساخته
کل آن طبقه را ضیافت نموده به سرداران و ملوک باشیان و آقایان هر کس از طایفه اسمی و رسمی داشته باشد
خلعت دهند و بعد از آن مجالس خاص ترتیب داده هر روز فوجی از سرداران و اعیان هر طایفه را ضیافت
نمایند نخست ضیافت عام در باغ جهان نشاهی بوقوع آمده در عرصه باغ مذکور یکپیه آن و ارزین را که محل جای
دو هزار کس تواند بود هموار کرده خیمها و سراپاها بر پای کرده فرشهای طولانی گسترده سرداران و ملوک باشیان
و خواص هر طایفه تا دو هزار کس بمجلس طرب افزا داخل شده و تتمه مردم فوج فوج در هر گوشه باغ نشسته
بصحبت مشغول شدند خوانسالاران سه چهار بترتیب اسباب ضیافت مشغول بوده شربت داران
سرکار خاصه جناب میرزا و امرای عظام و جمیع قدیمیان و علو اعیان شهر که چهار شبانه روزی
تنقل ریختن و ترتیب حلویات و مربیات قیام داشته و همچنین تا موازی یکصد نفر طباخ جمع کرده
قزغان و ظروف چینی و مس و کاشی آنچه در سرکار خاصه شریفه و امرا و مردم شهر بود جمع آورده در درگاه
شش کس که داخل شهر شده بودند مجلس ضیافت عام منعقد گشت و قرار یافت که سوای پادشاه و سرداران
و ملوک باشیان از هر یکصد نفر مرت نفر را خلعت دهند چنانچه از ده هزار کس دو هزار کس مخلع گردیدند
و آن را اعلی و اوسط و ادنی کرده اعلی قبای مخمل زربفت و دارائی بافت و ملیکه مطبق و بالاپوش مخمل
ساده و مندیل الوان شیر و شکر و چند نفر را چهار ذرعی نیز اضافه نمایند و اوسط را قبای ملیکه و بغلبند و
خفتان مخمل و دستارهای سبز و زرد و ادنی را قبای دارائی و قطنی و دستار سفید دهند
و مندیل سراسر زرتاری و چهار ذرعی زربفت طلاباف و جیقه مرصع و اسب اعلی با زین که مجموع دو
صد تومان میشد و از ملوک باشیان آقایان و ملازمان او قریب به الف کس را بقاعده متفرقه خلعت
داوند و برادر طویل را بدستور پادشاه قبا و مندیل و بالاپوش و جیقه و اسب دادند که قیمت آن تخمینا
پنجاه تومان میشد و قراسیه را قبا و بالاپوش زربفت و مندیل و چهار ذرعی و اسب و جیقه مع زلف
داده مرکز و جیقه و آقا صفیان [illegible] و کنعان آقا را و حسن کدخدا و وکیل برادر طویل و سایر ملوک باشیان را

و نشان دهکام

بجهت یاسانی [illegible]
[illegible]
[illegible]





فراخور مرتبه خلعتهای فاخره داده ملازمان ایشان را از هر یکصد نفر مرت کس را بدستور خلعتها دادند خلعت
پوشیدگان بمجلس ضیافت حاضر شده در آن عرصه وسیع هر کس بمکانی مناسب قرار گرفته سایر مردم جوق جوق
و ملوک بلوک در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس بصحبت مشغول شدند و چون مقارن وصول جناب اعتماد الدوله سلطنت
شعار عطابیک خان ولد منوچهر خان گرجی که خواهر زاده بیمون خان بود با چند نفر از کشیشان و ملازمان بقصد
ملازمت اشرف آمده داخل شهر شده بود او را نیز طلبیده بمجلس ضیافت حاضر گشت و ایشان را نیز خلعت لایقه
لایق و خرجی و منزل و ساوری داده بعد از خوردن طعام کیفیتها از مفرح و طعامها و محلقه و غیر ذلک [illegible]
پیالهای قهوه بگرد خوشی در آوردند و تا موازی هزار و هفتصد عدد خوان تنقل که چند عدد آن از الفنون غریبه تکلف نموده
موزه [illegible] میوه [illegible] شکر ریخته در آن تعبیه کرده بودند کشیدند و جلابیان بعد از خوردن تتمه را بدستمالها
در [illegible] خالی کرده [illegible] شده و بعد از آن سه هزار ظرف حلوا و پالوده و میوه کشیده شد و خربزه هندی
و انار و انگور و سایر میوه را در برابر مجلس چیده [illegible] کرده مردمی که در خارج مجلس بودند جوق جوق آمده بهره و
بعد از اکل [illegible] شروع در کشیدن طعام کرده و سه هزار قاب طعام مجلس در آورده و ترتیب یکهزار دیگر در خارج مجلس
صرف شد و الحق عظیم مجلسی بود زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات آن مجلس بسیار [illegible]
و حلویات و میوه [illegible] بعجز و قصور اعتراف دارد و در آن مجلس عشرت افزا ارباب دستوری خواجه محمد رضا و اکثر
از ملازمان خاصه شریفه که در آنجا بودند ملازم وار بر پا ایستاده خدمت میکردند راقم حروف نیز تعهد [illegible]
مجدای که از دست می آمد قیام داشت بعد از آنکه لوازم مهمانی بعمل آورده مورد تحسین فلک گردیده با تمام
تا وزین که پاکشت متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده هر کدام را در محل مناسب قشلاق تعیین کردند که
لشکریان در این زمستان رفع نمایند و سرداران با خواص ملازمان بخدمت اشرف آیند در اول حال سرداران
جلالی که در میانه [illegible] صفت بودند توجهات نموده راضی نمیشدند که از لشکر خود جدا شوند جناب میرزا
بدلایل معقول و سخنان دلپذیر خاطرنشان ایشان کرد که چون زمستان نزدیک شده وقت حرکت لشکر
نیست و حضرت اعلی به دارالسلطنه اصفهان بسیر و صحبت مشغول اند [illegible] مردم را بدرگاه معلی بردن موجب عسرت
و تشویش [illegible] لشکر است اولی آنست که لشکریان هر طبقه در الکائی که بقشلاق ایشان معین شده بعشرت و فراغت
خود مشغول بوده در هنگام بهار که رایات جلال در ییلاق باشد همگی مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند بعد از گفتگوی
بسیار از [illegible] راضی شدند پادشاه و امرا و سرداران و ملوک باشیان هر کدام چند نفر از خواص ملازمان و معتمدان
خود را اختیار نموده تتمه را بقشلاقات فرستادند و جناب میرزا در عرض سه روز مهمات ایشان را فیصل داده تتمه اردو را
محل مناسب قشلاق و آذوقه تعیین کردند و مهماندار و تنخواه دار روانه فرمودند راقم حروف احکام مطاعه و ارقام

آمده فوج فوج بار روانه میشود و روز اوقات صرف مهمات ایشان میشد و شب مجلس خاص ترتیب داده بعرض
جمعی را طلب میفرمودند و چون بود افغان که ما سلماس رفته بود خاطر از سر حد جمع کرده چون مشخص شده که رویه
از آوازه ورود لشکر و آمدن وزیر اعظم با قزلباش بسیار رزگی آن اراده نموده باز گشته اند و بعزم مراجعت
نموده شهر آمده روز دوم جناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در نجف آباد نزول فرمودند
دو روز بجهت بیرون آمدن پادشاه و سیر کردن جلالیان بقشلاق خود در نجف آباد توقف فرمودند روز
سیوم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه و ما یحتاج سرکار پادشاه و رفقا که پانصد نفر بودند تا دار السلطنه
اصفهان از سرکار نواب میرزا داده میشد و همه روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات
علیحده ترتیب داده برسم تکلف بیاد بود و بمنازل جلالیان میفرستادند و هر روز یک قطار اشتر با حضری از
اقسام مربات و علاوه و تنقلات و میوه و سایر اسباب ما حضر سامان میافت که در اثنای راه بکار
میرفت و چون رایات ظفر شعار بعد از اطمینان خاطر از امور سر حد از محل اقامت کوچ کرده متوجه مقر سلطنت
شده بود جناب اعتماد الدوله بجهت دو روز کوچ باصفهان رسیده یک روز در کاشان توقف کرده دیگر باره
صحبت پادشاه و سرداران رغبت بپوشیدن بر سر حمام فرستادند القصه از ابتدا تا انتها دقیقه از دقایق تعارف
و بذل و احسان فرو گذاشت نشده بکرور و نیم سرایع تاج آباد و نطنز مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت
هما وقت سواری بعضی جلالیان که از پایتخت آزردگی داشتند با ملازمان او بدمستی آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند
در منزل پادشاه اطلاع بر بعضی یافته او نیز بدستان در مقام انتقام در آمده و همچنانکه شیوه نامحمود و رسم معهود
افغانیه است از هر طرف جمعی بحمایت برخاسته رفته رفته در یک لحظه کل آن طایفه دو گروه گشته مکمل و مسلح
شمشیرها آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک آن شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب
دستوری اطلاع یافته فی الفور متهورانه باعث رحمت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان
آن گروه بدست بی‌آلت در آمده بعضی را بعتاب و سرزنش و بعضی را بچوب و کتک تادیب نموده پادشاه را از آن
جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا بعد کوچ بدولت آباد اصفهان آمدند آقا کمال دولت
آبادی خدمات لایقه تقدیم رسانید روز دیگر که سیوم شهر شعبان المعظم بود روانه شهر شدند امرا و ارکان دولت
و مقربان درگاه بموجب فرمان باستقبال آمده پادشاه را قرین اعزاز و احترام بشهر در آوردند و آنجماعت در درگاه
دولتخانه مبارک نقش جهان بسعادت رکاب بوس دریافته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آنجماعت بزبان لطف
و مرحمت گستری و مهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش بدان مجبولست تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور
آوردند آنجماعت بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دل ما جمع خوشنودی از سلوک پسندیده دستور روشن ضمیر





هر یک بمنازل که تعیین یافته بود فرود آمده نزول و اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه تنقیح شده عطایای اول
ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردیده و خدمات آن دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته مورد
نوازش و الطاف بی پایان گردیده و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان حضرت
پیرا بوده صحبتهای پادشاهانه می داشتند و اکثر اوقات پادشاه و امرای جلالی را بمحافل خاص طلب داشته از نشاء التفات
سر مست میگردانیدند تفقد و دلجوئی ایشان پرداخته بتحقیق حالات میفرمودند و بمضمون ایتفال که [illegible] مرتبه
کیفیتی دارد و خوب [illegible] گفت [illegible] بدین و لیکن نشاء دیگر گون ده با هر یک بطرز خاص پیش آمده نقد عقاید و اخلاص
ایشان را بر محک تجربه و امتحان میزدند و هر کدام بمقتضای این کلام که از کوزه همان برون تراود که در اوست
کمون خاطر خود را بر طبق عرض مینهادند و چون از جانب پادشاه آنچه اخلاص و راستی بیشتر اهتمام میشد او را زیاده
از رفقا مورد تفقدات و تکرمات گردانیده احترام تمام فرمودند و آنجماعت تا انجام بهار بسعادت ملازمت فایز
بودند و همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوال ایشان میتافت تتمه احوال آن گروه در قضایای سال
آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی وقایع متنوعه که درین سال بظهور پیوست
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از استماع آمدن جلالیان و تعاقب نمودن الکلی اغلی بنابر رعایت دایره حزم
و احتیاط موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اقدس بسرکردگی لاچین بیک نام غلام خاصه شریفه بدار
السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه رومی روی دهد بمعاونت امرای سرحد قیام نمایند آن مقدمه خود از آوازه
وصول جنود اقبال صورت وقوع نیافت و قشلاق تفنگچیان مذکور درین سال در نواحی تبریز قرار یافت
و از سوانح اجلال خبر فوت غازی کرایخان ابن دولت کرایخان تاتارست که از شعبه سلاطین تاتار و نژاد جوجی
خان بن چنگیز خانست و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده و در اغوز سرای نشیمن داشتند در [illegible]
شرح احوال سلاطین آن طبقه که چگونه مطیع امر فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمد کرای و عادل
کرای و غازی کرای و برادران او بجهت شیروان آمده و عادل کرای و برادرش غازی کرای چگونه
در شیروان گرفتار جنود ظفر نشان شدند و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا بچه سبب غازی کرای خان
که در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورده و او در تبریز در چه حال فرار نموده به دیه پیوسته عاقبت
در صحیفه اول در طی احوال عادل کرای خان نگاشته کلک نادره رقم گشته القصه چون غازی کرایخان
بروم رفته بعد از فوت سلطان مراد خان خوندکار روم رسید بعد از فوت محمد کرایخان خوندکار سلطنت
الوس تاتار را باو تفویض نمود جنود تاتار بمقام انقیاد درپیش آمده سلطنت او را که از [illegible] و اکثر [illegible] باستقلال
داشت چند [illegible] داده در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکن یافته با خوندکار در مقام اطاعت و انقیاد بوده

قدم از جادهٔ متابعت بیرون ننهاده و در زمان سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان بر حسب اشارهٔ او چند مرتبه
لشکر بترکستان کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده بکمال دلیری نام مجلی [illegible] حذاق
نموده بر طبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همایون شاهی ظل الهی واقع شده با رومیه صلح
وقوع یافت غازی گرای خان تاتار نامهٔ صداقت آئین مصحوب حافظ قرا داش تبریزی که در تبریز جلیس او
بوده همراه رفته بود بخدمت اشرف نوشته تدارک حقوق تربیت شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و این
نکوهیدگی این دودمان والا نموده اظهار اخلاص و ارادت صمیمی کرده بود و پیرام قلی بیگ قجار
استاجلو را که در قلعه دربند نگهبان او بود به نیکوئیها یاد کرده بود و طلب حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز
در اظهار محبت و دوستی و عذر تکلم خدمتهای اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنابر فرصت آمده
شدند حکمرو روم و هر گونه حوادث چنانچه باید و شاید باحوال او پرداخته بودند قلمی فرموده تحف و هدایا فرستاده
و در طی آن محبت نامهٔ نامی اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی فیمابین بالکلیه مرتفع بوده از تحف این
دیار آنچه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و پیرام قلی بیگ مذکور در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان رسیده
و آوازه ورود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی پیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته
اورا بانواع اعزاز و احترام روانه ساخته و نسبت بایستادگان پایهٔ سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده عریضهٔ
اخلاص آئین بخط خود نوشته بی تکلفانه حسب الاشارهٔ عالی بعضی اشیا طلب نموده بود و در مرتبه حضرت
اعلی شاهی ابو القاسم بیگ یوزباشی ایو اغلی را با مکتوب ملاطفت آئین و نفایس امتعه و هدایای
این دیار و آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسایل تکرار یافته فیمابین عقد مصادقت انعقاد
یافت در سنهٔ قوی ئیل ست عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شروان مشغول بودند حاجی پیرام
نام معتمدی را چنانچه در وقایع آن سال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاده و متعاقب او ابو القاسم
بیگ ایو اغلی نیز عود نموده مکتوب صداقت اسلوب مخلصانه آورد و رومیه ازین جهت تندی اطلاع
یافته با او بهانه جوئی آغاز نهاده از اولاد دولتگرای سلامت گرای را که در استنبول بود بسلطنت
الوس تاتار نو پدید داده در مقام ترجیحش در آمدند و هنگامی که حضرت اعلی شاهی لشکر بآذربایجان
کشیده بتسخیر قلاع آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی بغازی گرای خان تکلیف کرده بودند
که بجانب شروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان و محاربهٔ جنود قزلباش سعی موفور بظهور آورد
و او بنابر ارتباط مودت و دوستی نواب اعلی از اینمعنی سرباز زده بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته بود
اتفاقا اجل طبیعی او را دریافته عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقتمش



گرای پسر او را قایم مقام گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای را بنابر آنکه پرورش یافتهٔ دوستی
قزلباش متهم میداشتند شایستهٔ دولت ندانسته سلامت گرای را بلقب خانی ملقب گردانیده و بکفه فرستاده
و طلایع [illegible] بوعده و وعید باطاعت و انقیاد او ترغیب نمودند اکثر جماعت بی حقیقت حقوق رعایت
و اصطناعات چندین سالهٔ غازی گرای را از لوح خاطر لم یکن انگاشته بنابر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را
از خیالات امر خود انکار [illegible] زاده مانع آمده بجانب سلامت گرای رغبت نمودند و اولی مانع [illegible]
نکرد بر مسند خانی زده [illegible] از دودمان غازی گرای خان بر آورده و در این سال که سنهٔ [illegible] سبع عشر
و الف است بر سریر سلطنت خانی الوس تاتار تمکن دارد و نسبت بخواندگار کمال اطاعت و متابعت مسلوک
میدارد و در استنبول از خدمت خواندگار تعهد نموده بود که لشکر بجانب شروان کشیده بمرافقت رومیه
آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آرد اما چون بمقر سلطنت رسید دلش بضبط قوم او مالک
خیال محال را بر آورده خاطرنشان کردند که سفر شروان و منازعهٔ قزلباش بدودمان شما مبارک
نیست زیرا که در اول حال که محمد گرای لشکر بشروان فرستاده برادران خود را در آنجا گذاشت عادل
گرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس
بود تو ازین آنها مباش و از کلام مجرب مشهور لا تغش شیئا الا وقد ثلث احتراز نمای سلامت گرای
این سخن در ضمیر جا گیر آمده از آمدن اجتناب نموده اما قرار داد که موازی ده هزار کس از راه کفه
طرابلس با طولی فرستد که بلشکر سردار روم میان ملحق گشته بخدمات قیام نمایند حسب الوعده شش
هفت هزار کس فرستاده و در جنگهای جلالیان همراه مراد پاشا سردار بود و بعد از آن بسردار
دیگر گرجستان فتح [illegible] فرستاده که در اینجا بر بند [illegible] جمعی از آن طایفه در معارک بقتل
رسیده بعضی بوطن مراجعت نمودند و دو هزار نفری که پیش [illegible] را حاکم [illegible]
خدمت احوال ایشان و کشته شدن چل پاشا در طی وقایع سال ایت ئیل تسع عشر و الف که
مراد پاشا به تبریز آمد مرقوم کلک بیان خواهد گردید مدت سلطنت غازی گرای خان در الوس تاتار بیست و
چهار سال بوده و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را مربوط و دانشمندانه میگفت
اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و غزالی تخلص میکرد این مقطع ترکی ازوست بیت ای غزالی
[illegible] معرفت [illegible] تاتار اولدوکو [illegible] آغاز حال سعادت انجام تحاقوی ئیل
ترکی [illegible] مطابق سبع عشر و الف و بعضی موافق ثمان عشر و الف که سال بیست و سیوم
جلوس مقدس همایون شاهی ظل الهی است و سوانح و وقایع آن ایام مشاطگان نگارستان سخنوری

وجلوه آرایان شبستان نکته پروری عرایس افکار سحر پرور و اخبار را به چگونه زیب آرایش داده اند که نوروز
فیروز این سال همایون فال روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی حجه الحرام سنه سبع وعشرین والف اتفاق نموده
بلبلین گلزار که از دستبرد سپاه دی پای در دامن خمول کشیده بودند جلوه گری آغاز نهاده و دماغ روزگار از نکهت
بهار و شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین گردید باغ جهان آرای نقش جهان صفاهان از نکهت گل و سرو و سنبل
رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه مؤید مظفر در کمال بهجت و سرور در بطن آن معمور
در باغ مزبور چمن عالی طرح فرموده اطراف نهر آبی را که از میان باغ جاریست و حوض بزرگی بر مثال
دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصا حضرت خاقان جنت آشیان ابو البقا شاه
اسمعیل علیه الرحمه والرضوان عمارات دلگشا در کنار حوض و بالای نهر آب ساخته و پرداخته اند وفی
الواقع آن مکان نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق جنات تجری من تحتها الانهار است بکار
و اعیان دار السلطنه مذکور و بلوکات و اهالی خراسان و صواحب تبریز و تجار و اصناف خلایق که در رکاب
تخت همایون بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرموده هر طبقه مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعه آن
دریاچه را با امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص دادند و محافل فیض بخش بهجت
فزا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان نجار و مهندسان نادره کار بفنون
زیب انواع هیاکل پرداخته چراغدانها ترتیب و تعبیه کردند و هر شب تا صبح روشنان سپهر مینا فام
که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوت اند بهزاران چشم حسرت بر آن چراغان و
مجالس بهشت نشان نگریسته و شبها حضرت اعلی در آن محفل آرا همه شب در آن مجالس در وجد آمده سیر فرموده
هر مقامی که دلنشین خاطر انور بود آرام گرفته صحبت میداشتند و نغمه سرایان خوش آهنگ مغنیان تیز چنگ
دلاویز و ترنمات شکرریز نغمه های خوش نموده گلرخان لاله عذار از باده های خوشگوار دماغ مجلسیان را تازه و تر
داشتند القصه تا یک شبانروز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و
امرای جلالی اکثر اوقات در مجلس بهشت آیین بشرف مجالست و مصاحبت مشرف و سرفراز بودند دیگر از سوانح
که هنگام بهار در ایام نشاط افروز نوروز بظهور آمده آمدن مصطفی پادشاه پسر اوزن احمدست مفصل این مجمل
آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پادشاه مذکور در بغداد و بعضی از اهالی آن دیار دم خودسری زده
با محمد پاشا والد جمال اعلی صلح کرده حکومت بغداد را باو گذاشته بجانب و در آنجا محبوس کرده بود
بنجهت که او چهار پایه سریر اعلی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت ابد قرین
دهد با او عداوت بهم رسانیده در افنا و اعدام او میکوشیدند و بمنزلگان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم



میبود خواست که خود را از بغداد دورتر انداخته بسنجق کرکوک که من اعمال شهرزور را التماس نموده از حلب تا بنجاقل
نمود و وکلا و ملازمان او تفرس نمودند که مقصد او از آمدن کرکوک آنست که خود را بالکای قزلباش انداخته باله
در مقام عذر در آمدند و غدر احاطت آگاه گشته از خوف جان ابجار ترک اموال و اسباب کرده
جان سالم را غنیمت دانسته با چند نفر از معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد اگرچه
او را وکلا و ملازمان نا اعتماد متصرف گشته دار السلام بغداد را گرفتند و مصطفی پاشا بنیروی بخت
بلند و طالع ارجمند عزت پایه سریر آسمان پیوند کرده بهمدان آمده و از آنجا متوجه ساحت سریر خلافت
مصیر گشته در دار السلطنه اصفهان در ایام تماشای چمنهای باغ نقش جهان تابستان سعادت آشیان
رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردیده منظور نظر التفات گشته بخلاع فاخره و انعام اسب و زین و چیغه
مرصع و کمر و شمشیر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت و الکای سنقر من اعمال قلمرو
علیشکر بتیول و اقطاع او مقرر گشت دیگری از وقایع فرستادن جلالیانست بجانب کردستان
شرح این واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحبت و تماشای جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان (حضرت اعلیشاهی ظل اللهی)
گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش را رفیق ایشان کرده بجانب کردستان فرستند
که چون سرخیلان اکراد مردم نا اعتماد فتنه انگیز اهل فساداند و مقتضی وقت و زمان در سرحد باعمال
ناشایست اقدام مینمایند مگر که تنبیه یافته از خواب غفلت بیدار گشته ترک اعمال ناهنجار نمایند و
چون بعضی از اطوار جلالیان و طبقه لوندات درین اوراق تسطیر یافته که مردم شورانگیز بی باک اند تا در
میان مخالف نشوند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاق دارند و هرگاه خوفی نداشته باشند
با یکدیگر کمال خصومت و نفاق میورزند حضرت اعلیشاهی ظل اللهی که مظهر دانش و آگاهی اند مکرر آن طایفه
را بموافقت و دوستی و رفع خصومت و نزاع با یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامرای آن طبقه
گردانیده حکم با نصایح دلپذیر مشفقانه فرموده که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای و صوابدید
او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح او تجاوز نکنند و گوش هوش ایشان نامه برا
نصایح گرانبار کرده اینده از همگی عهد و میثاق گرفته و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در
یلاقات مراغه رحل اقامت انداخته که مردم ایشان که در قشلاقات اند جمع شده جمعی از امرای
قزلباش که با موافقت ایشان مامور میگردند ملحق گشته روی توجه بمقصد آورند و حکم را بانوار حسن الطاف
شاهانه سرفراز نموده انعام و یراق و محتاج الیهات داده از دار السلطنه اصفهان روانه نمودند
و در حینی که رایات جلال دار السلطنه قزوین را بنزول اجلال رشک گشته حکم معلی بنفاذ پیوست که حسن خان

هستاجلو بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار نفر از مردم خود و امرای قلمرو علیشکر و اسکندر سلطان
میر مقدم با یکهزار کس از ایل مذکور و نعمت الله سلطان میر صوفی که صاحب چهار صد کس بود و خسرو سلطان
میر لوی لوکران پازکی که هفتصد نفر بودند و قبان سلطان چکنی شاملو حاکم کاورود و ساروقرغان
که چهار صد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل پیره که سیصد نفر بودند بمراغه رفته محمد پاشا را جلالی
پیوندند و قباد خان مکری حاکم مراغه را بخود ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان تا دیاربکر
و آنحدود روند هر یک از امرای اکراد اظهار ایلی و انقیاد نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد
با و والکا و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش
پیچد اول بنیع او و نهب و یغمای ایل و عشیرتش پرداخته الکا او را متصرف شده با امرای جلالی ده
وازان راه بحدود ارض روم درآمده با میرکونه خان بیگلربیگی چخورسعد و امرای که بتاخت آن ولایت
مامور میکردند ملحق گشته حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم اورمی عز صدور یافت که چون
او از زیرکی به معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاهست چرخچی این لشکر بوده
خدمات و جان سپاریهای دولتخواهانه بظهور آورد که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه
گردد و آنجماعت حسب الفرمان قضا جریان همایون اعلی روانه آن خدمت شدند شرح رفتن ایشان الیه بطرف
ولی نعمت امیرخان و وقایعی که روی داد بعد انتظار سوانح و وقایعی که در هر طرف سمت ظهور یافته
مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد

## ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان

بعد از رفتن جلالیان
چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان بعالم
عقبی شتافته بود و ولد ارشدش محمد سلیم قایم مقام پدر والاگهر گردیده بنابر رابطه دوستی
و قاعده محبت که همیشه فیما بین این دو سلسله مرعی و مسلوک بوده و ست ارادهٔ خاطر حقیقت منظر گردی
آن بود که یکی از معتبران طایفه جلیله قزلباش بپرسش تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت و مبارک
جلوس فرزند ارجمندش روانه آن دیار گردد چند بنابر شغل عظیمه یساق آذربایجان و شروان
فرصت آن نشد درینوقت که در مقر سلطنت روزافزون اتفاق نزول اقبال بود مکنون خاطر
انور را بظهور آورده بعد از امعان نظر بحال هر یک از کارآگاهان انجمن عزت و طرز دانان بساط
سلطنت خان با امارت یادگار علی سلطان طالش را که از میرزادهای طبقهٔ قزلباش و پیره
خلیفة الخلفا بود که در زمان حضرت خاقان سلیمان شأن فردوس آشیان حاکم دارالسلام بغداد
بوده و بوفور دانش و سخندانی و چرب زبانی از اقران و امثال امتیاز داشت سزاوار این امر دیده

برسالت و سعادت



برسالت و سعادت تعیین نموده نامه مکتوب محبت آمیز مشعر بپرسش تعزیه والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش
در قلم آورده بجناب امارت مآبی بروبه لایق سامان و سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و
ملازمان که همگی اسبهای جیده سواری و کوتل و جنیبه و یراق و کمر پسندیده داشتند با لبس شایسته و تحفه
و زینت تمام روانه شده از راه قندهار متوجه مقصد گردیدند از جمله تحفه و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده
شد پنجاه راس اسب توپچاق عربی و کرجی و یاقی بود که در طویلهای خاصه شریفه بهم رسیده بود و ظن غالب
آنست که در سرکار هیچ پادشاه ذو شوکت صاحب مکنت یکی از آنها یافت نشود و سی جلهای زربفت و مخمل
و یراق لایق و سرانجام پوستین اقاسی سیاه و سمور که از ولایت اروس آورده مقربان صاحب قدرت آن کرده
هشتاد قوماش و نود قماش شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند هر که چنان روباه سیاه رنگ و سمور نادر
دارتج میشود و یکهزار روباه سفید و اقمشهٔ نفیسه سایر امتعه و اقمشه یزد و کاشان از مخمل زربفت طلاباف
و نقره باف و ساده باف و ده جای طلا و نقره و چهار فرشی زربافت و اطلسها و مخملهای فرنگی و دیگر تحفه هدایای
لایقه از هر نوع که سزاوار مرتبه دوستان طرفین بوده و تفصیل آن موجب اطناب میشد ارسال یافت

## سوانح اقبال که میرزوی دولت جزو اول همین سال بظهور پیوست

اول قضیهٔ گرفتاری محمد پاشا ولد زال پاشا است
که حاکم ارجیش و عادلجواز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشای مذکور خود را از نخجوانان روزگار شمرده و پیوسته
بال نخوت و غرور در هوای بلند پروازی طیران مینمود میخواست که در سرحد قزلباش دستبردی چند نموده
آوازهٔ تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان رومیه بدان تفاخر نموده موجب ترقی و اعتبار او گردد
و هنوز دیگری فرصت نیافته متعرض سرحد قلمرو همایون میشد درینحال سلمان سلطان سومایی دنبلی که
از جانب اشرف حاکم الکاء چورس است و با او قریب بوار و او حقیقت بی اعمالی و بدسلوکی او را به پیر بوداق خان
حاکم تبریز که امیرالامرای آن سرحدست اعلام نموده استمداد کرده بود که او را گوشمالی دهد پیر بوداق خان دویست
نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امرای آن سرحد به کومکی یکی از معتمدان کاردیده
فرستاد که بسلمان سلطان ملحق گشته بتاخت و غارت الکاء ارجیش و عادلجواز و تنبیه و تادیب پاشا
شورانگیز فتنه ساز پردازند سلمان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع هفتصد کس بودند
ایلغار کرده بنواحی ارجیش که مسکن و مقام محمد پاشا بود رفتند ناگاه رسیدند و در آنجا دویست کس با پای
قلعه او فرستاده و یکصد نفر را بکمک آنجماعت تعیین نمود که اگر محمد پاشا بیرون آمده جنگ صحرا کند از
کمینگاه برآمده مبادرت نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول گردیدند از جمله پیش رفتگان
چهل پنجاه نفری بپای قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از قلعه بیرون آمده مردانگی که با خود قرار داده بود

نظر بآن فوج قلیل انداخته با اندک مردمی که حاضر بودند از قلعه بیرون آمده جلو ریز خود را بآن گروه زد و
دست بکشت و قتال گشوده دلاوران قزلباش نیز شعلهٔ سنان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته
بقیه پیران قتال و استقلال رفت غازیان شیر شکار بمحل رسیده داد مردانگی دادند و محمد پاشا
غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده بقصد مباشرت حرب گشته با یکی از ترکمانان در آویخت
و آن شخص او را نشانه خدنگ سنان از صدر زین در ربوده بر روی زمین افکند و خود را بر سر
او انداخته خواست که باتمام کارش پردازد پاشا از بیم جان نام خود برده بنیروی دولت قاهره
دستگیر گردید رومیه شکست یافته روی بهزیمت نهادند تا پای قلعه اکثر طعمهٔ شمشیر آبدار جنود ظفر
شعار گردیدند و آن ناحیت نهب و غارت یافته غازیان سالماً غانماً مظفر و منصور معاودت نمودند
پیربداق خان او را بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و قبل از آن ولدان خان آقا که در خدمت اشرف معزز
و محترم بودند مکرر در مجلس بهشت آیین زبان بتعریف و توصیف محمد پاشا گشوده تعریف قابلیت و
شجاعت و اهلیت و استعداد او بسیار کرده بودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن فتوت و احسانند
بنابر عاطفت جبلی و قاعدهٔ معهود بنظر مرحمت و التفات متوجه حال او گشته امر فرمودند که او را بطریق
مهمان معزز و محترم نگاه دارند و رفته رفته بسعادت مجلس خلد آیین سرافراز گشته از جملهٔ حاضران حضور
خاص و حریف بزم اختصاص گردید و چون ظرف طبیعتش لبریز باده مرحمت و الطاف شاهی گردید
از نشاء نخوت و غرور چنین گم گشته بفکر خام آن نمی افتاد و همان در عالم بلند پروازی سیر نموده
در مجلس بهجت اثر از سر میز و از مضمون این مقال که مسلم الثبوت جمهور خردمندانست که بیت
سخن دان پرورده پیر کهن **بیت** بیندیش آنگه بگوی سخن **بیت** بحکایات نامربوطانه که در چنین حال اعراض
از اظهار کردن و مهر سکوت بر لب نهادن اولیست زبان میگشاد تا آنکه از خدمت اشرف التماس نمود
که شخصی را بجانب روم فرستاده که فرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغ بال خود مخبر سازد بعد از
استیجازه در خدمت غلام خواجه سرائی را که همراه او آمده بود فرستاد و کتابات که نوشته بود
بنظر اقدس در آورده و چون حضرت اعلی عیار کار او گرفته بودند بامرای سرحد اشارت شد که غلام
مذکور را بهانه آنکه بعرض مکرر رسانیده ایم که بست توقیف نموده مکاتیب همراه که همراه او باشد
گرفته همچنان سر بمهر بخدمت اشرف فرستند حکام حسب الفرموده عمل نموده چون مکاتبات بنظر
انور در آمد سوای آنچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان لاطایل در باب قزلباش نوشته بود و بخیالات فاسد
راه نما کرده چون چنین خیالاتی از و بظهور رسید و دیگر شایستگی سلوک سابق نداشت مکافات که علامت

جلال



جلال از تبریز متوجه قراباغ بود او را در تبریز گذاشته شد که با پیربداق خان در قلعهٔ تبریز باشد چون ...
بر وجود رجحان داشت در آنجا ببعضی خان مذکور راه عدم پیمود **دیگر از سوانح و وقایع** سرحدها گرفتاری
پاشا یافت در جنگ اخسقه و قتل تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل آنکه غالباً در مجلد اول ایراد یافت
سمت تحریر یافته که در وقتی که میانهٔ حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع
شد و سنور و سرحد معین گشت گرجستان مسق که والی آن منوچهر خان داماد سیمون خان بود داخل
سنور قزلباش گردید و ولایت اخسقه و قراجه اردهان که در بست خارص روم پیوسته از اعمال مسق است
در زمان نواب سکندرشان که لاله پاشا لشکر بدیار عجم کشیده از آن راه بشیروان آمد اول ولایت مذکور
و توابع را بتصرف در آورده قلاع محکم کرده تا آنکه خانم که زوجهٔ منوچهر خان و عورت صاحب غیرت بود
با پسر طفل که داشت و معدودی از ملازمان تنگ پرورده سلسله خود را در شهرها و کوهستان آن ولایت
محافظت میکرد و مدت بیست و پنج سال گرجستانات باتمام تابع و خراج گذار رومیان بودند و عورت مذکور
سعی بسیار کرد که رومیه آن ولایت را بدستور سایر گرجستانات که بولاة گرجی گذاشته خراج میگیرند به پسر او
گذارند که با ... گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول نکردند لیکن اقطاعی بجهت او و مادرش در آن ولایت
مقرر کردند او بسختی روزگاری میگذرانید تا آنکه در ایامی که منصب حاکمی بجانب آذربایجان اتفاق افتاده محاصرهٔ
قلعه ایروان کرده بودند شاه و یوسف پاشا که از میرزادهای اخسقه و مسلمان شده از جانب خنکار روم
مرتبهٔ پاشائی یافته بود و حاکم بعضی از آن ولایت بود یکمرتبه بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را ... کردی
حسن جان استاجلو چنانچه در ضمن وقایع آن سال سمت تحریر یافته تاخت ولایت مذکور فرستاده بودند
و بعد از شکست جغال اغلی که امیر کته خان و جنود قزلباش دست آمده و دیگر استقلال یافته تا حدود ارزن الروم
... که عساکر قزلباش بوده مکرر اقوا جارده ولایت اخسقه را تاخت میکردند احوال شاه و یوسف پاشا و رومیان
که در اخسقه بودند اختلال پذیرفت و زیاده قدرتی نداشتند آن خانم استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده التماس
نمود که بمعاونت سپاه ... از آن ولایت از دست رفته را بدست آورد و حضرت اعلی شاهی امرای شمس
الدینلو و قراقرلو و غیره قبل از آن که در تفلیس و زکم و حستاباد و لوری بودند حکم کرده همراهی او نموده ...
داده در اوایل سنهٔ ... حضرت اعلی شاهی بتسخیر ولایت شیروان توجه فرموده بودند باتفاق امرا
قزلباش و ملازمان قدیم سلسلهٔ منوچهر خانی بتسخیر ملک مذکور رفت و بر سر شاه و یوسف پاشا رفته بر وظفر یافت
و او را با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعهٔ اخسقه را که معظم قلاع آن ولایت است مسترد آورد و اکثر محال
اخسقه را در حیطهٔ تسخیر و تصرف در آورده و در تاریخ روز یکشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکور ... خانم

وامرا در نشانی مبدگاه جهان پناه آمده حقیقت انفعال که به نیروی اقبال شاهی روی نموده بود معروض کردند امرا
قزلباش هر یک بمقر حکومت خود بازگشته آینه خانم با پدرش آتاپک خان که در آن وقت شانزده ساله بود
در آن ولایت بودند و پدرش را که در حسن و ملاحت آیتی بود مضمون این رباعی که میر شمس الدین حیدر خبیصی در
زمان سلطان حمزه میرزا بجهت ابو ارسلان میرزای پسر همایون خان گفته بود برو صادق بود بیت رباعی
آتش افروز گشت کاتش زده در خرمن صد حور سرشت ؛ چون دید کسان برای آتش که بچشم رضوان
هر شاخ طوبی آمد بهشت ؛ مبدگاه جهان پناه شاهی فرستاده ؛ چون چغال چکلی از زنان الروم این اخبار را بمراد
پاشا که بعد از چغال اغلی سردار شده به دفع جلالی مشغول بود اعلام نمود مراد پاشا بعد از دفع جلالیان چل
پاشا نامی را حاکم لشکر غازی کرده تاتار سلامنکر انجان چنانچه گذشت بجهة سردار فرستاده بود و مولود اوا
باز و پاشا ولد محمد پاشا که از امیرزادهای گرجستان مذکور بود مسلمان شده در میان رومیان تربیت
یافته بود با خلعت فرستاده ایشان در اواخر سنه سبع عشر و الف با خلعت آمده اوایل این
حال امرای شمس الدینلو و قراقلو و غیره ذلک با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان تاختن آمده رفته
اسیر بسیار آورده بودند چل پاشا نا ده هزار کس از لشکر تاتار و قوبا و پاشا ولد محمد پاشا که برافقت
او آمده بودند به دفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاده و انجماعت بیابان الکا در آمده تاخت
و غارتی چند کرده معاودت نمودند لشکر لوارصاب خان حاکم کارتیل در کمرهای تنگ و میان
جنگل سر راه بر ایشان بسته یکطرف لشکر قزلباش از یکطرف گرجیان ایشان را میان گرفته و با
ایشان هردو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک بیگانه بودند چون هر طرف میرفتند سر راه و کمرها را بسته
میدیدند ... دست برداشته میان جنگل پراکنده میشدند و گرجیان تیغ در ایشان نهاده تا ...
مقصد نفر تاتار طعمه شمشیر آبدار شدند و بقیة السیف را که در جنگلها ریخته گرجی ... کرده بودند ...
و دیوان خود را با خلعت رسانیدند و پاشا را نزد مبدگاه جهان پناه فرستادند و پاشا ... الالتماس ...
گرجی مورد بخشش گشته پسر محمد پاشا پاسا رسیده و دیگر از سوانح اقبال که در ولایت شروان قرین حال
اولیای دولت شروال گردید جنگ ذوالفقار خانست با والی طبرسران و قلعه ساختن در ساحل ...
... آنکه در سنه ... نقرات شروان و آنچه در ناحیه از نواحی شابران ... که با الکای طبرسران اتصال
دارد و مردم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان با مدد طبرسران مستظهر بودند در
مقام استرداد آن نبودند درین اوقات که ولایت شروان مسخر اولیای دولت قاهره گشته مردم طبرسران
بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید بتصرف حاکم شابران نمیدادند و ... ملازمان حاکم از بیم طبر





طبرسرانیان در آن ناحیه دشوار بود ... صوابنمای اشرف که ... آینه ضمیر جهان افروز شمس امروز صورت فردا
جلوه گر است بنا بر رعایت حزم و احتیاط اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند ذوالفقار خان را مامور
نمودند که با امرای شروان آمده در طبرسران رفته در آن الکا قلعه در کمال استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه
گذاشته جمعی از غازیان ... تعیین نماید که دست مردم طبرسران ازان ناحیه کوتاه باشد و
مردم قزلباش شروانیان باستظهار مردم آن قلعه مرفه و آسوده حال با آن ولایت تردد نموده از تعرض ...
طبرسران مصون و محفوظ باشند ذوالفقار خان حسب الفرمان متوجه آنحدود شده نخست کس نزد معصوم خان والی
طبرسران فرستاده حقیقت احوال بیدو اعلام کرده از او در ترتیب قلعه استعانت جسته خاطرنشان کرد که اصلا
از ترتیب این قلعه ضرری بشما نمیرسد بلکه متضمن انواع فواید است والی طبرسران رضا بان نداده در مقام مخالفت شد
و در وقتی که ذوالفقار خان بانجا رفته جای قلعه را تعیین نموده شروع در کار کرده بود والی طبرسران ده هزار پیاده
دشوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار خان آورد و چون ذوالفقار خان بمحاربه او مامور و مرخص نبود کرارا
ایلچیان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت مخالفت تحذیر نموده نصیحت سودمند نیفتاد آنگاه ... لشکر
قزلباش رسیده روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله لشکر ... در آمد ذوالفقار خان با ...
بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاده و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال
بردند لشکر طبرسران تاب یک حمله جوانان لشکر قزلباش نیاورده در حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو
ریخت و بطرفة العینی ... از نفر طبرسران سر باد فنا ... والی طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را
از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون نسیم فتح و ظفر اهتزاز یافت لشکریان را از قتل و کشتن طبر
سرانی منع نموده در تعاقب ایشان مبالغه ننمود و چون ملاحظه داشت ... امر اشرف بدین محاربه قیام نموده که
مبادا این صورت ملایم طبع ... نبوده باشد مجملا بقیة السیف در جنگلها ... جانی بسلامت
بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق گذاشته جمعی را تعیین کرده ...
نموده حقیقت حال را بپایه سریر اعلی معروض داشته با وجود آنکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نهاده
بر سر قزلباش لشکر کشیده بود اما چون ... او در سلک پرستاران سرادق سلطنت انتظام داشت حضرت اعلی ...
بران قضیه التفات ... ذوالفقار خان را امر نمودند که کس نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد
... الیه حسب الامر ... و والی طبرسران نیز از آن حرکت ناشایسته و جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان گردید
در مقام عذر ... ذکر رفتن ... و تاخت و غارت آن ولایت و رفتن ...
خان ... و کشتن ... سابقا مذکور شد که چل پاشا ... تاتار ... آمده ... از ...

و غارت تاتار اندیشیده جمعیت ایشان را و اخضه موجب تفرقگی و پریشانی سرحد چخور سعد دیده نسبت بحضرت
بحضرت اشرف اقدس اعلی عرض کرده که پیشتر از آنکه از آن طایفه دست درازی بسرحد واقع شود در دفع شر
ایشان کوشیدن اولیست بنا بران حکم قضا نفاذ نصیب ورود پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان
خاصه که در سال گذشته بتبریز فرستاده شده بود بایروان رفته بسرکردگی امیرگونه خان تا قراچه داغ
انخضه رفته و وارزن الروم رفته در دفع مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن غلات دقیقه فرو
گذاشت نکنند و جمعی از جلالیان را امر فرموده که بسرداری قراسعید آقا حسن بیگ بجنود
قزلباش پیوسته در آنسفر همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان پیربوداق خان از جانب تبریز و محمد
خان زیاد اغلی از جانب قراباغ با سایر امرای عظام و جماعت جلالی از جانب مراغه بایروان جمع آمده
لشکری مرتب گشت که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق افتاده بود و امیرگونه خان چند روز بضیافت امرای
عظام و ملازمان درگاه که آمده بودند پرداخته با آیین شایسته متوجه مقصد گشته مخالفان رومیه تا
تاب مقابله بآن سپاه و دریغ قدرت خود ندیده بقلعها خزیده پای در دامن عافیت کشیدند و
چون سپاه منصوره بولایت کیج در آمده آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و بسیاری از زنان و صبیان
گوره کیج را باسیری آورده آن مملکت را از حیز انتفاع انداختند و امیرگونه خان چون شنید که جمعی از رومیه
در صحرای موش جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با فوجی خاصه خود و امرای نامی بآنطرف توجه نموده
سلک جمعیت آنها را پراکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمود و پنج یک از اسیران و آنچه لایق
سرکار خاصه شریفه دانست جدا کرده مصحوب علیخان بیگ چواشیر بدرگاه جهان پناه فرستاده و شوکت و اقتدار
سپاه منصوره در حدود ارزن الروم و آن ولایت بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته اعادی از بگلربیگیان و
پاشایان رومیه قدرت مقاومت بسپاه منصور نیافته بمحاربه و مدافعه ایشان جرات و دلیری نتوانستند
نمود و امرای عظام کامیاب و دوستکام مراجعت نموده هر یک بمقر حکومت خود شتافتند ذکر توجه موکب
ظفر نشان بصوب آذربایجان و لشکر فرستادن بر سر قلعه اورمی مشهور بقلعه دمدم و قشلاق نمودن
در قراباغ و آنچه در آن ایام حادث شد چون حضرت اعلی شاهی چند گاه در دار السلطنه اصفهان
بمهمات ضروری سلطنت پرداخته بعیش و کامرانی گذرانیدند هنگام توجه ییلاقات شد رایات نصرت آیات
بفیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدون شده چند روزی که ییلاق مذکور مضرب خیام اقبال بود اراده
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که عود بجانب اصفهان نموده چند روز از شغل امور سلطنت آسایش
یابند از راه کاشان و قزوین روانه آذربایجان گردند و امرای عظام را باردوی معلی مقرر داشتند که از راه
بلاقات



بلاقات نهبستگی در حرکت آمده در چمن سلطانیه توقف نمایند و خود با معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان
باصفهان تشریف برده در چهار باغ لوازم آب پاشان که در میانه ملوک فرس رسم بوده و آنحضرت جهت
شگون بکار فرموده بعمل آورده از آنجا بکاشان تشریف برده از کاشان بدار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده
اردوی معلی و عساکر منصوره از راه ییلاقات همدان بحدود ابهر آمده از آنجا بچمن سلطانیه رسیده آنفرخنده
نزهتگاه مضرب سرادقات جاه و جلال شد و تا چهل روز حضرت اعلی شاهی در دولتخانه مبارکه قزوین
عشرت پیرا بوده اردوی ظفر نشان در سلطانیه توقف داشت و در دار السلطنه قزوین حکم معلی بنفاذ پیوست
که حسن خان بیگلربیگی همدان و قشون و علیشکر با یکهزار کس از ملازمان خود و امرای سرحد عراق و باتفاق
اسکندر سلطان بیرمقدم که صاحب یکهزار کس بود و دو نفر نشه سلطان ... که چهار صد کس داشت و خسرو بیگ
پورناکچی ... که ... کس داشت و قپان سلطان بیگلی حاکم کاوه رود ساوه و قزغان که چهار صد کس داشت
و مراد سلطان چگنی که سیصد کس داشت و خلیل سلطان ... که سیصد کس داشت با فوج رفته بمحمدی
جلالی پیوسته قباد خان مکری حاکم مراغه را نیز بمحمدی ساخته از راه اورمی بولایت کردستان تا دیار بکر و بغداد
رفته بنوعی که مقرر شده هر کس از امرا و اکراد که مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت لشکر قزلباش بپیچد اول
برفع او پرداخته الکای او متعرض شده ... و از راه بحدود ارزن الروم آمده با امیرگونه خان و
امرای که بتاخت آن ولایت مامور بودند بپیوندند و حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی نیز صدور یافت که چون
او از نیک و بد معاملات کردستان واقفست جرچی این لشکر بوده خدمات بظهور آورد و آنجماعت حسب الفرمان
قضا جریان روانه آنحدود شدند و درین اثنا محمد بیگ ولد حسین قلیخان ... که ملوک بایلچیگری روم رفته بود بجهت
نموده فخر الدین حسین جاووش را که از جمله جاووشان معتمد درگاه اعلی خواندگار بود همراهی مشار الیه برسم
رسالت بخدمت اشرف حضرت اعلی فرستاده بود متعاقب باردوی معلی رسید حضرت اعلی از دار السلطنه قزوین
تشریف آورده در چمن سلطانیه باردوی معلی ملحق گشته سراپرده و بارگاه در آن چمن نزهت بخش باوج مهر و
ماه برافراشته شد فخر الدین جاووش بوسیله امرای نامدار رخصت عتبه بوسی درگاه فلک مدار سرافرازی یافت و
عرایض و مکاتب مراد پادشاهی وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بخدمت اشرف اعلی و ارکان دولت
شاهی نوشته بقاعده که قبل از این برسالت مهدی خان گرجی و درویش پاشای وزیر اعظم مصطفی
پاشا بخدمت اعلی نوشته بودند در باب قطع ماده خصومت و نزاع و مصالحه جانبین سخنان [illegible]
قلمی نموده بودند رسانید ماحصل فرستادن فخر الدین جاووش آنکه با حضرت اعلی شاهی ظل الهی ...
نظم نموده مافی الضمیر اشرف را در باب صلح و کیفیت آن قاعده بچه وجه ممکن و مرضی خاطر اشرف است معلوم نموده

معاودت نمایند و التماس نموده بودند که چون در آن مرتبه محمد بیک نامه و مکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه و
مرحمت [illegible] بطوع و ملازمت پادشاهی فائز نگشت و در مرتبه دیگر کس آمده مکتوب محبت طراز مشعر بر سخنان صلح آمیز بحضرت
پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار التفات و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده و ولایاتی که از زمان
سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان از حیطه تصرف قزلباش بیرون رفته بود مسخر کرده اند و چندین
هزار نفر از سپاهی و رعیت عثمانی قتل و غارت یافته با اینحال از اینجانب در صلح زدن تا این فرمان روائی
نیست و مع ذلک مد نظر سلاطین فرنگ همیشه با اهل اسلام در جدال و قتال اند موجب کسر شوکت اهل اسلام
میشود و همیشه فرمان روایان ممالک ایران آرامش عالم و رفاهیت عالمیان را مطالب عالیه رعایان [illegible]
درهای آسودگی بر روی خلایق گشوده اند اگر حضرت شاه عالیجاه بادی مقدمات صلح گشته در زمانه نامی [illegible]
فرمایند مرخواهد بود و هرآینه [illegible] باعث رفع نقاب حجاب گشته [illegible] گفتگو بمیان می آید و خصومت و
نفاق طرفین را بعقد ملایمت و اظهار دوستی بوفاق و اتفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش
مصروف احوال خلایق و عباد الله مقصور و مجبول بود جاد [illegible] مذکور را [illegible] احترام فرموده نسبت ایشان
فرمای ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق و ملایمت بایلچی اظهار فرموده بودند که چون دولت
دودمان آل عثمان [illegible] جهاد و دوستی یافته و بسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا و
تعظیما مشرف اند [illegible] گرامی [illegible] السلاطین مفتخر و سرفرازند و بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان
لازمست و دعوی که [illegible] اسلام شد [illegible] و آوردن ممالک موروثی بود که سلطان مراد خان
انتهاز فرصت نموده بجهتی نقض عهد و پیمان جد [illegible] رضوان مکان که [illegible] ایشان منعقد تاکید
یافته بود در دست [illegible] متصرف شده بود اکنون که بفیض فضل الهی احقاق حق شده هرگاه حضرت
خواندگار رضا [illegible] مقام الفت و دوستی [illegible] ما نیز بجهت رعایت
مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت و دوستی عدول نخواهیم جست و بنا بصلح و صلاح قضا
زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان داده قرار داد [illegible] مراد پادشاهی
وزیر اعظم و سایر دولتمندان خیر اندیش که باعث امر خیر انجام مصالحه شده نامه محبت آمیز بخوندگار نوشته
ابواب مصالحه و دوستی مفتوح کردند و شرح فرستادن او و نامه نوشتن و تمهید مقدمات صلح در قضایای
سال آینده [illegible] کلک وقایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی بالجمله نواب اعلی چند روزی که در چمن [illegible]
بخش سلطانیه رحل اقامت انداخت نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده از [illegible] بعزم طوف [illegible]
حضرت سلطان الاولیاء و السالکین و شیخ عظام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل حرکت آمده [illegible] سعادت [illegible]



سرافراز شده چند روز در دار الارشاد [illegible] بسر اوقات [illegible] جلال بوده [illegible] احوال [illegible] از جانب محمد پاشا
جلال خبر رسید که کرد حیدر را که از امرای جلالی و صاحب [illegible] بود با دو نفر از مردم او بقتل آورده سبب
قتل او آنکه کرد حیدر بزور بازوی شجاعت و مردانگی مغرور بوده همیشه با پاشا غالبانه اختلاط میکرده سخنان درشت
پاشا اگرچه بجهت [illegible] نهاده [illegible] بود و آثار فساد و طغیان از ناصیه احوال او
می یافت روزی در منزل محمد پاشا مجلس شراب منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده نخوت گرم گردید کرد
حیدر در اثنای محاوره [illegible] سخنان تهدید آمیز که [illegible] خاطر او بود بزبان آورده و پاشا که همیشه [illegible]
[illegible] سخنان تهدید آمیز [illegible] گشته به [illegible] اهل خدمت که [illegible] اعلای [illegible]
اشاره قتل او [illegible] ایشان در ساعت [illegible] حیات او را با دو نفر از متعلقان که همراه او
بودند بقتل رسانیدند [illegible] چون [illegible] پاشا [illegible] منسوب
[illegible] داده [illegible] اسباب و اموال او را [illegible] پاشا [illegible] نموده [illegible]
پاشا را در این باب [illegible] فرمودند متعاقب آن خبر مخالفت و عصیان [illegible] امیرخان برادر [illegible] حاکم [illegible]
رسید که [illegible] خان و محمد پاشا مخالفت [illegible] و میان الجانبین [illegible] جنگ و جدال [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ابواب خلاف [illegible] احوال امیرخان که [illegible] عالیانیت
[illegible] کیفیت حال او [illegible] امیرخان [illegible] برادر [illegible]
شاه جنت مکان [illegible] شاهی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بولایت [illegible] دوستی [illegible] داشته [illegible]
جنت مکان [illegible] آذربایجان [illegible] قبایل [illegible] شاه محمد [illegible]
[illegible] برادر [illegible] امیرخان مذکور از [illegible]
[illegible] هرچند [illegible] ملازمت [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] معرکه جنگی که [illegible] گشته [illegible] مشهور
[illegible] رایات جهانگشای شاهی [illegible] آذربایجان [illegible] موکب همایون متوجه [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] شاهی [illegible] اخلاص [illegible] حضرت اعلی [illegible]
التفات [illegible] برادر [illegible] مذکور [illegible]
سرافراز ساخته [illegible] آذربایجان [illegible] شاه جنت مکان [illegible]
[illegible] از امرای عظام قزلباش [illegible] مرحمت نموده [illegible]

ایستادن نمکر خاطر شریف دستی از طلا و احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین مرصع ساختند
که با عدمی است چند گاه و ستاده بود تا بر سبیل اخلاص خانه ملازمت عتبه علیه شاهی و شده سپید
شاهنشاهی میبود و بعد از آنکه حضرت ابقا بولایت مذکور رفت از دو تردد شده و کاردانی بجهت ... شفقت و الطاف
شاهی او نیز روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران سمت برتری یافت و چند گاه از ولایت امرای اکراد
تابع روم بجهت ضبط و تصرف درآورده در میانه حکام کردستان بلند آوازه گردید و اکثر میرزادهای قبایل و
عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته با و خدمت میکردند و او خود را صاحب حشم و لشکر و مملکت دیده دعوی
نخوت و غرور بکاخ دماغ او راه یافت بعد از جنگ جبال افغان که اردوی معلی در سلماس بود و چون اکثر سران اعلی آمده
بود بخلعت و بسی سرافراز شده و بندگان حضرت اعلی بجهت تألیف قلوب ذکریا خان و سایر امرای اکراد که دوستی
صفتان طوایف ایشان او را نگاه داشته و الطوف بهانه خدمتی بحضرت اعلی داده داده او خود را از ... 
جان نثار میشمرد و اما باطنا بجهت تعصب مذهب با امرای قزلباش که در چه بودند عداوت ورزیده سودای استقلال
و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه بارگاه دولت قاهره عرض کرده که قلعه قدیم اردوی
انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد و اتحاد ... را حصاری که از تعرض افغان صیانت مال و ...
اهل و عیال توان نمود لازمست اگر حضرت همایون باشند چهار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر
بر اینحال او انداخته رخصت داده بودند و او و بسه فرسخی طلیه اردوی که داخل الکا مذکور است در بالای کوه رفیع
طرح قلعه انداخت در میانه اکراد چنین مذکور میشد که در قرون ماضیه قبل از ظهور اسلام در همان محل قلعه بوده که
بقلعه دمدم اشتهار داشته بهر براقان حاکم تبریز که از اطوار نفاق آلود او خبردار بود و هنگام آثار عصیان
و طغیان از ناصیه احوالش مشاهده مینمود بخدمت اشرف عرض کرد که امیر خان پای از جاده اخلاص بیرون
نهاده هوای عصیان و طغیان در سر دارد و بجهت قلعه بنای اساس طرح انداخته که دوری او را بکار آید
و قلعه ساختن او مصلحت دولت روز افزون نیست حکم اشرف نفاذ پیوست که چون او پیکار بکلی آنسرحدیست و
نکه به معاملات آنسرحد در عهده اهتمام اوست هرگاه صلاح دولت قاهره بوده باشد از جانب خود کس فرستاده
امیر خان را از قلعه ساختن منع نماید بهر براقان حسب الامر اعلی کس نزد او فرستاده اعلام کرد که او دعوی
اخلاص و غلامی حضرت شاه عالم پناه مینماید و در سلک امرای عظام شاهی منسلک گشته تربیت کرده آنحضرت
هرچند حضرت اعلی او را در دعوی اخلاص و غلامی صدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن او راه
سخن بهر کوی بر ان گشوده میشود اگر سبب قلعه ساختن او هم مضرت و تشبیب بود سبب است هرگاه در دمیان مرتب
آیند ازین قلعه تا قلعه تبریز و ایروان معلوم است که چه قدر مسافت بوده باشد هرگاه او را حادثه پیش آید یا ...





ما غلامان درگاه شاهی که محافظت سرحد با ما موریم چگونه در دفع این حادثه اهمال جایز توانیم داشت و
مدد او با همان حصار قدیمی اردوی که چند روزی محافظت خود و فتنگ با دوست توانند نمود ان کافیست
اولی آنست که زبان بدگویان را بر خود دراز نکرده ترک قلعه ساختن نماید و در خدمت اشرف خود را متهم
تهمت زده عصیان نکند و این نصیحت یار را که متضمن مصلحت دولت اوست قبول کند و فی الواقع نصیحت
مشفقانه بود زیرا که بجهت آن قلعه مال حال او بنگال و وبال گشته القصه امیر خان اصلا گوش بین
سخنان نکرده ملازم بهر بود اقحان را انجیر بکیا و اکراد با دوست بقتل آورده و او قلعه در کمال
استحکام قلعه اسباب قلعه داری که شیوه فی الحقیقه جهت خود اسباب او دبار بسرانجام میداد و
باعمالی که منافی دولتخواهی بود اقدام مینمود از جمله خان ابدال بکری برادر شیخ حیدر که با
حضرت اعلی باغی بود و از بیم عساکر اقبال شاهی در یورت و مسکن قدیم مجال اقامت نداشته
بی سر و سامان میگشت درینوقت با هفت نفر از خویشان خود با و پناه آورده امیر خان او را در قلعه
جای داده انیس و جلیس خود کرده همیشه رعایت مینمود اما بجهت دره باه باز بلسان خود را با غراض
اخلاص بخدمت اشرف فرستاده اظهار خدویت و یکجهتی میکرد در وقتی که از اصفهان جماعت
جلالی را روانه میفرمودند و بهر بود اقحان حاکم تبریز را سرکرده عساکر منصوره مذکوره فرموده
بودند امیر خان این خبر استماع نموده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و بهر بود اقحان
غبار نقاری ارتفاع یافته و رفاقت من با او دشوار است و لهذا منشور استمالت باسم او در قلم آمد که چون
مقربان بارگاه عز و جلال نوشته بودی که رفاقت من با لشکری که بهر بود اقحان سرکرده آن
باشد متعذر است و سخنان غرض آلود در باره من معروض میدارد ملاحظه خاطر او بهر بود اقحان را ابواب ...
طرف کرده حسن خان را که از امرای عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم میخواهیم
اگر رضا داشته باشد رفاقت خان نماید و اگر بجهت موانع ضروری خود نتواند رفت یکی از
پسران یا آقایان خود را با دویست سیصد نفر همراه نماید که یکجهتی او نسبت بدین دولت بر اهل
حکام اکراد ظاهر گشته حمل بر نوع دیگر نمایند مشار الیه با این همه حمایت و التفات و مدارا با اهم
مواسا که از جانب اشرف بظهور رسید در عصیان و طغیان اصرار نمود بالجمله چون حسن خان با امرای قزلباش
بجهت تیر با لشکر جلالی مخلص گشته از مراغه روانه اردوی شدند امیر خان را اخبار نمودند که حسب الفرمان
قضا جریان اگر خود رفاقت منماید یکتازی کرده آماده همراهی باشد یا از پسران و آقایان با جمعی
هر که صاحب وقوف معاملات کردستان بوده خاستگی مشاهده و مجادله دستگیر باشد همراه نماید



زنبیلداره اذوقه در باب قلعه که کشیده از اداره ... تدارک
و ... استحکام

بصوب مستقیم نماینده

کوچ حجی بوده بهشت امیرخان دو راس اسپ بر سبیل تحفه بجهت حسن خان و محمد پاشا ارسال داشت و پیغام
داد که آمدن من نزد ایشان بچند وجه متعذر است خلاصه آنها آنکه جماعت جلالی مردم خود رای بی‌دل
بی اعتدال اند و اعتماد دارانی نشاید و هرچند امرای عظام قزلباش رفیق اند اما مرا حوصله آن نیست که
با لشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن باشند همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح دانند توجه نمایند که
من جمعی را متعاقب خواهم فرستاد امرا این نافرمانی و سرکشی را در جهت سفر نپسندیده نه بجود قرار داده
که بر حوالی قلعه او که بر سمت راه واقع شده نزول نموده او را به طریق نبسته رام سازند چه هرگاه امیرخان با
ملوطان صلاه دستاهی چنین پیش آمده چرا همراه رود از دیگران چه توقع توان داشت و جهه مهم ایلچی توان
برد و فرستاده‌ای او گسیل کرده سخنان محبت آمیز دوستانه پیغام نمودند و اعلام کردند که چون عبور ما
واقع میشود مهمان پذیر باشند که کرکب بر جوار او خواهیم بود و در مواجه کنکاش نموده به آنچه صلاح او باشد
عمل نمایم امیرخان اصلا این حکایت التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود در روزی که مقدمه لشکر
بحوالی الکای قلعه او رسید اکراد بر او دست مکمل و مسلح در برابر آمده با چند نفر از مردم جلالی که در پیش
بودند آغاز محاربه نمودند چون الی چنین دست بازی واقع شده دو نفر از جلالیان بقتل رسیدند و
چند کس از میانه زخم دار شدند چون این خبر به حسن خان و امرا رسید کس فرستاده پیش رفتار را باز کردانیده
از جنگ و جدال منع کردند و به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند اکراد بعد از رسیدن
امرا خود را بقلعه کشیده ابواب قلعه سد و ساختند و توپ و تفنگ معبر امرا می انداختند حسن خان ترجمه
دیگر کس نزد او فرستاده از سبب این حرکت پرسید عذری چند گفته ابواب آشتی را مسدود ساخت
و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده هر کس از جلالی و قزلباش که بجهة آوردن آذوقه و مایحتاج بمواضع
نزدیک میرفتند دوچار شده قتل و غارت مینمودند این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین جنگ و جدال
قایم شد و محمد پاشا نیز بجهت آنکه چند نفر جلالی در دست اکراد بقتل رسیده بود در مقام عناد و انتقام در آمده
و همه روز جلالیان بقصد محاربه جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آن طرف اکراد و نیز با فوج پیش آمده جمعی
زخمدار و مقتول گشتند تا آنکه اکراد از رفق و مدارا گذشته مخالفت و عصیان او سمت ظهور یافت جماعتی از جلالیان
که از کشتن کرد حمیدیکه از محمد پاشا خایف و هراسان شده بودند خصوصا محمد بیک برادر طویل و اتباع او دفعه
دفعه روی گردان شده بقلعه رفته تخمینا چهارصد نفر از ایشان ملازمت امیرخان اختیار نمودند امیر
اگرچه ایشان اندیشه برادر طویل را با جمعی در قلعه نگه داشت تتمه را اقطاعهای دیگر فرستاده و رعایت ایشان
مینمود این معنی نیز علاوه کدورت محمد پاشا باوجود شده بین الجانبین نیران خصومت اشتعال پذیرفت و محمد پاشا

برطبق فرمان



برطبق فرمان قضا جریان که عموما در باب کل اکراد صادر یافته بود عمل نموده الکای ارومی را تصرف نموده و حسن خان شاد
بالضروره در انتقال توقف نموده حقیقت حال را به پایه سریر اعلی عرض کرده و بسیاری که حضرت اعلی از دارالسلطنه
اردبیل عازم زیارت سلطان المحققین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی بود این اخبار رسید رای عالم آرای کشورستان
بخش عالم آرا بهر آن قرار گرفت که جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر اعظم که رای عقده‌گشایش مفتاح ابواب دولت
و مفید بهتری افزای دیده جهان بین است بجانب ارومی فرستاده که به دیده بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته اگر دفع فتنه
امیرخان و تسخیر قلعه او بسهولت میسر باشد آتش طغیان او را به آب تیغ و تار توپ منطفی کرداند و الکای او در میان
قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند و اگر صلاح دولت روزافزون
در آن نموده باشد امیرخان را به کمال شفقت شاهی کردنیده او را از پرده خجالت بیرون آورده خاطر او را از
وقوع امور که بی اختیار واقع شده اطمینان دهد و چون تا ایشان نزدیک شده جماعت جلالی را از پای قلعه امیرخان کوچانیده
در الکاء که مصلحت داند به جهت قشلاق دهد و تبریز را تومان زر نقد از خزانه معموره همراه او فرستاده که
کهنه و خرج جماعت جلالی قسمت نماید جناب آصف‌نشان اعتماد الدوله را از اردبیل بجانب تبریز گسیل کرده و از ماه قلمدان
حاکم آنجا را سر کرده فوجی از عساکر منصوره فرموده به فلان فرستاده که تا رسیدن موکب همایون از آن سرحد
خبردار باشند و خود بنفس نفیس متوجه زیارت قطب العارفین شیخ زاهد گیلانی شدند و ذوالفقار خان بیگلربیگی
تبریز را حسب الاستدعا رخصت آمدن به پایه سریر اعلی یافته بدارالارشاد اردبیل آمده به سعادت ملازمت سرافراز گشت
و در اکابر تلطفات بی‌نهایت استسعاد یافته چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود و در آنجا مرخص شده به تبریز رفت
و بیرم بیگ قاجار حاکم تبریز را امر فرمودند که برافقت اعتماد الدوله رو آورد آنجا طلب کرده با پانصد نفر از تفنگچیان تبریزی
و بعضی خراسانی و اصفهانی نیز همراه کرده بدید و مسعود اوراق نیز حسب الامر اعلی برافقت جناب آصفی مامور کرده
و حسن خان و امرا حکایت آمدن اعتماد الدوله را شنیده در الکای ارومی محل اقامت انداختند القصه حضرت اعلی
بعد از زیارت حضرت قطب العارفین و سیر و شکار قزل آغاج بجانب دارالسلطنه تبریز آمده از آنجا از راه علی
وردی بجانب قراباغ در حرکت آمده در قشلاق همایون مستقر آنجا قرار یافت که جعفر خان بیگلربیگی تبریز گذشته اگر
اعتماد الدوله را مدد و کومک احتیاج افتد باو رسیده مدد کرده الحال خانه بحث بدر فتح آن مسعود او را قا
تبریز قضایائی که با جناب دستور اعظم رفیق بود و قرم که خصوصیات آن سفر را کما ینبغی مشاهده نموده از اطالت
و اطناب اجتناب نموده مختصر وقایع در رشته تحریر کشید و الله المستعان **ذکر رفتن اعتماد الدوله حاتم
بیک وزیر بجانب ارومی و سوانح ایام محاصره قلعه دمدم** چون جناب اعتماد الدوله آصف صفات از حضرت اعلی دستوری
یافته از اردبیل به تبریز آمده تا ده روز در بلده تبریز به سامان و سر انجام ضروریات سفر پرداخته باتفاق بیرم قاجار

حاکم

حاکم تبریز و برخوردار بیگ ریش سفید توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان که بمرافقت او مأمور بودند روانه مقصد گشته
و دو هزار نفر از جلالیان کلب کردی قراسعید و آقا حیدر چیری ساخت قراجه داغ را رفته بازگشته
به تبریز آمده بودند همراه شدند و سردار خان امیر دولت غازی بیگ کرد که حاکم سلماس بود و اولیا بیگ علاوکوز
سیف الدین و قوم او که حاکم ارومیه بود و طی گشته بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر شعبان داخل
اردو شدند و روز دیگر بپای قلعه رفته حسن خان و محمد پاشا و امرا عظام رفیق ایشان که در حوالی قلعه
نزول نموده استقبال مبادرت نموده با یکدیگر ملاقات کردند و جهة نزول مکان مناسب که از یورت امرا
بقلعه نزدیکتر بود اختیار فرموده فرود آمدند روز دیگر یکی از ملازمان را باتفاق ملک آقا محمد طوطی که با ایشان
طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح مشفقانه خیرخواهانه تکلیف کردند که در عزم قلعه با یکدیگر
بملاقات کرده باعث العفو او اطلاع بپادشاه نوعی که مقتضای خیراندیشی او بوده باشد عمل فرموده خاطر رمیده
او را آرام بخشند زیرا که غرض از فرستادن اعتماد الدوله که از ارباب قلم و مرد دولتخواه صلاح اندیش است
بغیر [illegible] نیت امیر خان قبول نصیحت نموده از قلعه پائین آمد و جناب دستور اعظم نیز با جمعی از [illegible]
بحوالی قلعه رفته با او ملاقات نموده و لطف با یکدیگر گفتند از هر باب سخنان بمیان آورده و امیر خان ظاهرا
اخلاص و غلامی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده چنان نمود که از اطوار محمد پاشا و جلالیان توهم نموده متوهم
با ایشان ملاقات کرده آنقدر وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت حسن خان نداشتم ناچار بحمیت چار دیوار
تحصن نمودم و محمد پاشا تحصن مرا بهانه ساخته مرا بمخالفت حضرت شاه بدنام کردند و طمع در ملک من نموده اکنون
المنة لله که خدام عالیمقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شوند و اگر صلاح در آمدن بپایه سریر اعلی
باشد مهیا ایم و اگر درین زمستان مرا ازین تکلیف معاف دارند یکی از پسران خود را با پیشکش در هم وقت حال
میفرستم و در ایام بهار که رایات نصرت آیات به ییلاق آید بدرگاه عالم پناه می شتابم و جناب اعتماد الدوله متکفل
مهمات او شده قرار دادند که جماعت جلالی را از آنجا کوچانیده بمکان دستور از ولایت ایروان و مسلم دارند و در
وقت تحقیق آمدن او بپایه سریر اعلی نموده فرستادن پسر و پیشکش اکتفا نمایند مشروط برآنکه چون خبر
وقلعه [illegible] او را طرف [illegible] رفته بملاحظه [illegible] بیرون آمده با خیل و حشم با امرا قزلباش ملاقات نماید
تا اوان [illegible] ولایت کردستان [illegible] قبول نصیحت نموده قرار دادند که روز دیگر [illegible]
الدوله [illegible] و بعد از آن اعتماد الدوله و امرا قزلباش بقلعه رفته روز دیگر میهمان او باشند و با امرا عظام [illegible]
نموده از جانبین بلوازم رسوم و عادات پرداختند و پسر و پیشکش رفیق اعتماد الدوله نماید که بپایه سریر اعلی
روند بعد از گفتگوی [illegible] از یکدیگر جدا شده هر کدام بمنزل خود مراجعت نمودند روز دیگر جناب اعتماد الدوله

اسباب ضیافت



اسباب ضیافت بزرگانه ترتیب داده مجلس عالی آراسته امرا عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیر خان از جهة محمد
پاشا و جماعه جلالی تحاشی مینمود ایشان را طلب نداشت و منتظر آمدن او بوده و چون اثری ظاهر نشد دیگر باره آقا
محمد طوطی را طلب نموده فرستادند از اطوار او چنین معلوم شد که آنچه در روز پیش بمنکحت محض چاپلوسی و حیله اندوزی
بوده اطمینان باز آن جزئی نیست و امروز خلاف آنها بظهور می آورد مجملا بعد از قیل و قال بسیار در جواب گفت که
جماعه اکراد میگویند که ما را اعتمادی با امرا قزلباش و جلالی نیست و اگر با ما در مقام عذر در آیند از اعتماد الدوله
کمر و تاجیک داخل قلعه چیزی آید نوع آمدن من شده اند مجملا گریبان خود را بدست نمی دهیم اگر فرستادن
یکی از پسران و پیشکشی قناعت مینمایند خدمت میکنیم و هرگاه خواهیم با اراده خود بدرگاه معلی میآییم والا دیدن حصار
و محیط قلعه داری چاره نداریم مجملا خبث باطن خود را ظاهر ساخته بنابر استحکام قلعه مغرور گشته مسلک طریق
عناد و استکبار اختیار نموده جواب صریح فرستاد و جناب اعتماد الدوله و امرا عظام در عهد امیر خان مشورت نموده
اینقدر مسامحه در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب دولت قاهره نمیدیدند چه با وجود افتتاح خبر مخالفت قلعه گیری
او و آمدن جناب دستوری که وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهیست و بلا نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد
عظیمه بود و انهایشان نیز خاطر را بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقیقت حال بپایه سریر اعلی شاهی عرض نموده
شروع در محاصره و سرانجام قلعه گیری کردند قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی بر سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع
شده که سطح آن کوه و دنبال آن از طرف جنوبی و شمالی دره عمیقی است که از زیر آن ببالا جز دیدبان خیال توقع
رفت از غایت ارتفاع احتیاج بحصار نداشته و حصار نکرده اند از دو طرف دیگر که عرض قلعه است و حصار کرده اند
طرف تخمینا یکصد ذرع باشد طرف شرقی آن بر بلندیست و بجبال اتصال دارد و حصاری که مضبوط ساخته یک دروازه
دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است دو حصار دارد و در جانب جنوبی حصار پائین دروازه ساخته اند از آنجا تا
پائین زمین دریست در میان سنگ در غایت تنگی که عبور پیادگان از آنجا دشوار است مجملا سیبه پیش بردن بجز دو طرف
شرقی و غربی میسر نیست و در جانب شرقی آن چون از پای حصار تا کمر تیر پرتاب سنگ و بعد از آن خاک است و
بملاحظه آنکه در خاک جز میتوان زد یکصد قدم تخمینا بلکه بیشتر دورتر از دروازه در کنار دره برجی عظیم در کمال
ارتفاع ترتیب داده اند و فی الحقیقه آنهم قلعه ایست که با بیل متصل شده و مستحفظان بر آن گماشته اند که تا آن
برج هست در پای دیوار بر آمدن محالست که سیبه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوضی است که از آب باران پر میشود و آن
دیوان دره که در جانب شمالی در جنب دیوار قلعه بخشنده آب قلیلست امیر خان در زیر آن چشمه حوضی هفت ذرع
طول و چهار ذرع عرض و ده ذرع و نیم عمق ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و روز صرف شرب خواص اهل قلعه میشود
و بر روی حوض کتبه [illegible] بنا کرده [illegible] پشت آن را با زمین هموار کرده اند که از بیرون ظاهر نشود و آن را سوق مینامند

بر شیبه مانده نکرده

که گذر رحست بلند م

ونتیجه محافظت آن حوضخانه برجی در جنب دیوار قلعه ساخته داده روی بجهت آب بردن که بجهت پایه بالا برده

ترتیب داده اند و راه آن را مردم بیرونی مخفیست و فی الحقیقه آن برج قلعه ایست که در خارج قلعه واقع شده

با صل قلعه اتصال دارد و در جانب دیگر جنوبی برج دانی در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان برج و برف

پر میسازند و حوضی در زیر آن ساخته اند که هر چه در تابستان از برج و برف آب شود در آن حوض جمع شود و در وقت

قلت آب بکار آید و این همه از نیز قلعه کرده اند و محکم اند که نشد بکمال استحکام داده بود ازان و قاپان [illegible]

می نمایند و راه آن نیز از طریق راه سولی بر مردم بیرونی مخفیست همه قلعه ند بود و مشتمل است بر برج قلعه کی اصل و

قلعه پایین و یکی سولی و یکی بوزاق و یکی برج بزرگ قلعه که مذکور شد هر برج و دیگر بکمال استحکام که سنگ تیر کارگر [illegible]

داخل بود و صورت حال را مرده درین محال میسنیامد القصه جناب اعتماد الدوله بنور عقل و دانش تکیه بر اقبال [illegible]

کرده همت بگماشت تسخیر آن قلعه انداخته بنفس [illegible] قلعه گیری مشغول گشت [illegible] بعضی از امرا [illegible]

ماندران نیز از جانب [illegible] با تفاق صفر قلی بیک [illegible] کوکه رسیده [illegible] حاکم کرمان نیز که در

تبریز بود با قشون و لشکر [illegible] کوکه [illegible] حسن خان با بعضی امرا که [illegible] بوده بودند [illegible]

اصفهانی بجانب شرقی رفته و جانب غربی را که بطرف قلعه پایین است [illegible] تفنگچیان [illegible]

خراسان [illegible] و سلطان [illegible] و میر خلیل سلطان [illegible] بجانب جنوبی

بجانب قلعه بوزاق فرستاده و محافظت قلعه پایین [illegible] خان [illegible]

قلی بیک [illegible] بجانب شمال که برابر سولی است فرستاده [illegible]

که دو توپ بزرگ [illegible] سلطان [illegible] توپخانه و سرکاری توپ تعیین

فرموده و عمارات [illegible] توپ [illegible] قلعه [illegible] آورده در [illegible] حسن خان

در برابر برج نصب نموده [illegible] ضعف [illegible] خود [illegible]

[illegible] تعیین نموده [illegible] تبریزی [illegible]

[illegible] قسمت نموده [illegible]

طرح [illegible] نصب نموده [illegible] خود [illegible] میرخان [illegible]

[illegible] اضطراب [illegible] اعتماد الدوله [illegible] نموده خود

[illegible] حوادث [illegible] شده بود [illegible]

قول را [illegible] هجوم [illegible] قلعه [illegible] خود را از

[illegible] شدند [illegible] از قلعه [illegible] که مردم قلعه از رفتن آب در [illegible] زیرا که

آب حوض کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده و ازان بیمار رها یافتن میسر نبود و مدار آب اهل قلعه تا بیست

که وقت [illegible] قلعه قسمت می نمایند و چون سولی در خارج قلعه است نقب زیر آن [illegible] برده و هرگاه

سولی بدست آید زیاده از سه روز اهل قلعه تعیش نمیتوانند نمود و [illegible] قلعه دادن چاره ندارند

چون این سخن در نظر عقل [illegible] همت مصروف این امر داشته اهتمام در بدست آوردن سولی

نمودند [illegible] چوبی را که در آن سولی کار کرده بوده و سر چشمه را [illegible] آورده اند و معتقد شده که تا کجا و از کجا

در نقب زیر سولی برده سر چشمه را بدست آورده و آب را از حوض بگردانند و استادان جا جوی دیگر از

اطراف و جوانب حاضر کرده اند و رفیق را ساختند و شروع در نقب زدن کرده و حسن خان و امرا

عظام نیز از طرف دروازه شرقی [illegible] نموده تا زمین خاک بود [illegible] رفته و چون سنگ

[illegible] درو طرف می [illegible] و خاک [illegible] آورده [illegible] سرپوشیده ترتیب داده

[illegible] رفته [illegible] تفنگچیان نیز از طرف غربی [illegible] جانب قلعه پایین است [illegible]

[illegible] و جابجا اگر [illegible] تا صباح [illegible] سپه [illegible] مردانه [illegible]

[illegible] اگر [illegible] خان [illegible] سر [illegible] رسیده

[illegible] مردانه [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حسن خان [illegible] مردانه [illegible] هجوم نموده [illegible]

[illegible] بر عقب یکدیگر [illegible]

[illegible] استاد [illegible] مرده [illegible]

[illegible] نفر مقتول [illegible] قلعه بیرون می آمد

[illegible] اهل قلعه [illegible] نفر مقتول [illegible] نفر [illegible] توپ کوچک

[illegible] قلعه [illegible] حسن خان [illegible] برج [illegible]

واقع شده و هنوز چنان [illegible] حسن خان [illegible]

[illegible] اعتماد الدوله [illegible] برج نموده [illegible]

[illegible] برج [illegible]

[illegible] حسن خان [illegible]

رسیده [illegible] شروع [illegible] برج کرده [illegible] شب [illegible]

در نصف شب کردان هجوم نموده قفل ابلیس سرانشان در آمده جنگ شمشیر در پیوست از بالای برج و قلعه گلوله
تفنگ جاری بود و از آنجمله مردی بخانزادان نیز رسید فازنا ناچار دست از کار و کار از دست مانده بازگردیدند دوا
نان دلیر و مردم کاردانی از حسن خان و امرا درین یورش ضایع شده بسیاری زخمدار گشته و حسن خان
از آن حلاوت جلادت خجلت زده و پریشان حال گردیده و چون امری واقع شده بود جناب اعتماد الدوله را خاطر
تسلی داده چه در عالم سپاهگری تسخیر قلعه‌ها بی ابتلا نمیشود و در یک هفته دیگر باحوالی که سر خیمه را مهیا یافت تمام
تفنگ جوز و مشغول شده که در بالای جابجا و جوابهای تیغ پی سر خیمه خبر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضرورت چرخ
که نقب بجنب برج سور را میبایست کرد و علامتی نقب بکنند که روز معلوم شود که بکجا رسیده و اکراد از قضیه
سولق خبردار شده‌اند و از قضای الهی درین دو سه ماه زمستان نیز صرف و باران نباریده و در حوض آب تمام
بود و چون در لشکر اضطراب فتاده و طپیدن آغاز نهاده و نیم شب و بر نقب ریخته با تفنگچیان مازندرانی و منقرقی
تنگ و قورچیان تکمیلی که سرکار و کمکیان نقب بودند جنگ در پیوسته جنگهای عظیم میکردند و هیچ شیء از مجاز
اتفاق در اثنا و فرصت کار بجائی چوبیان شده و در عرض سه روز که رمضان و شوال و ... قلعه و ماندند درین
وقت زده نموده و ... دو سه مرتبه از عورات و اطفال قریب هزار نفر از قلعه بیرون کردند و انجا از العطش
خودرا بجوی آب رسانیده و اکثر ... زده گذشته بود که آب نخوردند و ... بودند و امیرخان و یکی اهل قلعه همت بر محافظت
سولق گماشته فدائی وار دلیری کشیدند کار نقب ... کشیده و راه ... و جناب اعتماد الدوله را
بخاطر رسید که از روی زمین سینه بر بالای سولق رو کنند سولق را سوراخ نمایند و توپ بزرگ ریخته شده
و بکوه ... سنگ ... میانداخت ... بر ... باروی آب ... اثر افزود و آورده که
روی آن گشوده و گشته مردم قلعه سولق آمده و شش ... نقب برای ... زمین ... و در کار ...
با ... بسیار ... و امرا ... سولق ... شد که دست از سیبا خود برداشته سر سولق ...
سیبا آمده و حسن خان نیز مقرر شد که آقایان و جوانان خود را در سینه زیر سولق آورده و امرای عظام جانب ...
عقب نموده و چون محل اقامت جناب دستوری تا توپخانه و سیبا ... دور ... جمعه روز ... رفت و شد
منمود و از غایت اهتمامی که در تسخیر قلعه سولق داشته تو توپخانه آمده ... رسیده تو توپخانه سر برده
همه روزه ... تا شام ... انداختن توپ و محافظت سیبا قیام مینمودند و شب نیز خدمتی هر یک ...
رجوع شد صبح حفظ آن میکردند و اگر تقصیری شده بود صاحب آن تقصیر را عتاب و سرزنش مینمودند
و چون اهل قلعه اهتمام امرا در تسخیر سولق که جای مردم قلعه بود باین مرتبه مشاهده کردند یک باره گی گرداز
شب میگذشت چون از آن جهه کراه ... بر سولق جنگ آغاز نهاده و داد دلیری دادند

ابتدای قلعه ...

... که بر ... اثر ... سینه ...

وازین طرف ... حوالی او ... شده و ... روشنایی مشاعل تفنگچیان بمدافعه کردان مشغول گشته هر شب جمعی
از قزلباش مقتول و زخمدار میشدند در کوه مغاره بود و مشرف بر بام سولق اکراد از راه آن مغاره تفنگ میزدند که تا
مغاره را گرفته ... خانزادان که سینه بر سر سولق میآوردند محاربه نموده و مانع شوند بعد از اطلاع ... قرار یافت
که پیش از آنکه اکراد مغاره را متصرف شوند سی چهل نفر از خانزادان قزلباش و تفنگچیان خود را بمغاره رسانیده
محافظت نمایند سی نفر از کرجیان سرکشته خانزادان امرا و تفنگچیان متقبل این خدمت شدند روز دیگر ... مردم
و از آن سی جوان دلیر و مردانه دو سه سینه بمغاره ... قلعه ... خود را بمغاره ... انداختند مردم قلعه
تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس ... دو تن ضایع نشد اما چون شب شد امرای عظام با نصف
بر سر سپاهی خود ایستاده و محافظت مینمودند و بعد از نصف شب جماعه اکراد دو جوق برون آمده یکجوق از
بالا آمده با اهل سینه جنگ در پیوسته و آنقدر مردم را بخود مشغول ساختند و جوق دیگر از راهی که در زیر مغاره
بودند بر سر مغاره هجوم آورده با اهل مغاره محاربه پیوستند مردم مغاره ... تفنگ و تیر انداختند و اکراد
جنگ کردند و مجال دخول بدیشان نداده و بعد از آنکه بر اکراد ... ده نفر از ایشان ضایع شده
نزدیک بآن رسیده بود که کردان داخل مغاره شوند لاعلاج شده هشت نفر دیگر دست از شمشیر ... خود را
از مغاره بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته و از اهل هر کدام تقدیری باشد خود را بسلامت بسپاه
رسانند هشت نفر از آن جماعت زخمدار شده و بیرون آمدند هفت نفر کشته شدند و ده نفر از اکراد یکی تفنگچی اصفهانی و یکی
مازندرانی بود زخمدار گرفته بقلعه بردند و امیرخان از مردانگی ایشان متعجب شده و اصلا بقتل ایشان نشده و خدمتکاری
معالجه نموده بعد از آنکه صحت یافتند ... بیرون فرستاد و قریب بصبح ... ظاهر گشت ... قتیلان را اکراد
مغاره افتاده بودند و جنگ ... تمام ... و جناب اعتماد الدوله بخدمت ... گشته
مقدم ... و ... جناب آقا ... و تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهیگری ... اعدا ...
عین از آن قضیه ... روز ... امرا ... اهتمام میکردند چهل نفر از خانزادان ...
حسن خان از غیرت و مردانگی ... مغاره ... شدند ... جناب اعتماد الدوله در
تجویز آن ... از نصف شب گذشته ... حسن خان ... تمام متقبل شد که خود ...
کس تا صباح با ... جماعت ... جناب ...
یکی ... سلطان ... قشون ... حسن خان نموده ...
رجب ... ده نفر دیگر از خانزادان تعیین شد که مجموع پنجاه نفر ... اسباب ...
ضروری جنگ و ذخیره ... آیین خاصه ... مغاره انداختند اکراد از این دلیر

تعجب نموده چون شب شد بدلا از شب گذشته بیرون آمده و از همه طرف جنگ در پیوستند و در این شب جنگ عظیم
فیمابین فریقین صورت وقوع یافت و جسر چمان و امرا و عسکریان از بیرون و اهل سفاره از اندرون تا طلوع صبح زد و خورد نمی
کرده معرکه جدال قایم داشتند و در این شب اکراد به وجوه مساعی بسیار بکار برده خود را بسر بازگشتند و غازیان
مردانه وار سفاره در نگاه داشته و چند نفر اکراد که تا صبح در سوراخ آب بیک شیدند بزخم توپ و نیزه و توپ و تفنگ
نابود و نیست شدند و آنگاه امرا و سپاه دار بر حوض سولاق رسانیده و سر حوض را سوراخ کرده و از آن سوراخ راه
آب را به بیرون پس بر چشمه برده و اکراد چاره جویی گشته صد روز از میان نقب مردم بیرون نی جنگ کرده اراده
داشتند که نقب را بسر چشمه آورده و آب را متصرف شوند امرا عظام در شهر دهم شهر ذی حجه وقت ظهر از سوراخ سولاق
که اهل بسیار بر انجا ریخته آتش زده کاه و دود کردند و جماعت اکراد که در حوض قلعه بودند تاب توقف نیاورده از دود
خود را بیرون انداخته عسکریان و مردم اهل نقب خود را بدرون انداخته حوض سولاق را متصرف شدند و راه آن را
نابود و بلوک از نقب گذشت و گل سد کرده و در آن روز خونهای عظیم در پایین قلعه واقع شد و اکراد جنگهای
مردانه کردند اما هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و سولاق مسخر اولیای دولت قاهره گشته محافظت آن
در عهده عسکریان مازندرانی شد و امرا هر یک بسیبهای قدیم خود رفته و جناب اعتماد الدوله نیز از سیبه بمنزل خود
رفته و مردم قلعه تا پانزده روز از آب متعفن حوض بزرگ قلعه قناعت کرده و امیرخان و چند نفر از خواص او آنی کرده در
نوزدهم از برف و یخ بهم رسانیده روزگذرانیدند و از غایت تعصب باعسکر در مقام استیمان شده بعضی از قلعه
داری بکوشیدند همانا آب از بندگان خدا باز گرفتن پسند نه بدرگاه الهی [illegible] و هرچند آن طبقه بر باطل بودند
اعلیحضرت با رضای کردگار کارگاه امور و اصناف [illegible] رنا و صبیان و ضعفای آن قوم رحم کرده باران
عظیم باریدن گرفت و آن چند روز گاه و بدان انقطاع یافت و چندان آب در قلعه بهم رسید که اهل قلعه
از آب بی نیاز گشتند و سعی و اهتمام که در حوض سه ماه در تسخیر سولاق واقع شد و تا بجا [illegible] کس از جوانان
ضایع شدند فایده نبود و چون در رفع قدر [illegible] بسیاری [illegible] خود بیرون [illegible] مترتب نشد و مردم
قلعه خاطر از آب جمع کرده در قلعه داری [illegible] گرفتند چون در پای قلعه [illegible] جلالیان [illegible]
[illegible] مناسب سخن آنست که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان [illegible]
کرد و از اواخر این سال وقوع یافته نگاشته کلک [illegible] شرح [illegible] امیرخان [illegible] وقایع سال
سمت تحریر یابد انشاء الله تعالی **ذکر احوال طایفه جلالی و مآل کار ایشان** سابقا سمت گزارش یافت
که چون مراد پاشا در زمان [illegible] قزلباش آورده و داخل ممالک محروسه شاهی شدند [illegible]
[illegible] روم [illegible] جلالی [illegible] آوردن اتباع آن طبقه [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible]

سردار [illegible] ظفر [illegible] محمد پاشا [illegible]

مساو کرا غیبی گردانیده و عرصه ولایت روم را از وجود ایشان خالی کرده نام جلالیرا از روم برانداخت
و چون سعی و اهتمام مراد پاشا [illegible] سلطنت و پادشاهی آل عثمان از نو رنگ [illegible] و رونقی تازه یافت
و چون از مهمات فراغت یافته نوبت پادشاهی [illegible] از جنس مهمات او راضی گشته [illegible] استیمان نمود آنانکه بعضی
از اضداد او در مقام تضییع او درآمده آمدن جلالیرا بایران قزلباش از سوی تدبیر او شمرده بپادشاه خاطر نشان کردند
که آنچه از مراد پاشا واقع شده بر وفق مصلحت دولت نبوده و از عظیم امور مملکت دور بینی نموده چنانچه سلطان احمد خان
خود مراد پاشا گفته بود که [illegible] سعی بسیار در دفع ارباب عصیان و طغیان کردی اما خوب واقع نشد که دوازده
هزار سپاهی جرار خونخوار جلالیرا [illegible] دشمن [illegible] ساختی و بعد از تسلط و اقتدار آنقدر مبالغه در راندن
آن طبقه نمی بایست کرد بلکه عموم آن طبقه را نوید عفو و بخشش داده خاطر ایشانرا مطمئن می بایست ساخت که
معدودی از سرداران اعتماد نکرده [illegible] اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان می یافتند ترک [illegible]
[illegible] با ایشان [illegible] مراد پاشا [illegible] دیار بکر بود و در آن سرحد اسباب [illegible]
سرانجام سپاه دوازده [illegible] و سرداری [illegible] در مقام استمالت جلالیان درآمده امرا و سر
داران آن جماعت استمالت نامهای پراکنده روانه ساخته بآمدن روم دلالت نموده بود و سوای محمد پاشا و قرا
سعید که نظر بر کردار خود انداخته امید نجات نداشتند سایر قوم به مدد او فسون رومیان فریفته گشته دل بر
کوچ کرده و چون در روم یکسری و خودرائی برآمده بهر کاری [illegible] شده بودند و در ولایت قزلباش
معدلت همایون شاهی سوای نفس خود عمل [illegible] کرده و از سلوک ناپسند محمد پاشا بسیار آزرده [illegible]
روم راغب شده بودند القصه اول کسی که از جلالیان سالک طریق فرار گردید آقا حسن بیری بود که در الکای
اوشنی قشلاق نموده الکای مذکور را بنام او [illegible] با نفسه چند کس بجانب کرکوک رفت و چون خبر رفتن
او بوضوح پیوست جناب اعتماد الدوله [illegible] قوچ علی بیگ [illegible] شده با محمد پاشا و [illegible] جلالیان مشورت
نموده [illegible] محمد که معتمد کس [illegible] قرار [illegible] از دیگران خاطر جمعیت [illegible]
[illegible] جناب اعتماد الدوله [illegible] اشرف عرض نمود حضرت اعلی [illegible]
محمد [illegible] داده [illegible] وطلب [illegible] حکم عالی [illegible]
اگر ایشان مردم غریب اند [illegible] آمده مهمان ما شده اند تا در [illegible] توقف دارند [illegible] مهمان
[illegible] هرگاه [illegible] رفتن [illegible] مانعی نیست [illegible]
[illegible] هرگاه اراده رفتن [illegible]
اهل عالم [illegible] خاطر رسد که [illegible] موجب بدنامی ما گردد که [illegible] مهمان

فوت جایز نیست بعد از وی و این منشور سعادت جناب اعتماد الدوله و مجلس عالیه جمیع سرداران جواهر الملک فرموده
مضمون این خطاب نامه نامی را خاطر نشان ایشان کرده و قرار داده که هر کدام میل رفتن داشته باشند
کرده حلال به روانه شوند و مجموع الطبقه از رفتن ابا نموده و متفق اللفظ گفتند که تا باین ولایت آمده ایم غرق
بحر احسان شاه عالمیان شده و بفراغت روزگار زندگی کرده ایم بسبب رفتن جمعی بد و لئامان که این عمل کرده
ناشر منده و اعمال ایشانیم اگر چه ازین مقوله حکایات بسیار کرده شد اما بوده متفاوت بر دیده و ایشان کشیده
بود و اندیشه فرار در خاطر مصطفی خان نبود اگر چه محمد پاشا که چهار ری او بود قبولا استعداد می یافت پریشان خاطر
و منزع شده و بود با لطیفه منزلی آقاقه شاه و دو شنبه دولت حیدر بود در همان اوقات چند نفر از ترک باشیان
هزار کس باهم اتفاق نموده از راه صلح بسیر و الوایی یکجانب و باد بکر بخدمت نصوح پاشا رفتند و اجماعیت
ماتحتی تکمیل کرده مصرف مالی و جانی با عهدی از دعا پیر جانمه تنه و بعد از رفتن ایشان محمد پاشا از باقی هم
کوچ کرده بهانه جلاب خوردن به تبعد و اوقات میگذرانید که چند روز در شهر بجای خود مشغول باشند اما بسبب ابطالی عمل
نیکرده و برای خود عمل میساخت از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط و تدوین نداشت و جمعی که از ترک آورده بود
مثل حسین بیک و ... محمد و تومال اغلی و قرابش بلوک باشی و غیر ذلک را اخباب اعتماد الدوله در استمالت
ساختند و سمت ملازمت و نوکری خاصه شریفه موسوم ساختند و بجای قلعه نگاه داشته براتی و خرجی عنایت فرموده
چند روز که پاشا در شهر بود و موازی یکهزار نفر از ملازمان خاصه او از راه مذکور رفتند و روز از رفتن ایشان
نگذشته بود که ابراهیم آقا وکیل پاشا که محل اعتماد او بود با بعضی منتسبان کس اراده رفتن نموده و طومار خاصه
پاشا را صاحبی کرده و از راه صلاحیس روانه شدند پاشا از رفتن ایشان خبر یافته با دولت سعید کس از
ملازمان اعتماد دیگر از وجوه انیقه سوار شد و اراده تعاقب ایشان نموده و چون به ایشان رسید ایشان
آماده حرب و قتال گشته و کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم محاربه ترا اکراه ... داریم
آن نیست که باز گردی و اگر بالضرورت بحرب و قتال مصیر داریم چون پاشا طاقت مقاومت نداشت بازگشت
اما از ترتیبات ... در راه اقدامی بسیار صدور یافت اسپ و شتر و اموال بی نهایت از قزلباش و تجار و ... تمرد
که بجانب قلعه می آمدند گرفته و غنیمت چون خبر رفتن ایشان و بردن اسباب پاشا بجانب قلعه رسید جناب وزیر
اعظم بکر اسب خوب تجهیز پاشا فرستاده و مبالغه نمودند که دیگر بودن او در شهر مصلحت نیست چاره از
بقیه جلالیان و ملازمان او نمانده لاعلاج ... کوچ کرده بجانب قلعه آمده مثال چند روز از ورود گذشته
بجانب قلعه آمده ضعف بجگر آورده و داشت از این بیرون شام شاه و مجالست ترک از عمل میشود و ... مهمات
دنیا فراغت حاصل نموده و قرار مهمات نمی داد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته در اوائل ماه ... مغفور شد





بعد از فوت او تفرقگی در میان بقیه الجماعت روی داده هر کس بطرفی رفت تنگ و بد از بلوک باشیان
ملازمان او و دولت سعید کس که باقی مانده بودند و داراقی داشت نواب کامیاب اشرف جمیع
اموال و اسباب او را بدست آورده ذخیره و یراق و مرصع آلات و نقد اشرفی شاهی که تخمینا ... هزار تومان
بود بقراسعید خاصه نموده و بعضی از مردم محمد پاشا بملازمت خاصه شریفه اختصاص یافته و خواه مردم
قراسعید و خواه ... محمد و غیر ذلک که باقی مانده بودند و در این حال امانت حاجه شاه نظر علی
... که حاکم جام بود و مستحفظ قلعه قیام داشت بمرتبه ایالت و خانی رسیده بحکومت مشهد مقدس معلی
منصوب گشت **ذکر متوفیات از اعیان شاهی که درین حال سر در نقاب تراب کشیدند** اول

وفات خواجه کمال الدین حسین ... وزیر مشهد مقدس

عمه اعلی شاهی علیا جناب مریم سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بوده در صفاهان
بجوار رحمت الهی پیوست و دیگر بعد از ورود سلوق آق الکسک همان بحضرت اعلی همشیره اعیانی ایشان زینب
سلطان بیگم و صبیه ... خان بیگم که از مخدرات استار سلطنت است رسید و حضرت اعلی تاسف بسیار خورده و ...
سلطان متولی روضه رضویه را که در آنجا بود مقرر داشته که نعش مطهر آن مرحومه را بروضه مقدسه نقل
نمایند و مشار الیه بخدمت قیام نموده در حریم آن روضه مقدسه مدفون ساخت دیگری میرزای عالمیان
میرزا محمد شفیع است که شمه از احوال او گذشت وی از مشایخ ... اعمال ... بوده است و در عنفوان ...
... و کتاب مرتضی قلیخان ... کتاب نویسندگی نموده و ملازمت کاظم قلیخان را ... اختیار
نموده و چون کاظم قلیخان در سال اول جلوس همایون در قزوین فوت شد خواجه مشار الیه منصب ...
ابراهیم خان ترکمان حاکم ساوه یافت چون مزاج کوکب طالعش در حضیض وبال بود و خان مشار الیه بعد از
... از حکومت سفر آخرت اختیار نمود و او ... در بیابان و سرگردان میگردید تا اول
... که فرهاد خان بسپهسالاری خراسان و تسخیر آن ... مامور بود و مشار الیه بخدمت خان رفته
عرض حال خود کرد و التماس مرافقت و ملازمت نموده و چون ... بود در صحبت ملازمت و همراهی
یافت و در آن سفر تحریر مکتوبات و جواب عرایض قیام نموده جوهر قابلیتش ظاهر گشته رفته رفته اعتبار
یافت و ... کاردانی ظهور رسانید خدمت استیفا یافت بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده روز بروز
و اعتبارش می افزود و چون مکرر ... در خدمت اشرف زبان به تعریف او گشوده از کاردانی
او اظهار خشنودی کرده بمجلس همایون میرزا را خدمت ... کرده بعد از قضیه فرهاد خان بوزارت کل ممالک
منصوب گشته و درین باب و والا ارجمندی یافت و در آن منصب خدمات پسندیده بجا آورده و قرب و منزلت تمام
یافت تا آنکه بخطاب عالی میرزای عالمیان سرافراز گشته وزارت قزوین نیز ... مهمات او شده ...

ئیل بعد منصب وزارت و رتق و فتق مهمات کل ولایت خراسان اضافه مناصب سابق او گشت و ارقام مطاعه
عز صدور یافت که عزل و نصب جمیع وزرا و عمال و کلانتران خراسان منوط برای او بوده و قول او در اول اشرف
و رضای او را منوط برضای اشرف و خلعت او را که [illegible] صفت اشرف شمارند طرف طبیعت او که [illegible]
اسیمه التفات [illegible] خراسان خصوصاً محراب خان حاکم مشهد سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطر اشرف از آن
حرکات [illegible] انحراف یافت و او را طلب داشتند و در مازندران بشرف ملازمت رسیده و زیاده و التفاتی نیافت
[illegible] بالتفاتی [illegible] در ییلاقات اصفهان مریض گشت و بیماری او اشتداد یافت [illegible]
در اوایل ایت ئیل از مال و ملک و جاه و منصب دنیای ناپایدار دل برداشته عزیمت سفر آخرت نمود [illegible]
وزیر قزوین میرابوالقاسم قوم او وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس شد
دیگر از مشاهیر متوفیان [illegible] خان [illegible] حاکم مرو است [illegible] و کیل مرشد قلیخان
تکلو بوده و در سال اول جلوس [illegible] که دار السلطنه اصفهان به دیوان مرشد قلیخان [illegible] خان
از جانب [illegible] اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلیخان [illegible] بعد از آن [illegible]
اصفهان شده و از آنجا معزول شده [illegible] در سال ایت ئیل [illegible] که فتح خراسان
شد مشار الیه بمرتبه امارت سرافراز شده حاکم قلعه مرو [illegible] تعمیر قلعه و ضبط آن سرحد [illegible]
[illegible] حکومت مرو شاهجهان [illegible]
داد و در جمیع معارک منظور و منصور گشته بمین دولت قاهره و اقبال شاهی [illegible] یافت و [illegible]
همایون [illegible] هزار و [illegible] بود که در کمال شوکت و اقتدار بحکومت مرو [illegible]
در [illegible] حکومت [illegible] ولایت [illegible] حاکم مشهد بود
[illegible] دیگری از متوفیان محمد زمان سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] خدمت قدیمی داشته اند [illegible]
در اول حال [illegible] میر میران [illegible] بعد از آن بملازمت شاه [illegible]
مغفور سلطان حمزه میرزا رسیده و در سلک مقربان انتظام یافت [illegible] خراسان [illegible]
در هرات بملازمت اشرف رسیده و ملازمت [illegible] و چند گاه در هرات [illegible]
[illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
[illegible] اقبال بسعادت خدمت [illegible] حال بشرف [illegible]
[illegible] بعد انقضای [illegible] چند گاه [illegible]

هیولا زوت [illegible]

[illegible]

و عبادات املاک خود مشغول بوده توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته از آنجا متوجه سفر حجاز شد بعد از سعادت
دیگر باره بخدمت اشرف آمده در سلک ندما و مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت که حق در کمال عزت و [illegible]
و گاهی از مستم ظرافت و شوخی طبیعت مورد عتاب و خطاب بود تا درین سال که در رکاب نصرت انتساب اشرف
در قزوین [illegible] التفات بود [illegible] شاد [illegible] حمی [illegible]
[illegible] صحبت شعر فهم [illegible] بود و در ایام تقرب [illegible]
ادراک حج بیت الله الحرام [illegible] جاه و [illegible] و دیگر باره [illegible]
امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته مغفور گرداند و دیگری از متوفیان حسین قلی بیک [illegible]
خان [illegible] در [illegible] و در حال [illegible]
[illegible] و دیگری از مشاهیر متوفیان حاجی [illegible] بیک
برادر اعتماد الدوله حاتم بیک است در [illegible]
[illegible] الف [illegible] احوال ملک بهرام [illegible] مشار الیه [illegible] در [illegible]
[illegible] درین سال که بطواف مرقد منور حضرت امام جن و الانس [illegible]
[illegible] مریض گشته [illegible] عاقبت عزیمت سفر آخرت نمود [illegible]
[illegible] و درین [illegible] اطاعت
و عبادت [illegible] چل [illegible] فرزند [illegible] حاتم بیک [illegible]
میرزا عبد الحسین [illegible] سرافراز [illegible] حضرت اعلی
[illegible] سال [illegible]
اکنون وقت [illegible] میدان تحریر وقایع سال ایت ئیل [illegible] و من الله [illegible]
و التوفیق **وقایع سال اود ئیل ترکی مطابق سنه تسع و عشرین و الف که مبدا سال پنجم از جلوس همایون ظل اللهی است**
[illegible] عالم [illegible] سلطان [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] سال [illegible] ترکی [illegible] فرخندگی [illegible]
در عرصه جهان [illegible] آفتاب جهانتاب [illegible] المحرم [illegible]
[illegible] الف هجری [illegible] حمل تحویل نمود [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] قراباغ [illegible] اکبر [illegible] قراباغ [illegible]

داده و جمعی دیگر کام بخشی ملایی مشغول بودند از سوانحی که در وقت قشلاق ظهور رسید نشستن مقرب الحضرت
قرجغای بیگ است بجانب شروان که چون بعضی از حکام داغستان و دو سه تن صنقان طبرسران از قضیه قلعه ساختن دربند
طبرسران و استیلای ذوالفقار خان و سیدی که باقیه نطفه آنها استیلای آل ایلخانیه کفوان خاطر اشرف در اندیشه بودند
بر آنها مستولی شده مقرب الحضرت مشارالیه را با فوجی از غلامان و جمعی از حضرت نشان شیروان فرستادند که ذوالفقار
خان و امرای شیروان را نجوه حق ساخته تا شیروان بروند و تخت استمالت با بقیه حکام داغستان فرستاده خاطر
ایشان آسوده و آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در سلک کمینی در دولتخواهی ثابت قدم بوده باشند آن آمده تا ایشان
نشسته جمعی از قزلباشیه و امرا و اقوام ایشان را همراه گرفته در بارگاه سعی آورده که ملازم رکاب اشرف باشند
و هر کدام سالک طریق خلاف و سرکشی باشند سزای او در کنارش نهند مقرب الحضرت مذکور حسب الفرموده
متوجه شیروان گشته باتفاق ذوالفقار خان و امرای عظام خدمت شیروان نموده بودند از سوانح آنکه قضیه جرئت قتل
شدن ذوالفقار خان که بی سببی ظاهر از توقف جلال حکم قضا نفاذ و تفصیل او آنکه قرجغای بیگ بهانه انگیز
رقمی از جانب اشرف رسید که باتفاق در خلوت گشوده مضمون آن عمل نمائیم بجای او رفت و بعد از ملاقات و
تواضعات رسمی محمد را ملحوظ کرده قرجغای بیگ بخیه نقرا غلامان که همراه او برده بود اشاره کرد که از جیب و دست
او را شمشیر گرفته تعجیل آورده قرجغای بیگ قتل ملا تابان و مردم او را که بسر اسیمه شده بودند مستمال کرده
اطمینان داد و حکام داغستان که از ذوالفقار خان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او شاد و مسرور گشته
بحضور رفت و قرجغای بیگ آمده دیده بودند اظهار اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکش
لایق همراه ساخته بدرگاه والا فرستادند و ایالت و دارائی شیروان به یوسف خان میر شکار باشی که سابقا حاکم
استرآباد بود تفویض یافت و خواص خوانین ذوالفقار خان در سلک قورچیان عظام درآمدند و بقیه قشون
ولشکر او بشور عزت و مصاحب بایمر شدند آنکه مردم ظاهر بین از قتل او تعرض می نمودند بخاطر رضا جوئی حکام
داغستان که از او رنجیده بودند بسببی که بخاطر ها میرسد اما معتقد مردم دور اندیش چنانست که سبب قتل
خان عظیم القدری بحسب تنزل و فتوری بوده که در بنای احوالش و به بد امید و تحقیق خلافت با طلعه و اندیشه
تا بود که در سیاستی و عزور و بنیاد در صفحه خاطرش رقم فتور بر ضمیر بود و اقدس ضمیر اشرف اعلی شاهی
ظل اللهی که مرآت تجلیات مرآیای انعکاس بافته سزای بی اخلاصی و کفران خود دید و بسی مرد خودمند دوربین
عاقبت اندیش حاضر که در اثنای دولت و بزرگی و غرور و شوکت و اجلال بهوش افزوده و از شراب نخوت و غرور بیهوش
گردد و پای از اندازه خود بیرون نهاده از خود نیندیشد و بعد از نظم و نسق مهمات شروان چون اکثر امور ضروری
داده بود که حکام شروان و سایر جاهای دیگر که از فتوح دیار بکر دریافته آنکه آید را کرده متوجه دارد





بیکران کرده بودند امیر خان زاده از شکست مهم تیمی محاصره و نجات دادند حضرت اعلی رعایت قوم و احتیاط کرده اوامر قورچیان عظام
دار با جمعی از امرا و عساکر قورچیان و غلامان بجانب سلماس فرستادند که در آنجا بوده و هر خدمتی که از جانب اعتماد الدوله
مامور گردند قیام نمایند چون ابن خان از روی غرض از روی صدق نداشت مقرر شد که آن لشکر در صحرای سلماس رحل اقامت
انداخته از سرحد ایمن و خبردار باشند که هر گاه در پای قلعه احتیاجی کومک افتد طلب دارند بعد از رفتن ایشان
چون هوای قرا باغ روی بگرمی آورده و اطفال و حکام توجه به صوب قات بود آن اراده تقدیم یافت بود و اتفاق افتاد اعتماد الدوله
حاتم بیگ در پای قلعه و قوع یافته عرض اشرف رسید و حضرت اعلی از قضیه فوت خان وزیر عاقل دانا تیز اندیش که
قریب سی سال عهده دار سطوت وزارت بود متاسف گشت لاحظه حقوق خدمت چندین ساله آنکه در دین دولت داشته تخصیص
اعتماد الدوله مذکور که قریب بیست سال بود که در خدمت اشرف در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات شایسته
قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته و خوب جوهر و سالها در حضور اعلی
الوزرایی بود بمنصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان اعلی سرافراز کردانیده بجای پدر بلوازم آن و اشتغال داشت و اردوی
قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات تبریز گشته و مقرب الحضرت محمد بیگ بیکلربیگی از اردو با کلانتر و غلامان قرب بود و بقیه
مادام از قضیه فوت اعتماد الدوله مهمات قلعه در معرض اختلال باشد بجانب او می فرستاده که باتفاق امرا و اخلاص
چند در تسخیر قلعه اهتمام نمایند ذکر قضایائی که در پای قلعه دمدم بعضی پیش از فوت اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن روی داد
و فتح و تسخیر قلعه و قتل امیرخان بتقدیر حضرت یزدان خامه وقایع نگار صحیفه اخبار را بدین عنوان آرایش میدهد که چون
سمت گذارش یافت که بعد از تسخیر سولدوق و حضور ادهم مقصود از آن حکمت و الطاف الهی سحاب فیاض متواتر و متقاطر گشته مردم
قلعه را آب بسیار گشت و چون زمان محاصره بطول انجامید قرار داده بودند که هر یک از امرای عظام سپاه کومک بجنب قورچی
قلعه را نموده و بدو بروی مردانگی و فیروزی مفتوح سازند جناب اعتماد الدوله از منزل که دور نشسته کوچ فرموده دوباره
سید حسن خان آمده و در میان سپاه نشستن قرار داده و رحل اقامت انداخت و یک سپاه مخصوص خدمات در کار و تماشا
ساخته هر کاری آن صفر قلی بیگ افکنی رجوع شد و شب و روز سعی نموده و میرزا شیخ را با او و جوب و چند نگاشته بودند و سپاه
دوربین سیاهی باشند و جمعی دیگر خاک و گل در شد بعد مردم سید می آوردند بعد از آنکه کلانتران از آسیب کار و اثر آن
و تنگ محصور باشند که تا حد سطری انداختن بر روی کشته بگردد و در تعجیل که دو به ابراز که بسته سد باشند و وضعیت
کارزیسکه شده بودند و برج و تیغ و فتح برج برسیده بود امیج به که در هر شب دو سه کس از آسیب ضرورت
و تنگ خارج شده و شب کار بسیکه بوده در یاری آن سید تخت حسن خان و جمعیت قراق و هو و بکاک
صفحه که در سر کرده دانیان سر قلعه و دست برده بطرفی که از هر هشته را پای برج و کارزار خارج قلعه بوده و بودن او
رسانیده و جمعه اکراد و سایر مخلفات آن برج که هر کرده و اثبات قدرتک و کمک امیر خان بوده و سایر برج مخالف شود

بودند تفنگچیان دو سه روز در زیر برج کار کرده چوبها را که جهت استحکام عمارت در میان خشت و گل گذاشته
بودند آتش زده و سوخته شد و تزلزل در ارکان آن برج بهم رسیده و قریب ظهری که تفنگچیان و کارکنان بیخ آنرا
شرف بیرون آمده بودند یکجانب برج که طرف دروازه متحرک گشته فرود آمد جمعی از مستحفظان در میان خاک مانده
در واقعه و چند نفر دیگر در خانها در زیر خاک ماندند چون ایلچیان شاه و واقف و جناب اعتماد الدوله کس
نزد حسن خان فرستاده بودند که دیگر جای ایستادن نیست برج و یورش می باید کرد حسن خان اهل سپاه خود را
بیورش امر کرد اول کسی که قدم بر بالای برج نهاد و قراچیکی را بتفنگ زده سرش را آورد پهلوان محمد نامی
از تفنگچیان خوزانی اصفهانی بود و از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر رفته برج را متصرف شدند شش هفت
نفر از بالای برج زیر افتاده حسینی خان باو رسیده بود یکی از غازیان جنگی که در میان در و کنگره
سینه اسفند او را گرفته خان لحظه تفتیش سر بریده سرش را آورد جناب اعتماد الدوله تا سف بسیار خورده دستش
دست نموده اصلا جایز نبود و جمعی از اهل برج متصرف در آمده مستحفظان اکثر بقتل رسیدند بعد از چند روز
که غازیان برج سنگ قلعه هفت هشت نفر دیگر حاضر شده که در زیر خاک مانده بودند و فتح برج مذکور باعث افتتاح
قلعه گشت جناب مخدوم بکاتب کلک بیان خواهش کشف دو سه حروف را که درین تردد از زینت اتصال
بود این رباعی که از فاطر سر زده بود به سمت تحریر یافت **شعر** این برج که با فلک نگشته تا کنیم * از مطلع آن برآمد
چون خورشید * کوتاه و دو رفتنش کوتاه است * آمد ز هی خاک برابر دست امید * بعد از تسخیر برج کار بر غازیان
آسان گشت سپاه او در خرچ و در دور برج الی قلعه رسانیدند و توپخانه نصب نموده توپ با آنجا انداختن کردند و مجموع ارک
بر برج قلعه با دو مکتوب نزدیک را در پای سپیده مرد افغانان نیز شروع در توپ انداختن کردند و کار بر محصوران
تنگ گشته امیر خان سر بر سیده شد و اکثر اودل بمرگ نهاده همگی مردانه کوشیدند چون بسیاری از اعوان و
انصار او درین معارک بقتل رسیدند بعضی از اکراد و جلالیان که در قلعه بودند متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند
هر روز دو سه کس خود را بسپاه انداخته اظهار شاه سیوفی میمودند و جناب اعتماد الدوله دست بذل
و احسان گشاده هر که بیرون آمده با کلاه و فاخر و انعامات میپرداخت مجملا مهم بجایی رسید که در آن دو سه روز
قلعه مفتوح گردد که تقضای آسمانی قصب گوفت اعتماد الدوله الی الکه میرزاری داشته باشد رو دی نموده شرح تعقیب
الکه روزی اعتماد الدوله و امرا مهمان گنجعلیخان بودند و ناشب در آنجا صحبت داشته آخر روز که اعتماد الدوله بمنزل
آمد که خانه رفت و فرمود که توپی چند انداخته و توپچیان از نوازشات و انعامات و احسانات مغرور قیام
که چراغها روشن شده بود اتفاقا بنای آداب نماز قیام نموده و مجلس باتش همینه تا نصف شب و کمال انتظام
بدوران صحبت داشت و بعد از آنکه اهل مجلس خواب آلوده شدند بخوابگاه آمد و خود رفت و اهل مجلس

داخل



نیز متوجه وثاقهای خود شدند در آنوقت حروف که رفیق ایشان هنوز به وثاق نرسیده بود که کس بطلب بنده آمد تصمیم شدم که چه واقع
شده و باشد دیگری رسیده گفت جناب میرزا را زخم گرفت که گفتار تر موجب استعجاب شد امرا عظام را اخبار نمودیم بعجل
شد و بخفیف با حضرت اشرف عرض کردند و در جانب نعش او را از پای قلعه بزیر آورده دفن و تکفین نموده آخر روز روانه
جانب تبریز کردند و کس نزد امام قلیخان و امرا و عساکری که در حوالی سپاه بودند فرستاده شد که بتعجیل بپای قلعه حاضر شوند از دو
این قضیه ناخوش از بس عجیب دست داده کار قلعه که نزدیک بسر انجام رسیده بود به تعویق افتاد و مردم قلعه که فوج فوج بیرون می آمدند
استقامت ورزیدند تا آنکه محمد بیک بیگدلی شاملو که تبریزداری موسوم گشته بود بپای قلعه رسید و امرا عظام سابق الذکر
و رجال و غلامان از سر جهد و اجتهاد شروع در یورش بردن بقلعه و توپ انداختن کردند و سپاه روز بروز سپاهی طرف
بیگی دیوار شیر حاجی دست سپاه طرف پایین پای برج رسیده از ضرب توپ تزلزل در بنیان برج افتاده رخنه پیدا شده و غازیان
با جانفشانی هجوم آورده دو سه برج را متصرف شدند از طرف غلامان و غازیان ترکمان و سپاهیان مرادانگی بروز دادند
پایین که سر پرستی امیرخان در آنجا می بود و صعود نموده پسر امیرخان و محافظان قلعه را از سمت ... حاضر شده و دست از جان
بازداشته بقلعه پناه بردند و قلعه بتصرف غازیان در آمده از آنجا شروع در کندن دیوار حصن قلعه کردند و کار بر مردم قلعه تنگ
گردید و محافظان بحق کس نزد امرا فرستاده و امان طلبیده و ارک را بتصرف امرا دادند و چون قلعه بیرونی از دست رفت گرد او
در قلعه اندرونی جا گرفته یکی از آنها زیر خاک آمده بود که آن زمان پایین قلعه کرده بود و دست بر آمده و چاره جویی شدند و غازیان از بالای برج جا گرفته
بودند قلعه اندرونی بامید حمایت امیرخان لیار برخاسته بغلطانیدن سنگ پرداختند چون امیرخان از همه طرف عرصه را بر خود تنگ دید از جنگ
منع نموده کس نزد محمد بیک فرستاده و التماس نمود که او را بجاریه شاه و قلعه در آمده او را پیش قلیخان ببرند که خوف بسیار از
دشمنان داشت نامه که با امیرخان و متعلقان از قلعه بیرون آمده همراه او بخدمت اشرف رسید درین اثنا قلعه از اهل کرد
نفرات گری مردم خود وضع چون آمده ایشانرا بنجانه ایاب پس خلیفه و او فرستاد که مهمان او باشند بعد از آن محمد بیک
و جوانان جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند ایشانرا نیز هر چند نفر بجای سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیک
امیرخان بقلعه رفت امیرخان پسر بزرگ خود و اقارب و عشایر برادر و دست و سایر مستحفظان را موازی یکصد کس بجای خود و پیش باشیم به بیکیک
و دیوان را از خانه خود بیرون آمده و محمد بیک ... کرده دولت نفود در قلعه گذاشته محمد بیک جمعی را تعیین کرد که عمارت
اهل قلعه بتمامه متعرض خانهای ایشان نشوند و او را بجای بجهت بر داشته بمنزل خود آورده ذخیره و اموال و جواهر نقیصه و جهت نقب کرده کس
حسن خان را فرستاد که حاضر شده با امیرخان ملاقات نمایند که در هر باب مهما یقتضی مصلحت دولت روز افزون باشد بصلاح امرا
مهمانیم محمد بیک با برادران خود نزد امیرخان در قلعه نشسته و از غم میزبانی بجا می آوردند و طعام کشیده حسن خان بجوار
خیمه محمد بیک رسید و کس فرستاده او را بیرون طلبید و از شنیدن حسن خان بطلب بیرون رفتن محمد بیک اضطراب لموالی بجا
پیدا آمده حسن خان با محمد بیک گفت که بجهت رفتن او دانش که بایست بعد از آن باقی که دل ز جان بر داشته اند اعتماد نموده در میان ایشان

نشسته اسپهانیت را از که متفرق ساخته امیرخان و پسران و برادر و خیمه خود نگاه دوزده رفقا او را مردم بسیار را تحقیق نهج
اشرف عرض نماییم و به آنچه حکم شود عمل کنیم محمد بیگ حب السلوح حسب الحکم پیش رفته امیرخان فرستاد که او بر شاه و اسپهانیت
یکجا میرغیب شاه و پسران در خیمه ما باشید و رفقا و نوکر را امر نمایند که بیرون آمده در خیام منفرد اقامت نمایند و خاطر
خود طعام خورده با استراحت مشغول شوید امیرخان شاه و او را رفقا راضی نشدند و با امیرخان گفتند که ترا احتمال ضرب
که امرا بی رخصت شاه تعجیل جرأت می نمایند و ترا زنده به خدمت اشرف ببرند اما کشتن از ما زنده و سنگسار کنند و مسعود و ساید با ما
این او که بر سر که بگرگشته شویم حالا تو حیات دو روزه را غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدا نشویم و اگر کشته باید شد
همه یکجا کشته گردیم و جواب بیرون فرستادند و درین وقت آواز از منزل الیاس خلیفه آواز شورش و غوغا برخاست
و چنین معلوم شد که وقتی که خان ابدال که برادر امیرخان منزل خلیفه رفته بود مشار الیه در سیه بود و بعد ما و ملازم مهمان اردی قزلباش
رسمی قیام نمود و عزت آورده درین شهانا الیاس خلیفه که مرد صوفی ساده لوح صاحب خلق بود با مهمان جماعت از بعد خود
میرسد و با ما درون خرگاه درآمد و با ایشان تواضعات رسمی نموده بعد زمانی که در منزل بودند خطاب و عتاب آغاز نموده
که در شدت که ما را غایب به التکلیف گشودن سنجد و یراق یادران کرده که با استراحت مشغول شوند و بلا زحمت اشاره دانند
که شمشیر و یراق حضرت داکنده که مخلف مانده فی الفور خان ابدال و رفقا از جا جسته شمشیر کشیده در میان خرگاه
با الیاس خلیفه دو سه نفر از اقوام خان ابدال و رکیب بی یراق در میان خرگاه بودند قزلباشان قرار او خبردار شده از بیرون
شمشیرها کشیده به خرگاه درآمده الیاس خلیفه را با دو کس از اقوام او مقتول ساخته خان ابدال و رفقا را پاره پاره کرده انتقم
مصدق قول چنین شد و لشکر قزلباش دست بشمشیر کرده شروع در قتل مردم قلعه که درین روز پیشتر از امیرخان بیرون
آمده بودند و خواه کرده و حوالی گرده و تیغ تاریخی سرافشانی آغاز نهاده و شورش و غوغای عظیم پیدا آمده امیرخان
رفقای او نیز از جای خود حرکت کرده و حفظ نمودند که لشکر قزلباش بر دور خیمه محیط گشته اند ایشان تیر سوار خاده داند زدن خود
کرده شروع در تفنگ انداختن کردند چون کار به نیزه رسید از هر طرف تیر تفنگچیان آن خیمه و خرگاه و ابر تفنگ گرفت
ایشان در میان خیمه و خرگاه تفنگ خورده مقتول گشته تمام ایشان شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان بقتل رسیدند و لشکر
نوبتی دست تعلیق و غارت اکراد دراز کردند که چند نفر از ایشان که گشته شاه بوده بیرون مانده شاه سیوقی شده بودند درین غوغا
غارت و یغما شده بعد از وقوع این حال جماعتی که درون قلعه بر سر خانه امیرخان مانده بودند یکی آن شده و رضا به اعتقاد او دادند
تقریب جمعی اکراد تحقیق پیوست که امیرخان و رفقا چنین گمان کرده بودند که قزلباش در آنند و میخواهند که گذشت و یراق
میرویم همه امرا در مجلس جمع میشوند دست بشمشیر کرده و تا خبردار شدن مردم بیرون امرا را در میان خیمه بقتل می آییم و اگر
بیرون رفت فهو المطلوب و الا باری خون خود را گرفته مرده کشته باشیم و از آنجه ارغان ابدال بیجایت ظلمه آمده
خلیفه بقتل آورده و امرای عظام چون ازین حال خبر یافتند اعتقاد را بدی کرده و تمامی اکراد و یا که اندرین قلعه و خانه امیرخان بیرون

مرد عرض تیغ سیاست کرد انیدند محمود و تیغ از کرده و حوالی آن جماعت گروه گروه کان و بعد ازین واقعه اموال و اسباب امیرخان
که بیگ و عورات این خانه امیر خان را به گرد آورده و سایر اموال اهل قلعه غازیان تقسیم یافت و حقیقت قتل امیرخان
قلعه دمدم و فتح که روی کرده درین شکوه در پای قلعه کاوه و اول نشسته غازیان قزلباش بقتل عام اکراد و دیگری سوال
حضرت اشرف عرض کرده مقرر شد که جمعی از تفنگچیان در پای قلعه بوده به تعلیک اکراد اردوی ظفر قرین بوده
امرای عظام و چون قرچوق آمده و موکب همایون نوشته و نایب و دار قرق الکا اردوی نقابخان با محمد بیگ تفنگچی
مبلغ سه هزار تومان در نقد جنبه ضرر و بایست قلعه و فتح خزاین و منقعت شده مقرر شد که از مدد و سادات قلعه خان
اول تا عمارات تکلی امرا و حکام از بعض سلوح و بیرون از قلعه بکار و جهاد اخطر کرده و مشار الیه با قشون آمده
جاخانه رفته مقرر قلعه و آبادانی الکا روانه شد و کیخسرو لشکریان داده و می جاخانه درین آمده و موکب معلی محل شد

ذکر وقایع ... 
... جاه و مکان ... بفتح بحق و بر و از عنوان جریده اخبار و دیباچه حقایق آثار ادبستان اقوام عظیم
که جمیل رویان همین حکایات و نغمه سرایان انجمن و لایات لغات نیکو آرایش است که عشرت کردی آذربایجان و دار
متعاقب این دولت روزافزون صفک بود در محدوده و ملک و بعد از قشلاق و بیک در زمستان و دو آب غارت و اهتمام و دو
زمان شاه جنت مکان عرش آشیان و شایل و عشرت کردی امیر بیگ نامی متعلق بود بعد از صلح و واقعه ساوجبلاغ
داوران مولی سر آب بکشند زمان سلطان محمد پادشاه که سلطان مراد خان فرمان روم نقض عهد نموده عالم
ادعیه و امتحان شورش آورد و اکراد صحرانشین که شورش طلب و فتنه انگیزند اوباش فتنه و فساد گشوده دست درازی به تکلیف قزلباش کرد
امیر بیگ مذکور که سال ملک بوده شاه جنت مکان بود و شعوه و حرام نکی و عصیان و طغیان پیش گرفته و اسم امی ساوجبلاغ
تمیز و غارت ولایات حاکم حد ود روميان و دو آب و آمده و اقدام نمود و در شهر اقلیم و قراچوق مرا غه و اقلیم خاصه
حضرت شاه جنت مکان کرد و سپه قراچوق بود شهرستان ساوجبلاغ عالم بود و چمن که از اقلیم خاصه را متصرف شده مکرر با امرا قزلباش
حاکم مرا غه جنگ و محاربات جسته بود و دقیقه از دقایق ظلم و غارت و اسیر عورات و اطفال قزلباش فرو گذاشت نکرد
و بعد از فوت امیر بیگ شیخ حیدر ولد مشار الیه و جایب کمی از نمکی که تبریز امارت ایل و عشیرت کردی بافته زیاده و از جد استقلال
گشت و در زمان سلطان محمد خان که به اعتقاد بگلربیگی تبریز بوده و بسرکرده سوکه که بکلک کرده دارای اعتباب تبلیغ و بر هر جانب هجوم
مرتبه کمال خود ره و با هوای قصص آمین خدمت اشرف فرستاده او اظهار هواخواهی نموده و در ملکی که داشت میجا
قال شاهی و غیرهم که و ساعی ثنافهاهی شمشیر حمایت که دیوار مکان یافت شیخ حیدر بشرف اخبار بوسی مشرف شده
و قرب یافت و حضرت یعنی زمان سابق ملاطفه بکرده بجنود و انعام مقرون کردانید و الکا مراغه و توابع را کو
شاه جنت مکان صاحب رسیده که از امرا ضبطه و قزلباش حاکم آنجا بود و بار و حرمت مرحوم نمود ادو و کب حضرت اعتقاد شاهی
قلعه را درین جانب و علیات احوال یافت در مسوکه و میان قبل رسید و حضرت اشرف او خلاص خدمت امارت ایل کردی

ایمنی دار بعقیداقدو ...
کردگار و ... قلعه ...

دالکا طرفه وقایع را بسته بقادرخان سپرده که بعنوان طلق و تحفه و خیمه و پیشکش سفیدان ایلچی بحضرت گرجستان رود و بعضی ایشه
که برقادرخان جمع آمده و خدمت او بنشسته و از بزرگ شدن او و صلح و ولای او که از جانب ما است توقیف و پیش نموده ما فرود بیرون
نوشته یک یا بود و یک شیخ حیدر که طالب مدت ایلی بود و ترتیب طلق خود و سال عصیان و حقیقت پیش کرد جمعی از جانب کرد و او را برخی
جمع کرده و از بعوض طلبو بسر ساینده حضرت میش حاصل آن فرجه انتظام احوال قادرخان که از لشکر زیر دوید بسیار شده و مملکت رعیت
او هم کسیکه بر آنکه شده و بنا رسیده دادند و پیاده امیرخان براه درسته و مخاطب گشته ویرا در سپاه و ده بر بین ترتیب و التفات نام
قادرخان استقلال و اقبال حضرت کرگین را بغض گرفته در سنه ماه بستر بیرون کرکین بجهت مقدمه خان و غرفت غالب طبیعت بود و
که در راه خود سرگی شده تا فوا مطلق فرمان داشت و رسیده با بعضی از قلعه‌های گرجستان که حاکم که در مرافقه آمده و آلات
و سلوک هم و پیش کرده بطرف ایلچی ابواب بغض و حجت بین صاحب داشته آن کن بنا داشته و آداب ملاقات و انقیاد از ایشان بطلبو رسید آمده
قادرخان بمر کلبین شده تقبیر رسید و ایالت جبل و جهت و عبرت اطراف سفیدان کرکین از پیشم گم گردید و راه فوکیده او را بطلو
قزلباش سلوک و معمار پیش کرده و امور احکام باد و پادشاه امیر اتفاق و حسین شده و مدتی و بر چند سال نافرمانی و عصیان او از طالب بسیار طلبید ایشان
کرکین بطلبو بسال ...ه خاطر سالک ... شرف خدا آورده و بعضی را ز جمیع آن جماعت را شیخ حیدر بیعقوب عاملش یا مغرور مینمودند
... سکه بسیوکی و فرمانی که اینان گرد زاید انتقال بجا و نمود و کرد که از خوف مرطالع بطلبو رفته و چون مشهور شده بود که او و خدمت
ایستاده آمد و انقد در شیخ حیدر امیرخان بهم رسانیده تقدیم رسانیده از آن تکلف جز بر فت و چون مدتی بسیار گذشت و بحکم بسیار از دست حضرت سلطان
بجهت نظم قلعه امیرخان متوجه سلطنت مراجعه آمده و در خواه شدند بالضروره باجند تن از نوکران متوجه قرارگاه شده بخدمت شرف
رسید چون قضیه وناد و بیان و سفیدان کرکین خاطر او رسوخ یافته بود که چون ... بطرف بخشت نمود و اقع شود و رفع
انقلاعیه برگشته بنا و بطرف آمده بار که حمل و نظام منصب دولت التفات در باره او بطلب رسیده آمدند که از ایالت علی بخشد قوم خوش
و استحکام مقاومت گرجستان متوجه بلایات منفذ گشت از آنجا که بوده و مرافقه ضبط و اقع شده و در تحیه اسباب خاصیت او بگشت ... ضبط
... بصورت و منزل خود رفت و در بیانها سبب حال رسید که قادرخان و در بیش سفیدان کرکین ملاحظه انکه ما و حضرت اعلی
قزلباش را طلب آمده و در مقام گرد و حیل و امانه و اسپان خوب تیمی را انجا باعی از دست سلطنت میخ و یاوی چند در جوار خود نگاه داشته
کرکرکیان امی بیان تمیز بهادر احضار رسانیده و رفته بر قلعه برشد که سفیدان کرکین همیشه امیر داران مردم و بخیانت ایشان در دولت ازین گشت
نموده و کس مخالف مینمود و مانده و بعضی از آن و در خایه برادر او کشیده منصب آن و قدیم طلب و بسیاری از این سلوک نموده و از بنیاد و بطلبو
بر آورده و امنیه در بعضی از ایشان آمده طلبیدن که او برسیده و دست بعضی ایشان درآوردن طغرامان که و تاو کرد و انیدن
سرحدها و ... گشته و بصوابیدش قمر و غضب و مواجب دیوار و قلعه نوعی گشته گشت که هر گز چون آن خون کرد نگاه ... الضا مسی
بیرون رفت و رفع تیر انگیزش بیکدیگر کرد از مسلمانی فتنه‌ها نماشد و از دست و همت میخواستند که اینم آمده و رفع قادرخان و قتل عام ایشان
و در خاطر مصمم ساخت که اما بنده بر سیر مسلوخ یافته چون موکب ... و قریب قادرخان رسیده بود و مقام ... القصه قادرخان قریب بارگاه حضرت

معلی آمده چون بلوکخانه بارگاه رسیده و شتافته رسیده از اسب فرود آمده با سه چهار نفر از قربی خود داخل سراپرده الاعلی
رکاب داران بکشیدن موزه او مشغول شده خود را از تخت بتعظیم او برخاسته در وقت موزه کشیدن غلامان او را
ذوالفقاریان گرفته بکمر ایشان را بتیغ تیز ریزه ریزه کرده مجال دم زدن و حرکت کردن نداده و احباب و اقربای او که
بسراپرده کشیده و اینک آقایان بیرون آمده آقایان و غلامان او را که بعضی سوار و برخی پیاده صف زده ایستاده
بودند بگیرد طلب ... و قلیچ خان ایشان را دفعه دفعه ایشان را بیرون میفرستادند و هر کس داخل سراپرده
میشد بیان ... نمیگشت تا بیست نفر از اعیان برین قاعده بقتل رسیده سایر مردم از این جهت که هر دفعه زیاده از
دو کس نمیگذاشتند اندکی بدگمان شده تا آنکه یکی از ایشان که بیان سراپرده درآمده خون بسیار ریخته و قادرخان را بتمامه
در آنجا دید فریادی کرده دست بخنجر برده از ملازمان بارگاه معلی محب علی بیگ شاطر را زخمی زده و دو سه نفر دیگر
که همراه او بودند را بکشتند غلامان و قورچیان در حریم سراپرده ایشان را بقتل آوردند بجهت سایر جماعت گرجی
خبردار شده رکاب اسپان خود شتافته پراکنده شدند حضرت اعلی شاهی هم به دولت و اقبال سوار شده بر سر قلعه گرد و ل
توجه فرمودند و لشکر قزلباش جوق جوق بقتل و غارت قبایل و عشایر گرجی مامور گشته باطراف و جوانب رفتند و
پاسی از شب گذشته بپای قلعه رسیدند و هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال داخل قلعه شدند و هر کس در آن وقت
بدست آمد بقتل رسید و علیقلی خان بر قلعه دیگر که در آن حوالی بود فرستاده شد و دویست نفر از مردم آن قلعه را دست و گردن
بسته بدرگاه والا آوردند در برابر بارگاه باز داشته و بیک اشاره ابرو شمشیر ایشان نهاده به راه عدم فرستادند و
بسیاری از آن طبقه را می آوردند جلدداران بضرب چل سر و مغز ایشان را در یکدیگر میکوفتند و چهل پنجاه نفر از آنجمله
که باتفاق امیرخان بیگ برادر شیخ حیدر در گرد بوده اسفندیار بیگ ادیمی باشی عرب گرلو به رفع ایشان مامور شد
و او ایلغار کرده گروه مذکور را از آنکه این خبر انتشار یابد خود را رسانیده و نقش وجود او با اتباع از لوح حیات ستره و کسی را
قلعه ادمی فرستاده که حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر که با جمعی در پای قلعه بود بقتل رسانیده بجملا قتل عام آن طبقه بتقدیم
رسید و در صفحه روزگار ثبت شده و هفت هشت روز که در پای قلعه کادو دول بود فوج فوج گرجیان را که می آوردند
معرض تیغ سیاست گشته براحدی ابقا نمیشد و بسیاری از ایل و اویماقات او را زیاده و عزیز کرده که در گرجی مانده بود و با
کی او آوردند بجرم آنکه در میان آن طایفه توقف نموده و در زمان تسلط رومیه قزلباش بنام گشته هستند و در از روز ... از ایام
خون آشام طعمه تیغ زدن و خون ریختن نمی آسودند مجملا دو دوازده هزار گرجی آمده اکثر مردان طعمه شمشیر آبدار گشته و صبیان
و زنان به اسیری و رقبت گرفتار آمدند بعد از چند روز که فی الجمله سورت غضب پادشاهی تسکین یافت شیر بیگ نامی را
از آن جماعت که بحضرت اعلی ... خوص و دولتخواهی سینه دو معتقد و بیگ برادرش در سنگ اکنگ آقاییان درگاه

معنی انتظام داشت مورد عنایت شاهانه فرموده حکم کردند که هر کس از جماعت کرجی بر سر او جمع شوند از غارت
و قتل ایمن بوده باشند قطع از تیغ السیف کرجی بر سر او جمع شدند و بعد از آن از پای قلعه [illegible] بکمن قرچقای
صرف شده تشریف برده و چند روز اوقات فرخنده ساعات در [illegible] قرچقای صرف شد تا
مراجعت تا آقا سلطان متقدم تفویض یافت در بین آنها اسکندر سلطان با بنده درگاه جهان پناه آمده اظهار کرد
باز که در زمان در [illegible] اختیار نموده با یکی [illegible] درگاه معلی شاهی آمده چند سال
خدمت موکب همایون میشود بعد از فتح قلعه ایروان [illegible] شفقت فرموده
و بعد از آن آثار عصیان و طغیان ازو بظهور آمده از خدمت موکب همایون تقاعد ورزیده دیگر [illegible]
مبارک اشرف را اظهار ناپسندیده منحرف گشته تنبیه و تأدیب او اکنون خاطر [illegible] آتش غضب
شاهانه [illegible] مشار الیه با تیغ و کفن در درگاه معلی آمده شرف خدمت دریافت
[illegible] آمده و متضمن چندین [illegible] حضرت اعلی از جرأت این [illegible] تعجب فرموده
کرم فرمودند که اعمال ناشایسته که از تو بظهور آمده [illegible]
مفاسد عظیم [illegible]
بظهور رسید [illegible] شعله غضب شاهانه [illegible]
در غایت خوف و وحشت روانه شده [illegible] عاقبت الکمون
نعمت گرفتار شد از سوانح این سال همایون فال آنکه سلطنت پناه ولی محمد خان فرمانفرمای توران و [illegible]
شاه محمد میرزای [illegible] را برسم رسالت و استحکام قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی فرستاد
[illegible] که ولی محمد خان برادر زاده [illegible] در هرات بابندگان حضرت اعلی شاهی [illegible] مصاف داده
[illegible] بعالم [illegible] برادرش در ماوراءالنهر و ترکستان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] آن سلسله [illegible] هزار و الف
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] غارت [illegible]
[illegible] سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بولی محمد خان برادر [illegible]
[illegible] جهانگیر خان [illegible] محمد میرزا [illegible] جهانگیر خان منهزم [illegible]
و حضرت اعلی شاهی [illegible] ولی محمد خان [illegible]
خراسان فرستاد [illegible] ولی محمد خان

[illegible] حرکت پشیمان گشته [illegible] ولیای دولت قاهره خصومت و دوستی [illegible]
عظام خراسان فرستاده [illegible] حضرت اعلی [illegible]
بپایه سریر اعلی عرض نموده حضرت اعلی [illegible] چون دشمن و دوستی [illegible]
[illegible] مشار الیه در مقام الفت و اتحاد [illegible]
میرزا علی بیک [illegible] ولی محمد خان [illegible] شاه محمد میرزا [illegible]
از مقربان [illegible] برسم رسالت بخدمت اشرف فرستاده [illegible]
مشار الیه [illegible] اخص [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
قرچقای [illegible] از مقربان [illegible]
دیگری [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] محمد رضای وزیر [illegible] استقبال قیام نموده [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] نوازشات و مصلحات [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] حق سبحانه [illegible]
[illegible] دولت قاهره [illegible] محمد سلطان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خدمت
[illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مریم [illegible]
[illegible] محمد بیک [illegible]
[illegible] محمد بیک [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

روم فرستاده و نامه محبت آمیز و رساله در قلم آورده و اظهار فرموده که هر گاه از آن طرف طریقه دوستی و محبت مسلوک بوده
باشد از این جانب نیز طریقه وفاق و حسن اتفاق [illegible] ظهور [illegible] پیوست محمد بیک را [illegible] ساخته که به دستور شاه جنت مکان
و سلطان سلیمان خان [illegible] مطالعه را استحکام [illegible] شاه والیه تبریز [illegible] مراقبت [illegible]
کرده روانه شدند **ذکر لشکر فرستادن نواب امیر گونه خان به تخت [illegible] ارزن الروم و تخریب [illegible] آن حدود [illegible]**
**آمدن امرای پاشا بظهور پیوست** چون آوازه آمدن سردار مسموع [illegible] خاطر از مهم مصالحه جمع نموده [illegible]
و نفاق ظهور آمده بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط از دست نداده امیر گونه خان قاجار [illegible] لشکر [illegible]
ایشان امر فرمودند که تا ارزن الروم رفته آتش در [illegible] و علف زارهای آن ولایت زده [illegible]
کرده [illegible] محل [illegible] لشکر روم است [illegible] و محصولات آن ولایت که [illegible] بآتش [illegible]
[illegible] امر اعظم حسب الفرمان قضا جریان [illegible] لشکر [illegible] امیر گونه خان با فوج خود [illegible]
شده تا ارزن الروم [illegible] غارت و تضییع و تخریب [illegible] فروگذاشت نکرده [illegible] لشکر [illegible]
که ارزن الروم رسیده [illegible] و جمعیت نموده [illegible] امیر گونه خان صف کشیده [illegible] ایستاده بوده [illegible]
از ارزن الروم [illegible] شهر بیرون آمده [illegible] سپاه [illegible] مقابل پیش آمدند و از این جانب نیز غازیان ظفر نشان دست
[illegible] معرکه [illegible] و میان [illegible] لشکر قراباغ [illegible] قتال رسیدند [illegible]
[illegible] امیر گونه خان [illegible] لشکر قراباغ [illegible]
حمله نموده [illegible] مخالف [illegible] لشکر قراباغ [illegible]
[illegible] قتال [illegible]
دیگر [illegible] استقلال [illegible]
و در میان [illegible] شاهی [illegible]
قزلباش [illegible] دولت قاهره [illegible]
[illegible] پسران و برادران [illegible] پسران و برادران [illegible]
در سلک [illegible] شاهی ظل اللهی [illegible]
[illegible] الیاس خلیفه [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] شاهانه [illegible]
[illegible] الیاس خلیفه [illegible] سلسله [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

تفویض یافت **ذکر لشکر کشیدن امرای پاشا [illegible] اعظم [illegible] دار السلطنه تبریز**
**و [illegible] مقصود باز گشتن** سابقا مذکور شد که مراد پاشای وزیر اعظم با سلطان احمد خان پادشاه روم سردار [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] ممالک شروان و آذربایجان [illegible] صلح [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] اول [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] صلح [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] صلح [illegible]
[illegible] خیر الدین [illegible]
[illegible] اشرف اعلی شاهی ظل اللهی فرستاده [illegible] اسلامبول [illegible]
[illegible] ارزن الروم [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
ارزن الروم [illegible] ارزن الروم
[illegible] خیر الدین [illegible] محمد بیک ایلچی [illegible]
[illegible] اسلامبول [illegible]
[illegible] اسلوب شاهی [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] حضرت [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] صلح [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] صلح [illegible]
[illegible] عالم [illegible] محمد بیک [illegible] صلح [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] سلطان سلیمان [illegible]

بوده را ضمانت نمایند از خصومت و نزاع که گذشته صلح مینماییم والا آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور آمده و اشعاری که در باب تحفه
فرستادن نموده بودند چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن مناسب وقت
نبود بلکه لایق نمی‌نمود احتمال که آن وسیله دستور اعظم پاپی در میان مصالحه نهاده و صلاح در تحفه فرستادن دیده بودیم
کهما اول حال و دانستیم تنگ تمامه عنبر اشهب اعلی وزن یک هزار و پانصد مثقال که ایستادن در کرمیتی آن آزاد ورد
مشکی که انحف من طلا الفنون غریبه ترتیب داده اند و حضرت پادشاه جاه تعالیها بتسلیم پادشاه فرمان فرمای جمدم
تحفه فرستاده و در حق … رشته … تمام آتش مینمایند یکبارچه کمتر اتفاق افتاده بود و هر فرزانه هیچ یکی از سلاطین کشور
کشائی دست یاب نشده و بجهت خالی نبودن مکتوب … پادشاه … فرستادیم که اگر از جانب تبریز با تحفه انتظام
و دوام مصالحه بر وجهی که مرقوم گشته صورت یابد ابواب الفت و آشنائی که تا غایت مسدود است مفتوح گردد و بعد ایلچیان
ایلچیان فرستاده گان … تحفه و هدایا هیچ لایقه خالی نخواهند بود و خاطر دوستی شان … از تبریز روانه فرمودند و کس نزد امیر
گونه خان و امرای … و کردر تیمور سعد بودند فرستادند که در استحکام قلعه ایروان و سرانجام اسباب قلعه داری
کوشش نمایند که اگر سردار به ایروان آمده محاصره قلعه پردازد بلوازم قلعه داری مردانه بوده باشند که تا … ساخته باشند … برخورد
قزلباش که همت بر دفع اعادی جهت بسته ایم و آنچه مقدور … بوده باشد بظهور خواهد رسید اما سردار چون … کرده و قار
رسید از جمعیت لشکر چخور سعد و استحکام قلعه و استعداد قلعه داری امیر گونه خان خبر یافت خان از آن راه
از راه مجالدران روانه شد چون سردار که گفتگوی صلح میشنود به حوالی خوی آمده لشکر نخجی قلعه خوی گذشته بطرف
سلماس که … تبریز است روی آورد و بخان معلوم شد که مطلب … از این آمدن و … است …
آن بود که بی آنکه با جنود قزلباش محاربه نماید بطایف الحیل … تبریز آمده در خدمت خواندکار و یکچند مرد …
نکند حضار … تسخیر … دارالسلطنه … از راه … طسوج به تبریز مشخص گشت حضرت اعلی
امرا و عساکر منصوره را که در هر مقام اقامت داشتند به تبریز طلب فرموده … امرا و … در قضیه صلح و جنگ …
مشورت نموده … قرار گرفت که قلعه تبریز را استحکام داده … و موضع قریه … از … میان از آنجا بدر
از رعیت خالی سازند و … اعلی … چندی در تبریز …
اندازند که چون سردار به تبریز رسد کیفیت و کمیت لشکر روم و ضعف و قدرت ایشان مشخص گردد و … مصلحت
باشد عمل آید و کس به سر شوارع فرستادند که رعایا را از مواضع قریب براه که … محصول … نمانده و آتش زده
تمکین غله و آذوقه … و رعایا به مواضع … شهر را حکم شد که … خانه … تمام قیمت … واقعی ازین کار
دیوان بلا دریافت نمایند و تمامی خازنان … و … امرا و قورچیان عظام مقرر شد که در …
هر جا … در قلعه تبریز توقف نموده بلوازم قلعه داری قیام نمایند و جمعی از تفنگچیان … از رکاب اشرف تبریز …



مأمور شدند چون عمارت شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه مرحوم سلطان غازان است و مدفن آن خاقان
در آن ساخته شده و گنبدی که مقبره آن پادشاه مرحوم است در رفعت و علو مشهور عالم و از غایت ارتفاع با گنبد
گردون … برابری میکند جای مستحکم است و شایستگی قلعه نمودن داشت … اگر سپاه روم به آن قلعه
گرد آمده آذوقه و یراق گذاشته یاد کردند تسخیر آن بسهولت میسر گردد با آنجا نیز آذوقه و توپ و تفنگ و یراق کشیده و جمعی
از تفنگچیان اعتمادی موکب همایون به محافظت آن تعیین فرمودند پس به … امیر گونه خان و امرای چخور سعد و محمد خان
زیاد اوغلی و امرا و عساکر قراباغ فرستاده که ایشان نیز طلبیده شد و چون سردار از طسوج و شبستر گذشته … تبریز آمد
ملک شهر را باطراف و جوانب فرستاده شهر را از رعیت و آذوقه خالی کردند و موکب همایون از قلعه تبریز کوچ فرموده در دامن
کوه سرخاب کنار رود و خانه‌ای محل اقامت اختیار فرمودند که چون سردار به تبریز رسیده مشخص شود که مکنون خاطر او چیست
مقتضی آن عمل نموده و درین اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار و علی پاشای … بیگلربیگی ارزروم … رسیده عرایض
بخدمت اشرف و کتابت بنام امرا و ارکان دولت شاهی نوشته بودند مضمون آنکه غرض اصلی از آمدن آنست که در قرب
جوار اشرف تمهید مقدمات صلح بوجهی نیکو خواهد شد نموده شود و جنگ و جدال با لشکر قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق
این دعوی آنکه از سرحد روم تا تبریز بجهت قلعه … که در تصرف امرای عظام است رسیده ایم و متعرض هیچ قلعه نشده‌ایم و حضور
لشکر روم با عدی از جای خود رسیده و صلاح دیده بودند که ایلچی دیگر تعیین شده با تحف و هدایا لایقه فرستاده شود و جواب
باعث سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ نیستیم از حضرت اعلی شاه ظل اللهی نیز التماس نمائیم که لشکر قزلباش را
از جنگ و جدال منع نمایند حضرت اعلی جواب مکتوب فرستاده بر نهج سابق نوشتند اعلام نمودند که سخن همین است و محمد بیگ را
که فرستاده ایم … قزلباش اگر حضرت خواندکار رضا دهند که فیمابین اعدا و عظام … شاه جنت مکان
جد ماجد ما و سلطان سلیمان علیه الرحمه والرضوان واقع شده … ما نیز رضا داده ایم و الا از جانبین آنچه
مقدر خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط لشکر قزلباش نموده بودند که تا رومیه در مقام محاربه نبوده و دست
تعدی نگشاید لشکر قزلباش را … آن نیست که بی امر و اشاره همایون … به … جایی جنگ و جدال با جمعی
از امرا و عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایای اطراف و جوانب تعیین نموده‌ایم و لشکر این … که بجهت نهب و تاراج
دست آوردن ذخیره و مواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان سر جنگ ندارند مردم خود را منع
نمایند که از اردو بیرون نروند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا نوشته‌اند ان شاء الله تعالی چون مصالحه
شود و خصومت و نزاع به محبت و دوستی تبدیل یابد آنچه لایق شأن طرفین باشد به عمل خواهد آمد و چون رعایای بعضی
مواضع تبریز که در میان کوه جانب دست چپ رومیه واقعند هنوز کوچ نکرده بودند … خان استاجلو حاکم همدان
با جمعی از عساکر و تفنگچیان جغتای و خراسان تعیین فرمودند که در آنجا بوده اگر رومیه دست درازی به مواضع مذکور

میان گرجی منسوبه باشند مانع گردند همچنین چغالزاده شاهو و امام قلیخان و الله وردیخان را با بعضی از امرا و عساکر
سواحل جانب دست راست رومیه که طرف خسروشاه واشنو و آن نواحی باشند فرستادند که در کمین گاه ها بوده هر کس از رو
بجهت نهب و غارت سواحل از اردوی خود بیرون رود دفع نمایند و سردار در روز چهارم شهر شعبان المعظم بر کنار
رودخانه اجی که آنرا مهرانرود هم گویند نزول کرد و امرا و چرخچیان و قراولان و جمیع عساکر منصوره از اطراف و جوانب گرد
اردوی ایشان چنان احاطه نمودند که روزی آنجماعت لشکری معتبر بجاوین فرستادند که با مردم و گروه از جمله آن بسته آمده و جیره
اردوی رومیه نایاب بود و رومیان بجهت علیق اسپان فوج فوج بکرده و سواحل پراکنده میشدند و دلیران و قزلباش که
بمحافظت آن محال مامور بودند بمحاربات پیوسته ایشان میپرداختند و از سر زدند و اکثر هارب گاه مقتول می آمدند و سردار که
مرد عاقل روزگار دیده و عاقبت اندیش بود از جمعیت لشکر قزلباش و استیلای ایشان و کثرت آذوقه و استحکام
قلعه تبریز پرداخت از راه حیله و تواضع پیش آمده با وجود قرار مقابله با حضرت اعلی و جنود قزلباش خلیل اغا
داد و مجاصره قلعه تبریز نمی پرداخت از راه حیله و تواضع پیش آمده خواست که آن لشکر را سالماً و غانماً از مهلکه بیرون
بیرد ... و سلامت رود و بجهت دفع طعن اضداد خود را بهمین تسلی دهد که تا تبریز آمده چون قاسم که والی آن
شده وقت محاصره قلعه تنگ شده بود و بالضروره باز گشت اما وقعه عظیم داشت که در هنگام ارتحال سیاوشان پاشا والی
عثمان پاشا تبریز کام اندیشه را از طریق مصالحه تمهید و منظر جنگ سرمال انعطاف دهند و دیگر باره علی آقا نام شخصی از رومیان
اردوم ای را از جانب مراد پاشا برسالت بخدمت اشرف و ارکان دولت قاهره فرستاده اظهار نموده بود که بنحو که
حضرت خواندگار این ملک را بمراد پاشا در اینامر وکیل کرده ملتمس آنست که حضرت شاهی التماس ما ذون سازند که مصالحه
طرفین امر مصالحه را استحکام دهد و محمد بیک تبریزی هم داشت و نوشته بود که مطلب مراد پاشا از ینجاب آنست که در تعیین
امور ستوده سرحدی دیگر مقدمات از جانب نواب اشرف مرخص باشند حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرمودند که سخن مردان
یکیست ... دستور اعظم اراده نموده که دولتمندی گروه خصومت و نزاع طرفین بخصوصیت و دوستی مبدل سازد
و از جانبین نعم الوکیل باشد رعایت ناموس هر دو طرف را نگاه دارد بنوعی که نوشته ایم قرار صلح دهد و ایلچی را رخصت
داده در سه چهار روز که سردار در کنار رودخانه اجی در حوالی شهر و قلعه اقامت داشت اصلا متوجه شهر و قلعه نشدند و از
سپاهیان هر کس بجهت بدست آوردن علیق اسپان بیرون میرفت در دست لشکر قزلباش افتاده و قتیل و گرفتار میگشت
ناچار چند نفر خبردار از پاشایان ... پیکان را با جمعی و در رکاب جماعه اعلا ... همراه کرده بطلب آذوقه و
نوبت اول ... که سواحل دست راست رومیان طرف خسروشاه و اشنو و مبادا به رفته بودند چون یکدو فرسخ از اردو
بیرون آمدند چغالزاده و امام قلیخان و غازیان که بمراقبت ایشان مقید بودند از کمین گاه بیرون آمده بطرف ایشان
تاختند رومیه تاب صدمات دلیران قزلباش نیاورده منهزم گشته بجانب اردوی خود معاودت نمودند غازیان



باکنار رودخانه تعاقب نموده جمعی کثیر طعمه شمشیر و جمعی اسیر و دستگیر شده و اسب و استر بسیار و غنائم بیشمار بدست
منصوره قزلباش افتاده روز دیگر چغال پاشا سر کرده قزاقان که در میان رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و اعتماد و اعتبار
رومیان بود بسرداری فوجی از نوکران خود و کثرت لشکریان فوجی اسپ و الاغ بسیار بجهت حصول جمع و هیمه جنگلها که و فرستادند و چغال
پاشا دلیری کرده تا دو سه جانب از لشکر قزلباش گذشته در میان دره ها و کوهها و جاهای خطرناک رو آمده جمعی کثیر تا دامنها
و جنگل رفت چغالزاده و امیرخان که عهد در آنجا آتش حرب افروخته گشت چغال پاشا از غیرت جوانی و شجاعتی که داشت خود را
بجنگ و مجادله مشغول گشت و چون جمعی از عساکر قزلباش رسیده بودند جمعی کثیر از جنگجویان مقتول و اکثر آنها منهزم گشته
خود و همراهان از تیر و شمشیر آمده بکنار آب رسیدند و از تعاقب ایشان نموده جمعی کثیر قتیل آوردند و سر چغال پاشا را که بنام سرداری
مقتولان و گرفتاران و اسب و استر و شتر و یراق بسیار بنظر اشرف در آورده و چون خبر کشته شدن چغال پاشا و انهزام لشکر
باردوی سردار رسید تزلزلی عظیم در میان لشکر روم راه یافته بکوچ کردن و جمعی با هم متفق شدند چاره نیافتند
مشورت نمودند چه ایشان که معرکه مرسوم و قتال ... بشمشیر و نیزه آزموده بودند و ... در میان آورده و ... بیکار
کوفته از خوف ... گردیده کمال پریشانی و اضطرار مراجعت نمودند جمیع امرا و اعظام و دلیران قزلباش هجوم
نموده مصلحت در آن دیدند که چون آمدن او بتبریز باعث خرابی ملک و انواع خسارت و پریشانی رعیت گشته
گردیده و حال او بهات اجتماعی تعاقب ایشان نموده و در هر جا مصلحت باشد صف قتال آراسته بیروزی اقبال
استیصال آن طایفه را وجه همت سازیم و ظاهر است که در سپاه ایشان بنا بر پریشانی لشکر و ذبولی اسپان
طاقت مقاومت با لشکر اقبال شاهی نیست و هر گاه دست شکر را توفیق گردد کار تمام میگردد و ایم معلوم نیست که دو
سال دیگر رومیه را جمعیتی چنین دست دهد حضرت اعلی فرمودند که هر چند رومیه مکرر وحیل میشوند اما چون مراد پاشا
از ابتدا اظهار گفتگوی صلح اندیشی بمیان آورده و در الفت و آشنایی زده و از جنگ و جدال کناره جسته نیز
نظام سلسله ظاهر رخصت باطن ایشان نظر پوشیده رضا بمصالحه داده ایم حالا خلاف آنچه گفته و نوشته ایم جایز نمیدانیم
و نیز ماه مبارک رمضان که از شهر حرام است در آمده و هر گاه خصم در میدان محاربه نیستیم و این دو لشکر عظیم با یکدیگر قتال
و جدال آغاز نمایند معلوم است که چندین هزار نفس قابل ... از جانبین مقتول خواهند گشت و نخواهیم که در این ماه مبارک
رمضان که از شهر حرام است آلوده و بال این خونریزی گردیم و از حق مروت و فتوی که از اجداد و آبا میراث
داریم بعمل نیامده ... محاربه و خونریزی شروع نمودند اما بلحاظ آنکه مبادا در هنگام مراجعت جمعی از ایشان بعقد
خونی رسند حاکم خوی را رخصت داده با بعضی بیکیان فرستادند و در باب ... حضرت ... تا شبستر و طسوج چند کوچ
متعاقب فرمودند اما لشکر را باز از منع فرموده و حکم نمودند که احدی بی رخصت عزم دست برد و اندیشه متعرض ایشان
نگردد و مع ذلک مردم مجهول فوج فوج در سر کوچ بحوالی اردوی رومیه رسیده مردم زده و اکثر جاهای آورده بودند

پاشا در وقت نگذشتن سه چهار نفری از مردم مجهول که در این آمده وقت رفتن از رومیه گرفتار شده بودند خلعت داده
مرخص نموده که خود حاتم محمد بیگ را باز فرستاده بود و نتیجه به معاملۀ صلح را اظهار نموده و اعتذار کرده بود که نواب اشرف
ارض آمده شد غبار خاطر مبارک از جانب کدخدا زادگان که حوادث عمارت بعضی قلاع رومیه بود که حضرت ما و او نیست
مخروب افتاده غایت که شمال حوادث روزگار ساخته بود و نتیجه اتفاق افتاده است تا که من بعد قضیه صلح باقی و در ضمن
اشرف صورت خواهد یافت و محمد بیگ را نتیجه مراد و در گرو در خدمت حضرت خواندگار را مصالحه را ایلچی م
داده خاطر او را اطمینان فرموده و باز فرستادیم حضرت اعلی نیز قریب چهل پنجاه نفر از رومیه که گرفتار بودند و نادمان
در وقت مراجعت فرستاده بود به ایلچی فرموده خلعت داده باز فرستادند و اعلام فرمودند که سخن کمیت
بجا آوردی که در اول حال کرده بودیم خود را از جنگ و جدال باز آورده و معذرت آن در پیش معظم ساخته در
تبریز الغاء نموده پیش فرستیم و چند روز در حوالی صلح توقف واقع شد لشکر روم از الباق گذشته به حوالی و ... رسیده
همی که آنجا ذکر و بیان رفته بود و منقول است که مراد پاشا از حضرت اعلی صلح دیده بود و هم چنین
که خوف قرار نموده با فتح و نیت و کرامت بظهور می آمد به سر مرکوچ آوازه رسیدن لشکر قزلباش جانب اردوم
رسیده باعث شورش و اضطراب آن طبقه شده مجمع لشکر روم این صفر جانب پریشان و به حال معاودت نموده
خلق بسیاری و اسب و استر و شتر بسیار تلف شد مراد پاشا بیمار گردیده در آنجا قشلاق کرد و محمد بیگ را با جمعی مقرر
کرده به خدمت خواندگار باستنبول فرستاده و در باب صلح نوشته که صلح غرضه داشت نموده و مبالغه بسیار کرده بود
که چون حضرت شاه از خصومت و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی نمایند اولی آنست که مصالحه بسته و بعد
ما بعد واقع شود که صلاح دولت خاندان عثمانی در آنست محمد بیگ بحضرت خواندگار رسیده عرضه نموده مکتوب
محبت اسلوب شاه را با نامه عنبر شمامه که برسم بود و فرستاده شده بود گذرانید و خواندگار مراد پاشا را نوشته بود
که اختیار صلح و جنگ بدست اوست هر چه مصلحت دولت داند عمل کند و جواب مکتوب هم بطریق نوشته بودند که اگر جهاز
پاشا صلاح دیده باشد از آن جانب نیز جواب محمد بیگ را از استنبول مراجعت نموده نزد مراد پاشا و دوستی همراه اکثر خادم
محمد بیگ نموده که جهت تبلیغ این خبر با علاوه به حضرت اشرف فرستاده در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خیر آثار کیلان
مراجعت نموده و در دار السلطنه اصفهان کامیاب عشرت بودند فرستاده ها بی مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کرده
و محمد بیگ بجهت تعیین سفیر و سرحد و ... که نزد سردار و مستوفی فرستاده با مراجعت کرده بود که از قضای اتفاق
قضیه وفات مراد پاشا روی نموده استقرار امر مصالحه و معتبر در عقده و تعویق افتاده با علاوه رایات نصرت آیات بعد
تعاقب رومیان از دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده بندگان حضرت اعلی با ساختن و رضا جوئی عجزه و رعایا و
بعضی از جوانب تبریز که از هجوم رومیه رعایا پراکنده شده بودند و بعضی از محصولات ایشان ضایع و نابود شده بود

اقبال و سال دیگر از مالوجات و اخراجات دیوانی معاف فرموده رعایا به تسلی خاطر و امیدوار بجا و مقام خود عود
نموده شروع در زراعت و عمارت و آبادانی کردند چند روز در تبریز بجهت سامان سرحد حضرت نشان توقف نموده و امرا
سرحد را رخصت داده به الکا و اوطان خود روانه فرمودند و طبقات حشم را از قورچی و غلام و تفنگچی و غیره الکا که دو سال بود که
در سیاق بودند فوج فوج رخصت فرموده که چندی که در وطن مقرون بآسایش رفته بودند رخصت شده به منازل خود رفتند و
در وقتی که بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اراده فرمودند که در تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیه در امور قلعه سازی
و قلعه داری مهارت تمام دارند و قلعه‌ای که مردم بر کار دان بوده در زمان سلطان مراد خان تسخیر تبریز آمده اطراف
و جوانب شهر را احتیاط نموده و قلعه قدیم را مناسب نیافته قلعه اختیار کرده بودند و ارباب رای و تدبیر هر جا که
مصلحت می‌دانستند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب داده اند و اطراف هموار نموده که آب رودخانه ... را
رود که شهر جاریست و از حرم قلعه میگذرد و بر قلعه مشرف است اگر در پیش رود و خانه سد بندند احتمال مضرت و
ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات برزبان گهربار میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی بر این قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب
برج و باره آن مناسب تر است از قلعه‌ای که رومیه در آنجا ... لشکر روم وقت ترتیب قلعه نشسته در هنگامی که مراد پاشا آمده
قلعه را که گذشت معاودت نمود آن اراده از خاطر خطیر سر زده و منوچهر بیگ غلام خاصه شریفه را به سرکاری عمارت
قلعه تعیین فرمودند و احکام مطاعه صادر شد که استادان بنا و عمله و فعله عمارت از ممالک عراق به تبریز آمده تا نوروز
مصالح از عمارت ... خانه آن را بآنجا کشیده و اول بهار شروع در قلعه و عمارت نمایند و بشارت الیه حسب الفرمان
قضا جریان و تقدیم خدمت پرداخته بر وجه احسن باتمام رسانید با بجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از نظم لشکر
و نسق مهمات و عمارت قلعه موکب جهانگشای سلطنت در حرکت آمده از راه اردبیل روانه شدند و در عرض راه
احوال ... خان و الی گرجستان که بجهت آوازه آمدن سردار روم بجانب ... روانه درگاه عالی
بوده وارد گشته بشرف استان بوسی مشرف گشت و حضرت اعلی متوجه احوال او ... خان و الی گرجستان گشته
و تفقد فرموده که در عمارت اشرف او ... شده هر دو را بنوازشات شاهانه سرافراز گردانیده و رخصت انصراف داده
ایشان مقتضی المرام هر یک به الکای خود رفتند و چند روز در اردبیل در مراسم دعا و زیارت حضرت سلطان
الاولیا پرداخته از راه خلخال و طارم به قزوین تشریف آوردند و در قزوین نیز چند روز کامیاب عشرت بوده از آنجا به
دار السلطنه اصفهان تشریف بردند و در مقر سلطنت نزول اجلال فرموده در زمستان را در منازل دلگشای دولتخانه
نقش جهان بعشرت و شادکامی گذرانیدند ~~و سایه توفیق ربانی بجانب حضرت ... تاریخ سال ... نموده ...~~
تحریر در تاریخ سال آینده ~~بجاو بود ... ان شاء الله تعالی ... علیه~~ **متوفیات** و از جمله منصب امیر وایلات ذکر کرده
بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستاخرون شرف ... از ... حیات ... در

مضاجع خاک گردید و اول وزیری که بشیوهٔ نظیر حاتم بیگ که در شب جمعهٔ ششم ربیع الاول سنهٔ ۱۲ ور بابی قلعه ودی
خانه در دبلی احوال بمت گذارش باقیهٔ قضا در گذشت و نعش او را تبریز برده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در کشیکخانهٔ
پای حرم مبارک حضرت امام الجن والانس تعمیر یافته بمعمار همتش مدفون گشت و هر چند اوصاف حمیده و اطوار پسندیده
آنحضرت از حیز احصا افزون و از دایرهٔ تقریر بیرون است ادا چون شمه از خالات مسطوره انتخاب قبل ازین سمت تحریر یافته بود
از معایب تکرار اندیشیده زبان قلم در کام خاموشی کشید دیگر از متوفیات محمد پاشا جلالی که او تبریز در پای قلعه و رنج
و علیل گشته در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات را متقاضی اجل سپرده و احوال او نیز در طی حالات جلالیان تفصیل مرقوم
و ثبت نشان گشته دیگری محمد سلطان بیات حاکم نشابور است وی ولد بابا الیاس که از امجد ارشد ایل قراباتی خر
خراسان که از قبایل جغتای اند بوده و از زمان خروج و ظهور قاآن فردوس آشیان سلطان شاه ایل مذکور رعیتی قزلباش
میکردند و در زمان نواب سکندر شان و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیگ نام برادر او را منصب ایالت ایل
داده لقب سلطانی یافت و او در ایام اقتدار او زکیه با برادران و اقربا او بسیاری از ایل مذکور بقتل رسید محمد سلطان
بالتماس بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گشت و در ایام آن جانب سپاهی کل ایل قراباتی را از جمیع تکالیف دیوانی
معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام داده محمد سلطان مذکور که در سالهای پیش صواب از پیش شده
او قات حاکم اسفراین و سبزوار بود و در این هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نشابور بود و در آن ایام
دعوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و الکای نشابور به برادرم سلطان ولد او شفقت شده دیگری
از اعیان متوفیان میر فضل الله وزیر خلافت وی ولد میر مقصود است که از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی است
و بسیار صاحب مشرب و بذله گوی و خوش صحبت بود در زمانی که خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت
بعد از حسن صوتی داشت و طنبور نیکو مینواخت بدین تقریب در مجلس بهشت آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت
اعلی متفقد احوال او گشته بنابر حرمت سیادت و آدمی زادگی و شفقتی که بعموم اهل خراسان داشتند بخدمت مجلس نویسی
سرافراز گشت و مشار الیه ترقی مجلس نویس بود تا آنکه در وزارت علویان که در این عهد منصب بزرگست و میر عبد الله در رود
موسوی قوم او تعلق داشت و او در جنگ خیال افغانی رتبه رو بوده معقول گشته بود با او تفویض یافته علاوهٔ مجلس نویسی گردید
[illegible] امرا و ارباب قلم و عمل اعتنا و شاها نه گردید و در اواسط اقبال او میمن قراجوق رویی
از منزل سوار شده که به دولتخانه همایون رود در سر اسب حال بر او متغیر گشته تا پای آمدن به علت فجا رو در گذشت و هم در این
حال صاحب امیر و الیه از لشکری که از امجد دین و دولت بود به حق خدمت داده و خود از عهدهٔ بیعی الی دو منیاد یابد
اشرف و خدمت اشرف طریقه قیام نموده مشمول گشت آنکه نسبت اول وقایع [illegible] مطابق
[illegible] موافق [illegible] که سال بیست و نهم جلوس اقدس همایون ظل اللهی است



ورود این سال خجسته مآل نشاط و فیروزی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۰۲۶ هجری اول فروردین ماه
جلالی واقع شد یعنی شاهنشاه فلک جایگاه نیر اعظم و عطیه بخش عالمیان از کاخ حوت تشریف که در حمل راه یافته و فیض ده
عالمیان بیاد گردید و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته و خروسان گلستان کلاه دکمهٔ
در آمد و مجاز اطراوت تازه و پدید آمد و حضرت خاقان فلک الفلک قدر گیتی ستان و شهریار کام بخش کامران انجمن فره
والای ایران و شاهنشاه زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که زعدلش جهان معمور باد تا جهان هست دادگستر باد
در دار السلطنهٔ اصفهان که مقر دولت آن خسرو و قضا اقتدار قدر توان آن چمن معمار همتش مصر جامع و علم رنگ
ایرانی که از خلد برین نشانی است بعیش و فیروزی نزول اجلال داشته و جهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت
در تعزیهٔ سید الشهدا اعلامی ال عبا لباس کوری پوشیده اند و در ملال رضا برییسی مولی بوده در اوازم نوروز و مراسم
جشن و سرور آن روز فیروزی فرجام قیام ننموده بعد از فراغ لوازم تعزیهٔ عاشورا که طراوت بهار در ایام زینت تمام
آن عهد بهشت نشان از حضرت و نضارت بخشیده و بوی عنبرین شکوفه و ازهار در روضه باغ و گلزار پیچیده و مسرت بخش لیما
و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا محالات ترتیب جشن عالی مقام نمودند
و امرا عالمیجاه و وزرا و مقربان درگاه و گروه اهالی و اعیان و شعرا و همایون که در مقر سلطنت اند مقرون تمام
بودند مع تجار و طبقات اصناف حسب الشاره همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداخته و خیام
ذی نگار و سایبانها اطلس و دیبای ختایی افراخته مجلس بهشت نشان ترتیب دادند و جابجا طاقها در ابر هر مجلسی
بفنون غریبه آراسته چراغان کردند و بر روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجالس ساقیان سیمین ساق
جرعه‌های رواق در گردش آورده و چند روز بعیش و خرمی داد دادند و بعد از انجام این جشن از جانب خراسان قاصد حاکم مرو
آمده خبر آوردن ولی محمد خان در بادشاه اوزبک فرمان فرمای ممالک ماوراء النهر و ترکستان که مرتبه سلطنت و فرمانفرمایی
آن ولایت من حیث الاستقلال تمکین داشت آورده که بتاریخ هفتم شهر محرم از راه تجارت جو بعزم ملازمت همایون
اعلی داخل خاک مرو شده و رقعهٔ محبت آمیزی که خود بخدمت اشرف نوشته بود رسانیده و رود این خبر بهجت اثر موجب سرور
و شادمانی خاطر انور گشته جواب ملاطفت آمیزی مشتمل بر اشفاق و اظهار اشتیاق و ملاقات ملتمسه نوشته فرستاده و حکم
شد که بالکلیه یکی از امرا خراسانی که وارد گردد و پیشکشهای لایق گشته در منزل بمنزل هر روز از اطعمه و اشربه و ماکولات
تنقلات و ما یحتاج او و ملازمان بروجه لایق سرانجام نموده لوازم خدمت بجا بیاورند و حاکم مشهد مقدس و نشابور
و حاکم نشابور تا سبزوار و حاکم سبزوار تا دامغان که منزل بمنزل بمقابله خدمت نمایند و فرموده بر خان حاکم
بسطام آمده تا آنچه الحال استقبال آمده کنند و در بسطام لوازم پیشکش و ضیافت پرداخته مقدم او و مهمانات
که الحال او است منزل بمنزل اصفهان فقای لایق نموده رضای حوری خاطر شریف او باشد بیگلربیگیان اینکه آقا ...

شاه مورا که از اعاظم امرا و معتمدان کار دست با استقبال آن پادشاه دین پناه و کوکبه همایون قاید اقبال روانه درگاه
گردون بارگاه بوده و فرستادند که تا به یمن استقبال نموده پیشکشهای لایق گذرانیده و تا دارالسلطنه اصفهان از
منزل خدمات شایسته تقدیم رسانیده مایحتاج سرکار عالی را بالتمام بروجه لایق سامان و سرانجام نمایند تمام صحبت با
وحشی پور زمینی را موقوف بآمدن او داشته و تمامی بازارها و خانات قیصریه حوالی نقش جهان را مقرر شد که آیین
ببندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او و کیفیت بوده عنقریب در محل خود بعهده گزارش خواهد یافت
و داستان عجیبه در آن باب مرقوم قلم بیان خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این احوال چون بودن شاهان از جانب مرا و با
سرداران که در دیار یکرنگی شرق نموده بود و بخوبی که در وقایع گذشته تحریر پیوسته آمده کتابات و عرایض در باب صلح
آورده جواب مکاتیب ایشان را وفق مدعا نوشته فرستادند و درین اسنا خاطر اشرف همایون که صحیفه نقوش راست
غیبی است متوجه آن شد که قلعه شاهوندر را تعمیر نموده استحکام دهند و مقرب الحضرت محمد تقی بیک خجاجی بخدمت مذکور
مأمور شده و هم در اوایل این سال فرخنده فال عرض تخت انجام شهریار حضرت قرین ظفر فرجام بخلی نیت خیر مدار مصروف
گشت که در حوالی نقش جهان بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشان نتوانند داد و بر آن
و چون دارالسلطنه اصفهان از عمارات عالیه و منازل دلکش و باغات روح افزا و انهار و بساطین نمونه خلد برین گردا
نیده اگرچه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما آنها در برابر همت
بلند آنحضرت پست نموده و میخواستند که همچنانچه عمارات و باغات و قیصریه و اسواق آن مصر جنت مثال رشک بلاد
معموره و قدر ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی و مدارس و بقاع خیر آنحضرت نیز ارفع مساجد
و بقاع ایران و در رفعت صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد و تا مبلغی سی هزار تومان رایج شاهی عراقی
در مصارف آن صرف شده و بعد از آن خلاصه میدان نقش جهان جانب جنوبی که در انجا خانی بزرگ ترتیب یافته تا مبلغ
پانصد تومان خرج آن شده بود نزدیک با تمام رسیده بود باختیار رفع نمودند و عمارات خان مذکور را افکندند و در ساعت
سعد که اهل تنجیم از انجم طالع همایون استخراج نموده طرح مسجد و معبد انداخته شروع در کار کردند و از غرایب
حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان
نیافته بود و حالا که سنگهای مذکور را از مکمن ودیعت نهاده دست قدرت الهیست که تا غایت بجهت زینت این
معبد شریف از نظر خلایق پنهان بوده و از ضمایر بخت بلند و فیض رحمت ایزد و فیروزمند بود که در چنین ظهور یافت
و از این معنی استدلال توان کرد که انجام این امر خیر آتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن اعتقاد
این بنا و قدر و منزلت در درگاه صانع جهان آرا که چنین سنگهای یکپارچه بطول و عرض مستوفی آنها که مثل آن در هیچ جا
جهان نمیتوان یافت آرایش این ثانی بیت المعمور گردانیده تاریخ این مکان بنا خواستم ز دل    از شوق گفت

کعبه ثانی باشد و امید که این عمارت عالی بتوفیق آن پادشاه خیر عادل با تمام رسیده دیگر این طبقه جنت نشان
سایه ظل ظلیل دولت شهریار کامکار شود و معال و قابل در آن مسجد کعبه مثال طاعت و عبادت نموده
کلام ملک علام قیام و اقدام نمایند و مثوبات آن عاید و آیات روز فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد
ثواب حضرت مقرون گردد و دیگر آیین خیر موفق گردد آمین رب العالمین و درین سال سید
مبارک والی عربستان که پیشکش فرستاده و درین دولت در
مصاهرت سرافراز ساختن شاه بیگم را تزویج نمودند سید مبارک والد
مبین اعتماد مرغوب درگاه معلی فرستاده و سر افتخار و مباهات بچرخ برین
افراشت **ذکر آمدن ولی محمد خان پادشاه ماوراءالنهر و حرکت باعث اختلال اولیاء دولت و تقریر**
**سلک** جلوه آرایان ابکار معانی و پیرایه بندان انجمن سخندانی عشرت
معنی را بدین آیین بسته که چون ولی محمد خان ابن جانی بیگ سلطان که عبدالله خان بعد از
بر سریر سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان جلوس نموده امرا بیاری در دایره متابعتش نهاده و در امر سلطنت و فرمانروا
استقلال یافت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و توابع و مضافات را که در طرف آب آمویه است
برادرش بحکم ریاست و تعلق برادرزادگان خود امام قلی سلطان و محمد سلطان ولدان دین محمد خان تفویض
نموده و جهت هر یکی اتالیقی تعیین کرده ایشان در اطاعت و فرمان برداری عم عالی مقدار ثابت قدم بوده
طوق طاعت گذاری بر گردن نهاده امام قلی سلطان که پسر بزرگتر بود در سمرقند از نشاء غرور جوانی سر کشیده
طبع جاه و دست بهوا پرستی و اغوای جمعی جاهلان گشاده اند و از آنجا فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار
خلاف ظهور آورده ولی محمد خان از مشاهده اطوار ناپسندیده برادرزاده و اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج
گردیده تادیب او را پیش نهاد ساخته به تفرقه متعلقان عزیمت سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان
تاب توقف نیاورده از بخارا روانه بلخ شد و از آب آمویه عبور کرده نزد محمد سلطان برادر کوچک رفت و چون سلطان
برادر بزرگ کرده اتالیق خود را که ملازم برادران بود بقتل آورده در هر دو ولایت استقلال یافتند
از کوه دل دیگرگون ساخته به تخریب کشیدن عزم نموده معروض داشته که حاصل ولایت بلخ و مضافات که محافظان
شده بر مرسوم لشکریان و اخراجات وجوه هر دو برادر بخلاف نیت والتماس نمودند که او ولایت بلخ را بخود واگذار نماید
حصار شادمان و قندهار و توابع آنرا که ولایت بلخ است برادر بزرگ تفویض فرمایند ولی محمد خان از
برادرزاده و اشتمام این امر خلاف مطالب بود دانست که اراده او گرفتن هر دو ولایت است الحال
عاریتی دو اولاد که ظاهرا امرای او و دیگر با نسبت ولی محمد خان مزید اغماض اختصاص داشت تفویض فرمود

در حفظ و حراست قلاع آنجا شرط مبالغه بجای آورده و از آنجهت فیما بین ایشان غبار نقاری ارتفاع یافت و ولی محمد خان
نیز همراه او [illegible] و یکدو سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و بعضی اوقات دوستی و الفت
ظاهری بود هر گاه از جانب امام قلی سلطان جسارتی و بی ادبی ظهور می یافت ولی محمد خان مصالح چند در نظر داشته پیش آمده
از آن اغماض می نمود و او نیز [illegible] تا که جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه
که هوای بزرگی در سر داشتند و از ترتیب ولی محمد خان [illegible] بودند بتدریج نزد امام قلی سلطان جمع شده و قرار داده [illegible]
در وقتی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده و ابواب آشنائی مفتوح
داشته بندگان اشرف میرزا علی بیگ یوزباشی ترکمان بایلچی گری نزد او رفته در بخارا بود بعضی از [illegible]
وانمودند که [illegible] اظهار مخالفت و عناد نمایند [illegible] نزد [illegible] فرستاده
کنایه و صریح عرض کرد که اگر امرا اوزبکیه بجهت الفت آشنائی با پادشاه قزلباش از آنحضرت رنجیده در مقام [illegible]
از ولی محمد خان گوش [illegible] ایلچی مذکور را [illegible] با عزاز و احترام روانه نموده شاه محمد میرزای عراقی
را که قبل از این گذشت که [illegible] رسالت [illegible] اشرف فرستاد و امام قلیخان [illegible] ارباب نفاق باعث
شد که ولی محمد خان بعضی امرا و بیگان [illegible] در مقام آن شد که اهل نفاق و شقاق را از ارباب اخلاص تمیز کرده [illegible]
جمعی کثیر با وی [illegible] و امام قلی سلطان فرستاده او را بر مخالفت
[illegible] ترغیب و تحریص میکردند [illegible] نفر از امرا [illegible] اتفاق نموده [illegible] با امام قلی
سلطان فرستاده بودند که هرگاه موکب سلطانی از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد [illegible]
هر چند سلطنت و پادشاهی [illegible] ولی محمد خان عرض نموده
[illegible] همراه فرستاده [illegible]
حاضر بودند [illegible] بهر طرف رفته بودند [illegible] فرمان [illegible]
حاضر ساخته [illegible] این حکایت [illegible] شهرت داشت ولی محمد خان
خبر کرده جمعی را که حاضر بودند [illegible] این حکایت [illegible]
هر یک خط مهر خود کرده [illegible]
را گرفته [illegible]
با [illegible] خویشان [illegible] از خوف جان [illegible] امام قلی سلطان
و چون [illegible] اتفاق [illegible] پادشاه [illegible]
آغاز نهادند امام قلیخان که تا غایت سلطان لقب داشت [illegible] پادشاه [illegible]

تصور نموده



تصور نموده [illegible] مخالفت ولی محمد خان [illegible] هر یک از امرا و اعیان اوزبکیه
[illegible] امام قلیخان [illegible] بحکومت [illegible] ماوراءالنهر نموده
[illegible] ولی محمد خان [illegible] امرا و اعیان اوزبکیه [illegible]
از آنجا بیرون آمده [illegible] امرا و مقربان خود [illegible] امام قلیخان [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] اشفاق [illegible]
محمد خان [illegible] امام قلیخان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] قضای فلکی و حوادث [illegible] ولی
محمد خان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible]
[illegible] شورش و غلغله و غوغای مردم [illegible]
[illegible] امام قلی [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible] امرا و لشکریان [illegible]
ارباب نفاق [illegible] لشکریان خود [illegible]
[illegible]
[illegible] امرا و لشکریان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] امام قلیخان را پادشاه [illegible]
[illegible] امام قلیخان [illegible] ولی محمد خان [illegible]
[illegible] امام قلیخان [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible]
[illegible] بخارا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] امام قلیخان [illegible]

چند روز با لشکر تمام بخارا می‌آید و پادشاه را محصور گشتن لایق نیست اولی آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه رهایی در جهات
خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای فلک کج‌رفتار و بی‌وفائی اهل روزگار متعجب گشته کس نزد کوتوال ارک فرستاده
از حرمها و متعلقان که در ارک می‌بودند هر کدام که تعلقی داشت طلب نموده کوتوال قلعه طلب کرده بارها بیرون فرستاده
بعد از سه روز پسر خود را با بعضی از متعلقان و چهارصد نفر از مقربان و ملازمان اعتمادی همراه گرفته بعزیمت سمرقند بیرون
رفت و از آنجا [illegible] و مردم مکان [illegible] رفتن سمرقند و عزیمت آمدن ایران و استمداد نمودن از حضرت
اعلی شاهی در خاطر تصمیم داده از فرغاب گذشته بقلعه چهارجوی آمده پسرش رستم سلطان را با بعضی از ملازمان سرخس
بجانب مشهد مقدس معلی فرستاده که خود نیز متعاقب روانه شود و کس نزد مهرابخان حاکم مرو فرستاده اعلام نمود مهرابخان
آمدن او را امر واقع دانسته تکلیف آمدن مرو نمود و او متعلقان خود را در قلعه چهارجوی گذاشته قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده
با جمعی رفقا و ملازمان که عمده ایشان خواجم بردی اتالیق بود [illegible] رسید متوجه مرو شد مهرابخان
استقبال نموده او را در کمال اعزاز و احترام بشهر آورده مهمانداری کرده بسرای اعلی شاهی ظل اللهی فرستاده حقیقت قدوم حضرت
پادشاه اوزبک را عرض کرد و ولی محمد خان نوعی از مردم خود بی‌اعتماد شده بود که روزی که بمرو آمد بمهرابخان گفته بود که دو سه روز
که از ماوراءالنهر برآمده‌ام از ترس نفاق خواب نکرده‌ام [illegible] چند روزی در مرو استراحت نموده مهرابخان [illegible] بخدمت
پرداخته پیشکشهای لایق گذرانیده و ضیافتهای پادشاهانه کرده و از آنجا روانه مشهد مقدس معلی گردیده در چهارباغ
مشهد نزول فرمود میرزا ابوطالب برادر شاه نظرخان توکلی که از جانب او در آنجا بود و امرای عظام که در آن حوالی بودند
بلوازم خدمت پرداخته قریب [illegible] روز در مشهد مقدس توقف کرده و از رنج راه و محنت آسوده گشت و از مشهد
مقدس عزیمت عراق نموده امرای عظام که در سمت راه بودند بنوعی که امر اشرف صادر شده بود هر یک بوجه لایق پیشکش
کشیده منزل بمنزل خدمات نموده ضیافت میکردند و چون بولایت بسطام رسید فریدون خان حاکم استراباد حسب الامر اعلی
از استراباد بآنجا آمده [illegible] استقبال نموده تحف و هدایا گذرانید و خدمات شایسته بتقدیم رسانید تا سمنان و خوار فریدون
خان و وکلای او خدمت میکردند از خوار علیقلیخان بیک آقاسی باشی شاملو که حسب الفرمان قضا جریان [illegible] شده
باستقبال او رفته بود بملازمت رسید و بعد از کورنش و آداب [illegible] اول از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پرسش نموده
و سخنان اشفاق آمیز عرض کرده و بعد از آن خلعت [illegible] طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و پیشکشهای لایق
گذرانید و مقربان و مخصوصان [illegible] و تواضعات او شایسته بظهور آورده و از آنجا منزل بمنزل خدمات نموده تا
بکاشان آورد و اهل کاشان [illegible] کرده خدمات لایق بتقدیم رسانیدند آنحضرت دو سه روز در کاشان استراحت
[illegible] از آنجا روانه دار السلطنه اصفهان گشت **گفتار در آمدن ولی محمد خان بدرگاه سپهر بنیان و ملاقات او با پادشاه**
**عالیجاه خسرو ایران و وقوع حالات نادره در گشتن ایام** داستان سرایان انجمن قصه‌پردازی [illegible]



پاره‌ای سخن ازین نمط آئین بسته‌اند که چون وصول ولی محمد خان بحوالی کاشان مسامع جاه و جلال رسید امر فرمودند که بلوازم [illegible]
[illegible] و محلات اصفهان و محال قرب و جوار شهر آمده [illegible] روز استقبال از دروازه شهر تا موضع دولت آباد که [illegible]
است دو رویه صف زده ایستاده باشند و اهل صنایع حسب الفرمان قضا جریان بسرانجام این خدمت مشغول گشته [illegible]
[illegible] حاضر کرده تمامت کوچه‌ها را از نقش جانان و قیصریه و دکانات و قهوه خانها آئینه بندی کرده شهر را [illegible]
چون نوعروسان حجله نشین آرایش داده و در روزی که ولی محمد خان داخل شهر شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی باتفاق امرا و
ارکان دولت که در پایه سریر اعلی حاضر بوده [illegible] و قورچی باشی و [illegible] خان مهردار و سایر امرا و اعیان باستقبال
[illegible] صاحب جنت مکان که پادشاه مغفور [illegible] پادشاه از هند و هندوستان از صولت سپاه افغان بایران آمده [illegible]
سلطانیه [illegible] اتفاق وقت افتاده و در روز استقبال بعد از امرا و ارکان دولت برادران گرام شاه [illegible] و سام میرزا و [illegible]
باستقبال سوار شده [illegible] شاه جنت مکان در دولتخانه مبارک توقف داشت تا وقتی که همایون پادشاه سواره بحوالی سرا رسیده [illegible]
رسیده فرود آمده داخل دولتخانه مبارک شد چون بحوالی مجلس رسید شاه جنت مکان از خرگاه بیرون آمده [illegible] تا سر حد
خیمه مبارک استقبال نموده با پادشاه مصافحه و معانقه کرده و همچنین سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان خواندگار [illegible]
که بایران آمده بود در دار السلطنه قزوین بملاقات شاه جنت مکان فائز گردید شاه جنت مکان بدستور چون او بمجلس
رسید از مسند مبارک برخاسته چند قدم باستقبال [illegible] حضرت شاه ظل اللهی از جانب [illegible]
تعیین مهمان نوازی و آداب پادشاهانه را منظور داشته [illegible] باستقبال سوار شده تا دولت آباد که [illegible] تشریف
بردند [illegible] آداب پادشاهانه [illegible] و چون وقت آمدن ظاهر شد از جانب عطوفت جبلی و اخلاق حمیده
موروثی از دولت آباد [illegible] و ملاقات کردند اگرچه سلاطین چنگیزی [illegible] دیگر سلاطین [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible] دیگر سلاطین [illegible]
اشرف [illegible] تخصیص جانی محمد خان پادشاه [illegible] محمد خان پادشاه [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] از مقتضیات عقل [illegible] سعادت [illegible] بهره داشت [illegible]
با حضرت اعلی قریب [illegible] از جانب [illegible] پیاده شده و مهمان [illegible] اسب [illegible]
واقع شد و بلوازم مصافحه و معانقه پرداخته [illegible] چون ملاقات سر راهی واقع شد امرای عظام [illegible] از اسب پیاده [illegible]
نموده و آداب مصافحه [illegible] حضرت اعلی از جانب مهمان نوازی انواع اشفاق و مهربانی اظهار فرموده
پیشکشهای [illegible] و تواضعات [illegible] بظهور آورده [illegible] حضرت اعلی [illegible] نموده
[illegible] دولت [illegible] تشریف [illegible] ضیافت [illegible] لایق داشت
[illegible] همایون [illegible] دولت آباد [illegible] شهر [illegible] جانب [illegible] اعلی [illegible]

پای اندازگستره شده بود و از دو طرف تفنگچی مثل بسته ایستاده بودند و حضرت اعلی آهسته آهسته طی مسافت می‌نمودند
و با ولی محمد خان کمال مهربانی بظهور می‌آوردند تا دروازه شهر چند جا توقف فرمودند و هجوم عجایب شادکامی‌ها کشیده
و صحبت سرایی میکشتند کثرت مردم و ازدحام خلایق بنوعی بود که عرصه خیال گنجایش نداشت چون بحوالی دروازه
دیوار بست بیرون شهر رسیدند از کثرت خلق و تنگی طرق عبور شاه راه با سپاه یکسان بود و اقمشه پای انداز در درگاه
بنیاد پایان دستوران بمیان گشت و حضرت اعلی با ولی محمد خان بعجلت تمام بدرون دروازه رسیدند چون داخل
شهر شدند امر شد که در وازه را به بندند مطلقاً دروازه را بسته تا از کوچه‌های شهر و بازار کسی نتوانند گردد و بدولتخانه عنبر
که ضبط اقمشه پای انداز مأمور بودند آنچه بحیطه ضبط درآمد بجلادان بر جلوی ولی محمد خان سپرده و منازل مرغوب جهت نزول او تعیین
شد علیقلیخان به دستور مهماندار او بود و ضروریات سرکار او همه روزه از سرکار خاصه شریفه سرانجام میبافت شعرای
آنزمان در آمدن او تاریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقان است در
آنهنگام در سلک وزرا و متصرفان مهمات دیوانی منسلک است و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت لطیف این تاریخ گفته
چون زگردشهای چرخ منقلب گشت بیداد و بی را انقلاب شاه ترکستان ولیخان الغرض زین گذشته شد از فر سپهر
رهنمون شد دولت او را تا بنهاد رو بدرگاه و شد ملک رقاب شاه عباس قدر قدرت کز هنر کامران و کام
بخش و کامیاب این قران سعد را تاریخ جوی چون که شد از عالم علوی خطاب ساخت روشن شمع مجلس را و گفت
شد مهمان بزم آفتاب این مصراع مزاد و فرموده است موافق تاریخ توجه او است بایران او چون بخدمت اشرف رسیده مقرر
و مبت شده بود دان نیز معنی حاصل میشود که مراد او روشن ساختن شمع مجلس معلی تشبیه بحصیل الفت است تاریخ دیگر فرزندی
ارجمندی محمد صالح که با وزارت موصوف و از مداح تحریر او و بیت این نیز مناسب افتاد ... از سپهر احسان گریز
نمیداران ... تاریخ گفت آمد پادشاه و توران میزند که حضرت اعلی
او تشریف برده با من بزرگی و بحاجت نوازی پیش آمده مکرر از شربتهای محتضانه و توانصفات و دستها نظر را اورد ... علی
از سادات و ذوی القرنی یاد بزرگ منشی که در هیچ هنگام زیاده از آن بودیم به نوعی بوده است هر چند مردم استقلالی میبود
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جبای عالی ضبط کرد و ملالی که از گردش چرخ ... داشت حل نموده مملکت و کرم
استقلالی پیشتر از بودند چون یکدو روز از تاریخ ... بدیدن ... در میدان که عیش ... خاص مجلس ...
آراسته شده و جناب عالی و چند نفر از خواص و مقربان ملازمان بان محل آمدند ترین در مادم پنداران اشرف بمجلس
در انجمن بهجت افزای ... بلوازم خدمت در مجلس آرایی قیام می‌نمودند مهرکان لاله خد دران عشرت
... دولی و ... دستگاهی ... خاطر کشیده و خاطر سیران عراقی و خراسانی برقاصی در آمدند عطر آتش و جلوه‌گری آغاز نهادند مجلس دران فرخنده بزم



[illegible]

خلوت حافظ ... بود مجلس چون گلستان ... شکفته ولی محمد خان از مشاهده آن مجلس بهشت آیین
و نظاره چند بت حور وش ... حیرت افزا بوده ... بحجت و خرمی بظهور می‌آورد و با وصف آن چون خاطرش بعشق ... ارکان
فلک گرفتار غم و ملالی داشت ... خاطری معلوم میشد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای ... دریا فیضی
دلکشی و مهربانی که در هیچ وقت نسبت بهیچ عالمیان ... بدستور ... که خداوند امر و مقربان ادراک ... همه
دو ... داری و رعایت حق نمک خواری شود و وعده‌های جمیل میدادند تا نزدیک صبح صحبت بادشاهانه انعقاد یافته
نواب اشرف وضع ... حقایق مهمان نوازی فرموده ... کرده و روز دیگر اقامت و سامان ... اعاجب
انواع ملبوس و ماکول و ضروریات ... و غیر ذلک انقدر که شایسته مهمان چنان دودمان عالی مرتبه
همین باشد ارسال داشتند چون تفصیل آنها موجب تطویل میشود مناسب ... تاریخ ... عنان قلم از تحریر آن
کشیده و داشت روز دیگر وعده صحبت میدان نقش جهان جوکان بازی و قبق اندازی فرموده قرار داده که جهار
از ... و کاروان ... بعمل ... چراغان بکنند چون شام شود و از جوکان بازی و قبق اندازی
فارغ گردند در میدان آتش بازی کرده و قلعه‌ها و اقسام ... آتشبازی که ترتیب آن را ... تعیین نموده
ترتیب داده بودند آتش داده بعد از آن تماشای چراغان بر داده کرده آتشبازیها و قلعه‌های آتشبازی که بنیاد
آورده مستعدان کار شده و چون حضرت اعلی منتظر آمدن ولی محمد خان بودند ... علیقلی خان را
فرستاده او را طلب ... خان قباحت ... بهانه ... از آن انجمن ... آمدن در انجمن کبار
گشتن جانان بود ... با مرچند ... سلوک ... ملوک ... خصوصاً پادشاهان کران ... حضرت اعلی
از فراغ ... عذر ... مقربان بزم عشرت ... از طلیعه ... تغییر ...
آورده تا نصف شب ... چراغان کرده ... بزم ... و صحبت افزای انجمن ... و روز دیگر ...
نقش ... حکیم سلمان شیرازی ... از جمله حال ... عزم
او فرستاده ... عارض شده باشد ... انواع مهربانی ... کلام ...
... در ایام معاشرت بظهور می‌آمد ... اشرف ... حضرت اعلی ... تکلفی
... کرم اخلاق و حسن خلق ... بظهور ... ملاقات ...
یافت ... میدان نقش جهان اعاده صحبت جوکان بازی و قبق اندازی فرموده شب‌ها بان با ...
آتش بازیهای خوب کردند و بعضی از ... آتش بازی در فیل بزرگی از افیال پادشاهی تعبیه کرده بودند
آتش دادن و توپ انداختن آتش بازی در فیل بزرگی از افیال ... حرکات عجیب و صداهای مهیب
تماشا ... موجب انبساط خاطر جناب خانی و ... انبساط آنکس گردید و مکرر صحبت چراغان قیصریه ... های

باغ نفس جهان بوقوع انجامیده و در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم وشکون کسری و عمر روز آب پاشان
بقانون در چهار باغ اصفهان تماشای آب پاشان فرموده و در آن روز تا ده یا دوازده هزار نفر در خیابان چهار باغ
جمع آمده هر یک برآب می پاشیدند از کثرت خلق و بسیار بی آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفته در آن دو خانه در یا
آب نماند و فی الواقع تماشای عجیب بالجمله چون چند گاه از آمدن او گذشت و لوازم سیر و صحبت بتقبل آمد امور
سلطنت و جهانداری شایان آمده حضرت اعلی از اراده با غوای مفسدان و بد عهدی ملازمان با تفاقهای
با حوال او راه یافته بود تفصیل باز نموده چاره بر گشت که همین سعادت و صفات نواب کامیاب اشرف بولایت خود
باز گشته دیگر باره بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یابد حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرموده که چون اعانت و امداد حضرت خانی
بر وی و کل طبقه قزلباش لازم شد و طریق امداد دانست که موکب همایون در موافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده از
خراسان تمام بالشکر گران روانه ماوراءالنهر کردانیم کار آگهی حضرت همایون با منتج اقتدار تو و لوازم مدد و کمک بظهور رسانیم
آورده و لیکن در بین ال سفر خراسان ما را مصرفیت بسبب آنکه سردار روم که در سال گذشته با ذربایجان آمده بود
ذکری صلح بمیان آورده و رفته با لشکر عظیم در دیار بکر که سرحد مملکت است قشلاق نموده صدق و کذب اقوال او
معلوم نیست و اینجا اگر بحسب معتقد صلح بخدمت پادشاه روم رفته و در آنجاست و صورت معامله صلح قرار و استقرار
یافته و ما نیز با لشکر قزلباش با ذربایجان می باید رفت که در مقابل لشکر روم ایستاده آنچه صلح و جنگ باشیم
اکنون مناسب است که شما را خانه خود دانسته از ممالک محروسه هر جا اختیار نمایند رحل اقامت انداخته چند گاه
سایش و استراحت بپردازند که با در بایجان می باید رفت بمجرد ثبات جناب خان معاودت و همراهی او هر کو
و معامله که در قضیه صلح روم میان باید کرد و نقل آورده و انشاء الله تعالی معامله صلح را قرار و استقراری داده
تو هم که دیگر باره ماوراءالنهر جدا در بایکان گرفتار نباشند و در سال دیگر که خاطر از جانب روم میان باید کرد بتقبل نموده
که خاطر از جانب روم میان جمعیت شده باشد باستظهار تمام براقت و همراهی ایشان بد الصوب نهضت مشار الیه
التماس کرده که اکنون نزد آنجناب وضوح تمام دارد که حضرت اعلی شاهی را در بین ال کعبه انجام مهمات سلطنت
و مصلحت دولت نهضت آذربایجان ضرورست و فسح آن لایق دولت قاهره نیست اما توجه آنجناب بجانب
ماوراءالنهر بکماکان تا القان و چهار دران رفیق که مرحله پیمایان فرار و نشیب حوادث اند بزودی لازم است و تاخیر
و تعویق مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب ماوراءالنهر و ترکستان اند
و نصب کرده آنجناب اند و تا غایت نزد ایشان فتنها ان نیامده چشم انتظار بر مقدم او بطرف دارند و ما هنوز
او را شوکت و قدرت تمام حاصل نشده و هواخواهان آنجناب سر بخط اطاعت او در نیاورده اند معاودت
بسرعت و مستعجلانه نیروی اقبال مناسب دولت می نماید و چون از آثار سلف و اخبار و حق بحقیق پیوسته که



که تا غایت هر کس از سلاطین اوزبکیه دختای بدین دودمان قدس نشان که از خاندان ولایت و امامت
توسل جسته بر حسب دلخواه کام روا گشته اند مخلص بیر تمنی و تیر کار بهدف مقصود آمده بسعادت ملاقات اشرف
گرویده که کرمت این دولت بسته روی مقصد آورده و رجا واثق است که بمین توسل این دودمان ولایت
بر حسب مقصود کامیاب دولت گردد و بندگان اشرف را در موافقت آنجناب بطرف خراسان در حرکت آمدن
لازم نیست چرا که تا غایت میانه اوزبکیه و طبقه قزلباش موافقت و دوستی نبوده و بجهت مغایرت مذهب
همه متعصبان اهل سنت الیوم این دو گروه با یکدیگر ممکن نیست هر گاه لشکر قزلباش بمن همراه باشد موجب
اوزبکیه بالکلیه میگردد و عامه مردم آمدیار با من خصومت و نزاع خواهند کرد و مناسب وقت آن می نماید که از
اشرف رخصت یافته بهمراهی جنود توجه و همت باطن روانه گردد که اگر ادبار روی بخط طاورده باشد و ا
یاری نماید چون بحد ود ماوراءالنهر رسیم امید است که از هواخواهان و ملازمان جمعی بسیار که در اطراف و جوانب اند
میمنتی روی دیده و اهل بغی و طغیان که منور استقامتی نیافته اند متزلزل گشته جمعیت ایشان روی و مستعجل
پراکنده گی آورد و اگر انحو بکنون خاطراست متقبل نماید و کمک امرای قزلباش لازم باشد بیچا امرا و لشکر پای خراسان
کافی اند امر فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود ظفر ورود قزلباش مستعد داده و کمک بوده هر گاه از جانب مخلص
اشاره شود از جانب پیچ روانه گردند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی راضی با همین نمی شدند و ملاحظه داشتند
که مبادا اقرار داد خاطر جناب خانی در مقام صورت نه بندد که عکس مطلوب نتیجه دهد و بر رضا و خاطر اشرف آن بود
که در تدارک اختلال احوال او که امر بسیار بزرگ است تامل و تانی فکری بصواب اندیشه تعجیل در آن امر صواب نیست
چه از فحوای کلام او در مقام گفتار روان چنین معلوم کرده بودند که اوزبکیه عقاید خود درباب بد فاسد گردانیده
وثوق و اعتماد وی بر اقوال و افعال ایشان نمانده تا آنکه چند مرتبه مجلس انکاش انعقاد یافته ریش سفیدان در مهم
که همراه داشت رفتن او را باستعجال بی لشکر قزلباش صواب شمرده مبالغه بسر حد افراط رسانیده از جانب خراسان
نیز اخبار رسیده که جمعی کثیر از جنود اوزبکیه بهواخواهی جناب خان بسر حد خراسان آمده انتظار آمدن او دارند چون
اخبار محرک باده رفتن نموده جناب خانی ملک دهد این امر بکردن خود گرفته جواب رفتن را ترجیح داده و باجند
نفر از عیان اوزبکیه که رفیق او بوده ندبه منتظر بود و در مخالفت اوزبکیه که رفیق نیز فهمیده از طرفین دغدغه نیاکی بود
از خدمت اشرف رخصت حج طلبیده و مرخص گشته اکنون نعمت دامن گیر گشته مطلب بدید دهد حضرت اعلی شاه
گشته قرار رفتن او داده و دستیابی همه سرکار او و ملازمان از اسب و شتر و یراق و بیوتات و سایر ضروریات
پادشاهانه بر وجه لایق از سرکار خاصه شریفه سرانجام داده فرستادند و در روزی که بندگان حضرت اعلی شاهی

ظل الهی ساعت سعد بجهة لیاقت او در باغات امتیاز فرموده آن شب با یکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و از بسیاری از زبان
حقیقت پیرا بر زبان الهام بیان آورده در امور ملکت داری و تالیف قلوب ملازمان و عفو نمودن از جرایم جماعت
لشکریان و اعلام نمودن حقایق یومی و سوانح غیبی شفاعت شاه بلیغ فرموده و جمعی که با ایشان مربطه
رفتن بیخ عزیمت فرموده تجویز مرافقت ایشان نکرده از جابر همراهان خصوصاً خواجه مردی
و جمعی که از جهد اخلاص و دولتخواهی سبقت نموده در باب خدمت و جانسپاری عهد و میثاق گرفته یکدیگر
را وداع کردند و حضرت اعلی ربیل خان بیگدلی شاملو را که از عظمای الطایفه است تعیین فرموده که در خدمت
آنحضرت بوده بلوازم خدمات و مهمانداری قیام نماید و تا جناب خانی در قلمرو همایون باشد روز بروز
نزول و سادوری داده مراسم خدمت تقدیم رسانند و مبلغ [...] تومان تبریزی نقد بجهة مدد خرج
ملازمان او بر خراسان نوشته شد که حسین خان حاکم هرات سرانجام نموده تسلیم نماید و جناب خانی بعد از وداع
حضرت اعلی شاهی ظل الهی دو سه روز دیگر در شهر توقف نموده روانه شد **ذکر توجه ولی محمد خان از اصفهان بجانب**
**خراسان و ماوراءالنهر و کشته شدن بر سر سلطنت** چون ولی محمد خان بنوعی که نگاشته قلم وقایع نگار گردید خاطر
اشرف جدا شده روانه گشت ملازمان و مردم او جلافت و ناهمواری پیش گرفته تعصب مذهب بر
متعصبان جاهل الطایفه مستولی گشته در مقام ایذا و اضرار شیعیان شدند بنحوی که چند کس از مردم در دیش قزلباش
بگمان تبرا که در آن ایام بمراعات خاطر او زبان که مهمان شده بودند بالکلیه مسلوب بود زخم زده بی اعتدالی
را بر حد افراط رسانیدند چنانچه چند کس بقتل رسیدند و مردم بملاحظه آنکه مبادا رنجیده خاطر اشرف نباشد صبر نموده
در مقام انتقام و تادیب ایشان در نیامدند القصه ولی محمد خان از حوالی اصفهان کوچ کرده از راه یسا
که کاشان روانه خراسان گردید اکنون سخن را در اینجا گذاشتن و برخی از احوال امام قلی خان و
سوانح ماوراءالنهر نگاشتن مناسب دانست نبذی از احوال مشارالیه آنکه چون ولی محمد خان از موافقت
لشکریان مایوس گشته از بخارا بیرون آمد [...] سپاه که در حوالی قرشی در موکب ولی محمد خان بودند از
او اکراه گشته روی توجه بجانب بخارا در حرکت آمده و در دارالسلطنه بخارا پای بر مسند سلطنت و پادشاهی
نهاده خطبه و سکه باسم و لقب خود مزین ساخت و کوتوال ارگ بخارا مفاتیح دروب و خزاین تسلیم کرده
در دایره متابعت نهاده و ولایت بلخ و مضافات را ببرادر محمد سلطان تفویض نموده او را بدانصوب فرستادند چون
مسموع او گشت که ولی محمد خان متعلقان خود را با یک پسر کوچک در قلعه چارجوی گذاشته رفته است
اراده تسخیر آن قلعه نموده جمعی از لشکریان و معتمدان خود را بر سر چارجوی فرستاده و کوتوال آن قلعه تقدیم



جیش آمده ملوکانه ذکر و قلعه را بدست داده متعلقان و مردم ولی محمد خان را گرفته به بخارا بردند و قلعه را بیکی از
اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از ملاقات متعلقان عم بزرگوار یکی از دختران او که بغایت جمیله و محبوبه او
که به ستم خانم موسوم بود نقش آغاز جاده اراده معاشرت و مباشرت نموده و بتحقیق بمباشرت حرام راضی شد
امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جوی گشت چنین استفتاح رفت که متوجهان بخارا
که از این مقدمه کناره جستند اند قاضی دین را داده و دنیا بدست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان فتوی گفتند
که چون ولی محمد خان شعار رفض گرفته از جریده اهل سنت و دایره مسلمانی بیرون رفته حکم کفر بر وی جاری گردیده
بروجه مطلقه اند و ایشان را مجالت دیگری در امان جایز است غنیمت شرعیت شعار مذکور بجهت تجویز عقد مناکحه ایشان
و التفات گشته اند امام قلیخان رعایت در ترتیب یافت و آنجمیله را بوجه شرع نکاح داده میان او و امام قلیخان عقد
مناکحه و ترویج انعقاد یافت و از ارتکاب این عمل شنیع که نزد خداوند و خلق ناپسند است نموده تصرف در وی
علم کرده وای کا برهان صفی که این شیوه در میانه ایشان موافق ملت و مطابق شریعت باشد دامنی مثل عشق را گیر
و کرست در خلال این احوال سلاطین اوزبکیه قزاق که در ایام دولت امام قلیخان روزی بودند طمع در ملک ترکستان و ماوراءالنهر
کرده تاشکند را بحیطه ضبط در آورده بر سمرقند لشکر کشیدند و امام قلیخان بجهت دفع لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت
آمد و محمد سلطان برادرش را مقرر داشت که لشکر بلخ را همراه گرفته و در سمرقند باو ملحق شود چون شاه
سمرقند رسید با سلطان زادهای قزاق طریق دوستی آمیخته آشتی کرده و ولایت تاشکند را به ایشان داده ترک ساخته
بدیشان باز گذاشت و رئیس سفیدان طرفین حکایت صلح در میان انداخته از جانبین عرب و اتراک او در سمرقند محل
انداخته بوده در این اثنا خبر بیماری والده اش مسموع امام قلیخان رسیده او را شوق معاشرت مجمع غالب بوده بعضی
از امرا و لشکریان در سمرقند گذاشته بعیادت والده را باعمه و دیگر از خواص به بخارا رفته روزگاری بفراغت ملکیه را
کالطلب بایان محصنات ولی محمد خان در آن ولایت چندی که رفته موجب تفرقه خاطر و پریشانی ضمیر امام قلیخان گردیده
در ماه جمادی الاول [...] و سوم قبل از آمدن ولی محمد خان جناب گردیم چون جناب خانی روانه خراسان گردیده
اراده داشت که بدارالسلطنه هرات رفته پسر خود را که در هرات بود بنحوی ساخته حسین خان شاملو حاکم هرات راه
جنود دربانش که در آنجا آمده کومک خود خواهند به جانب بلخ در حرکت آمده و تخت آن ولایت را که در تصرف
از صاحب جودی خالیست تحت تصرف در آورده و لشکریان آنجا را جمع آورده و علم ملک ستانی بصوب بخارا
برافراخته و مطلب او آنکه بعضی در مرو و بعضی در مشهد مقدس توقف نموده انتظار آمدن او داشتند روز دوم
خبر رسیده در رفتن او را از مرو و جماعت که بر راه صواب و بیشتر دنبه در رفتن بخارا از عیب کرده مسلک که چون امام قلیخان

بلشکریان در سمرقند هست و بخارا خالی است اگر از راه مرو بر وییم امید هست که دار السلطنه بخارا که تختگاه سلاطین
اوزبکیه است باسانی بدست در آمده و چون آنحضرت با محمد داود در تخت سلطنت و مقر دولت خود جلوس ارزانی
اتفاق افتاده و اراده وصول موکب عالی در ماوراءالنهر شیوع یابد موجب تفرقه لشکر که هم افغان گشته اعانت
برونق دلخواه دوستان صورت پذیر خواهد شد جناب خانی چون [illegible] از مشهد مقدس بمرو لشکر
برده و محمد رحیم بی [illegible] ولی محمد خان از کومک قزلباش کاره بوده و صلاح ندیده داشت [illegible]
او را [illegible] داده [illegible] محمد خان جنود اوزبک را در بیرون شهر جا داده او را در قلعه فرود آورده و خدمت شایسته
بجا آورده بعضی [illegible] اوزبک که در قلعه چهارجوی لب دریا بوده از اوزبک [illegible] قلعه اطلاعی داشتند حصول
کمال خواهد [illegible] منقطع شده ولی محمد خان [illegible] از انجا حرکت [illegible] از اوزبکیه [illegible]
خوارزم بردی اتالیق [illegible] چهارجوی فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمده و محمد رحیم
چند فرسخ متابعت نموده بجهت آنکه [illegible] موکب [illegible] از کومک قزلباش خانی بوده [illegible]
قاید ان قزلباش [illegible] خود را ملازم موکب عالی ساخت که تمام صلاح دولت [illegible] خانی خواهد
نموده بلوازم خدمت و جانسپاری قیام نماید [illegible] و پیش آمده اعتبار نموده قریب
بپای قلعه چهارجوی [illegible] بالا رفته قلعه در آمده و دروازه ها گشوده چهارجوی آمده
[illegible] در آمده دیگر روز موکب عالی خانی رسیده در چهارجوی نزول کرد و حاکم چهارجوی که در ارک بود
چاره نیافت [illegible] چهارجوی [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] روانه گذار آب شده و کمال خواجه [illegible] چهارجوی گذشته روی توجه بجانب
[illegible] موکب پادشاه در حدود بخارا شیوع یافت جمعی از [illegible] پیوسته [illegible] قبچاقان که
[illegible] عشرت مشغول بوده از آمدن موکب پادشاهی خبر یافته مضطرب گشت
[illegible] در خود نیافته با والده و متعلقان [illegible] بیرون رفته بجانب قرشی حرکت ولی محمد خان
از فرار او خبر یافته خوارزم بردی اتالیق [illegible] فرستاده خود متعاقب در حرکت آمده و روز پنجشنبه [illegible] جمیدالثانی
داخل بخارا گشته روز دیگر [illegible] خلایق باستقبال موکب عالی [illegible] و سرود
[illegible] دار السلطنه بخارا گشته [illegible] در مقر سلطنت خود [illegible] جهانبانی نهاده [illegible]
گشت سادات و علما و ارباب [illegible] بخارا بخدمت آمده [illegible] یافتند [illegible]
و شادکامی ظهور آمده ولی محمد خان بجهت آنکه [illegible] نصر[illegible]



همراه برده بود نهایت [illegible] و پریشان خاطر گردیده و [illegible] که در بنوقت از لوازم بود [illegible] خاطر
[illegible] که [illegible] گرده روحه او را بعقد امام قلیخان در آورده بود بمعرض رجوع حاضر کرده [illegible]
[illegible] نموده در مقام [illegible] و انتقام [illegible] در آمده جناب قاضی [illegible] در پیش اعانت [illegible]
نموده [illegible] غضب خانی در باره [illegible] مشغول گشته بوده که [illegible]
سرعت و رعایت مذهب اهل سنت و تعظیم قضات و علما منحرف نتوانست شد و حقیقت و خود را [illegible] گشته
از طبقه اوزبکیه و اعیان بخارا جمعی که با او عذر [illegible] کرده بودند بمعرض رجوع در آورده [illegible] که دست
مقتضای عقل عمل کرده و صبر و بردباری و فرصت مرکار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم حزم و احتیاط
منظور داشته اکثر ایشان را [illegible] و جمعی بر طبایع القوم گران آمده باعث آن شد که عوام الناس بجهت عداوت قزلباش
که معاون او شده بوده [illegible] جمعی که با وی [illegible] داشتند [illegible] و عقوبت و انتقام [illegible]
بوده خطا را در نظر او صواب شمرده [illegible] تا آنکه [illegible] خاطر خود را [illegible] آورده
از عهد اعمال [illegible] امیر [illegible] رشته حیات [illegible] بوضوح پیوسته

**ذکر [illegible] پادشاه [illegible]** چون منشی دیوان قضا [illegible]
[illegible] الملک [illegible] دولت ولی محمد
[illegible] بر رقم [illegible] مختوم گردانیده بود [illegible]
[illegible] مستقر سلطنت و مستقر خلافت قرار گرفته [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بود [illegible] از اطراف جواب رسید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] بوده [illegible] امام قلیخان [illegible]
[illegible] امام قلیخان [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] غرضی [illegible]
[illegible] امام قلیخان [illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible]
[illegible] بانجام [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] امام قلیخان [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] اعیان [illegible] سمرقند

امده بکورنش عالی استسعاد یابند و خاطر از آن ممر جمع کرده ایشان شاد و مطمئن بازگردند و دوران حیدر و در کار عمل
اقامت انداخته بود و اکثر مردم از بیم تهدید بستیاد و خایف و هراسان گشته در این اثنا وضوح پیوست که امام قلیخان قلعه
قرشی در آمده در آنجا توقف کرده ولی محمد خان از شنیدن این خبر آرام گشته هرگز دولت را خالی که بشه باموازی بحمد
خوارکی که در موکب و جمع آمده بود ندارد بجانب بیرون آمده راه قرشی پیش گرفت که اگر امام قلیخان محصور کرده قلعه قرشی را
نموده او را بدست آورد و اگر از آنجا فرار نماید کیار کی از او بحجت بازرسا فطا کرده و بعد از آنکه دو سه کوچ بجانب قرشی رفت
ریش سفیدان بهادران موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند نهضت نمایند زیرا که امرا و لشکریانی که در
سمرقند اند چون پادشاهی در میان ایشان میت طوعا و کرها قدم در دایره متابعت خواهند نهاد و بعد از آنکه لشکر
را بخود متفق ساخته با حشم ارزوی مستظهر و استقلال به دفع امام قلیخان بپردازیم ولی محمد خان بر ریش سفیدان قرار یافت
خصوصا بوداق بیک قاچار که همراه بود مشورت نموده ایشان گفتند که در این وقت امام قلیخان با قلیلی در قرشی است
داعوان و انصار او در سمرقند بوده کاسه کار مشکل میشود و هر چند ولی محمد خان خواست که زودتر خود را بقرشی رساند
سفیدان اوزبکیه مانع آمده رفتن جانب سمرقند را مهم گشته و در آن باب غلو کردند خیاب خانی بزبان ریش سفیدان
که از روی مکر و حیله اندیشیده بودند عمل نموده عنان از راه قرشی بجانب سمرقند منعطف ساخته روانه شدند و ولی محمد
مکتوب محبت آمیز بسلاطین زاده های قزاق نوشته ایشان را بطریق سلوک موافقت دلالت نموده وعده های
جمیل داد و امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند بودند در اول حال که خبر آمدن ولی محمد خان و نزدیکی
او در نجا باد فرزندهم قتلق خان استماع نمودند بعضی بر اطاعت و انقیاد ولی محمد خان دل نهاده
در مقام اعتقاد بودند بعضی دیگر که از و خایف و هراسان بودند در مخالفت و موافقت متردد بوده
در میان خوف و رجا روزی بشب می آوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قلعه قرشی
و عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت اکثر مردم بد کرده گفته خوبی آنکه
شعار دولتخواهی ولی محمد خان ... مخالفت انگاشت و ... هواخواهی امام قلیخان پیش
نهاد همت ساختند و چند نفر از هواخواهان امام قلیخان در سمرقند بسرعت برق و باد بجانب قرشی
رفته بود امام قلیخان را از موافقت لشکر خبر داده او را بر داشته از راه غیر معهود ایلغار نموده بسمرقند رسانیدند
و چون امام قلیخان بسمرقند رسیده لشکر متفق شد دیگر باره به دولت و اقبال خود امیدوار گشته کمر محاربه عجم
بر میان بست و کرده امام قلیخان بر کرده محمد ولی خان تسلط یافته و ایشان را از سمرقند بیرون کرده متفرق و پریشان
ساختند ولی محمد خان غافل از حقیقت حال تا قریب روانه بجانب سمرقند بود و در ریش سفیدان و بهادران که در رکاب
خانی بودند عرض کردند که اگر موکب عالی باستعجال در حرکت آید موجب بدنامی و دهشت مردم گشته اکثر تا ملک طرفی

قرار میگیرند و صلاح دولت آنست که ایشان را استمالت کردانیده به سرعت طی مسافت نمایند که خوف و دهشت از مردم
زایل گشته باستقبال موکب عالی آیند و خیاب خانی بصواب دید ایشان عمل نموده آهسته آهسته قطع منازل و درود امرا و ریش
سفیدان سمرقند بود و اصلا بخاطر ایشان خطور نمیکرد که حرف خلاف او بر زبان احدی جاری تواند شد و همین دولت پادشاهی
شاهی خود را از غدر و تعرض معاندان پاک و مصفی تصور نموده از حیله و نفاق اوزبکیه غافل بود تا آنکه جمعی از جانب سمرقند
رسیده و خیاب خانی را از وصول امام قلیخان و اتفاق اکثر مردم جا در مخالفت و عصیان آگاه گردانیده از حیله نفاق
ملازمان موکب عالی که او را از رفتن قرشی باز داشته بودند که باشیه دام گرفتاری شده بود آگاه شده
... بودند ... باایشان خطاب و عتاب آغاز نهاده و ... بزبانی و حرف
و حکایات تسلی داده و خیال نمودند که مردم سمرقند را که اندک مایه مردمی اند چه حد و یارای آنکه در مقابله پادشاهی توانند
در آمد بلکه باعث آمدن امام قلیخان دولتخواهی پادشاهی است که تلافی تقصیرات او را دست آویز
خدمت عالی آورده و عنقریب او را گرفته خواهند آورد و اگر چنین نشود جمعی که تهمت زده خلاف و عصیان اند از قهر و غضب
پادشاهی اندیشیده امام قلیخان را برداشته بجانب مغلستان فرار خواهند کرد و سایر لشکر بملازمت عالی میرسند و نوعی
دیگر احتمال نمیداده خاطر ولی محمد خان اگرچه از این سخنان اطمینان نمی یافت اما علاجی نداشت مگر آنکه فرستاده که
و کیفیت آن لشکر رسیده خبر جزم آوردند فرستاده آن آمده نقل مینمودند که انجماعت از بیک و غیره باده و افزون سرکشیده
در پیش روی خود کرده و جرأت پیش آمدن ندارند ولی محمد خان با امرا و آنکاش نموده اراده کرد که چون لشکری که در موکب
عالی اند زیاده از لشکر مخالفت الملاحظه بر سر ایشان رفته این فتنه را بنوک ناوک و دم شمشیر تیغ جانسوز تقطیع رسانیده
اثنا خبر رسید که سلاطین زاده های قزاق که دو برادر بودند با پنجاه کس بکومک و امداد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت
عالی اند امرا اوزبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان و اتباع او منتظر سلاطین زاده های قزاق مستظهر و امیدوار
بودند حالا که ایشان بموکب پادشاهی ملحق میگردند موجب یاس و ناامیدی امام قلیخان گشته سلک جمعیت او از هم گسیخته
پریشان میگردد و صلاح در این است که آمدن سلاطین زاده های قزاق صبر نموده بعد از وصول ایشان به آنچه مصلحت باشد
عمل نماییم تا آنکه ولی محمد خان بحوالی ... رسیده تلاقی فریقین و تقارب انجامید در روزی که ولی محمد خان محاربه دشمنان را
در خاطر تصمیم داده مستعد قتال و جدال گشته بود خبر وصول سلاطین زاده ها رسید جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد
برادر با سیصد کس پیشتر آمده بملازمت عالی رسیده و بملاحظه توره و آداب چنگیزی نزد ولی محمد خان ... کورنش نمود
خانی نیز او را در آغوش مهربانی کشیده و رسم معانقه بجای آورده و مشار الیه عرض کرد که چون شرف ملازمت پادشاهی ... تجدید
گشته از روی اخلاص ... بهادری امام و برادرم فردا با پنجاه کس آمده بموجب ظفر و رود پادشاهی ملحق میگردد و ریش
سفیدان و اتالیقان نواب خانی عرض کردند که چون برادر شاه ... نموده آمده است و وقت ... راه و ...

در چیز خبر آمده است با وصیت دارند که امروز ده هشت او بیدار در بیخ راه اما بیش یافته فردا که برادرش با لشکر باده محمی کرده بیوم
مخالفان گشته معاملات ایشان را فیصل دهیم جناب خانی در از روز فسیح حرکت گذار نموده مجلس آرائی و ترتیب شراب ضیافت نموده
با سلاطین زاده و قزاق صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که روز پنجشنبه ششم شهر رجب شده بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی
امام قلیخان شورش و غوغای عظیم افتاده لشکریان فوج فوج جبه و یراق پوشیده سوار میشوند امرا عرض کردند که چون تاب
توقف در برابر صولت بادشاهی ندارند و از کومک قزاق مأیوس شده اراده فرار دارند و اکثر مردم همین لحظه طلاق علام
بادشاهی استقلال میجویند ولی محمد خان نیز رعایت حزم و احتیاط نموده حسب الامر سوار شده و موکب عالی را امر فرمود که جبه و یراق پوشیده
حاضر گردند بعد از اجتماع لشکر سوار شده میمنه و میسره و صف سپاه آراسته آماده حرب و قتال گردید دیگری از قراولان
آمده اظهار نمود که لشکر امام قلیخان یکجا جمع شده سپاهی عظیم بنظر در می آید و اصلا تفرقه و پراکندگی اطوار ایشان معلوم نمیشود
بلکه داعیه حرب دارند چون تا غایت هر کس می آمد عدد لشکریان سمرقند را زیاده از ده هزار نفر نشان نمیداد و جناب خانی از
تهور و مردانگی که داشت حسابی از ایشان نمیگرفت و مجلس میگفت که میانه این دو گروه جنگ خواهد شد درین وقت
تزلزل و اختلال در ناصیه احوال او دیده آمد و یکی از اتالیقان جنگ دیده کار آزموده خود را فرستاد که اردو لشکر
را نظر احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشد و چون مکرراً در گفتهای او زبکیه خلاف ظاهر شده بود قول او این
زیاده نداشت یوداق بیک قاجار ملازم محرر انجا را که مرد جنگ دیده کارآزموده بود همراه اتالیق مذکور کرد که ملاحظه لشکر کرده
خبر واقعی رساند صحیح القول از یوداق بیک مذکور نقل نمود که میگفت چون همراه اتالیق مشار الیه بر آمده ملاحظه لشکر
مردم زیاده از بیست هزار کس بنظر در آمد که تکمیل و تصلیح کرده و صف سپاه آراسته با همین حالت جنگ پیش می آمدند
ساعت آنها پیش آمدن ملاحظه میگشت با اتالیق گفتم که خانه شما خراب شود و نمک این پادشاه بر شما حرام باد که با وعده
کرده و در بین مدت با ولی نعمت حق گذاری نکرده که فرا خوران فکری اندیشید اتالیق گفت که با هم اتفاقا چنین تصور نکرده بودم
حالا واقع بگوییم موجب خوف و هراس لشکر میگردد مجملا اتالیق بازگشته مزاج گویی چنین کرد و من حقیقت واقعی عرض
کرده گفتیم که این جماعت با تو عذر میکنند و مخالفان بعدد و عدت از ما زیاده اند کاش جماعت قزلباش دست نیامدی
اگر چه اندک مردی بود خدا در معرکه محافظت پادشاه کرده اگر شکستی واقع میشد بادشاه را از معرکه بسلامت بیرون توانستیم
برد حالا بهر حال جمعی از قزلباش که همراه اند از حوالی خود دور مسازند که حراست ذات شریف بجد سعی دیگر مأمور نکرده
جناب خانی ازین اخبار مضطرب گشته یوداق بیک با قزلباش امر کرد که از حوالی جنیبهای خانی دور نشوند و موکب خانی
بعزم جنگ پیش میرفت با این خرابه در آمده تا کمینگاه ساختند چون پیشتر رویم از عقب قول بزرگ در آمده دست برد نمایند
اول آنست که از جنود بادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین کرده یا صد نفر اوزبکیه بدین خدمت مأمور شده اتالیق
گفت که چون جنود قزلباش بندوق انداز اند و حصار داری هنر ایشان است اوزبکیه میکنند قزلباش همراه میباید کرد نواب خانی

راضی باین معنی نبود اما ریش سفیدان اصرار نموده درین باب مبالغه بسیار افراط رسانیدند جناب خانی یوداق بیک را با چهل
و کوک طلب نموده بدین خدمت فرستاد و یوداق بیک با دویست نفر از اوزبکیه متوجه حصار شده و اسپها در پای حصار
گذاشته پیاده و بالای حصار بر آمدند و چون جنود امام قلی خان نزدیک شدند دو سه مرتبه آتش خمپاره فرستاده و تفنگ
با جماعت جنگ عظیم کرده بضرب گلوله تفنگ جمعی کثیر را در پای حصار بخاک هلاک انداختند درین زد و خورد خبر ولی
محمد خان رسید که برادر او یک نوبت نمی آمد بعلالت یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد طبقه اوزبکیه اند و سلاطین
زادهای مذکور دست ارادت باو داده بودند مدد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته لشکر او را متفرق گردید جناب خانی
از کومک و مدد مأیوس گشته قوت و قدرت لشکر مخالف و بی اتفاقی لشکر خود مشاهده نموده در تشکک تفرق و اضطراب
افتاده کس فرستاده یوداق بیک را طلب نموده که با جماعت قزلباش در آمده در موکب عالی جدا نشود و اوزبکیه که در حصار بودند
بهانه انکه اگر شما بیرون روید مخالفان دلیر گشته بر ما ظفر میابند و در معرض تقسیم و تیغ شده نگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون
روند یوداق بیک خبر کار فرستاده از مخالفت ایشان معلوم کرده مقرر شد که قزلباش بدرا که رفته خود با چند نفر که همراه
توانا آورد بیاید یوداق بیک با شصت و هشت نفر از حصار بیرون آمده خود را بموکب خانی رسانید خان را مضطرب و تقریب
آمده مشاکل یافت و بادشاه زاده و قزاق که با سی و پنج نفر همراه بود عرض کرد که چون لشکر امام قلیخان در سر راه بوده نمیدانیم
راه باین طرف نیافته فی الاختیار بمخالفان ملحق گشته متقرب صف سپاه مخالفان را ویران کرده باین طرف خواهد آمد درین
اثنا یکی از مردم قزاق آمده با رمان آمده بخدمت بادشاه زاده رسید و در گوش او سخنی گفته بازگردید مشار الیه عرض
کرد که برادرم پیغام کرده که اینک باین طرف می آیم اگر امر نواب خانی باشد با جمعی پیشتر روم که اگر مخالفان تعاقب
نمایند بجانب قدیم بیایم هر چند خان میدانست که حکایات فرومی از صدق ندارد لاعلاج رخصت داده و مشار الیه با چند
قزاق چون آمد یکی از موکب بادشاهی جدا شد تا کار بضعف مخالفان بیشتر گردد و مخالفان پیوست و همین موجب بر مردگی قول
و تفرق سپاه خانی گردیده متعاقب ان اجمال ده پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان یکبار رقابی دار و تاخته ولی محمد خان
که مشاهده این حال نموده عار هزیمت و فرار بخود قرار نخواست داده تیغ مردانگی از غلاف کشیده و جنگ خود بنفسه با انجماعت
تاخت و لشکر قول و اکثر اعیان از محاربه محمد خود را پس کشیده در رقابت او بادویست بسی نفر خود را بلشکر
دشمن زده در خود را پیش کشیده در پای میمنه غوطه خورده و از کثرت گرد و غبار حالات معلوم نمی شد چون حیات او بسر رسیده
یکی از لشکریان امام قلیخان در معرکه خان را شناخته دید زخمی افتاده و قدرت حرکت ندارد از اسب پیاده شده
بنظر امام قلیخان رسانید امرا و اوزبکیه که با و مخالفت کرده نیز مایه فساد بوده در قتل او تعجیل نموده همان لحظه نعش وجود آن
بادشاه عالیجاه را از لباس حیات برهنه ساختند بابی ای لشکر که خویش و تبار همه کرده بودند بامهم درین معرکه زیاده از
دویست سی نفر کشته و بکه قتل رسیده و یوداق بیک قاجار و چهار نفر بعد از مشاهده احوال از حیات قزلباس کرده

که در آنجا بودند تو رسیده گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از جنگ اوزبکیه رهانیده و چون شب در آمد سپاه را از
تعقیب باز گردانیده شب طی مسافت نموده و روز در محلی مخفی گشته تا آنکه خود را به قلعه [illegible] رسانیدند و از آنجا با سواد اکراد
مروتی رفیق شده در لباس تجار به هرات رسیدند و [illegible] کرد در آن حصار مانده بودند [illegible] کنک و ورود [illegible]
الجمیل سلامت به هرات رسیدند و همه شربت هلاک چشیدند بوداق بیک مذکور در دار السلطنه هرات بخدمت اشرف [illegible]
خورده کشته و رستم محمد سلطان پسر او که در هرات بود و فرستاده [illegible] بجای او [illegible] پادشاه جهت او
و [illegible] شاملو حاکم هرات امر شد که نزل و [illegible] ملازمان او داده و او را از فتنه [illegible] تسلی بخشیده که
ان شاء الله تعالی چون خاطر اشرف از مهمات [illegible] جمع گردد و لطف الهی شامل حال باشد [illegible] که نسبت پدر [illegible]
کمترین خاطر انور بود نسبت با او صحت ظهور خواهد یافت **ذکر توجه موکب همایون نصرت نشان بصوب آذربایجان و بر**
**گشتن قشلاق نمودن در [illegible] عشرت توامان و سوانح ایام [illegible]** و درین سال همایون فال شهریار بی همال اعلی حضرت اعلی
شاهی ظل الهی شد بهار در دار السلطنه اصفهان بعشرت و شادکامی گذرانیده بعد از روانه نمودن پادشاه اوزبک [illegible]
حضرت بزرگ بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده و از راه ییلاق [illegible] الکه روانه شده و اردوی کیهان
پوی را بجانب سلطانیه فرستاده و خود با معدودی از مقربان و ملازمان رکاب قدسی [illegible] تشریف بردند و [illegible]
نهاوند را که [illegible] پیرحسن خان و [illegible] قلی بیک میراخور [illegible] ملاحظه نموده چند روز در [illegible] نهاده [illegible]
داده [illegible] در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین [illegible] و ایالت پناه الله ویردی [illegible] امرا و عساکر [illegible]
سلطانیه بموکب همایون پیوسته و چند روز جهت اجتماع مذکور توقف فرموده بود بعد از اجتماع امرا و [illegible]
آمده [illegible] حضرت اعلی بزیارت و طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و شیخ [illegible] صفویه فرموده با [illegible]
از اردوی [illegible] ارشاد [illegible] اردبیل تشریف برده و بعد از شرایط طواف و زیارت تشریف آورده در [illegible]
اوجان باردوی ظفر نشان پیوسته و قبل از آن خبر رسید که [illegible] پاشای سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود
در میدان مصالحه نهاده و میانه این دو پادشاه [illegible] صلح [illegible] عالم فانی را وداع فرموده در این
هنگام خبر فوت او بتحقیق پیوست و بعد از فوت او [illegible] پاشا [illegible] سرداری [illegible] خود گرفته [illegible] و فصل بهار
[illegible] مشغول است و از جانب پادشاه [illegible] امر [illegible] بعد از چند روز [illegible] که
[illegible] از جانب [illegible] پادشاه [illegible] رسالت [illegible] حضرت اشرف [illegible] حضرت خواندکار [illegible]
و استدعای صلح و جنگ [illegible] پادشاه [illegible] تفویض یافته [illegible] پادشاه [illegible]
و تعهد نموده بود [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] محمد پاشا

[illegible]

[illegible]

سابق بجهت استمزاج مصالحه آمده بود از جانب حضرت خواندکار [illegible] حاصل کرده [illegible] از امرای ذی شان قزلباش
با هدایا و تحف لایقه بجهت استحکام این امر عظیم و استقرار این کار بزرگ [illegible] و چون ایلچی مذکور از اهل تشریع و
نواب اشرف امر فرموده بودند که در منزل عالیجاه صدارت پناه اسلام ملاذی قاضی خان الحسینی [illegible]
عظام و قدوم ارباب عمائم ممالک محروسه سرافرازیست فرود آوردند و ایلچی مذکور که مرد فاضل سنجیده کاردان بود
بعد از حصول [illegible] سریر سلطنت [illegible] ادای رسالات و سفارت نمود بلطف پادشاهانه [illegible] گشت و رایات
نصرت [illegible] آیات در اول ماه رجب از اوجان کوچ نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال واقع شد [illegible]
بعد استقبال موکب همایون نموده زبان صدق بیان بدعا و ثنا شهریار کامکار کامران گشادند و قاضی خان [illegible]
و سید بزرگ عالیشان معالی مکان و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین فرمودند [illegible]
[illegible] شاهی عراق [illegible] و بعضی امتعه و اجناس [illegible] ضروری [illegible] انعام فرمودند و تحف و هدایا [illegible]
[illegible] بجهت پادشاه [illegible] و [illegible] طلاباف [illegible] بانواع مختلف و سایر امتعه [illegible]
که [illegible] قیصری بود [illegible] فرموده [illegible] که از سادات عظام مرعشی [illegible]
قابل [illegible] بود [illegible] رفیق قاضی خان کردند و مکتوب بجهت [illegible] پادشاه روم [illegible] بعضی [illegible]
حکمت آمیز [illegible] بر [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] اقبال اصدار یافت که چون حضرت [illegible] اهل اسلام [illegible] شریعت غرای احمدی
[illegible] محمدی هدایت فرموده و سلاطین عدالت آیین [illegible] اسلام و [illegible] احوال [illegible]
نظام مهام عالم بقانون شرع قویم و قواعد [illegible] منوط و مربوط است [illegible] که از اهل [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] یزدی که از دانشمندان روزگار [illegible] و قاضی [illegible] اصفهانی که سابق قاضی اصفهان بود
و حکیم [illegible] با چند نفر از جوانان قزلباش [illegible] قاضی خان فرمودند که در سفر [illegible] همراه بوده [illegible]
قیام [illegible] بنوعی که سزاوار [illegible] و لایق صدارت بود [illegible] و سرانجام [illegible]
ملازمان [illegible] روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی ماه رجب و ماه شعبان در [illegible]
در [illegible] تبریز گذرانیده [illegible] بعد از فراغ از [illegible] ضروری دولت و [illegible] ارباب حاجات [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] شکار [illegible] و چون ماه رمضان [illegible]
[illegible] عساکر ظفر نشان و [illegible] ملازمان رکاب اقدس [illegible] معدودی چند از ملازمان و مقربان [illegible]
[illegible] سایر عساکر را رخصت دادند که بمنازل و مساکن خود روند [illegible] اعلی [illegible] امر فرمودند
که [illegible] اصفهان رفته [illegible] لشکر [illegible] و خود بعزم [illegible] شکار گیلان [illegible]

فرموده از راه و طوالش روانه شدند از سوانح که در دارالسلطنهٔ تبریز بظهور پیوست تخریب قلعهٔ سابق انجاست که قبل ازین
مذکور شده که در ربع رشیدی جانب شرقی تبریز قلعهٔ مجدد طرح فرموده چون باتمام رسیده بود حکم تخریب قلعهٔ عتیق صادر شد و قلعهٔ
و جوانب انرا برامرای عظام و ملازمان رکاب ظفر انتساب و طبقات حشم نصرت شیم تقسیم فرمودند در عرض ده روز قلعهٔ با
متانت و ارتفاع یعنی عاریان انهدام پذیرفته با زمین یکسان شد و اب رودخانه را بمیان قلعه بستند و سواقی در
خانه قدیم که منازل مرحوم حسن بادشاه بود و شاه جنت مکان عمارات بران افزوده از سایر عمارات میان قلعه
و منازلی که درین چند سال ترتیب یافته بود اثار نماند ذکر توجه شاه گیتی ستان بصوب مازندران بهشت نشان

بگلگشت چون حضرت اعلی ساحی ظل الهی از تبریز بعزم سیر و شکار با جمعی از مخصوصان و مهمانان و مقربان و ندما و
طرب و نوشی ... و سایر ملازمان درگاه که بملازمت موکب همایون مامور بودند بجانب مازندران روانه شدند بهر
محل از محال طوالش و گیلانات که میرسیدند چند روز در ان مقام ارام گرفته در کمال فرح و انبساط به نشاط سیر و شکار
پرداخته مسرت بخش خاطر ممکنان بودند با جمعی که دران سفر بعزم ملازمت اشرف و مصاحبت رکاب اقدس سرافراز
بودند بدستور سایر مهمانان سلوک فرموده متکفل باحتیاج ایشان شده و فرمان بران حسب الامر فرموده قضا جریان روز
بروز در منزل و بمنزل ما دوری اقامت هر کس را از خوردنی از سرکار خاصه سرانجام مینمودند تا در الولایت دلگشا اقامت
داشتند کل رفقا از نعم وافره پادشاهی بهره‌مند بودند و بطریق طی مسافت فرموده در کمال خرمی و انبساط قدم بولایت
دلپذیر مازندران نهاده در خطهٔ ارم بنیاد فرح اباد که درکنار دریای خزر واقعست و قبل ازان بطاهان موسوم بود
درانجا رحل اقامت انداختند و در منازل بهشت اسا و فردوس نما که بمعمارمت انحضرت دران مکان نزهت‌بخش طرح فرموده بودند
مسکن گرفته بعیش و خرمی پرداختند و چون مکان نزهت بخش لیاقت شهریت و استعداد رفعت داشت زیرا که رودخانهٔ
تجن رود از میان ان میگذرد و مصداق روضه و نهر ... ان بقعه ... شمال و نهر کوثر مثال ... 
همیشه منظور نظار کیان ... حضرت ... کلانت اراده خاطر اشرف بان متعلق گشت که دران ... 
اندازند ... شهر ... و چون در مدت اقامت انجا ... فرح و سرور در خاطر ... و در افزایش ... فرح
اباد را ... موسوم گردانیدند و در کنار تجن رود دولتخانهٔ مبارک طرح فرموده همت بر ترتیب ان بلده مصروف
داشتند و در هر سال در عمارات عالیه ان افزوده بازارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده باتمام رسانیدند
گردیده و انخیابانی از فرح اباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است طرح فرموده بجهت ... و کثرت گل ولالهٔ اراز
خواص الکنه و ریاکنار تخصیص ولایت دارالمرز خیابان مذکور بسنگ بست قرار داده و انکه ... کل
... جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف و جوانب خیابان و کنار شهر
داده ... ایام ... اطراف و جوانب طبقات امم و اصناف خلایق روی امید بان ... اورده درانجا اقامت

در ان نقطه بهشت ترتیب دهند



گرفته و هر طبقه و طایفه در یک محله منازل گرفته اند و تا لاله‌زار ترتیب داده اند بنوعی که اب تجن رود از میان خیابان شهر میگذرد
والیوم از توجه عالی همایون اعلان بلده طیبه از بسیاری عمارات و باغات و بساتین فردوس نشان و کثرت خلایق مشهور
در ممالک محروسه اهل و ساری و بارفروش ... که هر یک از شان ثانی از روضهٔ رضوان و هر قطعه رشک فرمای قطعات
جنات عمارات دلکش و باغات فرح افزا طرح فرموده در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و عموم
سکنان دیار در ظلال معدلت شاهانه اسوده حال روزگار میگذرانند و از میمنت قدوم مسرت لزوم بنشاط و بهره
دوام ... فیض میگیرند الغرض حضرت اعلی زمستانها دران بلده فردوس مقام بپایان رسانیده و ایام ... 
نشاط انگیز بهار دران روضهٔ جنت اثار اقامت داشتند که کوکبه رایت نور ... ولنظیفه جهان افروزی ... در
زمان انداخت از مشاهیر متوفیان که درین سال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات چشیدند یکی ملک بیک وزیر
قورچیان عظام است که چند ماه قبل از فوت مرض ... هم رسانیده بود بعد از مدت بسیار دو سنگ بزرگ ... 
باتکلف از مجرای بول او افتاده بعد ازان سلس البول هم رسانیده بود اما با قوت ضعف و مرض و شربت ... 
مترددانه ملازم خدمت قیام مینمود و چون از تبریز بیرون می‌امد در راه ضعف قوی بر مزاج او طاری شده در منزل الم
الم سواری علاوه انشده ضعف قوت میگرفت تا در ... بی‌تاب و توان شده در رباط ... 
سفر عقبی اختیار نمود مشارالیه اباعن جد از مکان سعدابا ... از اعمال همدان و مقدم و اعیان انولایت است و در
جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات ... در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلی ... مستوفی قورچیان
عظام شده بود بعد از قتل مرتضی قلیخان در عراق بوزارت قورچیان سرافراز شد مرد ادمی نیکو اخلاق بود و با شعار ترکی
و فارسی ربط تمام داشت دو سال قبل ازین متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بود ... بسعادت ادراک حج بیت الله الحرام و
زیارت روضهٔ خیر الانام سرافراز گشته بود نعش او را بمشهد مقدس برده دران روضهٔ متبرکه مدفون گشت دیگر میر
القاسم ... که ... بعد از فوت او وزیر مازندران شده بود و درین سال متوجه عالم بقا گردید و خواجه
کمال الدین حسین اصفهانی در مشهد مقدس ... بود و درین سال بجوار رحمت ایزدی پیوست دران استان ... 
مدفون گردید و دیگر از متوفیان شاه وردی سلطان محمود ... که حاکم ... و ... شده بود و درین سال در ... 
ازین قبل ... در حوالی اصفهان بعالم بقا ... شیرازی سلطان برادرش ... حکومت ... 
مقرر شده ... حاکم ... لشکر ... گشته و قلعه ... ابوالفتح اصفهانی که
عمده ارباب قلم و نویسنده و مدقق محاسب مستوفی سرکار خاصه پادشاهی بود و در رکاب نصرت انتساب ... 
بود در گیلان مریض شده بعالم عقبی رفت انقدر سال جنت مال ... ترکی مطابق ... احدی ... 
الف که سال بیست و هشتم جلوس اعلی حضرت نو روز ... سنه ... محرم الحرام ...

ایران ملک ... شهر ... 
دیگر

افتاد و یعنی افتاب عالمتاب که مربی عالم و محتاج بنی ادم است بحکمت بالغهٔ الهی ببرج حمل تحویل نموده و اوایل
ایام بهار عرصهٔ جهان را چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشیده دیگرباره شاهدان چمن که محجوبان عالم غیب بودند
بحکم از منهٔ انجم و افلاک از زیر مغاک سر براورده جهان از طراوت انهار و ترشیح امطار تازه و تر گردیده و از نکهت [illegible]
عنبرآمیز ریاحین و مروج جهان معطر شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ولایت بهشت نشان مازندران بسیر و شکار
مشغول و دلشاد بودند چون ایام نشاط‌افزای بهار سپری گشته هوای ان دیار رو بگرمی اورد نشاط تماشای جشن و سور خمسه
که معتاد مردم گیلانست از خاطر خطیر سر زده از فرح اباد بکار گیلان توجه فرمودند رسم مردم گیلانست که در ایام خمسه
مسترقه که بحساب اهل تنجیم ان ملک بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند و در ان پنج روز جشن و سور و عشرت و سرور
میدارند و مرد و زن و ذکور از لباس تکلف عریان گشته هر جماعت باهل خود باب دریا درامده بایکدیگر اب بازی کرده ان
پنج روز را بعیش و طرب و خرمی میگذرانند و الحق تماشای غریبی است القصه حضرت اعلی بقصبهٔ روده سر از اعمال لاهیجان
که این صحبت بهجت افزا منعقد شده بود رسیده تماشای ان سور و سرور نمودند و در گیلان بهزاد بیگ وزیر انجا بسبب بعضی
تقصیرات سابق و لاحق مواخذه و مغضوب گشته بتحصیل بقایا و تحقیق اموال دیوانی ایام عمل او [illegible] پیک بیاول
صحبت ببیری دلو و لطیف خان بیگ دوات دار مرجوع شد و از انجا بدار الموحدین قزوین فرموده از انجا که چون
دل بدخواه این تنگ بوده عبور فرموده بقزوین داخل شده در دولتخانهٔ همایون نزول اجلال فرمودند چند گاه در ان
دولت افزا بتجسس عمارت دلپذیر موسوم بعمارت [illegible] احداث کرده معمار همت والانهمت شاهی است عشرت پذیر
و در میدان سعادت بچوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزا بودند در این سال حکومت قزوین سلیمان خان ولد شاه قلی
استاجلو که همشیره زادهٔ شاه جنت مکان و خود بمصاهرت این دودمان سرافراز بود مرجوع گشت و [illegible] باغوای
ملازمان خسیس نادان عمل عمال را اجاره کرده دخل در کل محال قزوین کرده در اندک زمانی مردم از بدسلوکی و قوت
او بفریاد امدند و بتحقیق مواخذه و مصادره گشته دو سال در انبار سوی اعمال در قید سلاسل و اغلال بود و القصه موکب
همایون قبل از انجا بفیروزی و اقبال بمازندران تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت حضرت امام
الجن والانس متوجه مشهد مقدس معلی گردیدند و چند روز در ان روضهٔ مقدس بعبادت و زیارت و لوازم خدمت پرداخته
حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات باستعداد و پیشکش بقصد ادراک ملازمت اشرف امد و در حین مراجعت موکب
همایون که حوالی مزار متبرک خواجه ربیع که مشیم مخیم دولت و اقبال بود رسیده دیگرباره دیدهٔ اخلاص خود را بکحل الجواهر
تراب اقدام شاهی ظل اللهی روشنی افزوده چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده رخصت انصراف یافت و در ان
خواجه جلال الدین اکبر غوریانی بخدمت شایسته تقدیم رسانیده و بنابر ظهور کم طمعی و کاردانی و حسن سلوک بوزارت
کل خراسان منصوب گشت و خاطر خطیر جهان ارا که بمعموری اقطاع و ابادانی ممالک و تعمیر بقاع و رباع منظور همت علیا

منظور



منظور است تعمیر مزار خواجه بزرگوار متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انداخته و در زیب و زینت ان مبالغه تمام فرمودند
همچنین خاطر فیض مآثر بتوسیع صحن مبارک روضهٔ مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والانهمت تنگ و حقیر مینمود و ایوان
میر علیشیر که درگاه روضهٔ مقدس است در جانب جنوبی صحن واقع شده و روی بشمال دارد در یک گوشهٔ صحن افتاده بدنما
بود حکم فرمودند که صحن را وسیع گشته بنوعی که ایوان مذکور در میان حقیقی واقع شود و ایوانی دیگر در برابر ان جانب شمالی صحن
که روی بجنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در جانب شرقی و غربی عمارت گشته خیابانی از دروازهٔ غربی تا شرقی طرح نمودند
که از هر طرف بصحن مبارک رسیده و از میان ایوانها بگذرد معماران مهندس و استادان چابک دست شروع در کار کرده و بسرکاری
شاه نظر خان حاکم مشهد مقدس در اندک وقتی بنوعی که مکنون خاطر مبارک بود در کمال زینت و بها باتمام رسید چون سابقا مشهد
معلی از قلت اب در عذاب بود انهار و قنوات مجدد احداث کرده مقرر داشتند که نهر را از میان خیابان شهر اورده و حوض
در میان صحن موسع مذکور ساخته از ان جا بمنازل و باغات و باغچه ها جاری باشد و الیوم اولا از فیض مرقد منور حضرت امام
ضامن ثامن و ثانیا بتوجه خاطر اکسیر تاثیر حضرت اعلی مشهد مقدس معلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضهٔ رضوان است امید که
مثوبات ان بروزگار فرخنده اثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد امین رب العالمین
القصه روز سوم عنان عزیمت معطوف مراجعت انعطاف داده از راه دشت بحر ابیان بیرکان و شکار افکنان بدار
المومنین استراباد رسیده و چند روز بانجاح مطالب ارباب حاجات انملک توجه فرموده فریدون خان حاکم انجا لوازم
ضیافت و خدمت پرداخت و از انجا بعزم قشلاق مازندران داخل شهر ارم بنیاد فرح اباد شدند ذکر قصبهٔ اشرف البلاد
بهشت نشان در همین سال معمورهٔ همت والا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که دست اموز چندین صنایع و بدایع
کارخانهٔ ایزدیست در قصبهٔ [illegible] از قصبات مازندران که فی الحقیقه نزهتگاهی است و غرفهٔ اشرف المکان دیار است عمارت
جهت نزول همایون طرح انداخته عمارات و دیوانخانه ها و بازارها بر ان افزودند استادان چابک دست در ان سرزمین بهشت آیین
و بیت حسب الامر در زمان شروع در کار کردند مولانا محمود دشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف
ان ملک باطن مرغوب [illegible] کرد چو در اشرف مازندران طرح بنای صفا چون بهشت اورده اقبال رقم قدم اب
گفتش عقل و خبر شرف دست سعادت پی تاریخ ان بر در دولت اشرف نوشت چون المکان تشریف
جهت مسمی و هرش همت اطهر ما ره ... ترتیب بود رفته رفته بتوجهات اشرف شرف افزوده باغات دلنشین بهشت آیین
مشتمل بر عمارات و حوض خانه ها در کمال زیبایی و دلگشائی ترتیب یافته انهار خوشگوار از کوه طبرستان در ان
ارم تزیین اورده فواره ها بفنون غریبه و صنایع بدیعه از میان هر حوض [illegible] شعله که سرکوه اثیر گشته دیا چون گل
فروزان که استادان انرا بارونق ساخته در فوران است و چون اکثر اوقات ان قصبهٔ لطیفه مسکن شهریار
کامران است مقربان و ملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب ساخته اند و اکنون ان قصبه نیز شهری بزرگ گشته

ترتیب الحضرت از بلاد مشهوره است از سوانحی که درین سال بظهور پیوست کشته شدن محمد خان قزاق حاکم لوری
و چند نفر از آقایان معتبر اوست بدست از ناوران گرجی ملازم لوارصاب خان حاکم کارتیل بسبب قتل او آنکه همیشه طایفه
قزاق قزلباش دست بغارت گرجستان کارتیل نموده گاهی بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی نسا و صبیان گرجیان اسیر نموده
میبرد و جهت مذکور بین جهت عموم گرجیان از قزاق کینه دیرینه در دل داشتند و در زمان رومیه که جعفر پاشا بر سر سیمون
خان بگرجستان آمد نظر سلطان و محمد خان که لله گرگ [illegible] از زمین بوده قلاوزی لشکر روم کرده سیمون خان را گرفته بجعفر
پاشا سپرده بود و فیما بین مضمون الحب یتوارث و البغض یتوارث عداوت و عناد موروثی بود و درین اوقات که محمد خان بخدمت اشرف
آمده از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با ملک بکر صلح نموده من بعد بموافقت و دوستی مسلوک
دارند لوارصاب خان حسب الاشاره همایون باو گفته و کدورت از میان برده طرح ضیافت انداخت و او را
و معتبران ایل طلب داشت و مشارالیه دعوت او را اجابت نموده بمجلس خاص مهمانی رفت لوارصاب خان و گرجیان
باو غدر نموده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هرچند محمد خان مستحق قتل بود زیرا که طبیعت او بنفاق سرشته
و از راستی بهره نداشت و قدر تفضلهای شاهی را ندانسته همواره میان او و سرداران روم مراسلات دوستانه واقع
و لهذا بجزای عمل رسید اما لوارصاب خان و گرجیان نیز عاقبت شامت غدری که با او دست داد و دشمن مذموم است کرده
آمد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنابر مراعات سلسله ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که همین شیوه فرمان روایان
عالم صورت است مصطفی بیگ برادر او را برتبه خانی و امارت طایفه قزاق قزلباش سرافراز فرمودند و ایل مذکور را بین عطیه [illegible]
مسرور و شفقت شاهانه مستظهر و امیدوار شدند دیگر از سوانح رفتن ساروسلطان بیگدلی شاملوست که حاکم ساوه و عرب خان
و رود بود بر سر اکراد [illegible] قبل این مذکور شد که اسکندر [illegible] در همین قراچوق از خدمت اشرف حضرت انصراف یافته با
خود رفت به دستور [illegible] طریق بغی و عصیان مسلوک داشته اکراد با دست درازی و بی اعتدالی در آمده و در واقع [illegible]
سلطان با قومی از مبارزان جنود شاملو و غیرهم متوجه تنبیه و تادیب آن گروه مخذول شده اکراد با از استیلای او [illegible]
[illegible] راه انهزام پیمودن گرفتند و ساروسلطان قلعه اسکندر را بدست آورده تا موازی [illegible]
روانه دیار عدم ساخت و قفل السیف [illegible] ویار او بار شده در [illegible] محمد خان ولد ولی محمد خان [illegible]
بیگلربیگی خراسان [illegible] و نهان بعربستان رفت و سبب [illegible] از او [illegible] که در هرات [illegible]
بودند چون [illegible] ایشان نبود و پادشاهزاده از مردم [illegible] حسین خان [illegible] بیرون شهر جا داده بود
یک دو مرتبه اراده رفتن نمود حسین خان [illegible] پادشاهزاده [illegible]
نواب همایون اعلی شاهی ظل اللهی لشکر [illegible] همراه [illegible] شاهزاده [illegible]
بطریق فرار [illegible] نموده بطرف عربستان [illegible] حسین خان [illegible] خطاب شاهی که مبادا رفتن او محمول [illegible]

العفو تتوارث

باته



گرد و اندیشه ناک گردیده اما چون شاهزاده بعربستان رسید مردم عربستان برحسب فرمان همایون که در خدمت [illegible]
ایشان رسیده بود مقدم او را گرامی داشته و اطاعت و انقیاد بظهور آوردند در سرجمعی که بعد دولتخواهی [illegible] محمد سلطان
والی مخالفت نموده رفته تاخت و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و مکتب حسین خان الوش یغما
فرستاده بجد [illegible] اخلاص و دولتخواهی و پاس حقوق نمک شاهی نموده مقدر رفتن خواسته بود که چون جناب خانی
رعایت خرم و احتیاط تجویز رفتن نمیشود و نهاد [illegible] که در موکب عالی [illegible] آمده [illegible]
مبالغه داشتند با یاران متفق بر رخصت و طلب کومک [illegible]
نمود بار مرجع [illegible] درگاه عرش اشتباه شاهی و دامن ممالک محروسه باد شاهیت خاطر حسین خان [illegible]
تحقیق اخبار مذکور را بدرگاه [illegible] عرض نمود [illegible]
[illegible] مشارالیه بسیار معتبر و معتمد شده بود [illegible] شاهی [illegible] کرده سخنان
گفته در خدمت اشرف بسیار [illegible] و ظرافتهای [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] چون [illegible] بود [illegible] مزاج اشرف [illegible]
[illegible] مبارک اشرف در باب او [illegible] جاری [illegible]
نعمت به دل شده در مقام [illegible] شاهزادها در آمده بود [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] اموال [illegible] ضبط در آمده [illegible] سی هزار تومان [illegible] اموال [illegible] مرجع الالقاب
[illegible] ضبط شده بود [illegible] موصول شد و چون [illegible] خاطر مبارک
یافته بود بعد از [illegible] بسیار [illegible] بالاخره [illegible] مقتولان گشته
با ولی نعمت [illegible] ولد [illegible] بیگ ابن معصوم بیگ صفوی
والای حضرت اشرف سرافراز و در مرتبه یوزباشی گری بدرجه ایالت ترقی نموده بود و بعد از معزول شدن [illegible]
بجای منصب قورچی باشی گری بدو تفویض یافت [illegible] جوان [illegible] دولت [illegible]
از سوانح این سال کشته شدن [illegible] بیگ [illegible] و میرزا حسین برادر [illegible] ایل [illegible] است که
چون [illegible] و قبیله [illegible] مرسوم [illegible] گل [illegible] مذکور [illegible] میرزا حسین بیگ
[illegible] کرده با ایل [illegible] چند سال [illegible] بیگ مذکور [illegible] متقربان
[illegible] رعایت [illegible] یافت و در وقتی که موکب [illegible] شاهی [illegible] آذربایجان در حرکت آمد [illegible]
بازخواست اعمال سابق [illegible] ایالت [illegible] باو تفویض یافت [illegible] الاخوان [illegible]
در وقتی که [illegible] بیگ [illegible] الامرا [illegible] قلعه گنجه مامور شده و در آنجا بود و در روزی که محمد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه [illegible]

کردن گاه چنین [illegible]

در شهر خود فرصت یافته قصد کشتن برادر نموده او که بخیمه خود در المنزل محمد خان که در شهر نبود فرصت یافته …
از عقب رفت او خود را از اضطراب بحرم سرای محمد خان قلیجخان بیگ حرمت حرم خان نگاه نداشته از عقب او رفته
او را بقتل آورد و چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسله زیاد داخل از این بی حرمتی بی تاب و توان شده همان لحظه
قلیجخان بیگ را بشمشیر تیز تادیب نموده قطع رشته حیاتش کردند او بغایت رشید و خود رای زیاده از حد غیور بود و
چون مرد و قضیه موافق مصلحت دولت قاهره واقع شده بود در باز خواست آنها اهتمامی نشد چه خوش بود که برادر
بیگ را کشته و کار … مشاهیر متوفیات که درین سال سفر عالم بقا اختیار نمودند اول نور محمد خان اوزبک ابو المحمد
خان ابن الوریچ خان که از نژاد جوجی بن چنگیز خان بود همچنانکه سبق ذکر یافته در شیراز اقامت داشت در ظل رافت …
شاهانه روزگار بعافیت و فراغت میگذرانید و هر روز دو تومان شاهی عراقی مبلغ خرج او تشخیص شده بود در این سال
عالم فانی را وداع نموده در سرای آخرت … بولایت عجم آمده در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت همواره انوار …
التفات شاهانه بروجنات احوالش میتافت در روز جمعه بیست و چهارم محرم الحرام اندک عارضه او را طاری شده و در …
میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی که متقی بود و بحث مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیما بین ایشان عبارت قرار …
یافته بود بعیادت او رفته جناب مولانا با ایشان معانقه کرده در کمال سلکی صحبت داشته تا شب یکشنبه بیست و ششم …
بصبح بعد از اقامت نماز تهجد و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید چون عمر و خیمه … در رفتن از پای افتاده بی …
حق گفتن … دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی …
کاری و تعلقی دنیا در جه … داشت از شهر به او غذیه و تنعمات و تجمله … قناعت نموده اکثر اوقات صایم بوده
بی کوشت افطار میکرد و مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی
علوم دینیه میخوانده از مولانا رخصت کرده اجازه نماز جمعه و جماعت و تحقیق مسایل اجتهادی یافته بود در روز فوت او …
و غیر صغیر و کبیر خلایق … اشراف و اعیان … و میبردند که بیمن و تبرک … جنازه مغفرت …
رسانند از علوی خلایق … نعش او را در آستانه امام زاده واجب التعظیم و التجلیل … در سلک نظم کشیده مصرعی …
این تاریخ یافته بود آه آه از مقتدای شیعیان دیگری گفته بود حیف از مقتدای ایران حیف و شیخ محمود عرب …
… مجتهد الزمن یافته بود و دیگری از متوفیات محمد بیگ … که از زمره مقربان و مجلسیان اشرف بود در …
بیمار شده حکیم سلمان بمعالجه او اشتغال داشت … حکیم … ترک طبیبان … نماید
… مرض او اشتداد یافت در اول زمستان بجوار رحمت ملک منان پیوست حضرت اعلی شاهی ظل الهی …
… او شد نعش او را بالمشهد مقدس اعلی فرستاده … شاهانه …
مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود و املاکی که داشت وقف خیرات نموده و سایر اموال و متروکات او چون فرزند

فرزند نداشت حسب الاشاره به برادر اعیانی او حیدر سلطان که ایشک آقاسی حرم علیه بود تعلق گرفت گفتار در قضایا
او دیل ئیل که مطابق سنه اثنی و عشرین و الف که سال بیست و ششم جلوس همایون است نوروز سعادت افروز
این سال در روز چهارشنبه بیست و ششم محرم الحرام سنه مذکور اتفاق افتاد خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و …
دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عزت و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد جهان …
بهار … سر سبز لاله زار … گلزار … عنبر تربت زمین و زمان شد چو باغ بهشت حضرت اعلی شاهی در روز
جمعه بیست و نهم که روز دوم از نوروز گذشته بود … و بسعادت و اقبال از بلده طیبه فرح آباد … دار السلطنه
اصفهان در حرکت آمده در ساعت سعد وارد آن بلده جنت نشان شدند و آن بلده را بانوار سعادت … و اشرف … گشته
دیده … و طلعت همایون روشنی افزود و اهل حرفت و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه چهار سوق
را آیین بسته جشن نوروزی با سن مقرر در نقش جهان ترتیب یافته چند روز کافه خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند
حضرت اعلی در آن … اهل اصفهان که مستحق طبع همایون شده … ارباب … ولایت و ده یک کل محصول
دیوانی که مجموع قریب پانزده هزار تومان عراقی میشد بارباب و رعایا و … املاک دیوانی با اهل اصفهان انعام فرمودند
این عطیه والا علاوه سایر مواهب و عطایای ارجمند شاهی گشته موجب دعای خیر کافه خلق این دیار گردید از سوانح اتفاقیه
که در اوایل این سال بظهور پیوست فتح قلعه بن فهل من اعمال کیچ و مکران است که گنجعلیخان بان مامور شده بود …
قضا جریان با لشکر کرمان و سرداران قبایل با آن ولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نموده در هنگام فرصت از اطراف و جوانب
قلعه هجوم آورده یورش کردند و ملک شمس الدین والد ملک … والی آن ولایت و سایر محصوران از مصادمه عاجز گشته دست از
قلعه کوتاه کردند و غازیان … بر قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان …
مصحوب معتمدان بدرگاه … فرستاده شهر دار السلطنه اصفهان بنظر اشرف در آوردند عموم مردم آن ولایت …
مذهب و بعضی شافعی مذهب اند چون مشار الیه دعوای سیادت میکرده خود شیعه مذهب بود و حضرت اعلی … از …
و اضرار او در گذشته مقرر فرمودند که … کرمان رفته با فرزندان و متعلقان در آن ولایت بفراغت روزگار گذرانند
او چون بکرمان رسید دست از … ملک آن کوتاه کرده سفر آخرت اختیار نموده … ملک حقیقی شتافت …
شاهان جهان جز آنچه … بوده و هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان بر گریبان دولت ایشان نرسیده
از رفعت و … متصور نبوده که خلاصه معموره جهان ولایت کیچ و مکران است و ایشان پادشاه و بزرگ و رفیع الشأن بوده
که سایر سلاطین عالم با ایشان رتبه برابری نیست و لهذا شاه و شاهان شمس الدین لقب … بوده … ملک دنیا از عمر
بهره داشته از مقام تکبر و بزرگی فرو تر آمده و این بیت … خود کرده بود … اگر بودی … ملک … سپاری …
کیچ و مکران چنین ارزان … دیگر از سوانح آن ایام آمدن … ایلچیان فرنگ است که از جانب پادشاه اسپانیه …

که بزرگترین پادشاه فرنگ بپایه سریر اعلی آمده در شهر جنت نشان اصفهان بسعادت بساط بوس شاهنشاه سرافراز گشته
و تحف و هدایا گذرانیده چون سلاطین اصفهان بسعادت مسیحی ملکی با حضرت اعلی شاهی ظل الهی ابواب الفت و
اشنائی مفتوح داشته فیمابین طرفین مراسله داده شد مسلوک گشت قبل ازین دیگر یک یوزباشی ارد. ملک مرد عرب ...
و سخندان بود بر سم رسالت بجانب فرنگستان فرستاده بود و بحسب امساک و قوت طامعه اعمال زشت که مرضی خاطر
اشرف نیست از وی صدور یافته بعرض اشرف رسیده بود در وقتی که با ایلچیان مذکور عود نموده بملازمت اشرف رسیده
مغضوب گشته هر چند خواست که سخن در آمده بجرب یا بی عذر خواهی خطاهای خود کند و او را سخن نگذاشته سیاست قهرمان
قهر پادشاهی گوش و بینی او را بریده سرنگون بدار عبرت آویخت معیوب و رسوائی که کمی سینا و بعالم عقبی شتافت
و معرف او را بیکی از پادریان فرنگی بخشیدند از اعمال قبیحه او یکی آن بود که در بندر کوه گیلویه ... حاکم آنجا خبر
از سر کتاب پادشاهی برداشته و او را مضمون آن آگاه کرده بود و اینکه با ایلچی در خدمت سلاطین خطای عظیم
در زبان با اسرار پادشاه گشودن گناه بزرگ دیگر آنکه رسم قدیمست که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت که روند
لبس لباسی که عرف و عادت ملوک خود است بوده در کل مراد و طور خود سلوک مینمایند و در هیچ عصر و زمان با
شاهان جهان ایلچیان تغییر عرف و عادت لباس منتهی خود تکلیف نکرده اند در وقتی که دیگر یک که مرهای تخت پادشاهی
اسپانیه بوده زوجه پادشاه فوت شده و پادشاه و اتفاق رفقا در عزای ملکه بعرف و عادت خود سیاه پوش شده بود
او خبر غارز خوش آمده پادشاه ولی الحکم تکلیف نمود که لباس ... بود که اگر او را تکلیف بین سازند جواب گوید که سر مبارک پادشاه
ولی نعمت من سلامت است مرا چه لایق که سیاه پوش کردم و این عذر ... لایق و شستن محض امساک و قوت طامعه و چند
یکدست لباس فاخره و این عمل زشت از وی ظهور رسانده بود و دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی به بریم پاپا که خلیفه ...
نوشته مصحوب او فرستاده بوده ... مبلغی از وی گرفته ... نام نهاده مکتوب
رعایت یافته بود ... اعظم خطا باک ... موجب سیاست بوده است که با ملازمانی که همراه بودند خدا آنی بد سلوکی نموده
و آزار میکرده که چند نفر راضی بدین ترسانی شده که الحمد از جور او خلاصی یابند طرف مسیحی اختیار نموده و در ولایت فرنگ
مانده بوده آزاری از جور او که مرد بد بین کرده دیگری از سوانح مراجعت قاضی خان ... است از ایلچی ... و دوم ...
وادین مصطفی پاشا مشهور بالکلو جادو وش ... بتقاق او شرح اتحاد ... انکه ... اندیشه تا نصوح پاشای وزیر اعظم
قاضی خان بجهت تاکید امر مصالحه نوعی که در قضایای سال ... نوشته شد فرستاده شده بود و اوز یار ... که
نصوح پادشاه رسیده و پاشا با او کمال اعزاز و احترام بجا آورده و عبدالرحیم ... و تنصیف رسمی که از طرفین
بعمل آمده باتفاق روانه استنبول شدند و نصوح پاشا چون شهر داخل شده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم
رسیده حقایق حالات عرض کرده روز دیگر جمیع پادشایان و امراء و اعیان رومیه و عموم لشکریان باستقبال ...

سیاه پوشیده بود و طریق آن هم

قاضی خان بیرون آمده با اعزاز و احترام تمام شهر درآورده تا باستصواب نصوح پاشای وزیر اعظم بخدمت سلطان
احمد خان رسیده او ورقها نوعی که رسم و قاعده بود او از حضور پادشاه کرده و ادای رسالت و سفارت نموده تحف
و هدایا که رسانیده ... از جانب پادشاه نیز لوازم تعظیم و تکریم ظهور آمده در باب قرار مصالحه گفتگو نمودند بعد از قیل
و قال بسیار امر مصالحه بر نهجی که قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافته ایلچی جادو وش با رسم رسالت
تعیین نموده با مکتوب محبت آمیز و تحف و هدایای لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنت اصفهان
وارد گشته بسعادت خدمت اشرف سرافراز شدند و ایلچی جادو وش منظور نظر عواطف و التفات شاهانه گردید
و چون از جانب خواندکار تعیین سنور و سرحد آذربایجان بعهده محمد پاشا بیگلربیگی وان و سنور طرف عراق عرب بعهده
محمود پاشای بیگلربیگی بغداد و اله جبال اعلی شده بود که باتفاق تعیین کرده پای اشرف اعلی به سنور زمان مذکور
قطع رسانند از این جانب بر حضرت اعلی شاهی ظل الهی امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد جهت تعیین سنور آذربایجان
و مقرب الخضرت محمد قلی بیک میر آخور باشی جغتای بجانب بغداد مامور فرموده فرستادند و چون از جمیع زمان شاه
جنت مکان و سلطان سلیمان چندین سال گذشته بتصاریف زمان و انقلاب دوران اختلاف بسیار در سنور
بوده از جمله کرجستان ... و قلاع آنست که در زمان شاه جنت مکان داخل سنور این طرف بوده الیوم در تصرف رومیه
تا غایت تسخیر شده و بعضی قلاع محال طرف بغداد و عربستان داخل سنور رومیه بود که الیوم در تصرف شاهان این دولت
و تخلیه و تسلیم آنها از طرفین دشوار اولی آنست که در حین عقد مصالح آنچه در تصرف شاهان هر طرف باشد همان مستمر
بوده از چنین مضایقه در آنها نشود و فرستاده با سفارش فرمودند که این طریق را منظور داشته سنور و سرحد برین وجه
قرار دهند و امیر گونه خان حسب الفرمان قضا جریان به سلماس رفته محمد پاشا نیز بآنجا آمده و چند روز اوقات در آن
گفتگو صرف نموده بر نهجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنور نامه نوشته شده محمد پاشا و ... بیگلربیگان
و اعیان رومیه با امیر گونه خان داده ... امیر گونه خان و امرای این طرف محمد پاشا ... از یکدیگر جدا شدند اما محمود
پاشا چون در جانب بغداد و عربستان اختلاف بسیار واقع شده بود و جرات تشخیص آن نتوانست نمود و بعرض
پادشاه موقوف داشت بنابران سنور آن طرف تعیین نیافت و بالاخره با فساد گرجیان و اکراد و بغی ... اعتماد
گرجیان و قضیه صلح برهم خورده و در آن هنگام صورتی نیافت و دیگرباره از طرفین نیران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه
از سیاق کلام آینده بظهور خواهد پیوست ذکر رفتن رستم محمد خان ولد ولی محمد خان از خراسان بر سر شاه و منهزم بازگشتن
با شورش بلخ و مقدمات آن در اول این سال امام قلیخان پادشاه او رنگ بخارا ... و فتح شکر فراق که ... ملکی شده
متعرض حواشی مملکت سمرقند شده متوجه سمرقند شد و برادرش ندر محمد سلطان ... طلب ... داد
انکه رستم محمد سلطان در عربستان رفته در کمین بلخ و منتهز فرصت است مفرورت گفته از رفتن ابا نمود امام قلیخان

آنچه چند کلاه که قاضی خان ... استنبول بود ... و پاشا ... دفتر ... قضاة ... حدیث ... اوهم

در طلب او مبالغه بسرحد افراط رسانیده ندر محمد سلطان بتکلف برادر با جمعی از لشکریان بلخ بکومک او
سمرقند گردید رستم محمد خان خبر رفتن ندر سلطان در غرجستان استماع نموده با موازی سه هزار کس که بر سر ولایت
با مقدار متوجه بلخ شد والی بلخ وقت مدافعه و فرصت استحکام باره نیافته بارک متحصن شده و شهر را باد گذاشته
رفق و ملایمت پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک اند محافظت آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت بشما
تعلق دارد و در میانه جدالی نیست والده ندر محمد خان که همشیره میرزا ابو طالب صفوی متشبهه بعورت ...
الکه مبادا شهر و خیلهای ... سازد در سولان حرب با ... نزد رستم محمد خان فرستاده التماس اتفاق و مهربانی و در فرزند
کرده گفت که ... خود را ... و میانه تو و عمزاده صلح قرار داده مملکت ...
برادرانه بالکه ... سلوک نمایند ... صورت ... خصومت و جنگ و جدال ... اطمینان ساخته در خیه کسان طرف
و جواب فرستاده لشکر جمع نموده در دفع فتنه او ساعی بود ندر رستم خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته شده
در کمال غفلت میگذرانید و مردم او در مملکت متفرق گشته بداد و ستد و معاملات مشغول بودند که ... لشکر بر سر
او رسید و او فرصت جمعیت و مدافعه نیافته و مردم او هر کس سر خود گرفته رستم خان با معیت کس ... سوار شده
بکارت ... درحرکت آمد و از راه چند نفر از او دیگر با او نفر نموده و اراده ... و ماکرفته ... و چند نفر دیگر که
... او بودند با ... مخالفت کردند ... جدال کرده ... منسوب ... کرده
چند نفر از ... رستم محمد خان با ده نفر سلامت از آن مخاطرات نجات یافته چون باستعمال ...
نتوانست رفت بدار السلطنت هرات آمد متعاقب وصول او خبر ... خبر هرات رسید که سلاطین ماوراء النهر ...
از لشکر فرار منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشته و در روز سه شنبه چهارم ربیع الثانی ملازم حسین خان شاملو از دار السلطنه
اصفهان آمده اخبار مذکور را بعرض اشرف رسانید **ذکر وقایع ... که در ... قبل از توجهات ... بکرجستان**
**... وقوع یافت** چون سلاطین عظیم الشان دکن از قدیم الایام نسبت ارادت و اخلاص بدین عتبه علیه کردون ...
دارند قبل از این عادلشاه والی بیجاپور میر خلیل خوشنویس را که از سادات عظام ولایت ... خراسان است و در حسن
خط نستعلیق سرآمد زمان و نادره دوران است بحسب تقدیر بولایت دکن رفته با او کی بود و محمد قلی قطبشاه والی گلکنده
و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف و هدایا و پیشکشات لایقه بدرگاه جهان پناه
فرستاده از ... لشکر ... که ... فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان ... شده ...
بودند و چون در میان دودمان قدسی نشان صفویه و سلاطین عالیشان سلسله علیه تیموریه همواره طریق محبت و وداد
مرعی و مسلوک بوده فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه جلیل شاه فرمان
فرمای ممالک هند زیاده از حد ... مصادقت و دوستی و شیوه محبت و برادری مرعی است

نخ



تخت نامه محبت امیز بخدمت آنحضرت نوشته سفارش سلاطین دکن نمود ... آنحضرت حسب الاشاره همایون
ترک مخاصمت ایشان نموده بنحو دلخواه سلاطین مذکور عمل نموده اند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین بیگ تبریزی
مهماندار را با ایلچی قطبشاه و درویش بیگ مرعشی را با ایلچی نظام شاه و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه
و شاه قلی بیگ زنگنه را با ایلچی عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عطوفت امیز ... که مشعر عنایت و اقبال
ایشان تواند بود قلمی فرموده بجهت هر یک خلعت فاخره و ... تازی و تنسوقات لایقه عنایت فرموده ارسال
و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوسته سلطان محمد قطبشاه برادرزاده او بر سر قطبشاهی تمکین یافته ...
لوازم پرسش مبارکباد تعزیت بتقدیم رسانیده ایلچیان مذکور در اصفهان از خدمت اشرف مرخص گشته بانفاق ایلچیان
روانه مقصد شدند اما درویش بیگ چون بشیراز رسید فوت شد و محمدی بیگ ... بجای او بدین خدمت ...
گشت و شاه قلی بیگ نیز چون چند روزی ... باحضر ... درفتن نموده بود ... سفر در ... ا
رسید در فیال ... رفتن ایشان تعویق افتاده حسین بیگ با خواجه قنبر علی ایلچی قطبشاه روانه دکن شد و میر خلیل
ایلچی عادلشاه که از سادات عظام ولایت ... است ... در حسب تقدیر ... دکن رفته بود در شیراز ...
اشرف رسید ... رفتن ایشان در محل خود ... کلک بیان ... در فیال میانه ... قباب ... بیگم ...
میرزا این محمد همایون پادشاه و ... ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ... سلطان ... ولدش ...
... میرزا بن سلطان ... قباب ... در حباله نکاح شاهرخ میرزا
میرزا نواده شاه سلیمان ... سلطان اویس میرزا مشهور ... میرزا ابن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا ... 
... بن امیر تیمور گورکان بود شاهرخ میرزا ... فوت شد ... بر ... 
... جهت ... نموده ... ضرر ... اعراب ... مقصود ... مجهول ... بوده ... مکان ...
داده روانه نموده خود بر حسب تقدیر ... بصره آمده ... رو بجانب الامن و الامان ایران کرده ... 
مکان اورا ... تجیا اورده با صفهان فرستاد ... در اصفهان بود در این سال که ... 
فال بدار السلطنه اصفهان رسید ... قباب ... بملاقات ... سرادق اقبال ... 
اعلی اورا با شاهزاده مذکور ... نسبت ... میانه او و شاهزاده ... صورت ... روی نمود و ... بکمال
افسردگی بسر میبرد **ذکر ... گرجستان ... گرجیان ... در ...**
**... دولت ... روی داد** قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گشته که طهمورث خان ... الدوه خان ابن ...
خان والی ولایت کاخت و لوارصاب خان بن ... خان ... خان والی ولایت کارتیل که هر دو ... 
و ترقی یافته ... اعلی اند و ... هر دو در سلک ... سرادق اقبال ... در سال ... که ... 

رستم محمد ... (marginal note)

وا باشند در صحیفه انصراف از فتنه احتراز نموده

بشابه تبریز آمده مراجعت نموده مردود در ملازمت اشرف التماس نموده اند که چون اوصاف و مدّعای بندگان
و تنکار کاههای این بلده و ولایت استماع شده خاطر پیر و تنکار انجا ملول است هرگاه حضرت اعلی متوجه پیر و تنکار
باشند ایشان را مجبور سازند که چریده و دسته خود را بموکب همایون رسانیده و در پیر تنکار از ولایت در رکاب اقدس
و قرار داد ایشان در خدمت اشرف این بود که هرگاه رای جهان آرای اقتضای حضور ایشان نماید چریده سریع السیر
طلب نمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده چریده و سپاهی صغنان صبا شمول خود را بموکب معلی رسانند بنابران در
سالگذشته که رایات اجلال متوجه الصوب بود حسب المعهود حکم معلی طلب ایشان صادر یافت ایشان [illegible]
نام جلوداری را که در تیغ بود نگاهداشته بلیت و لعل میکند را بیندند و هر کدام آمدن خود را با آمدن یکدیگر موقوف داشته
انعقاد تعلل کردند که هوای مازندران گرم شده و حضرت اعلی از ان ولایت بیرون آمده جلودار را بی نیل مقصود باز گردانیدند
بشرف ملازمت مشرف شد و چنین معلوم شد که با فساد و چند نفر از گرجیان خصوصا شیر مزان نامی بایکدیگر وصلت نموده
و عهد و شرط کرده اند که من بعد با هم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گریبان بدست قزلباش ندهند
و فی الحقیقت انجامات در تربیت دولت ایشان کوشیده استعداد و لیاقت داده با دو ایشان طرح انجام داده اند القصه حقیقت
خیانت بمزاج اشرف گران آمده خاطر اقدس بدین غبار آلوده گشت که مطلقا بتقبیل حرف و حکایت و معاذیر انکلامی [illegible]
و رای صواب نما بدان قرار گرفت که چون سلاطین نادیهای که پیر کوهر [illegible] روزگار [illegible] نموده
و در کتب فضل گوش نصیحت نیوش ایشان را بسر پنجه تادیب بر تافته تجربه روزگار تجربه و مهذب نگشته اند بعزم تادیب گوشمال
ایشان متوجه قراباغ گشته که اگر ولات گرجستان تقدیم اخلاص پیش آمده باستقبال موکب همایون شتابند و غبار آستانه
را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرغوبه پاک و مصفی سازند و نتیجه ارباب اخلاص حاصل نمایند با ایشان بمقتضی مروت و احسان
شاهانه سلوک نمایند و اگر بمقتضای انجان خلاف قرین وحشت و دهشت بوده سعادت کورنش همایون مستعد نگردند
از خواب غفلت بیدار سازند چند روزی که هوای دار الملک صفاهان گرمی داشت بملاقات فرزندان و بهجت تفریح
چون هوا باعتدال آورده و بمقر دولت و مستقر سلطنت باز گشته بتاریخ روز پنجشنبه دویم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه
در حرکت آمده و عنان عزیمت بصوب سرحد قراباغ بال در اصفهان آسایش نماید که چون سوز ناملایمات سرحد آذربایجان
بغداد و عربستان برسد و خاطر از ان مرجع گرده و اوبار و جهه لایق روانه نمایند و بآهستگی طی مسافت نموده در [illegible]
از جنود ظفر ورود رسیده موکب مسعود همیشه نزول سعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده و چند روز در انجا بزیارت
مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا شیخ الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه و مشایخ کرام رضوان مقام قیام
نموده از انجا سلطان محمد بیک حاکم شیروان را برسم رسالت بجانب روم مرز فتوح پاشای وزیر اعظم فرستاده و حقیقت عزم
سفر گرجستان را باو اعلام داده که مبادا اهل غرض و ارباب فساد و بعنوان دیگر که منافی مصالح باشد مذکور سازند و در هیچ

گرجستان [illegible] موقوف [illegible]



فتنه سعی نماید و از دار الارشاد روانه شده تنکار کنان و بخیر افکنان بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت الیاس و خصوصا
طهمورث بیدولت را کمر بروده وحشت و غفلت پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کرده و چون دل اخلاص
نداشتند بمصاحبت چند و جنگل مغرور گشته بسعادت بساطبوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی شاه ظل الهی پیر بوداق خان حاکم تبریز
را با بعضی امرا قجلاوزی و سرکردگی و اولو محمد بیک الدبلو که از امرای قراباغ است بجهت قرب جوار از شوارع و مضایق گرجستان
و راه النکان اگاه بود از جانب تفلیس فرستادند که در ما بین الکار کاخت و کارتیل بوده شوارع را نیکو ضبط نماید که طهمورث
بیدولت از کاخت بکارتیل و جنگل دیگر نتواند رفت و یوسف خان بیگلربیگی شروان را امر فرمودند که با عساکر ظفر انتما در شروان
الی آب کر عبور فرموده بگرجستان کاخت در آمده و در کنار رودخانه قنیق نزول اجلال واقع شد طهمورث خان چون از
ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و خود با محمود خود را از جا و دیوار جمع آورده در
جنگل و قبه و محل مضبوط جبر بردیه صعود و آسمان در میان درختان آشیانه گرفت که چند روزی خود را از چنگل شهباز شکار
عنقه پرواز قاف اقبال صیانت نماید و چون مشار الیه در ظل تربیت همایون اعلی شاهی ظل الهی نشو و نما یافته بود و مهر
اعلی بالطبع راغب بود که تربیت کرده خود را یکباره از نظر اعتبار بیندازد فاکراقای قورچی را که در درگاه معلی با طهمورث
مربوط بود نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده چند غفلت از گوش او بردارد و باور اک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید
که سعادت موکب بیرون بردن آن حضرت ندارد و بلکه عجز و بیچارگی خود اظهار کرده و عرض کرد که خوف و دهشت بر من مستولی
شده و از بیم قهر و غضب شاهانه حوصله آن ندارم که خود بملازمت برسم و والده خود را با ولد بسر کرده دشت و چند نفر از
معتبر کشتیان و ریش سفیدان گرجی فرستاده که شفیع تقصیر و گناه او بوده ملتمس باشند استدعا نموده که درین مرتبه حضرت اعلی از جرم
او درگذشته سعادت فرمایند که وقت دیگر شفقت شاهی و عفو و اغماض پادشاهی بظهور آید [illegible] حاصل شده
بدستیاری اقبال ایشان امکان پذیر [illegible] حضرت اعلی باشد تعجیل آید بود درین گفت گاهی نیکان ان توخواهی که عذر تقصیر
نمائی که ایشان را نادانی است سرانجام نادان پشیمانی است فرستادگان مذکور در کنار آب قنیق رسیده و والده طهمورث
و مخدرات السلسله بعز عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه شدند و حضرت اعلی حسب الاستدعای مخدره مذکور
در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او در آمدند و درین اثنا کاغذ نابهنجار که از روی جهل و نادانی به بکرات بیزار فرستاده بود
خان والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس است بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی
ان گفت وگو و مناسب آن وقت نبود درج نموده بود و او چون از بیم قطاق ارباب تنفاق اخفای آن نتوانست نمود دیگر
بخدمت اشرف آورد و از مضمون آن مکتوب مادر حضرت شاهانه پیشتر مشتعل گشت که غیرت اهل تنها [illegible]
والده طهمورث را با پسران او و جمعی خدمه که همراه او بوده با معتمدان روانه عراق فرمودند و از انجا بمردم کاردیده
سپرده بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده تاب توقف در محل خود نیاورده با کوچ و متعلقان خود جنگلی

آن دیدار [illegible] طهمورث [illegible]

و چند [illegible] طهمورث [illegible]

بکرات بیزار

خود و قبیلی از نادران و عظماء گرجستان که کمابیش بانصد و شصت نفر بوده بجانب کارتیل گریخت و در آنجا [illegible]
مخفی شد و الدیرزاده و احمد که از بیم امیر عباس گر منصوره بر وی مستولی شده بود در آنجا رحل توقف نتوانست کرد و باتفاق جمعی دیگر از افراد
و پریشان حال بجانب باشی آجوق رفته بکرکین خان والی آنجا که از تبعه پادشاه روم است پناه برده تتمه احوال ایشان و
وقایع گرجستان بعد از تحریر تفصیل سوانح این سال که در طی مسافت سفر گرجستان بظهور پیوست و ذکر متوفیات منعکس
در سال آینده در قید رقم گنج بیان میگردد از سوانح این سال که در اثنای سفر روی داد فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک است
بجانب عربستان و احمد خان ولد هلو خان اردلان بجانب کردستان شرح این قصه آنکه سید ناصر ولد [illegible]
جابه میر و اعلی فرستاده و در رکاب مقدس اعلی نشو و نما یافته بشرف مصاحبت خاص نیکو گذشت سرافراز شده بود و سید مبارک
مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعد از [illegible] با پدر تجدید ملاقات تازه نموده چند گاهی با او بوده باز آمد
و دیگری از فرزندانش در عوض او بدرگاه والا فرستند و این مسئول تا غایت درجه قبول نیافته در عقده تعویق بود
بود درین خیال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید [illegible] فوت شدند و درین وقت رای جهان آرا اقتضای
آن کرد که چون سید مبارک پیر شده صلاح دولت قاهره در آنست که سید ناصر را بآنجا فرستند که هرگاه قضیه [illegible]
سید مبارک که ناگزیر هر بنا و بشرست روی دهد مشار الیه در آنجا حاضر باشد که فتوری در ملک عربستان واقع نشود
و لهذا او را مرخص فرموده اند و خان احمد اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بکمال مرحمت [illegible]
نعمت پرورش اند مصروف و مخزون خاطر اشرف آن بود که بجای والد بر مسند حکومت عشیرت اردلان تمکن یابد
بنزد پدر فرستاده اعلام دادند که چون پیر و ناتوان شده [illegible] در میانه قبایل و عشایر [illegible]
فرستاده اعلام دادند که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در گنجه از خدمت اشرف جدا شده [illegible]
آورده اند باقی احوال ایشان در سال آینده از مساعده بخت [illegible] متوفیات در ایام بهار این سال نونهال گلشن سلطنت
و اقبال اعلی شاهزاده مغفور اسمعیل میرزا که دوازده [illegible] از مراحل زندگانی طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان مریض
گشته در روز جمعه [illegible] شهر [illegible] الثانی که رایات جلال در ییلاق بود و چون برحمت ملک غفور پیوست نعش مطهر [illegible]
در مزار امامزاده واجب التعظیم والتجلیل امامزاده اسمعیل بامانت گذاشته بعد از چند روز که [illegible]
آورده بمشهد مقدس معلی نقل نموده [illegible] فوت گشت که [illegible] عمر والده [illegible] مادرش [illegible]
با ذیل دولت [illegible] سال [illegible] وردی خان از فارس باصفهان آمده در روز [illegible]
که موکب همایون از [illegible] بدار السلطنه اصفهان تشریف آورده داخل شهر [illegible] باستقبال موکب [illegible]
بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشته اند که [illegible] حضرت اعلی [illegible] روز [illegible]
لاریسی که از اولیاء عظام میراث [illegible] بعد از چند روز که در ملازمت اشرف [illegible]



و مریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول که روز چهارم بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده بجوار رحمت
الهی پیوست و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مبلغ یکصد و پنجاه تومان از زر حلال جهت اخراجات و تکفین و سایر ضروریات
تکفین و تجهیز او از خزانه معموره مرحمت فرموده بتغسیل و تشییع جنازه او فرموده بتعزیت و احترام تمام نعش او را بمشهد مقدس
فرستادند که تا در گنبدی که در جوار روضه مقدس حضرت امام الجن والانس بنا نموده باتمام آن موفق گشته بود دفن
سازند از نوادر اتفاقات آنکه در آن چند روز [illegible] که سرکاران عمارت بود آمده خان از تحقیق عمارت [illegible]
میمون آن ترک ساده لوح گفت که گنبد عالی و ایوان که جهت مدفن ترتیب یافته بود در کمال تکلف و نهایت زیب و زینت در
اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم جناب خانیت [illegible] حضار مجلس او را بنادانی طعن کردند خان فرمود که از غیب بزبان او
جاری شده و حیات مستعار را تکامل است و در همان روزها امام قلیخان پسر او که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر بایالت
و دارائی فارس منصوب گشته علاوه مالکار سابق او شده روز دیگر بمنزل او تشریف برده بتعزیت [illegible] بازماندگان فرموده او را
شفقت و مرحمت [illegible] از امرا و خوانین این سلسله علیه بمزید جاه و شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجمل
بزرگانه منفرد و ممتاز بود [illegible] بکمال دولت و داد و دهش [illegible] بنیاد [illegible] نهاده بود که [illegible] از اقران
بان مرتبه [illegible] و مشاهد مقدسه از [illegible] و احسان او بهره ور بوده و به ترتیب عمارات عالیه [illegible]
خیر موفق گشت جناب صاحب علم و حیا و پاکیزه روزگار بوده رحمه الله علیه و دیگری از متوفیان شاه وردی بیک [illegible]
با پیر و لوا است که از زمره مقربین درگاه و مقدم خدمت و در زمره تقرب و اعتماد و اختصاص داشت در سال گذشته در
گیلان بیمار شده او را [illegible] آوردند بعد از نوروز که رایات اجلال متوجه اصفهان شد او را [illegible] مرض
نتوانست آمد در فرح آباد ماند روز بروز ضعف او قوی تر گشته اوایل این سال بجوار رحمت لایزال انتقال نمود
مشار الیه صاحب نسب و ثروت بود [illegible] متروکات او [illegible] بعد از او تعلق گرفت [illegible]
[illegible] مشار الیه [illegible]
از روی [illegible] روز جلوه [illegible] مشار الیه موجب [illegible] اعتقاد [illegible]
نسبت بان درویش مجذوب شد والله اعلم **ذکر قضایای بارس ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و عشرین والف که سال**
**بیست و ششم جلوس است** چون فصل شتا بنهایت انجامیده [illegible] بهار خجسته [illegible]
گردیده [illegible] یافت [illegible]
جهان افروخت یعنی [illegible]
حمل که خانه شرف و اقبال است [illegible]
[illegible] روز [illegible] عالم [illegible]

کرده میشد

او را کفن [illegible]

۳۵۰

از شاخ گل جوانه بوی گل چون عنبر تر دماغ قدسیان کرده معطر اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه نهم فرود
از آب برده خانه قانق که تا آنجا دعبه و جون عبور نموده در مکانی از الکار رضی نزول نموده روز دیگر در ان سرزمین
نزهت بخش چو ارم چمن فرو دنو سرور و سرود پرداختند و چون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه
ظفر پناه روی به کوه فرار آورده باشی چون که حکومت [illegible] شهریار جهان ایالت و والای گرجستان را عیسی خان
ولد کوچک میرزا نواخته [illegible] غرباده طهمورث بیدولت که در ان کوه کی بخدمت اشرف آورده بود و در سلک
ترتیب شاهانه نشو و نما یافته و بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده و او دیک که معظم [illegible] گرجی
بوده به وکالت او معین گشت و برسم و آیین گرجیان او را بر مسند ایالت نشانیده و نثار کرده و علما و اعیان گرجیه
سوای جمعی که موافقت طهمورث اختیار کرده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهره
خسروانه بنوعی حراست و صیانت اموال گرجیان فرموده که هیچ صاحب کلاهی از عرض رعایا نبود و چند نفر از جهلا
و بیدولتان در وقت عبور مال گرجیان که خالی از صاحبان بود دست درازی به خانه ایشان کرده بودند
شکم پاره کرده و [illegible] موجب عبرت دیگران گردیده و باعجز گرجی که از بیم صدمه لشکر قیامت اثر [illegible]
کرده هر جنبه [illegible] بود [illegible] معدلت شاهی بیرونت مقام خود آمده و مستقل به خدمت بادشاهی شد و ولایت تفلیس
کوچ کرده و قصبه کرم که نشیمن و سکونتگاه سلاطین گرجیه است نزول اجلال فرموده و الحق ان قصبه مکانی خرم و نمونه بهشت
ارم است و درانجا کلیسایی است در غایت تکلف و صفا و نهایت زینت و بها که از مبدا ظهور اسلام تا غایت بانگ [illegible]
بگوش ساکنان ان مقام نرسیده بود و سکنه ان سرزمین چون رهبانان ضلالت آیین کسی دیگر ندیده و اکثر قوم [illegible]
از شعار اسلام و کیش مسلمانی بی‌بهره [illegible] بادشاه دین پناه بجهة اعلای کلمه لااله الاالله [illegible] مذکور تشریف برده
خوش الحان موکب دولت قرین بر فراز ان معبد ضلالت آیین بر آمده [illegible] محمدی [illegible] آواز گردانیدند و همچنین [illegible]
که بر بسته اقامت و اذان فرموده ندای فرح افزای کلمه طیبه لااله الاالله محمد رسول الله و علیا ولی الله بسمع [illegible]
عالم بالا رسانیدند و از انجا کوچ کرده کلیسای الاورد که معظم معابد و کلیسای نصاری گرجیان و فی الواقع عمارت عالی
و کنبد متعالیست محل نزول اردوی گردون شکوه گردیده [illegible] جلال رسیده و که در قلعه [illegible] کرده [illegible] از گرجیان
نموده تا غایت اطاعت عیسی خان نکرده بودند بعضی از احمال و اثقال طهمورث در ان قلعه بست جمعی از عساکر نصرت شعار
به سرکردگی محمد تقی بیک [illegible] باشی [illegible] بر سر ان قلعه فرستادند محصوران بعد از جنگ و جدال از
[illegible] راه فرار پیمودند و قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمده تمامی اموال و اسباب ضبط [illegible]
از جمله غنایم قمقمه طلائی بود مرصع بلعل [illegible] که شیخ و مقتدای نصاری که منصب الاوردی داشت [illegible]
الاوردی بود و در ایام متبرکه اعیاد بزرگ و هنگام عبادات نوشیده و در معبد مذکور [illegible] رسانیدی ما بست قوم اقامت مینمود
آنچه بعید بر [illegible]

امداد اجداد دولت قاهره [illegible]

[illegible]

۴۵۵

دفضاری به ان همین دستبرد کشیده و صبر خان جوهر شناس بهزار و پانصد تومان عراقی قیمت کرده بخاطر انور خطور نموده که
حصاری برده دران ترتیب داده و جمعی از عساکر اقبال همیشه در ان حصار مسکن داشته باشند اطراف و جوانب
انها بر امرای قزلباش و طبقات لشکر قسمت کرده و تنک و [illegible] که در ان نواحی یافت بود از مال [illegible] در عرض [illegible]
روز قلعه مذکور اتمام یافت و اسمعیل بیک [illegible] باشی با دو دسته نفر عسکر از آذربایجان بحراست ان مامور شدند و چون طهمورث
ولد صاحب خان الکار [illegible] آچوق [illegible] جا و جبال صعب المسالک و اینکه والی انجا تابع خوانده کارست [illegible]
خود تصور نموده با مستظهران پناه بدانجا برده غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن میکرد که تا استیصال [illegible]
دست از طلب مدارند از انجا عنان عزیمت بجانب کارتیل که عبور لشکر از انجا دشوار است از جهت صعوبت طرق معطوف [illegible]
و ان راهیست در دره تنگ که نشیب [illegible] کاو زمین و فرازش به منازل قمر قرین است از ضیق طرق و صعوبت راه
مرکب [illegible] از جبال و خشم عبور از انجا [illegible] بخصوص درایام بهار که [illegible] چشم سحاب از اشک [illegible]
[illegible] درختان نور افتاب مرکز [illegible] کل والای اقبال قوی [illegible] خیال از انجا مجال عبور نیافتی هر چند
عبور [illegible] در نظر خاص و عام دشوار [illegible] مجال [illegible] عالم آرای [illegible]
اعلی [illegible] نمودن [illegible] که متضمن چندین مصلحت و تدابیر کلیه در آن منطوی بود مصمم گشت طبقات حشم فوج فوج
و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار روز از ان دره تنگ گذشته در نشیب و فراز [illegible]
[illegible] ظفر شعار و مردم اردو [illegible] پاک فرو رفته و در کمال صعوبت از ان [illegible] در کنار رود [illegible]
که منبع آب [illegible] است نزول نموده در ان سرزمین [illegible] و صحرای [illegible] شقایق و ریاحین و
گلهای [illegible] رشک فردوس برین که بموجب حدیث الدنیا سجن المومن و جنة الکافر مسکن و ماوای گرجیان [illegible]
ایمان شده بود [illegible] از [illegible] که [illegible] کاخت و کارتیل واقع شده [illegible] طهمورث گشته [illegible]
[illegible] بیرون برده [illegible] عساکر منصوره [illegible] محمد خان [illegible] گرفته بودند مطلع [illegible] بودند
[illegible] طایفه [illegible] کرده [illegible] بازگشت نموده بودند [illegible] بادشاهی [illegible]
فرمان برداری و اطاعت لشکر اسلام [illegible] عساکر منصوره [illegible] و غارت ان [illegible] یافته
[illegible] در آمده قریب [illegible] هزار اسیر و چهل هزار [illegible] عدد [illegible]
بادشاهی متعلق است [illegible] عساکر منصوره [illegible] گرفت و ثواب عظیم ان امر که [illegible] هزار [illegible] بشرف اسلام [illegible]
[illegible] موجب [illegible] دولت و رستگاری [illegible] فرخنده آثار [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] کاخت و کارتیل است محل نزول موکب مسعود گردیده [illegible] ان متعلق
گشت که یکی از [illegible] روانه [illegible] سالک [illegible] خان [illegible] آچوق [illegible] خلاصه [illegible] میان

چون و حضرت خواندکار روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که منسوبان طرفین را
نموده نگاه ندارند و اتباع حضرت خواندکار رست و طهمورث و لوارصاب که منسوبان این طرف‌اند گریخته باینجا آمده‌اند طریقت
کدایشان را نگاه داشته باز فرستند و الا لشکر قیامت اثر قزلباش جهت گرفتن ایشان روی توجه به الضرورت دارند و بلاحظه
داشتند که مردم گرجستان وحشی صفتان نادان‌اند و طهمورث و لوارصاب از مردم جاهلان فتنه پرست و بنا بر
اند مبادا صورتی روی نماید که بالضرورت مشاغل عظیمه پیش آید خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان از روی
دیگی استدعا نمود که ایلچی ... بار در جمیع شود حسب الالتماس ... منفصل شد و با والی پاشنه‌چوق سلاطین
نادی‌های مذکور ملاقات نموده لوارصاب خان که جهت خود امارت بیک عصیان طهمورث کرده بود نصایح ارجمند نموده
بعد از گفتگوی بسیار گاهی در تواضع گاهی در ستیز ... حکمت ... تکلیفات گرانمایه آن وحشی صفتان
... از مقام جهل و نفاق گذرانیده و اشتو و فاق ... و دیگر گرجیان نیز در مقام عجز در آمده گفته بود که
... ایشان به قرابت و خویشی و نسبت دم ... از مروت دور بود و اکنون ... تقصیر مرده دارم و جناب
جواب داده بود که ... ایشان ... مقرون ... و در می ارادت ... اشتباه ...
... مسلوک ... چند اتفاق نموده گفته بود که ... از باس ... امین پاشا ...
... ساحت ... اقبال آشیان ... همراه کرده ... درگاه ... فرستاد ...
... در مراجعت ... دولت خواهی ... عقیدت ...
... رسیده بود ... مقرر شد که ... دیوان اعلی ... والحکم در
القاب او ... خلاف ... در خلال این احوال سلطان محمد بیک طالش که با ایلچی کرم روم
... مراجعت نموده ... که توقف ایلچی جاودوش ... جانب گرجیان ... سرحد
امر مصالحه ملحوظ ... عرض نمودند ... گرجیان ... خود را از منسوبان
آل عثمان شمرده بودند ... و چون حضرت اعلی ... صدق بیان بقبول مصالحه
بوده ... ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها ... فرستادند که چنین بیک
ایلچی جاودوش را از اصفهان به گرجستان آورده ... روم گردانند ... سلام
خواندکار ... مصالحه ... عهد ...
و تحریر رسوم عادات پادشاهانه مرقوم گشت ...
داشت و جمعی از کفره گرجی که از قدیم الایام تابع ... عصیان ... برادر
بودند ... اعلاء لوای اسلام و ... گرجیان ... به الضرب ... سعادت ...

صفت رساله

پاشا ...



وقایع سال

از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل ایمان گردید و از غنایم گرجستان تاج مکلل مرصع که ... شده با دیگر تحف و
هدیه خواندکار فرستادند و در اندک روزی ایلچی جاودوش در حدود گوری ... گرجستان با ایلچی گری روم ... نموده
و تحف و هدایای لایقه سرانجام یافته او را با نامه مصالحه آمین روانه نمودند و از اسرای رومیه ... در حیات
بوده ... دختر مصطفی پاشا ولد ... خاتون و محمد امین بیک ولد محمد پاشای وزیر اعظم سابق که اسیر
... پاشا بوده ... مذکور کرده روانه دیار روم گردید
و چون ... سرحد آذربایجان تعیین یافته ... سرحد که از جانبین به خدمت
... رسیده بود صورت ... فرستادند ... که در استنبول ... پاشا ...
که ... محمد پاشا ... مصر بود به استنبول آورده وزیر اعظم کرده‌اند
گرجستان ... خاطر اشرف ... ظهور نموده که دو قلعه ... قرب اخسقه و پاشنه‌چوق است ...
که از قدیم الایام حکومتگاه و سلاطین ... بنا نهند فرمان ... حسب الفرمان قضا جریان قلعه ...
... باتمام رسانیده در خلال این احوال به عرض رسید که ... نام ولایتی است از توابع پاشنه‌چوق
که کفره ... حضرت ... علیه السلام اند ... طریق و استحکام مکان ... جبال که ...
... جبال ... طیران ... سریع السیر ... مسافت بعید ...
... اطاعت حاکم پاشنه‌چوق ...
... اسلام ... گرجی ... بیگلربیگی ... مردم ...
سعادت ...
بسیار ...
پانصد نفر اسیر ...
بنظر ... شاهین گرای خان بن سعادت گرای خان پادشاهزاده ... استنبول بوده ارکان دولت
... السلطنت ... قوم تاتار وعده داده بودند و چون خبر رسید که ... السلطنت ... گرای عمزاده
او اتفاق نموده ... در مقام ... المشار الیه ...
تعرض ... استحکام ... اشرف ... ولایت ...
... گرجی ... حضرت اعلی ...
طبع سلیم ...
لایقه ... محمد بیک ...

کلک بیان کرده که پسران خندان آقا منظور نظر عنایت و التفات شاهی و از زمره مقربان بساط اقدس بوده
توجهات پادشاهی ممتاز بودند و در اصفهان منازل بهشت نشان برای ایشان شفقت شده مرد و دیگر ولایت متاملی
گشته صاحب فرزند شده بودند هر روز لطفی تازه و مرحمتی بی اندازه شامل حال ایشان شده بانعامات وافره و احسانات
نادری نواز و دست تجملات مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره بهره ور میگشتند اکثر از مقربان و بزرگان اردوی معلی
بدانها دوستانه مصاحبت و اختلاط می نمودند هرگز در متخیله احدی قرار نمیگرفت که ایشان با این همه عواطف و التفات شاهانه
راه عقوق و عصیان مقابل داشته اراده فرار نمایند در این اوقات که قصبه کوری مخیم خیام سعادت و اقبال بود روزی
بعزم سیر و شکار سوار شده و دو سه نفری از ملازمان را که محل اعتماد بوده اند همراه گرفته مامور ساخته باز میگردانند و
خدمتکاره و مرکب یدک با رکاب و سلیس [illegible] اسب کوتل از اسپان خاصه شاهی که بایشان عطا فرموده بودند فرزندان
و اهل و عیال را که در اردو همراه بودند با اجمال و اثقال [illegible] فرار پیش گرفته بطرف اخسخه رفته خود را بقلعه اخسخه رسانیدند
از انجا روانه دیار روم شدند روز دیگر فرار ایشان معلوم شده [illegible] حضرت اعلی فرمودند که اگر
ایشان بیوفایی کرده اند [illegible] خدمتکاران و عمله و فعله سرکار ایشان بدستور سابق متعلقان ایشان بوده باشند و جمعی
خان بیک قورچی باشی که با ایشان مصاحب بود فرمودند که از احوال فرزندان ایشان غافل نشود که هرگاه کسی بطلب ایشان
آید فرستاده شود و دیگری از سوانح این سفر مغضوب شدن فرهاد بیک قورچی چرکس است و او از زمره مقربان بساط اقدس
بود و در کمال عزت و اعتبار میر شکار بود و جمعی او را بتهمت حرامی متهم ساختند که با جناب محمد باقر میرزا که بصفی میرزا
اشتهار یافته بود در خفیه اختلاطی داشت و او عقوق و عصیان نسبت بوالد عالیشان ترغیب مینمود بنابر غضب شاهانه
درباره او اشتعال یافته در مجلس [illegible] و سیاست او بجناب میرزا مرجوع شد ملازمان جناب میرزا [illegible] نموده او
[illegible] و معرف او بسرکار جناب میرزا تعلق گرفت و مضمون آن که محروم بیک قطعه محروم شود و در باره
او بحث ظهور یافت دیگری از سوانح اقبال که در سفر گرجستان روی داد آنکه چون در ایام قشلاق جمعی کثیر از
شروان و قراباغ بگرجستان کاخت رفته آنجا را مسکن خود ساخته تا غایت در آن ولایت بوده در این [illegible] مقرر شد که
متفرق گرجستان از شروانی و قراباغی [illegible] جون رعیت الاصل گرجستان نیستند کوچ کرده بولایت [illegible]
رفته در بلده طیبه فرح آباد اقامت نمایند دیگر از سوانح آنکه شاه نظر بیک بیات باشی در سفر گرجستان مریض شده معالجه
اطبا اصلا مفید نیفتاده عاقبت قضیه ناگزیر دل نهاده بعالم بقا رحلت نمود چون فرزندی نداشت که بجای پدر گردد منصب او
بکار بیک قوشچی [illegible] یافت **ذکر قضایا که در این سال [illegible]** در این سال چون سفر گرجستان با متداد کشیده و گرانی
لشکر قزلباش در آن سرحد بر اوزبکان ظاهر شد یالنکوش بهادر با جمعیت [illegible] از جنود اوزبک بی سروسامان
جمع آمده بود و از آب جیحون از معبر چهارجوی گذشته بمرو آمده و مهرابخان حاکم مرو نیز از آمدن جنود اوزبک خبر یافته



از غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور [illegible] باز گشته مردم
مهرابخان از کثرت جنود اوزبک مطلع شده در استحکام قلعه کوشیده و قلعگیان قدر انداز برج و باره بر آمدند یالنکوش
بهادر [illegible] آمده چند روز در حوالی مرو اقامت نموده لشکریان تاخت و غارت کرده و از مرو بمشهد مقدس آمده
بعضی احشامات [illegible] اعراب بیچاره را تاخت و غارت کرده چون خبر نزول اجلال در مازندران مسموع او گشت
طبل رحیل کوفته معاودت نموده بسیاری از رعایای مرو را کوچانیده همراه برد دیگر از سوانح این سال [illegible] آمدن جمعی
از خلیفه و صوفیان قراچه داغ است شرح این واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراچه داغ از قدیم الایام دعوی ارادت
و اخلاص سلسله علیه صفویه نموده و چنانچه در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل انار الله برهانه
از بیم اعادی بگیلان تشریف برده و چند سال در لاهیجان اقامت گزیده صوفیان این سلسله بخدمت آنحضرت
تردد مینمودند جمعی از صوفیان قراچه داغ نیز آمده تردد مینمودند جمعی و الیوم الطبقه در میانه هواخواهان این سلسله بصوفی
قدیم لاهیجان معروفند بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام خروج آنحضرت و آغاز ظهور دولت
این دولت صوفیان مذکور بمعافیات و سیورغالات سرافرازی یافته اند و در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در دار السلطنه
تبریز تمکن داشت شاهوردیخان ولد خلیفه انصار که از زمره خلیفه زادگان در آن وقت حاکم قراچه داغ بود دلی
در راه سلسله خود کشیده بطرف رومیان میل نموده تاج دوازده ترکی را از سر انداخته [illegible]
پوشیده بعرض اقدس رسیده بود که در قصبه [illegible] مشارالیه اراده اطاعت رومیه نموده بود بسر خود [illegible] جعفر پاشا رفته
با شاه جنت [illegible] بیعت اعیان قراچه داغ نزد شاهوردیخان آمده مشارالیه اکثر اعیان صوفیه را در آن مجمع طوعا و کرها
حاضر ساخته تکلیف بیعت نمود جمعی از آن گروه موافقت نموده با آن مجمع آمده بودند و چون طریق و آداب پیری
و مریدی آنست که ارباب اخلاص و رشد در خدمت [illegible] مرشد کامل با [illegible] با انواع بلایا صابر باشند
در رضای مرشد کامل با برا اغراض دنیوی [illegible] شاهوردیخان که باعث این امر شنیع گشت چنانچه در قضایا سالها
گذشته مکافات [illegible] یافته بجزا رسیده در این سال حکم شد که بتحقیق و تفحص [illegible] او پرداخته مقصود سلطان که از زمره ارباب
عقیدت و حاکم قراچه داغ بود باتفاق محمد قلی خان [illegible] که منصب خلیفه الخلفایی داشت تفتیش و تجسس [illegible] نموده آنگروه اکثر
که در آن وقت [illegible] کرده بودند و روی از مرشد کامل بر تافته بجزای عمل [illegible] بسیار بعدم رفته بودند جمعی [illegible]
صوفیان که در حیات بوده بعمل آمده بجزای عمل رسیده عرض حال ایشان بود که [illegible] از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی
از صوفی متمیز بوده باشند سانحه دیگر آنکه در حین مراجعت سفر گرجستان در قصبه شکور قراباغ مصطفی خان قراقوریت
و محمد سلطان [illegible] قتل آمد سبب قتل او آنکه نظر سلطان [illegible] از دولت رو گردان شده
متوسل گشته مرتبه باشالی یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان [illegible] سال [illegible]

مخالفت قزلباش دودولتخواهی رو میان زده بدرگاه معلی آمده بالکه مشمول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض
شد پیوسته آثار نفاق از اطوارش مشاهده می افتاد تا انکه بدست کرجیان گرفتار و بجزای اعمال خود رسید بیافت جزای عمل انده مکافات عمل
جزای یافت و به جهت مصطفی خان نیز اعتماد ننموده عزم و حیثیت مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه قزاقلو و دو نوک
نا اعتماد در آن سرحد نباشند با بجا بعد از قتل مصطفی خان امارت کل ایل مذکور بتهمتن خان قزاقلو که در سال اول یورش
اردبایکان که شهور قلعه ایروان بدست در بناده بود از روی اخلاص بدرگاه گردون مناص آمده محل اعتماد شده بود قرار
یافت و او حسب الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده بجانب دارالمجرده فارس که باقطاع او و ایل او
مرحمت شده بود برد دیگری از سوانح انکه در حین معاودت کرجیان درگذرد و در این میر محمد امین مشهور بمیر جمله کار
دکن آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گشته اعزاز و احترام یافت و محلات علما تهرستان اصفهان
و عم میرزا رضی صدر است که چند سال قبل از این بجانب دکن رفته بحسب تقدیرات ملازمت قطبشاه والی مملکت گلکنده اختیار
نموده بود بنا بر ظهور کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف انجا میر جمله خوانند رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون
محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوست سلطان محمد برادرزاده و داماد وش جانشین میر قطبشاهی گردید میر مذکور از دو دور
رشد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میانه او و پادشاه طرح مدبث انجه از جناب میر استماع افتاد این بود که
میگفت حب وطن و اراده آمدن ایران و خوشیهای اصفهان داوراکه ماهوس ... وزمان در دل رسوخ تمام داشت
بعرف خود را باطمع و رغبت بیشکش کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیده ام ابراهیم عادلشاه و
والی انجا مانع آمدن گشته تکلیف توقف میکرد تا مواری مرد ... تومان مرصع الات و جواهر و سایر مجزوفات طرفه
او ضبط نمود باعث شاه داده بیرون آمدم العلم عند الله الحاصل پیشکش لایقی از جواهر و اسباب که آینده چندگاه در اردو بود
بیاری رشته و بلند پروازی سخنان گزاف ازو سر میزد که مستحسن طبایع سلیمه نبود و بخروارت دیوان اعلی و وکالت مجمع
همایون بهیچ منصبی از مناصب دیوان راضی نمیشد با جمله مطالب او در آن اوقات بحصول نپیوست و در رمضان
رخصت یافته باصفهان آمد و با انکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب داشت و اسباب معیشتش بزرگانه آماده بود
طبیعتش در هوای منصب عالی و جنب و پرواز میکرد و دیگر باره جلای وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان در صفاهان آسوده
از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت پادشاه والاجاه شاه جهان بادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه امیدوار
گردید حضرت اعلی اغماض پادشاهانه آنچه در حال رو بکار میکند امانده از سوانح غریبه این سال که در قصبه رشت گیلان
بظهور رسید و قتل شهیده شدن محمد باقر میرزا مشهور بصفی میرزاست که از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح واقعه انکه وی
بود که جمعی مرید و در بابیان خوشامد گوی و خوش آمد گویان تقرب جو گرد او جمع آمده و نفاق ست بیدر بزرگوار با او اسناد نموده بود
که جناب شاهزاده کی بخواهی جمعی بید و لتان فتنه انگیز که در خفیه با او آمیزش میکردند العلم عند الله با بیدر بزرگوار دل دگر

دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آنحضرت از فرط تهور و فراغ حوصلگی انحکایات را وقعی
از بن متوقع نگذاشته صریح بادا الهام رسخی نموده ممیقه در تربیت ایزدی نیاز که گشته مقابل پادشاهانه و اغماض مسکنا
تا انکه در سفر کرجستان همان خوشی امده گویان خفیه بر اندا که خطر مراد های محال نموده در باطن اسباب فتنه و فساد
سرانجام میداده صوحتا که در لغرا شدند و متوسلان و ملازمان نیز ملکر در خفیه حکایاتی که مشعر بر صدق این قول باشد
بعرض رسانیدند و قضیه فرهاد چرکس چنانچه به تحریر پیوست وقوع یافت بعد از آنکه بطلقی نوز نداد بعد اظهار فخر نموده
همان نعل پادشاهانه شیوه و شعار ساخته بود از مرغلامان چرکس بهبود بیگ باد عای صفت وزری ویاس حقوق
ولی نعمت باخود انداخته قتل او مقرر ساخته در تاریخ سیوم شهر محرم الحرام این سال در خطه رشت که اتفاق با عمادی
ای قصر بن در حینی که بعزم نیتقصد ادراک ملازمت اشرف متوجه دولتخانه همایون و تنها بود در کوچه باو دوچار
علی انعقله دفا و حمت و زخمها زهناک بر وزده جناب میرزا بابان درگذشت و چون خود دستی بچنین امر دلیری کرده بود
از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه باستانه خود وجاه کرفته و معیار مواخواهان این دودمان برده بطرفی سارالله
جرایم ارادتمند بطوطیه خاصه تحسین جسته اظهار نموده که چون عرف عنه جنابش بصب اولی بعمت رمسموع گردید بنا برنگ
حلالی وری تهمت غلامان چرکس بان امر دلیری کرده م القصه در همان شب میرزا رضی صدر مقرر نموده حضرت اعلی
متوجه کفن و تجهیزش شده نعش او را حسب الامر جلادنها در دیل فرستادند که در خطیره مقدسه دو جوار اباء و اجداد
مدفون سازند و چون بهبود اداهای نمک حلالی داشت بنابر خدمتی صوری و معنوی که بر عقلای دهر و سخن داران
روزگار دیده سعادت بهر طرف روشن است جانب عفو و اغماض راجح امده بازخواستی نشد و بهبود نمکورنجیده
اطمینان یافت صحت این واقعه برعامه که ظاهر بینان عالم صورت اند جهان معنی مخیر پوشیده بود اما مرحال مدین
رخصت که بتحریر پیوست و شایبه خلافی در آن نیست و در وقوع این گونه امور و انشوران روزگار و قوف نکاتان تحریر
کار را بجز حکمت بالغه الهی امری در خاطر خطور نمیتوانه یابد که ذات مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و حاجات
در حفظ و امان حکم منان بوده خلایق و عباد الله در ظل دولت و سایه معدلتش آسوده حال باشند این یارب العالمین
متوفیان سفر کرجستان شاهرخ بیگ ولد گنجعلی خان حاکم دارالامان کرمان که از مرد امرای ذیشان و سفید ریشان
دولت ابد نشان است روزی که از عقبه دمن کاخت و کارتیل عبور واقع میشد از اسب در گشته بیجان در آن
عقبه بامین افتاد و حکایتش قصر یافته بعالم عقبی رفت دیگر ملک علی بیک جاجی باشی نامی بیوکت که مرض
مستقیب اردوی معلی کرجستان آمده او نیز در ان عقبه رخت هستی بسرای اخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل
و مرد مزاج شیرین کوی شیرین زبان مطایبه دوست بود هر که را رکه دوست و الم بیرامون خاطرش نگشتی هر کس با صحبت
دلتنگ باتی سخنان دل آویز و ظرافتهای مطایبه آمیز در کمال قباحت وخرمی چون گل خندان ساختی و نکاه بکسب ...

زده امور مفاوضی کردی ان مرحا را بکمالات رنگین و حکایات ملیح شیرین ادا نمودی و اگر فصل درست [illegible] مامور شدی
تا بیابانگاه و باین محرم مجلس انس غزل و مطایبه کردی که ان [illegible] ماجون لعب کودکان بر دو اسان شمردی با کمال شکوه طبیعی
خالی از مباهی نبود کاهی که تاج مرصع مکلل که مخصوص او بود بر سر نهاده کوکه بزرگ مرصع انداده طرف او دیوان کرده
با جماعت [illegible] و اتباع خود که هر یک خود را بصورت مضحک لباس غیر متعارف اراسته بودند بار بادشاهی حاضر
شدی چنان مهیب منظر [illegible] که از مشاهده ان [illegible] غریب [illegible] ضیافت و حضرت اعلی
از وفات چنان ملازمی که نادره زمان بود اظهار تاسف بسیار فرمود و از او حقوق خدمت [illegible] چندین ساله منصب او را
یک پسرش که چون [illegible] داشت [illegible] و حالت خود سری رسید
و عنقریب در محل خود گذارش خواهد یافت و دیگر [illegible] قلی قورچی [illegible] که از زمره مقربان بود
چند روزی در [illegible] مریض گشته بعالم بقا پیوست چون فرزندی نداشت که جانشین گردد منصب [illegible] او را
قوم او متعلق کرد **ذکر قضایای توشقان ئیل مطابق سنه [illegible] و عشرین و الف که سال [illegible] دهم جلوس شاهی است**
درین سال بهجت اغاز [illegible] انجام سلطان بهار [illegible] بر مسند [illegible] تخت [illegible] خورشید
[illegible] ساعت [illegible] شب [illegible] صفر ختم بالخیر والظفر
حمل تحویل نمود نوروز فیروز جهان افروز در روز [illegible] اتفاق افتاد و بهار [illegible] افزای گلشن روزگار گشته
[illegible] چون [illegible] لاله و گل چون خورشید [illegible] خطای و چین [illegible] نکهت
عنبرین [illegible] ساخته [illegible] باد [illegible] کشیدن [illegible]
[illegible] لاله [illegible] نسیم [illegible] بهشت با شمیم گل و سنبل امیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت چو گشت [illegible]
اسمان فرسای [illegible] لالستان [illegible] شمیم سنبل و گل در دماغ جان [illegible] بهار [illegible]
[illegible] کشید [illegible] از پیاله لاله [illegible] گل [illegible] درین هنگام نشاط افزا حضرت اعلی شاهی [illegible]
[illegible] دارالسلطنه فرح اباد و [illegible] مازندران جنت نهاد که از سایه ابر [illegible] نضارت و تازگی داشت [illegible]
در بهار و خریف [illegible] هوا [illegible] صحرا [illegible] پر گل و ریحان [illegible] سرور و مسرت [illegible]
بسر بردند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان [illegible] که گذشت [illegible] گشته [illegible] دارالسلطنه [illegible]
امده [illegible] و حضرت اعلی [illegible] غلام خاصه شریفه [illegible] از زمره مقربان [illegible]
[illegible] فرستاده که درین ایام بهار که هنگام لطافت [illegible] است [illegible]
رکاب موکب نصرت [illegible] تماشای شکارهای دارالمرز [illegible] شکار [illegible] مازندران [illegible]
بهره ور بوده باشند [illegible] حضور اقدس بوده [illegible] اطلاع حاصل شود [illegible] مذکور از [illegible]

ابواب ایمنی مفتوح و در عوض [illegible] نموده بدارالسلطنه هرات رسید [illegible] و از زنگ کدورت
روزی [illegible] اباد رسانید و ایام نشاط اکبر بهار را در کمال فرح و انبساط خاطر میگذرانیدند که فلک شعبده باز انگیز فتنه
و فساد گردیده ایام چون زلف مهوشان پریشان گردید و چشم زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود و
چشم فتنه باز شده و چون [illegible] رسم [illegible] دست حادثه درازی نموده [illegible] دیگر
بار فساد انگیخته خیالات فاسده [illegible] دماغ شان [illegible] پریشان شد ایام چون زلف یار [illegible] روزگار
[illegible] اقبال همایون و مساعدت اختر [illegible] میمون [illegible] مقرون گشت چنانچه هر یک بجای
خود [illegible] گذارش خواهد یافت **ذکر وقایع قلعه دم دم کردستان اوایل [illegible]** از انواع [illegible]
اکراد برادوست [illegible] قلعه [illegible] مشهور [illegible] کیفیت [illegible] ولایت ارومی
و محاصرت قلعه مذکور بنوعی که سبق ذکر یافت [illegible] قبان خان [illegible] برادر [illegible] بیک [illegible]
بود [illegible] امیرخان [illegible] و جمعی مردم مجهول اکراد [illegible] قلعه [illegible] قزلباش [illegible] قبان خان [illegible]
[illegible] اکراد [illegible] قلعه [illegible]
الغ بیک برادوست که قوم امیرخان [illegible] و جماعت اکراد
[illegible] و پیغام [illegible] که [illegible] در قلعه [illegible] قبان خان بیرون
رفته بود شب الغ بیک [illegible] جمعی [illegible] از کردان [illegible] قلعه [illegible]
ایشان [illegible] برج [illegible] قلعه [illegible] الغ بیک و مردم [illegible] بان برج داخل شده [illegible]
حارس ان برج را که در خواب بوده بقتل اورده [illegible] قلعه [illegible] که خوابیده بود [illegible]
[illegible] نقاره [illegible] کس در سر برج و قلعه بود [illegible] جمع شده اهل قلعه
را خبر شده [illegible] برج [illegible] بازگشته و چون شب دیگر [illegible] قلعه [illegible]
در قلعه [illegible] طایفه قزلباش [illegible] مخالفان اطلاع نیافته [illegible] از خوف و بیم [illegible] از اطراف
و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته [illegible] چون صبح طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نبود اکراد در قلعه مستولی شده
خانهای قزلباش را قسمت کرده [illegible] اکراد [illegible]
این خبر [illegible] به قبان خان رسیده [illegible] تحقیق خبر فرستاده اقا سلطان [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] قلعه [illegible] اقبال [illegible]
می امد اقا سلطان و مردم قبان خان [illegible] جنگ [illegible] شکست یافته و جمعی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] در کمال [illegible] متحصن شده که زیاده [illegible] در قلعه

باهتمام تمام و را اندیشه یورش بودند که اتش فتنه ایشان بزلال اقبال منطفی گشت اتفاقاً روزی در قلعه باروت
عسکریان خود قسمت مینمودند شراره بمیان باروت جسته شعله کشید و یکطرف برجی او سوخته مجروح و ناتوان گردیدند
گروه اکراد ملاحظه نمودند که لشکر فیروزی اثر قزلباش اطراف جوانب قلعه را فرو گرفته اند و سرداران ایشان فرصت [illegible]
یاس و حرمان گردیده از تردد عاجز گشته و احوال کومک ایلچیان معلوم گشته از امدن کومک دیگر مایوس بودند و قدرت قلعه داری
در خود ندیده و خوف و هراس بسیار بر ایشان مستولی گشته چاره بجز فرار ندیده در شبی مظلم که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود
و احمال و اثقال قلعه [illegible] با پای قزلباش که در قلعه بود باز کرده و سردار خود ما [illegible] علی الغفله در [illegible]
راه فرار پیش گرفتند چون امرای عظام اطلاع یافتند جمعی باعقاب ایشان فرستادند اما بایشان نرسیدند و بر باره قلعه
مذکور که در متانت و استحکام با قلعه چرخ اخضر برابری میکرد بدست عساکر اقبال اثر افتاده در قلعه بودند چون خبر [illegible]
اکراد بسمع اشرف رسید موجب اکراه خاطر انور شده بود متعاقب انخبر خبر رسید برادر قبادخان در خدمت [illegible]
برادر گشتند و حضرت اعلی شاهی از فراخ حوصلگی انتقام عظیم [illegible] گذرانیده در مقام مکافات نشدند [illegible]
خان از ایالت ان ولایت معزول گشته [illegible] سلطان [illegible] قرار یافته [illegible]
و عسکریان خاصه شریفه خراسانی بسرداری مجنون بیک یوزباشی کوتوال [illegible] گشتند ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی
از ترکان شروان و امدن فلهورث گرجی بجای کاخت بسبب اوازه امدن سردار سلطان روم و فتنهای که
دران حال در هر طرف ظاهر گشت
چون عهد و پیمان رومیان و جهیان بر مثال خانه اطفال که بر [illegible]
جمیل بنا نهند نااستوار است ارکان دولت عثمانی بعد از قتل نصوح پاشا که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود [illegible]
دو جاهل نادان کرجی و اغوای مفسدان اکراد خصوصاً اولاد شاهقلی بلبلان از جاده مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته [illegible]
قاسم بیک سپهسالار مفسدان که [illegible] رفته در استنبول بود محمد پاشای وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم فرستادند و چون
پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت منور حقیقت صدق و کذب این معنی وضوح تمام نیافت و امری که موجب اختلال امر
مصالح باشد بعد ازین [illegible] بود بنا بر رعایت حزم و احتیاط علیقلیخان ایشیک اقاسی باشی شاملو را از درگاه معلی بجانب
دار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای عظام اذربایجان در تبریز اقامت نموده از سر حد خبردار باشند و کسی [illegible]
قلعه گنجه را که اعتمادی بران نبود خراب نموده محمد خان بیگلربیگی قراباغ را امر فرمودند که [illegible] نقل نموده [illegible]
انجا اقامت نماید این اخبار بشروان و گرجستان رسیده مفسدان هر طایفه را هوای عصیان و طغیان
در سر افتاد و داود بیک گرجی را که وکیل عیسی خان شده بود [illegible] گرجی [illegible] گرجیان کاخت [illegible]
که [illegible] بوده بجهت اقامت [illegible] ایشان [illegible] آمده بودند عسکریان
مستحفظ قلعه [illegible] شرط حفظ و اگاهی بجا نیاورده بودند [illegible] گرجی [illegible]



چند نفر از [illegible] و دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیک شروع در گرفت و گیر قشلیکچیان قزلباش نموده اکثر
بیچاره ها را بشرف شهادت رسانیدند و داود بیک سر [illegible] نزد فلهورث فرستاده او را بامدن کاخت تحریک نموده جمعی از
مردم شروان نیز که متهم بموافقت رومیان گشته بعد از [illegible] اجلای ایشان [illegible] شده بودند خصوصاً ملک بیری [illegible]
[illegible] که به [illegible] اشتهار دارد عصیان [illegible] طرف داغستان [illegible] ساخت و جمعی [illegible] لکزیان [illegible]
فتنه انگیزان به معاش شروان [illegible] جمع شده دست تطاول بجوانب مملکت دراز کردند و مردم شروان که همیشه خواهان
فتنه و اشوب اند اغاز سرکشی نموده حکام را [illegible] و اقتداری [illegible] ملک [illegible] کس نزد فلهورث فرستاده اظهار دولتخواهی
او کرده فلهورث بیدولت نادان باغوای جمعی از ناموران گرجیان که همراه او بودند تحریک باعیان مذکور غافل
از انکه کودن [illegible] هر چند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نمی تواند زد و بدولت دوروزه فریفته شده بالکای کاخت
در امده تکیه بر مسند حکومت زده [illegible] کرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیک را با جمعی بر سر [illegible] بیک یوزباشی [illegible]
قورچیان که در انجا بودند فرستادند یوزباشی مذکور و قورچیان قومی قلیل بوده صرفه در جنگ ندیده [illegible]
امدن گرجیان بدست گرجیان داده ان گروه بی ایمان یوزباشی مذکور را که علیل و مریض بود با [illegible] رفقا بدرجه شهادت
رسانیدند و [illegible] ملک نیز با طاغیان شروانی [illegible] و در باب محمد حسین سلطان که داروغش بود [illegible] محمد حسین سلطان
در حینی که حکومت شروان [illegible] ارباب بغی و عصیان [illegible] طغیان [illegible] برادر [illegible] از جهل و غرور از قلعه بیرون
امده با معدودی باستقبال [illegible] خود [illegible] رفته بود لشکر شروان غافل بر سر او ریخته [illegible]
که همراه داشت دست جلادت از استین تهور برآورده [illegible] ایشان بود کرده [illegible] مردانه وار جرعه شربت
فنا نوش کرده سرخ روی دنیا و اخرت گشتند و انچه از اموال و اسباب محمد حسین سلطان و غازیان [illegible]
محمد حسین سلطان چون [illegible] بیرون شدن [illegible]
از جنگ بدخواهان خلاصی یافته خود را ضبط نموده [illegible]
امده در باره قلعه محل اقامت انداخت و غازیان [illegible] که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در [illegible]
چاره جوئی میکردند که خبر رسیدن لشکر قزلباش بیاغیان رسیده [illegible] کوچ کردند و غازیان نجات یافته [illegible]
گرفتند کیفیت این واقعه انکه چون اخبار امدن فلهورث بگرجستان و قتل قزلباشیه و فتور و هرج و مرج شروان در [illegible]
بمسامع جاه و جلال رسید و مکرر از رومیان [illegible] پیوست که سردار درین سال در دیار بکر قشلاق اختیار
کرده که در سال اینده با لشکر بر سر قزلباش کشد [illegible] حضرت اعلی [illegible] اسفندیار بیک [illegible]
عربگرلو را با گروهی از عسکریان رکاب اقدس از درگاه [illegible] فرستادند و حکم همایون [illegible] پیوست که [illegible]
شاملو از تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی قورچیان و غلامان اذربایجان و محمد خان زیاد اغلی [illegible] قراباغ [illegible]

گشته بسرداری علی قلی خان لشکر بگرجستان کشیده و درین زمستان بدفع فتنه و فساد طهمورث و شروانیان بردارند و علیقلیخان
حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال تمام متوجه الضوب گردیده و اسفندیار بیک صلاح در توقف ندیده
اندرا و تفلیس قدم بولایت گرجستان نهاده و قریب پانزده هزار کس از امرا و قورچیان و غلامان و چریک [illegible]
جمعیت نموده در کنار رودخانه عرک چائی که میان گرجستان کاخت و کارتیل است خیام اقامت نصب نموده

ذکر محاربه طهمورث با علی خان و عساکر منصوره و شکست یافتن لشکر قزلباش بحکمت بالغه ملک منان

مشیت امور عالم و مصالح احوال بنی ادم در قبضه قدرت حی قدیر و سرپنجه اقتدار خالق هر صغیر و کبیر است هرگاه حکمت
بالغه الهی اقتضای امری نماید که از حیز قدرت بفعل امده از پرده خفا بجلوه گاه ظهور اید اسباب ان که مرادات [illegible]
در ضمن ان منطویست بدستیاری کارفرمایان قضا و قدر سرانجام می یابد و سعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران
تجربه کار بغیر بران راه نیابد مصداق این سیاق محاربه طهمورث است که با جنود اقبال که از جهالت و نادانی جرات
نموده خود را عافیت در ورطه هلاک و بوار انداخت چنانچه در محل خود ثبت کلک [illegible] خواهد یافت القصه چون علیقلیخان
خان و امرای عظام در کنار عرک چائی نزول نموده رحل اقامت انداختند و سرراهها مضبوط ساختند طهمورث با لشکری
انبوه از گرجیه که بر سر داشت بعزم محاربه قزلباش بدان طرف در حرکت امده و امرای عظام شوارع سد ساخته خود نیز
موفور در محل [illegible] قراباغ را با فوجی چرچی نموده امرا از قراباغ [illegible] سلطان ایگرمی دورت و دولو محمد [illegible]
چرچی مامور گردانیدند و اردو را در جای خود گذاشته سپاهی بعزم رزم سوار شده و در محل مناسب صف هیجا اراسته
میمنه و میسره جنود اقبال را با امرای نامدار و عساکر نصرت شعار بهسته و ارگردانیدند و مستعد محاربه گردیدند بعضی از گرجیان
که اظهار دولتخواهی پادشاه جهان نموده در خدمت امرا بودند خبر رسانیدند که طهمورث نمود دور است و درین روز با این
حدود نمیرسد بعد از انتظار بسیار چون اثری از نمود طاهر نشد بازگشته هرکس در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده شدند
که از جانب قراولان خبر رسید که اینک مخالفان نمودار شدند دیگر باره امرای عظام و عساکر بهرام انتقام سوار شده بعضی
خبردار شده بعضی در تهیه و تصنیف اراسته و تورک لشکر پنج شش هزار کس بوده باهم و یراق کمل رسیده و جمعیت اجتماعی خود را بر
چرچی زده و چرچیان تاب صدمه ان گروه انبوه نیاورده منهزم گشته بیکر سلطان ایگرمی دورت و دولو محمد خان فرصت
معاودت نیافته هریک با فوج خود بطرفی افتادند و محمد خان زیاد اغلی با جمعی از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان
برخاک هلاک افتاده درجه شهادت یافتند و اجتماعی موجب دلیری کفره گرجی و دلشکستگی جنود اسلام گردیده گرجیان
همچنان بهیئت اجتماعی دلیرانه جنود زبر بسر قول راندند و میمنه و میسره رسیده و قزلباش را انهزام چرچیان دلشکسته و بیدل
سراسیمه شده بودند از حمله دلیرانه سپاه کفر و ضلال هم برامده بی انکه دست بستعمال الت حرب برند راه انهزام پیمودند
و فوجی از میان جانبازان جنود مسعود و طایفه شاملو و ملازمان علیقلیخان که در قلب بودند بمحاربه شتافته گرجیان جوقه

اسمانی هرکه امر رسیده از پای درامده دلشکر قول نیز هم برامده هرکس سر خویش گرفته علیقلیخان که در قلب بود و مقاتله
و اسفندیار بیک که هریک در شجاعت و دلیری یگانه روزگار بودند چون پراکندگی لشکر مشاهده نمودند لحظه بملاحظه
نام و ننگ در معرکه درنگ نمودند چون تفنگ بی فایده بود بالضرورت عنان از معرکه برپیچیده بطرف تفلیس در حرکت
امدند و کفره گرجی بکردن دلیران دلیر تر تیغ انتقام از نیام براوردند و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده در معرکه
لکمرکوی بدرجه شهادت فایز شدند طهمورث نادان که مست باده غفلت بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادان
گشته باردوی قزلباش درامده و خود در خیمه علی قلی خان فرود امده منازل هریک از امرا و اعیان را بیکی از عظما و اعیان
خود داده اموال و اسباب اهل اسلام نصیب ارباب کفر و ضلالت گردیده از جمعی حاصل افتاده که گلگ تیز منقار هرچند
بلند پرواز باشد از حمل شاهین اوج اقبال بازشوانست رسید چنین لی او بی لم گرده عاقبت در معرض قهر قهرمان
درامده خود و الکا و مملکت خود را بباد فنا در داده القصه علی قلی خان و اسفندیار بیک و سایر امرای عظام بی تیز
قلعه تفلیس رسیده و پراکندگان لشکر باینجا جمع امده از امرا و معارف سپاه محمد خان زیاد علی و حسین خان [illegible]
گیلان کشته گشته اسحق سلطان صوفی زخمی گشت و مرتضی قلیخان که با مردم خود در یکطرف معرکه ایستاده بود و بعد از ان
جنود گرجیه از عقب ایشان درامده جمیل بیچاه نفر را بقتل اورده و در عقب امرا بتفلیس رسیده علیقلیخان توقف خود را در
تفلیس مصلحت ندیده و قلعه را بمرتضی قلی ولد محمد خان زیاد اغلی و فوجی از غلامان سپرده بگنجه امده در خرابه خانهای گنجه
نزول نمود و را بجا طرح قشلاق انداختند و حقایق حالات بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند هرچند طبع اتش خوی
اشرف اعلی ازین اخبار وحشت انگیز چون اتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردیده از فروغ خوی عکس برق
شعله ظاهر فرموده عنقود مملکت مبنی براستمالت علیقلی خان در قضا نوشتند که در طریق سپاهیگری و آیین حرب و قتال
از ازل الازال سرنوشت و ظفر قرین یکدیگر امده اند چشم زخمی که باقتضای قضا و تقدیر اسمانی بجنود اسلام رسیده باشد امدوه
نبوده منتظر ورود موکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدان صوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق الهی صمصام
ذره فام از نیام انتقام اخته جزای بی ادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت نااندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد
چون امرا نوازشات خسروانه خاطر و عده العود ایشان اطمینان یافته در قشلاق گنجه بی سروسامان میکذرانیدند که الطاف
رایات فیروز آیات جاه و جلال در ان ولایت بلندی گرفت اعلام کشورستانی ارتفاع اسمانی یافت تشریح ان درا
سال به بوزان بیل آینده نگاشته قلم سحرسار و مرقوم کلک نکته پرداز میگردد انشاء الله تعالی و تقدس درین سال
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مصدر اثار خیر و مظهر جود و احسان و مطلع اشعه انوار فیوضات ملک منانست بالهام
و توفیق ربانی از ملال و عراج دیوانی و مستغلات یکماهه سال شهر رمضان را که بمنطوق شهر رمضان الذی انزل
فیه القران خلاصه ایام و اعظم شهور و اعوام و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک العلام است انشعبان [illegible]

ذکر تصدق [illegible]

مملکت ایران تصدق فرموده که از مطالبات دیوانی معاف بوده در ان ماه مبارک دست تعدی طلبکاران ازایشان
زیردستان کوتاه باشند هیچکس دیده بر غله دهقانان مسکین چون خوشه پروین تواند افکند و خرمن کاه مزارعان را بر
کهکشان فلک نزاید محصلان امین بوده جز تخم حسرت بان مکان نتواند کرد تا بفراغ بال و اطمینان قلب روزه
صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر رحمت اثر
بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که اعظم عطایاست علاوه سایر بخششها و تصدقات گردید و همچنین وجوه
احداث جمیع ممالک که در دفاتر دیوان اعلی ابواب جمع قانون بود و در سنوات سابقه سلاطین عدالت آیین را غفلت
حاصل افتاده بوده که آن وجوه احداث پرستش قضایا و جریمه مجرمانست و از ان خود داروغکان عمل آورده حاصل احداث
را مجبا بند و … جمع قانونی احداث بدستور عمل ازو رعایا گرفتن موهم شایبه تکرارست درین عرض مهمات دفتری حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی این نکته را بنظرات عالی دریافته خاطرنشان محاسبان دیوان فرموده تمامی تصدیق کرده زبان بدعا
و ثنای آنحضرت گشودند و آن وجه نیز در قلمرو همایون و ممالک محروسه بتحف متروک گشته حکم همایون نافذ گردید که مستوفیان
عظام مردود وجوه را که در ممالک محروسه بعمل عمال و تیول داران تخمینا قریب مبلغ سی هزار تومان شاهی عراقی میشود در دفاتر
نمود تخفیف اعتبار نموده از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس داشته امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار
عاید و اجلالاً عاید گردد بالنبی واله المعصومین **ذکر سوانحی که درین سال در خراسان سمت وقوع یافت** درین سال از سرداران جنود اوزبک
… نام که درجه دو ریع ترقی نموده گروهی از طایفه الماکی بر سر خود جمع کرده بر … رفته …
اوزبک … خونخوار بر سر او جمعیت نموده یکمرتبه ولایت خراسان آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت بسیار
بدست آورده بودند و حسب الاتفاق کسی باو مقابله ننموده درین سال موسم تاخت خراسان نموده … در قلعه …
کرخ آمده میانه جماعت چمشگزک محافظان قلعه مذکوره و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده از طرفین جمعی مقتول شدند و ازانجا
کاری نساخته بطرف هرات رو داده از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کهدستان رفته حسین خان شاملو
حاکم هرات جمعی از لشکریان … قریب شصت هفتاد نفر بسرکردگی بیرام بیک شاملو برسرایشان
فرستاد و گفت هر فرصت بوده در هنگام محال دستبردی نمایند بعد از رفتن آن گروه بخاطر آورده که جماعت مرقومه مردم معمولی
اند اما اگر شکستی بدیشان رسد موجب بدنامی او است و دویست جوان بهادر نامی کاردیده را بسرکردگی خسرو بیک که از اعلی
حب الامر اعلی بخسرو سلطان موسوم شده و حاکم … بود … عاقبت ایشان فرستاد و بیرام بیک خبر از اوزبکیه گرفته بطرف ایشان
در حرکت آمده شب از بیراهه بکوهستان آمده بودند که … قریب صبح … ایشان …
که از محل نزول اوزبکیه خبردار شده … شدند ایشان قلاوزی آن لشکر کرده وقتی که چند اوزبک بعضی بیدار شده
و بعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شیهه اسبان ایشان خبردار شده بیرام بیک از عقب



مردم خود و کثرت مخالفان اندیشیده بخاطر آورده که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد و جماعت بیدار شده
مستعد محاربه گردیده بکمتر ازین سپاه قزلباش را مجال خلاص نخواهد بود توکل بر کرم الهی کرده بر سران گروه … شصت
شصت هفتاد نفر اوزبکیه سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شدند که قزلباش ملاقی گشته در حمله اول بسیاری از آن
طبقه را بطعن سنان جان ستان و ضرب بلارک اجل آثار … بر خاک هلاک انداختند و در اثنای جنگ و جدال
و گیرودار حرب و قتال خسرو سلطان با بهادران … که متعاقب می آمدند بمعرکه رسیده از طرف دیگر نامی …
بلای آسمانی بر سر وقت ایشان رسیده … اوزبکیه … حسین خان … و مجال اقامت نیافته روی بوادی
فرار آورده تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نهاده هرکس که رسید … بقیه السیف پیاده و سوار بدشت
و کوه پراکنده گشته بسیاری از آن گروه در بیابان از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند قریب هزار سر بریده و …
… بدست غازیان در آمده با غنایم موفور معاودت نمودند … معلوم شد که … رسید با لطرفی دیگر برده
رفته دیگر نام نشان او پدید نیامد از این فتح مبین که غازیان را رو داد اوزبکیه پای در دامن ادبار پیچیده …
امن خراسان از دل ایشان بیرون رفت دیگر از سوانح کشته شدن قزاق خان ولد حسین خان بیگلربیگی خراسانست
که حاکم مرو چاق بود و کیفیت این قصه آنکه جمعی از طایفه … سلطان … در دوران ولایت نشان آمده
در … و محولات پیوسته … سلطان … انکه ازاطوار ایشان صورت خلاف و نفاق مشاهده نموده ازردگی
دلتنگی جمعی از علمای آن طایفه را بقتل آورده ازین قصه بقیه ایشان خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار
آوردند حسین خان بیگلربیگی خراسان در هرات از قضیه قتل ایشان آگاه گشته انجماعه که رو بوادی فرار آورده
بودند از در … آمده ایشان اظهار عناد … سلطان نسبت بخود کرده در هرات دست خود را از شایبه خلاف کرده چون مردم
سپاهی کارآمدنی بودند حسین خان ایشان را … استمالت گردانیده … فرستاد که در ملازمت قزاقخان بسر او بوده
سرحد قیام نمایند و ایشان مدتی آنجا اقامت نموده محل اعتماد شده بودند … از انقوم … خدمت قزاق خان
بوده … دست درازی بخود داده … العلم عند الله شبی که … افراط باده از شعور افتاده خود
مجلس از غیر پرداخته شده هرکس بجای خود رفته بود … آمده قتل انجوان …
نموده منزل خود رفته و اقربا و عشرت خود را از قضیه قتل قزاقخان خبر داده تمامی آنقوم مستعد فرار شده دروازه قلعه را
گشوده راه … پیش گرفته … اوزبکیه … رفته و اهل قلعه از آن واقعه عبرت … آگاه گشته حیرت بر …
غلغله و آشوب در قلعه افتاده و در آن شب دیگر اهل قلعه بخود درمانده کس تعاقب ایشان ننموده فی الفور …
فرستادند و از واقعه فرزند … شده چون قلق و اضطراب سودی نداشت در دامن صبر …
زده خسرو سلطان را با جمعی مردم کاردیده بجانب قلعه فرستاد که مبادا قصوری در آن سرحد واقع شود و …

برق و باد بقلعه رسیده بمحاصرت مشغول گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت آن ولایت و کوتوالی
قلعه حسب الامر اعلی بخسرو سلطان تعلق گرفت سانحه دیگر آنست که هنگامی که دار السلطنه اصفهان از فر نزول موکب
همایون رشک جنان گردید میر عماد خوشنویس قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسینی و مقیم دار الموحدین قزوین است
که بسادات سیفی مشهور و معروف اند در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده و رقم نسخ بر خطوط استادان ماتقدم کشیده و در
قلم و قدرت کتابت به پنجاه و درجه اعلی داشت خطش بی اصلاح و خوش اندام و بامزه بود و میر عبد الغنی تفرشی
این رباعی در شان او گفته تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند نازرواست مروارید را
فلک حقه بگوش بهر قامت ایام بهاست و او میر الجمهور به تسنن مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود بیک از
غلوی تشیع یا رفع غلظه تسنن که عامه مردم آن ولایت بدان متهم اند مرتکب قتل او گردید **ذکر احوال و توجه موکب جهان**
**بصوب گرجستان و قمع و قلع کفره ضلالت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان مآل ظفر مقرون و حل مطالب سنه**
**عشرین والف که بانجام بکتوری اقران است از جلوس اقدس شاهی ظل اللهی** چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی به تسخیر
ولایت گرجستان و قمع و قلع کفره آنجا و کلمه اسلام در آن صد هزار نفس از نسا و صبیان آن بدبختان تعلق گرفته بود و طهمورث
تبه روزگار از حرکت برگشتگان و اسباب او بار خود توقف و آوارگی آن گروه و غفلت او سرانجام داده بنوعی که مذکور شده
بمجاهده جنود مسعود جرأت و جسارت نمود چون بر رو اخبر در مازندران بر شکارگاه ضمیر اشرف اقدس نافره غیرت
و شعله غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شراره آن برق خرمن عمر طهمورث گرجستان و ...
بدبختان آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته حکم معلی نفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر
نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه ... گرجستان گشته اراده غزا و جهاد بجا آورند و چند بیلچی
... [illegible] ... اصفهان و سایر محال ... یافت که بکار و مجاز معین حاضر گشته موکب نصرت قرین شهر ...
و زمین بوسه چون صلاح دولت در موافقت سلاطین زاده های گرجی بود و لوارصاب ... تغریه و ... گم استراباد و ...
بعضی خانزاده در رسته و ندکه هر دو در آن کار تا سعادت همایون بوده باشند و در ساعت سعادت دار السلطنه فرح
بقصد جهاد در حرکت آمده از راه گیلان و در بار کنار روانه شدند دریای لشکر چون بحر اخضر در موج درآمده و ...
از عساکر ظفر شعار موکب فیروزی آثار همایون موسم خجسته آثار بهار و ... یامن ... چون فتح و نصرت
قرین دولت استقبال موکب و جلال میمنت ... روز شنبه دهم ربیع الاول ... خورشید جهان آرا با شکوه و اقبال
و طنطنه جاه و جلال بمنزل خود شرف خرامید و کوس نوروزی آوازه فتح و فیروزی در گنبد خضرا انداخت
رونق از جنبه گرفت ... فیروزمند گرفت بهرام ... سلطان باغ ... ولاله بر گردش ... ایاغ
بار و دهقان اردی بهشت ... چمن سنبل ولاله گشت نسیم عنبر آثار بهار چون شگفته ... در زمین آمده

چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح افزای ماه فروردین عطر سائی آغاز نهاده چون شعله جمال لاله رخان
و عارض یاسمن خوبان صفحه گلشن اقلیم جهان و غبار رسان عرصه دوران گردید و شهریار کامکار مجلس بزم نوروز
را بگلشن رزم و سور بر سرور فتح و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور پرداختند و کوچ بر کوچ روانه شدند
در حدود گنجه ... امرا استقبال رایات ظفر آیات نمودند و بسعادت رکاب بوسی سرافراز شدند حضرت
اعلی پیر بوداق خان را با طغرا فیق او که از تبریز آمده بودند رخصت دادند که بجانب تبریز رفته از آن سرحد خبردار باشد
گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز مرخص نمودند که با لشکر و خیل خود که متعاقب می آیند بر سر او رفته بعد وکومک امرا
قیام نمایند و چون بلده تفلیس محل نزول موکب برجیس اساس گردید عنایت خسروانه شامل حال میرزا ابن داود
خان که در زمان شاه جنت مکان شرف اسلام دریافته بود گردید و بعقب احمد خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز
گردیده و ولایت کاریل با و ارزانی داشتند و از آنجا ساحت ولایت گرجستان مضرب سرادقات خود اقبال
گشت طهمورث بمجاه امدن سردار روم که در دیار ارقملاق نموده بود و گمان نداشت که درین سال لشکر قزلباش
با فرصت آمدن گرجستان باشد چون از نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یاس و حرمان
وداع گرجستان کرده با معدودی چند بطرف باشی اچوق گریخت و در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر
گشت مضمون یوم یفر المرء من اخیه سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره را جمعیت کرده منقسم ساخته سر کرده هر
لشکر یکی از امرای عظام از یکطرف فرستاده و یوسف خان و امرا را شیروان را امر فرمودند که از آن طرف بگرجستان
آیند و اردوی کیهان پوی نیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف در حرکت آمده مقرر گشت که مساکن گرجیان را از هر
طرف احاطه کرده کافر حربی را بمقتضای اقتلوا المشرکین کافه عرصه تیغ غزا و جهاد گردانید هر شخصی از آن بدبختان
که ... گشته ... ... اسیر نموده اموال و ... غنیمت ایشان از غازیان باشد طایفه گرجی از همه طرف
خود را بسته دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده گروه گروه میان جنگلها و بیشه‌ها پرورش و ماوا
مستحکم که یکی ... فرا رفته استحکام کرده بر اطراف و جوانب خود هر جاکه امکان عبور داشت خندق کنده
اند ... مراتب ... با خانه کوچ و اموال بسیار در آمده تحمل اسلحه و یراق جنگ مرتب داشته و بحفظ حال خود
مشغول شده چون اکثر سعات تهماد ... که ... ... ذو القدر ... علی بیک بیات
صحت ... دو ... همایون ... فرمودند ... حسب الفرمان قضا
جریان ... گروه ... بیان بیشه و جنگل ... که ... بازو ... از هم ... 
سرهای قسلان ... گرجی ... همایون ... ذو القدر ... قورچی باشی با
از افواج قاهره در بیشه و جنگل ... نصاری ... بود ... رسیده ... غرب ... خانه ... گرجی

سنخته

و جمعی کثیر از سپاهیان و ارباب جلادت در آنجا اقامت داشتند و آن مکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت برا
جوانب تنگ و باریک که از چوب بزرگ آب بسته بودند نداشت گروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان [illegible]
برگشت و کیفیت اهل سغناق مطلع کردند و صلاح وقت در آن دانستند که از راه احتیاط در آن در آمدند تا سواری بسیصد چهار صد نفر سپاهی
خود را در بیرون گذاشته از آن [illegible] با یک پیاده بمیان در آمدند و در کمال غفلت و بی پروائی سرگرم طلب
غنیمت بر طرفی دویدند چون گرجی خبردار شده فوج فوج با اسلحه و یراق جنگ پیش آمدند و خبر هجوم کفار بغیر مردم
بیکار حسین بیک رسید و در رفتن و مدد و کمک فرستادن تعلل کرد و گروهی از گرجیان از جهت غازیان در آمده
راهی را که قزلباش آمده بودند خراب کرده اطراف و جوانب ایشانرا گرفته جنگ در پیوستند غازیان و [illegible]
تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته با تیر و ترکش و گلوله و باروت با خویش داشتند [illegible]
و با ستیزه در آمدند بعد از آنکه یراق خالی شد گرجیان هجوم آورده ایشانرا مغلوب کرده هر که امر بفرار [illegible] گرفتند
چون راه فرار بسته بود و راه دیگر جهت بیرون شدن نیافتند و بیرونیان نیز نتوانستند رفت چون [illegible] اراده و
شهادت آن گروه تعلل کرده بود اکثر ایشان بدرجه شهادت فایز گشته و قلیلی از غایت اضطراب مجروح و
در [illegible] خود را در آب زده و چند نفری بیرون آمدند این خبر بعرض اشرف اعلی رسیده موجب افروختگی آتش غضب
شاهانه گشته اول حسین بیک را طلب نموده در معرض پرخاش و عتاب و خطاب در آوردند که تو بجنگ سغناق مامور بودی
چون بسغناق رسیدی کما ینبغی بایست سپاه را بجنگ [illegible] بر کثرت و قلت آن مردم نموده و خفیف [illegible]
[illegible] بجهاد دست داده بدین خدمت مامور ساخته ایم [illegible] مردم [illegible] از یک راه میان چنین جنگل که
در سغناق دشمن باشند با آنکه از اوضاع ایشان خبر یافته باشی چرا گذاشتی و اگر [illegible] بر خود رفته
احتیاط مقتضی آن بود که بر سر راه آمده از چند جا محل عبور ترتیب داده و جمعی را بمحافظت راهها تعیین نموده با [illegible] لشکر
بسغناق در آمده مردم را بقاعده و آداب جنگ ترغیب نمائی که بجماعت دل تو قوی داشته جنگ کنند و اگر [illegible]
در جنگ نباشد [illegible] اگر شکستی روی نماید [illegible] بیرون شده [illegible] باشند که بسلامت بیرون توانند رفت [illegible]
اراده نمود [illegible] بحضرت اعلی [illegible] مغضوب [illegible] فرموده [illegible]
در [illegible] لشکر [illegible] عبرت دیگران گشته در امثال اینگونه مخالفات [illegible] بی پروائی نکنند بعد
از ساعت آن مقرب الحضرت قرچغای بیک با جمعی کثیر از عساکر ظفر اثر بر سر سغناق مذکور فرستاده قرچغای بیک
بکنار رفته اطراف و جوانب آن بیشه را احتیاط نموده [illegible] یافت [illegible] قوی [illegible] داده [illegible]
[illegible] سغناق [illegible] تفنگ [illegible] قرچغای بیک مردم [illegible]
[illegible] توپ طلب نموده [illegible] توپ [illegible] گرجیان [illegible]

تیر مردانه جنگ انداخته کوششهای مردانه مینمودند و تا آخر روز بحرب و قتال اشتغال داشتند آخر روز گرجیان از شیر
دلاوری [illegible] ترک محاربه نموده یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سغناق چهار صد پانصد نفر که
سواری [illegible] بعضی سپاهی و بعضی رعیت و عیالان خود را بسر گرفته از عقب سغناق راهی گشوده بجانب کوه [illegible]
رفتند سایر مردم که در [illegible] بودند روز دیگر که لشکر ظفر اثر هجوم کردند [illegible] محاربه در خود ندیدند هر طرف که دویدند
از لشکر ظفر اثر [illegible] تیغ جانی غازیان [illegible] گروه مردان [illegible] زنان و کودکان [illegible]
صفت [illegible] گرفتار آمدند و غنائم موفور در آن سغناق بدست لشکر منصور آمد و تمامت آن سغناق [illegible] گردیده [illegible]
الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی [illegible] قوت و قدرت سپاه اسلام [illegible] القصه تا [illegible] روز [illegible]
همایون در کنار آب [illegible] توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین [illegible] قطع کرده بدین اشتغال داشتند و سخنان [illegible]
شیروان که از طرف [illegible] می آمد [illegible] عمل میکردند [illegible] آمده بودند که [illegible]
[illegible] جمعیت عظیم نموده با این جنگ بر سر لشکر شیروان آمدند [illegible] شیروان [illegible] جلادت
[illegible] دلاوری [illegible] جنگ عظیم [illegible] حضرت اعلی شاهی اهل اسلام گشته [illegible] شهدا
و بسیاری از آن گروه [illegible] گشته قلیلی [illegible] بهر طرف و جوانب پراکنده شدند و غازیان [illegible]
[illegible] ویران نموده [illegible] آتش [illegible] گشتند و در کل ولایت کاخت [illegible] عمل شد [illegible]
و عصیان [illegible] از قتل و نهب و اسر [illegible] در الکای [illegible] کاخت آمده [illegible] معلوم [illegible] که از [illegible]
ظهور اسلام الی غایت [illegible] هیچ پادشاه ذی شوکت [illegible] آمده باشد [illegible] ویران کرده باشند [illegible]
[illegible] صاحب جمال [illegible] یوسف [illegible] خط و خال [illegible] گرفتار [illegible]
خیال بیرون بودند تمامت ایران [illegible] نظر [illegible] قریب [illegible] هزار [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] زیاده از سی هزار [illegible] کشته [illegible] غنیمت [illegible] هزار [illegible] بود و چون [illegible]
سلطان [illegible] سردار [illegible] صحرای [illegible] اقامت نصب نموده جمع [illegible] لشکر و یراق سفر مشغول بودند [illegible]
ازین توقف [illegible] گرجستان [illegible] دولت [illegible] لشکر و یراق سفر مشغول بودند [illegible] ازین توقف [illegible]
گرجستان [illegible] صورت [illegible] تمکین یافته بود [illegible] عزیمت [illegible] مراجعت انعطاف داده [illegible] مردم
بطرف [illegible] آمده چند روز [illegible] اقامت نموده نظم و نسق قلعه و مهمات [illegible] داده
[illegible] بیلاق [illegible] توجه نمودند چون [illegible] اسپان قزلباش از کثرت تردد در کل ولایات گرجستان [illegible]
شده بود قریب [illegible] ماه در ییلاق [illegible] توقف نموده از آنجا [illegible] تشریف بردند و تا [illegible] اهم [illegible]
ییلاقات مذکور [illegible] لشکر منصور [illegible] سردار [illegible] قضایا [illegible] از مساعدت [illegible]
[illegible]

بخت و دولت ذکر محاربه که در سلماس میان امرای قزلباش و تکلو پاشا بیگلربیگی وان و امرای سنّی اکراد وقوع
پیوست و کشته شدن پیربوداقخان سردار کل قبل ازین مرقوم قلم وقایع نگار گردید که در حدود کردستان پیربوداقخان
حاکم تبریز را رخصت داده که بتبریز رفته با امرای آنسرحد بمحافظت آنسرحد قیام و اقدام نمایند و گنج علی خان
حاکم کرمان را بسرحد بدلیس مامور ساخته و پیربوداقخان بمحاربه و دفع اکراد خصوصاً اولاد غازی بیک شیخ و قلی بیک میلان
که قلعه قارنیارق در آمده دست درازی بسلماس مینمودند بآنطرف نهضت نمود و از امرای آنسرحد مقصود سلطان تکلو و
سلمان سلطان سوباشی و ابراهیم بیک برادر [illegible] دودمان ولایت نشان وزیر آذربایجان با جمعیت از ولایت
و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروه تفنگچی باو متفق گشته بطرف قارنیارق در حرکت آمدند اکراد کس
بجانب وان فرستاده از محمد پاشای بیگلربیگی وان مشهور بتکلو پاشا و امرای کرد استمداد نمودند تکلو پاشا بخود
رومیه و زبیل خان محمودی حاکم خوشاب و سایر امرای کرد تا موازی شش هفت هزار کس جمع کرده قزلباش سلماس
آمدند چون خبر آمدن مخالفان به پیربوداقخان و امرا که کل جیش قریب به چهار هزار کس بودند رسیده بتمهید مراحل [illegible]
قرینه و قیاس معلوم کردند که مخالفان در چه روز بسلماس میرسند و جماعتی بیرکه بخبرگیری فرستاده بودند موافق
قرار کرده پیربوداقخان کس بطلب تفنگچیان بتعجیل فرستاده که در آن روز با لشکر ملحق گردیده داد حرب و قتال دهند
اتفاقاً یکروز پیشتر از روز معهود که آنها در جنگ نشده پراکنده فرود آمده بودند و تفنگچیان بطلوع رسیده نبودند
دلان خبر آوردند که طلیعه لشکر مخالفان نمایان شده امرا در کمال اضطراب سوار شده مقصود سلطان تکلو [illegible]
بجرمی کری مامور شده تا از بستن صف سپاه قول و ترتیب دادن میمنه و میسره و لشکر مخالف چرچیان را مغلوب
ساخته بهیئت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرچیان بیکطرف افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعت چرچ
که بر ساقه لشکر بودند تاب حمله مخالفان نیاورده و پشت بمعرکه کردند از جهت لشکر قول انجم برآمده متفرق و پراکنده
گشته راه انهزام پیمودند سلمان سوباشی و محمد تقی بیک مین باشی با تفنگچیان و جمعی از غازیان که قریب بمیوطه [illegible]
فرود آمده بودند فرار مسدود یافته از روی اضطرار بمیوطه در آمده در خانه‌های باغ مأوا گرفته شروع در انداختن تفنگ کرده
کرده پیربوداقخان که مشاهده این حال نمود از غایت غیرت ننگ بدنامی فرار بخود قرار نتوانست داد و در معرکه
ثابت قدم و در رزم بعد از شکست لشکر قزلباش دو نفر ملازم خان او را گرفته باز گردانیدند و درین اثنا ایلخان محمودی
با جمعی از عقب او در آمده [illegible] ضربی شمشیر باو زده یکی از ملازمان خود را بر سر خان [illegible]
اکراد آن ملازم را نیز بقتل آورده پیربوداقخان نیز زخم [illegible] گشته گردیده [illegible] دست داد
اموال و اسباب قزلباش آنچه در بیرون بمیوطه بود همه نصیب مخالفان گشت روز دیگر بر سر حصار هجوم آورده اند و اهل
بضرب گلوله تفنگ ایشان را بازگردانیدند و جمعی را بر خاک هلاک انداختند و چون دو سه مرتبه زور آوردند و کاری نتوانستند

رفته



ساخت و هر مرتبه جوانان کار آمدنی ضایع شده صرفه در جنگ حصار ندیده [illegible] بیرون آمده موکب همایون
حضرت ظل الله از کردستان و نهضت رایات اجلال بطرف آذربایجان برایشان رسید [illegible] باز گشته
بند و اهل حصار نجات از جلال یافته بجانب تبریز کوچ کردند تفنگچیان در طلوع این خبر شنیده و ابراهیم بیک و [illegible]
لشکر با در رسیده چون مددی باهل حصار نرسانیدند معذور بوده در برابر شش هزار کس جنگ [illegible] بازگشته بتبریز
و خبر کشته شدن پیربوداقخان و استیلای مخالفان بتبریز رسیده مردم شهر خوفی عظیم برآمده سراسیمه گشته که دست
از پای نمی شناختند و بعضی دست اهل و عیال گرفته اراده فرار داشتند که تفنگچیان بتبریز رسیده خاطر تبریزیان
بالکلیه اطمینان یافت حقیقت احوال در حینی که رایات جلال راه از [illegible] بجانب ییلاقات میرفت بعرض رسید
موجب کدورت خاطر اشرف گشت اما بمصلحت [illegible] الهی [illegible] و بیک برادر
بوداقخان را بجای برادر امیرالامرایی تبریز فرموده ملقب به احمد خانی سرافراز گردانیدند سلمان سلطان سوباشی
که در جنگ مردانگی بظهور آورده بود مورد شفقت شاهانه شده او نیز بلقب خانی سرافراز گشت و محمد تقی بیک مین باشی
شمول شفقت شاهانه گردیده چون اولاد امام سردار تشیع داشت بنابر رعایت حزم و احتیاط کلب علی بیک
[illegible] صحبت شاه را به تبریز فرستادند که امرا [illegible] از طرف [illegible] با قشون و لشکر آراسته جمع نموده
خبردار باشند حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر نیز با قشون آراسته بدانجا فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان
بخدمت آنسرحد قیام نمایند و ایشان جمعیت نموده بطرف سلماس [illegible] اقامت انداختند و بعد از آنکه [illegible]
سردار بطرف [illegible] تحقیق پیوست بازگشته چند گاه در شهری بودند تا وقتی که بحکم همایون بطلب ایشان [illegible]
یافت و در حدود ایروان بلشکر ظفر قرین پیوستند و از سوانح دیگر که درین سال در حدود گنجه بظهور پیوست [illegible]
شدن و کشته شدن مرشد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ که پدرش محمد خان در راه این دولت [illegible]
دیده بود و حضرت اعلی که همواره احقاق حقوق خدمت گذاران جان سپار بود و رعایت بازماندگان
[illegible] جبلی ذات اشرف است اراده خاطر انور بدان متعلق بود که جاه و منصب او را بیکی از پسران او تفویض
فرمایند در وقت مراجعت درین باب ریش سفیدان ایل و عشیرت [illegible] ارکان السلطنه مشورت فرمودند
که هر یک از پسران که راضی باشند داده شود زیرا که مرشد قلیخان اگر چه پسر بزرگ و جوان نمایان و خوش سیما و [illegible]
شایسته تربیت بود اما جنون بر طبعش غالب بود و چون [illegible] باده و غرور اعمال و افعال که از شیوه مروت
دور است بایل و عشیرت و منتسبان آن خانواده از و بظهور آمده و سخنان بی ادبانه و بی خردانه از و سر میزد
و هر گاه جهل و جنون و بدمستی در یک طبیعت جمع آمده شخص مغرور جاه و حکمرانی باین ضم گردد هر آینه [illegible]
اعمال زشت بیحد ازو سر زد [illegible] طبیعت بنابراین حضرت اعلی شاه ظل الهی رضاجوی خاطر منتسبان او

انسلک شدند و چند روز را بمطاوعت بانکه مکر کنکاش کرده اخر الامر رعایت قوره منظور داشته چون ضبط و بزرگ
بود و بحکومت او راضی شدند حسب الرضای ایشان پیشوا مرتبه و الاسر جند یافت روزی که با امرای قراباغ مجلس
شراب منعقد ساخته صحبت میداشت میانه بیگلر سلطان انکرمی دورت حاکم بردع و خلیل سلطان قراباغ حاکم
اجماعی گفتگوی میشود بیگلر سلطان از مجلس بیرون میرود و خلیل سلطان خود را با ورسانیده زخم کاردی بر وی میزند و
قلیجخان که بیگلربیگی ایشان بود تغافل ورزیده در مقام تادیب درنیامده جباران بیگلر سلطان و همکنان این عمل
را بتحریک و اغوای او حمل نموده و چون اینگونه جرات و دلیری کار اردوی همایون نمودن در میزان طبع عدالت
سرشت همایون اعلی سنجیده مثبت در قانون سپهداری ضبط و ربط لشکر جای تغافل فی الحقیقت این پیوستگی نایره
خشم شاهانه اشتعال یافته حکم شد که اول مرشد قلیجخان قطع ید خلیل سلطان که کار روزه گوناگون نماید و بعد از آن مرشد
خان را بچشم کندن دیدهها که از امثال مصنوعات الهی که بهترین عضوها است عاطل ساخته سیاست
فرمودند و ایالت گنجه و امیر الامرای قراباغ بمحمد خان برادر کوچک او که بمردانکی از ابنیه صفاتش نمایان بود تفویض
یافت

## گفتار در لشکر کشیدن محمد پاشای وزیر اعظم و سردار روم بآذربایجان و محاصره نمودن قلعه ایروان و باطل مقصود باز گشتن

پیرایه آرایان معرکه سخنوری صفوف از خطوط محروف سخن را در مضمار بلاغت بدین نمط
آراسته اند و تحفه لوای استنفسارهای حدیث را بدینگونه برافراشته اند که سلطان احمد خان ابن محمد خان ابن سلطان
مراد خان پادشاه روم بعد از قرار مصالحه و پیمان که میان او و حضرت اعلی شاهی ظل الهی وقوع یافته از عزم
ایمین مخدان آمده و شد نموده منور قاسم بیک سپهبار مخدوران که از ینطرف با نامه محبت نشان با ملکیکری فرو
رفته در استنبول بود بمجرد آنکه قوری که در مملکت شروان و گرجستان خانچه بتحریر پیوست وقوع یافته جمعی بیدولتان
جاهل و نادان و فرومایگان خسیس مثل تیمورث کرجی و دو لک شروانی و دیگران سر از جیب عصیان و طغیان بر
آورده فتنه انگیخته بودند و سخنان دروغ و اخبار کاذب بی فروغ ارباب فتنه و هیچ صلحی کرده با غوای چندی از مردم [illegible]
خود که در حریم دولت و سرای عزت نشو نما یافته از سر هیچ حادثه سیل روزگار بخود راه نداده و از مرحله هیچ [illegible]
قرار قصور و فتور آفتهای نکشته از عالم بیخبر اند معاهده و پیمان سست بنیان خود را طاق نسیان نهاده و در سال
گذشته محمد پاشا را که حاکم مصر بود وزیر اعظم و سردار کرده به مقابله قزلباش فرستاده و او خانچه اشارتی بدان رفت در دیار
بکر قشلاق نموده و درین سال برحسب فرمان لشکرهای مملکت روم از اردم ایلی و آناطولی و میان ایلی و مصر و شام
و حلب و طرابلس و حماه و قرامان و موصل و دیار بکر و سایر بلاد جزیره و ارزن الروم و میران سنجق قبایل و جماعت
اکراد با او پیوسته جمعیت عظیم دست داده که در هیچ عصر و زمان سپاه روم بدین کثرت و استعداد با ایران نیامده
بودند تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت عثمانی حتی بیگلربیگیان که قانون ایشان نیست که از موکب پادشاه

جو



جدا شوند همراه شده بلشکر گران و عساکر بیکران و توپهای کوه شکن و کلان و عراده های سپاه و ضرب زن و بادلیج
بیشمار روی توجه بدین دیار آورد انشاءالله و هم بطرف ایروان در حرکت آمدند و رایات اجلال در ییلاق گوگچه تنگیز اقامت
داشت که خبر آمدن سردار بوضوح پیوست حضرت اعلی شاهی ظل الهی که باطن فیض مواطن خود را بنور توکل آراسته
بحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه لطف الهی را کافل مهام خاص و عام میدانند رعایت سلسله ظاهر فرموده بمحافظه
قلعه ایروان از رکاب اقدس صفویانی و خراسانی و باقی و غیرهم بسرکردگی سرداران مرطلبه بیه میر فتاح میس باشی
تفنگچیان اصفهانی که مرد کارزار دیده و جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان تکلی خراسانی و طارده باقی و امثال ایشان
بحراست قلعه مامور شدند و از جماعت کرد شمخال لشکر قزلباش جمعی کرده که لطیف جان طهماس مردانگی دارند بقلعه
جمیل شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه شدند و ضروریات قلعه داری از حرب و باروت و قبیله و غله و غیره
ترتیب داده و ارسال نموده مجملا قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک کارزار آراسته داده و
قلعه داری استحکام یافت و سردار در عشر ثالث ماه شعبان بپای قلعه ایروان رسیده تسخیر آنرا باغوای آقاکی
دیگر ایشان [illegible] حاکم آخسخه که همیشه درین سرحدها فتنها میکرد و بیهوده سهل و آسان انگاشته بمحاصره قلعه
پرداخت رای جهان آرای جهان متعلق گشت که عساکر منصوره را جنبه کرده و گروهی را بسرکردگی یکی از معتمدان
کاردیده [illegible] که از دو طرف اردوی [illegible] سپاهی نموده و در هنگام فرصت و شب دیجور [illegible]
رو بیمار از خوف و دهشت و جانداران جنود قزلباش هیبت اجتماعی متفرق توانند برو رفت و طلب و غیره و بطرفی موجب
لندا فوجی از عساکر نصرت شعار را بسرکردگی متقرب الحضرت قرچقای بیک بیکطرف فرستاده و جمعی دیگر را بسرکردگی [illegible]
بیک [illegible] باشی بجانب [illegible] که موضعی است در دامن کوه [illegible] طرف شمال قلعه و در سمت راه اردوی واقع شده
فرستادند که انرا مضبوط نگاه داشته هرگاه اردوی [illegible] کسی را [illegible] بیشند ویا از قلعه بیرون آید میان راه [illegible]
در آمده بعد از انتهاز فرصت خود را بسلامت مقصد رسانند اما قلیجخان بیگلربیگی قارص [illegible] بود در آن ایام از [illegible]
بود از طرف شرقی روانه فرمودند و [illegible] محمد شمس الدین را باقشون لشکر خود بجانب غربی ایروان که طرف ارزن الروم
فرستادند که راه بر تردد [illegible] اردوی روی ببسته نگذارند که [illegible] ذخیره جهت ایشان آورند و امرای عظام [illegible]
ماکه باتفاق [illegible] بیک [illegible] صحبت شاه [illegible] در تبریز بودند حکم شد که آمده [illegible] قلیجخان [illegible] کرده [illegible] لشکر [illegible]
در [illegible] ملکه [illegible] درمکانی مناسب اقامت نموده قراولان کاردیده در [illegible] تعیین نمایند که [illegible] گیری کرده [illegible]
که معلوم ایشان گردد بیگلرها اعلام نموده همواره از [illegible] خبردار باشند و از دست [illegible] خالی نبوده و لحظه [illegible]
ده [illegible] نگذارند و چون هوای ییلاق سرد شده بود اردوی کیهان پوی [illegible] حکم کوچ کرده [illegible] که محل
موافقت نزول اجلال فرمودند و سرداران جنود اقبال حسب الفرمان قضا جریان [illegible] در [illegible]

و انتظام [illegible] از [illegible]

همینه [illegible]

احوال هم خبردار بوده و رومیه دو گروه شده گروهی همه روزه بر سر رهگذر محاربه کرده و بکار قلعه نیفتاده بستند برداخت
و گروهی قلعه را احاطه کرده در امور قلعه گیری کوشش می نمودند و فیما بین محاربات عظیم در اطراف و جوانب بوقوع می پیوست
چون آذوقه در میان لشکر روم کم و نایاب بود گروهی از امیران سنقی و الای بیگیان سرکرده جماعت اوغلان
شده تا موازی سی هزار اسب گزیده و اشتران قطار و الاغ بطرف کری که سمت راه نخجوانست بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان
با لشکر فارس خبر یافته بر سر آن جماعت رفته در حینی که لشکر مذکور بنخجوان در آمده و فوجی بطلب ذخیره مشغول بودند
فیمابین جنگ در پیوست و به نیروی اقبال شاهی آن جماعت را مغلوب ساخته یکهزار و پانصد سر و زنده دو هزار راس اسب
و اشتر و الاغ و احمال و اثقال بدست آوردند و بقیه السیف فرار نموده بی حصول مقصود بعسکر پیوستند هم رتبه دیگر
امام قلیخان و امرای عظام که از تبریز بر آمده و بادهمی (?) شده بودند در حدود دو دو کلیکان (?) اقامت داشتند جنود رومیه
قریب چهل هزار کس بآنجا بشنفت الای بعزم محاربه ایشان در حرکت آمدند جاسوسان و قراولان فرجه‌ای
بیک خبر باو رسانیدند او فورا با امام قلیخان اخبار نموده و امرا احتیاط ورزیده اردوی خود را از آنجا کوچانیدند بالا
تر فرستادند و لشکر سپاهی اتیاد و بیل بستند که طلیعه سپاه مخالف نمایان شد چراغ جیان جنود اقبال خصوصاً [?]
حاکم کردان و بیک وردی با جمعی از قشون ابستاد امام قلیخان دستبرد دلیران بانی جلادت در میدان [?]
نهاده در حمله اول هم رتبه سی نفر از جرجی باشی و دروم قتیل و دستگیر شده در این اثنا لشکر قول رومیه [?]
واز دوجانب تمام جلو ریز بمعرکه در آمدند کنجعلی خان که کهنه سپاه جنگ دیده و کارزار نموده بود صرفه در جنگ ندیده
خود را کشیده و بقول ملحق شد و امام قلیخان سپاه قول را از جنگ رفتن مانع آمده خود را بدامن کوه کشیدند امّا [?]
وردی بیک از غرور شجاعت و خود رائی بازگردید جنگ ایشان او تاب مقاومت آن گروه نیاورده دو هزار
کشته و بیک وردی بیک چهل و چند نفری از متحکیان پیاده و مردم مجهول قتیل آمده و بقیه السیف سلامت نجات
پیوستند رومیان نیز صرفه در پیش آمدن ندیده و بجهان اکتفا کرده بازگشتند دیگر آنکه خلف بیک سفره باشی در قفای
حسب الفرمان قضاجریان در کله گیر بوده و کرجی و قراول دیده و بآن نقیض نموده از آمدن قلعه خبردار بود
از مردم رومیه ولاه دربا پاشا و مردم او که در آن سمت فرود آمده بودند و از آنجا و رفت و آمد قزلباش واقف گشته
بمردم ایشان و میدان جنود اقبال دست بازی واقع میشد تا مردم رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و بجنگجویان
جنود مسعود تیز عنانی کرده بایشان آن گروه در آمده جنگ در پیوستند جهانگیرخان بختیاری که با دو دست
نفر از مردم خود همراه بوده دلیرانه با مردگی مردمی بجنود رومیه حمله نموده نزدیک آن شده بود که گرفتار گردد بیگ (?)
بامردی و مردانگی بر طبق نام قبیله خود بختیار گردیده دفع تکالیف ضعفا نموده بسلامت بیرون آمد و از عسکر
منصور [?] مردانگی بظهور رسیده و غالب آمدند و چون جنود رومیه فوج فوج بمدد رسیدند بیت غازیان بعد از [?]
دز همراه



سپاه روست از محاربه باز داشته جا بجا میانه خود را بیرون کشیده رومیان نیز جرأت پیش آمدن نکرده هر یک بمقام
خود بازگشتند دیگر آنکه جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و گرجستان می آمدند مقصود سلطان کرکر
و حاکم خوی و دیگران که بخبرداری آن راه مامور بودند با گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر
احمال و اثقال سپاه غنیمت عساکر ظفرشعار شد شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند بدست
در آمده داخل غنایم مذکور بود دیگر آنکه حکام ارتحال رومیه و لاله در پاشا و جمعی دیگر از رومیه و وان و [?]
اخراج خود را با قومی از رومیان و اکراد از پای قلعه بطرف وان [?] فرستادند تیمور بیک بیاول صحبت ابوالفتح (?)
با جمعی از دلاوران بر خانشچیکی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم بسیار بدست آوردند و ولی محمد
[?] الدخلو که بخبرگیری و ضبط راه آمدن الروم و قارص مامور بود فکر [?] و بتبرزدن رومیه بر خورده کارزار
بوقوع پیوست و دستبردها نموده جا و جاهایشان که از روم آمده احکام از جانب خواندکار به سردار می آوردند
[?] و سردار عرایض و مکاتیب [?] بدست در آورده مردم او بجموع آنها را بنظر اشرف در می آوردند
الحاصل سپاه ظفرپناه در مدت محاصره قلعه از دست خالی نبوده رومیه را آسوده نگذاشتند و همه روزه سر بریده
و اسیر به نظر اشرف در می آوردند از جمعی که میخواستند قلعه گریخته بودند خصوصاً بیگلری اقاسی و طایفه دیگر چند
جا جیبه و توپها و خارج داده توپهای قلعه کوچک [?] بجهد تمام از طرف دیگر خاک پیش آوردند [?]
در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و غازیان قاجار و بیات و [?] و سایر محافظان قلعه نیز [?]
کشیده نهایت جانسپاری و مردانگی بظهور می آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی همه روزه کسان عیار [?]
اکراد فرستاده از احوال قلعه خبر میگرفتند و در اوایل حال که قلعه محصور گردید چون زیاده از سه هزار نفر
از جنود ایشان مرکز داره در میان گرفتند و در اوایل حال که قلعه از اندک خوفی و تزلزل داشتند امّا روز
دل قوی کرده دلیر شدند القصه رومیان و توپچیان رومی و فرنگی شبانه روز از توپ انداختن خالی نبوده و دو برج
و برج دروازه قلعه بضرب سنگ و توپ و گلوله [?] منهدم ساخته روز بروز جمعیت عظیم نموده بجانب قلعه دویدند
و از جانب قلعه نیز توپچیان و تفنگچیان قدراندازی که فی المثل اگر چشم مور را نشانه سازند تیر مرادشان بهدف مقصود
راست آمده خطا نمی نمود گلوله ضربزن و تفنگ بر مثال تگرگ باریدن که از گرد [?] گرد و [?] تیر
پای سعی و دویدند و دست ایستادن بجا که بیرون مقصد نرسیده جمعی کثیر بضرب تیر و تفنگ اهل قلعه بر خاک هلاک
افتادند و کاری نساخته رخت و خفا بسر باز گشتند حضرت شاهی ظل الهی احتیاط ورزیده و موازی یکهزار تفنگچی از تفنگچیان
رکاب اقدس را بیرون جدا کرده فرستادند که از طرف کنه گیر رفته در کمین فرصت نشسته در هنگام مجال مردانه
خود را در قلعه اندازند و ایشان حسب الفرموده عیار رفته و رفته عیار صفت شب کمی بقلعه فرستاده امیر گونه خان

تا خبر کرده هنگام صبح تاریک در دروازه شمالی جانب که کمر باکشوده شلکت چون برق لامع بقلعه در آمده و نقاره
شادمانی بنوازش در آورده و دلیران از جمعی خبردار گشته بیشتر از پیشتر توپ انداختن و بیسه جنش اردو شروع آن قوم
بیگر و نوروزی بیگلربیگی آقاسی و ترکچه علم با چند نفر از باشایان که در آنجا بودند از بلکه بلند بقلعه گیری علوه داشتند توپ کرده
آمده در توپ انداختن سعی می نمودند از تقدیرات آسمانی و تائیدات اقبال توالی از قلعه توپی انداخته و گلوله توپ
بنگری آقاسی خورده و از کشته تر کجه علم و انده به کرای رسیده تا هفت نفر از باشایان معتبران رومیه بضرب یک گلوله
توپ ضایع شده خرمن حیات ایشان با تش حادثه سوخت و جمعی که خاک نشین ما در دند و کنده و خندق رسانیده و خندق را انباشته
بیکبار از کثرت وقات غازیان قاجار و مبارزان معرکه گیر و دار پیشتر خشماک از قلعه بیرون دویده و بران مخاذیل حمله
آورده و ایشان از خاک پست و سیسها متفرق ساخته تفنگ و اسلحه و دیراق لسیار بدست آورده بقلعه می آمدند و در آن
ایام همین جنگ و جدال واقع شده جمعی از رومیان بقتل می آمدند و روز بروز اهل قلعه دلیرتر شده خوف و هراس که مردم
قلعه می باشند بالکلیه از ایشان زایل گشت و چیزهای تلف بایستی دوزیده میداشت و چند کس از بالکری آورده بودند و نقره را کرده
چون چند برج بضرب توپ انهدام یافته و رخنها بهم رسیده قرار یافت که در روز معین جنگ سلطانی انداخته بورش نمایند
حضرت اعلی اهل قلعه خبردار گردانیده که در آن روز تحمل نموده و خبردار باشند و امرای عظام نیز دار و درار محل آمده از جنگ
حرکت کرده آواز نقاره و نفیر بلند گردانند القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه رفته و توپها بقلعه
انداخته بیکبار قلعه دویده و مستحفظان تیغ توکل بر حفظ و حراست ملک منان نموده احباد قیلان برهم تیر و تفنگ قلعه داری
بر برگه بکرات اقبادوار گشته شتها بیدا آمده و مبارزان هم از دور آنچه مراد روی نموده و قابل مطلب و حصول مقصود بازگشته بعلیه
سعی ظاهر آورده که چون اهل قلعه دفع نکایات خصم کرده از محاربه و تلاش جمیل بتوده اکنون فتح از بالا تسلیم آمده دفع
و فرسودگی یورش دیگر میاد کرده که شاید مقصود که مجهول بوده وقت پیشین استوای نهار که بکار فته خوانین و امرا
دیده جارنات نفوذ با سعی تفنگ نمودند رومیان با سنان تشبار حمله آور شده دیگر بار غازیان از ترد رسیده
روزه فاکشته مرده بالکن خود رسیده بودند که او از قلعه و اشوب برخاسته و دیگر بار از اطراف جوانب یورش عظیم آورده
و غازیان و شکجان برج برج فالفور عروج نموده دست بالت مدافعه گشوده و ضرب دلیران گشوده گشوده رومیان را که هجوم آورده
بودند بضرب گلوله تفنگ دفع نموده و در هر تیر و تبر خلقی کثیر هدف سهام تقدیر شده و کاری از پیش نبرده و برگشته و چون
قلعه چند خود و نموده و اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشیده و ادوقه در میان لشکر عثمانی
بکلی نایاب گشت و جنود و خیمه نیز هجوم آورده و بیماری در میانه ایشان بهم رسانده هر روز جمعی کثیر را بعدم فرستاده متوجه
کار از تسخیر قلعه مأیوس شده راه خلاص و نجات جسته لشکر صلح بمیان آورده و کشتگانی که از خانه عمل آمده بود از معتبران خود
مامحضر بساط اشرف فرستاده و شرایط صلح سابق را اعاده نموده و عذری چند در سن امدن اظهار نموده از جانب سار و بیک



اندرون سیاه کرده

دسته بیرق ... تا پنجگاه ... نمودند

جماد اول



واحده شاه ... ایل ... در ... بیگی ... معتمد ... اعیان ... بیگلربیگی ...

ساورو بیک بیگلو لی با بیگلربیگی رفت سردار اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میانه خود و باشاوره قاضی خان حمد
قرار یافته بود از جانب شاه عقیل شاه در رفع القلق ولست چانی را بتظریف استاده نمیه حضرت اعلی فرموده که مرکز
را بر اجداد او متعلق بجان و عهد موافق داشته و از جانب شرایط صلح کامینی مرعی بود ایشان همین متعلق بیان کرده
دیگر باره آتش فتنه را مشتعل ساختند تصور نمایند که درین نهضت بمزرکتین خونها خلایق که درین ماه مبارک رمضان تو قوع
پیوسته بجز جرمشان دنیا و آخرت جه منفعت بدان دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح در آمده ما را سخن کلی است و آن
درباب شرایط صلح اظهار نموده که میانه خود باشاه و قاضی خان قرار یافته اگر خروج باشاه در حیات نمیت قاضی خان
یا هم فرستم که در حضور جمعی دیگر از گماشتگان حالات اطلاع دارند مشتمل داد و باشاه و باقی باشاه و دیگران مواجهه شده و آنچه در حقیقت
اشرف قرار یافته بود بر خاطر ایشان نماند و حسب الاشاره قاضی خان را روانه نمودند در تاریخ سیست و پنجم شهر شوال که خبر
قاضی خان باشایان رسیده بود سردار بس بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میان او و قزلباش صلح واقع شده جمیت
کوچ کرده فرستم و طبل ارتحال کوفته بجانب ارزن الروم بازگشت قاضی خان در راه با و رسیده و سردار و باشایان احترام
احترام او بعمل آورده بیم تعاقب قزلباش سلامت خود را در مرافقت او دیده تا ارزن الروم با و تکلیف همراهی نموده در آنجا
بعضی مطالب پیش گرفته قاضی خان را بقبول آنها مجبور ساختند که سردار را از دست او نیز خود گردد در خدمت پادشاه
سعی خود را ظاهر سازد قاضی خان چون در مبادی حال امر مصالحه که میانه دو پادشاه و الاجاه امری عظیم و کاری بزرگ است انجام
داده بود بنابر خیرخواهی مسلمانان و ترفیه حال خلایق داشتی که اهل اسلام را دلتنگ ساخته و بیم دادند او و استقرار یافته بعضی
چند بر بعضی مطالب انشاء نامه را تعهد نموده بود که در خدمت اشرف صورت دهد و سردار نیز متعهد شده بود که در خدمت خواندگار روم
معامله را بنوعی که قضیه همین گفت و گو شده فیصل پذیر گرداند و قاضی خان از ارزن الروم روانه نموده خود با خواص و اعیان توجه
استنبول کرده و درین آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه در پای قلعه و جه محاربات که در خارج قلعه روی داده و
از مرض و بیماری رخت بسرای آخرت کشیده و دست داشت که از فقدان علیق ستقط شده و از حساب و شمار بیرون است در هنگام
مراجعت از خوف تعاقب لباش در هیچ مرحله یک دو محال توقف اسودگی نداشتند قاضی خان در قفای او نقل مینمود که در
مرحله از مرض بیماران از اردو که فوت میشدند قبرستانی بنظر در می آمد و در وقت کوچ از عدم بار بردار چندان خیمه و خرگاه بجا
میماند که گویا اردو کوچ نکرده نصف لشکر که پیشتر پیاده می رفته القصه چون خبر کوچ رومیان بار دوی معلی رسید دو
مرادنفس شبه از دو کور و اناث که محصور بودند از میامن الطاف الهی و امداد بو الحسن حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله
علیه واله و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم از آسیب شنعان نجات یافته موجب سرور خاطر هواخواهان دوده آن آقای شد
صفویه گردیده فی الحقیقه از روز سعید چند شنیعان گشت ارباب قلم و اهل استعداد دست این تاریخ گفته جو که سردار لشکر روم
وارد ملک ایران گردید دو سه ماهی بدور قلعه نشست بهر بار بساط عرصه چید دیگر تیغ شیعیان علی همه لشکرش بجان

ارباب نظم و صاحب طبع از تاریخ یافته در سلک نظم کشیده
... خواجه محمد ... نیز گفته اند هو

مگر که بر میان بربست چاره جز فرار خویش ندید ... سوال چون رمیت گذشت و بعد از این ضعف رسید دولت
شاه دین مساعده شد لشکر روم منهزم گردید بی تاریخ آخر دلگشا اما مروز شیعیان ناجیه. و در اول جمل دگری جز
و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از ارباب قلم و مستوفی خاصه سرکار حضرت اعلی است شبی در عالم رؤیا مشاهده نموده
بود که از بعضی سوال مینماید که جنگ عظیمی حادث شده و دو لشکر زین یکدیگر گشته اند یا دل جمل بگمان میرسید و فتح و نصرت
از کدام طرف روی می نماید جواب میگوید که الله فتح از پی علی روزی صاحب واقعه واقعه خود را نقش و در فهم حروف
فکر میکرد که آیا این عبارت که در عالم رؤیا القا شده بود در آید و تاریخ فتح تواند بود یا نه باضافه عالی ولی وزن
در آمده موافق تاریخ افتاده و از تنگی قافیه بدینطریق در سلک نظم در آمد امد زدیار روم از بهر ستیز سرکرده اعراب علم کرد
جمل اراست ز بهر نفع او شاه جهان فوجی ز جنود حق بقصد زینت جمل بربست کمر گفتش از لطف اله بزدیم شاه خوش
دادن ملی میخواست که بندگان درگاه در واقعه چند از قضای ازل تعیین دو گروه فتح از جانب کیست گفتی ظفر
شود با و نیک جمل شنیده ز هاتفی که بگفت ز غیب فتح از پی علی عالی ولی [illegible] که این ندای غیبی تاریخ فتح
او شد از لطف علی بعد از مراجعت رومیان چون در سنه هزار و سی و سه فتح قلعه ایروان که مجدداً تغییر رفته بود
چنانچه حضرت اعلی شاهی متابعه نظر نموده بود در اردوی اعلی [illegible] فرستاده خود نفس نفیس با جمعی از عظم
بساط اقدس با یروان تشریف بردند و حوالی قلعه [illegible] انظار احتیاط در [illegible] امیر گونه خان [illegible]
مشهور گشت جماعت رومیه قلعه داری و قلعه گیری شهره جهان اند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل الهی [illegible]
جنود قزلباش هم در قلعه گیری بر ایشان فایق آمده قلعه ایروان و گنجه و شماخی را چنانچه مشروحاً گذارش یافته و در مسطور است
از ایشان گرفته و هم در قلعه داری رایج آمده و هم [illegible] هزار مرد [illegible] قلعه گیر جدل نموده صیانت قلعه
نموده الحق در قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده که از طوایف قزلباش چنین قلعه داری بظهور آمده باشد که از خود قلعه
گیر روم صیانت قلعه نموده باشند و میان [illegible] انصاف داده زبان تحسین و آفرین گشوده القصه بعد از مشاهده قلعه
خان [illegible] عزیمت [illegible] مراجعت انعطاف داده در عهده [illegible] پرداخته لشکرهای ممالک را رخصت
مراجعت بوطن [illegible] خود داده [illegible] باردوی اعلی پیوسته [illegible] نگار [illegible]
و کناره [illegible] گرامده چون مهم گرجستان و قمع و قلع گرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر عزت مرتب اشرف بود
[illegible] نیافته بود و ولایت [illegible] را اعمال [illegible] که [illegible] گرجستان [illegible] و از آب کر عبور فرموده
در زمستان در [illegible] قشلاق فرموده [illegible] خان [illegible] میمون رسید [illegible] بساط [illegible] مشهور گشت
احوال سردار [illegible] رومیان از روم لشکرهای ممالک رخصت معاودت بالکای خود داده روانه [illegible] مشغول شده جمعی [illegible]
دولت عثمانی که [illegible] بوده [illegible] قزلباش و قلعه گیری [illegible] بجهت سلطان احمد



پادشاه روم او را از منصب وزارت و سرداری عزل نموده خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده در سال دیگر که
چهل ستة و عشرین و الف باشد بر سر قزلباش کشید و جانی بیک کرای خان پادشاه تاتار را که معاونت طلب نموده
بود با جمعیت هزار کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود با وزیر در دیار بکر و آن حوالی جای قشلاق داده که در
آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشند و از آن جماعت غزای بسیار در مملکت روم واقع شده در خلال این احوال از قضا
ملک متعال سلطان احمد خان پادشاه [illegible] ناتوانی نهاده و رخت سفر آخرت کشید رفت تا عالم دیگر گیرد
چون دو پسر کوچک [illegible] سال داشت ریش سفیدان السلطنه [illegible] سلطان مصطفی برادر سلطان عثمان را که [illegible]
بجهت خفت عقل و جنون [illegible] مضرات سلسله عثمانی سالم مانده [illegible] بپادشاهی اختیار کردند
و خبر جلوس او را باطراف و جوانب ممالک روم فرستادند این معنی [illegible] خلیل پاشای سردار شده سلطنت سلطان
مصطفی پادشاه بود او را خلع کرده سلطان عثمان را بر سریر دولت عثمانی جلوس نموده و شرح آمدن خلیل پاشا و پادشاه
تاتار و محاربه نمودن با لشکر فیروزی اثر قزلباش و مغلوب شدن ان اگر عمر باقی باشد و توفیق رفیق گردد در مجلد [illegible] صحیفه
کار آغاز قرن دویم است از جلوس اقدس شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام [illegible] اکنون [illegible]
قشلاق [illegible] صحیفه بیان می نگارد بتوفیق الله و عونه **ذکر لشکر فرستادن [illegible] گرجیان کاخت و [illegible]**
**از صاحب و ناطق بر دامه [illegible]** چون غیرت شاهانه و همت خسروانه [illegible] آن بود که [illegible] دلی او را
طهمورث و گرجیان کاخت از [illegible] شعله غضب قیامت لهب جان سوخته کرده که بالکلیه از [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] معروض تیغ سیاست و انتقام گردند که [illegible] آبادانی آثار [illegible] صاحب و ناطق [illegible]
باشد [illegible] اول [illegible] امیر سردار روم [illegible] ان شد که [illegible] خاطر اشرف [illegible] در این هنگام [illegible]
رسید که [illegible] و یک [illegible] بالکای [illegible] آمده جمعی [illegible] کرجی را [illegible]
و هر موضع چند [illegible] جمع آمده [illegible] اقامت انداختند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی جمعی از قورچیان و غلامان و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خان بیک قورچی باشی بر سر ایشان فرستادند و جنود اقبال [illegible] گرجیان در آمده [illegible]
[illegible] کرده مردان [illegible] زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار شدند بعد از آن [illegible]
گرفته بر سر ایشان ایلغار نمودند و از صعوبت راه و تنگی جنگل که شوارع را برف پوشیده بود به شوارع [illegible]
[illegible] رسیدند ایشان [illegible] خبر [illegible] و لشکر واقف گشته اموال و اثقال انداخته [illegible] خود را
[illegible] گرفته [illegible] برف [illegible] طرف [illegible] گرجیه بودند [illegible] ایشان از نظر غایب شده بود که [illegible]
[illegible] شده و غازیان دست از تعاقب باز داشته [illegible] که در میان برف [illegible]
[illegible] رفت و دو [illegible] کرجی [illegible] خود را با عورات [illegible] انداخته [illegible]

کنان پیاده میرفته حسین علی بیک برادر بیگ سلطان افکرکی دورت که در تعاقب ایشان بود دیگران هیچیکی گرفته بودند
بزخم تفنگ افغانان از پای درآمد میر قلیچ حسن بایتی سر تفنگ خورده تسلیم شد چون بازار رونق رفتن موجب تضییع
جوانان کار آمدنی میشد و آفتاب نیز غروب کرده و شب بیابان درآمد عنان بازگشت القصه درین مرتبه نیز از مآت
از جنگ اهل جان بر برده اند درین یورش تا موازی ده هزار ابیر کار آمدنی کرده و خلاصه گرجیان بود که از مزحم
اول خود را حفظ نموده بدست در پناه بوده و در غیرت از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال
حرکت و فرار نیافته بدست آمدند و غنیمت بسیار بدست عساکر ظفرشعار درآمده و مظفر و منصور بازگشته و از گرجیان
وران ویار و باده شده چون طرف شمالی گرجستان که به داغستان پیوسته است همیشه مردم داغستان بطریق دزدی به ولایت
آمده اسیری برده در یوقت که قوری تکاچین باز ولایت را ویافت و طارس و نکامسان نیز و جنگل قبیلی شده بوده از
و بیم از لکی و مردم داغستان خود را بولایت و پیاده و باشی جوق و کاربیل آمده عکلا بولی از آباد و الی در آن ولایت قیام
بنموده و محض بهمات طهمورث نادان ولایتی که هر سال الالف والوف منافع و مداخل ان بود و ویران گشته بصفت
ده ... صف تنقار گرفت کردی از طایفه ایل و جمعی از گرجیه که در زکم و اخته درس بوده تا دو سه هزار خانوار از ... چمان
و اسیر و غارت تکلار راضی شده اراده رفتن دارالاطنین وا اقامت نمودن در فرح آباد نموده و حسب الفرمان قضا
جریان آن گروه عزیمت ... کرده بسلامت بفرح آباد رسیده در محل اقامت انداختند

وقایع متنوعه

بعد از مردم داغی که از رعای حاکم گنجه اند در زمان فترت طهمورث عصیان بظهور رسانده و جمعی مرافقت او اختیار نموده چند
نفر از ملازمان محمدخان زیاد اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده نقل آورده بودند لهذا در یوقت که الکای گذر
محل نزول و قشلاق شهریار مظفر منصور بود میرزکشان دیده و ... المعروض برعو درآورده بعد از ظهور عصیان
و ثبوت گناه ملک اتحاد باسی جمل نفر از عظما و اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته بیاسا رسیدند و جمعی دیگر که محل اعتماد
نبودند از آنجا اخراج نموده بفرح آباد فرستادند و دیگر در یورت قشلاق حکام داغستان و طبرسران کیان خود را
بخلعتهای لایق بدرگاه ... جهان پناه فرستاده و بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافراز شدند و در تستان
در یورت قشلاق بعافیت و فراغت گذرانیدند درین سال چون فتوحات عظیمه قرین حال مستعد دولت پیرو ...
گشته اعادی مخذول العاقبه منکوب گشته چندین هزار ... بید بن جمیع اشقام مجابه آن معرکه جهاد راه عدم پیموده بودند
شتافته و لشکر ... روم چنانچه مذکور شد که با لشکری از حد حصر افزون هجوم آورده بوده بضرب دستی اقبال و مساعدت
فتح و ال کاری ساخته راه انهزام پیموده چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت بیان
این سرگذشت آنکه در اوائل این سال قریب ... هزار و دویست نفر ازبک خوخواه بسرکردگی محمد قلی ... از امرای
بیاره ... بر سر سرخس و مراة آمدند و خسرو سلطان حاکم ... با جمعی از جانبازان رزم آزمای آن ... بعد

ایشان

ایشان کوهستان روانه شد ابن حسین خان حاکم سرخس ابن میر حسین سلطان ... نیز در جنگ مشهور با قومی از طایفه ...
که همیشه در آنجا بوده بار دیگر نیز در اثنای گروه مردانگیها بظهور رسانده بود خسرو سلطان ... کرده با اتفاق بار دیگر ریخته
وارجامین دست بالت قتال برده فیما بین حرب در پیوست خسرو سلطان از جلادت و غرور و شجاعت و جوانی ...
کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه کوششهای مردانه نموده اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون آمد
ابن حسین خان که کهنه سپاهی کاردیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد و بر ایشان حمله نموده در اثنای
گیر و دار میر سلطان حسین نام ... بقتل رسید ... چون خبر این واقعه بسمع ... گشته تو است که خوش حیات قرة العین خود را
بباد داده خود را سلامت جو چه حسین خان تلاش کرد که با ... نفر در فاریان جغتای از کاس اهل شربت و الیس شهادت
نوشیده فاریان جغتای بعد از قتل ابن حسین خان خود را بطرف جوی که از جنگ گاه بر کنار رو گشیده آنجا خندق و حصار
ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن معرکه بجان سلامت رسیده در قشلاق واقعی چون حقیقت بعرض
اشرف رسید عاطفت شهریاری که همواره با تحقیق حق خدمت گذاران جانشار متوجه احوال بازماندگان است
نظر حسین خان پسر دیگرش را بجای پدر رتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده الکای اقطاع پدر را بدستور سابق باو
ارزانی داشته بخلاع فاخره سرافراز گردانیده متوفیات درین سال علامه العلمائی الزمانی میرزا ابراهیم حسین همدانی
که شمه از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیده آن سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر در تحت اسامی شرح
سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را وداع کرده کتب خانه حیات را از صحیفه
هستی برداخت میرفانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گفته   مرغ روح روان ابراهیم   کرده پرواز سوی باغ نعیم
آن نکو سیرت و نکو فطرت که بد بلبل ... گفتمش سال فوت باد ... با شد مقام ابراهیم ...
... بحسب عدد ... که یک هزار و بیست و پنج است دیگر از متوفیات سید مبارک کیان والی عربستان ...
که درین سال باجل طبیعی درگذشت و این سید شیعه مذهب پاک اعتقاد بود بعد از انتقال شاه جنت مکان ...
مردانگی از ولایت رابطه تصرف درآورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس همایون ... ایام فترت بعضی اوقات با
امرای قزلباش در مقام خلاف درآمده و بعد از جلوس همایون ... فرمان برداری بردوش گرفته آثار عقیدت و اخلاص
بظهور می آورد و پسر ... خود را از کودکی جهت اردوی ... و مراتب اخلاص ... به سرا علی فرستاده در سلک
تربیت شاهانه نشو و نما یافته درین سال حسب الالتماس پدر او را بعربستان دادند او بعد از فوت والد حسب الامر
اعلی جانشین پدر و متصرف ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم جوانی وداع عمر ... نموده
کرده از دولت و کامرانی تمتع نیافت و حکومت عربستان حسب الالتماس اعلیحضرت قابل بسید راشد برادرزاده سید مبارک
تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم میگردد و دیگر از متوفیات میرفتاح حسن باتبکی ...

که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده و چون او را باز درد او در دندان عمر بسر کرد خدمات شهریاری را سرشته او

بکاری بهتر نصب نموده و میرزا قاسم ثانی لقب داده مخاطب در هم یک مجلد کی از این کتاب اگر چه مجلد آرایان عرائس سخنوری

و شاهدان ابکار معانی نکته پروری که در سوالف دوران و سوابق ازمان صور ابکار معانی و چهره شاهدان

در نظر خواهندگان کاه عالم شوق داده و مندی تواید شوق تعبیه نغز و دلال و آرایش خط و خال بجلوه در آورده چون

رفت و روب عرصه صورت و عمارت جهان معنی کرده اند سخن مرجان گشتی گشته اند برد بوم معنی ممدر فته اند خامه

رقمان صحایف انشاء و املا و مورخان حدیث آرای سخن پیرا که جرعه اقلام عنبر فشان از باده خوشگوار معنی لبریز

سخن سرائی از شمیم انفاس خجسته ایشان عنبر آمیز لآلی طبع در شاهوار ایشان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار

صنایع بدایع کلک گهر سلک آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هر چند دست آرزوی طالبان نکات

معنی از دامن سرادق اقبال چتر روان دار الملک منظومه زبان را هر چه و صرف بیان معانی و ادراک معنی بیان نموده بصورت

خیال با تصدیق خرد مقارن داشته اند که تا هست و عقل و انصاف گزین از اسرار نکات حکمت امین ایشان چیره

آگاه داه طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون احتمال که گوینده گیتی سخن تازه نماند است این نکته مقبول دل نکته دان است

فرید ارغامنده است و گرنه در پرده غیب است مستور آنچه نگارست راقم انتخاب نقاب از پرده حجاب بیرون آمده میگویم

که ابواب فیوضات الهی همواره بر چهره آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن سرا که هرگز از جواهر زواهر نکته

پیرا تهی نبوده کس نیز دانست در جهان مرکز معدن از لعل و بحر از مرجان هر گاه طبع سخن گذار در بادیه پیمائی اخبار قصد جولان

دارد و بنگارش و رامه خود را مستعد فیضان مکرمت ازلی گرداند و چون سایلان کوی امید در یوزه مقصد اعلی و مطلب اقصی

بلا شایبه بحصول مطلب و وصول مقصود واصل گردد تو مستعد نظر شو کمال قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض جمیل

این ارقام الکه راقم حروف در دیباجه این نسخه عالم آرا قلم عبارت رقم نموده که صاحبدار احوال فرخنده دول بادشاه

والا جاه گردون بارگاه و سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمان روایان عرصه جهان که از روی اخلاص خود را اعلام

خاص با خلاص حضرت امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام الله علیه و اولاده المعصومین میدانند بلکه از جلوس

و باکی اعتقادی کلب آستان ملایک آشیان آن حضرت میشمارد و بدان افتخار دارد و طریق رموز التزام تضمن عبارات و سلاست

و استعارات نقبه کتابت در آورده بر صحیفه بیان نگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را اصلاح و در

افزایی باشد بحمد الله والمنه که توفیق تسوید آن یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز ولادت باسعادتش که ساحت

ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصه جهان بود تا زمان جلوس فرخنده والی ایران که در ولایت خراسان

شد و نما یافته در صحیفه اول و از آغاز جلوس همایون که در مسند جهان آرائی ممالک فتح الممالک تا سنه که سنین هجری

بخمس و عشرین الف رسیده و مقترن سعادت اقتران ارایام فرخنده هی در این اوراق که یک مجلد از صحیفه ثانی است درج

در آن دو تحفه فروکیست امداد یکی را در وجود زر نشین
زیب و زینت جز یافته



تحریر کشیده و رقم اتمام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمان روایان عرصه جهان نظر بر این دیباچه

اقبال اندازند کارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل کردار و شعار خود ساخته امید میدارد

که او را مقبول الطبع میمون آنحضرت افتاده دست ایادت خفته و حسد و هرزه درایان بیهوده از ذیل طامره

کوتاه و کشیده باشد و ثنا یابنده طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از معاشش

محظوظ و از فحاوی آن مستمتع و مسرور گردند مکرر شد بدوران معانی کهن افسانهای باستانی

کهنی تاکی گفتار کهن گوش ز گلگم نکتهای تازه بنیوش ان شاء الله تعالی از آغاز قرن

دوم جلوس همایون که بزمان خجسته صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه متصل

اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمه کتاب که در جلد

دفتر اجمالی بدین مجلد انضمام دهد بفضل الله ما شاء روزگار

خداوندا ز لطف بیکرانت بده جا در حریم آستانت

شب بخت سیاهم روز گردان

بمقصد دلم فیروز گردان

تمام تمام شد

تألیف میرزا محمد طاهر وحید قزوینی
که در شعر او وحید تخلص می‌نمود در
عهد شاه سلیمان مدتی وزارت
و چندی [illegible] [illegible]
شغل مشغول بود و دیوان
شعر وحید مدون است



بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ ایام سلطنت شاه عباس ثانی

نیایش خالقی را سزاست که زبان [illegible] سخنگویان را از نکهت [illegible] فارسی و [illegible] در فضای حدایق حمد [illegible]
بال فصاحت گشاید و دل معرفت [illegible] جلای آینه گیتی نما داد و [illegible] رضا و تسلیم در این مرآت آگهی جلوه
ظهور نماید بساط احتیاج [illegible] نیازی [illegible] چیده [illegible] از خطوط شعاعی خورشید
عالمتاب [illegible] کشیده [illegible] نگار [illegible] سیاره [illegible] بجاه و جلال [illegible]
بیابانهای [illegible] یکمرتبه [illegible] عظمت و اجلال [illegible] تعالی شانه الله اکبر ز زبان [illegible]
بیان [illegible] کند [illegible] گلستان [illegible]
چمن [illegible] زبان سوسن [illegible]
نمود و خواب [illegible] بدایع قدرت [illegible]
[illegible] روش [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible] ز لطف [illegible] خاکیان [illegible] چار حد [illegible] گشتم این [illegible]
شب [illegible] بیت [illegible]
بهار [illegible] یوسف [illegible]
برفراز [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] خواب [illegible]
گلستان [illegible]
ظهور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت

ای حیرت صفت تو بسته زبان [illegible] انگشت حیرت [illegible] زبان [illegible] بشوق [illegible]

[illegible] بیت [illegible] در زبانم وصف [illegible] میزان از من شنیدن نام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گلشن [illegible]

[illegible]

چمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن صدر الدین قطب فلک [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ صفی الدین اسحق بن قطب الاولیا السید جبرئیل بن قطب الدین صالح بن [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع سال اول جلوس [illegible]

[illegible] روانه شدن رایات نصرت آیات بدار السلطنه قزوین [illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی